٦٥٨٤

باسمه تعالی

پانچ شد

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۱۵۲۰۳

رده‌بندی دیویی: ۶۱۰ ح۷۵۴ الف۴ ۱۲۹۸

سرشناسه: حکیم مؤمن، محمد مؤمن بن محمد زمان، قرن ۱۱ق.

عنوان قراردادی: ~~تحفة المؤمنین~~

عنوان: تحفة المؤمنین

کاتب:

تاریخ کتابت:

محل نشر: [بی جا] ناشر: [بی نا] تاریخ نشر: ۱۲۹۸ق.

صفحه شمار: ۳۶۲ص. مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐

زبان: فارسی ابعاد: ۲۱×۳۳ نوع خط: نستعلیق

روش تهیه: وقفی☑ اهدایی☐ خریداری☐ ارسالی☐

توضیحات: آیة الله عبدالباقی آیت اللهی تاریخ ثبت: خرداد ۱۳۷۵

یادداشتها: عنوان دیگر: تحفه حکیم مؤمن

موضوع(ها): ۱. پزشکی اسلامی - متون قدیمی تا قرن ۱۴. ۲. داروشناسی - متون قدیمی تا قرن ۱۴. ۳. داروسازی - متون قدیمی تا قرن ۱۴.

شناسه(های) افزوده: الف. آیت اللهی، عبدالباقی، واقف. ب. عنوان.

فهرستگار:

تاریخ فهرستگاری: خرداد ۸۹

آستان قدس

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

نام کتاب تحفه حکیم المؤمنین

مؤلف متن حکیم مؤمن تنکابنی محشی

شارح مترجم

تاریخ تحریر نوع خط تعداد سطر

جزء کتب طب زبان فارسی عدد اوراق

طول ۳۳ عرض ۲۱ شماره عمومی ۱۴۲۰۳

وقفی / خریداری عبدالله ... تاریخ وقف / خریداری ...

ملاحظات سنه ۱۲۹۸ ق

انشاالله الرحمن [illegible]

ذالك الكتاب لاريب فيه

[illegible]

[illegible]

۱۳۹

انشاالله الرحمن [illegible]

ذالك الكتاب لاريب فيه

[illegible]

[illegible]

۱۳۹

تحفه حکیم مؤمن طب

١٥٨١١٠

٦١٠ ٢٧٥٣ ١٣٠٠

وقف بر ائمه همامین حضرت محمد بن الحسن (ع) و علی بن موسی الرضا علیهما السلام
واقف مرحوم آیة الله العظمی حاج سید عبدالباقی آیت اللهی شیرازی

دیباچهٔ کتاب مستطاب تحفة المؤمنین من مؤلفات الفاضل الکامل حکیم مؤمن اسکنه الله تعالی فی علی مقامه

رفع درجاته بحق محمد و آله صلوات الله علیهم اجمعین

کتابخانه آستان قدس مشهد
شماره ثبت ١٣١٣٨٨
تاریخ خرداد ٧٥

بسم الله الرحمن الرحیم

سبحانک اللهم یا قدوس و یا طبیب النفوس اتمم لنا انوار معرفتک و ارزقنا حلاوة مغفرتک بکرشربی از شربت حیوة حکیمی را اهل شایسته
کرده بی نصیبان و انی عرصهٔ امکان مانده و بجوش رسیده و ظلمانیان نهانخانهٔ نیستی را از رواج وجود جان در تن هستی دمیده مجردان تعلق
در سرادقات خدمتش قائم مقام قائم بذات و لباس بوش تعوارض درباره بارگاه حضرتش متلون بشئون صفات بزم سازان بیگاه
طاق علوی از کیفیت لطف نهانی در خروش و سیر و بایان محفل سفلی از کمیت مائده ظهور در جوش از حکمت محکمش آبای علوی را با امهات سفلی
نهانه ارتباط و روح مقدس را با جسم مدنس غایت اختلاط ازو در انتفاء جوشش خاک کالبد معلول انسان گلزار بهار ایجاد و از جزای هر گل و خار و ترکیب
هر برگ و بار از گلزار صحت نژاد باغ سایه پرور را از سحاب فیضش ثمرهای امید بیار و دشت خاکستری از بهار لطفش گلهای رنگارنگ
در جیب و کنار مدبران کشور ناسوت در دهقانی روز کار از قدرتش صاحب قدر از خطهٔ خاک نابت شبابی از گل که خاتم انبیا و سرور
رسل است از قرب سر بدیش صاحب کوس افتخار لولاک و امیر الامرا بارگاه کبریا که صاحب سریر لو کشف الغطا است از ارتباطش
مسند نشین دستگاه وصایت و والیان ولایات ارض و سما که ائمه هدا اند از غرابت بش امین امانت ولایت فرزند خرشید خطه کشیده از بخوئی
که بیرون نیست از ما خود بروئی **و بعد** بر ناظران حقایق مکشوف میسازد که والدین ذرهٔ بی مقدار میر محمد زمان تنکابنی
دیلمی طاب الله ثراه با وجود حدت ضائره و ذهن ثابت در امر معالجات بدستور اجداد و استادان امجاد کوشیده و
مجربات چندی از آن مختلف گشته خواستکه در سلک جمع و ترتیب آورده با آنچه انتخاب مخادیم نجیب محمد مؤمن حسینی طبیب مجرب
یافته و از صاحبان تجربه اقتباس نموده مجموعه سازد بنابراین لازم دانستکه تقدر امکان در تشخیص ادویه بارعایه اختصار پردازد و باعث
دیگر آنکه چون مؤلف اختیارات بدیعی بلغه فارسی نوشته و مساهله در تحقیق ادویه و بیان خواص نموده و عطاران بی بضاعت
بان اکتفا نموده کتب معتبره متروک گشته و از جهه اشتباهات و اکثر ادویهٔ مؤخره مبدل بعدیم الخاصیه شده خواستکه بقدر امکان
آنچه محققین این فن تحقیق نموده اند و هر چه صاحب جهت اختیارات ذکر نموده در سلک تحریر آورده نهد لکتاب مالا یسع الطبیب جهله
مشهور بجامع بغدادی که اکثر امور مناط اعتبار دانسته و فی الواقع مؤلف آن جزاه الله خیرا نهایت بذل جهد نموده و هر چه
از جامع ابن بیطار و غیره از کتب نقل آن ضرور و باعث انتفاع بوده استخراج کرده و دقیقهٔ نامرعی نگذاشته و هر چه از کتاب
تذکرهٔ اولوا الالباب مشهور بجامع انطاکی که شیخ داود انطاکی بعد از جامع بغدادی تالیف نموده و در بعضی از امور مزیدی داشته الحاق او

کتابخانه مرکزی آستان قدس للمقصد ما تی فی

و او حبیب بدیه و بدستور هر چه ابن تلمیذ مؤلف مغنی و مصنف شامل و مصنف کامل الادویه و جامع الادویه ابن الدوله و غیر هم ایراد نموده اند
در جامع بغدادی بنظر رسید ایراد آنرا لازم دانسته و هر چه از کتب معتبره مثل قانون و معالجات بقراطی و اختیارات ابن هبل و
حاوی کبیر و صغیر و شفاء الاسقام و معالجات ملا رفیع و کناش و فاخر و ساهر و بحر الجواهر و منتخب السموم جالینوس و کامل الصناعة و مصنفات
حکمای هند مثل ترجمه باهر و کتاب جوک و مستجوک و اهو جدیو و فیروز شاهی و بسر اقتباس آن لازم بود ملحق ساخت و بجهة اقتصار
اسامی قائلین هر اثر و دوا مجهول الماهیه که در کتب ملاحظه شده در قید تحریر در نیاورده و در مذکر در جات آنچه بتجربه و قیاس انسب
دانسته بهمان اکتفا نموده مگر در بعضی که اشاره بآن لازم بود ذکر کرده و در یافت زیاده بر این مجموعه بر اختیارات بدیعی و سایر کتب
بر صاحبان انصاف و دانش و استقرار پوشیده نخواهد بود و چون والد و جد این بی بضاعت منتسب بخادمی درگاه خواقین کامکار و سلاطین عالیمقدار
و خاندان بهیهٔ مرتضویه و دودمان منیفهٔ علیهٔ صفویه بوده اند و این بیمقدار نیز مبنی بر اخلاص موروثی و ملازمت رکاب سپهر جناب خلاصهٔ
ذریهٔ پیغمبر و ناصر چاکران ائمهٔ اثنی عشر حافظ ملت بیضاء خاتم الانبیاء ناشر مذهب حق ائمهٔ هدی شاهنشه پادشاهان خاقان بن خاقان بن
خاقان سلطان خواقین جهان سکندر حشمت صاحبقران سلیمان شان بالقدر و الاسم و المکان لازال مؤیدا بالتاییدات السبحانیه و مؤیدا بالیمن
الجلال الربانیه مفتخر و سرافراز بود لهذا این مجموعه مسمی بتحفة المؤمنین را باسم سامی و نام گرامی امالک الرقاب موشح ساخت
و با وجود عدم لیاقت این اراده را مرتکب شده متوقع از این لاتقریر بدرگاه شاهنشاه سلیمان نهاد که با پای ملخی نزد سلیمان برد عیب آن مکن هنر است از موری
التماس از ناظران این نسخه سقیم آنکه اگر خطائی مشاهده نمایند بلباس اصلاح بپوشند و بعد از کتابت الفاظ آنرا بدون مقابله و تصحیح صاحب در آن
پیرامون کتب طبیه نگردند و این مجموعه مشتمل است بر تشخیصات و دستورات و تشخیصات منقسم است بر پنج تشخیص **تشخیص اول** در بیان سبب
اختلاف اقوال اطبا در ماهیات و قوت و شربت ادویه و شروط اخذ و ذکر درجات و انقسام قوتها با قانونه **تشخیص ثانی**
در ذکر صفات افعال ادویه و بیان افعال کلیه و شبیه آن و ذکر اسامی معانی لغاتیکه در اثنای این مجموعه مذکور شود و در کتب ادویه مفرده
مداوله به اطبای است **تشخیص ثالث** در بیان ماهیت و خواص و کیفیت ادویهٔ مفرده و مرکبه و اغذیه و اهویه و ذکر مصلح و بدل و قدر شربت و آنچه بدان
مناسب است **تشخیص رابع** در مداوای سموم **تشخیص خامس** در بیان اوزان و آنچه بآن متعلق است و دستورات منقسم است
بر سه قسم قسم اول در بیان اعمالی که متعلق بادویهٔ مفرده مثل شستن و سوختن ادویه و تخمیر و تشویه و مثال آن و طریق تابید عشبه و چوب چینی
و مار اجین و مانند آن و اعمال غریبه قسم دوم در بیان اعمال متعلقه بادویهٔ مرکبه و ذکر معاجین و حبوب و سایر مرکبات قسم سیم در معالجات
با رعایت اختصار اللهم وفقنی للاتمام فانک علی کل شیء قدیر و بعونک تیسر کل عسیر **تشخیص اول** در بیان سبب اختلاف اقوال اطبا
در ماهیت و خواص و قدر شربت ادویه و شروط اخذ آن و ذکر درجات و قوتها بر ارباب فطانت پوشیده نماند که چون اکثر ادویه
بحسب اماکن و فصول اربعه و بجهة خشکی و تری و تازگی و امثال آن مختلفة الصورة و الماهیة میباشند هر گاه شخصی آنرا در بلدی و دیگری در بلد دیگر یا در فصلی
دون فصلی یا در حین تازگی یا در زمان خشکی یا در وقتیکه نارس بوده و مثال اینها دیده باشند بموجب محسوس خود بیان شکل و رنگ و طعم و غیر آن
نموده و دیگری که در غیر احوال و اوقات مذکوره ملاحظه نموده بیان ماهیت از اموافق اول نموده و حال آنکه بر جمیع احوال هر چیز مقدور شخص واحد نیست
و بدستور هر یک از خاصیت و نفع و ضرر از تجربه اطلاع خود ذکر کرده و ظاهر است که منحصر در آن نیست و بحسب اختلاف اوضاع فلکی و امزجه
مختلفه تغیرات بسیار واقع شده و میشود لهذا باعث اشتباه در ماهیت و قوت و خاصیت اکثر ادویه گردیده و ظاهر است که قدر شربت را
بعضی نسبت با مزجهٔ سابقه داده و بعضی بقیاس معتدل المزاج و بعضی قدری را منظور داشته اند که کمتر از او را سوء تحمل دانسته اند و بعضی اکثر مقدار را
اعتبار نموده اند که زیاده از آن استعمال نتوان نمود و جمعی نسبت بضعیف المزاج و قومی موافق قوی المزاج قدری معین ساخته اند و اولی مراعات
حد وسط و احتیاط است اما شروط اخذ ادویه آنستکه هر چه حیوانی باشد از حیوان صحیح المزاج و الجسم و جوان در فصل بهار و در حین حیوة یا فاصله
بعد از ذبح باید گرفت و آنچه معدنی باشد در اوایل زمستان و باید مغشوش بخاک و سایر کثافات نبوده باشد و در رنگ و بو و جوهر معیوب نباشد
و از معادن مشهوره بان بلد بهتر است و از نباتات ثمر را بعد از رسیدن و قبل از سقوط مگر آنچه نارس آن مطلوب باشد در آن صورت قبل از رسیدن
و قبل از خشک و گلها و شکوفه ها را بعد از شکفتن و قبل از پژمردگی مگر گل سرخ را که قبل از تمام شکفتن بهتر است و شاخها را بعد از تمامی نمو و قبل از خشک

شدن و بنجا را بعد از استحکام ثمر تا وقت ریختن برگ بلکه آخر فصل خریف وضع و عصاره را در اول ریختن نگوذ میباید گرفت و باید وقت
آخر روز و قبل از طلوع آفتاب و بعد از غروب نبوده و هوا صاف باشد و حفظ ادویه در مکان نمناک و جای کسیا آفتاب نبود
مگر مطلب خشکی او باشد و هرچه از آفتاب قوتش زایل شود در سایه خشک باید کرد   بدانکه تاثیر دوا بالذات بکیفیت است و غذا تاثیرش
بجمیع و با شیر دواهد   مزاج معتدل بالذات منحصر است بچهار مرتبه چه هرچه بقدر اعتدال بعد از ورود بدن معتدل و متغیر شدن او لا از
کیفیت بدنی اگر بدن ثانیا تغیر محسوس از اثر او نیابد و از تکرار و زیادتی مقدار اثر او بقدر سهل محسوس شود آنرا معتدل گویند و اگر تغیر
خفی دهد و از تکرار استعمال و زیادتی مقدار بحد ظهور رسد درجه اول نامند و هرگاه تغیر ظاهری غیر خفی دهد درجه ثانی و اگر نهایت تغیر دهد
بمرتبه فساد طبیعت نرسد درجه ثالث و هرگاه طبیعت را فاسد سازد و بحد هلاک رسد درجه رابع نامند و هر یک از درجات را عرضی میباشد که اول
و وسط و آخر اندرجه گویند و تقسیم درجات بنحو دیگر که در کتب قدما و متاخرین ملاحظه شده ذکر آنرا لایق ندانسته چنانکه برهان ثابت شده
که معتدل حقیقی ممتنع است و مادامیکه کیفیتی بحد غلبه محسوس نرسد در عرض معتدل مجازی خواهد بود و غلبه آن بحد یکه بقدر زیاده بر سایر کیفیات
باشد که اول مرتبه چهارم است درجه اول نامیده اند و غلبه دو چند از درجه دوم و علی هذا القیاس تا درجه چهارم که مرتبه افراط تاثیر است پس
در حار مثلا درجه دوم در جزو حار غالب خواهد بود و در سیم سه چندان و در چهارم چهار چندان و شدت و ضعف کیفیات در مرکبات
امر بدیهی است چنانچه در فلفل و خطمی ملاحظه میشود و آن منوط بر کثرت و قلت اجزاء حاره هر یک است بر سایر اجزاء و قدر شربت هر یک منوط
است بر اثر فعل جزو غالب در مزاج معتدل که تجربه و قیاس مقتضی آنست پس اگر بجنب زیادتی و کمی مقدار شربت هر یک از ادویه در کیفیات
محسوس شبه با حساس کیفیت ذی مزاج مافوق و ماتحت آن شود بسبب اشتباه مذکور قلت و کثرت مقدار و کمیت خواهد بود نه نفس کیفیت و معهذا
اشتباه کیفیت محسوس بسبب قلت و کثرت کمیت باعث اشتباه سایر خواص مزاجی مرکبات نمیتواند شد و بجهت تعیین مراتب اربعه تاثیر
کیفیت غالب نهج دیگر غیر انچه اولا مذکور شد بیان نموده اند که چون بدن مشتمل است بر افضیه مثل معده و مجاری مانند عروق و بر اخلاط محصوره
در عروق و بر رطوبت ثانیه محصوره در عروق شعریه و فوهات شواقی و بر اعضا و روح در جمیع اجزاء مذکورات ساری است پس هرچه بقدر یکه خالی از
افراط و تفریط ذاروی بدن شود خالی از آن نخواهد بود که بعد از متغیر شدن از کیفیت بدنی تاثیر در هوای شاغل افضیه کرده معقود الاثر خواهد
شد که معتدل عبارت از او است یا اثر آن باقی خواهد بود اگر تاثیر منحصر در روح مجاور مجاری است و تجاوز از آن در شأن آن نیست درجه اول
اثر و اگر در روح و اخلاط تاثیر کند درجه دوم و اگر در روح و اخلاط و رطوبت ثانیه تاثیر نماید درجه سیم و اگر تاثیر آن در روح و خلط و رطوبت ثانیه
و اعضا شامل گردد که نهایت تاثیر است درجه چهارم و اکثر آنچه تاثیر او بمرتبه چهارم باشد سم قاتل است مگر آنکه بحسب صورت نوعیه تریاقیت
با او باشد و مراتب قوای ادویه منحصر است به مرتبه و قوه عبارت است از سبب موجب فعال آن و فی الحقیقه افعال محسوس او است در موضع
ملاقی مرتبه اول فعل محسوس ادویه است بسبب کیفیتی ناشیه که در مبدا ایجاد او از عناصر حاصل شده و مزاج اولی نامند مرتبه دوم فعل محسوس
مزاج ثانی ذی مزاج ثانوی است و ملاقی و آن از لوازم مرتبه او نیست چه آن ذی مزاج ثانوی مرکب است از اجزائیکه هر یک را کیفیت مزاجی
اولی مختلف الاثر است مثل تسخین بعضی و تبرید بعضی و از اجتماع و تفاعل کیفیات اولی کیفیت ثانوی حاصل شد و اثر آن غیر آثار مزاج
اجزاء خواهد بود چون ردع و قبض مثلا و هرچه ذا مزاج ثانوی طبیعی باشد مرکب القوی نامند و آنچه صناعی باشد اگر مزاج ثانی را اثر موافق آثار
اجزاء مفرده او است آنرا مرکب متوافقة القوه گویند و اگر مخالف باشد مثلا هم تسخین و هم تبرید کند متضادة القوه نامند و طبیعت با ذن خالق
هر یک از قوه متضاد در مکان خود استعمال مینماید در صورتیکه عایق نداشته باشد مرتبه سیم از لوازم مرتبه اولی و ثانیه بواسطه افعال صورت
نوعیه و بالخاصیة عبارت از او است مثل فعل حجر الیهود در تفتیت حصاة که لوازم کیفیت مزاج او است که تقطیع اخلاط را لازم دارد و مانند
اختصاص اسطوخودوس بدماغ که از لوازم حرارت نیست چه از جهت تلطیف اخلاط خاصه دماغ بواسطه صورت نوعیه میکند و مثل تریاق
که از لوازم مزاج ثانوی است که بواسطه صورت نوعیه رفع سم مینماید بنابر آنکه بنابر مذهب شیخ الرئیس قدس سره و محققین که بقای صور عنصری
در مرکبات قائلند باید مراتب قوی تنها چهار باشند چه تصریح نموده اند که مرکب را مزاج اولی از کیفیه اجزاء متفاعله عناصر میباشد و تاثیر او مرتبه اولیست
از مراتب و دیگر دستور مزاج ثانویه را هم اثر نیست غیر آن مثل شیر که مرکب است از مائیت و دهنیت و جبنیت و تاثیر او بمزاج ثانوی مرتبه دیگر است

از مراتب و بسبب صورت نوعی مرکب را اثریست غیر آثار مذکوره و تاثیر اجزاء غیر متفاعله مرکبات را مرتبه از مراتب نشمرده اند و قیاس مقتضی آن
که قوتها بعدد فواعل باشند و اندراج مرتبه اثر صورت نوعیه اجزاء غیر متفاعله غیر مماسه در تحت مرتبه اثر صورت نوعیه مرکب ظاهر نیست مخفی نماند
که بعضی از مرکبات بصور نوعیه اند مثل خاک مخلوط با آب و کفی که مرکب از آب و هوا و بخاریکه مؤلف از آب و آتش و هرچه با صورت نوعیه است
یا محکم الترکیب میباشد بحدیکه تحلیل اجزاء عنصری او ممکن نباشد مثل طلا یا تحلیل او بسیار دشوار باشد مانند سایر منطرقات و اعتدال بسیعه است
و گویند سایر منطرقات زیبق و گوگرد است چه هرگاه هر دو جزو در نهایت خوبی جوهر بوده گوگرد در قوت نادره صابغه غالب باشد صورت ذهبی
پذیرد و اگر زیبق غالب باشد با قوت بارده صورت فضی گیرد و چون اجزاء رد الجوهر بوده کبریت کم باشد با قوت مائیه صورت قلعی یابد و هرگاه
جوهر هر دو بد باشد سرب مکون گردد و اگر زیبق جید الجوهر بوده اسباب صبغ و فورد ناشته به جوهر کبریتی تابع باشد صورت نحاسی پذیرد و چون
با انجماد یبس شدیده غالب باشد صورت روی تو تیاگر فار فیصی مانند فایض شود و اگر کبریت جید الجوهر و زیبق ردی الجوهر باشد با عدم
با عدم اسباب صبغ صورت حدیدی عارض شود و انقلاب بعضی ببعضی باعمال مخصوصه که رفع بدی جوهر هر یک شود ممکن است و غیر محکم الترکیب را
هم مراتب میباشد چو بعضی را تفریق اجزا بسیار سهل است مانند گوگرد و نمک و بعضی را بسیار دشوار است و قدما فرموده اند که هرگاه مزاج دوائی را
ندانند از تحلیل اجزا و استنباط میتوان نمود چه هرگاه قدر معین او را بقرع و انبیق تقطیر نمایند بایل آن اجزاء مائی و زبد آن اجزاء هوائی
و رماد مثل اجزاء ناری و ثفل اجزاء ارضی خواهد بود پس مزاج او از نسبت بقدر اغلب اجزاء متفرقه استنباط نمایند و از آنچه تشخیص امزجه
توان نمود طعوم است چه هشت طعم از اثر کیفیت حاره و بارده و معتدله است در ماده لطیفه و غلیظه و متوسط بینهما از فعل حار در لطیف
حرافت ظاهر میشود و در غلیظه مرارت و در متوسط ملوحت و از فعل بارد در لطیف حموضت و در غلیظ عفوصت و در متوسط قبوضت و از فعل معتدل الحرارة
والبرودة در لطیف دسومت و در غلیظ حلاوت و در متوسط از لطیف و غلیظ تفاهت و تعریف هر یک و بیان افعال بعد از این مذکور خواهد شد ان شاء الله

تشخیص ثانی   در ذکر صفات ادویه مفرده و مرکبه و بیان افعال کلیه و مشابه کلیه و تفسیر اسامی لغاتیکه در این تالیف مذکور میشود و در سایر
کتب ادویه مدار علیها است   پوشیده نماند که ادویه و اغذیه را افعال کلی میباشد مثل تسخین و تفریق حار و تبرید و تکثیف بارد
و نرم کردن و سیلان فرمودن رطب و خشک کردن و امساک نمودن یابس و هر یک از ادویه را صفات مخصوصه میباشد که مشابه افعال کلی
است مانند تفتیح و تسدید و ردع و تحلیل و امثال آن و اغذیه مفرده را صفات منحصر است در هجده قسم   قسم اول لطیف صالح الکیموس کثیر الغذاء مثل
گوشت گنجشک و شراب و زرده تخم نیمبرشت   دوم لطیف ردی الکیموس کثیر الغذاء مانند کبوتر بچه   سیم لطیف صالح الکیموس قلیل الغذاء مثل انار
و سیب و کاهو   چهارم لطیف ردی الکیموس قلیل الغذاء مانند ترب و پیاز و هرچه تند و تلخ و شور باشد   پنجم غلیظ صالح الکیموس کثیر الغذاء
مانند گوشت گوسفند و زرده تخم مرغ که زیاده پخته شده باشد   ششم غلیظ ردی الکیموس کثیر الغذاء مثل گوشت گاو و اسپ و گیش   هفتم
غلیظ صالح الکیموس قلیل الغذاء مانند امرود و به   هشتم غلیظ ردی الکیموس قلیل الغذاء مثل گوشت قاق که قدید گویند و مانند کوه   نهم
متوسط اللطافة و الکثافة که صالح الکیموس کثیر الغذاء باشد مثل گوشت بره یکساله که نعلی نامند   دهم متوسط ردی الکیموس کثیر الغذاء مانند کلم
رومی که قنبیط عبارت از او است   یازدهم متوسط صالح الکیموس قلیل الغذاء مانند الخور   دوازدهم متوسط ردی الکیموس قلیل الغذاء مانند زردک
سیزدهم متوسط صالح الکیموس متوسط الغذاء مانند جوجه که خوب پخته باشد   چهاردهم متوسط ردی الکیموس متوسط الغذاء مانند جوجه که خوب پخته
نباشد   پانزدهم لطیف صالح الکیموس متوسط الغذاء مانند نان گندم خوب پخته   شانزدهم غلیظ صالح الکیموس متوسط الغذاء مانند گوشت گو
هفدهم روی الکم نان ناپخته   هیجدهم غلیظ ردی الکیموس متوسط الغذاء مانند کلم بوته دار که کرنب عبارة از آنست و تفسیر اسامی و بیان فعل
هر یک و صفات آن بترتیب حروف تهجی است   حرف الالف   اکال یعنی خورنده عضو هر چه بسبب افراط تحلیل و جلا و تفریق
و نفوذ نقصان جوهر عضو نماید باین اسم نامند   اصل بیخ را گویند اعم از آنکه از شجر یا از گیاه باشد   اغصان یعنی شاخهاست و مخصوص شجر و گیاه
ساق دار است   اکلیل یعنی تاج و ابر تاریک و غیر آن آمده و در ادویه مراد از او چیزی بود شکوفه و بار نباتات است و اکله و اکالیل جمع
آن   آجام یعنی نیزار است   اودیه جمع وادی و بمعنی کناره رود خانهاست   اخثاب مراد از و گیاه آتش عفونت بجای ادویه که
جوشانیده باشند یا گرم کرده باشند   اکتحال بچشم کشیدن چیزی   استنشاق بمعنی کشیدن چیزی مایع که سیال باشد حروف الا

نبع بمعنے برمزه است و هرچه طعم مرکب از مرارة و قبض باشد باین خوانند بصیص نورانی و درخشنده بطایح زمینها که در آن آب جمع شده
باشد و بفارسی مرداب نامند بخور هرچه دود آن دوا را استعمال نمایند بتک گرهها که در ساق اشجار مسکون شود بادزهر اسم فارسی تریاقات
و گویند هر رفع سم کند و مصنوع نباشد باین اسم مخصوص است برود بفارسی بلغور نامند بزر آنچه از بادنبات مثل غلاف و در قشر باشد مثل
خشخاش با قور جمع بقره است باکوره نخستین میوه که برسد بثر بریدن نماق و بصاق آب دهن بعر بفتح اول سرگین بکر شتر جوان
و بکسر اول دوشیزه حرف التاء تفه بمعنے بیمزه است و مراد از دو طعمیکه نه لذید باشد نه کریه و تاثیر او در طیب و تلیین و در فاء بسیار
و تولید بلغم است تریاق بفارسی تریاک نامند و هرچه دوشان او باشد که حفظ قوت و صحت مزاج و روح تجدید کند که رفع ضرر سم نماید باین اسم
نامند و گویند مخصوص بمصنوع است و اینکه افیون را تریاک میانمند بجهة حفظ قوه است که در این امر با تریاک اشتراک دارد تصفیق امتحان آب
با شراب تعلیق آویختن ظفر بکردن و سایر اعضا تجرج بفارسی پی و رگ گویند و آن متغیر شدن طعم است یا بو یا هر دو تغلیس بمعنے سارج کردن
و سیراب نمودن و بهره برداشتن آمده و مراد از او مهیا ساختن بعضے ادویه است بجهة نفوذ و سرعت تاثیر و دفع کردن ثقل و کثافت آن خواه
باحراق باشد یا بعمل دیگر تصعید آنچه باتش اجزاء او را صعود فرمایند و لطیف او را اخذ نمایند حرف الثاء تمنش لغة یونانیست
و مراد از او هرچه از نباتات یا بین درخت و گیاه باشد ثمر بار نبات است مثل خوشه و میوه و امثال آن ثقیل بمعنے گرانست بر طبع و دیر
فعل بوده سریع النزول نباشد حرف الجیم جرثش نمکوفه که بلغور نامند جرجیر ارجمه زمین مسکلاح جبر که عضو شکسته را بستن
بستن بجای خود بمعنے پاک کننده است و فعل آن دفع کردن رطوبات لزجه از سطح عضو مانند انزروت و هر جالی ملین طبع است اگرچه بقوه
مسهل باشد جاذب بمعنے کشنده است بطرف خود و فعل او تحریک فضلات است بسبب حرارت از مکان آن بجانب خود مثل
نافسیا و آنچه شدید الجذب باشد پیکان و خار را از عمق بدن میکشد مثل گوشت حلزون جامد بمعنے بسته شده است که در شان آن سیلان باشد
و بالفعل سایل نباشد مثل موم جمه بفتح اول و ثانی آب گرد آمده و جمع شده و جز و چیز جفاف خشکے حرف الحاء
حامض بمعنے ترش است و فعل او تلطیف و تفتیح و تقطیع و تنقیه مجاری و تبرید و تجفیف و تسکین صفراء و اطفاء تشنگی خون و تولید ریاح و مضر
بر عصابست و هرچه زبان را اندک بگزد و با قلیل جلاء و حدت و تقطیع باشد حامض نامند حکاکه آنچه از سائیدن دو چیز پیدا شود حلو هرچه زبان را
منبسط سازد و اندک حرارت دارد و احداث کند و لذید باشد شیرین نامند و فعل آن نضج و تلیین و جلاء است و کثیر الغذاء و محبوب قوی تنها
و معطش باشد حریف بمعنے گزنده است که اجزاء آن در زبان فرو رفته و بسیار بگزد و تفریق اجزاء او نماید و فعل آن تحلیل و تنقیه و تعفین و
احراق و تلطیف است بجهة شدة حرارت حاد بمعنے تند است و از کیفیت تلخی و حرافت و فعل او مثل فعل اجزاء او است حلاق ستره
محمول اعم از فتیله و فرزجه است حب آنچه در ثمر بار باشد و بغلاف مثل گندم و جو حمل بار نبات اعم از ثمر و مشابه ثمر است حلیب شیره
تخمها و غیر آن و شیر تازه دوشیده است حشیش گیاه خشک و شبه خشک شده و گویند مخصوص نباتیست که بر روی زمین پهن بوده ساق نداشته باشد و بحد
بلندی نرسد حرف الخاء خاثر آنچه اجزاء غلیظ را بهم آورد خفیف بمعنے سبک و آنچه بر طبع احتمال آن آسان بوده سریع النزول باشد
خمل بمعنے پرزهاست و در ادویه هرچه شبیه به پرز بر سطح او ظاهر باشد مثل آنچه بر روی به میباشد خاتم بمعنے تمام کننده است و او عبارت از چیزیست که
بسبب تجفیف در سطح جراحت تفرق ملتحم شده پوست برویاند خلع بیرون رفتن سر استخوان است از مکان خود خلیع ست خلعلع
ممنوع است خرء سرگین طیور حرف الدال دسم هرچه زبان را نرم و املس و اجزاء او را منبسط نماید بی احداث حرارة و بفارسی چربی نامند
و فعل او ترطیب و تلیین و دار فلی احداث سخونت دواء مطلق آنکه تاثیر بکیفیت کند و جزو بدن نشود دواء غذائی آنکه تاثیر بکیفیت او زیاده
بر تاثیر کمیت او باشد دواء سمی آنکه بکیفیت تاثیر او موافق مزاج بوده و بالخاصیه کشنده باشد مثل افیون دابق آنچه بجهة لزوجت به دست چسبد
مثل دبق دهنی آنچه در جوهر او چربی موجود باشد و باعث سرعت اشتعال گردد مثل مغزها و تخمها دلوک بمعنے مالیدنیست و مراد از او
آنچه از سنونات که با انگشت بدندان بمالند حرف الذال ذفر بدبوی ذرور آنچه سائیده بطریق برعضو بپاشند ذوالخاصیه آنکه
تاثیر بصورت نوعیه کند اعم از آنکه زهر باشد یا دفع زهر کند حرف الراء رض کوفتن رخو نرم و سست رخص بفتح اول و ثانی
نیاز پرورده و در ادویه هرچه نازک و زود شکن باشد رزین آرامیده و مردر بادهد ادویه آنچه در مثانه و خوش جوهر تمام باشد رادع

آنکه مواد را مانع از ریختن بعضو شده عضو را قابل ورود نسازد و ردوع مقابل جذبست ربص رطوبة غلیظه که در اطراف پلک چشم
جمع شده چسبنده باشد ردی الکیموس آنچه از او اخلاط غیر معتدل القوام و الکیفیة متکون شود رجیع فضله هضم اول انسان رسوب ته نشین
مایعات و آنچه در مایعات اندازند و بر روی آن نایستد رسوب نامند روث سرگین حیوانات حرف الزاء زعوقه طعم بسیار
کریه و مرکب از مرارة و ملوحه است زهر شوفه زغب اول مویکه در حیوانات بر آید و اسم گنجینه یاسمین اشد و در ادویه آنچه
بر سطح او چیز شبیه موی تازه باشد مرغب نامند حرف السین سایل آنچه اجزاء او در جهات حرکت کند اعم از آنکه اتصال اجزاء او
منقطع شود یا نشود مثل آب و روغنها سباخ شوره زار سیطه بی گره ساحل کنار دریا سنون آنچه بدندان بپاشند و بمالند
و مقوی جوهر او باشد سم بفارسی آنچه زهر نامند و بسبب ضدیه کیفیة و خاصیت مزاج او فاسد سازد مانند بیش سحق آنچه بسیار نرم سائیده
باشند سهک بد بو شدن گوشت و بوی عرق که از بدن آید سهل زمین نرم حرف الشین ثلیب بضم اول و ثانی از قانون الادویه
جوهر شیره و بفتح اول و سکون ثانی از قاموس اللغة جدا کردیدن و دور شدن و پوست باز کردن و در ادویه آنچه بصفات باشد شلب
گویند شجر نباتی که با ساق خشبی باشد و کامل او آنکه با اجزاء تسعه نباتی باشد و آن ثمر و ورق و لیف و صمغ و بزر و قشر و اصل و عصاره
و حبات مثل درخت خرما شرف بضم اول و فتح ثانی کنگرهای کوشک و در ادویه آنچه در اطراف زواید و بر آمدگی داشته
باشد شرف مانند شمه آنچه بو کنند شتر بفتح اول و ثانی دریدن پلک زیرین چشم شاخ کوه بلند شدق بفتح اول و سکون
ثانی فراخی گوشه دهان شرخ بفتح اول و سکون ثانی شکستن و فراخی سفیدی بر روی آب و شرخ عضل بمعنے از هم باز شدنست
حرف الصاد صفیق پوست درشت صنق بفتح اول و سکون ثانی آب که بر هم بایستد و نور بزند پس زرد گردد و معنی
طرف و کناره و در نباتات آنچه چین دارد و یا زرد و میل بطرفی داشته باشد مستقیم نباشد صنق نامند صنخره زمین سنگستان صالح
الکیموس آنچه از او خونی متولد گردد که بهمه جهة اعتدال داشته باشد سایر اخلاط مخلوط با وی بقدر طبیعی باشد و خلط بد از او بهم نرسد
حرف الضاد ضماد آنچه از غلیظ القوام که مایع و نرم باشد بر عضو بمالند و ببندند اعم از آنکه موم روغن داشته یا نداشته باشد حرف
الطاء طلا آنچه از رقیق القوام بر عضو بمالند طبیخ آنچه جوشانیده اب او را استعمال نمایند طیب بسکون ثانی خوشبو و تشدید آن
طری تازه طحن خورد کردن طاحونه که آسیا باشد مسمی باسم لازم او است طافی آنچه بر روی آب ایستد طبرزد عبارة از فانیذ
هر چیز حرف العین عفص بکسر الفاء طعم زمخت که زبان را درشت سازد و اجزاء او را بسبب برودت بهم آورد و فعل او تبرید و تجفیف
و تقلیب و خشونت و ردع است عاصر آنچه با وجود بهم آوردن اجزاء عضو بفشار و لمانند ضماد و دانه مری بهند و در مل و در فار سپے
فشارنده گویند عنب بضم اول و سکون ثانی گیاهیست عصیر آب فشرده از نباتات که منجمد نشده باشد عصاره بمعنے عصیر است
اما در آنچه باتش و آفتاب منعقد کرده باشند استعمال مینمایند عنقود خوشه انگور و نباتات و غنافید جمع آنست عطر بوی خوش
حرف الغین غرغره آواز مختلف است که از حلق آید و مراد از او حرکت دادن مایعات است در حلق و فرو نبردن او غفص
بضاد معجمه نارس از نباتات غسال بمعنے شستشو دهنده آنچه جلای سطح عضو یا جائه رطوبة مایعه دهد مانند ماء الشعیر غلیظ بمعنے کثیف است
و در اغذیه بیشتر مستعمل است و استعمال لفظ کثیف در ادویه حرف الفاء فتیله بمعنے شافه که مخصوص دبر باشد فرزجه شافه
که قبل و رحم را مخصوص باشد فرفیری بمعنے رنگ بنفش است فاتر نیم گرم فسخ از هم جدا شدن حرف القاف قابض
طعم گیرنده را مانند که اجزاء زبان بهم آورد و درشت نسازد و فعل او تبرید و تجفیف و تغلیظ و تقویه اشتهاست و در غیر طعم مراد از او
حابس است که بسبب بهم آوردن اجزاء عضو حبس و استمساک نماید قطور آنچه در گوش و اعضا چکانند قاشر هرچه بحدی جالی باشد که چرک
از سطح استخوان تواند زدود و در سطح جلد تقشر شود قاتل آنچه از ضدیه هلاک سازد و مرادف سم است و بعضے گفته اند زهر حیوانی مخصوص باسم
سم و غیر حیوانی مختص بقاتل قضبان شاخهای گیاه بساق و قضیب واحد است قبیعه بضم اول و ثالث و سکون ثانی قبای
خوشه گشت حرف الکاف کیلوس کشکابیستکه از هضم معده بهم رسد شبیه بکشک محلول کیموس اخلاط متولده از هضم کبد است
کثیر الغذاء آنچه اکثر مقدار او جزو بدن شود کماد آنچه گرم کرده بر عضو ببندند مثل تکمید سبوس گندم کثیف بخلاف لطیف است انجیر سنگه

اجزاء او بدشواری قبول انفعال از کیفیة بدنی کند و نفوذ در اجزاء بدن بسرعت ننماید کاسر الریاح انچه قوام ریاح غلیظه را بحرارت رقیق سازد دفع نماید مانند تخم سداب کاوی بمعنی داغ کننده است و مراد از آن انچه جلد را بجهة احراق و تخفیف بهم آورد و مجاری خلط سایل را سد و باز دارد مثل زاج و در دفع نزف الدم جراحت **حرف اللام** لطوخ بمعنی اندودن چیزیست بر عضو که از طلا غلیظ تر و از ضماد رقیق تر باشد لصوق و لزاق انچه بر عضو بچسباند و یا بچسبد لعوق بمعنی انگشت پیچ است که از معجون رقیق تر باشد لعابی انچه از خیسانیدن او در آب اجزاء ان مخلوط برطوبت شده چیزی لزج بهم رسد و چون برشته کنند از لزاق او دفع میشود لطیف انچه در شان او باشد بعد از ورود به بدن منقسم گردد باجزاء بسیار صغیر و نفوذ در جمیع اجزاء بدن بسرعت کند مثل زعفران لزج انچه در شان او بوده باشد بالفعل یا بالقوه در حین تاثیر حرارة غریزی در او که قابل امتداد گشته منقطع نگردد مثل خیار لحارتها یا ریگ نباتات نحلیه انچه با مایعات در ظرفی کرده بر اسم زده بو کنند لیف انچه از اصول و لحار نباتات روید و یا دیگر از لحا باشد لاذع بکیفیه حاره لطیفه نفوذ در اجزاء عضو نموده تفرق اتصال در منافذ قریب بهم احداث کند و نفوذ هر جزو آن بانفراده محسوس نباشد مثل ضماد خردل با سرکه **حرف المیم** مالح شور انچه در زبان نفوذ کند بدون گزندگی و جلاء دهد و فعل او تفتیح و تحلیل و تلطیف و تسخین و جلاء و غسل با عداد آن است مر تلخ هرچه بر سطح ظاهر زبان نفوذ کند و درشت سازد و با کراهت بوده طبع را بهم زند و فعل او تسخین و جلاء و منع تعفن است ملطف انچه بحرارة معتدله رقیق کردن خلط غلیظ در شان او باشد مثل جاشا مغلظ انچه بخلاف او باشد محلل هرچه در شان او باشد که تفریق خلط بحرارة منجره و اخراج اجزاء آن جزو بعد جزو از موضع احتباس خلط کند مانند جند بیدستر مجمد هرچه ضد محلل باشد و گویند مخصوص بابرد و قابض است مخشن هرچه سطح عضو را درشت کند و اجزاء او را در بلندی و پستی مختلف سازد اعم از آنکه بسبب تکثیف او باشد مثل عفص یا بجهة تفریق اجزاء او مانند خردل مملس انچه سطح عضو را نرم و یکسان سازد و او ضد مخشن است منقح انچه منافذ عضو را از مواد و رساند تا آسان شود اخراج خلط مجتمع از مسالک آن مانند قطرا سالیون و هرچه حریف و مر لطیف و سیال لطیف مایل بحرارت و مایل باعتدال و هرچه حامض لطیف باشد مفتح مرخی هرچه عضو را سست کند بحرارت و رطوبه مزاجی و قابل مد سازد مثل تخم کتان مصلب انچه ضد مرخی باشد منضج انچه خلط را قابل دفع سازد اعم از آنکه رقیق را غلیظ کند چون خشخاش یا بعکس آن مانند طبیخ انجیر یا منجمد را نرم کند چون حلبه مقطع انچه بسبب حرارت لطیفه نفوذ کند ما بین خلط لزج و سطح عضو ملاصق آن و در قطع آن نماید بدون تصرف در قوام خلط مانند سکنجبین مفشی هرچه ریاح مجتمعه را متفرق ساخته قابل دفع کند محکک هرچه بسبب قوه نافذه حاره تحریک اجزاء لذاعه با مسامات کند مثل انجره مقرح انچه بقوة حرارت نافذه تفرق اجزاء عضو نموده اخلاط او را بسبب حدة فاسد و واجب الدفع ساخته طبیعت دفع اجزاء فاسده کند مثل بلادر محمر انچه بسبب حرارت جذابه جذب خون بظاهر جلد کند مثل ضماد انجیر یا خردل محرق هرچه بقوة نافذه تحلیل اجزاء لطیفه در طبیعه کرده احداث ماده نماید مثل فرفیون مفتت انچه تفریق اجزاء خلط منجمد کند مثل زجاج محرق معفن هرچه رطوبه عضو را فاسد سازد بنوعیکه بدل ما یتحلل او تواند شد بدون احداث احراق و تاکل مانند زرنیخ مقوی هرچه تعدیل مزاج و قوام عضو جید کند که قبول ریختن فضول ننموده ممانعت تواند نمود خواه بخاصیت باشد مثل گل مختوم یا بسبب تعدیل مزاج باشد مانند روغن گل سرخ مرخی هرچه بخلاف منضج باشد در تغلیظ منضج هرچه در هیچ جهة بخلاف منفع و هاضم باشد مفرح هرچه روح حیوانی و نفسانی را منبسط ساخته تعدیل مزاج او کند و حزن را رفع نماید مثل شربت مشهی انچه تحریک الطبع بخواستن غذا کند مبهی انچه بسبب تولید ریاح لطیفه در مجاری اعصاب و عضلات عضو تناسل گردیده محرک او شود و باعث تکون ماده منوی گردد مثل لبوب مدر انچه اخراج مائیه اغذیه و فضول سیالها مانند بول و حیض و عرق بیشتر نماید مسهل انچه اخراج فضول اعضا از طریق امعا کند معرق انچه بسبب تلطیف رطوبات محتبسه تحت جلد از مسامات او بیرون اخراج کند مقیی هرچه اخراج فضول از بری کند ملین اعم از منضج و مزلق و مخرج ما فی المعده و الامعاءست مسکن هرچه اخلاط و دردها از حرکات غیر طبیعی باز دارد ملطف انچه اخلاط حاره را کسر حدت نماید مخدر انچه تکثیف روح حاس کند نفسانی باشد و روح محرک که حیوانی است بنوعی نبند که مانع حس و حرکت گردد مثل افیون و اکثر مخدرات سرد و خشک میباشد مزلق هرچه ترطیب و تلیین سطح عضو بجد لغزندگی کند تا انچه در آن محتبس باشد بجز که او حرکت نماید مثل آلو بخارائی مجفف انچه افنای رطوبات یا تقلیل آن کند مانند سندروس مسدد انچه بسبب کثافة ویشه

در مجاری محتبس شده منع دفع مواد واجب الدفع کند مثل سفیداب یا بسبب لزوجت باعث سده گردد مانند لعابها مغری انچه با یابس بوده در او رطوبة لزجه بوده که سبب حبس سیلان مواد گردد مثل ابکشته معطش انچه طبیعت را اشتیاق ترویج سازد اعم از آنکه با آب شود مثل معده و جگر یا بهوا مثل ول ودریه معطس هرچه بقوه نافذه تحریک مواد دماغ بجانب خیشوم کند و بسبب دفع آن عطسه حادث گردد مصلح انچه اصلاح حال ماکول و مشروب نماید اعم از آنکه دفع ضرر آن کند یا معاونت بر فعل او نماید یا حفظ قوة یا کسر حدت او کند یا بدرقه بجهة وصول او باعضا گردد مرطب انچه منع خشک شدن جراحت کند و رطوبات او را زیاده سازد مثل موم روغن مدمل هرچه بسبب تجفیف و تکثیف رطوبت سطح جراحت را لزج و چسپنده کرده و دهن زخم را بهم آورده مانند دم الاخوین ملحم انچه بسبب تجفیف و تلطیف و تعدیل مزاج خونیکه وارد موضع جراحت شود منعقد ساخته مستحیل بگوشت کند و او را منبت اللحم نیز گویند منفخ بهمزه و یا نفخ مرادفست مایع انچه ضد جامد باشد و سیلان کند و رقیق القوام باشد مزواة پراکنده متفرق بفتح اول و کسر ثالث تارک سر و در اثمار و کلها هرچه سر او هموار نبوده زواید داشته باشد متفرق گویند معقف خمیده و کج شده مفنع فائیدن چیزی مفنوع هرچه را فائیده باشند مسبت انچه خواب آورد و با منوم مرادفست مسکر هرچه مستی آورد اعم از آنکه با تفریح باشد یا نه مضمضه هر مایعی که در دهن حرکت دهند مروخ مالیدن چیزی بر عضوا مروخ انچه در مالیدن آن بر بدن بسیار مبالغه در دلک عضو کنند مبرود انچه سوهان خورده باشند منخول انچه بیخته باشند منتن بدبو مغسول انچه در شستن او مبالغه کرده باشند محرق انچه در سوختن بحد رماد نرسد **حرف النون** ناشف انچه جذب رطوبه سیاله کند اعم از آنکه منافذ او مرئی نباشد مثل الکاب ندیده و یا مرئی باشد مثل اسفنج و ناشف را فحل نیز نامند نجم نباتیکه بی ساقست نبطی در لغات مراد از لغه قومی است و در ادویه مراد خود روئی که نکشته باشند نفاخ هرچه دلاد رطوبه غریبه و از حرارت بدنی تحلیل یافته مستحیل بریاح شده خواه در معده و امعاء مثل میوه ها و خواه در عروق مانند مغز نارجیل و اکثر تخمها و قسم ثلثی از فعل تقویت باه است نقوع انچه از ادویه یا به را سائیده بمایع در پیچی دهند نقوع و نقیع خیسانیده که بجوشانیده صاف نموده استعمال کنند نشاده انچه بدم اره و سوهان ریزه شده باشد نطول هرچه را جوشانیده و آب او را بر اعضا ریزند یا شوید قسمی از ادویه نشوق انچه به بینی کشند **حرف الواو** وغر بغین معجمه زمین سخت و این سستی و بحت سکون ها قبل از یاء در داستخوان که بر زمین تفرق اتصال یابند و نب جستن از جائی و نیز گزنده وقود برافروختن آتش **حرف الهاء** هاضم انچه اعانت طبیعت بر طبخ و گداختن غذا و خلط کند و سبب قبول هضم او شود مثل مصطکی هش انچه جرم او سست و ریزنده باشد و باندک افشردن ریزه شود مثل صبر خوب و غاریقون تک پاره شدن

تشخیص ثالث در بیان ماهیت و کیفیت و خواص ادویه مفرده و اغذیه مفرده و مرکبه و ذکر مصلح و بدل و قدر شربت بترتیب حروف تهجی ذکر اسامی ادویه بلغت یونانی و سریانی و عربی و فارسی و هندی و ترکی و امثال آن مخفی نماناد که هرچه مجرب بکرات بلفظ گویند مجربست و مجرب دانسته اند ادا میشود دوا انچه حقیر تجربه نموده بلفظ مجربست مذکور میسازد و هر دوائی او لا افعال عامه ادویه ان میشود مثل آنکه منضج است یا رادع و امثال آن تا آثار او را با فعال مذکوره که با فلان چیز فلان عمل میکند و در فلان مرض فلان اثر دارد دانسته با چیزهای موافق غیر مذکوره در امراض غیر مسطور نتوانند استعمال نمود و تجارب دیگر نیز حاصل گردد و التزام نموده که خواص هر و بیخ و صمغ و روغن و برگ و غیره را در ضمن اصل آن دوا بیان نموده متفرق مذکور نسازد مگر در بعضی که قابل ذکر بانفراده باشد و بدستور جمیع خواص برگ را مثلا ذکر نماید در تکت بیان خاصیت جزو دیگر انجیر شود بخلاف سایر کتب که شوش ذکر کرده اند بلکه خاصیتی از بیخ چیزی مثلا بیان نموده اند و خاصیتی از برگ و یا بار در تکت دیگر سایر آثار بیخ او شده اند و علیه هذا القیاس و چون مداوای اکثر از سموم بکیفیات و هر یکی را بانفراده دوا نی منحصر نیست بنا بر مراعات اختصار علاج هر یکی را در طی آن دیگر آن بیان نموده در تشخیص رابع که مخصوص آنست انشاء الله مرقوم خواهد شد از متون کتب ظاهر شود که اول کسیکه تالیف در ادویه مفرده نموده دیسقوریدوس یونانیست و نزد بعضی لقمان عبارت از او است و تالیف مذکور بمقالات است فی الحشایش است و ثانی قولس که در ادویه عین ربیع نموده و ثالث اندروماخس اصغر که ادویه تریاق کبیر را جمع کرده و رابع جالینوس ملقب برأس البغل که منافع ادویه مفرده را بیان نموده و متعرض بدل و مصلح و سایر افعال گشته و اول کسیکه از یونانی بسریانی نقل نموده دیدروس نصارای بابلی و زیاده بر ترجمه چیزی بیان نکرده بس اسحق بن حنین نیز او را از یونانی و سریانی بعربی

حرف النون حرف الواو حرف الهاء تشخیص ثالث

کرده با مزید افادات و تالیف بر نور سے منقولات اسحق گشته و حنین بر نور اغذیه را از ادویه و کتاب شامل را تحریر فرموده اند پس شیخ
الرئیس و ابن اشعث و ابوحنیفه دینوری و شریف و یحیی بن جزله صاحب منهاج و جرجیس بن بوختیشوع و ابن التلمیذ
مؤلف مغنی و ابن بیطار مؤلف جامع که مشهور بجامع بغدادیست پس شیخ داود مصری تذکره را تالیف نموده و مؤلف اختیارات
بدیعی بعضی را بفارسی نقل کرده و بعد از آن حکیم علی گیلانی شارح قانون بسطی در ادویه مفرده بدون تحقیق داده و تا این زمان که سنه
الف و ثمانین است بنظر نرسید که بلغه فارسی کتابی مبسوط تالیف شده باشد

حرف الالف مع الالف

آاطریلال لغة بربری و بمعنی رجل الطیر است بجهت مشابهة شاخ گیاه او بچنگال مرغ و تره که غاز ایاقی نامند و مراد از و تخمیست بسیار ریزه و تیره مایل بکبودی و طولانی و بغایت تلخ و با حرافه و گیاه او شبیه بشبت و گلش سفید و برگش متفرق و ساقش مربع و در آخر بهار میرسد و آنچه سبز و تیره و شبیه برازیانج است قسمی از وست و تخم فلالدان گویند در آخر سیم گرم و خشک و محلل ریاح و جالی آلات تنفس و مدر فضلات و مفتح سده و منقی گرده و مثانه و چون با زجاج بسوزانند و با عسل بیاشامند مفتت حصاه و یکدرهم او را با عسل جهت رفع ریاح و ایلاوس بغایت مجرب دانسته اند و ضماد او مجفف قروح و زایل کننده آثار جلد و نفوخ او در بینی و بدستور شرب او مسقط جنین و مضر جگر حار و مصلحش سکنجبین و مضر گرده و مصلحش کثیرا و بدلش در اطلیه برص کندش و قدر شربتش از یکدرهم تا سه درهم است با عسل یا شراب و چون در فصل گرما سه هوا یکدرهم او را با عاقرقرحا و تربد و زنجبیل از هر یک دانگی با عسل سرشته بعد از تنقیه بمسهلات بیاشامند و در آفتاب نشسته موضع برص را مکشوف دارند تا آفتاب براو تابد و آب ننوشند و عرق کنند و دو روز اول نهایة تا روز سیم موضع برص را مله کرده بعد از رفع زرداب بالکلیه برطرف شود و مجربست و گفته اند که هر گاه از مفرد او هر روز سه درهم با عسل تا پانزده روز بنوشند یا از مرکب او بدستور مذکور در مدت مزبور استعمال نمایند بغیرفعا رفع برص میشود آآلس لغة یونانی و بمعنی مبری الکلب است و بجهة رفع کردن او زهرسگ دیوانه و آن نباتیست ساقش بقدر زرعی و شبیه بساق رازیانه و برگش شبیه ببرگ فراسیون و از آن درشت تر و غبارناک و مابین سرخی و سیاهی و تخم او مایل به پهنی و سبز تیره و در غلاف دو طبقه و از ترس کوچکتر و در طعم بحدت و تندی و تلخی نانخواه و گلش سرخ مایل به تیرگی و از زیر برگها روئیده در اول سیم گرم و در اخر اول خشک و محلل و جالی و مقطع و مدر فضلات و هاضم و منقی بلغم و ریاح معده و گرده و مفاصل و ورکین و مجفف باعتدال و ملطف و جهة جمود دم و ربو و درد مفرط و سعوط او جهت زکام و ضیق النفس و بلغم مجتمع در قصبه ریه نافع و تخم او در اطعمه تشهی که او را سگ دیوانه گزیده باشد بادزهر آن و ضمادش جهة کلف و با عسل جهة جوششهای سر که زرداب از او آید مفید و قدر شربتش تا دو درهم و مضر جگر حار و مصلحش کثیرا و بدلش بقدر نصف وزنش حب الغار یا دو وزن آن نانخواه و دیسقوریدوس فرموده که چون او را در وسط تابستان خشک کرده کوبیده نگاه دارند و با می و سه مثقال عسل بدفعات یا یک دفعه بخورد در میان سگ دیوانه گزیده بنوشد بغایت مفید است و دو درهم از بیخ او که با شیر تازه بیاشامند بقی رفع زهرسگ دیوانه گزیده نماید هرچند که از آب نیز نترسد و گویند چون گیاه او را با جمیع اجزاء با رچه سرخی بسته بر خنازیر دردناک بیاویزند نفع می بخشد و رفع الم میکند و صاحب جامع الطب که مخصوص در دسرسان میداند و گویند تعلیق او بر در خانه موجب حفظ صحت اهل خانه است و مؤلف جامع الادویه از محمد بن احمد نقل میکند که این گیاه در شام بسیار است و خشبة السلحفات نامند خوردن او بغایت مقوی باه و نگاه داشتن آن بغایت مورث عشق زنانست بحدیکه اصلا ممانعت بجماع او نکنند آاغیس حنین ابن اسحق در الف مع الرا ذکر کرده و پوست بیخ درختیست منبت او گرم در دوم خشک با قوه بارده و قابضه و مانع تعفن اخلاط و ملطف او مقوی جگر بارد و مفتح و با قوه رادعه و جرم او با شراب جهة ورم جگر اگر بی تب باشد و با آب سرد با وجود تب بغایت مفید و بدستور شراب و سرکه که آن جوشیده باشند همان خاصیت دارد و ملطف او در دفع گرم جگر کو نفذان مجربست و حقنه بطبیخ او منقی چرک و قرحه امعا و مقعد او جهة قلاع خبیثه و درد دندان و تقویت لثه و اکتحال او مقوی باصره و در جمیع افعال مثل ماميران چینی و قطور ضماد او در گلاب جهت تخفیف رطوبت و حفظ صحت چشم و دفع نقصان بصر مزمن بغایت مفید و عصاره مطبوخ منعقد او در افعال مانند حضض و قدر شربت او از جرم او دو مثقال و از مطبوخش تا سی درهم و مضر صاحب سعال و مصلحش عسل است آاطلیس بلغة بربری و مغربی نباتیست شجری و در بلاد مغرب بهم میرسد طول او بقدر قامتی و زیاده از آن و برگش مانند مورد و ثمرش بقدر بار سرو و سبز و چون برسد سیاه و نرم شود و چوب او

بسیار صلب و اندرون او سفید و زرد و مایل بسرخی و مستعمل او در نیلها باریک و هست برگ انگور و برود و پوسته درد و غالب و بسیار قابض و آب جوشانیده او که رنگ او بگرد و جهة استسقا و زردی رخسار مجرب دانسته اند و بدستور چون با گوشت طبخ نمایند و گوشت او را بیاشامند همین عمل کند و جرم و طبیخ او مقوی جگر و سپرز و مفتح سده آن و قدر شربتش از جرم او دو درهم است آاباز لغة عربی و آن سرب سوخته است و طریق احراق او در دستورات مذکور است در دوم سرد و خشک و مغول و جهة قروح چشم و جوشش آن و جرب حفیف و عثاث و بواسیر و رحمهای کهنه و نزف الدم و سیلان رطوبات و با روغن گلسرخ جهة قروح مقعد و با سرکه جهة تحلیل ورمها و استسقا نافع و بدلش سرنج و خوردنش کشنده است آاثرون بلغة یونانی اسم سماق است آاموکس یونانی اسم نشاسته است که نشا مند آاخمیس بمعنی طاهر یونانی اسم فنجکشت است آانیس یونانی انیسون است آادن صادن یونانی توف الصغیرات آاحمس یونانی دو سر است آانوتیس یونانی شراب است آامی یونانی نانخواه است انبوس معرب آبانس یونانی درختیست شبیه بدرخت عناب و ثمرش مثل انگور و زرد و با حلاوت و برگش شبیه ببرگ صنوبر و عریض تر از آن و خزان میکند و بیخش مانند شم خام قسم شده با خطوط سفید و قسم حبشی سیاه و صلب و املس و بهترین اقسام است در اول سیم گرم و در آخر دوم خشک و ملطف و مدر بول و مفتت حصاة و محلل ریاح و نفخ معده و مفتح سده سپرز و اکتحال محکوک او با آب و ذرورش جهة بیاض رقیق و قرحه و بثور و دمعه و غبیو زیاده و جرب و حکه و در مدیابن و حفظ صحت چشم و رو یانیدن مژگان و نشاره او جهة حبس خون زخمهای تازه نافع و محرق مغول نشاره او لطیف تر و در افعال مذکور و اثر آن سریع تر و طلاء مسحوق مطبوخ او در شراب محلل خنازیر است و گویند بالخاصیة طفا خون حار میکند و با سفیده تخم مرغ جهة حرق آتش و با نفراده جهة تخفیف و گوشت آوردن قروح خبیثه و منع جوششهای پرآب و آبله کردن عضا مجربست و قدر شربتش تا سه درهم و مضر معده و مصلحش عسل و بدلش چوب کنار است آابرادارو لغة فارسی و آن سنگ جب است آالوبخارا اسم فارسی اجاص است آالوچه اسم فارسی اجاص است آب دادن مومیائی است و محمد بن زکریا دوای دیگر را باین اسم خوانده آتش جگنا اسم فارسی تنقخست آاهن اسم فارسی حدید است آهن با فارسی مغناطیس است آاردمیده بفارسی سمید است آارد سوبن واد اسم فارسی خشکار است آارد جو بریان کرده اسم سویق الشعیر است آرد کنار سویق النبق است آالوی سفید اسم شاهلوج است آالوبالو اسم فارسی قراسیا است آاهو اسم فارسی غزال است آامله اسم فارسی املج است آارد جو دقیق الشعیر آاب نیشکر اسم فارسی عسل القصب است آب باران ماء المطر است آب چکیده از کوزه و غیره ماء القطر است آب جو جوشانده اسم فارسی ماء الشعیر است آب جو فشرده اسم کشک الشعیر است آب پنیر اسم فارسی ماء الجبن است آب آهن تافته اسم فارسی ماء الحدید است آبکمود اسم فارسی سفرجل است آفتاب پرست اسم حربا است آبک بباء موحده باصطلاح اهل کیمیا زیبق است آلک بنون مضموم رصاص اسود است آتبه چینی آنچه از مس و نقره و برنج سازند آاروج بلغة ترکی اسم درخت ابهل است آاغو بترکی اسم ذفلیست آاغوز بترکی اسم لبا است آفاج دین بترکی اسم سودانیانست آاملوج بفارسی قند مکرر است آشیاران از اغذیه است و در مزوره مذکور است آش اسم فارسی اغذیه مطبوخه مایعه است و بعضی از آن در مزورات و سایر مواضع مذکور است آذربویه بفارسی گل اشنان نامند آبق باصطلاح کسریان زیبق است آاورس اسم فارسی ابهل است و ابرس نیز گویند آالک واله اسم فارسی سنبل الطیب است آاهو رنکی بهندی خردل است اک بلغة هندی اسم آتش است آته بهندی اسم سویق است آانقر بفارسی شده گویند و آن از بخارهائی بر روی زمین شوره زار بهم میرسد و بعد از نضج آن بابش شبیه بنمک میشود و در آخر سیم گرم و در دوم خشک و مفتح سده و منقی بلغم و از و اخ بدن و مسهل و در نهایت حدت و قوی تر از نمک و بوره در افعال و جهة علل سپرز و درد کمر نافع و مجربست دانسته اند و مضر گرده و مصلحش کتیرا و عسل و قدر شربتش تا نیم درهم و بدلش ملح اندرانی و ربع درهم او تا دو درهم با شکر جهة حبس البول که بهیچ چیز دفع نشود مجربست و از خواص او است سرد کردن آب سبل مخصوص که آبرا در ظرف روی تو تیا کرده و در آب شوره حرکت دهند و او جزو اعظم بادرود است ابل بهندی اسم طال است آر بفارسی اسم انفع است آوخلیا بفارسی هوچوبه نامند و اصناف میباشد قسم اول نباتیست شبیه ببرگ کاهو و باریکتر و با خشونت و سیاه لون و ملاصق زمین و ساقش مرغب و گلش مشجر و دانه او سیاه و بیخش بقدر انگشتی و بسیار سرخ و قوتش تا چهار سال باقی میماند در اول دوم گرم و خشک و محلل اخلاط بزرگ و مالحه و قابض اسهال و مدر حیض و دافع معده و مخفف و ملطف و جهة درد سپرز و جگر و نقرس و درد گرده و حصاة

وبرقان و بهق کهنه و طلای او جهت بهق و سوختگی آتش و جراحات و تحلیل خنازیر و با آرد جو جهت حمره که بادسرخ گویند نافع و مسحّق روغن بنفشه
و کدو و قدر شربتش دو درهم است چون بیخ او را در روغن بجوشانند و قیروطی ترتیب دهند جهت سوختگی آتش و حمول آن و سستود حمول
بخیش با ماء العسل مخرج جنین و در جمیع افعال بیخ او قویتر است و قسم ثانی را برگ بزرگتر و خشن تر و ساقش ازو خشن تر پر شعبه و گلش مایل به بنفشی و ریزه
و تابعی تر از قسم اول و ضمادش جهت حمره و منع عرق انفع و بسیار حابس طبع است و قسم سیم را برگ ریزه تر از اول و خشونت کمتر و شاخهای او ریزه
و گلش بنفش و تخمش ... تر و سرخ و شد طعم تر از همه و جهت گزیدن افعی دو مثقال از بیخ او با شراب بهترین اشیاء است و تعلیق او مانع
گزیدن هوام و قسم چهارم شبیه بثالث و از آن گلش ریزه تر و بغایت سرخ و در آخر دوم گرم و خشک و یکمثقال و نیم او با شل او ...
حب القرع و بسیار گرم را بغایت نافع و ضمادش با پیه خوک جهت خنازیر و نقرس و اورام صلبه و عصاره او با عسل جهت قلاع و حمول ... او جهت ورم صلب
رحم و جهت باس حیض و اخراج جنین و سعوطا جهت تنقیه دماغ و رفع آثار و غلظت طبقات چشم و با سرکه شرب او و ضماد او جهت سپرز مفید و قطور روغنی
که او را جوشانیده باشند جهت درد گوش و ثقل سامعه بهترین ادویه و جالی بیاض چشم و محلل ... است و گلش در جمیع افعال قویتر از برگ او و آشامیدن
بیخ و گل و تخم او بقدر یکمثقال بغایت مدر حیض و مخرج جنین مرده و زنده است

ابریشم بکسر اول و ثالث و فتح سین مهمله ابریشم است و گویند مراد
از او فیله است که کرم ابریشم او را سوراخ نکرده و بیرون نیامده باشد چه سوراخ کرده را قز نامند و آنچه در آب بجوشانند و از او کشیده باشند از قسم ابریشم خام
نیست بلکه حریر عبارت از اواست در اول گرم و خشک و با تقطیع و تنشیف و بغایت مقوی دل و روح حیوانی و باه و سمن بدن و جهت خفقان و ضعف
معده و ریه و آب مطبوخ او با شکر جهت تفتیح سدها و نیکو کردن رنگ رخسار نافع و محرق او که ضعیفتر و جهت قرحه و دمعه و سلاق و جرب چشم و پوشیدن
حریر جهت دفع بهق و شپش نافع و مضر ... کرده و مصلحش اسارون و قدر شربتش از یکدرهم تا سه درهم و بدلش مروارید سوخته شده است
و بهترین طریق استعمال او بسیار ریزه بمقراض کردن و با جواهر و سایر ادویه بر روی سنگ سائیدن است

ابهل بفتح اول و سکون ثانی و ضم ثالث
و بکسر اول و ثالث نیز آمده است و آن قسمی از سرو کوهی است و مراد از او بار او است شبیه بنبق تازه او سرخ و رسیده اش سیاه و با اندک شیرینی
و قبض و حدت و عطریه و بزرگتر از بار عرعر که قسم ازهر سرو کوهی است و برگش شبیه برگ درخت گز در سیم گرم و خشک و بغایت لطیف و محلل و با قوه قابضه و مخفف
لذاعه و مدر حیض و مسقط جنین و زایل کننده عفونت قروح خبیثه مزمنه و مسحوق او با عسل جهت ربو و بواسیر و مطبوخ او جهت استسقاء و چون ده درهم او را
دانه بیرون کرده با روغن گاو تازه بقدر رامکه او را فرو گیرد بر آتش بگذارند تا روغن را جذب کند پس سائیده با ده درهم فانید مخلوط نموده هر صبح دو درهم
او را با آب گرم بارد المزاج بنوشد جهت دردهای اسافل بدن و بواسیر و باد بواسیر و دفع اقسام کرم معا بغایت نافع و چون با عسل سرشته هر روز از یکدرهم
تا سه درهم او را مداومت نمایند حیض منقطع را جاری سازد و جهت ربو و بواسیر مجرب دانسته اند و چون در روغن زیتون بجوشانند تا روغن سیاه شود
قطور او جهت کری تازه و کهنه مجرب و ضماد او بدستور و ضماد برگش جهت اورام حاره و سیاه کردن جلد و جرک و آثار ریکه از فضول بهم رسد و سرخیکه بعد از به
شدن زخم در عضو بماند و جهت قروح ساعیه و آکله و نمله و اندمال جراحات مفید و طلای او با سرکه جهت داء الثعلب مجرب و با اندک بخیر جهت جمود اعضا
و با عسل جهت جراحات بن دندان و تعفن و آکله ان و لعوق یکوقیه آن با نصف اوقیه روغن تازه گاو و مثل هر دو عسل تا یکهفته مداومت کنند
جهت ربو مجرب دانسته اند و مضر حلق و مصلحش خولنجان و مضر معده و مصلحش عسل و بدلش بوزن او جوز السرو و مثل آن سلیخه و دو ثلث بوزنش
دار چینی و قدر شربتش تا سه درهم است

ابوقانس بلغت یونانی اسم غاسول رومیست و ابوقادس و ابوقادیس نیز گویند و در بلاد شام و مصر و روم
بسیار است نباتیست مابین درخت و گیاه برگش از برگ زیتون باریکتر و مابین برگها خارهای سفید دارد و شکوفه آن سفید و شبیه بگل
اللبلاب و شاخهای او پراکنده و بیخش قوی و پر از رطوبت و تلخ و مستعمل در بدا او بیخ و عصاره و رطوبت اوست که با آرد کرسنه آمیخته خشک کرده
باشند و برگ و شاخ و گل او را سائیده دست بان میشویند و باینسبب غاسول نامند و مؤلف تذکره او لوالالباب او را اشنان دانسته است و
مؤلف جامع بعد از آن او را غلط حمل نموده و ظاهرا غاسول رومی غیر اشنان باشد چه اشنان را برگ نیست و عطریه بنامند و سیمی نغاسول فارسی است
و در اکثر صفات مشابه هم نیستند در اول سیم گرم و خشک و منقطع و ملطف و جالی و مفتح و سه قیراط از رطوبت قالعو بدستور و دوازده قیراط از
مخلوط مجفف مذکور با ماء العسل مسهل بلغم و زرداب گویند جهت استسقاء حار مجرب است و همچنین سه قیراط از بیخ و یکمثقال از عصاره
او با ماء العسل همین عمل میکند و مضر حنجره و مصلحش عسل خوردن آب سرد نوشیدن در آن قاطع اسهال اوست

ابوقطیس نباتیست

شبیه با بوقانس و بیاق و شکوفه و مفروش بروی زمین و عریض تر در سیم گرم و خشک و جهت ضیق النفس و صرع و درد اعصاب و استسقا نافع
و مصلحش عسل است و مضر معده و قدر شربتش تا یکمثقال است

ابیب نباتیست بیخش شبیه بشلغم و خوش طعم و برگش شبیه به ... و شاخهایش باریک
و تخمش شبیه بتخم نرگس و در کنار دریا روید و مؤلف خبیلات گوید برگ آنچه در زمین خشک رسته باشد قتال است در دوم گرم و خشک
و مدر بول و جهت سپرز نافع و قدر شربتش تا دو درهم است

ابرکانک نام عکنوب است در حرف عین انشاء الله مذکور میشود

ابرون
لغت یونانی و بمغربی دایم الحیوة است و بعربی حی العالم و بفارسی همیشه بهار نامند از جمله ریاحین و همیشه سبز است کبیر او را هست بجثه کوچک
هست ساقش بقدر بذرعی و زیاده و بقطر انگشت مهین و بار طوبتی که بدست چسبد و برگش شبیه بزبان و باریک و بار طوبت و گلش مایل به
سفیدی و زردی و بستانی او بهتر نیکو هست و صغیر او را نبت سنگلاخ و موضعی که سایه داشته باشد و شاخهای او ریزه و از نیچا بیرون آمده
و برگ او ریزه و پر آب و بقدر شبری و گلش کوچک و زرد مایل بسبزی و تخمش شبیه بتخم ... و در باغهای اصفهان و غیره از بلاد بسیار رست در آخر
دوم سرد و در اول خشک و با قوه قابضه و رادع و مفتح سده جگر و زهره و مسهل صفرا و قاتل اقسام کرم امعاء و معده و محلل حدت خون
و مقوی ماده حاره و مانع نزف الدم و جهت سحج و اسهال یکبا و قیء از آب و با شراب نافع و ضماد او با آرد جو جهت قروح خبیثه و صفا حل و
و زخمهای کهنه و سوختگی آتش و نمله و اورام حاره چشم و نقرس مجرب و نطول عصاره او جهت گزیدن رتیلا و با روغن گل سرخ جهت درد سر و اکتحال
او جهت رمد و حمول او جهت قطع رطوبات سائله رحم مفید و طلای او جهت بادسرخ که تیغ زده خون بخو منع با آب او مخلوط کرده مجرب است و با خاجه
فارش بدن بدستور آزموده و برگ خشک سائیده او را جهت رفع اسهال بغیر مجرب دانسته اند و فرزجه برگ او جهت سیلان رحم و قطور روغن زیتون
که برگ یا عصاره او را در آن جوشانیده باشند جهت درد گوش حار بسیار نافع و گویند مضر سپرز است و مصلحش کل ارمنی و قدر شربت از
عصاره او سه مثقال و نیم تا هفت مثقال و از برگش تا پنجمثقال و بدلش کاهو است و از شیفور ریدوس منقولست که نوعی از حی العالم میباشد

ابزار
در قد و برگ شبیه بجزفه و مرغب و غبار آلوده و در نهایت گرمی و مقرح جلد و ضماد او با پیه کهنه محلل خنازیر است

ابزار کیاهیست ساقش نازک و کنگره
و در اشبای ساق برگها بهم پیچیده بجای گل و در بهار در بلاد بارده و جاهای سایه دار و مکانهای نمناک یا مواضعی که مدتی آب در آن ایستاده
باشد میروید و در بغداد و موصل او را در شیر بجهة منجمد نمودن با اندکی تلخی و شدتیست و در صورت شبیه است بهلیون در دوم گرم و خشک و رادع
و عصاره اش جهت اورام و جوش و ریحه و مرکب نافع و چون در آب و نمک بخیسانند تا تلخی و تندی او زایل شود بغایت محرک باه و مصلحش رفع نفخ
او نعناع و شونیز و سرکه و کرویا است

ابنت بلغت مغربی گوشت بالنگ است و در مارج مذکور شود

ابن عرس حیوانی است معروف و بتری
و بفارسی راسو و موش خرما نامند شبیه بموش و سر و پای او درازتر از موش است و از او بزرگتر و موی دمش افشان و در مصر بجانها بسیار الفت میگیرد
و در انجا عرسه نامند در سیم گرم و خشک و گوشت او محلل ریاح غلیظه و مبهی و مقوی جگر و موافق صاحب استسقاء بارد المزاج و پادزهر سموم است چون
با شبت یا روغن کنجد یا روغن زیتون نارسیده یا آب پخته باشند و چون پوست او را کنده جوفش را بعد از پاک کردن نمک انده و در سایه خشک
کنند دو مثقال او با شراب جهت سموم هوام و رفع زهر طفیقون و چون بجای نمک گشنیز پر کرده خشک نموده باشند جهت صرع و گزیدن هوام بهترین ادویه
است و چون مجموع او را در ظرفی بسوزانند ضماد خاکستر او با سرکه جهت نقرس بسیار مفید و خوردن دو مثقال از خون او با آب و عسل جهت خنازیر و صرع و
ضماد گوشت او جهت درد کمر و مفاصل و جذب سم و پیکان از بدن و مضر محرورین و مصلحش سرکه و کاسنی و انار ترش و مضر حشا و اصلاح آن در روغن کنجد
و زیتون پختن است و گویند چون کعب او را در زندگی او بیرون آورده و زنان تعلیق نمایند منع حمل نماید و چون او طعام زهردار مشاهده کند
بلرزد و موبر تن او راست شود

ابازیر آنچه در طعامها کنند اعم از آنکه بقول باشد یا ادویه یابسه

ابرکماجی ترکی اسم خبازیست

ابل
بهندی ... تخم ... است برگ بلغت شام مؤلف تذکره گوید گیاه سوزیجانست

ابوفروه اسم شاه بلوط است

ابن آوی کلبی است و بفارسی شغال
نامند

ابوترون بلغت رومی نغراست

ابزار القطه بلغت مغربی ابرون صغیر است

ابوالاجساد کبریت است

ابوالارواح زیبق است

ابلیوا بلغت عربی
ابرونست

ابریز براء مهمله مکسوره و زاء معجمه ذهب خالص است

ابرونون بلغت یونانی اسم اشنان است

اپثیون بیونانی رازیانج است

ابارون
بیونانی نارجیل است

الجون نان است

آب سبیل الطیب است

ابوقلمون حجر التیس است

ابیزملین مصریست

ابرق شقین بحریست

ابوعماره صقر است

ابریون بروی اسم ابریس است

ابرقلیا بروی انکاح است

ابوغلس بروی کل خیر است

ابرنی بروی اسم لوف الصغیر است

ابوطاسون یونانی اسم فقرالیهود است اترج بریج کابلیت اترا اسیه از جملهٔ اغذیه است و آن ایست که با آب غوره و قند و عود و بید
حاره و بادام و کلاب ترتیب دهند مقوی معده و دل و جگر و مفرح است اترج بفارسی بالنگ و ترنج نامند پوست او در دوم گرم و خشک
و تخمش در اول سیم گرم و در آخر دوم خشک و برگ و شگوفهٔ آن در آخر دوم گرم و مجفف و محلل و ملطف اند و ترشی او مقوی دل و در آخر دوم
سرد و خشک زایه و برگ و شگوفهٔ آن در آخر دوم گرم و مجفف و ملطف و محلل اند و ترشی او مقوی دل و در آخر دوم سرد و خشک و قابض و مسکن حدت
صفراوی و مقطع مرهٔ صفرا و با قوهٔ تریاقیه و ملطف و مشهی و صاف کننده روح و خون از صفرا و مانع ریختن صفرا بمعده و دهان و جهت خفقان
حاره و تقویت معده و جگر و تسکین حرارات احشا و یرقان و تشنگی و اسهال صفراوی و کبد و ضماد او جهت گزیدن عقرب و پرنده و مار شاهدار
نافع و طلاء او جهت کلف و قوبا و جهت قلع رنگ سیاهی و مرکب از جامه و قطور او جهت یرقان که در چشم باقی ماند و غرغرهٔ مطبوخ او در سرکه جهت
اخراج زلو که در حلق مانده باشد مفید و مضر سینه و عصب و مصلحش شربت خشخاش و شراب التین و بدلش آب نارنج و آب لیمو و چون جوهر
مروارید را در آن بخیسانند مضمحل سازد و رب او در افعال قوی‌تر از رب غوره است و جهت غلبهٔ صفرا و تشنگی مفرط و قطع قی و دفع سموم و اکتحال
او جهت بیاض و طلاء او جهت قوبا نافع است و گوشت و تخم نامند در اول سرد و تر و دیر هضم و مضر حرارت غریزی معده و مانع صعود بخارات بمعده
بدماغ و مورث قولنج و مصلحش عسل است و پوست او مقوی دل و دماغ و معده و احشا و مفرح و مشهی و با قوهٔ تریاقیه و معطش و محلل نفخ و مفتح
معده خصوصا چون با عسل پرورده باشند و طبیخ خشک او جهت تسکین قی صفراوی و مفرح او جهت خوشبو کردن دهان و عصاره پوست او گوشت
او که با هم کوبیده باشند جهت گزیدن افعی نافع و همچنین ضماد او و همین اثر دارد و طلای پوست محرق او با شراب جهت برص بسیار مفید و عنبر
محرق او را چون در جامه بگذارند مانع کرم زدن آن و چون پوست یکعدد او را با تمام در شراب اندازند در ساعت ترش کند و مضر جگر حار
و مصلحش عسل و مضر دماغ حار و مصدع و مصلحش بنفشه و قدر شربت از خشک او پنج درهم و از تر او هفت مثقال و تخمش در افعال تند قوت
او و با قوه مسهله و دو مثقال از مقشر او مقاوم جمیع سموم حیوانی و قوی‌تر از تریاق کبیر و با آب گرم یا شراب جهت گزیدن عقرب
محرب و بدستور ضماد او و آشامیدن یکدرهم از مغز مقشر او بغایت مدر حیض و کشندهٔ جنین و مخرج آن و طلای او جهت تحلیل ورم بلغمی و مسنون
او جهت تقویت لثه و روغن تخم او جهت بواسیر طلاء و شرب بغایت مؤثر و مفتح سده گوش و سریع النفوذ در اعضا و محلل قوی و ملطف و چون کسی با آن
تدهین کنند گویند عقرب با او نزدیکی نکند و مجرب است و ضماد مطبوخ مجموع ترنج در سرکه با شراب جهت مفاصل و نقرس و اورام و دبیلات
نافع و برگ او هاضم طعام و مسخن معده و مقوی احشا و مفتح سدد و جهت ضیق النفس بلغمی مفید و شگوفه او در افعال مثل برگ او و از ان تفقه
و بوئیدن ترنج مقوی دل و مفرح و جهت رفع ضرر هوا و بائی از موده و همچنین فرش کردن برگ او همین اثر دارد و مؤلف جامع الطب گوید ما مردار
محلول در آب ترنج را که در قاروره کرده در حمام گذاشته تا محلول شده باشد جهت رفع جمیع سموم و امراض عصبانیه و جهت زهر مجرب میدانیم
چون با اشربهٔ مناسبه بنوشند و روغن ترنج که پوست خالص شش عدد او را با روغن زنبق و روغن خیری از هر یک رطل یا بید و رطل روغن کنجد
انداخته و هر سه شبانه روز بیرون آورده پوست تازه ریخته باشند تا سه دفعه و بعد گرم و خشک و محلل و مدهن او جهت امراض بارده عصبانی
و درد مفاصل و رفع لرزیدن تب ربع و بر اشل قدم بزود تب جهت زکام و مرطوب هوا و در اسفار و بر بدن جهت استرخا و خوشبو کردن عرق و فالج و رعشه و لقوه
و اختلاج و عرق النساء و درد کرده و مثانه و جهت رویانیدن مو و سقوط او جهت درد سر و علل سوداوی و درد شقیقه و مضمضه او جهت درد دندان
نافع است آتکن هندی انجره است اتونک هندی دروج است اتثمیر یونانی و اسم بابونج است اتان عربی و اسم حمار شیر ده است
اثری بهندی معاست اثاطون شرابیست که از آب انگور و عسل و ادویه حاره ترتیب دهند بسیار گرم و ملطف و جالی و موافق مزاج پیران
و مرطوبین است اثادیون یونانی اسم استرغاز است اثانقون یونانی اسم اشق است اثرون یونانی اسم بنفسج است اثانابیلیقون
بلغت رومی سوم است اثمد بفارسی سرمه نامند سنگیست سیاه براق و صاحب اهل اکسیر را اعتقاد آنکه چون چند روز با صابون سیاه
نمایند قلعی خوب میشود و بهترین او صفهانیست که از نواحی قهپایه خیزد در دوم سرد و در سیم خشک و گویند در چهارم خشک است و مراتب
درجات در او اختلاف نموده اند قابض و مجفف قوی و با قوه سمیه و قاطع جریان خون از جمیع اعضا و مقوی اعصاب و منقی چرک
زخمها و گوشت زیاد جهت تقویت باصره و حفظ صحت چشم و رفع حرارت و رطوبت و قروح و اندمال ان و التیام سایر قروح اعضا و با اندک

آتکن اتونک
اتثمیر اتان اثری
اثاطون اثادیون
اثانقون اثرون
اثانابیلیقون
اثمد

مشک مقوی باصره بیرون اوردن حمول او جهت قطع جریان حیض و خروج مقعد و ضماد او بر پیشانی و نصف سر جهت قطع رعاف که از مجب دماغ باشد
و با پیه تازه جهت سوختگی آتش و با روغنها چون بر بدن طلا کنند جهت کشتن و رفع قمل و زور او جهت جراحات تازه و قطع خون ان قروح
ذکر و حفیه و طبقه قرنیهٔ چشم بغایت مفید و محرق او که با پیه برشته بر آتش گذاشته باشند تا شعله ور گشته بسوزد الطف و مغسول او الطف است
و با مروارید و سرگین حردون و شکر جهت غشاوه و بیاض چشم مجرب و با حضض و سماق جهت دمعه و جرب بدستور مجرب است و مضر شش و مفاصل
و خوردن او قاتل است و بدلش با رو مصلحش شکر و کثیرا اثمار بلغهٔ اهل بادیه اکبر بارش است اثل بلغهٔ عربی اسم نوع بزرگ درخت گز
است بقدر درخت سرو و عظیم و برگش خشن و با زغب اند که و ثمر شگوفه و بقدر نخودی و بزرگتر از آن و تیره رنگ مایل بزردی و در جوف او
دانهای ریزه و بهم چسپیده و گویند آب او ترش است غذیه و ثمرة الاثل نامند و مؤلف اختیارات بدیعی و جامع الطب و مغنی و جامع
الادویه و منهاج و کامل الادویه و صیدنه و قانون قسام و کوهی و درخت گز را مشتبه ذکر کرده اند و از جامع ابن بیطار و جامع بغدادی
ظاهر میشود که ایهل و هو عرعر قسام سرو کوهیست و طرفا و اثل اقسام گز است جوز الاثل غیر ثمرة العرعر و غذیه غیر ثمرة الطرفا است و اثل در
اول سرد و در دوم خشک و با قبوضت و اندک موحت و مرارت و جالی و مفتح و مطبوخ بیخ شاخ و برگ او جهت جذام و سده و ورم
سپرز و منع سفیدی مو و در سرکه و شراب مقوی جگر و ملین ورم آن و طبیخ او با آب و عفص و پوست انار قائم مقام حب یق است
در ازاله قروح خبیثه و آتشک و اکله و نمله و مضمضه او جهت درد دندان و ضماد ش جهت تحلیل ورم جگر و بخور او تا هفت دفعه جهت سقوط دانه‌ها
البه و بواسیر و جوشهای ریزه که آب از او تراود و خاکستر و آب طبیخ او جهت خروج مقعد و تقویه او نافع و در قطع خون همه اعضا خاکستر
او مجرب و قدر شربت از طبیخ او تا چهل و نیم مثقال و از عصارهٔ او تا سه مثقال و مضعف معده و بدلش جوز سرو و مصلحش صمغ عربی است
و شیخ داود انطاکی فرموده که چون کبریت را با آب اثل ده وزن آن تصفیه نموده هفت بار تقطیر کنند صنع الارمل را بعاد و مزش در
دوم سرد و در سیم خشک و بعضی در دوم گرم میدانند و اصلی ندارد قاطع اسهال و سیلان خون و رادع مواد و مقوی معده و جگر و سپرز و اعضا
و آشامیدن او جهت نفث الدم و ربو و منع انصباب نزلات و اسهال صفراوی و رطوبی و بود اده او با کل جوز نید بدستور دو درهم و نیم او
با یکدرهم و نیم کل ارمنی که در سه دفعه هر دفعه همین مقدار بنوشند جهت قطع اسهال مجرب و در حبس سیلان خون بسیار مفید و طبیخ بکوفته او
و ضماد او در آب گرم که با شکر بنوشند جهت یرقان و گزیدن رتیلا و جرب طبی و رطوبات رحم و در مزاج اطفال جهت رفع رطوبات
متعفن نافع و چون نقیع او سه روز یا هفت روز بنوشند دار عقیب او و دوغ و نان میده تناول نمایند باعث فربهی بدن و خوبی رنگ
رخسار و تقویت معده و تنقیهٔ رطوبات فاسدهٔ او میشود و چون با صندل و سفنتین جوشانیده آب او را با شکر بقوام آورند جهت تقویت
اعضاء غذا و اعصاب و سده سپرز و سعدیل و بجهت مغص نافع و چون در کلاب خیسانیده در چشم بچکانند جهت ردع مواد و تقویت اجفان و حدت
بصر مفید و ذرور او جهت دفع خون جراحت و بدن گوشت زیاد و غول او جهت جرب طبی و نیکو کردن رنگ رخسار و دفع قمل و حمول او
جهت رطوبت رحم و فرج و مضمضهٔ طبیخ او و بدستور خائیدن آن جهت تقویت لثه و تاکل دندان و ضماد مطبوخ او در سرکه و آب جهت ورم
سپرز نافع و مضر سر و مصلحش دوقو و قدر شربت از سائیده او دو درهم تا چهار درهم و بدلش بوزن عفص یا پیه انار است اثلق بعربی
اسم نجیکست است و یونانی اعین نامند مغصی طاهر و پاک بنات او ما بین شجر و گیاه و در موضع صلب قریب بابواب میرو بد شاخهای
او قوی و صلب و برگش از برگ زیتون ریزه‌تر و کم رنگ‌تر و بر سر هر شاخ جعد و شبیه به پنج انگشت چون بدست مالند بوی او در عطریت شبیه
به بسباسه و گلش سفید مایل بسرخی و از زرد و تخمش از فلفل کوچکتر و سفید و بعضی در دوم سرد و در اول خشک میدانند و با قوه قابضه
و محلل و ملطف و مفتح و مدر حیض و تخمش لطیف تر و با دزهر سموم و مجفف منی و کشندهٔ باد ها و زیاد کنندهٔ شیر و جهت گزیدن مار و هوام
و سگ دیوانه و سدهٔ جگر و سپرز و صاحب جنون و با شراب جهت گشودن حیض بغایت مفید و ضماد او جهت تحلیل اورام صلبه اعضا
و ورم سپرز و جراحات و التوای عصب و درد سر و درد سر رطوبی و در امثال قرانیطس و لیثرغس نافع و بدستور نطول مطبوخ او در سرکه یا
روغن زیتون و طلای او با آب جهت درد و شقاق مقعد و حمول و بخور تخم و برگ او با مثل او پودنه صحرائی جهت ادرار حیض و جلوس در
طبیخ او جهت ورم رحم و مقعد و مرهم او با کره تازه و برگ او جهت صلابت انثیین و فرش کردن برگ او جهت کسر قوه باه و گریزاندن

هوام مؤثر و بخور او نیز باعث گریختن هوام میشود و مضر گرده و مصدع و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش یکمثقال و گویند بدلش دو وزن او
شاه دانه است و هفت عدد از برگ او مسهل قوی و مجرب است و گویند تکیه کردن بر چوب او و در تحت فراش گذاشتن مانع از احتلام
و قاطع نعوظ است   اثاناسیا بیونانی اسم معجونی است بمعنی منقذ الامراض و گویند اسم جگر گرگ است و چون معجون مزبور را نیز جگر گرگ است
بنابراین باین اسم موسوم شده   اجابهنه اسم درختیست برگش از برگ چنار پهن تر و شکوفه آن چون ریسمان سرخ گره زده آویخته و بارش
شبیه بهلیله و چوبش در آتش نسوزد و چون دو درهم بیخ او را بکوب بجوشانند و با دو درهم نبات یا شهد بنوشند جهت حبس بول بسیار نافع
است   اجر لغت یونانی و در عربی با الف ممدوده هم بفتح الف مستعمل است در دوم گرم و در چهارم خشک و جالی و مقطع و با آب گرفتن
اشیاء مفتت حصاة و ضماد او با آب غوره جهت رفع شری و منع ظهور آن و با نمک و سرکه جهت رفع خزاز و با سرگین گاو جهت رفع اورام و شور
بلغمی و استسقاء لحمی و زق و سوء القنیه و ذرور او جهت قطع خون جراحات تازه و جلوس بر روی اجر گرم جهت زهیر رطوبی بارده و ریحی مجرب خصوصا
وقتیکه روغن گل بر آن ریخته باشند و چون اجر را بسیار تافته در آب یا در شراب اندازند که آنرا بجوش آورد و سر را بخار آن بدارند
معرق قوی و در تحلیل سوداء بارده دماغی و نزلات مزمنه و در دسر کهنه بیعدیل و مجرب است و قدر شربتش تا یکدرهم و روغن او که اجر را بقدر یکمثقال
ریزه کرده در آتش سرخ نموده بروغن زیتون اندازند بعد از آن کوبیده با قرع معکوس تقطیر نموده باشند بغایت گرم و سریع النفوذ و ملطف و محلل ...
انبا جهت تفتیت سنگ گرده و مثانه مجرب دانسته اند و مدر بول و جهت سیلان ملین مثانه نافع و کشنده کرم معده و امعاء و جهت مغص بارد و ریاح و نفخ
باطنی و ظاهری و سموم بارده و گزیدن عقرب و فالج و لقوه و رعشه و عرق النساء و مفاصل و تحلیل خون منجمد و با شربت زوفا جهت ضیق النفس و
دفع فضلات ریه مفید و اکتحال او جهت تحلیل آب نازل شده بیعدیل و حمول او جهت گشودن خون بواسیر و ساقط کردن دانه بواسیر و دفع کرمهای
مقعده و فرزجه او جهت گشودن خون حیض و اخراج جنین زنده و مرده و مشیمه سریع الاثر و سعوط آن جهت صرع و نسیان و لوکا او جهت کشتن کرم
دندان و تسکین الم آن و طلاء او جهت زخم اشک بیعدیل و قطور او جهت ثقل سامعه و نشوق او جهت امراض بارده دماغ و ضماد او با اشق جهت
ورم سپرز بغایت مفید و قدر شربتش از یکمثقال تا دو مثقال و مضر معده و مصلحش سرکه و مضر گرده و مصلح آن کثیرا   اجمود بلغت هندی اسم کرفس
است   اجوائن بهندی اسم نانخواه است   اجج بهندی کوش است   اجاص بفارسی آلو بخارا نامند اگرچه شامل اقسام آلو زرد و سیاه
و آلوچه و آلوی ترش جنگلی و شاهلوج و آلوی سرخ است و مراد از او آلوی سیاه بزرگست در اول سرد و در دوم تر و ملین و مزلق و مسهل صفراء
رقیق و مسکن حرارت و قی صفراوی و تشنگی و جهت تبهای حاره و صداع حار و خارش بدن نافع و طبیخ نیم رطل او در دو رطل آب که بنصف رسد
با قدری شکر مسهل خوبی و بی اذیت و موافق سینه و مثل آن زرشها مضر سعال نیست و نقوع او مرطب معده و جهت قی و غثیان حاره مفید و غرغره
بطبیخ برگ و بیخ او جهت ورم لهات و رفع نزلات دماغی و ورم لوزتین و تقویت بن دندان و آماس آن مفید و جهت رفع کرم معده و ضماد برگ او با سرکه جهت
کشتن کرم امعاء مجرب و مضر دماغ و مصلحش عناب و مضر معده و مصلحش گلقند و در سردی مصطکی و گلند رود عسل و قدر شربتش تا نیم رطل و بدلش تمر هندی و آلو
صحرائی و جنگلی مجفف و مطبوخ او در گلاب قابض طبع و صمغ الو کمتر از صمغ عربی و پوست آن اکثر از آن و مفتت حصاة و جهت سرفه نافع و اکتحال او
جهت حده بصر و ضماد او با سرکه جهت قوبا و خارش بدن اطفال مفید و رب او سرد و تر و ملین طبع و مسکن تشنگی و در تبهای حاره و التهاب سودا و ...
اثار مثل آب او است   اجوان بهندی اسم بیخ است   اجلاجندن بهندی صندل ابیض   اجولا بهندی فودنج بری است   اجلے ... بهندی
عصاره قثاء الحمار است   اجاص ابیض ادرکت   اجیون ... لغت یونانی و بمعنی راس الافعی است و آن ثمر گیاهی است شبیه بسر افعی و ساق
و نبات او خشن و باریک و برگش اندک ابوفلسا و کاهو ریزه تر و با رطوبتی که بدست چسبد و خار دار و گل او برنگ بنفشه و بسیار مایل بسفیدی و دانه
و از دو جانب او برگ سبز و بید و برگش باریک و ریزه و گلش بنفش و ثمرش شبیه بسر افعی و بیخش بقدر انگشت و مایل بسیاهی و باریک و در اول ... در دوم گرم
و در اول تر و مفتت حصاة مثانه و مدر بول و حیض و شیر و عرق و بیخ او منفعت جمیع سموم حیوانی خصوصا افعی چون با شراب بنوشند و اگر
با شراب و چیزهای مناسب آشامند گویند جهت درد کمر مجرب است و مورث ... و مصلحش شیر و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش دانه ترنج
است   احریض بفارسی گل کافشه و برنگ زعفران و بلغت دیلمی کاجیره نامند و نبات او در دوم گرم و در اول خشک و بری در سیم گرم و خشک
تا سال باقی ماند منضج و با قوة قابضه و محرک باه و منوم و محلل و مقوی جگر و گذارنده خون منجمد و ضماد او با عسل جهت قوبا و با ما ... براهت مثانه

جهت حبس بول مجرب و طلاء او با عسل جهت بهق و برص و قلاع اطفال و با سرکه جهت خارش بدن و اورام حاره و باد سرخ و ورم جگر مفید و مضر سپرز
و مصدع و منبخر و مضر معده و مصلحش عسل و قدر شربتش یکمثقال و چون با گوشت بجوشانند باعث زود مهرا شدن و لذت اطعمه میشود   احداق
المرضی بهار است و او نوعی از اقحوان و مذکور خواهد شد   احداق البقر عنب السود است   اطلیدیا بسریانی اسم شربت   اجیدیاوزمادیا
بیونانی افعی است   اخثاء البقر بخاء معجمه سرگین گاو است در آخر اول گرم و در دوم خشک و محلل و جاذب و شاید دو مثقال تا سه مثقال
و نیم از سوخته او جهت استسقاء و رفع سموم بسیار نافع و آزموده و ضماد تازه که سرد نشده با جهت ورم جراحات عارضه از کارد و امثال آن
و قطع سیلان خون و شور و رحم و اندمال جراحت و درد مفاصل و عرق النساء و رفع الم گزیدن هوام و دوتی و با آرد جو جهت جوششها و با سرکه جهت ورم
حار و با عسل جهت اورام بارده و با بوره و گوگرد و زرنیخ و امثال آن جهت استسقاء و با زعفران جهت گشودن خراج و با باقلی جهت ورم پستان و با آب
عقیل جهت قوبا و سعفه و داء الثعلب مجرب و با سرکه جهت خنازیر و اورام صلبه و ثولول و گزیدن زنبور و ورم و درد زانو و بخار ضماد بخشاد و روغن
زیتون و لته فرشتن بر بینی با خشک و جهت بیرون آوردن خار و پیکان و امثال آن از زمین و زیر ناف زنان جهت اخراج جنین مرده و هرگاه مدتی
بگذارند باعث کشتن جنین زنده و در پشت زهار و تهیگاه جهت رفع قولنج ورمی و ریحی سریع الاثر است و بر مقعد جهت درد و ورم آن و طلاء سوخته
با سرکه بر پیشانی جهت قطع رعاف و نفوخ او در بینی بدستور جهت رعاف و با روغن زیتون جهت نقرس و بخور او جهت عسر ولادت و گریزانیدن پشه و قطور سائیده
او با روغن بادام تلخ و شراب جهت الم و ضربان گوش بسیار نافع است   اخرویس بیونانی امار بطوسنت   اخاس بیونانی کمثری بری است
اخلوس بیونانی نانخواه است   اخله بلغت مصری بسنباج است   اخینه خردل بری است   اخریط کراث نبطی است   اخرطوس کرنب
بری است   اخیروس نباتیست غیر گندم صحرائی منبت او کنار آبها شبیه بجالاوزن و ثمرش سیاه و ریزه و گلش سفید و ثمرش در ادویه چشم
و گوش مستعمل و با قوة مجففه و محلله قابضه است   اخنوس اخیروس است   ادرک عربیست و بفارسی آلو و بسلطانی نامند در اول سرد و در سیم
او در دوم تر و مسکن حدت صفرا و ملین طبع و رب او قابض و آب برگ او کشنده کرم معده و نارس او مسهل بعسر و قاطع قی و نفاخ معده
و مفسد معده و مصلحش گلقند و آب آلو قه رسیده جهت سرفه حاره و صاحب ق بغایت نافع است   ادارا بلغت بربری شخص است که اسد الارض عبارت
از او باشد   ادفوس بیونانی عرعر است   ادرقس   ادریونت   اذاراقی بذال معجمه لغت سریانی و بفارسی کچوله و در شکاین و مازندران کلاج
دار و نامند بیخی است مدور و پهن بسیار تلخ و خشک او بغایت صلب است و بعد از آنکه در آب خیسانیده پوست او را گرفته باشند بسومات
ریزه باید کرد و برگش از برگ بنفشه سبزتر و سطبرتر و خال سفید بر روی برگ نمودار و گلش مثل بنفشه و در غایت سرخی و ساقش از ساق بنفشه
سطبرتر و سرخ و در آخر سیم گرم و خشک و سم حیوانات دم دار و با خاصیت معتدل مزاج بسیار سرد است مزاج طبیعی بدون احتراق خلط جهت
فالج و درد کمر و امراض بارده و عصبانی مجربست و ضماد او جهت کلف و جرب و قوبا و عرق النساء و مفاصل و امراض بارده مفید و ... و مکر و
مصلحش شکر و ادویه خوشبو و قدر شربتش از یکدانگ تا دو دانگ و یکمثقال او کشنده است و در کتب هنود خواص او بسیار ذکر کرده اند و
چون بصحت نپیوسته بود ذکر نموده و این حقیر معجونی از او ترکیب نموده در دستور ثانی مذکور است و در رفع فالج و استرخا و دردهای بارده
مجرب و بیعدیل   اذربو بیونانی بیخیست سیاه رنگ شبیه بشلغم و برگ او چیزها مثل کره رسته و گیاه او خار دار و بقدر شبری و بسیار
شاخ و برگش شبیه بکربت و ثمرش شبیه بغلاف تخم و در آن دو عدد یا سه عدد دانه مایل بزردی و منبت او کشت زارها است و بسریانی
عرطنیثا نامند و بفارسی چوبه ریصاغان نامند و او غیر چوبه گازران است و قسمی از بخور مریم است و در بردن چرک از پشمینه و جامه مثل صابونست
و در دوم یا سیم گرم و خشک و جالی و معطس و مفتح و مسکن فواق و مدر بول و حیض و مسقط جنین و مفتت حصاة و محلل و جاذب فضول بلغم
و با قوه تریاقیه و جهت گزیدن هوام و تسکین دردان و دفع مواد مفاصل بقوه و مسهل و جهت احتباس حیض و ضماد او با سرکه جهت عرق
النساء و داء الثعلب و ورم سپرز و حمول او جهت بواسیر و تنقیه رحم و اعانت بر حمل و ذرور او جهت جراحات خبیثه و سعوط او مفتح سده
مصفات و بغایت معطس و طلاء او فاکتر او جهت مفاصل و درد ورک نافع و مضر حنجره و مصلحش رب عود و کثیرا و قدر شربتش تا یکمثقال
و سه مثقال او کشنده و بدلش در دفع سم پوزنش دانه ترنج و زراوند طویل و فودنج است   اذرقی غیر اذاراقی است و در ترجمه یا هرو
ستجوک مذکور است که آن شبیه بزبد البحر است و در نهایت حدت و بغایت محلل و مسکن دردهای بارده مزمنه است و خوردن او

۱۵۲.۲
۱۳۱۳۸۸۲

بقدر دانکی کشنده است و در طب مستعمل است و ظاهرا قسم دوم بهتر باشد اذخر بفارسی کاه مکه و گربه دشتی نامند نباتیست
شبیه بکولان که نوعی از اسل است بیخش غلیظ و بسیار شاخ و باریک و برگش ریزه تر از کولان و از آن در قد و حجم کوچکتر و مایل بسرخی
و زردی و ثقیل الرایحه و شکوفه اش بسیار دراز بود و سفید و با عطریت و تند طعم و گزنده و دستور به وس فرموده که قسمی از او در ارض میباشد
سیاه رنگ در دوم گرم و خشک و محلل و مفتح و مدر بول و حیض و فضلات و مقطع اخلاط و منضج و مفتت حصاة و مسکن اوجاع بارده
باطنی و مقاوم سموم هوام و جهة ورم جگر و سده آن و ورم فم معده و رفع نفث الدم و باد ماد و جهة استسقاء و علل گرده و رحم و تشنج
عصب و با مصطکی جهة تنقیه فضلات دماغی و با ترنجبین جهة سپرز و یک مثقال او را با فلفل بالسویه جهة رفع غثیان مجرب دانسته اند
جهة ازاله خوف نافع و ضماد او جهة ورم بارده جگر و شانه و معده و سپرز و ریاح و جمیع اعضا و جلوس در طبیخ او جهة ورم رحم و درد مفاصل
و مضمضه بسنون او جهة درد دندان و تقویت لثه و عمور و دفع رطوبات و مداومت شامیدن طبیخ او جهة مفاصل بارده بغایت مفید
و با سکنجبین جهة ادرار خونهای بلغمی مجرب و شکوفه او بصغیر و در افعال ضعیفتر است و مضر گرده بسبب شدت ادرار و مضر محرور و مصدع و
مصلحش گلاب و صندل و قدر شربتش از نیم مثقال تا یک مثقال و بدلش ابن و قط و بدل فقاح او قصب الذریره است و عرق اذخر بغایت لطیف
و با قوه تریاقیه و در افعال شبیه او است و روغن او که شکوفه اذخر را در روغن زیتون بقدر یکه او را بپوشاند گذاشته باشند و دو ماه
تابستان در آفتاب پرورده و سه چهار مرتبه صاف نموده شکوفه را تازه کرده باشند در سیم گرم و خشک با قوه قابضه شیاف او جهة
تحلیل ورم بارد باطنی و طلای او جهة تحلیل ورم بارد و درد مفاصل بارده و برص و درد بالیدن سوده انواع خارش عضو و رفع مانده کی و دلوک او
جهة درد دندان و ورم لثه و جوشش دهان نافعست اذار افیون با عقد و جاسیوس نوع چهارم زبدالبحر است پر سوراخ و بسیار سبک
و از فرنگ آرند شبیه بزهره اسیوس در افعال از زبد البحر اقوی و از سموم قویه و قدر دو دانگ او کشنده و طلای او با آب جهة عرق النسا
و ورم پستان و جرب و کلف و شوره و اکتحال او جهة رفع ناخنه و بیاض و چشم و ذب بسیار موثر است اذریون بفارسی گل آفتاب
پرست نامند نباتیست مابین شجر و گیاه بقدر دو ذرع شاخش سبز و زاید و نرم بقدر برگ جرجیر و با اندک زغبیه و گلهای او بزرگ و پهن و مدور و
زرد و درخشنده و در وسط او برگهای ریزه و سیاه مایل بسرخی و بغایت خوش منظر و همیشه رو با آفتاب دارد و بحرکت او دور میزند و بری
او قوی تر از بستانی است و تشویش اقوال مولف اختیارات بر ارباب بصیرت پوشیده نخواهد بود در دوم گرم و خشک و محلل و جالی و با قوه تریاقیه
و مدر حیض و فضلات و مسقط جنین و میت و مفتح قوی و مفتت حصاة و جهة جراحت ریه و تقویة معده و جگر و وجع معده و فواد و بواسیر و
گزیدن هوام و گریزانیدن آن و تنقیه دماغ و احشاء و رفع قولنج و تفتیح سده دماغی و نقصان شم و استسقا و یرقان و ام صبیان و امراض بارده و جهة
و از آب برگ او با آب گرم مقیئ قوی و یکدرهم او مقوی دل بارد المزاج و مورث غشی در محرور المزاج و دو درهم از برگ کوبیده او جهة اخراج جنین
و دفع حبس حیض و ضماد او جهة درد مفاصل و عرق النسا و خنازیر و برگ او جهة نقوط و حموس بیخ او مسقط جنین و معین استنجا و فرزجه بیخ او
جهة درد دندان بارد نافع و مضر سپرز و مصلحش فانید و عسل و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش از آب گل و برگ و بیخ او تا چهار مثقال و از جرم
او یک مثقال و بدلش مثل و نصف او سلیخه و ربع او زعفران و از خواص او آنکه گل او دمی نشیند و از دود او موش و چلپاسه میگریزد و چون
حامله قدری از او را در دست چپ گرفته دست راست بروی او بگذارد طفل ضرر عظیم میرساند و اگر بدو بگذارد مستور نگاه دارد باعث اسقاط طفل
میشود اذان الفار آخید کنار آبها و بیشه ها و سایه ها روید بستانی نامند برگ او مایل بتدویر و شبیه بگوش موش و گیاه او بیاق و بی گل و بر
روی زمین پهن میشود و شاخهای او سه پهلو دارد و چون بدست بمالند بوی خیار زرد ظاهر میشود و او نوعی از امراج در سیم سرد و تر و با قوه قابضه
و با اندک قوه محلله و ضماد او با آرد جو جهة ورم حار چشم و سایر اعضا و حمره و جمره و قطور آب او جهة درد گوش و ورم حار او و سعوط آن جهة صداع حار
نافع است و مسکن التهاب و غثیان و مسقط کرم معده است و بری او دو قسم است قسم اول شاخهای او بسیار باریک از یک اصل میروید و جهة اسفل سرخ
و مجوف و برگها باریکتر و درازتر از نوع بستانی و مایل بسیاهی و وسط و پشت برگها مدرس و اطراف برگها شد و زوج زوج بر شاخها رسته و هر شاخ
مشتمل بر سه تا چهار برگ ریزه و گلش لاجوردی و بعضی سرخ و تخمش بقدر اخنس و بر شعبه فرق میان اینده و قسم دیگر آنکه برگ
نرم و درازتر و ریزه تر است و بخلاف آن است در حرارت و برودت معتدل و در دوم خشک و جهة جرح و ... او اوجاع بارده

اذان الفار

وصداع نافع و مقوی معده و مفتح و محلل و مدر بول او ضماد او جهة گزیدن افعی و سعوط او جهة تقویه و طلا بیخ او جهة بواسیر چشم بسیار مفید و عصاره
او با ماء العسل جهة تنقیه رطوبات دماغ نافع و مضر مفرطین مصلحش مرزنجوش و قدر شربتش تا دو مثقال است و گویند مصلحش تخم خرفه است و قسم دیگر
نباتیست او دیگر ... است و شاخهای او بر روی زمین پهن میشود و برگش مایل بتدویر و بی گل و بسیار شبیه بنوع بستانی و از آن ریزه تر و با حراقت
و گویند بی گل نیست بلکه بجهت نهایت ریزگی دیده نمیشود و شاخهای او ... در سیم گرم و خشک و از جهة سموم و لدغ هوام بارده و در رفع آثار
و جلب پیکان و مقالات بدن نافع و ضماد و عصاره او از همه ضعیفتر است و قسم سیم را برگ مایل بتدویر و خارناک و مزغب و تخمش شیردار و
مفروش بر زمین و در آخر سیم گرم و خشک با قوه سمیه و بدترین اقسام و مقیئ قوی و مسهل و زیاده او کشنده است و القاء بر گیاه او بر حرارت
باعث سرخی بشره و ثشرا و مفرح ملید و مولف تذکره الاسیع گوید که چون سه مثقال او نیم مهار جوشانیده بنوشند و رامانعاع بنوشند و از عقب
او ماهی شور بخورند جمیع کرم معده را دفع میکند و دیگر مشکوک میشود و مولف تذکره انخاصیب بجهت نوع بستانی او ذکر کرده است و این
تلیندر و مغنی میفرماید که قسام و اذان الفار غیر مرزنجوش است و همچنین از سایر کتب نیز همین معنی ظاهر میشود چه مرزنجوش منصف صفات
دیگر و از حمر ریاحین و با عطریت و برگش شبیه بگوش موش و مایل بتدویر نیست و گل او سفید مایل بسبزی نیست و تخمش شبیه بتخم ریحان
... و قول صاحب اختیارات نهایت ظهور دارد اذان الارنب بلغت بربری بصیغه اصیت اذان الفیل لوف الکبیر است اذان
الشور لسان الثور است اذریاس بلغت جزایر ثافسیاست اذان العبد بلغت بربری بزمار الراعیت اذان القدر عصی الراعیت
اذان ... نوع بزرگ لسان الحمل است اذان الشاة و اذان الغزال لصیغه است و گویند لسان الحمل است و بعضی را اذان الغزال
نامند اذان الدب قلوس است اذان القسیس نوعی از ابرونت اذناب الخیل لحیة التیس است ارمال ولدهالک و بربری ...
نامند و او ... نباتیست شبیه بقرفه و با عطریت منابت او هندوستان و نبات او بقدر ذرعی و برگش تیره رنگ و گلش کبود و ثمرش مستعمل
پوست و است و مایل بزردی میباشد در آخر دوم گرم و خشک و با بوی مناسب تر نعل و ... و تقویة دل و احشاء و معین هضم و جمیع قوتها
و حابس طبع و مانع انتشار زخمها و آکله و مدر حیض و فضلات و ضماد او جهة شوره و اورام و اندمال قروح و مانع تعفن اعضا و بوییدن او جهة تقویة
دماغ و مضمضه او جهة استحکام لثه و امراض دندان و طلای او جهة اصلاح ناخن و شاییدن او جهة قطع بخارات کریهه و بوی دهان و در رفع ... بارد
نافع و مصدع محرور و مصلحش کزبره و قدر شربتش دو مثقال و بدلش سلیخه و دار چینی و ... کبابه است ارقیطون معرب ارقطیون یونانیست و
نباتیست زغبی ساقش مربع و بقدر یک ذرع قریب بزرعی و برگش مایل باستدارت و گلش او مایل بسرخی و تخمش بقیسیه و از آن کوچکتر و سیاه و تند
طعم و بیخش نرم و سفید و شیرین در دوم گرم و خشک و لطیف و جالی و مجفف و در امراض دهان و دندان او در سینه و نفث مده و تسکین درد
مفاصل بعد یا ... طل از طبیخ او دو غنها و قدر شربتش تا شش درم و بدلش بهمنت و مولف ... گوید صنف دیگر از او هست و برگش شبیه
ببرگ کدو و از آن بزرگتر و صلب و مایل بسیاهی در غب و تخمش بزرگ و سفید و مجفف با قبض و محلل و ذرور برگ او جهة قروح خبیثه نافع و دستور
ضماد تازه او و طلای مدقوق او جهة درد مفاصل که با حکه باشد بعد یک چون ... درهم بیخ او با شراب و دخسور نوشند جهة تنقیه چرک
ششها نافع است ارشین یونانی اسم نباتیست که بری و بستانی میباشد و بری او غیر مستعمل و بستانی آن از ابرکش شنابیل و ساقش مربع و بقدر نصف
ذراع و غلاف ثمرش شبیه بغلاف لوبیا و مایل بطرف اسفل و تخمش سیاه و دراز و تخم بری او مستدیر و غیره و گویند ارشین درخت فلفل است
در دوم سیم گرم و محلل و جذاب و یک درهم او با شراب بغایت محرک باه و ضماد مطبوخ او مجفف اورام بلغمی و جاذب پیکان و خار از بدن و مخرج
جنین و قطور او با عسل جهة قرحه چشم نافع است ارجافی بلغت یونانی نباتیست شبیه بکبر و بسیار شبیه بحه ولادغ و در غایت
حرارت و اجتناب از او اولی است مگر در اطلیه که با مصلحات استعمال نمایند و مولف اختیارات گوید که قسم از انجار است و سند آن
ظاهر نیست و صاحب مغنی گوید ثمر او و اغلاف ... باشد اراک درخت مسواک است شجر او قریب به درخت انار و برگش عریض و خرانی
میکند و خار دار و گلش مایل بسرخی و ثمرش بقدر بطم و بعد از رسیدن سیاه میشود و با اندک حلاوت است در اول گرم و در آخر ثانی خشک
و جالی و محلل و منقطع و مفتح سده و جهة رفع رطوبات لزجه و ریاح غلیظه و ضماد مطبوخ او درد و روغن زیتون جهة تحلیل ورم رحم و بواسیر
و سعفه و طبیخ او جهة عسر البول و تنقیه مثانه و تخم او جهة تقویت معده و دفع اسهال بغایت نافع و ضماد برگ او محلل و مانع نزلات

ارقیطون
ارشین

وماشرا او بملہ و مسواک کردن بچوب او جلای دندان و مقوی لثہ و اکثار او مورث جوشش لثہ و سحج و مصلحش کثیرا و قدر شربت از طبیخش تا نصف
رطل وار تخمش تا سہ درہم و بدلش صندل است ارتخان بلغت یونانیہ فارسی شکر تیغال است زرد رنگ و کوبک و محرق و لطیف و طلای
با آب کشنیز و مانند او جہت اورام حارہ و با محللات جہت بردن کوشت زیادہ و با قیروطی جہت رویانیدن کوشت و با مداوات جہت رزیانیدن
حصاة نافع و جہت ناب از خوردن او لے است ارز معرب ارزو بیونانیہ بفارسی برنج نامند در دوم خشک و در حرارت و برودت
معتدل و بالخاصیہ در محرور المزاج حرارت و در بارد المزاج برودت احداث میکند و ظاهر آنجہت این تاثیر قدما و اکثر متاخرین مرضہ راز دو
ز برنج نفرسودہ اند و مخصوص اصحاب دانستہ اند چہ در مرضہ احداث کیفیت متضادہ و در اصحا کیفیت متوافقہ شرط است و حکما متفقند
بر آنکہ او باعث طول عمر و صحت بدنست و در حدیث ایمعنی نیز وارد یافتہ و برنج ہندی الروحت کمتر و در اچیا نامند و برنج سرخ فارسی
قبض بیشتر و سفید و در تغذیہ قوی تر و تمام او مسدد و قابض و تنہائی قلیل الغذا و جہت زحیر و اسہال دموی و خناق رحم و امراض کردہ
و مخ نہ مفید و با شیر و شکر کثیر الغذا و مسمن بدن و مولد منی و با دوغ تازہ و سماق مسکن حرارت و جہت اسہال صفرا و
دشنگی و غثیان نافع و با شیر بز جہت زحیر و با پیہ کردہ بز و روغن جہت مغص و اکثار او مصلح حال ید و رنگ و خمار و مولد خلط صالح و مورث
دیدن خوابہای خوب و مولد قولنج و سدہ و عقال طبع و مصلحش خیسانیدن او در آب شخالہ و خوردن او با شیر و حون در آب قرطم بجوشانند
رفع سدہ او میکند و ضمادش با آب مطبوخ او مثل ماء الشعیر مسکن لذع اخلاط احتراق معدہ و با شیر تازہ بالمناصفہ دہ روز خوردن جہت تولید منی
مجرب است و حقنہ آب مطبوخ او جہت سحج و قرحہ امعا نافع و در جلا دادن جواہر بیعدیل است و آب نخالہ او در اینجا قوی تر و طلای او با ترس
جہت کلف و آثار و ضماد او با پیہ جہت کشودن دمل و در زرورش جہت جراحات تازہ و نشاستہ آرد برنج کہ بسیار بختہ باشند با پیہ کردہ بز جہت
افراط اسہال روده و سحج بغایت مجرب و آب مطبوخ شلتوک مسقط جنین و پوست شلتوک کہ بسیار نرم صلایہ کردہ باشند از جملہ سموم
است و کویند مثقال او کشندہ است و مؤلف تذکرہ منکر این اثر است و مکرب و مصدع میداند و سعوط کردن برنج کہ در حین سفید کردن او بہم رسد
جہت قطع رعاف مجرب و بدل برنج آرد جو مقول است ارز صنوبر اول و کون را ور درخت صنوبر بے بار است و زفت رطب از او حاصل میشود ارطوب
شراب غلیظے است کہ از خمر و ادویہ حارہ ترتیب میدہند قوی تر از خمر و مقوی احشا و باردہ است ارند برند بہمے است شبیہ بپیاز شکافتہ و در سیستان
ارند و مؤلف تذکرہ کوید کہ آن بیخ سوسن سفید است کہ بفارسی آزاد سوسن نامند و در نسخ عبارت از او است بغایت کرم و جذب و جالی
و طلای او جہت قطع خون بواسیر مفید و نشانیدن او بغایت مدر حیض و قدر شربتش تا یکدرہم است و مؤلف مالا یسع کوید کہ آن بیخ سوسن احمر بریست کہ
دلسوت نامند ارجوان معرب ارغوان فارسی کرم و مایل باعتدال و مخرج اخلاط لزجہ و جہت برودت معدہ و کلیہ و تلطیف لون و طبیخ او
مقیئ و منقی آلات تنفس و معدہ و سوختہ او حابس نزف الدم و خضاب نکوہست و زنان او را خطاط میانند و در شربت آن را چون بقدر دو درہم
بجوشانند مقیئ قویست و مصلحش برک عناب و نام و بدلش صندل سرخ و نصف آن کل سرخ و دانہ ارغوان در ادویہ عین قائم مقام تخم خست
ارا قو بیونانی تخمیست سیاہ و مدور و تلخ و در میان کندم و عدس میباشد و بفارسی سیاہک نامند ملین و محلل و ضماد او با سرکہ جہت اورام
حارہ و تسکین درد آن و ردی الغذا و نفاخ و مورث قولنج ریحی و مصلحش سرکہ ممزوج بشیرینی ارنب بری بفارسی خرکوش و بعربی نامند ثور کوش
و ارنب معرب ارنبا سریانی است و او حیوانی است معروف و کویند مثل زنان حایض میشود و منقلب میکردد نزد بعضی کہ و بالعکس و بہترین
او سفید است و مدا او کرم در دوم رطب و کویند خشک است پوشیدنی پوست او مسخن بدن و معدل خلط و قاطع بواسیر و مانع تاثیر برودت
در بدن و موی محرق و غیر محرق او حابس خون ہمہ اعضا و خون بر شستہ او جہت اسہال و قرحہ امعا و رفع سموم و طلای کرم تازہ او جہت کلف
و بہق و بثور یکہ آب سفید از آن ترشح کند و خشکی و جوشش کہ در سر بہم رسد و تسکین درد ہای کہنہ و مغز سر او کہ مشوی باشد جہت رعشہ مرضہ و دلوک
او جہت اصلاح امراض لثہ و درد آن و اعانت بر رویانیدن دندان اطفال و خاکستر دماغ او با پیہ خرس و ماء العسل و یا آب زنجبیل جہت رفع داء
الثعلب و پنیر مایہ او را چون بقدر قیراطے تا نیم مثقال با سرکہ بنوشند جہت سرع و تحلیل شیر منجمد در معدہ و کزیدن افعی در ادویہ قتالہ و سہ قیراط
او را با شراب بجہت تب ربع مجرب دانستہ اند و طلای او جہت سرطان عجیب الفعل و دو مثقال او را چون بنوشند جہت رفع سیلان رطوبات رحم
و تسکین و نشاستہ و حمول آن بعد از طہر سہ روز ہر روز نیم مثقال مانع حمل زنان و زہرہ او را تا ثیر بعکس پنیر مایہ است و جلوس او جہت نقرس و مفاصل

وخوردن کوشت او مولد خون غلیظ و بہتر از خوردن کوشت کاو و بز و میش بہم رسد و جہت بول در فراش و سلس البول و رعشہ و فالج و امراض
باردہ بابدہ نافع و اصلاح او بحمن او است بتجارات و بادہ و با روغن بستہ و مغز مو ور المزاج و مصلحش کاسنی و سرکہ وانار منحوش و چون مجموع اجزا
پختہ شاول نمایند جہت مقعد نافع و ہرکاہ مجموع آن را بسوزانند و سہ مثقال از او بنوشند جہت سنک کردہ مفید و چون جوف آن را پاک کردہ
در ظرفی بسوزانند و با روغن کل سرخ طلا نمایند جہت رویانیدن موی بسیار مؤثر و ضماد خاکستر استخوان و محلل خنازیر و پیہ او جہت شقاق و منع
ریختن مو و بول او جہت حدت باصرہ و سرکین او بقدر نیم درہم تا یکدرہم شربتا جہت سلس البول و بول در فراش نافع و تعلیق ہر دو چشم از سو ایست
در نظر ہا و مؤلف تذکرہ کوید کہ چون ہفت روز ہر روز دو حبہ از مغز سر او یا دو او قیہ شیر تازہ بنوشند منع سفیدی مو میکند و مجرب و
مؤلف جامع الادویہ کوید کہ چون خصیہ او را با نمک تلخ و ورس یکسو کشند و دو دانک او را سعوط نمایند جہت لقوہ مجرب است و خوردن او
با روغن سداب جہت اخراج مشیمہ آزمودہ است و بلیناس کوید کہ چون زہرہ او را بنوشند خواب بسیر برا دغلبہ کند کہ تا سر کہ بنوشند شناق
نفرمایند بہوش نیاید و پنیر مایہ او را با سرکہ یا زہر جمیع سموم دانستہ و کوید چون زن فرج او را با پختہ شاول نماید در حال آبستن شود و سنجین حمول سرکین
او را در نیاب بسیار مؤثر دانستہ و نکاہداشتن کعب او جہت دفع چشم بد کوید مؤثر است ارنب بحر حیوانی است صدفی شکل مایل بسرخی و ما بین
اجزاء او چیزیست سبز مانند برکستان و کسر او در صلابت مثل سنک و آن سم قاتلست و در نہایت احراق و ضماد کوبیدہ او تنہائی و با تخم اجزا
ستر ندہ موی و ہمچنین طلای روغن کہ بیخ او در سوختہ حالی با مرہ و دندان و طلای خون او جہت بہق و کلف و خاکستر سر او با پیہ خرس و تنہائی
جہت داء الثعلب بغایت مفید است و ابن تلمیذ طلای آن را جہت کزیدن زنبور سریع الاثر میداند ارجقین معرب انار چقنہ یونانی و آن زریرات
یونانی قسمی از ماہیات است ارجن بعبرانی عنکبوت است اراہ مصطکے است اطاماسیا بیونانی برنجاسفات ارطولوخیا
بیونانی زراوند طویل است ارمانیا بیونانی لاجورد است ارطا بیونانی نبات بزرلسنج است ارلطہ درخت کاوست ارہیادن بیونانی
دو بزرہ است اریان بلغت شام بہار است و او عنبر و بان است کہ ماہی و بان کویند ارنقس بیونانی فلفل است ارمینا بیونانی
نوشادر است ارقون حنا است ارمانیون بیونانی بزرلسنج است ارسانیقی و ارسانیقون بیونانی زرنیخ بند است اروسم
دار و سمین بیونانی نودریست ارکض بیونانی حمص است و ارباکیص بعبرانی حمص است ارطوناس بیونانی طین قیمولیا است
ارقب بعربی بیخ طیلت ارید اپونانی بمعنی بیخ نبات است ارطس بیونانی نودہ است اروخیس بیونانی نوعی از مرو است ارقر
بیونانی نمام بستانی است اربعہ دارا بعین اسقولوقندریا است ارزز بفارسی صلح اسفرا است ارقان اسم حنا است و روغن جلوزرا
بنز نامند ارجان اسم لوز البر و روغن او است ارطی بیونانی درخت غرب است ارماولد کشبرداد و شیران دارو مرماہوس است ارطیبا
بیونانی عنقود است ارمافن بیونانی مشمش است ارپس بیونانی صلق است اروتس بیونانی کرسنہ است ارقلیا خشخاش بری
است اروسجک ترکی عنکبوت است اروک ترکی مشمش است اریا ترکی شعیر است ارغلیم اسم عبرانی بقلۃ الحمقاء است ارغول کافور
موتیست ارامونی بیونانی شقائق النعمان است ارشد مرقشیثا است اردم اندیونست ارقولس بیونانی اسم اہل است ارمونیا
بیونانی اقاقیا است ارمایر بسریانی املج است ارزدا بسریانی افدا است ارجس بیونانی خصی الکلب است اروتا بیونانی زعرور است
ارشد اثلق است اروسہ ابوخلسا است ارجالون کاشم است ارتعی بیونانی فلنج است اسانذہ بفارسی دفت رومیت اروانہ بفارسی
جبری صحرائی است ارندی بہندی خروع است ارزن بفارسی دخن است اردہ بفارسی ارہشی است اردک بفارسی بط است ارا دو درخت
بفارسی اسم درختی است عظیم ثمرش شبیہ بزعرور و در آخر بہار میرسد و تہا در درخت میماند و برکش سبز املس مایل بسیاہی و شبیہ برکس برنج
دخران میکند و در شکاین حلے دار نامند و در طبرستان طاغک نامند و نوعی از شبہ بفندق و این نوع از سموم است بعربی سیستان و بہندی
بکاین نامند و کلش سرخ شبیہ بخیری و در غایت خوشبوئی و کلش در سیم کرم و در آخر اول خشک و مفتح سدہ دماغی و برک او کشندہ قمل و جہت
دراز کردن موی موثر و شربش از سموم و عصارہ برک او با عسل جہت یاد و قولنج نافع و مفتح و مدر و جہت سموم باردہ و عرق النسا و جہت باس
بول و حیض و تحلیل خون منجمد در مثانہ مفید و قدر شربتش تا سہ درہم و عصارہ شاخہای او با عسل و با مفتح بمقاوم جمیع سموم و برکش سم حیوانات
و ہدش مدد دراز کردن مو و شہد انخ است چون پوست او را باشاہترہ و ہلیلہ سیاہ بجوشانند و طبیخ او را بنوشند جہت بہق تجربہ آزمودہ

وبجهة رسم شحم او کشنده است و مؤلف تذکره گوید که عصارهٔ او مفتت حصاة و مانع غثیان و ضماد برگ و شاخ او محلل خنازیر و طول او مسکن
صداع بارد است و مؤلف جامع بغدادی گوید که وقت شرب عصارهٔ او بهار و پائیز است و در فصل دیگر ممنوع و ثمره و ورق او منقی قروح و تقویت سر
و مجفف عصارهٔ برگ و ثمر آنرا با قدری مرداسنگ سائیده با روغن گل سرخ چند روز بر روی یکدیگر بر سر مالند و هر روز یکبار تجدید کنند و بهر سه روز یکبار
بحمام روند و بعد از حمام بدستور مالند و سر را بلباسی خفیف بپوشند موی را برویاند و قروح آنرا زائل کند ازدار کافور موتیت ازدرد
بلغت بربری جنه فو است ازدری دار شیغا است ازدا بنزکی صبر است اسرودع کرمیستک در بستره نار و ریکنار رمیاشد ضماد او عصب
مقطوع را و در سلعت النسیان مبهم اسفیداج بفارسی سفیداب و آنچه از قلع ترتیب دهند اسفیداج رومی نامند و بهترین اقسام است چون قلع را
صفیح کرده با انگور کوبیده یا تخم او آغشته برروی یکدیگر گذاشته در خم سرکه یا ظرفیکه سرکه شده داشته باشد گذاشته سر ظرف را مستحکم نمایند بخار سرکه
قلع بر در او ازهم بریزد پس از سرکه بیرون آورده خشک کنند پس سائیده بیزند و همین عمل مکرر کنند تا همه قلع حل شود و عمل اسفیداج بابکه علت زائل
شدن ترشی سرکه است و آنچه از سرب ترتیب دهند یکی همین دستور است و یکی احراق او است و او ابار است نه اسفیداج و در احراق او اگر مبالغه
شود سرخ حاصل میشود در دوم سرد و در سیم خشک و غسل او بتر طیبتر تا لطیف و مجفف بی لذع شود مبرد و مسدد و مغری و قاطع گوشت زیادی و دمل
قروح و جهة سوختگی آتش نافع است و با سرکه و روغن گل سرخ جهة درد سر و با شیر جهة دردهای حاره و مفاصل حار مجربست و جهة زخمها و شقاق و درد
زخم دنبور آن و بیاض رقیق چشم حیوانات و با شیر دختران و سفیدهٔ تخم مرغ جهة رمد حار و با آب عنب الثعلب و ذرعات جهة باد سرخ و شوره و زرف
الدم و حکه و در مراهم با اقلیمیا و آب سنج رفع روئیدن مو مجرب دانسته اند و جهة دفع بدبوئی زیر بغل و کنج ران و حمول ان جهة منع حمل و قطع
سیلان حیض نافع و شامیدن او مورث خناق و زیاده از یکدرهم او کشنده است و بدلش ابار و سرخ است اسفیداج الرصاصین بفارسی سفید
یزدی نامند و آنرا از سنگ براق صفایح کچ داشال آن در یزد و نواحی اصفهان بعمل می آورند جالی و مغری و رادع آثار جرب و صاف کننده بشره
و قاطع رعاف الدم جراحات تازه و رعاف و طلاء او با آب جهة باد سرخ و اورام حاده مجربست و خوردن او کشنده است اسل بفتح اول
و ثانی بلغت عرب اسم نباتی است که از آن حصیر میبافند و در کنار آبها و زمین آبدار میروید و نر و ماده میباشد نر را کولان مینامند و دانهٔ او سیاه
بل باستداره و بزرگتر از تخم ماده و گیاه او خشن و سطبر تر از ماده و هر دو را مزاج مرکب از برودت غالب و حرارت قلیل و محلل دمامل و ضماد او
جهة استسقاء و سپرز و مالیخولیا و ماسترنج آن قاطع رعاف الدم جمیع اعضا و محلل خنازیر و جهة حکه نافع و ثمر ریزهٔ او بقدر سه درهم با شراب جهة اسهال
و رعاف الدم و با قوهٔ مدره و ضماد برگهای متصل به بیخ او جهة گزیدن هوام و رتیلا نافع و ثمر نوع غلیظ او یغانه منوم و تا یکدرهم او مورث سبات
و مصلحش گل انگبین عسلی و فلافلی و فرش رقیق او جهة ابدان قویه و مستسقی و غلیظ و جهت ابدان یابسه مفید است اسنج گیاهیست منبت
او در بخارها و شاخش دراز و زرد رنگ و برگش شبیه به برگ سبز و مستعمل صباغان مغرب و شاخش شبیه بنی و با تجویف و برگش باریک و اغبر در سیم
گرم و در دوم خشک و محلل و منضج اخلاط غلیظه و در رفع اورام و سموم و معض و ریاح سعد بلع و ضماد مطبوخ و ورق او و در رفع اورام بلغمیه مجرب دانسته اند
و طلای مطبوخ او با آرد جو جهة حمره نافع و قسمی از او برگ ریزه و ساقش پرشعبه و برروی زمین پهن میشود و در اطراف شاخهای او غلاف بسیار و تر و گرم
و مانند غلافهای بیخ و از آن کوتاه تر و نرم تر و تخمهای او بسیار ریزه و سیاه و ریشهٔ او سطبری انگشتی و نکش مابین سرخی و زردی و بسیار شد طعم و از قسم
اول گرم تر و شدید تر و در بخارها و کوهها میروید و یکدرهم از بیخ و تخمش جهة درد ختار و ریاح غلیظه و کرم معده و قولنج ریحی و یکدرهم از آن جهة گزیدن عقرب
و سموم قتاله مجرب دانسته اند و گویند ضماد گل او خنازیر را کوچک میکند و جهة مفاصل مفید و چون او را با شیخ بالسویه دهند و کنه مثل از زهر یک مثل نصف
حب بازند و هر روز دو درهم بنوشند ریاح انثیین را زائل کند و هر گاه مداومت نمایند بیضتین را بالکلیه رفع نماید و مضر ریه و مصلحش صمغ و قدر شربتش
از نیم مثقال تا دو درهم و بدلش مثل او خولنجان و نصف او بارون و سدس او قرد مانا و دو سبع او بدلش عنصر است و مستعمل از روغن و تخم او است اسفنج
بفارسی ابر مرده گویند و او چیزیست که بر روی سنگهای کنار دریا مسکون میشود و قسمی از او که متخلخل است و وسیع الثقب و نرم شبیه بنید و پر سوراخ ماده گویند و
قسمی که با صلابت با ثقبهای صغیر است نر نامند هر دو در اول گرم و در دوم خشک و مجفف و محلل و با قوهٔ جاذبه و چون تازهٔ او را با سرکه
ممزوج با شراب تر کرده بر جراحات تازه بگذارند التیام دهد و بالخاصیت قاطع رعاف الدم با عسل مطبوخ و مطبوخ با آب جهة التیام زخمهای کهنه
و خشک و مجفف قروح عمیقه و سوختهٔ او جهة منع رعاف الدم قویتر و جهة رمد یابس و طلای با صره و فتیلهٔ تازهٔ او بتنهائی و با پنبه و کتان منفح افواه

عروق مفصوده و جراحات حاسه و معرق مقول اعضا و ادویهٔ عین نافع است و چون قطعهٔ او را بقدریکه توان فرو برد بنخ یا طناب بسته بلع نمایند و بکسر
خیاط را ادرست نگاه دارند و لهجه صبر کنند که جذب رطوبات کرده بالیده گردد و بعد از آن خیاطه را بکشند تا از گلو او را بیرون آورد در اخراج
زلو و خاریکه در حلق مانده باشد بیعدیل است و سنگهائیکه در جوف او بهم میرسد در تفتیت حصاة مجرب و چون خواهند جهة زینت اسفنج را سفید
کنند باید قسم ماده او را با آب تر کرده و مکرر در آفتاب شد یا ماهتاب گذاشت اسرار بکسر اول بلغت مغربی اسم نبات شجریست
منبت او در ابهای ایستاده و سواحل دریای قلزم و ساحل جده است و در ابتدای روئیدن یکساق بقدر دو ذرع و شبیه بحی العالم است و چون محاذی روی
آب شود از او برگ دکو دو شبیه بورد ظاهر شود و ثمرش بقدر فندق مستطیل و مرغب و با اندک شاعت و چون بخور نداز قلیل او سده از شیر
او سبات عارض میگردد و ثمر او مرکب القوی و سخن و دلوک و بخور او جهة درد دندان و شامیدن او با شیر تازه در مرد و با شراب در سرد و
بغایت محرک باه و محلل صلابات و مفتح سدد و منعش حرارت غریزی و دافع بخارات و قدر شربتش از نیم مثقال تا یکدرهم است و منع او لزج
و بعد از خشکی شبیه بکندر در قوت و بار طوبت فضلی و جهة امراض بارده و رفع رطوبات از مفاصل بسیار مفید است اسد بفارسی شیر نامند
گوشت او دیر هضم و مورث شجاعت و ضماد پیه او در کمر و کنج ران و انثیین و قضیب و مقعد مقوی جماع و قطور او با روغن تخم انجره در تحلیل جهة
نعوظ بیعدیل و طلای او جهة کلف و زهره او مقوی باصره و شامیدن یکدانگ او که ارزن باشد بازدهٔ تخم انجیر بثت جهة کسیکه لذذ نان بسته باشند گویند
مجربست و وقت استعمال او در حین هلال ماه شرط دانسته اند و گویند جلوس در جلد آن جهة رفع نقرس و بواسیر مجربست و بستن پوست او
با سوم برگردن اطفال پیش از بلوغ جهة لذا صرع و بخور موی او جهة گریزانیدن سباع و در رفع تب ربع نافع و طلای پیه و زهرهٔ او بر بدن باعث گریز
سباع از او شخص و ضماد پیه مابین دو چشم او که مورث مهابت در نظرها و قضای حاجات و گذاشتن قطعهٔ از جلد آن در میان جامها مانع کرم زدن
او و اگر کرم در جامها موجود باشد باعث قتل آن و چون یکدرهم سرگین او را در شراب حل نموده بمعتادین شراب دهند سبب رفع خواهش
ایشان گردد و گویند شیر آواز خروس سفید با جدار میگریزد و مؤلف جامع الادویه از ارسطو نقل میکند که کباب خصیه شیر بغایت مقوی دل
و باه است و چون بشکافند و با بورهٔ سرخ و مصطکی طبخ نموده خشک کنند و با روغن زنبق چرب نموده با آب گرم بیاشامند جهة جمیع دردهای
درونی مثل قولنج و مغص و بواسیر و زحیر و درد رحم و درد جگر بغایت مفید است اسطوخودوس بیونانی بمعنی حافظ الارواح است و آن
گیاهیست برگش شبیه ببرگ صعتر و از آن دراز تر و باریکتر و گلش مایل بسفیدی و ساقش باندو باریک و بیشاخ و در قدر کمتر از شبری و فقاح او مرکم
از اجزائی شبیه بجو و بیتخم و مایل بسرخی و تند طعم و با اندک تلخی در اول دوم گرم و خشک و گویند مرکب القوی است و اجزاء باردهٔ او کمتر و منقول تو
محلل و ملطف و مفتح سدد و جالی و با قوهٔ قابضه و مقوی بدن و دل و جگر و در تقویت ارواح دماغی بیعدیل و مانع عفونت اخلاط و منضج و منقی
مرهٔ سودای دماغی و مطبوخ او در امراض سینه و سعال و نزله قویتر از زوفا و مفرح و مسهل بلغم و سودا و مقوی آلات بول و با قوهٔ تریاقیه و سعوط
یکدرهم او با عسل منقی و مقوی قوای دماغی و بیخ کبر که با عسل سرشته باشند جهة برودت معده و بواسیر بغایت مفید و ضماد پختهٔ او جهة درد مفاصل
و نقرس و نقوع و مطبوخ او جهة استسقاء و ورم بارد جگر و شقه کرده و طحال و امراض مقعد نافع و با سکنجبین و نمک سرشته مسهل قوی و جهة
صداع مفید و با عاقر قرحا و سکنجبین جهة صرع و شراب او جهة نفخ و درد عصاب و اضلاع و سموم مشروبه نافع و مضر صفراوی مزاج و معطش و مصدع
محرورین و مصلحش سکنجبین و گویند مضر شش است و مصلحش کثیرا و صمغ و قدر شربتش از دو درهم است تا پنجدرهم و بدلش در آلات شفق و اسپون
و در شقهٔ سودا افتیمون و مداومت بر اکل او با شکر و عسل که هر روزه یکمثقال از کل او خورده شود جهة دفع سوء الفرح مجرب دانسته اند و
مؤلف تذکره گوید که چون آنرا با ثلث او کشنیز خشک و ربع او مرزنجوش و سبع آن هر یک از مصطکی و هلیلهٔ کابلی و کندر معجون کنند یا
بجوشانند و هر شب در وقت خواب مداومت نمایند جهة رفع نزلات و رمد و ترامل و ربو و گرانی سامعه و ضعف باصره مجربست اسپوس
بالف ممدوده بلغت یونانی اسم نمک چینی و آن نمکیست که بر روی سنگ سفید سنگ و نوعی بر روی سنگ بیل برنک ازم در یا بهم میرسد و از
اسپوس و بکر از زهرهٔ اسپوس نامند و شیر است بنوشادر و قویتر او سنگ او است و بهترین سنک او سریع التفتت است و اینها زرد طباشیر
داشته باشند در سیم گرم و خشک و با لذع و معفن و جهة قروح کهنه یا به عرق الاندمال بیرون گوشت زیاد و با عسل منقی زخمها و با موم و روغن مانع
انتشار قروح خبیثه و با آرد باقلا جهة نقرس و طلای او با سرکه جهة سپرز و کرده و با صمغ البطم و زفت جهة تحلیل خنازیر و معمول هر دو بدستور تعرف

اقلیمیا ملطف و جالی بصر و جهت بردن بیاض و رفع و بالخاصیه زهره کبوتر قاطع خون اماه است و خوردن و بامل جهت قروح آتش نافع و مورث
سحج و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش از یکدانگ تا نیم درهم است اسفیدباج بفارسی شوربا نامند از جمله اغذیه است و در قیت کاده
جاره و گوشت مرغ و غیر آن و بقول و امثال آن که طعم غالب نداشته باشد ترتیب دهند لطیف و مرطب و صالح الکیموس و موافق تو ادویه و صاحب سعال
و قرحه ریه و امثال آن است اسقیل لغت یونانی است و پیاز عنصل و پیاز دشتی و پیاز موش نامند و برگش شبیه ببرگ نرگس و ساقش هیچ نیف و سبز
مایل بزردی و تخمش مثل پیاز و بزرگ و بهوا اکثر کسبز میماند و محتاج بغرس نیست و هرچه در زمین شهابرویده سم و قاتل است در آخر سیم گرم و خشک
و با رطوبت فضلیه و مدر بول و حیض و مقوی معده و منقی اعضا و جالی و جاذب خون بظاهر جلد و مقرح و محرق و مقوی اعضا و ملطف اخلاط غلیظ و
تریاق زهر هوام و جهت ضیق النفس و سرفه کهنه و ربو و استسقا و سپرز و عرق النسا و مفاصل و نقرس و درد گوش و شقیقه و درد سر بارد و صرع و نسیان
و قیاء الدم و سنگ مثانه و عسر البول و جمیع امراض سوداوی و قروح باطنی و مجرور المزاج و اسهال دموی نافع و شوی او که در خمیر گرفته در آتش پخته باشند
بحدیکه خمیر منفسخ گردد در شربت مستعمل است و مسهل اخلاط غلیظه و بالخاصیه مقوی معده چون تخم مرغ را در جوف او گذاشته و تخم را نوشند
مسهل اخلاط غلیظه و معدل آن و چون کوبیده آنرا با نطرون بقدر ربع آن در پاچه بسته بموضع داء الثعلب رایان چندان بمالند که بخون آورد
و بر و باید و اگر محتاج بتکرار باشد بعد از رفع جراحت بتکرار عمل نماید و هرگاه نصف اوقیه او را در دو اوقیه روغن زیت بجوشانند تا پخته شود و
آن روغن را صاف نموده بر کف پاها بمالند و کف پا را تا صباح بر زمین نگذارند و بحقیقه همین عمل اکسیر اعاده شهوت باه مایوسین کند
و اکثر مجربین مجرب دانسته اند و شاییدند قیراط او که در عسل پخته باشند جهت احتباس بول و درد معده و سوء هضم و تقویت معده و یرقان
و سرفه کهنه و ربو و نفث مده ریه و معض نافع و آب برگ آنرا که با دو چندان عسل بقوام آورده باشند جهت ربو و ضیق النفس و پاشیدن آب طبیخ او
در خانه و بدستور تعلیق او جهت طرد حشرات و هوام موثر و چون ریزه کرده در روغن زیتون بجوشانند تا پیاز خشک شود طلای روغن مزبور جهت ممود اطراف
و سرمازدگی و درد مفاصل و نقرس و درد گوش و سده او و با موم و فتیله کرده جهت قروح شهدیه و جرب متقرح و داء الحیه و خراز و با زفت جهت
جهت شور یا به سر اطفال مفید و قیراطی از عنصل و ریشهای او که با هم کوبیده باشند مقیئ قوی و ضماد پخته او جهت ثالیل و شقاق که از سرما بهم رسیده
باشد مجرب و ضماد مطبوخ او در سرکه جهت گزیدن افعی و تو او کشنده گلمهای گزنده و بالخاصیه قاتل موش در ساعت و داشتن او با خود موجب
هرب سباع و هوام و مار و قمل و مورچه و مگس و چون او را کوبیده با آب و آرد کرسنه را خمیر نموده بنوشند جهت استسقا مفید و چون جوف عنصل را
با سرکه کوبیده در حمام بر بهق بمالند بهقی را که هیچ دوا بر طرف نکند زایل کند و مجربست و چون نزدیک تاک غرس نمایند انگور را با صلاح آورد و غرس
او در پای درخت انار و به مانع ریختن شکوفه او و تخم او ملین طبیع و جهت مغص و درد معده و رحم نافع و چون کوبیده با سرکه جهت باز تدکیه دو اوراسیان
انجیر گذاشته بگدوز در عسل رقیق مینشانده بیرون آورند و انجیر را بمکند و بعد از آن آب گرم بر اثر آن بنوشند یا آبی که در آن بوده و جوشانیده باشند
بپاشانند رفع قولنج صعب نماید و مجربست و عنصل مضر محرورین و مکرب و مضر عصب صحیح و مصرع و مورث غشیان و مقرع و مقطع و مصلحش شیر بچه سنگ
نفخه داغ کرده باشند و رب و فواکه و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش بلبوس و گویند اسقوردیون که سیر صحرائیست و قردمانا و وج و مولف تذکره
قائل ببدل او نیست و گویند خاکستر او با روغن گل جهت شقاق و حکه و اسقاط دانه بواسیر نافع است و سرکه عنصل که آنرا با جو بی مثل کالدریزه کرده
بریسمانی کشیده چهل روز در سایه خشک کرده یکرطل آنرا در هفت رطل و نیم سرکه کهنه انداخته سر ظرف را بسیار محکم نموده دو ماه در آفتاب گذاشته
بعد از آن فشرده بیرون آورند و یا عنصل تازه را ششماه در سرکه بیندازند در نهایت تقطیع اخلاط غلیظه و مقوی معده و حلق و قوه هاضمه و جهت صاف کردن
آواز و بد بوئی دهان و مواد سوداوی و مالیخولیا و جنون و صرع و تفتیت سنگ مثانه و عرق النسا و تقویت اعضاء ضعیفه و حاده صحت بدن و رنگ
رخسار و حدت بصر و مضمضه او جهت سستی گوشت بن دندان و استحکام دندان متحرک و قطور او جهت گرانی سامعه و اشامیدن او جهت تنقیه سینه و ربو و
یرقان و رفع سموم نافع و قدر شربتش از مقدار قلیل تا دو اوقیه و نیم است که بتدریج اضافه شود و ناشتا باید استعمال نموده و شراب عنصل در جمیع مذکورات
انفع از سرکه او و مضر اعصاب هم نیست بخلاف سرکه و جهت ربع و فالج و استسقا و درد سپرز و عرق النسا و قشعریره نافع و مضر محمومین و صاحبان
قرحه است و دستور ساختن شراب او مثل عمل سرکه آن است که بجای سرکه آب انگور باشد و سه ماه در آفتاب بگذارند آس معرب از اس
سریانی و بفارسی مورد نامند درخت بستانی او بلندتر از درخت انار و برگش بهتر تر از برگ انار و مایل بسیاهی و تخمش سیاه و خزان نمیکند

اسفیدباج
اسقیل
آس

و با عطریه است در اول سرد و در دوم خشک و قابض و با اندک حرارت و مجفف قوی و گشنیز با قوه تریاقیه اگرچه برگ و بیخ و تخم و گل و جرم آنرا
نسبت بیکدیگر در مراتب برودت و یبوست تفاوتی است و مجموع او قاطع خون و عرق و نفث الدم و مقوی دل و معده و احشا و باهره
و مدر بول و قابض و محلل و مفرح و حابس اسهال و جهت نزلات و تفتیت حصاه و قطع خون حیض و ضعیف کردن بواسیر و رفع جمیع سموم خصوص
رتیلا و عقرب که با شراب بنوشند و طلای او جهت ورم حار و قروح نافع و رب او که تخم او را بجوشانند تا غلیظ شود جهت تسکین قی و رفع خمار
و منع صعود بخارات بدماغ و سرفه و خفقان و اسهال و آشامیدن تخم و عصاره و جهت نفث الدم و قرحه مثانه و حرقة البول و اسهال مزمن و صعود بخارات
و سرفه رطوبی و قی و تشنگی و سرفه حار و ذرب مفید و ضماد پخته تخم او جهت سیاه کردن مو و با شراب جهت قروح با و کعب و با آرد جو جهت ورم
حار چشم و ضماد برگش جهت نمله و حمره و شرا و ورم حقیقه و ضربه و سقطه و بواسیر و جرب و با روغن زیتون جهت سوختگی آتش و با گل ارمنی و سرکه
جهت حکه و طلای ناخن و آثار دورعاف و درد سر و با عفص و صدر و گل سرخ و اقاقیا جهت تقویت اعضا نافعین مجربست و بخور او جهت رفع و باد و دفع
هوام و سقوط دانه بواسیر نافع و ضماد برگش بر زیر ناف جهت اسهال و چون ربع رطل از آب برگ او که با روغن کنجد بنوشند قوی بلغم و
طبیخ او جهت قروح و برو ز مثانه و رحم و سیلان رحم و سستی اعضا و شستن مو با آب او جهت منع ریختن مو بسیار موثر و چون با امله و کتیفه ضمادند
در روغن کنجد با تسویه بجوشانند تا روغن بماند جهت رویانیدن مو مجربست و قطور آب او جهت چرک گوش و خاکستر او در دفع داخس و سلاق و دمعه
قویتر از توتیا و جهت کلف نافع است و ذرور برگ او جهت دفع جراحات و سحج و بد بوی زیر بغل و داحس مفید و در ساق درخت مورد گاهی بهم رسد شبیه
بکف دست و او را انبرباریس گویند و مولف اختیارات حمل بر صفت آس نموده و اس بنجه نامیده و این دلیل نهایت جهل او میتوان بود و حب
آس در جمیع افعال قویتر از برگ و ثمر اوست بعد از آنکه او را کوبیده و جوشانیده با شراب نارسیده ریخته قرصها ساخته در سایه خشک کرده باشند
و بو کردن مورد مانع صعود بخارات حاره بدماغ و مولف تذکره گوید که مسواک کردن بچوب او مهیج جذام است و قدر شربتش تا سه درم و از عصاره
او تا سه اوقیه و بدلش در احتباس اقاقیا و در ادرار حیض و گویند مثلث برگ نوشته و مضر صاحب زکام و مصدع و محرورین و مورث سحج و
مصلحش بنفشه و روغن مورد که آب برگ تازه یا مطبوخ او را مثل او روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند سرد و خشک قابض و مقوی اعضا و مانع
قبول مواد و جهت التحام زخمها و قروح سر و شوره و شقاق و سحج و استرخاء مفاصل و سوختگی آتش و تقویت مو و سیاه کردن او و منع عرق و بخار و ورم
و بواسیر نافع و گویند چون از چوب تازه او مجمر ساخته صاحب درد کنج ران و خصیه موافق کنند بالخاصیه تسکین یابد آس بری مورد بری را
برگ زردتر و عریضتر از بستانی و طرف او شبیه بسنان و چوب او صلب تر و در قد کمتر از ذرعی و ثمرش بغایت سرخ و مستدیر و از وسط برگ میروید
و شاخهای بسیار از یک اصل بر میآید و مردم اسفرم نامند و بلغت شکابن حرز نامند و در زمستان برگ میریزد بسیار قابض و شامیدن ثمر و برگ
او با شراب مفتت حصاه مثانه و جهت یرقان و تقطیر بول رطوبی و اسهال رطوبی و رفع ادرار شیر و تقویت معده و جگر و دماغ شربا و جهت اخراج
کرم معده مجموعا و جهت صرع و دفع رطوبات دماغی و صداع بلغمی نافع و ابن ماسرجویه قوه او را مثل بادآورد میداند و بعضی بقوه افسنتین دانسته اند
و ابن تلمیذ جهت ضربه و سقطه که بر احشا و قعود بالخاصیه مفید دانسته اسقولوقندریون یونانی بمعنی مزیل الصفاکست و آن نباتیست بی ساق
و بی شکوفه و بی ثمر و منبت او سنگلاخها که سایه باشد برگش شبیه ببرگ بسفایج و طرف اسفل برگ مایل بسرخی و طرف اعلی سبز و مشرف
و مرغب در دوم گرم و در سیم خشک لطیف و محلل و مفتح و مدر و جهت تفتیت سنگ گرده و مثانه و یرقان و فواق و صرع و امراض
سوداوی نافع و جهت سپرز شربا و ضمادا و اسعمالا و چون چهل روز با سکنجبین بنوشانند در دفع ورم سپرز گویند مجربست و تعلیق او مانع حمل و قدر
شربتش تا سه درهم و مضر دل و ریه و مصلحش صمغ عربی و مضر مثانه و مصلحش عسل و بدلش پوست بیخ کبر و گویند بدلش وزن او و نیم وزن او کمازریوس است
و گویند مرجان سوخته بدل اوست و صاحب تحفه را اعتقاد آنست که اسقولوقندریون بیخ کبر است و شیخ رئیس باین معنی اشاره نموده است
اسقوردیون سیر صحرائیست هرچه را بوته بید دانه باشد حیسلی نامند و آنچه مرکب از دو دانه بزرگ باشد شامی گویند و هرچه بید دانه
و بسیار کوچک و پوست از او جدا نشود مصری نامند و سقردیون یونانی علامت از او است و کراث بری نیز نامند تلخ و قابض و لذاع
و برگش ریزه و اغبر و کم عرض تر از سیر بستانی است و گلش مایل بسرخی و تخمش درازتر و قشر اکلش و ساقش سفید در آخر سیم گرم و خشک و تریاق
زهرها و مدر بول و حیض و محلل و جالی و در جمیع افعال قویتر از سیر بستانی و در ثوم چون خواص مشروحست تکرار باعث تطویل میگردد و فزد

آس بری
اسقولوقندریون
اسقوردیون

شربتش تا دو درهم و بدلش انجیل و نجش بغایت مهیج مبرد المزاج است اسارون بلغت سریانی نجح گیاهیست بر گره و دراز و باریک کج وازرد و چوبه باریکتر و با اندک عطریت و تندی و سفیدی مایل بزردی و بعضی غیر مایل بزردی و منبت او جنگلها و کیاه او منبسط بر روی زمین و برگش شبیه برگ نیل و لبلاب واز آن کوچکتر و مایل باستدارت و گلش بنفش دور زیر برگ شبیه بگل نجح و تخمش مثل تخم کاجیره که قرطم عبارت از اوست و قسمی از آنرا ساق بقدر زرعی و مدور و برگش مثل قنطوریون رقیق و اعلای ساق بر شعبه بعضی بر بالای بعضی و بر اطراف شعبها مثل دانهٔ گندم و در جوف او چیزی رغبی و بیخش سطبر خنصر و کم گره و خوشبو و خوش طعم و قسمی از برگ مثل قسم اول اغبر و صلب و شاخهای او پراکنده و باریک و گلش بزرگ و بنفش و ثمرش مثل ثمر کبر و در جوف او تخمی مثل تخم خطمی و در اشجاری پیچیده و بیخش ساری در تحت ارض و بر گره و قوی الرائحه و تلخ و لذاع و این قسم مخصوص است در دفع سموم و گزیدن مارها و قسمی از برگ از همهٔ اقسام ریزه تر و شاخهای و قسمی از آنرا ساق بقدر زرعی و مدور و برگش مثل قنطوریون رقیق و اعلای ساق بر شعبه بعضی بر بالای بعضی و بر اطراف شعبها مثل دانهٔ گندم و منبسط بر روی زمین و گلش بنفش و بیخش نرم و بیکره و قدر دو تلخ و با عطریت و منبت او کوهها ساده و این قسم ضعیفترین اقسام اربعه است و مجموع او در آخر دوم گرم و خشک و بهترین اقسام او قسم اول است که از فرنگ و افریقیه و شام خیزد و مسهل و ملطف و مفتح و منقی معده و جگر و سپرز و کرده از اخلاط بارده و با ماء العسل مسهل قوی بلغم و جهت حصاة و عسر البول و استسقاء و حیض و درد ورک و مفاصل و عرق النسا و نقرس نافع خصوصا که دو ماه در آب انگور خیسانیده باشند و باید بازاء هر ۳ مثقال او آب انگور چهار رطل و نصف باشد و با شیر شتر و گوسفند مسهل قوی مبرود و مرطوبست و جهت تسکین درد مایل طحال و استسقا و یرقان سده و ورم و جگر و تنقیه آلات بول از رطوبات لزجه و امراض باردهٔ دماغی و سده جگر و صلابت سپرز و اکتحال او جهت امراض طبقهٔ قرنیه و دود او جهت گریزانیدن عقرب و ضماد او با شیر تازه برنج ان و نبات زمار و جهت نقوط بسیار مؤثر و مضر ریه و مصلحش سونج و قدر شربتش از یک مثقال تا سه مثقال و بدلش وج و مثل وزن او زنجبیل است با نصف او خولنجان و نصف او وج و حکمای هند را اعتقاد آنستکه چون فیل انرا به نیم درهم از او خبید برنج نوشند ابله بسیار کم بر آید و مجرب میدانند

اسد العدس گیاهیست شبیه بگیاه عدس و نوعی از زمر ثیث دانسته اند برگش مرغب و با لزوجت و گلش سفید و زرد شبیه بگل لبلاب و بسیار از آن کوچکتر و ساقش مثل ریسمانی و باریک و نغزه و مایل بسرخی و بیخش مثل کرز و بسیار کوچک و بر گیاهیکه در حوالی او بهم رسد پیچیده و فاسد میسازد و لهذا او را کشانیده اند در سیم خشک و با قوه باردهٔ و در دوم گرم و محلل بلغم و با نمودن غیر محترق و مدر بول و حیض و مفتت حصاة و با نخجیس جهت یرقان و با آب کرفس جهت حصاة و طلای او با سرکه جهت نمله و منع زیاد شدن او مؤثر و چون با سرکه مداومت خوردن او کنند پخته و خام او باعث لاغری بدن فربه شود و صلامفرتی نیز رساند و چون با گوشت طبخ نمایند گوشت را زود مهرا نماید و گویند مکرب و مغشی است و مصلحش نعنع و قدر شربتش تا پنج درهم و بدلش افتیمون و مهزال مثل او صعتر و ربع او سند روس

اسفاناخ بفارسی اسفاناج نامند و بیونانی سوماخیوس گویند و بری او در افعال مانند سبا نیست و بستانی او معروف در آخر اول سرد و تر و گویند معتدلست ملین طبع و با قوه جالیه و رادعه و سریع الهضم تر و بلغم تر از سایر بقول و جهت جمیع امراض سینه و التهاب و تشنگی و تبهای حاره و درد پشت و سل و عصارهٔ او با شکر جهت یرقان و حصاة و عسر البول و پختهٔ او جهت درد سر و درد کمر و لدغ افعی طلا و سرا و خام او جهت درد گلو و لهاة و پختهٔ او با باقلی جهت نزلات حاره مجرب و ضماد پختهٔ او جهت درد مفاصل حار و اورام و حبس البول که از حرارت باشد و ضماد خام او جهت ورم فلغمونی و گزیدن زنبور و انفجار دمل و طلای مطبوخ او با سفیداب جهت شوره مفید و مضر بارد المزاج و صداع ایشان و مصلحش نخین او با روغن بادام و دار چینی و انکامه و قدر شربت عصارهٔ او تا دو مثقال و بدلش خرفه و قطف و تخمش جهت وجع الفواد و درد و خشارو تبهای حاره و سرفه او جهت تب دق و سل مجرب و ضماد پختهٔ او جهت وجع اورام حاره و تلیین اورام صلبه بسیار مؤثر و مضر سپرز و مصلحش گل مختوم و قدر شربت تخمش تا دو درهم است اسپنوب بلغت فارسی اسم شاه درخت صنوبر است نارنج و ترنج و لیموست که با یکدیگر پیوند کنند و بعربی زنبوع نامند و افعال ضعیفتر از ترنج و تو بر از لیمو و مقاوم سموم و مفرح است اطرطیقوس اطرامیقوس است انرنج ترنج است اسرب رصاص اسود است اسفت معرب از اسپست و آن حند قوقای بریست اسقوس لغت فارسی و آن بزرقطونا است اسفند سفید بفارسی اسم حرمل ابیض است اسد الارض انخمیص است و حرباء را نیز باین اسم نامند اسفولوس اشترارس است اشتال و اسقیلا اسقیل است اسقیس اسقولوفندریون است اسلاقون بیونانی سن بریست اسخط خمر است اسخیرا قثاء الحمار است اسفراج اسم اندلسی هلیون است

اطریدس جمیر اشقلات اقلیا طیوس علنا رست اسا یبریانی اسیت اسپرغم بفارسی شاه سفرم است اسلیوس یونانی سلیخه است اطرس بیونانی سنگ مرمر است اطلقلس سپر کلم فقر الیهود است اشترغاز زرنیخ سرخ است اسود سالخ مار سیاه است اسقوردیون بیونانی جنس احد بدایت الحاکس بیونانی جرز است و بلغت روم اصطفلین و بلغت شام اطلون نامند اشتی اودتر کی اسم فلفل است اسقواکس بیونانی بروتیست اسیلی بلغت شکابن اسم جریت اسناک بلغت شکابن حماهر است الخام نوعی از حدیدات که فولاد باشد اسفنه ایسانیه شیراست اسجاره بلغت اهل بیت المقدس تودریست اسرقون زنجفر سوخته است اسمار و اسفرم آس بریست اسفیدان بفارسی اشاطون است اقلیاس بیونانی فقار بریست اطافیوس بیونانی زیبا است اطافوس اغربار بیب جبل است الکن بهندی بهمن ابیض است اسپرک بهندی اکلیل الملک است اسبرزه و اسبقول بفارسی بزرقطونا است اسپند بفارسی حرمل است اسفاناج رومی قطف است اسپرک بفارسی زردچوبست استخوان خرما بفارسی اسم نوی التمر است اکحو بلغت شکابن اهعداست در کرهای ریشه گیاهی نیز باین اسم نامیده اند و آن مدور و بسیار لذیذ و شیرین و بقدر نخودی میباشد و برگش باریکتر از برگ شبت و زیاده بر شش عدد نمیباشد و بی گل و در ریگزارها روید اسپرم ابهامبر و بید استر بفارسی بعل است اشق مغرب از اوشه فارسی است و آن صمغیست مایل بزردی نبات او شبیه بکوچک و ساقش باریک و مرغب و مایل بسفیدی و گلش مابین سرخی و زردی و منابت او بلاد سرد و گویند صمغ نبات اشترغاز است در دوم گرم و در آخر اول خشک و محلل و ملطف و جاذب از عمق بدن و جالی و مفتح سده جگر و سپرز و افواه عروق و مسهل بلغم غلیظ و در ادرار و مفتت حصاة و مخرج جنین و کشندهٔ کرم روده و با قوه مجففه و مدر فضلات حتی خون و با سرکه شامیدن سپرز و با ماء الشعیر جهت ربو و عسر نفس انتصابی و با عسل جهت صرع و شقیقه و رطوبات سینه و عسر بول و در رفع فرزادویه مسهل و درد تهیگاه و وردکین و درد کمر و عرق النسا و تحلیل ریاح و فالج و قدر و ضماد او جهت تلیین صلابات و مفاصل و با سرکه جهت ورم جگر و سپرز و ریاح تحت آن و بهق و کلف و خنازیر و جرب و ریاح نخین و اورام بلغمی و با نطرون و روغن حنا جهت عیائی و امتلائی و مواد بارده و اکتحال او جهت رمد و بیاض و جرب و شعیره و رطوبت چشم و مرهم او جهت بردن گوشت زیاد و رویانیدن گوشت تازه و غرغره او با آب جهت تحلیل رطوبات و بلغم دماغی و خناق سوداوی و بلغمی نافع و مضر معده و گرده و مصلح او اول انیسون و ثانی زوفا و قدر شربتش از نیم مثقال تا یکمثقال و بدلش سکنبج با جاوشیر یا بر موم اشترغاز معرب از اشترغار فارسی است نبات او شبیه بباد آورد و گلش سفید و خارهای او دراز و دانهٔ او کوچکتر از دانهٔ باد آورد و بیخ او شبیه بباد آورد و گلش سفید و خارهای او دراز و دانهٔ او کوچکتر از دانهٔ باد آورد و بیخ او شبیه به بیخ انجدان و بدبو و بد طعم و با تلخی و مستعمل بیخ اوست و گیاه تازهٔ او را مثل کاهو در موصل و مصر میخورند و گویند بیخ انجدان خراسانی است در سیم گرم و خشک و بهترین او سرکه پرورده است مفتح سده و مدر بول و با قوه تریاقیه و مسخن معده و مشهی و هاضم و یکمثقال از جرم او جهت تب ربع که از مادهٔ بلغم باشد نافع و طلای او با سرکه جهت اورام بارده و تسکین دردها و سرکهٔ او در قوت مثل سرکهٔ عنصل و در افعال بهتر از جرم او و قدر شربت از سرکهٔ او تا یکمثقال و از جرم او تا دو درهم و مضر گرده و مغثی و مصلحش شربت غوره و ریباس و بدلش انجدان و عرق او جهت گرده و جگر و سپرز نافع و قدر شربت از عرقش تا سه اوقیه است اشنه لغت عربیست بفارسی دواله نامند و آن چیزیست شبیه بریسمانهای باریک بهم پیچیده و بر شاخهای درخت صنوبر و بلوط و سایر نباتات متکون میشود و بهترین او سفید و خوشبو و تازه و زبونترین او سیاه است در اول گرم و خشک و آنچه از درخت بلوط بهم میرسد سرد و مجموع آن با قوه قابضه و محلله و ملینه و مفتح سده رحم و مدر حیض و منوم خصوصا با شراب و مقوی باه و مفرح و مقوی معده و دل و جگر و در رفع غثیان و خفقان و نفخ و حفظ روح حیوانی و ازالهٔ عیار و سنگ شانه و نشستن در طبیخ او جهت تسکین دردها و ضماد مسحوق او با آب جهت تقویت اعضای ضعیفه مثل بناگوش و کنج ران و زیر بغل و مابین کتفین و رفع الم انها و جهت تلیین صلابات و رفع اورام و تقویت جگر و رفع بدبوئی زیر بغل و با سرکه جهت سپرز نافع و بغایت منوم اطفال و اکتحال او جهت تقویت چشم و نقوع آنچه از درخت بلوط جهت حرارت و حمرت چشم مفید و مضر ریه او مصلحش انیسون و قدر شربتش تا سه درهم و بدل او فرد مانا بورنش و بخور او جهت اختناق رحم مؤثر است اشخیص لغت عربیست سفید و سیاه میباشد برگ نوع سفید او سفید و سیخ آن گاه آن که سرخ و ازرق نیز باشد و بدستور صمغی دارد که هیئة مجموع ابرک شبیه ببرگ کنگر و گلش بنفش و تخمش شبیه بتخم صمغ او را مصطکی زنان استعمال نمایند و ثمرش مثل ثمر کبر و نوع سیاه را برگ از قسم اول نرمتر و

حرف الالف مع الشین

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

ودیزه تر و تازه اش سرخ و خشکش سیاه و ساقش بقدر دو شبری و سرخ و رقیق و گلش خاردار و نقطه دار و تخمش مطبر و سیاه و گاه باشد که سوراخ داشته باشد
و اندرون او سرخ و لا اخ زبان و مستعمل بیخ او است و هر گیاهی که در حوالی او روید خاسد میباشد و جزاف صاحب اختیارات در کمال
ظهور است چه تصریح نموده که نوعی از مازریون است و مازریون از یتوعات است بخلاف اشقیل و اختلاف ماهیت هر یک از متون کتب ظاهر
است سفید او در دوم گرم و خشک و با قوه تریاقیه و بحده قیراط و با شراب طبیخ مطبیخ او با فودنج جبلی جهة اخراج حب القرع
و یکمثقال او جهت رفع جنون و صرع و طبیخ او جهة عسر بول و گزیدن هوام نافع و مسهل زرداب و صمغ او با شیر مقوی جشار و محلل ورم بلغمی و طلای
او با سرکه جهة تحلیل اورام ظاهری بارده و قدر شربتش تا پنجدرهم و مضر و مصلحش کثیرا است و سیاه او در آخر سیم گرم و خشک دو مثقال او
کشنده و محرق بوشد و در مشروبات غیر مستعمل و طلای او جهة جرب و قوبا و بهق و یارو غنها جهة مواد بارده و ضماد آن برد دندان مفتت و
و بر جراحات متاکله منقی آن و طبوخ مطبوخ او با سرکه و لوکرد و قعر الیهود جهة قطع ثالیل مؤثر و خاکستر بیخ هر دو نوع را جهة قلاع مجرب
دانسته اند اشنان گیاهیست بی برگ و شاخهای ریزه شبیه بگرهها خشک شده و کاذران بان جامه میشویند سفید او را خرء العصافیر و بیز
از اغاسول نامند و آن غیر ابو فانس است و مؤلف تذکره اشتباه دراو کرده است در سیم گرم و در آخر دوم خشک جالی و محرق و منقی و مفتح
و مدر قوی و سه درهم سبز او مسهل زرداب و پنجدرهم مدر حیض و نهدرهم مدر بول و ده درهم او کشنده و پنجدرهم او مسقط جنین زنده و مرده و طلای
او جهة بردن گوشت زیاده زخمها و ستون او جهة جلای دندان نافع و مداومت او مفسد دندان و مصلحش مغز تخم کدو و روغن بنفشه و مضر مثانه و
مصلحش عسل است اشراس بفارسی سریش نامند و از بیخها است غیر بیخ خنثی چه بیخ خنثی کوتاه و کوچک و گلش سفید است و سریش را ساق
بلند تر و عریض تر و برگ خوبتر و گلش سفید مایل بسبزی و ثمرش مستدیر و بد طعم میباشد و باعفوصه در اول گرم و خشک و محرق او در دوم گرم و در سیم
خشک و ضماد او جهة جبر کسر رقیق و قیله و دمل و قروح خبیثه و ورم خصیه و کوفتگی عضل و سعفه باس که در روغن کنجد جهة جرب و حکه و
تلیین صلابات و با آرد جو جهة سعفه و اشامیدن او جهة درد پهلو و سرفه و یرقان و صفرای سوخته و سحج و خشونت حلق و محرق و مدر بول و حیض و
محلل ورم بلغمی و با سرکه جهة دفع داء الثعلب و بهق سفید و تخمش جالی و قاطع اخلاط غلیظه و گرم تر از اصل او و جهة نفث الدم و با ماء العسل جهة تنقیه
جگر نافع و مورث سدد و مصلحش سکنجبین و مضر معده و مصلحش گلقند و قدر شربتش تا پنجدرهم و از محرق او تا یکمثقال و از تخمش تا دو درهم و بدلش
ورا اکثر افعال عرق اسمک و گویند مغاث و با کرسنه اشراس اسم یونانی خصیة الکلب است و مؤلف تذکره ظاهرا غافل شده و مکرر ذکر نموده
اشموسا نوعی از مرو و کم بو تر از اقسام او است اشقاقل شقاقل است اشنان دار و اسم فارسی زوفای خشک است اشتلابوس دار شیشعان
اشقون اسم ترکی ریباس است اشیاف مامیثا اشق مذکور میشود اشنوان بلغت مصر کبابه چینی است اشترکیاه اسم فارسی سکبینج است اشکانه
بلغت شکانیه وطن طبرستان نقل ابیانه است اشبیل بلغت گیلانی نوعی از بطارخ است اصابع فرعون سنگیست شبیه بپنجه و گره دارد
با اندک پهنی و از زمین خیزد و از آن با رطوبت سیاه لون و اندا افعال قائم مقام موسیائی و بهترین او مختلط بسنگ زود شکن است در سیم گرم و
خشک و قاطع نزف الدم و محلل اورام بارده و چون با خون جراحت ضماد نمایند جهة التحام عدیل ندارد اصابع صفر بیخیست بقدر کف
دست اطفال و بقدر پنج انگشت و پر از رطوبت و چون خشک شود در نگش مایل از زردی و سفیدی میگردد و با اندک حلاوت و منبت او در کرمان و
نزدیک آبها و برگش شبیه برگ گندنا و ساقش باریک و از زمین تا سر پر گل و گلش بنفش و قسمی دیگر بیخیست شبیه بناخن پلنگ و زرد و این گرمتر و
شدیدتر است و مؤلف تذکره گوید که آن غیر کف مریم و کف عائشه است و بیخ دیگر و صفیم وده است در دوم گرم و خشک و بغایت محلل فضول غلیظه و
منقی اعضاء عصبانی و تریاق سموم هوام و جهة جنون و امراض سوداوی و بلغمی و تقویت مثانت و اعصاب و ضماد او جهة تحلیل اصلابا و بخور او جهة
گریزانیدن موش و سام ابرص نافع و قسم دیگر مسقط جنین و مضر آلات بول و مصلحش تخم سورد و بلوط و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش بوزن و نیم او
هزار چشان و دو ثلث او سعد است اصابع هرمس تخم سورنجان است و در سورنجان موصوف است اصل الفلفل فلفلمویه است اصل القلب
بفارسی بیخ شبیه بانند و آن بیخ ماش هندی است گرم و خشک و مسکن و مخدر و جهة معدهٔ بارده و درد مفاصل و امثال آن شرباً و ضماداً
نافع و محرق خون و مورث سدد و مشوش حواس و مصلحش شیر خیار و قدر شربتش یک نخست اصابع اللصوص مؤلف مغنی گوید ابو ریحان
و صنف نبات او گرده و گفته دوائیست هندی و تخمش مستعمل بلاد ما است و شبیه است بفلفل و چون در دهان نگاهدارند بونت او

اشنان
اشراس
اشیران
اشتلابوس اشقون
اشیاف مامیثا
اشنوان اشترکیاه
اشکانه اشبیل
اصابع اصابع
اصابع اصل الفلفل
اصل القلب اصابع
اللصوص

شوشده

شود چند مغزی از آن ظاهر شود مثل پسته در تخم ریک باه بسیار مؤثر است اصول الاربعه عبارت از بیخ کبر و بیخ رازیانه و بیخ کرفس و بیخ کاسنی
اصابع العذری نوعی از انگور طویل العدد است اصابع الفتیات فرنجمشک است اصابع الملک اکلیل الملک است اصل الانجدان انجدان خراسانی
انجر خاز است اصل السوس در سوس موصوف است اصل السوس الابیض در سوس مذکور میشود اصل السوس الاسمانجونی ریسان است اصل
الرهن نوعی از فیلجوش است و بترکی اندرز گویند اصف بیخ کبر است اصطرک میعه یابسه است اصل المرجان بسد است اصل النیلوفر
الهندی بیخ اسپیداست اصطفی میعه سائله است اصل العرطنیثا اذرنوی است اصل اللفاح الکبر یبروح الصنم است اصموط ریته است
افراس الکلب بفاج است افراس العجوز خلک است افراطیقوس یونانی و بمعنی شبیه الکواکب است و بعربی حالیه نامند و آن نباتیست
ساقش کمتر از ذرعی و صلب و خشن در اطراف کلی شبیه با بونج و بعضی ازرد و ما بنفشی و بر دور آن برگها و مجموع گل و گلها شبیه بکواکب و
برگهای ساق او باریک و دراز و مزغب و تخمش اغبر و تلخ در دوم گرم و خشک و با قوه مبرده و قابضه و محلل و مجفف و ضماد برگ او جهة ورم
خار چشم و برآمدگی مقعده و تسکین دردان و طلای گل او جهة تسکین درد حالبین و کنج ران و ورم آن بغایت مؤثر و اشامیدن او جهة خناق و
صرع اطفال نافع و قدر شربتش تا دو درهم است اطریه بفارسی آش آرد رشته نامند و از اغذیه معروفه است و تماسیجه در رشته قطایف
و تقراباشا مل است برای آرد گندم و روغن بادام و اسفناج و خرفه و مثال آن ترتیب دهند بفارسی او ملج نامند و جهة سرفه و نفث الدم
و خشونت حلق و سینه و قرحهٔ امعاء و مثانه نافع و دیر هضم معدهٔ بارده است و آنچه با گل و ماست و زشها استعمال نمایند بطی الهضم و سدد
و موافق ابدان قویه و مولد بلغم غلیظ و مصلحش سیر و ادویه حاره و آنچه از آرد جو ترتیب دهند جهة سل و تبهای حاره و بار شعیر افلاط و تسکین
حدت خون و آنچه با گوشت باشد کثیر الغذاء و مرطب بدن و مسمن و با شیر بیشتر کثیر الغذاء و مولد خلط غلیظ است و قطایف و رشته خطائی
گویند بدون طبخ با آب یا شیر بهم مستعمل است آنچه از آرد برنج ترتیب دهند سریع الهضم تر از آنچه با آرد گندم سازند و مقوی و مسکن است و از
گندم کثیر الغذاء و از رشته بدوائه اقرب است اطباء الکلبه سپستان است اطماط و اطموط و اطبوط اسم بربری است و فوفل را بربر نامند اطرغلا
اسم اترج است اطرخا اسم یونانی بادرنجبویه است اطریون عصارهٔ قثاء الحمار است اطیفون افیل است اطریقون خلک است
اطمینا فیقبوم است اظفار بعربی درخت عرنیت اظفار الطیب بفارسی ناخن پریان نامند و ناخن خربن و ناخن بویا نامند و آن
جسم صلبیست صدفی شبیه بناخن و مدور و خوشبو و سفید مایل بسرخی و از نواحی بحر هند خیزد و از اقسام حلزون است و بعضی ازو سرخ و
با تقعیر و بعضی سفید و بزرگتر و با دسومت و کم بو و قسمی بزرگتر از اول و کوچکتر از ثانی و سیاه و ناخن دیو گویند و بهترین او قسم اول هندی
و تمام او را چون بسوزانند بوی چند از او ظاهر میشود و در دوم گرم و خشک و مدر فضلات و خون و ملطف اخلاط غلیظه و جهة اختناق رحم و صرع
و خفقان معدی و رطوبی و مدر باد حیض و رحم و اخراج خون منعقد در گرده و جمیع امراض بارده رحم و بخور او جهة صرع و سکته و نزلات و غشی
و اختناق رحم و احتباس حیض نافع و مصدع و مصلحش سکنجبین و سورنجان و مصلحش گل ارمنی و قدر شربتش از یکدرهم تا سه درهم و بدلش قصب
الذریره اظفار الجن نباتیست بی برگ و گل شبیه بناخن چیده و اغبر مایل بسیاهی در اول گرم و خشک و جهة یرقان سیاه و سرفه یابسه و
بالخاصیه جهة رفع بیخوابی نافع و طلای او که با سرکه بجوشانند جهة تحلیل اورام مفید و مضر دماغ و مصلحش عناب و قدر شربتش تا سه مثقال
اعین السراطین گویند لیثوث است و گویند سکنبویه است اعیون هلیله است اعلو بوطس بعبرانی طلق است اغربوس قثاء الحمار است
اغیس یونانی و بمعنی ظاهر است و اسم لیثوث است اغالوجی اسم یونانی عود البخور است اغرلیوس یونانی حنظل است اغیراطون یونانی
ملفاست اغش بلغت حجاز دمین نوشادر است اغرنکس یونانی شل است اغلیفس یونانی دو سر است اغیرس یونانی
جوز رومیت اغر یا یونانی بمعنی ارض است اغلیقی اسم یونانی سنبخیج است اعبر عبارتست از بیخ و نبات و توتیای کرمانی که بایکدیگر
سائیده باشند خلان اشی اسم ترکی چند است افنطس اسم یونانی و بمعنی محلل است و آن نباتیست کمتر از ذرعی و ساقش باریک و
گلش مایل بسفیدی و برگش عریض و پر شاخ و مزغب و تخمش بزرگتر از تخم شلغم و در غلاف شبیه بغلاف تخم ترب و بیخش پر ریشه و نرم و با عطریت
و بوی گیاهش شبیه بوی ترنج و منبت او ساحل بحار و در آبها و جاهائی که جو و عدس کاشته باشند و در مصر ساحل دریای شام بسیار است
او در صعید مصر اشلیجه نامند در دوم گرم و خشک و با اندک حدت و برگش و سایر اجزاء او جهة سده جگر و سپرز و تحلیل اخلاط غلیظه و اعیاء

اصول الاربعه اصابع
العذری اصابع
الفتیات اصابع
الملک اصل الانجدان
الخراسانی اصل السوس
اصل السوس الابیض
اصل السوس الاسمانجونی
اصل الرهن اصف
اصطرک اصل المرجان
اصل النیلوفر الهندی
اصطفی اصل العرطنیثا
اصل اللفاح الکبر
اصموط افراس الکلب
افراس العجوز افراطیقوس
الالف مع الطاء
الالف مع الظاء
اظفار الجن
الالف مع العین
اعین السراطین
اعلوبوطس
الالف مع الغین
اغربوس اغیس
اغالوجی اغرلیوس
اغیراطون اغش
اغرنکس اغلیفس
اغیرس
اغر یا اغلیقی اعبر
خلان اشی افنطس

وحمیات

یونانی و بعضی دوا الجوزنبت و آن نباتیست بسیار شبیه و فروع او مثل خیاط و برگهای بسیار ریزه و گلش سرخ تیره و تخمش از خردل ریزتر و سرخ مایل بزردی و نبات و اشباه که ریشه زنجبیل او باشد می نامند

وصلابات و درد پا و نفخ سپرز و جشاء و ضماد پخته او جهت جمیع سموم قتاله نافع و باید سه روز با شراب شیرین استعمال نمایند و قدر شربتش تا دو
مثقال و از تخمش نیم مثقال و عصاره و بیخش در منافع قویتر و بعد از فصل بهار در بیخ او رطوبتی نمیماند که عصاره توان گرفت و روغن او در
آثار مثل اوست و ذریت الثلجم نامند **افسقفون** یونانی نباتیست شبیه بافسنطین مگر در بو و در زراعات میروید بغایت سرد و مخدر و در
اطلیه زرد عه مستعمل و شراب او مانزیست **افیمیدون** یونانی اسم نباتیست مابین شجر و گیاه و منخفر در ساق و برگش و باده و گل و تخم و عدد
نمیشود و بیکل و ثمر در شبهای او باریک و سیاه و ثقیل الرائحه و بطعم سرد و تر و ضمادش مانع بزرگ شدن پستان خصوص با روغن زیتون تا رس
و دشتابین او مانع توالد و مورد قدر شربتش از برگ و بیخ او جهت قطع توالد سه مثقال است که با شراب بنوشند **افعی** اسم عربی مار است
و بعربی حیه است و اقسام او در اسامی مذکور شد کوچک و بزرگ و سیاه و مایل بزردی و مایل بسرخی و مایل بتیره که وابلق و غیر آن یافت میشود
و بهترین او ماده او شقر مایل بسرخی است و ماده را چهار دندان میباشد و نر را دو دندان و باید جوان باشد و علامت جوانی سرعت حرکت
و همیشه سر را بلند داشتن او است و باید چشمش مایل بسرخی و سرش عریض و جسدش صلب و مایل بباریکی بوده از آب و عماره و جنگل و شوره زار دور باشد
و در اسفند ماه صید شود و بعد از صید بی امتداد زمان سر او را قطع کنند و طریق آنکه سر را با دنباله بهم بسته بقدر چهار انگشت از سر و دنباله
بیکضرب قطع کنند و هرچه کم خون و بعد از قطع سر و دنباله بحرکت باشد استعمال باید کرد و پس از قطع باید پوست آنرا و جوف آنرا انداخت
و بعد از آن استعمال نمود بغایت حار و یابس و مجفف و محلل است چون با آب و شبت و روغن زیتون طبخ نمایند و با کندنا تناول نمایند
مواد غلیظه را بطرف جلد دفع کرده تحلیل میدهد و در مجذوم که بمنتهی نرسیده است از خوردن بسیار او بدن منقح شده مثل فلس ماهی
پوست میریزد و گم او اخلاط متعفنه لطیفه را تحلیل نموده و کثیفه را بقشر جلد دفع میکند و خوردن او جهت دفع سموم مشروبه و ملدوعه و ضعف بصر
و درد عصب و برص و منع زیادتی خنازیر و حفظ جوانی و تقویت قوای حیوانی و حواس و طول عمر مؤثر است هر گاه هر سال یکبار تناول نمایند
و ضماد گوشت خام او جهت دفع سم افعی گزیده و تمام مار بغایت نافع و بجهت داء الثعلب و داء الحیه و تحلیل خنازیر و داحس و جامع مرهم با بادیه نافع و
اکثار او محرق خلط و مصدع و مصلحش شیر و رب میوه هاست و چون هفت عدد افعی ماده را بریسمان ابریشم سرخ ارغوانی خفه کرده بازاء هر یک
گرهی زنند بستن آن ریسمان برگردن صاحب خناق جهت دفع علت بالخاصیه مجرب دانسته اند و نمک افعی که جوف آنرا پر کرده باشند
در افعال ضعیفتر از گوشت اوست و قرص افعی در افعال قریب باو و طریق ساختن او آنکه بعد از اخراج جلد و جوف چند بار با آب بشویند و خشک
کرده در دیگ سفال با سی قلعداری با آب بقدر یکسیاوه را بجوشانند و اندکی شبت و اندکی نمک چندان بجوشانند که مهرا شود پس گوشت را از
استخوان جدا کرده در هاون و سنگ بکوبند و بقدر ربع آن یا مثل آن نان خشک سیده پاکیزه اضافه نموده با مرق گوشت او خمیر کرده قرصها
بقدر یکمثقال بسازند و با اندک روغن بلسان تدهین نمایند تا منکرج نشود و قدر نان اگر ربع او شود بهتر است و نخودی که در حین جوشانیدن
گوشت او با او بجوشانند در افعال قریب بقرص است **افسوس** یونانی اسم نباتیست مابین شجر و گیاه و شاخهای او باریک
و از ۳ عدد زیاده نمیشود و برگش شبیه ببرگ سداب و بسیار سبز و ثمرش مثل ثمر خار کوچکی صنوبری شکل و سیاه و گلش زرد و صد ... بیخش
شبیه بفندق و نخود که بیدستانی کوبند کنده حوالی او خمیر زده و طعمش تلخ و با اندک تندی و گلش ریخته دانه میبندد در سیم گرم در دوم خشک و محلل و ملطف
و مسهل سودا و بلغم و جهت نفخ و امراض دماغی و کرم معده و سرطان و جنون و مالیخولیا نافع و بالخاصیه جهت امراض سوداوی و تنقیه سودا بی عدیل
و چون یکهفته هر روزه ده درهم او را با نصف رطل شیر تازه خیسانیده و با پانزده مثقال سکنجبین بنوشند جهت دفع خفقان و توحش و
مالیخولیا و تشنج مجرب و چون ده درم تخم آنرا بلته بسته در دو ثلث رطل شراب یکشب خیسانیده روز دیگر فشرده صاف او را با یکوقیه شربت
بنفشه و شربت گل و روغن بادام شیرین بنوشند اسهال مره سودا در نهایت قوت کند بدون مضرتی و باعث ضعف نمیشود و مؤلف
تذکره مثلی رطل از ثلثین رطل دانسته و قدح بر مؤلف ملا السعی نموده و او را اعتقاد آنکه یک رطل او در سه رطل آب تا چهل روز باید خیسانیده و مطبوخ
او با مویز جهت مالیخولیائی که از مداومت شراب بهم رسیده باشد نافع خصوصا که با بنفشه و اصل السوس و بادرنجبویه و گل گاوزبان باشد و چون
ضعیف الترکیب است زیاده از یکجوش نباید داد و مضر صفراوی و حار المزاج و مورث غشی و مصلحش بنفشه و کثیرا و قدر شربتش تا ۳ مثقال و در مطبوخ
تا ده درهم و بدلش لاجورد و حجر ارمنی است یا یکوزن و نیم او هلیله یا مثل او حاشا و در دو دانگ او تربد و تخم او را گناید گویند **افسنتین** لغت یونانی

(margin: افسقفون — افیمیدون — افعی — افسوس — افتیمون — افسنتین)

ہم

۳۱ اسم یونانی است مابین شجر و گیاه شبیه ببابونه گاو چشم برگش مثل صعتر و غبارناک و سفید و شاخش مثل برنجاسف و انبوه و ساقش بلند و گل او مثل
گل بابونه و از آن ریزه تر و تخمش شبیه باسپند و با تلخی و قبض و بوی او با عطریت ثقیلی و قسمی برگش مثل برگ زردک و سفید و گلش زرد و بی
اوراق سفید و در سیم مینمایند و زبونترین اقسام او است و بهترین او رومی و سوری است که با حرافت و تلخی و قبض باشد در اول سیوم
گرم و در آخر آن خشک و مفتح و ملطف و مسهل صفراوی و سایر اخلاط معده و منقی عروق و سینه و شش و مقوی بدن و جگر و معده و سردرد و مدر
بول و حیض و عرق و مشروکشنده اقسام کرم و تریاق سموم مشروبه و ملدوعه و محلل ریاح و دهنه یرقان و رعشه و سکته و تبهای عفنی مزمن و ماء اصفر
و طحال و با ناردین جهت درد معده و با افتیمون جهت تنقیه سودا نافع و چون چند روز از آب طبیخ او هر روز بیست مثقال بنوشند جهت رفع
سقوط اشتها که از رطوبات باشد مجرب دو درهم او جهت گزیدن عقرب عجیب النفع است و با شراب جهت سم شوکران و با سرکه جهت فطر
نافع و جهت بواسیر و شقاق مقعد و اخراج اخلاط حاره که بسبب ادویه مشروبه در معده بهم رسیده باشد بسیار مؤثر و قطور او با زهره
بز و روغن بادام تلخ جهت امراض گوش و کری قدیم مجرب و فرزجه او با عسل مدر حیض و حمول او با موم جهت حب القرع و ضماد او با آب
جهت شری و بخار مطبوخ او با شراب جهت درد گوش و طلای مطبوخ او در مطبوخ جهت درد چشم و با عسل جهت رفع اثر بنفشی تحت پلک چشم و در دو
سرکه جهت مفاصل حار و سائیده او با موم و روغن جهت درد تهیگاه و درد جگر و درد معده کهنه مجربست و محلل صلابات و جهت داء
الثعلب و داء الحیه و بواسیر و صلابات رحم و ورم سپرز ضمادا نافع و اکتحال او جهت ظلمه و غشاوه و ... و گذاشتن او
در متاع مانع کرم زدن او و آمیختن او با مرکب باعث منع رسیدن ... کتابی که با آن مرکب کتابت کرده باشند و طلای او با روغن زیتون
بر بدن مانع نشستن پشه و دود آن جهت گریزانیدن هوام و پاشیدن آب طبیخ آن کشنده کیک و مصدع و مجفف دماغ و مصلحش انیسون
و در محرور شربت انار و قدر شربتش یکمثقال تا دو مثقال و در مطبوخ از پنجدرهم تا ده درهم و بدلش جهت معده بوزنش اسارون و نصف او
هلیله زرد و جهت جگر عصاره غافث و جعده و قیصوم نیز بدل او میشود و عصاره افسنتین که او را در آفتاب خشک کنند در افعال قوی
و مفتح سده جگر و جهت تبهای کهنه و مرکبه و تقویت معده و تنقیه اخلاط ردیه و استسقاء و نیکو کردن رنگ رخسار و اصلاح فساد مزاج نافع و
مورث کرب و صداع و مصلحش ریوند و قدر شربتش تا یکدرهم است و بدلش سه وزن او افسنتین است با غافث یا سکاعی و شراب او مقوی معده
و مدر بول و حیض و جهت امراض جگر و سپرز و ریه و تفتیح سده و بر انگیختن اشتها و تقویت هضم و ازاله کزاز و نفخ بلغمی و دفع کرم معده و سموم
حیوانی و مشروبه نافع است و مانع باه و حدوث امراض و طریق ساختن او آنکه نود مثقال افسنتین را در ششهزار مثقال آب انگور چندان بجوشانند که
ثلث رسد پس سه ماه گذاشته بعد از آن صاف نمایند و اگر سی مثقال را با پانزده مثقال دارچینی و از هر یک از سنبل الطیب و سلیخه مثل
او نیمکوب کرده در ده هزار و هشتصد مثقال شراب مخلوط نموده سر ظرف را محکم نموده بعد از دو ماه صاف کنند پسندیده است و روغن افسنتین
که در هر چهار رطل روغن زیتون یا روغن کنجد یکرطل افسنتین کرده چهل روز در آفتاب بگذارند جهت برودت ظاهر و باطن بدن و شش میدن پنجدرهم
او جهت رفع یرقان و سده جگر و سده سپرز خصوصا با سکنجبین عسلی و جهت تقویت معده و رفع احتباس حیض و سم فطر و اخراج کرم معده و خوردن
او قبل از شراب مانع مستی و بعد از آن رافع خمار و بخور او جهت کرم گوش و ریاح آن و طلای او جهت درد چشم و با فروطی جهت تقویت معده و درد آن
نافع است **افیون** اسم یونانی و معرب است و بفارسی تریاک و بعربی لبن الخشخاش نامند و گویند مراد از او شیر منجمد خشخاش سیاه است
و سفید و بهترین او مایل بسفیدی و صاف است که در آب زود حل شود و از آتش زود مشتعل گردد و در آفتاب زود بگدازد و قوی الرائحه باشد در چهارم
سرد و خشک و از خشخاش سفید در آخر سیم و مخدر و منوم و مسکن دردها و قابض و مانع نفث با اخلاط و تحلیل روح حیوانی و جهت اسهال و تنج و قرحه
امعاء و سرفه و ضیق النفس و مد و نزلات و صداع که از حرارت باشد بالطبع نافع و اگر از مواد بارده باشد بسبب تخدیر مفید و ضماد او جهت درد سر و تخفیف
قروح و ورمهای حاره و با زرده تخم مرغ نیمبرشت و زعفران جهت درد گوش و با موم و روغن جهت جرب و حکه نافع و در معاجین و ادویه مرکبه حافظ
قوت آن و مسقط اشتها و قوه باه بشرط مداومت و مضر فهم و مصلحش فلفل و جند بیدستر و فرفیون و دارچینی و قدر شربتش یکعدس تا چهار قیراط
و زیاده از یکدانگ ممنوع و دو درهم او کشنده و بدلش سه وزن او بزر البنج و یکوزن او بیخ لفاح و در جهت احتباس طباشیر و گل قرمز با **افلیجه**
تخمیست شبیه بتخم خردل و شبیه ببوی سیب و با عطریت و بغایت سرخ و طعمش تلخ و نباتش بقدر زرعی و برگش مثل برگ بادام و گلش سفید

(margin: افیون — افلیجه)

دعاف

افشروج افسنتین افراسیقون افربیون افسنتین افراسون افاریقون افنیس افرودیجان افاتون افلاطون افروسالیبن افاویه افیقرون افربدیس افیقس افیور افیورسفاقن افشنون افیمونا افیعابن اقحوان

حرف الالف مع القاف

و غلاف تخم او مثل بزر البنج و از هند خیزد و زرد و سیاه او زبون و گویند او قسم کوهی کبابه است و در دوم گرم و در اول خشک و مقوی
معده و جگر و دماغ و دل و مفتح سده دماغی و تریاق زهر عقرب و رتیلا و محلل ریاح و مشهی و با قوه قابضه و مفتح سده جگر و مقوی دماغ
و مسخن معده و مقاوم سایر سموم و آروغ آرنده و طلای او با روغن زیتون در حال رفع گزیدن عقرب میکند و مصدع و مورث خناق و مصلحش
روغن زیتون و قدر شربتش تا دو مثقالست و بعضی گویند افلنجه جوز بوا است و اصلی ندارد افشروج معرب افشرده فارسی و بعربی عصیر
نامند و بالخصوص فواکه است افلیکون و بحذف واو اسم شیح جبلی است افراسیقون بونجه است حندقوقی باشد افربیون فرفیونست
افسنتین یونین و یار اسم رومی فرفیونست افراسون نعنع است افاریقون دبق است و گویند مازریونست افنیس یونانی فرنجمشک
و افرنجمشک نیز نامند افرودیجان قسم اول دیفروجس است افاتون اسم روغن زیت است افلاطون مقل ازرق است افروسالیبن
حجر الفرات است افاویه ادویه خوشبوی مشک که در طعامها کنند افیقرون خنوس است افربدیس اسم یونانی جراد است افیقس اسم یونانی
عصفر است افیور یونانی اسم بزرور است افیورسفاقن یونانی تخم خیار است افشنون یونانی بادآورد است افیمو یونانی دار ...
است افیعابن یونانی سداب است اقحوان اسم عربی و یونانی ادیاسن و بفارسی بابونه گاو چشم گویند و نوع صغیر را بهار نامند بروی بستانی
میباشد شاخهای او باریک و برگش شبیه برگ گشنیز و درازتر و گلش زرد و مدور و در اطراف او برگهای ریزه سفید و از گل بابونه بزرگتر و ثقیل
الرائحه با اندک تلخی و با تحقیق صنفی از بابونه است و فرق آنکه بابونه تخم دارد و او ندارد و مستعمل گل او است در سیم گرم و در دوم
خشک و مسخن قوی و محلل و مفتح سده جگر و افواه عروق و ملطف و مدر بول و عرق و حیض و مسقط جنین و با قوه تریاقیه و مفتت حصاة و محلل
خون منجمد در مثانه و ورم مقعد و جهه درد مثانه و صلابت سپرز و استسقا و قراقر معده و با سکنجبین و با نمک مسهل سودا و بلغم و لعوق او جهة
ربو و سرفه و نفث الدم و جلوس در طبیخ او جهة صلابت رحم و طلای آب تازه او در ارتشین و قضیب و کنج ران مقوی باه و جماع و ضماد او جهة التوای
عصب و با موم روغن جهة ورم صلب و شرب نیم مثقال او با سکنجبین جهة ربو اشتها نافع و فرزجه او مدر حیض و منقی رحم و اکثار او مصدع و
مصلحش سکنجبین و مکرب معده و مصلحش انیسون و بنفشه و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش بابونج است و قسم صغیر او در دوم گرم و در اول خشک
و در افعال ضعیفتر از بزرگ و با شراب جهة بیخوابی و رنگ رخسار و تحلیل ورم صلب و اکتحال خشک او جهة تقویت طبقات چشم و ظلمه بصر
و طلای او آثار و قروح و رفع نزول آب نافع است و روغن اقحوان که گل او را در چهار مثل آن روغن زیتون یا روغن کنجد کرده چهل روز در آفتاب گذاشته
باشند جهة نضج اخراجات اعضای عصبانی و التوای عصب و درد رحم و ثقل بدن و مقعد و صلابت رحم و درد گوش و تفتیح مسامات و ادرار عرق
موثر و شامیدن بخور رحم او مدر عرق و جهة رفع قولنج مفید است اقاقیا بلغت یونانی اسم عصاره قرظ است و آن از ثمر نوعی از مغیلان که قرظ
نامند قبل از رسیدن او افشرده میگیرند و قسمی از خفاف یاقوتی رنگست و بعد از آن سیاه میشود در دوم سرد و در سیم خشک و مغسول او در اول ...
و قابض و قاطع نزف الدم و نفث الدم و مجفف و رادع و غیر مغسول او بالذع و حابس نزلات و اسهال اکلا و ضمادا و مقوی بدن و اعصاب ...
از اعیا و سبب امراض و ضماد او جهة ورم حار و باد سرخ و ورم زخم و مقعد و داحس و براءمه که حدقه و سوختگی آتش و با گل و برگ مورد جهة قطع
ادرار عرق و با لادن و روغن گل جهة قطع اسهال اطفال مجرب و مورث سده و مصلحش روغن بادام و قدر شربتش تا یکدرهم و بدلش بوزن ...
و صندل و گویند حضض و افیون است اقسون یونانی اسم نباتی است شبیه بادآورد و اهل مغرب راس الشیخ نامند و برگش مثل بادآورد و
ساقش کوتاه‌تر و غلیظ‌تر از او و گلش مثل ورد و خار و خارهای جوانب برگش مثل سوزن و ساق تازه او را پوست کنده میخورند و تخمش از ...
ریزه‌تر و در دوم گرم و در اول خشک و بسیار لطیف و چون خشک شود تلخ و با شدت میباشد گویند جهة کزاز و تشنج غیر نیسی با شراب مجرب و جهة ورم ...
و تشنج اعضا ضماد او مفید و تخمش با شراب جهة رفع سموم نافع و مضر گرده و مصلحش ... و قدر شربتش از سه درهم تا پنج درهم و بدلش ... است
شاملان فرقی در میان اقسون و نبات اشترغاز نخواهد بود و ظاهرا اسم یونانی اشترغاز است اقط بفارسی کشک نامند و ... است
از طبیخ منجمد کرده و پس چکانیده بعد از رفع مائیه خشک کنند سرد و خشک و دیر هضم و قابض و مبرد و بریان کرده او جهة داء الثعلب و رفع نزف
الدم و بواسیر مفید است و با پشم سوخته و جو سوخته با سویه جهة خراز مجرب است که او را با سرکه و روغن گل سرخ چرب کرده بعد از آن طلا کنند
و مولد ریاح و بلغم خام غلیظ و سده و مصلحش جوارشات و گلقند است اقلیمیا یونانی جرمیست که از چهار معدن ... مانند مس و نقره و طلا و مثل

اقاقیا
اقسون
اقط
اقلیمیا

و در دو برگ آن و در تحت او منجمد گردد و آنچه در تحت بهم رسد بالمذ جیله گفته است که بعد از گداختن و بهم رسیدن کف بسبب حرکت نفاذ ...
بعضی بطرف سخت جمع میشود بهترین او طلائی و آنچه مانند کهربا شبیه باصل آن زعفران باشد و طلائی مایل بسبزی و بعضی سفید و سیاه و طلائی از غش ...
بوده است که بر طلا میریزند و گویند کانی اسم مبیا و مرقشیثائی نیز هست هر یک در طبع مثل معدن آن و بوینی یا دیر او غالب و مجفف
و مقوی باصره و منقی جراحات و جهة بردن گوشت زیاد و رویانیدن گوشت تازه و رفع عفونت زخمها و بیاض عین و بهق و جرب
و سبل و ظفره و دمعه و غشاوه و نزول آب و طلای او رادع و طلای کلف و آثار رسیلو و رافع سپرز و با زعفران و افیون رافع
درد مفاصل و نقرس است و خوردن طلائی او بتنهائی جهة خفقان و تقویت دل نافع و مستعمل از او محرق مغسول او و بدلش مرداسنگ محرق
مغسول است و مولف تذکره گوید که چون جمع کنند ذهب و مرقشیثای را در گداختن و بعد از گداز در عسل بریزند تا سرد شود ...
بشتر برشش کنند و جزء ا ... را موقوف نشمرد و مخفی میدانند اقماع الرمان الهندی نارمشک ... است اقنوبس
یونانی کمثری است فسبابا مازریون سفیدست افاقالس یونانی تشمرخت افروس و افرس دبق است افادون اسم رومی روح است
افریقن بالطس گل عشق الفدس است افونسیون عصی زالابل است افارو کرویا است اقطی یونانی حمامی کبیر است قسطارتیقی یونانی
شکاعی است فسنابالوفی یونانی بادآورد است فولیاسمون دهن بلسانست افیارون یونانی سورنجانست افوطن یونانی
خانق النمر است اقطین یونانی ... است افومارتون رازیانه بریست افرقرا بهندی عاقرقرحا است افراهم الملک جوز الکوثل است اقلاروطس
یونانی طرفاست اقلابوس یونانی انجره است اکلیل الملک نباتیست برگش مدور و بقدر درهم شاخهای او باریک و درشت و
صلب و بعضی منبسط بر روی زمین و بعضی را ساق بقدر زرعی و گلش زرد و ریزه و بعضی بنفش و بعضی سفید و برکنده و ثمرش مثل غلاف تخم ...
و هلالی شکل و در غلاف تخم مدوری ریزه تر از خردل و بعضی را تخم شبیه حلبه و بعضی را غلاف خیر هلالی مرکب القوی و حرارت و یبوست
در او غالب و محلل و منضج و قابض و مجفف و مقوی اعضای باطن و اطلاق ادرام و جهة صداع و شقیقه و حبس نزلات و درد جگر و معده و سپرز و امراض
مقعد و رحم ضمادا و شربا نافع و جهة تحلیل فضول باطنی و طلای پخته او با میفخج جهة اورام مرکبه و عانه و چشم و رحم و مقعد و انثیین و مطبوخ او با
شراب جهة قروح شهدیه و با افسنتین جهة ورم سپرز و معده و قطور عصاره او جهة ربو و تفتیت حصاة و حقنه او جهة تقویت امعاء و تنقیه
و تسکین درد امعاء مفید و شرب او مضر انثیین و مصلحش عسل و مویز و انجیر و قدر شربتش دو مثقال و از عصاره او بیست درهم و بدلش بابونج
است اکلیل الجبل نباتیست بقدر زرعی و برگش دراز و باریک و انبوه مایل بسیاهی و شاخ او صلب و گلش در میان برگها و مایل بسفیدی و زرد نیز ...
و ثمرش صلب مایل باستدارت و تخمش ریزه و برگ و شکوفه آن با اندک تلخی و تندی و خوشبو و از عیر قرمانا است در سیم گرم و خشک
و مدر بول و حیض و محلل ریاح و مفتح سده جگر و سپرز و منقی ریه و جهة درد جگر و یرقان سوداوی و سرفه مزمن و استسقا و مسک کرده و ...
ضمادا او جهة تحلیل اورام مزمنه نافع و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش افسنتین و چون تخم ... از ...
کرده و از این گیاه پر کنند منع تعفن او میکند و در منع تعفن لحوم بهتر از نمک است اکتمکت بلغت هندی سکنیت بقدر مازو و مستدیر
و سیاه و سبک و قسمی مایل بطول بقدر بلوط و چون حرکت دهند صدائی از جوف او مسموع میشود و در جوف او سنگی کوچک موجود است
و قسمی از آنها که مستدیر و کوچکتر و قسمی دیگر شبیه بادام و بزرگتر و سفید و در جوف هر دو چیزی سفید مثل ... در سیم سرد و خشک و محلل اورام و حابس
نزف الدم و چون او را در پوستی بسته در بازو و پیچ زنان ببندند جهة عسر ولادت بغایت آزموده است و تعلیق او با ریسمان سرخ جهة حفظ جنین و منع
اسقاط و نگاه داشتن او در دست زاید جهة غالب شدن بر خصم و تعلیق او بر درخت جهة منع ریختن ثمر و حمول او که با شیر دختران سائیده باشند
جهة حامله شدن زنان عقیم بسیار موثر است و مراد از اکتمکت دو قسم سیاه است و دو قسم سفید را احجار مذکور میشود اکارع جمع کراع داز ا
بفارسی پاچه مانند و بهترین او پاچه گوسفند و بزغاله است لزج دیر هضم و بعد از انهضام مولد خلط صالح رقیق و معتدل الغذا و جهة ناقهین و
صاحب بواسیر و سودای محترقه و سحج و خشونت حلق و سینه و شقاق لب و زبان و ذکر و گرفتگی آواز و سرفه یابس و سل و دق و نفث الدم و عسر بول
و هزال مفرط و صاحبان زخم و التیام شکستگی استخوان و با صمغ عربی جهة سحج و اسهال مراری و منع لذع مواد حاده و دفع مضرت دواهای ...
و آب پاچه جهة سرفه حاره و تلیین طبع یابس المزاج و حقنه او جهة مغص و زحیر و سحج و بطول او جهة یبوست دماغ و ضعف او و تحلیل خنازیر

اکلیل
اکارع

دلو اورام صلبه و طلای روغن جوف پایه یا فرفیون و زعفران و روغن گل جهة تسکین درد و فرباله مفاصل مجرب و مولد قولنج و مصلحش شراب
کهنه و سرکه و عسل و پختن او با کرفس و در جیسه و مانند آن و اشنان سوخته او دافع نزف الدم و جراحات و با صبر جهة ساقط کردن دانه بواسیر
مؤثر است الکشوث کشوث است اکرو بکا زورت است اکردنی جوزدمیت است اکرامیم لیف النحر است اکل نفره فرفیون ترکی کویند
کافور است اکرار نوع کبر حامر بولست کسیابوس یونانی چند است اکوفلس یونانی حومانه است اکوماکس ابوخلسا است اکرفس کرفس
اکبر اسم اسم ترکی وج است اکر بفتح اول و سکون کاف اسم هندی عود است اکهروت هندی چند است البه بفارسی دنبه گوسفند است گرم
و تر و محلل اورام صلبه و ملین اعصاب و چون پیه دنبه گوسفند زر را سه حصه کرده هر روز یک حصه را با عاقرقرحا و زنجبیل و زرنباد بنوشند جهة رفع
عرق النسا مجرب دانسته اند و چون دنبه را ورق کرده بر عضو ببندند تا متعفن شود جهة تشنج یبسی دیگر از مواد متحجره مجرب و دیرهضم و مکرب
و ردی الغذاء و مضعف قوه هاضمه و مؤلف تذکره گوید که بسیار باشد که در مبرود موجب خفاره شود و مصلحش الکامه و سرکه و ادویه حاره الوین یونانی
اسم نباتیست کمتر از ذرعی و مایل بسرخی و زردی و شاخهای او باریک و صلب و پوست او سیاه و برگش ریزه و گلش نرم مایل بسرخی و زردی و تخمش
ستنبه بقدر دبار طوبت و شد طعم و تخمش شبیه تخم افتیمون و نبت او در اجزا رماو کنارا نهار در سیم گرم و خشک و جالی و غسال و مقطع و منقح بگذری
از تخم او تا دو مثقال با قدر هم نمک و چهار اوقیه آب و یک اوقیه سرکه مسهل قوی سودا و جهة رفع جنون مستحکم مرفوع العلاج بغایت مؤثر و
پوست بیخ او در انفعل قویتر و جهة یرقان اسود نافع و مورث سحج و مصلحش کثیرا و عناب و قدر شربتش تا سه درهم و از پوست بیخ او تا دو درهم است
البَّ بعربی اسم درخت خاردار است شبیه بدرخت اترج و برگش ریزه تر و شبیه برگ زیتون و خارش بیشتر و نضارت و سبزی او بیشتر و سم کل حیوان
و از و فلی قویتر چون داخل شود غذائی کنند هر حیوانی که بخورد در ساعت بمیرد و اگر بو کنند و نخورد در ساعت کر و کور شود و منبت او بهترین ابن
بلاد تهامه و جبل سر است الوس و الواسوق یونانی بمعنی یذهب بالکلب است و او گیاهیست شبیه بگیاه پنبه و با خشونت و برگهایش اسفل
او سند و مابین برگهایش تخمی شبیه بترمس و آن در میان دو پرده است و تخمش مابین سیاهی و سرخی و گویند نوعی از عرش و نیل است و در دوم
گرم و خشک و جالی آثار و محلل اورام و با شوکران جهة ورم خصیه عجیب النفع و بالخاصیه جهة گزیدن سگ دیوانه مجرب دانسته اند و مصدع و مصلحش
مرزنجوش و قدر شربتش تا یک مثقال است الیخ بلام ساکنه و نون مفتوحه لغت یونانی و بمعنی الاصل است و او بیخ نباتیست شبیه بزردک
و ساقش بطبر و بقدر شبری و گلش سفید مانند گل بنفشه و تخمش سفید و طولانی و خالدار و طول او کمتر از بیخ و در سر شاخهای او قبه مثل جوزه بهترین
او سند در آخر دوم گرم و خشک و با اندک تلخی و مؤلف تذکره سرد و تر در سیم میداند و بالخاصیه تخم او را جهة شتر ایراهر فلطی که باشد مجرب میدانند
و باید روز اول نیم درهم او را با سه اوقیه سکنجبین بنوشند و روز دوم نیم مثقال و در روز سیم بقدر یک درهم و یک مثقال برگ و ثمر و ساق هر یک که باشد
با شراب و عسل جهة سقوط مشیمه مجرب دانسته اند و بیخ او جهة تقطیر بول رطوبی نافع الوماتی یونانی و بمعنی عسل منجمدات و آن رطوبتیست شبیه بعسل
سائله که از ساق درختی حاصل شود و بهترین او براق صاف شیرین غلیظ است در سیم گرم و در دوم تر و سه اوقیه او با نه اوقیه آب مسهل فضول خام و
مره صفرا و اخلاط ردیه و جهت جرب و قروح و درد مفاصل نافع و روغنی که از شاخهای درخت او جوشانیده اند او بار و غنها بگیرند طلای او جهة درد عصب
و جرب متقرح و اکتحال او جهت ظلمت بصر نافع و شارب او مایل راسبات و کسالت هم میرسد و باید نخوابد و حرکت کند و مصلحش سکنجبین و میبه
السقافن لسان الایل است البار یونانی حلبیت است الیخ زعرور است الیون یونانی انتلاط سوسنر است الاد یونانی زیت است
الوبی یونانی سنار مکی است السنین یونانی ملح است القطرون یونانی کهربا است الا نانخواه است لسنه العصافیر لسان العصافیر است
الاینسی نسلابست الوح مؤلف جامع الادویه گوید که او شبیه بحشیش است در شکل و در بلاد عجم کاندک نامند و مؤلف اختیارات نوعی از مخلصه شمرده
الابنون یونانی درمن است الماس ماس است البلوط کشت بر کشت است الاکلک اسم ترکی زراریح است الوه اسم فارسی عقاب است الک
اسم ترکی تفاح است الاملک بلغت دیلمی قافرا است الیک اسم ترکی مخ است الیتیجی اسم هندی بزر کتان است الاچی اسم هندی قاقله است
الماقن یونانی بسبباسه است الملج ثمر درخت هندی است معروف و مستعمل مقشر سیاه و چون در شیر بخیسانند شیرا ملج نامند و گویند شیر ملکه تازه
او را چند روز در شیر بخیسانند و بعد از آن خشک کنند و آنچه در شیر پرورده شده باشد تلخ و بسیار عفص بود در دوم سرد و در سیم خشک قابض و مانع ریختن
مواد بمعده و امعاء و حافظ اخلاط از عفونت و فساد و اخلاط سوداوی روح و غلبه سودا و محرک باه و قاطع قی و تشنگی و آب دهن و خون بواسیر و نزف

الکشوث اکرو بکا اکردنی اکرامیم اکل نفره اکرار کسیابوس اکوفلس اکوماکس اکرفس اکبر اکر اکهروت البه

الالف مع اللام

البّ

الوس الوسوق

الیخ

الوماتی

السقافن البار الیخ الیون انتلاط الاد الوبی السنین القطرون الا العصافیر الوح الابنون الماس البلوط الوه تفاح الیک الیتیجی الاچی الماقن الملج

الدم

الدم و مجفف رطوبت معده و مقوی دل و چشم و معده و حشا و اعصاب و مسهل سودا و بلغم رقیق بعصر و با آبرد کنار و آب به قاطع اسهال مزمن و مکر
حرارت خون و نشانیدن سفوف او با قند یا سویق هر روز پنج درهم با آب گرم جهة سحج و جرب و بواسیر و نواصیر و ضعف معده و باصره و تاریکی چشم
مجرب و قطور آب منقوع او که کوبیده قیانیده باشند جهة اذانیه بیاض عین آزموده است خصوصا هرگاه بعد از دو ساعت املا افشرده تا سه
با را مله را تازه کنند و شربت معمول از امله و سنین در تقویت معده بعدیل و روغن او که با برگ مورد یا پوست بیخ صنوبر با سویه پخته
و آب طبیخ آن را با شل او روغن کنجد و زیتون جوشانیده باشند جهة تقویت موی و سیاه کردن و رویانیدن و رفع اعیار و تقویت اعصاب
و خروج مقعد و سرعت نمو موی اطفال مجرب دانسته اند و چون حنا را با آب امله خضاب کنند موی را سیاه کند و قدر شربتش از سه درهم تا پنج درهم
و در مطبوخ تا ده درهم و مضر سپرز و مبرودین و مصلحش عسل و سنبل و مولد قولنج و مصلحش روغن بادام شیرین و بدلش در اکثر افعال پوستش هلیله کابلی
و امله پرورده ملین طبع و مقوی اعضای باطنه و هاضمه و قاطع نزف الدم و جهة بواسیر و نواصیر نافع و مداومت او حافظ سیاهی ام غیلان درخت
خاردار است منبت او بادیه و عوام طلح نامند و از اهل بادیه سمر و بفارسی مغیلان گویند و صمغ او صمغ عربی و ثمر او را اقرظ و منبط و عصاره
ثمر او را اقاقیا گویند قسمی بقدر درخت سیب و از آن کوچکتر و برگش بطبر و در اول سفید و چون کهن گردد مثل ابنوس سیاه گردد و قسم
پر خار تر و ساقش سیاه رنگ و بسیار بلند میشود و برگ هر دو قسم ریزه تر از برگ سیب و گلش سفید و ثمرش مثل غلاف باقلا و لوبیا
و دانهای او بقدر ترمس و سرخ و با آن پوست حیوانات را دباغی میکنند و صمغ او جزای او در دوم سرد و خشک و حابس فضلات و رادع نزول
طبیخ خار و برگ او جهة تقویت اعضا و استرخاء نشانیدن او قاطع اسهال و مفتح سده و ضماد برگ تازه او جهة التیام جراحات و دفع اورام
و جلوس در طبیخ او جهة بروز مقعد و رطوبات رحم و ثمرش و برگش بجهة دباغت قائم مقام مازو و عصاره برگ او و ثمر تازه او قاطع نزف
الدم و نفث الدم و پوست شاخ و ساق او جهة قطع خون جراحات تازه بسیار نافع و عمده اجزای روغن شیخ صنعانست و بیخ او و جائی که سون
او جهة استحکام لثه و مسواک او مقوی دندانست و آنچه اکثر اطبا در کتب ادویه مفرده ذکر کرده اند اشتباه میشود که قرظ و ام غیلان و طلح غیر یکدیگر باشند
و بعد از تامل رفع اشتباه میگردد امدریان یونانی اسم شجریست برگش شبیه برگ کبر و دانه او بر کسایندی و ثمرش بقدر نخودی کوچک و با سفیدی غالب
و سیاهی کمتر و او را تسبیح میکنند و گویند منبتان اکثر مقاربیت المقدس و آن نوعیست در وجع ایوب و شجره التسبیح نامند در اول
سیم گرم و خشک و مفتح سده و لطیف و محلل و مقوی جگر علیل و اورام باطنه و مکن بیخش که مغص گویند تخمش در فلاحی و بقدر دانه کنار و مایل بسردی و خشکی
و آب تازه و آب مطبوخ برگ و شاخ او جهة دفع سموم هوام و سگ دیوانه خصوصا گزیدن عقرب و ضماد و شرب او جهة اورام و جرب یابس و عسر البول
و فواق و طلای او جهة کلف و قطور آب عصاره او جهة بیاض چشم و دو روز برگش جهة جراحات تازه نافع و قدر شربت از عصاره تازه او هفت مثقال
و از مطبوخ او چهارده مثقالست امسوخ لغت بربریست بمعنی انامینی و آن نباتیست مابین شجر و گیاه و مثل نی بند دارد و مجوف و منبت او سنگلاخ
کنار انهار و کبیر و صغیر میباشد صغیرش بقدر حشیر و زیاده و ساقش خشبی و بقدر سطبر انگشت و از ساق و شاخهای بسیار مجتمع روئیده و بند دار و چون
کشیده بند بندها از هم جدا شود و برگش مثل برگ زیتون و ثمرش بقدر نخودی سرخ و بعد از خشک شدن سیاه گردد و بیخش خشبی و صلب و نفوی
و در اول سرد و در دوم خشک و قابض و مقوی اعضای باطنه و مانع نزلات و با شراب قابض جهة اسهال و طبیخ او جهة فتق و قیله و منع علل مثانه و
گرده و مطبوخ او با انجیر جهة تنگی نفس و سرفه نافع و چون خشک او را بجوشانند تا آب نصف رسد و مضاعف او را تا نیم رطل بنوشند جهة ضعف جگر و احشا
و دل سفید و هرگاه با آب انگور بجوشانند و هر روز تا یک رطل بنوشند جهة فربه کردن بدن لاغر و نیکوئی رخسار و تنقیه رحم و ذرورش جهة قطع نزف الدم
جراحات و رویانیدن گوشت مؤثر و قدر شربتش تا پانزده درهم است و مؤلف تذکره منبت امسوخ را منحصر در اندلس میداند امارنطس یونانی
اسم نباتیست از نوع قیصوم و قدش کمتر از ذرعی و برگش باریک و پراکنده و قبه او مستدیر و سفید و بعضی سرخ و بقدر زفندی و برگرد قبه دایره زرد و بیخش باریک
و منبت او کوههای جنگل و در دشتهای لیار و نامند در بلاد روم و فرنگ جهة بستان آن تاج ترتیب میدهند گرم و لطیف و ملطف و مقطع اخلاط غلیظ و مدر
حیض و مانع ریختن مواد بمعده و منشف رطوبت آن و با ماء العسل محلل آنچه در معده و مثانه منعقد شده باشد و با شراب ممزوج باب جهة قطع زهر گزیدن
دانسته اند و سنبل از او قبه او و گذاشتن او در میان جامه مانع کرم زدن او و مضر فم معده و مصلحش آب به و قدر شربتش نیم قیراطست ام وجع الکبد
انسفطس است و مؤلف جامع بغدادی غیر آن دانسته است ام الکلب شجریست بعد قدر ذرعی مایل بزردی و برگش شبیه برگ لدغیه و با اندک خشونت

ام غیلان

امدریان

امسوخ

امارنطس

ام وجع الکبد

کلش زرد شبیه بگل لاغیه و بد بو و منبت او مزارع و در بلاد مصر بسیار است عصارهٔ تازه او را دو مثقال و برگ خشکیده او را ده درم جهة گزیدن سگ
سگ دیوانه و دهشام مار و عقرب مجرب دانسته اند و با روغن زیتون بنوشند امعاء جمع معا و از روده حیوانست از جملهٔ اعضای عصبانی و قبیل الغذا و در هضم — امعاء
و در سیم سرد و خشک و مولد قولنج و مصلحش جوارش عود و شراب و مطبوخ او با گوشت و سرکه و زعفران و در ادویهٔ حاره جهة معده که صفراوی و رقیق باشد متولد
شود نافع است امبرباریس بفارسی زرشک نامند معروفست و از تعلق او مراد دانه بیرون کرده او است در دوم سرد و خشک و با قوة قابضه — امبرباریس
و مقوی معده و جگر و دل و مانع ریختن مواد با عضا و قاطع صفرا و تشنگی و مسکن حرارت معده و جگر و غلیان خون و با ادویهٔ حاره خوشبو مثل سنبل
و امثال آن و مفتح سده جگر و مقوی جگر سرد و سایر احشا و جهة اسهال که از سردی و ضعف جگر و احشا باشد و بجهة استسقا و با ادویهٔ حاره جهة بردوین
و با افسنتین جهة تقویت هاضمه و آب او مانع قی و غثیان و با زعفران جهة صلابت جگر نافع و دانه او بتنهائی و با ادویهٔ مناسبه جهة
قرحهٔ امعاء و اسهال که از ضعف احشا باشد و ضماد زرشک رادع اورام حاره و شربت آن که آب زرشک و آب مساوی بوده آب
لیمو نصف یکی باشد و با شکر بقوام آورند جهة سموم قتاله و گزیدن افعی و خفقان عشقی و ضعف اشتها مؤلف تذکره مجرب دانسته و گوید
چون آب ترنج و مروارید اضافه نموده در اکثر امراض قائم مقام تریاق فاروقست و زرشک مولد ریح و مصلحش قرنفل و قابض طبع و مصلحش
شکر و شیر نهاده قدر شربتش از آب او تا بیست مثقال و از جرم او تا پانزده مثقال و از دلوک او تا سه مثقال و بدلش مثل او گل سرخ
و دو ثلث او صندل سفید است و عصارهٔ زرشک در افعال قوی‌تر و الطف است و بدلش دو وزن او زرشک بیدانه است و پوست بیخ زرشک
از غیر است و مذکور شد و مؤلف ملا لابسع بزوقال را غیر قرانیا دانسته و در خواص مثل زرشک بیان فرموده و حق چنین است که قرانیا قریب الطبع بزرشک
باشد و بزوقال قرانیا است و مذکور خواهد شد اموناقن یونانی اشق است امیوس یونانی نانخواه است اماموں یونانی حماما است — اموناقن امیوس اماموں امعاءالارض
امعاءالارض خراطین است امروسیا عنقود است و معجونی است نامند آنخلوه نوعی از حلزونست بلغت مصر و آن دنیس است اماعیر و — امروسیا
بعبرانی خرنوب نبطی است امکلیس یونانی شاهنج است اموسیقون یونانی ابلا است امعداالیا یونانی نورهست اموغی برومی کبریت است — اماخرون امکلیس اموسیقون امعداالیا اموغی
امعاسین برومی انغوره است امرود اسم فارسی کمثری است امله سار هندی کوکرد فارسی است امنلیس یونانی اسم نباتیست ما بین شجر و گیاه — امعاسین امرود امله سار امنلیس
و در شوره زار و مواضع افتاب روید برگش مثل برگ عدس و شاخش بقدر شبری و بیخش باریک و کوچک و گلش سرخ مایل به بنفشی و بد بو و تخمش در
غلاف رقیقی و قسمی از آن کوچک برگ و ساقش مرتفع میشود در دوم گرم و در دوم خشک و مفتح و محلل و مدر بول و با قوة قابضه و تخم و بیخ
و گلش جهة عسر بول و درد گرده بغایت مفید و با سکنجبین جهة صرع و قرحهٔ او با روغن گل و شیر زن جهة صلابت رحم و ورم آن بسیار
نافع و ورق برگش جهة زخمها و جذب گوشت مؤثر و قدر شربتش از یکمثقال و نیم تا دو مثقال است انغرا یونانی اسم نباتیست کوچکتر از درخت — انغرا
انار و برگش مثل برگ بادام و بقدر از آن و گلش شبیه بگلنار و از آن خردتر و بیخش سفید و کوچک چون بخشکد بوی شراب از او آید و منبت او
کوهها است و مخصوص برّ بیت المقدس است معتدل و مفرح و در نشاط و اسکار قریب بشراب است و باخاصیت جهة دفع توحش و جنون و تقویت حواس
و ذهن بغایت مفید است اکثر چون حیوانات از بیخ و برگ و شاخ او بخورد باعث انزال و شود و ضماد برگ او جهة منع زیاد تی قروح خبیثه نافع و موکد است
انف العجل بلغت مغرب اسم نمرست شبیه بمینی کا دو بنا تات او ما بین شجر و گیاه و در سیه و برگش شبیه ببرگ کاسنی و ولد آن ریزه تر و
گلش نقش و شبیه بشقه‌مو نقش ولادن ریزه تر و معتدل و با قوهٔ محلله و در خیض و شاید برگ طبیخ او با خاصیت جهة دفع سموم نافع و چون
نطول او محلل صلابات و مسکن درد گزیدن هوام است اندروطاس یونانی اسم نباتیست منبت او ساحل بحر روم شبیه با شنان و سبلد
سرخ و برگ و گلش در غلاف مثل غلاف نخود و تلخ و شد و در مغرب گلاح و ملاح نامند و ظاهر نوعی از قلقلی باشد در دول و سیم گرم و خشک
و مدر بول و مفتح و محلل و تخم او و طبیخ او جهة استسقا مجرب لما و جهة نقرس و سنگ شانه و عسر بول و احتباس حیض شرباً و ضماداً و طلاء جهة
نافع و قدر شربتش از تخم یکمثقال با شراب و امثال آن و از منجمش با شکر یا شراب یا سرکه تا ربع رطل انکخر مؤلف جامع الادویه امین الدوله گوید
که او کیاهیست منبتش حرم جبل گیلان چون بر روی آن نشسته بر روی زمین بخوابانند بدیگر آنچه فهم قسم فزهست راست مشاهده کنند و بجهة مادهٔ
سهام اهبات میماند و بلغت صفالیه فاوانی نامند گرم و خشک و ضماد برگ خشک او با آب کوکرد در بحر و زهیق را زایل میکند و تخم تواد
بغایت مورث نغوذ مهو دار فسماده موجب شبست تحقیق زمان دانند که اذه با شراب منوم قوی بحدیکه تا سه شبانه روز شارب و یباید

شود و خوردن روغن زیتون با آب گرم رفع خواب میکند و قدر شربتش تا دو درهم اناغالس یونانی اسم گیاهیست برگش شبیه بمرزنجوش — اناغالس
و مایل باستدارت و شاخهای او منبسط بر روی زمین و ثمرش مثل غلاف و دانهای او بقدر خشخاش و بسیار رشد و تلخ و کل قسم ماده لاجوردی و قسم نر
بغایت سرخ میباشد و در آخر دوم گرم و خشک و جالی و جاذب و مجفف بیلیغ و مفتح سده و اقسام آن با آب او و تخم او جهة گزیدن افعی و ضمادش
جهة بیرون آوردن خار و پیکان از اعضا و منع زیاده شدن قروح خبیثه و طلای با مره و جرب و سبکه و سیل نافع و مورث سحج و مصلحش صمغ عربی
و قدر شربتش از نیم مثقال تا یکمثقال بدلش عرطنیثا انتیمفس نباتیست شبیه به بجر مبو ورکش بستر نعف و گلش مثل تره تیز کنند و نباتش — انتیمفس
در ابتدا سفید اطاطه بر کلاب هود و با حرکت افتاب میل میکند و مثل شاهدانه با عدم حرکت هوا حرکت میماید و ثمرش مربع و مایل بسیاهی
و در مصر و اطراف شام بسیار است و در مجاری آبها میروید و حیوان شیردار از او بخورد شیرش زیاد میشود و خوردن شیر باعث نشاط و سرور
میگردد در دوم گرم و در سیوم معتدل و در فعل نایب مناب شراب صرف و مدر فضلات که عبارتست از بول و شیر و حیض و عرق باشد
و مقوی حواس و طبیخ او در ازالهٔ هموم و تفریح مثل شراب است بدون مستی و خمار و اند که ازکلش بدستور همین تاثر میبخشد و غلیل بعقل میرساند
و مقوی حافظه و قطور عصارهٔ او جهة قلع بیاض چشم مفید و چهار درهم از تخم او با مفتح با شیر کوسفند مهیج شهوت صداع است و مجرب دانسته اند و مفتح
سده و زنگ رخسار را سرخ کند و بدیرا فربه سازد و یرقان را زایل کرداند و مضر کرده و مصلحش عسل و اکثارش مورث درد مفاصل و قدر شربتش تا پنجدرهم
و از عصاره و منجمش تا پنجدره درهم و بدلش آب انگور مطبوخ با دارچینی و زعفران و چون کوبیده آب آنرا با شکر شربت سازند جهت مالیخولیا و مواد
سوداوی بغایت نافع است انسان جرک گوش آدمی مولد ریاح و کشندهٔ ضماد او جهة شقیقه نافع و استخوان او مولد امراض مهلکه و مداومت
او مورث کوری و زور و استخوان پوسیدهٔ او در منع زیادتی آکله مجرب و شاید استخوان سوخته او سه روز هر روز یکمثقال با مثل او شکر جهة صرع
و عرق النساء و مفاصل بغایت آزموده است و آب دهن ناشتا کشندهٔ کرم گوش و هوامیکه در گوش رفته باشد و ترباق گزیدن عقرب و رتیلا
و کشندهٔ مار و هوام است و جهة قوباء و آثار قروح و طرفه و بیاض چشم و با سرگین عصفور جهة گرسنگی قطع ثالیل و قوباء تنهائی جهة قطع نزف الدم و اندمال
جراحت و با عسل جهة کلف و طلای آثار قروح نافع و ضماد گندم مضغ انسان خصوصا که ناشتا باشد جهة نضج و تحلیل اورام و دشتن دندان انسان
بر بازو جهت تسکین درد دندان و جهة دشوار زائیدن و رفع خوف مؤثر است و زهرهٔ او سمن بدن و خون حجامت و فصد او مسکن نقرس
و مفاصل و عرق النساء و شاید او مورث بلادت و خون حیض سم قاتل است و مورث جذام و طلای او مسکن درد با صعب و حمول آن مانع
حمل و بخور آن حیض را جهة رفع تب و لرز مجرب دانسته اند و بول انسان خصوصا اطفال جهة سرفه کهنه و جرب متقرح و حکه و قوبا و قروح خبیثه و
عسر النفس و با آب نخود و ماء العسل جهة یرقان و قطور او جهة بیاض عین و نمک منعقد از بول او جهة رفع بیاض چشم مجرب و در افعال مثل شیر زن
و در صناعت بدل او است و حقنه اطفال را که غذاهای لطیف داده باشند خشک کنند نفوخ آن در حلق جهة خناق و ورم گلو و بدستور ضماد
او با عسل محلل و تقویت و طلای او جهة حمره و جراحات و التیام آن و رفع عفونت اعضا و شاید یکمثقال او جهة یرقان و قطع اسهال و رفع
سمیت جراحت حربهٔ زهردار و قولنج و حکه و تعدیل و با عسل و شراب جهت دفع گزیدن هوام وارد است و استهای دایره و یکمثقال از او با
یکمثقال نوشادر مصعد جهت رفع سموم مصعد مثل دار شکنه و زیبق مصعد مجرب دانسته اند و سنون محرق او جهت قطع تعفن بن دندان
مجربست و چون ده عدد ناخن دست او سوزانیده با عسل بشخصی بیاشامند آن شخص در محبت صاحب ناخن بحد تعشق رسد و بعضی گفته اند که
ناخن پا نیز همین خاصیت دارد و موی سوخته انسان شربا جهت منع سفیدی موی و استسقا و رفع سموم قتاله و زیر آن سنگ گرده و
مثانه و رفع ربو و بهق و اکتحال او جهت بیاض چشم و قطور او با روغن گل سرخ جهت درد دندان و درد گوش و ذرور آن جهت اکله و
نزف الدم و تخفیف جراحات و منع زیادتی زخمها و قروح ساعیه و خبیثه مجربست و چون بول انسان را در ظرف مس بسیار با عسل بجوشانند جهة
بیاض چشم و طرفه نافع و عرق موی انسان که با کبریت مدبر که آتش در تخمیر و روغن مفتاح تقطیر کنند در صناعت نظیر ندارد و در دستورات
اشیا مذکور میشود و گوشت آدمی که حفظهٔ انسان را اشتها باشند جهت صاحب تب دوره مجرب و جمیع فواید و نفع عظیم دارد و چون طفلی را با سموم
بتدریج تغذیه کنند جمیع اجزا و انفاس او قاتل گردد و هیچ حیوانی قاتل اعظم تغذیه شده ... انسان جالب بهق و برص و کلف و خوردن
پشیمه محدث جذام است و مجرب دانسته اند انوطلون نباتیست شبیه بنبات کدو و این نبات جهت جراحات تازه

اندروطون بغایت نافع است و در حال استیام دهد اندروطون شبیه است ببرگ بید خشکیده و از آن عریض‌تر گرم و خشک و مفتح سده و جشاء و جهت
انبج درد مفاصل نافع است انبج بهندی انبه نامند ثمر درختی است هندی بقدر درخت گردکان و ثمر بعضی مثل بادام سبز و از اول لکون
تا رسیدن سبز است و بعد از رسیدن زرد میشود و بعضی ثمر مثل سیب و نارس او با عفوصت و اندک ترشی و چون برسد سرخ و ترش و شیرین گردد
و در انتها زرد شود و شیرین و هر دو قسم او خوشبو میباشد در دوم گرم و در سیم خشک و گویند غیر رسیده او در اول سرد است غاسل اخلاط
و بی‌ثقل و مقوی نفس و جهت بخور کردن رایحه دهان و منع خفقان و درد سر بارد و رفع بواسیر و تقویت معده و ترشی او جهت قطع اسهال و
برانگیختن اشتها و پرانیدن سنگ گرده و مثانه و دانه او جهت سفید کردن دندان و قاتل کرم حب القرع و جهت نزف الدم و طلاء شاخ
انجبار و برگ او جهت سیاه کردن و دراز داشتن مو نافع و گویند مضعف جگر است و مصلحش مویز انجبار نباتیست برگش شبیه ببرگ رطبه و
با اندک زغبی مثل غبار و شاخهای او قوی‌تر از شاخ رطبه و مایل بسرخی و بقدر قامتی و در اکثر بر علیق متشبک میشود و در انجه نزدیک او میباشد
و گلش سرخ و بعد از ریختن گل غلافهای کوچک از او بهم رسد و در آن تخمهای ریزه است و بیخش چوبی و سرخ و مستعمل از او عصاره بیخ تازه آن
و برگهای باریک او است و در النهایه انجبار گویند در سیم سرد و خشک قاطع خون جمیع اعضا خصوصا از سینه و بواسیر و حابس اسهال مزمن
و نزلات و مسکن قی و مقوی امعاء و اعضاء و جهت تسکین التهاب صفراء و غلیان خون و ضعف اشتها و بول الدم تازه و مزمن و رفع سموم
و انفتاح افواه عروق مقعده و سل تازه و کهنه حتی بول را نافع و ضماد او و شیاف او جهت سحج و اسهال کبدی و سستگی اعضاء و کرفتگی مفاصل و فسخ
و هنگ آن و در ورش جهت رویانیدن گوشت و قطع نزف الدم زخمها بغایت نافع و قدر شربتش یکمثقال و از عصاره او یکدرهم و از برگش
انجدان پنجدرهم و مضر سپرز و مصلحش زنجبیل و بدلش مثل او زرشک ربع آن گل ارمنی است انجدان بفارسی انگدان و بلغت ملدا المرز گولد
پر نامند تخم نباتیست ساقش مجوف و سطبر و بلندتر از قامتی نیز میشود و برگش شبیه ببرگ کلم و از آن بزرگتر و گلش چتری مثل شبت و سفید
و ثمرش بعد از رسیدن سفید و مدور و پهن شبیه بدرهم و بسیار خوشبو و ساق او و اثر کی با لدرغان و بیخش را بعربی محروث و صمغ او را حلتیت طیب
نامند و قسمی از آن که ثمرش سیاه و بدبو و برگش مثل صفحه پر سوراخ و ساقش ضعیفتر از قسم سفید و صمغ او بدبو و حلتیت منتن نامند و بفارسی انگژد
کیاه آنرا کماه نامند و سفیدش بهتر از سیاه و در دوم گرم و خشک و سیاه او در سیم و مدر بول و حیض و شیر و مسخن کرده و دوده و ملطف
غذا و محرک باه و مقوی معده و مقطع بلغم و محلل ریاح و جهت عسر بول بلغمی و برانگیختن اشتها و تقویت هاضمه و رفع ضرر اغذیه غلیظه و دفع
سمیت و اخلاط غلیظه و سده سپرز و سکنجبین او با سکنجبین جهت تب ربع مجرب و بدستور طلای او بهق و سپرز بغایت مؤثر و جهت درد سینه و سرفه و عرق
النساء و مفاصل و استسقاء و یرقان و دفع فواق حتی بوییدن مجرب و با شراب جهت اخراج جنین قوی الاثر و ضمادش با موم و روغن جهت خنازیر و
جراحات و عرق النساء و مثال آن و با روغن زیتون جهت کمنه تحت عین و طلای مطبوخ او با سرکه و پوست انار جهت بواسیر و زردوا و برگ او جهت
کلف نافع و مضر مثانه و مصلحش تخم خربزه و مضر امعاء و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش محروث بوزن او و دو دانگ و حلتیت
گویند بوزنش و فراد ابن اسنب است و مضر محرورین و مصلحش شربت انار و سکنجبین و ترشی و کدکاق و بیخ او با سرکه ترتیب دهند بسیار گرم و خشک
و جالی معده و قاطع اخلاط غلیظه و جهت برودت و رطوبت معده و تب ربع و سقوط اشتها و اختلاف هضم اغذیه نافع و محرق اخلاط و مورث
تشنگی و التهاب و مصلحش کاهو و سرکه و بدلش ترشی اشترغاز و بیخ او در افعال قوی‌تر از سایر اجزای او و طلای او محلل اورام و مانع زیاده شدن
خنازیر و ملحم زخمها و قدر شربتش نیم مثقال و گویند مضر رئتش است و مصلحش عسل و صاحب جامع الانطاکی گوید که چون زن بعد از حیض بلا فاصله
انیسون دو یکدرهم از انجدان با کهفه بنوشد آبستن نشود و تخصیص نداده که از نوع سفید یا سیاه باشد انیسون بفارسی بادیان رومی گویند تخم نباتی است
بلندتر از ذرعی و ساقش مربع و برگش باریک و خوشبو و گلش مایل بسفیدی و تخمش در غلاف لطیف طویلی و از رازیانه کوچکتر و سبز مایل بسفیدی و در دوم
و در آخر دوم گرم و خشک و مدر بول و حیض و شیر و عرق و محلل ریاح معده و سایر اعضاء و مبهی و قابض خصوصا برشته کرده او و مقوی کرده
و مفتح سده جگر و جالی بخارات نفس و جهت صداع بارد و شقیقه و درد سینه و سرفه و ضیق النفس و اعیاء و استسقاء و حصاة و تب بلغم و سوداء و تنقیه
و قطع سیلان رحم و لذا که فضول نافع و با قوه تریاقیه و بخورش جهت درد سر و نزلات بارده و اخراج جنین و مشیمه و سنون او جهت جلای دندان
خصوصا محرق او و در رفع بدبوی دهان و اکتحال او جهت سبل کهنه مجرب دانسته‌اند و قطور روغن گل که انیسون در آن جوشانیده باشند جهت کری

ونقل

و ثقل سامعه و طنین و فایدن و جهت خفقان و طلای مطبوخ او در سرکه جهت تحلیل اورام و کشتن قمل و مسح او با شکر جهت زرد رخسار زنان فایده تام نافع
و مضر امعاء و مصلحش مدر بابه و مصدع محرورین و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش از دو درهم تا پنجدرهم و بدلش تخم شبت و ربع آن رازیانه و در تقویت
باه مثل او انجره است انجره بلغت فارسی است و بلغت عربی قریص و بلغت دیلم گزنه نامند و ترکی گیجیت کن نباتیست برگش پر تشریف
و انبوه و با خارهای باریک سبز و در ریزهای قرنش ظاهر و چون ملاصق جلد شود باعث حمرت جلد و خارش گردد و گلش زرد و تخمش براق و نرم
و با اندک پهنی و تیره رنگ و در رازیانه بو تر و مراد از انجره تخم او است در اول سیم گرم و خشک و ملطف اخلاط لزجه و جاذب و مفتح افواه
و مدر بول و حیض و شیر و عرق و مبهی و منقی سینه و معده و مفتح فم رحم و سده جگر و سپرز و محلل و کذاشتن برگ کوبیده او در بینی قاطع رعاف
و حمول نیم مثقال او با مر صاف بلبن منقی بغایت مدر حیض و ضماد برگ تازه او جهت برآمدگی رحم و تحلیل دبیله و گشودن دمل و قطع ثالیل خصوصا
با عسل و جهت التوای عصب و با نمک جهت خراجات سگ دیوانه گزیده و با قیروطی جهت ورم سپرز و بجشاء او با روغن زیتون جهت جراحات
و ورم پشت گوش و طبیخ او با ماء الشعیر جهت تنقیه سینه و تخمش جهت ربو و آلات نفس و استسقاء و عسل کرده و سپرز و اخراج مار و صفرا و
بلغم لزج و با سکنجبین جهت درد سپرز و درد پهلو و درد گرده و مسکن او در حال و طبیخ او با اصل السوس جهت تنقیه مثانه از چرک و سیلان او
با تخم کرفس و شیر گوسفند بغایت مهیج باه و با شراب مسهل باعتدال بلغم و ضماد او بدستور مسهل است و ضماد او بدستور برگش محلل ورمها و
با مراهم جهت اکله و قروح سرطان و با عسل جهت زرد کردن قضیب مجرب دانسته‌اند و طلای او با عسل بر تخمین و کنج ران محرک باه و مضر گرده
و امعاء و مصلحش صمغ عربی و کثیرا و مضر مقعده و مصلحش عناب و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش قردمانا و حرف و مضمضه عصاره او محلل ورمهای دهان و
تخم و برگش مجفف زخمهای آکله و سرطان متقرح است بی لذع و صد تی از ذوات عطش در صفهان نجده و در شامی کبیجه نامند صمغ درخت
خاردار است بقدر درخت انار و برگش شبیه ببرگ مورد و درخت کندر و بنبت او بلاد فارس و ترکستان و سرخ و سفید و مایل بزردی میباشد
و بهترین او قسم اخیر است که در بالیدگی مثل کندم صغار رزه و درخشان و در طعمش تلخی باشد و در آخر دوم و در اول دوم خشک و مجفف بی لذع
و بهترین مسهلات بلغم غلیظ و بالعرض مسهل صفرا و محلل ریاح غلیظه و مفتح سده و مسقط جنین و مقوی معده و امعاء و جهت مفاصل و ورک
و عرق النساء بالخاصیت نافع و جاذب بلغم غلیظ از عمق بدن است خصوصا با هلیله و تربد و سکنجبین و امثال آن و در تسمین مهزول بغایت مؤثر و چون
پنجدرهم او را با سه قیراط مجر البقر که عوام اندرزا گویند و ده درهم تا رجل مخلوط کرده چهار حصه کنند و چهار روز بعد از حمام و بعد از خوردن چند
عدد و زرده تخم نیمبرشت بنوشند باعث تسمین عجیب میشود و بعد از ان گوید که زنان مصر انزروت را در آب هندوانه تا نصف روز خیسانیده
جهت تسمین تا ده درهم او را میاشامند و گویند پنج درهم سائیده ان جهت تسمید مسام و چسپیدن او با خشک شده است خصوصا با طلق محلول و
از زهر ار مکتوم شمرده‌اند و مصلحش صمغ عربی و روغن بادام است و هر گاه منفردا استعمال نمایند باید روغن وه چندان آن باشد و قدر شربتش منفردا
از نیم مثقال تا دو مثقال و مرکبا با سایر مسهلات یکمثقال و بدلش بوزنش صبر است و استعمال او در فارج جهت التحام و زایل کردن گوشت زیاد
و پاک کردن چرک زخمها و قطع سیلان خون و رفع آثار جدور و با نطرون جهت ورم شبیه بخنازیر که در حلق بهم رسد و با عسل شسته و با شیر آلوده در
گوش گذاشتن جهت پاک کردن چرک گوش بسیار مؤثر و اکتحال او خصوصا بعد از آنکه در شیر الاغ یا شیر دختران پرورده باشند جهت رمد و جسید
پلک چشم و رفع نزلات و جرب و سلاق سفید است و چون پنج مرداد درم دوم غار سوخته و شکر بالسویه درد روز نموده جهت ازاله بیاض عین مؤلف تذکره
مجرب دانسته است انفحه بفارسی پنیر مایه نامند و از هر حیوانی در حین ذکر آن حیوان مذکور میشود و مجموع او تا در سیم گرم و خشک و ملطف و محلل
و با قوه تریاقیه و منجمد کننده کل ذایب کل منجمد مثل خون و شیر که در معده و اعضا منجمد شده باشد و مانع رعاف و حابس اسهال مزمن
و سحج و نزف الدم و نفث الدم و سیلان رحم و رافع خناق رحم و درد شکم و رووده و با سرکه جهت تحلیل خون منجمد در معده مجرب دانسته‌اند
و بهترین مایه خرگوش و بزکوهی و آهو و اشتر و گوسفند و فیل بقدر خود بغایت مبهی اند انقه عیدوا نامند لسی است بلغت الخاسم نجیت صلب
و قسمی از او سیاه و کثیر الفروع و بزرگ بقدر بیخ کولان و فروع او شبیه بریشه بیطاقلن و مغزش سرخ و طعمش مثل داکه شفتالو و برگش
مایل بسرخی و شبیه ببرگ عنب الثعلب و انبوه و قسمی سفید و برگش مثل برگ سناد مایل بزردی و خشونت طعمش شیرین و رایحه برگ او اندک
تند و با عطریت و نبت اشنه بلاد اندلس و چین است سفید او در آخر دوم گرم و خشک و در دفع سموم هوام ضعیفتر از قسم سیاه و مستعمل او

برگ

برگ اوست و جهت تحلیل ریاح و تسکین دردهای باطنی نافع و قدر شربتش تا دو مثقال و بخیش رشتهٔ حیوانات بغیر انسان و محرک باه
و سیاه او در آخر دوم گرم و خشک مثل جدوار تریاق سموم و لذا آن منفعت و سبب دهن معده و جگر و محلل مواد بلغمی و پختهٔ او در شراب
قاطع بواسیر و حمول آن مقوی رحم و محلل ورم آن و ورم زیر بغل و قدر بیختن یا روغن او موجب درازی موی بغایت مؤثر و مورث خناق و در سه
و مجفف رطوبات و مصلحش روغن کنجد و شیر بیبی و قدر شربتش یک قیراط و بعد از آن گوید که در حوالی دیار یه ماهی میرد و یک چون گوسفند بخورد بمیرد مثل
گیاه بیش و لذا خوردن گیاه استر دفع سمیت او میشود و بلغت انجا گیاه مربوطه را گویند و مؤلف تذکره گوید که گیاه اشتر گشنه چون است
انب باد بخالست انقردیا اسم رومی بلاد است انبدان رومی سیالیوس است و گویند کاشم است اندراسیو تجوراما که در هشتند
و اندریلیون یونانی اسم فاکتی است و مؤلف جامع تیمی اندروهارون را بلغت یونانی لسان العصافیر میداند ناغورس بلغت رومی اناغالس
اناغلیس یونانی آذان الفار است انفوانفون مرزنجوش است انجبات اسم قسلم ربات مثل تحلیل پرورده و امله و غیرها انغافن
برومی حصرم است انجل خطمی است انودیا عصارهٔ قثاء الحمار است انارکیوع خشخاش است انوسیا شقایق النعمان است اندیقیا
و انطونیا برومی کاسنی بستانی است انفلیمن یونانی بهارمرد نوعی از قنطوریون است انانیقی انجره است انجرة السودا حشیشة الزجاج است
انبوت الراعی نوعی از ابروتن است انجج عود است اندروسامن هوفاریقون است و بلغت شامی اندرونیا گویند انس بعربی هلوخود است
اناکیر اسم نبطی اناغالس است اندهوس یونانی اسم ماش است انخفلیا عنبر است انفاق روغن زیتون نارسیده است انجرگ مرز
نجوش است انجیده فرشیون است ابنوس نانخواه است انانا سوزنج است انغون وردمنتن و یونانی درباس است ابار بعین
خنثی است اناکس لوقا یونانی قاشر است اناکس لالیا قاشرشین است انجاد نقلیا انجوسا و نیادوس ابوخلف است انفاقوس
یونانی انیسون است اناطلس یونانی الکمکت است ابرون وج است انجیر بفارسی تین است انگور بفارسی عنب است انار بفارسی
انارنجه بلغت مازندران قسمی از خرما است انوق زمه است انجیر بغدادی بار رفع بدانی است و در مصر آنرا انجیر فرنگ گویند انقود
اسم فارسی و ترکی نخام است انار دان بفارسی حب الرمان است انار دان دشتی بفارسی حب الفلفل است انجک بفارسی اسم دوغ
هبر و حبت انددا اسم فارسی حجر البقر است انگبین بفارسی عسل است انبه بهندی اسم ثمر هندیست انگوره بفارسی حلبت منتن است
انده اسم هندی بیض است اندران بهندی اسم حنظل است انولا بهندی اسم ابلج است اندجو بهندی لسان العصافیر است اوزا اسم جنس زعاجیت
و گویند مراد از او نوع کبیر اوست و مجموع او در دوم گرم و تا آخر دوم تر و سمن و غلیظ الغذا است و دیر هضم و دیر دمر و محرک باه و هر گاه در
ادویهٔ حاره بپزند بهتر است و لکامه و آب انار مصلح اوست و طلای مغز سر او جهت ورم مقعد آزموده است و پیه او جهت صلابات و شقاق مقعد
و طلیه و تعفیر حلیه جهت داء الثعلب و جبه جهت رفع اذیت ایکه در گوش رفته باشد و با آرد باقلا جهت ورم کد پستان با نخامیت مفید و زردهٔ تخم
او جهت افزونی عقل و قطور او با روغن زیتون نیم گرم کرده در درم جهت احتباس حیض نافع و گوشت او که مهرا سنجه باشند جهت انسیام فتوق و زیاده
کردن پیه کرده و در زایدن و سنگ کرده و مثانه مؤثر و مؤلف جامع الادویه گوید که چون خون او را با آب سنگ بنوشند جهت درد مثانه
بسیار نافع و پوست تخم او سحوق با جهت اسهال و سوی بهترین ادویه و بیضه او زبل او جهت سرفهٔ خشک مفید است انوما یونانی بمعنی سقط الاحبة و آن
نوعی از ابوخلف است که هوچوبه بانند و برگش مانند و باریک تر و نرمتر از هوچوبه و بیکل و بپاق و ثمره و مایل بسیاهی بغایت گرم و شدید تلخ با سمیت
و خوردن او خطرناک و طلای او محلل مواد غلیظه و گویند تخم او درهم او جهت عسر ولادت نافع است اوخینوس بلغت یونانی بمعنی هدیست چه گل
او شبیه بنرگس و بسیار کوچک و نبوه و بنفش و اندرونش زرد و برگش شبیه برگ کندنا و ساقش تقدر شبری و بطیرا نخست و نورانی مثل شمع و بیخش
شبیه به پیاز نرگس گویند در شام و مصر بسیار است و در شب میدرخشد و در اول سرد و در دوم پوست و رطوبت معتدل و بیخش در حرارت معتدل و در
سیم خشک و جهت اسهال مزمن گویند مجرب است و جهت یرقان زرد و سیاه نافع و قدر شربتش تا ده درهم و بیخ او در آخر دوم سرد و در اول خشک و مدر
بول و حابس اسهال و سموم و جهت گزیدن رتیلا و ضمادش با شراب جهت منع روئیدن موکه بعد از قلع طلا کنند دمعه و قدر شربتش تا سه درهم و مضر
گرده و مصلحش کثیرا و گویند عسل او سید اسم نوعی از نیلوفر هندیست در سیم گرم و خشک و محلل ریاح و مواد بارده و قدر شربتش یک درهم و بیخش سرد
و خشک و در فعل و طبع مثل لفاح و جهت بواسیر و صداع نافع و مضر مثانه و مصلحش عسل و قدر شربتش بیند درهم و بدلش بیخ لفاح اودهموند اس

یونانی اسم نباتیست شبیه بیاد و وج و جعبها و بقدر شبری و غصه مایل بزردی گلش شبیه بتیره و سیاه و در غلافی مثل غلاف بزر انبسیج است
و مستعمل بیخ اوست در سیوم گرم و خشک و ملطف و مجفف بلغم و گیدهام و تا دو درهم او جهت نفس الصعب و هوام و با شراب نافع و گید رام
او را با مرصافی و قلقل جهت عرق النسا مجرب دانسته اند اونومالی یونانی شرابی عسل است که شراب دو حصه و عسل یک حصه باشد بجوشانند
تا بقوام آید یا عسل را با آب انگور بجوشانند و امیز در طلا و تحلیل و انضاج قوی تر است و هر چند کهنه شود تلیین او کمتر شود و گرم و خشک و مفتح و محلل
و ملین طبع و مدر است و بعد از طعمه نباید استعمال نمود که قاطع اشتها و مورث انقلاب معده میگردد اونیا اسم عصارهٔ نباتیست منبت
او نواحی مغرب قریب مصر و برگش شبیه برگ تره تیزک و پر سوراخ که گویا کرم زده باشد و کم آب و ریزنده و گلش تند و بزرگ شبیه بعناب
ما تیا گرم و شد و جهت ظلمت چشم و نفخ و سلاق و در معده تقلیب نافع دانسته اند و بعضی خلاف نموده اند عصارهٔ خشخاش و غیره دانسته
اند و مؤلف تذکره گوید بتصریح زایرسطه عصارهٔ مزبوره کرده است اوفاسیس ابوخلف است اوقیمن یونانی بادروج است اودالیون یونانی کرفس
جبلی است و مراد او بمعنی جبلی و سالیون کرفس است اوقدر یونانی اسم است اوقدره مالی یونانی ماء العسل است اومارما یونانی عصاره
قثاء الحمار است اوکسوملی یونانی سکنجبین عسلی است اوج ترکی اخرت بتیرش است اورمالی یونانی دهن عسلیت و عسل او در کوبند
وآن روغنی است غلیظ و با اندک شیرینی و در ساق در حقیقه عمل میشود و هر چند کهنه گردد بهتر است گرم و تر و جهت جرب و درد مفاصل
و تاریکی چشم نافع و شربت دو درهم او را با آب مسهل بلغم خام است و مورث سبات دستی بدنست و مادامیکه عمل او تمام نشود نباید بخواب
رفت و باتنس یونانی افتوانست اونوسالیوس یونانی قوة العین است اوبیزا یونانی ارز است اونو یونانی خمر است اولمدیقا
یونانی دار زرد است اوقطاریون غافث است اللان لوف الصغیر است اوریقاس صعتر است اوندیاری یونانی فلفل الماء است
اولارن یونانی بیض طیور است اوفیس یونانی فرنجمشک است اوفغلس یونانی لسان الحمل است اوماسیا یونانی سمش است اوددخوری
یونانی زیتون است ابوفروس یونانی کرم العنب است اوها بلغت شامی حبه الحضرا درخت غربیت اوبهره بهندی ابل است اوت بهندی
ابل است اوتیفوس یونانی اسم اظفار الطیب است اوجی بلغت مازندران حشیشة العلق است اوزکلک ترکی اسم وج است اولک
ترکی حرمل است اوملکو بترکی اسم زرنیخ است اوچه ترکی اسم ریوند است اوس بهندی اسم ثلج است اهلیلج صغرا هلیله نامند است و بهترین او بالیده زردی
مایل بسبزی با ملاست است در آخر اول سرد و در دوم خشک و مسهل صفرا و بلغم رقیق و مقوی معده و دماغ و مفتح سدد و مطبوخ او مقوی حواس
و ذهن و جهت خفقان و صداع و غشیان و جذام و حمیات مرکبه و درد سر و استسقا و ریاح بواسیر و منع صعود بخار بدماغ و خفیفه رنگ رخسار
و اطفای نائرهٔ سوداکهنه و حتراق صفرا و تعفن و اخلاط در حمیات منع کرده اند و منقول حق است مگر آنکه خلط غلیظی با صفرا و بلغم رقیق نباشد و بدستور در حقنه
منع نموده اند و در شرح اسباب در قواعد کلیهٔ علاج صفرای مذکور نسخه هلیله در حقنه او باید کرد و منقول پسندیده است و حقیر در حقنه اسهال
کرانی که باشد و نهایت در جمع امعا بوده مکرر کرده و باعث رفع علت شده و استدلال مانع بسبب عصر آن صورتی ندارد و چه حقنه را اثر در قبض
است نه سام که باعث انضمام و بقاء مواد غلیظه گردد خصوصاً با ادویهٔ ملینه و مفتحه و جاذبه که اضعاف او باشد و عصارهٔ خشک هلیله قوی الفعل است
و قلیل المقدار و در دستورات مذکوره میشود و در زرد هلیله زرد جهت دمعه و تخفیف رطوبات و حدت بصر نافع خصوصاً هر گاه در خمیر گرفته بسوزانند
و بدستور قطور اب ضیا بینده و بهمین اثر دارد و سنون او و دانه او جهت تقویت لثه و خون بن دندان و درد یا نیدن کوفته او مفید و مضر عضل و مصلحش
عناب و سپستان و مصلح قبض لازم عطر و روغن بادام و قند در تخمیر و قدر شربتش از جرم او تا پانزده درهم و از مطبوخات و منقوع از هفت درهم
تا ده درهم و بدلش در غیر اسهال پوست تازه گویند عفص بدل اوست و از خواص مجربه اوست سرعت کد خفتن معاون خصوصاً مربای اهلیلج
زند سیاه و بنز نامند و بفارسی هلیلهٔ سیاه است و او بیدانه و بقدر مویز سیاه و صلب است در دوم خشک و در اول سرد و مسهل سودا و منقی
خون و روح از خلط سودا جهت بواسیر و تقویت احشا و درد سپر و رطوبت معده و جذام و بو داده او جهت اسهال مفید و نگاهداشتن او در دهن
در دهان باعث سیاهی موی و تقویت آن و تقویت لثه بغایت مؤثر و گویند مضر جگر است و مصلحش عسل و قدر شربت از جرمش تا دو مثقال
و در مطبوخ تا هفت مثقال و بدلش هلیلهٔ کابلی و در قبض نصف وزنش عفص و حمض او و تخم سورد است اهلیلج کابلی بهترین او بالیده و سیاه
مایل بزردی است در برودت معتدل و در اول خشک و بعضی او را و هلیلهٔ سیاه را گرم با عتدال میدانند و مسهل بلغم و سودا و صفرای مخلوط

باخلاط و مدر بول و بهترین اقسام هلیل است و در افعال قوی‌تر از هلیلهٔ زرد و سیاه دارای مجموع خواصی که در هلیله مذکور شد و گویند
خوردن یک هلیله هر روز بکعدد او را تا ول نمایند موی سفید نشود و بعضی این خاصیت را مخصوص هلیلهٔ هندی و بعضی مخصوص هلیله پرورده کابلی دانسته‌اند
و بالخاصیت جهت دفع ضرر آبها و بسیار خوردن آب نافع و دانهٔ هلیله مدر بول است و پیه محرق او جهت قطع خون بواسیر و نزف الدم عظیم
و تقویت دندان و لثه مجرب و قدر شربت از جرمش تا سه مثقال و در مطبوخ تا هفت مثقال و بدلش هلیلهٔ سیاه است و مربای او که زیاده
از یکسال بر او گذشته باشد مقوی معده و دماغ و منضج سده بلغمی و مقوی جگر و حواس است اطریلال چینی از صنف کابلیست و زرد مایل بسبزی
و سیاهی و کوچک و در شب دانه و کم گوشت و مایل بتندی و ضعیف الفعل بحدیکه با وجود سایر اهلیلجات استعمال نباید نمود اماکی از
از جملهٔ اغذیه است و از مرق گوشت و بقول مطبوخه است که صاف کرده باشند و بعضی از ترشی در حین طبیخ داخل کنند و خواص او تابع
نوع بقول و امثال آنست اهلیم هندی حرمل است اهموسون یونانی سفیداج است ایارا نوطالی یونانی بمعنی عشبهٔ مکرمهٔ مقدسه
است و در مصر زیتونیه نامند نباتیست زیاده بر زرعی و شاخهایش پر گره و ساقش باریک و برگش از هم متفرق و از برگ بلوط باریکتر و کوچکتر و اطراف
او پر زوائد و بیخش دراز و باریک و گلش زرد و چون بر صفحهٔ مس ایکیا اطلاء کنند برنگ نقره گرداند بلا عوض در آخر دوم گرم و خشک
و گویند معتدل است مجفف و منضج و جهت تحلیل ریاح و درد دندان و شوران و لهات و استسقاء و با شراب جهت یرقان و سپرز و بخورش سقط جنین
و ضماد و شرب برگ و بیخ او جهت نهش هوام و طلای برگش جهت اورام حاره و قروح و شامیدن کره‌اش جهت تب ربع و کره ثانی جهت تب بلغمی و کره
ثالث جهت غب و رابع جهت ربع گویند مجربست و تعلیق این نبات را اهل روم و فرنگ موجب اکرام و اعزاز دانسته‌اند و قدر شربتش از یکمثقال
تا دو مثقال و مضر سفل و مصلحش کثیرا ایذاراپذا یونانی نباتیست برگش شبیه ببرگ آس بزرگ و اصل برگ چیزی طولی شبیه بخیوط کتان و در سته
و شکوفه آن بر سر آن خیوط مشابه و طعمش بسیار قابض در دوم سرد و در سیم خشک و قاطع نزف الدم و اسهال و قروح معاء و حابس حیض و بیخش
سرد و تر و قابض تر و قاطع نزف الدم همه اعضاء در همه وقت و قدر شربتش تا دو مثقال است ایدیغون یونانی و بمعنی هندی است و ابخیر بیخ
شبیه است بصمغ که بر صدف فرفیر جمع شده خشک گردد و رنگش مثل سرمه و مستعمل صباغان سرد و با تحلیل و جهت ورم حار و قروح عین نافع است
ابریغارون یونانی بمعنی الشیخ فی الربیع است و آن نباتیست ساقش قریب بزرعی مایل بسرخی و برگش شبیه ببرگ تره تیزک و بسیار
کوچکتر از آن و گلش مایل بنفشی و انبوه و در نوشبه بسبب و در وسط گلش چیزیست باریکی مثل موی زرشه زرد است غیر منفخ و در بهار سفید میشود و منبتش
شهرهای خراب و زمین شوره زار است و در بیخ او نفعی نیست و بسیار سرد و با اندک تحلیل و خوردن تازه و در حال بورث خناق و در حفظ
مثل قطر و ضمادش جهت ورم حفظهٔ معده و پاکند و جهت جراحت عصب و سایر اعضاء نافع است ایرسا یونانی بمعنی قوس قزح و مراد از او
بیخ سوسن کبود دشتیست چه سوسن کبود دراز گلش مرکب از سفیدی و زردی و بنفشی است و بیخ سوسن کبود بریده و جیبلی هن و دراز تر و نقدها بانگشتی و پر
گرهست در دوم گرم و خشک اکثر و ملطف و مسخن و مسهل ما مع صفرا و بلغم غلیظ و مره صفراء و جهت سینه و نفث و تنفس و درد جگر و سپرز و لرزه
که از برودت باشد و جهت تنقیه نفس و ربو و عسر و احتباس حیض و استسقاء و یرقان و بواسیر و عرق النسا و امراض رحم و با سرکه جهت گزیدن
هوام و ورم و سدهٔ سپرز و با شراب جهت پاره شدن عضل و بشراب جهت بوی خمر چون مضغ کنند و ضمادش که پخته کنند در ورم رحم
و صلابت و انضمام فم رحم و اورام صلبه و غرغره و خنازیر و با سرکه جهت درد سر و با دو چندان او خربق سفید جهت کلف و فرزماش با عسل جهت
اخراج جنین و ذرورش جهت رویانیدن گوشت بر استخوان و التیام زخمهای غائره و بدبوی و ناسور و با عسل جهت پاک کردن چرک زخمها و حمول
و طبیخش جهت صلابت مقعد و رحم و امراض بارده آن و طلوع طبیخ او با سرکه جهت نزلات و درد گوش و مضمضه او جهت درد دندان و حمول
و روغن او جهت گشودن افواه عروق بواسیر و شامیدن او جهت رفع سمیت قطر و بیخ و کشنیز و یک اوقیه او مسهل قوی و غرغره او با ماء العسل
جهت خشونت قصبهٔ ریه مفید و بدلش دهن الغار و بدل ایرسا در اسهال ماء صفر ثلث وزنش مازریون با نیم مثقال شیر و قدر
شربتش دو مثقال و گویند مضر مثانه است و مصلح او عسل است ایدماسیر یونانی چیزیست شبیه بریشم و مایل بسبزی و بر ساق شاخهای درخت
جنبگلی مکون میشود و در کتاب مذرج نامند سرد و خشک و جهت اسهال مجرب و ذرور محرق و غیر محرق او جهت نزف الدم جراحات
تازه و کهنه و مقرحش جهت قروح بغایت مؤثر و قدر شربتش از دو مثقال تا سه مثقال است ایل بفارسی کاوکوهیست و انواع میباشد

اطریلال چینی
اماکی
اهلیم
ایذاراپذا
ایدیغون
ایرسا
ایدماسیر

نوعی زرد رنگ و خوشکل و در شهرهای گرمسیر میباشد و بقر الوحش مانند و بغار سپید گوزن گویند و بهترین انواع است و گوشت در دهن گوارا
سردسیر میباشد بقر جبلی نامند و همهٔ آن هر سال در پائیز شاخ میاندازند و قوی‌تر از اول دیگر فرو عز بر میآرند و بغایت طویل العمر
میباشند و گویند که بعد از چند سال شاخهٔ دیگر در او هم میرسد و بعدد شاخه عمر او معلوم میشود و والد حقیر از جد حقیر نقل نموده که او صاحب
هفت شاخه را دیده بود و از خواص ایل آنکه مار را بنفس از سوراخ بیرون آورده میخورد و در خواص بقاء تندارند و گوشت اقسام
او غلیظ و مولد سودا و سریع الهضم و مدر بول و مقوی باه مبرود بن و دنباله همین انواع از جمله سموم و گوشت آنچه در هوای گرم بعد از دویدن
بسیار رنج کرده باشند باهمیت است و مصلح گوشت او نهایت طبخ او است با روغن و نوشانیدن شراب و ماء العسل بعد از آن و شاخ
سوختهٔ او یکمثقال با یکمثقال کتیرا که مصلح ضرر او است مشانه جهت نفث الدم و قرحهٔ امعاء و قطع خون و اسهال مزمن و قولنج صعب و یرقان
و درد مثانه و سپرز و سیلان رحم نافع و چون ریزه کرده در کوزهٔ سفال گرده در تنور حمام بسوزانند تا سفید شود و با سرکه بر بهق طلا کنند
و در آفتاب بنشینند بهتر زایل کند و با روغن جهت شقاق نافع و هرگاه مثل اقاقیا مغسول کنند جهت تقویت باصره و منع سیلان مواد
و نقبهٔ قرحهٔ چشم مفید و سنون او جهت تقویت و جلاء دندان و قلاع بغایت مؤثر و طلای او بر عانه و بستان مدر حیض و تعلیق شاخ و پوست
و قضیب و خصیهٔ او هر یک جهت منع گزیدن مار و هوام مجرب و یکمثقال از خون پرشتهٔ او جهت اسهال مزمن و قرحهٔ امعاء و طلای دنبالهٔ سوختهٔ او
با شراب بر ذکر و کنج ران و عانه باعث نعوظ هر حیوانی در نعوظ بغایت مؤثر و بخور شاخ او جهت گریزانیدن هوام مجرب و چیزی که در جوف
سخت چشم او جمع میشود عوام تریاک کاو کوهی نامند در دفع سموم حیوانی قوی‌تر از تریاق فاروق است و هرگاه طفلی را بعد از ولادت
قبل از آنکه او را شیر دهند قدر یکحبه از آن چرک حل نموده در کام کشند ملاوم هیچوقت آن طفل از گزیدن هوام ایمن باشد و از زدن طفل
مار سست شود و حرکت نتواند کرد مجربست و قضیب مجفف مسحوق او با شراب و امثال آن جهت تقویت باه نایب مناب سقنقور
و یکمثقال او در تریاق گزیدن افعی و مفتت حصاتست و پنیر مایهٔ او مقوی باه و حمول او سه روز که بعد از طهر باشد مانع استقرار نطفه
و پیه او جهت تشنج و امراض بارده نافع و محلل صلابات است ایدوردون فارسی است ایطاماس درخت غرب است افقافاس
عفص سبز است ایرقان حناست ابریزا عشبة النار است ایدع دم الاخوین است اهیفان جرجیر بریست ایسنون افثولو
قندریونست ایرس یونانی نحاس است ایوس یونانی زنجار است اسباطیس یونانی نیلج است اخلین بروحی انوس است
الکده بترکی عنبر است ایکنج بترکی ابریشم است ایوک بترکی قاقم است اینک بترکی بقر است ایشک بترکی حمار است ایبار
بترکی مشک است ایلوا بهندی صبر زرد است ایرمهار بهندی اسم بابونج است بابونج بفارسی بابونه گویند در جمیع اجزاء مثل اقحوانست مگر
در گل که کوچکتر از اقحوانست در دوم گرم و در آخر اول خشک و لطیف و محلل بجذب و مفتح و مدر بول و حیض و عرق و کشیر و مقوی دماغ و اعصاب
و با تریاقیه و جهت تب بلغمی و سوداوی و مرکب و تنقیهٔ سینه و درد سر و نزلات و امراض دماغی و تحلیل بقایای مواد ریاح گوش و درد جگر و احشاء و صلب
و رحم و احتباس حیض و عسر بول و عسر ولادت و اخراج سنگ مثانه و تسکین درد ها و ورم جگر و ربو و یرقان و اعیاء و عفونت سودا و بلغم
و قولنج ایلاوس شربا و ضمادا نافع و طلای او ملین اورام صلبه و نشستن در طبیخ او و بدستور نطول او اکثر امراض و علل مفید و مضر حلق و مصلح آن
عسل و شربت انار و فانیذ و جهت فلاع و ذرور او جهت عرق النسا و نقرس بغایت نافع و قدر شربتش تا سه مثقال و بدلش قیصوم و برنجاسف و اقحوان
و بیخ او گرم و خشکتر و در افعال قوی‌تر از گل او و یکمثقال او با شراب و عسل بغایت محرک باه است و روغن بابونه بدستور روغن گل ترتیب
دهند گرم و محلل اورام بارده و مجفف و طلای او جهت تب لرز بلغمی و سوداوی و ادرار عرق و رفع اعیاء و تند بدسام که از سرما باشد و ممدد و تحلیل
ریاح اعضاء و گرانی سامعه و درد کمر و مفاصل و نقرس نافع است و گویند بخور بابونج باعث گریزانیدن هوام میشود بادنجان معرب از فارسی
است بعربی مغد و غد گویند بستانی او در دوم گرم و خشک و گویند خشکی او در سیم است و مقوی معده و مفتح سده کبد از غیر او بهم سده خود
منفخ سده و ملین صلابات و با روغن ملین طبیع و با سرکه قابض و مدر بول و بالخاصیت مسکن صداع حار و خوشبو کننده عرق و رفع
صنان که بدبوی زیر بغل و کنج ران باشد و مجفف رطوبات غریبه و مورث درد پهلو و حانه و بواسیر و مولد سودا و مفسد رنگ رخسار و مصلح
او طبیخ او است با روغن و گوشتهای فربه و سرکه و خوردن او با آب انار ترش و شیرین و ناردان و کوزه پر کرده و امثال آن و ضماد

ایدوردون
افقافاس
ابریزا ایدع
ایسنون ایرس
ایوس اسباطیس
اخلین الکده
ایوک اینک
ایبار ایلوا ایرمهار
بابونج
بادنجان

دنباله او که اقماع گویند با بادام تلخ جهت بواسیر و امراض مقعد و زرور دنباله دنکو فه او بعد از چرب کردن مقعد بروغن بادام روغن
بابونه جهت ورم آن و بواسیر مجرب و چون بادنجان را اهرانچه منضج شده و ضماد نمودن آب آنرا با روغن زیتون بجوشانند تا آبها سوختن
شود و برطرفا تا اکحال برنگ بدن میدارد و در رفع ثالیل مجرب خصوصا چون شب از نقل او بیندد و روز با آن روغن چرب کنند
و اگر آب او را با روغن تخم کتان بجوشانند جهت درد شقاق و ورم صلبی و رفع فسادی که از سرما و برد رسیده باشد نافع است
سوختن و چون رسیده شود و اکه تخم او زرد شده باشد قهر کنند و تخم آنرا با موم و روغن بمالند شقاق میان انگشتان را در حال زایل
کند و هرگاه بادنجان زرد شده را قلائی کرده و جوفش را بروغن تخم کدو پرکرده قریب یکجوز در قرع و شور گرم بگذارند و روغن را از او
استخراج نمایند جهت رفع درد گوش مجرب است و چون اقماع و گلش را اضافه نمایند جهت بواسیر بسیار بدیل است و از خواص او است که بسبب عفونت
که از معادن میگردد و چون نوشادر را در او که اشته در آن حل کنند و شتر برا که احشه در آن محلول ریزند بغایت تنقیه نماید و مجرب
دانسته اند و بدستور سایدن کبریت را در شیر محلول او باعث سفیدی کبریت و ثبات او دانسته اند و بادنجان بری را ساق بقدر زرعی
و برشعب و برگش شبیه ببرگ اسفناج و شد بوو ثمرش بقدر زیتون و گردکان و برفار و سبز است ملطف و جالی و گرم و خشک تر از بستانی

باقلی

و ضمادش جهت اورام بلغمی و سیاه کردن مو و اکتحال برگ خشک او جهت بیاض چشم و جلای باصره و دمعه نافع است باقلی تازه او
در اول سرد و تر و خشک و در اول سرد و در دوم خشک و گلش گرم باعتدال و لطیف و پوست اندرون او مجفف و قابض است و باقلی
مقوی باه است و سریع الانحدار از معده و غیر سده و با قوه محلله منضجه و با رطوبت فضلیه و جهت قرحه امعاء و اسهال و قی و نفث سینه
و شش و تقویت آن و منع ریختن مواد رقیقه از دماغ و تسکین سعال و آب طبیخش جهت خشونت حلق و جلاء رطوبات و منع تولد حصاة
و منع سده و ضمادش با آرد جو جهت ضربه و ورم پستان که از جهت انجماد شیر باشد خصوصا هرگاه با نعناع و سرکه پخته باشند و با حلبه و عسل
جهت تحلیل دمل و ورم بن گوش و با کندر و گل سرخ و سفیده تخم مرغ جهت آمدگی حدقه و با گل خطمی و امثال آن جهت ورم خصیه و اورام حاره و پخته
او با شراب جهت ورم حالبین و کلف و نمش و تحلیل خنازیر خصوصا با آرد جو و شب یمانی و روغن زیتون کهنه و با پیه خوک جهت نقرس
مجرب دانسته اند و چون باقلای تازه را دو حصه نمایند و طرف اندرون را بر زخم زلو و امثال آن گذارند قطع سیلان خون نماید و سترا و
بر موضع گزیده سگ دیوانه باعث جذب سمیت او و ذرورش جهت منع ریختن مواد بچشم و طلای او با ربع او فاذ زهره گاو جهت سرخی چشم
پلک چشم بسیار نافع و ضماد برگ و پوست او جهت سوختگی آتش مجرب و گلش مسکن حرارت دماغ و چون در مادن قلی سائیده در آفتاب
گذارند خضاب سکوت و خوردن باقلی موجب نفخ و اختلاج و ثقل دماغ و فساد ذهن و منجر بافراط است و مصلح او جوشانیدن او

باقلی قبطی باقلی نبطی

با روغن بادام و ادویه حاره اضافه نموده و خاکستر کاه باقلی جهت رفع آثار جرب سیاه نافع است باقلی قبطی و باقلی نبطی نوع ریزه
باقلی معروف است بقدر ترمس و سیاه لون منبت او آبهای ایستاده و تخمش بطبر مثل سنج نی و برگ او بزرگتر از برگ باقلی بستانی و گلش

باقلی مصری و شامی

سرخ و بقدر گل سرخ بسیار قابض و موافق معده و بهترین ادویه قرحه امعاء و اسهال مزمن است و در افعال بلغیر از باقلای معروف باقلی مصری

بادرنجبویه

و شامی ترمس است بادرنجبویه معرب بادرنجبویه است و بعربی مفرح القلب نامند نباتیست در بو شبیه بباد رنگ و خورد و بستانی میباشد
نوع بری برگش لطیف و طولانی و اطراف برگش مثل اره و ساقش مربع و شبیه بریحان و گلش سفید مایل بسرخی و بیخ سرخ با طعام میخورند و ربیعی و
صیفی میباشد و هر سال تخم او سبز میشود نه ریشه و تخمش شبیه بتخم کتان و عنبر و بقله اترجیه نامند و ترنجان گویند و نوعی دیگر در بوی باد و شبیه
و از آن تند تر و برگش مایل بزردی و صحرائی و بستانی میباشد و شاخهای بسیار از یک بیخ میروید و برگش با خشونتی و عریض و از برگ
نعناع بزرگتر و گلش سفید و کم تخم و در دارالمرز آنرا بادرنجبویه میدانند و ریشه او مثل نعناع هر سال سبز میشود و کریه این نوع او دستمیداز
و جمعی که هر دو را یکی میدانند اتحاد نیست و آنچه مولف اختیارات بدیعی گفته که او بالنکوست غلطست چه تخم بادرنجبویه باریکتر از
تخم ریحان و عنبریست و حقیر تخم بالنکو را کشته گیاه آنرا از جمله ریحان مشاهده نموده و از ریحان سبز بزرگتر و در بوی مثل شاهسفرم
و بادرنجبویه در دوم گرم و مقوی دل و دماغ و حواس و معده و جگر و مفرح و مفتح و ملطف طعام غلیظ و هاضم و مورث ذکا و حفظ و جهت عسر
النفس و خفقان و غشی و فواق و تحلیل سوداء و امراض بلغمی و کابوس و معقد و امراض و رکبین و کرده و رفع سموم مطلقا و وحشت سوداوی

و سده دماغ نافع و برگ مسحوق او ده بنج درهم تا ده درهم با شراب جهت گزیدن سگ دیوانه و رتیلا شربا و ضمادا مفید و خائیدن
او جهت ازاله بوی شراب و بد بوئی دهان بسیار موثر و مضمضه بطبیخش جهت فساد دندان و جلوس در آن جهت احتباس حیض و ضمادش جهت
درد مفاصل و طلای آب او جهت جرب سوداوی و نمله و نار فارسی و اکله و در رفع لرزه قشعریره و با نمک جهت خنازیر و سه درهم او با نیم درهم
نطرون جهت رفع ضرر قطران و مسایدع و لعوق او با عسل جهت عسر نفس انتصابی نافع و مضر دق و مصلح آن صمغ عربی و کندر و بدلش دو
وزن او ابریشم و دو ثلث او پوست ترنج و قدر شربت او از خشک او تا ده درهم و از تازه اش تا بیست درهم بهمن و گویند چون بکتاف
آنرا با رشته و تخم خشک کرده در پارچه یا ریسمان ابریشم بسته با خود نگاه دارند باعث محبت دلها میگردد و گلش در افعال ضعیف
از برگش و یکمثقال او جهت رفع لرزه قشعریره و مغص نافع است و قدر شربتش تا دو مثقالست بالنگو نوعی از ریحان و در بوی شبیه باد
رنجبویه و سبز مایل بسفیدیست و برگش با کنگره و تشریف و گلش از تخم ریحان بالیده تر و در افعال قریب بتخم شاهسفرم و جهت اسهال ذربی و معدی
که از امعا باشد با گلاب مجرب و جهت مغص و زحیر مفید و قدر شربتش دو مثقال و بدلش تخم ریحان بادروج لغت نبطی است و بعربی
حوک و بفارسی ریحان کوهی نامند نوعی از ریحان و برگش ریزه و ساقش مربع و شاخ و کم بوی تر از ریحان و گلش مایل بسبزی و در مصر ریحان احمر نامند
و بری و بستانی میباشد و خرنفیت نیز میباشد و ظاهرا تخمش شیر شیبه است که از شیراز میآرند و با شربت قند میخورند در دوم گرم و در اول
خشک و با رطوبت فضلیه و مفرح و مقوی دل و فم معده و مهبی و مدر شیر و حیض و عرق و منضج و محلل اورام و استنشاق گوینده او معطس
قوی و ملین طبع و جهت خفقان و غشی و عسر النفس و ضعف جگر بارد و سده سپرز و تقویت قوه شامه و ریزانیدن سنگ مثانه و سعوط
آب او با سرکه و کافور جهت رعاف و قطور عصاره او جهت جلای بصر و دمعه و طلای او جهت ورم چشم و نزلات و گزیدن عقرب و زنبور و تنین
سیجری و با آرد جو و روغن گل سرخ و سرکه جهت اورام حاره نافع و نقشمند او بر پستان رادع اورام و مولد شیر است و خائیدن او جهت رفع کند
دندان و زایل کردن رطوبات عارضه سینه و شش و درد گوش کهنه او جهت درد او موثر و اکثار او مورث غلظ مرار و ظلمت بصر و
باعث سدر و دوار و گویند مولد کرم معده است و مصلح او خیار و خرفه و سرکه و قدر شربتش از آب او ده مثقال و بدلش بوزن او سنبر و
از خواص او است که چون خائیده در آفتاب بگذارند کرم از او متولد شود و چون در اول نزول آفتاب بحمل بخایند تا یکسال درد دندان
نکشند و تخمش مانع تولد سودا و جهت عسر بول و تحلیل نفخ نافع و ضماد او بر پستان مولد شیر و قدر شربتش از او تا سه مثقال و روغن او
که آب آنرا با مثل او روغن زیتون جوشانیده باشند تا روغن باقی ماند گرم و شدید الجلا و نصف اوقیه او با آب گرم جهت اخراج کرم

بادزهر

معده و طلای او جهت مواد بارده و تحلیل رطوبات و تقویت اعصاب نافع است بادزهر اسم فارسی تریاقست و بعربی حجر السم نامند
و مراد اطبا از او معدنیست کانی و هرگاه بادزهر حیوانی استعمال نمایند مراد از او حجر التیس است و مولف اختیارات بدیعی انکار معدنی
نموده و متوجه آن نشده و این معنی دلیل است بر عدم مطالعه کتب معتبره و ابن تلمیذ در مغنی گوید که معدن و برای ارسطو و غیره قلمی
داد و ایل صین است پنج قسم میباشد سفید و زرد و سبز و غبرو منقط و رازی در طب ملوکی بیان نموده که مابین زردی و سفیدی و برنگ وسمه مشاهده
نموده و در رفع ضرر مثل تجربه کرده و ابن سینا گوید که زرد مایل بسبزی و سفیدی است و در تحفه مسطور است که معدن او کرمان در کوه
زرند است و یک قسم میباشد تیره رنگ و زرد مایل بسفیدی و مایل بسبزی و غبری با او هست که در آتش میسوزد و آنرا مخاط الشیطان نامند و حقیر قسم
سبز تیره و زرد مایل بسیاهی و زرد و کاهی را مشاهده نموده ام و گویند امتحان او آنست که زرد چوبه را بر روی سنگی بسایند و بعد از آن
بادزهر را هرگاه رنگ زرد چوبه سرخ شود خوبست و الا فلا و گویند علامت خوبی او آنستکه در آفتاب گرم عرق کند و چون سائیده بر موضع

فاذزهر

گزیده افعی و مانند آن بپاشند سم را بطریق رشح رفع نماید و چون قدر دو جو را با آب سائیده در گلوی افعی و مار کنند بکشد و با حیوانی که
بیش و امثال او داده باشند بدهند و هرگاه از آن خلاص یابد خوبست و حقیر این امتحان را بهتر میدانم و در حرارت معتدل و در آخر
دوم خشک و تا دو زرده جو ان مقاوم جمیع سموم حیوانی و نباتی و معدنی و مداومت او هر روز بقدر قیراطی حافظ صحت و مانع ضرر
هوا و وبای و اختلاف میاه و اهویه و نگاه داشتن او مانع گزیدن هوام و موافق جمیع امزجه و مقوی دل و حافظ حرارت
و رطوبت غریزی و مانع تعفن اخلاط و زایل کننده سمیت او و مهیج و مقوی اعصاب و قوی و مفاصل و محلل و رادع اورام بارده و حاره

وجهة خفقان بغایت مجربست و قدر شربتش در دفع سموم از ۳ نخود تا دو دانگ و در سایر خواص او بکتب اطبا تا یکدانگ و گویند تا یکدانگ
پادزهر نیمدانگ از عرق او که از تابش بهرسد جهة ازالهٔ خفقان فی الفور مجربست پادزهر حیوانی مراد از مطلق او حجریست و آن سنگیست
در شیردان بز کوهی متکون میگردد و اکثر او طولانی مثل بلوط میباشد و بهترین او مایل بسیاهی و براق و تو بر تو مثل پیاز و در جوفش چوبی
مخلصه یافت گردد و چون با سرکه بسایند مایل بسبزی باشد و نوع اسکندرانی بسیار غالب بر سبزی و در جوف او پشم و سایر چیزها
یافت نشود بسیار ضعیف از نوع شبانکاره شیرازیست و فرق میان اصلی و غیر اصلی آنست که چون سوزن را گرم کرده در اصلی فرو برند سوزن
زرد نشود و دود زرد متصاعد شود و از غیر اصلی دود سیاه و در آخر دویم گرم و در اول سیم خشک و مقوی جمیع اعضا رئیسه و تریاق سمومات
و در خواص مثل معدنیست مگر آنکه در محرورالمزاج بغایت مضرست و محرق خون و مورث التهاب و اسهال دموی و محلل اورام بارده و با آب
کشنیز جهة اورام حاره نافع و طلای او با گلاب جهة طاعون و خنازیر و بواسیر و با شراب و تنها جهة گزیدن هوام مفید و با آب ریحان
جهة گزیدن زنبور مجرب و قدر شربتش از نیم قیراط تا دوازده قیراط و نوعی از فادزهر حیوانی حجرالایل است که از گاو کوهی گیرند و ابن جمیع
گوید که بهترین فادزهرهاست و موافق جمیع امزجه بالخاصیت و چون ۳ روز هر روز نیمدانگ از آن بنوشند هیچ سمی در مدت حیوة در او
بارزد اثر نکند و در سایر افعال مثل فادزهر معدنیست و نوعی دیگر حجرالحیه است که انشاءالله مذکور خواهد شد بارزد لغت فارسی است بعربی قنه و بترکی
قاسنی نامند صمغ نباتیست برگش شبیه ببرگ خیار و شاره نبات سکنجبین و تخمش باریکتر از او سفید او که مایل بزردی باشد در بالیدگی شیر
نکند بهتر از سرخ و زرد مغشوش است در اول سیم گرم و در دویم خشک و قوتش تا ده سال باقیست مفتح و محلل و ملین و مدر حیض و مسقط جنین
و با عسل مفتت حصاة و مفتح سده کرده و تریاق سمومات و ضماد او جهة عسرالنفس و سرفهٔ کهنه و ربو و خناق رحم و صرع و بواسیر و قطع
عضل و امراض عصبی و علل بلغمی و ضعف معده و جگر و سپرز و با شراب جهة سموم و طفیقون نافع و ضمادش جهة دمل و خنازیر و اصلاد
و کزاز و کلف و قلع آثار و بام ... جهة رو بانیدن گوشت و کذلک بر دندان کرم خورده جهة رفع درد آن و بخورش جهة صرع و خناق
رحم و اخراج جنین و مشیمه نافع و مضر دماغ و مصلحش روغن بنفشه و کافور و مفید گوشت صحیح است و قدر شربتش تا دو درهم و جهة سموم تا یکمثقال
بادآورد و بدلش بیخ جوزن و سکنجبین در ربع وزن او و جاوشیر و قطور او با روغن سوسن جهة درد گوش و صداع سرد بلغمی مفید است بادآورد لغت فارسی است
و کنگر نیز نامند و بعربی شوکة البیضا نامند و بلغت جامع بیسمی آنرا عصفر بری میدانند و آن نباتیست خاردار و بقدر ۲ ذرع و
ساقش بقدر انگشت ابهام و بزرگتر از آن مثلث و سفید و مزغب و خاردار و ثمرش مثل قبه و پر خار و گلش بنفش و در جوف چیزی مثل پشم
و خار ماکنه بقدر سوزن و تخمش شبیه بقرطم و مدور و بعضی شکاعی را غیر بادآورد میدانند و میگویند که شکاعی اسم عربیست و بادآورد اسم
فارسی او و تحقیق آنست که یکچیزند و شکاعی گلش مایل ببرگش غیر و سفید و قنبا و بزرگتر و ساق او کوتاه‌تر است و تخمش مانند ... در
آخر اول گرم و خشک و گویند در اول سرد است و اظهر حرارت اوست و تخمش قویتر و با قوه مبرده و مجفف و محلل است و تخمش کرمتر و لطیف
و مفتح و قویتر از برگ اوست مسهل بلغم غلیظ و سودا و مدر حیض و بول و مفتت حصاة و مفتح سده و محلل و با قوه قابضه و مقاوم سموم و بکرد بیخ
از بیخ او جهة نفث الدم و اسهال کهنه و درد معده و عسر بول و گزیدن هوام و تبهای کهنه و بلغمی و سوداوی و ضعف معده و استسقاء
و یرقان و تخمه و جهة کزاز و تحلیل ریاح و درد کمر و ورک و سر و مالیدن ساق تازه او بر داءالثعلب جهة انبات او مجرب دانسته اند و
مضمضهٔ طبیخ او جهة درد دندان و ضماد او جهة درد دندان و اورام بلغمی و آب او جهة رفع تشنج و التهاب نافع و مضر شش و مصلحش
انیسون و بدلش شاهتره و قدر شربت از تخمش تا دو مثقال و از آبش ۳ مثقال و از خواص بیخ او آنکه چون در خانه بیاویزند هوام از آن گریزد
باربلوقالن باربلوقالن بلغت اندلسی غیبه گویند و آن نباتیست ساق و برگش شبیه ببرگ لبلاب کوچک و در شعب ... شبیه بدبق و با
رطوبتی بسیار چسبنده و مزغب شده تو بر تو و بر جامه و سایر اشیا میچسبد گرم و محلل و مقطع و مخفف قوی و تخم و برگش مدر بول و ... و
مدر خون و یکمثقال او با شراب جهة سپرز و ضیق النفس و ضماد برگ کوبیدهٔ او بر اعضا مانع قشعریرهٔ تبها و ... مجفف مزاجهای ... و
روز ... قطع نسل کند و طلای او محلل مواد بلغمی و سوداویست بارود باصطلاح اهل مغرب اسم زهرهٔ اسیوس است و در اسیوس
مذکور شد و باصطلاح اهل عراق اسم شوره است و در اشیاء مذکور شده و بخاریست که در شوره زار منعقد گردد بعد از رفع اجزای دخانیه شبیه

بنمک سفید میشود و جهة تحریک اشیا و تغلیظ و تغییر معادن سایه صنعت کیمیا استخراج نموده و با فحم مرکب او را باروت کرده و از زغال چوب بید
بارود نامند از سموم و در طب غیر مستعمل است و از بدو او عابس جوی جراحات نانه بالکمال سوزش و از خواص او آنکه چون آهن را
باز بنونج ببالایند و با مثل او مس یکجا ذوب و بعد از آن شوره بدان بپاشند مس از آهن مصعود نموده و آهن در کمال نرمی میگردد باز
باز نامند و از جملهٔ سباع طیور معروفست و گوشت او در دویم گرم و در سیم خشک و بطئ الهضم و ردی الغذا و محلل اورام و جاذب
سموم بخور و در سوختهٔ او جهة اندمال جراحات و قطور خون او جهة بیاض عین و ظرفه و همچنین زهرهٔ او بغایت مفید و طلای سرگین
باشق او جهة رفع آثار کلف و حمول او جهة اخراج مشیمه و جنین و اعانت بر حمل گویند مجربست باشق معرب از باشه است و بعربی
صقر نامند در دویم گرم و خشک و ضعیفتر از باز و زهرهٔ او جهة نزول آب و بیاض عین و ظرفه قویتر از زهرهٔ باز و سرگین او جهة ازالهٔ کلف
مجربست و گوشت او را بکوبند و ... و ۳ روز با آب سرد بنوشند جهة سعال یابس و ربو نافع و قدر شربتش یکمثقال و جگر او ... و
همین اثر دارد و چون باشه را با پر و جمیع اجزا بجوشانند تا مهرا شود و آب صاف کرده آنرا با روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند جهة
عرق النسا و مفاصل و اعیا و تعب نافع است و از خواص او آنکه چون چشم آنرا با پارچهٔ کبود بسته بر بازوی چپ ببندند ...
مانده نشوند و مهرارس گوید که نیم درهم از زهرهٔ او و دستور دماغ او جهة خفقان سوداوی مجربست بان در حب البان مذکور میشود بان
اسم هندی تنبول است بارج عنب الثعلبست بارنج نارجیلست بارسفارس زنجار معدنیست باربرعلا بسریانی بزرگتان است
باربقون شوکرانست باطس نوعی از علیق است باروق بعبرانی ... باطبس یونانی خشخاش زبدیست بابون ...
باس هندی اسم مرانست بابار یونانی فلفل است بارسطاریون یونانی حمامی است و آن رعی الحمام است باسیون بافیون
سعله است بالقیس ابوخلسا است باراک بفارسی نوعی از خلافست بال رکس هندی لوفت بائی هندی ... است پابرنگ هندی
برنگ کابلی است پات هندی برگ تنبول است باقلا هندی قسم از قنفع است بابر هندی ریحان است بارا هندی زیبق است با
هندی افتاج است باچن هندی منعجات است بازهر گاوی بفارسی حجر البقر است باسرد کوهی بفارسی ابهل است بالنگ بفارسی
اترج است بادیان بفارسی رازیانج است بادیان رومی بفارسی انیسون است بارکل صحرائی بفارسی لبلاب است بارمو هندی دو قوه است
باوزکاونار بفارسی ... است بادام بفارسی لوز است بادرخت گز ثمرة الطرفا است بادرخت سرو بفارسی جوز سرو است و در سرو
گفته میشود بادرخت نقم بعضی گویند بفارسی عیون الدیک است بامیه بفارسی کراع است بارشنگ بفارسی ... است در
باغ بهباغی نامند بادرخت سند بفارسی بنق است بادرخت عود بفارسی اسم ... است بارس اسم ترکی یوز است بادام کوهی بفارسی
ملوز است بالتقان ترکی اسم ترکی ... است باط باط اسم ترکی برزانج است بال ترکی عسل است بالغ ترکی سمک است باقرساق ترکی
امعاست باقری ترکی کبدست باز بفارسی اسم بازیست باشه بفارسی باشق است باقربقره اسم ترکی قطاست ببغا بفارسی طوطی نامند
و از خوردن پسته و لاجورد و قرطم زودتر تعلیم سخن گوئی میگردد در دویم گرم و در اول خشک و بسیار بطئ الهضم و گوشت او جهة التیام قروح
مزمنه و تفریح دل و ضماد او جهة رفع ثآلیل مفید و خوردن دل و زبان او مورث فصاحت و سرعت تکلم اطفال و رفع لکنت زبان و سرگین
او جهة رفع کلف و آثار و نیکو کردن رخسار و خون او جهة ازالهٔ بیاض عین نافع ببر شیر بلاد هندست و در جمیع خواص قویتر از اسد است
ببراکسز راوند طویل است ببرنک هندی شاهسفرم است بتع نبیذالتمر است و نزد بعضی نبیذالدخن و گویند نبید عسلیست ... بفارسی
سکران طیور است بتنک هندی بقم است ببیکی هندی ... است ... هندی مراد است ... هندی ... است ... هندی
... یونانی سرخس است بجم ثمرة الطرفاست بج هندی وج است بجاک هندی ... است بجوره هندی اترج است
بجو هندی عقربیت بخنجات ... بج بلغت اندلس ... بخور مریم قسمی از عرطنیثا و غیر اوست و او نباتیست
برگش شبیه ببرگ لبلاب کبیر ... او سبز و ... مایل بسفیدی و مزغب و ساقش بقدر چهار انگشت و گلش مثل گل سرخ و از بعضی اسم کبود میشود و
بیخش مثل بیخ شلغم و عریض و سیاه و گیاه او را شجرمریم نامند و جای سایه و مستعمل از آن بیخ و عصارهٔ او و قویتر از بیخش گیاه عرطنیثا
خاردار و ساقش درازتر و برگش شبیه ببرگ کلم و بیخش شلغم و بیخش شبیه ... و سیاه و دراز و مثل کره مثل چیزها بر آمده میباشد بخلاف بخور

مریم در اول سیم گرم و خشک در آخر آن مفتح و محلل و جاذب و ملطف و مسقط جنین و مدر بول و حیض و عرق و شیر و جهة یرقان و تفتیح
افواه عروق و ماساریقا و دافع فضول از اقطار بدن و منافذ و ربو و با شراب جهة رفع ضرر ادویهٔ قتاله و زیاده کردن مستی شراب و با
ماء العسل مسهل بلغم و خلط غلیظ و ضمادش با زهره دواهای کشنده بقوت جاذبه است و با سرکه جهة نتو مقعد و کلف و داء الثعلب و تحجر
نقرس و التوای عصب و با روغن زیتون کهنه جهة شقاق که از سرما بهم رسیده باشد و حمول و تعلیق او جهة عسر ولادت بغایت نافع و مضر
مقعد محرورین و مصلحش کشنیز و آب انار و قدر شربت از عصارهٔ او نصف درهم و از تخمش تا دو مثقال و از خواص او آنکه چون بر
ضماد نمایند اطلاق نماید و جنین را ساقط کند و طلای گیاه تازهٔ او کوبیده پاشند جهة ورم سپرز بعدیل و سعوط او بغایت منقی
دماغ و تخمش جالی و ضماد او جهة کلف و نمش و خنازیر و ورم صلب و داء الثعلب و اکتحالش جهة نزول آب مفید و عصاره و بیخ
او در این افعال قوی تر است و قسمی از بخور مریم را نامش شبیه به نیل و برکش باریک و عایج او بقدر ذرعی و باریک و در اطراف آن
مثل شعبه از شعبهای کل شب و تخمش شبیه بتخم شبت میباشد و تعلیق بیخ او در موضع حمل مجرب دانسته اند بخور الاکراد نباتیست غیر
حماما و ساقش شبیه بساق رازیانه و برکش در حوالی بیخ او انبوه و کلش زرد و تخمش بالیده و سیاه و صلب و برطوبت و منبت او کوههای
درخت دار و صمغش که از انشقاق او بهم رسد سرخ و بدبو میباشد در آخر سیم گرم و خشک و عصاره اش در اول سیم و تخمش در آخر دوم
و گیاه او در دوم مدر فضلات و مفتت حصات و مسقط جنین و صمغش جهة سینه و شش و سرفه و امراض بارده مثل فالج و صداع بلغمی
و ضماد او جهة سرسام بلغمی و عرق النسا و کزاز و مانند او و بخورش جهة خناق و سبات و گریزانیدن هوام و عسر ولادت و سدهٔ زکام
و تجفیف رطوبات و ملغی نزلات و هوای وبائی و قطور او جهة ثقل سامعه و درد گوش با روغن گلسرخ و سنون او جهة درد دندان
کرم خورده و ریزانیدن او و سوتر دو بیخش ملین طبع و جهة جراحات خبیثه و اندمال او و جهة عسر بول و مغص و تحلیل نفخ و درد مثانه و طلای سوخته
او با زفت جهة قروح رطبه و با بهسر نافع و در سایر افعال ضعیفتر از صمغ او و گیاه او ضعیف و مضر دماغ ضعیف و کرب و مصلح او نیلوفر
و قدر شربت از صمغ او نیم مثقال و از عصارهٔ او یک مثقال و از جرم او دو مثقال و بدلش حب الغار و گویند حمول یک قیراط او در ساعت
اسقاط جنین میکند بخور السودان هندی رسبت نامند نباتیست سنگی و بقدر شبری و شاخهای متشبک و مایل بلاجوردی و کلش سفید و با
رطوبتی که بمدت میجمد در دوم گرم و خشک و مسکن مغص و ریاح غلیظه و مفتح و جهة عرق النسا مجرب دانسته اند و ضماد مطبوخ او با روغن زیتون
محلل اورام صلبه و بلغمی و بثور سیج و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش تا یک مثقال ابن نخنج مطبوخ است نخیب بول شتر اعرابیست
معرب از دیکان فارسی و آن گیاهیست شبیه ببرگ و زرد رنگ ذهبی و باریکتر از برگ و آن نرم تر و منبت او میزارها و آبهای ایستاده
و اهل زنج دست برنجن از آن میسازند و گویند در آذربایجان بسیار است گرم و خشک و ملطف و محلل و مدر بول کشت برکشت و موافق امراض
بارده و قدر شربتش از یک درهم تا سه درهم و بدلش یکوزن و نیم او درونج و بوزنش زیرهٔ کرمانیست بدرانکک اندر بانست بدسون مقلی است
بیده اسم فارسی بوت بدکسکان و بدکسان و بدشقان بدیقانست برنجاسف بقار بوی مادران نامند نباتیست بقدر قریب بذرعی
و شاخهای او باریک و برکش ریزه و کلش مثل شبت و در زرد و سفید و مایل بکبودی و سبز میباشد و ثقیل الرائحه و با عطر و با نبات او اندک
چسبندگی و در کوه و صحرا سایه دار میروید و او غیر قیصوم است چه قیصوم شبیه است بافسنتین و اکثر گیاه ریشه میروید و شاخ و زیاده از شبری
و برکش شبیه ببرگ ساق زنبق و از آن بسیار ریزه تر و چسبندگی قلیل و کلش زرد و سفید میباشد و با عطریت قوی ثقیل الرائحه و منبت او
مخصوص کوهها نیست بلکه بالان جا بیشتر یابد و اکثر اطبا و عشابین مشوش ذکر کرده اند و بهر دو را یک چیز دانسته اند و بعضی دو چیز دانسته اند و بعضی
از صفات قیصوم را در برنجاسف و بعضی از صفات او را در قیصوم ذکر کرده اند در اول دوم گرم و خشک و ملطف و مفتح و مدر بول و حیض و عسر
ولادت و انضمام فم رحم و اخراج سنگ مثانه و ضمادش جهة درد سینه و قیام و درد سر و تفتیح سدهٔ دماغی و تقویت دماغ و سرسام بلغمی و سبات
و احتباس حیض و بول و تحلیل اورام و تسکین درد دندان و بدستور و نطول او جهة امراض مذکوره و سدهٔ خیشوم و زکام و سعوط و ذرور و حمول او
با مرصاف جهة رفع فضلات رحم و ذرور سوختهٔ او جهة تجفیف قروح و استنشاق طبیخ او جهة زکام و امراض دماغی و گویند مضر کرده و مصلحش
انیسون و قدر شربتش تا سه مثقال و بدلش قیصوم و در امراض دماغی بابونج و گویند در همه خواص مثل او افسنتین برسیاوشان لغت یونانی

و مغصی دواء الصدر است و بفارسی پرسیاوشان و عوام سنبل نامند و بعربی شعر الجبابره و شعر الارض و شعر الجن و شعر الخنازیر و جعدة الغیلان
و شعر الکلاب و کزبرة البئر و ساق الاسود و وصیف نامند و آن نباتیست برکش شبیه ببرگ کشنیز و بیساق و ثمر و شاخهای او بسیار باریک
و صلب و سیاه و در مواضع نمناک و سایه میروید و قوتش تا شش ماه باقی میماند و معتدل مایل بگرمی و خشکی و ملطف و مجفف و محلل و مفتح
و منضج و مدر بول و حیض و مسهل سودا و بلغم معده و امعاء و جهة شقیه سینه و شش و ربو و ضیق النفس و درد سینه و یرقان و حصیات و اخراج
مشیمه و خون نفاس و ضمادش که نپخته باشند با روغن جهة داء الثعلب و خنازیر و بواسیر و دبیلات و فاشیدهٔ او جهة عرق محرق و جهة منع
ریختن موی و رویانیدن آن و حزاز و سفوف خشک او جهة اسهال و طلای تازهٔ او جهة قروح خبیثه نافع و جهة گزیدن سگ دیوانه شرباً
و ضماداً مفید و طلای کوبیدهٔ او با مغز ساق گاو جهة درد سر بسیار نافع و ذرور سوختهٔ او جهة اندمال قروح و اکله مفید و مضر سپرز و مصلحش
مصطکی و قدر شربت از جرم او تا هفت درهم و از آب طبیخ او تا بیست درهم و بدلش جهة الام شش بوزنش بنفشه و نصف او اصل السوس بردی
در اصفهان بیزر گویند و آن نباتیست ساقش غلیظ و زیاده بر ذرعی و مدور و نرم و آن را ریزه کرده ریسمان ترتیب میدهند و کلش مستدیر
و ضخیم و سفید و دو نهیبی و خوش منظر و برکش مثل برگ خرما دراز و تخمش ریزه کمتر از حلبه و تلخ و بیخش با حلاوت و کاغذ مصری از او و از بیخ او
که پخته باشند ساخته میشود و مراد از قرطاس در کتب طبی کاغذ است در دوم سرد و در اول خشک و آب او جالی دندان و قاطع
نزف الدم مطلقا و با سرکه جهة سپرز و بدستور بیخ او و خائیدن او جهة رفع بوی سیر و شراب و ضماد او جهة تحلیل اورام و محرق او جهة اکله
مزمنه و قروح خبیثه و اکلهٔ دهن و عضاد و نفث الدم و نزف الدم و جراحات تازه و خائیدن او با سرکه جهة سپرز نافع و گویند مضر
احشا و مصلحش حب الرمان بقلی بلغت یونانی نباتیست غیر بستان افروز ربیعی و برکش شبیه ببرگ حماض جز آنکه از آن ریزه تر و سیاه
و مزغب و ساقش باریک و کلش مایل بسرخی و قسمی از آن شبیه بخیزرانست مرکب القوی و با قوهٔ قابضه و گویند در اول دوم گرم و خشک
است و محلل اورام و منقی آثار و برگ و عصارهٔ او جهة التیام جراحات و مضمضه بطبیخ خشک او جهة قروح دهن و زخمهای متعفن
و ورم لوزتین و خائیدن او جهة بثرها نافع و بثور شفتان و مصلحش عناب و بدلش آب چغندر برنگ کابلی دانه ایست مدور و سیاه
و املس و از فلفل ریزه تر و مغزش سفید و با اندک تلخی و در آخر دوم گرم و خشک و مفرح گرم معده و امعاء و مسهل بلغم غلیظ و سودا و
اخلاط لزجه از مفاصل و مجفف رطوبات و قروح و مضر امعاء و مصلحش کثیرا و مستعمل از آن مقشر او است و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش
بوزنش هرسن و نیم وزنش قنبیل بربا مصری بلغت مصری معنی بقله است یعنی بقله که در مصر باین اسم مسمی است و آن شبیه است
بکرفس و خوشبو و شبیه ببوی رازیانه و با اندک تندی و تخمش سبز و باریک و در دوم گرم و خشک و مقوی معده و جگر و احشاء و محلل ریاح و ملین
نزلات و مفتح سدهٔ جگر و سپرز و مدر بول و سمن بدن و گرده و محرک باه و منقی مجاری بول و جهة بواسیر بسیار نافع و مضر دماغ و مصلح
او نیلوفر و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش بسباسه و مداومت خوردن نبات او جهة زردی رخسار آزموده و در سایر خواص و رفع خمار ضعیفتر از تخم
او است برسیاسکنک اسم فارسی نباتیست منبت او بلاد بابل که حوالی کوفه باشد شکوفه و گل تخم میکند و در اول نمو میرسد و از او دو غیر مشهور
است گرم و خشک و مقوی دماغ و معده و جگر و روح نفسانی و محلل ریاح و ملطف و طلای آب او با گلسرخ جهة رفع سیاهی جلد که از ضربه عارض شده
باشد مجرب دانسته اند و آب مقطر او که عرق او باشد بوی قرنفل میدهد و در خواص مثل بادرنجبویه است برم مؤلف معنی شکوفه انیلان
میدانند و مؤلف جامع بغدادی شکوفه درخت غار دارای میداند شبیه بافعلات بقدر زعرور و زرد و یا سفید و خوشبو و مسموم و مفرح و تازه
او مسهل و خشکش ملین و جهة سرفهٔ کهنه و نفث الدم نافع و عرق او جهة تفریح در عطریات مستعمل و گویند در خواص مثل عرق بیدمشک است برنو
بفارسی شلانک و معرب آن شالنج است درختیست مثل درخت انار و پر شاخ و برکش شبیه ببرگ سنجد و در رواز آن تیره تر و مزغب و رائحه
او تند و بدبوی و شکوفهٔ او مثل خوشه و با زردی و بعد شکوفه او ثمری دارد در دوم گرم و خشک و محلل و مجفف رطوبات و منقی دماغ و بکنند
بادها و عصارهٔ برگ او جهة صرع اطفال و سیلان رطوبات دهن و تحلیل ریاح و تقویت معده و تسکین درد احشاء ایشان شرباً و ضماداً
نافع و تا سه درهم او با انگدان جهة تشیر قوت و یک مثقال او با انگدان جهة گزیدن جمیع حیوان که زهر داشته باشند و سعوط عصاره
و چند روغن بادام تلخ جهة رفع نسیان و جمود و تنقیهٔ دماغ و بوئیدن برگ او جهة سدهٔ منخرین و غشی دماغ و زکام و ذرور برگ

خشک او جهت التیام قروح و ضماد او با زفت جهت خنازیر نافع و مضر امعاء و مصلحش صمغ عربی و بدلش مرزنجوش و قدر شربت از عصارهٔ او تا ۲
مثقال و از برگ او تا دو درم و نیم است برداق بلغت اهل مغرب خیشنی است و بلغت عربی اسم سکبینه سک در زرد چون بسایند مایل
بسفیدی باشد و در عراق مسکون کرده‌اند مثل کهربا و سندروس که هر دو اسیر باید در دوم گرم و خشک و مانع سیلان خون است مطلقا و جهت خفقان و سپرز
شربا و ضماد آنا فع و ذرور او جهت التیام جراحت مؤثر و خاتم او باعث ایمنی از غرق شدن و پیچیدن او در پارچه با سنگ چخماق و در
زیر سر گذاشتن او باعث خواب دیدن هر چه در آن روز ناخ کرده و گویند مجرب است برکک شیرازی برگ قسمی از عنب الدب است و بیخ او عود
بربیت بسیار گرم و خشک و مسکر قوی و ضماد او مورث جنون و کشنده است برداء لغت عجمی است سریانی نوعی عبروس و یونانی اقوالن
نامند نباتیست پر شاخ و شاخهایش مثل گمگمان خمیده و گلش سفید و ثمرش مثل زیتون و طعم او شد و تخمش سفید و پوست بیخ او بازرد در اول
گرم و تر و با تفریح و موافق سینه و دماغ و مدر و مفتت حصات و جهت استسقا و بواسیر و ضماد او جهت بهق و داء الثعلب و اورام و سوخته
او با عسل جهت تقویت جگر و عصارهٔ او جهت سفیدی دمعه چشم نافع و مضر مثانه و مصلحش انیسون و قدر شربتش تا پنج درم و بدلش بقول مؤلف
تذکره ریباس است برسین بلغت اهل مصر رطبه است بربلیون از جملهٔ یتوعات و گویند قسمی از ابلیونست برسیون اسم [illegible]
و ز خیت شبیه بامرود سنبت او الخندریابت و در مصر شاول مینامند و در سایر بلاد بعیده سم است برنق و بریج کابلی برنجست بر
بعربی حنطه است برعوفی یونانی بزرقطونا است براش یونانی بمعنی منتش است و کراث انبر باین اسم خوانده برنقس اشق است برنوق بلغت
مغربی شمس و بلغت شامی آلوچه است برزر بعربی ثمر اراک است برهفانج اسم مرواست بربلوره بلغت اندلس بخور الاکراد است براده الحدید
موصوفست برده الاسلام بلغت مغربی لسان الحمل است بردنا بسریانی و برساوق و بریوس برومی و برانی یونانی ایل است بروانیا یونانی اسم [illegible]
است برسیا ائوسپونست برسن قطن است برقوم بعربی قسب است بردون اسب یابو است برطسیقون طین مختوم است برزیر یونانی ابریشم است
بر کینه قصب الذریره است بردیرلون قنبره است برس صبر است برابران بفارسی طاریونست برجیل کرفس است برشیان دارو عصی الراعی است
براهیا بسریانی تخم رازیانه است بربون یونانی اشنه است براش یونانی جبن است برسیقا سیلا یونانی سفرجل است برغل حشیش ابرمیس
یونانی بهش است بربوطالون برومی اذربویه است برزر زرنخست است برهمن بهندی بازوج است برنج بفارسی ارز است برف
اسم ثلج است برغشت بلغت خراسانی قثاء بریست برقوم بفارسی عکر است برکیش بفارسی وسمه است پرستوک بفارسی
خطاف است پرکی بهندی نشش است و بعربی ربابت پربون بهندی الوس است پرسوخ تر که زنیست برهسی بهندی نوعی از شش
است برغور برای اول و بلام اسم فارسی حشیش است پربا بفارسی هدیه است برام حجر البرام است بزرقطونا مشهور است و در اصفهان
اسپرزه و در شیراز تکو نامند سفید و سرخ و سیاه میباشد و بهترین او سفید و زبونترین او سیاه است و شکوفهٔ هر یک برنگ او است
در سیم سرد و در دوم تر و سیاه او یابس است و اجتناب از خوردن او اولی است و سفید او مسکن عطش و حرارت و با قوهٔ محلله و ملین
طبع و بوداده او قابض و جهت تبهای حاره و غلیان خون و خشونت سینه و حلق و زبان و علل صفراوی و ذات الجنب و امراض دموی
و اخلاط سوخته و سرفه و مغص و قرحهٔ امعاء و زحیر و ضماد او با روغن گل سرخ و سرکه جهت درد مفاصل و نقرس حار و نرم کردن اورام و [illegible]
و خنازیر و ورم صلب و جمره و حمره و با آب [illegible] جهت دمل مجرب و با روغن بنفشه جهت درد سر حار و ترطیب دماغ و اعضا و [illegible]
و دراز کردن آن و ضماد کوبیدهٔ او که با شیل او در روغن گل و پوست خشخاش پخته باشند جهت اورام حاره و تسکین درد او مجرب
و مضعف عصب و مفسد اشتها و مصلحش عسل و سکنجبین عسلی و قدر شربتش از دو درم تا ده درم و بدلش در تبرید خرفه و در تنقیه تخم کتان و در سرفه
و خشونت حلق و امثال آن بهدانه و ده درهم کوبیدهٔ او کشنده است برغنج بفارسی اسم بار درخت پسته است که پیش از بسته شدن
گویند درخت پسته یکسال بار میبندد و یکسال ثمرش دانه نمیبندد و آنرا برغنج نامند و در خواص مثل پوست بیرون پسته است بلکه
سرد و خشک و بسیار قابض و مفرح و در افعال مانند اقاقیا است بزرکتان در کتان موصوفست و بفارسی بزرک نامند و از بزر مطلق
مراد او است بزور تخم نباتات و هر تخمی در ضمن اصل آن موصوفست بزر الکرفس الجبلی فطراسالیونست بزر الحذر هندی [illegible] است
بزر الارجوان در ارجوان موصوفست و غیر تشمیز خبث بزر الورد الاسود حبلاهنگ است بزر العصفر قرطم است بزر القنب شاهدانج است

برداق
بکک شیرازی
برسن بربلیون
برسیون برنق بریج کابلی
برعوفی براش
برنقس برنوق برزر
برهفانج بربلوره
براده الحدید برده الاسلام
بردنا برساوق و بریوس
برانی بروانیا
برسیا برسن برقوم
بردون برطسیقون
بردیرلون برس
برابران برجیل برشیان
براهیا بربون براش
برسیقا سیلا برغل
ابرمیس بربوطالون
برزر برهمن برنج
برف برغشت برقوم
برکیش پرستوک
پرکی پربون پرسوخ
برهسی برغور پربا
برام بزرقطونا

بزر بلقیس حرف کاف بلسان است بندباز بابج رومی ابیون است بزر النجکشت در اثلق مذکور است بزر الورد تخم گل سرخ است و در ورد مذکور
است بزر غار الغار است بزر الخم تودری است بزر رمان البر و بزر الملک حب القلقل است بزر الحجری قلب است بزر القمر جمر القمرات
بزر الهوت تودریست برزاق بعیافت و بفارسی آب دهن برنباز بفارسی مغروش شامل است بزمجه بفارسی ورل بربیت بزغاله
بفارسی جدیست بسفایج چینیت نابل نباتیست باریک و گره دار و از هر گره بیخهای برآمده و اندرونش سبز و نبات و میانه دیگرش رگ
دار شبیه بیال البور و مانند گیاه هر جزو بقدر یک شبر و از میان آنها درختان و در بیخ اشجار میروید و در سنگهای در مجاز نامند در دوم گرم و در
اول خشک و گویند در اول گرم است و در یبوست معتدل و مسهل مرهٔ سودا و بلغم غلیظ و هر خلطی راکه ملاقات کند و محلل نفخ و شیر منجمد
در معده و قولنج و منجمد کنندهٔ شیر غیر منجمد و مفرح بالعرض از جهت دفع سودا و جهت جذام و علل سوداویه و مفاصل و ضماد او جهت التواء عصب و
شقاق میان انگشتان نافع و خوردن او با گرد با اطعمه خصوصا پختن او در سکنجبین و با ماء العسل موجب اسهال سودا و بی ضرر است و مطبوخ او
با اصل السوس و انیسون جهت سرفه و ضیق النفس و ربو و مداومت مطبوخ او با عناب جهت سقوط بواسیر بغایت مؤثر و چون سه مثقال از آن
جوشانیده با فلوس خیار شنبر و ترنجبین جهت ریاح بواسیر و درد معده و برص و صرع مجربست و مغثی و مضر گرده و مثانه و مصلح او سپستان
و جوشانیده او با ماء الشعیر و فواکه یابسه و خردل با خروس سالدار و قدر شربتش از جرم او تا سه درهم و در مطبوخ تا شش درهم و بدلش جهت مواد
سوداوی نصف وزنش افتیمون و در بیع آن نمک هندیست بسباسه بفارسی بزبازه گویند و آن پوستی اندرون جوز بوا است بر جوز
چسپیده بهترین او تند بوی اشقر مایل بسرخی بهم پیچیده است در دوم گرم و خشک و گویند در اول گرم در دوم خشک است محلل ریاح و مقوی باه
باطنی و مفتح سده و مجفف رطوبات و مفرح و مقوی معده و باه و هاضم و خوشبو کنندهٔ دهان و جهت سلس البول و سحج و نفث الدم و قرحهٔ
امعاء و رطوبت سینه و [illegible] و اسهال کهن و در بواسیر و منع ریختن فضلات بمعده و تقویت رحم و رطوبات او و ضماد او با برگ مورد جهت
بدبوئی زیر بغل آزموده و با سرگین بز و عسل جهت اورام صلبه و فرزجهٔ او با عسل بعد از طهر معین حمل و با زعفران منقی و مصلح رحم و سعوط او جهت صرع
و شقیقه و طلای او با عسل در حمام جهت درشت زائیده و دفع ریاح نفاس مجرب و مصدع و مصلحش کلاب و گویند مضر جگر است و مصلح او صمغ عربی
و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش جوز بوا است بسد بتخفیف سین اسم مرجان احمر است و بسین مشدده بلغت هندی اسم مرجانست و بفارسی
بیخ مرجان و بعربی مرجان از قرول نیز نامند و او معرب از قرو الیون یونانیست و بیخ مرجان العربی نشف نامند و انسکیت با قوهٔ نباتیه دارد
قعر دریا میروید و ریشهٔ او سفید [illegible] و بهترین سرخ او است که صاف و کم سوراخ و صلب و بی بزیل باشد در اول سرد و در دوم خشک و مفرح و
قابض و مجفف و قاطع نزف الدم و محلل خونیکه در دل منجمد شده خصوصا محرق او جهت وسواس و جنون و خفقان و صرع و ضعف معده و
فساد اشتهاء و نفث الدم و اسهال دموی و سنگ مثانه و گرده و بواسیر و نیم مثقال او که با نصف او صمغ عربی و با سفیدهٔ تخم
مرغ سرشته باشند با آب سرد بنوشند جهت قطع نزف الدم بلطفی مجرب است خصوصا سوخته او و محرق مغسول نوع سیاه او بغایت مقوی
دل و ذرور او جهت بردن گوشت زیاد زخمها و رافع آثار آن و محرق او جهت نزف الدم ظاهری و تقویت دندان و زایل کردن الدرد دندان
و بثورات چشم و تقویت باصره و دمعه و جرب پلک و سلاق و ظفره او با روغن بلسان جهت ثقل سامعه و کری نافع و ابن التلمیذ گوید که سه
روز سه دانگ آنرا با سکنجبین بنوشند لابد دفع ورم و سده سپرز میکند و مضر گرده و مورث تهوع و مصلحش کثیرا و بدلش حبس خون دم
الاخوین و بدلش و قدر شربتش تا یکمثقال و او را استعمال محرق او است و در جمیع تکورات و محلول او در رفع جذام مجرب دانسته‌اند و از خواص
او است که چون طلا و نقره [illegible] از هر یک بقدر رسد و درهم گداخته بحسن یا نگین دانه ترتیب هند و سد او در آن نصب کنند قمر و شمس در حد
اتحاد خود مقارنه با زهره داشته باشد خود نگاه دارند در حال صرع و کل حواین نامند و او غیر حمام است که حبق نبطی باشد و حمام با برگش عریض
و الوان و نبات او قویتر و بزرگتر و کم گل [illegible] بستان افروز برگش ریزه و برگ گلش سرخ مایل به بنفشی و بی رائحه و تخمش ریزه و براق و سیاه
است در دوم سرد و خشک و قابض و رادع و آب او با جلاب و سکنجبین جهت حرارت معده و جگر و سده سپرز و دفع سمیت خانق و جرم او تعقیر
و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش از آب او تا یک اوقیه و نیم و بدلش حماحم و تخمش جهت اسهال نایب مناب تخم بارتنگ و چون کوبیده در
سکر حل شیر ضیانیده شب در مهتاب گذاشته بنوشند و سه روز [illegible] بنوشند زیاده بر آن مداومت کند جهت حرقت البول و بول الدم

بزر بلقیس بزر
بندباز ابیون
بزر الورد بزر الخم
بزر رمان البر
بزر الملک بزر الحجری
بزر القمر بزر الهوت
برزاق برنباز بزمجه
ورل بزغاله بسفایج

[illegible]

مجرب است و قدر شربتش دو مثقال است بسر غوره خرما است که زرد و مایل بشیرینی شده باشد و مراتب هفتگانه خرما در تمر مذکور است و سبز
مرتبه حرارت و هر چند بیشتر خورد شود کمتر گردد در اول گرم و در دوم خشک و قابض و مقوی معده و حرارت غریزی و جهت رفع بواسیر و نفث
الدم و فایده دادن و جهت تقویت لثه نافع و سدد و دیر هضم و مولد خلط خام و نفخ و مصلحش سکنجبین و انار ترش شیرین و مضر سینه و ششش مصلحش
خشخاش است و رب بسر در مزاج مثل او و جهت قی و اسهال و ضعف معده نافع و نبیذ او سکر و قابض و مقوی معده و امعاء است بستیباج
بفارسی خلال مکه و بعربی سدی نامند نباتیست خاردار و برگش با خشونت و ریزه و گلش سفید و ازرق و شاخها بقدر شبری از یک بیخ میروید
و باریک و آنرا خلال میکنند و بر سر هر شاخ چتری مثل قبه و تخمش شبیه بنانخواه و طعمش تند و اول او جز گز نامند گیاه او در اول
دوم گرم و خشک و با اندک عطریت و خلال کردن او جهت تقویت دندان نافع و طلای آب او محلل اورام و جلوس در طبیخ او مصلح
حال رحم و مدر بول و تخمش در آخر دوم گرم و خشک و صدع او کشنده قسام کرم معده و امعاء و مجرب و بخار بیخ در مته ترکی گوینده و مقوی
سده جگر و مدر بول و جهت سعال و فواق و ریاح و بعض جهات و ضماد مطبوخ او در روغن زیتون جهت فالج و استسقاء و درد مفاصل نافع و مضر
ریه و مصلحش کشنیز است و مضمضه بطبیخ او مسکن درد دندان و مضر سر و مصلحش ترس و قدر شربتش تا سه مثقال است و بدلش شیح ارمنی بستیج کندا است
بسبیله بلغت مصر نوعی از جلبانست و او فاریست در غایت تلخی بسباسا حرمل عربیست بسیلا بصل است بتقیس بیونانی نفل است
بسقیا شاهترج است ببوروس بیونانی نوع فقیل تونیای مصنوع است بستان بفارسی اسم فرع است بسته بفارسی فستق است و بهندی
پستی گویند بثام درختیست حجازی و در مصر و عراق نیز میباشد و در این اوان تخم او را بجای حب بلسان استعمال نمایند و ثمر او دراز و بقدر
درخت توت سفید و ثمر او از آن کوچکتر است برگش مثل صعتر و با رطوبت چسبنده و با شیرینی و گلش زرد و تخمش شبیه بحبابه و بی مزه و
ثمرش مثل خوشه و دراز و دو انتهای او مایل بزردی و از بعضی سرخ و از بعضی مولانی مثل حب صنوبر و چون جزوی از آن قطع نمایند از آن
آب سفید تراوش کند و بعد از خشک شدن مایل بسرخی گردد و بهترین اجزای او دمعه او است و مسواک چوب او مقوی لثه و رافع بدبوئی
دهان است مجموع اجزای در دوم گرم و در اول خشک و برگش با رطوبت فضلیه و دمعه او جهت پاک شدن و تنقیه زخمها و تجفیف آن
و قطع نزف الدم و عرق و درد دندان و ادرار بول و حیض و حمول او با زعفران جهت اعانت حمل و تنقیه رحم و تحلیل ریاح نافع و دانه او مقوی معده
و عصاره بالخاصیه جهت گزیدن عقرب شربا و ضمادا مفید و روغن دانه او مسهل بلغم و مره السودا و موت مغز و برگش شبهای و باید غبهها
خضاب بکوبست و چوب او را با خود داشتن موجب قضاء حوائج است و با بنیب او ماخشت الیسر نامند و چون حب او موجب مغز و کرسا
و مورث امراض بد است اجتناب از خوردن او اولی است بشنین نوعی از نیلوفر مصریست و در چین زیاد نی آب رود نیل میروید و گلش
بقدر عمق آب و گلش سفید و بقدر رفته خشخاش و در وقت طلوع آفتاب از آب بیرون آید و در حین غروب نهان میشود و بیخش شبیه بجادر بن
و بیخش مثل شلغم و از آن کوچکتر و در رنگ و طعم مثل زرده تخم مرغ است و اهل مصر آنرا پخته و خام میخورند در دوم سرد و در اول دوم تر
و در جمیع افعال مثل نیلوفر و بیخش مقوی معده و باه و جهت زحیر و اسهال صفراوی و باشیر جهت سرفه نافع و گلش با قوه محلله و روغن معمول
از گل او جهت ذات الجنب و جنون و درد سرمان و شقیقه سعوطا و طلاء مفید و شربت و در افعال مثل شربت نیلوفر و دانه او محلل
ورمها و جهت بواسیر نافع و گویند مضر مثانه و مصلحش عسل و قدر شربتش تا هجده مثقال و بدلش نیلوفر است بشبش بعربی اسم برگ خطمی است
بشنیه تشمیز حب است بشنگ حنظیانا است بشولسون بسریانی بزرقطونا است بشنان بلغت بربری سیغاج است بشم بلغت فارسی
اسم صوفست بشنک اسم زرک است بشور است بشه اسم فارسی بق است بشم ونرم بفارسی طحلب است بشباش بهندی اسطوخودوس است
بصل بفارسی پیاز نامند و بهندی پوته و در شمار های کوهها کثیر الوجود و طعم و بو و برگش مانند پیاز و تیز که کوهی را نامند و تیز تر از بستانی
است و مجموع آن در آخر سیم گرم و در اول آن خشک و گویند در چهارم گرمست و با رطوبت فضلیه و مفتح سده و مقوی شهوت خصوصا پخته
او که با گوشت چرب باشد و دافع مضرت هوای وبائی و طاعون و اختلاف آبها و مدر بول و حیض و مفتت حصاة و مطبوخ او مهرای کثیر الغذا
و ملین طبع و پخته او با چربی جهت تنقیه ششش و سینه از اخلاط لزجه و پخته او در سرکه و پرورده او در سرکه جهت یرقان و سپرز و با سکنجبین اشتها
و تقویت هاضمه و منع غثیان صفراوی و بلغمی و شهای مانع غثیان ادویه کریهه و دافع سموم و آب او جهت رفع ضرر سگ دیوانه گزیده

بستیباج

بستیج بسبیله بسبانا بسیلا بسقیس ببوروس بستان بسته

بشمه بشنین بشبش بشولسون بشنان بشم بشنک بشه بشم ونرم بشباش بصل

نافع و عصاره چون بکچهار یک بوزن شاه زان در عرض سه روز خورده شود بغایت مجربست و قطور او جهت دمعه و حکه و جرب چشم
و ابتداء نزول آب و با عسل جهت بیاض و سعوط او منقی دماغ و بوئیدن او جهت رفع ضرر هوای وبائی و سده دماغی و چکانیدن آب او در گوش
پخته او در گوش جهت ثقل سامعه و طنین و پاک کردن چرک و تحلیل ریاح نافع و ضمادش جاذب خون بظاهر جلد و نیکوئی رنگ رخسار و با بوره
و عسل و نمک جهت برص و کلف و ثآلیل و قروح شهدیه گویند مجربست و با بول آدمی جهت زخم سگ دیوانه گزیده و با انجیر جهت گزیدن عقرب
و زنبور و ضماد پخته او جهت نضج اورام بارده و با زرده تخم مرغ یا روغن تازه جهت درد ورم مقعد و حکه و با روغن گوسفند جهت شقاق مقعد
و بواسیر و زحیر مجربست و حمول او جهت گشودن رگهای بواسیر و سیلان فرسودن خون مؤثر و جهت کجی ناخن و تشنج نافع و پوست محرق او با موی
سوخته و کافور جهت اکله مجرب و قیروطی آب او با پیه مرغ جهت ریش شدن پا از کفش و موزه مفید و مضر محرورین و اکثار او مورث نسیان و بخار
و ریاح غلیظه و مولد خلط غلیظ در جرم معده و موجب تشنگی و مصدع محرورین و مصلحش شستن او با آب نمک یا سرکه خوردن و بعد از آن انار
و کاسنی و شادنمودن و رافع بوی او بلع قلیه و نان سوخته و گردکان و شوبت و تخم او در آخر دوم گرم و خشک با رطوبت فضلیه و ضمادش
جهت داء الثعلب و بهق نافع و قدر شربتش یک مثقال است بصل لقیس پیاز زیست ریزه و پوست او سیاه و برگش برگ بلبوس و از نباتیت گرم
و آب طبیخ او بغایت منقی و اگر قدری زیاده خورده شود فضله را بقی رفع کند بالسقوط قوه و خناق کشنده است و دایم استعمال او بد است
بصل العنصل و بعض لفار بصل ابزراقیل است بصل الماکول بلبوس است بصل الزیر بعض الذئب بلبوس است و گویند دوسنفی ز بلبوس است
بصل الرجس پیاز نرجس است و در حرف نون مذکور است و بدستور سایر پیازها در همین ذکر نیا نمانده کورست بصاق القمر حجر القمر است بصل الخبیه
و بصل الخنازیر اسقیل است و گویند بلبوس است بطم بفارسی ونرکی درختیست سقز نامند و آن عظیم میشود و در برخزان میکنند و برگش و بارش
با عطریت و تخمش سبز و شبیه بسماق و عدس و از آن بزرگتر و با خوشه و مغزش سبز و پوست او ترش و بفارسی بن نامند درخت انجیر او
موصوفست و صمغ او را بفارسی و ترکی سقز نامند و در علک البطم مذکور است ما درخت و برگ و شاخ او در اول سیم گرم و خشک و محلل و ق
و نضول پوست او محلل اورام و برگش خضاب موی و خاکستر چوب او جهت داء الثعلب مفید و برگ خشک او با روغن با سرکه جهت ندیابیدن موی
و دراز کردن موی مجربست بطیخ بلغت رومیت و بفارسی خربزه نامند و بیونانی فاش نا شیرین او سرد و در دوم تر و شیرین او بقدر شیرینی
مایل بحرارت و بهترین او شیرین کم آب نازک بیحر بست و بهترین ناشیرین او ملبوست که خربزه گرمک نامند و مثل سایر اقسام سریع الاستحاله
بخلط غالب معده و سریع التعفن نیست و موافق صفراوی و سوداوی و در برودت همه حرارت معتدل و مرطب دماغ و بدن و مفتح سده و جلای
او زیاده از سایر اقسام و مجموع اصناف خربزه مدر بول و مخرج حصاة و جالی و سریع النفوذ و ملطف و مرطب و مدر عرق و کثیر و مسهل آنچه با در سد
و مصلح حال کرده و قروح باطنی و جالی آن و مرحی حشار و سریع الاستحاله بخلطی که در معده باشد و مصلحش سرکه و آب انار ترش و ناشتا خوردن
آن مورث تبهای صفراوی و بر بالای طعام موجب تخمه و با اغذیه کثیفه مثل پنیر باعث سده و بهترین اوقات تناول خوردن او ما بین دو
طعام است که طعام اول از معده منحدر شده باشد و ضماد گوشت خربزه جهت تسکین ورم و درد چشم و اورام صلبه و با بوره جهت کلف و آثار و حمام
پوست او جهت منع نزلات و ورم دماغی خصوصا جهت اطفال و شانیدن درهم پوست خشک او جهت اخراج حصات و اندمن او در دیک با عسل
زرود پختن گوشت بغایت آزموده و یک مثقال تا دو مثقال از ریشه خربزه مغثی قوی و ضماد او با عسل جهت قروح شهدیه نافع است و تخم او
در اول گرم و در دوم تر و ملین و منقی و مفتح سده جگر و مدر بول و منقی گرده و مثانه و امعاء و جهت سرفه حار و درد سینه و خشونت زبان و حلق
و تبهای حاره و مرکبه و تشنگی و حرقت البول و جهت بدرقه شدن ادویه جگر و مجاری بول و تسکین حرقت و خشونت قضیب از جهت حصاة
بهم رسیده باشد و ضماد کوبیده او غیر مقشر او بغایت جالی بشره و جهت کلف مجربست و گویند مضر سپرز و مصلحش عسل است و قدر شربتش از ده
درهم تا بیست درهم بطیخ هندی بفارسی هندوانه است و بعربی دلاغ و دابوقه نامند در اول دوم سرد و در آخر او تر و مسکن حدت صفرا و
خون و تشنگی و مدر بول و ملین طبع و آب او با عسل و خمیر جهت قطع بلغم و با شیر جهت امراض سوداوی و با تمر هندی جهت مواد صفراوی و حرب
و حکه و با سکنجبین جهت تفتیح سده و ادرار بول و یرقان و مواد محرقه و اعانت هضم و با شیر خشت و امثال آن جهت تبهای حاره و دفع خلط
ردی الکیفیه که کم مقدار باشد مفید و مولد خون رقیق و بلغم شیرین و مرطب بدن و مضر سپرز و بارد المزاج و معده او و مصلحش گلقند و عسل و قند

تقدم به یعقوب ... بقدر اول دهر ... (marginal notes)

و مثال آن و در مزاجیکه صفرا بسیار غالب باشد هندوانه از جهت لطافت مستحیل صفرا میشود مثل آب کدو و در مبرودین بدو مصلحش سکر
ضعف باه و درد مفاصل و مثال آنست و چون هندوانه را سوراخ کرده قدری عسل در آن ریخته سوراخ را مستحکم کرده یکهفته بزیر سرگین
اسب دفن کنند آب او مثل شراب مسکر گردد اما منعشی و مفسد معده است و تخم او در دوم سرد و تر و در جمیع افعال مانند تخم کدو
و قدر شربتش تا پنجدرهم است و در اخراج حصاة و انحدار خرزه از معده گویند مجربست و مربای پوست هندوانه بعسل و شکر جهت ریاح
و وسواس و بهق و ... و درد سینه و ضعف معده که از خلط گرم آنی باشد و تقویت هاضمه نافع است بط بفارسی اردک نامند از جمله
طیور آبی و الوان مختلف و اهلی و وحشی میباشد در دوم گرم و در اول خشک و مرطب برطوبت فضلیه و کثیر الغذا و مسمن بدن و کرده
و مبهی و مصفی صوت و دافع ریاح و مولد خون غلیظ سریع التعفن و دیر هضم و مصدع و مصلحش سرکه و زنجبیل و ادویه حاره و سکنجبین و ضماد
گوشت او با نمک جهت ثالیل و خاکستر پر و بال او جهت تحلیل خنازیر و ذبل او جهت کلف و نمش و خنازیر نافع است و پیه او بهترین پیههاء گرم
و ملطف و ملین و محلل و با قوه نافضه و جهت خناق و ورم پستان با آرد باقلی مجرب و جهت سرفه و درد سینه و با کهربا جهت قطع
سیلان خون و زهر و رشتله و با سداب و روغن زیتون جهت زود بحرف امدن اطفال نافع و پوست او با مرداسنج و شکر و نوشادر جهت
رفع بیاض چشم بغایت آزموده است و سنگدان او دیر هضم و از تعفن دور است و چون هضم شود مقوی معده و حشا است بطارخ اسم ماده
تخم ماهیست که هنوز تخم نشده باشد و جامد او بقدر انگشتی و سایل او نیز میباشد مثل یک بهترین او تازه مایل بزردی سایل است مکتوب و
در دوم گرم و خشک و قاطع بلغم و جالی قصبه ریه و جهت کرده و سبز و ریاح نافع و سریع التعفن و مضر محرورین و مصلحش زنجبیل است که بالخاصیت
قطع خشکی آن میکند و سکنجبین و ترشیها مطلقا و آنچه در گیلان تخم ماهی را اشبل میسازند قریب الفعل است باو بطارخیون بطارخ است بطنج
رقی براء و زاء معجمه و بطنج شامی و مشید و فلسطینی بطنج آنده است بطراسیونانی سنگلاخ است بطراسالیون یونانی بمعنی کرفس جبلی است
و آن فطراسالیون است بطراخو یونانی اسم ضفدع است بطربون یونانی خرنوب الشوکت بطبطس یونانی بر وجبت بطقیا یونانی
مومیائی است بطارس یونانی سرخس است بطراالاون یونانی نفطات بطینه بل است بطباط عصی الراعی است بعیر اسم جمل است بعوض
بق صغیر است که بفارسی خاک پشه نامند بعر اسم سرگین حیوانات که خشک و از هم منفرد باشد مثل سرگین گوسفند و شتر بغل بفارسی
استر نامند و از فرط حرارت مزاج توالد ننماید و بندرت واقع میشود و مشاهده شده و بهترین او نسخه مادرش مادیان و پدرش الاغ
در سیم گرم و خشک و گوشت او جهت درد مفاصل و پیه او جهت نقرس و عرق النسا و چون با روغن زیتون دل او را طبخ نموده سه روز با آب عصی
الراعی بنوشند باعث قطع نسل از جانب مرد میشود و چون زن زهره او ۳ روز بعد از طهر متعاقب هم بخورد مانع حمل میگردد و دود سم او
و فرزجه چرک گوش و بخور سم او مسقط مشیمه و گریزاننده هوام و همچنین بخور زبل او جهت گریزانیدن هوام و خوردن او جهت تسکین قولنج
نافع و چون آنرا با عفص کوبیده در روغن زیتون جوشانیده بموی مالند جهت دراز کردن و سیاه کردن موی مجربست و ذکر الاغ نیز همین اثر
دارد و ضعیفتر است از او بقر اعرابی حیوانیست که از او گندم خمیر کرده بقدر روز بسه ترتیب دهند و باقلیه که از سرکه و دوشاب و ادویه
حاره و گوشت ساخته باشند استعمال نمایند گرم و مایل باعتدال و مبهی و مسکن تپ صفراوی و التهاب و تشنگی و مقوی بدن و مفتح سده
و مصلح حال کرده و صحابه ریاضت و مولد خون صالح و بطیء الهضم و مولد ریاح و مصلحش دارچینی است و مؤلف تذکره موافق آنچه مذکور شد
ذکر نموده است و همین خاصیت دارد آش ماهیچه و اش اگر که در اصفهان اش برگ نامند بقلة الحمقاء بفارسی خرفه نامند و بعبرانی ارغیالم
و بفرنگی پرغان سالا گویند نباتش کمتر از ذرعی و اکثر او مفروش بر زمین و ساقش بقدر انگشتی و بسیار نازک و شکننده و برگش ریزه مایل بتدویر
و گلش سفید و تخمش سیاه و ریزه و طولانی در دوم سرد و تر و گویند در دوم تر است آب او مسکن حدت صفرا و خون قاطع نزف الدم و نفث
الدم و چرکی که از سینه آید و مانع نزلات و جهت حصات و ادرار نمودن بول و از حرقت او دو ابو اسیر و توصیر حرارت جگر و تبهای حاره
و رفع حب القرع و در مثانه و قرحه امعا و تبرید دماغ و دردسر قلاع نافع و ضماد او با روغن گل جهت صداع حار و سوختگی آتش و اورام حاره
و با شراب جهت شوره سر و با آرد جو جهت مقعد و شقاقلوس و ورم چشم و ورم دماغ و جرب و حکه و ورم درد انثیین و شرا و حمره و ثالیل و
بارپوند جهت قطع تب مجرب و حقنه آن جهت درد انثیین و حار و سیلان فضول امعا و رحم و ضمادش جهت ثالیل قویتر از نبات او و در زده

بطارخیون بطارخ بطنج رقی و بطنج شامی و فلسطینی بطرا بطراسالیون بطراخو بطبطس بطقیا بطارس بطراالاون بطینه بطباط بعیر

بغل

بقلة الحمقاء

صاحب تب و امراض حاره بغایت نافع است و مضر باه مبرودین و ضعیف الحرارت و بالخاصیت مسقط اشتها و اکثار او مورث
تاریکی چشم و مصلح او مصطکی و کرفس و نعناع و قدر شربت از آب او تا بیست مثقالست و فرش کردن نبات او مانع احتلام است
و تخمش در جمیع افعال مثل آب او و از آن ضعیفتر و ذرورش جهت قلاع الاطفال و غیر آن نافع و در رفع تشنگی قویتر از نبات و گویند مضر
سپرز و معده باده و مصلحش قند و قدر شربتش تا پنجدرهم و بدلش در اکثر امور بزرقطونا و بو داده او قابض و غیر بو داده او ملین الطبع است
بقر الوحش نوعی از ایل است و مذکور شد بق بفارسی پشه است در دوم گرم و خشک و با اندک سمیت و بوئیدن او جهت صداع
مزمن و خناق و رحم و لعوق سوخته او با عسل جهت سعال مزمن و بلع نمودن زنده او جهت رفع عسر البول و نفوخ او در مجرای بول جهت
احتباس بول و تفتیت حصاة نافع است و گویند چون هفت عدد از آن را نقبه با فلفل و مشقوب بلع نمایند قبل از نوبه جهت تب ربع
مجربست و طلای روغن او با آب لیمو رفع اذیت گزیدن او میکند و چون زرنیخ و نوشادر را با پیه گاو چند روز در مکانی بخور کنند
منع تولد او کند و مجرب دانسته اند بقم درختیست عظیم و منبت او هند و زنگبار و برگش مثل برگ بادام و گلش بسیار ریز و ثمرش مدور مایل
بسبزی و در آخر سرخ میشود و بعد از رسیدن سیاه و شیرین میگردد و چون در شب آنرا بخیسانند مداد در غایت خوش رنگی میشود و از چوب
صباغان استعمال مینمایند و رنگ بقمی مشهور است در سیم گرم و در چهارم خشک و پنجدرهم او کشنده است و گویند علاج نمیپذیرد
و ذرور او جهت التیام قروح کهن و جراحات تازه و قطع نزف الدم و غسول با آب او جهت نیکوئی رنگ رخسار و تقویت مفاصل نافع
است بقم بضم باء و تشدید قاف و فتح آن بلغت یمن اسم جوز ماثل است بقس بفارسی درخت شمشاد نامند و برگش مثل
برگ انار و از آن کوچکتر و سبز و تر و ساق و سفید و شاخهای او در بستان و خزان میکند و گلش سفید و در غایت عطریت و تخمش سیاه
و مانند فلفل است در دوم گرم و خشک و برگش سم حیوان خصوصا شتر و ضماد تازه او با حنا جهت تقویت موی و درد سر و تفرق
مستوی که در استخوان سر است و با سفیده تخم مرغ و لادن کند جهت استحکام مفاصل و نی و دهن دخول طبیخ برگ او جهت خروج
مقعد مجرب و تخمش قابض و مجفف رطوبات معده و امعا و قاطع سیلان لعاب دهان و ضماد طبیخ او با شراب کهنه جهت قوام
رسید جهت بادسرخ و نمله ساعیه و سعفه و با عسل و حنا جهت رفع آثار جلد نافع و قدر شربت از تخم تازه او که دانه را بیرون کنند تا یک
اوقیه و از خشک او تا سه مثقالست و شکوفه او مقوی دل و دماغ و عرق او قویتر از شکوفه نارنج است بقشوفرین یونانی نباتیست
برگش شبیه بتره تیز رنگ و از آن بسطبر و تر و تند طعم و ساقش مربع و گلش شبیه بگل بادروج و تخمش مثل تخم کنجد و بیخش مدور و سیاه
مایل بزردی و کوچکتر از سیب و بوی او شبیه ببوی شراب و منبتش سنگلاخها است گرم و خشک و محلل و ملطف و مقطع و ضماد برگش جهت جراحات
عظیم و ثالیل منکوس و جذب خار و پیکان از بدن و تخمش محلل و بیخش با ماء العسل مسهل بلغم و مره سودا و قدر شربتش تا دو مثقال است
بقلة یمانیه نباتیست شبیه بکاسنی و ازان ریزه تر و در کنارهای مرویدی مایل بسرخی و طعم است و در شکایت و طبرستان تخمیه
گویند و ابن تلمیذ گوید تخمش شبیه بتخم بستان افروز و قسم ماده سرخ مرز است در دوم سرد و تر و ملین الطبع و مرطب بدن و قلیل الغذا
و مطفی حرارت غریبه و مولد خلط صالح و مسکن تشنگی و سرفه حار و ضمادش جهت جرب و حکه و اورام حاره و درد سر و جروح و قروح و ورم
چشم و ثالیل و قروح باطنی و غلیان خون نافع و بطیء الهضم و مضر مبرودین و قاطع باه و مصلحش چاشنیات و تخمش سرد و خشک و رادع
و جهت امراض حاره و اورام شرا و ضماد مفید و مضر گرده و مصلحش شکر و قدر شربتش تا سه مثقال است بقلة حامضه نزه خراسانی گویند
قسمی از حماض بنکت و وقت پیاق و از برگ کرنب کوچکتر و ترش مزه و در دهانها میروید و در افعال مثل حماض و مضر عصب
و مصلحش عسل است بقلة البرازی نباتیست از کاسنی بزرگ کوچکتر و بیخش بر روی زمین پهن میشود و گلش زرد بخلاف قثاریکه بیخش بزمین
فرو رفته است و طعم آن با اندک شوری و تلخی و در آخر زمستان میروید و در آخر بهار میخورند و تخمش شبیه بدانه پنبه در اول سرد
و در دوم رطوبت معتدل و گویند گرم و خشک است و مقوی احشا و معده و جگر و جهت خفقان و بوی دهان و تقویت لثه و هاضمه و
تب ربع و بلغمی نافع و در جامه خواب که اشتن موجب دیدن خوابهای خوب است بقلة الدماء نباتیست برگش شبیه ببرگ تاریک
و از آن ریزه تر و برگش با یک دیگر شعبه و بیرون سیاه و اندرون سفید و اکثر منابت او بلاد ارمنیه و بلاد مغرب و جزایر است

بق
بقم
بقم بقس
بقشوفرین
بقلة یمانیه
بقلة حامضه
بقلة الدماء

و هر سال در بهار سبز میشود و تا اواسط تابستان میماند و پوست بیخ او در امیز بند تا مثل زفت میشود و چون به پیکان و حربها مالند
هر حیوانی که بخورد و بخون او مخلوط شود در ساعت آنرا بکشد و در اندلس بیخ مقشر از پوست آنرا بجای کندر استعمال مینمایند و در نهایت
گرمی و خشکی و ۳ درهم او کشنده است بقی بقلهٔ حرانیه بقلهٔ حامضه است بقلة الرمل بقلة الابرار است بقلهٔ مبارکه
و بقلة الزهراء و بقلهٔ لینه بقلة الحمقاء است بقلهٔ اترجیه ترنجانست و او قسمی از بادرنجبویه است مذکور است بقلهٔ عربیه بقلهٔ یمانیه
است بقلهٔ یهودیه هندباء بریست و گویند قرصعنه است بقلة الغزال مثل کف حراشیع است بقلهٔ بارده لبلابست بقلة الانصار
کرنبست بقلة الخطاطیف دواء الخطاطیف و گویند عروق صفر است بقلة القدس فودنج بریست بقلهٔ ذهبیه و بقلة الروم
قطفست بقلة الحمقاء بری اسقیوس است بقلة الملک شاهترهست بقلهٔ عایشه جرجیر بستانیست بقار بطافین است بقیس
یونانی بقس است بقسمات خبز الکعک است بقلة الاوجاع بیونانی او را قاقالیا نامند نباتیست مغربی و بنواحی افریقیه و در طعم شبیه
بانیسون و با اندک تلخی و در دوم گرم و خشک و جهة درد کلیه هر شخصی و در هر زمانی مفیدست بقلة الضب بادرنجبویهٔ صحرائیست بقلهٔ دشتی
نفاقست بقر گاو است و بهترین او گوسالهٔ یکساله است که عجل نامند و بعضی او را بهتر از گوسفند سه چهار ساله میدانند و در دوم
او بهترین سایر الوان گوشت گاو و زیاده از یکسال در دوم گرم و در سیم خشک و غلیظ و دیر هضم و مورث امراض سوداوی و بعد از
هضم تمام مقوی بدن و سمن و قاطع مواد رقیق و جهة اصحاب ریاضات و فوق نافع و سبب تعفن خون و مضر صاحب نقرس و مفاصل
و قاطع حیض و سدد و اکثار او مورث موت فجاة و مصلح او مهرا پختن و با عسل و سرکه و ادویهٔ حاره ملطفه مثل دارچینی و زعفران
و خوردن سکنجبین و شیر بهاسوی آخر ماموافق است و مرقا و گرچربی نداشته باشد با سرکه جهة صاحبان مرار و جگر نافع و مانع نفاث
مرار معده و امعاء و انتشار صفر است و مدر بول و جهة یرقان نافع و خوب کباب سیخ بر او جهة کشتن کرم گوش و خوشبکی آتش سفید و شاخ
او در دوم سرد و در سیم خشک و آشامیدن یکمثقال سوخته او با آب سرد قاطع رعاف و با شراب قاطع اسهال و ذرور آن و سوهان کرده
غیر سوخته جهة نزف الدم و طلای دندان و التیام قروح نافع و سوخته او نیز همین اثر دارد و دو مثقال او با عسل جهة اخراج حب
القرع و تقویت باه و مداومت و هر روز نیم مثقال با سکنجبین جهة رفع سپرز مؤثر و پیه او در افعال بهتر از پیه خوک و زهرهٔ او تا چهارم
گرم و خشک و جهة رفع سپرز مؤثر و در معاجین جهة صاف کردن منی و آشامیدن او با عسل جهة حکه و مرض التنگ و طلای او جهة قروح خبیثه
و گزیدن عقرب و جانوران و تسکین درد زخمها و در قضیب و فرج و غلاف خصیه و تحلیل ورم او با بوره و طین قیمولیا جهة جرب متقرح و ریش
و سبوسهٔ سر و فرزجهٔ او با ادویهٔ مناسبه جهة احتباس حیض و شقهٔ رحم و اکتحال او با عسل جهة بیاض چشم و قطور او با شیر زنان و شیر ز
جهة چرک گوش و گرانی سامعه و جراحت گوش و با مراهم جهة منع چرک زخمها و غرغرهٔ او با عسل و مایئذ در فارج جهة خناق و طلای او جهة قروح مقعد
مفید و با نطرون و سنگ رخام جهة خراز مفید و قضیب مجفف سوهان کردهٔ او را با تخم نیم برشت خوردن بغایت مهیج و بخور شاخ
او جهة گریزانیدن هوام و سقاط جبین مفید و مغز ساق او جهة تلیین اورام صلبه و شقاق و بواسیر و شقیقه و استخوان سوختهٔ او مانع زیادتی
اکله و آشامیدن خون او بقدر یکوقیه که گرم باشد کشنده و ضماد او با آرد جو تلیین اورام و ذرور خشک او جهة حبس کردن خون جراحت و منع
ورم بغایت مفید و ضماد خون تازهٔ او که با خون حیض ممزوج کرده باشند جهة نقرس و درد مفاصل گویند مجربست و در دست کردن انگشتریکه
از شاخ چپ او ساخته باشند و دزد چپ کنند جهة رفع صرع بالخاصیت مؤثر است و چون گوشت او را قهر انجته و با خون او در شیشه کرده
چهل روز تعفین نمایند و کنند تا کرمها یکدیگر را خورده یکی بماند نیم درهم او سم قاتل است و چون با بزر البنج قدری رزد و نفوخ کنند بیهوش
میسازد و گویند آزموده است و خواص بول و در بول مطلق و سرگین او و در اخثاء و شیر او در لبن مذکور است بکا درختیست معروف و زمکه
معظمه شبیه به بشام و برگش از آن ریزه تر و ثمرش از آن او و در و آب سفید یکه از آن میچکد از ماندن سرخ میشود و بخلاف و معهٔ بشام و در دوم
گرم و خشک و منضج صلابات و مسواک چوب او و معه او جهة تقویت لثه و منع آفات دندان و خاکستر او جهة التیام قروح و برگش
محلل بدو تخمش مقوی معده و جهة سرفه و اورام بلغمی و سوداوی نافع بکمون بلغة فارسی و بعربی قج نامند از جملهٔ نیوعات و در کنار
انهار سیر و ید شبیه بدرخت سماق و ساقش زیاده بر پنجه نمیشود و مایل بسرخی و شیر دارد و منبتهٔ عصان و در از انجهة گویند و برگش شبیه برگ

بقلهٔ زهراء بقلة الزهراء بقلهٔ مبارکه و بقلة الزهراء و بقلهٔ لینه بقلهٔ اترجیه بقلهٔ عربیه بقلهٔ یهودیه بقلة الغزال بقلهٔ بارده بقلهٔ حمقاء بقلة الخطاطیف بقلة القدس بقلهٔ ذهبیه بقلهٔ روم بقلة الحمقاء بقلة الملک بقلهٔ عایشه بقار بقیس بقسمات بقلة الاوجاع بقلة الضب بقر

بکا

بکمون

بکاج و بحیبده و گلش سفید و در بهم کمش شبیه بشاهدانه و او را حب العقد و انند در سیم گرم و خشک و منفع سدد و حشاء و جهة سپرز
بغایت نافع و چون زن در سالی یکعقد آنرا بشاد و بنماید در آن سال حامله نشود و اگر هفت سال مداومت کند هیچ وقت حامله نشود
بکاین بهندی آزاد درخت است بکرشه غثنه است بکیر بهندی خیار شنبر است بکر بهندی مغز است بکورتن بهندی عليق است بکاکیت
بهندی خشک است بکاپت بهندی بخکنت بلادر خیست بقدر درخت سفر و برگش شبیه برگ سداب و لادن سفید و
در بوی شبیه بادونیت او عین آنش و توابع مصر است و در طلوع شعرای یمانی ساق درختها را شکافته ابهای آن که مثل صمغ منجمد میشود روغن
بلسان است و مؤلف تذکره گوید که مصر مسیر باید که بالفعل معدوم است و از چوب شام و لاز سایر اجزا میازند و بدستور بجای حب بلسان
و ثمر شام را عطاران مسیر میفروشند ضماد برگش جهة گزیدن عقرب و طبیخ او جهة تحلیل نفخ و ریاح غلیظه و قطور مطبوخ او جهة درد گوش و
ضماد بیخ درخت مذکور که سوزانیده باشند با سرکه جهة ثالیل و مربای پوست تازهٔ او با عسل جهة تقویت معده و رفع رطوبت آن نافع
و چون شاخ و برگ آنرا بجوشانند و آب آنرا با روغن بجوشانند قائم مقام روغن است و خواص حب و دهن و عود او در مقام خود گفته میشود
بلبوس لغة یونانیست و بفارسی ریز و بلخه پیاز نامند و بعربی بصل الذئب و آن پیاز نو بر تو نیست بلکه مثل کیلابه مسیر و پوست او
سیاه و منتسج و برگش مثل برگ پیاز و عریض تر از آن و در طعم و بو شبیه پیاز و تیزی که داغ سوفاتی و در لرستان طرم نامند و بیخش
از باران بزرگ میشود و اندکی تلخ و مایل بشیرینی و از ماکولات است و ابن تلمیذ گوید که مثل پیاز است و گویند و اطاول و برگش رعونی
و زنان از آن گلگونه میازند و چون تخم مرغ را با او بجوشانند مثل روغن باین رنگ میکنند و پیاز نرگس شبیه و برگش مثل کراث و گلش
شبیه به بنفشه و طعمش با ملاوت است در اول سیم گرم و خشک و گویند در آخر اول خشک و مهیج باه و جالی و جاذب خون بظاهر
جلد و سمن و ضماد برگ او بر کمر و حوالی قضیب جهة تقویت باه و بدستور جهة التوای عصب و کوفتگی استخوان و با عسل جهة تقویت بن
که بسته شد باشد و گزیدن سگ دیوانه و با فلفل جهة درد معده و با زردهٔ تخم مرغ جهة گمه تخت چشم و با ادویهٔ مناسبه جهة ثالیل
مسماریه و با سکنجبین جهة بثور لبنیه و با آرد جو جهة شگاف عضل و ناخن و با فاقوت النمر جهة کلف و بهق و آثار قروح و با سرکه جهة عرب
و طلای پخته او در زیر خاکستر با بورهٔ ارمنی جهة نخالهٔ سر و زخمهای تازه و حمول او جهة اخراج جنین و مشیمه نافع و مولد خلط غلیظ و
عصب و مورث معص و مصلحش کاسنی و شیر تازه یا عسل و ترشی او که در سرکه پرورده کنند محرک باه مرطوبین و مشهی طعام است
بلیلج ثمر درختیست هندی مایل بایستادرات و بزرگتر از عفص شبیه بهلیلهٔ چینی و پوست او رقیق تر است از پوست هلیله و مستعمل
پوست او است در آخر اول سرد و در آخر دوم خشک و ملطف و قابض و مقوی معده و مشهی و بالخاصیت مسهل سودا و با تطبیع
مسهل صفرا و قاطع رطوبات و صداع و بخارات و جهة بواسیر و بوداد او جهة اسهال مزمن نافع و اکتحال او جهة دمعه مفید
است بلوط بلغت طبرستان دار مازی نامند و بفارسی بلوط گویند قسمی از آن دراز و قسمی مستدیر میباشد و مستدیر را بهتر نامند
واز قسم مستطیل لذیذتر و درخت او شبیه بدرخت فندق و شاه بلوط است و ماکول اهل بلاد و ابن تلمیذ شاه بلوط را قسمی از بلوط و
بلوط را دو قسم شمرده اند و مؤلف لا ابیع رسه قسم ذکر کرده و این صوابست و در بعضی صورت شاه بلوط نیز از اقسام او است و مستطیل نیز
دو قسم میباشد یکی ماکول و دیگر بامرارت و غیر ماکول چنانچه در دیلم و طبرستان مشاهده شده است و امین الدوله محمد بن احمد
واوزدها بیکنوس ذکر کرده در بعضی بلاد درخت بلوط بکمال عفص و شیرین ماکول او در اول سرد و در دوم خشک و تلخ او در اول
سیم خشک و نایب مناب عفص است و قابض و مغلظ و حابس اسهال مزمن و نفث الدم و نزف الدم و جهة سحج و سلس البول
و تقطیر البول و قرحهٔ امعاء و خفقان و غشیان که از ورم معده باشد نافع و ضماد او با پیه خوک نمکسود جهة ورم حار و ورم بلغمی و سوخته
او جهة قلاع و قروح ساعیه و حمول او جهة قطع سیلان رحم نافع و نان او ثقیل و مصدع و مولد سودا و سدد و مصلحش سکنجبین و قند و قدر
شربتش از یکمثقال تا پانزده مثقال و بدلش خرنوب نبطی است و درخت بلوط را بجمیع اجزا بارد و یابس است و ریشهای باریک
او یابس تر و در قطع سیلان رحم و اسهال نافع و برگ او جهة التیام جراحت تازه و خاکستر چوب او جالی دندان و جهة اکله مفید است
و چون بلوط را با نخود و کندر با روغن زیتون سرشته مداومت شرب او کند قاطع سلس البول و بول فراش ادرار و مذی و منی

بلاجرح الذی است

بلیلج

بلوط

وبحفف نار فارسی است و مجرب دانسته اند و آنکه در حین سوختن چوب بلوط ظاهر گردد جهت خضاب ابرو بهتر از خطاطات و
حفت بلوط که پوست رقیق اوست در میان مغز او ملاصق است مجفف قوی و رادع و جهت جراحات و حبس سیلان خون و رطوبات شربا
وضمادا و جهت فتق ضماد آن نافع و بدلش کلنار است و گویند پوست انار و مورد بالسویه بدل او است و قدر شربتش یکمثقال و در مطبوخات
تا سه مثقال و شاه بلوط با اندک حرارت و قبض و میرا و کمتر از بلوط است و غذائیت او غالب و با قوه جالیه و مسمن بدن و مولد
سپیده کرده و مشوی او با شکر به سبب مهیج باه و مقوی بدن و جهت دفع سموم بغایت نافع و در سایر خواص ضعیفتر از بلوط و نفاخ و قسام
بلوط مضر حلق و سینه است و مصلح او برزحند قوفی و شکر و سکنجبین و چون پوست درخت او را بجزند و بکتب بر موی طلا کنند و بعد از
آن با طین قیمولیا شسته باشند بغایت سیاه کند و حفت شاه بلوط در سمیت مثل پوست شلوکست بلوط الارض اسمیست
مشترک بر کماذریوس و برنجاسف و نباتیکه برگش مثل برگ کاسنی عریض و منبت او در بحر زارها و تحت گول آنکه نوع از اسل است و ... رعید
اندلسی است و طعم او شیرین و با اندک تلخی در دوم گرم و در اول خشک و قاطع فضول و مفتح سده اعضای باطنیه و مدر بول و حیض و دافع علل
سپرز و ضمادش جهت پاک کردن زخمهای متعفن و گوشت زیاده و منع زیادتی قروح نافع و قدر شربتش از یک درهم است تا سه درهم بلوطی
نباتیست برگش شبیه ببرگ شیر و سیاه لون و بدبو و گلهای مربع و سیاه و در شاخ و برگش خبیر شبیه به ابریشم و گلش مدور و زرد و عفن
است گرم و محلل و ضماد برگ او با نمک جهت گزیدن سگ دیوانه و پخته آن در زیر خاکستر جهت نوحیر مجرب دانسته اند و با عسل جهت پاک
کردن زخمها نافع و در افعال قائم مقام فراسیون و در وزن آن و بدل او فراسیون است بلح بحای مهمله ثمر درختیست خرما است که سبز
بوده زرد مایل بشیرینی شده باشد و غوره خرما مانند و داخل اکثر طبیب میکنند در اول دوم سرد و در آخر آن خشک و با عطریه
وقابض و مقوی معده و جگر و قاطع صفراء و اسهال مزمن و ادرار بول و سیلان رحم و خون بواسیر و مقوی لثه و ضماد او ملصق جراحات
تازه و مقوی عصب مسترخی و خوشبو کننده عرق و مداومت اکل او قاطع جذام و مضر سینه و مولد خلط غلیظ و مولد ریاح
و مصلحش عسل و شربت خشخاش و بنفشه مربا و قدر شربتش دو درهم است و جزء اعظم سنگ و دراکمت و چون با بول و یا با آب غوره بجوشانند
تا غلیظ شود و در چشم کشند جهت قطع دمعه و جرب و سلاق مجرب است بلحنه بحای مهمله بلغت مغربی گیاهیست که بر روی زمین منبسط
میشود و شاخهای او باریک و سرخ و بهم پیچیده و شبیه به پیچیدن کرفهاییکه در روی زمین مثل دایره مستدیر میشود و گلش سرخ و سفید است
گرم و خشک و مقطع و محلل و غرغره و عصاره او و منضج او جهت اخراج زلو نیکه در حلق مانده باشد نافع و خوردن او در طب مستعمل تخم اوست
در آخر دوم گرم و خشک با قوه قابضه و مقوی اعضاء و محلل صلابات عصب و جهت فالج و لقوه و سایر امراض بلغمیه و بواسیر و ریاح و رطوبات
غریبه و با جوارشات جهت تحلیل ریاح بواسیر و خبز آن نافع و قابض طبع و مبهی و مخمور او جهت بواسیر بسیار مفید و قدر شربتش تا
یکمثقال و مصدع محرورین و مصلحش کشنیز است و مؤلف اختیارات بدیعی او را شل و فلل را اجزاء الخیمره دانسته اند انچنانست بلادر
لغت هندیست و بعربی حب الفهم و تمر الفهم بار درختیست شبیه بشاه بلوط و پهن و مستدیر و سیاه و مغزش منقش و در درون او مثل
مغز او مموزز و رطوبت سیاه غلیظ که عسل بلادر نامند و درخت او بقدر درخت گردکان و برگش عریض و اغبر و شد بو و خواباندن در سایه
و باعث سکر مسکرات و عسل بلادر گرم و خشک و پوست او در سیم و مغز او در سیم گرم و در اول خشک و بیمضرت و مبهی و منضج باه
و عسل او با مخلوط بر دهن گاو باید استعمال نمود و محلل و مسخن و ملطف و مقرح جلد و جهت امراض بارده و ملاغی و عصبانی و رطوبی و تقویت
حفظ و ذهن و دفع رطوبات و تقویت اعصاب و دفع سلس البول و نسیان و فالج و لقوه و رعشه و خدر و اختلاج و قطع ثالیل و وسم و
سایر آثار جلد نافع و مضر محرورین و محرق خون و مورث بواسیر و مانع و جوشش دهان و بدن و جنون و سرسام و مالیخولیا و مصلحش روغن
گردکان و مغز گردکان تازه و ماء الشعیر و دوغ و هندوانه و دو مثقال او کشنده است و قدر شربتش از ربع درهم است تا نیم درهم و بلید
پیچوزن آن فندق و ربع آن روغن بلسان و سدس آن نفطست و اکتحال آن در چشم جهت بیاض مورث بیاض چشم و رافع آن خرق
و ضماد او با ادویه مناسبه عضو جهت جمیع امراض بارده نافع و بخور او زایل کننده بواسیر و مسقط دانه او است و پوست بلادر
سیمی است و جهت حفظ سیاهی مو بغایت مؤثر است خصوصا هرگاه با روغن بطم تدبیر او کرده باشند بلیلج نباتیست پر شاخ و خشن و مربع

وساق شاخهای او دراز و برگش متفرق و شبیه ببرگ روناس و مایل باستدارت و گلش سفید و تخمش صلب و مدور و میان او مایل بکجی و چوپانان
شیر را با او صاف میکنند و لهذا مصفی الرعات نیز خوانند مرکب القوی و حرارت و یبوست او غالب و ملطف و بجهت هم از جرم او و بدستور نیم
اوقیه از عصاره او جهت گزیدن افعی و رتیلا نافع و قطور عصاره او و آب مطبوخ او با روغن گل جهت درد گوش و ضمادش با پیه خوک جهت ابتدای
خنازیر مفید است بلبل برغیث معروف بقدر عصفور و خوش الحان در سیم گرم و خشک و بغایت محرک باه خصوصا بیضه و مغز او و
سرگین او بسیار جلی و با قبض و ضمادش جهت رنگ رخسار و ازاله کلف و شعر زاید اجفان و مدمول و جهت اخراج جنین مؤثر و گستریر
او جهت التیام جراحت و خوردن گرم او جهت تصفیه صوت و بریانش مفید است بلور بلام مشدده مفتوحه سنگیست سفید و شفاف
و سنگیست و بفارسی بلور نامند و اکتحال او جهت بیاض و سبل و جرب و تعلیق او جهت ارتعاش اطفال و از خواب جستن مؤثر است بلوط الملک
شاه بلوطست و در بلوط مذکور شد بلین عدس است بلسن بعربی همین اسم است بلوسیطون کلنارست بلنجمشک بجیم و کاف
فرنجمشک است بلنطس بلغت اندلس بقدومانیه است بلیامن بیونانی اسم بلسانست بلیستقی بیونانی حرف لبلاب است بلاقمن
بلغت بربری حرف بریست بلادر عوضیانست بلون و بحمون بفارسی اسم عرفج است بلطاون بقدومانیه است بلغت یونانی
بلبوس بورنجاسف است بلوسیه شفراقت بلارج لقلق است بلابس بسریانی بلبوس است بلحنه بحای معجمه بارامج است بلنجاسف برنجاسف
است بل بهندی تمر هندی است بل بهندی ثمر شجاریست بلوت بترکی بلغت بلاغ اودی بترکی حرف لبلاب است بن شیرین با شیرازی کراتیست
بلنک اسم فارسی فهدست بلاحلار بلغت سکابن جوشیطالست بلهیم بلغت دیلمی غالیس است بنفسج معرب از بنفشه فارسی است
و بعربی فرفیر نامند و بیونانی انیرو در اول سرد و در دوم تر است و گویند در اول سرد و تر است و بعضی در گرم و تر دانسته اند مسهل صفرا و
و مسکن عطش و حدت خون و حمیات حاره و خفقان و غشی و منوم و محلل اورام و ملطف و جهت صداع حار و سرفه و خشونت سینه
و حلق و حرقت مثانه و بول و ورد کرده و حبس بول و ذات الجنب و خناق و ذات الریه و صرع اطفال و نزلات و زکام نافع
و چند روز مداومت او دو درهم تا چهار درهم با آب سرد جهت دفع اسهال صفراوی و لذاع مجرب است و ۳ مثقال سائیده او با شیرخشت و شکر
و امثال آن سریع العمل و سرشته او با شیره کلقند جهت تبهای مرکبه معتدل و گویند گل تازه او فادزهر سموم حیوانات و نطول طبیخ او
جهت رفع یبوست دماغ و اعضاء و ضماد او جهت صداع و اورام حاره و شقاق و درد مقعد مفید و کثار او مورث ضعف دل و باعث
کرب و ثقل معده و غثیان و التهاب و تبهای حاره و مصلحش اند که از انیسون و بدلش نیلوفر و برگ خیار و در سعال گل گاو زبان است
و قدر شربت از جرم او تا پنج مثقال است و در مطبوخ تا ده مثقال و خوردن آب برگ او با ثلث او شکر جهت خروج مقعد اطفال بغایت
مؤثر است و ضماد او جهت اورام حاره و التهاب معده و چشم و نتو مقعد و نرم کردن اعصاب و مفاصل و حفظ صحت ناخن و مکرر شانیدن
دو درهم او بعد از تعریق در حمام جهت ضیق النفس و ضماد او با سوم برسته اطفال جهت سعال بغایت مؤثر و قطور او در احلیل جهت
حرقت البول و حرارت مثانه و سعوط او جهت درد سر حار و بخور او مفید و بدلش روغن نیلوفر است و تدهین او بر ناف جهت رفع
سعال مجرب است و چون بنفشه را با پیه و روغن بنفشه آلوده بر مقعد ضماد نمایند در شوم عدیل ندارد و طریق گرفتن روغن او یکی آنکه
با کنجد مقشر و یا بادام مقشر در کیسه کرباسی کرده و مکرر بمالند و خشک کنند تا مغز بادام و کنجد رنگین گردد پس آنرا کوبیده روغن بگیرند
دو دیگر آنکه گل بنفشه را در روغن کنجد بقدر هر رطلی سی مثقال کنند و بعد از هر چند بو مصاف نموده بنفشه را تازه کنند تا رنگ
بگیرد و بوی بنفشه را بردارد بنطافلن اسم یونانی و بمعنی ذو خمسه اوراق است و عنز اثلق است که بفارسی پنجنکشت نامند و یونانی
بنطاو قطران نامند و بمعنی ذو خمسة اصابع است و بنطافلن نباتیست شبیه به پنجنکشت و شاخهای او باریک و بقدر شبری و برگش شبیه
ببرگ نعناع و در هر شاخی پنج عدد و طرفین برگ او مثل اره و گلش ما بین سفید و زرد بخلاف اثلق که گلش مایل بسرخی و از رفتن و برگش
شبیه ببرگ زیتون و از آن ریزه تر و چون بدست بمالند بوی او با عطریت شبیه به بابونج و نبات او قریب بدرخت انار و نبات بنطافلن
بقدر او نمیشود و شاخهای او بصلابت شاخهای اثلق نیست و ثمر ندارد و اثلق دارای ثمر بقدر فلفل میباشد و منبت هر دو نزدیک بهاست و
بیخ بنطافلن مایل بسرخی و طویل و غلیظ و کثیر المنفعت است و جمیع اجزاء او در حرارت قریب الاعتدال و در سیم خشک و بعضی در دوم گرم

دانسته اند مجفف قوی و مبلغ و حدت و محلل او تریاق سموم ادویه قتاله و عصاره بیخ او جهة اسهال و درد جگر و تبش و قرحه امعاء و سقاط
و عرق النساء و صرع و غرغره او جهة خشونت حلق و درد دندان مجرب دانسته اند و ضماد او جهة منع زیادتی قروح خبیثه و طلاء مطبوخ او
با سرکه جهة خنازیر و اورام صلبه و حمره و داء الحیة و بواسیر که دانه او ظاهر باشد و جرب نافع و ۳ مثقال عصاره بیخ او جهة سموم ادویه و ملدوغ
مثقال از برگ او با ماء العسل جهة تب ربع و غب غیر خالص و تب بلغمی و مداومت شرب نه قیراط عصاره برگ او جهة یرقان مجرب
و پاشیدن و ضماد مقوی او جهة قطع نزف الدم ظاهری و باطنی و تضمید او جهة قیله اطفال و با نمک و عسل جهة جراحات و نواصیر و داء الحیة
و در روزی او جهة التیام جراحات بغایت مفید و افتراش او باعث تقلیل احتلام و سعوط او جهة صداع است و چهارپایان که بعد از
سعوط او انقدار حرکت دهند که عرق کند مجرب دانسته اند و مضر معده و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش از نیم مثقال تا ۳ مثقال و بدلش
و بدل او در تریاق سقولوقندریون و در صرع زمرد و چون برگ چهار عدد شاخ آنرا جهة تب ربع و برگ ۳ شاخ او را جهة غب و دو شاخ او بلغمی و
یک شاخ جهة یومی بنوشند بالخاصیت رفع مینماید و چون یکماه هر روز برگ یک شاخ آنرا بخورند صرع مزمن را دفع میکند بیخ بلغت دیلم
بیچک گویند جه علاف او شبیه است بقفیز کوچکی و آن نباتیست برگش شبیه برگ بادرنجبویه و غلیظ و شقیق الاطراف و ساقش غلیظ
و مانند تخم خیری برا و ظاهر و ثمرش غلافهای متراکم در تحت اوراق شبیه بگل انار و مملو از تخمی غیر مدور شبیه بحلبه و بسیار از آن کوچکتر و قسم
سیاه و رنگش بنفش میباشد و قسم سرخ را گل مایل بزردی و قسم سفید را گلش سفید و مستعمل در شرب سفید او است و بعد از یکسال قوتش کم
میشود و اقسام او سرد و خشک اند سیاه در دوم و سرخ او در آخر سیم و سفید آن در دوم سیم و مخدر و منوم و مانع سیلان رحم و رطوبات
و مقوی اعضا و مانع نزلات و رادع و مجفف و محکم صلاح مزمن و ضربان مفاصل و نقرس و عرق النساء و ضماد و عصاره او با آرد جو جهة
اورام حاره و درد گوش و چشم و با شراب جهة نقرس و ورم خصیه و پستان و طلاء او بعد از کندن موی مانع روئیدن او بشرط تکرار و مطبوخ
او با سرکه و با ثلث او افیون مجفف قروح و طلاء رماد او با زرنیخ در تحلیل عسل و بهترین ادویه درد معده و شرب و بخور او قاطع نزف
الدم و فتیله او با انجیر بهترین ادویه بواسیر دامرض مقعدست و چون برگ شاخ تازه سبز او را در عصاید طبخ دهند بغایت سمین
اما باعث اختلال عقل تا دو سه روز میشود و خوردن سه چهار عدد برگ او با شراب رفع تبی که با حرارت و رطوبت باشد و بخور او جهة حمی
دست نافع و شربتش قیراط و جهة نفث الدم و سرفه و ضماد برگش جهة آکله استخوان و طلاء پخته او با زرده تخم مرغ با پیه جهة درد مقعد و کنج
ران و خصیتین نافع و با آرد باقلی جهة منع بزرگ شدن پستان و خصیه و با عسل جهة درد خصیه و فرزجه او جهة قروح رحم و رطوبات او مفید و با
بزر بنج جهة سرفه و نزله و نفث الدم و تسمین بدن و با ماء العسل و تیمون و خشخاش جهة منع ادرار حیض و نزف الدم سایر اعضا و با افیون
جهة رفع بیخوابی و سنون با قطران جهة درد دندان و تاکل او و بخورش جهة کرم دندان و مضمضه طبیخ او جهة دندان و ضمادش جهة درد جگر مزمن
نافع و قدر شربت از سفید او از شش قیراط تا نیم مثقال و از سرخ او تا شش قیراط و از سیاه او تا چهار قیراط و قدر چهار درهم او کشنده است و بدلش
افیون و مورث سدر و دوار و خناق و جنون و مصلحش عسل است و افیون است و روغن او که بزر بنج سفید را کوبیده با آب خمیر کرده در
آفتاب اندک خشک کرده فشرده باشند تدهین با او جهة قروح صفراوی و سرد و جرب و حکه و سعوط او جهة رفع بیخوابی و درد سر حار و قطور او جهة
درد گوش و جوش جهة صلابه رحم نافع است و چون بزر بنج را با نصف او تخم کاهو و ثلث او خشخاش کوبیده روغن بگیرند در نافع تریاق
سرسام و مالیخولیا و وسواس و شدی نفس است شرب او سعوطا بندق معرب از فندق فارسی است و بعربی جلوز نامند در آخر اول گرم و در
اول خشک و مبهی و مقوی معاء و صائم و از بادکننده جوهر دماغ و قلیل الغذاء و کوفته او با ماء العسل جهة سرفه مزمن و بوداده
او با اندک فلفل منضج نزله بارده و موافق سینه و تبش و با افیون جهة خفقان و هزال کلیه و حرقت البول و تقویت باه و سموم بارده و زهر عقرب
نافع و ضماد سوخته او با پیه خوک جهة داء الثعلب و با روغن زیتون چون بریافوخ اطفال بمالند جهة رفع ازرقی اطفال و شیرخوارگی و در تیرگی مو بغایت
مؤثر بغایت مثل تیموغرو و پاشیدن او با انجیر و سداب بعد از طعام جهة سموم اغذیه و با شکر و عسل جهة سرفه مفید و نگاه داشتن دانه او و چهار رکن
خانه و همچنین نگاهداشتن او با خود مانع گزیدن عقرب و مولد ریاح و غلیظ مغز ها و مضر معده و مهیج قی و مصلحش ماء العسل و فانیذ و سکنجبین
و جلابیست و بدلش مغز گردکان و حب الصنوبر و قدر شربتش تا بیست درهم و چکانیدن ممضوغ او در چشم جهة طرفه و پوست سبز او بغایت

۱۴
قابض و دود او نک او حابس اسهال کهنه و بیخت او بدستور که پوست لامع مغز است و روغن او گرم و خشک و جهة سرفه بارده و درد سینه
و جگر که از برودت باشد و تدهین او جهة گزیدن عقرب و رتیلا نافع و مضر معده و مصلحش مویز است بندق هندی رتبه است و آن دانه ایست
بقدر فندق و پوست صیقلی و با زرقت و شفاف و تیره رنگ مایل بسبزی و مغز او سفید مایل بزردی و در آخر دوم گرم و خشک
و مقوی هاضمه و معده و اعصاب و اعضای مسترخیه و شربا و ضمادا و قاطع رطوبات و نزلات و جهة فالج و لقوه و صیحه و صرع و ریاح
غلیظه نافع و مداومت او بغایت مهیج باه و مأیوسین و عصاره او مسهل و بلغم و زرداب و صفرا و جمیع بدن و اگر اهی خصی آنکه باعث
دفع برص و کلف و نمش و یرقان میکرد و هیچ قیراط او با شراب یا سکنجبین دافع قولنج و یک مثقال پوست او جهة گزیدن عقرب و رتیلا
شربا و ضمادا او جهة تب ربع و اسهال و صفه شربا و جهة صداع و شقیقه و ریح و سبل و غشاوه و لقوه و فالج و سدر و ریح الشوکه عبارت از
بطلان شم است سعوطا بقدر فلفل و بخور پوست ملاصق مغز او جهة جنون و ام الصبیان و ضماد او با سرکه جهة خنازیر و ریاح کمر و پشت و صرع
اطفال و اکتحال طبیخ او با سرمه جهة رفع احولی و نزول آب و دو درهم از بیخ درخت او جهة ذات الجنب با آن در بو و سرفه و نفث الدم
و فرزجه مغز او جهة اخراج جنین و احتباس حیض و یک درهم او جهة درد رحم و قدر شربتش از نیم مثقال تا یک درهم و چون در هر مثقال او
نمک محموده داخل کنند در اسهال بغایت سریع الاثر گردد و هرگاه دو درهم او را کوبیده با سکنجبین یا ماء الجبن مدتی خیسانیده و با
سکنجبین یا عدس یا جو مقشر و گوشت مرغ طبیخ بلیغ داده مرق او را با قدری سقمونیا بنوشند باعث اخراج اخلاط مختلفه میگردد و
در استفراغ بیعدیل است نبک پوست درختیست خوشبو شبیه بپوست درخت توت و گویند پوست درخت مغیلان هندیست و اکثر را
اعتقاد آنکه نبک اسم هندیست و در اسم مشروح گشته در اول گرم و خشک و با عطریت و مقوی معده و دماغ و قاطع اسهال صفراوی
و غثیان و مدر بول و مسهل جهة طحال و تجفیف رطوبات نافع و طلاء او مانع عرق و خوشبو کننده آن و قاطع رایحه نوره و منقی جلد و رطوبات
سحق او و قدر شربتش تا پنج درهم است و بدلش ساس است نبقه دانه ایست شبیه بعدس و از آن با لبه تر و پنیراک میتوکوئید فتبنی از خلو
و بنفیدی و تدویر او نبت سرد و خشک با اعتدال و قابض و در خواص مانند عدس و ضمادش جهة فتق و اسهال و ذرور او جهة قروح ساعیه
نافع و اکثار او مولد سودا و مصلحش روغن است نبات در زبان هیونانیست سرخ لون و پر او رقیق و در حمام و قرب آبها
و جاهای متعفن میباشد و بیضه او شبیه بلوبیاست در دوم گرم و خشک و محلل و مجفف و پاشیدن سوخته او تا یک مثقال و نیم با عسل جهة حبس
بول و رفع سموم و اسقاط نمودن جنین و عسر النفس و حرقت البول و درد رحم نافع و قطور طبیخ جوف او با روغن زیتون جهة درد گوش
و با اضافه موم و زرده تخم مرغ جهة درد رحم و کرده و احتباس بول ضمادا بغایت مفید و چون آنرا با قرد ماناوانند که از خفاش کم بعارسی
ساس گویند با روغن زیتون بجوشانند تا مهرا کرده جهة بواسیر و امراض مقعد گویند مجربست و با انجیر جهة قروح ساق نافع و سفوفا در
رفع قروح مذکوره بیعدیل و خوردن او با ماکولات مورث برص و درد زنج و نوشادر باعث گریزانیدن او است بن بسکون نون اسم
مری است بن بتشدید نون بلغت یمن اسم قهوه است بن بفتح با و سکون نون بلغت فارسی اسم حبة الخضرا است بنتومه بلغت اندلس
خرفطاست بنبر پستان است بنج حبیبی در دوم شوکرانست بنفشج الکلاب شاهبانج است بنات الرعد فطر است بنات النار
انجره است بنجنکردن اسم فارسی سان العصافیر است بنطردون یونانی عدس است بنات الشیخ هدبست بنات بلغت فارسی
علک البطم است بنو مرطوبه اسم فارسی عدس المر است بنجنکشت بفارسی اسم اثلق است بنطافقطران اسم یونانی و معنی دو خمسه اصابع است
و بنطافلون را نیز باین اسم خوانند بنداوش بلغت بخاحن شبل است بنطاطلوس یونانی بنطافلنت و معنی ذو خمسه قسام بنطافلون
یونانی و معنی دو خمسه حبیبه و اسم بنطاطلن است بنکاعلا اسم سریانی بنفانج است بنکن اسم هندی بادنجان است بنوسا اسم هندی بنفشج
است بنولی اسم هندی حب الفلفل است بندا اسم هندی مرزهست بیرمایه اسم فارسی انفحه است پنیرک اسم فارسی خبازیست پنیر بفارسی
جبن است پنیر خرما بفارسی جمار است پنبه دانه بفارسی حب القطن است پنفشه یک اسم فارسی شالانج است پیشوق اسم ترکی قطن است
پنبه کهنه اسم فارسی قطم است پنکه اسم فارسی قنب است و هندی عقار مغیلان را باین اسم نامند پنیرک بستانی اسم فارسی ملوخیا است
بنکو شیرازی بزر قطونا است بنبی اسم هندی کسیندانست بنگره هندی خفاش است بیدر هندی ساقیست بیروجن هندی طباشیر است

بن بن بن بنتومه
بنبر بنج حبیبی در دوم
بنفشج الکلاب بنات الرعد
بنات النار بنجنکردن
بنطردون بنات الشیخ
بنات بنو مرطوبه
بنجنکشت بنطافقطران
بنطافلون بنداوش
بنطاطلوس بنطاطلن
بنکاعلا بنکن بنوسا
بنولی بندا پیرمایه
پنیرک پنیر پنیر خرما
پنبه دانه پنفشه یک
پیشوق پنبه کهنه پنکه
پنیرک بستانی بنکو
بنبی بنگره بیدر بیروجن

سندکر هندی هارون است بوزیدان بهیئت سفید وطول انگشتی وصلب وصمت وباخشونت وبعربی مستعمل نامند وآن نوعی از مستعمل است وفرق میان دو نوع آن خطوط کثیرهٔ بوزیدان است بخلاف مستعمل که صمیم مخطوط است ومیگویند لعبه بربریست وفرق میان هردو ملاوت بوزیدان است ولعبه کره دار وشبیه بسورنجان است در آخر دوم گرم وخشک وبا رطوبت فضلیه مبهی ومحرک جماع و بالخاصیت مسهل زرداب وملطف وتریاق سموم بارده وسمین ومفتح سده جگر وسپرز ومنقی معده وعصب ومسقط جنین وجهة استسقا ودفع کرم معده وانزال اخلاط غلیظه ودرد مفاصل ونقرس وبا قردمانا جهة بواسیر نافع ومضر انثیان ومصلحش عسل وخردل و قدر شربتش تا یکمثقال ونیم وبدلش دو وزن او بهمن سفید وگویند بوزن او ودرنر باقیت نیموزن او زرنباد وزراوند طویل است

بوش دربند فرصیلیست متخلل از نباتی ترتیب میدهند ونبات او بقدر شبری برگش مثل برگ حنا وتخمش مدور واز شاه دانه کوچکتر ومایل بزردی در دوم سرد ومانع وملین وطلای او جهة اورام حاره وتحلیل ومنع زیادتی آن واوجاع حاره ونقرس ورمد وصداع نافع وبدلش شیاف مامیثا وحضض بوبونون بیونانی نباتیست ساقش بقدر انگشت وبرگش شبیه ببرگ کرفس ولطیفتر از آن وگلش شبیه گل شبت وتخمش ریزه وخوشبو در دوم گرم وخشک وشد وجالی ومفتح ومحلل ریاح ومغص ومدر بول ومسقط مشیمه وگرم شکم است ومستعمل برگ وتخم و عصارهٔ او جهة گرده ومثانه وسپرز نافع خصوصا با ماء العسل وضماد او با شراب نمک جهة خنازیر ومحمول او جهة اخراج کرم امعا ومقعد و مصدع ومغثی ومصلحش عناب وشربتش تا ده وقدر شربتش تا یکمثقال از تخمش نیم مثقال وبدلش کندر است

بولاموینوس بیونانی قسطل مخلص وگیاه ومابین درخت وچشش وشاخ او باریک وبسیار شعبه وبرگش از برگ سداب اندکی بزرگ ودر اطراف شاخهای او چیزی مستدیر وکوچک ودر آن تخم سیاه وتخمش شبیه بدرونج وسفید ودراز وبا صلابت وتلخ ومنبت او زمینهای درشت وکوهسار ومستعمل بیخ او است در آخر دوم گرم وخشک ولطیف ومخفف وجهة دردرگ وقرحهٔ امعا وبا سرکه جهة صلابت سپرز وبا شراب جهة گزیدن هوام وبا آب جهة عسر البول وعرق النسا وباشیر تازه جهة تنقیهٔ حصاة نافع وسه قیراط از او چون ناشتا بنوشند هرگز او را عقرب نگزد وگر اگر عقرب بگزد بیش تا نیا شاول نماید وتعلیق او مانع گزیدن عقرب وضمغ او جهة درد دندان بارد نافع وضماد او بر انثیان محلل ریاح آن وقدر شربتش تا یکمثقال ومضر معده ومصلحش عناب وبدلش بادزهر است

بورق بفارسی بوره نامند وآن نمکیست که از اجزا شوره ناک متولد میشود واقسام میباشد سرخ آنرا نطرون وسفید سبک پر سوراخ را نیز وبسیار سبک شبیه بکف مایل بصفرة وصلب را افرنقی و زبدی وسفید سنگین را بورق الصاغه نامند ومعمول زرگرانست واغبر را بورق الخبازین نامند وسفید رقیق کف مانند غیر صلب را رومی نامند ومصنوع او یکی از درخت غرب است که صمغ آنرا غلیظ کرده قرص میسازند واین بسیار خفیف وسفید مایل بسیاهی وغیر مالح است ومسمی ببورق العرب ویکی از زجاج وقلعی است که با سویا بیده باشند باب قلعی تنقیه میکنند وبعد از تنقیه در آب مذکور میجوشانند تا بسبب احتراق رسد واین باز هنت است که ساز از این قسم عمل میآید وبهترین اقسام او ارمنی است وشدیدترین حدت در سیم گرم وخشک ومحلل وجالی وجاذب خون بظاهر جلد ونشاسته دار منضج وقاطع اخلاط غلیظه ومسکن مغص ودافع قولنج ومسیح باه وحقنه طلای او بیضا وسموم وبا بموزن او زیره کرمان وماء العسل یا طبیخ زوفا ومثانه جهة تحلیل ریاح وبا آب جهة نفع سم فطر وزراریح وبا بیخ انجدان جهة رفع سمیت خون گرم کاو وتحلیل خون منجمد در معده وبا تنقیه وصمغ عربی مسهل بلغم غلیظ وکشنده کرم شکم وبا آب و روغن زیتون جهة قولنج بالبس وضماد او جهة ازالهٔ جرب وحکه وداخ بدن وبرص وبهق وآنرنگ حنا وبا روغنهای گرم جهة رفع لرزه وقشعریره وتبهای بلغمی وسوداوی وبا پیه خوک وخر جهة گزیدن سگ دیوانه وبا پیاز دک جهة گشودن دمل وبا انجیر وسرگین کاو جهة استسقا وبا روغن بابونه جهة ادرار فرمودن عرق وضماد او با روغن بر ناف وگشتن نزدیک آتش جهة کشته شدن کرم معده واخراج او نافع وطلای او بر ذکر وعانه باعث نعوظ وبا عسل نیز همین اثر دارد وبا ادویهٔ مناسبه جهة فالج والتوای عصب وقطور او با شراب وآب جهة سدهٔ گوش ودردان ورطوبت وری وطنین وباسرکه جهة پاک کردن چرک گوش واکتحال او با عسل جهة بیاض وتقویت باصره وغرغرهٔ او با سرکه جهة اخراج زلوئیکه در حلق مانده ونوشیدن بسرب یا او جهة خراز وبا روغن بنفشه جهة کرم گوش وفرزجهٔ او جهة رطوبت رحم واحتباس حیض نافع ومفسد معده ومحرک قی ومصلحش مصطکی وصمغ عربی وقدر شربتش از یکدرم تا دو درم وقسم سرخ او

بوش دربند
بولاموینوس
بورق

از نیم درهم تا یکدرهم وبدلش یکوزن ونیم او نمک تی ومداومت استعمال بوره موجب سیاهی لون وپاشیدن آن بر زنبور باعث قتل او وجهة داء الثعلب وداء الحیه نافع دانسته اند واهل صناعت را اعتقاد آنکه چون آنرا با پا خون بیضه سرشته در کوزهٔ سفالین بسوزانند وتا نه مرتبه یکجا از علمنوره بیا حلل تقطیر کنند از آب مقطر حل جمیع اجساد وشب او سلخ والحاق ومنع شیر تجربه نماید ومجرب شمرده

بول الابل قرصلیست که در زمین کوهبر وبول شتر ترتیب میدهند ودر زمین ومکه نیز وجهة الصاق جراحات جبشیه حیوانات نافع وبغایت گرم وخشک ودر امراض بارده بغایت مؤثر است بول از جمیع حیوانات گرم وخشک وجالی است وتفاوت بسبب امزجهٔ مختلف است وبول انسان اعدل از سایر وبعد از آن بول شتر دکا است وچون هر بول را بجوشانند تا غلیظ شود ومنعقد کرده جهة قروح خبیثه ونواسیر واندمال وتخفیف بیعدیل است وبول انسان جهة قروح عمیقه ورطبه وساعیه وحکه وجرب وچرک دخرا زوسعفه وابنه ومنع زیادتی خبیثه و شور پر آب که در سر بهم میرسد وبا بوره سرخ جهة گزیدن سگ دیوانه که مخرج لذع را بشویند وداء الثعلب وبرص ونقش جبد وشاشیدن او جهة رفع فساد هوا وگزیدن جانوران وسموم ماکوله نافع ومداومت او هر صباح بقدر دوکف جهة رفع سپرز بیعدیل وشستن مقعد با بول گرم جهة ورم آن ودر مرض انتشار موی با او مانع ریختن وقت قطاء است وحقنهٔ او جهة مغص ومحمول ثقل بول با روغن حنا جهة درد رحم وقطور او جهة کرم گوش خصوصا که در پوست انار گرم کرده باشند وبا روغنهای گرم چکانیده واکتحال او جهة غرب ورمد وظلمت باصره ومطبوخ او در ظرف مس با عسل جهة قلع بیاض که از قرحه بهم رسیده باشد وضماد خاکستر زکه با بول خمیر شده باشد جهة قطع نزف الدم عضا سفید وخایسیدن بول طفل نابالغ جهة عسر النفس انتصابی بغایت مجرب وطلای کف او جهة ثالیل مؤثر است وبول کاو ماده جهة قروح المفاصل ونوم سهر واز کاو نر جهة درد معدهٔ بارده وبواسیر وبا مرصاف جهة درد گوش وبا سرکه جهة درد دندان وشستن عضو با خردل وبول کاو و جهة خدر مجرب دانسته اند وبول خوک جهة قطع بیاض عین وریزانیدن سنگ گرده ومثانه بغایت بیعدیل است وبول خر جهة درد گرده وبول بز با سنبل الطیب که هر روز قدر بول چهل مثقال باشد جهة استسقاء لحمی وقطور او جهة درد گوش وطلای بول سگ جهة ثالیل وبول شتر جهة ورم جگر وسده او واستسقاء لحمی وقطور او جهة درد گوش وصلابت سپرز وتقویت باه وامراض بارده جشاء وقطور او جهة جراحت گوش نافع وبول جاموش با مرصاف وصبر زرد جهة درد گوش بارد مجرب است

بولا بسر یلنی بافلیه است بولودیون بروی سرخس است ابوطاموقیطن بیونانی سلق الماء است بولاطرنجون بیونانی پرسیاوشان است بوصیرا فلوس است بوکسیون بیونانی لبلاب سیاه است بوتی قنطوریون غلیظ است بولوقیمن بیونانی قرصعنه است بوغلیمن بیونانی لسان الثور است بوت بیونانی درختیست ثمرش شبیه بزعرور وظاهر درخت کندش قمری باشد بوقل اسم خرفه است بانس فلفلمویه است بوسفاس زفت یابس است بوریطن بیونانی مرقشیثا است بوقیصا دردار است بوشاد شلجم است بوقا هندی بیش موش است بوخوریون جونانی سفایج است بورنک بادروج است بوطانیه قاشر است بواکر اسم اصطلاحی بیخ بنقول مثل چغندر وشلغم وزردک وترشی کدوا است بورق العرب وبورق الخبازین وبورق الصاغه از اقسام بورق ودر بورق مذکور شد بوکر هندی تنبل است بورچا هندی اسم نمر است بوره سماسی بفارسی نطرون است بورهٔ سفید اسم فارسی بورهٔ رومیت بول هندی اسم مرصاف است بول بیای فارسی اسم هندی ورد است بوم اسم عربی جغد است بوف اسم فارسی قسمی از جغد است که ترکی سارقوش نامند بوکه هندی اسم کبه است بوسک وبوره هندی سنخاله است بوی مادران هندی برنجاسف است بوست بفارسی اسم قشر نباتات وجلد حیوانات بوست کف هندی اسم فارسی زبل است بوست مار بفارسی سلخ الحیه است بول بزکوهی بفارسی سلاح است بودنه کوهی وجوئی بفارسی فروج جبلی ودهر را نامند بوتیمار بفارسی شفنین بریست بوست بهار خرما ماده کفریت بوزه اسم مزر است بودنهٔ صحرائی اسم شکار اشیع بوست بیخ درخت زرشک اسم ارغیس است بوزینه بفارسی اسم قرد است بوزیر کی اسم حمد است بوزنی از دن بالغی ترکی زلفین را نامند بوی توز بترکی اسم فرن لبت بوزا بترکی اسم عجل است بولاد قسمی از حدید است بوقده اسم ترکی حنظه است

بهمن بلغت فارسی اسم بیخیست مثل زردک وباندک صلابت وکجی وباخشونت قلیلی وناهموار وباعطریت سفید وظاهر وباطن سفید وسرخ آنرا ظاهر سرخ وباطن زرد وسفید ومنبت او کوهستان ونبات او در ساق بقدر شبری وزیاده وکمتر از آن وبرگش مثل برگ کاهو ومنبسط

بول الابل

بولا بولودیون
بوطاموقیطن بو
بولاطرنجون بوصیرا
بوکسیون بوتی
بولوقیمن بوغلیمن
بوت بوقل بانس
بوسفاس بوریطن
بوقیصا بوشاد
بوقا بوخوریون
بورنک بوطانیه
بواکر بورق العرب
بورق الخبازین
وبورق الصاغه
بوکر بورچا بوره
سماسی بوره سفید
بول بول بوم
بوف بوکه بوسک
وبوره بوی مادران بوست
بوست کف هندی
بوست مار بول بزکوهی
بودنه کوهی وجوئی
بوتیمار بوست بهار خرما

و خارناک و کثیر التشریف و برساقش چندی با هم پیچیده و پیکل و در تموز میرسد در دوم گرم و خشک و سرخ او قویتر و گرم و مهرد و مقوی باه
و دل و مسمن و مفتح و محلل ریاح و بلغم لزج و موافق مبرودین و جهت خفقان و سنگ گرده و مثانه و یرقان و ضماد او با عسل و نمک
جهت نیکو کردن رنگ رخسار و کلف و طلای او جهت کشتن قمل و خوشبو کردن موی و فرزجهٔ او با زعفران جهت تنقیهٔ رحم و خوشبو کردن او نافع
و آشامیدن آب طبیخ مهرهٔ او با شکر در مبین تا شش نانفع بغایت مسمن خصوصا با بادام و نخود و مغز سفید و مصلحش انیسون و کثیرا و قدر شربت
از جرم آن دو مثقال و از آب آن تا سه وقیه و بهرد و بدل یکدیگر و بدل هردو بوزن آن تودری و نصف آن لسان العصافیر و بدل احمر او
در دو بیخ و سفید او زرنباد است پهنکره بلغت هندی از قول امین الدوله صاحب جامع کل گیاهیست در شکل شبیه بانجدان و از نبات
انجدان بزرگتر و مایل بسرخی و تیزی و بطعم و بو تندی دارد و مخصوص ببلاد هندست و بوسی را اعتقاد آنکه سرد و ترست و جهت شرای صفرا و
و جمره و حصبه نافع است و اهل صناعت خواص بسیار از آن ذکر نموده اند و بدلش برگ بید انجیر میدانند پهپه نباتیست شبیه
بنبات جو و از آن کوتاهتر و خوشهٔ او شبیه بشلیم و منبت او مواضع سایه ناک است سرد و خشک در دوم و بسیار قابض و جهت اسهال
و زحیر و نزف الدم ... باشد و سلس البول نافع و قدر شربتش دو درهم است و چون در پشم ملون برنگ سرخ ارغوانی یا ...
سرخ بسته بر عضوی که خون نزف کند ببندند در قطع خون مجرب دانسته اند پهلس اسم شاه بلوط است و مقل تازه را نیز باین اسم
نامند بهراج اسم بید مشک است و در خلاف مذکور خواهد شد بهرم و بهرمان بفارسی اسم گل عصفر است بهق الحجر خزاز الصخر است
بهار قسم صغیر اقحوانست بهرمان صاحب جامع منهج گوید اسم فارسی یاقوتست بهج بوزیدانست بهر اسم فارسی شعر عسل است
بهار درخت خرما اسم فارسی طلع است بهار قسم نر خرما اسم قفور است و اکهر نامند بهرات صورات بهندی نوعی از بیش و در جای
مذکورست پهر بهندی غنم است پهیره بهندی بلیله است پهنگ بهندی لسان الثور است پهولکیس دهپلا موس بهندی سعد است پهلاوه
بهندی بلادرست پهرت بهندی دنبات است بهنگره بهندی تریح است پهین کمبر بهندی فطر است پهیمن ترود بهندی ستا ملکیست پهنگره
بهندی قنبلات پهول کل سرخ است پهوپر بهندی ابهل است پهطه هرسال است بهار کنجی اسم هندی ... بیض مراد
از مطلق او تخم مرغ خانگی است و حرارت هوا سفید او و حافظ او از فساد و دو نمک نگاهداشتن است و بهترین و بزرگ مقدار است کرده
جانور از مرغ تولد کرده باشد و نیمبرشت او معتدل ترین اغذیه است مایل بگرمی و مرکب القوی و پوست او در اول دوم سرد و خشک و سفیده
او در دوم سرد و تر و زردهٔ او در اول گرم و تر و کثیر الغذا و قلیل الفضول و مولد خلط صالح و مبهی و مقوی دل و بدن و جهت خشونت معده و
روده و مثانه و نفث الدم و منع نزلات حاره بسینه و اصلاح او مقوی شخصی که خون زیاد از او دفع شده و شخصیکه از فصد بهم رسیده
باشد و موافق مزاج سوداوی و نیمبرشت او در سرکه قابض طبع و مانع ریختن مواد بمعده و با سماق و مازو و دانهٔ مویز و نخود و امثال آن جهت اسهال
مراری و با مصطکی و مثال او جهت درد شکم و با تخم ترهٔ تیزک و بامک سقنقور و نشارهٔ قضیب گاو و پنیرمایهٔ شتر جهت تقویت باه بغایت
نافع و خوردن زردهٔ تخم مرغ خام جهت گزیدن مار و حرقت مثانه و تصفیهٔ صوت مفید و مضر معده و مداومت او مورث حصاة گرده
و بهق و کلف و بسیار پختهٔ او دیر هضم و مورث قولنج و مصلحش ادویهٔ حاره و کامه و نیم پختهٔ او در مزاج اطفال نایب مناب شیر و با کندر
جهت سرفه و با تخم کتان جهت ضیق النفس و با اندک نمک و کندر و زرنوت جهت تسمین بدن بعد یل و با دم الاخوین جهت زحیر و با طباشیر
و کهربا جهت قطع سیلان خون و تندیه فوهات عروق و سحج و با نیم مثقال جرم لک که زرگران ریوز نامند و الاثرا با و استحکام میدهند جهت
قطع سیلان حیض و درد رحم مجرب و ضمادش با روغن گل و بابونه جهت ورم چشم و نشیمن و مقعده و با موم و روغن جهت تلیین ورم اعضا و طلای
پختهٔ او با زعفران و روغن گل جهت ورم بواسیری مقعد و ضربان او و ضربان چشم و با عسل جهت کلف و آثار سیاهی و با روغن بنفشه جهت اورام
حاره و با مر و زعفران جهت ... که از خون غلیظ بهم رسد و ... جهت شقاق و سفطی نافع است و سفیدهٔ تخم مرغ مغز و خوردن او مولد خلط خام
و طریحی و دیر هضم و خوردن زردهٔ با سفیده موافق محرور المزاج و آشامیدن او ... قاطع نزف الدم و نفث الدم از فوق و تحت و ضماد
او جهت درد چشم نافع و جراحت مقعده و قروح خبیثه و سوختگی آتش و آب بسیار گرم و منع آبله کردن او و بر بشره جهت منع آثار حرارت
آفتاب و با ادویهٔ قابضه بلیغ جهت قطع خون رعاف که از پردهٔ دماغ آید و با کندر بر جبهه طلا کردن جهت منع نزلهٔ چشم و تهلیهٔ رادع ...

پهنکره

پهلس

بهراج بهرم

سم

سام و جهت اورام حاره نافع و حقنهٔ او با اکلیل الملک و مثال آن جهت قرحهٔ امعا و زحیر و اسهال و حمول او با روغن گل جهت ضربان
مقعد و رحم و اکتحال جهت تبرید چشم و منع ریختن مواد سفید و با کافور و بزر البنج جهت صداع حاره مجربست و پوست تخم مرغ جالی و مجفف
قروح و قاطع رعاف و جهت جرب و حکه و با صدف جهت بیاض چشم و نفوخ سوختهٔ او بقدریکه سیاه شود و خاکستر نگردد جهت رعاف مهلک
مجربست و سوختهٔ مکلس او که مانند آهک سفید گردد با عسل جهت قلع بیاض چشم بغایت سریع الاثرست و خوردن پوست مسحوق او بقدر دو
درهم مهیج باه و طلای او با عسل و سرکه جهت تحلیل اورام و ذرور او قاطع خون و جهت التیام جراحات کهنه و الصاق جراحات تازه و درده
ملاصق پوست او محلل ... است با خون کبوتر بچه و ... است و مکلس پوست تخم مرغ در جمیع آثار مثل آهکست و در علم صناعت
از آن بهتر و با بوره و نوشادر منقی مثانه ریست و روغن تخم مرغ که زردهٔ آن را در ناوهٔ آهنی با آتش سوزانیده گرفته باشند گرم و محلل و
ملطف و جهت درد مقعد و بواسیر و درد دندان و رویانیدن موی بغایت مفیدست و گویند چون زردهٔ را با نوشادر ثابت برشته کرده
روغن بگیرند در تطهیر اجساد مجربست و هرگاه اجساد را با او حل کنند حل یا در را ثابت کنند و جالینوس ... نیمبرشت کردن
تخم مرغ قرار داده که هرگاه در آب جوشیده بگذارند تا صد شماره کنند و یا در آب سر کرده با آتش گذارند تا سیصد شماره کنند
نیم پخت میشود و قدر شربتش از یکعدد تا پانزده عدد است و تخم سایر طیور در ابواب خود مذکورست و در فضایل تخم تذرو و تیهو و دراج
و کبک شبیه بتخم مرغ خانگی اند بیش بهندی بش نامند و بتحقیق منبت او بلاد چین و کوهیست که اهل آن ... و لهذا زهر اهل عبادت ...
و او سریع نفوذ تر از سم افعی است و قلیل اقسام او کمتر از دو ساعت قاتل است و در بلاد هند نیز اقسام او میباشد و بیخ او بلغت هندی سکیا
نامند و چندال نیز گویند و آن بتحقیق شبیه بشاخ آهو تر کرده و بر روی او نقطهای سیاه و گاه باشد که مانند طلق مسحوق و شکل کافور بوده چیز
بر او بسته باشد و درون بعضی سیاه و براق و صلب و بعضی سرخ و برخی زرد و مایل بسفیدی و قویتر از همه سیاه او است بحدیکه اگر بر رکاب طلا کنند
و در ادراک تا اثر کند و اقسام او در ابر شاخ گاو و بیا لند بجای شیر خون دوشیده شود و قسم دیگر بچهناک نامند و آن بشکل ... است بیرونش مایل
بسیاهی و درونش زرد مایل بسفیدی گیاهش بقدر ذرعی و برگش شبیه ببرگ کاهو و گل او سرخ و بعضی را بنفش و بخیهٔ این کشنده است
بقدر نیم ساعت و تخمش بقدر شبت و قسمی صنوبری الشکل و کوچک و بیرونش مایل بزردی و شبیه بسعد و او را مترک نامند و در غایت
تندی و تلخی است و همین قسم شبیه بجدوار است و سایر اقسام سوای مهوره را تلخی و تندی نمیباشد و قسمی شبیه بنفط و بسیار سیاه و قسمی شبیه
باکلیل الملک و قرون السنبل نامند که ... در سنبل نیز یافت میشود و قسمی ابهرات مورات نامند و او سفید مایل بزردی و طولانی عنبر
سحر و ط است شبیه ببیخ نی گره دار و بقدر انگشتی و بسیمی نیز گویند و مهوره نیز نامند و بحد انکه او قتال است و قسمی را سندوا نیز گویند
شبیه است بزردچوبه و در زردچوبه گاهی یافت میشود و در بخش سبز غبر و با اندک زردی و منقط بسیاهی و کالوت نیز گویند و بقوت بچهناک
است و قسمی شبیه بزنجبیل و گاهی در او نیز یافت میشود و بقوت بچهناک نیست و قسمی را حلیک نامند و نوعی را کجانی نامند و قسمی را ...
گویند و هر شبیه اند بچهناک و در حوالی جمیع اقسام مذکوره سوای جدوار نباتی دیگر نمیروید و ... بچند ذرعی دورتر از آن و هرچه کمتر از
بیست ذرع دوری داشته باشد بسبب قرب جدوار گشنده نیست کسیکه مداومت بسمیات نکرده باشد در آن مکان تحصیل این
اقسام نمیتواند نمود و همه در چهارم گرم و خشک و در طلیهٔ برص و جذام و در معجون بزرعها مستعملست و گویند استنشاق اقسام او مورث صرع
بیش موش بیشا حیوانیست شبیه بموش و مکان او موضعیست که منبت بیش است و تریاق اقسام بیش و سایر سمومات حیوانی و نباتی
و جهت بهق و برص و جذام نافع و بعضی گویند که نباتیست که در جوار بیش روید و فاد زهر او است و اشتباه بجدوار کرده اند و او را ابو ها
نیز نامند بیل بلغت هندی ثمر درخت هندیست بقدر سیب و ... و با عفوصت و قبض و رائحهٔ او شبیه بتمر و بسیار خوشبو و درخت
او شبیه بدرخت سیب و برگش از آن کوچکتر در دوم سرد و در سیم خشک و قابض اسهال مزمن و نزف الدم امعا و مقوی معده و قاطع ...
و ... که با زنجبیل باشد بهترست و اکثار خوردن بیل مولد بواسیر و قاطع خون حیض و مصلحش شکر و بدلش سماق است بیشم ثمر درختیست
شبیه به کوچکی و صلب و زغب دار زیاده از به صاحب تذکره گوید که درخت بیشم امرود است بر نهال بلوط و به و درخت بید
و تفاح الصفصاف نامند کثیر الوجود و تا اواسط زمستان باقیست در سیم سرد و خشک و حابس اسهال و قی و قاطع خون و مانع خفقان

بیش موش بیشا

دم پیش

ومقوی معده و دماغ و باعسل محلل اورام و طبیخ او با زهر سموم حاره و مضمضه او جهة تقویت دندان و جلوس در آن جهة قطع نزف الدم رحم و برگش جهة التیام جراحت تازه بغایت مفید و اکثار او مولد سدد و عسر بول و مصلحش روغن بادام و بدلش بلوط و عفص و قدر شربتش از سه درهم تا پانزده درهم است بیخ نی اسم فارسی اصل القصب است بیخ مرجان بفارسی بسد است پیاز اسم فارسی بصل است پیاز عنصل بفارسی اسقیل است بیخ شیبی بفارسی اصل القلب است بید اسم فارسی صفصاف که بید برگ باشد بید مشک بفارسی خلاف بلخی است بیخ تفقیع بفارسی اصل الکنکر است بیخ انجدان خراسانی بفارسی اشترغاز است پیه خرما بفارسی جمار است بید انجیر بفارسی خروع است بید انجیر خطائی بفارسی دند است پیه بفارسی شحم است پیه قاوند در قاوند مذکور است پیچک کشت برکشت است پیل گوش بفارسی لوف الکبیر است بیخ کوله بر بفارسی محروث است بیخ انار دانه دشتی بفارسی نعناع است بیخ لفاح بری یبروح الصنم است بید گیاه بفارسی نیل است بیخ طرخون کوهی عاقرقرحا است بیخ جماز بلغت کاز سرخس است بیخ در رچماز بلغت مذکور بسفایج است بم بلغت مذکور سدابست بیزرد بفارسی بارزد است بیوز اسم فارسی قسمی از فرصفه است بیجاده بید سیاه است بیخ برنده اسم اصفهانی شیطرج هندیست بیخ بخور مریم اذربونت بیخ سنبله بفارسی سنبل اورمانی و آن فو است بیان بترکی سوسن است بینن بترکی دماغ است بیلدرچین بترکی سمانی است بیلکه دارو بلغت سکاین جند است پیپل بهندی فوفل است بنبره بهندی فلوس خیار شنبر است بیخ بهندی اسم تخم بنا تاست پیپلامور بهندی دار فلفل است بجته بهندی مرار است بیل کاچار بهندی ضان الارض است بیو بهندی ماش است بیر نزا بهندی بارزد است بیتر بهندی سلو است بیلا بهندی حضیه است بیل بهندی نور است بیوله بهندی شیر البقل است بیر بهندی کنار است بیغول تخم کتان است بیاردون بلغت مصر اسم شیبا است بیغابن سداب است تانبول پان است و مستعمل اهل هند تاتش شبه بنات لوبیا و برگ درخت میبید برگش شبیه برگ لبلاب و مایل بتندی و رکسیز نیمرنگ و در طعم شبیه بقرنفل در دوم گرم و خشک و مفتح و مفرح و مشهی طعام و مقوی معده و جگر و دماغ و دل و مبهی و مدر فضلات و مفتت حصات و مقوی قوة حافظه و فهم و نشات آرنده و مصلح او جهة رفع رطوبت دهان و سرخ کردن لب و تقویت بن دندان و قطع نزف الدم لهات و تحلیل ورم آن و ضماد او جهة التیام جراحات تازه نافع و اکثار او مصدع محرورین و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش دو مثقال و بدلش قرنفل است و طریق مضغ او نزد اهل هند آنستکه با قدری آهک مغسول استعمال نمایند و جرم او در اشاول عضنند تامول و تمول تانبولست تاکوب فرفیونست تاغندست عاقرقرحا است تا سمقت ترشی ترنج است تاتیا صفر است تا لقیس حرفست تا توره اسم فارسی جوز ماثل است تانه اسم هندی نحاس است تال بهندی نقره و برنج و مس است تاک اسم هندی ذرهسکه چهار دانگ و نیم باشد باداانه بلغت دیلم حب الغلم است تبن بفارسی کاه نامند و مجموع او در اول سرد و در دوم خشک و جلوس در طبیخ کاه گندم و تعریق بنجار او جهة رفع ازار یجه از برودت هوا در فصل سرد سیده باشد و محلل اورام و شستن بطبیخ او جهة رفع سستی نافع و نشره را شبیه بنشره مریض بیاز دو ضماد خاکستر او با نیموزن او نمک و قدری سرکه جهة قروح ساق نافع و کاه جو سرد جهة افراش محرورین مفید و بخور کاه باقلی جهة حفظ کو فیهای مدخت از نفوت مؤثر است و بالخاصیت مجموع کاه مضر عصب است و خوابیدن بر روی او بغایت مضر و عرق کاه و گل که بجای آب گلاب کرده باشند بغایت مقوی دل و دماغ و جهة رفع غشی و ضعف محرورین بغایت نافع است تبر ذهبست تبن مکه اذخر است تتری بهندی سماقست تنج بهندی دارچینی است تخم کاجیره و تخم کافشه قرطم است بفارسی تخم ترشه بفارسی بزر حماض است تخ بعربی جمیز ترش است تخم کرفس کوهی فارسی قطراسالیون است تخم کاج فارسی حب الصنوبر صغار است تخم مرغ فارسی بیض است تخم خرفای رزاوشانست تخم زردک بری دوقو است تخم گبت بفارسی هلیلج است تخم زرداب بفارسی تو موثنت تخم نکو بفارسی حب الیلان است تخم گرنجه باقلی مصری است تنرنج معرب از نذرو فارسی است و بترکی قرقاول و در شکاین و ماز ندران تورنگ نامند در دوم گرم و در اول خشک و بغایت لطیف و سریع الهضم و مولد خون صالح و مقوی فهم و دماغ و رافع وسواس و اکتحال زهره و خون او جهة بیاض و نزول آب و ذرور استخوان او جهة رفع قروح محرب و طلای سرگین او جهة بهق و برص و کلف و اصلاح بشره زنان مالی

پیاز عنصل بیخ شیبی بید بید مشک بیخ تفقیع بیخ انجدان خراسانی پیه خرما بید انجیر بید انجیر خطائی پیه قاوند پیچک پیل گوش کوله بر انار دانه دشتی بیخ لفاح بری بید گیاه بیخ طرخون کوهی بیخ جماز بیخ در رچماز بم بیزرد بیجاده بیخ برنده بیخ بخور مریم بیان بینن بیلدرچین بیلکه پیپل بنبره بیخ پیپلامور بیل بیو بیر بیولیه بیتر بیغول بیاردون تانبول

تامول تمول تاکوب تاغند تاسمقت تاتیا تالقیس تانه تال تاک بادانه تبن

تبر تبن تتری تنج تخم کاجیره تخم کافشه تخم ترشه تخم کرفس کوهی تخم کاج تخم مرغ تخم خرفا تخم زردک تخم گبت تخم زرداب تخم نکو تخم گرنجه تنرنج

نافع و سعوط زهره او مفتح سده دماغی و در دفع نسیان مفید و اکثار او مصدع و مولد صفرا در محرورین و مصلحش سکنجبین است تدرا بهندی اسم جرد است تنذو بفارسی تدرجست ترمس بفارسی باقلی مصری و از باقلی کوچکتر و سفید و اندک فرورفته دهان به زرد و بری او ریزه تر و زرد تر و تلخ تر در دوم گرم و در آخر آن خشک و بستانی در آخر اول گرم است مدر بول و حیض و جالی و مفتح و مخرج جنین و کشنده تمام کرم شکم و ضماد او جهة بهق و سعفه و شبور و جرب و قروح خبیثه و خنازیر و اورام صلبه و مدر سم هوام و اکله دنا رسی نار و تضمید بخته او با سرکه و عسل جهة عرق النسا و ورک و آثار ضربه و سقطه و با آرد جو و آب و سرکه جهة تسکین اوجاع حاره و مطبوخ او در سرکه و آب خاکستر جهة اورام بارده و تشنج بلغمی و مفاصل و با قلونیا جهة ثالیل و برور تقعد و شقاق او و قطع دانه بواسیر و آب طبیخ او با حنظل قاتل کرم و ریشه محرب و دهن بشره با او باعث سرخی لون و شقیقه او با سرخ و مصلح احوال و خوردن او با صباح و مار جهة قوت باصره و قطع صداع مزمن و امان او نزول آب و با عسل جهة تنقیه نفس و سرفه مزمن و استسقا و تقویت سپرز و مثانه و رفع حصات و حمول او بامر سقط جنین و اکثار او باعث زیادتی خار و ردی الغذا او در معده مضر است و مصلحش شیر بنها و قدر شربتش با ادویه از سه درهم تا پنجدرهم و مفرد او تا پنج مثقال و بدلش در ملاکردن ده وزن او باقلی و تخم خربزه و در دفع کرم بوزن او در منه ترکی و در سایر افعال افسنتین است و مشهور است که چون ترمس را مقشر کرده در ظرف مس با شیر بقدر رکوشند تا بجوشانند تا شیر را جذب کند پس با دو وزن او روغن گاو بجوشانند تا منعقد گردد و بهان گرمی بر کنج ران ضماد کنند اسهال نماید و بر بالای ناف اسهال سودا و بر ور کین و تهیگاه اسهال بلغم کند و هر گاه موضع را با آب سرد بشویند قطع اسهال کند و ترمس بری در جمیع افعال قویتر از بستانی است تربد بیخیست ظاهر سیاه و باطن سفید و مجوف و منبت او حوالی خراسان و هند و بنات او ساق دار و برگش شبیه برگ لبلاب و اطراف او متخدر و گلش آسمان جونی و ثمرش مثل العصافیر و بهترین او اندرونش سیاه باشد مثل خربق سیم است و زرد او نیز بد است و بهترین او سفید و سبک و صمغ دار است در اول سیم گرم و در آخر آن خشک و مسهل بلغم و رطوبات رقیقه و با زنجبیل قالع بلغم غلیظ و لزج از عمق بدن و منقی معده و رحم و مفتح سده و منقی دماغ از بلغم و جهة عرق النسا و مثال او و فالج و سرفه که بمشارکت رطوبات معده باشد و با هلیله کابلی و مثال او جهة مالیخولیا و جنون و صرع و با تخم کتان و روغن بادام جهة سعال مزمن و درد سینه نافع و مضر امعاء و مجفف اعضاء و مغثی و مکرب و مصلحش خرشیدن پوست سیاه او و با روغن بادام و بسته چرب کردن و با کثیرا استعمال نمودن و قدر شربتش از جرم او تا سه درهم و از مطبوخ تا پنجدرهم و بدلش پوست ریشه توتست و مغنی او و در بعض از جهة غار یقون و در غیر معاجین مبالغه در کوبیدن او نباید کرد ترنجبین شبنمیست که بر خار منسوب بحاج منعقد میگردد و شیرین و در اول گرم و تر و جالی تر از شکر و ملین طبع و مصلح صفرا و محرک باه و الطف از شیرخشت و جهة سرفه و درد سینه و غثیان و تشنگی حاره و تشنگی و با ماء الجبن جهة اخراج خلط محرق و با روغن کره گاو جهة عسر البول و با شیر تازه دوشیدن جهة تحریک باه نافع و مضر سپرز و مصلحش تمر هندی و عناب و قدر شربتش از هفت مثقال تا سه مثقال و بدلش شیرخشت و بدستور آب جو با شکر سرخ تراب بفارسی خاک نامند و انواع است آنچه از زمین مسبب آفتاب و صدمات نرم شده باشد سرد با اعتدال و خشک و مجفف و رادع است تراب الکرمات خاک چهار راه است و از تراب آنطرق که خاک راههای غیر چهار راه باشد الطف و اعدلست بسبب مصادمات مختلفه بغایت مجفف و منقی جراحات چرکدار و باعث التیام او و جهة استحکام اعضای مسترخیه نافع و جزو بعضی از معاجین قدیمه است و از خواص او انکه چون قبل از طلوع آفتاب روز شنبه بدست چپ بردارند و در خرقه کبود بسته تعلیق کنند سحر را باطل کند و چون در ساعت سیم از روز چهارشنبه بردارند جهة رفع عداوت و تفریق مؤثر است تراب الصید خاک مغاره صیداست که در بلاد شام است و خوردن یکمثقال او با تخم نیمبرشت جهة التیام استخوان شکسته مجرب دانسته اند تراب الشارده جزیره ایست در روم که در آنجا هوام مسکون نمیگردد و خاک او جهة سقاط زالو که در حلق چسپیده باشد آزموده است حتی گندم و جو مزروع آنجا همین خاصیت دارد تراب القار و تراب الهالک اسم سم الفار است تراب الفی کنگر زرد است ترخجان نوعی از بادرنجبویه است که بجای سبزی میخورند تر بادیان طلفاتست ترسی الوس است تربت العل بلغت اندلسی جوز جندم است تر باق جبلی تخم نوعی از مخلصه است تر باق فارسی

ترمس

تربد

تراب

وتریاق طبیعی یا زهرست تریامان خافت است تریاق اربستاق ثوم است ترفاس فطر است ترشنوج مرتغلاست
ترزون یونانی دفلی است تریاق ترکی مومیائی است تردم بلغت تنکابن اسطوخودوس است تریاک اسم فارسی افیون است
ترتیزک فارسی جرجیر است ترید اسم فارسی ثرید است ترخوان بفارسی ترخون را گویند ترب بفارسی فجل است تره بلغت
اصفهانی کرنب است ترنج اترج است تری بهندی شاهتره است تری بهلا بهندی عبارت از بلیلهٔ کابلی و بلیله و امله است ترنه دکنی
بلغت تنکابن حماض است ترک بترکی زیل است تسافه بترکی سلحفات است تسر به ظفره است تشتیون و تشمین بنعاج است
تشنیزج معرب از چشمیزک فارسی است و او را چشمک و چشم نامند دانه ایست تقریبا بهدانه مثلث و سیاه و براق و در آخر دوم
و خشک و جالی و با اندک حدت و بغایت قابض و محلل و مقوی باصره و جهت دمعه و غشاوه و جراحت قضیب و اعضای عصبانی نافع و
چون در جوف پیاز با خمیر گذاشته در زیر آتش پخته پس مقشر کرده با نبات و زعفران و مامیران کحل ترتیب دهند دافع اکثر امراض چشم
قوی الاثر است تعفر اسکنیت سفید و سبک که در میان سنگ خام یافت میشود و جهت قلع بیاض چشم نافع است تفاح بفارسی
سیب نامند شیرین او در اول گرم و در دوم سرد و خشک و ترش شیرین او که میخوش نامند در حرارت و برودت معتدل و در اول
خشک و مجموع مقوی دل و دماغ و جگر است و جهت خفقان و عسر النفس نافع و شیرین او مفرح و ملطف روح حیوانی و سریع الاستحاله بصفرا
که در معده باشد و با قوهٔ تریاقیه و پخته او جهت سرفهٔ بسیبه و آب او با شراب و گوشت آب و جهت رفع غشی مجرب و آب او در معاجین
مفرحه مقوی فعل آن و اکثار خوردن و باعث تبهای مرکبه و نسیان و مولد ریاح و مصلحش اغذیهٔ لطیفه است و ترش او قابض و مسکن عطش
و موافق معدهٔ صفراوی و پخته او در خمیر جهت اسهال مزمن و مصلح ادویهٔ سمیه و خشک کردهٔ او با آب انار و ادویهٔ مناسبه جهت تقویت
معده و اسهال صفراوی و تسکین قی نافع و اکثار او مضر سینه و مورث ذات الریه و ریاح عروق و مصلحش گلقند و داروچینی است و ترش
شیرین او مولد خلط صالح و در افعال مثل ترش است و نارس او و بیمزه و مولد خلط خام و ضماد او در ابتدای اورام حاره نافع و سیب تلخ
قابض تر از همه و عصارهٔ سیب و عصارهٔ برگ او جهت سموم نفع دو قدر شربتش تا هفت مثقال است و کوفتهٔ او با ادویهٔ موافقه جهت رفع
اخلاط متعفنهٔ سینه و با ادویهٔ مفرحه جهت تفریح موثر است و گویند قسام سیب هرگاه بخلط حار که در معده باشد رسد دفع او میکند
و رب سیب ترش که آب آنرا با شیرینی بقوام آورده باشند در آخر اول سرد و در رطوبت و یبوست معتدل و جهت غلبهٔ صفرا
و غلیان خون و اسهال صفراوی و قی آن و رفع غم و الم سوداوی نافع و مضر اسهال دموی و تشنج و رب شیرین او در افعال قوی تر از سیب شیرین
نیست و شربت سیب جهت سموم و وبا و تفریح قلب بسیار موثر و مربای او در جمیع افعال بهتر است از منفرد او تفاح بری زعرور است تفاح
الارض بابونج است تفاق نوعی از هندبا بریست که بقلهٔ یهودیه نامند تفاح ارمنی مشمش است تفاح فارسی خوخ است تفورا
تعفر است تفراپس یونانی بیخ است تفسیقون خشقون است تفاح الجن ثمر لفاح است تفاح مائی اترج است تقینا نافسیا است
تقده نقاف کزبرهٔ بریست تقره کردبانست تگرگ بفارسی اسم جلید است تکان اسم ترکی شوکت که بفارسی خار گویند
تکر اسم هندی اسارون است تل اسم هندی سمسم است تلی بهندی اسم ازوشت و طحالرا نیز نامند تلسی بهندی اسم هندی ممسفر ست تلیا
اسم هندی عود است تمر بفارسی خرما نامند و او را از ابتداء تکون تا انتهاء هفت مرتبه میباشد یکی طلع که وبیع نیز گویند دوم دیگر نلج سیم فلال
چهارم بسر پنجم قسب ششم رطب هفتم تمر و هر یک در موضع خود مذکور است و تمر در دوم گرم و در اول خشک و بعضی در اول تر دانسته اند مسمن
مبرودین و موافق سینه و ریه و کثیر الغذاء و مولد خون متین و مقوی گردهٔ لاغر شده و تلیین مفاصل و جهت فالج و جماع و درد درک
و امراض بارده و بلغمیه و درد کمر و طبیخ او با حلبه جهت تب بلغمی و حصاة مجرب است و مولد سودا و سدهٔ جگر و سپرز و محرق خون و معفن اخلاط
و مصدع و مورث قلاع و درد دندان و مصلحش روغنهای خشخاش و بادام و سکنجبین و آب انار و محرورو را اجتناب او لیکن در بلدیکه
خرما حاصل شود اهل آن بلد باید بسیار تقلیل نماید و دانهٔ خرما مرکب القوی و قابض و مسحوق او جهت اسهال و بند و سوختهٔ او جهت رویانیدن
شعر و قروح خبیثه و الصاق جراحت تازه و قرحهٔ چشم و سبل و جرب و حدت بصر نافع است و چون تمر را در شیر تازه خیسانیده شاد
نمایند و از عقب آن شیر بنوشند جهت تقویت باه بیعدیل است تمر هندی بار درختیست در غلاف بقدر شبری و دانها بقدر باقلی کوچکی و در

اوشنه و درخت او ریزش مثل برگ صنوبر و طعم با انعلاف ترش و سرخ تیره در سیم سرد و در دوم خشک و مسکن غلیان صفراوی
و ملین طبیع و مسهل صفرا و اخلاط محترقه و در حموضات مسهل سودا و حب او مثبت و مطفی هیجان خون و جهت خفقان حار و حکه
و جرب و قلاع و عطش و تبهای غشیه و کرب و تفریح محرورین سیما بل و اکثار او مورث سحج و سعال و مضر سپرز و مولد سده و
مصلحش کتیرا و خشخاش و بنفشه و لعاب بهدانه و عناب و قدر شربتش از هفت مثقال تا سی مثقال و بدلش آلوی سیاه و در
غیر اسهال زرشک و دانهٔ او در سیم خشک و قابض و منفر او جهت هلاک تنیه مجرب و ضماد او جهت خلع عضو و دثی و تقویت بیخ
عضو و با سیه و شال و جهت کشودن دمل آزموده و تضمید مطبوخ او مسکن اورام و دردهای حاره است تمساح بفارسی نهنگ
نامند حیوانیست بحری و بزرگ جثه و دست و پا دار و پوست او درشت و در خارج آب نیز تعیش کند و کوچک او در ریگ تعیش
کند و را ریگ ماهی نامند و آن سقنقور است در دوم گرم و در سیم خشک و گوشت او محرک باه و سمن بدن و دافع قولنج و طلای پیه او
جهت رفع آزار گزیدن او نافع و با روغن گل جهت درد کمر و گرده و تقویت باه و قطور او جهت درد گوش و کری و صداع و شقیقه و دندان
و ربیدن جهت ... و سوزانیدن او در چراغ مانع صدای وزغ و طلای خون او با نبید و امله جهت تغیر دادن لون وضح و بهق سفید
و اکتحال سرگین او جهت بیاض مزمن و تازهٔ چشم و زهرهٔ او در ابتداء بغایت قوی و بخور جگر او جهت رفع جنون و تعلیق چشم او جهت
منع تزاید جذام و بستن او بر بازو جهت تقویت جماع موثر است تمتم سماق است ثمر الغیم بلادر است متن اسم عربی ارزن است
تملول قنابریست تنبلی بلغت دیلمی نباتی فرفیون است تنوش اسم دیلمی علیق است مثل دانهٔ توت العلیق را گویند تناکس بلغت
هندی جهت اخضر را گویند تنکار قسمی از بورق و نوع معدنی او قسمی از شینج و آن بورهٔ زبدیست و بشیرازی تکنه نامند و قسمی
شبیه برف و آن زبد البورق است و بشیرازی برفک گویند و نوع مصنوعی او قسمی از لحام الذهب مصنوع است و قسمیکه بالفعل
متعارفست مرکب از زنگ و قلی یا سوته و ۳ برابر هر دو بورهٔ ارمنی که مجموع او در شیر گاو و گاومیش بقدر پوشانیدن آن بجوشانند
تا منعقد گردد و در آفتاب خشک کنند و قسمیکه مسمی بلحام الذهب است مصنوع است از بول غلمان نزدیک بلوغ که در ظرف
مس بول کنند و با دستهٔ مس در آفتاب و در موضع نمناک مدتها بسایند تا صلب شود و قسام او در سیم گرم و خشک و از
سموست و ادخال او باعث نرمی و زود گداختن طلا و لطیف و محلل و جالی و دسفید بواسیر و جهت بردن گوشت فاسد جراحات
و درد دندان و تاکل او مفید است و معدنی او را خاصیت آنست که شقهٔ قلعی و ملین آهن میکند و چون آهن را یکبار در آب تنکار
معدنی نطفیه کنند و بار دیگر سرخ کرده بروغن کنجد نطفیه کنند آهن مذکور مثل مقناطیس جذب آهن میکنند و فرق میان معدنی و غیر معدنی
ظهور رطوبت مصنوع است در آتش بخلاف معدنی تنین بفارسی اژدها نامند و بحری او از دنباله مثل عقرب میگزد و بوی او باد زهر
و هر دو نوع را دست و پا چنگال میباشد در چهارم گرم و خشک و قتال و ضماد خاکستر سوختهٔ او با عسل جهت قطع بواسیر و بهق و برص
و بستن گوشت تازهٔ او بر موضع گزیدن او دافع سمیت و جاذبست تنن ماهیی بزرگست که در دریای مظلم و در دریای شام بهم
میرسد و نمکسود مینمایند خوردن نمکسود او جهت سم مار نشا فدار و ضماد او جهت گزیدن سگ دیوانه نافع است و خوردن او و قی
کردن بعد از آن منقی معده و مخرج بلغم غلیظ است تنباکو ظاهرا قسمی از ماهیزهرج جبلی که قلوس نامند بوده باشد چه
در ماهیت بقسم سیم او شبیه و در سمیت نسبت ماهیی با و مشابه و قسم سیم قلوس را تعریف کرده اند که برگش مثل برگ کرنب و از آن دراز
و با اندک رطوبت چسبنده و برگش زیاده بزرگ و با اندک زغب و تخمش در غلافی مایل بسیاهی است و مؤید دیگر آنکه در زمان بقراط
جهت رفع وبا گیاهی مقرر کرده اند که آورده در اطراف شهر در خندق دود کنند و دود او باعث گردید که اهدیر او با اثر نکرد و
الخیاه قسمی از قلوس بوده و این اثر با تنباکو میباشد چه در هر بلدی که تنباکو شیوع یافته وبا تدریج کم شده والله اعلم بحقایق الامور
و او در آخر سیم گرم و خشک و معطش و مجفف و سم قسام ماهیی و دود او مصلح فساد هوا و معطش نزف الدم جراحات تازه و تخفیف
قروح مزمنه آزموده است و از جمعی ثقات مسموع شد که آب قلیان که از کشیدن تنباکو زرد شده بوده صاحبان استسقا از خوردن
سبب ادرار بول و عرق مفرط در دو روز نجات یافتند و مضر دل و دماغ یابس و مغلظ خون و مورث سدد و خفقان و مکدر حواس

محرور و در وسواس و سودا و بیت و شامه و از سموم و او معیار دفع تبهاست و معاد دین او با اندک تب که باشند ادراک لذت
او میکنند توتیای خطائی قرصیست مصنوع سرخ مایل بزردی و بعضی مایل بسبزی و غیره و بهترین عصارهٔ گیاهیست و سرخ او مغشوش بطین توتیای خطائی
ارمنی و امثال آنست مرکب القوی و رادع و محلل و قابض و جهت اورام حاره و بارده و اوجاع او و گزیدن هوام و تسکین درد سر
و سایر اعضا و تحلیل خنازیر و اورام صلبه و قطع نزف الدم جراحات و شیافات بجهت انگشت و تا نیم مثقال جهت اسهال دموی و بواسیر
و نفث الدم و قی الدم و ذرور او جهت قرحهٔ چشم و مقعده و قضیب و فرزجهٔ او جهت سیلان حیض و رطوبات رحم و جمیع علل اکثار
رطوبت باشد نافع و مضر شش و مصلحش کتیراست تنبول تانبولست تنوب قسمی کوچک صنوبر است توم قسمی صغیر صامریوماست تنبول تنوب توم
تبر اسم هندی حنظل است تیکهار اسم هندی سنگهاراست توت شیرین و بنطی و ترش آن و در اسامی نامند و شیرین او در اول گرم و در دوم تبر تیکهار توت
تر و مدر بول و ملین طبع و مولد خون صالح و مبهی و موافق سینه و شش و مرطب دماغ و در انضاج شبیه بانجیر و مفتح سدد و مصلح حال جگر
و فساد سپرز و مسمن و مقوی بیه گرده و جهت آبله و حصبه نافع و مفسد معده و سریع الاستحاله بخلط حاضر آن و مصلحش سکنجبین است و ترش
او در دوم سرد و در اول خشک و قابض و مطفی حدت خون و قاطع صفرا و رادع و مانع ریختن مواد باعضا و مواد حاره بحلق و زبان
و مسکن عطش و منبه اشتها و غرغرهٔ آب او جهت ردع و تحلیل مواد و تقویت حلق و خشک او جهت قرحهٔ امعا و اسهال حار و رب
او نایب شراب او و خشک او مضر سینه و عصب و مصلحش عسل و جوارشات و آب مطبوخ پوست بیخ توت که بقدر هفت مثقال طبخ یافته
باشد مخرج حب القرع خصوصا که برگ شفتالو اضافه کرده باشند و طبیخ او با عسل و انجیر جهت سموم و برسام و جنون و درد کمر و پشت
بغایت نافع و طبیخ برگ او نیز همین اثر دارد و مطبوخ هشت درم ریشهای او با ۳ وقیه انجیر که در قوام سه مثقال آب طبخ یافته باشد و
بنصف رسیده باشد مسهل قوی سودا و قریب الاثر است و رطوبت بیخ آنرا که خراشیده و زخم کرده و آنچه در عرض شبانه روز
جمع شده باشد ضبط نمایند مسهل قوی و جهت درد دندان و تحلیل دملهای بزرگ نافع است و از صمغ توت همین اثر آید و چون آب ریشه
توت را که از شاخ هنوز گرفته باشند بقدر هفت اوقیه با برگ انجیر و برگ تاک بقدر یک وقیه در دیگ سرپوش محکم گرفته بجوشانند
تا بدرس رسد خضاب بغایت قوی و مجرب است و مضمضهٔ طبیخ پوست درخت و برگ او جهت دندان نافع و خوابیدن صمغ او نیز همین
اثر دارد و عصارهٔ برگ او بقدر یک وقیه و نیم جهت گزیدن رتیلا و هوام و ضماد او با سرکه در حمام جهت شرای مزمن و طلای برگ او با روغن زیتون
جهت قروح و سوختگی آتش و ضماد توت نارس با سرکه جهت رفع شقاق و شرا آزموده است توابل اسم اصطلاحی ادویهٔ یابسه است که در توابل
اطعمه کنند مثل کشنیز و زیره و امثال آن تودری اسم فارسی و یونانی ارد همن و بعربی بزر خمخم نامند نباتست و او را برگ دراز و چپاق و تودری
شاخهای او سرخ و صلب و باندک خاری ریزه و ثمرش در غلاف باریک و لطیف و تخمش از عدس کوچکتر و اندک پهن و سرخ و زرد و سفید
میباشد و بی شبه در اصفهان قدومه گویند و سرخ آنرا قدومهٔ گلگون و او غیر خبه است چه خبه را فاکشیر نامند و حقیر نباتست هر دو را امتحان
نموده ام و هر دو را اثر قریب بیکدیگر ... در دوم گرم و در اول تر و محرک باه و مشهی و مسمن و جهت برودت احشا و سرخ کردن رخسار
نافع و قدر شربتش تا پنج درم و بدلش بهمن سرخ و نبات او قابض و در غایت رادع است توتیا معرب از دود ما فارسی است و یونانی توتیا
تنقولس نامند و آن معدنی و نباتی میباشد و معدنی سه قسم است یکی سفید شبیه بپوست تخم شترمرغ و برگ او و غیره مثل نمک ظاهر
و بهترین اقسام و یکی زرد و یکی کبود و شفاف و او غلیظتر از همه است و مشهور بتوتیای هندی است و در غایت صلابت و انابیبی که شق از انبوبه
و بفارسی توتیای قلمی نامند و منزلهٔ که بمغیثه شبیه بود از آن باشد عبارت از او هست و چندین قسم میباشد یکی از دود مس است که در کد اختن
سنگ مس در کوره دو طبقه بهم میرسد قسمی سفید و بسیار سبک و قسمی ثقیل و کثیف و اول از صاعد و ثانی از راسب او هست و او
از ادویهٔ اقلیمیا است که بتدریج در ذوب مس بر زند و از طلا و نقره و قلعی نیز بهم رسد و بدستور آزموده و از چوب درخت زیتون بر دارند
بعد از اخراج دانه او بعمل آرند و بدستور از عفص و خرنوب و توت سفید خشک و شاخ درخت امرود و مصطکی و حبة الخضرا و شیرما دو انجیر
و از گل بودنهٔ تازه و از انگور تاک و از سرشیم ماهی و از غری جلود بقر و از شیم غیر معمول ترتیب هندا ما طریق آنجا را آنکه بعد از بهم کوب
کردن او در ظرف سفال جای داده سرپوش سوراخ دار برآن مستحکم نموده چندان آتش کنند که دود آن بر طرف شود تمام ریزه ... شیم و سرشیم

اگر بر فتیلهٔ آلوده و بدستور آتش کنند و صاعد بهر نحو که استعمال کنند و بهترین مصنوع او نباتیست کرمانی و بهترین معدنی سفید
و عدیم الوجود است و اقسام توتیا را بدون تغسیل استعمال جایز نیست و طریق غسل او در دستورات تحریر یافته است و امین الدوله
ذکر نموده که توتیای بحری نیز میباشد و نمیدانستند که مرشده ... سبکتر بر آب است و جالینوس توتیا را در اول سرد و در دوم خشک دانسته
مغسول او بارد و مجفف بی لذع و مشوی او لطیفتر و مقوی چشم و حافظ صحت او و مانع انحدار مواد و جهت تقویت روح باصره و قرحه
چشم و قضیب و عانه و مقعد و سرطان متقرح و جراحات بینی و سایر اعضا و اندمال قروح باروغن گل جهت التیام جراحت عصب
و نشف رطوبات و قاطع نفث الدم و نزف الدم و مقوی معده منزعج و جهت قروح ظاهری و باطنی شرب و ضماد او و اکثر امراض عین
و اکحال و شیافات جهت حرقة البول و حمول او جهت سیلان رحم نافع و مولد سدد و مصلحش عسل و قدر شربتش تا نیم مثقال و قسم معدنی
او قاتل و بدلش بوزن او شادنج و نصف او توبال النحاس مغسول و گویند مرقشیثا و اقلیمیا بدل او است و طریق تشویهٔ نسخهٔ توتیا را با
آب بایسته قرص کنند و در آتش نرم بر روی سفال گذارند و بگردانند تا خشک شود توبال معرب از تنغال فارسی است و انجیر ریزه ... از توبال
مس و آهن که در حین کوفتن او ریزد و از مطلق او مراد توبال است و بهترین او مایل بسبزی و سرخی و براق و رقیق است که قرب سیر
نامند در سیم گرم و خشک و ملطف و جالی و جهت جرب و حکه و تحلیل و قلع بیاض و منع زیاد شدن قروح خبیثه و التیام قرحهٔ چشم و خشونت
اجفان و بردن گوشت زیاد صلب جراحات و اثر شیافات ... مغسول او با ملک البطم با آرد گندم با صمغ عربی مسهل قوی بلغم و جهت استفراغ
و اخراج مار صغر نافع و زیادهٔ او باعث تشنج و قرحهٔ معا است و نایاب است ... مهم استعمال شود آب مغسول او در
نهایت لطافت و حدت میباشد و توبال الحدید در چهارم خشک و حابس اسهال خون و مانع خفقان و ذرور جهت ضعف باه و در سایر
خواص قریب بتوبال نحاس است و چون در لثه بسته و دندانها ... خصوصا تحت خصیها که خفیه نگذارند زعفران میشود و آن جهت رفع
جرب عین و طلای حمرت او و با ربع او نوشادر جهت رفع بیاض و سبل آزموده است و با سرکه و عسل محلل اورام است و هر گاه آنرا
با سرکه مکرر تقطیر کنند معادل ... دیگر نقل نمایند خصوصا شتر را و چون بانحاس در رنگ زعفرانی ممزوج کرده و بعد از
آن تقطیر شود و شنجرف را با سرکه مقطر مکرر بآن تنقیه کنند بحدی که شنجرف حل شود بهترین اعمال دانسته اند توت العلیق و توت
الوحشی ثمر العلیق است تودرون شوکرانست توجره ... مغربی بقلة الاوجاع است توز فارسی و جوز رومی است توت اسم
فارسی خرصاد است توکی بترکی ثعلب است تهین بلهر اسم هندی باقلی قبطی است تهین لاج اسم هندی اهل است تهوک اسم
هندی لعابست تهوبت اسم هندی سلوطیت تهویر اسم هندی فرعت تین بفارسی انجیر نامند بری و بستانی میباشد و هر یک آن نر
و ماده و بری او غیر حمیر و برگت و بارش کوچکتر و در شاخش دو انجیر نامند ... بسیار گرم و شد و محلل قوی و ضماد او در رفع جالیق و تاثیلیل نافع
و شیر او در افعال قویتر از شیر بستانی است و تازه بستانی در اول گرم و در دوم تر و مبهی و کثیر الغذا و از سایر میوها سریع الانحدار و
مسکن حرارت و تشنگی و معرق و ملین طبع و مسهل برفق و کاسر قوه عصبی و سرد و مسمن بدن خصوصا چون چهل صباح با قدری انیسون
ناشتا تناول نمایند در تسمین عدیل ندارد و مفتح سدد و مقوی جگر و رافع سده و ورم طحال و بواسیر و عسر بول و ازاله کرده خفقان و درد و سعال
و درد سینه و خشونت قصبهٔ ریه و با گردکان خوردن جهت امان از ضرر سموم قتاله و با سداب نایب شراب تریاق و با بادام و پسته مصلح
بدنهای ضعیف و زیاد کنندهٔ عقل و جوهر دماغ و تازه و خشک او با مغز قرطم و بیدانجیر و نیم بودهٔ ارمنی مسهل قوی اخلاط غلیظه و خشک
او در دوم گرم و در اول تر و در جمیع مراتب مذکوره ضعیفتر از تازه و معطش و ثقیل و ملین طبع و رافع مواد عفنه بطریق مسامات جلد و لهذا
اکثار او مولد قمل است و با مغز گردکان جهت معاد دین قولنج و صاحبان سوء طبع و تفتیح مجاری غذا و تسمین بدن و گزیدن عقرب
و رفع سورت ریاح سوء قریب است و ضماد او با آرد جو و گندم منضج و محلل ورم ناگوش و دملها و با پوست انار جهت داحس و با زاج جهت قروح ساقی
و با خردل جهت خارگوش و طلای او با بورهٔ ارمنی جهت بهق و مثال او و آب مطبوخ او با حلبه جهت سینه و ریه و با سداب جهت حقنه در تب ریاح
و سدد نافع و سوختهٔ او در سفید کردن دندان و سعد بل و مقوی لثه و قاطع نزف الدم و با موم روغن جهت شقاق که از سرما بهم رسیده
باشد و حقنهٔ او با سداب جهت مغص مفید است و انجیر نارس ملین و محلل و جاذب و با تریاقه و ضماد نخته او جهت خنازیر و تعقد عصب

توت العلیق توت الوحشی تودرون توجره توز فارسی توت توکی تهین بلهر تهین لاج تهوک تهوبت تهویر تین

دباسرکه ونمک جهت قروح رطبه وباعسل جهت گزیدن سگ دیوانه وباکرسنه جهت گزیدن ابن عرس وطلای او بابرگ خشخاش جهت اخراج
استخوان شکسته ریزه شده موثر ودیگر انجیر مسهل قوی وخطرناک ومنجمد کننده کل ذائب وآب کننده کل منجمدات واکتحال او
جهت نزول آب وحمول او بازردهٔ تخم مرغ وسوم مدر حیض ومنقی رحم ومخرج جنین وضماد او باحلبه جهت نقرس بارد وباآرد جو جالی جرب متقرح
ودفو باد وکلف وبهق وطلای او جهت گزیدن هوام وسگ دیوانه وسنون او جهت دندان متاکل ودرد آن ودایه جهت قطع ثآلیل مفید وبرگ
تازهٔ او جهت گزیدن سگ دیوانه وجهت التیام جراحات وخشک او باسرکه جهت تقشیر جلد وطلای او باآب جهت رستن موی وطبیخ او
جهت تقویت استخوان کوفته یافته نافع وبایرام اجزای آنرا فی الجمله نفعی در صرع وجنون ووسواس هست ومزش قوی تر است وچون انجیر
دانه را روز در سرکه خیسانیده وهر روز بخورند آنرا با قدری سرکه او بنوشند وبعضی زاکو بیده ضماد نمایند جهت تحلیل سپرز مجرب است
وچون باساد او کردکان کوبیده روزی مثقال آنرا بخورند بالخاصیت اطلاق مینماید ومجربست ومضر جگر ضعیف ومصلحش کردکان
وصعتر وانیسون ومصلح انجیر تازه سکنجبین وشربت ترنج وریباس وبدلش در ادویهٔ اشش مغز جیفوزه وقدر شربت از خشک او تا سی مثقال
واز تازهٔ او تا یکرطل نیواج خطائی پوست درختیست شبیه بپوست درخت جنار وگویند پوست درخت لسان العصافیر بلاد خطا است
وظاهر او سفر باشد در آخر دوم گرم وخشک وقابض وبسیار تلخ وباماست چکیده وروب قابضه جهت اسهال مزمن بارده وقطع خون بواسیر
وضماد او باسرکه جهت درد سر واورام رخوه وسنون او جهت درد دندان وتقویت لثه ونزلهٔ رطوبی وبخور او جهت رفع وباء طاعون عجیب الاثر
ودستور جهت بواسیر وشقاق مقعده ودرد دندان ودرد رحم وفرزجهٔ او جهت قطع سیلان رحم وحیض مفید است ونیم مثقال آنرا با کمثقال
نیلوفر در حبس اسهال مجرب وقدر شربتش تا کمثقال ومضر محرورین ومعطش وسورش التهاب احشا ومصلحش کتیرا ورب فواکه تهو
اسم فارسی تهو جست تیغال وتبهال نیز نامند وان بکر تیغال است تین احمق جمیز است تین الفیل جوز آهو است تین بزر است
تیفلیس اسم یونانی خنثی است تیدی اسم هندی جراد است تیجات اسم هندی سیغث است تیرج اسم هندی ساذج است تیدوکه کر
اسم هندی آبنوس است تین کافرنجی بلغت مصر رقع یمانیست ثافسیا صمغ نباتیست سفید رنگ شبیه بانزروت وشدید تلخ
ومنبت او کوههای سخت ودر شکاین ذالموت جز ند وبدبلی متیلی مانند وبیخ آنرا زخم کرده رطوبت آنرا بعد از انجماد میگیرند
وبعضی مجموع آن نبات را افشرده عصاره میگیرند وآخرین مخلخل وسبز مایل بسیاهی میباشد در آخر سیم گرم وخشک وبا رطوبت فضلیه ومنقی
ومسهل غلیظ بلغم وجهت درد پهلو وبطلان اشتها وتحلیل ریاح وسدد وضماد او جهت داء الثعلب رویانیدن موی ودر دز نو ومثال آن وباعونه
اد سوم وکندر جهت سقاط بواسیر وجهت قلع آثار سیاهی وکبودی جلد وباعسل جهت جرب متقرح وباکوگرد جهت انفجار ورم صلب نافع و
زیاده از دو ساعت نباید گذاشت وقدر شربتش تا چهار طسوج وپوست بیخ او در افعال مثل صمغ است وچون ریزه کرده در روغن زیتون
بجوشانند جهت تقویت عصب ودرد مفاصل وشانیدن او جهت فالج بغایت مفید وقدر شربت از پوست بیخ او وجرم او تا نه قیراط
واکثار او سورش ورم حلق ومعده واحتباس بول وعرض ضیق النفس وغشی ومصلحش شیر تازه ولعاب بزرقطونا وبدلش دردا و
الثعلب حرف بایی ودگوینه بالخاصیت تخم سداب رفع مضرت او میکند وچون گیاه وساق ورا داخل در اغذیه کنند مرتبه احداث
حرارت کند که در زمستان محتاج بپوشش نباشد ورنگ خار را سرخ کند وجهت اکثر امراض باردهٔ رحم نافع داء وغیر صمغ سداب بریست
صیه سداب بری اصفهانست غیر او هست ثافت الجبر بسفایج است ثام لوبیاست ثاموس یونانی مرزنجوش است ثالقیس یونانی
حرف بایی است ثجیر بجیم الانجیر های افشرده است وقوتش متوسط مابین عصاره وجرم انجیر ودر مطلق ثجیر مراد الا آب انگور است وآن
قابض وضماد او با نمک جهت ورم حار وورم صلب در پستان وحقنهٔ او جهت قرحهٔ امعا واسهال ازمن وسیلان رطوبات رحم
برشته کرده او یاد انهای انگور که در رو یافت شود جهت قرحهٔ امعا واسهال بغایت نافع است ثخین انچه غلیظ باشد ثدی فرخ است ثریا
بلغت اندلس اریقارونت ثرید نا خیت کرد در آب گوشت ریخته شاولنماینه وشامل است بر انچه در دوغ ومثل آنها وغیر آن کنند
ثعلب بفارسی روباه نامند وانجوانی است معروف پوست او در گرمی قریب بسمور وجهت رطوبین ومبرودین وتطول طبیخ زنده
ومذبوح او جهت درد مفاصل وطبیخ زنده قویتر خصوصا که در روغن زیتون جوشانیده باشند جهت تعقد وصلابت مفاصل نافع وباعش

نیواج خطائی

تهو تیغال وتبهال
تین احمق تین الفیل
تیفلیس تیدی
تیجات تیرج تیدوکه
کر تین کافرنجی
ثافسیا

ثافت الجبر ثام ثاموس
ثالقیس ثجیر ثخین
ثدی فرخ ثرید
ثعلب

راه رفتن اطفال ودفع عیاده وشاسیدن کمثقال از شیر او که خشک کرده باشند با آب وعسل جهت ربو وسرفه وطلای او با پوست سوخته
تخم مرغ جهت داء الثعلب مجرب وپیه او جهت درد گوش وباروغن زیتون ومثال آن جهت نقرس ودرد مفاصل بارده وسعوط زهرهٔ او با هموزن
او آب کرفس در هر ده روز یکبار جهت ابتدای جذام قدیاده نشدن آن بغایت موثر وگوشت او جهت مبرودین ومفتح سدد ویکیاه وصاحبان
استسقا سفید وخاکستر پوست او جهت سوختگی آتش وبواسیر وقروح مانده وتدهین دست وپای به او مانع مضرت سرما ونگاه داشتن
دندان او جهت منع فریاد کردن سگ مجرب دانسته اند ومالیدن پیه او بر چوبی ونصب کردن آن در موضعی از فلانسبب اجتماع کیک
بر آنچوب ثعبان مار عظیم است ثغا بر بغین معجمه ورد است ثغا بلغت عبرانی اسم حرف بایی است ثغوس اسم هندی باریست
ثفر اسم جرم حیزها است که آب آنرا افشرده باشند از ثجیر غلیظتر ودر افعال شبیه او است ثلج بفارسی برف نامند در سیم سرد ودر
دوم خشک ومسکن درد دندان حار وفارج کننده زلو که در حلق مانده باشد جهت کرم معده وتقویت هضم معدهٔ حار ونهایت حاره
وجرب وحکه وضماد او بر پیشانی جهت قطع رعاف ونوشانیدن او باعث اجتماع حرارت در معده ومخدر ومعطش وسورش سعال ومضر احشا
ضعیف ومبرودین وصاحبان اعام باطنی است وآب برودهٔ او بهتر است ومصلحش قرنفل وعسل واز خواص او آنکه چون نمک با برف
آمیخته بر شیشه پر آب بستوری بگیرند شیشه در آن پنهان شود در ساعت آب شیشه یخ کردد ثلج چینی طوبیت منجمد بر نی شیشه
بنک که از هند آورند جهت بیاض عین وظلمت بصر وضمادش بر بدن جهت تب ق نافع است واین پسهم را بیاد زیر استعمال میکنند ثلیان
عنب الثعلب است ثمام بعربی اسم نباتیست شبیه بگندم وقدش کوتاه تر وبرگش باریکتر وبیشتر وغیر مجوف وخوشهٔ او شبیه بارزن
وطعم او شیرین ودر شکاین زرآویش ودر مازندران ربیل گویند در دوم گرم ودر اول خشک وضماد تازهٔ او جهت ورم چشم ومنع
ریختن مواد ونوشانیدن او محلل ریاح ومفتح سدد وخاکستر او جهت تقویت مژگان ورویانیدن او وتقویت باصره ومضر گرده ومصلحش
کتیرا وقدر شربتش تا پنجمثقال وبدلش تودری است ثمرة الطرفا درخت گزیست بزرگتر از عذبه که ثمرهٔ اثلی باشد ومثلث شکل وکز مارج
عبارت از او است در افعال مثل ثمرة الاثل است ومایل از حرارت لطیفه وعلاج لطیف وتقطیع منیست ثمرة الاثل نوعی کوچک
بار گزیست که عذبه نامند بقدر نخودی واز آن بزرگتر وغیر مثلث در دوم سرد ودر سیم خشک وقابض وقاطع نزف الدم ونفث
الدم ومقوی احشا روآب طبیخ او که یک اوقیه او را در دو رطل آب جوشانیده باشند تا بنصف رسیده باشد منقی رطوبات عفنه
اطفال وجهت گزیدن رتیلا ودفع جرب رطبه باشکر جهت یرقان ودردی خارا ور رطوبت رحم وربو وسعال وضعف جگر وحشا ر واگه
وحکه وامراض مقعده وقروح رطبه شرب او وطلاء نافع ومضمضهٔ او جهت تاکل دندان واستحکام لثه مفیدست ومنقوع او که یکشبانه روز در آب
گرم خیسانیده باشند در افعال مثل مطبوخ او وقطور او مقوی جفان ورادع مواد ومانع قبول آفات ومقوی بصر وجهت دمعه وسلاق
وجرب بسیار مفید خصوصا که در گلاب خیسانیده باشند وجرم او جهت نفث الدم وجراحات تشنج واسهال کهنه وسیلان مواد ورب
الدم ورشته او باکل سرخ جهت اسهال مجربست وذرور او جهت بردن گوشت زیاد وقطع خون جراحات وطلای او جهت زنگ خار
وصافی بشره وحمول او جهت تجفیف رطوبت رحم وضماد او که باآب ومر که پخته باشند جهت سپرز نافع ومضر سپرز ومصلحش دو فو وبدلش مازو تا
انار بوزن او وقدر شربتش از جرم او تا دو مثقال وگویند تا چهار درهم است وچون عذبه را با صندل وحنیتن جوشانیده لعاب آنرا
باشکر بقوام آورند شربت مذکور جهت صاحب سپرز بعدیل است وجهت تقویت اشتها واعصاب واعضا ورفع عیا ومغص وتنقیهٔ رطوبات
واسدهٔ معده وتقویت آن بغایت موثر است ثمرة الهرع اهیل است ثمرة الشوک المصری حلبارست ثمرة شجرة الدوام مقل کمیست
ثمرة العلیق توت العلیق است ثمرة الهند تنباست ثمرة الفواد بلغت مصر شاه بلوط است وبعضی ازو مراد بلادر را میدانند ثقوس
یونانی اسم توتیاست ثوس یونانی حاشاست ثوم الحیه وثوم الکلب وثوم بری اسقوردیونست ثوم الماء طحلب است ثوم الثعلب
بلغت اندلس وقسم ثانی سند ریطس است ثوم بفارسی سیر گویند وبری او اسقوردیونست وبستانی دو قسم میباشد یکی بسیار دندانه ویکی سنخم
یکدانه وبقدر پیاز کوچکی واو کمتر است وجبلی او را بفارسی موسیر گویند وبرگش عریضتر از برگ کرس وگلش بنفش وبیخش یکعدد وبیدندانه
وبزرگ ودر بوی مانند بستانی وبهتر از همه بستانی مشهور پر دندانه است در آخر سیم گرم وخشک وبا رطوبت فضلیه ومحلل ومدر حیض وبول

ثعبان ثغا بر ثغا
ثغوس ثفر ثلج

ثلج چینی
ثلیان
ثمام

ثمرة الطرفا
ثمرة الاثل

ثمرة الهرع ثمرة الشوک
المصری ثمرة شجرة الدوام
ثمرة العلیق ثمرة الهند
ثمرة الفواد ثقوس
ثوم الحیه و
ثوم بری ثوم الماء
ثوم الثعلب

و عرق و مفتح و جالی و جاذب و مجفف رطوبات معده و مفاصل و حرارت او شبیه بحرارت غریزی و ملطف و رقیق کننده خون و با قوه تریاقیه
و خوردن او با مراعات نمان مزاج و حد اعتدال حافظ صحت و دافع مضرت آبهای مختلفه و هوای وبائی و عفن آنست و جهت گزیدن هوام
و سگ دیوانه و مضغه او حلق و صوت و قطع اخلاط غلیظه و قولنج ریحی و نسیان و رنبو و بواسیر و زور باج تهیگاه و در رطوبین محرک باه و مولد منی
و در محرورین مجفف آن و معطش و جهت تبهای کهنه و قروح خشن و درد معقد و مفاصل و دفع کرم شکم و زلو در حلق مانده و دفع تشنگی که از بلغم
و سده ماساریقا باشد و تقطیر البول و تخوید نک خارد و تلطیف غذاهای غلیظه و جهت ضیق النفس و فالج و رعشه و تحلیل اورام و حصات
گرده و با شراب جهت سم افعی و دوام او باعث سقوط موی سفید و رویدن موی سیاه و با انجیر و سداب و مغز گردکان قوی تر از فادزهر
و مطبوخ او با زیره و برگ صنوبر جهت تقویت دندان و با شیر کوسفند و بعد از آن با عسل سرشته باشند در تحریک باه بیعدیل و اکثار او و عدم
مراعات مزاج و سن و فصل محرق خون و مضر بواسیر و زنان حامله و شیر ده و صاحبان خنازیر و ذرحیر و مولد صفرا و سبب تشنگی و مضعف باصره
و مهیج امراض نائیه و منجر و مصلحش و مصلح او پختن اوست در آب و با فلیفلی و نمک و اضافه نمودن روغن بادام و کرده و استعمال کشنیز
و سکنجبین و آب انار ترش و شیرین و امثال آن و کشتن در طبیخ برگ و ساق آن جهت احتباس حیض و اخراج مشیمه و طلای او با عسل جهت بثور رینه
و قوبا و قروح رطبه سر و نخاله و جهت بهق و جرب متقرح و با برگ انجیر سیاه و زیره جهت گزیدن ابن عرس و با جند و روغن زیتون جهت سم زنبور
عقرب و با سرکه جهت تحلیل رطوبت غلیظه و ورم اعضاء و ضماد پخته او با شیر جهت کشودن دمل و تضمید محرق و با عسل جهت ازاله رنگ خون منجمد
در تحت پلک چشم و با روغن بان جهت داء الثعلب و ورد عرضی که در او بسیار مکرر پاشنده باشند جهت جمود خون در اطراف بدن و شقاق کرد
برودت باشد و جهت مفاصل و قولنج بلغمی و سیج شرباً و ضماداً نافع و غرغره با سرکه ترش سیر جهت اخراج زلو بچه در حلق مانده باشد و جهت دنجه
سفید و مضمضه بطبیخ او با کندر جهت درد دندان بارد سفید و بدلش بار عصل دیر صحرائی و طلای او با نوشادر جهت برص و بهق و با زفت جهت
داحس و خشونت ناخن و کجی آن و طبیخ آن کشنده قمل است تومون تخمیت شبیه بحبه بفارسی تخم سداب گویند و تریکی صفرا او د
نامند نبت گیاه او مکه سایه ناک و او شبیه بسداب برگش و از ترو گلش سفید و تخمش تلخ و شد و ریزه و گویند ترید زرد بنج اوست
و در افعال مشابه خردل در سیم گرم خشک و مفتح و مسهل اخلاط غلیظه و دنام گرم شکم و مخرج جنین و مدر بول و حیض و محلل اورام بارده
و قدر شربتش نیم درهم و مصلحش کثیرا است تیفوس یونانی اخر است تبرون یونانی دفلی است تیر اسم درد اهیفی است تیل
بلغت ترکی ابلان اود و در سکاین گرگ جروش گویند و آن نباتیست که در کنار آبها و زمین نمناک میروید و مخصوص زمانی نیست
و بر روی زمین پهن میشود و شاخهای او مطرو باشند و کسیار و برگش بسیار ریزه و بر هر بند رسته و گلش ما بین سرخی و سفید و با برگ آن نچه
و طعمش مایل بشیرینی و در اول سرد و خشک و قابض و طبیخ او جهت مغص و عسر بول و شانه و طبیخ بیخ او جهت سنگ گرده و آب
گیاه آن و نیمر طل با نیم رطل بند دفع سم اقسام مارها و سگ دیوانه گزیده مجرب و دافع حرقت البول و احتباس بول و حصات و تبهای
حاره و سل و بغایت آزموده است و ضماد او جهت جراحات تازه و گزیدن هوام و اورام حاره و منع نزلات و ضماد خاکستر او جهت قطع
خون بواسیر و تحلیل اورام و تخفیف قروح بغایت نافع و قسمی از آن را برگ مثل لبلاب و گلش خوشبو و ثمرش ریزه و عروق
او در ضخامت بقدر انگشتی و در عدد پنج یا شش میباشد و عصاره او با ادویه مناسبه جهت علل چشم و تحلیل مواد و تحمیش بغایت
مدر بول و جهت قطع قی و اسهال و منع ریختن مواد بمعده و احشاء و تفتیت حصات گرده و مثانه و قروح آن مفید است و قسمی از آن
میباشد که هرگاه و کرد آن بخود عضای او و ورم میکند و سوخته او در ظرف مس جهت قطع خون بواسیر ضماد او از مجربات دانسته اند
و گویند این نوع ریزه دخن است که بفارسی ارزن نامند رنگ او اعبر و از ارزن ریزه تر در اول سرد و در آخر دوم خشک و بسیار قابض
و قلیل الغذا و از ارزن لطیف تر و سریع الهضم تر و مقوی بدن و با روغن و چربی غذائیت او بیشتر و خوردن مهرای او جهت التوای اعصاب و
نزلات نافع و حابس اسهال مرار و کماد گرم کرده او محلل نفخ معده و مسکن درد بواسیر و تلو خون سودا و مورث سده و مصلحش
روغنها و شکر است چای خطائی نبات است ساقش زیاده بر دو ذرع و سرخ و برگش مایل بنفشی گرم با اعتدال و تر و ملین و منضج و مقوی
هاضمه و ضماد پخته او جهت اورام صلبه و تسکین درد بواسیر نافع و مشلول و معرق و منوم و مضر معده بارده رطبه و مصلحش بادیان خطائی

دراز یانه است و ابن تلمیذ گوید که جای قرصای است که از زمین بیاورند و مسهل و دافع ضرر شراب است و از کتاب اخبار الصین ظاهر
میگردد که نباتیست شبیه برلبه و خوشبو و با اندک تلخی که از جوشیدن تلخی او زایل میشود و طبیخ او مسکن التهاب و صاف کننده
خون است جاوشیر صمغیست بدبو و ظاهرش سرخ تیره و باطن او سفید و نبات او ساق غلیظ و بلند تر از رازیانه و نرم و برگ او خیری شبیه بشیم
و سفید و برگش شبیه ببرگ انجیر و مایل باستدارت و شش بسیار سبز و قبه او شبیه بقبه شبت و گلش زرد و خوشبو و تخمش سیاه
و قریب بانیسون و خوشبو و شد و بیخش غلیظ شبه دار و بدبو و اندرون او سفید و بیرون سیاه در سیم گرم و خشک
و محلل و مفتح و مدر حیض و بول و مقوی اعصاب ضعیفه و مضعف اعصاب صحیحه و مسقط جنین و قاتل او و جا قوه تریاقیه و
جهت تبهای دایره و کوفتگی و تعقد عضل و درد مفاصل و درد یکه از صدمات بهم رسد و فالج و صرع و امراض بارده دماغی و
رعشه که بعد از جماع بهم رسیده و مغص و سرفه بلغمی و تقطیر بول و جرب مثانه و نفخ رحم و قولنج بلغمی و ریحی و استسقا و حصات
و دافع سموم و منع نزلات و جبر شکستگی استخوان و ضماد او جهت جراحات کهنه و رویانیدن گوشت بر استخوان و سایر اعضا و
منع آن از قبول آفات و دردهای کهنه ورک و با روغنها جهت عصا و با روغن زیتون جهت گزیدن سگ دیوانه و حمول او
مسقط جنین و جهت امراض بارده رحم و اکتحال او جهت بیاض و نزول آب و سبل و جهت درد دندان و منع تاکل آن و طلای آن جهت قروح و نار
فارسی سفید و مضر انثیان و مصلحش مرماحوز و خیسانیدن او در طبیخ عنب و قدر شربتش تا یک مثقال و بدلش بوزن او وفنه با شیر انجیر و با اشق
و بیخش جهت قروح مزمنه و حمول او جهت گشودن حیض و اخراج جنین مرده بغایت قوی الفعل است و شاسیدن تخم او با شراب جهت خناق
رحم و نیم مثقال او با نیم مثقال زراوند طویل جهت گزیدن هوام و با نیم مثقال فنجنکشت جهت احتباس حیض بسیار نافع است جاموس
بفارسی گاومیش نامند قسمی از گاو است گوشت او گرم و خشک و بسیار غلیظ و جهت اصحاب ریاضات و بزل کمینه نافع است و مولد
سودا و مضر درد مفاصل و امثال او و مصلحش ابکامه و دار چینی و ادویه ملطفه و شامیدن سوخته او جهت صرع و کعب محرق او با عسل جهت تفریح
دل و فربه کردن بدن و تقویت جگر و ذرور او مجفف قروح و دافع حکه و مقوی باصره و قدر شربتش تا ۳ مثقال و ضماد سم سوخته او با روغن
زیتون محلل خنازیر و با سرکه جهت داء الثعلب نافع و بخور موی و شاخ او باعث گریختن افعی است جاجا بلغت سریانی اسم اجاص
است جاآنهر سلق الماء است جاوی زعفران است جامه با قلای قبطی است جاورین و جاورهج حجر البقر است جاوس خشخاش
زبدیست جارکون اسم فارسی سپاره است جاکو بهندی کشمیر خبث جاول بهندی اسم ارز است جاکوی بهندی اسم فوه است
جاکوس بهندی اسم بنفاج است جابر بهندی اسم سپاره است جاهل بهندی اسم جوز بوا است جار بهندی زره است جاندیل بهندی
سلاست جال بفارسی درخت مسواک را گویند جامع اللحم قنطوریون است و جبره را نیز گویند جد درس هندی ذره است جبن
بتشدید نون بفارسی پنیر نامند تازه او در دوم سرد و تر و مضر معده و درد و مقوی گرده و ملین طبع و مولد خلط صالح و خون و دیر هضم و سریع
الانحدار در اعضا و با مغز گردکان و صعتر بغایت نافع و سمن و باعث رعشه جلد و بر شته او بعد از طبخ و فشردن حابس اسهال و ضماد او نافع
ورم جراحات و مضر محرورین و دافع اشتهای طعام و غیر مهضوم او باعث قولنج و سده و ظلمت بصر و مصلحش عسل و نعناع و صعتر است و پنیر کهنه
در دوم گرم و خشک و قاطع بلغم و مقوی اشتها و امعاء و مجفف رطوبات و ضماد او با عسل جهت انفجار دمل و رفع داحس و با نوشادر جهت کلف
نافع و مولد اخلاط مراری و معطش و مولد حکه و جرب و مضر محرورین و صاحبان سده احشاء و بسیار کهنه و متعفن او اقرب بسمیت و مصلحش مغز
گردکان و در محرورین میوه ها و ترشیها و غیر چکیده پنیر که آنرا دله گویند در غایت ترطیب و تنویم و جهت سرفه و سل و التهاب معده و دفع
سوزش جلد و طبع و دوسواس و امراض صفراویه و التهاب خون نافع است جبره بلغت مغربی اسم نباتیست طولش سه چهار انگشت و
برگش شبیه ببرگ نیل و بیخش مثل موی و سفید و پیکل و پشم است و در بوی شبیه بجمجر و در اول دوم گرم و تر و مقوی دل و فکر و حواس و مفرح و جهت
صاف کردن خون و التیام جراحات شرباً و طلاءً و با شراب دردهم او جهت وهن عضل و پاره شدن آن نافع و گویند بیخش را چون با پاره های
گوشت طبخ نمایند قطعهای گوشت را با هم ملاصق مینماید و مرق او را جهت یرقان مجرب دانسته اند جبین بفارسی سنگ گچ نامند و آن سه
قسم میباشد و پخته دو قسم آنرا که یکی سفید غیر براق و دیگر سرخ لون باشد جص گویند و پخته براق صفائی را اسفیداج جصاصین نامند و قسم او

جاموس

جبره

درسیم سرد و خشک و شادیان او کشنده است و طلای او مفرد او با سفیدهٔ تخم مرغ و غبار آسیا جهة بستن خون و با سرکه جهة رعاف و بریدن جهة
منع عرق و با گل ارمنی و عدس و لحیة التیس و آب مورد و سرکه جهة ریختن موی و منع ریختن مورد و با آب گشنیز جهة رفع بادسرخ و اورام ملتهبه
مجربست و چون با روغن زیتون و اندکی نوره و شب یمانی بسایند و بر نوشتجات بمالایند از آکله است میکند و بر جاها باعث قلع
چرک و جرب او مسکر دد و طلای او بواسیر را رفع مینماید و سفیداب رصاص در افعال قویتر از همه و بغایت قابض و رادع و جامع و مجفف است
جیلاهنگ لغت فارسی است و جبلیج معرب از او و آن تخم خاریست زرد رنگ شبیه بشونیز او و ترکی صفر ازرودی گویند و آن تومونت
حب بلغت هندی چوبیست زرد رنگ و از اجزای کلکلانج هندیست و در بعضی نسخ بحاء معجمه مسطور است جیلات قطر اسالیونست جیبن
بترکی اسم زیاست جبر و جبه بهندی اسم شیطرج جبن حنل بهندی اسم ابل است جنشاب بعربی اسم نباتیست شبیه بنبات درمنه ترکی
و از آن خوشبوتر و شاخهای او باریک و بسیار گلش شبیه بارنجوان و تخمش باندک پهنی و کوچکتر از عدس و با اندک تلخی در سیم گرم و مفتح و محلل
ریاح و قاطع عرق و مدر حیض و مسقط جنین و طبیخ او و بدستور ۳ درهم از جرم او جهة شکستن بادها و دمع مغص بیحد بیعدیل و بخور او مسقط
مشیمه و از آن کوچکتر و بفارسی ماه پروین و بیونانی ساطربوس نامند و آن بیخ نباتیست بیکیر ظاهر تیره و باطن برنگ بنفش و مایل بسرخی
و عقربی شکل و در طعم او اول شیرین و بعد از آن تلخ محسوس گردد و این نوع را ختائی گویند و یکی ظاهر و باطن تیره رنگ و مایل بزردی و عقربی شکل
یکی ظاهر و باطن سیاه و شاید برنگ نیل و هر دو را هندی گویند و یکی بقدر زیتون و مایل بسیاهی و گویند از بلاد کرمز دو قسمی اندلسی است
و انثی نامند بقدر شبری و سیاه و نرم و بسیار تلخ و بهترین همه قسم اولست در اول سیم گرم و خشک و قائم مقام تریاق کبیر است و مفرح
و مقوی دل و اعضاء رئیسه و احشاء و فادزهر مثل افعی و کل سموم و مفتح و محلل و منضج و مسکن اوجاع و مقوی باصره و اشتها و باه و مدر و جهة
اورام حاره و بارده و فالج و منع عفونت اخلاط و تب ربع و استسقاء و عسر بول و سمین بدن و درد احشاء و حصات و یرقان و قولنج و امراض
بارده نافع و طلای او جالی جلد و جهة بواسیر و درد دندان و درد چشم و با سرکه جهة طاعون و رفع برص و منع و با سفید و مصدع محرورین و سوط
جراحت امعاء و مصلحش سکنجبین و مس آهن تافته و قدر شربتش جهة اطفال از نیم دانگ تا یکدانگ و در تب ربع دو دانگ و در تقویت
باه تا نیم مثقال و در استسقاء تا چهار دانگ و بدلش در تفریح ۳ وزن او زرنباد است جداول نوعی از ملح است جدآمد جرمیست جدی
و جدا از غاله است و در مغز مذکور شود جدوار بلغت اصفهان اسم صبر سقوطریست جرجیر بفارسی تره تیزک نامند و بری او اقسام است
و دو قسم میباشد یکی ساقدار و برگش از برگ ترب ریزه تر و گلش زرد و بسیار تند و او را خردل بری گویند و یکی چپاق و برگ او نرم و کم حدت
و گلش سرخ و بستانی او دو قسم میباشد یکی شبیه بترب و ساقدار و برگش با خشونت و در مازندران شاهتره و گوله تره گویند و در شکابن جام
تره نامند و تخم او سفید و حرف بلی عبارت از او است و قسم اشادر بفارسی تره تیزک شامی گویند برگش بزرگ و گلش سرخ و تخمش مایل
بسرخی و طولانی و قسمی دیگر ریزه برگ و تخمش ریزه تر از حب الرشاد است و مراد از مطلق او قسم اخیر است بری او در سیم گرم و در آخر دوم
خشک و بستانی او در دوم گرم و در اول خشک و مدر شیر و بول و مفتح سده جگر و سپرز و مفتت حصات و مولد منی و محرک جماع
و ضماد او با زهره گاو جهة اندمال قروح و خوردن او ناشتا جهة رفع بدبوئی زیر بغل نافع و مصدع و مورث سده و مبخر و مظلم بصر و مصلحش کاسنی
و سرکه است و تخم در خواص مذکوره قویتر از آن و با آب گرم مقئی بلغم و با زردهٔ تخم مرغ نیمبرشت جهة تحریک باه مؤثر و ضماد او جهة
کلف و با عسل جهة بهق و نمش و با زهرهٔ گاو جهة شقاق ناخن نافع و مورث فوران خون و انصباب مواد باعضاء ضعیفه و مصلحش شیر تازه
و قدر شربت از بستانی تا پنجدرهم و از بری تا ۳ درهم و بدلش مثل آن تودریست تا تخم زردک با تخم پیاز و هرگاه درخت نار ترش را
با آب تره تیزک سقایت کنند انار او شیرین گردد و هرگاه خشک و نخود زرد با آب او مکرر پرورده کنند در تولید منی بیعدیل است
جر مسلک بلغت کوهستان لرستان و جابلق اسم دوائیست که ترکان انجا باینا زرنامند بیخیست بسطبری انگشتی و طول آن
زیاده بر شبری و طعمش شیرین و مایل بسیاهی و باطن سفید و با صلابت و ساقش قریب بسه ذرع و برگش شبیه بزبان و طول بقدر شبری و سبز و لطیف
و تیره و برگهای ساقش از طرف اعلا بقدر برگ بید و گلش کبود و از گل نیلوفر بسیار کوچکتر و مستعمل بیخ او است رافع جمیع زخمها و تشنج او و چون
بر بن دندان بپاشند بعید که از آن گل و شیر برآید منجمد و سکون او یکدفعه و دو دفعه رافع تعفن بن دندان و رویانندهٔ گوشت

جیلاهنگ — جیلات جیبن — جبر و جبه جنل — جنشاب — جداول جدآمد — جدی جدوار جرجیر

او و از مجربات است و ضمادش جابر کسر و شرب او رافع زخمهای باطنی و اورام احشاء است جری بکسر اول و تشدید ثانی اسم عربی سلوریست
و ماهی عظیم الجثه است رنگش سیاه و بیفلس و شارب او مثل گربه باریک و دراز و در شکابن اسبلی و در مازندران کلمن نامند و مکروه در اکرم
و خشک و ضماد او جاذب خار و پیکان و طبیخ او جهة قرحهٔ امعاء و مذهب مولد بلغم است و بهار هر ملید حقنه او جهة عرق النساء بیعدیل و تازهٔ او
ملین طبیعت و جهة تصفیهٔ صوت و قصبهٔ ریه و سل و نفث الدم و خون او بقدر نیم دفعه با مثل او سرکه مانع خونیکه از حلق آید و مولد بلغم
لزج و بطیء الهضم و مضر گرده و مصلحش صعتر و نعناع و انکامه و سکنجبین است جراد بفارسی ملخ نامند در دوم گرم و خشک و مسهل
حالی اخلاط غلیظه و جهة تقطیر بول و امراض قصبهٔ ریه و خوردن دوازده عدد آن که اطراف و سر از آن انداخته و با نیم درهم مورد سائیده
باشند جهة استسقاء مجرب دانسته اند و جهة جذام بالخاصیت مفید است و بخور او جهة بواسیر و عسر بول و ضماد پایهای او که کوبیده باشند
جهة جرب و ثالیل و کلف خصوصا سوختهٔ او با سرکه بغایت نافع و طلای جوف و تخم او جهة کلف و خوردن قسم بی بال او جهة گزیدن
عقرب مفید و بستن نوعی سبز گردن دراز که در مزارع بهم میرسد بر صاحب تب ربع بالخاصیت رافع او است و ملخ قلیل الغذا
و مولد خلط بد و مورث جرب و حکه و محرق اخلاط و مجفف و مصلحش سکنجبین و انارین است جراد البحر بفارسی ملخ دریائی نامند
و انجیوانی است سرش مربع و از جوانب سر تا نصف تن صدفی و از هر طرف ده پا که شبیه بپای عنکبوت و بر سرش دو شاخ و دو شاخ دیگر
در تحت چشم او بیرون جسته است از جراد بری کرتر و کوچکتر و خوردن او هر روز سه عدد تا هفت عدد جهة منع زیادتی جذام مفید و
و آشامیدن دو مثقال از سوختهٔ او با آب نخود سیاه تا هفت روز جهة اخراج سنگ گرده و مثانه مجرب دانسته اند جرابوت
ملبوبست جربون بلغة یمانیه است جرجر باقلی است جرامقه منظر الراعیست جرد ماثق و جرد ماثق کرم دندانه است جرجیر الملک
قرة العین است جرجیر بحری ترس بحری است جردان فاره است جرهیا فراصیا است جرند بلغت دیلمی نبات قنبیط است
جر بهندی سنبل الطیب است جردل بهندی حنظل است جرهل بهندی انغوزه است جرغول بفارسی اسم لسان الحمل است جریه بهندی
عصفور است جرغ بفارسی آرمخت جربی کوفت بفارسی سمین است جرش بترکی اسم شهراس است جرانه بهندی قصب الذریره
است جر بهندی بمعنی بیخ است جزر بفارسی گزر و زردک نامند و بستانی او یکی طویل میباشد و یکی مستدیر و در دوم گرم و تر
و گویند در اول تر است مهیج و ملطف و مدر بول و مفتح سده جگر و قاطع بلغم و مقوی معده و ملین و جهة سرفه و درد سینه و معده و جگر
و اخراج حصات و نطول طبیخ ریشهای او محلل خون جامد و مربای او بغایت مهیج و مقوی احشاء و رحم و هاضمه و پروردهٔ او بسرکه و نمک
جهة ادرار سپرز بیعدیل و مقوی معده و جگر بارد و دوشاب او قریب بمربای او و نبیذ او که آب افشردهٔ او را با ربع او عسل جوشانیده در خم
بریزند بعد از چند ماه مسکر شود بغایت مست کننده و بطیء الانحدار و مصدع و عرق او که با ادویهٔ مناسبه گرفته شود بدستوریکه در دستور
مذکور است در جمیع آثار نایب مناب خمر است مکرر در اسکار و ضماد برگ او جهة آکله نافع و جرم او بطیء الهضم و نفاخ و مضر محرورین
و مصلحش ادویهٔ حاره و انکامه و پختهٔ او با گوشت بغاله مولد خلط صالح است و قدر شربت از جرم او تا صد و شصت مثقال
و از مربا تا هفت مثقال و از نبیذ او تا پنجاه مثقال و تخمش محرک باه و در آثار مثل اصل او و چون بیخ جزر را با بیخ و تخم شلغم
در جوف ترب در زیر آتش طبخ دهند جهة اخراج سنگ گرده و مثانه و عسر بول مجرب دانسته اند و قدر شربت تا دو درهم
و بدلش انیسون و دو قوه است و بری او را در بلاد قزوین گزرا نامند بیخش بقدر انگشتی و گلش زرد و غلاف تخم او خارناک و در دوقو
مذکور است در اول سیم گرم و در آخر اول خشک و با اندک حدتی و در افعال سوای تحریک باه قویتر از بستانی است و مسمول و مخرج
جنین و خوردن خام او جهة سموم و ضماد پختهٔ او با اصل و برگ او جهة انجماد خون که از برودت باشد نافع و بخور او در منازل باعث
گریختن هوام و مضر معده و حلق و عصب و مصلحش انیسون و حمول او منقی رحم و معین بر حمل است جزع سنگیست که از یمن و حبش خیزد و دوازده
بچشم و طبقات او خطوط مستدیرهٔ سفید و زرد و سرخ و سیاه ظاهر است و بفارسی قسم او را باباغوری گویند و قسمی سلیمانیست
و ظاهر العین البقر نوعی از او باشد در سیم گرم و خشک و جالی و با حدت و باعث بیداری و جهة یرقان و منع خواب شیر باوجهة عسر
ولادت بچیدن او در موی زنان مؤثر و تعلیق او بر اطفال مورث سیلان آب دهن و رفع ام الصبیان و نگاهداشتن او مورث

جری — اجراد البحر — جرابوت جرجر جرامقه — جردماثق جرجیر الملک — جرجیر بحری جردان — جرهیا جرند جر — جردل جرغول جریه — جرغ جربی جرش — جرانه جر جزر — جزع

خفقت

خصومت مردمان بازدارنده او و دیدن خوابهای هولناک و در دفع لقوه و سکون و جهة تنقیه و جلای دندان و در دوا و قاطع
خون و جهة رویانیدن گوشت در زخم و لحم فاسد و اکتحال او جهة رفع بیاض و نزول آب نافع است جزمازج ثمرة الطرفا است
و معرب ازگزمازو است جزر در شستر سبحه است جزر قلیطی و جزر بری گویند شقاقل است جباذعفران است جسبی خک است
جبار تمر هندیست جشیش بفارسی بلغور گویند دارو نیم کوفته گندم و مثال اوست جشمیزج و چشمک تشمیز حب جش بلغت
فارسی اسم مهرهٔ عین الدیک است جص جبسین معرب گچ است بفارسی گچ نامند جعده گیاهیست کمتر از نیم زرع و برگش مفروش و بگردی
بالا مرغب در دو دیگر را اطراف محیط بخارها ریزه و اطراف شاخهای او مثل قبه و بر آن مثل چوی سفید مایل بزردی و با عطریت
و این نوع جبلی است و جعدهٔ صغیر نامند و بستانی را جعدهٔ کبیر گویند و برگ او بزرگتر و کم بوتر است و مستعمل او جبلی است و بعد از
هشت ماه قوتش کم شود و در آخر دوم گرم و خشک و مفتح و با قوه تریاقیه و مدر بول و حیض و ملطف و طبیخ او جهة گزیدن هوام
و یرقان سیاه و استسقا و تبهای بلغمی و سوداوی و دفع کرم معده و حب القرع و تحلیل ریاح و عسر بول و مفاصل و قصات و تنقیهٔ رحم
و دفع نسیان و با سرکه جهة سپرز و ضماد او جهة تنقیه قروح مزمنه و استشمام آن نافع و مضر معده و سر و مصدع و مصلحش جماه او قدر شربتش
تا ۳ درم و در طبیخش تا ۳ مثقال و بیش بوده گوییست و در تحلیل ریاح شیخ و در اخراج کرم پوست بیخ انار و بدلش حبه جعدهٔ قبا بلغت
دمشق بر سیاوشانست جعدهٔ صغیر جعدهٔ کوهیست جعدهٔ کبیر جعدهٔ بستانیست جعل اسم فارسی قسم بزرگ خنفسا است جعیفل
اهل القدس است جغفر بلغت مازندران قسم کرفس الورق خراست جغندر اسم فارسی توست و ادر غیلکه در روز قوت بصر ندارد
و قسام میباشد بحیرا بفارسی بوف و بترکی ساروقوش گویند و آن عظیم الجثه است از سایر اصناف و شاه بوم نامند و بحیرا ترکی بیلاق گویند
و آن کوچکتر از همه است بکرمرغ حقی که از سایر صغیرتر و بقدر قمریست و قسم اوسط سیاه لون و مسمی بجغد است و در شکاین کوزه بو
نامند جهر بارس گوید که طبوخ دل او در حین ذبح با وجود گرمی او برای صاحب لقوه و بر کردن او در دفع علت او هست و قطور مغز او با روغن
بنفشه در سوراخ بینی طرف موافق صاحب شقیقه از مجربات است و چون زهرهٔ او در با خاکستر چوب گز داخل امیخته بنوشند جهة سلس البول
و بول فراش آزموده است و طلای خون او با روغنها جهة کشتن قمل مؤثر و اکتحال خون او و زهرهٔ او جهة شبکوری نافع و چون آنرا ذبح
کنند یکچشم او مفتوح و یکی مطموس میباشد تعلیق مفتوح او باعث بیداری و مطموس او مورث خوابست جغرات بلغت خراسان اسم ماست
جفت آفرید مؤلف تذکره گوید اسم یونانیست و معنی مزدحبت و بحسب ظاهر فارسی بودن او اظهر است چنانکه مؤلف ما لا یسع
بیان نموده و آن نباتیست ساقش بقدر ذرعی و شاخهایش بسیار باریک و برگش ریزه تر از برگ نخود و مثل آخیق بهم و در طرف ساقش غلافها
شبیه بهلیله و بادام از ۳ عدد تا ۴ عدد و اطراف غلافها خاردار و درون هر غلافی سه پرده و تخمش بحلبه و در هر پرده پنج عدد
میباشد و در دوم گرم و در اول خشک و با رطوبت فضلیه و در تقویت باه قویتر از خصیة الثعلب است و چون هشت مثقال تخم آنرا
با گوشت برهٔ یکساله بجوشانند و صاحب استسقا لحمی مداومت بآب او نماید طحال و تحمل را رفع نماید و مربای او با عسل بغایت
محرک باه و مضر گرده و مصلحش کتیرا و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش شونیز است جفت پوست ملاصق بلوط است و بر ضلع الطلاق نیز
میکنند و جفت البلوط در بلوط مذکور است و از مطلق این اسم مراد او است جفری کفریست جقطوط بقاف شوکرانست جکاوکا
اسم فارسی قبراست جکر بفارسی کبد است جکور زنگه اسم ترکی جراد است جکردک اسم ترکی دانهٔ سیوا است جکنا اسم هندی حامیت جکمی
امین الدوله گوید ثمر هندیست بقدر خربزه و سبز رنگ و خاردار و در شجا و لیف درون او دانها بقدر گردکان و زرد رنگ و شیرین
الطعم و لزج و در آن دانه تخمی دیگر بقیسته و مغز او سبز و چرب و مایل بتلخی و درخت او عظیم است و بالخاصیت مغز او مولد
منی و محرک باه است جلبید بفارسی تگرگ نامند و در طبیع دانا مثل ثلجست و از آن کثیفتر جلنار بفارسی گلنار گویند و او غیر گل انار سیمراست (?)
اگر چه در جمیع افعال مشابه یکدیگرند و در دوم سرد و خشک و قابض و رادع و مجفف و مقوی اعضا و جهة اسهال دموی و صفراوی و رطوبی و
زلق الامعا و سحج و قروح امعا و نزف الدم هر عضو و نفث الدم و جرب و حکه و منع ریختن مواد بمعده نافع و ضماد او جهة بدبوئی و ترنیل (?)
و التیام جراحات و منع تراید اورام و سقوط موی و سنون و مضمضهٔ او با سرکه جهة بدبوئی دهان و استحکام لثه و دندان و قلاع سوثر (?)

جزمازج جزو جزر
قلیطی حسبی جبار
جشیش جشمیزج
و چشمک جش
جص جعده
هو براز تخم بکشن سفید
جعدهٔ قبا جعدهٔ صغیر
جعدهٔ کبیر جعل
اسم فارسی
جعیفل جغفر جغندر
جغد
جفت آفرید
جفت
جقطوط جکاوکا
جکر جکور جکردک
جکنا جکمی جلبید جلنار

و مصدع و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش بوزن او پوست انار است و از خواص او است که چون روز چهارشنبه وقت طلوع
آفتاب یک عدد غنچه شکفته او را صاحب رمد مع دندان از درخت بدهن جدا کرده فرو برد تا یکسال رمد نکشد و از مجربات شمرده اند
جلد پوست حیوانات است و نسبت بگوشت سرد و خشک و هر چند در طبخ مهرا تر غذائیت او بیشتر و اصلاح دیرهضمی او با ابکاره و
و روغنهای گرم باید نمود و پیچیدن عضوی که صدمه و ضربه یافته باشد بپوست تازه گرم حین ذبح گوسفند و ذبح بز و امثال
آن بغایت مسکن اوجاع و ورم او است و بدستور جهة اورام باردهٔ مفید و الصاق پوست سر بزغاله بر سر صاحب سرسام
مجربست و پوست تازه او جهة جذب سم افعی و پوست گوسفند جهة قروح خبیثه و حکه و جرب و تراشه پوست بز قاطع خون
جراحات تازه و خاکستر جمیع پوستها جهة بواسیر و سوختگی آتش و سحج جلد و ضماد سوختهٔ پوست اسب آبی با ادرکسنه ۲
روز متوالی جهة رفع سرطان آزموده است و تعلیق پوست فیل جهة تسکین تبهای سرد و پوست شغال جهة گزیدن سگ دیوانه
و منع نرسیدن او و از آب و سوختهٔ پوست قنفذ بری با روغن زیتون جهة داء الثعلب و محرق پوست افعی جهة داء الحیه مؤثر است
جلوز اسم عربی فندق است و بعضی بر بادام کوهی استعمال نمایند و حب الصنوبر کبار را نیز گویند و این بجهة اشتباه جیم بحا است
چه سجا بهمله حب الصنوبر است جلغطط دوغ غلیظ است جلاب از شربه و در انجا مذکور است جلیاسه وزغه است جلغوزه
اسم فارسی تخم میوه است و غیر حب الصنوبر است اجل درد اسم است جلیوب نوعی از لبلاب است جلجلان بر سمسم و کزبره شامل
است و بلغت مصر مخصوص سمسم است و مؤلف تذکره گوید اسم یونانی سمسم است جلیف اسم عربی شیلم است جلهم قسم سیاه
عوسج است جلمز جلفا است جل نسرین معرب از گل نسرین است جلبان خلراست جلجلان الحبش خشخاش سیاه است
جلنجوج فودنج بریست جلما نافذ است جلوجا جاوشیر است جلجلان مصری بیش است جلنجون صعتر است جلنجبین گلقند عسل
است جلیک اسم ترکی قطاه است جلناق سلق جبلیست جلناعوج اسم ترکی حب الخضرا است جلفان اسم ترکی عدس است
جلیدان بلغت شکابن ازاد درخت جلیره بهندی اسم اشنانست جمیز نوعی از انجیر و یونانی را اسیفوز نامند بمعنی تین الاحمق
است و او غیر انجیر بریست چه انجیر بری از نموات و ماکول نیست و آنرا در دیلم دبو انجیر نامند و جمیز را شکل انجیر را نامند و ماکولست
درخت او شبیه بدرخت انجیر و برگش ببرگ توت اشبه و شاخ پر شیر و ثمرش بقدر آلوچه و رنگ او بعد از رسیدن سرخ و تیره و در
بعضی بلاد در سالی مکرر بار میدهد و در اول دوم گرم و در اول تر و جهة سرفه و خشونت سینه و گرده و سپرز و سواس نافع و نعوق (?)
او که برگ و شاخها و ثمر را جوشانیده و آب آنرا با شکر بقوام آورده باشند جهة ربو و ضیق النفس و سرفه مزمنه و گرفتگی آواز مجربست
و یکمثقال از برگ مسحوق او با آب قاطع اسهال و مجربست و با هموزن او شکر در دفع سرفه آزموده است و شیر او محلل اورام و ملین و ملصق
جراحات و جذاب و مسهل اخلاط غلیظه و از شیر انجیر بستانی ضعیفتر و خشانیدن نیم درهم او جهة سپرز و تبهای بارده و خاکستر چوب او
جهة قروح ساعیه و آکله و نار فارسی مجربست و ثمرش ردی الغذا و نفاخ و مضر معده و مصلحش انیسون و سکنجبین و آب سرد است جمست (?)
سنگیست که در حجاز و حوالی مدینه بهم میرسد و سفید و سرخ و سماقی می باشد و بهترین سرخ ارغوانی شفافست در سیم گرم و خشک
و محلل و دافع خفقان و غشیان و غشی و ستی و طلای او جهة خراج ورم چشم و خام او جهة نقرس و قضای حاجات و محبوبی نزد مردمان
مؤثر و در زیر سرکه اشتن باعث دیدن خوابهای مشوش است و قدر شربتش تا نیم درهم و در ظروف او اکل و شرب نمودن در آن تاثیر مثل اسمان (?)
او است جمد بفارسی یخ نامند و در طبیع مثل ثلج و از آن لطیفتر و جهة هیضه و تبهای صفراوی و محرق بغایت نافع و ضماد او در پیشانی رعاف
مجربست و مضر اورام باطنی و عصابست جمار بفارسی پنیر خرما گویند و آن در عالی درخت و موضع طلع است و قلب النخل نیز گویند
و سفید و شیرین و قریب بطعم شیر است و در اول سرد و خشک و مقوی معده و قاطع اسهال و جهة غلبه صفرا و لاغری گرده و غلیان خون
و نفث الدم و درد سینه و سعال و رفع ضرر نبید و رفع خمار و قی صفراوی و صاف کردن آواز و منع تحلل ارواح و جذب حرارت غریبه از
بدن و ضماد او جهة گزیدن زنبور نافع و مضر مثانه و مولد ریاح و بطیی النزول و مصلحش عسل و خرما و زنجبیل پرورده است جمهوری شرابیست که
مثلث را با آب بجوشانند تا آب نشود و مدتی نگذارند و استعمال نمایند و بعضی شراب انگوری ۳ ساله را جمهوری نامند و گویند آب انگور

جلد
جلوز جلغطط جلاب
جلیاسه جلغوزه اجل
جلیوب جلجلان جلیف
جلهم جلمز جل نسرین
جلبان جلجلان الحبش
جلنجوج جلما جلوجا
جلجلان مصری جلنجون
جلنجبین جلیک
جلناق جلناعوج
جلفان جلیدان
جلیره جمیز
جمار
جمهوری

اسکه در جوشیدن بنصف رسیده باشد گرم و خشک و منضج و محلل و مشهی و معین جماع و در ربع الاخذ زرد و مولد خون غلیظ و سحج ... است
است جمجم بهیئت شبیه بزردک برگ او باریک و دراز و اندرون او سفید و بیرون او مابین سفید و زرد و خوشبو و با اندک تلخی و تندی و (جمجم)
شیرینی و از بلاد چین خیزد و در بلاد ارستان کرزستان نامند و ساق و برگش شبیه بزردک است در سیم گرم و خشک و محرک باه خصوصا
مربای او جهت ربو و سرفه و نزف الدم و ذات الریه و ذات الجنب نافع و مضر سپرز و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش تا دو درهم و امین الدوله
کوبد از یکمثقال تا یکمثقال و نیم او با طلای رفع خفقان در حال و از مجربات است جمل بفارسی شتر نامند و بچه کمتر از دو سالرا و بهتر از (جمل)
سایر او و گوشت ... در دوم و در سیم خشک و مقوی باه و اعضا و جهت ... و عرق النسا و یرقان و حرقت البول نافع و مولد امراض
سوداوی و اخلاط غلیظه و مصلحش ابازیر حاره و شراب کهنه و ترشی کبر و سکنجبین است و بول شتر مسهل و مدر زرداب و جهت سرفه و زکام و ورم
جگر و سپرز و استسقا و یرقان و سده جگر و تقویت باه و رفع ... بو ... و جهت سده مصفات و نطول جوشیده او با غر دل
جهت نقرس و فدر و فالج و اورام مجربست و شیر او جهت استسقا آزموده است خصوصا که با بول او آمیخته باشند و طلای گوشت سوخته او
جهت قوبا و ضماد پشم تازه او و استخوان گرم باشد جهت کلف مجربست و مداومت اکل پیه او مورث کوری و حمول مغز ساق او با پشم
بعد از طهر سه روز متوالی معین حمل و نفوخ سرگین او قاطع رعاف و شامیدن او با ادویهٔ مناسبه جهت صرع و ضماد تازه او جهت تحلیل خنازیر
و بشوره و بخور او طلای او جهت ثالیل مؤثر و شامیدن کف دهن او در حین مستی او مورث جنون و چکانیدن آب بوله در دماغ او
باعث زوال مستی او و کوهان شتر جهت شقهٔ رحم و بواسیر و قطع خون و شقاق ... نازک او جهت اندمال قروح و سوخته او
جهت رعاف و سوط او سیلان خون جراحت و ذرور نافع و ستن کهنه شتر انجیان زنده بر ... عاشق جهت رفع عشق آزموده است
و چون گندم را با عرق او تر کرده بسپور بخورند بیهوش شوند و کف دهن او نیز همین اثر دارد و پنیر مایهٔ شتر جهت تقویت باه بیعدیل
و سمن بدنست جمان بعربی لولو است جمسفرم ریحان سلیمانست جمجیه اسوس است جمارالنهر سلق الماء است جمز (جمان جمسفرم جمجیه)
تمر هندی است جمل الیجمی ... است جمار بلغت ... است جمکوری اسم هندی خفاش است جمیل بلغت دیلم جیکالک است (جمارالنهر جمز جمل الیجمی جمار جمکوری جمیل)
جمکدل اسم قلفاس است جمیلی اسم هندی یاسمین هستانی است فیلیا نا بیونانی اسم بخیت دراز و غلیظ و مایل بتیرگی و تلخ (جمکدل جمیلی فیلیا نا)
و رومی آنرا ساق بقدر یکشبر و در طول قریب بدو ذرع و برگش شبیه برگ گردکان و سرخ و ریزه و با تشریفات و گلش سرخ مایل بکبودی و ثمر
در غلاف و شبیه بکنجد و غیر بدیار جرمقانی نامند و برگش شبیه بحماض و او غیر مستعمل است در اول سیم گرم و خشک و بغایت ملطف و
منقی و جالی و مفتح و محلل و مدر و تریاق سموم و مخرج جنین و جهت گزیدن سگ دیوانه و هوام و سموم مشروبه و ورم جگر و سپرز و عسر بول
و احتباس حیض و ضماد او جهت گزیدن جانوران و جراحات کهنه خبیثه و ورم بارد احشا و جهت ضربه و سقطه و کسر اعضا و دفع ... و ازاله بهق
و طلای او با خاکستر کف دست قاطع خون حیض و استعمال او باشراب در تریاق ... و مضر سینه و مصلحش اسقولوقندریون است
و قدر شربتش تا یکمثقال و بدلش در تفتیح و تحلیل ... وزن و نیم او ... وزن ... و بقای
قوه او تا سی سال و عصارهٔ او در افعال قویتر و قوتش تا هفت سال باقیست و طریق اخذ آن آنکه او را کوبیده پنج روز در آب خیسانیده
بجوشانند تا آب غلیظ شود پس صاف نموده طبخ دهند که منعقد گردد جند بفارسی ابن بچگان و ترکان اغلان آتشی نامند و شبیه (جند)
بخصیه است و حیوانی و مائیست و در انهار عظیمه بیشتر یافت شود و از رنگ بسیار کوچکتر و موی او سرخ مایل بسیاهی و در خارج آب
تعیش نمیکند و در دیلم او را اشکنانند و قیاس تقاضای آن میکند که خصیهٔ او ... چند باشد و حقیر تازهٔ آنرا ملاحظه کرده که
صیاد قطع نموده ملا بود و لون او نداشته بعد از جوشانیدن او در آب خاکستری پرورده گردد بعد دو ماه بعد از مدتی صاحب بو و لون
شده و آنکه درد او نوعی از استحاله است شکی نیست و آنچه او ان فیر ... آب بحریست بهترین او سرخ و بعد از آن زرد و آنچه
سیاه و از سمومات قتاله است در آخر سیم گرم و خشک و مفتح و محلل و تریاق ادویهٔ بارده قتاله و اکثر هوام و مجفف و جهت ...
حیض و اخراج مشیمه و جنین و نفخ و فواق و عضو مالیخولیای مراقی و قولنج بلغمی و ریحی و خفقان بارد و نسیان و فالج و رعشه
و سایر امراض بارده دماغی و عصبانی نافع و مهیج حرارت غریزیه و سعوط و طلای او جهت ... و سبات و کزاز و صرع و تشنج

و سرسام بلغمی و روغن او و بدستور تطمید او با روغنها جهت تحلیل اورام مزمنه و دردهای بارده مثل مفاصل و امثال او و گذاشتن او در گوش
جهت ریاح و ثقل سامعه و وجع بارده او و اکتحال او جهت ظلمت بصر و دو معده سبل و حمول او مصلح حال رحم و مسقط جنین و مدر حیض و
بول و شامیدن او بقدر ریکه افیون خورده باشند رافع سمیت افیون و چون با ماساکو افیون بسایند سمیت او را زایل کند
و مضر محرورین و مصلحش شربت بنفشه و قدر شربتش تا یکدانگ و بدلش مثل او دوج و نصف فلفل و در بعض مواد بوزن او مشک و در ام
بحر ... دفعه جهت تحلیل رطوبات سه وزن او فلفل و ثلث او در فلفل و ثلث او زرنباد است و جند سیاه بقدر یکدرهم کشنده است
و در مدت ... و تریاق او ترشی ترنج و کشیر الاغ ... قسمی از طبوثیت و از دمشق خیزد و در افعال مثل او است جنبیذ غنچه گل (جنجد جنبید جنار)
زهر در ... را گویند و اکثر استعمال او در جنبیذ آثار مانست جنار بهم فارسی دلست جناح بلغت اندلس ابن است جنسود (جناح جنسود جنجی)
قطور یونست جناح النسر حرشفت جنجی احمر تمر قطلیت و در قاف مذکور شود جنجر اذان الفار است جنبلی صعتر است جنبه (جنجر جنبیل جنبه)
بهندی زنبق را گویند جیکال اسم والی حیس است جندن اسم هندی صندلست جن اسم هندی قرنفل است جنه بهندی سنخود است (جیکال جندن جن)
جند آل بهندی قسمی از ... است جنگ بهندی ... است جوز بفارسی گردکان نامند مغز او در دوم گرم و در اول خشک (جنه جند آل جنگ جوز)
و با رطوبت فضلیه و ملین طبع و محلل و مبهی و مانع تخمه و خوردن ده مثقال او که با ده مثقال انجیر کوبیده باشند در تلیین طبع مجرب
و بریان کرده او با پوست جهت سرفه که از هوای سرد باشد مفید و مغز کهنه او را چون ناشتا بخایند و طلا کنند جهت تشنج
بارد یابس و ... ساق و قوبا و ... المفاصل و غانغرایا که ... موت عضو و جهت ثمره و ... و التوای عصب و داء الثعلب
و ورم پستان و خوردن او با انزروت نافع ... انزروت و مخرج کرم معده و بیعدیل و ضماد او با عسل و نمک و پیاز جهت گزیدن سگ
دیوانه و حمول مغز محرق او با شراب جهت منع ادرار حیض و خوردن مغز او ناشتا باعث سهولت قی و با انجیر و سداب قبل سموم نخوردن
موجب عدم تاثیر سم و بعد از آن بسبب رفع سمیت اکثار او مخرج حب القرع و مورث ورم حلق و شوزر زبان و مصلحش ... ارنی
و مضر محرورین و مصلحش خشخاش و کهنه او مخرج او با سمیت و از خواص او آنکه چون پاس بکوبند و با برادهٔ ماننده ... کنند و شامیدن
سوخته گردکان که با پوست سوزانیده باشند بقدر یکمثقال با آب ... و امثال او جهت قطع بواسیر مجرب و اکتحال او جهت
جرب و سبل و دمعه مفید و بدستور ضماد مغز کهنه محرق او با زفت جهت قروح سر و جوشانیدن صمغ او در روغن متغیر الطعم و سایر
اطعمهٔ متغیره باعث رفع تغیر آن و ... اوکه اولاد آب گردکان بسرشیر و عسل با رب الجوز ترتیب دهند جهت خناق و شوزن زبان و خون
بن دندان و اورام ... او بیعدیل و طلای تازه او با مثل او برگ او و ضماد جهت نزلات و صداع مزمن و شقیقه و کل اوجاع بارده مثل نقرس
و جهت فالج و امثال آن و قطور آب برگ او که گرم کرده باشند جهت کرم گوش و شامیدن و حمول کردن خاکستر پوست ثانی او جهت نزف
الدم و ذرور او جهت جراحات و صمغ او جهت قروح چشم و درد دندان و ثمر با او با عسل جهت تلیین کرده و تحریک دواندن طبع و تقویت
روده اعور و خوردن مسحوق پوست ثانی او هر روز تا دو مثقال جهت تقطیر بول نافع و پوست تازه او با خیسانیده در سایهٔ او با سرکه
طبیخ دهند و تا یکهفته خیسانیده و هر روز بر اسم زنند خضاب قوی و بر دوام است و ضماد پوست تازه او جهت قوبا مفید و طبیخ ... (تا یکهفته)
پوست درخت او در معده ممتلی از غذا مقیئ و قاطع اخلاط لزجه و جهت درد شکم ... نافع است و چون پوست بیخ او را در روغن
زیتون بجوشانند تا مهرا شود جهت بواسیر و امراض مقعد بغایت مؤثر و مسواک کردن با پوست بیخ او هر بیخ روزی منقی دماغ از اخلاط
و دافع نسیان و مسواک پوست زرد او مقوی لثه و طلای نشاره چوب او با سرکه جهت سر خوردن رخسار مجربست با زفت جهت قوی کردن
عضوی مخصوص و ضماد نیدن او چند روز در روغن زیتون جهت منع تولد قمل از مجربات دانسته اند و شراب او جهت سپرز مجرب یافته اند
و چون در فصل خزان ریشهٔ درخت او را بریده و در روغن زیتون با زور بجوشانند انقدر که در روغن سیاه گردد و روغن مذکور را
صاف نموده در شیشه کرده ریشهٔ بریده را بروجهی در شیشه کنند که در قعر شیشه برسد و سر او را مسدود کرده بخاک بپوشانند و در قصبه
که درخت بار آورد کرده بیرون آورند چیزی شبیه بداد در شیشه یافت شود و او خضابی است که مدتها اثر آن بماند و مؤلف تذکره
تا یکسال تعهد کرده و چون قبل از سر برآمدن برخشان در حمام طلا کنند نافع روئیدن مو میگردد و کند مجرب دانسته اند و روغن گردکان ...

خواص مثل کهنه خوابیده او است و محلل و مسخن و مُلیّن و مُدر بول در سیم کثیف جهت درد ورک مجرب و جهت امزجه بارده نافع و طلاء او جهت
اکله و نواصیر چشم و نرم کردن اعصاب و دفع درد های بارده بادی و زایل کردن قوبا و داء الثعلب و قمل مجرب و سعوط او جهت لقوه و فالج و تشنج
نافع و بدل مغز کردکان جبه الخضراء است بوزن او و بدل روغن او روغن سداب و بالخاصیت مغز کردکان مسکن مغص و مصلح فرحت
شربا و ضمادا جوز بوا بفارسی جوز بوا گویند ثمر درختیست هندی بقدر تخم مرغ و چون مقشر کردد بقدر عفص و سرخ و تیره و درخت او
بقدر درخت انار و بهترین او تازه خوشبوی شده است که خطوط سیاه داشته باشد در دوم گرم و خشک و گویند خشکی او در سیم است
و قابض و مفرح دیگر و ملطف و مقوی معده و دماغ و کبد و حافظ حرارت غریزی و هاضم و جهت صلابت جگر و سپرز و اورام بارده او
دیرقان و خوشبو کردن عرق و بول و بوی دهان و تحلیل بادها و رفع کلف و نمش و عسر بول و نسیان و قی و رطوبت معده و زلق
الامعاء و اسهال معدی بارد و رطب و ازاله رطوبات متعفن معده و استقاء لحمی و ضماد او جهت ورم بارد جگر و اوجاع بارده رطبه و درد
و فالج و رعشه و امثال آن و با فشنین و عسل جهت کلف و نمش و آثار قرحه و بادها و جهت اوجاع بارده و کرمی گوش و اکتحال او جهت تقویت
باصره و سبل و جرب نافع و مضر شش و مصلحش عسل و مصدع محرورین و مصلحش گشنیز و بسیار خوردن او مورث سوء خلق و حمق و مضر جگر و
مصلحش سنبل و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش بوزنش بسباسه و جهت سدد و صلابات بوزن و نیم او سنبل الطیب و قوتش تا سه سال
چوب چینی بیخیست معروف و گیاه او بی گل و ثمر و برگش شبیه برگ زنبق و ساقش شبیه ساق نی و بهترین آن قطعهای بزرگ املس سرخ
بی رنگ شاخ چهانیده گرم و بکرا است و بسیار صلب و اندرون سیاه و ثقیل الوزن بحدی که صمغی نامند چوب خیت
گرم در دوم و ضعیف القوه است مرکب القوی و مایل بحرارت و سوست او زیاده بر حرارت و بغایت مجفف رطوبات غریبه
و ملطف و مفتح و محلل و مدر بول و عرق و با رطوبت فضلیه و مقوی باه و منقی خون و روح از کثافات و با قوه قابضه و مقوی حرارت
غریزی و سریع النفوذ در عمق بدن و مقوی اعضاء رئیسه و اعضاء تناسل و معده و جهت علت آتشک و قروح خبیثه بدیع و در دفع امراض
مزمنه و آکله و علل سوداوی مثل جرب و حکه و تبرید و نواصیر و درد مفاصل و جذام و داء الفیل و سایر اوجاع بارده و جراحات مزمنه
و اورام صلبه و داء الثعلب و داء الحیه و سرطان و بهق و برص سیاه و مالیخولیا که از احتراق بلغم باشد و جهت قطع عادت افیون بی نظیر
و رافع مواد نزلی و زکام و سنوم و منجر و بخور کننده و رنگ رخسار و سمن اکثر ابدان و در توالد و تناسل قوی الاثر و در دیر روز فرمودن حصه
و رفع سمیت خلط و اخلاط ذهن بکر رحقیر تجربه نموده است علاج مالوسین نیز شده و مستعمل در اکثر مواد آب طبیخ او است و جرم او سدد
قوی التجفیف است مکر تازه او که خشک نشده باشد و نخوردن نمک در ایام خوردن او کلیتا نیست چه ترک عادت او و عشیا دیاد او
حاره مطلقه مضر است در اکثر امزجه و همچنین اجتناب محرورین از بوب جامد و شربکم ترشی لزوم ندارد و به تجربه حقیر مکرر رسیده است
که جمعی بجهت علتی چند از آب منفعی رشید ندند و بجای آب طبیخ و نقیع چوب چینی مدتها شامیده از عوضات قلیله اجتناب نموده اند
و بسیار منتفع گردیدند و تمام استعمال او وانفذ عرق و نقوع و غیر آن در دستورات تحریر یافته و مرتبا او در جمیع افعال منفعتر از
طبیخ او است مکر در تقویت معده و دماغ جوز ماثل بفارسی تاتوره گویند و او معرب از کوز ماثل فارسی است و او خود رو در مزارع
میباشد نبات او بقدر نبات بادنجان و برگش از آن کوچکتر و گلش سفید شبیه بنفش و گل نیلاب و از آن درازتر و ثمرش بقدر کردکان
و خارناک مثل بارسید انجیر و در جوف او دانهها شبیه بدانه سماق و خوش طعم و مستعمل تخم او است در اول چهارم سرد و در دوم خشک
و گویند در خشکی قریب الاعتدال است مسکن حرارت ملتهبه مفرطه و در غایت تنویم و مسکن و رادع اورام حاره و مسکن صداع مفرد او
و رموی و ضماد او و روغن دانه او جهت نواسیر و اورام حاره مقعد و اکثار او قاتل و قدر ما یکدرهم از سم دانسته اند و طلای طبیخ او با سرکه
و عسل محلل اورام و استسقاء و خنازیر و قاطع عرق و مانع قشعریره و ضماد مجموع نبات او جهت تقویت اعضاء مسترخیه و مانع ریختن موی
و مجفف رطوبات غریبه و خوردن او جهت رفع صداع مزمن مجربست و قدر شربتش تا یکدانگ و بدلش لفاح بدو وزن او و مورث جنون
و فساد فکر و مصلحش فلفل و ریاز یانه و عسل است جوز القی ثمر شجریست مخصوص بلاد مین بقدر فندق و جوف آن مشتمل بر پردها و بابین
پردها دانه او بقدر مغز جلقوزه و با اندک بدبوئی در دوم گرم و خشک و مقیی بلغم و مسهل و جهت امراض دماغی و عصبانی نافع

جوز ماثل
جوز القی

و قدر شربتش تا یکدرهم است با یکمثقال و زیانه و آب گرم و عسل و هرگاه بسته هم شسته او دیگر طلل آب بجوشانند تا نصف رسد
جوز القی و همچنین بسایر مقیات را باقدری نمک سائیده جمل بسرشته با مطبوخ شبت و بقدر حبهبا جا آب گرم و قدری عسل بنوشند
بغایت مقیی و بیخایه است جوز النمس ثمر شجریست هندی بقدر فندق و مدور و سیاه و خالدار و پوست او ناهموار و در جوف
دانهها بقدر فرطمی و زیاده از پنجعدد نشود در دوم گرم و خشک و مسهل بلغم و لزوجات و سودای محترق و قدر شربتش تا دو درهم است
با آب گرم و مصلحش کتیرا جوز الهند دانه ایست شبیه بالمله و در جوف او مغزی شبیه بمغز آلو بالو و سرخ رنگ و با اندک شیرینی و قبض
مایل بگرمی و خشکی و قاطع اسهال مالوسین است بارب مورد و جهت اورام نافع است جوز البقطات دانه ایست بقدر کاکنج و قطاة
در خوردن او حریص و گیاه او بی شاخ و منبسط بر روی زمین و برگ او نرم و برگش شبیه برگ خرفه و از آن عریض تر و غبارناک و نبات او
زمین نمناک و ثمرش مثل کاکنج پرده دار و در جوف پرده غلافی کوچک مایل بطول و در آن دو دانه کوچکیست مایل بسرخی و خشکی و خوردن
برگش جهت تقطیر البول و جرب مثانه خصوصا با طبیخ الیون و عصاره برگ او جهت قولنج و خلطی نافع است جوز اشرک ثمر شجریست
در حبشه کثیر الوجود بقدر نخودی و اندک طولانی و مستدیر دانهها او تند و پوست خشک او مبین و در ورق و در تحت پوست جسمی
صلب و در جوف او دانه شبیه بدانه انکور و بر عدد و خوشبو و با اندک تندی و اهل مصر آنرا فلفل السودان گویند و رنگ او مایل بسرخی و تیرگی
در سیم گرم و خشک و با آب گرم مدر حیض و مسقط جنین و دافع درد مثانه و آب طبیخ او مفتت حصات و روغنی که از آب طبیخ
او و روغن زیتون ترتیب دهند جهت درد کمر و سایر اعضا مفید و قدر شربتش تا یکمثقال و طبیخ او مشتهی باه و مصدع و مضر ریه و مصلحش کتیرا
و بدلش نصف او فلفل و در تحریک باه اقوی است جوز الکوثل و بعضی القی نیز گویند ثمر نباتیست هندی شبیه بخربوب بشکل و رنگ
و مستدیر و بهن و پوست او نازک و در جوف او غلافی شبیه بغلاف شاه بلوط و طعمش مثل طعم باقلا و برگ او شبیه برگ لبلاب و
گلش سفید و در آخر سیم گرم و خشک و بغایت مقیی و مسهل و منقی بدن از اخلاط ردیه و جهت رفع سدد و صلابات و اوجاع بارده
و حصات و مانع و در جمیع اعضاء بمرتبه ایست که بعد از خوردن او تا یک هفته بحال اصلی نیاید و مصلحش فواکه و ربوب و قدر شربتش
تا یکدانگ و یکدرهم او کشنده است جمیع و اسهال و مصلحش ریختن آب سرد متواتر بر بدن و شامیدن مبردات عطریه است جوز جندم
بضم اول و را و مهمله معرب از کور کندم فارسیست و گل کندم نیز گویند چیزیست شبیه بمغز کردکان که بر روی سنبلهای مکون میشود
سفید مایل بزردی و چون در عسل کنند و ازند متخلخل شده قدر قلیل او حجم عظیم بهم میرساند در اول سیم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه
و بغایت مسهل و محرک آن و مسمن و معتدل اکثار او جهت تخفیف قوی مطفی باه است و جهت حصات و دفع عسر بول و دفع خواهش
از گل خوردن و امثال آن و با آب سیب به جهت قطع نزف الدم نافع و مغثی و مقیی و مصلحش انار و ریباس و قدر شربتش تا دو درهم
و ضماد او جهت قوباء و سعفه و نزف الدم و چون یکرطل آنرا با ده رطل عسل و سه رطل آب گرم بر هم زنند و سر ظرف را بپوشانند در
روز شراب مسکر شود و بجد یکه در تفریح و اسکار مثل خمر و قویتر از او باشد جوز لذم نیز گیاهیست مستدیر بقدر کردکان سفید و مصمت
و زود شکن و در طعم شبیه شاه بلوط و با اندک شیرینی و چون خشک شود از آن پوست رقیقی سیاه ظاهر شود و ساق گیاه او باریک و
سست و زیاده بر زرعی و مجفف و خشن و غیر او و گلش شبیه بنفشه شبت و سفید و تخمش بسیار باریک و تند مزه و برگش شبیه برگ
زردک و در مزارع و جبال میروید در دوم گرم و خشک و مخدر و مسکر و مفتت حصات و مخرج کرم معده خصوصا چون با آب خشک
مطبوخ بنوشند و تا یکه از او ترتیب دهند بغایت منوم و ضماد او محلل اورام بلغمی سافت در بحث و مجرب دانسته اند و قدر
شربتش تا دو مثقال و مصلحش تخدیر شیر تازه است جوشیصا لغت بنطی باهرخیست بقدر نخودی و بشکل عرور و خشخاش بسیار
کوچک و بعد از رسیدن سرخ لون و شیرین و با قبض است درخت او بقدر درخت آلو بالو و قصیر و برگش شبیه برگ سیب
و گلش سفید و در بعض بلاد خزان میکند و در بستانین بلا خزان مانند در دوم گرم و خشک و مشهی و آروغ آورنده و بقدر سمن
بدن و خوردن او قبل از طعام و بعد از آن مسکن درد معده و سایر اوجاع بدن علی الخصوص درد کمر و تهیکاه و هاضم طعام در کل حال
و مانع تعفن اطعمه در معده و مضر محرورین و مصلحش انار ترد و قدر شربتش تا سه درهم است جوارش طعامیست که از آرد گندم و سبزیها

جوز الهند
جوز البقطات
جوز اشرک
جوز الکوثل
جوز جندم
جوز لذم
جوشیصا
جوارش

ترتیب دهند و بترکی اماج گویند و آن مرطب و ملین و موافق سینه و شش و قلیل الغذا و نفاخ و مضر صاحبان ریاح و رطوبت معده است
جوز آکل قیء رقاع یمانیست جوز الابهل ابهل است جوز الطیب جوز بوا است جوز هندی نارجیل است جوز ماثم و جوز جماثل و جوز
مقاتل جوز ماثل است جوز المرج حب کاکنج است و گویند فلیست جوز السرو بار درخت سرو است جوز الزنج بندق هندیست
جوشیر ابن قلوس است جوز الحبشه جوز الحمص است جوز الانهار جوز البر جوز القطاست جوزار مانوس قسمی از مخلصه است
جوشانی جوشیر است جوبل بلغت اصفهان کاشم را گویند جوزه کمساغان اسم فارسی اذربونست جوغان اسم فارسی
اشنان است اسپرغم اسم فارسی شاهلج است جو اسم فارسی شعیر است جو برهنه اسم فارسی سلت است جوبک اشنان اسم
فارسی عرطنیثاست جوبر اسم ترکی وعل است جوانی اسم هندی نانخواه است جوار اسم هندی زوفاست جوتری اسم هندی لسبان است
جوه اسم هندی قمل است جوته اسم هندی نوره است جوهه اسم هندی فاره است جوک اسم هندی علق است جوکهار اسم هندی نشاسته
جوات جوکا اسم هندی حماض است جوتلائی اسم هندی بقله یمانیه است جوهر اسم هندی طرفاست جوکیهل اسم هندی کزمازج
است جهنکا اسم هندی جراد البحر است جهار اسم هندی شجر است جهاج اسم هندی مخیض است جهلر اسم هندی قشر است جهل
اسم هندی مخ است جهوهر اسم هندی شیخ ارمنیست جهزه کازران شجره ابی مالک و صابون القاف نامند جیگک
اسم ترکی تربیت شبیه بدل کنجشک و دراز و دانهای ریزه شبیه بدانهائی که در توت میباشد و رسیده او سرخ ترش شیرین و خوشبو
شبیه ببوی خربزه گرمک و لذیذ و کیاه او بقدر شبری و زیاده از آن و برگش شبیه برگ کلسرخ و باندک خار و گلش شبیه
بیاسجال مثل بنفشه کیاه او همیشه سبز و در تنکابن لب دانه و در دیلم جمیل و در مازندران و گیلان خربزه کا نامند و این تلمیذ منجو تو
نامیده است و کیاه دیگر که دائم سبز است و دانه او سرخ و شفاف و بقدر نخودی از وسط برگ او موی باریکی متصل و برگش بقدر
درهمی و با تقعیر و انتهای او مثل سر سوزنی و از جمله خارها است و او را انجوس نامیده و هر قسم در طبرستان موجود است و اخیر را در
تنکابن جزنامند و آن اس برتیب و جیگک سرد و تر و مقوی دل و مطفی صفرا و مرطب بدن و مقوی دماغ و جهة امزجه سوداوی
و خفقان و سعال یبسی و جرب و حکه و بواسیر و تصفیه خون و حدت خون و حصبه نافع و در جمیع افعال کیاه او مثل علیق است جیدار بلغت
فارسی نبات شجر بیست برگش مثل برگ بلوط و با نهایت سبزی مایل بزردی و ثمرش بقدر عفصی مایل بتدویر و بر روی او شمیمی نشسته و از
آن دانه سرخی بقدر عدس منعقد گردیده نمو میکند و سرخی او زیاده میشود و نباتی او در سیم سرد و خشک و نشستن در آب طبیخ برگ
او جهة تجفیف رطوبات رحم و ضماد برگ تازه او جهة اورام حاره و تسکین درد و منع زیادتی او و هنگ عضل و شانیدن خشک او با آب سرد
جهة اسهال و با عسل و روغن جهة زحیر و ذرور او جهة التیام جراحات و طلای او جهة تقویت اعضاء مسترخیه نافع و قدر شربتش یکمثقال است
جبوه اسم فارسی زیبق است جیک اسم دیلمی صرصر است جیران اسم ترکی غزالست جیفر اسم هندی جوزبوا است جیپال اسم هندی
دند است جیتیه اسم هندی دخن است جیل اسم هندی هداست جیوتی اسم هندی مل است جیل دارو اسم فارسی سرخس است جیمه دن
اسم یونانی شاهتره است جیر نوره است حاشا نوعی از پودنه کوهیست شبیه بصعتر و بقدر یکشبر و شاخهای او باریک مایل بسرخی و برگ
او ریزه و باریک و گلش ریزه و مدور و سفید مایل به بنفشی و سرخی و در شکل خاء مبر و بیدخمش کوچکتر از خردل است و بفارسی اوشم
درازگویند در آخر دوم گرم و خشک و مسخن قوی و مدر بول و حیض و عرق و شیر و مخرج جنین و مشیمه و مفتح سده احشا و منقی شش و
مقطع و مسهل بلغم و اقسام کرم و مقوی معده و کرده و محلل خون جامد و تریاق سموم بارده حیوانی و نباتی و شکوفه او خالص او مسهل سودا
و قائم مقام افتیمون و چون حاشا را با نمک و سرکه بنوشند مسهل بلغم و خلط محترقه با آن و طبیخ او با عسل جهة عسر النفس و تنقیه بلغم سینه
و مسحوق او با آب و عسل جهة قولنج و تحلیل فضول و درد رحم و گلو و تقویت گرده و شقیقه او و تحریک باه و رفع صرع و خون قلیل او با
طعام جهة قوه باصره و ضماد او با شش و ثالیل منکوس و ورمهای بلغمی و با آرد گندم و شراب جهة عرق النسا و امثال آن نافع و مضر ریه
و مصلحش نعناع و قدر شربتش از دو مثقال تا پنج درهم و بدلش نیم وزن او افتیمون و در غیر تنقیه یکوزن و نیم صعتر و چون یکجزو آنرا با ده
جزو آب انگور بجوشانند تا ثلث او بسوزد در جمیع افعال قویتر است و چون صد مثقال آنرا کوفته و بیخته در لته بسته در عصیر طلا

جوز آکل قیء جوز الابهل جوز الطیب جوز هندی جوز ماثم و جوز جماثل جوز مقاتل جوز المرج جوز السرو جوز الزنج جوشیر ابن جوز الحبشه جوز الانهار جوزار مانوس جوشانی جوبل جوزه کمساغان جوغان اسپرغم جو جو برهنه جوبک جوبر جوانی جوار جوتری جوه جوته جوهه جوک جوکهار جوکا جوتلائی جوهر جوکیهل جهنکا جهار جهاج جهلر جهل جهوهر جهزه کازران جیگک

جیدار

جبوه جیک جیران جیفر جیپال جیتیه

حرف الحاء

حاشا

حبر جیوتی جیل جیمدن جیر

آب انگور اندازند و بگذارند تا خمر شود جهة تقویت هاضمه و دفع سقوط اشتها و اوجاع عصبانی و برودت او و کلیه و اوجاع بادی
تهیگاه و قشعریره و تبهای بارد و دفع مضرت سرد سودا و برف و سموم بارده بغایت مؤثر است حاشیش بعربی و بفارسی
حسن یوسف نامند چیزیست که در آبها منجمد میشود مایل بسفیدی و بد مزه و مایل بشیرینی و حار و بسیار تند و قویتر از فرفیون در چهارم
گرم و خشک و نیم درهم او مقیی قوی و یکدرهم او کشنده است بقی مفرط و ضماد او جالی و سرخ کننده رنگ رخسار و مستعمل
زنانست و جهة امراض بارده استعمال آن در خارج بدن جایز است حاج بفارسی اشتر خار و بترکی دوه تیکانی نامند و ترنجبین
ترنجبین بر او منعقد میگردد گرم و بسیار خشک و رادع و جالی و مفتح و تریاق سموم و شرب و بخور و ضماد او رافع بواسیر و طلای او
و سوخته او جهة قروح ساعیه بعدیل و مضر گرده و مصلحش کثیرا و بدلش سه دانگ و در دهن کلاه از آب تازه او ترتیب دهند جهة مفاصل و
جمیع علل بارده بغایت مؤثر و اکتحال عصیر او جهة بیاض خفیف چشم و قطور ۳ قطره او در بینی و بعد از آن استنشاق بروغن بنفشه
رافع صداع مزمن و مجرب دانسته اند و شکوفه او جهة بواسیر نافعست حالوما اسم سریانی بوقلسا است حافر المهر سورنجانست
حافر النفط تین است چه مانع سوداوی است حالبن ابجونوره است چه حفظ جوز بوا از فساد میکند حافظ الکافور فلفل است حافظ
الموتی و حافظ الاجساد قطرانست حافظ النحل و حافظ الاطفال فرفیونست حالق الشعر ماسیوس گویند زرنیخ است و بعضی
گویند حجر القیشود و بعضی گویند فاشرا است حالاس اسم یونانی نعنع است حالکیه حجر المیقوس است حافر سم حیوانات است حب النیل
بفارسی تخم نیلوفر گویند و آن دانه کیاهیست شبیه بلبلاب و بر مجاور خود میپیچد گلش کبود و بشکل گل لبلاب و از لبلاب بهم میاید و
در غلاف بهرگلی سه دانه مثلث میباشد در سیم گرم و خشک و مسهل اقسام کرم و باتربد مسهل بلغم غلیظ و با سقمونیا مسهل صفرا و
اخلاط غلیظه و با هلیله مسهل سودا و مفتح سده جگر و سپرز و جهة رمد و بهق و تنقیه بدن و درد مفاصل و سایر امراض بارده نافع و قدر
شربتش از یکدانگ تا نیم مثقال و یکدرهم و زیاده از دو کشنده است و مغص و لصوق بامعا و ریقا و اسهال مفرط و مصلحش هلیله و سحق
بلیغ و آلودن او بروغن بادام و بدلش بوزن او شحم حنظل و سدس آن حجر ارمنی است و مضر رئه و بعد از یکسال ه روز عمل میکند و با
سحق کی سریع العمل است و قوتش تا سه سال باقی میماند و مضعف باه است حب الکلی بار نباتی ناغوش است و مانند کوز شده در
حرف الالف مع النون و آن شبیه است بکرده کوچکی از باقلی بزرگتر و مایل بطول و در وسط او خطوط و رنگ او ممتزج از الوان
مختلفه است و قوتش تا سه سال باقی میماند در آخر دوم گرم و در اول خشک و مقیی قوی بلغم و مدر حیض و مخرج جنین و مخدر و
مسکر و مفتت حصات و جالی آثار و با شراب جهة عسر ولادت مجرب دانسته اند و دستور خوردن هفت عدد و بخور هفت
عدد او و قدر شربتش از نیم مثقال تا یکدرهم و مکرب و مغثی و مصلحش رب غنجها و صمغ عربی و مصطکی و زیاده از دو درهم او کشنده است حب
الزلم تخم کلکو است که مؤلف اختیارات بیان کرده است مؤلف تذکره گوید که نباتی او کمتر از ذرعی و برگش مستدیر مثل درهم
و حب السمنه قسم صغیر او است و او سرخ رنگ و مایل بتدویر و در جوف پوست دانه صلبی و مدور و مغز دانه سفید و نرم و باطن پوست
او مایل بسیاهی و سرخی و قسمی بزرگتر از نخودی و منفرطح و خوش مزه و در مصر بسیار است در دوم گرم و تر و با رطوبت فضلیه و محرک باه
و مسمن و جهة تسمین کرده و تقویت جگر ضعیف و امراض سوداوی و خشونت سینه و سعال و حرقت البول نافع و مولد سده و مضر حلق
و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش تا هفت مثقال است و بدلش حب الخضرا است حب السمنه نقل خواه گویند دانه ایست بقدر فلفلی و سنبدی
و سیاه لون و مغزش سفید و شیرین و نباتی او بقدر ذرعی و شیردار و برگش سفید اغبر در دوم گرم و در اول تر و کثیر الغذا و مسمن
و مسمن و یک اوقیه او با ماء العسل مسهل ضعیف بلغم و صفرا و ربع رطل از آب برگ او مسهل قوی و قدر شربتش تا ده درهم و بدلش
پسته و بنجد است بالمناصفه و بطیئی النزول و ثقیل و مصلحش سکنجبین و عسل حب المنشم بنون بعد از میم و سین مهمله لغت عربی
و اسم دانه ایست خوشبو شبیه بحب البطم و از آن کوچکتر بقدر فلفلی و از حجاز و یمن خیزد و گویند افلنجه است و درخت او شبیه شمشاد است
در دوم گرم و خشک و مقوی معده و مسخن و منبه و مفرح و مجفف رطوبات غریبه و مقوی هاضمه و مفتح و مفتت حصات و مدر
و رادع بخارات و مصدع و مصلحش شیر و شربتش یکمثقال و بدلش کبابه است حب القلقل بفارسی ماش هندی گویند دانه ایست سیاه

حاج

حالوما حافر المهر حافر النفط حالبن حافظ الکافور حافظ الموتی حافظ الاجساد حافظ النحل حافظ الاطفال حالق الشعر حالاس حالکیه حافر حب النیل

حب الکلی

حب الزلم

حب المنشم

مایل بازرقی و براق و شبیه تخم کتان و از آن بزرگتر و مایل بسیدی و در کشیرین و در مین خایئدن احداث حرارت میکند در دوم گرم
و خشک و گویند مایل برطوبت بغایت مفتت حصات کرده و مانع فواق و مدر بول و حیض و ملین طبع و مجفف منی و کبابه
و منفع سده سپرز و ضماد او جهة بثور رخسار و رفع نواسیر نافع و مضر ریه و مصلحش عسل و قدر شربتش یکدرهم است با آب ترب
و اعتقاد اهل هند است که چون آنرا کوبیده بسنگ بمالایند سنگ را قابل قطع میکند

حب الراس دانه ایست شبیه بوبزنج و ملاء و غلاف دارد و شبیه بفلفل و بهمن و با اندک تندی و عطریت و گل نبات او شبیه بسوسن و ازین در حرف را مذکور است در دوم
گرم و خشک و مقوی [illegible] و منع ریختن او و جهة امراض بارده نافع و قدر شربتش تا دو درهم است و بدلش راسن است بقدر نیم وزن او
و مؤلف [illegible]

حب بلسان تخم درخت بلسان است بقدر فلفل
و بزرگتر از آن و مایل بطول و مغزش سفید و رنگ [illegible] وزن ثقیل و طعمش تلخ [illegible]

[illegible]

حب الصنوبر [illegible]

حب القلقل [illegible]

[illegible]

حبوب

[illegible]

ماهودانه است و گویند زند است و گویند حب الصنوبر کبار است و بغدادی گویند بلغت بغداد هم قرصیا است حب العصفور دوقو است
و گویند عنق است حب القاعنب الثعلب است حبن و جبین دفلی است حبل المساکین لبلاب است حبحب بلغت اهل مکه
بطیخ هندیست حنظل شار شلشه در روغن است حتره غوره انگور است حشرما بسریانی نعناع است حجر اسم هر چه از زمین
صلب گردد از طول رطوبات و جفاف مره بعد اخری تا رفع مزاج ارضی او گردد و اختلاف رنگ بحسب محل و غلبه رطوبت
و حرارت و امثال او میباشد و رطوبت و برودت او غالب هر دو موجب بیاض اند و قلت هر دو باعث تحرج و حرارت و یبوست
باعث حمرت شد و قلت آن بسبب صفره و حرارت مفرط و رطوبت ضعیفه موجب سواد و محک دیگر غیر مستحکم المزاج بخلاف رنگ او
ظاهر میشود حجر ارمنی سنگیست اغبر و با اندک شفافی و چون بسایند مثل شیر میگردد در دوم سرد و در اول خشک و قاطع نزف
الدم و حیض و مفتت حصات و جهت قرحه معده و ضماد او رادع مواد و اکتحال او جهت منع نوازل و قرحه و سلاق و مورث یرقان و مصلحش
عسل و قدر شربتش نیم درهم و بدلش شادنج است حجر علی سنگیست سفید و سائیده او مایل بزردی و شیرین مایل بحرارت و منقی قروح
و در افعال ضعیفتر از حجر ارمنی است حجر شقق سنگیست زعفرانی رنگ و توبرتو و زود شکن و از نواحی مغرب خیزد و در شکل شبیه
بسرنج و در قوت قریب بشادنج و اندک از آن ضعیفتر و با شیر دختران جهت قروح عمیقه چشم و التیام طبقه قرنیه و برآمده که حدقه و
خشونت اجفان بهتر از حجر ارمنی است حجر قبطی بلغت مصر آذرنامند و سنگیست مایل بسبزی و بسیار سست و بغایت زود شکن
و کازران بآن جامه میشویند در اول سرد و خشک و قاطع سیلان خون در ظاهر و باطن و محلل اورام و مجفف قوی و شاشیدن او با آب
جهت اسهال مزمن و درد شانه و نفث الدم و قرحه او جهت قطع سیلان خون حیض و دفع بدبوئی زخم و ذرور او جهت قطع سیلان خون
جراحات و اکتحال او با ادویه مغریه جهت قرحه چشم و با موم و روغن جهت منع زیاد شدن قروح خبیثه و التیام جراحات نافع است
حجر حبشی سنگیست شبیه بزبرجد و تیره تر و گویند نوعی از زبرجد است و از بلاد حبشه خیزد و سائیده او سفید رنگ میشود گرم و بسیار
شد و منقی و جالی و جهت ازاله آثار قریب العهد و بیاض و انتشار دیدن و ورم و ظفره نافعست حجر الیهود سنگیست بشکل
بلوط مایل بسفیدی و با خطوط متوازیه و در آب نرم میشود و طعمی ندارد و محمد بن احمد گوید که نر و ماده میباشد ماده او مستدیر و سفید
مخطط بسیاهی و سرخی مثل دستنبویه و بقدر جوز است و جهت حصات زنان مجرب و نر او بشکل بلوط و مخصوص حصات مردانست
در اول گرم و در دوم خشک و گویند معتدل است و مدر بول و مانع تولد حصات و زیاده از نیم مثقال او با پنجاه مثقال آب مفتت
حصات گرده و مثانه و طلای او جهت التیام جراحات و با عسل جهت تلیین صلابات نافع و مضر معده و سپرز و مصلحش تخم کرفس
و عسل است حجر الفلفل نزد مؤلف تالیف لاسیع حجر حبشی است و ابن تلمیذ گوید اسکندر بزرگ شبیه بفلفل است که در حین خشک گردن
فلفل بآن مخلوط شده کیفیت از او حاصل میکنند و در اطلیه مثل کلف مستعمل است حجر القمر سنگیست که نقره را جذب میکند و
در حین زیادتی نور قمر اغبریت و مبدل بسفیدی میشود و با اندک شفافی و سبک است و در مغرب و بلاد عرب یافت میشود در دوم
گرم و در اول خشک و جهت صرع اکلا و سعوطا مجرب دانسته اند و جهت جنون و خفقان و نزف الدم و تعلیق او در بازو گبودی باعث
قبول و جاه و رفع خوف و فزع و آویختن او بر درخت خرما حافظ ثمر او و ثمر آن و مضر گرده و مصلحش کثیرا و قدر شربتش یکدس حجر افریقی
سنگیست مابین خفت و ثقل و اجزاء او مختلف است در صلابت و لین و با خطوط سفید مثل اقلیما و از افریقیه خیزد و با قوه مجففه
و اندکی قابضه و بالدع و محرق و مطفی او ۳ بار در رفع فعل او قویتر و جهت جسته متعفنه مفرد و با شراب و عسل نافع و محرق مغسول او با موم
و روغن جهت سوختگی آتش و امراض جلدی مفیدست حجر الاسکنه سنگیست ملون بسبزی و زردی و سیاهی و شکسته او مایل تیرگی و کبود
و مستعمل کفش و وزانت زر دو او جهت ورم لهات و جراحات و قطع نزف الدم نافعست حجر البحیره سنگیست رقیق و سبک
و چون در آتش اندازند اندک ملتهب گردد و از نواحی شام خیزد با محللات محلل و با مجففات مجفف و جهت ریاح و رکبه و التیام
جراحات نافعست حجر اسلون سنگیست سفید و شفاف و شبیه ببلور و فرق میان او و بلور نرم شدن او است در آب جهت خفقان
و نزف الدم و حرارت معده و شاشیدن او رافع مرض عشقست و قدر شربتش یک عدس و نوعی از آن مایل بزردی و بسیار براق است .

از جمله سموم است حجر الکلب سنگیست که چون بطرف سگ اندازند بدندان گیرد و دور افکند و در عداوت مؤثر دانسته اند و چون
در آب یا شراب اندازند و از آن بنوشند و حضور او در مجلسی باعث عربده اهل مجلس و گذاشتن او در برج کبوتر باعث گریختن
کبوتران است حجر خزامی سنگیست سیاه و بد بو و از ثعلبیه خیزد و از آتش مشتعل گردد و از آب که بر او بریزند شعله ور گردد و از روغن
اطفاء یابد تعلیق او جهت صرع و درد رحم و جهت زنان عاقر و منع اذیت حیوانات موذیه و بخورش جهت گریزانیدن هوام مؤثر است
حجر اعرابی بفارسی بخر سنگ و سنگ زم نامند سنگیست شبیه بعاج و از بادیه عرب خیزد و جالی و قاطع نزف الدم جراحات و سنون
محرق او جهت جلای دندان و تقویت لثه نافعست حجر غاغاطس سنگیست که از وادی مشهور بغاغاطس مابین فلسطین و طبریه خیزد و معروف
بسبج چون در آتش گذارند مثل چوب سوخته گردد و بحر طبل او کوفیه میماند با صلابت و سفیدی و قبل از احراق سیاه مایل بکبودیست
و بسیار سبک و صفائحی و بوی او در حین احراق مانند بوی شاخ حیوانات و نفط است در دوم گرم و خشک و محلل و ملین و شرب او قاطع
حمل و حیض و مفتت حصات و بخور او جهت غشی که از اختناق رحم باشد و گریزانیدن هوام مؤثر و مضر ریه و مصلحش زعفران و مسیح صرع و هم
و ضماد او جهت نقرس و رویانیدن گوشت سفید و بخور او رافع کرم اشجار و قدر شربتش تا نیم درهم است حجر الاسفنج سنگیست که در او یافت میشود
و در اسفنج مذکور شد و بهترین سفید صلب است در اول گرم و در دوم خشک و مجفف بلیغ و قاطع نزف الدم و ذرور او جهت التیام
جراحات و طلای او جهت تحلیل اورام و شاشیدن او بقدر دو دانگ با شراب و امثال آن جهت حصات گرده و یرقان نافعست حجر فرقی
سنگیست مصری شبیه بجذف و صفائحی و زود از هم ریزد و بغایت خشک است و گرمی او کمتر و با قوه قابضه و با اندک حدت و قائم مقام
حجر قیشور در ستردن ... و دو درهم او با شراب قاطع خون حیض و خوردن او چهار روز بعد از طهر باعث قطع حمل و امثال آن زنان و ضماد
او با عسل جهت ورم پستان و قروح خبیثه و منع زیاده شدن او مؤثر است حجر المس سنگیست که با او کارد و شمشیر تیز میکنند و بفارسی
فسان گویند و الوان مختلفه میباشد و بهترین او سرخ و سیاه براق است و سنباذج قسم زبون او است و سرخ او حار است در اول و یابس
در سوم و جهت حکه و جرب و داء الثعلب و سلاق و بیاض و منع بزرگ شدن پستان دختر و سائیده او با آهن جهت رویانیدن موی و شاشیده
او با سرکه جهت سوختگی آتش و بیاض چشم و با سرکه و نطرون جهت خنازیر و توبا و جرب و حکه و با قیروطی جهت سرطان و آکله و شقاق و قروح
مقعد و اورام حاره و تشنج اعضای عصبانی و التیام جراحت عصب و درد ان نافع و سائیدن او در ادویه چشم بر روی او جهت زیادتی
قوت و جلای او مؤثر است و ذرور قسم سرخ او جهت بیاض چشم و قروح و سوختگی آتش مفیدست حجر الحیه بفارسی مهره مار گویند قسمی
از آن بهم میرسد بقدر نصف فندق و مایل بدرازی و برنگ خاکستر و بعضی سیاه و صلب و مخطط به خط سفید و بعضی سفید و سست
میباشد و قسمی معدنی است و باد مهره نامند و بعضی گویند سنگیست ملون و از معدن زبرجد بهم میرسد و جمعی گویند زبرجد است
و بهترین او آنست که چون بر موضع گزیده مار بگذارند بر موضع بچسبد و بعد از آن چون در شیر اندازند شیر را منجمد کند و چون جذب تمامی
سم کرده باشد دیگر نچسبد و در حین جذب سم لون او متغیر گردد و بعد از آنکه در شیر اندازند بحال او از جهت گزیدن عقرب و هوام دیگر
ضعیف الفعل است و جهت سنگ مثانه بغایت نافع و قدر شربتش تا سه قیراط و تعلیق مخطط او جهت صداع و لیسیدن او نافع است حجر
هندی سنگیست که از هند خیزد مایل بسیاهی و سرخی و سائیده او مایل بسبزی و زردی و شادنه هندی نامند و ذرور او جهت قطع خون بواسیر و جراحات
بعد بیل و شاشیدن یکدانگ و کمتر آن جهت قطع خون اعضای باطنی و بواسیر و جراحات و سم عقرب مفید است حجر منفی بنون بعد از میم
و قبل از فا سنگیست که از نواحی مصر آرند شبیه بسنگریزه و ابلق از الوان مختلفه طلای سائیده او با آب باعث بیحسی عضو میشود حجر البرام
سنگیست سیاه که از او دیگ و ظرف میسازند و در خراسان بسیار است جهت تقویت لثه و دندان و نزف الدم مؤثر است حجر
الکرک سنگیست بسیار سفید و از هند و از ساحل دریای هند خیزد و قبل از حکاکی با کدورت و بعد از آن شفاف و سفید میگردد و کشته
حجر سلوان در آخر دوم سرد و خشک و رادع و جالی و جهت خفقان و غشیان و عطش و التهاب و ذرور او جهت رفع نزف الدم و اکتحال
او جهت رفع بیاض مزمن و تازه و ازاله آثار قروح چشم و عصا و سنون و جهت جلای دندان و رفع زردی او و جمیع امراض ردیه او و شاشیدن
طعام و شراب در قدح او مورث سرور و رفع شرور مجالس و دشمن او رافع نسیان و سحر و چشم بد و مورث دوستی مردان و زنان و گلناب باد

حجر المحک — در نزلات سینه معین بدستوریکه نداند سبب الفت ایشان و نزد اهل هند بسیار معتبر است حجر المحک سنگیست سیاه ثقیل الوزن
و سیاه و گویند مایل بسفیدی نیز میباشد و چون بخار دهان متواتر باو رسد طعم زعفران از او ظاهر گردد و چون باد عصارا ببالند حجر کرا
زایل کند و بعضی از آن سنگ باترنیب هند در دوم سرد و خشک و جهت درد گرده و عسر نفس شربا و جهت دفع بیاض چشم
حجر الدیک — باشیر مرضعه بسر اکتحالا بغایت نافع و قدر شربتش یک دانگ است حجر الدیک سنگیست بقدر باقلی و از آن کوچکتر و سفید
مایل بتیرگی و در شکم خروس متکون میگردد در دوم گرم و در اول خشک تعلیق و شربا و جهت رفع حزن و هموم و وسواس و در دهن
حجر النار — داشتن او جهت رفع تشنگی و نشامیدن آبیکه او در آن شسته باشند جهت تشنگی مفرط بغایت بیعدیل است حجر النار سنگ آتش زنه است
و سنگ چقماق نامند و او اقسام و الوان مختلفه میباشد در اول سرد و در سیم خشک و درود او جهت تخفیف و التیام قروح
حجر المقناطیس — عسر الاندمال جمیع اعضا نافع و تعلیق او بر ران زنان که در لشه بسته باشند جهت عسر ولادت مؤثر است حجر المقناطیس
سنگ آهن ربا است و از انتهاء عمان و حوالی بحر هند خیزد و بهترین او لاجوردی صاف و زبونترین او سیاه است در سیم خشک
و در اول گرم و گویند سرد است و چون قوه جاذبه او از بودن آهن ساقط میشود و از مالیدن بسیر رفع قوه او میشود در امتحان
هرگاه در خون گرم اندازند اعاده قوه کند خصوصا در خون بز تر اندازند و هر روز تغییر دهند تا سه روز و عرق و رطوبت نیز
مسقط قوت او است و شربا و مقوی جگر و مجرد زیل حصات و فالج و نقرس و مفاصل و عرق النساء و عسر ولادت و با ماء العسل مسهل
اخلاط غلیظه و با قوابض قاطع اسهال و ذرور او جهت رفع مضرت جراحات آلات آهنی و زهر و از عجیب الاثر و جهت قطع نزف الدم
و التیام جراحت و محرق مغسول او در جمیع افعال مثل شادنج است و قدر شربتش تا نیم قیراط و در داشتن او در حریر سفید باعث قبول و
جاه و هیبت و قضای حاجات و در دست نگاه داشتن رافع کزاز و در دست و با تعلیق او بطرف چپ جهت عسر ولادت و در زاییدن
مؤثر است و گویند چون حایض مس او کند ابطال قوه او زایل میگردد و چون زحل در سنبله باشد و او را با گلاب شسته سرمه ترتیب داده
حجر الموسی — اکتحال نمایند در ربع در میزان بوده از آهن نیز سرمه ترتیب داده دیگری اکتحال نماید و شخص مکحول بمقناطیس مدت مدید نظر در شخص
مکحول با آهن کند مرتبه باعث محبت ثانی با اول گردد که مافوق او متصور نگردد و مجرب دانسته اند حجر یوسی سنگیست شبیه
بوره ارمنی و از آن پوچ تر و ملمع و با نقطهای زرد و سفید گرم و محلل قوی و تدهین بر روغن زیتونکه در آن جوشانیده باشند جهت رفع
حجر المثانه — التهاب مفیدات حجر المثانه سنگیست که در مثانه متولد میشود گرم و خشک و نشامیدن او جهت تفتیت سنگ گرده مؤثر و جهت سنگ
حجر الحمام — مثانه منفع است و اکتحال او جهت رفع بیاض چشم بیعدیل است حجر الحمام حجریست که در دیگ حمام متحجر میشود و تیره رنگ و سست و
حجر البقر — گرم و خشک و ادرار او قویه سرطان رحم است و ضماد او جهت رفع سرطان غیر متقرح مؤثر حجر البقر سنگیست که در زهره گاو و شیر دان
گاو متکون میشود و باد زهر گاو دانند زرد نامند و مایل بسیاهی و با اندک براقی و سست و منقط بسیاهی و بعضی بزردی و باطن او
مایل بسفیدی و زردی و بیشتر در گاو سیاه بهم میرسد و هر گاه متکون گردد چشم گاو مایل بزردی و سفیده حدقه او سند برگردیده لاغر میشود
و اکثر اوقات فربه با سبز بند و فادزهر مذکور بعضی پهن و بعضی طولانی و بعضی مدور و آنچه در زهره او متکون میشود در زرد بحدی که
تا چهار مثقال میباشد و قوتش تا دو سال باقیست در آخر دوم گرم و خشک و در افعال از حجر التیس بغایت ضعیفتر و محلل و مسمن
و مدر حیض و بول و جالی و مفتت حصات و اکتحال او مقوی باصره و رافع بیاض چشم و طلای او جهت بهق و برص و آثار و بواسیر و التیام
جراحات و با آب کشنیز جهت حمره و نمله ساعیه و امثال آن و با شراب جهت رویانیدن موی سیاه در موضع برص و داء الثعلب
بعد از کندن موی سفید از مجربات است و سعوطا بکیس او با آب چغندر جهت نزول آب و خوردن او هر روز بقدر دو حبه با جلاب
بعد از حمام بلا فاصله یا در حمام تا چند روز و در عقب آن گوشت آب مرغ فربه نشامیدن باعث تسمین بدن از مجربات دانسته
حجر الابل حجر الحوت حجر البحر — و مضر محرورین و مصروع و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا دو قیراط و یک مثقال او قاتل است و آنچه در روده گاو متکون شود بزرگتر و سنگتر و در
افعال ضعیفتر حجر الابل سنگیست که در گاو میش متکون شود و در یا در زهره مذکور شد حجر الحوت جسمیست که در سر ماهی متحجر شود سفید و صلب
و پهن میباشد گرم و حار و در ریزاندن سنگ گرده بغایت قوی است حجر البحر جسمیست سفید و مدور و صلب و در جوف او

دانه ایست که با علی و اسفل حرکت میکند و از نو امل و یا فیروزه و قسمی از کنگت است و از بحد اسکت تا دو دانگ و در تفتیت
حجر الافروج — حصات و هر عضوی بغایت مؤثر است حجر الافروج سنگیست که مانند قیشور بر روی آب میایستد و از استنبول خیزد و مخفف و قابض
حجر الارمنی — و بقدر یک دانگ او در حال رفع سم عقرب میکند حجر الارمنی سنگیست سیاه و با سوادها مانند تیغ با صلابت و از جبال طرف شرقی
حلب خیزد در آخر سیم گرم و خشک محلل و حابس خون حیض و چون گرم کرده و سرکه را بر آن ریخته و عضو را ببخار او نگاه دارند باعث
ازاله ورم و رافع نزف الدم و رعاف و خون حیض و شستن مقعد بسرکه که در آن تافته آن را انداخته باشند جهت بروز مقعد و نطول
حجر الارمنی — او جهت محکم نمودن اعصاب و قطع عرق و دفع غبار و حمول او جهت بواسیر و منع حمل و طلای او جهت استسقا نافع است حجر الارمنی
سنگیست آجیدی اغبر و بازملیت و نرم و دسومت پیسته است از ده و سرخ تیره و از ارمنیه خیزد در دوم گرم و خشک و مفرح و مسهل قوی
سودا و انفع از لاجورد و اسلم از خربق سیاه و جالی گرده و مثانه و باخاصیت جهت جذام مفید و مستعمل مغسول او است
حجر الاسیر — و مضر معده و مغثی و مصلحش کتیرا و عسل و سلیخه و انیسون و قدر شربتش تا نیم مثقال و بدلش لاجورد مغسول حجر الاسیر سنگیست سفید و مدور
و صاف و از حجاز خیزد و قسمی از اکتمکت است و حجر العقاب نیز گویند چه در آشیان نسر و عقاب یافت میشود و امین الدوله
قایل انکلام است و مؤلف تذکره او را اکتمکت دانسته و ظاهر آنکه قسمی از او باشد چه اکتمکت چهار قسم است دو قسم سیاه و
در حرف الف مذکور شد و دو قسم سفید و باخاصیت نشامیدن قلیل او مدر بول و مفتت حصات و تعلیق او مقوی دل و بر مثانه مدر بول
حجر بارقی — است حجر بارقی سنگیست شبیه بحجر خزفی و بقدر کف دست و سنگ وانده که از او جاذب آب کثیر و بر روی آب ایستد
و بعد از جذب آن بقعر آب رود و چون در آفتاب گذارند آن را پس دهد جهت استسقا زقی نافع است که چون مستسقی از حوالی
ناف جراحت کرده بر آن بندند جذب رطوبات کند حجر الخمار قسمی از خماهن است و چون رافع خمار است با این اسم نامیده اند
حجر الاسفنج سنگیست سفید و سائیده او مثل شیر و جهت عسر بول و در جمیع انچه فادزهر حیوانی نافع است بدستور او نافع است و گویند او
حجر القیشور — حجر اسفنجی است و مراد اسفنج بحری از حجر اسفنجی آنچه آبینه است حجر القیشور سنگیست متخلخل و سفید و شبیه باسفنج و بر روی آب ایستد
و گویند نوعی از زبد البحر است و سیاه و نیز میباشد و از اسکندریه آورند اعمال مصر خیزد در اول گرم و در سیم خشک و محلل و حابس نزف
الدم و سرکه که او را گرم کرده در آن سرکه انداخته باشند جهت ضیق النفس و طلای او جهت ستردن موی و تحلیل رطوبات و استسقا نافع
و چون ملک خطوطی از نوشتجات بان کنند اصلا معلوم نگردد و محرق او جهت جلای دندان و استحکام لثه و برون گوشت زیاد قروح غایره
حجر الیشب — و نشبوری و رفع آثار و مالیدن او مثل سنگ پای رکف پا جهت رفع صداع و تقویت بصر مؤثر است حجر الیشب نفادیا و موحده
عبارت از یشم فارسی است و سنگیست در غایت صلابت و بهترین او زیتونی است پس سبز مایل بزردی پس سبز صاف و بعد از
آن سبز مایل بسفیدیست و در آخر دوم سرد و خشک و مقوی معده و قاطع نزف الدم و زحیر و قروح باطنی و خفقان و حرقت
البول شربا و با شراب سفید مفتت حصات و تعلیق او بر گردن جهت خناق و بر معده و کمر جهت تقویت معده و بر ران جهت عسر
ولادت و در دست جهت سم و رفع چشم بد و ضرر صاعقه مؤثر و گویند چون قمر در برج اسد باشد بر آن صورت انسان نقش کنند
تعلیق او جهت جمیع الام باطنی نافعست و بعضی در تاثیرات دیگر که مذکور شد نقش صورت انسان را شرط دانسته اند و قدر او
حجر الخطاطیف — یک مثقال بوده از رعی شرط میدانند و قدر شربتش یک دانگ حجر الخطاطیف سنگیست بقدر سر انگشتی و مایل بزردی و سفیدی و از اندرون
خیزد و گویند چون بچه خطاف را زعفران زرد کنند او گمان یرقان کرده سنگ را باشیانه خود بیاورد در دوم گرم و خشک و
شربا و طلاء جهت یرقان مجرب دانسته اند و مفتت حصات و مفتح سدد و جهت خفقان نافعست و مؤلف مالابد تصریح نموده آن
سنگیست که چون بچه خطاف را در ایام افزونی نور ماه شکم شکافند و در معده آن یابند و در طی بیان خواص خطاف مذکور خواهد شد
حجر الاحمر حجر اغلیطس حجر لوفوا اعراض حجر النمر — حجر الاحمر نوعی از الماس است برنگ سنج مرجانی و یک دانگ او سم قاتل است حجر اغلیطس سنگیست سائیده او مثل خون
و جهت دمعه و طرفه نافعست حجر لوفوا اعراض سنگیست که از ان رخت میشویند سائیده او مخفف بلیغ و جهت قطع سیلان
سواد و تخفیف جراحات و اسهال و درد مثانه و نفث الدم نافعست حجر النمر سنگیست ابلق شبیه بپوست پلنگ و بقدر

مغز بادام و از آن کوچکتر و از بلیک ماده حاصل میشود و چون در شیر اندازند شیر بریده میشود و طلای او جهت جراحات و تعلیق او
جهت منع آبستنی زنان مؤثر است حجر القطریط سنگ مرمر است ضماد محرق او با زفت جهت تحلیل اورام صلبه و با موم و روغن جهت
درد فم معده و سنون او جهت تقویت لثه نافعست حجر الرخام سنگ سینه سخته بر قبرها نصب کنند و تمام اقسام معتدل است و نوعی
از او قسم سفید است در آخر دوم سرد و خشک و رادع و قاطع نزف الدم و جهت جراحات و با سرکه جهت تحلیل اورام و رفع استسقاء
و با صمغ و نوشادر جهت بهق و آثار روز و رادع جهت خون بواسیر و شیاف او محرق او با عسل هر روز بقدر یک مثقال جهت رفع دمها مؤثر است
و گویند شیاف سنگ مقابر که منقوش بنوشتها باشد باعث نسیان و شراب او در روز شنبه و چهارشنبه قبل از طلوع شمس باسم
معشوق و قصد رفع عشق رافع تعشق است حجر الاسود باصطلاح اهل صناعت مرکب است حجر الیرقان حجر اخلاط
است حجر الزناد و حجر الاسم حجر النار است حجر البادزهر حجر الحیات حجر السم پادزهر معدنی است حجران باصطلاح کیمیا
طلا و نقره است حجر اللازورد لاجورد است حجر الحدید و حجر الهنود حجر مقناطیس است حجر العاج حجر اعرابیت حجر لحاطیوس
حجر غاغاطیس است حجر الماء سنباذج است و گویند اسم شبه است حجر المصفی شبه است حجر الاندا حجر الملح است حجر الدم
و حجر الطور شادنج است حجر النور و حجر الرخ ... است حجر عراقی حجر الحک است حجر شوبه کلس است حجر النار و حجر
الماسکه و حجر الولاده الکمک است حجر البهت و حجر النسر و حجر العقاب حجر الیسر و حجر البحر ... است حجر الشقاف و حجر
النمر حجر القیشور است حجر الرمل و حجر الحکاک نیز نامند حجر شجری ... است حجر التیس پادزهر حیوانی است حجر البلور بلور است
حجر حدیدی خماهان است حجر الزیتون حجر الیهود است حجر افرودی حجر الافرحیت حجر الزیتی زنجفر مخلوقست حجل قبج است
حجر الاسیوس اسیوس است حدید بفارسی آهن نامند و نر و ماده میباشد نر او فولاد و ماده او نرم آهن است در دوم گرم و
در سیم خشک و فولاد طبعیر ... مصنوع از نرم آهن اسطام نامند و چون شاخ سوخته بز و حجر الرخام را باسویه بر آهن مالند
در آتش سرخ کنند بسیار نرم میشود و قسر عبارت از او است و هرگاه با رصاص یا مرقشیثا یا ریح الفار یا زرنیخ بگذارند مرتبه رصاص
زود گداز شود و بدستور چون با نحاس بگدازند و بعد از آن با شوره نحاس از او سوزانند بغایت زودگداز گردد و فولاد مصنوع
که متعارف و بسیار است طریق یافتن آنکه آهن متعارف را در کوره مخصوصه با آتش بسیار زنند تا بهفته بتابند و حنظل و صبر و هر چه
در تلخی قوی باشد با زهره حیوانات سائیده بر او ریخته بمقداری تابند که در جسم او داخل شود و گویند چون آهن را تا ... بجای برد روغن
کنجد تعلیه کنند و بار دیگر در آب اطفا کنند تمام آهن را مثل آهن ربا جذب کند و آهن نافع بغایت مقوی باه و قابض و
جهت جراحات امعاء و اسهال مزمن بواسیر و ورم سپرز و تقویت معده و سلس البول و مقعد و گزیدن سگ دیوانه و رفع
زردی رخسار و هیضه نافع و شراب با آهن نافع در رفع خفقان و استسقاء و ضعف جگر و معده و باه و قویتر از آب تفته آن ...
با آهن نافع در اسهال ... حیض و استرخاء مقعد قویتر است خبث الحدید و زعفران الحدید بیشتر مذکور خواهد شد حدات
بفارسی غلیواج و بترکی ... نامند در دوم گرم و خشک و گویند ... مطبوخ او با کندنا و مداومت خوردن او قاطع بواسیر است
و شیاف قدری از محرق او که مجموع را سوزانیده باشند با اندکی مشک و گلاب جهت ربو و ضیق النفس و سعال مزمن مجرب دانسته
و مطبوخ مغز او با کندنا و عسل جهت زحیر و بواسیر و سوخته پر او بقدر یک مثقال تا دو دانگ با آب ... جهت نقرس بعدیل است
و مجرب و در رفع عقد بلغمی و سلعه بعدیل و دهن ... که بیضه او را در آن بسیار جوشانیده باشند تا مهرا شده باشد جهت برص
مجرب دانسته اند و جهت نقرس و فالج و تقویت اعصاب نافع و خون او جهت ربو و اکتحال زهره او که خشک کرده باشند تا
سه میل در چشم مخالف طرف ملسوع جهت رفع سم هوام مجرب دانسته اند خصوصا چون در آب بادیان سه هفته در آفتاب گذاشته
باشند و چون چشم او را در زیر بالین کسی گذارند که نداند باشد مانع خواب میشود حدق اسم بادنجانست و باین اسم
چیزی که شبیه ببادنجان باشد مینامند و آن ثمر نباتیست بقدر جوز مائل و بی خار و بیدانه و در تابستان بهم میرسد و زود رسا
میشود و نباتا و از نباتات بادنجان اندک بزرگتر و رسیده آن ثمر او زرد و اهل قدس او را بادنجان بری و اهل حجاز شوک العقرب

حجر القطریط
حجر الرخام
حجر الاسود حجر الیرقان حجر الزناد حجر الاسم حجر البادزهر حجر السم حجران حجر اللازورد ...
حدق

نامند در دوم گرم و خشک و اهل شام جامه با او شویند بسیار جالی و قائم مقام صابون و بخور او جهت بواسیر بعدیل و طلای او جهت
او را جهت گزیدن هوام و عقرب از مجربات شمرده اند و تدهین روغنیکه در آن جوشیده باشد جهت اعیاء و تقویت بدن و درد
گوش نافع و حمول او با عسل جهت تنقیه مقعد مؤثر و خوردن او با نطرون باعث کرب و مصلحش سکنجبین است حدید الصینی خماهان است حد
جلنار است حدج حنظل است حدقی هر کلی که مستدیر و شبیه بچشم باشد حرمل بلغت سریانی نوعی از سداب کوهی و بفارسی
اسپند نامند نباتش بقدر زرعی میشود و از یک بوته چندین شاخ میروید و برگش مایل بتدویر و غلاف دانه‌های او مدور و مثلث الاضلاع
... و با اندک سرخی و تخمش سیاه مثل خردل و ثقیل الرائحه و از مطلق حرمل مراد او است قسمی از او برگش مثل بید و از آن
کوچکتر و مایل بسفیدی و گلش مثل یاسمین سفید و غلاف دانه او طویل و حرمل ابیض باعتبار غلاف او نامند در سیم گرم و در دوم
خشک و قوتش تا چهار سال باقی میماند و لطیف و محلل ریاح ... و مواد غلیظه و ... و مدر بول و حیض و شیر و مسهل سودا
و بلغم غلیظ و حب القرع و جالی سینه و شش از لزوجات و نقوع او جهت تحلیل سودا و صاف کردن خون و نرم داشتن طبع و جرم
او جهت مصروع و تسخین بدن و اعصاب دماغ و رفع قولنج و عرق النساء و فالج و امراض بارده و استسقاء و دفع جنون و اعیاء و سدد
یرقان و نسیان نافع و چون یک وقیه آن را کوبیده و با چهار اوقیه آب بجوشانند و آب او را با سه اوقیه عسل و دو اوقیه روغن کنجد
بنوشند مقیئ قوی و بغایت ... است و در تنقیه سینه و اعلای بدن از لزوجات و ضیق النفس و سعال رطوبی بی عدیل و هر گاه بقدر
یک رطل او را در شراب یا آب انگور که بقدر سی رطل باشد بجوشانند تا ربع رسد و در روزی دو اوقیه از آن تا سی روز بنوشند جهت رفع صرع
مزمن مجرب دانسته اند و اعاده عمل نمایند که در دو ... مایل میشده باشند و بعد از آن نشو نما میباید و باید سه روز متوالی از آن
مطبوخ بنوشند و چون پانزده روز صاحب عرق النساء هر شب یک مثقال از تخم حرمل ... رفع علت کرده مجربست
و چون با تخم کتان مخلوط نموده با عسل سرشته مداومت نمایند جهت رفع ضیق النفس بعدیل است و چون زجاج محرق اضافه نمایند تفتیت
حصاة نماید و اکتحال او با زعفران و زهره مرغ فاخته و عسل و شراب و آب بادیان بهمین جهت رفع امراض جگر و سل و ضماد او با روغن بنفشه
بر ناف و تهیگاه جهت قولنج مزمن و سعوط عصاره و آب مطبوخ او جهت قطع نزله و حمره چشم و قطور او که در آب ترب و روغن زیتون
جوشانیده باشند جهت گرانی سامعه و کری و درد و طنین و بخور او جهت درد دندان و تعلیق او در لثه کبود رافع سحر و گویند قاتل
او در خانه باعث فرقت و بخور او مبطل این اثر است و مورث غثیان و صداع و مضر محرورین و مصلحش ربوب میوه‌های ترش
و سکنجبین و ترشیها و قدر شربتش از یک مثقال تا دو مثقال و بدلش ... و گویند تخم سداب است و حمول بیخ او که با روغن ... ساییده
باشند مفتح افواه عروق و خون بواسیر است و روغن او در سیم گرم و محرک باه و مفتح سده دماغی و جهت فالج و لقوه و صرع و رعشه و
ریاح اعصاب شرباً و ضماداً نافع و حقنه آن جهت عرق النساء و درد کمر و برودت گرده و رحم مفید است حرتیت بیاء تحتانی و تاء
فوقانی نباتیست که بر روی زمین پهن میشود و برگش دراز و باریک و مابین اوراق طویل برگهای کوچک در سیم گرم و خشک و مفتح سدد و جهت
بدی هضم و رفع بخار دهان و خوشبو کردن دهن و رفع تمام دردها تخم و قولنج نافعست و مصدع و مصلحش کشنیز و قدر شربتش تا سه درهم
و بدلش برنجاسف است و چون گوسفند از آن بخورد گوشت و شیر او لذیذ و خوشبو میشود حرمه نباتیست حجازی و از جمله ...
و بقدر قامتی و پر شیر و برگش دراز و از برگ بید کوچکتر و تیره رنگ و ضماد او را جهت جرب بسیار نافع دانسته اند حرف اسم ...
حب الرشاد و نبات او است و از جنس تره تیزک و ... میباشد و رشاد قسم بستانی و ماکول است و در ... و ...
شد و تخمش اشقر و با طول و برگش مایل بتدویر و با تشریف و نبات او در دوم گرم و خشک و ملطف و کشنده کرم معده و حب
القرع و محلل ریاح و مقطع بلغم و خشک او قریب الفعل با تخم او و مضر معده و مثانه و مورث تقطیر البول و مصلحش کاسنی و سرکه است
و بری او شدید الحراقت و شبیه ببستانی و از آن بزرگتر و قویتر از آن در افعال و بدستور تخم او نسبت ببستانی اقوی و مستعمل بستانی او است
و تخم بستانی او است و تخم بستانی در سیم گرم و خشک و بغایت محرک باه و مدر بول و محلل ورم سپرز و قاتل جنین و اقسام کرم
و مقوی ذهن و تریاق هوام و مخرج فضول سینه و جهت انحدار بلغم خام بطرف مثانه و رفع استرخاء بدن و اخراج مواد فاسده و سیلان

حدید الصینی حد حدج حدقی حرمل ...
رفع ضعف بصر ... مطبوخ او جهت تقویه ...
جرتیت
حرمه
حرف
در رفع

چرک امعاء و معده و تقویت اشتها و استیصال سودا و رطوبات غلیظ و تفتیح سدد و با آب گرم جهت قولنج و با عسل جهت سرفه
و درد پهلو که از خلط غلیظ باشد و پانزده درم تخم نیمبرشت و عسل جهت نشاف نفث سینه و شقهٔ مواد لزجه بسبب سدهٔ سینه و نفس
باشد و بوداده او بغایت قابض و جهت سحج و اسهال بلغمی نافع و مضر گرده و معده و مصلحش شکر و خیارزه و بدلش حرمل و تخم تره تیزک
و قدر شربتش تا چهار درهم و با تخم نیمبرشت بغایت مبهی و مصلح سینه و جالی زنگ اعضا و با شیر بقدر ده درهم تا ده یوم جهت
برص بغایت مؤثر است بشرط نهایت امساک از اطعمه و نطول و شرب او جهت منع ریختن موی و ضماد او جهت درد گزیدن عقرب و با عسل
جهت ورم سپرز و جرب متقرح و قروح شهد به سر و با آب انار فارسی و ریختن موی و با سویق و سرکه جهت عرق النسا و اورام حاره و با شب
یمانی جهت نضج دمل و با سرکه جهت بهق و برص سفید و با خون خطاف جهت رنگ کردن و منع که هرگز زایل نشود و با زفت جهت درد
سر کهنه و با غار جهت درد مفاصل و کمرگاه و با صابون و عسل جهت نمش مجرب و در انفجار دبیله مؤثر است و نطول طبیخ او جهت پاک کردن
چرک تحت موی و رفع رطوبات لزجه مفید حرف بابلی نباتیست و تعدد ساقش بسیار و برگش شبیه برگ ترب و با خشونت و گلش زرد
و تخمش سفید و مدور و در رستاق خاص تره و در مازندران کوله تره و شاه تره نامند گرمتر و تندتر از حرف منفی که حب الرشاد
باشد و مدر حیض و سقط جنین و مخرج او و مفجر دبیله و جهت امراض بارده و عرق النسا و مقیی اخلاط مریه و قدر شربتش یکدرهم است
حرف ابیض گویند قسمی از حرف بستانی است عریض الورق و تخمش بزرگ و گلش سفید و حدتش از حرف کمتر از رشاد و خردل سفید
و خردل فارسی نامند و بعضی حرف بابلی را باین اسم مسمی دانند و نشف رطوبات ... آرد و در سایر افعال مثل رشاد است
حرف السطوح حرف مشرقیست حرف مشرقی قسمی از حرف بستانی است بقدر ذرعی و ساقهایش باریک و برگ او از جانبین
مثل نبات خرنوب و شبیه برگ کشطرج و از آن زردتر و سفید زرد و ثمرش مثل فلکه و تخمش سفید و قریب بخردل و در حدت قائم مقام
فلفل در اطعمه بدل او و گلش سفید و در اطراف شعبها و در جمیع افعال قویتر از حرف بستانیست و مطبوخ نبات او با نبات جهت
نزلات و دفع اخلاط سینه و تحلیل و نفخ مؤثر است حرف الماء نباتیست که در کنار آبها میروید و برگش شبیه برگ تره تیزک
و در اول تکون مستدیر و در آخر با تشریف میشود و او جز غیر جرجیر الماء است چه جرجیر الماء در میان آبهای استاده میروید و برگش
بی تشریف تازهٔ او در دوم گرم و خشک و یابس او در سیم و مسخن و مدر بول و حیض و جهت علتهای باردهٔ باطنی و ضمادش جهت درد
و بثور و کلف نافعست حرشف اسم ... و بعربی ... نامند و بفارسی کنگر نامند بستانی او را برگ بزرگتر از برگ کاهو و
با رطوبت چسبنده ... و مایل بسیاهی و ساقش بقدر انگشتی و تا دو ذرع طول او و در سر او چیزی شبیه بسیبی مجتمع از اجزاء ...
و تخمش مایل بسرخی و با لزوجت و تخمش طولانی و از جو بزرگتر ... در دوم گرم و در اول خشک و گویند در اول تر است و با رطوبت فضلیه
و مبهی و مدر بول و طبیخ او مسخن گرده و مثانه و محرک جماع و محلل ریاح و هاضم غذا و جهت قرحه ... و ... از اطراف ...
و جراحت امعاء و ضماد او جهت داء الثعلب و خوشبو کردن عرق ... و روغنی که با سم مثل او و آب کنگر ممزوج کرده باشند جهت تحلیل
اورام صلبه سریع الاثر و جهت برص نافع و نطول او جهت خارش بدن و ضماد بیخ او جهت سوختگی آتش و التوای عصب نافع و مضر دماغ
و مولد سودا و نفاخ و مصلحش ادویهٔ حاره و روغن و سرکه است و قسم بری که مراد از مطلق حرشف است برگ سیاه‌تر و کوچکتر و ساقش
پر برگ و خارش تندتر و در سرش چیزی مانند انار و خاردار و تخمش سیاه و غلیظ و در آخر دوم گرم و در اول خشک و در جمیع خواص قویتر
از بستانی و مصلح مواد عفنه و مخرج مواد غلیظهٔ سینه است و مضر محرورین و مصلحش سرکه و زرشک است و طلای اجزاء لطیفهٔ گل او
با سرکه جهت جرب و نطول طبیخ جمیع اجزاء او جهت خراز و رفع قمل نافعست و قسمی از برگ به بیابانی و کوهی ... و بفارسی خونیغ نامند
محلل و مقیی است و صمغ حرشف را بفارسی کنگر زد نامند و انشاء الله مذکور خواهد شد حردون حیوانیست شبیه بوزغه و ...
کوچکتر مثل ... چهار دست و پا دارد و سرش باریک طولانی و در عرض روز متلون بالوان مختلفه باشد و در طبرستان ماهی کول
و در صفهان مال ... نامند و از جملهٔ سموم است و در رخنها و کوهها یافت میشود در سیم گرم و خشک و تعلیق دل او که در لتهٔ سیاه
بسته باشند جهت تب ربع و طلای جلد محرق او با عسل جلا کنندهٔ اعضا است بحدیکه از قطع و ضرب متألم نگردد و اکتحال خون او جهت تقویت

باصره و سرگین او جهت بیاض و حکهٔ چشم و ضماد او جهت شقاق بشره و رفع جمیع آثار مفید است و سرگین او سفید و سبک و در بوی شبیه بسرگین ...
میباشد و ابن الندوار فرموده که ضماد پیه و گوشت او موی را ببرد و تعلیق حردون بر بازو راست مهیج باه و شهوت است جماع ...
و دستور تعلیق مهرهٔ پشت او که قریب بمجردهٔ او باشد بکمر شخصی باعث شدت قوت جماع است و محمد بن احمد نقل نموده که خوردن
یکجفر اطراز چشم راست او که خشک کرده باشند با آب سداب البستانی قاطع منی است و از چشم چپ او با نخود سیاه مطبوخ در دوستا
روغن گاو بغایت محرک باه و مسخن کرده و چون حردون را باسم صاحب عرق النسا صید کرده رگ باطن ران او را جهت موضع را
شکافته ذکر را باسم صاحب عرق النسا قطع کنند و بعد از آن بادست ریزه نماید مبتلا به النسا بالخاصیت رفع ... میشود و گویند مجربست
و مگر بصحت رسیده و خوردن گوشت و مرق او مورث جذام است حرباء بفارسی آفتاب پرست گویند و حیوانیست شبیه بموش و
دنبالش بلند و موی او ... و نظر او همیشه بآفتاب و در چهارم گرم و خشک و از جملهٔ سموم و خون او مانع روئیدن مویی که کنده شده باشد
و رفع آثار جلد و طلای آب مطبوخ او رنگ بدن را تا چند روز سبز میسازد و گوشت او مورث سل و دق است و یکدرهم او کشنده حرحون
ملح بابلیست و ... مذکور شد ... حجر البقر است حرزة الحمار حجر الحمار است حرمل ملح بزرگ ... حرشف
... مار ماهیست حرنق اسم بلغت اندلس ... حرنفشم ... حرنفه ...
بفارسی کاجی گویند حرمل ابیض و حرمل عربی قسمی از حرمل است و مذکور شد حره طین سیاه است و بجهت لون و رایحهٔ او متغیر شده باشد
حرمط اسم عربی ... حرمانه اسم ... که حرنیل نیز گویند حرشا و حرنا ... و ثمار ... خردل بریست حرمق
اشنانست حرار ابریشم است حرتقان اسم ... حرب ... حراب اسم عربی ... غاز است حرز الشیاطین علف
الطیلیاست حربه ... است حزاء ... بستانی میباشد و از مطلق او مراد بستانیست و در مازندران انار بچه نامند ساقش
بقدر انگشتی و از آن باریکتر و شاخهای آن باریک و منشعب از بالای ساق میشود و ... او شبیه ... زردک و برگ او مایل بزردی و تخمش عریض
مایل بطول و تند طعم و با عطریت و برگش شبیه برگ گشنیز و از آن بسیار ریزه‌تر و تخمش شبیه بزردک و سفید و با اندک سبزی و طعم او بدستور
برگ او و مرکب الطعم و زردک و رازیانه و بهار ... و سعد جرجانی و ابن تلمیذ گویند که در طبرستان او را جعفری نامند و
ظاهرا جعفری قسمی از بری او باشد چنانکه مشاهده شده در اول دوم گرم و خشک و هاضم و مدر بول و حیض و کاسر ریاح و معطش و جهت دفع
سم بارد و هوام و بدبوئی دهان و تقویت باه نافع و مصدع و موجب ... میشود در محرورین و مصلحش سویق و آب سرد و کاسنی
و ترشیها و بقول بارده است حزاء بری و حزاه نیز گویند دو قسم میباشد و از جملهٔ سداب بری شمرده‌اند حکیم او را در مازندران جعفری گویند
برگش شبیه برگ کرفس و بقدر برگ گشنیز و تخم او سبز و خوشبو و بهترین اقسام و گرمتر از بستانی و جهت ریاح و از ادویهٔ قتاله بارده و سم عقرب
و تقویت هاضمه و مجفف منی است و قسم دیگر ساقش باریک و بقدر ذرعی و پر گره و برگش شبیه برگ سداب و بازغب و خوشبو و طعم
او تلخ و تخمش شبیه بانجدان و زوفرا عبارت از تخم اوست و بفارسی دینارویه نامند در سیم گرم و خشک و نایب مناب جاوشیر است
و مقوی معده و جگر و محلل ریاح و هاضم و مفتح سدهٔ جگر و سپرز و مسخن گرده و مسمن او و مقوی و منقی مثانه و مجاری بول و دافع خمار و بوئیدن او
جهت زکام و رطوبات دماغی و برودت دماغ و ضماد او جهت تسکین درد و ورم بواسیر و طلای گل او و برگ او با عسل جهت جراحات و داءالکلب
و ضماد جمیع اجزاء او با شراب یا روغن بنفشه جهت رفع سم هوام و شش درهم او با اندک شراب جهت گزیدن هوام شرباً نافعست و جالینوس
بالخاصیت او را جهت سعال یابس مفید میداند و تخمش در افعال قویتر از اکثر اجزاء او است و مضر سر و مجفف منی و مصلحش بادرنجبویه و
بدلش سداب است هرگاه از اجزاء دیگر حزا یافت نشود و قدر شربتش تا سه درهم و از تخم او تا یکمثقال حزاز الصخر چیزیست که بر روی سنگها
نمناک مکون میشود و سبز مایل بسفیدی و چون بدست مالند برنگ خاشاک گردد و در مصر خضاء قریش و بفارسی کلسنگ و بدیلمی ... گویند
سرد و خشک و با قوه جالیه و ضماد او جهت قلع تو باد و قطع نزف الدم و تسکین حرارت اعضا و اورام حاره و ورم زبان و با عسل
جهت یرقان نافعست حزنبل بلغت عرب ... و کف الذیب و کف ... و بیونانی مرباقان نامند و مراد از او ... سکرحه
و سفید مایل بتیرگی و زردی و طعم او شیرین مایل بتلخی و ابن البیطار گوید که ... سفید است و نباتی و بقوه و برگش شبیه برگ سیب

ورازآن عرق نفسر و مرغیث و ساق مجوف لندنیطاو رستۀ این زرد و سرخی و مرغیث بر کهای ریزه احاطه ساقه نموده بکدیگر او تا دو ذرع و
منحرف بجهت ثقل سر که ملاصق زمین باشد و در سر او چیزی متخلخل مثل اسفنج و درونش با اندک رطوبتی فی مابین آن و اطراف او
گلش مایل بسفید و ریزه و تخمش محیط ساق او مثل فراسیون و متشعب شاخ و نبیت او نزدیک انهار در بلاد شام و کوههای بیت المقدس
و طبرستان و بهترین او نرم تند بوی تیز نیست در دویم خشک و در اول سیم گرم و باتریاقیه و قوتش تا بیست سال باقیست
و مفتح و محلل و ملطف امتلاء و مسهل و مقوی احشاء و جهت رفع صداع کهنه و منع تصاعد بخار و تقویت دماغ و قطع نزلات و رمد و درد
لهات و لثه و سینه و سعال و ربو و ضیق النفس و قولنج ریاح غلیظه و ضعف جگر و سپرز و باعسل جهت حصاة و مداومت دو بیضه
دو دو هفته جهت استسقاء لحمی و زقی و بتخمیر جهت نیکو کردن رخسار و با مغز تخم خربزه جهت گرده و باکلیه جهت قطع سیلان خون و با آب کندنا
جهت ساقط کردن بواسیر و مداومت خوردن او با آب کرفس جهت تحلیل آنچه در انثیان بهم رسد و با صبر جهت رفع مفاصل و عرق النساء و ضماد مطبوخ
مهرای او با سذاب و سیر در روغن زیتون جهت فالج و لقوه و کزاز و فدر و عرق النساء و قطور او در گوش جهت گرانی سامعه و اکتحال او جهت قطع
بیاض و ناخنه و سلاق و آشامیدن او جهت سموم حیوانی و نباتی و تقویت باه و اجماع اطبا است خصوصا با شراب و بدستور طلا کردن او
و آشامیدن منقوع او در شیر تازه نقد رکیب موجب عدم تاثیر سموم است تا مدت یکسال و گویند تا مدت العمر و با آب و نمک جهت
سقطه و ضماد تازه و خشک او جهت منع ورم جراحات و الیتام او بغایت مفید و گویند مضر ریه است و مصلحش انیسون و قدر شربتش از
یکمثقال تا دو مثقال و مؤلف بالیع بیان نموده که منفعت او آن در شام بهم رسد که شبیه بسورنجان عظیم و صلب است و در رفع اثر سموم را
در عرض یکسال مخصوص او دانسته اند حرزم سراج القطرب است حسک بفارسی خار خسک نامند گیاهی است بستانی میباشد و بستانی بهتر است شبیه — حرزم حسک
بنبات هندوانه و شاخهای او منبسط بر روی زمین و برگش شبیه برگ زیتون و شاخهای او خاردار و ثمرش صلب و سه پهلو و دانه او کوچک
و سفید و اطراف او تند مرکب القوی و خشکی او غالب فی جالب و مدر بول و مسکن درد مثانه و افزاینده منی و مفتت حصاة و منضج و
رادع و ملین و دافع قولنج حار و با شراب جهت ادویه سمیه و ضماد عصاره و طبیخ او جهت ردع ورم حار و منع حدوث او در تحلیل مواد
باعضا و باعسل جهت قلاع و عفونت دهان و ورم عضل حلقوم و درد لثه و اکتحال عصاره او مبرد و مجفف و رادع است و دو مثقال
عصاره خشک او با شراب جهت سم افعی و پاشیدن آب طبیخ او جهت بر طرف شدن کیک بغایت مؤثر و چون نخود را
در آب تازه او مکرر پرورده کنند در تقویت باه بی عدیل و قدر شربتش تا پنج درهم و مضر سر و مصلحش بادام و روغن کنجد است
و تخم آن در افعال مثل عصاره او است و روغن او که از آب و روغن کنجد ترتیب داده باشند طلا نمودن و حقنه او و
آشامیدن او جهت تقویت باه و درد مفاصل و نیکو کردن رنگ رخسار و درد کمر و درد گرده و عسر بول و چکانیدن و مالیدن او در احلیل و او بر
و کمر جهت حصاة گرده و مثانه مؤثر و قدر شربتش هفت مثقال تا پنج با نبید عسل و چون خسک دانه را با شیر تازه سه بار پخته خشک
کنند در تقویت باه بی عدیل است حتی تشدد بدو او هم مالایعاقبت کرا از حبوب و غیر او ترتیب دهند و بطریق قهوه توان خورد
حسل نبقع او [illegible] دوم گیاهیست شبیه بصعتر و برگش دراز تر و بزرگتر و تیره رنگ و بیونانی حسیمی گویند و در دوم گرم و خشک و پخته
او مقوی معده و هاضم و مصلح طعام فاسد شده و جهت خوشبوئی دهان و آروغ و با شراب جهت گزیدن رتیلا و عقرب مفید و قدر — حسکه
شربتش تا پنج درهم است و استعمال زیاده نیز جایز نیست حسل بکسر اول و سکون ثانی اسم بچه سوسمار است حسکه بلغت مصر ستیناج
حسن لبه اسم فارسی حصی لبان است حسن یوسف اسم فارسی حاشش است حشیشة الزجاج گیاهیست که در شوره زار و حول طهامیر و دیده — حسن لبه حسن یوسف حشیشة الزجاج
شاخهای او باریک و مایل بسرخی و برگش خشن و مرغب و بر شاخهای او چیزی شبیه تخم و بقدر برنج و خشن و بسیار تلخ و پر جا میچسبد
در دوم سرد و تر و محلل اورام و رادع و مفتح سده و جالی و دافع [illegible] جگر کبد مزاج بالکلیه زایل میکند و لهذا بجهت باین اسم مسمی است
و زایل کننده بواسیر و دو اوقیه عصاره او با شکر و عسل جهت سرفه کهنه بسیار مؤثر و ضماد عصاره او جهت اورام حاره و با سفیداب
جهت حمره و نمله و با قیروطی و روغن حنا و یا سپرز جهت نقرس و مالیدن برگ او جهت قوبا و غرغره او جهت ورم لوزتین و با روغن گل جهت درد — حشیشه حشیشة الدخن
گوش مفید و مضر سر و مصلحش نبات و خشخاش و قدر شربتش تا دو درهمست حشیشه اسم اصطلاحی قنب است حشیشة الدخن گیاهیست

منبت او سنگلاخها و برگش شبیه برگ عدس و ازآن بزرگتر در آخر دوم گرم و خشک و محلل و لطیف و ضماد او جهت دخن و قروح شهدیه
نافعست حشیشة العلق ابن الله ولد گوید که اولا در گیلان حشیش نامند و از جمله بوذنه است و در مازندران اوجی گویند و او شبیه بسو
سبز است و مایل بسیاهی و خوشبو است و بالخاصیت اخراج زلو که در حلق مانده نماید و در سایر افعال قوی تر از اقسام فودنج است
حشیشة العقرب صامریوما است و بلغت حجاز بولامونیونست حشیشة الکلب فراسیون است حشیشة البرص گیاه اطریلال است — حشیشة العقرب حشیشة الکلب حشیشة البرص
حشیشة الحرسانیه خنثی برکت حشیشة الطحال و حشیشة الدود اسقولوقندریون است و جوابنرابیر با هم خیر نامند که در قدیم مشهور — حشیشة الخفاة
با ربعه و اربعین بوده و الحال سبعه و سبعین خوانند حشیشة الخفاة و حشیشة اللحاة [illegible] است حشیشة البراغیث بلغت شام — حشیشة البراغیث
گیاه دو قسم را نامند و در عراق مراد از او گیاهیکه کیک را دفع میکند و در طبرستان کیک واش نامند و قسمی از دو قسم
شمرده اند حشیشة السعدان گیاهیست سفید و صلب قریب بسنگ و چون شکسته شود اجزا او ریزه میگردد و با روغن چون مشتعل
گردد شعله او برطرف نشود و ریش سعد زمانند و داخل ضمادات ملوکی میکنند و او جالی و مورث صحت و فراموشی است حشیشة — حشیشة الاورام
الاورام مدربونست حشیشة السلطان حرف ابیض است حشیشة الاسد اسد العدس است حشیشة السعال فنجربونست حشیشة — حشیشة السلطان حشیشة الاسد حشیشة السعال حشیشة
الافعی ملکیحی است حشیشة السنور بادرنجبویه است خشفیش شقافل است حصرم بکسر اول و فتح ثالث بفارسی غوره نامند و آن — الافعی حشیشة السنور خشفیش حصرم
انگور نارس ناریست در اول دوم سرد و در آخر آن خشک و عصاره آن سردتر و خشکتر و مطفی حرارت خون و صفرا و قامع صفرا و مقطع
بلغم معده و مقوی جگر و بدن و حابس طبع و مانع انصباب مواد و رافع سستی اعضا و تشنگی و ضماد خشک او جهت خوشبو کردن عرق و خوش
بدن و حفظ خفیف و خارش و سستی بدن نافع و مضعف معده سرد و مضر باه و مولد ریاح و مغص و مورث عطش در بعضی امزجه تکثیف و
مصلحش گلقند و نیبون و انجیر و بدلش ریباس و ترشی ترنجست و رب غوره قاطع تشنگی و مسکن حرارت و التهاب معده و جهت اسهال
صفراوی و تسکین اشتها و حفظ جنین و تقویت احشاء و غثیان صفراوی و دفع خمار و منع قبول مواد و با رب انار میخوش جهت تب
صفراوی مجرب و عصاره او که در آفتاب خشک کرده باشند همین اثر دارد و جهت خناق و ورم حنجره و نفث الدم و رعاف و سعوط
لهات و قلاع و طلای او با آب کندنا جهت تخفیف بواسیر و فرزجه او جهت شقیقه و اصلاح رحم نافع و با سرکه جهت بواسیر و چرک
گوش و غرغره او جهت ورم حلق و حقنه او جهت قرحه امعاء و سیلان رطوبات رحم و اکتحال او جهت دمعه و انتشار و خشونت اجفان و با
گل سفید و آب او در افعال مثل عصاره او و مقوی قوه ماسکه معده و چون توتیا را با او پرورده کنند و بدستور سایر ادویه عین را
بغایت مقوی فعل آنست و مضر سینه و مورث سعال و مصلحش گلقند و شربت خشخاش و قدر شربت از عصاره او یکمثقال و بدلش آب
سیب ترش و سماق و شربت او که از آب غوره قریب بشربتی سه جزو و عسل کف گرفته یکجزو ترتیب داده بحال برآورده گذشته
باشد جهت رفع وبا و تقویت هاضمه و قولنج ثقلی بغایت مؤثر و در سایر افعال مثل عصاره است حصی لبان ابحاری و بفارسی حسن لبه — حصی لبان ابحاری
گویند و صمغ ضرو میثی است و کلام عبارت از او است و مؤلف تذکره گوید که اکثر اهل صنعت تحقیق ننموده اند و من بعد از تفتیش
بسیار تحقیق کرده ام که صمغ ضرو است و در اول تکون صمغ مذکور بقدر دانه گندم ظاهر شده بتدریج بقدر خربزه میشود و بوی او مرکب
از بوی مصطکی و کندر و خوشبوترین صمغها و سفیده مایل بسبزی و سیاهی و محلل و جاذب و در دوم گرم و در اول خشک و مقوی دل و مورث
سرور و فایده او جهت تقویت لثه و طلای او جهت حبس کردن نزلات و قطور او با روغنها جهت درد گوش و آشامیدن او جهت مغص و تقویت
معده و دماغ و اذابه رطوبات و تحلیل آن نافع و قدر شربتش تا دو درهم و مصدع محرورین و مصلحش روغن بنفشه و خشخاش و بدلش لادن و
مصطکی بالمناصفه حصی الاسفنج حجر الاسفنج است حصی حرس بحاء مهمله و فاء معجمه هلیونست حص ورس است حصاة بفارسی — حصی الاسفنج حصی حرس حص حصاة
سنگریزه نامند رادع و مجفف و سائیده او مثل غبار جهت نزف الدم جراحات و دفع ورم او مفید است و [illegible] و در کوزه آب — حضض
مصلح غلظت او و مقوی احشاء است حضض مکی و هندی میباشد و مکی را بیونانی لوقیون نامند و آن عصاره برگ و تخم نباتیست
خارناک قریب بسه ذرع و پوست او کاهی رنگ و برگش شبیه برگ شمشاد و ثمرش شبیه بفلفل و سیاه و املس و طعمش تلخ و بهترین
بیرون زرد مایل بسیاهی و درونش مایل بسرخی و چون در آب اندازند کف او برنگ خون میگردد و آتش ملتهب شود و با قبض و مرارت

باشد و مغشوش او که از دوشاب و آب مورد و زعفران و صبر میسازند محلول او برنگ خون نمیشود و باطن او یاقوتی نمیباشد
و از معتدل در حرارت و برودت و در دوم خشک و قابض و رادع و محلل و مبرد و تحلیل او کمتر از ردع او و شاید از جهة اورام باطنی
و اسهال و قطع سیلان رطوبات و عرق و حبس خون و نفث الدم سینه و سرفه و ادرار حیض و بواسیر و درد جگر و یرقان سیاه
و زحیر و گزیدن سگ دیوانه و حرارت کرده و التهاب و تشنگی و حقنه او جهة اسهال مزمن و قرحه امعا و غرغره او جهة تقویت لثه
و قطور او جهة جرک گوش و ضماد او جهة شقاق مقعد و درحنن و تقویت موی و منع نزلات و اورام و اکتحال او جهة جرب و حکه و سلاق و ضعف
بصر و دمعه و رمد و منع نزله نافع و مضر سپرز و مصلحش انیسون و عناب و قدر شربتش از نیم مثقال تا یکدرهم و بدلش حضض هندیست و دم
عصاره فیل زهرجت و در جمیع افعال قویتر از حضض عربیست بکر در ردع و دم سیاه تر از نوع مکی میباشد و مصنوع آن از زرنیخ و
اسنتین و امثال آن است استعمال نباید کرد و بدلش صندل سفید و فوفل بالمناصفه است حفا اسم عربی بردی است حق بفتح حاء و سکون
فاء اسم روده است که بفارسی شیردان و هزارخانه گویند حقوق بقاف اسم بقلة الحمقاء است حقین اسم ماست است حق قوتی اسم ترکی
ماذر است حلبه در گیلان سجار مجمه و در اصفهان شنبلیله نامند و از حبوب معروفه است و قوتش تا دو سال باقیست و در اول دوم گرم و
در اول خشک و در دوم لعابی و منضج و ملین و محلل و مسهل و مدر حیض و مقوی باه و بار طوبت فضلیه و با عسل چون طبیخ یابد مسهل و منقی امعا
و جهة مواد محتبسه سینه و ربو و بواسیر و اورام باطنی و مطبوخ او با تمر هندی و انجیر و مویز که آب آنرا با عسل بقوام آورند جهة درد سینه
و زمن و قروح او و ضیق النفس با آب پرسیاوشان مجربست و جلوس در مطبوخ او جهة تسهیل ولادت و اسقاط مشیمه و شقیقه رحم
و ضمادش جهة اورام صلبه باطنی و ظاهری و ورم سپرز و ورم رحم و ریختن موی و کجی ناخن و شقاق بارده و سوختگی آتش و سعفه و نمله
و کلف و سایر آثار و حقنه او جهة زحیر و طلای او جهة رفع جرک و خوبی رنگ رخسار و با مورج جهة منع تولد قمل و قطور نقیع او در کلاه جهة
دمعه و سلاق و حمره و بقایای ورم چشم و اردور او با بوره محلل طحال و با انجیر جهة گشودن دمل و با روغن گلسرخ و آرد جو جهة اورام حاره و با
جهة ورم بارده؛ مداومت خوردن او که با خشخاش و بادام و آرد گندم و شکر و عسل سرشته باشند جهة تسمین بدن و اصلاح کرده
نباتیست مؤثر و مصدع و مغثی و مضر انثیان و مولد خلط غلیظ و مصلحش سکنجبین و انیسون و قدر شربت از یک تا ده درهم و از تخم آن
بو نباتات و مولد خون و جهة درد کمر و جگر و سنگ مثانه و تقطیر البول و درد رحم و ضماد او جهة تقویت موی نافع است و روغن او که از
تخم او گیرند گرم و تند و محلل و ملطف و ملین صلابات و منضج دبیله و جهة نخاله روی و کلف و قرحه رخسار و با موم روغن جهة شقاق و
با ادویه کلف جهة طلای نشر و مؤثر است حلق چیزیست منجمد و سیاه لون و ترش طعم که در یمن از برگ درختی که در تنور گذاشته
باشند ترتیب میدهند و نباتش شبیه بعلیق و ثمرش مثل خوشه انگور و دانه اش مثل عنب الثعلب و برگش مانند برگ تاکست
آشامیدن او با آب سرد جهة قطع صفرا و ازاله خمار و التهاب معده بعدیل و قدر شربتش تا پنجدرهمست حلیب بباء موحده
قبل از یاء تحتانی و باء بعد از آن دوائیست هندی و حبشی شبیه بسورنجان در دوم گرم و خشک و مسهل بلغم خام و اخلاط گرم و اخلاط
غلیظه و مقوی بدن و جهة نقرس و درد مفاصل نافع و قدر شربتش تا ۳ درهم و مضر سپرز و مصلحش کتیرا و کاسنی است حلفا نوعی
از بردیست که از او حصیر و امثال او ترتیب میدهند و در اصفهان قسمی از نیز نامند در اول گرم و در دوم خشک و پنجدرهم او با عسل
و سرکشنده اقسام کرم است چون ۳ روز پیوسته بنوشند و شستن سر با محرق او جهة حزاز و قروح ابریه و داغ کردن با شاخهای
او که با آتش افروخته باشند جهة نفخه ساعتی چون ۳ بار تکرار نمایند جهة منع زیاد شدن اورام رخوه نافع است حلاب گیاهیست
بقدر شبری و در اکثر امکنه و معموره میروید برگش بسیار باریک و بدستور شاخهای او و گلش ریزه و سفید و تخمش بقدر خردل و بیجرا انست
در سیم سرد و خشک و ضماد او با آرد گندم جهة استحکام عضو شکسته و کوفتگی و خلع آن و با حنا جهة فارش کف دست مفید و مانع
زیاد شدن او و جهة سیلان زرداب مفید است حلتیت بتاء مثناة فوقانی بعد از یاء تحتانی و قبل از آن صمغ انجدانست
و او را حلتیت طیب میگویند و منتن او غیر صمغ کورپر و بید و است و گویند از انجدان سیاه حاصل میشود و بفارسی انگاه گویند و طیب
از قسم سفید او که مشهور بکوله برا است و بهترین اقسام است و چوب او مایل بسرخی و صاف شده بوی با شاعت است که چون در آب حل

کننده مانند شیر شود در چهارم گرم و در دوم خشک و قوتش تا هفت سال باقیست و منتن آن در سیم خشک و بوی او شبیه بگندنا و
نباتی کریه و با قوه سمیه و تریاقیه او غالب و بفارسی انگوزه و در اصفهان انگشت گنده گویند و اقسام او قاتل جنین و مخرج او و محلل
قوی و مدر بول و حیض و جاذب خون بظاهر جلد و مسهل و جهة تحلیل ریاح و خون منعقد و تنقیه ربع و دفع رطوبات و درد مفاصل
و گزیدن هوام و سگ دیوانه و اسهال رطوبی و مغص ریحی و بلغمی و فالج و صرع و امراض بارده دماغی و بحة الصوت و خشونت حلق
و شوصه بلغمی و مخرج اقسام کرم معده و منفتح خون بواسیر و با زرده تخم مرغ جهة سرفه خشک و درد پهلو و با انجیر جهة تریاق سردی
و با شراب و فلفل و سداب جهة گزاز و با سکنجبین جهة حمی ربع و با آب گشنیز و آب سداب جهة شکاف عضل و با مرد و فلفل جهة گشودن
حیض و با شراب جهة امراض عصبی و با شیر خیطیا جهة گزیدن سگ دیوانه و با آب بارتنگ جهة رفع جرب و دبیلات باطنی و با
قوابض جهة اسهال طبعی و با ادویه مناسبه جهة بهبودی معده و جگر و سپرز و استسقا و بستن بیرون زدن و کمودت رخسار و ضماد او
جهة داء الثعلب و دندان کرم خورده و ریزانیدن او و طلای او در فارج جهة تسکین درد دندان و زخم گزیده سگ دیوانه و منع نشر
هوام و رفع مضرت پیکان زهردار و مانند او و با روغن زیتون جهة گزیدن عقرب و با قیروطی جهة ثالیل و غدد و با انجیر خشک و سرکه
جهة قوباء و با زنجار و زاج جهة بردن گوشت زیاد که در بینی متکون شود و گذاشتن او در احلیل باعث نعوظ شدید و اکتحال او با عسل
جهة قوت باصره و نزول آب و بیاض و ظفره و مضمضه طبیخ او با انجیر و زوفا جهة درد دندان کرم خورده و گذاشتن او بر اورام خبیثه
او و غرغره او با عسل جهة ورم لهات و با سرکه جهة اخراج زلوی در حلق مانده و بخور و حمول او جهة اخراج جنین میت و دمیدن او در پای
و گذاشتن در ممر آب مانع تکون کرم در آن موضع و آن مزرعه و باعث گریختن هوام آن موضع و بدستور بر هر چه بمالند هوام از او گریزند
و قطور جوشانیده او در روغن زیتون جهة کری کهنه و درد گوش و طنین و دوی نافع و مضر دماغ و جگر و مصلحش انارین و انیسون
و مضر سفل و مصلحش کتیرا و بوی او مضر محرورین و مصلحش بنفشه و نیلوفر و آب سیب و شربت صندل و اکثار او مورث اسهال و قی و تب
و حارش بینی و مصلحش آب مورد و سیب و صندل و قدر شربتش از نخود تا نیم مثقال و بدلش جاوشیر و سکبینج و گویند مطبوخ صمغ
کرسنج انجدان باشد بدل او است حلبوب بلغت هندی گیاهیست بقدر ذرعی سبز شاخ و بسیار گره و شعبها از گرههای آن رسته و برگ
کوچکتر از بادروج و منقوش و بیخ او ... و ثمر نوع ماده او خوشه تخم دار و تخمش از بلغم کوچکتر و هر دو عدد بهم بسته و با رطوبت و مز
نوعی خشک و محلل اورام بارده و ملین طبیعت و سی مثقال از آب مطبوخ او مسهل رطوبت مائیه و مره صفرا و حمول برگ ماده او بعد از
طهر و خوردن پنجدرهم صلب او باعث حمل و شاید حمول نر او باعث حمل پسر است حلزون بفتح اول و ثانی اسم
هر حیوان صدفی است دریائی و بحری و نهری میباشد و اعم از صدف و بالخصوص جلد الحجر الحیوانات و شیخ و ردع و اظفار الطیب و طلب
و جیف الغراب و قرقور و دنیس و صدف مروارید و نطاع و غیر آنها از انواع حلزونست و جلد حجری او در دوم سرد و خشک و خواص
او در صدف مذکور میشود و گوشت او در دوم سرد و تر و گوشت نیس که در مصر ام اللحوم میگویند از اقسام بری و مستطیل الطف و
سریع الاستحاله بخون صالح است و جهة جذام و جرب و حکه و جنون و سودا نافعست و گوشت بسیار حلزون مولد بلغم و سدد و قاطع
تشنگی و التهاب صفرا و ضماد او جاذب پیکان و امثال او از بدن و جهة تحلیل رطوبات سوء القنیه و قروح و ورم نقرس و جذب سم سگ
دیوانه گزیده و طلای رطوبت او که بسوزن سوراخ کرده نزدیک آتش داشته گرفته باشند با مازو و صبر با سوره سرشته جهة التیام
جراحات خبیثه و تحلیل اورام مزمنه او مفید و بعد یست و گوشت مجفف مسحوق او جهة حیض و بار و کند و جهة التحام جراحات خصوصا
عصبانی و اکتحال سوخته مجموع او با عسل جهة رفع آثار قرحه چشم و طلای او جهة جرب متقرح و بهق و جلای دندان و با سرکه جهة قطع رعاف
و مالیدن رطوبت او بر جبهه جهة منع ریختن مواد بچشم و بر حوالی گوش جهة ورم و رفع رطوبات با غایره گوش و طلای گوشت محرق
او با قطران بعد از کندن موی و شعر منقلب جهة منع روئیدن مو مؤثر و فرو بردن گوشت خام او جهة درد معده و با مر جهة قولنج
و درد مثانه نافعست و گویند با خاصیت متفرقات صلبه را بسیار نرم میکند و چون گوشت او را با خمس از نوشادر و خمس
از کبریت و سدس او نمک سائیده تقطیر کنند افعال غریبه در شستن نماید و مار را عقد کند حلتیا نوعی از یتوعات و برگش شبیه

زیتون و شرب او جهت تابش نافعست حلیفه خزاة بریست حلیمو اسم فارسی بیخ حماض بریست حلال مصطکی است
فراد است بضم قاف حلاب لاغیه است و گویند لبلاب است حل بلغت حجاز اسم غیر معتبر است و بلغت اکبریان زیبق را نامند حلاق
اسم نوره است کحل و ملاحل بصل است حلوسیا کتیرا است حلاوتون اسم یونانی مامیثا است حلوا کنیده اسم فارسی
ناطفست حلوی زلیبیا اسم فارسی زلابیه است حماما بلغت نبطی نام نبت مشابه بزشا حمای سرخ یا قوتی مانند خوشه با هلاك
و کلش ریزه مثل خیری سرخ و برگش شبیه برگ فاغرا و تند و خوشبو و تخمش بسیار لذیع و منبت او ارمنیه و طرطوس و بهترین اقسام
او قسم مائی که در آبها میروید و در شام یافت میشود و مایل سبزی و بوی او شبیه زباد و قسم نبطی او غیر مشبک و مستطیل و بر تخم و تند بوی
و سفید مایل بسبزی و بهتر از مائیست و قوت حماما تا هفت سال باقی میماند در اول سیم گرم و خشک و مفتح سده کبیر و جگر و مقوی آنها و مدر
بول و حیض و مسکر و منوم و محلل ریاح و منقی معده و مورث سرور و طبیخ او جهت نقرس و ورم نرم جگر و ضماد او جهت صداع و تفتیح
و تحلیل اورام حاره و گزیدن عقرب و باسور جهت ورم حشا و با فرزجات جهت ورم رحم و با اکتحال جهت ورم چشم نافع و مضر معده و مصلحش
تخم کرفس و مورث کسل و خواب و مصلحش دارچینی و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش بوزن او سارون با مثل او قرنفل و با وج و جون ورا
با سدس او دارچینی عرق کشند و عرق و با عسل امیخته در آفتاب بگذارند و جمیع افعال تفریح زیادتی بر خمر کنند حمص بفارسی
نخود گویند بری و بستانی میباشد و بری او را گیاه شبیه کیاه بستانی و تیره تر و کوچکتر و ثمرش مایل بسبزی و دراز مایل بتلخی است و گرم و خشکتر
از بستانی است منقی و مفتح سده جگر و سپرز و کلیه و جالی جرب متقرح و قوبا و ملین اورام بن گوش و بثور و با عسل منقی قروح و جراحات
سرطان و بستانی او بهترین حبوبست نزد بقراط در دوم گرم و در اول خشک و تازه سبز او در اول تر و قوتش تا سه سال باقیست
و ملین طبع و مدر بول و حیض و عرق و زیاد کننده شیر و منی و مهیج و مقوی نشو و سمن بدن و مقوی حرارت غریزی و مولد خون
صالح و کثیر الغذا و منبه اشتها و آب طبیخ او با قدری نمک با قوت و تقطیع لزوجات و مفتح سده است بسبب کسب ملوحت او و مدر بول
است بسبب حرارت و بالخاصیت جهت درد سینه و قروح ششم با شیر تازه جهت گرفتگی آواز که از خشکی باشد و تب ادانیدن
و چون با نبات باشند بجای شیر با آب بنوشند و چون بکشب در سرکه خیسانیده ناشتا تناول نمایند و در آن روز چیزی دیگر نخورند
جهت کشتن کرم معده مجرب دانسته اند و چون در آب خیسانیده فاما تناول نمایند و آب منقوع او را با اندک عسل بنوشند
جهت اعاده شهوت جماع مانوسین بعد آنست و چون هر سه از آن ترتیب داده با سرکه بنوشند و در طبیخ او بنشینند جهت
اصلاح امراض مقعد و تنقیه رحم و اخراج کرم شکم و مقعد بهترین ادویه است و خوردن او ما بین دو طعام معین و نخود سیاه منقطع
حیض و دفع حصات و مدر فضلات و در افعال قوی تر از سفید و با قوت تر باقیه و جهت استسقاء و جذام و یرقان و سدد
سدهٔ جگر و تحلیل ریاح و غول و طلای ضمام او جهت خارش اعضا و صداع و رافع زردی رخسار و سعفه و خراز و کلف و تقویت موی
و رفع بهق عضو و امراض مفاصل و خوردن برشته او سرد شده باشد جهت بواسیر دموی آزموده است و روغن نخود که با قرع ید سنگ
در دستورات مذکور است گرفته شود در سیم گرم و خشک و شد و با قوه نافذ و بلغمیت مقوی دموی مهیج و جهت تسکین درد دندان
و امراض لثه بیعدیل و جهت درد ماکی بارده و جذام و قوبا و امثال آن بغایت موثر است و نخود سبز تازه مولد فضول و نفخ
و جهت تحلیل ورم لثه و درد دندان نافعست و از خواص نخود است که چون در اول هلال بعدد ثالیل بهر یک از آن یک عدد
نخود را مالیده و مجموع را در لته بسته از میان هر دو پا ها بالا ازدواکش از آن لته را بجانب عقب بیندازند در آخر ماه
جمیع آن ثوالیل برطرف میشود و مضر قرحه مثانه و مصلحش خشخاش و مولد ریاح و نفخ و ثقیل و مصلحش جوارش کمونی و زیره و شبت
و گلقند و در محرورین سکنجبین ساده و خشخاش و بدلش در قوت باه لوبیا و در سایر افعال ترمس است و خوردن آب بعد از تناول
نخود بغایت مضر است حماض بری و بستانی و مائی میباشد نوع بستانی قسمی از برگ رقیق و ترش و نرم و بیخ ساقش سرخ و خوشه
او مثل اکم و تخمش سیاه براق و در غلافهای ریزه مثلث سرخ و تیره که غوری غلاف و بفارسی ترشه نامند و قسمی تخمش بدون کل معکوس
میشود و هر دو قسم ترش و بهترین انواع عند در دوم سرد و خشک و با قوه قابضه و مسکن قی و غثیان صفراوی و مشهی و جهت رفع حماض

حلیفه حلیمو حلاب حل حلاق حلاق کحل ملاحل حلوسیا حلاوتون حلوا کنیده حلوی زلیبیا حماما

حماض
نوز قلانثر

وخواهش گلخوردن و امثال آن و یرقان و تقویت جگر و التهاب نافع و پخته او ملین طبع و ضماد او با روغن گل و زعفران جهت قروح
شهدیه و خوردن مطبوخ او جهت جراحات امعاء و سحج مفید و مضر باه و مصلحش شیرینیها و قدر شربتش تا هجده درهم و بدلش ترشی بیخ
و تخم او در اول سرد و در دوم خشک و قابض و جهت قرحه امعاء و خفقان حار و یرقان و التهاب و گزیدن عقرب و برشته
او جهت اسهال کبدی و دموی و صفراوی و تعلیق او بر بازو صاحب خنازیر نافع است و مضر گرده و سپرز و مصلحش رازیانه و قند و قدر
شربتش دو درهم و بیخ او جهت سیلان رحم و یرقان و اسهال دموی و سحج و قطع خون حیض و ضماد او جهت جرب متقرح و قوبا و شقاق ناخن
و داخس و با آرد جو جهت خارش بدن و طلای پخته او با سرکه جهت ورم سپرز و تعلیق او بر گردن جهت خنازیر و شامیدن طبیخ او جهت تفتیت
سنگ مثانه و احتباس حیض و یرقان سددی نافعست و قسم بری عریض الورق شبیه بیار تنگ در مزه و در شکل شبیه برگ چغندر
و ساق حبشی مانند و بیخ او در اصفهان حلیمو گویند و در افعال قویتر از بیخ بستانی و با نبات جهت سرفه و ضماد او جهت مفاصل و کوفتگی
اعضا و نقرس حار نافع و خوردن آب گیاه و برگ پخته او جهت سحج صفراوی و سبیل مفید و بیخ او بقدر یک مثقال با آب خنثی الحدید جهت
بواسیر مجرب و فتیله او با مقل ازرق و موم روغن تخم کتان جهت بواسیر باطنی و بخور او با بیخ کبر جهت خشک کردن و انداختن بواسیر
ظاهری سفید و قسم مائی که در کنار آبها میروید برگش با صلابت و شبیه به کاسنی است و نباتش شبیه بنیلوفر و تخمش شبیه تخم چغندر و در
خشک و قابض و حماض الیقر نامند و در قوت و فعل نزدیک به بستانی و جهت خفقان و غثیان نافعست و جهت جرب و جراحات
و قروح خبیثه و اورام حاره و منع زیاده شدن زخمها مفید و بدلش بطباط است حمائم حبق نبطی است و غیر بستانی فرفذ است برگش
شبیه برگ بستان افروز و از آن بزرگتر و ساقش بدستور بسیار قوی و رنگ برگ او مختلف و خوش منظر و در باغها بستان افروز
عروس مینامند و مشهور است بلال خطائی و در تبریز گل عاشقان و در آخر اول سرد و خشک و با قوه محلل و رادع و رافع سده دماغی
و زکام و ضماد برگش جهت سوختگی آتش نافع و تخم او مقوی دل و برشته او با روغن گل و آب سرد جهت اسهال مزمن مفید و اکثار او مضر
مثانه و مصلحش کند و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش بستان افروز و روغن او که از آب و دو روغن زیتون بالمناصفه ترتیب داده جوشانیده
باشند تا آب سوخته روغن بماند باشد محلل و با قوه قابضه و خوردن دو مثقال او جهت ریاح معده و طلای او جهت ریاح غشیه و دماغی
نافعست حمام بفارسی کبوتر نامند صحرائی و خانگی میباشد در آخر دوم گرم و در اول خشک و با رطوبت و بچه او لطیف و بهتر
خصوصا تازه پر و بال برآورده باشد و مقوی گرده و مواد خون و منی و مسمن و قاطع اخلاط بارده و جهت فالج و لقوه و رعشه نافع
و رقیق و طلای او با نافع و طلای خون او بر پیشانی جهت قطع رعاف که از حجب دماغی باشد و بدستور شامیدن قدری قلیل از خون مجفف او و دریختن
خون گرم او در جراحت سر که باستخوان رسیده باشد باعث التیام آن و اکتحال او جهت جراحت چشم و کمنه و غشاوه و طرفه و خوشجا
خوبنجه در بال تازه او باشد و سرگین او در سیم گرم و خشک و با آرد جو جهت اورام صلبه با روغن زیتون جهت سوختگی آتش و با سرکه جهت تحلیل
خنازیر و بدستور با تخم کتان و با عسل و تخم کتان جهت گشودن دمل و قلع خشکریشه زخمها و با حرف و خردل جهت نقرس و شقیقه و صداع مزمن
و درد پهلو و مفاصل و با آرد جو و آب سرکه و عسل که با هم پخته باشند جهت دمل و خنازیر و اورام صلبه و با آرد گندم و آب و قدر قطران
گرم کرده سه شبانه روز بر برص ضماد نمایند باز بدستور تجدید نمایند در ازاله برص بسیار موثر و با سرکه جهت سعفه و قام استسقا و شامیدن
آن از یک درهم تا سه درهم با سکنجبین جهت استسقاء بارده و دو درهم او با سه درهم دارچینی جهت حصات مجرب و نشستن در طبیخ سرگین او
جهت عسر البول و بیماری او جهت رفع آثار قروح و اکتحال سر محرق او که با موی سوخته باشند جهت غشاوه و ظلمت بصر و بستن تنده کبوتر بچه
بتخم او را شکافته باشند جهت رفع سم افعی و عقرب و مالیدن سرگین سوخته او با سرکه بر اطراف مینی جهت قطع رعاف بیعدیل و طلای خون
زرد تخم او با پیه خوک بر احلیل جهت تحریک باه بغایت موثر و چون اطفال با عسل تناول نمایند رود سخن آیند و فام او جهت خوشنوتی سینه
و نیکو کردن رخسار و سمین بدن سفید و نکون صاحب آبله در جا بچه کبوتران در زیر آن با در بالای آن باشند بالخاصیت مورث
شفای آبله دار و مجاورت آنها سبب امن از فدر و فالج و سکته و تبهات طاعون و باعث اثر وحشت و فساد هوا گردد و خوردن بچه
کبوتر بعنوان مداومت مورث برص و کبوتر صحرائی خشکتر و لطیفتر از اهلی و مجموع آن مضر محرورین و مصدع و محرق خون و مصلحش نخنن

حمائم

حمام

او با آب غوره و سرکه و خوردن کاسنی و خیار است و چون با روغن کنجد بدون آب و نمک ملح نمایند و بنوشند در حال سنگ مثانه را
اخراج نماید و زهره او جهت نزول آب و بیاض و غشاوه نافعست و قرزه استخوان ساق او که سوزانیده باشند جهت اعاده بکارت
از اسرار است حمار الوحش بفارسی گورخر نامند و معروف بخر گور است گوشت او در دوم گرم و در سیم خشک و غلیظ و مولد — حمار الوحش
سودا و مرق او و پیه آن جهت مفاصل و تحلیل ریاح غلیظه و طلای پیه او جهت کلف و قوبا و با روغن قسط جهت درد گرده و کمر و با شیر مرضعه
جهت رفع گریه اطفال و زهره او جهت داء الثعلب و دوالی و جهت آثار و با خولنجان و آب کرنب جهت سنگ مثانه و حصه و قضیب او نعا...
مقوی باه و مغز سر او جهت رفع بول در فراش و نشاستای او با آب کاهو جهت قطع احتلام و نشیش و خشک کرده او با کتیرا و عسل جهت ربو
و سرفه و عسر النفس و پنیر مایه او مقوی باه و در انگشت کردن انگشتری از سم او در خنصر جهت بستن قدری از پوست پیشانی او بر بازو یا — او تب ربع
بر سر جهت رفع صرع مجرب دانسته اند و مانع دخول جن در آن منزل است و بعضی شرط دانسته اند که پوست پیشانی بقدر یک شبر صاحب
صرع باشد اعم از آنکه از حمار وحشی یا اهلی و گویند در اول هر ماه تغییر انگشتر شرط است و پیوسته نگاه کردن در چشم او باعث
صحت بصر و مانع نزول آب و حکم و سم او در افعال مثل حمار اهلیست حمار بفارسی خر و الاغ نامند غلیظتر و کثیفتر و بطیء الهضم
از خر گور و گرمی و خشکی او کمتر و با رطوبت فضلیه و نطول آب طبیخ او جهت گزاز و خوردن زهره خشک او جهت رفع تغییر عقل و سحر و مغز
سر او مورث خرافت و با سرکه جهت رفع جنون و کباب جگر او که ناشتا بخورند جهت صرع و نشاستای سم سوخته او هر روز نیم مثقال
جهت مصروع و ضماد آن جهت شقاق زمستان و با روغن زیتون جهت رفع خنازیر و با شراب جهت کجی ناخن و برص و بیاض آن و بخور سم او
جهت عسر ولادت و با خمر غلیظ جهت جنون و ضماد پیه او جهت رفع آثار قروح و جهت التیام جراحات احشا و نیم گرم خوردن بعدیل
است و عصیر سرگین تازه او مفتت حصات و مخرج جنین و مشیمه و قطور آن در بینی جهت رعاف و بدستور طلای آن بر پیشانی که با سرکه
سرشته باشند و همچنین استنشاق خشک او که سرکه بر آن پاشیده باشند و خوردن نقیع او با شراب جهت گزیدن عقرب
و تعلیق پوست پیشانی او بر اطفال جهت رفع فزع مؤثر و چون عقرب گزیده بر الاغ معکوس سوار شود با نی صیت مسکن درد او را
و بدستور چون در گوشش بگوید که مرا عقرب گزیده باعث دفع درد میشود و جالینوس گوید که طلای نطفه او سه بار تا چهار بار مسقط
و انتشار است و چون قضیب او را در کوزه آب ندیده با آتش گذارند بحدی که قریب بسوختن شود و با آب چغندر و روغن زیتون طلا کنند
جهت رویانیدن موی و دراز کردن آن و بغایت مؤثر و چون قضیب او را از زنده او جدا کرده با ادویه حاره پخته در حمام تناول نمایند باعث
بزرگی قضیب گردد و از مجربات شمرده اند و تدفین خصیه خشک او را جهت تب ربع مجرب دانسته اند بشرطیکه بعد از نوبت تدفین
کنند و اندکی بخوابند و چون نطرون و عاقرقرحا بر آن پاشیده خشک کنند نیم مثقال او با ماء العسل مسهل است حمر بتشدید
میم و بضم حا بلغت حجاز تمر هندیست و تمر الیهود نیز نامند حمص الامیر بلغت مغربی خشکاشست حماض جبلی حماض بریست — حمر حمص الامیر حماض جبلی حماض
حماض شهری حماض بستانیست حماض سواقی حماض مائیست و حماض البقر نیز گویند حمض اسم مجموع اشجار است که ملوحتی داشته — شهری حماض سواقی
باشند و گویند مخصوص اشنانست حمارکهبت و حمار قبان هر دو است حمص الکرسنه حمص بریست حمضیض نوع صغیر حماض — حمض حمار کهبت حمار قبان حمص الکرسنه
است شبیه به برگ و در رنگ اینترش و اش نامند حماض الاترج ترشی ترنجست حماض الارنب کشوثست حمر الارض خراطین است — حمضیض حماض الاترج حماض الارنب
حمحم الارنب نبات جنبه است و بخا معجمه نیز آمده و بلغت شام و دیار بکر اسم لسان الثور است حماط نوعی از جمیز است حمل و حملان بفارسی — حمر الارض حمحم حماط حمل و حملان
بره نامند و در لحوم مذکور میشود ان شاء الله حمیرا اسم عربی ابو فلیا است و بکسر حا اسم فارسی فراسیا است حنظل گیاهیست بقدر هندوانه بسیار — حنظل حمیرا
کوچکی و در نهایت تلخی و نباتش شبیه بنبات هندوانه و برگش از آن کوچکتر و سبز و اندرون زرد او بدبوست و آنچه در بوته منحصر یکی
باشد از جمله سموم و شحم او مادامیکه در پوست باشد قوتش تا چهار سال باقیست و آنچه بیرون آورده باشند تا دو سال و بهترین
او سفید است که لذعه کثیر الثمر گرفته باشند و مستعمل شحم اوست در اول چهارم گرم و در آخر دوم خشک و مسهل سودا و بلغم
غلیظ و مفتح افواه عروق و مسقط جنین و قاتل آن و جاذب اخلاط از عمق بدن و جهت فالج و امراض بارده دماغی و امراض عصبانی
و عرق النسا و مفاصل و نزلات مزمنه غلیظه چشم و سینه و عسر النفس اعصابی و ربو و سرفه مزمنه و امراض بارده گرده و مثانه نافع

و مغز و مانع حار و معده و صداع در هوای سرد بسیار مورث مغص و کرب و در هوای بسیار گرم باعث اسهال و سحج و التهاب
و مصلحش کثیرا و مقل و نشاسته و مضر اندان تخفیف و مصلحش آب فواکه و قدر شربتش از یک دانگ تا نیم درهم و بهترین اصلاح شحم
سائیده با ماء العسل سرشته خشک نموده با کثیرا و غیره بسایند و مدبرش بوزن او بید انجیر و ثلث آن حرمل و حقنه طبیخ او که
او را جوشانیده باشند جهت قولنج بلغمی و ریحی و عرق النسا و فالج و امثال آن و شیاف او مسهل قوی و فرزجه او قاتل جنین و
طلای سرا او جهت عرق النسا و دردهای بارده و بخور او مدر حیض و ضماد او چند مرتبه بر کف پا جهت جذام و سعوط آب او جهت زردی چشم
پاشیدن آب طبیخ او در خانها جهت کشتن کیک و منع تولد آن مؤثر است و چون حنظل را سوراخ کرده دانهها را بیرون کنند و
بروغن زیت مملو کرده ثقبه را مسدود کرده بخمیر بگیرند و بروی آتش گذارند تا چند جوش کند خضاب او و نشاستای او در حمام جهت سیاه
کردن موی و منع سرعت سفیدی آن مجرب دانسته اند و قطور روغن زیتون که حنظل در او جوشیده باشد جهت درد گوش و مالیدن
آن بر دندان جهت سهولت کندن دندان و سعوط او مفتح سده دماغ و طلای او جهت رفع آثار و یرقان و سیاه کردن رخسار و اکتحال رماد او
جهت سیاه کردن چشم ازرق بغایت مفید و جهت درد مقعد نافع و شحم او مسهل و مقیی و مورث دوار و چون مکرر بشویند و در آب
نمک بخیسانند تا تلخی او زایل شود پس کوبیده با شیر و خرما بجوشانند خوردن آن مورث صحت بدن و برگ خشک او بقدر دو
درهم با نشاسته و صمغ مسهل سودا و با افتیمون و بسفایج و ایارج فیقرا جهت مالیخولیا و صرع و داء الحیه و جذام و امراض سوداوی و طبیخ
بیخ او جهت استسقا و گزیدن عقرب و افعی و خون منجمد و داء الفیل و ضماد برگ او با آب نشاسته جهت تحلیل اورام و قطع سیلان خون
منفجر مفید و چون جوف حنظل را خالی کرده سرکه در آن ریخته بگذارند جهت درد دندان و تقویت لثه بغایت نافعست و روغن حنظل
که از دو جزو آب تازه او و یک جزو روغن کنجد و زیتون ترتیب داده بجوشانند تا روغن بماند جهت امراض بارده و درد پا آن و منع رستن
موی و رفع دوی و طنین گوش و گرم آن و درد دندان و جوشش سر و شانیدن بکار است و مسهل بلغم و قیام گرم و تدهین او با زهره گاو
ناف جهت اخراج قیام گرم و حقنه جهت قولنج نافعست و اگر تازه او نباشد ربع رطل از شحم او را باید جوشانید و با یک رطل روغن
طبخ نموده حنطه بفارسی گندم نامند بهترین او تازه بالیده مایل بزردی و بعد از آن جنس سفید او است در اول گرم و در پوست — حنطه
در رطوبت معتدل و تازه او که خشک نشده باشد در دوم تر و بهترین غذای اصحاء و کثیر الغذاء و مسمن و مسدد و مضر صاحبان سدد
عروق و جشاء و خام و مولد کرم معده و مصلحش سرکه کهنه و مضر زنان حامله و نشاسته او نفاخ و دیرهضم و مولد ریاح و مصلحش شیر نیها و
خوردن آب سرد بالای او مورث قولنج ریحی است و آرد گندم که نپخته باشند و نان فطیر قابض و آرد مطبوخ او با شکر و بادام جهت
سرفه و نفث الدم و درد گرده و سینه و تسمین بدن بغایت مؤثر و با نعناع و روغن تازه جهت خشونت سینه و ضماد گندم ممضوغ
جهت نفخ دمل و طلای آرد گندم با سکنجبین جهت شوره پیشانی و با عصاره بنج جهت منع ریختن فضول باعصاب و نفخ امعاء و با شراب و سرکه
جهت سم هوام و با آب کشنیز جهت ردع و تحلیل اورام حاره و خنازیر و غدد به تجربه و پخته او با آب و روغن زیتون محلل اورام حاره و
زرور و بر موضع گزیده سگ دیوانه بغایت مفید و چون خمیر گندم را بر موضع گزیده سگ چند ساعت بسته نزد سگ اندازند اگر
سگ آن خمیر را تناول نکند ظاهر میشود که سگ گزنده دیوانه بوده است و روغن گندم که با قرع گرفته شود و طریق او در دستورات
مذکور است جهت قوبا و سعفه و حزاز و کلف نافع و ضماد گندم سوخته با موم و روغن گل جهت طلای رخسار بعدیل است حندقوقا اسم — حندقوقا
نبطی است از جنس یونجه و بری و بستانی میباشد و بری را بعربی حباقا و بفارسی دو نوع است صحرائی نامند و بستانی او را بعربی ذرق
و در اصفهان شبدر نامند و در مازندران شروت نامند و گلش خوشبو است و با سفیدی و سرخی و برگش بقدر ناخن و شاخهای او
باریک و ساقش بقدر نیم زرع و تخمش مایل باستداره و گلش مثل نانخواه و مستعمل از او برگ و تخم است در دوم گرم و در اول
خشک و با قوه جالیه و ملین طبع و مدر فضلات و تخمش گرمتر از برگ او و با شراب جهت رفع سموم قتاله بعدیل و مسکن مغص و قولنج
و دافع یرقان و استسقا و اکتحال عصاره او با عسل جهت غشاوه و قرحه نافع و اکثار او مورث درد گلو و مصلحش کاهو و کاسنی و تازه
او موافق مزاج دواب و منقی اخلاط فاسده آن و قدر شربت از تخم او تا سه درهم و روغن او مسکن درد مفاصل است و برگ او را …

بزرگتر و ساقش دراز و تخمش قریب بحب و کریہ طعم و گلش سرخ و بفارسی تو بخہ کو ہیے دیوا حفت نامند در دوم گرم و خشک و ست
او مقوی معدہ و مدر بول و حیض و عشر و عرق و جہت خفقان در معدہ و پہلو و ریاح آن و صرع و تقطیر بول و برودت مثانہ و
عصیر او جہت تسکین درد عقرب گزیدہ بغایت مؤثر و در عضو صحیح موجب احداث درد است و نشستن در طبیخ او باعث سرعت
حرکت اطفال و روغن او ہمین اثر دارد و سعوط آب او جہت صرع و جنون و غول بان منقی نثرہ و مصدع و مضر محرورین و مصلحش کشنیز و نقول
بارد المزاج است و تخم او گرم و خشک تر از نبات او و حالی و میعی در جمیع افعال قوی تر از نباتی و قدر شربتش تا ۳ درہم است
جرب و مصلحش کتیرا و مضر سینہ و مصلحش نخراست حنّا بکسر حا و تشدید نون نباتی است ساقش بقدر نیم ذرع و سرخ و برگش شبیہ
ببرگ مورد و عریض تر از آن و نرم و گلش سرخ مایل بسفیدی و فاغیہ نامند و خوشبو و در سالی دو بار گل میکند مرکب القوی و مایل بسردی در دوم
خشک گویند در اول گرم است مفتح افواہ عروق و سدہ و مجفف ملذع و محلل و در التحام قریب بدم الاخوین و با قوۃ قابضہ
آب نقیع او در ... مثقال جہت ابتداء جذام بغایت نافع و چون یکماہ مداومت کنند و جذام زایل نشود قابل علاجات
نیست در ہر روز باید پنج مثقال و نیم او در صد و پنجاہ مثقال آب خیسانیدہ بجوشانند تا نصف رسد و بنوشانند و آب نقیع او در ...
باعث رویدن ناخن اصلی بجای ناخن کج و ناخن متاکل و جہت یرقان و سپرز و سنگ گردہ و مثانہ و عرق النسا نافع و مسقط جنین
و نوشانیدن جرم او بقدر نیم مثقال بالخاصیت رافع قولنج و مضر حلق و ریہ و مصلحش کتیرا و لعاب بزرقطونا و گویند زیادہ از یکمثقال او کشندہ است
و ضماد او بر کف پای آبلہ دار مانع بروز آبلہ در چشم او خصوصاً چون با اندکی عصفر و زعفران آمیختہ باشند و غسول آب مطبوخ او جہت حمرہ و سوختگی
آتش و مضمضہ او جہت قروح دہن و قلاع اطفال و طلاء او جہت اورام حارہ کہ زرداب از او آید و با روغن جہت رفع جرب و با آب برگ
بید انجیر جہت شقاق مزمن و درد زانو مجرب و بر جبہہ و صدغین جہت منع ریختن مواد بچشم خصوصاً چون با آب کشنیز سرشتہ باشند
و با قطران و روغن زیتون جہت رویانیدن موی سر و با گل حرف جہت فتق و قیلہ و با زفت و روغن گل جہت قروح سر و با برگ کدو
بالمناصفہ جہت بیضہ خودہ و شقیقہ و صداع ریحی و بلغمی مجرب بدستور با آب نمک بغایت مؤثر و زرور او جہت تجفیف قروح و خوردن
تخم او بقدر یکمثقال با عسل و کتیرا جہت تقویت دماغ بغایت نافع و گل او معتدل و لطیف و یکمثقال او با ۳ وقیہ آب و عسل جہت قطع نزلات
و انواع صداع و تجفیف رطوبات و طلای آن جہت التیام قروح و رفع خناق و فالج و امراض دماغی و عصبانی و در عصابات
جہت درد سر و با موم و روغن و گل سرخ جہت درد پہلو و کوفتگی اعضا و با ادویہ مخصوصہ سپرز جہت ورم و درد آن و گذاشتن او در میان
لباس بوئیدہ مانع کرم زدن و دو برگ آن از ابن صاحب این اثر دانستہ اند و روغن گل حنا کہ دہن الفاغیہ نامند بدستور روغن گل سرخ
مکرر در روغن پروردہ کنند گرم و محلل و مسہل و نیکو کنندہ رخسار است و بدلش روغن مرزنجوش است و دہن حنا از جملہ مرکبات
و در دستورات ثانی مذکور است حنظل رومی خندروس است خاکی قرش خزار الصخر است ... معجون بلغت مصر و ...
حنقہ و حنقا بلغت اندلس خشنتہ الزجاجیت حناء الغزالہ بلغت مصر ابو فلفا است حور بحاء مہملہ و رای معجمہ ... از جملہ اشجار
است شبیہ بدرخت خرما برگش مثل برگ بید و از آن باریکتر و درازتر و دانہ او مانند گندم و بلغت اندلس اورا سپیدار گویند و گلش
خوشبو و نبطی و رومی میباشد و صمغ رومی او را گویند کہربا است و بفارسی ... تور گویند و ادویہ ... کما لخران و غیرہ استعمال
نمایند و درخت نبطی او بزرگتر و برگش درازتر از نبطی است و نبطی او بصمغ در اول گرم و در دوم خشک و یکمثقال از پوست او جہت عرق النسا
و تقطیر بول نافع و قاطع حمل زنانست و برگ او نیز ہمین اثر دارد و گرمتر از پوست او و قطور آب او جہت درد گوش مفید و اکتحال
ثمر تازہ او با عسل جہت غشاوہ مفید و ... است و رومی ... در سیم گرم و در اول خشک
و روغنی کہ از پوست و شاخ او گیرند قوی التاثیر و در افعال قریب بروغن بلسان و خوشبو است و از روس بار زند و مشہور بروغن کہربا است
و گلش قاطع نزف الدم جمیع اعضا و ضماد برگش با سرکہ جہت نقرس و فرزجہ او معین حمل و تخم او جہت منع سیلان رطوبات معدہ و امعا و خفقان
و عرق النسا و نفث الدم و با سرکہ جہت صرع شربا نافع و مانع حمل و قدر شربتش یکمثقال و طبیخ چوب او مجفف قروح و آکلہ است حواصل
از جملہ طیور است سفید و تیرہ رنگ ... و از سفید و پوستین ترتیب میدہند و پوشیدن او موافق محرورین و گوشت او غلیظ و دیر ہضم

و مصلحش سکنجبین و با دارچینی و ادویہ حارہ شاد نمودنست و روغن او محلل و ملین و مقوی اعصاب و جہت درد مفاصل بارد نافعست
و فربہ کردن پیہ خام او جہت قولنج و مغص مفیدست حوص فیلست حوم تمر ہندیست حوت سمک است حوذ ... مرزنجوش است
حمامہ اسم عربی طرفین است حوری آرد گندم بسیار نرم مفیدست حوجم اسم عربی گل سرخ است حوران و حوہران اسم فرخونت حور
ہفندار حماحم است حوک باذروج است حوت الکر سقنقور بحریست حیہ بفارسی مار گویند و تمام حیوانات در سیم گرم و خشک و در
غایت تجفیف و در جذام قوی الاثر اند و خواص افعی مذکور شد چون دہ عدد مار سیاہ را با چہار رطل روغن زیتون یا کنجد در ظرف مس کردہ
سر او را مسدود کردہ کہ بخار بیرون نرود پس بجوشانند تا مہرا شود طلای او جہت قوبا و سعفہ و داء الثعلب و رویانیدن و دراز کردن موی و تحلیل
خنازیر و رفع جذام مجرب دانستہ اند و ضماد خاکستر مار افعی سیاہ کہ زندہ در کوزہ نو کردہ در تنور حمام سوزانیدہ باشند با روغن
زیتون جہت تحلیل خنازیر و با سرکہ جہت داء الثعلب و داء الحیہ و اکتحال او با عسل بغایت مقوی باصرہ و مالیدن پوست سوختہ او با روغن تخم کتان
کہ چند روز ممزوج نمودہ گذاشتہ باشند جہت ... کہنہ بسیار مؤثر و قطور مطبوخ پوست او کہ در شراب جوشانیدہ باشند جہت درد گوش و ...
جوشانیدہ او در سرکہ جہت درد دندان و تعلیق دندان او کہ در حال حیوة او کندہ باشند و بدستور تعلیق او جہت تب ربع نافع
الطوریس و ... چون تخم مار را از سر تا دنبالہ شگافتہ احشا را او را بیرون کردہ از ... خشک کہ با آب خیسانیدہ نرم
کردہ باشند مملو کردہ محکم شق را دوختہ در آتش نگہ دارند تا پختہ شود و آن ... را بر برص ضماد کردہ بعد از یکشبانہ روز بگشایند بالکل
زایل کند و مجربست و در روغنیکہ در او دندان مار و ... و زہرہ او جوشانیدہ باشند طلای او جہت جذام و ثالیل سریع الاثر است
و امین الدولہ از محمد بن احمد نقل نمودہ کہ استعمال زہرہ مار در جمیع امراض خوب نیست و در سموم قتالہ است و تعلیق شاخ مار شاخدار
جہت رفع تب غب مؤثر و تعلیق سلخ الحیہ کہ عبارت از پوستیست کہ مار ہر سال میاندازد بر ورک زنان موجب سرعت ولادت
و بخور او مسقط جنین و مجفف دانہ بواسیر است و تخم مار را چون با سرکہ ... سائیدہ طلا کنند جہت رفع برص تازہ مجرب دانستہ اند
و اکتحال پیہ مار مانع نزول آب است خبیص غذائیست کہ از روغن و نان گرم میسازند و بفارسی چنگال گویند غلیظ و دیر ہضم و کثیر الغذا
و سدہ و سمن و مصلحش سرکہ و عسل است حی بلغت سریانی زیبق است حیوة المونی قطر اسنت حیصل بادنجانست حیفا خشنہ
الزجاجیت حیوسون اسم یونانی باقلی است حیوس طین حنا است حی العالم ابرونت خانق النمر گویند مازریونست
و بعضی اعتقاد اینکہ بقل است و امین الدولہ گل صحرائی دانستہ و مؤلف لا ابیع و صاحب تذکرہ گویند گیاہیست غیر مازریون و برگش
شبیہ برگ قثا و از آن کوچکتر و با خشونت و از ۳ عدد تا چہار عدد از یک ساق میروید و ساقش بقدر ذرعی و تخمش شبیہ بدم عقرب و لامع
مثل شیشہ در چہارم سرد و خشک و از سموم قتالہ است و تاثیر او در سباع اسرع و مقارنت او کشندہ است ... و خناق و تریاق او
کما فیطوس با شراب و صعتر و ادویہ حارہ است خانق الذئب نوعی از خانق النمر است برگش شبیہ ببرگ دلب و از آن کوچکتر و تیرہ تر
و ... او زیادہ از سہ ساق و شاخہای باریک دراز ... و بالخاصیت کشندہ گرگست و در سایر افعال مثل خانق النمر است و ابن
ماسویہ گوید کہ اصل خانق الکلب دارا قیت کہ بفارسی کچولہ نامند و مؤلف لا ابیع غیر آن دانستہ و بیان نمودہ کہ گیاہیست برگش
شبیہ بلبلاب کبیر و اطراف او تندتر و بسیار بدبو و با رطوبت لزجہ زرد رنگ و با شاخہای باریک دراز ... و ثمرش در غلاف شبیہ
بغلاف باقلی و در جوف او دانہ کوچکیست سیاہ و صلب و در چہارم گرم و خشک و از سموم قتالہ و برگش کشندہ سگ و سباع و ضماد
او جہت تحلیل اورام باردہ و نفخ بسیار مؤثر است خامالوقی یونانی خامالی بمعنی زمین و لوق بمعنی انجیر است و آن نباتیست
بی ساق و گل و شاخہای او پر شیر و بقدر چہار انگشت و منبسط بر روی زمین ... و برگش شبیہ ببرگ عدس و در تحت برگ
ثمر مستدیر و تخمش باریکست در سیم گرم و خشک و تند و جالی و ملین طبع و مسہل اخلاط غلیظ و خوردن قدر قلیل او با نان مسقط بواسیر
و ضماد شیر و طلای شیر او جہت اسقاط اقسام ثالیل و خیلان و گزیدن عقرب و اورام بلغمی و قلع آثار و اکتحال او با عسل جہت رفع آثار قرحہ
چشم و ظلمت بصر و ابتداء نزول آب و حمول او با شراب جہت درد رحم نافع و مضر سینہ و مصلحش کتیرا و قدر شربتش یکقیراط است خار صینی
شبہ است و بفارسی روی توتیا نامند خادنجان خولنجانست خامازریون یونانی بمعنی خار الارض است و در حرف عین انشاء اللہ مذکور

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

شود خامیر مرق یکباج سرد شده است که از روغن صاف کرده باشند خامامایان یونانی بمعنی تفاح الارض و آن بابونج است
خافور اسم نباتیست که تازه روئیده باشد و گویند مراد از زوان و بعضی یورقست اهل مصر هر طعام را باین اسم خوانند خاسون اسم
یونانی کمونست خامالا یونانی زیتون الارض است و امازریونست خالاوون ملس یونانی اشخیص سیاه است خاص اسم ترکی
خس است خاکستر اسم فارسی رماد است خارشت اسم فارسی قنفذ است خایه قندون اسم فارسی جند است خاکشی بلغت
اصفهان اسم خبه است خامالاون لوقس اشخیص سفید است خاوانی بلغت صفاهان الخیزرانست خامالاون اسم یونانی حرباست
خاما اقطی یونانی خمان صغیر است خامانیطس یونانی بمعنی صنوبر الارض و کمافیطوس است خامازریوس یونانی بمعنی بلوط الارض
و او کمازریوس است خالیه و نیون یونانی بمعنی خط فیسته و امیرانست و گویند عروق الصفر است خالاوون یونانی خندریس
است خاتم الملک ساذاورانست خاشنه بلغت شام شیطرج است خارخسک اسم فارسی حسک است خاگینه اسم فارسی خبیص البیض است
خاص تره بلغت شکان حرف بابلی است خار بلغت هندی خیار است خاک موفی ممید در طین مذکور است خبز بفارسی
نان گویند و از اکثر حبوبات ترتیب دهند بهترین نان گندم سفید مغسول سکه به اعتدال پخته باشند و سبوس بقدر اعتدال داشته باشد
و با شیر و روغن و زرده تخم مرغ پخته غلیظ و دیر هضم و مقوی گرده است و نان گرم مسخن و مجفف رطوبات و خائیدن گرم او جهة …
دندان مؤثر و نان سرد مرطب بدن و تازه او سریع الانحدار و خشک او دیر هضم و مجفف و اقسام او مورث تشنگی و با رازیانه و زیره
و حلبه و سیاه دانه مشهی و مفتح و مجفف و محلل ریاح و با خشخاش منوم و نخاله دار او باعث سده میگردد و نان جو سریع الهضم تر
از نان برنج و سرد و قلیل الغذا و جهة اسهال و تبهای حاره که ضعف معده باشد نافع و مورث قولنج در مبرودین و نفاخ است و مصلحش
ماء العسل و مرق و گوشت و نان برنج سرد و بسیار خشک و معطش و مسدد و مقوی بدن و کثیر الغذا و جهة اسهال صفراوی و موی و نیکو کردن
رنگ رخسار مؤثر و نان گندم و برنج و جو که با شکر ترتیب دهند بدون روغن و بهتر از اقسام نانها است باعث سرعت هضم آن و نان
آرد نخود و باقلی و بلوط و ارزن بطیء الهضم و مسدد و قلیل الغذا و قابض و با ترشی بغایت مضر و مصلح آن روغن و شیرینیها است
خبز الطابق نان بسیار رقیق است که بر روی ساج آهن پزند قابض و سریع الانحدار و موافق اسهال و بواسیر است خبز الغرنی نانیست که
بر روی تابه پزند و رقیق نباشد و مشهور بکماجست جهة مرتاضین و صاحبان اعمال شاقه موافق است خبز الملة نانیست که بر روی سنگ
سرخ کرده یا اخگر پزند و مشهور بنان سنگک و بهتر از نان ساجی است خبز الحواری نانیست که در گرفتن سبوس مبالغه بسیار نکرده باشند
بهتر از اقسام دیگر است خبز السمید نانیست که در گرفتن سبوس مبالغه کرده باشند کثیر الغذا و مشهور بنان سفید است سریع الانحدار و مورث
سنگ کرده و سده جگر است و مصلحش لیمون و رازیانه و سکنجبین بزوری و شکر است خبز الخشکار نانیست که گندم را نشسته و سبوس
نگرفته ترتیب دهند سریع الانحدار و غیر مسدد و در بعضی امزجه ملین الطبع و مولد خون سوداوی و مضعف … و مورث بواسیر و جرب
و مصلحش شیرینیها و روغنها و شیر تازه خبز الکعک نان … و دو آتشه و بقسماط نامند غلیظ و مسدد و طلای او محلل و منضج و جهة دردهای صلب
نافع است خبز الطابون نانیست که در گرفتن سبوس مبالغه کرده رقیق و با روغن ترتیب دهند و مشهور بکیمه و بهتر از روغنی است خبازی
از جنس خطمیست و بفارسی نان کلاغ و نیرک و بترکی ایم کاجی و در مازندران کیاله و ابخلک نامند و بهندوستانی او ملوخیا است و برگ او در انظار
خیره گویند و از مطلق او مراد او است برگش مستدیر و سبز ماست و گلش کوچک و سرخ و مایل بتیرگی و تخمش مایل بسیاهی و مدور و بهترین
… و نباتات و گویند از خطمیست در اول سرد و تر و گویند در دوم و با قوه متضاده و ملین الطبع و الطف از ملوخیا و مدر
بول و منضج و رادع و مفتح سده و نیم رطل از طبیخ شاخ او با شکر جهة جرب و قرحه امعاء و زحیر و حرقت مثانه و بول و بحة الصوت و درد سر
… و طبیخ برگ و بیخ او جهة ادویه قتاله و درد گرده و ضماد او جهة اورام حاره و خشکی اعضا و با نمک جهة … چشم و …
جهة التیام … گزیدن زنبور و مگس عسل و با روغن زیتون جهة سوختگی آتش و با … و ضماد خشک او با بول جهة قروح سر و دفع نخاله نافع
و تخم او سرد و تر و کثیر اللعاب و مزلق و مغری و ملین و جهة سرفه گرم و خشک و قرحه گرده و مثانه و سحج و گرفتگی آواز و تقویت امعاء و دفع
لدغ ادویه حاره و گزیدن رتیلا و رفع نزله و با تخم خندقوقی بری بالسویه جهة درد مثانه و حقنه او جهة سوزش امعاء و رحم و مقعد و با عسل جهة

خامیر خامامایان خافور خاسون خامالا خاس خاکستر خارشته خایه قندون خاکشی خامالاون لوقس خاوانی خامالاون خاما اقطی خامانیطس خامازریوس خالیه و نیون خالاوون خاتم الملک خاشنه خارخسک خاگینه خاص تره خار خاک موفی خبز
خبز الطابق خبز الغرنی خبز الملة خبز الحواری خبز السمید خبز الخشکار
خبز الکعک
خبز الطابون خبازی

درد جگر و ضماد او جهة اورام حاره نافع و مضر معده ضعیف و مصلحش رب فواکه و قدر شربتش تا بیست درهم و بدلش تخم خطمی و قدر شربت
از آب خبازی تا پنجاه درهم و مولد ریاح و مصلحش مصطکی و با گوشت مرغ و ادویه حاره است خبازی بستانی از برگش زرد و کوچکتر از گل
خیار و در پنبه زار بسیار میروید و بقدر گیاه پنبه میشود و تخمش سیاه و دراز و شبیه بشونیز و بسیار تلخ و غلاف او شبیه بکرم
و مایل بسبزی برودت و رطوبت او زیاده از بری و ملین الطبع و سیسته و مهیج حرارت بسبب لطافت و جهة خشونت سینه و تبهای حاره و بقصف
صوت نافع و مضر معده بارده و مصلحش ادویه حاره است و تخم او مسهل قوی اخلاط غلیظه و مفتح سده و جهة عرق النسا و آب با شکر جهة رفع اخلاط
محترقه و مطبوخ او جهة تحلیل اورام و تسکین درد گزیدن عقرب نافع و قدر شربتش دو درهم است خبه بلغت شیراز … و بلغت

خبه

اصفهان خاکشی و بترکی شیوران و در مازندران گیاه او را اسلم نامند و آن تخمیست بسیار ریزه و دراز و زرد مایل بسرخی و تیرگی و
برگش طولانی و شبیه برگ جرجیر بری و شاخهای او باریک و متفرق و ساقش بقدر ذرعی و تخمش در غلاف باریک رقیقی است در دوم گرم و
در دوم تر و مسهی و مشهی و مقوی معده و ماسکه و جهة معده سرد و تحلیل مواد نضاع و آبله و حصبه و شری و برودت احشا و سمن بدن و
خصوصا چون با دو وزن او شکر تا ده روز بنوشند جهة رنگ رخسار و گرفتگی آواز و تا سه درهم او جهة رفع سمیت ادویه و یکمثقال و نیم او
جهة نفث الدم سینه و ریه و ضمادش جهة اورام صلبه و سرطان و نقرس و قرحه چشم و ورم گوش و پستان و انثیان و … و در زحیر جهة جگر
… و سرفه مزمن و فرزجه او با عسل جهة اعانت حمل و قروح رحم نافع و مصدع و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش تودریست
که بزرجم نامند خبث جرم احجار است که در حین گداختن از او جدا شود و مجموع خبثها گرم و خشکند خبث الحدید بفارسی ریم آهن

خبث الحدید

گویند بهترین خبثها و مستعمل از آن آنست که با سرکه سائیده و خشک کرده باشند و بسیار مبالغه در سحق او نموده در دوم گرم و در سوم
خشک و بغایت مجفف و مقوی معده و مانع نزف الدم و ادرار حیض و حامله شدن است و جهة سلس البول و استرخای مقعد و معده و
بواسیر و طحال رطبه و رفع رطوبات باطنی و جهة قرحه امعاء و مثانه مجرب با زرده تخم مرغ بقدر یک دانگ جهة تحریک باه مرطوبین
که مایوس باشند بغایت مؤثر و با سکنجبین جهة ادویه قتاله و ضماد او جهة تحلیل اورام حاره و بثور منعقد در پستان و اکتحال او جهة خشونت
پلک چشم و قطور او جهة پاک کردن چرک گوش نافع مضر ریه و مصلحش کثیرا و عسل و قدر شربتش تا دو دانگ و دو درهم او کشنده است
و چون آنرا با آب و عسل بیست بار بسایند و خشک کنند و بعد از آن با روغن زیتون بقدر یکه انگشت بر بالای او بر آید بجوشانند تا ثلث
روغن بسوزد و با حرف بابلی و عسل لعوق بسازند و هر روز یکدو انگشت از آن تناول نمایند جهة صاف کردن آواز و تقویت بدن و
نیکو کردن رنگ رخسار و اخراج فضلات بدن بیعدیل است و هرگاه در روغن زیتون بجوشانند و با عسل معجون کنند بدستور همین آثار
دارد خبث النحاس ثقل مس است و در قوت قریب بخبث الحدید است و ملطف و جالی و خوردن او سم قاتل است و در ادویه چشم و زخمها
مستعمل است خبث الرصاص ثقل قلعی است بغایت قابض و مغول و جهة التیام جراحات چشم و تقویت باصره و منع ریختن
مواد بچشم مؤثر است خبث الفضه ثقل نقره است لطیف و قوی القبض و طلای او با آب جهة رفع بدبوئی زیر بغل و کنج ران مجرب و
در افعال نایب مناب اقلیمیا است خبیص اسم عربی حلوا است و در حلوا مذکور شد خبیص البیض بفارسی خاگینه … و با سبزیها کوکو نامند
کثیر الغذا و دیر هضم و مسدد و مولد خلط غلیظ و … و ادویه باهیه مقوی باه است خبازی شجری خطمی است خبز الغراب قنجو است
خبز القرد بوف الحیرات خبز رومی خبز الکعک خبز المشرق نبات بخور مریم است خبیر اسم جمع نباتاتست که بگردش آفتاب دور کند
و خبازی مشتق از او است خذرق نبات شاهتره افسنتین است ختم الملک طین مختوم است خثا نبات از شلبه سرگین است و از مطلق او مراد
سرگین گاو است و در بقر مذکور شد خثوا بلغت اهل ختا بمعنی بزرگ و بدستور خان و خثو مراد … اسم رغیست که بفارسی زخ نامند
و بقدر گرگ … و از آن بزرگتر میباشد و طعمه او اکثر اوقات فیل است و در بلاد ما بین تبت و چین یافت میشود و از استخوان پیشانی او جهة ملوک قدح
میسازند و خاصیت او آنکه چون بر بالای طعام مسموم گذارند عرق کند و همچنین است سایر استخوانهای او و امین الدوله گوید که شاخ آهوی مشک … است
و همین اثر را از برای او بیان نموده و گوید جهة اسهال نیز بغایت نافع است و مؤلف تذکره گوید که در سراندیب یافت میشود و خوردن
بیضه او بقدر ده درهم جهة حکه و جرب و سده جگر نافع و بخور استخوان او باعث افاقه مصروعین و زبل او جهة رفع آثار …

او جهة

خبث النحاس خبث الرصاص خبث الفضه خبیص خبیص البیض خبازی شجری خبز الغراب خبز القرد خبز رومی خبز المشرق خبیر خذرق ختم الملک خثا خثو

فدرنق فداع الرجال خرنوب

او جهت بواسیر ضماد او مفید است فدرنق عنکبوت است فداع الرجال بزر انجره است خرنوب بستانی و بری میباشد بستانی دو قسم میباشد
یکی را خرنوب شامی گویند درختی او بقدر درخت گردکان و برگش مستدیر و با غلظت و گلش زرد سرخ و غلاف او بقدر شبری و
کوتاه تر و سیاه و ضخیم و دانهای او شبیه بباقلی و از آن رقیق تر و از آن در شام و مصر میسازند و در بهال استعمال میکنند و باد خود بر
از سایر شیرینیها ابرد است و قسمی درختش خاردار و برگش نرم مایل بتدویر و غلافش سرخ شبیه بباقلی و از آن رقیقتر و دانهای
او بقدر ترمس و شیرین طعم و در شکال کرات گویند و در مازندران و گیلان للکی نامند تازه هر دو قسم مسهل بعسر و مدر بول و
خشک او در حرارت و برودت معتدل و در دوم خشک و شیرین و مایل بحرارت و دانه او سرد و خشک و بسیار قابض و مقوی بدن
و مدر بول و ضماد پخته او جهت صدره و سقطه و اسهال او و ثالیل و خوردن تازه خرنوب شامی که از سال گذشته باشد دیر هضم و بعد از انهضام
مولد خلط صالح و با دانه جهت فتق و تسمین بدن و چون داخل شیر کنند شیر را لذیذ کند و اشتها آورد و جهت سرفه مزمن مجرب است و اندک
و تخمش محلل اورام و جهت بروز مقعده و نزف الدم نافع و مضر معده و مخفف اعصاب و مصلحش بهدانه و نبات و بدلش بوزن آن و انرهیکه
از فرط و ترائیث و عفص و قدر شربتش تا پنج درهم است خرنوب نبطی ثمر نباتی خاردار است و آن دو نوع میباشد درختی قسمی شبیه
بخرنوب شامی و خاردار و ثمرش کوچکتر و بد طعم و بسیار قابض و آنرا افرط و سط و معلانا نامند و قسمی را ثمر خاردار تقدر ذرعی و شاخهای او
پراکنده و خار مانند و بز و گلش سرخ و زرد و داغدار و بارش شبیه بجرده کوچکی و گیاه او را فرذین ورک نامند و مراد از خرنوب
بری و نبطی نوع غیر است در دوم سرد و خشک و بسیار قابض و مقوی معده و قاطع خون هر عضو و حابس اسهال و جهت یرقان و عفص و منع
ادرار حیض و بواسیر و مضمضه سنون او جهت زرد دندان و استحکام او و پوست بیخ نبات او قالع دندان کرم خورده است و محتاج
بآلت کندن نیست و چون با حنا خضاب کنند مانع سفیدی و باعث درازی موی و تقویت آن و طلای آن بر بدن جهت عیا و
و تقویت اعضا موثر و چون خرنوب بری را کوبیده در آب بجوشانند و جامه رنگین را با او تر کنند باعث ثبات رنگ او شود در
مجرب است و آب او با آب سور منقی احیاد و ثابت کننده صاعد است خرنوب الشوک و خرنوب مغربی و بری خرنوب نبطی
خرنوب مصری و قبطی ثمر قرظ است خرنوب الخنزیر اناغورس است خرنوب صیدلانی خرنوب شامی است خرنوب هندی خیارشنبر است
خروب اسم جنس خرنوب است و گویند مخصوص بری است خردل تخم گیاهی است برگش شبیه برگ توت و از آن کوچکتر و ساقش در ربع
الساق و گلش زرد و قسمی از بری آنرا ابتر که فنجی مانند و تخمش مدور و سرخ و قسمی الکج نامند و برگش ریزه تر از بستانی و تخمش غیر مدور
و سرخ و تند طعم و سفید او را سفید سفینه گویند آن حرف الف است و مذکور و مراد از مطلق خردل نوع سرخ است در اول چهارم گرم
و خشک و جاذب از عمق بدن و هاضم و محلل رطوبات دماغ و معده و سایر اعضا و مفتح سده و مدر فضلات و مفتت حصات و جهت
درد رحم و بلغمی جگر و سپرز و دفع نسیان و امراض بارده دماغی و شمد هم از تخم او با شراب جهت سرد و تقویت باه و تا عصل جهت ربو و
سعال رطوبی و کرم معده و تب بلغمی و سودا و ضماد او جهت نقرس و عرق النسا و ورم سپرز و جذب مواد بظاهر بدن و ازاله
داء الثعلب و با عسل و بدستور با موم و روغن جهت تصفیه رخسار و ازاله زنگ و مرده و کمنه چشم و با سرکه جهت جرب متقرح و قوبا مزمن
و بر پیشانی جهت نزلات بارده و دردسر بارد و رحی و فالج و استرخا و با روغن و طلا کردن او بر قضیب جهت نعوظ مجرب و با سکنجبین و
کرنب جهت خنازیر و با ادویه مناسبه جهت اورام صلبه و سوداوی و برص و غرغره او با ماء العسل جهت ورم تحت زبان و خشونت مزمنه قصبه ریه
و ثقل زبان و استرخای آن و درد دندان و سقوط آن سوروث عطش و جهت انتباه مصروع و صاحب غشی و اختناق رحم و فتیله او با انجیر
جهت ثقل سامعه و دوی و طنین و اکتحال آن مضروب آن با آب و عسل جهت غشاوه و خشونت پلک و بخور او جهت گریزانیدن حشرات و لطوخ او
جهت درد دندان بورم مجرب و مضر محرورین و مورث تشنگی و غشیان و مصلحش کاسنی و روغن بادام و سرکه و بدلش دو وزن او حب الرشاد
و حرمل و قدر شربتش تا سه درهم و چون در آب اندازند منع جوشیدن او کند و سرکه شیرین در کیلانات از ترتیب سید هند مطبوخ
نبات او با چغندر جهت صرع و سده و امراض بلغمی نافع و در سایر افعال ضعیفتر از تخم او است و اهل تجربه ذکر کرده اند که چون بر یک کف خردل
آیه و عنده مفاتح الغیب تا آخر آیه الا فی کتاب مبین خوانده شود و بعد از آن صد و دو بار یا مبین گفته شود و بدستور تا صد مرتبه

خردل را در خانه که دفینه گمان داشته باشند فشانده یکشبانه روز در خانه را ببندند روز دیگر خردلها را در جائیکه دفینه باشد مجتمع یابند
و روغن او را که کوبیده بدستور روغن بادام استخراج نموده بغایت ملطف و محلل و طلای او جهت درد دندان و خناق رحم و سهال مزمن و
دردهای کهنه و تحلیل ورم گوش و اورام صلبه و تفتیح سده اعصاب و جهت نسیان و فالج و گرانی سامعه که مزمن باشد و شانیدن او جهت درد بارد و مزمن
نافع و قدر شربتش تا سه درهم است خردل بری گیاه و در ابتر که فنجی نامند حرارتش کمتر از بستانی و مفتت حصات و جالی جلد و جهت
سرفه مزمن نافع و مقوی ذهن و ضماد او ملین است جهت سعفه مجرب و در سایر افعال مثل بستانی است خردل فارسی و خردل ابیض و خرنوف

خردل بری خردل فارسی خردل ابیض خرنوف خربق

نوف و خربق خرف ابیض است خروع بکسر فا و فتح او بفارسی او را بید انجیر و بترکی کرچک نامند برگش شبیه برگ انجیر و از آن
بزرگتر و نرم و ساقش تا بقدر دو ذرع و تخمش مثل نی مجوف و ثمرش در خوشهای بخار و مدور و دانه اش بقدر قهوه و منقط و مغزش سفید و بروغن
در آخر دوم گرم و خشک و محلل و ملین عصب و مسهل قوی خلط بارد و منقی عروق و مقوی اعضا و مدر حیض و مخرج مشیمه و جهت فالج و لقوه
بارده نافع و مرخی و مسقط اشتها و موجب کرب و مصلحش کتیرا و مصطکی و نعناع و قدر شربتش از پنج عدد تا دوازده عدد و بیست عدد او
قوی و عوارض او مثل تاتوره و پنجاه عدد او کشنده است و فادزهر او ریباس و بدل او عشر او دهنه است و ضماد او جهت ثالیل و کلف و اورام
بلغمی و درد او و نقرس و مفاصل و تلیین صلابات و با سرکه جهت ورم پستان و او را با سرخ و ضماد برگ او با آرد جو جهت ورم حاره چشم
و ورم زیر گلو و سایر اعضا و با حنا جهت درد مفاصل و با روغن زیتون جهت دردهای بارده و روغن او گرمتر و لطیفتر از روغن زیتون و سفید
و دو مثقال او جهت تسکین وجع قولنج بارد و با ماء الاصول محلل بلغم لزج اعضا بعیده و شدید النفوذ و طلای او جهت تلیین صلابات
و تشنج و انضمام فم و انقلاب آن و جرب متقرح و قروح رطبه سر و ورم معده و رفع آثار سود و جلد و درد گوش و با زیت البحر جهت داء الثعلب
و با آرد گندم جهت بواسیر و شربا و ضماد او نافع و جوشانیده او با سلخ الحیه و خردل جهت داء الحیه و باد کزاز و کلف بعد
و بدلش روغن زرد و گویند بیخ انجیر را با خردل و سیر و طلق تقطیر کنند مقطر آن مشتری را قمر کند و مجرب دانسته اند خروع صینی
دندانه است خربق ابیض گیاهی است برگش شبیه برگ بارتنگ و از آن بزرگتر و گلش سرخ و ساقش بقدر چهار انگشت و مجوف و چون
خشک شود پوست او مقشر میشود و بیخش شبیه پیاز و مستطیل و با ریشهای باریک و سفید مایل بزردی و تلخ و از رستن او غباری از او ظاهر میشود
و در جوفش مثل بادام عنکبوت در سیم گرم و خشک و مسهل بلغم و صفرای غلیظ و اخلاط لزجه و منقی معده و مدر حیض و قاتل جنین
و مفتت حصات و مفتح سده و جهت فالج و سرسام بلغمی و امراض بارده دماغی و مفاصل و اکتحال او جالی غشاوه و طلای او با سرکه
جهت قوبا و برص و بهق و قلع دندان متاکل و بوسیدن او باعث عطسه و فرزجه او مدر حیض و قاتل جنین و مضر محرورین و مقیئ و زیاده از
قدر شربتش کشنده بخناق و تشنج و مصلحش پختن او در خمیر و با مصطکی و روغن بادام استعمال نمودن و بدستور ضیا نند در آب و آب شامیان
آب او و یا با شکر و عسل منعقد ساخته بنوشند و قدر شربتش از نیم مثقال تا یکمثقال و بدلش جوز القی و در قلاء معده نباید شاد
خربق اسود بیخ گیاهی است سیاه و پر گره و گرههای او مجوف و اکثر او مایل بتدویر و ریشهای سیاه باریک از آن رسته و برگش شبیه برگ چنار
و از آن کوچکتر و زواید اطراف او بیشتر و با خشونت و ساقش کوتاه و بنفش و گلش سفید مایل بسبزی و بشکل خوشه و ثمرش شبیه بدانه قرطم و
تخم او مسهل و بمضرت تر از اصل او و در آخر سیم گرم و خشک و شدید الخطر و از خربق سفید قویتر و مسهل تره سودا و بلغم و صفرا و منحنه بلغم
و جذاب از عمق بدن و جهت امراض بارده قویتر از سفید آن و در جمیع علل که سفید او موثر است خربق سیاه سریع التاثیر از آن و جهت یرقان سدی
و شقیقه مثانه و رحم و جنا او قصبه ریه و امراض مزمنه و جنون نافع و مضر کرده و مصلحش کتیرا و صعتر و فودنج و مصطکی و دو مثقال او کشنده بخناق
و اسهال و قدر شربتش از نیم درهم تا نیم مثقال و بدلش خربق سفید و گویند مازریون و چهار دانگ و بدلش بوزنش غاریقون یا ماهیزهره و ضماد
او جهت بهق و آنچه در باب سفید او مذکور شده و رفع ثالیل و بردن گوشت زاید و فاسد زخمها و جهت ناسور صلیب طلای او در سه دفعه مجرب
و مضمضه و فتیله و فرزجه و قطور او در امراض مناسبه مثل سفید آن و پاشیدن طبیخ او در مواضع مانع دخول حشرات و حبوب مثل گندم
و امثال او که در طبیخ او خیسانیده باشند قاتل طیور و وحوش و چون در شیرینیها چند روز خیسانیده باشند و یا جو مقشر یا عدس جوشانیده
آب او را بنوشند چندان مضرت ندارد و با خاصیت تنقیه باد کردن باعث تغییر مزاج میشود و بمزاج خوب قریب بمزاج حیوانی و غیر

رطوبت المزاج را بغایت مضر است خرم تشدید بیدار اسم فارسی مر سحلب است و آن گیاهیست که در بستان و مواضع سایه دار میرو بید و برگش باریک و متفرق و دراز و گلش منقش و خوشبو و خوش منظر مایل بسرخی و جالی و مقوی دماغ و منوم و لطیف و زیاد کننده عقل و فهم و نظاره او مورث فرح و سرور و نگاه داشتن او را در کف دست و دهن باعث محبت و دوغنچه گل او را ترتیب اهند جهة درد سر و پخوانی و رفع توحش و طلای او با موم و روغن جهة نکوئی رخساره موجب قبول و رافع بغض است خراطین کرمهای سرخست که در زمین نمناک بهم رسد و داء ولکرم و تر و مغزی و سه درهم او که خشک کرده باشند یا ب انگور بدر بول و جوشانیده او در روغن کنجد جهة خناق و سرفه کهنه بغایت آزموده و مسحوق او را با روغن بادام بالخاصیت جهة فتق امعاء و تسهیل مجرب دانسته اند و جهة عسر ولادت و دفع قولنج سنگ مثانه ذکر کرده و با شراب مغیر رنگ بدن یرقانی در همان ساعت ضماد او جهة ورم صفن و لهات و منع نزلات و طلای تازه او بقدر سه شبانه روز جهة التیام عصب مقطوع مجرب و بدستور جهة جراحات اعضای عصبانی مؤثر و با غبار آسیا جهة استحکام مفصلیکه از جای خود حرکت کرده باشد و جهة ضربه و سقطه و تسکین اورام حاره و با روغن دانه زرد آلو جهة بواسیر و طلای مطبوخ او با روغن زیتون و ضماد کردن او و بازفتن رگ کرده جهة بزرگ کردن قضیب بغایت مؤثر و مؤلف تذکره گوید که مطبوخ او با قضیب حمار بزنند و اکلاً و ضماداً در انعاظ بی شبهه مجربست و قطور او با پیه مرغابی و روغن زیتون جهة درد گوش نافعست و چون با جعل و نبات در آب طبیخ نمایند طلای او جهة بواسیر و نزف الدم و شقاق مقعد مفید است خراسقان گیاهیست در شکل و بوی مثل سنبل الطیب و رنگش سبز و مایل بزردی نیز در اول گرم و خشک و محلل و مجفف و در افعال مثل او و از آن ضعیفتر است خرقطان گیاهیست که از درخت بادام و زیتون و مثال آن میرو بید و مضرت باندرخت میرساند و غیر آن است که در طبرستان روناس گویند خرقطا برگش شبیه ببرگ زیتون و مایل باستداره و شاخهای او پر گره و بیخش سرد و خشک و فالج و مقوی معده و منقی دماغ و مفتح سدد و با قوه محلله و بعضی گرم و خشک دانسته اند یک درم با بادیه جهة شکستگی استخوان و دفع سیلان و قطع نزف الدم و دفع سحج و آب مطبوخ او با انجیر جهة سرفه و دود برگ خشک او و سوخته او جهة قوباء مجربست بشرطیکه در جامع با بول و نمک سحق نمایند که خون ظاهر گردد و گویند مسهل اخلاط و بغایت مجفف و بی بهاست خردف بره ماتنه و خرفان جمع او است خرقی ظلیم است خربق اسم انجره است و گویند فاوانیا است خرو الحمام چرخ چندم است خربیع اسم عربی احرض است خرود الضفادع طحلب است خرفه اسم فارسی بقلة الحمقاء است خرفع ثمر عشر است خروالعصافیر شنانت خرطال هرطمان است خرو کان اسم عربی عقربست خرو زبل است خرم بسکون راء ریحیست سخم ترغیست که بحسناد و به عیب مغلول کرده باشند و تشدید راء شامل هر ریحیه و شراح القطرب و حالب است خر اسم فارسی حمار است خرگور اسم حمار الوحش است خرماده اسم فارسی ماتنت خرگوش اسم فارسی ارنبست خرفد اسم فارسی هدیه است خرما اسم فارسی تمر است خرزهره اسم فارسی دفلیست خرمای تر اسم فارسی رطب است خرمای هندی اسم فارسی تمر هندی است خرچنگ اسم فارسی سرطانست خربزه اسم فارسی بطیخ است خرزه گرگ اسم فارسی ملوخیست خروس اسم فارسی دیکست خرس اسم فارسی دبست خرد هک اسم فارسی هرجانست خرغوله اسم فارسی لسان الحمل است خزاما بالف آخر و بیا اسم گیاهیست بسیار خوشبو و بفارسی خیری دشتی نامند و صاحب تذکره خیری بری دانسته ولذلک بیان نموده که چون اورا بعکس هیئت صلیبی غرس کنند بنفشه ملون میشود و گلش شبیه است به بنفشه و منبت او جبال و بیابان و فامها و گلش مایل بکبودی و لاجوردی و بسیار خوشبو و مانند تخم سیاهست و مؤلف مالایسع خیری بری دانسته و بیان نموده که شاخ او دراز و برگش کوچک و گل او سرخ و مؤید قول صاحب تذکره است و انچه امین الدوله در خیری ذکر نموده از قول جالینوس که برگ او مختلف القوت و لطیف میباشد و در نفع شاکل گل حنا و آن سنبلی که بابرگش میرو بید و پیاز او شبیه به پیاز نرگس است و در اول دوم گرم و خشک و بعضی رطب دانسته اند گل او ملطف و مسخن و منفتح سدد دماغی و مقوی او و جاذب رطوبات رکامی و محلل ریاح و رافع درد سر و مقوی جگر و دل و سبز و کرده و مدر فضلات و فرزجه او منقی رحم و جهة خوشبو کردن دهان و نشف رطوبات و سیلان مزمن و برودت رحم و اعاده بر حمل و احداث گرمی و سختی فرج و طلای خشک او جهة خوشبو کردن عرق و تقویت عصب سفید و پیاز و برگ و تخم او در افعال ضعیفتر و غیر مستعمل و در وعنبیک از او سازند قائم مقام نفط و مصدع محرورین و مصلحش مورد و قدر شربت از گل او تا ۳ درهم و بدلش بابونج است خزف بفارسی

سفال گویند بسیار خشک و با اندک حرارت و ضماد قسام او جهة ورمهای نرم و قروح اعضاء یابس المزاج غضروف و تر و جهة استلاخ جلد و سفال چینی جهة جلای دندان و تقویت لثه و قطع خون او و جلای بیاض طبقه قرنیه مفید و مضر اعصاب و مصلحش روغن بنفشه و روغن نیلوفر خز اسم ابریسمیست که از ابریشم و پشم و کج ترتیب دهند و خز فامی لباسی است که از موی بسیار نازک که بفارسی کک نامند ترتیب یابد و در این زمان مراد از خز پوست حیوانیست از سمور کوچکتر و معروفست در دوم گرم و خشک و پوشیدن او جهة رفع فالج و ضعف باه و رفع جذام و حکه سریع الاثر و موی سوخته او جهة قطع نزف الدم و خشک کردن جراحات و تراشیدن و جهة التهاب اعضاء عصبانی نافعست خزمان تحریف خزمان فارسیست یعنی مانند خز و انجو بجندات و کاه است از این اسم جند مراد است خز بناش مرماحور است خزاز المار طحلب است خزار الضفدع حرار الضفدع است و مذکور شد خزان اسم فارسی خیرزانست خسک دانه اسم فارسی قرطمست خسک بسکون سین اسم هندی کبریتست خسرودارو اسم فارسی خولنجان است خس الحمار ابوقلبس است خشف اسم عربی جوز بواست خس اجرغلیست خس الکلب دیناوتن است خس بفارسی کاهو و بترکی قاس نامند بری و بستانی میباشد بری و سرد تر از بستانی و برگش درشت و طعم او تلخ و گلش مایل بسبزی و شیر دارد و بانیدن و جلا و قسمی از او بساق و قسمی ساق زیاده بر دو شبر و شیر او کرم است و مدر حیض و گیاه او در آخر دوم سرد و در اول تر و شیر او بقدر نیم درهم باسرکه و آب مسهل خلط مائی و طلای او با روغن گلسرخ جهة درد سر و اکتحال او جهة قروح رطبه طبقه قرنیه و جلای بصر و با شیر دختران منوم و جهة درد چشم و بیاض او و برص و شاسیدن و طلا کردن او جهة سم عقرب و رتیلا نافع و برگ و ساق او در افعال مثل خشخاش سفید است و بستانی از و نیز بساق و بی ساق میباشد در دوم سرد و تر و سریع الانحدار و مولد خون صالح رقیق و رافع ضرر آب و هوا و بائی و مسکن حدت خون و صفرا و مفتح سدد و مدر بول و منوم و رادع اورام حاره و مسکن تشنگی و التهاب و رافع خمار و ملین طبیعت و مبطی طبع و جهة امراض حاره و یبوست سودا و صفرا و جهة جنون و جذام و یرقان و درد پستان و تبهای حاره و حرقت مثانه و بول و درد سر و منع صعود بخارات بدماغ و نزله حار و زکام و سرفه که از گرمی و خشکی باشد و با سرکه جهة برانگیختن اشتها نافع و اکثار او مضر باه و مولد ریاح و مضر صاحب سل و ربو و مورث نسیان و ضعف باصره و مصلحش نعناع و کرفس و اطریه پرورده و زیره و قدر شربت از آب او تا سی درهم است و از تخمش تا دو درهم و مطبوخ آن اغذیه بیشتر و سرعت هضم بیشتر و جهة درد سینه و زیاده کردن شیر مؤثر و ضماد او جهة اورام و التهاب و ورم چشم و ذرور سوخته او جهة التیام جراحات و قلاع نافعست و تخم او در دوم سرد و خشک و مخدر و منوم و مانع احتلام و جهة نزله و زکام و درد سینه و تقطیر البول و سیلان منی و طلای او جهة منع ریختن مواد بچشم و جهة درد سر و رفع درد گزیدن عقرب نافع و مضر باه و مصلحش مصطکی و بدلش دم الاخوین است و روغن او محلل صلابات و مرطب دماغ و منوم و جهة مالیخولیا و صرع صبیان و منع مستی شراب مؤثر است خشخاش بحری منفرست خشکار خبز الخشکار است خشل مقل مکیست خشب الشونیز نزد بعضی سیاه بوئست خشف بچه زرنیه شتر است خشخاش ابیض بستانی است خشخاش بری خشخاش اسود است خشخاش بستانی بفارسی خشخاش سفید گویند و گلش سفید میباشد و خشخاش سیاه گلش منقش و سرخ و سیاه و کبود و این انواع تخم سیاه میباشد و گویند خشخاش بربر ابرک کثیر التشریف و مرغب میباشد بخلاف بستانی و خشخاش سفید در آخر دوم سرد و در اول تر و مخدر و منوم و منضج مواد رقیقه صفرا و به وده درهم او بشکر خشونت سینه و سرفه حار یابس و نفث الدم و تب دق و حرقت مثانه و امراض حاره آن و مقوی جگر ضعیف و گرده و سمن و با عسل مسهل و مدر و مضرت آن قاطع باه و بوئیدن بو داده او رافع بیخوابی و با شل او مغز بادام مولد خون صالح و رافع هزال و چون خشخاش تازه را با پوست کوبیده قرص سازند جهة سرفه و درد سینه و حرقت البول و اسهال کهنه و تشنگی شرباً و جهة تجفیف رطوبات و تحلیل اورام ضماداً نافع و قدر شربتش تا پنج درهم و از تخم او تا ده درهم و از پوست او تا یک مثقال و نیم و از گل او تا یک درهم و مضر مبرودین و مداومت او و مضر ریه و مصلحش عسل و مصطکی و شکر و پوست او مایل بخشکی و رادع و سدد و یک مثقال که صبح و شام بنوشند جهة اسهال سوداوی و صفراوی و التهاب امعاء مجرب و ضماد او جهة درد سر و با حلبه و گلاب کشیح یافته باشند جهة استسقا و تسکین درد آن و منع ریختن مواد با عضا و نطول مطبوخ او و مطبوخ برگ او جهة بیخوابی و با آرد جو جهة اورام حاره و با درخ و نعوق آب مطبوخ او با عسل که رب خشخاش گویند جهة منع نزله

وسرفه و اسهال مزمن نافعست خصوصاً با اقاقیا و عصارهٔ لحیة التیس و طبیخ بیخ او جهة جگر علیل و خلط غلیظ معده مفید و عصارهٔ
پوست او که کوکنار نامند سرد و مایل برطوبت و در آثار قوی‌تر از تخم او و مداومت او مرخی اعضا و شوش حواس و قاطع باه و دفع
اشتها و هاضمه و مورث نسیان و مفسد خون و بالعرض محلل حرارت و رطوبت غریزی و ممسک و مانع ماده حاره و یابسه و منوم قوی و منظ
بالعرض است و گل خشخاش با آب کشنیز جهة نمله ساعیه و قروح و ضماد او جهة سوزش چشم و قرحه قرنیه کحلاً مفید و روغن او که بدستور روغن
گل گیرند مخدر و مسکن درد های حاره و اورام و نشاستهٔ او جهة نزله و سرفهٔ حاره و قطور او جهة درد گوش و ورم حاره او مفید و روغن تخم خشخاش
در افعال از آن ضعیف و منوم و مسدد است خشخاش اسود مصطلح اطبا سابق از افیون و عصارهٔ او اهست و اقسام دیگر و مراد از او قسم
بریست که برگش کثیر التشریف و زعب دار باشد در آخر سیم سرد و در جمیع افعال تخم او قوی‌تر از بستانیست و جهة سیلان رحم و حرارت
جگر و با شراب جهة رفع سیلان حیض نافعست و مضر دماغ و مصلحش بازیانه و قدر شربتش جمیع اجزا بقدر نصف شربت اجزا بستانی
است و از تخمش یک مثقال و بدلش خشخاش و کاهو است و در اکثر مواد خشخاش منثور قسمی از خشخاش بریست برگش شبیه برگ تره تیزک
و دراز و با خشونت و مایل بسفیدی و شاخش خشن و قبه او کوچک و شبیه شقایق و در قوه از خشخاش بستانی قوی‌تر و از خشخاش سیاه ضعیف
و یکمثقال او با ماء العسل ملین طبع است خشخاش مقرن گیاهیست برگش سفید و با زوائد مثل اره و زغب دار و گلش زرد و ثمرش شبیه
بشاخ گاو و منحنی و از اینجهة مقرن گفته‌اند و در جوف او دانهای مثل حبه کوچک و منبت او بیشتر کنار دریا است و او غیر جبلاهنگست
چه دانهٔ او زرد است و انبر زردست در سیم گرم و خشک و جالی و مقطع اخلاط لزجه و مسهل و برگ و گل او جهة تنقیهٔ جراحات و خشکریشه
او و اکتحال گل او جهة قرحهٔ چشم و طبیخ بیخ او جهة علل بارده جگر و عرق النسا و رقیق کردن اخلاط غلیظهٔ لزجه نافع و یکمثقال از تخم او مسهل
قوی اخلاط لزجه است خشخاش زبدی گیاهیست بسیار سفید و ساق او بقدر ذرعی و بسیار ریزه و دراز و بیخ او باریک و ثمرش متصل بگر
او و سفید و مستعمل از او ثمر او در وسط تابستان میرسد و بغایت گرم و خشک و در طبع مثل جبلاهنگ و از جملهٔ سموم و مسهل و مقیی قوی و
جهة تنقیهٔ دماغ و رفع بلغم و صرع مفید و قدر شربت از تخم او تا یکدرهم است خشاب بلغت فارسی اسم آن مطبوخ میوه هاست که با شکر طبخ
یافته باشند مثل آلو بالو و مویز و سیب و به و زرد آلو و امثال او و مجموع او الطف از مثل او و مؤلف تذکره گوید که از آلو بالو جهة تسکین
و اصلاح خلط محترق و التهاب و درد سر و از به جهة تقویهٔ احشا و رئیسه و ارواح و هاضمه و رفع عفونات و از سیب جهة خفقان و غشی
و کرب و از مویز جهة تصفیهٔ صوت و تفتیح سدد و یرقان و ضعف جگر و عسر البول و از امرود جهة سرفه و تب عفنه و منع ارتفاع بخارات
بدماغ و از بوشترین او خشاب نزد آلو است و مجموع مولد ریاح و مصلح همه انیسون و مصطکی خشکنجبین معرب زاکنجین خوخشت و تعلیت
در غایت خشکی و سبز و زرد و سفید و سیاه و سرخ میباشد و در بعضی تحریر نامند و در دیلم و در طبرستان اسپبندان نامند سفید او
در مجموع افعال قوی‌تر از غیر او در غایت حدت و یبوست و زرد و سرخ او قوی‌تر است از سفید و سبز او بسیار گرم و مایل بتلخی و
سیاه او قریب بعمل بلادر در چهارم گرم و در غایت جلا و تقطیع و تحلیل و زیاد و محرق اخلاط و مهلک و قدر شربتش تا یکدرهم است
خصی الحرش جلوست خصیة البحر و خصی خرزه مامی جندبادست خصی الدیک حب البانست و مؤلف تذکره گوید غیر او هست
و گیاه او شبیه بعنب الثعلب و الطول و دانهٔ او بقدر آلوبالو و سفید و در دوم گرم و خشک و مسهل بلغم لزج و ضماد او جهة تحلیل صلابات
و مفاصل نافع و مصدع و مکرب و مصلح او نفشه و قدر شربتش تا یکدرهم است و بدلش زبرهٔ است خصی الثعلب بفارسی ثعلب گویند
و آن بیخیست سفید و از سورنجان کوچکتر و طعم او شیرین و با لزوجت و اندک تلخی و در توی شبیه بسوی منی مثل دو بیضه کوچک
که باهم ملاصق باشد و از هر بیضهٔ ریشهٔ باریکی دراز رسته و در آخر هر یک دانهٔ کوچکی موجود که هر چند آن دانه بزرگ شود بیضهٔ
او کوچکتر شود و از اینجهة قاتل الاخیه نامند و مستعمل اصل بیضه است زیرا که کوچک و برگش بقدر انگشتی و از برگ پیاز اندک عریض‌تر و پهن
بسوی زمین و نرم و ساق او بقدر شبری و بر بالای او دو عدد گل زرد رنگ و در وسط گل چیزی سیاه و منبت او جبال و اماکن نمناک
و بیخ تخم است در آخر اول گرم و تر و مسمن و مقوی عصب و جهة کزاز و تشنج یابس و تولید منی و تقویت نعوظ و طلای او با روغن گل
مقوی مسوی و منبت او و مانع نعوظ و قدر شربتش دو مثقال و مضر فم معده و مصلح آن شکر و بدلش شحم رطبه و تخم زرد کست و گویند

خشخاش سیاه
خشخاش مقرن
خشاب
خشکنجبین
خصی الحرش خصیة البحر خصی خرزه خصی الدیک
خصی الثعلب

نوعی از گلی است که در او چیزی شبیه مگس میباشد و بیخ او در تقویت باه ضعیف‌تر است و نوعی دیگر میباشد برگش و شاخش سرخ و بر سر او دو عدد
گل بسیار کوچک و در درون او تخم سیاهی و در تابستان میرسد و در سال میماند در دوم گرم و تر و گویند جهة امراض سودا و بیه مجربست
و هر کاه آنرا قلع کنند دست او بیحس و حرکت گردد و چون اولا بسوزانند و با موم و روغن زیتون یا با سرکه تدهین کنند رفع
او شود و نوع چهارم آنرا برگ سه عدد و مایل بطرفی زمین و شبیه برگ سوسن از آنکه زنبق است و بیخش دو عدد بقدر جوزی و سرخ و
درونش سفید و با لزوجت و شیرین و در دوم تر و بغایت مسهل است و نوع پنجم را نبات و بیخ مثل نوع چهارم و تخم او شبیه تخم
کتان و از آن بزرگتر و براق و صلب در سیم گرم و با رطوبت فضلیه و در تحریک باه قوی‌تر از شقاقل و چون بیخ او را در دست دارند باعث
نعوظ گردد و جهة فالج و لقوه و تسمین بدن و برانگیختن شهوت و حمول او با زعفران و اندکی مشک موجب حمل و دهان عفنت و محرب
دانسته‌اند و تخم او با شراب بغایت موجب نعوظ و مکدر حواس و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و قدر شربت از بیخ او تا یکعدد و از تخم او
تا یکدرهم است خصی الکلب یونانی ارخس نامند و آن بیخ گیاهیست مثل دو زیتون بهم چسبیده یکی ماده و بزرگتر و ممتلی و دیگری
نر و کوچکتر و غیر ممتلی و سفید لون و برگش شبیه برگ گندنا و ساقش بقدر شبری و تا نیم ذرع و گلش ریزه و با هم متصل شبیه بسیر و بنفش و بیخ
گل اصابع صغیر و حقیر و در فیروزکوه و هر دو را شاهده نموده با همه صفات با هم شبیه‌اند مگر آنکه گل اصابع صغیر بسیار بهم متصل و بیخ سرخ
از عوانیست در آخر دوم گرم و خشک و محلل اورام بلغمی و مسخن و نر او مادهٔ او با رطوبت فضلیه و تازهٔ او که با شیر پخته باشند بغایت
محرک باه و خشک قسم نر او قاطع او و گویند هر یک از نر و مادهٔ او که بعد از دیگری خورده شود فعل اول را باطل میکند و ضماد او در خشونت
ریه و صمغ خشخاش است و تصحیح نموده‌اند که قسم مادهٔ او باعث تولد ذکور است و نوع دیگر را برگ مثل نوعی اول و عریض‌تر و با رطوبت
چسبنده و گلش بنفش و بیخش دو عدد کوچکتر از اول و هر دو ممتلی و در از دو در سیم گرم و خشک و قاطع باه و قابض اسهال و خشک
سائیدهٔ او و نوع اول محلل اورام بارده و منفی قروح و رافع عفونات آن و جهة نمله و قروح خبیثه و قلاع رطبه مفید و مفتح سدد و دافع
آثار جلدیست خصیه از جمیع حیوانات نیکوترین اعضا در رطوبت و در او غالب و مفید و بهترین همه خصیهٔ خروس است مسمن و مولد منی
صالح و مصلح سابرا و بخیتن و با نمک و صعتر استعمال نمودنست و خواص خصیهٔ هر حیوانی در ضمن او مذکور میشود خلاف بلغت مجمع درختیست مثل
و گویند مثل کمیت خفف خربزهٔ نارسیده است خطر و سمه است خطمی معروفست و سفید و سرخ و الوان مختلفه میباشد
و اینچه شکل باشد خطمی بری و خطمی نر نامند جاسنوس سرد و تر دانسته و شیخ الرئیس گرم با عتدال و اکثر کتب لغوی مایل بسردی و تری و از انواع
خبازی شمرده‌اند و محلل و منضج و رادع و مرخی و گل او ضعیف‌تر از برگ و ساق و هر گاه برگ و ساق را خشک کرده استعمال نمایند بهتر دانسته‌اند و آب
طبیخ او و عالی بها و مقعد و اطفال فرزند اورام مسهله و یکمثقال او جهة تحلیل قولنج و گشودن بول و حیض و قرحه و نفث الدم و سرفه حاره و اسهال
و مغص و مواد سوداوی و خلط خام و ضماد او جهة التیام قروح و تسکین درد و رها و تحلیل او و خنازیر و نضج جراحات و دمل و ورم پستان
و مقعد و ورم جراحات و خراز و شکستگی اعضا و عرق النسا و مفاصل و نقرس و با روغن زیتون جهة گزیدن هوام و سوختگی آتش و با ادویهٔ
مناسبه و رد عنها جهة ذات الجنب و ذات الریه و ضماد بیخ او با روغن بغایت منضج سریع الاثر در اورام حاره و نطول او جهة ورم زانش و
جلوس در طبیخ او جهة ورم مقعد و انضمام فم رحم زنان عقیم مفید و تخم کوبیدهٔ او جهة سنگ کرده و لعاب او با شکر جهة سرفهٔ حاره و ضماد
او با سرکه که در آفتاب نشیند جهة بهق و با روغن زیتون و سرکه جهة سموم حیوانی و بیخ و تخم او با دو جزو دانهٔ خرما که با سرکه طلا کنند جهة ورم
بغایت مجرب و پوست بیخ او بغایت ملین و قوی التحلیل و طبیخ او جهة مغص و زهیر و سدهٔ امعا و قرحهٔ او با شراب جهة عسر بول و حصات
و رفع فضلات خام مثانه و عرق النسا و ارتعاش و شکاف عضلات و جلوس در طبیخ او و بدستور تضمید آن جهة تشنج مفاصل و صلابات
اعضا و مضمضهٔ طبیخ او با سرکه جهة درد دندان نافعست و چون بیخ او را کوبیده در لته بسته در آب کداخته در زیر آسمان چندان بگذارند
که منجمد گردد طلای او جهة رفع تهیج ملک چشم مؤثر و جهة سرفهٔ حاره و نفث الدم مجرب و طبیخ او نیز همین اثر دارد و مضر معده و مصلح او
عصارهٔ زرشک و عسل و رازیانه و گویند مضر ریاست و عسل مصلح او است و قدر شربتش از یکمثقال تا دو مثقال و از طبیخ او تا سی مثقال
و بدلش خبازی و صمغ خطمی بغایت مسکن تشنج و قابض طبیع و رافع صفراوی است خطاف بفارسی پرستوک و بترکی قرلانقوچ

خصی الکلب
تقسیم
خصیه
خلاف
خطمی
خطاف

دید بلیے میلا نماینده واز طیور معروفست گوشت او در سیم گرم و کباب او مفتح سدد و دافع سنگ مثانه و دافع یرقان و امراض سپرز
و شاییدن بمثقال از خشک سحوق و جهت قوه باصره و غرغره او با آب جهت خناق و جمیع امراض حلق نافع و طلای سوخته او جهت
اثر دارد و اکتحال محرق او مقوی باصره و دماغ او با سرکین و با کندر او با عسل جهت ابتدا از نزول آب و بیاض و جرب و سبل و ظفره نافع
و بدستور خون گرم او و سرکین او بغایت جالی و بهق و آثار نیکو کردن رنگ رخسار و زهره او جهت سفید کردن موی سیاه مجرب دانسته اند
و خوردن آب معصور مدقوق او با قدر یکدرم جهت اخراج جنین میت سریع الاثر است و بدستور بمثقال فاکتر شیاف او که خورانیده
باشند جهت عسر ولادت بغایت مفید و خوردن خون او سبب دفع شبق زنان و طلای او بعد از کندن موی سفید باعث دیانیدن موی
سیاه مجرب دانسته اند و طلا کردن چشمهای او با دهن زنبق بر ناف زنان جهت عسر ولادت بسیار مؤثر و سعوط زهره او جهت سیاه
کردن موی سر و ریش سفید مهر بار بس گویند مجربست و مؤلف یا لا یبع گوید مخصوص سفیدی قبل از وقت باید شیر در دهن نگاه دارند که
دندان سیاه نشود چون ده ساله و دو بار بچه میکند و هرگاه در حین زیادتی نور قمر شکم بچه او را بشکافند دو سنگ ریزه ظاهر میگردد یکی
سفید و یکی ملون چون غیر ملون را در پوست گوساله که در حین زاییدن بهم گرفته باشند که بدن گوساله بزمین نرسیده باشد ذبح کرده
بسته بر بازوی صاحب صرع یا بگردن او ببندند در دفع صرع و جمیع اطبا مجرب دانسته اند و سنگ ملون را چون در حریر سفید پیچیده نگاه
دارند باعث جاه و قبول و قضاء حوائج میگردد و در حین آن دو را که یک سنگ ملون سرخ میباشد و تعلیق او موجب دفع فزع است و گویند
چون بچه او را بزعفران و مثال او زرد کنند بدستور که در حین زرد کردن ببینند جهت رفع زردی بچه سنگ یرقان با شیان او در دو چون
دیدن وقت صلوت جمعه آشیان او را خراب کرده بآب جوشانیده با آن غسل کنند باعث بطلان سحر و شر است خفاش بفارسی
شب پره گویند در سیم گرم و در چهارم خشک و مرق پخته او مسهل فضلات غلیظه و زرداب و دافع استسقاء و جهرا و در روغن زیتون و زنبق جهت
فالج و رعشه و مفاصل و نقرس و درد کمر او دهها یا رد و طلای مطبوخ او با اهلیل جهت احتباس بول سریع الاثر و ملبوس در طبیخ او جهت فالج
و حمول پیاد او قاطع حیض و طلای خون او قبل از بلوغ مانع برآمدن موی زیر بغل و بزرگ شدن پستان و مالیدن زهره او بر فرج جهت عسر ولادت مجرب
و دهن بروغنیکه در ظرف مس بقلع او را جهت پخته باشند جهت رویانیدن موی و دراز کردن او و بعد بل و اکتحال مغز سر او با آب پیاز جهت
نزول آب و با عسل جهت بیاض و طلای او بر کف پا مهیج باه و سرکین او جهت قوبا و بیاض چشم و خاکستر سوخته او جهت منع مستی مؤثر و بول او
بغایت جالی و در آشیان او منجمد او هم میرسد که شبیه زرقا مانند بقدر بند انگشتی و سفید و متخلخل شبیه بقلی و سودا فدر زهر است بمثقال
قاتل و ربع درهم او مخرج حصات و اکتحال او دافع بیاض عین و طلای او باعث جراحت جلد و سترنده موی و قاطع ثالیل است و کذا قتل
سرا او در زیر بالین که عالم بر آن نباشد مورث بیخوابی و بدستور دل و جسم او همین اثر دارد و دفن کردن او در برج کبوتران موجب جمعیت
کبوتران و در سوراخ موش باعث گریختن ایشان از آن مکان و داشتن آن مورث قوتست خفنج خردل بریست خف الغراب نوعی از
حلزونست دراز تر از زورع و بزرگتر از آن خفروج خرفه است خل الزیت ترشی است که از روغن زیتون و غوره یا از سرکه و روغن
بادام و نان فطیر و شکر ترتیب دهند خلال ابراهیم خر زبر ترتیت خلال الدان نوعی از اطریلال است خلال خلیل نبات اطریلال است خلوق
زعفرانست خلال مامون اذخر است خلبان هم یو تا بالیمدز نیز رجعیت خل الخمر سرکه انگور است خل العنصل سرکه عنصل است و در اسقیل
مذکور شد خلال در منج مذکور شد و نغوره خرما است که از قد ملیح گذشته و در ستیبا جرا نیز باین اسم نامیده خل بفارسی سرکه نامند و از خرما
و مویز و شکر و عسل و انجیر و مثال آن و از حبوبات مثل برنج و غیره ترتیب میدهند و مراد از مطلق او سرکه انگور است و خل خمر او نزد ارباب که عنب
کما داهیکه اول خمر شود و سرکه میشود بخلاف سایر که اول ترش میشود و بهترین همه سرکه انگوریست بعد از آن مویزی و انجیری و سرکه انار و نار
جیلی و عسلی و سه قسم آخر گرم و خشک اند و سرکه انگوری مرکب القوی و در دویم سرد و خشک و گویند خشکی او در سیم است قابض و بسیار مجفف
و سریع النفوذ و رساننده قوه ادویه باعضا و ملطف و قاطع اخلاط غلیظه و دافع تشنگی و معین هضم و قاطع نزف الدم اعضا و محرک
اشتها و گدازنده بلغم و سپرز و موافق معده ملتهبه و بلغمی و جهت قطع صفرا و تفتیح معده و سده ماساریقا و سپرز و مداومت خوردن
او ناشتا قاتل کرم معده و کرم او با عسل جهت نفث الانتصاب نافع و قی کردن بعد از خوردن گرم او جهت ادویه قتاله و دفع جمود خون

خفروج خل الزیت
خلال ابراهیم خلال الدان
خلال خلیل خلوق
خلال مامون خلبان
خل الخمر خل العنصل
خل
بزبانی

دیر

و شیر در معده و با نمک جهت رفع ضرر قطر و سگ دیوانه گزیده و مکیدن او و تدریج جهت زلو یکه در حلق مانده باشد و سرفه کهنه رطوبی
و غرغره او جهت منع سیلان فضول بحلق و خناق و سقوط لهات و درد دندان و مضمضه او با نمک جهت قطع خون بن دندان که کنده باشند
و با زاج سفید جهت خون لثه و بستر آن و طلای آن جهت منع انتشار قروح خبیثه و باد سرخ و حمره و نمله و جرب متقرح و داء الشیر و خشن و عدم ظاهری
و با ملح و مانع ورم جراحات تازه و درد سر حار و خارش بدن و گزیدن حیوانات سمیه حاره و خوشکی آتش بغایت مجرب و چون
بر عضوی بمالند منع قبول ماده از عضو مجاور خود میکند و نطول او جهت گزیدن حیوانات سمی و ربو و منع نزف الدم ظاهر بنشیند و قطع
سیلان خون و طعامیکه در سرکه پخته باشند منع سیلان فضول بشکم میکند و ضماد انجیر یکه در آن پخته باشند جهت سوزش عضو و خون
آن از مجربات و با گوگرد جهت نقرس و با عسل جهت رفع آثار تحت چشم و خون مرده و با روغن گل جهت درد سریکه از آفتاب حادث شده
باشد و با آرد جو جهت خناق و ورم پستان و بنا گوش و با خاکستر کرم جهت غدد و اورام بارده و با حرمل جهت قذر و کزاز مفاصل و جوشانیده
او با گلاب که پارچه را با او تر کرده باشند و بر سر ضماد کنند جهت درد سریکه از صفرا و خون و بخارات حمام حادث شده باشد
مجرب و پاشیدن سرکه که بر سنگ گرم کرده باشند بدستور سکنجبین ایران انداخته بخار او جهت درد سر مزمن و نزلات و سرفه مزمن
و بواسیر و خوردن انجیر و مویزیکه در آن خیسانیده باشند جهت سپرز و مضمضه طبیخ او با زیره و صعتر جهت تسکین درد دندان و قروح لثه
مجرب و قطور او جهت کرم گوش و بخور او جهت دوی و طنین و گرانی سامعه و تفتیح سده شنوم و بوئیدن او جهت سده مصفات و با گلاب
و روغن بادام و روغن گل جهت سرسام و هذیان نافع و چون یک اوقیه پیاز عنصل خشک را ورق کرده در سرکه بجوشانند تا مهرا شود و تا
یکهفته در آفتاب گذاشته صاف نمایند و هر روز ناشتا تا دو درهم از آن بنوشند جهت رفع بدبوئی دهان که بسبب معده باشد مجرب
و در جمیع افعال مثل سرکه عنصل است که در اسقیل مذکور شد و مضر پیران و سوداوی مزاج و ... باه و صاحبان سرفه تازه و سعال یابس و مضر
اعصاب و اعضا عصبانی و رحم نافهین و مبرودین و صاحبان ریاح غلیظه و درد مفاصل و مداومت او مورث استسقاست و صاحبان ضعف
احشاء و نوشش مضعف بصر و مورث زردی رخسار و سحج و لاغری بدن و مصلح او شیر ناهلو گوشتابه و جرب سراب سرخ غلیظ و دافع ضرر
سرفه شیرینی و روغن بادام و لادویه مضعف بحرارت و در ضعف اعصاب عسل و ادویه حاره و در سحج لعابها و قدر شربتش تا بمثقال
و بدلش در ... آب لیموست و سرکه عناب و نار جیل مضر عصب ... خلنج درختیست شبیه بدرخت گز و در حین و بلاد ... بسیار
بزرگ میشود برگش مثل برگ گز و گلش کوچک و سرخ و زرد و سفید میباشد و ثمرش مثل خردلست در دویم گرم و خشک و شکوفه آن شدیدتر
و قویتر از سایر اجزا او و شکوفه و برگش جهت گزیدن هوام و روغن او که شکوفه را در آن ریخته ۳ هفته در آفتاب گذاشته باشند جهت
عیا و درد مفاصل و نقرس نافع و نشاره چوب او را همین اثر است و بمثقال از تخم او با عسل حافظ دلست از ضرر سموم و خلانیدن ... در ظروف
چوب او مانع خفقان است خلاف شامل بید مشک و بید برگی و بید موله است و از مطلق او بید برگی مراد است و گل او که بعد از برگ
بهم میرسد در بخش زرد و بقدری خوشبو و ثمرش مثل خوشه که از ساق شاخهای او میروید و کتب بید نامند و در اکثر مواضع یافت میشود
و قسم نر او بکل است و صفصاف اسم خلاف بریست گلش در دویم سرد و در اول تر و برگش در اول خشک و ثمرش در اول تر و سرد و بید موله
در افعال ضعیفتر از او است و مفتح سده جگر و ملطف و دافع خفقان و تشنگی و جهت ضعف معده حار و تبهای محرقه و صفراوی و جمیع امراض
حاره و رمد و صداع نافع و عرق او الطف از جرم و شکوفه او و خاکستر چوب او جهت نزف الدم و با سرکه جهت ثالیل و نمله و ورم پستان
و ورم اعضاء ظاهری مفید و جرم برگ او قابض و رادع و عصاره او مسهل بلغم و صفرا و سودا و مدر بول و جهت سده جگر و یرقان و صلابت
سپرز و صرع و منع لرز تبها و اختناق رحم و مفاصل و نقرس و گزیدن عقرب و ادویه سمیه و قطور او در گوش جهت پاک کردن چرک او و بسیار
مفید و مضر ... و مصلح او گلاب و شکر و قدر شربتش میت درهم تا که با شکر بنوشند و طریق شاییدن آب او در دستورات مذکور است
و صمغ او مقوی باصره و جالی و ثمرش جهت اسهال مویی مجربست و حبوس در طبیخ برگ و شاخ او جهت رفع فساد اعضا بغایت مؤثر خلاف بلخی
بفارسی بید مشک نامند و در شام شاه بید و گل او قبل از برگ بهم میرسد بقدر بلوطی و ملون بزردی و اندک سرخی و سیاهی و سفیدی و بسیار
خوشبو و جالینوس سرد و تر دانسته و جمعی دیگر در اول گرم و مایل بخشکی بیان نموده اند و محلل و ملطف و مفتح سده خفیفه دماغی و مسکن صداع

خلنج
خلاف
خلاف بلخی

که ادنی

که از بخار و مواد حاره باشد و ملین طبع و عرق او در جمیع افعال قوی‌تر از عرق بید و گلاب و ملین طبع و مقوی دل و معده و معین باه
و مقوی اشتها است و چوب و برگ او در خواص و مصلح و قدر شربت مثل بید است و روغن بید مشک و بخور بید سرد و مجفف و مسکن
درد و مانع صعود بخارات به دماغ و خوردن او مانع غلیان خون بسیار گرم و بدلش روغن گل و طریق عمل او مثل روغن بنفشه است و چون با مغز
بادام و بنفشه گیرند الطف است و بدل عرق او عرق نیلوفر است خلاف بری بید مطلق معروف است خلد بضم فاء المعجمه و فتح لام بلغت
موش کور و در اصفهان و اسنانک و بدلیسی کامش گویند حیوانیست بی چشم و بی دم و بی دست و پا و از موش کوچکتر و سرخ رنگ و ریشه
اشجار را میخورند و در منها ... سوراخ میکند و گویند چشم او در زیر جلد است و اشیا را می‌بینند و طیانا روش گویند که هر گاه در
سوراخ مسکن او پیاز و گندنا بگذارند بدبوی آن بیرون آید و در سموم قتاله و بغایت گرم و با رطوبت و خون موضع دنبالهٔ او جهة خنازیر
و بیاض چشم و رفع آثار جلد و طلای دماغ و با روغن گل جهة برص و بهق و قوبا و خنازیر و هر چه از بدن بر وید کند بعدیل است و قاطع رعاف
و سیلان خون هر عضو و محلل اورام و خون ... همین آثار دارد و سر او را چون سوخته با زاج سفید در گوش گذارند جهة ازالهٔ بدبوی آن
و طلای آن جهة درد سر و بخور او جهة عسر بول و سوده زهره او با آب سنج رطبه و قدری زعفران جهة رفع لقوه از مجربات شمرده‌اند و تعلیق لب بالای
او جهة تب ربع و صرع و با سائیدن جهة بیرون آمدن دندان اطفال و گویند خوردن دل او اعانت بر اطاعت روحانیات کند و دفن کردن
او در بستان مانع اثر سحر و زند خستن دندان او در میان جماعتی موجب تفرقه ایشان و هم چنین در آتش انداختن پیاز او خلر بضم فاء و
تشدید لام دانه‌ایست شبیه کرسنه و گیاه او ... و گیاهش ریزه و گلش مابین سفیدی و زردی و غلافش شبیه بغلاف باقلی و سفید آن
پنج قسم است یکی از غلاف باقلی کوچکتر و پوستش غلیظ و در غیره و بسیار سفید باشد و دانه او بقدر نخود کوچکی و در دو ... ابیض گویند
و در دوم مضاعف الغلاف و خشن و دانه او در سفیدی کوچکی و تند و دیگر کمتر از اول باشد و او را انقه نامند و مذکور شد سیم طویل الغلاف
قریب بباقلی و سیاه رنگ و دانه او مستدیر و بزرگ و مایل بزردی است و بسیار تلخ و در مصر بسیکه گویند چهارم دانه او کوچک و پهن
و غبیر است و جلبان ... نامند پنجم رقیق الغلاف سفید دانه ... و او را افقاص گویند و همه اقسام او در آخر دوم خشک و در اول سیم سرد
و طبیخ او با عسل مدر بول و حیض و منقی امعاء و محلل اخلاط فاسده و ملین سینه و جهة سرفه و قصبه ریه و درد سینه و دفع فضلات غلیظه
و ادرار نمودن شیر و ضماد او جهة تقویت اعضا و ... و کلف و با عسل جهة تحلیل اورام و بخور او در موضعی موجب جمعیت مور
است و مضر اعصاب و مولد سودا و نفاخ و مصلحش شراب العسل و قدر شربتش تا ده درهم است و نوع بری او بغایت غلیظ و مدر است
خلال مکه اسم فارسی ... است خلزری بلغت ... نامند خمة غصان بکمون است حمظ گوشت بریان است خمان الارض
نوع صغیر خمانست خمافیطوس کمافیطوس است خمخم نبات تودریست و بلغت ... اسم خبازیست خمالیون مازریون
سیاه است خمل سورنجان است حمتة اوراق بنجنکشت است خمیره بنفشه اسم فارسی بنفشه مربی است خمیر مایه اسم فارسی خمیرة بلغت
خمیر ترش و خمیر مایه گویند و آن آرد گندم است که با روغن کنجد و روغن زیتون و شیر و سایر روغنها و ماست از هر یک که باشد سرشته
گذارند تا ترش و بد بو شود و قدری از آن داخل خمیر نان میکنند تا فطیر نشود و مرکب القوی در دوم گرم و خشک و بغایت جالی و ملطف
و جاذب از عمق بدن و با نمک که زیاده باشد منضج و منفجر دمل و محلل اورام بارده و مسکن درد و دو مثقال آنچه در او خمیر مایه کم و نمک
بقدر چهار مثقال حل نموده باشند و با چهار دانگ طباشیر ... و یک دانگ زعفران جهة رفع خمار و تشنگی و تب و التهاب مجرب و چون
دو مثقال و نیم سرکه نیز اضافه کنند جهة اسهال صفراوی و حرقة ... محلول او در آب با ربع آن روغن بنفشه جهة ورم حلق و ضماد او
با حنا و روغن و نمک جهة تحلیل صلابات عظیم ... مجرب و چون با تخم ... و خردل سائیده و نصف عشر خردل شبت و سه چندان مجموع خمیر مایه ضماد
نموده و در ده مثل همه آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با نصف وزن او عسل بقوام آورند جهة تقویت هاضمه ...
صبر شوان کرد و منقی معده از اخلاط محترقه و رافع بلغم و مسهل است و هر گاه بعد از معاجین با هیه بلا فاصله بنوشند بغایت سریع
الاثر است و چون خمیر مایه را کوبیده و با آب انار شیرین و امثال او بنوشند قائم مقام خمر است و از اسرار مکنونه است و مضر سینه علیل
و مصلح او کثیرا و قدر شربت تا هشت مثقالست خمر مراد از او در شرع با خمر العقل است بعضی آنچه عقل را بپوشاند و در عرف از مطلق ... انگور را

خلاف بری خلد

خلر

خلال مکه خلزری
خمة غصان حمظ
خمان الارض خما
فیطوس خمخم خمة
نبون خمل ...
خمیره خمیر مایه خمیره

خمر

انگوری مراد است که آب انگور را در خم بدون زفت اندوده کرده مستور در آفتاب و بعد از آن در سایه گذارند و غیر انگوری نبیذ نامند
و اصناف او بحسب افعال زیاده بر شصت قسم میشود و چون خردل داخل کنند بعد جوشانیدن خمیر میشود و شیرین می‌باشد و زعفران
باعث شدت سرور و تقویت جگر و دل میگردد و چون با دانهٔ انگور باشد قابض میشود و ریحانی آنکه خم را بعد از اندودن بزفت
و یا بقیر یا موم عود و کشته بخور کنند و با آب انگور مودود و مصطکی و دارچینی و سنبل قدری اندازند و بعد از آفتاب گذاشتن
ظرف آن را در زمین دفن کنند و انچه باد و شتا نگذشته باشد سلافه نامند و بعد ... نامند و چون آب انگور را جوشانند تا ربع
و سوم ... و در خم کنند او را جمهوری گویند و تیره و غلیظ را قهوه نامند و او قاطع باه است و شراب یکسال از یکسال تا دو سال گذشته باشد عتیق
گویند و او در سیم گرم و در دوم خشک است و قدیم او زیاده از ده سال تا چهل سال است پوست آن در سیم و تازهٔ او که سلافه است در دوم
گرم و تر و از شش ماه تا یکسال در آخر دوم گرم و مایل برطوبت است و اولی آنکه بعد از جوشیدن اقلا تا سه ماه نخورند در استعمال
... و قوی‌تر از این اقسام زرد عتیق گویند و ضعیف‌تر از همه تازهٔ سفید است و رقیق او سریع النفوذ و منضج اخلاط غلیظه و دیر هضم و کثیر
الغذاء و مقوی اعضاء و شیرین او ثقیل و غذائیت او غالب و زرد شیرین او معده و هضم و مضر عصب و مورث ... و قسم قابض خم
حابس طبع و باعث خشونت سینه و باعث معده و مقوی احشاء و تلخ او جالی و مفتح و هاضم و مولد سودا و سرخ خوشبوی او که عبارت
از ریحانی است معتدل و بهتر از سایر ... و مورث امراض مهلکه و مشمس او که در آفتاب پرسانیده باشند و بعد از جوشیدن
بسیار بزرد سریع الانحدار و با تفریح بسیار و مولد ... حاره و مطبوخ او که جمهوری باشد قلیل ... و منضج و مقوی عصب
و مصدع است و مدفون او که خم را در زمین دفن کرده باشند و ... آفتاب بخود گذشته باشند غلیظ و دیر هضم و متعفن و مولد
... است و شراب کهنه صرف ... اعصاب و مورث ... است و ممزوج باعتدال مصلح حال بدن و ممزوج با آب گشنیز باعث
... اعضا و استسقاء و ثقیل و دیر هضم و خفیف او سریع النفوذ و قدیم او مضر حواس و اعصاب و تازه او نفاخ و دیر هضم و مورث امراض
بلغمی و شراب تازه تیره مولد سنگ مثانه و مسدد و صاف او مفتح و مدر است و بهترین شراب مایل بحالی و ... معتدل القوام
مایل بتندی خوشبوی است که در رنگ مابین سرخی و زردی باشد و در تلخی و شیرینی متوسط ... و در قدر استعمال او
اختلاف بسیار است و تا ده درهم تجویز کرده‌اند و جالینوس و شیخ الرئیس اختلاف مقدار را بحسب امزجه و اسنان نوشته‌اند و در ... المزاج
قدری که بدرقه طعام شود و در رفع تشنگی کند و بحد سرور نشاط مفرط رسد و از قسم سفید رقیق و زرد و سرخ و ممزوج باشد و در معتدل المزاج و ... بدن
بقدر نهایت سرور و از قسم غیر ممزوج باشد و در قوی الابدان و صاحبان خلط غلیظ قدری که از حد طرب و ثقل بخواب رسد و مراعات اوقات
اهم از لوازم است باید در تشنگی مفرط و گرسنگی بسیار و بعد از تعب و حرکات قویه و در ... مفرط و در هوای بسیار گرم و وسط روز ... تابستان
استعمال ننمایند و بحد مستی مفرط نرسد مگر در ماهی یک دفعه که باعث استراحت ارواح و قوی گردد و اکثر فرموده‌اند که اگر هر روز استعمال
ننمایند و بعد از یازده روز یا یک هفته ... و بدستور شرط آنکه در مکان استعمال او عطریات و نغمات و آب روان و اسباب سرور
و بهجت و مشاکل مرغوبه و رفقاء عاقل و فهمیده و صاحبان اخلاق حمیده باشند و خیام ... مجلس شرح و طرح در ... داده است که باده خوری
تنها با خردمندان خور پس با صنم لاله رخ خندان خور بسیار مخور و در مکن فاش مساز اندک خور و گاه گاه خور و پنهان خور و سبب مستی منغمر
شدن حواس است ببخارات پی در پی که قبل از تحلیل اجزاء متصاعده اول تصاعد اجزاء دیگر شود لهذا ضعیف الدماغ زود مست میگردد و در
قوی الدماغ چون تحلیل بخارات بیشتر است و بحد کثرت جمعیت میرسد دیر مست میشود و سبب سرور کثرت روح حیوانی و قوت دلست
و سبب اخراج روح تدریجا بظاهر باعث سخا و شجاعت و خوبی ادراک میگردد و در هر مزاجی خمر محرک خلط غالب و آثار آن خلط است
چه کثیف الخلط را باعث ملال و گریه میشود و در لطیف الخلط سبب خنده و سرور و صاحبان اخلاط حاره را موجب غضب و اخلاط
بارده رطبه را علت سکوت و خوف و چون مراعات استعمال خمر بحسب مقدار و سن و فصل و مکان و وقت کرده شود جهة حفظ صحت و
فکر و رنگ رخسار و تقویت فهم و هاضمه و دل و معده و جگر و نفوذ ... غذا ... و فربه کردن بدن و تحلیل فضلات و اخراج کثیف
او با ... و لطیف او با ادرار و عرق و اخراج صفرا به بول و عرق و رفع بلغم و سودا و تلیین طبع و جهة تقویت حواس و اعضاء ... و نشاط و فرح

و در رفع جوع کلبی و دوحشت و خیالات ناخوش و مالنخولیا و جنون و نیکو کردن اخلاق و رفع تحمل غضب مؤثر و با شجاعت و سخاوت و
تریاق اکثر سموم و مفتح سدد و مقوی باه و مانع پیری و رافع تشنج بدن و رد مدبلغمی است و ممزوج قسم سفید او جهت تب دق و ترتیب اعضا
و تب غشی و صرف او جهت تب ربع و بلغمی و رفع ضرر هوای وبایی و در ضمادات جهت تحلیل مواد و نفوذ فرمودن قوه ادویه و خوردن او بقدر
ربع رطل با آب سیب و کوشت اب سیچر به جهت غشی و بیهوشی مجرب است و منافع جربه او زیاده از تحدید و هر کاه مراعات مقدار و شرط
نشود مضرت او بمراتب زیاده از منافع است سبب موت فجاه و خناق و امراض دماغی مثل سکته و صرع و فالج و جنون و سرسام و رعشه
و اسهال و درد چشم و امراض کوش و خیشوم و دهان و دندان و زبان و اسهال دموی و ورم جگر و سپرز و خفقان و … و بطلان باه و اورام
خطرناک و اکله و جوشها و فساد هضم و ضعف قوتهای دماغی و حیوانی و طبیعی و مورث تبهای محرقه و مرکبه و غشیه و استسقائی که
علاج پذیر نباشد و مولد سنگ مثانه و کرده و حرقت البول و ضعف اعصاب و سایر مضرات او لا تعد و لا تحصی است از آنجمله که مضرت عالج و
العلاج است علت خمار است که با تغلیب نفس و برد اطراف و غشیان و تهوع و عوارض هولناک میباشد و مفرحهای آن اجل بزیرا اکثر علاجی خمار
و امراض عقلانی آن غیر متناهیست از آنجمله تقویت قوای بهیمیت و ضعف قوت نفس ملکیت که امتیاز از فرقیت خلق با واست **خمان** خمان لغت
نبطی است و بیونانی افطی نامند نباتیست که صغیر و کبیر او شبیه بدرخت و شاخهای آن مایل بسفیدی شبیه بنی مستدیر و برکش مثل برک کردکان و از
آن کوچکتر و ثقیل الرایحه و در هر شاخی از ۳ عدد تا چند و در هر شاخی قبه و کلش سفید و ثمرش شبیه بحبة الخضراء و بنفش مایل بسیاهی و در شکل مانند
خوشه و در بو شبیه بشراب و محلل و بسیار مجفف و مستعمل او از برک تازه و در التیام جراحات متداول است و خمان صغیر شبیه بکیاه و ساقش
مربع و پر کره و برکش شبیه برک بادام مشرف الاطراف و از هر کره … ثمر ظاهر و ثقیل الرایحه و قبه سر او شبیه بخمان کبیر و تخمش مثل خردل و تخمش
دراز و بقطر انکشتی تیره رنگ و سرخ و از مطلق خمان نوع صغیر مراد است و مستعمل بیخ او در دوم خشک و سرد … در او غالب و با اندک کرمی
… و مسهل اخلاط لزجه و بسیار مجفف و با قوه محلله و آب طبیخ برک و ساق او مسهل بلغم و مره صفرا و آب افشرده او و مطبوخ بیخ او و … تا
دو مثقال از سائیده او جهت شکستگی عظام و از جا بیرون رفتن استخوان و افتادن شدت بغایت مؤثر و بیخ مطبوخ او با شراب جهت استسقا
و کزیدن افعی و وجع مفاصل و رفع سده و حمول او جهت درد رحم و امراض مقعد و نواصیر و مضمضه او جهت کرم دندان و سعوط او ۲ روز رافع حمره
چشم و جلوس در طبیخ او جهت صلابت رحم و انضمام فم او و ضماد برکش جهت نواصیر و با آرد جو جهت ورم حار و سوختکی آتش و کزیدن سک و زنبور
و با پیه بز جهت نقرس و خوردن ثمر او جهت صلابت رحم و طلای تخم او جهت سیاه کردن موی و منع ریختن او و مضر ریه و مصلح او عسل و شربتش تا دو درهم
و مؤلف اختیارات بدیعی … دانسته و فیه ما فیه **خماهان** خماهان لغت فارسی است و خماهن نیز کویند از احجار است نر و ماده
میباشد حدید صینی و حجر الحمر قسم ماده او است مایل بسردی و در دوم خشک و نر او صلب تیره رنک و سیاه او غالب و چون
با شند محلول و محکوک او زرد و شبیه برنک زنجبیل میباشد و در دست کردن انکشتر او مقوی دل و دافع وحشت و … مکانها و تیرکی
و نکاه کردن او جهت حفظ صحت چشم مؤثر است و ماده او سردتر از حدید صینی و رنک سائیده او بسیار سرخ و مایل بسیاهی و یک مثقال و نیم از سائیده
او جهت رفع خمار مجرب و باعث تبرید و تفریق مخمورات و … جهت علل صفراوی و موی و ورم چشم و تقویت عضو … سواد …
نشود و دو درهم از سائیده او جهت رفع درد شکم که از درد اسهال حادث شده باشد بغایت مفید و مسدد و مصلحش عسل است **خندریلی** خندریلی
بلغت نبطی اسم نباتیست شبیه بکاسنی بری که ساق و بیخ او با … و کلش زرد و مایل بسرخی و برکهای او صمغی مکون میشود مثل مصطکی
و بقدر باقلی و بسیار چسبنده و قوت او تا یکسال باقیست و صمغ او تا هفت سال و نبات او بغایت مجفف و خوردن دو مثقال و با شراب
و دستور و ضماد او جهت کزیدن افعی و آب او که با شراب طبیخ دهند جهت قطع اسهال و طلای آب برک او جهت قطع بواسیر نافع و چون مجموع
کیاه را با بیخ او کوبیده و با عسل قرص ساخته و با آب بکدازند و مانند طلا کنند جهت بهق مؤثر و صمغ او در سیم کرم و خشک و مفتح سدد و مفتت
حصات و محلل ریاح و جهت الزاق شعر منقلب چشم و بردن کوشت زیادی جراحات و قروح و با مر صاف که لته را با او آلوده باشند و بقدر
زیتون معمول نمایند جهت کشودن حیض و … جنین بغایت مؤثر و اکتحال او جهت سبل و بیخ او جهت کزیدن عقرب نافع و مورث سحج و قرحه و مضر
… و قدر شربتش تا یکدانک است **خندروس** خندروس بفارسی … کویند و … و … نباتش شبیه بسنبل

و برکها پیچیده شبیه بخیار زه و دانهها او متصل بهم و زرد و سرخ و سفید میباشد مایل بحرارت و در دوم خشک و محلل بلغم و خون
جامد و … طبیخ و ثقیل و نفاخ و غذائیت او غالب و ضماد پخته او در سرکه جهت جرب متقرح و تشقق و تقشر ناخن و طلای ممضوغ
او جهت نواصیر چشم و کزیدن جانوران و حقنه طبیخ او جهت قرحه امعا که با حرارت باشد و تغذیه بان جهت … اسهال نافع و بدلش …
خنثی خنثی بتشدید نون بلغت سریانی کیاهیست شبیه بیاسراش که بفارسی سریش نامند و ظاهرا نوعی از آن باشد برکش شبیه بکراث
و از آن لطیفتر و ساقش قریب بذراعی و نرم و بر سر او کل سفید شبیه به … و بیخش مستدیر مثل بیخ سوسن آزاد و از آن بزرکتر و تخم او در
شکل تخم پیاز و در آخر دوم کرم و خشک و قوتش تا ده سال باقیست … و شدید با قوه مجففه و محلله و ملطفه و جابر کسور و مقوی باه و محلل ریاح
و اورام انثیین و مفتت حصات و رافع قروح باطنی و کبد و سپرز و مدر بول و حیض و … و مغسول او نافع و …
کل او ملین طبع و با شراب جهت کزیدن عقرب و خوردن تازه ساق او جهت یرقان و … با سرکه و روغن زیتون پخته باشند
و آب او را با سفیداب و سفیده تخم مرغ جهت سوختکی آتش و با کوکرد جهت قوبا و با آرد ترمس جهت خارش بدن و بیخ او … ۳
درهم او جهت کزیدن هوام و ضماد مطبوخ او با درد شراب جهت قروح خبیثه و ورم پستان و خصیه و جراحات چرک دار و دمل و طلای او
جهت قوبا و داء الثعلب و با عسل جهت استسقا و بهق سفید و سوختکی او با روغنها جهت رویانیدن موی و اکتحال او جهت بیاض چشم و طبیخ آب
بیخ او با شراب و مر و زعفران جهت رطوبات چشم و سلاق و ناسور و قطور آب بیخ او تنها و با کندر و عسل و شراب و مر جهت چرک کوش
و چکانیدن مطبوخ او در روغن زیتون در کوش مخالف درد ناک جهت تسکین الم کوش بغایت مؤثر و …
آتش و ثقل سامعه و طلای او با سرکه بر انکشتان … طرف موافق دندان درد ناک … و مضر … مصلحش
او مصطکی و شربتش تا ۳ درهم و بدلش بوزن دو باره شقاقل و در سموم … است **خنفا** خنفا بفارسی جعل نامند … و بی پر …
… میباشد و در قوت … میباشد کرم و خشک و محلل … و آب منقوع او بقدر یکحب مسهل قوی اخلاط … و جهت استسقا
مجرب دانسته اند و … او بر موضع عقرب کزیده رافع سمیت او است و ضماد او رافع قروح ساق و روغن زیتون که … او جوشانیده
باشند جهت تسکین کوش سریع الاثر است و محلل خنازیر و نواسیر و کوبیده او با آب جهت قطع … و اکتحال رطوبت او که از قطع دنباله
او ظاهر شود جهت تقویت بصر و رفع غشاوه نافع و … باعث جمعیت کبوتران و کوبیده … کردن نفث
الدم و در زیر طاس سرخ موجب باریدن باران و ظهور برودت هوا است و چون … کذاشته بر ران زن … رافع عسر ولادت
است و بولس کوید جرم مسحوق جعلیکه در تنور … بهم رسد جهت درد چشم مجرب است **خندقون** خندقون شرابیست از خمر … ترتیب دهند
و از مخترعات حکماء فرس است و قوتش تا هفت سال باقیست در دوم کرم و در آخر او خشک و مولد خون صالح و مقوی باه و … و هاضم و مفتح
سده جکر و سپرز و جهت تب ربع و تسمین بدن و امراض مزمنه نافع و قدر شربتش یکمثقال است و بهترین نسخه‌ای که در منهاج و غیره مذکور است
آنست که زنجبیل قرنفل هیل … مثقال و نیم زعفران فلفل سیاه … عود قند شیرین مصطکی … مثقال و دارچینی
انیسون نانخواه حب الغار … مثقال … مثقال زعفران و مشک … و کلاب و آب … یک
چهل و پنج مثقال باشد حل کنند و ادویه دیکر را کوبیده در لته بسته و … مثقال شراب سرخ صاف بجوشانند تا نصف
رسد پس صاف کرده با کلاب و آب میوه ها بیامیزند و نهصد و پنجاه مثقال عسل صاف را بر آتش نرم کذاشته شراب جوشانیده مذکور را
با آنها چند جوش … کرده استعمال نمایند و هر کاه تریاقی عظیم مطلوب باشد قدری پازهر بعد از سرد شدن آن در آن حل کنند **خنزیر** خنزیر
بفارسی خوک کویند … است که اکثر او را در استخوان مغز نمیباشد و بعضی بهره ندارند و کوشت او در اول کرم و در دوم تر و شیرین
و در طعم کویند فرقی از کوشت انسان ندارد و قبل از ظهور اسلام جمعی … کوشت خوک …
لحم است بمزاج انسان و بهمه او بعد از انهضام جزو بدن میشود و مفتح سدد و مسمن و اکل او مورث حرص شدید و فساد عقل و زایل شدن مروت
و غیرت … مجرب دانسته اند و … مفاصل و مفسد معده و مصلحش … و کعب سوخته او بقدر دو مثقال
با شراب جهت کزیدن هوام و طلا کردن او با عسل جهت … مجرب دانسته اند و یکمثقال از او که در احراق بحد سفیدی رسیده باشد جهت تحلیل

نفخ امعاء و مغص قدیم و بول و با سرکه جهت درد عضل و با روغن گل جهت التواء عصب و زهره او جهت قروح و قطع بواسیر و با عسل و فلفل جهت رویانیدن
موی سر اقرع و حقنه کردن با پیه او جهت سحج امعاء و ضماد او جهت درد رحم و مقعد و سوختگی آتش و سرما و برف و پیه کهنه او که مدتی بر او گذشته
باشد ملین و سخن و منعول او با شراب جهت اورام حاره و سوخته نافع و از جالینوس منقول است که بیتم تنها و با مومیائی رفع کری ساکنه
و اگرچه مادرزاد باشد و خون او در جمیع افعال مثل خون انسان و طلای او جهت ورم پستان و شیر منعقد و تحلیل اورام بالخاصیت
مفید است و از غیر با رس منقول است که زرور استخوان سوخته او رفع بواسیر میکند و شنانیده ام سوخته او قاطع سلس البول است و موی سوخته
او که با زفت احراق یافته با شلم با روغن گل جهت تخفیف قروح مرفوع العلاجست خنزیر البحر دلفین است خندریس خمر است
خنف سدابست خنک اسم فارسی لسان الحمل است خنسی بکسر نون اسم فارسی حناست خنس بلغت دیلمی حشیشة العلق است
خولنجان بیخیست سرخ تیره و پر گره و تند طعم و لذیذ و با اندک عطریت و از هند و دوم خیزد و گویند از نسیان باز و سواحل دریا ر
میدارند و نبات او معلوم نیست و مؤلف تذکره گوید نباتی و بقدر زرعی و برگش شبیه برگ فرفه و گلش زرد مایل بسفیدی و غلیظ پر گره را
خولنجان قصبی نامند و بی گره را که باریک و صلب است عقار بی و فشم خیرهند است و قوتش تا هفت سال باقی میماند در آخر دوم گرم
و خشک و مقوی معده و جگر و هاضمه و باه و ماسک بول و بغایت کاسر ریاح و جهت قولنج و آروغ ترش و برودت و درد کمر و تقویت اعضای باطنی
و رفع بدبوی دهان و خنازیر و سرطان و دردهای بارده بلغمی نافع و نگاهداشتن اندکی از او در دهان موجب نعوظ و بعد هم سائیده
آن با یک اوقیه شیر گوسفند … در تحریک باه مجربست و مفرد ل و خفقان سینه و مصدع محرورین و مصلحش صندل و طباشیر و
گوشت آب مرغ فربه و … و حابس … و مصلحش کتیرا و قدر شربتش تا یک مثقال و نیم و بدلش دار چینی و کنار است خوخ بفارسی شفتالو
نامند آنچه گوشت او از دانه جدا شود زهلو گویند و غیر آنرا کارد و بهترین او … اول سرد و در دوم تر و ملین و کثرت اکلش مغلی خون و
صفرا و نجاسات حاره یابسه و جهت تپهای صفراوی حاره و دموی و رفع بدبوی دهان و خشکی دماغ و مرطب مزاج سوداوی که از احتراق اخلاط
باشد و در امزجه حاره معین باه و مشهی طعام و آب و نیم رطل از او شب گذاشته صاف شده با شکر و ترنجبین و امثال او مسهل صفرا
و جهت رفع اخلاط سوخته نافع و مضر مرطوبین و صاحب سریع التعفن و مورث تپهای کهنه اگرچه بعد از یکماه و دو ماه باشد و مصلح او عسل
و مربای زنجبیل و قسم کارد او غلیظ و دیر هضم و با قوه قابضه و نفاخ و مورث قولنج و … خام و تلخ او … و خشک کرده او
قابض و دیر هضم و بعد از هضم کثیر الغذاء و مانع سیلان فضول معده و دوا و قی است برگ شفتالو و شکوفه او با شکر جهت کشتن کرم معده
و حب القرع بسیار مؤثر و طلای او بر ناف رفع کرم شکم و بر بدن طلا نمودن تازه و خشک او جهت رفع بدبوئی نوره و ضماد شکوفه او با آب
کرنب جهت قطع ناسور نافع و ابن رضوان تصریح نموده که بکار انگشت شکوفه او اسقاط جنین زنده میکند و روغن دانه او جهت درد گوش و کری
و تفتیح سده و درد بواسیر و خائیدن مغز او جهت رفع کند دندان و بکند هم از استخوان دانه او جهت اسهال مجرب خوص اسم عربی
برگ درخت خرماست و برگ درخت مقل و نارجیل و امثال او را که دراز و باریک باشند شامل است خولان بلغت مصر اسم حضض هندیست
خواتم الملک طین مختوم است خوخ افرنج شفتالو کارد گویند اسم ساز ج هندیست خوصه بردیست خوبع بعربی نوعی از خرشف است
خون سیاوشان اسم فارسی دم الاخوین است خوک اسم فارسی خنزیر است خوکره بلغت اصفهان ززیست خوبکلا اسم هندی حب الآس است
خیار شنبر معرب از خیار چنبر فارسی است و بهندی بگهر نامند و ثمر درختیست بقدر درخت گردکان و برگش کوچک و اطراف برگ تند
و گلش زرد و بقدر یاسمنی و مایل بسفیدی و ثمرش دراز و باریک قریب بذرعی و در جوف آن پردهای … و در آن رطوبت سیاه در پردهای
او را فلوس و رطوبت او را عسل خیار شنبر نامند و مستعمل عسل او است و شیرین بدمزه میباشد در اول گرم و تر و محلل و ملین و با ادویه مناسبه
هر خلطی مسهل آن و مسکن حدت خون و منقی عصب و ملین سینه و موافق زنان حامله و مسهل برفق و بطیء العمل و جهت تحلیل اورام
ظاهری و باطنی نافع و با تمر هندی مسهل صفرای سوخته و با ترید مسهل بلغم و با بسفایج و آب کاسنی و آب برگ بید و آب شاهتره مسهل سودا
و جهت تفتیح سده جگر و درد آن و یرقان و تپهای حاره و رفع سده امعاء و زحیر و مغص مفید و غرغره او با آب گشنیز رافع خناق و صعب و محلل
او و با آب انجیر و شیر مفتح و محلل اورام در انتها و طلای او جهت درد مفاصل و نقرس و تلیین صلابات نافع و مضر معده و مغثی و مصلح او …

خوزیم خندریس خنفه خنک خنسی خولنجان

خوص خولان خواتم الملک خوخ افرنج خوصه خوبع خون سیاوشان خوک خوکره خوبکلا خیار شنبر

و انیسون و مورث حبس … و با سعار و مصلح او روغن بادام و قدر شربتش از ترنجبین تا بیست مثقال و بدلش ۲ وزن او منور سداب و نیم
وزن او ترنجبین است و چون شانیدن عسل او باعث رفع قوه او و شدت انتزاف و برودت میشود و استعمال تازه او که بکمال نرسیده باشد
مورث بول الدم است و دانه او را خیمه تا هفت عدد که بیده باشند مفید خوبست و خوردن سحوق پوست سیاه او با زعفران و تخم
و گلاب جهت عسر ولادت و اخراج مشیمه مجرب دانسته اند خیری اسم یونانی گل شب بوی فارسی است چه بوی او در شب بیشتر ظاهر میشود و در
عراق عرب منثور نامند و از جمله کلها گل شب بوست سفید و زرد و سرخ و بنفش است و از مطلق او مراد زرد است و مراد از بری او قسم سرخ و از غیر
خزامیست چنانکه گذشت و مجموع او در دوم گرم و خشک و محلل و مدر و جالی و ملطف و جذاب از عمق بدن و گل فواق دو سه درهم از آب
او و بدستور از سائیده او مدر حیض و مخرج جنین مرده و مشیمه و مفسد جنین زنده و تخم و بیخ و جلوس در طبیخ او و حمول او همین اثر دارد و
اکتحال او جهت بیاض چشم و طلای بیخ او با سرکه جهت صلابت سپرز و چون داخل مراهم کنند جهت ورم صلب مفاصل و رحم و کشودن حیض و ماء موم
روغن جهت شقاق مقعد و انگشتان و بوئیدن او محلل فضول دماغ و ریاح غلیظه و ضماد مطبوخ بیخ او جهت درد دندان بارد نافع و مصلح او مصطکی
روغن گل سرخ و سرکه است و روغن او که بطریق روغن گل کنند گرم و بغایت محلل و شرب او و حمول او مدر حیض و مخرج جنین و طلای او جهت ورم رحم و مفاصل
و تقویت … و با عاقرقرحا و تخم انجره چون بر کمر طلا کنند جهت تقویت باه و سعوط آن منفع سده دماغ و قدر شربتش تا چهار درهم است
خیری خطائی نوع سیاه خیریست و باعتدال اقربست و در مداوا اکثر مستعمل است خیزران بفارسی خزران نامند و آن نباتیست
شبیه بریسمان بقطر انگشتی و بسیار نرم و … و از آن کرسی و ظروف میسازند در دوم گرم و خشک و شامندش سائیده او جهت قطع
نزف الدم و طلای او رادع و محلل اورام است و چون در میان جامکند … خیزران ملکی اسم معدوریست حبل قرس آ
خیط البحر … است خیری بری قسم سرخ خیریست و گویند قرابوع برآن است خیروع خبازیست خیربوا قاقله صغار است خنبفوخ
حب القطن است خیار اسم فارسی قثاست خیار زه اسم فارسی قثاء است خیار کبر اسم فارسی ثمرة الکبر است خیار دشتی اسم
قثاء الحمار است خیار چنبر اسم فارسی خیار شنبر است دار صینی بفارسی دار چینی و یونانی افنیموما … بسلون نامند و پوست
شاخ درخت هندیست شبیه بدرخت انار و برگش مثل برگ گردکان و … بی گل و … و بهترین او سطبر و خوشبوی تند تلخ
مایل بتیزی است که با قبض و شیرینی مایل بتلخی باشد در آخر دوم گرم و خشک و قوتش تا پانزده سال باقیست و بغایت لطیف
و مدر بول و حیض و مسقط جنین و محلل ریاح و سواد بارده و مفتح و ملین و منضج و مفرح و مصلح عفونت اخلاط و سموم حیوانی و نباتی و معدنی
و حافظ قوتهای نفسانی و حیوانی و طبیعی و جالی باصره و جهت نزلات و سرفه رطوبی و ذات الجنب و استسقاء و وحشت و خفقان و وسواس
و جنون و تقویت هاضمه و اعضاء رئیسه و سده جگر و سپرز و فوهات عروق و درد گرده و عسر بول و بدبوئی دهان و تقویت باه
و تجفیف رطوبات دماغی و تصفیه صوت که از بلغم غلیظ باشد و رفع رطوبات لزجه قصبه ریه و حنجره و اقسام فتق و عفونت جمیعها
و امراض بارده دماغی و عصبانی و مطبوخ او با مصطکی جهت فواق مجربست و اکتحال او جهت قوت باصره و رسانیدن اثر ادویه بطبقات چشم
و طلای ممضوغ او بر کلف و جهت التذاذ جماع و ضماد او جهت خوش بینی و کلف و رفع لرزهای بلغمی و سوداوی و جهت رعشه بغایت
مفید و ضعیف بواسیر و مسکن او و طلای او بر پلک چشم جهت اختلاج آن نافع و مصدع محرورین و مضر مثانه و مصلح او کثیرا و هارون
و قدر شربتش از دو مثقال تا پنج مثقال و بدلش در تحلیل و تلطیف و تقویت اعضاء مثل وزن او … و در اصلاح ادویه سلیخه و دو ربع
خولنجان است و روغن او که هر سی مثقال روغن زیتون یا روغن کنجد با پنجاه مثقال دار چینی کوفته … گذاشته و مکرر بهم زده
صاف نموده باشد در جمیع افعال مثل او و جهت رعشه و فالج و گزیدن عقرب و رتیلا و رفع قشعریره تپهای دائره نافع و قدر شربتش تا دو مثقال آ
و عرق دار چینی سریع الاثر تر از جرم او ست و جهت یرقان و ریاح رحم و مقعد و قطور او جهت گرانی سامعه بسیار مؤثر است دار شیشعان
اسم فارسی است قندول و عمود البرق نامند چه هر گاه برق و قوس قزح باو رسد خوشبوتر از عود هندی میشود و مراد از او پوست سطبر مایل
بسرخی و سرخ خوشبو و اساخهای درختیست خاردار و کوتاه و گلش زرد و خوشبو تند و قسم سفید او بی بو و ضعیف است در دوم گرم و
خشک و با قوه بارده و قابضه و تند طعم و با تلخی و قوتش ساقط میشود و محلل نفخ و مجفف رطوبات غلیظه و مقوی مثانه و اعصاب و ملین

خیری ۲ قسم

خیزران خزران

خیزران ملکی خیری بری خیروع خیربوا خنبفوخ خیار …

دار صینی

دار شیشعان

اخراج جنین و مفتح سدد و مقوی جمیع اعضا و مسقط بواسیر و مانع نزلات و نافع درد سر بارد و درد سینه و باد ریحیه جهة سعال رطوبی
و شرب آب مطبوخ یک درهم او با شکر رافع درد معده بارده مایوس العلاج و مجربست و طلای او جهة قروح منتفخه و جبینه و ناعوره و قلاع و مضمضه مطبوخ
او جهة حفظ صحت دندان و با شراب جهة قروح خبیثه دهان و سنون او جهة تنقیه لثه بسیار سودمند و بالخاصیت جهة قروح عجاز که مابین
منخرین و مقعد است نافع و لذع آتش او با قندیل در بینی جهة بدبوی دهان و بواسیر الانف و خوردن طبیخ او قابض طبع و قاطع نزف
الدم و نفث آن و دافع بستگی اعصاب و نقض اخلاط و قدر شربتش تا دو درهم و مضر سپرز و مصلحش درو و مصطکی و بدلش نورش اساردن
در دو ثلث وزن او و نیم وزن او مدحرج و نصف آن دردو بخت و ابن التلمیذ بیان نموده که حمول او باعث حمل زنان عاقر و مجربست و از خواص او
اسکه چون شاخ او را زیاد کند بخور کرده در خانه بسته در شب چهار دهم ماه قمر در تحت جامه خواب بگذارند در خواب شخص را مبیند که زر جای او جواب
در و غن شکوفه او که نوا القندول نامند بطریق روغن گل بنفشه بادام که بجای بادام کنجد مقشر باشد کیبر بسیار خوشبو و در آخر دوم گرم و خشک
و خوردن بنموفیه او با شراب زرد ک با بی مقوی فم معده و حقنه او با ادویه حاره جهة اسهال رطوبی و طلای او جهة نقرس و فالج و امراض دماغی
و عصبانی بارده و تقویت باه و نعوظ و در تحلیل ورم صلب و تفتیح سده دماغی و شقیقه و تحلیل ریاح و تقویت برد دماغی نافعست دارزی
بلغت فارسی قسمی از هیوفاریقون است و مراد از علق او دارای فارسی است و او دانه ایست مثل جو در زرد و باریکتر از آن و طعمش تلخ و تیره
رنگ و از جبال فارس خیزد و نبات او زیاده از شبری در سخت و در اول گرم و در دوم خشک و قوتش تا چهار سال باقی و با قوه تریاقیه
و قابضه و مسکن و ملین صلابات و جهة سدد مقعد و استرخای او و بواسیر و اسهال و رفع سموم و تفتیح سدد و تحلیل ریاح و درد رحم و سعوط
او با عسل جهة رفع کرم معده و سیلان آب دهان و جلوس در طبیخ او جهة خروج مقعد و محلل او و برودت رحم و با روغن زیتون جهة بواسیر
نافع و مورث سدد و دوار و اکثار او کشنده و مصلحش خمیره بنفشه و مضر مثانه و مصلحش انیسون و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش نصف و
بادام و دو ثلث او اهل است دارزردی قسمی از هیوفاریقون و نار قیصر عبارت از او است دار فلفل بفارسی فلفل دراز گویند
و آن بار درختیست مثل درخت توت و ثمرش مثل لوبیا و در غلاف و دار فلفل میباشد و بعضی گویند شکوفه درخت فلفل است و قوتش
تا سه سال باقی میماند و در آخر دوم گرم و خشک و مسخن احشا و محلل مواد بارده و مفتح سده جگر و هاضم طعام و محرک باه و مدر بول و حیض
و مسقط جنین و جهة خوشبو کردن دهان و رحم و دفع قی و تقویت معده و تحلیل ریاح و گزیدن عقرب و رتیلا نافع و اکتحال او که در جگر
بز گذاشته کباب کرده باشند جهة شکوره ظلمت بصر مفید و قدر شربتش تا یک مثقال و مضر و مصدع و مصلحش اوضع عربی و صندل و علاب و بدلش
فلفل سفید است و گویند بوزن او زنجبیل و ندبنادا است السوبه داغ ابروج در اصفهان انجکک نامند دانه امرود جنگلی است و مایل بسیاهی
و مغزش سفید و بهترین درشته او و اثقل مینماید در اول گرم و در رطوبت معتدل و درشته او مایل بخشکی و مسهل و مدر بول و مسمن بدن و غذای
او غالب و موافق سینه و حنجره و اعصاب متشنجه و اکثار او مفسد معده و مصلحش شیر خیار است دانک ابن التلمیذ گوید تخمیست
شبیه بجو و سرخ و از آن بزرگتر و گیاه او بقدر شبری و در کوههای طبرستان و نواحی او یافت میشود گرم و تر و جهة علل بلغمی و سودا و نافع
و چون و پنجاه درهم او را تا صد درهم با دو چندان آرد گندم و قدری روغن ناشتا ترتیب دهند تا و تنهد در تسمین بی بدیل است و فربهی
او درا غانت سمن مجرب و مخرج جنین است دانج البرجید بن جلیب است دارمک و دار ما نوع سفید شبوست دار دو سودانست
دار برنیان بلغم است دار بوفه بلغم هندیست دار بگه بلغت شامی سپاست و گویند طالیسفر است دار داش اسم دیلمی غنم است دار دج
بلغت دیلم اسم ایدامیرات دارداک یونانی آنبذرو درختیست دار قیل اسم فارسی قصعه است دار تو اسم فارسی طرطیراست دار بکح
اسم فارسی عجم الزبیب است دار اشکنه اسم فارسی سلیمانی است دار گو اسم سودانیاست داک اسم هندی عنب است دانیا اسم
هندی کز برهاست دار جماز بلغت شامی ابفانج است دارو اسم ترکی چاورس است دام سبوت ابرکانکست دانقوز
اسم ترکی هزیریست دار هله اسم هندی عروق الصباغین است داکساو تابانی اسم هندی مشت است دبق بفارسی سوبرک علیه
و کشمش کاولیان نامند و آن دانه ایست از نخود کوچکتر و سبز مایل بسیاهی و در جوف او رطوبت چسبنده و لزجی او بقدر خشخاش و گیاه او
از درخت امرود و غیر آن میکون میشود و چند بر شاخ از یک مکان میروید و برگش شبیه ببرگ سورد و لطیف و سبز تیره رنگی و در آخر دوم گرم و

دارزی

دار زردی

دانک

و در دوم آن خشک و با رطوبت فضلیه و جاذب از عمق بدن و ملطف و محلل سریع الاثر رطوبات رقیقه و غلیظه و چون در آب گرم خیسانیده
و پوست و تخم او را از روغن افشره صاف او را با مغز گردکان و بدستور با مغز دانه بید انجیر سرشته بنوشند جهة تنقیه سودا و بلغم و تفتیح
سده و عرق النسا و امراض بارده نافع و طلای او منفج و منضج و جمع کننده مواد اورام و مسکن درد های بارده و با زرنیخ و زفت جهة
قلع ناخن و با زرنیخ و سوم جهة تفتیح دملها و با کندر جهة قروح خبیثه و با آهک و عسل جهة رویانیدن ناخن و جوشانیده او و دار آهک
جهة تحلیل اورام سپرز و با حنا جهة سعفه و ابریه و با روغن گل جهة دراز کردن موی بسیار سودمند و بالخاصیت مضر دل و دماغ و مصلح او
بادرنجبویه و قدر شربتش تا یک مثقال و زیاده او مورث مغص و دوار و ثقل اعضا است و بدلش در تحلیل نصف او اهلیلج و چهار دانگ او بادام
و در سایر افعال نیم وزنش عاقر قرحا و چون دبق را با عسل و دو ثلث و سیستان ممزوج داده مثل خاطه ترتیب دهند و بر روی اشجار کنند طیور که
بران نشینند پای بست گردند و صید شوند و چون با قرنفل بیامیزند باعث شدت زنگ او شود و در سایر رنگها هم بسیار دخیل است
دبیدار بلغت نبطی گیاهیست که از هند خیزد ساقش بقدر ذرعی و خشنی و حامل شاخهای او و فار و برگش بسیار سبز و ریزه و ثمرش بشکل
تخم گیاه پنبه و در جوف او تخم مدور تیره رنگ و در طعم و بو باشد و اندک تلخی و طعم او خوش طعم میباشد و در دوم گرم و در سیم خشک و قابض
و معطش و محرق و مقوی معده و با شیر محرک باه و جهة فالج و لقوه و نقرس و امراض بارده شربا و ضمادا و جهة استرخای مقعد و سنگ
مثانه شربا نافع و مضر محرورین و مصلحش بقول بارده و قدر شربتش از تخم و برگ او تا سه درهم است دبس بفارسی دوشاب گویند و آن مثل
انگوری و خرمائی است و مراد در مطلق او شیره خرما و بسیخه طبیخ یافته باشد و غیر مطبوخ خرما سیلان نامند و دوشاب انگوری سیمیبیفختج و خرمائی در دوم
گرم و در اول خشک و ملین طبیعت و کثیر الغذا و موافق بارد المزاج و بلغمی و جهة سرفه و فالج و درد مفاصل و طلای او تنها و با نفط و نمک جهة
و باشونیز جهة جمود عضا ها شربا نافع و مولد سودا و محرق آن و مصلحش سرکه و بادام و خشخاش و ترشیها است دوشاب خوب که از جوشانیدن
آب او بربع رسد و با گل دوشاب جوشیده باشد و شیرین گشته سوم بدانست و هر گاه بشکل جوشیده شد مطبوخ و رب العنب و با اندک
ترشی میباشد و مذکور خواهد شد و دوشاب انگور در آخر اول تر و در دوم گرم و مولد خون صالح و مسمن و مفتح و مداومت او با شیر تازه
و اندک بادام جهة هزال مفرط و خفقان و ضعف احشا عجیب الاثر و با اندک سرکه جهة یرقان و سپرز نافع و با اندک زعفران
جهة رفع هم و غم و غضب شدید و با سداب جهة صرع مجرب دانسته اند و با افتیمون جهة وحشت و جنون و با مغز قرطم جهة رفع شری
در بهار روز و با انجیر و حلبه جهة سعال مزمن و درد سینه و با ماء الشعیر جهة تفتیت حصات و مدر بول و شیخ الرئیس قدس سره فرموده که با آب
سیب و قدری برگ ریحان و اندکی حرمل در جمیع افعال قائم مقام خمر است سوای اسکار و ضماد مطبوخ او با خطمی جهة تحلیل اورام و گشودن
دمل نافع و قدر شربتش از ده مثقال تا بیست مثقال است و اکثار او محرق خون و مصدع و مصلحش تخم ریحان و خشخاش است دب بفارسی
خرس و ترکی ایو نامند و از سایر حیوانات محیل تر و شدید القوت و کثیر الخوف و در دوم گرم و در سیم رطب و مسن او یابس المزاج و جوان او
شدید الشهوه است و لهذا بچه او را اول امور معلوم نیست چون مکرر بلید صورت از زوجات بیرون آمده ظاهر میگردد و حافظ را
اعتقاد آنکه عدیم الصوره متولد میشود و این محض اشتباه است زهره او مقوی قوی و شامه یکدانگ او با سکنجبین و عسل و فلفل جهة سدد جگر بارد و
استسقاء لحمی و زقی و صرع و نیم مثقال او جهة قولنج دوا بغایت نافع و طلای او با تجربه با عسل و فلفل جهة قروح اکله و حرارت و رویانیدن موی
مجرب و اکتحال او با عسل و آب رازیانه جهة قوت باصره و رفع سیاهی و رویانیدن مژه و پنیر مایه او جهة فربه کردن بدن مؤثر و خون او بقدر
یکمثقال جهة صرع بلغمی و طلا کردن او که گرم باشد جهة تفتیح دمل سریع الاثر و اکتحال او بعد از کندن موی زیادی چشم مانع رویئدن او و بدستور
مانع رستن موی اعضا است و پیه او در سیم گرم و خشک و ضماد او جهة درد مفاصل مزمنه و برص و داء الثعلب و سرفه بلادو و بیرون رفتن و شکستگی
استخوان و کوفتگی اعضا و نرم کردن اعصاب و اعضای متحجر نافع و چون تمام رانه را خالی کرده پیه او را با مثل او روغن زیتون در آن
گداخته با آتش نرم کنند جهة رویانیدن موی او و داء الثعلب و بواسیر و نواصیر و سعفه و مالیدن موی او بر بدن اطفال در حین ولادت
جهة عدم ضرر او از مضرتهای خارجی مؤثر و پوست او بسیار خشک و جلوس بر آن جهة فالج و نقرس مرطوبین و صاحب بواسیر و قشعریره
و تعلیق چشم راست او باعث گریختن و حوش و تعلیق هر دو چشم او که در لته بسته باشند بر گردن صاحب تب ربع رافع ان و تعلیق ناب

مرسوم بطبیخ

اوبر باز و عجیب مانع سحر و بخور موی او جهت گریزانیدن هوام مؤثر و چون حقنه او در اشکافته مازو و ساق پاشیده خشک کنند جهت رفع
اسهال بغایت نافعست و سرگین او محلل اورام و خناق و خوردن او جهت رفع مغص مفید است دباغ بکون همزه جراد است و باء
مشدده باء اول بوستانی است دبابی بلغت عراق بخفین برنیست دباغ بتشدید با نوعی از فرع است که بفارسی کدوی رومی نامند
دجاج بفارسی مرغ خانگی نامند خروس او نسبت بمرغ حرارتش کمتر و یبوست در او غالب و جوجه اعدل و مایل برطوبت
و مرغ جوان فربه در آخر اول گرم و در رطوبت معتدل و مرغنجه ارطب از او برطوبت فضلیه و قول ببرودت خروس بچه خلاف
قیاس و تجربه است چه کل لحوم غیر ماهی ... و قهر آن او کثیر الغذا و الطف تر از اکثر طیور و مولد خون صالح و غیر مهرا اختلاف و هست گوشت
آب خروس سالخورده محلل و ملین طبع و مخرج سودا و جهت قولنج بسیار مفید است و چون شکم او را با نمک و قرطم پر کرده بسیار بجوشانند
و بعد از تحلیب مرق او را بنوشند جهت تبهای مزمن دوری و رعشه و ربو و مفاصل و نفخ معده و سوء الغذیه و قولنج نافع و خروس جوان
زیاد کننده و صاف کننده منی است و خروس بچه جهت ناقهین و امراض حاره و مرغنجه و مرغ جوان قوی تر و جهت تسمین بدن و تصفیه
رنگ رخسار و هزال و زیاد کننده جوهر دماغ و فهم و رفع خیالات فاسده و بیضه او با روغن تازه جهت سرفه یابس و مداومت برق
و گوشت او با کهنه با نان میده جهت رفع زردی رخسار که سبب او معلوم نباشد مجرب و کباب او جهت رفع خواهش گل و امثال او و هوا
معده رطبه و جگر و پیه او جهت نرم کردن صلابات و مواد سوداوی و طلای نیم گرم او بر سر جهت مالیخولیا عجیب النفع و جهت شقاق و سعفه و جمیع
امراض یابسه و پیه معلوف ... جهت ابتداء ... و سرگین او جالی و تند و خوردن او با شراب کهنه جهت قولنج و دفع سمیت فطر بقدر یک مثقال
سفید و طلای او جهت بهق و برص و امثال او و با سرکه ضماد او جهت سگ دیوانه گزیده مفید و جگر او کثیر الغذاء و سمن و دیر هضم و خوردن مغز سر او
بدون پختن جهت گزیدن هوام و نفث الدم که از حجاب دماغ باشد مجرب دانسته اند و بیضه او جهت تقویت دماغ و قوه مفکره و پرده
چینه دان او که خشک باشد با شراب جهت رفع درد معده از مجربات است و شیافیدن خصیه خشک او با زرده تخم نیمبرشت جهت تقویت
باه بسیار مؤثر و بدستور و ضماد او با روغن زنبق بر پشت و کنج ران مقوی نعوظ و خون خروس و مرغ آن شاید و خشک کرده او را سعوط
نمودن جهت قطع رعاف مجرب است و چکانیدن خون با نار رسیده او در رفع امراض چشم آزموده است و چون شکم مرغ را شکافته آنچنانکه زنده
بوده بر موضع گزیده هوام بندند جهت جذب سمیت و بر سایر مواد جهت جذب و بظاهر و دافع بیهوشی سرسام است و نشا نمودن مرغ
با کشیر و کنگ و ما است و نیز محدث قولنج و مداومت او باعث نقرس و مصلحش ادویه حاره و شراب و مطبوخ آب انجور است و بر برودت
و در محرورین بکشنیز و استخوان سوخته نوع مرغ سیاه با مثل او چوب ناک که با هم سوزانیده باشند با بر موم سرشته حمول سازند اعاده
بکارت کنند و از سهر از شمرده اند و خوردن سنگ متولد در جوف او مفتت حصات و استخوان بال ایسر خروس با خود داشتن موجب قبول
و در دست داشتن موجب غلبه بر خصم است درج بفارسی کبک سلانی نامند و در شکار کوه کرک از طاوس بزرگتر و خاکستری و مخطوط بخطوط
سفید بسیار دیده و در کوههای بسیار بلند می باشد گرم مایل باعتدال و الطف و در افعال از کبک قوی تر و بخور او بالخاصیت جهت رفع ...
و ... مؤثر و نگاه داشتن پر او با خود باعث یمن و برکتست دجر اسم نبطی لوبیاست دجوبا نا اسم سریانی غراست دح سجاد مهد کرزن
الحمام است دجباد عفرانست دخن سنجا دمیجه بفارسی ارزن نامند و ... از جاورس است و از آن بزرگتر و در طبع مثل او و در افعال
مانند او و مطبوخ مقشر او با شیر و روغن تازه مولد منی و ملین سینه و صالح الغذاء و آرد او قابض طبع و قاطع اسهال صفراوی و مولد سدد
و سنگ مثانه و مصلحش شکر و عسل و بدلش برنج است دخان الکندر دوده کندر است که او را سوزانیده باشند با طاسی سرنگون کنند تا دود او
... جهت ورم و قرحه چشم و در رویانیدن مژه و رفع سوء زیادتی و التیام قروح اعضا نافع دخان القواریر دوده شیشه است گرم و خشک و مقوی باصره
و جالی و جهت سبل و ناخنه و بردن گوشت زیاده در جراحتها مفید است و دوده مر صاف جهت رطوبت چشم و تاکل گوشههای او نافع و دوده
بطم را نیز همین اثر است و دوده میعه و قطران مثل دخان القواریر است و دوده هر چیز حکم اصل او را دارد با شدت لطافت دخن ...
است درخیا بلغت نبطی ... روغن بلسان است ... درافیطون نوف الجبراست درقطولیطس ...
درابیج نوعی از لبلابست و گویند ... درافقین فلوس است درموکس یونانی زجاجیست دراقن بلغت شام اسم خوخ است

دجر دجوبانا
دعیاد دخن
دخان الکندر دخان القواریر دخن
درخیا ... درقطولیطس درابیج درافقین درموکس دراقن

دردغ

دردی روغن زیتون اسم فارسی عکر الزیت است درخف اسم فارسی درد است درمنه ترکی اسم فارسی تخم بستیلج است درمنه اسم سریانی
اسم فارسی گیاه وحشی کشت و شخم ... درمنه اسم فارسی شیخ است درمسنا اسم هندی نوعی از میش است درنا اسم ترکی کلنگ
است درناق اسم ترکی ... است دردار لغت فارسیست از درخت ... چه ثمر او چون خشک شود از جوف او پشه بیرون آید
و نوعی از غریب در اول سرد و خشک و قابض و با قوه جالیه و جهت کسر عضاو و التیام دهنده جراحات تازه و برگ تازه او مقوی دندان
و لثه و قاطع اسهال و بیخته او ملین طبع و ضماد او جهت جراحات تازه و با سرکه جهت جرب و ... و قطور عصاره برگ او که نیم کوفته کرده
باشند جهت ورم گوش و اکتحال او با عسل جهت ظلمت بصر نافع و پوست بیخ او در افعال قوی تر و یک مثقال او با شراب و با آب مسهل بلغم و طلای
او با سرکه جهت تغییر دادن رنگ برص مؤثر و رطوبت ثمر او جهت جلد و بشره و جهت ... مجرب و آب ...
او قائم مقام رطوبت اوست و چون ریشه او را در آتش گذاشته رطوبتیکه از طرف دیگر او بهم رسد در گوش بچکانند جهت رفع کرم و از تجربه
مرض بهم رسیده باشد آزموده است و محرق خون و مولد سودا و مصلحش شکر و قدر شربتش تا یکمثقال و بدلش ... است دردواب ...
دستنبویه گویند از جنس خربزه است بغایت خوشبو و کوچک و در افعال مثل خربزه گرمست که ... نامند و در مطبخ مذکور شد و اکثر
... دانسته اند و غلط است و بوئیدن او منعش دماغ و مقوی او و مفتح سده دماغی است درونج بفارسی بیخ ...
شکل خاکستری رنگ گره دار و عدد گره او زیاده از ده ... و با اندک تلخی و خوشبوئی و با صلابت و اندرونش سفید و برگ گیاه او شبیه
ببرگ بادام مایل بزردی و بر زمین فرش میشود و با زغبیت و ساقش مجوف و بقدر دو ذرع و از میان برگ ... متفرق ...
و دراز تر از برگ سخت و ... گرم
و خشک و محلل بلغم و سودا و ریاح غلیظه و مقوی جوهر روح و معده و جگر و سپرز و دل و مفرح و با تریاقیه و جهت خفقان و رفع طاعون و گزیدن عقرب
و رتیلا و تقویت هاضمه و مالیخولیا و مراقی و با شراب جهت درد سینه و صرع بلغمی نافع و آویختن قطعه او در درون خانه بالخاصیت جهت رفع
طاعون و تعلیق سوراخ کرده او با ریسمان ابریشم ... بر زنان حامله باعث تسهیل ولادت و حفظ جنین از آفات و بستن عقد از آن
بر سر که بطول سوراخ کرده باشند موجب رفع فزع در خواب و دیدن خوابهای خوبست و مصدع و مصلحش رازیانه و در محرورین شربت بارده
و حامضه و قدر شربتش ... یکدرهم و بدلش بوزنش زرنباد و دو ثلث او قرنفل است دردی ته نشین عصاره است و بفارسی لای نامند
و بهترین لایها لای شراب است که خشک او در اطریه و بفارسی درد تو نامند در سیم گرم و خشک در تحلیل ... مجرب و جهت رفع حمره و قروح و
قلاع و بردن گوشت زیاده زخمها و منع نزف الدم و التیام جراحات و ضماد او بر زیر شکم جهت رفع سیلان حیض دائم و بر سایر مواضع جهت
... و نمش و سایر آثار و نیکو کردن رنگ رخسار و تسکین دردهای بارده و مفاصل و ورم پستان و محرق او که خشک او را بر روی اخگر یا
در کوزه گذاشته سوخته باشند جهت ... و طلای بصر و ناخنه و بیاض چشم و با برگ مورد جهت ورم بلغمی معده ضماد او مفید و بدلش
زرنیخ سرخست و چون او را با قلیه دشت بر کشند جهت ازاله سرخی مس بغایت مؤثر و چون با بارود که شوره است سفید کنند در
اصلاح نقره و زردی رنگ مس مفید است دردی الخل لای سرکه در جمیع افعال ضعیف تر از دردی شراب است مکرر در منع اکله که قوی تر است دراج
رغبیست قریب بجثه کبک و خوش منظر و مؤلف تذکره اشتباه به تیهو کرده است و در دوم گرم و خشک و لطیف تر از کبک و تند و
و گوشت او زیاد کننده جوهر دماغ و فهم و حفظ و ماده شهوت و مقوی معده و اعضا و مضر محرورین و مصلحش ترشیها و خون و زبل و زهره
او جالی و دافع بیاض و آثار جلد و ... پیه او با روغن رازقی جهت درد گوش عجیب الاثر است دردفسیون اسم یونانی
... زیتونیه نامند که ماهیت برگش شبیه ببرگ زیتون و از آن دراز تر و باریکتر و شاخهای او کمتر از ذرعی و گلش نارنجی و تخمش
... و از کرسنه کوچکتر و مختلف رنگ و در غلاف ... و شبیه بغلاف نخود و بیخش بقطر انگشتی و بقدر ذرعی و منبت
او زمین سنگلاخ نمناک و نزدیک به دریاها می باشد در سیم گرم و خشک و بغایت مجفف و دو درهم او سم قاتل ... و کمتر
از آن تا نیم درهم و قدر شربتش تا ... و مصلحش تر کردن او با سرکه و شیر تازه است و ... سائیده او قاطع خون و التیام دهنده
جراحات و نطول او محلل اورام و چون در روغن زیتون بجوشانند مسقط ... و قالع دندان و قطور او رافع کرم ... او

دردی روغن درخف
درمنه ترکی درمنه
خراسانی درمسنا درنا
دردار
دردی
دراج
دردفسیون

درحیض

بدرجه و مجرب دانسته و جهت درد مفاصل و امثال آن بسیار مؤثر است و آب او در تنقیه معادن و ثقیل کردن خفیف الوزن
از اشیاء مشهوره مجربه اهل صناعت و ابن بیطار و غیره و داسرود قوس تر از لفاح بیان نموده اند درو نظایر یونانی معنی
ولد السلوطیه آن گیاهیست که از درخت بلوط میروید و برگ سپید و کوچکتر از بسفایج و تخمش مشبک و بهم پیچیده و در غین و شیرین
و با عفوصت و صلب و براق و سیاه و سرخ و تیره رنگ نیز میباشد و برگش مثل برگ نرگس و با حلاوت و تند تلخی و تخمیت در سیم
و خشک و بحد رسم او کشنده است با التهاب و در دو تخم بغایت قابض و بعضی ضماد او جهت فالج و مفاصل و خنازیر نافع و قدر شربتش
تا یک دانگ و مالیدن سائیده او بر بدن و رفو پاک کردن و باز تازه نمودن او در سترون خوی بغایت عجیب الاثر دانسته اند در یاس
معرب اندروس فارسی و نوعی از قلاوندون است گیاهیست بقدر شبری و زیاده از آن و از ساقهای او شاخها رسته و گلش شبیه برگ
کنار و سبز مایل بسیاهی و عدد برگ هر شاخ از سه تا هفت و گلش تند و سبز و پهن و کوچک و بدبو و تخمش شبیه بفلفل کوچک
در سیم گرم و خشک و با برودت و بقدر درهم تازه او مسکر قوی و زیاده از آن کشنده بخناق و محلل بلغم و سودا و مفتح سدد و رافع یرقان
و ریاح و گویند چون سه روز طبخ داده بوزن آن آرد گندم اضافه نموده با عسل بقوام آورند و بعد از طعام تا شش درهم او را تناول نمایند
در تسمین بدن مجرب است و مضر سینه و مصدع و مصلحش کشنیز و کتیرا و مؤلف تذکره در یاس را تفسیر بچیز دیگر نموده و نه چنان است
دستنبویه اسم فارسی درداب است دستنش حشیش است دعیا اسم سریانی اقاقیا است دعیاملیون افوسنت دعشا
علک البطم است دغلی بفارسی خرزهره گویند و یونانی شیربون و سریانی ددبون و بعربی حبن گویند نباتیست بقدر دو ذرع و زیاده
از آن و برگش بزرگ و عریض و بیشتر نیفه دراز و صلب و بد بو و تلخ و گلش خوش منظر و بسیار سرخ و بعضی سفید و سیاه میباشد
و درخشنده و بزرگ و تخمش مثل موی بر او مجتمع شده و ثمرش طویل قریب بشبری و برابر حبی مانند نیشم و تخمش دراز و باریک و شور و
سرخ و او بری و نهری میباشد و در تمام سال اصل او باقیست و در بایز گل میکند و بری او عظیم تر است در آخر سیم گرم و خشک و بغایت محلل
و مجفف و جالی و برگ و نفع او سم جمیع حیوانات است و بغایت ملتهب و زیاده از نیم درهم او کشنده است و از استعمال او مخصوص
خارج بدن است و شاربی طبیخ او با شراب بقدر نیم وقیه دافع سم هوام و طلای پخته آن که بعد از تبائیده باشند جهت ورمهای صلب و درد
زانو و کمر و عرق النسا و مفاصل و جرب و کلف و جمیع آثار و حکه و مطبوخ شاخ و برگش با روغن جهت جلای رخسار و اصلاح موی بیعدیل است نیمدرهم او
و آب مطبوخ او کشنده فوکسک است و سیاس و ارضه و بغایت مؤثر و روغنیکه در او گل و برگ او را مهر انجیه باشند و بدستور آب او را
با روغن زیتون بقدر نصف آن آنجه بنشانده باشند که آب سوخته باشد جهت قرطه که مقدمه تحلیلست و جهت جرب و حکه و در رفع برص
از مجربات است و بحد رسم او کشنده بخناق و التهاب و مضر مشش و مصلحش عسل و بدلش در تحلیل نورش چاوشیر و نیم وزن او برگ انجیر است و از خواص او
چون با موی منفطر کنند قطع شعله کرده و باعث عوض او شود و هرگاه در آفتاب تنقیه زنجفر کنند قاطع سازد و چون اولا با وزن
او خطل تر دو صد تازه با سرکه که ده آن بقدر عشر دغلی ملح القلی و عشری نوشادر و عشری از زیبق حل کرده باشند بسایند و بتقطیر مجدد
نمایند و مکرر اعاده تقطیر مجدد کنند و تنقیه کنند عقدا و غرا ربت نمایند و تنقیه معمود منعقد او و سحق او باعث تشمیع گردد دفرقنا
بلغت سریانی کوبست دقطامایون بلغت مزبور سعتر کشیع است دقیق النخل بفارسی ارزش خرما گویند و او طلع رسیده است دند
بفارسی حب الرمانند اندر خبیث معروف و سرد و تر و با تخم و پوست و ثمرش بسیار سرد و خشک و با حرارت قلیله و جالی و ضماد برگ تازه او
جهت ورم زانو و بخشاو در شراب جهت ورم چشم و منع ریختن مواد دطرف و رفع ورم بلغمی نافع و مضمضه او که در سرکه پخته باشند جهت درد دندان
و در شراب جهت سموم حیوانی و ضماد محرق و بغایت جالی و مجفف و جهت رمد و رفع رطوبات متعفنه جرحها و با آب جهت تقشر جلد سفید و ترک
با پسیه جهت سوختگی آتش و نفوخ گل او که از ثمرش گرفته باشند جهت قطع رعاف مؤثر و بخور او و پاشیدن آب و جرم مطبوخ او کشنده
حیل است و غبار یکه برگش منشیند بغایت مضر صوت و سمع و بصر و قصبه ریه است و مصلحش شیر تازه است دلدل نوع کبیر قنفذ است
و قنفذ جیلی نیز گویند و شترک گربه و در مازندران شال تشی و در دیلم شال کرها ... نامند و حیوانیست قریب بگربه و در پشت او بجای
بیخ شعر
بجای موی خارهای ابلق از سیاه و سفید بقدر شبری و زیاده میباشد و از قلم بار یکتر و طرفین او باشد و در در سوخته او جهت جراحات بغایت

و مؤلف کتاب برهان در تفسیر
دان ... شیر ... ارا ... الله
... گذارد ... اکمل ...

مفید و در سایر خواص مثل قنفذ است و انشاء الله ذکر خواهد شد دلیک ثمر گل صحرائیست مثل بار گل سرخ بستانی و با اندک شیرینی و عفوصت
و زرد مایل بسرخی و بقدر زیتون و در شکل بن کلیک مانند و بترکی است برونی و در اصفهان بن گل نامند و گل نبات او پر خار و زراز
گل بستانی و گلش بی بو و مشتمل بر چهار ورق و جوف ثمر مرغب و محتوی بر دانه‌های کوچک سفید است در دوم سرد و خشک و رادع و قابض
و جهت اسهال صفراوی و درد و تقویت معده و جگر و در زنا نافعست و مصلحه و مضغه غرغره شیخ او مسکن او و جهت تقویت لثه و خناق مفید
و بدلش ثمر گل سرخ بستانیست و قدر شربتش تا ده مثقال و جرم مورث سعال و مصلحش عسل است دبوش اسم عربی بیخ سوسن صحرائیست
مثل پیاز که ملاصق هم باشند و بی پرده مانند ملاصق و در پیاز است و بالائی بزرگتر از زیرین و بعد از خشکیدن بسیار صلب میشود و
گلش شبیه سوسن کبود و سرخ مایل به بنفشی و برگش بسیار کوتاه تر از آن و گلش بقدر ذرعی و ثمرش مستدیر و نبات او در اراضی معموره و زراعت
در آخر دوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و جاذب جای ویمن و سیه و کویند بزرگ فوقانی محرک باه و زیرین قاطع باه و زنان
و شامیدن بالائی جهت قبله اطفال نافع و چون بیخ آن از سه عدد در یکرطل نبیذ خیسانیده هر روز از بیخ رطل تا یکرطل از آن نبیذ بنوشند جهت
خشک کردن بواسیر و رفع ریاح از مجربات است و بدستور شامیدن یکدرهم از بیخ او با ماء العسل تا چند یوم همین اثر دارد و ضماد او با کندر
و شراب جهت جذب پیکان و خار از اعضاء و با شلغم و ماء العسل جهت تحلیل عرب نافع و طلای او جهت سرخی رنگ رخسار و رفع آثار و فرزجه
او جهت گشودن حیض مؤثر و مضر حلق و مصلحش در شیرختین و قدر شربتش تا دو درهم است دلق اسم حیوانیست شبیه بسمور و در اصفهان موره دلق
و بفارسی دله نامند کوشت او مسهل و در سایر افعال مثل سمور است دلقین اسم یونانی نوعی از سمک است و بفارسی ماهی جنبی دراز دلقین
و بدیلمی کلچه ماهی نامند سرد و شبیه بسنجوک ۲ نفس سرد و تر و قریب الاعتدالست و مولد خلط غلیظ و مقوی اعضاء و بیله و کرم و خوردن و
مالیدن روغن او جهت درد مفاصل و چون در جوف حنظل کذاشته کداخته باشند جهت گرانی سامعه و آویختن دندان او بر اطفال جهت رفع
فزع مؤثر است دلم بلغت مصر اسم درشانست دلبس نوعی از صدفست و در مصر ام الخلول نامند دلم دلبس ولدغ و او و دوع بریست دلاغ
بعربی اسم بطیخ هندیست دلدع بلغت اهل بیت المقدس نوعی از کلیج است و یونانی سفندیلیون نامند دله اسم فارسی دلق است دم دلدع دله دم
اسم فارسی خونست و خاصیت خون هر حیوانی در ذکر او مذکوراست و مجموع او محلل اورام و جالی بیاض عین و برشته او قاطع اسهال و دفع
سموست دم الاخوین بفارسی خون سیاوشانست و او صمغیست قالص الحمرة مایل به بنفشی و فوکش نامیده با قیمیا مدوکوید دم الاخوین
عصاره گیاهیست و از سقوطره و نواحی هند خیزد و گیاه او معروف نیست در سیم سرد و خشک و قابض قوی و قاطع خون از جمیع اعضاء و منبت
لحم و رادع سیلان فضول و جهت زحیر و اسهال دموی و صفراوی و سحج و شقاق مقعد و تقویت معده و لثه و باز زده شمر برغ جهت قروح امعاء و کنجا
او تقویت باصره و قرحه نافع و مضر گرده و مصلحش کتیرا و قدر شربتش از نیم درهم تا یکمثقال و بدلش شادنج و عصاره حض است و چون بکوبد دره را
رنگ کنند با وصاف تر و رنگین تر از عقیق شود و در این امر عدیل ندارد دماغ مغز سر حیوانست سرد و تر و دیر هضم و با قوه تریاقیه
و مقوی دماغ و مولد منی و طلای او جهت رفع خشکی دماغ و سرسام و شقاق نافع و مضر معده و مصلحش نعناع و سرکه و اکامه و ادویه حاره است
دمعه الشجر گویند صمغ لبلابست و بغایت جالیست و جهت ستردن موی آزموده است دمام نوعی از کوبای هندیست بقدر ماشی و سرخ
و شفاف است بر سر او نقطه سیاهی و بهندی ممور نامند گرم و خشک و مقوی دماغ و قاطع سیلان آب دهن و قدر شربتش در مزاج
اطفال نیم انگشت دمیا بیونانی نوعی از ماهیست که سیبیا نامند و مذکور خواهد شد دمیه بلغت مصر نوع زبون قسنتین است
دم التنین و دم الثعبان دم الاخوینست دمعه العشاق حب الکنیس است دسیجه اسم فارسی ضفدع است دمو اسم ترکی حدید است
دمور بیکان اسم ترکی خلاب است دند بفارسی بید انجیر خطائی نامند و مشهور بحب السلاطین است و گیاه او تقدر زرعی و برگش مثل
برگ بادنجان و از آن رقیقتر و گلش بزرگ و دانه او در غلافی رقیق مایل بزردی و پوستش تا سه سال باقیست و قسم چینی او بزرگتر دانه
شبیه به پسته و قسم شجری شبیه بدانه بید انجیر و غیر منقط و سیاه و کوچک و بطیء العمل است و مورث مغص و قسم هندی متوسط القدر
و اغبر و مایل بزردی و منقط بسیاهی میباشد و بهترین اقسام چینی سفید مایل بزردی و بعد از آن هندیست در اول چهارم گرم و بغایت
تند و یابس و در جوف مغز او پرده ایست و آن در سمیت مثل بیش است و بدستور یونانی باید جدا کرد و هر چه بی پوست

دلیک
دبوش
دلق
دلقین
دلم دلبس ولدغ
دلدع دله دم
دم الاخوین
دمعه الشجر
دمام دم
سیبه دم التنین
دم الثعبان دمعه
العشاق دسیجه
دمو دمور بیکان
دند

مدتی مانده باشد بدستور از سموم قتاله است و اقسام او مسهل بلغم و سودا و جاذب رطوبات خام از مفاصل و منفتح و جهت استسقا
و یرقان و نقرس و سنگ مثانه ذکر کرده و در ذکر و ورکین و ساق نافع و طلای او حافظ سیاهی موی و موی رش و قرحه و بعضی خلد و چون
بر لب رسد سرخی آن زایل کند و تکرار او موجب برص است ضماد او با ماست جهت شقاق کرم حیوانات و با ادویه مناسبه جهت جمیع اورام
بارده و اوجاع مفید و قدر شربتش در قوی الابدان یکعدد و در غیر او نصف عدد است که با مصلحات باشد و مضر محرورین و تکدر رسیماو
کشنده باسهال مفرط و قطع امعا و مغص و مصلحش بعد از جدا کردن پردهٔ درون او کثیرا و نشاسته و گل سرخ و کشیب در آب یسمو که اکثر
است و معین فعل او تربد و عصارهٔ غافث و هلیلهٔ کابلی و انیسون و بیارغسل و زعفران و مفلح است و بعد از خوردن آب سرد و شیر
و ربوب حامضه و شوی آن از مضرت کمتر و در هوای بسیار گرم و بلاد حاره و یابس و تحقیف الابدان استعمال او جایز نیست دندراق
ارافونست دنقه شبیلم است و نوع سیستان دنقرا انقره است دنبه فارسی الیه است دندان فیل اسم فارسی عاج است دنبلان
اسم فارسی کشنج است دوا با اغریا یونانی نباتیست که در سنگلاخ و زمین سخت میروید ساقش مثل ساق ریباس و طولش زیاده بر شبری و مایل
بزردی و بر سر او چهار برگ مربع شکل و سبز مایل بسفیدی و بر بالای برگها چیزی میروید بی گل و تخم او دراز و خوشبو و خام و پختهٔ او از ماکولات
در اول ثانی گرم و خشک و با اندک تندی و مقوی معده و مدر بول و ملین طبع و محلل و جهت رفع آروغ و ریاح گرم و خوشبو کردن دهان نافع
دو سر نباتیست مثل گندم و منبت او گندم زارها و از آن درازتر و درشت و دانهٔ او ریزه و باریک و خوشهٔ او متفرق و پوست او سیاه
و بعضی از آن سرخ و در هر خوشه دو غلاف با سه شکل فتیله و دانه و در میان پردهای غلاف و خوش طعم گرم و با اندک خشکی و منفتح و محلل و مسهل
اقسام گرم معده و ضماد او جهت اورام صلبه و داء الثعلب و با آرد گندم جهت غرب منفجر نافع و مضر امشین و مصلحش کثیرا و قدر شربتش دو درهم است
دوقو اسم تخم زردک بر ستانی شبیه بانخواه و از آن ریزه تر و با اندک تندی و گیاه او زیاده بر شبری و برگش مثل برگ رازیانه و از آن ریزه تر
و چتر او مثل چتر کشنیز و گلش زرد و تند و زغب دار و خوشبو و بیخش بقدر انگشتی و باریکتر از آن و قریب بشبری و طعم او مثل زردک و
در قزوین گزر نامند و در جمیع افعال قویتر از بستانی است و محرک باه و در حرز خواص نباتات و مذکور شد و مراد از دوقو تخم اوست
در سیم گرم و در دوم خشک و مدر بول و حیض و عرق و مفتح و مقوی معده و باه و هاضمه و محلل قوی و با قوهٔ تریاقیه و جهت سرفهٔ کهنه
فضول سینه و سنگ مثانه و درد مفاصل و حب القرع و تحلیل نفخ و مغص و شقاق رحم و اعانت حمل و گزیدن هوام و رفع عسر ولادت و سحج
اطفال و جهت استسقاء طحالی مجرب است و ضماد او محلل ورم بلغمی و قدر شربتش تا دو درهم و گویند مضر باه محرورین است و مصلحش کشنیز و مضر مثانه و مصلح
مصطکی و بدلش دوزن او تخم زردک و گویند بدلش تخم کرفس است دوقس بلغت یونانی شامل دو قسم نباتیست شبیه بکرفس و خوشبو و
تخمش شبیه بانجدان و یک نوع دیگر برگ مثل کشنیز و گلش سفید و چتر او مثل چتر زردک و تخمش شبیه بزیره و باشد و بیخش در طعم شبیه بزردک
و برگش بی بر غیر در سیم گرم و خشک و تخم هر دو قسم در افعال و خواص مثل دوقو و دوقو را فوریکی میدانند و بعضی گویند دوقس را از اقسام زردک
نزدیک بری شمرده و این تحقیق اقربست و این حقیر اقسام او را مشاهده نموده است دود البقله بفارسی کرم سبزه نامند و او حیوانیست شبیه
بهزارپا و از آن کوچکتر و در غایت سبزی و در سبزه زارها و در برگهای تیز هم میرسد سبز و خشک تا نه او با رطوبت و مالیدن او با روغن زیتون جهت
گزیدن جانوران و نشامیدن او جهت رفع سموم مشروبه نافعست دود الزبل کرمیست زرد رنگ که در مزبله متکون شود و تکرار مطبوخ او در روغن
زیتون جهت قرطه که بقدرت تحلیلیت و رفع داء الثعلب مجرب است و مالیدن روغن او جهت بواسیر و امراض مقعد مفیدست دود ام با الف و لی
الف چیزیست مثل صمغ و سرخ مایل بسیاهی و در جوف درختهای کهنه متکون میشود و در افعال قائم مقام مومیائیست دود خشب الصنوبر گرم
درخت کاج است قریب الطبع است بدراریح و بکمثقال او سم قاتلست و ضماد کوبیدهٔ او در گشودن ورم و ازالهٔ کلف و زخم کردن اعضا غریب
الفعل است دود الخل کرمیست که در سرکه و شراب بهم رسد و ضماد او رادع و محلل و مقوی اعصاب و بعد او جهت رفع کرمیکه در دماغ بهم رسد قوی
الاثر است دود الحریر کرم ابریشم است او اول حال او تخمیست ریزه و مدور و کبود رنگ که در تابستان بدستور نگاه داشته بعد از زمستان و
در اوایل فصل بهار متکون میگردد و شبیه بمور چه است و بتدریج قریب بحجم و زرد شده سفید میگردد و در این ایام تنفس بدون ملابرگ توت میخورد
بار اول یکروز بار دوم دو روز بار سیم سه روز بعد از پیله تنیدن نقش سرخ و هیئت دانهٔ خرما میشود و بعد چند روز بدستور سیاه باشند در تنیدن

بدن و بنخوی زنگ رخسار بغایت مفید و تلطیف مزاج او بغایت مسمن بدن و خاکستر سوختهٔ او جهت انجذاب شرفها و رطوبت او جهت رفع انار
و ضماد مطبوخ او در روغن کنجد جهت اورام و خناق و نشامیدن او جهت خفقان نافعست و تعلیق خشک او با پارچهٔ سرخ جهت دفع تب مؤثر
است دوام شامل درخت مقل و بلوط و سندیان است دوام النخل بلغت مصر اسم سلیمانیست دوارس اسم فارسی درباس است
دورس اسم شوکرانست دود ابجراد نباتی روانست دود جولی دلبوشت دوکوبر و دواغریا دوا با اغریا است دوسی اراحید
است دوم بلغت مغرب خرما است دواء الخلافی خالیه دنوشت دواء هنجیه خبیطانا است دوال طالینفرست و بلغت
هندی اسم خاکست دوباروج کاکنج است دورالقرز و دود القمباهین قرمز است دود القمر نبخ نوکنت دیره نوعی از النعاب است
دوقیشا یونانی حنظل است دوقص بصل است دوبراز مرمیست دوقطاس شنگکر شیح است دوانه اسم فارسی اشنانست دوشاب
خرما دبس است دوشاب اسم فارسی منفحج است دوغ اسم فارسی مخیض است دوده اسم فارسی فانست دوکی اسم ترکی ارز است
دولی اسم ترکی حلیدانست دوشان اسم ترکی ارنب است دوشان قوری اسم ترکی خنفا است دونه اسم هندی مرزنجوش است دود اسم
لبن است دود بنجن اسم هندی بادنجان بریست دهن البلسان کیفیت تکون آن در بلسان مذکور شد بهترین اقسام او قوی الرایحه خالص
و صاف که شبیه بآب تیره مایل بسبزی باشد و زود حل شود و آنرا بقوام شیر کند و در ته آب نشیند و شیر را منجمد سازد و چون بر لباس پشمین
چکد بشستن از آب اثری از آن نماند و در تشبیه زبانرا اندکی بگزد و با قبض باشد و هر چه در آن این آثار نباشد مغشوش است و خوب او
قوت تا چهل سال باقیست و انجلد شاخ و برگ بلسان در روغن زیتون جمل آید و قریب بالقوت او است و آنچه بالفعل متعارفست از جهت
عدم درخت بلسان که در عین الشمس بود و از شاخ و برگ بشام و میعهٔ سائله بسباسه و روغن تخم ترب با آتش گرفته در ده مثل این ازند
کهنه منجمد شانند تا ربع بماند و صمغ درخت کاج را چون دسد غلیظ حل کنند اکثر آثار اوادا دارد و بسیار قریب باو و میباشد در سیم گرم و
در دوم خشک و مدر بول و حیض و مخرج جنین و مشیمه و تریاق سموم هوام و فائق آنها و سایر سموم و ملین صلابات و محلل مواد بارده و مقوی معده و رحم
و قوهٔ باصره و نشامیدن او جهت اخراج زلو که در حلق مانده و سرفه و رعشه و امراض دماغی و عصبانی و عسر بول و اخراج حصات و قرحهٔ مثانه و ضیق
النفس و ربو و نفث الدم و انتصاب و درد کلو و حرقت البول و سلس البول و امراض مقعد و ضماد او جهت رفع استرخا و صلب و رفع لرز و غیر نوبه
و فصد و درد دندان و اطوی و جراحات و پاک کردن جرک آن و حمول او جهت اعانت حمل و درد رحم و فطور او جهت درد گوش و اکتحال او جهت
ابتدای نزول آب نافع و قدر شربتش تا نیم مثقال است و بدلش یکوزن و نیم یا دو وزن او روغن زیتون کهنه است یا روغن رازقی کرجب بلسان
در او جوشانیده باشند و روغن ترب بهتر از سایر ادهان است تسدیل او و چون روغن زیتون را هفتاد بار با شیر او آب صافی بجوشانند
تا آبها سوخته روغن بماند در جمیع مواد و خواص بدل او است و اکثر مجربین بهتر از او دانسته اند دهن باصطلاح کبریا زیتون است
و بعرف اطبا چربیست که از اشیا بطریق مخصوص حاصل شود و روغن حیوانات و گلها و شکوفها اگیرند هر یک در مکان خود مذکور شده
و شیره و آنچه از فرع سکوس تقطیر کنند قوی تر از سایر اقسام و طریق هر یک در دستور اول مذکور است دهن السوس الاسما بخونی دهن اربیا
است و در حرف الالف مذکور شد و دهن الزفت در حرف زا مسطور است دهن البزر روغن تخم کتان است و در کتان مذکور است دهن
المبارک و دهن المنقذ روغن حجر است و مذکور شد و دهن الاترج روغن ترنج است و مذکور شد دهن الحل بجا مهمله دهن سمسم است و دهن
النحل بجیم معجمه از مرکبات و در باب ادهان در دستورات ثانی مذکور است دهن الجل بجیم روغن گل سرخ است دهن عسل
او مالیدت دهن الخلوع روغن زعفرانست دهن الحجر نفطاست دهن البطم روغن درخت بطم است دهن حب البطم روغن
حبة الخضرا است. دمام و دماص اسود است دهنه اسم شب است دهمست اسم فارسی غار است دهن الصوابی روغنیست که از روغن
تخم کتان و روغن زیتون و سندروس میسازند و در سندروس مذکور است درخنج بفارسی دهنهٔ فرنگ نامند و آن سنگیست که در معادن
مس و نقره و غیر آن از بخارات معدنی متکون میگردد و مثل زبرجد که از معدن طلا هم میرسد و دهنهٔ نحاسی بخار معدن مس است و بهترین
او سبز تیره است که در مس مصفی هوا صاف نماید و در تیر گی او تیره و فرنگی عبارت از او است و بعد از آن طاووسی مایل بسبز و شفاف
و بعد از آن زرد و زبوشترین او طاووسی مایل بسیاهی است و آنچه سائیدهٔ او زرد باشد طلائی نامند و هر چه محک او سفید گردد نقره

وسرخ اوسی و تیره و سیاه ورا هنجی گویند در چهارم گرم و خشک و بعضی سرد و خشک دانسته اند و جلا و ملطف و منضج و بسم او قاذ زهر
سموم و سم قاتل غیر سموم است بجراحت کردن امعا و علاج پذیر نیست و اکتحال او جهت تقویت باصره و قلع بیاض آن جهت رفع سرعت
سعدیل و بدستور نفوخ او با مشک تا سه دفعه همین اثر دارد ماخوره اسم هندی جوز مائل است دهی اسم هندی ماست دهوک
اسم هندی درفانست دهماسا اسم هندی شاعیت دهنه فرنجه اسم فارسی درنج زهیلی است دیودار اسم فارسی و بعربی شجر الجن و
اهل سند و صنوبر هندی نامند منبت او بلاد هند است و آن درختیست کوچک مایل بسیاهی و شاخ او شبیه بشاخ زرنباد و با اندک
تندی و تلخی و شیر او شد و محرق و معطش در چهارم گرم و در سیم خشک و از سموم قتاله و صمغ او شکوداهل صناعت گویند نگاهداشتن او باعث
اطاعت جن میشود و ضماد او جلا و مفرح جلد و جهت اورام بارده نافع و از نبات اجزا دیودار در سیم گرم و خشک و بنامیدن ساییده او
جهت استرخا و فالج و امراض بارده دماغ و سکته و صرع و ریزانیدن سنگ مثانه و گرده و دفع اسهال بلغمی و نشستن در طبیخ او جهت
خروج مقعد نافع و مضر ریتش و مصلحش صمغ عربی و روغن بادام و قدر شربتش یکدرهم است دیفروجس یونانی بمعنی مضاعف
الاحراق و سه قسم میباشد یکی معدنی و انچه کسیکه از چاه قبرس بیرون آورده در آفتاب خشک کرده میسوزانند و قسمی از خاک مس است که
بعد از گداختن در بوته میماند و در طعم قبض تند مس است و قسم دیگر بر شیات سحق است و قسم اول و ثانی مستعمل و گرم و خشک و بسیار مجفف
و جهت جراحات خبیثه و قلاع و جوشش و التحام زخمها و اهات منقطع و حبس جوشش و قروح مثانه و مقعد و بردن گوشت زیاد و نرم کردن
و کم کردن موی و با موم روغن جهت دبیله و خشک کردن قروح سر و نفوخ او در حلق جهت شهاه خناق نافع و بنامیدن او کشنده است دیناقوس
یونانی بمعنی دائم العطش و آنهم قسمی از خار است ساقش دراز و خاردار و برگش محیط بساق و شبیه به برگ کاهو و بر هر بندی از ساق دو عدد
برگ دراز خاردار مرغب در بیرون و درون برگش برآمده که مثل حباب و خاردار و طرف برگ متصل بساق مجوف و عمیق و آب
باران در آن جمع میشود و بر هر سر شعبه که از ساق رسته چیزی شبیه بسر خار پشت و خاردار و بعد از خشکی سفید میشود و چون بشکافند در جوف
او کرمهای ریزه سفید شفاف میباشد و قوتش مدتها باقیست در دوم گرم و خشک و مجفف و با قوه تریاقیه و جالی و بنامیدن نقیع و محلول
او در آب ۳ روز متوالی جهت سپرز و تحلیل خلط غلیظ و تفتیح و رفع لزوجت و نیخته او مقوی قصبه ریه و جگر و مدر بول و مخرج کرم معده و محلل خناق و ضماد
او جهت ثاليل و قروح شهدیه سر و ضماد نیخشاد جهت سحج کردن عضو که ادراک الم نکند و بوسیدن نخند و طلای مطبوخ بیخ او با شراب
جهت شقاق مقعد و ناصور و تضمید سر او که بجای ثمر او است بعد از تخم بر موضع گزیده افعی و غیر آن جهت رفع سمیت نافع و چون در پارچه
بسته در شیر حل کنند و از آن قدری در شیر دیگر ریزند باعث انجماد آن میگردد و چون کرمها که در جوف ثمر او در پوست حیوانی بسته
بر بازو و گردن بندند جهت رفع تب ربع موثر دانسته اند و مضر گرده و مصلحش صمغ و قدر شربتش تا ۳ درهم است دیک برذیک اسم فارسیست
و برگ موش عجمی نیز گویند و آن زرنیخ و آهک و زنجار و زیبق است که مجموع را سائیده در دیگ مضاعف تصعید کنند از جمله سمومات قویه
و شدهست و جهت بردن گوشت متعفن زخمها و قلاع خبیثه و قروح ساعیه و آکله و تجفیف رطوبات و قطع سیلان خون جراحات و بعمل جهت قلع
آثار جلد و دانه بواسیر موثر است یا مروت اسم یونانی تخم کشوث دینارویه اسم فارسی قسمی از حراب بریت دیک اسم عربی
خروس است و در دجاج مذکور شد دیوبافونطس اسم یونانی اصل اللوفت دیفروجاس دیفروجس است دیکسیر ملبوس است دیو
انجیر تین بریت دیو سیب حندقوقا بریت دیو خار اسم فارسی عوسج است دیوچه اسم فارسی ۳ ذاقنی اسم یونانی
سنار است ذاماسکنیا اسم رومی اماص است ذاقنی الاسکندرانی گیاهیست برگش قریب بدرخت خار حبیلی شبیه ببرگ مورد و از آن
بزرگتر و سفید و طول شاخها بقدر شبری از ساق و مابین برگها رسته بقدر نخود و سبز و مدور و بیخش خوشبو و شبیه به عود و شد طعم و در دوم
گرم و خشک و مدر و مخرج جنین و جهت تقطیر و حبس بول و حیض نافع و قدر شربتش از بیخ و ثمر تا دو مثقالست ذاقنی ویدس یونانی و بمعنی
شبیه الغار و قسمی از مازریون عریض الورق است و بعربی و در شام بقله نامند ساقش بقدر زرعی و شاخهای او بسیار باریک و از نصف
اعلا سبز و پدرست شاخها قوی الزج و گلش سفید و ثمرش بعد از رسیدن سیاه و دانه او کوچکتر از حب الغار و در آخر سیم گرم و خشک و مدر
و مسهل قوی بلغم و اخلاط غلیظه و مقیی و مدر حیض و محلل و منفخ و جالی جلد و دافع آثار و استعمال او بشر با جایز نیست و قدر شربتش از برگ تا ۳

دیفروجس

دیناقوس

دیک برذیک

حرف الذال

قیراط واز ثمر تا یکعدد و مقطع و محرق خلط و مصلحش کتیرا و نشاسته و وزن او مازریون است ذبل پوست سنگ پشت هندیست
و گویند استخوان او است بغایت سیاه و بعضی اجزا او مایل بزردی و براق و صلب در دوم سرد و خشک و جالی و بغایت قابض و شرب محکوک
او مسقط بواسیر و با عسل جهت التحام قرحه قصبه ریه و نفث الدم و تب ربع و ضماد او جهت اورام آن و سرطان و خنازیر و اسقاط بواسیر و
طلای سوخته او با سفیده تخم مرغ جهت شقاق کعب و شق رحم که از ولادت بهم رسد و شقاق مقعد و خروج آن نافع و فرزجه او جهت سیلان
رحم و اسقاط جنین و جهت تسهیل ولادت مفید و مضر جگر و مصلحش سیب و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش استخوان قنفذ و شانه او دبالنخیت
جهت رفع بخار بن موی و تولد قمل و ریختن موی موثر است و چون او را با چوب درازیکه آدمی را از گلو کشیده باشند و قدری خاک قبر مقتول بخور کنند
در منع سحر و فتنه مجرب دانسته اند و بدستور در اصلاح متباغضین موثر است ذباب بفارسی مگس نامند و تکون او از فضلات و اول گرم
سفیداست و مگس از کهنه بهم میرسانند و از کافور و زرنیخ و روغن زیتون میگریزد و گویند چون صورت مگسی از کندش و زرنیخ ساخته در محلی
گذارند منع او مینماید در اول گرم و تر و بهترین او سیاه و بعد از آن ازرق و زرد و از قتالی از سمیت نیست محلل و جاذب و ضماد او
اورام و دافع گوشت زیادتی جراحات و مانع انتشار موی و داء الثعلب و لکه و قوبا و چون سر او را انداخته بر موضع گزیده زنبور بمالند دافع الم
آن و جاذب است و تکرار ضماد او جهت داء الثعلب مجرب و جهت تحلیل ورم چشم و دفع گوشت زیادتی پلک و شعیرکان آزموده او نفوخ سوخته او در
مجرای بول جهت دفع احتباس بول موثر و بنامیدن آن مزا با شراب جهت عسر ولادت مجرب دانسته اند و محمد بن احمد گوید که خوردن پخته و خام
او را اسنود جهت تقویت باصره و منع جمیع آفات چشم مجرب میدانند و سرگین مگس را چون با آب و عسل بنوشند جهت ازاله مغص و قولنج و
خناق مجرب یافته اند و چون چند روز بخورانند و در آفتاب بنشینند محل برص پوست انداخته زایل میگردد و بهتر از ظرمال است و روغن
او که مگس را در روغن کنجد کرده در آفتاب گذاشته صاف نموده باشند جهت رویانیدن موی مجرب ذراریح بجاء مهمله حیوانیست بعد
زنبوری و بهین دیده بود و با نباتات تازه میباشد و ترکی الالکنک و بدیلمی اراس نامند و بلغت اصفهان قسمی از ینی است و بهترین او موجود
در گندم زار است که مایل بسیاهی و سرخی و با خطوط زرد باشد و سبز و سرخ و زرد و منقط بسیاهی و سایر اقسام غیر مستعمل در آخر سیم گرم و خشک
و بسیار شد و مفرح جلد و از سموم قتاله و مقطع و مفتح و مفتت حصات و مدر بول و حیض و رافع سپرز و محرق و شرب او مستعمل است و خوردن
محرق او با مرق گوشت کاو و بدستور با روغن زیتون جهت رفع خوف سگ دیوانه گزیده بهترین ادویه و قطعه های خون منجمد با بول
شارب او دفع میشود و عوام را اعتقاد آنکه سلیمانی کوچک بسبب گزیدن سگ دیوانه متکون شده و این دوا اخراج او میکند
و در اخراج سنگ گرده و مثانه بغایت موثر است و بجای احراق هرگاه بحجامه پیچیده بخار سرکه گرم شاریح نیاز ند باعث تلطیف
او میشود و استعمال جایز است و ضماد او جهت داء الثعلب و برص ناخن و با قیروطی جهت قلع ناخن فاسد و رویانیدن ناخن صحیح و با سرکه
جهت جرب و تقشر جلد و بهق و برص و قوبا و گزیدن عقرب و ثاليل و رفع قمل و بقایای مدر و منش و اکتحال او جهت ناخنه و روغن زیتونیکه ذراریح در او
جوشانیده باشند جهت رویانیدن موی ابرو و داء الثعلب و گرانی سامعه و درد گوش نافع و قدر شربتش یکعدد و زیاده از آن کشنده است
بدرد مثانه و مغص و بول الدم و غشی و تب بسیار شدید و اختلاط عقل و چون قسم سیاه منقط بسرخی را در روغن کنجد یکماه در آفتاب گذارند
تا هین او جهت منع ابتدای کچلی و قلع برص مانند مجرب است ذروح تشدید و را و اهد ذراریح است ذرفنون عنب الثعلب مجحن است ذرق
بضم اول و فتح ثانی خندقوقای بستانیست ذره هاورس هندیست و آن دانه ایست شبیه برنج و سفید و ساقش مثل گیاه نی و سرد و خشک
و قوی الغذا و غلیظ تر از حنطه و مجفف و حابس اسهال و در جمیع افعال مانند خندروس و مصلحش روغنها و شیرینیها است ذره مکه خندروس است
ذرسی طهو حیت ذرباس ثافسیا است ذرق بحکم ثانی سرگین طسوج است ذرق الصبر خر فطانست ذفر حی اسم عربی سداب
بریت و هر چیز که بدرایحه باشد بدستور ذفرا مانند ذفل فطرا سالیون است ذکل بجزم ثانی زراوند طویل است ذنب الخیل بیخ نباتیست
با صلابت و نوعی از لحیه التیس دانسته اند منبت او کنار آبها و شاخهای او بسیار و مجوف و مایل بسرخی و با خشونت و پر گره و گرههای او هم
متصل و بر برگ و باریک شبیه ببرگ اذخر و از گرهها روییده و در اطراف اش شبیه بدم اسب و بر اشجار مجاور منتشر میگردد و بی گل و بی
ثمر و بعضی گویند گلش ما بین سفیدی و کبودیست و قوتش مدتها باقی میماند در اول دوم سرد و در آخر او خشک و قابض و بلیغ و قاطع نزف

ذبل

ذباب

ذراریح

ذروح ذرفنون
ذرق ذره ذره مکه
ذرسی ذرباس
ذرق ذرق الصبر ذفر
ذفرا ذفل ذکل ذنب الخیل

الدم و نفث الدم و جهة قرحه امعا و جراحت مثانه و سرفه و عسر نفس حاره و اقسام اسهال حاره و استسقا و ورم حار جگر و امراض سینه و کثرت
شرب و جهة التحام فتق و التیام روده مقطوع مؤثر و ضماد او جهة التیام جراحات عظیمه و عصب مقطوع و قیله امعا و ورم مقعد
و اورام حاره اعضا و سقوط آب و جهة قطع رعاف نافع و قدر شربتش یکدرهم و مولد سودا و مصلحش شکر و روغن بادام است و بدلش اخبار

ذنب السبع

ذنب السبع گیاهیست ساقش بقدر دو ذرع و اسفل آن مثلث و اعلای مستدیر و با خارهای متباعد و برگش شبیه برگ کاهو و از غیر دراز تر
کوچکتر و مایل بسفیدی و اطراف او خاردار و در سرهای او چیزی مستدیر و مزغب و بنفش رنگ و چسپیده و وسط آن رسته مانند موی و پشم و در
دوم خشک و در اول گرم و قوتش تا سه سال باقی و با رطوبت لزجه و قوه قابضه جهة رفع اورام بعدیل و جهة التیام جراحات و تسکین
درد مفاصل و بیخ او جهة مستحکم نمودن استخوان شکسته شربا و ضمادا نافع و طلای عصاره او جهة استرخای اجفان و صداع و مصلحش کثیرا و
بدلش عنب الثعلب و قدر شربتش یکمثقال است

ذنب العقرب

ذنب العقرب نزد جالینوس صاحب بو ماهست و بعضی گویند گیاهیست شبیه بدنباله عقرب
و زرد رنگ و نبات او کم برگ و ریزه و در بلاد سرسبز میباشد و در سیم گرم و خشک و جهة سم عقرب و سایر سموم بارده نافعست

ذنب السقط

ذنب السقط باصطلاح شام گیاهیست برگش شبیه برگ بلوط و گلش زرد و بیخش شبیه بشلغم و ظاهر او سیاه و باطن او سرخ رنگ خون و ضماد
با سرکه جهة گزیدن تنین بحری نافعست

ذنب الخروف

ذنب الخروف گیاهیست بیخش باریک و شاخهای او سفید و مجوف و برگش متباعد شبیه برگ
راسن و گلش زرد شبیه بگل شادرنگی و تخمش باریک و طعم او مایل بتلخی و تندی و با اندک لزوجت و در آخر دوم گرم و در سیم خشک و عصاره
او بدستور سائیده برگش جهة بیاض چشم بعدیل و جهة گزیدن سگ دیوانه قبل از آنکه از آب خوف کند بسیار مؤثر و گویند مفصل و محلل
ریاح و قاطع خون و رافع سپرز و مضر گرده و مصلحش کتیرا و قدر شربتش تا یکدرهم و بدلش ربع آن بخور مریم است

ذنب الجرذون ذنب الفاره ذنب الفارس ذنب اللبوه ذو ثلث حیات ذو الف ورقات ذو مائة شوکة ذو خمسة اوراق ذو خمسة اقسام ذو خمسة اغصان ذو خمسة جنجه ذو خمسة اصابع ذو ثلث ورقات ذو ثلث شوکات ذو ثلث الوان ذو ثلثة اوراق ذهب

ذنب الجرذون ذنب الفاره لسان الحمل است از جهة شبیه بودن خوشه او بدنباله موش ذنب الفارس بلغت شام ذنب الخیل است ذنب اللبوه
ذنب السبع است ذو ثلث حیات زعرور است ذو الف ورقات مریافلن است ذو مائة شوکة راس القنفذ است ذو خمسة
اوراق و ذو خمسة اقسام و ذو خمسة اغصان و ذو خمسة جنجه بنطافلن است ذو خمسة اصابع انجق است ذو ثلث ورقات شامل
حندقوقا و گیاه خصیة الثعلب و قصعه و طرفیلن است ذو ثلث شوکات شکاعیست ذو ثلث الوان و ذو ثلثة اوراق
طرفیلن است ذهب بفارسی زر و طلا نامند معتدل مایل بحرارت و مقوی دل و حرارت و رطوبت غریزیه و مفرح و جهة خفقان و وسواس
و جذام و جنون و انواع بواسیر و امراض سوداویه و صفراویه و یرقان و سپرز و ضعف گرده و سنگ مثانه و دفع سموم و محلول سحاله او که
با مروارید در آب ترنج حل کرده باشند جهة جذام مجرب دانسته اند و بدستور جهة زحیر و اسهال دموی و محلول او با نوشادر فقط جهة اخراج
سیم مجرب و طلای او محلل اورام و جهة داء الثعلب و داء الحیه و بهق و برص و اکتحال او جهة غلظ اجفان و بیاض و غشاوه و گذاشتن او در
ثقبه غرب جهة رفع او مجرب و میل سرمه که از او بسازند جهة تقویت بصر و منع رمد و درد چشم و ذرور او جهة آکله و ناسور و جهة درد دندان
و بهاک و درد دهان جهة رفع بدبوئی او و انگشتر او جهة حرز ام الصبیان و مفاصل مؤثر و تعلیق خالص او را جهة رفع فزع اطفال مجرب دانسته
و لیناد س انجاصیت او مخصوص دانسته حجری بقدر خردلی که در نهایت صلابت باشد با طلای معدنی متکون میگردد دانسته است
و لعب با طلا و دیدن او مورث دفع سموم و باعث سرور و تقویت دل است و چون گوش را با سوزن طلا سوراخ نمایند التیام پذیر نگردد
گویند مفرح مثانه و مصلحش عسل و سکنجبین و اکثر را اعتقاد آنست که طلا مفرح در او نیست و چون طلا را بنهجی سحق نمایند که از جهات خیره اصل او نباشد
خصوصا ادویه سمیه در آن وقت خوردن او باعث طول عمر و رافع جمیع امراض سوداوی و حفظ صحت و در این امور قریب بعدیل او نیست
و طریق حل و سحق در دستورات مذکور است و قدر شربتش از یک قیراط و نیم است تا یکدانگ و بدلش یاقوت محلول و چون از طلا بشکل ملیله ساخته
در خواب و بیدار بصاحب توحش نزدیک خفقان و خیالات سوداوی و درد دهان نگاه دارند رفع جمیع امراض مذکوره میشود ذئب بفارسی
گرگ و بترکی قورد نامند حیوانیست معروف و مرارهش در سیم گرم و خشک و جگرش جهة امراض جگر بغایت نافع و با آب و شراب رافع استسقاء و سهال
بارده و با سکنجبین جهة یرقان و با آب کرفس جهة سپرز نافع و غافث مقوی افعال او است و قدر شربتش یکدانگ و سرگین او بسیار گرم و محلل قوی و بهترین
او بسیار سفید سنگ با خشونت باشد و نوشانیدن او تا یکمثقال با آب گرم و با شراب سفید و بدستور با فلفل و نمک جهة قولنج سریع الاثر است

حتی تعلیق او و غرغره او با عسل جهة خناق بلغمی نهایت مفید و بخور او باعث جمعیت موش در آن موضع و بول و خون او قاطع حمی ربع است
شربا و نمولا و بدستور خصیه او بمعین الرطوبه و قاطع شهوت نسا نست و از طلو فرماید که بیکمثقال خشک و با آب تره تیزک جهة درد پهلو و سینه
و با صعتر جهة درد اسپکاه بسیار نافعست و زهره او بقدر دانگی با عسل جهة تب ربع و قولنج و استسقاء و یک بیضه خود او با طبوخ جهة تقویت باه
بی نظیر و بدستور طلای او در این باب مؤثر است و رافع تشنج و کزاز و جراحت عصب و سعوطا او جهة نزلات علیه و با آب چغندر رافع حمرت
چشم در همان ساعت است و با قلیلی مشک جهة صرع و اکتحال او با عسل جهة تیزی چشم و نزول آب و ضمادش با ورس جهة بهق و برص با ادویه
مناسبه جهة نقرس و جلد و داء الثعلب و درد مفاصل و قدر یکدانگ از پشکش خشک کرده او با شیر تازه جهة تب ربع و امراض شش بغایت مفید
و پیه او جهة داء الثعلب و داء الحیه و ورم نرم دنکیه و طلای دماغ او با شیر مانع صرع و بخور کردن او سبب گریختن هوام و ضماد استخوان ساق مورث
او که با دگرش سوخته باشند جهة بواسیر و طلای محلول او بنوشادر محلل اورام و آویختن دنباله او در چراگاه گاو باعث نفرت گرگ از آن
مکان و پوشیدن پوست گوسفندی که گرگ گرفته باشد سورت خارش من و تعلیق بر دو چشم او مانع صرع و دافع هوام و سباع فقدان آن
و چون در پوست گرگ پیچیده نگاه دارند جهة غلبه بر خصم و محبوبی در نظر خلق مؤثر و تعلیق کعب او بر زانو جهة رفع درد رگی زانو و رحمت
حرکات مفید و چون سر او را در خوابگاه گوسفند دفن کنند گوسفندان از خوف هلاک شوند در صورتیکه از تنفر محل گریز نداشته باشند
و چون در برج کبوتران کنار آن شعار و سایر نبوده داخل نگردند و چون سر او را در سر سیلاب دفن کنند تحریک سیل از آن تمر فاید نگردد و مجرب
دانسته اند و چون هداق ناسه زنان را بر پوست گوسفندی نویسند که گرگ گرفته باشد هرگز مابین زوج و زن الفت نباشد و چون دندان
نیش او را در آن پوست پیچیده در منزل دفن کنند باعث تفرقه اهل منزل گردد و گویند چون زهره او را طوح کرده مجامعت نمایند

راسن

دیگری قادر بر جماع آن زن نگردد و گویند گرگ تا دیوانه نشود گوشت آدمی نمیخورد راسن بیخ نباتیست خشبی و برگش مابین یاقوتی و تره
و ساقش شعبه دار و برگش عریض و دراز و شبیه ببرگ عدس و انبوه و ازرق و در روئیده و بریده تکه گردد گلش مایل بکبودی و دانهاش مانند
قرطم و با اندک تیزی و طعمش بالتدی و خوشبو و گویند بیخش نزد بعضی انخست خیفر و پوست او سیاه و رقیق و بعضی بلا و بیشتر از سفل
و مستعمل بیخ او است و بعضی گویند او بیخ سوسن کوهیست در اول سیم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و جالی و مقوی معده و دل و مفتح
و مفرح و مفتح سده جگر و سپرز و قوتش تا ده سال باقیست و با قوه تریاقیه و جهة قطع اخلاط غلیظ خسنه سینه و شش و تقطیر بول و طوبی و ماخولیا
مراقی و درد مفاصل و کمر و تقویت باه و فم معده و هاضمه و رافع اختلاج و تحلیل نفخ و تشنج او جهة احتباس بول و حیض و توحش و حزن که
بمشارکت معده باشد و مطبوخ او با شراب جهة زهر هوام و سموم بارده و قولنج و جهة شقیقه و امراض که بلغمی باشند و تحلیل اورام و قطورا او
دوی و طنین و بخور او جهة گشودن حیض و ضماد برگش جهة شگاف عضل نافع و مضر محرورین و مصدع و اکثار او مفسد خون و قاطع باه و مصلحش
سرکه و ربوب حامضه و خمیره بنفشه و قدر شربتش دو درهم و بدلش بوزن او ابرسا و گویند قطر شیر منبت و شراب کیالزاوند و ترتیب در مید میوه
شراب منکه و باعتقاد جالینوس در جمیع افعال مذکوره بهتر است و چون راسن خشکی را جوشانیده از آب بیرون آورده یکشبانه روز
در آب سرد گذاشته بعد از آن در طلا که قسمتی از خمر است خیسانیده تا بیست روز پس هر روز دو مثقال تناول نمایند جهة تقویت معده
و فساد هضم و بر انگیختن اشتها بعدیل است و از دانه راسن که عدد طلعها نیند جهة رفع سرعت انزال مجرب دانسته اند و بخور او جهة تقویت
دندان و اضن گرم او و طلای او جهة نیکوئی رخسار و با عسل جهة رفع آثار مؤثر است شیخ الرئیس فرموده که قسمی از راسن که برگش شبیه
بعدس است و زرد رنگ و کوچک مقدار و گیاه او برکه و شاخهای او منبسط بر روی زمین است و منبت او کنار دریا و زمین نمناکست

راوند

خوردن او و بر دگزیده هوام را در ساعت تسکین میدهد راوند بفارسی ریوند نامند و آن بیخ ریباس است و بهترین او چینی که سرخ مایل بزردی
ثقیل الرائحه باشد و بعد از آن قسم ترکی زعفرانی رنگ کم بو و بعد از آن خراسانی و زبون ترین او زنجی سیاه براق صلب است و ریوند
دواب خشبی کثیف میباشد و بیخ ریباس آنچه قریب بظاهر زمین است باریک و سیاه و غیر مشابه بریوند است و چون بقدر دو سه ذرع حفر
نمایند ریوند ظاهر میشود در کتب اطبا مذکور در اول دوم گرم و خشک و مسهل بعض اخلاط غلیظه رقیقه و خام و با قوه قابضه و مقوی قوه
جگر و با زهر سموم بارده و مخفف و محلل و ملطف و جالی و مدر بول و حیض و منضج و مفتح سده جگر و سپرز و امعاء و مبرد بالعرض بسبب تحلیل

و جهت تنقیه امعاء و تحلیل نفخ او و انواع استسقاء و تخمه و مغص و ورم بارد احشاء و یرقان سده و دفع اسهال یکبار سده ما سار یقا باشد و گلسرخ
و قوابض جهت اسهال و سوء کیا بالخاصیت نافع تبها و حرارت غریبه و جهت درد گرده و مثانه و ورم و خفقان و قرحه امعاء و نواصیر و بواسیر
و تب ربع نافع و با جاوشیر و مطبوخ زبیب و بسفایج جهت قولنج ثفلی و بلغمی و با آب پرسیاوشان جهت سنگ مثانه و با آب لسان الحمل جهت
قطع نزف الدم و با هلیله کابلی و غاریقون و صبر جهت تنقیه دماغ و انواع صداع بارده و صفراوی و شقیقه و فالج و لقوه و کزاز و جنون
و نزلات و با شراب ریحانی جهت فسخ عضل و عصب و سستی او و با طبیخ هارون و فطوریون جهت عرق النسا و وجعهای بلغمی و ضعف مفاصل
و درد او و با زرشک و صندل جهت ورم حار و رمد اعضاء باطنی و مقوی او و با انیسون جهت فواق و آروغ ترش و بند تشنگی و فتق و مدد آن
واشتن و آب او را فرو بردن جهت نفث الدم و سده و ورم سینه و ربو و بهر و طلای او جهت ضربه و سقطه و ضمادش با سرکه جهت کلف و قوبا و آثار
ضربه و با لعابها جهت ورم حاره مزمن و با قوابض جهت استحکام استخوان مخلوع و طلای او بین الکتفین جهت رفع خوف قلبی و مضر سفل و مصلحش صمغ و
گویند مضر مزاج اطفال و ضعفا است و شربتش تا درهم و بدلش در امراض معده و جگر نخود و نیم او گلسرخ و خمس او سنبل است و عصاره او
که آب ریوند را جوشانیده باشند تا غلیظ شده باشد در عرض یکسال قوی تر از او است و رب ریوند که در مستوبات مذکور است
بهتر از عصاره او است. رازیانج بفارسی بادیان گویند بستانی او در اول سیم گرم و در آخر اول خشک و تخمش که بهتر از برگ او و بیخش
قوی تر از سایر اجزا و مجموع او مولد شیر و مدر بول و حیض و مفتح سده جگر و سپرز و گرده و مثانه و سینه و مقوی معده و باصره و محلل ریاح
و اخلاط غلیظه و تریاق سموم حیوانی و مخفف قوی و با قوه قابضه جهت خفقان و غشی با کل کاوزبان مجرب و با پرسیاوشان و انجیر
جهت سرفه و ربو و عسر نفس و بادیه مناسبه و تبهای جهت ریاح غلیظه و قولنج و درد پهلو و مثانه و در دفع رطوبات و اسهال مزمن و غشیان
و دفع بلغم حامض و بدرقه شدن قوت ادویه و اسهال و با اطراف ... و با سکنجبین جهت تبهای کهنه نافع و مضر محرورین و مصلحش صندل و
سکنجبین و چون عصاره او را با روغن غلیواج در شیشه کرده ۳ هفته در آفتاب بیاویزند اکتحال او مانع نزول آب و رافع ضعف باصره و انتشار
و چون هر سال در اول نزول آفتاب بحمل تا وقت تحویل سرطان هر روز بکشند هم تخم رازیانه باشد و اگر شاولنمایند در انسان اصلا مرض
عارض نگردد و زور سوخته او جهت انتشار قروح و طلای بیخ او با عسل جهت گزیدن سگ دیوانه نافع و ضمیمه او در افعال مثل عصاره او است
و مفتت حصاة و مقوی باصره است و قدر شربت از تخم او تا یکمثقال و از او و بیخ او در مطبوخات ده مثقال و بدلش تخم کرفس است و رازیانج
بری را ... و شبیه ببادیان و تخمش ریزه و بسیار خوشبو و در آخر سیم گرم و در دوم خشک و جهت تقطیر بول و تنقیه رحم و حرکت قروح
و اسهال مزمن و رفع احتباس حیض نافع است. راتیانج صمغ صنوبر است که بهترین سایر صموغ منجمد میگردد و باشش طبخ یافته منعقد
شود و تاثیرا یونانی قلفونیا نامند و سیال غیر منجمد او رفت رطوبت ... در آخر سیم گرم و خشک و قسم آتش دیده او گرمتر از قسم اول و شامیدن
نیم مثقال او با زرده تخم مرغ نیمبرشت و بدستور با آب طبیخ سبوس گندم جهت سرفه و ربو و جراحات ریه و ... و مضغ او جهت سرفه رطوبی
و جذب فضول دماغ و ضماد او جهت التیام جراحات و ازاله حکه و جرب و خشونات جلد و با کلنار جهت فتق کهنه و نواصیر و با تخم کتان ...
جهت رفع ثالیل و بواسیر مجرب و جهت شقاق کعب و کجی ناخن موثر و کشیدن او مانند تنباکو روز اول یکدفعه و روز دوم ۳ دفعه و در سیم
۳ بار جهت سرفه و ربو و قرحه ریه عجیب الفعل است و بعضی گفته اند که چون با دنج و پیه بز سرشته بخور کنند اثرش قویتر میشود و مولف
گوید که چون راتیانج را با شل او رنج الغار و نصف وزن او خطمی با روغن بادام طبخ داده ضماد نمایند در اعصاب ... را ساقط کند ...
و تدارک آن با سفیده تخم مرغ و سفیداب و بخوردن شیر تازه باید نمود و گویند طلای راتیانج مضر دارد ابدان نرم باعث ورم و درد میشود و بخور
او که بپارچه آلوده در آفتاب خشک کرده باشند جهت زکام بارد و تب ربع سریع الاثر است و قسم مطبوخ او در اصلاح شعر ...
است. رامک ادویه مرکبه است و آن قرصی است که در قدیم از عصاره بلح می ساختند و در این زمان از مازو و دوشاب خرما ترتیب میدهند
و بهترین نسخه آنکه مازو دو نیم دوشاب خرما با عسل اضافه نموده قرص بسازند و اگر بوزن پوست انار بلح بسیار نارس اضافه کنند ...
دوم سرد و خشک و قابض و مجفف و ملطف و مقوی معده و امعا و جگر حرارت و مانع ریختن مواد باعضاء و جهت اسهال کهنه و ... نزف الدم
و ذرب و سرفه و درد سینه و ضعف جگر و تجفیف قروح و شربا و ضماد او نافع و طلای او مقوی جلد ... و رافع ورم حار و نقرس و ورم حار ...

و بروز آن و مانع عرق و دافع عفونت آن و بخار غلیظ و با خشا سوده مقوی و قاتل قمل و سیون او و مقوی لثه و قاطع خون او و قدر شربتش تا دو
مثقال و بدلش سک و مضر مثانه و مصلحش عسل است. مازتی در قدیم سوس آنرا دانا مینامیده اند که زنبق باشد و متاخرین اشتباها سوسن سفید کرده اند
راتج نام جبل است. راتیانج و راتینج ... نوعی از سمک و بلغت هندی خردلیست. راک اسم هندی رماد است. راوون
یونانی ... است. رانا یونانی رمان علویست. رازیانج رومی و شامی انیسون است. ... است. راح خمر است. ...
نوعی از ... است. راطینی یونانی اسم مجموع علکها است. رایس الشیخ بلغت اندلس اقحوان است. راس الهدهد بلغت ...
قسمی از ... است. رال اسم هندی ... است. راج منس بهندی برسیاوشان است. راج کبری اسم هندی عصی الراعی است. راج گیرا اسم هندی
اذان الفار است. راهو اسم فارسی ابن عرس است. ... رب عبارت از آب میوه و نباتات که بطبخ
بقوام آورده باشند و رب هر چیز در تحت آن مذکور است. ربل نوعی ... است و گویند نوعی از ... دوا است
او جهت رفع هوام مجرب دانسته اند. ربوب الثعلب ... است و ... دوشاب ترش نامند. ... است. ربیس ... است. ربیان
از بیابانست. ربق عنب الثعلب است. ربیثا نوعی از ماهی کوچک و در افعال قوی تر از ماهی روبیان دانسته اند. رتیلا بفارسی ...
و از حیوانیست شبیه بعنکبوت و درشت و پا و کوتاه و او اقسام میباشد و از سموم قتاله ... است و گزیدن او خوردن یکعدد او ...
و ضماد کوبیده او بر موضع گزیدن او جذب و دفع سم میکند ... صاحب تب ... جهت رفع تب مجرب دانسته اند
و در دوم خشک و قاطع ثالیل است و گویند ... و چون در ظرف طلا نظر کند رفع اذیت او میشود. رتم بلغت عربی نباتیست ...
و سیاه میباشد و ... شاخهای زیاده بر ... و بی برگ و صلب و ... و گلش زرد و ثمرش مثل لوبیا
و دانه او مثل عدس و قسم سفید او را ثمر و گل و شاخ مانند قسم سیاه و در نگ شاخهای او سفید است. در سیم گرم و خشک و جذاب و محلل و باقوه قابضه
و تند و ... درهم از ثمرش مقی قوی و حقنه بعصاره او مسهل خون و جهت عرق النسا نافع و ضمادش جهت گزیدن سگ دیوانه
و ... جهت سگ دیوانه و اخراج جنین میت نافع و قاتل ... و مدر و مقوی و مسهل ... و خوردن هفت عدد او که تا ۳
روز متعاقب بنوشند سبب اسهال ... میکند و مضر معده و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش یکمثقال است. ...
... اسم هندی حی العالم است. ... است. ... است. رجل الطیر و رجل ... و رجل العقعق و رجل
العقاب اطریلال است. رجل الحمامه ... است. رجل الدجاج ... است. رجل الزاغ ... است. رجل الجراد ... است
رجل الفروج و رجل الفلوس ... است. رجله بقلة الحمقاء است. رجل الزاغ رجل الغراب است. رجیع فضله حیوانات است. رجل الغراب گویند
نبات اطریلال است و اکثر تصریح نموده اند که غیر او است و در نواحی بیت المقدس بسیار است و ارتفاعش بقدر شبری و برگش سبز مایل بسیاهی و مشقوق
شبیه به برگ ... و در وسطش ... مانند چنگال غراب و شعب او متفرق و ... و اندک قبضی و ... مانند طعم زردک و گلش
بسیار ... در زمین و مستدیر و ظاهرش زرد و ... و مثل سورنجان و بزبان ترکی ... نامند. در اول گرم و در
دوم خشک و مفتح سده و مفتت حصاة و مسکن ریاح و محلل و جهت قولنج و مغص و درد کمر و پشت بغایت موثر و بیخ مطبوخ او در رفع اسهال مزمن
بعدیل و طلای عصاره او که بآتش بقوام آورده باشند جهت درد مفاصل بارد ... جهت درد مفاصل حار ... که در آن
جوشانیده باشند همین اثر دارد و مضر محرورین و مصلحش کاسنی ... و قدر شربتش تا دو مثقال است. رحیق خمر است. رخمه ... اسم
عربی مرغ مردار خوار است و ... از کرکس و بزرگ جثه و سفید مایل بتیرگی و با خط سیاه و چشمش بسیار زرد و مسکن او جبال و بیابانها
و بغایت خائف میباشد در دوم گرم و در اول خشک و لحم او بهترین اجزا او است و گفته اند که اگر هفت عدد بیضه او را بطریق
خاص صاحب جذام در اوایل ... بخورد ... و طریق آن نسخه بعد از تنقیه یکعدد بیضه او را
خام ... و تا شش ساعت اصلا چیزی نخورند و بعد از آن ... و بعد از یکهفته تکرار عمل کنند و ذرور پوست
... او قاطع نزف الدم و باعث التیام جراحات و با سرکه جهت قوبا و ... نافع و سرگین او با سرکه جهت رفع برص و بعدیل و حمول او و دود
او را در اسقاط جنین و ادرار حیض مجرب دانسته اند و طلای او جهت گزیدن عقرب و مار و زنبور و قطور او با روغن زیتون جهت گرانی سمع

ودفع کری وبخور گوشت قدید او با خوردن او تا هفت مرتبه جهت گشودن کسیکه از زن بسته باشند موثر دانسته اند وقطور دهن او
او با روغن بنفشه در گوش طرف مخالف جهت درد شقیقه ودر طرف موافق با روغن زیتون جهت ریاح وکری واکتحال او با آب سرد
جهت دفع بیاض چشم وبخور او جهت گریزانیدن هوام بیدل نافع وعجز رخوی وبا سائیده خام او در روزی سه دفعه یکدانگ با سرکه بنوشند
جهت دفع جنون تا سه روز متوالی مجرب دانسته اند وشامه پوست اندرون سنگدان او که خشک کرده سائیده باشند با شراب جهت
دفع جمیع سموم ودرد رحم مغز سر او مورث جنون وبلادت وتعلیق سر او وبخور زهره او باعث تسهیل ولادت وطلای مغز سر او با روغن
جهت درد سر نافع واز ارسطو نقل است منقول سگ رخمه را خفه کرده با چهار قطره روغن زیتون بجوشانند تا مهرا شود دهن او جهت دفع جذام مجرب است
رجنیس لغت سریانی وبفارسی لور گویند واز شیر مصل است واز مایه شیر که بطبخ غلیظ گردد وبچکانیدن حاصل میشود در اول گرم ودر آخر
او خشک وکثیر الغذا ومسمن وشیرین ومسدد وبطی الهضم وثقیل است ومصلح او مائیت دوغ است که بعد از کشک شدن زاد جدا میشود
واز جوش بسیار منعقد وسیاه گردد وتر که قراقروت نامند وقدر درسیم مذکور میشود دوغ اسم فارسی مخیض است رقام الطین طین مختوم یا
است رخیشه راتیانج است رقام حجر الرقامت رساطون شرابیکه از خمر وعسل وادویه حاره ترتیب دهند گرم وتر وقوی تر از شراب
ارسطون ودر امزجه بارده نافعتر رساجن اسم هندی حنفص است رس اسم هندی شیر است رسیت اسم هندی خون آهوانست
رساغ مسکنت شبیه بنجر جنک در دوم سرد وقریب القوه بسرطان وجهت جلاء باصره ودمعه نافعست رشته قطائف اسم فارسی
اطریه است رشاد حرف بستانیست رشینه راتیانج است رصاص شا قلعی وسرب است واز مطلق او مراد قلعی است وصاحب ابیض
نامند وبفارسی ارزیز گویند وبخون واز زیبق غالب وکبریت قلیل ردی الجوهر ودر بوشرین قریب است در سیم سرد ومجفف با جوهر رطب
جامد از برودت فایض وشامید او کشنده است وطلای سائیده او با آب کشنیز وآب کاسنی وآب بارتنگ وآب انگوره وحی العالم وعنب
الثعلب وامثال او وروغن گل سرخ جهت سرطان متقرح وورم مقعد وجرب وبواسیر وجراحات چشم وپستان وخصیتین وبا مرهم واورام
حاره ومنع ریختن مواد باعضا ومالیدن او جهت درد عصب واورام مرکبه نافعست وبستن صفحه او برکمر مسکن شهوت جماع وبر مقعد جهت
الثواریل ومحلل او ودیالنجی صنعت انگشتری او باعث لاغر بدن وطوق کردن او ودر درخت بازدار موجب حفظ ثمر از ریختن است و
چون بر روغن چرب کرده بگذارند تا زنگ بهم رساند از آن روغن بر بهر آهن که بمالند زنگ نگیرد وگویند دوغ باریزه شعله او بجهد
وبعد از شقیقه چون با قاطر ضل وزاج سحق نمحد که تشمیع پذیرد مانند با وزن او تشبیه که مناسب او باشد ملحق باول گردد مجربست رصاص
اسود بفارسی سرب نامند وبعربی آنک ودر تکوین مانند رصاص ابیض بوتر واز سوخته او بار وسرنج حاصل میشود در دوم سرد وتر وباقوت قابض
ورادع واز تدفین در زمین نمناک منتفخ وبرآمده گردد وسائیده او با روغن گل وعصارات نباتات در خواص مثل رصاص ابیض وبستن
او بر کمر بقدر هفت مثقال ونیم جهت منع احتلام وبستن صفحه او بر غدد وخنازیر والتوا مفاصل رادع ومحلل وضماد او با روغن گل وآب بارتنگ
وآب کشنیز جهت سرطان متقرح واورام حاره وقروح ومفاصل نافع وچون سرب را بر کف دست بمالند وسیاه او را بر کف بمالند با آب
وغیر آن بر ربه وجرب وسوزش چشم طلا کنند در حال ساکن گردد ومجربست وبقدر یک درهم او را چون عدد زیر بالین کسی دفن کنند که او
ندانند آنکس خوابهای پریشان بیند وهفت درهم او را چون صفحه کرده در کوزه کند نهفته وتنکه رمل ورشر باشد در میان درختان
دفن کنند منع جمیع مضار اشجار کند وچون نخاله او را بر سجده شوید که سیاه او بر طرف شود جهت قطع نزف الدم والتحام قروح خبیثه
ودمل وحکه بغایت نافع بل انفع از اسرب محرق ومحرق بی لذع است وشامید سرب کشنده است هرگاه سائیده باشند وفرو بردن گلوله او
بالخاصیت نافع درد معده مزمنه است وآزموده مجربین است رطب خرمای تازه است دستیت وبحر باشل نسبت بسوی تازه است
بنجشک ومداومت او با بادام بغایت مسمن بدن ومحرک باه ومقوی گرده است وسایر خواص در تمر مذکور است رطبه بفارسی اسپیت
یانجعی تازه است وبترکی یونجه نامند وخشک او را بعربی قت گویند در آخر اول گرم وتر ملین ومسهل ونفاخ وضماد پخته او را که روزی دو بار
کنند جهت رعشه مفید ومداومت خوردن او با نحو مسمن بدن ومولد خون صالح وضماد کوبیده او با عسل محلل ورم بارد وباسرکه محلل ورم
حار وتخم او قوی تر از سایر اجزا وقابض ومولد خون منی وکشیر وبسمن مدر حیض وجلوس در جوشانده او در حمام وبعد از آن شاولنماید وجهت خشونت

سرفه

سرفه وشستن زهر ونوشیدن آن بنجال یا باقی بماند وقدر شربتش از دو مثقال تا پنج مثقال روغن تخم او وروغنی که از آب او ودروغن زیتون ترتیب
دهند جهت رعشه ولقوه شربا وضمادا نافعست ودر خشک او قابض وگلش ضعیفتر از تخم او است رعی الززابیر قوه اصبغ است رعاد بیا اسم
سریانی رعی الابل است رعی الحمام گیاهیست طولش زیاده بر یک شبر وبرگش دندانه دار ومایل بسفیدی واز ساق روئیده وساقش منحصر
بیکی وبیخش بقدر شبری وسرخ مایل بزردی وتخمش شبیه بکرسنه وکبوتر محب این گیاهست ومولف تذکره گوید که برگش مایل بسیاهی
وبیخ او را صباغان استعمال مینمایند ونارقیصر عبارت از او است با عطریت ودر مصر بسیار است ولسان الحمام نامند در دوم گرم
وخشک ومجفف قوی ومحلل وبا برودت قابض وشامیدن او مدر حیض وضماد برگ او جهت التیام جراحات تازه وقروح خبیثه وساعیه با روغن
گل وپیه تازه جهت التیام درد مارهم وبا سرکه جهت باد سرخ وبا عسل جهت التیام قروح عمیقه نافع ومضر گرده ومصلحش کثیرا وقدر شربتش تا مثقال
وبیدش قوه اصبغ است رعی الابل گیاهیست بقدر نبات زردک وبرگش شبیه برگ درخت غرو واز آن باریکتر ودرشت و
شاخش پر شعبه وچترش شبیه بچتر شبت وگلش سفید وریزه وتخمش مثل تخم شبت دو سطا وشگافته ورو با اندک شیرینی وبیخش
بطبری انگشتی ودر طول بقدر سه انگشت وسفید وشیرین وخام او را بدستور ساق تازه او بخورند در دوم خشک ودر اول گرم وگویند
در سیم گرم وخشک مفتح سده ومحلل اخلاط بارده ورباح ومقاوم سموم حیوانی وضماد او با سرکه جهت ورم سپرز وخائیدن او جهت تسکین
درد دندان ودفع عسر النفس موثر وتخمش جهت گزیدن هوام وسیلان رحم وبواسیر نافع ومصدع محرور ومضر احشا ومصلحش قرنفل وسنبل
وقدر شربتش تا دو درهمست وبه پیش وخسیرک گویند چون شتر مسموم گردد از این گیاه خورده خلاص میشود وبانجهت رعی الابل نامیده اند
رعی الحمار فاریست شبیه بباد آورد بغایت تند رائحه شبیه برائحه عرف وبیخش تندتر وتخمش شبیه بتخم زان سیاه وبا عفوصت
وچون حمار را نفخی ودردی بهم رسد از خوردن آن گیاه خلاصی یابد در سیم گرم وخشک وبغایت مدر وجذاب وخوردن بیخ او مورث رعاف
مفرط وبدستور تخم او وربع درهم او جهت سپرز بسعدیل وجمیع اجزا او جهت اختلاط عقل وجنون وعسر نفس وبرسام نافع وقدر شربتش تا نیم درهم
ومصلحش شقایق وازشدت ادرار مسقط قوه است رعاد نوعی از ماهیست عریض وکوتاه ودو شاخ دهن ومایل بسیاهی وگوشتش بسیار نرم
وچون در دام افتد دست صیاد مخدر زود وبحر خضر وقلزم یافت میشود در دوم گرم وخشک وبستن زنده او بر سر جهت دفع صداع وصرع
مجرب دانسته اند وعرقچین پوست او در ازاله درد سر مزمن وشقیقه ودوار بغایت مجربست پیه وگوشت او شهوت پیرا زا
اعاده مینماید وقاطع بلغم ودافع یرقان وسپرز وقاطع خون همه اعضا ونخشا او جهت سل مطبوخ او در روغن زیتون که مهرا شده باشد
جهت مفاصل ودرد کمر ونقرس وطلای او جهت تحریک باه موثر است وابن بیطار گوید که ماهی شبیه برعاد ملاحظه کردم وبغایت مخدر بود
وخوردن او را کشنده یافتم رغوه کف مایعاتست وآنچه از جامدات برسر آید مثل صابون ونمک رغوه القمر حجر القمر است رغیدا
اراقوا است رغوه الملح زهره الاسیوس است رغوه النحاس ورغوه البحر زبد البحر است رغنث جبناراست رق ملخاه نهرست
کبیر بزرگست رقیب الشمس صاحب بوما است ونوعی از ... است رقع فارسی خرفطانست رقا اسم عربی حمار معنر است وگویند ... است
رفافش لغت بربریست وگویند حنفت افریدیست وبعضی اسم حنفه الثعلب دانسته اند رقون ورقان حناست رقعه بعربی ...
جمیع ادویه است که خوردن او جهت شکستگی استخوان مفید باشد ومصطلح از آن بیخت صلب وبزر زنگ سرد وخشک ودو مثقال او با
زرده تخم مرغ نیمبرشت جهت ضربه وسقطه وریزه شدن استخوان نافعست وبا یده سه روز متوالی شاول نماید رقع یمانی گویند درختیست بقدر
درخت گردکان وبرگش مثل برگ درخت چنار وثمرش شبیه بانجیر وبقدر انار ودانه ثمرش مانند دانه انجیر وبا شیرینی وماکوست و
مولف تذکره گوید که او را در مصر انجیر فرنجه گویند نباتش زیاده بر دو ذرع میباشد وبرگش بسیار بطرف خشن دهن ودائم سبز وچون برگ
او را در زمین غرس کنند میروید وثمرش از برگ بیرون میآید وبقدر چنار کوچکی میشود وبا شیرینی وشیر او مثل شیر انجیر ودانه اش نظیر
انجیر است واز این صفات ظاهر میگردد که انجیر بعد از آن باشد ودر لار وگرمسیرات ومازندران موجود است در دوم گرم وخشک وقاطع بلغم و
ملین قصبه ریه ومصوت وشیر او جهت قوه باه وآثار وتحلیل اورام وسقوط بواسیر وسایر اجزا او جهت ... وجرب شیر با مفید وقدر شربت از
تخم ورشته او سه درهم ومضر معده ومصلحش کثیرا ومسهل او منقی بلغم واخلاط غلیظه وضماد برگش جهت التیام جراحات نافع رکبه قند الموزست

رکبه

رکف بخور مریم است رکت چندن اسم هندی صندل است رک اسم هندی درخت نیمت رمان بفارسی انار گویند و اقسام میباشد شیرین
پیدا شده امیسی نامند لطیفتر از سایر و سرد با اعتدال در اول تر و با قوهٔ قابضه قلیل الغذا و مولد خلط صالح و نفاخ ولذا بجهت باعث نعوظ
محرورین است و مدر بول و مفتح و جالی و ملین طبیع و مورث تشنگی و خوردن او بعد از طعام سبب انحدار آن و جهت تصفیهٔ روح کبد و تقویت
جگر و استسقاء لحمی و زقی و سوء القنیه و یرقان و سرفه و خفقان و الم سینه و سرفهٔ حاره و صاف کردن آواز و فربه کردن بدن و تفوید فرمودن
غذا و دفع جرب و حکه و نیکو کردن رنگ رخسار نافع و اکثار او مورث نفخ و مرخی معده و مصلحش انار ترش و مدبار المزاج زنجبیل و روعه
مورث انار شیرین در اواوریخته بر روی آتش کنند از ان دارو روغن را جذب کند و بحدی رسد که دیگر جذب نتواند کرد پس کشیده او جهت درد سینه و سرفه از نجر نافع
و ستبرنا شامیدن آب او با آخر لفظ است صمغ عربی و روغن بادام که نیم گرم باشد همین اثر دارد و انار ترش و شیرین که بعربی مز و بفارسی میخوش
گویند در سردی و تری مایل باعتدال و انار ترش در دوم سرد و خشک و قابض و مدر بول و مسکن حرارت معده و غلیان خون و نافع سیلان بهاء
معده و جهت دفع خمار و قی و خفقان حار و منع صعود بخار غذا و دفع رطوبات ان نافع و اکثار او مورث قرحهٔ امعاء و سحج و مضر سرد و مضعف
جاذبهٔ جگر و قوت باه و مصلحش انار شیرین و زنجبیل پرورده و شال او و آب نار بن که با پیه فشرده باشند از بهر علل بلاکم مل و مستعمال شکر
قام مسهل صفرا و مقوی معده و جهت سهال صفراوی و یرقان و جرب و حکه نافع و ضماد مطبوخ مهرای او با پوست و تخم جهت جرب و حکه و مواد
مجرب و طلاء مطبوخ او با شراب جهت تحلیل اورام و سعد است و مضمضهٔ آب او جهت قروح خبیثهٔ دهان و قلاع و آکلهٔ جهت ناخنه و سبل نافع
و ضماد عصارهٔ او که در مطبخ غلیظ شده باشد با قدری عسل جهت قروح خبیثه و قرحهٔ بینی و گوشت زیاد زخمها و درد گوش مفید است و بوقت ادعم
و جهت رفع خواهش خوردن گل و شال او دندان عاملهٔ زنان فرمات در بیست انار ترش با فعال قویتر از آب او هست و چون آب انار بن را در ظرف
مس بقوام آورند جهت سلاق و جرب و تقویت باصره و جراحات بزرینه خبیثه نافع و چون جوف انرا خالی کرده روغن گل سرخ درو او ریخته با آتش
نرم گرم کنند و در گوش چکانند جهت درد آن بغایت نافع و پوست انار بغایت قابض و بارد و مجفف است و سفوف او با عفص مسهل بعضر اقلام
سوخته و جهت رفع آثار نغاب بت مفید و حمول او با آب گشنیز او جهت سیلان حیض و خروج مقعد و ضماد او با عسل جهت رفع آثار آبله و طلاء
سوختهٔ او با عسل بر سینه و معده جهت نزف الدم و قی الدم و حقنه با آب او که با برنج و جو مقشر بو داده جوشانیده باشند جهت دفع اسهال
و سحج و مضمضه با طبیخ او جهت تقویت لثه و دندانها و جهت سلس البول و شستن مقعد با ان جهت قطع خون بواسیر و امراض مقعد و شاینده
سایندهٔ او با قدری سم با آب گرم جهت گرم معده بسیار مفید است و طبیخ بیخ انار در دانه با ب از مجربات است و جهت نزلهٔ مانه و درد دندان مفید
او بسیار مفید است و چون پوست انار ترش را با مازو با سویه سائیده و در سرکه بجوشانند تا مهرا شود و منعقد کرده و بقدر فلفل حبها ترتیب داده
پانزده عدد روزانه از آن جهت رفع اسهال مزمن مجرب محوف و قرحهٔ امعاء و مقعد مجرب است و دب انار بن در دوم سرد و در اول خشک و
قابض و جهت التهاب و تشنگی مفرط و سهال حاد و قی و خمار و رفع فساد خواهش حوامل و فساد رنگ رخسار و دفع غم نافع و انار دان قابضتر
از رب و هر کیست و درد افعال قویتر و گویند ترش و با موز با سویه و جمیس افزیرهٔ کرمانی جهت رفع قی و تقویت معده مجرب است و مضر سحج
و سرفه و مصلحش موز و کرد کان و بدلش سماق است و گل انار در افعال مثل گلنار فارسی است و جهت قطع خون بن دندان و التیام جراحات
و فتق و قلاع و ضماد او با برگ رز بر فم معده جهت قی مفرط و عصارهٔ او با گلاب جهت منع ریختن مواد بچشم و رفع ورم و با آب سیاه رنگ جهت
قرحهٔ احلیل و با آب جهت ابتدای جنون و خراش حلق با گلنار سوزنه و کفش شده باشد و با سرکه جهت باد سرخ نافع و عصارهٔ پوست بیخ اقائم مقام
گل اوست و خوردن هفت عدد دانه آن که هنوز باز نشده باشد بنحوی که دست کرفته کلهاری ناشتا بلع کنند جهت قطع خون و برون ریل
و مل مدت یکسال آزموده است و آنرا آنهر رزد نیز دردا فعال انار مانند و بر دشتیه بیند و در افعال مثل تخم گل است رماد بفارسی خاکستر نامند
و آن مرکب از جز ارضی و فانیت و دخستن جز دخانی زایل شده رطوبت باقی میماند و رماد اکثر چیزها در ذکر اصل آن مذکور است و خاکستر
مفتح سده و جهت التیام قروح و قلع آثار شریاء و ضماد امفید است و مضر شش و مصلحش کتیرا و قدر شربتش نیم مثقال و خاکستر بلوط مانس جمیع نزف
الدم و مسکن اورام و مانع اکله و دافع قرحهٔ قضیب و مقعد و خاکستر سیم مغموس در قطران و زفت و خاکستر کدو جهت قرحهٔ قضیب و مقعد مجرب
رمل بفارسی ریگ روان و در اصفهان ماسه نامند و در سیم گرم و خشک و مجفف و گرم شدهٔ او جهت نشف رطوبات بدن و استسقاء و حمول سائیدهٔ او

زنجبیل و پوست انار بغایت نافع است و حبوب انار شیرین را با سه باده مع سنگ مقدار دو قدح بی آب ساخته بعد تصفیه کرده بدفعات با بعد گلهای نرم رائیده باشد روغن بادام شیرین صحیح است

جهت قطع حیض و منع حمل بغایت نافع و بالخاصیت آب خوش مزه را بد مزه و آب بد طعم را خوش مزه میکند رمیت بعربی اسم نباتیست
از جنس نخود و شبیه بدرمنه و بقدر رقاصی و چون خشک شود بسیار زرد میگردد و از آن چیزها رنگ توان نمود و گویند از مجاورت او آدمی
زرد میشود و درد آن جهت زکام مجرب و باعث گرفتن هوام و قملی که از سوختهٔ او بهم رسد بهتر از قملی شنانست رمرام فرفلم است
و گویند قسم صعتر است و گویند قملی که از او حاصل میشود ضعیفتر از قملی شنانست رمان انار رشامل درخت فلفل و جنار است رمان السعال
خشخاش سفید است رمان الانهار نوع کبیر سیوفار یقونست رماد عش الخاطیف خاکستر آشیانهٔ خطاف مذکور شد رند بعربی
آس بر تست و بلغت شام غار را گویند مندلست رنف اسم عربی بیراج است رنجبت اسم هندی دم الاخوین است رنگ
اسم هندی اقاقیاست رنگ کاسه اسم فارسی مغیاست ارودیون اسم سریانی دفلیست رواتت اسم خشخاش سیاهست روزی
اسم یونانی ارزاست روباد و سر اسم یونانی آزاددرخت است رودا اسم سریانی وردست رودشنی اوطا اسم عبرانی سماقست رودین
اسم یونانی قوت الصبغ است روبا اسم عنب الثعلب رواس اسم نبطی قرة العین است روحلنی وروح بلغت کبیربان زیتونست
روث سرکین حیوانات رودقیون نوعی از عنب الثعلب جبلیست رودامالی بیونانی شربت ورد است که با عسل ساخته باشند روشنا
بیاء بعد از شین و نون بعد از الف بیونانی اسم کحلیست و بسریانی اسم رقشتاست روبسیر انجیاز بقول در آب طبخ نمایند و روغن در شراب
وادویه عاره اضافه کنند رودس اسم هندی خرنوب رودقی اسم هندی خرنوب رودقی اسم هندی قطن است روی اسم فارسی طالقون
روی توتیا شبلیست و مشهور بروح توتیا و او توتیای غیر مصنوع و معدنی است بخلاف سایر اقسام توتیا که روئیده معدن نیستند روسی
اسم هندی فضه است روتها اسم هندی رنه است روده اسم فارسی امعاء است رودن اسم هندی حجر البقر است روباه اسم فارسی ثعلب است
روغن کنجد و روغن شیره و روغن شیر خشت دهن الحل است و دهن سمسم نیز نامند و روغن دنبه و روغن زیت روغن زیتون نارس
زیت الانفاقست و روغن بادام کوهی زیت الاوجان است روغن زفت فساد لانست رودا از بد لغت یونانی و معنی
اصل الورد سیت و آن بیخیست شبیه بقط و سطبرتر از آن و بعد از سائیدن بوی گل سرخ از او ظاهر شود و در دوم گرم و ملطف و محلل و جهت دفع
صداع بارد مجرب یافته اند روبیان بفارسی ماهی روبیان نامند و بخوانیت کوچک و دست و پا دار و سرخ رنگ و کوچکتر از خرچنگ تازه
او در دوم گرم و تر و خشک و نمکسودش گرم و خشک و مسهی و مولد خون صالح و مقوی رحم و معین حمل و با کنجبین مسهل حب القرع و مطبوخ
او با پیاز و کشنیز تا که بعد از آن بروغن کرد کان سرخ کرده باشند باز زده تخم مرغ بغایت مقوی باه و حمول او مسخن رحم و معین حمل و ضماد ش
محلل اورام صلبه و جاذب پیکان و خار از بدن و طلای قهرای او با روغن زیتون جهت درد مفاصل و نقرس نافع و مضر محرورین و مصلحش ربوب
حامضه است و مولد سود او حکه شدید است رویس کله و مغز سر حیوانات است بسیار کثیر الغذا و مقوی بدن ضعیف و سوکه و سمن اند و بهترین
او کلهٔ گوسفند جوانست و حقنه با آب کله و پاچه جهت ترطیب اعصاب و امعاء و کرده و تلیین اورام صلبهٔ باطنی و نطول و جهت ترتیب دماغ
و جنون و تیخوابی و اشتهاء در دسر نافع و منحج و مضعف معده و هضم و مصلحش ابکامه و خردل و صعتر است روغنج معرب از روی سوخته فارسی
است و او را سخت نامند و طریق عمل او در دستورات مذکور است و بهترین او سیاه مایل بسرخی است و در سیم گرم و خشک و شاینده زیاده او کشنده
است و بسیار مجفف و قابض و تند و جذاب و منقی جراحات و مدمل و جالی غشاوهٔ چشم و مانع زیادتی قروح خبیثه و جهت بردن گوشت
زیادتی و معمول او ملائم تر و شاینده ربع درهم او با موم و روغن کنجد که مصلح او است مسهل قویست صفرا و جهت استسقاء بسیار نافع
و با آب باران و عسل مقیئی است رهشی بفارسی ارده نامند و آن کنجد مقشر بوده است که از سائیدن بسیار مانع گردد و روغن از او جدا نکنند
گرم و تر و ملین صلابات ظاهری و باطنی و مفتح و منضج دمل و مهی و مفسد اشتها و غلیظ و مصلحش عسل و سرا است و انچه از مغز پسته و مغز
الکو و شقاقل و غیر آن ترتیب میدهند در اثار مثل آنست رهج درهشا و رهج الغار سکست ریحانی نوعی از خمر است و مذکور شد ریباع
ریباغ است ریحان القصارین و ریمیت سعد لست ریحان داود اذن الفار است ریحان الشیوخ مرو است ریحان یمانی قطف
است ریحان العنبر بلغت مصر ترنجان است ریحان القبور آس بر تست ریحان ابیض شبت است ریحان الملک شاهسفرم است
و از مطلق ریحان مراد او است ریحان الجمال سلیخه است ریحان الشیطان شاهانج است ریحان سبز ضیمران و آن نوعی از شاهسفرم است

ربما، ربیثه والاربیاج، ریحان کوهی، ریوند، ریم، رتیم، ربیثه، ریباس

ربما گر معالست ربیثه والا اسم فارسی سنبل جبلیست ریباج اسم فارسی ریباس است ریحان کوهی بادروجبست ریوند راوند
ریم آهن فارسی خبث الحدیدست رتیم اسم است ابریشم است ربیثه ربیه اسم است قیصوم است ریباس مشهور و معروفست و بیخ
او ریوندست در دوم سرد و خشک و لطیف و با قوهٔ قابضه و مقوی معده و احشاء و جگر حار و مفرح و قاطع تشنگی و غثیان و مسکن حدت
صفرا و خون و جهت رفع سستی و خمار و بواسیر و طاعون و وبا و خفقان و وسواس و اسهال و یرقان و سهال ماده و تحریک اشتها و منع بروز
دمل و اکتحال او جهت قوهٔ باصره و بیاض و ضماد او با آرد جو جهت حمره و باد سرخ و نمله نافع و مضر سینه و باه و مغذی اعصاب و مورث قولنج در مبرودین
و مصلحش شربت عود و انیسون و عسل و قدر شربت از آب او تا [illegible] درهم و بدلش شیر ترنج و آب غوره است و رب ریباس قوی‌تر از آب او است
و شربتش جهت وحشت و جنون و بخارات و اختلاجات نافعست ربه بفارسی بیش است و بترکی اچه نامند قلیل الغذا و خفیف و بهترین او گوشت
بره و بزغاله پنج و شش ماهه تا یکساله است و جهت ناقهین مفید و گویند مداومت آن مورث سل است و مصلحش سرکه و کرد یا ضماد گرم او
جهت ورم چشم که در بیاض آن قطعهٔ خون ظاهر باشد مجرب و جهت سحج و ورمیکه در پا از کفش و امثال او بهم رسد مفید و طلای خوناب کباب او
کرفس دیمست و از بره یکساله باشد جهت ثالیل و قوبا با به بغایت مؤثر است و سوختهٔ او جهت رفع سحج مجربست ربه الحجر چیزیست شبیه
بشیشه و در کنار دریا یافت میشود و ضماد او جهت نقرس و شقاقیکه از سرما بهم رسیده باشد نافعست ریش عبارت از پر طیور است و از دو جنس
اقسام او جهت التیام زخمها نافع و موی بسیار نرم باز که کرگس گویند در قطع خون جراحتها قائم مقام موی نرم خرگوش است و چون از بیخ
پر طیور آنچه بزرگ و سفید و مجوف باشد جدا کرده بسوزانند و بشویند و خشک کنند نفوخ او جهت قطع خون رعاف که از هیچ چیز منقطع نگردد
آزموده است و در جمیع نزف الدم بعدیلست ریحان الکافور نباتیست در گل و ساق و شاخ شبیه بشبت بو و برگش مثل برگ انار و از آن
ریزه تر و گلش کبود مایل بسفیدی و از جمیع اجزاء او بوی کافور آید و در دوم گرم و خشک و بوئیدن او محلل رطوبات دماغی و ضماد او جهت درد سر و تحلیل اورام
و آشامیدن آب او منقح سدد و جهت یرقان و قطع سیلان خون اعضا روز او جهت قروح خبیثه و جراحات نافع و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و
قدر شربتش یکدرهم و از آنش هفت درهمست ریحان سلیمانی گیاهیست از جنس عشقه و بر درخت میپیچد و هیئه سبز و شبیه ببرگ لبلاب
و دانه اش مثل فلفل و سیاه و گلش سفید و در صفهان و دار المرز میروید بر درختها و در شکارین دیلم دلکام نامند گرم و خشک و لطیف و مجفف
و مسهل بغایه سودا و منقی خون از احتراقات و مسکن نفخ و محلل ریاح و رطوبات لزجهٔ معده و [illegible] و ضماد او جهت بواسیر و امراض سوداوی
و درد رحم و طلای او با عسل جهت ورم بلغمی و با سرکه جهت ورم حار و شامیدن و طلا کردن آب و شکوفهٔ او جهت گزیدن عقرب و لقوه و فالج نافع
و قدر شربت از برگش ۳ مثقال و از آنش تا دو مثقالست و آنچه در کتب ادویه مذکور است گیاهیست که در صفهان مشهور بگل عقربیست و جهت
گزیدن عقرب و رتیلا و زنبور ضماد او و شرب مجرب برگش از لبلاب کوچکتر و گلش مثل خوشه و بنفش و اندرون زرد و گویند ماهیته بزرنیت
و او سطاریون است و مذکور میشود و گویند قسم جبلی او را برگ مثل شبت و گلش سرخ و با سفیدی میباشد زاج معرب از زاک فارسی
و از معدنیات است و اقسام میباشد و اقسام او غیر شب و از یکمعدن اند و سفید و زرد و سرخ میشود و زرد او منقلب بسبز میگردد و زاج سفید را
قلقدیس و زرد را قلقطار و سبز را قلقند نامند زاج اصفر از سایر زاجات افضل و بهترین او صلب و بی سنگ درخشنده است در سیم گرم و
خشک و سوختهٔ او لطیفتر و محرق و مغسول او حدت کمتر بخلاف سایر املاح که از احراق قوی‌تر میشود و طلای او با آب کشنیز جهت حمره و سلعه
و جرب و حکه و ذرورش جهت قروح خبیثه و جمیع نزف الدم و ورم بن دندان نافع و حمول او با آب کندنا جهت نزف الدم رحم و سعوط
او جهت رعاف و اکتحال جهت تنقیهٔ چرک گوشه‌های چشم و با عسل جهت بواسیر و ناسور و قرحهٔ گوش و رفع چرک او نافع و شامیدن او جهت کشتن
اقسام کرم مؤثر و مجرب و زیاده از یکدرهم او کشنده است سیل و معدن سحج و سرفهٔ قوی چون در جوز و را با کچ و اقلیمیا و سرکهٔ کهنه سائیده
در ظرف سفال کرده چهل روز تابستان در سرگین اسب دفن نمایند بغایت شدید جالی میشود و ازالهٔ ناخنه و بیاض غلیظ چشم
میکند و در بردن گوشت زیاد جراحات بعدیلست و غرغرهٔ اقسام زاج با سرکه جهت زلوییکه در حلق مانده باشد مجرب و در رنگ کردن
موی مؤثر و قدر شربتش که بخطر باشد تا یکدانگ و مصلحش شیر تازه و روغن تازه و تحریکش زنگار است و مقطع او را با ۳ ربع او کبر
جهت تکمیل سحق کبریت و زیبق و رصاص بجد تشمیع مجرب دانسته اند و در رصاص اشاره یاد شد زاج اخضر گرم و خشکتر از سایر و بغایت

ربه — ربه الحجر — ریش — ریحان الکافور — ریحان سلیمانی — زاج — زاج اصفر — زاج اخضر

محرق داکال و سوختهٔ او لطیفتر و شامیدن یکدرهم او جهت رفع سمیت قطر و با عسل جهت اخراج کرم معده و با آب مقیئ قوی است و چون
صاحب قیئ قوی مرطوب از آن بنوشند موی سفید ریخته سیاه بر آید و مجرب دانسته و چون بغایت مضر است ترطیب
بسیار باید نمود و طلای او جهت آکلهٔ دهان و چنبر و ضفدع زیر زبان و بواسیر الانف و نزف الدم جراحات و قطور او با آب جهت قطع
رعاف و شقیقه دماغ از رطوبات و درد گوش که یا بدیا شد نافع و مضر جراحات عصبانی و زیاده از یکدرهم او کشنده است زاج ابیض
از زاج سفید مایل بزردی است و خفیف الوزن میباشد و ابریشم را بآن رنگ میکنند بسیار قابض و جالی و در افعال مثل زاج زرد است
زاج احمر قسمی از زاج سفید مایل بسرخی است و جوف آن سیاه و با پنجاو نیف و ثقبها و غلیظتر از سایر و در افعال مثل سایر است و اجرد مصبغی
بنفش است از جنس احمر و ضعیف تر است زاج الاساکفه قسمی از زاج ابیض است کثیف و کثیر الارضیه و چون آب باو رسد سیاه شود و قابضتر
از سایر و با قوهٔ جالیه و در مزاج مثل سایر و جهت زردی دندان و حرکت آن و سیاه کردن موی و با آب جهت جوششهای رطبه و خفقان آن جهت عرق
النسا نافعست زاج القلقطر و قاطر نیز گویند از جنس زاج اخضر است که مائیهٔ لطیفهٔ آن در زمین منعقد میشود و بهترین اقسام و امتحان او آنکه
چون بر فولاد مالند رنگ مس گردد زاج الجامد از جنس اخضر است که در ظاهر معدن رطوبت زاجیه منجمد شده باشد زاج المطبوخ از جنس اخضر
است که مخلوط بخاک آنرا بجوشانند تا منجمد شود و بهیئة مهرهٔ نرد بریده استعمال کنند زاج سود زاج مطبوخ است و گویند زاج الاساکفه
است زاج البحر زاج اصفر است زاج سبری زاج احمر است زاج لاری و کرمانی از جنس زاج قبرسیست زاج قبرسی زاج زرد مایل بسبز است
زاج بلور اسم فارسی شب یمانیست زافه اسم فارسی قنفذ است زاغچه اسم فارسی عقعق است زاغ غراب کبیر اسود است و بترکی قوزقون
نامند زاقون مراقیست و گویند مرو است زاوق اسم زیبق است زاریج اسم فارسی ابرباریس است زبیب بفارسی مویز است و بهترین
او پرگوشت کم دانهٔ بزرگ مقدر راست و دانه بیرون کرده او را منقی نامند در آخر اول گرم و در اول تر و منضج خلط غلیظ و محلل با غذا او
جالی و معده و معاء و محرک باه مبرودین و موافق قصبهٔ ریه و سمن و مقوی جگر و جهت سرفهٔ بلغمی و امراض گرده و مثانه و قرحهٔ معاء و با کل گاوزبان و حرمانه
سبز جهت خفقان مجرب است اند و با حسن لبان جهت رفع نسیان و با سرکه جهت یرقان سیاه مستور مجرب و چون بجای دانه در هر عددی فلفلی گذارند داد
مداومت نمایند جهت سردی معده و تقطیر بول و سنگ گرده و مثانه بعدیل و چون با انقون پخته ضماد کرده ابرو او را با روغن بادام بنوشند
جهت سرفه مجرب و ضمادش با پیه حیوانات جهت تحلیل اورام و گشودن دمل و قلع ناخن متخلخل و با آرد باقلا و زیره جهت ورم انثیین و با شراب
جهت قروح شهدیه و جدری و عفونت مفاصل و جوششها و سرطان و غانغرایا که مفسد عضو است مفید و با عاد شیر جهت نقرس نافع و مضر
محرورین و مصلحش سکنجبین و سیوه تا سرش و خشخاش و مضر کرده و مصلحش عناب و قدر شربتش تا سی درهم و نوعیکه بیدانه است کشمش نامند و بهترین
او سبز و خوشبوترین او سیاه است و همه او لطیفتر از دانه دار و مسهل و با قوهٔ مسهله و آب نقیع و مطبوخ او که با فانید بقوام آورده باشند
جهت سرفه و مواد سینه و صفی صوتست و ضماد او با زعفران و زردهٔ تخم مرغ و عصفر جهت گشودن دمل و تحلیل صلابات بی نظیر و گویند او با صبر
جهت کهنه سر در جمیع افعال بهترش سوزد آنه بیرون کرده و اکثار او محرق خون و مصلحش مذکور شد زبیب الجبل بفارسی مویزک و مویزج
معرب از اوست و گیاه او مثل تاک و در آن ضعیفتر و شاخهای آن دراز است و سیاه و گلش مایل بسفید و ثمرش در غلاف مثل غلاف نخود و
در او ۳ دانه بهمین غیر مستدیر و با خشونت و سیاه مایل بسرخی و مغز او سفید و طعم او تند در آخر سیم گرم و خشک و بسیار جالی و مقرح جلد
و شد و مفتح و مسقط جنین و فاسد و غرغره کردن او جاذب رطوبت دماغی و منقی بلغم و رافع لکنت زبان و جهت درد دندان و رطوبت
لثه و با عسل جهت قلاع و با قطران جهت کرم دندان و خوردن قدر پانزده عدد با ماء العسل منقی قوی اخلاط غلیظه و باید بعد از شرب او بدفعات
ماء العسل بنوشند و حرکت کنند و با مصطکی و کندر جهت تنقیهٔ صوت و با ادویهٔ مناسبه جهت رفع سپرز و کشتن کرم معده و ضماد او جهت داء
الثعلب و تقشیر جلد و با روغن زیتون و زرنیخ و زراوند طویل جهت جرب و حکه و رفع آثار و منع تولد قمل و مطبوخ او در روغن زیتون جهت گشودن
دمل و نطولش با طبیخ سداب جهت درد کمر و ساق مفید و مضر سپرز و مصلحش کتیرا و زیاده از یکمثقال او کشنده بخناق و جراحت احشا و بدلش
بوزن او عاقرقرحاست زبد البحر بفارسی کف دریا نامند و آن پنج قسم است یکی شبیه باسفنج و زرد و با زهومت و کریه الرائحه و ثانی مایل
بسفیدی و بسیار متخلخل و رائحهٔ او مایل بکراهت و سیم بشکل کرم و مسکتی و مایل به بنفشی و زردی نامند و چهارم بسیار متجوف شبیه بشم

زاج احمر — زاج الاساکفه — زاج القلقطر — زاج الجامد، زاج المطبوخ، زاج سود، زاج سبری، زاج لاری، زاج قبرسی، زاج بلور، زافه، زاغچه، زاغ، زاقون، زاوق، زاریج، زبیب — زبیب الجبل

چرک آلوده و سفید مایل بزردی و او را در افیون نامند تخم سفید مسبک و ظاهرش املس و باطن او با خشونت و باندک طعم وی و او را سایر اقسام بهتر است درسیم گرم و خشک و از ادویهٔ قاتله و قاطع قی و اسهال و غثیان و ماضم اطعمه و مصفی صوت و قصبهٔ ریه و ملطف لعابها
و هموغ و قدر شربتش یکدانگ و بدلش شیح است و ضمادش جهت کلف و بهق سیاه و نمش و با موم و روغن کل سرخ جهت قوباء و شور لسیخی و قروح
و جرب متقرح و جهت ستردن موی و طلای دندان و طلای او با سرکه بر بدن جهت لاغر کردیدن و اذابهٔ لحم از مجربات و شاید یکدانگ از قسم سیم
باشد و اکثر آن جهت عسر بول و سنگ کرده و درد کمر و استسقاء و سپرز و ضماد محرق او با سرکه جهت داء الثعلب مجرب و محرق مغسول او ماهدت
کمتر و لطیفتر و طلای او بیشتر است و اقسام او بدل یکدیکرند زبد البورق کف بوره است و آن غیر بورهٔ زبدی و بغایت سفید و غیر حاد و شبیه باد رات
و بوره زبدی جامد و مایل بسرخیست و در جمیع افعال شبیه بوره و از آن لطیفتر و تندتر است زبد روغن تازه گاو و گوسفند و سکه و روغن که
نامند و مراد او روغن تازه گوسفند و گاو و بز است در اول گرم و در آخر اول تر و ملین و منضج و مسمن و مفتح سدد و جهت تصفیه صوت و قصبه
ریه و خشونت حلق و سرفه خشک و اورام ظاهری و باطنی و لادر اختن فضلات و با عسل جهت ذات الجنب و ذات الریه و نضج مواد سینه و رفع
او و مالیدن او بر بدن و با شکر خشخاش خوردن او بغایت مورث فربهیست و با بادام تلخ جهت رفع فضلات ریه و با قوابض جهت اسهال
و سحج که از حدت اخلاط باشد و با شربت گل جهت قطع فعل ادویه مسهله و با زرده تخم مرغ نیمبرشت جهت تلیین اخلاط و با نزده مثقال او
با هفت مثقال شکر جهت رفع عسر بول مجرب و طلای او بالخاصیت تغذیهٔ بدن میکند و موقوف بورود آلات غذائیست و جهت نضج
ورمها و کزیدن افعی و عقرب و تمریخ او بر بن دندان جهت بیرون آمدن دندان اطفال و دافع حصف تازه و کهنه و با ادویهٔ منضجه جهت ورم عصاب
و حجاب دماغ و جراحت مثانه و قوباء و سعفه و جرب خصوصا چون بعد از تطلیه صاحب جرب متقرح خود را بپوشانند عرق کند و در روز
رفع علت شود و حقنهٔ او جهت ورم صلب امعاء و قرحهٔ او مفید و دود دهٔ روغن تازه جهت منع سیلان مواد بچشم و التیام قرحه و جرب
و حدت بصر و غلظت پلک نافع و مضعف فم معده و مسقط اشتهاء و مصلحش قوابض و نمک و شکر و عسل و بدلش شیر تازه که در حوض نشسته
کمش او سوخته باشد و قدر شربتش سی درمست زباد نوعی از عطریات سیاه مایل بسرخی و سایل در بلاد حبشه و اقاصی هند از حیوانی زباد
گیرند که مشهور بزباد و بفارسی گربهٔ زباد نامند و آن حیوانیست قریب بجثه سک و با خطوط سیاه و چون حرکت نیاد دهند از مابین ران
او از عضوی شبیه به پستان مائیتی حاصل میشود در غایت خوشبوئی در سیم گرم و در رطوبت معتدل و منشف و مقوی دل و بسیار مفرح و مقوی
حواس و جهت تسهیل ولادت نیم درهم او را با قدری زعفران و برق کوشت فربه مرغ مجرب دانسته اند و جهت غشی و خفقان و توحش و جنون
و درد فم معده و مفعد و طلای او جهت تفتیح دمل و التیام قرحه و با روغن بادام تلخ جهت حفظ صحت سامعه و تقویت آن مفید و
بوئیدن او جهت زکام و تمریخ او بر قضیب نافع حمل زنان و مداومت بوئیدن او مورث بدخلقی و ضیق النفس و مصدع محرور و مصلحش صندل
و کافور و اغذیهٔ بارده و بدلش غالیه زبرجد ارسطو زبرجد و زمرد را از یک کان میدانند و در معدن طلا متکون میشود و سبز صاف کم رنگ زبرجد ارسطو
مصری و زرد و مایل بسبزرا قبرسی نامند و ذوبونتر بن همه نند مایل بسرخیست و اداهند کویند در سیم سرد و خشک و در افعال مثل زمرد
و با مفرح و قاطع نزف الدم و رافع عسر بول و مفتت حصات و جهت رفع جذام بهترین ادویه و مقوی معده و تعلیق او جهت عسر ولادت
نافع و مسقط باه و مصلحش عسل و قدر شربتش نیم درهم و بدلش زمرد است و چون با اندک نوشادر سائیده تقطیر نمایند تا منحل کردد ماء ربا
عقد نماید و جهاد و صنعهٔ امراض شریفه رساند و چون صورت سرطان کیرا بر آن نقش کنند و قمر در حین عمل در حوت باشد و مشتری او را در
نظر حبیب کنند باعث فرح و ازاله هم کردد و چون در طالع سرطان بر آن صورت ماهی نقش کرده و در رصاص پیچیده در دام ماهی
نصب کنند ماهیان از قعر دریا بدام آیند کویند شراب در پیالهٔ زبرجد مست نمیکند زبل سرکین حیوانات است و مجموع او کرم و محلل و مجفف زبل
و زبل هر یک با اصل او مذکور است زبزب حیوانیست بقدر سک کوچک و او را اوالق از خطهای سفید و سیاه و بعضی از پوست او زبزب
نیز بدستور ابلق و بترکی پرسوخ و باصفهانی خوکره نامند و مشهور است که هر چند او را بزنند فربه میشود در سیم کرم و خشک و مادامیکه میته نخورده
باشد کوشت او صالح الغذاء و جهت ریاح و سردی احشاء و اذابهٔ بلغم و تحلیل مواد و پوشیدن پوست او جهت نقرس و مفاصل و رعشه و خدر
نافعست زبد البحر او را در فیون نست زبد الطری نفخ است زبد القصب رطوبتیست که در نیچ نی جمع میشود زبد الملح زهرهٔ اسودست زبد البحر زبد الطری زبد القصب زبد الملح

زبد القمر حجر القمر است زبد الفولاد سحقونیا است زبش بطبع رقیقست زبیب زبیب الجبل است زبان کنجشک هم فارسی
لسان العصافیر است زجمول تخم کشوشت زجاج بفارسی آبگینه و شیشه نامند معدنی و مصنوع میباشد و معدنی او سفید و الوان مختلف
اند و بدستور مصنوع او را در بلور و بلور را از جنس معدنی او دانسته و آئینهٔ سنگ از جنس معدنی و غیر بلور است و بهترین معدنی سفید و
در اول گرم و در دوم خشک و در افعال مثل مصنوع است و مصنوع او از سنکریزه سفید و قلی سحقه بالمناصفه کذارند و آنچه بانفیا
کذارند صاف و شفاف و مقبول کمتر میکند و شیشه سبز و الوان میان آنها اندو زجاج فرعونی است که تخم مرغرا که هفت روز در شیر تازه
بخیسانند و شبانه روزی دوبار تغییر شیر دهند و هر صد مثقال از زجاج بیست و چهار مثقال از آن در همین کند لذا الطعام او شیشه تمام
مصنوع کرمتر از معدنی و محرق او مجفف بلغم و مقطع و محلل و جالی و شاید او مفتت حصات و قوابادر دو جهت ضعف کرده و مثانه
و حرقت البول و رفع سپرز و طلای او جهت قراز و با روغن زیتون جهت رویانیدن موی و اکتحالش جهت رفع بیاض و جرب و سبل و جلای بصر و
سنون او جهت رفع زردی دندان و ضماد او با خاکستر خنازیر و مثال آن بسیار نافع و محلول او در افعال مذکوره قویتر و آن با مقطر مکرر
نوشادر روشن میشود و مضر حشاء و مفرح امعاء و مصلحش کتیرا و قدر شربتش تا یکدرهم و بدلش زبرجد است و مستعمل او مسحوق مثل غبار باید زحل
بلغت اکسیریان رصاص اسود است زخم الملک سادوران است زراوندش بلغت ستکابن نام است زدوار جدوار است
زرخشک هم فارسی انبرباریس است زر هم فارسی ذهب است زردک هم فارسی جزر است زرجون اسم خمر است زرقون هم مغربی
اسرنج است زرنیج اسم بقلهٔ مبارکه است زرقودی نبات امرجالیست زرنک بیا و بدال آب عصفر است زرنیج خراسانی شک است زر
نیلج ریباس است زردهٔ تخم مرغ اسم مح البیض است زرورد و زورد موسوفست زردچوبه اسم فارسی عروق الصفر است زرد آلو
فارسی مشمش است زرین درخت امین الدوله کوید در خراسان کل عاشقان نامند نباتیست و از گشنیز زیاده و برکش عریض و مزغب
و کلش زرد و شاخهای او بزرک و دراز و چون تر زد او غذا و سرد نماید کلش سپرز و کرم و خشک و جهت عرق النساء و اخراج خون منجمد مثانه و
احتباس بول و گزیدن هوام نافعست و بعضی کویند هم آنا درختست زریر بفارسی اسپرک نامند و یونانی ارجیقن و صباغان
از او چیزها زرد کنند ساقش بقدر ذرعی و کلش بنده و شبیه بکل عصفر بری و ستبر و با اندک خارهای نرمی و برکش زرد مایل بسفیدی و کوچک
و تخمش زیاده بر زرشک و طعم کیاه او شبیه به کبر است سرد و خشک و با اندک حرارت قوهٔ جالیه و محلل صلابات و رافع آثار و منع دلالها
و مدر خون و مفتح سدد و نیم رطل آب مطبوخ او با مویزکه سه روز متوالی بنوشند جهت سپرز و یرقان و استسقاء مجرب و بقوله از معجون او با عسل اثر
اثر دارد و ضماد آب مطبوخ او با آرد جو جهت جرب و جراحات نافع و مصدع و مصلحش سکنجبین و بدلش نصف وزنش قوت و قدر شربتش در مطبوخات زرنباد
تا پنجمثقال و از جرم او تا سه مثقال است زرنباد بیخ نباتیست عطری که او را استد برورق میکنند تا از کرم زدن محفوظ ماند و ظاهر او غیره
و باطنش مایل بزردی و از بلاد چین و بنگاله و دکن آرند نباتش بقدر دو شبر و برکش قریب ببرگ انار و کلش و ثمرش شبیه بتخم کل و بیخش مثل زرا
و طعمش تلخ و آنچه شیرین باشد ضعیفست و قوتش تا سه سال باقی و در آخر دوم کرم و خشک و با رطوبت فضلیه و مفرح و مقوی دل و معده
و دماغ و محلل ریاح و موافق روح حیوانی و طبیعی و مهیج و مدر بول و حیض و مسمن و مسهل سودا و جالب قی و تریاق زهر جانوران و مفتح سدد
و جهت وحشت و سواد سودا و خفقان و ریاح رحم و تحریک باه و نعوظ و زحیر اطفال و دافع رائحه سیر و پیاز و شراب و رفع درد دندان
و حفظ صحت آن نافع و ضماد تازهٔ او بر پا بالخاصیت رافع جمیع علل سر و طلای او برورک جهت داء الفیل و نخورد او جهت کریزانیدن موریکه دیکر
عود ننماید مجرب و تعلیق قطعهٔ بزرک مقدار او بر حقوین و کمر باعث اعاده باه مایوسین و مصدع و زیاده و مضر دل و مصلحش بنفشه و
بدلش در تفریح دو مثل آن درونج و در رفع زهرها مثل او درونج و نیم وزنش دارچینی و چهار دانک او طرخشقون و قدر شربتش یکمثقال تا دو درهم است زرنب
زرنب برگ نباتیست از برگ صعتر عریضتر و مایل بزردی و خوشبوی شبیه ببوی ترنج و کلش زرد و نباتش کمتر از زرعی و ساقش مربع و مجوف و طعمش
با حدت و قوتش تا چهار سال باقیست و منبت او جبال فارس و در اسرو ترکستانی نامند در آخر دوم گرم و خشک و ملطف و بغایت مفرح
و با قوه قابضه و مقوی معده و جگر و قائم مقام دارچینی و جهت امراض صعب و اسهال و تصفیه صوت و ازاله بلغم و تقویت هضم و تحلیل
ریاح و تقویت اعضاء رئیسه و رفع عسر بول و سردی مثانه و رفع سموم نافع و عصارهٔ تازه او در تفریح مثل خمر و سعوط او با آب و روغن بنفشه

زراوند
جهت درد سر بارد نافع ومضر محرور ومصلحش کشنیز وقدر شربتش دو درهمست وبدلش مثل او وزن او جنطیانا وکویند که به دستنجات زراوند
لغت فارسی است دو قسم است طویل ومدحرج نامند ومراد از مطلق او مراد قسم طویل است وآن بهیئت بطری انکشت وزیاده از آن
ودراز وظاهرش تیره مایل بسبزی وباطنش سرخ مایل بزردی وطعمش تلخ وبا اندک تندی خوشبوئی وبرکش شبیه ببرک لبلاب کبیر واصل آن دراز
تر وعرضش وشاخها بقدر شبری وباریک وکلش بنفش وشکل شکوفه او مدور وقسمی از آن ضعیف وغیر مستعمل اطباء است وجهت عطریت
ومدت داخل روغنها میکنند وآن بهیئت درازتر از مدحرج وباریک وبوی او غلیظ وکلش شبیه بکل سداب وقسم اول در سیم
کرم ودر دویم خشک ومدر بول وحیض وتریاق سموم حیوانی ونباتی وقاتل هوام کرم معده وجالی وجاذب ومحلل ومقطع بلغم ومفتح سدد
ومفتت حصات وکشنده حمل وجهت بواسیر وتشنج واسترخا عصب وتنقیه سینه وصاف کردن رنک رخسار ودفع ریاح وتنقیه جگر
باشراب جهت سموم وبا فلفل جهت احتباس حیض وتنقیه رحم واخراج جنین وبا سکنجبین جهت سپرز بمثقال او وبا شراب العسل مسهل قوی بلغم
واخلاط غلیظه وجهت صرع وکزاز وضعف احشا نافع وضمادش جهت کزیدن عقرب وهوام ورویانیدن کوشت در قروح رحم وسایر زخمها وباعسل جهت
قروح رطبه مزمنه وبا سرکه جهت سپرز بغایت موثر وسنون او جهت تنقیه لثه وفرزجه او جهت احتباس حیض مجربست در رحم واخراج جنین بغایت
موثر وقدر شربتش اندو درهم تا دو مثقال وکویند مضر سپرز وجگر است ومصلحش عسل وبدلش زراوند مدحرج وکویند در تحلیل صلابت سپرز …

زراوند مدحرج
مثل او وزرنباد ونصف او انزروت ودر تحفه … الکرام است زراوند مدحرج بفارسی زراوند کرد وباصفهانی نخود الوندی نامند
بهیئت مدور با پهنی وبقدر فندقی وساقهای کیاه او زیاده بر دو ذرعی وبرکش شبیه ببرک زراوند طویل واز آن کوچکتر وخوشبو وبا اندک
تندی ونرم وکلش سفید وجوف او سرخ وبدبو وقوت تمام او تا دو سال باقیست در دوم کرم وخشک وتحلیل وتلطیف او زیاده از
طویل وملطف اخلاط ومنقی قصبه ریه ودافع زهر سموم حیوانی ونباتی ومنقی معده ودماغ وجهت ربو وضیق النفس وسرفه مزمنه وفواق
وجنون وصرع ووسواس وشقیقه وحرکت زخمها ودندان وفسخ ووهن عضل وورم سپرز ودرد پهلو ولرزا … اول
قویتر از طویل وضمادش جاذب پیکان وخار واستخوان ریزه شده در اعضاء وجهت بهق وقروح خبیثه وباعسل جهت رویانیدن کوشت
عمیقه موثر وقدر شربتش تا دو درهم ومضر سپرز ومجفف اعضاء ومصلحش عسل وروغن کدو وبنفشه وبدلش قسم طویل …
نیم وزن او ریوند چینی وکویند بوزن او زرنباد ونصف او قسط وثلث او سنبل است

زرنیخ
زرنیخ لغت فارسی است وبیونانی ارسانیقون
نامند ومعنی کبریت الارض است وپنج قسم میباشد یکی زرد وبهترین او صفائحی براق زرست وزرنیخ ورقی کویند دویم سرخ وبهترین
او شبیه بسرخ وصاف ودرخش است سیم یکی سفید او را زرنیخ … نامند وز بوترین اقسام وبدستور سبز وسیاه او نیز
غیر مستعمل است وقسم زرد در سیم کرم وخشک وقسم سرخ … وقسم چهارم وسفید وسیاه وسبز او قویتر واقسام زرنیخ از سموم اند ومحرق او
لطیفتر ودر بردن موی قویتر ومتصاعد او بسیار سرخ وشفاف وبراق … افعال قویتر از همه ومجموع او معفن ولذاع و
محرق وبا قوه قابضه وستردنده موی وکوشت زاید زخمها وکشنده قمل کرم معده وجالی آثار خون مرده ورافع جرب
وسعفه واکله وبا زرنیخ جهت داء الثعلب … مثال آن جهت ستردن موی وبا زفت جهت برص ناخن وباروغن
زیتون ومثال آن رافع قمل وبا پیه جهت تحلیل جراحات وبا روغن کل سرخ جهت شور مقعده وبواسیر وجراحات بینی وبا ادویه مناسبه
جهت بردن کوشت زیاده ورویانیدن کوشت بن دندان وبخور او با زرنیخ بدستوریکه دود او بحلق برود جهت سرفه کهنه وبا میعه ومغز فندق
ومغز بادام با سویق چون بکرار بخور کنند جهت ربو وضیق النفس وسرفه مزمن بغایت موثر است … بعد از بخور هریره آرد
کندم با مغز بادام وروغن تازه جهت رفع مضرت … استعمال نمایند وطلاء زرنیخ سرخ با بول حمار وبدستور با آب پنج سیر تازه بعد از
کندن موی جهت منع رویانیدن موی مجربست … اکله وباعسل جهت … سینه … وقی کردن …
مجرب دانسته اند وجهت احتیاط … جراحات نمایند وطلاء او با زهره کاو وآب حی العالم وشب جهت منع …
آتش موثر وچون با بول صبیان سرشته بسوزانند سنون او جهت بردن کوشت متعفن دندان ورویانیدن صحیح آن آزموده است وبا
سرکین کنجشک جهت ثآلیل مجرب وباصبر … وآب کنند … بواسیر … جمیع زخمها بعدیل است وچون در شیر

مل کند

حل کنند هر مکیسه برآن عبور کند بمیرد وبدلش زرد او نصف او زرنیخ سرخست وبدل هر دو در اکثر افعال کبریت و… تقیید
زرنیخ بهم رسد رفع آثار طلای کل عصفر … زرنیخ مینماید وچون زرنیخ زرد را بتدبیرات تصعید سفید کنند یکجزو ازو ده جزو زهره را قمر سازد
واز مجربات شمرده اند طرق تدابیر بدستورات ایق است زرافه حیوانیست وبفارسی شتر کاو پلنک نامند … کردن او دراز وشبیه بکردن
شتر وسرش مثل شتر ورنکش مثل آهو ومنقط بنقط سفید شبیه بپلنک وپای او مثل پای کاو وجسش بدستور ودستش درازتر از پا ودر بلاد
حبش یافت میشود کرم وخشک ومولد خلط غلیظ سوداویست ونفعی از او در طب ذکر نکرده اند مکر زهره او که جهت نزول آب مفید است

زرزور
زرزور
از جمله طیور است وبفارسی سار … نامند کرم وخشک وبیضه او مقوی باه ومضر دماغ ومصلحش … وسرکه وسرکین او جهت کلف

زریق
ودمش وسرخ کردن کونه ودفع غشاوه بصر موثر است زریق مرغیست سفید وآبی … میباشد وکوشت او بدطعم ودیرهضم وعصب میباشد
وبطیء الهضم ومصلحش بروغن پختن وبا آب … استعمال نمودنست وکوشت او کرم وخشک ومحرک باه وسرکین او بسیار جالی وجهت

زعفران
رفع آثار نافع وزهره او با سمیت وجهت بیاض چشم واسترخاء قضیب کحلا وضماداً نافعست زعفران معروفست در سیم کرم
ودر دویم خشک ومفرح قوی ومقوی حواس ومنضج ومفتح ومحلل ومصلح عفونت خلط بلغمی ومدر بول وبا قوه قابضه ومحرک باه ومقوی
جوهر روح حیوانی وجگر ودماغ وآلات تنفس ومورث نشاط وضحک ومنقی کرده ومثانه وبشره ومنوم وجهت سده جگر وسپرز …
قوه ادویه باعضاء وبمثقال او جهت عسر ولادت مجربست وهر روز ده قیراط … جهت … سپرز وبا سکنجبین جهت خمار وبا ادویه مناسبه
جهت درد رحم ومقعده واکتحالش جهت جلای بصر ودمعه وغشاوه ورفع زرقت چشم وسلاق وجرب وقرحه ودرد او وجهت قطع نزف الدم
وطلای او با افیون جهت نقرس ومفاصل ونطول او جهت رفع بیخوابی وصداع شدید نافع ومصدع ومنوم ومضعف اشتهاء ومغثی …
او مکدر حواس ومضر اعصاب ومصلحش انیسون وسکنجبین وقدر شربتش تا دو درهم و۳ درهم او کشنده بتفریح مفرط است وبدلش مثل او قسط
ومثل او دارچین وربع او سنبل وسدس او سلیخه است وچون ده درهم آنرا با آب سرشته مثل کردکان مدور ساخته تعلیق نمایند جهت عسر
ولادت واخراج مشیمه زنان وماده حیوانات بالخاصیت مجربست روغن او که پنجاه مثقال او را در ۳ رطل ونیم روغن زیتون یا روغن کنجد
پنجروز خیسانیده هر روز بر هم زده صاف کرده باشند در سیم کرم وخشک وملین عصب وصلابت رحم ومسخن ومنوم ومحلل …
بینی وسعوط آن جهت ذات الجنب وطلای او جهت تنقیه رحم واعضاء وقروح خبیثه وحمول او با موم ومغز استخوان جهت قرحه خبیثه رحم نافع
وبرک کیاه او جهت التیام جراحت تازه ومنع ریختن مواد باعضاء مفید وچون اندرون سیب را خالی کرده زعفران پر کرده بو کنند
جهت خناق وذات الجنب وخفقان بعید نیست زعفران الحدید زنک آهن است که او را اسوهان کرده بر روی صفحه آهن … تر کنند
ودر جای نمناک بکذارند تا زرد شود بعد از آن کوبیده اجزاء زرد شده او را … وباز بدستور بکذارند وتکرار عمل نمایند تا او همه زعفران
کردد وبهترین اقسام او … صناعت است که براده حدید را با ربع او نوشادر سائیده در زمین نمناک دفن کنند تا ده روز مجموع
زعفران میشود کرم وخشک وقابض واز جمله سموم وضماد او جهت نقرس وبواسیر ودرد جنب وخشونت پلک چشم وناخنه وداء الثعلب وبا سرکه
جهت باد سرخ وجوششها … مجرب وفرزجه او جهت قطع حیض وذرور او جهت قطع خون بن دندان وتقویت آن نافع وخوردن …

زعرور
مانع آبستنی است ودر صناعت جزو عظیم است زعرور ودر اصفهان کوبیج نامند وبترکی … ودر … کرجیل نامند از جنس …
… در آخر دویم سرد ودر اول خشک وقابض وسکن حدت صفرا وخون وقی وجهت اسهال وتقطیر بول وجگر ومعده حار نافع ومقوی
اشتهاء وآب او با … جهت درد سر حار مجرب وضماد او جهت اورام صلبه با … مفید ومضر … ومورث قولنج ومصلحش انیسون وعود
وقدر شربتش از آب او بیست وپنج مثقال واز جرم او تا دوازده مثقال وبدلش سیب ترش است زغبر مرواست واسم فارسی تخم
کتان زغار خراطین است زغن اسم فارسی غدافست زفرف اسم مغربی غاریقون است زفت بری … زفت یابس است
زفت رومی شامل زفت یابس وزفت بحری است واز مطلق او اکثر زفت بحری مراد است وکویند اسم قفهن است زفت رطب
رطوبت سائله درخت صنوبر بی بار که قسم نر است … ورطوبت باردار آن که غیر درخت جلغوزه است …
حاصل میشود ومنجمد او راتیانج است وآنچه از درخت شربین که از اقسام سرو است … بهم رسد قطران نامند در

ایسم

در سیم گرم و در اول خشک و منضج اخلاط غلیظه و ملین صلابات و شادینان او جهت ربو و تنقیه چرک سینه و حلق و در رفع سمیت ادویه قتاله و نافع
جهت نفث الدم و سده سینه و سرفه مزمن و ضماد او جاذب خونست بظاهر جلد و جهت فربه کردن اعضا و با نمک جهت گزیدن
جانوران و با موم جهت برص ناخن و تو باد و تحلیل جراحات صلبه و صلابات رحم و شقاق مقعد و جراحت فم مثانه و با عسل جهت پاک کردن
چرک زخمها و خنازیر و الصاق او در پیشانی سر بعد از تراشیدن یافوخ جهت اخراج زلو که در حلق مانده باشد مجرب دانسته اند و بانمک
جهت قسام خراز مفید و جهت جرب حیوانات و تمدد اعصاب و عرق النسا و داء الثعلب و با آرد جو جهت خنازیر و با ادویه مناسبه جهت رویانیدن
گوشت زخمها و غرغره او جهت ورم عضلات حلقوم و مرهم قطور او با روغن بادام جهت رفع رطوبات گوش و حقنه او جهت ورم هاره و جسه
امعا و ورم و گزیدن عقرب مؤثر و مضر شش و سرد مصلحش کتیرا و بنفشه و قدر شربتش تا ۳ مثقال است و بدلش مثل او قیر است و گویند ربع او قطران
و روغن زفت که رطوبت بخار اوست که در حین جوشانیدن تشمیرا بر روی او گذارند و آنچه در پشم جمع شود فشرده اخراج نمایند و ضماد او
با آرد جو جهت خنازیر و رویانیدن موی در داء الثعلب و جرب لسان و حیوانات و تمدد اعصاب و عرق النسا و امثال آن نفع از زفت یابس
و قاطع نزف الدم و مسهل و تریاق سموم و جالیست و دوده زفت جهت نیکو کردن مژکان و قرحه چشم و تقویت باصره و دمعه و سبل
چشم و رفع ریختن مژه بغایت مؤثر است زفت یابس زفت رطب که بخودی خود خشک شود یا بطبخ خشک کنند در سیم گرم و در دوم خشک
و تجفیف او زیاده از رطب و در انضاج ضعیفتر و جهت اشیا مثل رطب و قدر شربت او تا دو مثقال زفت بحری شبیه بقطران و سیال
و سیال و در زمین مثل نفط حاصل شود و صنف سیال قیر است که کشتی را بان استحکام میدهند و در اصل همان را میکنند و بهترین او قسم
و زیرست در سیم گرم و خشک و محلل و مقوی مفاصل و جهت عرق النسا و فالج و جذام و التیام اعضا شکسته نافع و قدر شربتش از یکدرهم
تا دو درهم و مضر شش و مصلحش کتیرا و بدلش قطران و گویند جاوشیر و سفر است زقوم از اشجار است و حجازی و شامی میباشد حجازی او بقدر
قامتی و برگش از برگ انار عریضتر و با تشریف و گلش در اطراف شاخها و بهیئت یاسمین و زرد و ثمرش بسیار رنگ و شبیه بهلیله و در جوف
او دانه مثل کنجد و این نوع را برگ و بار تازه او جهت جراحات نافع و قوی القبض و ملوح است و درخت نوع شامی بزرگتر از حجازی و
خاردار و گلش زرد و ثمرش از هلیله بزرگتر و رسیده او شیرین مزه و با عفوصت و منعشی است و در دوم گرم و خشک و محلل ریاح
و جالی و رافع آثار و قدر شربتش تا نیم مثقال است و روغن تخم او با اندک تخدیر و محلل ریاح مفاصل و مواد بلغمی و اخلاط غلیظه و مسهل
او و رافع سده و سپرز و جهت فالج و نقرس و امثال آن شربا و ضمادا نافع و مصدع محرور و سیاه کننده جلد و مصلحش شیر تازه و
قدر شربتش چهار قیراط و بدلش نفط است زقال اسم فارسی قرانیا است و ثمر درختیست بقدر زیتون و یاقوتی رنگ و بعد از خشکی سیاه
میشود و ترش و با اندک عفوصت و قبض سرد مایل با عتدال و جهت اسهال و قرحه امعاء و تقویت آن و تسکین عطش و التهاب معده و غثیان
خون صفراوی و منع صعود بخارات به دماغ نافع و مضر سینه و مصلحش شکر است و ثمر خشک نارسیده او که سبز باشد جهت ادرام و قروح نزف بغایت
مؤثر و خاکستر برگ او جهت رفع آثار مفید است و مؤلف مالا یسع فرا قاطر اشتباه بزغال نموده و در انبرباریس قال را بیان نموده و تا به
مقام زرشک دانسته و ظاهرا قراقاط با انبرباریس شبیه تر باشد زقاط اسم بربری حب الزلم است زلابیه بفارسی حلوای زلیبیا نامند
مولد خلط صالح و سریع الهضم و بغایت مسمن و مخفف و مقوی گرده و جهت رطوبت شش و سرفه نافع و مسدد و مصلحش سکنجبین و انار زلایط الملوک
نوعی از ابر و نیست که حی العالم باشد و بفارسی لفع دهان نامند زلنفع اسم عربی بش است زلو اسم فارسی علق است زماده الراعی اذن
الغزالست زمور اسم فارسی زفت یابس است و در دلک و مغول و در از سور لاکی نامند و مستعمل ز کرانست و در حبس حیض بعد بلیت
و قدر یکمثقال او با زرده تخم نیمبرشت از مجربات است زموم از ها زیتی است زنج بفارسی چرخ و ترکی او بلکو نامند و در جمله سباع طیور
است گوشت او بسیار گرم و جهت ضعف دل طبیعی و خفقان عارضی و زهره او جهت غشاوت و ظلمت بصر مجرب و سرگین او جهت کلف
و رفع آثار مجربست زمرد از کان طلا و غیر او نیز بهمرسد و اقسام میباشد یکی زبابیت یعنی در رنگ شبیه به بال سبز مگس الخضر بر هام
او مگس نشیند و آن بغایت صاف و ادر میباشد و اینست متموج در رقصان و یکی ریحانی نامند که در رنگ شبیه بریحانست و مشهور
سبز بر دو است و یکی را فستقی گویند در رنگ شبیه بیاض رنگ و زمرد گهتستنا مندو یکی را صابونی گویند و بعضی سبکه تقیه نیز نیز و بعضی انقیم از جنس

زبرجد دانسته اند مجموع او در دوم سرد و در سیم خشک و قوتش همیشه باقی است و مقوی دل و جوهر روح و تریاق زهر هوام و مفرح و
رافع سموم و خفقان و جذام و اسهال دموی و قاطع نزف الدم و مدر بول و مفتت حصات و جهت یرقان و ضعف معده و جگر و کشف
نافع و اکتحال او جهت تقویت بصر و سبل و طلاء او جهت سعفه و قروح خبیثه مجرب و نگاه کردن او در افع کلال بصر و آشامیدن او جهت منع حدوث صرع
در شخصی که مصروع نباشد مؤثر و چون خاتم طلا باشد جهت رفع طاعون و تعلیق او مسهل سم است و چون یکمثقال او را با آشامیدنی ممزوج از طلا
و نقره که با ماه صفر دو مثقال باشد نقش نمایند در طالع میزان و آفتاب در برج حوت باشد جهت قبول القا و هیئت در نظرها و
قضا حاجت مجرب دانسته اند و گویند چون بطعام زهردار رسد عرق کند و گویند حامل او تحفه و ورزی نمیکشد و گویند چون افعی
نظر برو افتد کور شود و قدر شربتش در رفع سموم یکدانگ و بدلش زبرجدانست زنجبیله بلغت مصر و اسکندریه قاتل الرهبان نامند
زند بلغت شام اسم غار است زنجفر زنجفر است زنجار الحدید زعفران الحدید است زنطاخ قسمی از حمزوبرست که در اشجار
و بقول میباشد بقدر باقلی است غیر انجیر اسکه در دیلم صندل کاجول نامند و در عارون مذکور شد زنجبیل العجم و زنجبیل فارسی
اشترغار است زنجبیل شامی و زنجبیل بلدی راسن است زنبوع اسم فارسی اسکنبوسنت زنکار اسم فارسی زنجار است
زنجار محرود و زنجار رومی از اقسام زنجار مصنوعند زن ذو سر است زنبق صفر گویند یاسمین زرد است زنجره بلغت
صفهان صرصر را نامند زنجبیل بنجیبیت معروف و گیاه او شبیه بگیاه شقاقل و از آن بسیار کوچکتر و بیگل و بی ثمر اما زند زارن
نیز میباشد در سیم گرم و در اول خشک و با رطوبت فضلیه و مقوی هاضمه و ملین طبع و مفتح سده و جگر و مبهی و محلل ریاح غلیظه معده و
امعا و مجفف رطوبات و رافع تشنگی بلغمی و مقوی معده و جگر و قوت حافظه و جهت سموم حیوانی و اخراج خلط غلیظ و رطوبات
دماغ و حلق و رفع برودت هوا و فالج و گرم معده و یرقان و تقطیر بول و اسهال که از فساد غذا باشد و با نبات و کندر جهت رفع عفونت
میوه های تازه و رطوبت معده و با زرده تخم نیمبرشت جهت زیاد کردن منی و با ترید مسهل رطوبات مفاصل و ساقین و با خولنجان دست
جهت تقویت باه از اسرار مجربات است و اکتحال او جهت غشاوه و بیاض و سبل و ضمادش جهت تقویت اعصاب و گزاز و ریاح بواسیر سعدیل
و در دهان داشتن او رافع تشنگی بلغمیست و مضر حلق و مصلحش عسل و روغن بادام و قدر شربتش دو درم و بدلش دار فلفل است
و مربای او محرک باه سردین و جهت تقویت هاضمه و بنیه پیران و تخفیف بلغم قویتر است زنجبیل الکلاب گیاهیست بسیار رشد کننده
سنگ و برگش مثل برگ بید و دراز تر و بزرگتر و مایل و کم آب و شاخهای او سرخ است بسیار گرم و خشک و ضماد او جهت کلف و رفع آثار
بسیار قوی الفعل و برگش محلل اورام صلبه و خوردن او جایز نیست و مؤلف اختیارات بدیعی آنرا بیخ فلفل الماء دانسته و از صفات
فلفل الماء ظاهر میشود که غیر اوست زنبق از ریاحین معروف است و بفارسی سوسن آزاد نامند و آن غیر سوسن ابیض و غیر یاسمین است
و در سوسن مذکور میشود و اشیاء علمی در او کرده اند در دوم گرم و در سوست معتدل و ملطف و مقوی دماغ و بیاز و روا فعال مثل پیاز
نرگس و قویتر از آنست و روغن او که مثل روغن گل است تا در آفتاب گذاشته ۳ مرتبه و زیاده از آن گل زنبق را تجدید نمایند
در دوم گرم و در اول خشک و لطیف و ملین و مقوی اعضا و بقدر درهم از او مسهل خلط مراری و مدر بول و طلاء او جهت رفع قشعریره و سرد
دماغ و اعصاب و اعضای تناسل نافع و بدلش در همه افعال روغن نارسا و در غیر اسهال روغن نرگس است زنجار بفارسی زنکار گویند
و معدنی او از کان مس بهم رسد و وجه تسمی عبارت از زاویست و مصنوع او اقسام است یکی را زنجار مجرور نامند و آن زنگ مس است
که سرپوش مس را بر ظرف سرکه کهنه بیجی منطبق سازند که مانع از صعود بخار سرکه گردد و بعد از هر ده روز از آن سرپوش بخراشند
و جمع کنند و یکی را زنجار رومی نامند و او را از صفایح مس که هر روز سرکه بر آن پاشند در معرض آب بگذارند تا زنگ گرفته پس یکمثقال
زنگ او را با سرکه کهنه در هاون مس بسایند تا غلیظ گردد و شب یمانی و ملح اندرانی و بوره سرخ از هر یک چهار مثقال اضافه نموده در آفتاب
خشک کرده بهیئت فتیله سازند و اقسام دیگر نیز در دستورات مذکور است بهترین او معدنی و در دویست و در چهارم گرم و خشک
و از سموم قتاله و اکاله و معفن و لذاع و سترنده گوشت و سورت قرحه و قالع آثار و با موم و روغن بیلدغ و مانع زیاده شدن
قروح خبیثه و ساعیه و ورم جراحات و جهت رویانیدن گوشت و با صمغ البطم و بوره سرخ جهت جرب متقرح و برص و پخته او با عسل جهت تنقیه

چرک جراحت و دانهٔ بواسیر و نواصیر مقعد و مطبوخ او با سرکه و عسل جهة قروح لثه و جوششها بغایت مفید و سائیدهٔ او با شیر دختران
و سرکه و عسل و دهان و مس بجدیکه غلیظ و خشک شود جهة حدت بصر و قلع بیاض و ناخنه و دمعه و سبل و سلاق مجرب و محرق او که در سودن
شبیه بتوتیا گردد جهة جرب و بثر فا و پلک چشم و سلاق نافع و طلای او با فندق سوخته و کتیرای سرخ و سفیدهٔ تخم مرغ جهة کل جراحات
سطح بدن مجرب و مضر اعضاء عصبانی و کبد رهم او کشنده بفرمهٔ جگر و بعد از تجاوز و از معده عدیم العلاج و باید قدر قلیل او را
با ادویه مغریه استعمال نمود و چون دهن زیاب تکو ساخته از زنجار دود که دریند سعوط کنند جهة رفع بد بوئی و قرحهٔ خیشوم
مجرب ست و با ادویه مناسبه جهة قروح شهد به مفید ست زنبا اسم فارسی گیاهیست که در بلاد گرمسیر در تابستان میکارند و در اول زمستان
میروید بسیار گرم و شد و مصدع و موجب حرارت بدن بطریکه از هوای سرد متضرر نشود و جهة تسکین ریاح و حدت بصر و درد سر
بارد نافع و خام او بغایت مقیئی و مضر محرورین و مصلحش سرکه بختن و انار دانه و بعد از آن خوردن زنجفر بفارسی شنگرف نامند
و معدنی او از معدن جیوه و طلا و مس میرسد و بعضی او را کبریت احمر دانسته اند مصنوع او از زیبق و کبریت و در دستورات قسام
او مذکور شود در دویم سرد دانسته اند و از جملهٔ سموم قتاله است مانع اورام حاره و قاطع تر از شادنج و قاطع نزف الدم جهة رویانیدن
گوشت زخمها و اکله و تعفن قروح و سوختگی آتش و جوششهای حاره و حکه و نمش و جفت رفع قمل و تاکل دندان و با موم و روغن
جهة شقاق مجرب و در دویم او کشنده بخناق و کرب و بدلش شادنج و گویند مرداسنگ و بقدر ثلث او است زنبور نوع سرخ او را
سمیت غالبتر و طلای او جهة برص و اورام بارده با عسل و نمک نافع و از مجربات دانسته اند و ضماد مطبوخ نوع سیاه او در روغن زیتون
جهة برص و بهق و آثار غائره مؤثر و گویند نشادر خشک سائیدهٔ او بقدر یک درهم موجب فربهی بدنست زنبور عسل نحل است زوفرا
قسمی از جزر بری است زوله بلغت جرجان فو است زولنک بلغت مازندران قسم اخیر قرصعنه است زوفای یابس گیاهیست
مفروش بروی زمین و برگش شبیه ببرگ صعتر بستانی و منبتش در کوهستان و با عطریت و شاخهای او پر گره و بر هر گرهی گل مایل بزردی و بی تخم و تخمه
در دویم گرم و در آخر او خشک و کوهی او قویتر از بستانی و لطیف و مسهل بلغم و مخرج ریاح غلیظه و کرم معده و خون جامد و محلل اورام
و جهة سرفهٔ مزمنه و ربو و ورم شش و نزله و عسر نفس و درد سینه و معده و جگر و قولنج و گزیدن جانوران و فالج و داء الثعلب و دواء الحیة
و سنج و با عسل جهة رفع بخون کرم معده و طبیخ او با سکنجبین مسهل خلط غلیظ و با قردمانا و ایرسا اسهال او قویتر و جهة نیکوئی رنگ
رخسار و با شراب جهة استسقاء و با طبیخ انجیر جهة خناق امتلائی و ضمادش با آب جهة ورم حار و با شراب جهة بارده او و رفع خون
مرده که در پلک چشم باشد و بخور او جهة نزول آب و بوره و انجیر جهة ورم سپرز و بخار مطبوخ او جهة ریاح گوش و مضمضهٔ او که در سرکه پخته باشند
جهة درد دندان نافع و مضر جگر و مصلحش صمغ عربی و انار ترش و قدر شربت و مطبوخ تا پنج درهم و بدلش صعتر بستانی و قاء رطب چربی که
در دنبه و موی زیر شکم و کنج ران گوسفند جمع و منعقد میگردد و بفارسی مشکل مثرو بترکی شقلداق نامند و بهترین او آنست که در آب جوشانیده
و پشم را از او جدا کنند و جمع نمایند و یا کوبیدهٔ پشم را اخراج کنند و هر گاه منعقد و بهم رسد پشم میان ران گوسفند و بز را جوشانیده
چربی آنرا بگیرند در دویم گرم و در اول تر و گویند در اول خشک منضج و ملین و محلل و جهة مغص و صلابت جگر و سپرز و برودت احشاء
و کرده و استسقاء شرباً و ضماداً نافع و طلای او جهة ورم مقعد و رحم و مثانه و تمریخ اورام صلبه و تحجر مفاصل و تعقد عصب و اکله و جرب
چشم و ریختن مژه و ابرو و تشنج و شکستگی عضاء و ثنی و بابیه مرغابی و طیهوج جهة قرحهٔ گوش و قضیب و فرج و شقاق مزمنه و حمول او با اکلیل
الملک و روغن تازه جهة رفع احتباس حیض و عسر ولادت نافع و مضر محرورین و کرب و مصلحش سکنجبین و روغن گل و سرکه و بدلش لادن
و مغز ساق گاو و گوسفند و قدر شربتش از یکمثقال تا دو مثقالست و چون و بار از پشم جدا کرده بسوزانند جهة قروح مذاکیر و عضاء عصبانی
و بهترین ادویه است زدوان نزد اکثر شیلم است و مؤلف جامع بغدادی غیر او دانسته و گوید که او دانه ایست مایل بسیاهی و اندک بزرگتر مثل
ماش و کوچکتر طولانی و سرش باریک و در غلافی منحنی مثل غلاف شمشیر و تلخ و سکر آور بلا تفریح و قسم بهن نیز میباشد در سیم گرم و خشک
و با سمیت و قوهٔ جاذبه و ضمادش جهة بیرون آوردن پیکان و امثال او از بدن بغایت مؤثر و خوردنش موجب سبات شدید
و مصلحش ربوب حامضه و طلای او با عسل جهة رویانیدن موی داء الثعلب و تحلیل اورام و کمادا او جهة درد سر بارد مفید است زهره بفتح اول

زهره شامی و در مغرب قرنفلیه نامند و مذکور خواهد شد و بلغت فارسی مرارهٔ است و بعربی برز قو اطلاق میکنند و وج نیز نامند
زهره اسبوس اسبوس است از هم هم زبادرو است و گویند زباد هم جانوریست و هم اسم عطر او است زهرة الحجر جوز جندمست و
گویند خراز البحر است زهر زمین بلغت جرجان آنلوده هست زهره بعنز اربلغت گیلان سنجاس است زهر هم فارسی سمست
و بعربی اسم شکوفه است زهرة الملح چیزیست شبیه بشوره و شور طعم و زعفرانی رنگ و تند بو و لذاع و در هنگام آب نیل طغیان کرده در زمینهای
پست بماند و از آفتاب آبها خشک گردد زهر الملح حاصل گردد و ما سرجویه گوید که او شوره اسکندریه است مثل غبار برودی نمک منعقد میباشد
بغایت گرم و تند و خشک و مجفف و محلل قوی و جهة قروح خبیثه و اکله و تقشر جلد و طوطیکه از گوشت تر آورد و جهة غشاوه و آثار
قروح و منع رویانیدن موی و بار و غنها جهة اعیا که مانند که باشد نافع و نشاستاو تا یکدرهم با شراب ممزوج در اسهال قویتر از نمک
هندی و مدر عرق و با سکنجبین جهة صرع نافع و مضر معده و بدلش بوزن و نیم او نمک هندیست و قسمی از آن که مایل بسرخی و مانند
دانهای هم چسبیده باشد از جملهٔ سموم قتاله و یکدرهم او کشنده است و علاج پذیر نیست زهرة النحاس کیفیت شبیه بدانها که از ریختن
آب سرد بر مس تفته ظاهر شود و از کان مس که گداخته بهم رسد در قوت قریب بزنگار و نشاستا سه قیراط او مسهل خلط غلیظ و ماء اصفر
و غرغرهٔ او با عسل جهة ورم باد لهات و نغنغه و مری و با مرهمها و روغنها جهة بردن گوشت زائد و تحلیل اورام و خشک کردن دمه
بواسیر و با شراب جهة شور و ضیح و بهق سفید و قطور او در گوش با روغنها جهة کری کهنه نافع و از سموم قتاله است زبره اسم فارسی
کمونست زبرهٔ رومی انیسونست و کرویا را نیز نامند زیت الاضحا و زیت فلسطینی و زیت کلبی زیت الانفاق است زیت
الارض مازریون سیاه است زیتون بنی اسرائیل حجر الیهود است زیت ریاح طرانیث است زیتونیه بلغت مصر امارانو
طالیست و گویند اسم درو فیتونست زیت البرجان زیت السودانست زیرقون بلغت دمشق نوعی از درخت سنجد بیثمر است
زین کشانست زیت الشجم روغن تخم شلغم است زیر صورتست زیتون الحبش و زیتون الجبلی و زیتون الکلب زیتون بریست
زیتون الماء زیتونیست که نزدیک آبها روید و در جمیع افعال ضعیفتر است از بری و بعضی گویند زیتونیکه در آب نمک پرورده باشند
مسمی بزیتون الماء است زیرهٔ صحرائی اسم فارسی کمون بریست زیرهٔ سبز اسم فارسی کمون نبطی است زنیان نانخواه است
زیرباج از اغذیهٔ لطیفهٔ اصحاء و مسکن مرة الصفراء و حدت اخلاط و مفرح و مقطع بلغم و مفتح سده و موافق صاحبان جگر های حار
و تبهای نائبه و مطر بعصب و مضر ازمنهٔ بارده است و طریق ترطیب او چنانکه در شفاء الاسقام مذکور است آنست که گوشت را بقدر
یک رطل زبره کرده و اگر مرغ باشد از بند ها جدا کنند با دارچینی و نخود مقشر و روغن کنجد و آب جوشانیده و نیم رطل سرکه و ربع رطل
جلاب یا شکر سفید و یکوقیه بادام محلول در گلاب و یکدرهم گشنیز خشک و مثل او عود و سداب و قلیلی زعفران اضافه کنند
زیتون ثمری و بستانی میباشد و بستانی را درخت بزرگتر و برگش ابدا تر و سبزتر از بری و بعد از چهار سال بار میدهد و تا هزار سال میماند
رسیده گرم باعتدال و با قبض و نارس او سرد و بغایت خشک و سیاه او گرم و خشک و سریع الاستحاله بسودا و صفراو مرخی معده
و منعشی و بهترین او سبز رسیده است که در آب نمک پرورده باشد و با طعام خورده شود نه قبل و بعد آن و در اینوقت مقوی معده
و دابغ او و مشهی و حابس طبع و مسهی و مورث بیخوابی و دلاغری و مصلحش مغز گردکان و بادام و سرکه و روغنها و گویند مضر نشش مداو
او محرق اخلاط و مصلحش شیرینیها است و ضماد او جهة رفع سعوسر سر و ضماد نارس او جهة سوختگی آتش و طلای دانهٔ او با پیه و آرد گندم
جهة برص ناخن و بخور سیاه رسیدهٔ او با دانهٔ او جهة ربو و امراض نشش نافع و برگش در دویم گرم و خشک و ضمادش جهة حمره و نمله و منع
زیاده شدن او و شری و نار فارسی و غرب چشم و اورام حاره و التیام پوست سر که منقلع شده باشد و با عسل جهة حسن و با آرد جو بر ما
تحت ناف طلا کردن جهة اسهال و فاسد نیدن او جهة قلاع و ضماد پخته او با آب غوره بحدیکه بقوام عسل رسد جهة دندان کرم خورده
و در ریزانیدن او و مطبوخ او در شراب جهة نقرس و مفاصل و بدستور مضمضهٔ آب طبیخ آن جهة دندان کرم خورده نافع و حقنهٔ او
جهة قروح باطنی و مقعد و رحم و عصارهٔ او در افعال مذکوره مثل برگ او است و حمول او جهة قطع سیلان رحم و نزف الدم و ضماد
او جهة برآمده کی حدقه و قطع ریختن مواد بچشم و تاکل پلک نافع و بیخ درخت زیتون را با قدری برگ او جوشانیده مضمضه نمایند جهة

تسکین درد سر و نطول آن جهة زکام و تحلیل رطوبات و بخارات و جهة اخراج رطوبات دماغ از بینی بغایت مؤثر و تعلیق بیخ او بالای
جهة سم عقرب آزموده است و چون شاخهای باریک برگ او را در کوزه کرده در کوره کوزه گری احراق نمایند پس از کوره بیرون آورده
بشراب بشیده بار دیگر احراق می‌کنند در همه افعال قوی‌تر از توتیا است و ضماد خاکستر او با سرکه جهة عرق النسا بر بالای عروق
از جانب وحشی بقدر چهار انگشت جهة قرحه نمودن موضع و رفع علت از مجربات بیان نموده‌اند و مؤلف تذکره نماید فوق برگ
و شاخ و اقسام زیتون را در این امر مجرب دانسته‌اند و ضماد خاکستر او با عسل و آب ثمر او جهة داء الثعلب و داء الحیه و سعفه و جوششها نافع و رطوبت
شاخ تازه او که از بو خشاد بهم رسیده باشد جهة جرب و بثور سر و قروح آن نافع و نطول طبیخ همه اجزا او جهة صداع و شقیقه و ... و
و پاشیدن آن در فضاها جهة گریزانیدن هوام و نگاه داشتن عصا از چوب او جهة قبول عامه و قضاء حوائج و برکت مؤثرات و معنف است ...
که زیتون را در او ضبانده باشند جهة استحکام لثه مفید و صمغ او در صورت شبیه بسقمونیا و مایل بسرخی است در اول گرم و در دوم
خشک و در تقویت ذهن قوی‌تر از کندر و دافع سعال مزمن و اخراج بلغم و جهة رفع رطوبت جراحات با مرهمها جهة رویانیدن گوشت
مؤثر و صمغ بری او قبیر و مدر بول و حمول او جهة رفع احتباس حیض و ضمادش با سرکه جهة جرب متقرح و سنونها و جهة تسکین درد دندان کرم
زده مفید است و چون زیتون را در آبی که در آن طبیخ داده باشند بخیسانند در روز تلخی او برطرف میشود و بخور دانه زیتون قاطع سعال
و ربو است زیت بفارسی روغن زیتون گویند آنچه از زیتون رسیده بگیرند زیت عذب نامند و غیر مغشوش او سریع الانتشار بر سطح بدن ...
و اجزاء او از یکدیگر منقطع میگردد بخلاف مغشوش و این نوع در دوم گرم و با یبوست و قبض است و قول برطوبت او اصلی ندارد و معمول
او که با آب گرم بسیار بر هم زده صاف کنند بلیغ و الطف است و چهارده مثقال او با رطل آب گرم و ماء الشعیر مسهل قوی و جهة درد عصاب
و عرق النسا و با شراب و آب گرم جهة مغص و اخراج کرم شکم و قی کردن با او جهة رفع سمیت ادویه و حقنه او جهة قولنج و ریحی و ... و درد مفاصل
و عرق النسا و درد کمر و با مرهمها جهة التیام و طلای او جهة دردهای بارده مفید و چون شش سال بر او بگذرد زیت عتیق نامند گرم‌تر
از غیر عتیق و محلل و ملین طبع و مبشره و مصلح ادویه و مضعف قوه آن و مانع جمود اعضا و دافع ضرر سرما و اکتحال او مقوی بصر و جهة رفع بیاض
رقیق و جرب و سلاق نافع و جهة نزول آب قائم مقام قدح و طلا کردن گرم او مسکن الم گزیدن عقرب و چون روغن تازه زیتون را
بجوشانند تا بنصف رسد بدل عتیق میشود و قدر شربتش تا هفت مثقال است زیت الانفاق روغن زیتون نارسیده است
دار و معتدل قابض است و گویند در آخر اول سرد و در اول خشک است مسخن بدن و مدر و مفتت حصات و موافق معده و مقوی
لثه و دندان و مانع ادرار عرق و صاف کننده اخلاط و مفتح سدد و قاطع عفونت اعضاء و مغول او موافق درد عصاب و
مواد حاره و بخور کننده رنگ رخسار است و روغن زیتون بری قائم مقام روغن گلسرخ و رادع و مبرد و مانع عرق و حافظ ...
موی و ... و مقوی دندان متحرک و مانع سیلان رطوبت لهات و قاطع خون لثه است و جمیع مطلق روغن او را در افعال
مذکوره نافع میدانند و مخصوص گونجی دون نوعی ندانسته و هر چند کهنه‌تر شود قوی‌تر شود و آنچه از هفت سال بگذرد بهتر از روغن بلسان
دانسته‌اند و بعضی قائلند که تا چهار هزار سال بماند و گویند چون بیست و دو درهم او را با مثل او عسل و ثلث آن او کندر و روغن
شونیز مالمناصفه در حمام سه روز بنوشند و آب سرد در آن روزها نخورند از جمیع دردهای بارده و خدر و فالج و استرخا و تشنجات ایمن
و پیران صد ساله را هیجان شهوت شود و مجرب دانسته‌اند و روغنی که از زیتون متعفن بگیرند مولد خلط فاسد و بسیار مهیج و مولد حکه
و مصلحش شربت بنفشه است و چون روغن زیتون را با مثل او آب بجوشانند تا آب بسوزد و تجدید آب بدستور اول نمایند
تا هفت بار و بعد از آنکه آب سوخته شود چندان بجوشانند که بنصف رسد مراتب بستی بهتر از روغن بلسان و در اسرار عجیبه است
زیتبا دنفل روغن زیتون را نگاه دارند و ظرف مس تجدید غلظت بجوشانند و بعد از آن بیفشارند در دوم گرم و در افعال قوی‌تر از
حضض و ضمادش جهة درد مفاصل و عرق النسا و استسقا و التیام زخمهای بدن لاغر و با شراب و با ماء العسل جهة درد دندان و ...
ترس جهة جرب دوا نافع و هر چند کهنه شود در افعال قوی‌تر و در ابدان مرطوبین مولد قروح است زیت تهودان روغن ...
مثل بادام که کچلی و لوز البربر نامند و از درخت فارادهم رسد و فار مذکور را دواب میخورند و دغراق تخن نامند و بادام کوهی

نامند

نامند و بطعم روغن شیرین خوشبو است در دوم گرم و در اول تر و گویند خشک است و مولد خون صالح و ملطف اخلاط و جهة امراض
سوداوی و بارده مثل جنون و وسواس و فالج و خدر و ادرار فضلات و تفتیح سدد و اورام بارده نافعست و مؤلف اختیارات بدیعی
غیر روغن لوز البربر دانسته زیت الشم بلغت صعید مصر روغن فستقطس است زیت الجبل بلغت نواحی مصر اسم نفط است زیبق
بفارسی سیماب و جیوه نامند و از جمله فلزات و معدنیست شبیه بنقره گداخته و از کد از سنگهای سرخ شنجرفی بهم میرسد و در بعضی
بلاد بارده مثل مغرب و روم و اقلیم هفتم قطرات تیسکه از خاک متکون میگردد و در غیر ظرف شیشه و سرب و قلعی و جلد سنگ آب بطلا
و نقره معدوم میشود در دوم سرد و در سیم تر و با حدت و قبض و استنشاق دود محرق او مورث فالج و بطلان سامعه و رعشه و رخاوت
و موجب فساد قوتهای دماغی و گریزانیدن عیون و طلای کشته او با تخم خربزه و بادام تلخ جهة جرب و حکه و رفع جمیع آثار و اکله و سعفه
و رطبه و قروح سائل و رفع قمل مجرب و با کندر و اسپاج و موم و روغن زیتون جهة انها ... از مجربات و بدستور دود همین دود
همین اثر دارد بشرطیکه بحلق و بینی و گوش نرسد و در یک هفته سه بار بخور کنند و غذاها نمکدار و غیر لطیف نخورند و بعد از شقه دود
دهند و چون زیبق کشته بر ریسمانی مالیده بر گردن ببندند مانع تکون قمل گردد و ضماد غیر مقتول او نیز جهة خشک کردن داء تنگ
و قروح مجربست و خاک زیبق که در ظرف آن بهم میرسد در جمیع آثار مثل مقتول او است و در سمیت مانند آن و شامید غیر مقتول
او که سمیت و بسرعت از امعاء دفع میشود و با مغص در روده تولید قی و چون کشته او را در هر سال هر چند روز و در هر روز بقدر حبه بگیرند
بنوشند و بتدریج زیاد کنند و گوشت آب بعد از آن بخورند باعث مغص نمیشود و جهة حفظ صحت و تقویت باه و هاضمه
و قوت بینه بسیار مفید است و قدر شربت غیر مقتول تا دو درهم و بدلش رصاص محلول است و مصعد او بسیار گرم و با حدت و از سموم
قاتله و محرق خلط و محلل قوتها و مقطع است و طریق تصعید در دستور اول مذکور است و چون غیر مقتول او را با نقره خالص حل نموده
بر مس مالند و با تش بگذرند مس را مفضض گرداند و طریق عمل در دستورات مذکور است ساج بهندی ... نامند برگ ... و گل
درختی است ایستاده بلاد هند میروید و برگش شبیه ببرگ گردکان و مایل بسیاهی و با غبار بر او نشسته و خوشبو و همچنین ... خطوط و
گویند در غیر بلاد هند نیز بهم میرسد و قوتش تا سی سال باقیست در دوم خشک و در سیم گرم و مدر بول و حیض و شیر و عرق و مصلح حال
معده و مقوی احشاء و اعضاء و حافظ ارواح و اخلاط و مفرح و مفتح و مسمن و محلل ریاح امعاء و جهة سیلان آب دهن و بد بوئی
آن که از شرکت معده باشد و خفقان و وسواس و جنون و دهشت و درد جگر مزمن و عسر ولادت و مشیمه و وجع فواد و تقویت حواس
و یرقان و استسقا و سنگ و حصات و منع دخن و جمیع امراض مقعد و رحم و در اکتحال جهة بیاض و سلاق و ظلمت بصر و ناخنه نافع
و نگاه داشتن او در زیر زبان جهة لکنت زبان مفید و طلای او با سرکه جهة احتباس حیض و شیر و رفع بدبوئی زیر بغل و کنج ران و
تضمید کوبیده مطبوخ او در شراب جهة تحلیل ورم اجفان و گذاشتن او در میان اقمشه و جامه جهة منع کرم زدن او مؤثر و مضر ریه
و مصلحش مصطکی و مضر مثانه و مصلح او شربت و قدر شربتش تا یک مثقال و بدلش دو وزن او سنبل هندیست ساج درختیست هندی و اهل
هند ساکوته نامند بقدر درخت چنار و سرخ رنگ و صلب و مایل بسیاهی و کثیر الورق و خوشبو و ثمرش بقدر فوفل مستطیل و مؤلف
تذکره او را فندق هندی دانسته چوب او در سیم سرد و خشک با اندک حرارت و ضماد سائیده او با آب سرد جهة درد سر حار
و اورام حاره و خوردن نشاره او مسکن تشنگی و التهاب معده و با ماء العسل جهة اخراج کرم شکم قوی الاثر است و طلای محرق او که
بعد از احراق در آب ماش و شال انداخته و سائیده باشند جهة ورم اجفان و تقویت بصر و حدقه نافع و قدر شربتش از یک مثقال
تا سه مثقال و مضر جگر و مصلحش عناب و روغن ثمر او غلیظ و خوشبو و جهة دراز کردن موی و رفع خارش بدن مفید است و چون نافه
مشک را در آن گذارند حافظ بوی آن و وزن آن از زیاده میباشد ساذوران معرب از سیاه داران است ...
چه دار بلغت فرس درخت و بعربی سواد الحکام نامند بجهة آنکه قسمی از مداد از آن ترتیب دهند و سواد القضاة که صاحب اختیارات
ذکر کرده است اسم عفص است و آنچه گفته که از درخت بطم حاصل میشود اصلی ندارد بلکه جزئیست سیاه مایل بسرخی و براق و شبیه بشبه
و با اندک تلخی و در جوف درختان هند و بلاد حوالی او بهم میرسد و مخصوص آن بلاد است و مؤلف تذکره آنچه از درخت نارجیل بهم

میرسد بهتر دانسته در دوم سرد و خشک و با اندک حرارت محلل ورادع اورام حاره و با آب بارتنگ قاطع نزف الدم
جمیع اعضا است شرب و ضماد او حابس اسهال و موی و شیام داننده زخمها است و با سرکه جهت ورم قضیب و انثیان و با شراب
جهت اورام بارده و با روغن مورد جهت منع ریختن موی مؤثر و بغایت مسود او است و فرزجه او با سرکه و حقنه او بی سرکه جهت قطع
خون حیض و تقویت رحم و رفع اسهال نافع و مداومت خوردن او مولد سودا و مصلحش شکر و قدر شربتش یکمثقال و بدلش دو وزن
او مورد است سالامندرا اسم یونانی نوعی از عضایه و حیوانیست شبیه بارو و دست و پا دارد و دستها کوتاه و نقطهای احمر
داخل اندرون و سیاه و دنبالش کوتاه و شرکی بیلان او غو و برن کوییند و تن بان تاثیر نمیکند و اگر در شور آتش اندازند فسرده کند
و یکمثقال او از سموم قتاله و بغایت گرم و خشک و معفن و مقرح جلد و تدهین روغنیکه در آن مهرا یخته باشند ستر نده موی و فرسوده کننده
عضو است و چون دست و پای آنرا قطع کرده و احشاء او را اخراج نموده در عسل او را چند روز بگذارند عسل مزبور جهت درد مفاصل و اورام بارده
نافع و خوردن او قتال او و فادزهر او تخم سنک پشت است سام ابرص اسم دغزه بریت و وزغه بد مسمی بچلپاسه است و او کوچکتر
از چلپاسه و شبیه بحرد و نقطهای سیاه و سمیت چلپاسه نیست و ملاقات خون او بدن مورث برص است و در سیم گرم و خشک و
ضماد کوبیده او بر عضاها ذب پیکان و خار و رافع ثالیل و تضمیذ خشک او بر دندان کرم زده مسکن الم و چون شکافته بر موضع گزیده عقرب
بگذارند درد را ساکن کند و طلای خشک او با روغن زیتون جهت رویانیدن موی و رفع احتباس بول و قطور زبل و خون و بول و در احلیل
با اندک نمک جهت رفع فتق بسیار مؤثر است و همچنین جلوس در طبیخ او همین اثر دارد و خوردن او مورث سل و امراض ریه و مصلحش شربت
ریباس و امثال آنست سامان اسم فارسی کوهی از بردی است بسیار نرم و باریک و مایل بزردی است و از وحصیر ترتیب میدهند سرد
و خشک و جلوس بر او باعث فرح و جهت رفع بواسیر و سوخته او قاطع نزف الدم ساتیرج معرب از فارسی و اسم بروج است
ساساليوس و ساليوس سیساليوس است ساجی اسم هندی ملح نقلی است سانقه و ساق هو دپرسیاوشانست ساساکشت
بزرالانجره است سالیون اسم یونانی کرفس است ساذس اسم یونانی هندبا است ساطریا و ساطریون اسم یونانی خصیة الثعلب است
ساق الحمام بلغت مصر رعی الحمام و نطاکی کوید آن بارقیصر است ساغیین و ساغافیون اسم یونانی سکبینج است سافروس اسم
یونانی فیروزج است ساروا اسم یونانی عصابه است ساطریون اسم یونانی جدوار و مغیه مخلص الارواح است ساریقون اسم یونانی
شنج است ساری اسم هندی حب النیل است سانطس اسم یونانی حجر القمر است ساتم آبنوس و کویند نانخواه است ساناجوا اسم
یونانی بادآورد است سالس اغریون اسم یونانی کبیکج است ساتھل اسم هندی معتر است سارا اسم فارسی زرزور است ساس
اسم فارسی قنبیل است ساکونه اسم هندی سازخبت سارسل اسم هندی قنفذ است سارکون اسم هندی حجر النهب است یا
اسم هندی حبن است سالیکا اسم هندی کندر است سپستان لغت فارسی و بعربی دبق نامند ثمر درختیست زیاده بقدر فاستی ساق او
مایل بسفیدی و برکش مدور و بزرکتر و بارش در خوشه و در اول زرد و بعد از پختکی سیاه میشود و در حرارت و برودت معتدل
در اول تر و مسهل محرور المزاج و مواد سوداوی و دزنق و ملین سینه و حلق و مسکن حدت صفرا و عطش و قلیل الغذا و مقوی امعا
و جهت حرقت البول و سرفه حاره یابسه و اخراج کرم معده و خشونت صوت و کرفتکی آواز و سپیح که از دو آشد بهم رسیده باشد و
اصلاح اذیت ادویه مسهله و تبهای حاره و بلغم شور نافع و ضماد مطبوخ او در دو شاب خرما جهت کشودن دمل آزموده است و قدر
شربتش از سی عدد تا بیست مثقال و مضعف معده و کویند مضر حکرات و مصلحش در مبرودین کل سرخ و در غیر او عناب است و بدلش
خطمی سبج بفارسی شبه و شوق کویند سنکیست سیاه و براق و زود شکن و سبک و در دوم سرد و در سیم خشک و خوردن او
جهت خفقان و کشودن سده و بر زانیدن حصات و تقویت معده و کبد ایک او و با شراب مقوی دل و اکتحال محرق و مغسول او
با عسل جهت جلای بصر و تقویت چشم بغایت نافع و پیوسته در و نکاه کردن مانع نزول آب و مقوی باصره و مشایخ و نکاهداشتن
او جهت رفع چشم بد و تعلیق او بر سر رافع درد سر و مضر سپرز و مصلحش اب انجیر و چون مطور رقیقه چند بر صفحه او از سوره الم یکن نوشته
صاحب لقوه پیوسته در او نکاه کند و در غیر او نظر نکند در آن روز لقوه او رفع میشود و از مجربات شمرده اند و نکاهداشتن

قطعه او که بقدر یکمثقال باشد جهت رفع فزع و وحشت آزموده است سبع اسم جمیع حیوانات درنده است سبع الارض برسیا
وشانست سبع الشعراء افتیمونست سبیان آزاد درختست سبوس کندم اسم فارسی نخاله است سبزقبا بلغت اصفهان
شقراقست سپ اسم فارسی صدفست سپاری اسم هندی فوفلست سپکی اسم هندی فذفه است سپرغم اسم فارسی شاهسفرم
ستوار بتاه بعد از نسین اسم هندی قسمی از مش است ستاور اسم هندی بوزیدانست سجلاط اسم یاسمین است سجوس
بلغت رومی و سجلبن یونانی اذخر است سحاب بلغت اکبر بان زیبق است سحاب الیم اسفنج است سحورتون
اصل است سخر نجا معجم کیاهیست شبیه باذخر و بر شاخ و تلخ و بدبو و در سیم گرم و خشک و مقوی معده بارده و مفتح سده جگر و هاضم
و قاطع بلغم لزج و محلل ریاح جهت صرع و سکته و فالج نافع و مضر محرورین و مصلحش ربوب ترش و قدر شربتش یکمثقال و بدلش کوزن
و نیم او اذخر است سخرفس و سخوس اذخر است سخیره اسم زاج احمر است سخادس اسم سریانی هلوخودس است سخنس
اسم یونانی درخت مصطکی است سخاله آنچه از فلزات سوهان جدا کنند و آنچه در مین کوفتن از او بریزد سدر بفارسی کنار کویند
درخت این اسم برکت سایه است بری او بیخار و ضال نامند و بستانی کم خار و ثمرش بند کتر ولذیذتر است و ثمرش شبیه بسنجد و
خوشبو و شیرین و با اندک ترشی و زرد و سرخ میباشد نشاره چوب او در آخر اول سرد و در آخر دوم خشک قاطع نزف الدم
از دهن و فرج و امعا و اسهالی که از ضعف معده باشد و رافع استسقاء سپرز و حقنه او بدستور جهت جراحت امعا و ذرورش جهت زخمها
نافع و قدر شربتش تا هفت درهم و برک او جهت زخمها و تنقیه چرک بدن و تقویت موی و منع سقوط آن و تقویت اعصاب و
طرد هوام و ضماد او با شراب جهت نضج ورمهای حار و تحلیل او مفید و بدستور طبیخ تازه خشک او همین اثر دارد و ثمرش در اول سرد و
در دوم خشک و بعضی در اول گرم دانسته اند و نارسیده او ترش و قابض و لزج و مسهل بعد رسیده او قلیل الغذا و دیر هضم و
صالح الکیموس و نیمرطل آب او مسهل صفرای معده و امعا و مطفی حرارت غریبه و خوردن ترش او مانع صعود بخارات بدماغ و رافع
صفرا و تشنگی و آب شیرین او مفتح سده و کشنده کرم معده و امعا و مضر مبرودین و مصلحش کلقند است و در مزاج محرور سکنجبین و قدر
خشک او قوی القبض و آرد او که سویق النبق نامند جهت اسهال مزمن و قرحه امعا نافع و ضماد شکوفه او در حمام جهت شری مجرب و
درا ذیه او بغایت قابض و ضماد کوبیده او جهت شکستکی اعضا و تقویت آن مجرب و طلای مطبوخ او بچه غلیظ کردد جهت سستی اعضا
و عضلات و سرعت حرکت اطفال مؤثر و چون دانه نبق را بکلاب آغشته زرع نمایند از برک و بار او بوی کل آید و چون تعل آلوده
باشند ثمرش شیرین شود سداب یونانی فیجن و در شکابن و در دیلم نیم نامند و بستانی او از درخت انار کوچکتر و پر شاخ و برکش
شبیه بریزه و بد بو و بسیار سبز و کوهی با غباری بر او نشسته و کلش زرد و در سیم گرم و خشک و تازه او از خشکی کمتر و برکت و عصاره او مدر بول و حیض
و مجفف منی و مسقط جنین و قاطع باه و مفتح سدد و محلل ریاح و با شراب یاقته و جهت سپرز و یرقان و قولنج ریحی و امراض مقعد و سینه و رحم
و حصات و بواسیر و شامیدن او که باشیت خشک جوشانیده باشند جهت تسکین معص و درد پهلو و سینه و تنکی نفس و سرفه مزمن و درم
حالب و عرق النسا و مفاصل و لرزتبهای بارده و چون با روغن بجوشانند جهت اخراج کرم معده و تشنج او در شراب جهت استسقاء لحمی و خوردن
او با نمک جهت حدت بصر و خائیدن او رافع بوی پیاز و سیر و قدر قلیل او مقوی هاضمه و مشهی و با انجیر و کردکان جهت سموم شرو بیه و سموم
هوام و مداومت او و هر روز بقدر یکدرهم جهت ازاله فالج و رعشه و تشنج مجرب و تخم او نیز همین اثر دارد و آب طبیخ او بقدر ۳ اوقیه
با دو اوقیه عسل جهت فواق مجرب و چون داخل نبیذها کنند باعث خوشبوئی او و شدت سکار و رفع ضرر او میکردد و مورث صداع
و ثقل سر و مصلحش انار میخوش و بشیرینیت و شامیدن تخم او بقدر یکحبه قیراط با شراب جهت رفع مضرت ادویه قتاله و نیم درهم او جهت عرق
النسا و دو درهم او جهت ازاله درد گزیدن عقرب و رتیلا مجرب و بدستور جهت گزیدن سک دیوانه مفید و مانع حمل و حقنه طبیخ برک سداب
با روغن زیتون جهت نفخ امعا و نفخ رحم و ضماد او محلل خنازیر و با عسل جهت درد خناق رحم و مفاصل و ضماد مطبوخ او در روغن زیتون جهت
عسر ولادت و بول و با انجیر جهت استسقاء لحمی و تنهای جهت تهیج مجرب و با سرکه جهت جاف و با ورق الغار جهت ورم انثیان و با موم و روغن بود
جهت شوره و با نطرون جهت بهق سفید و جمیع اقسام ثالیل و با شبت و عسل جهت قوبا و با سرکه و سفیداب و روغن کل سرخ جهت نمره و نمله و قروح

رطبه سر نافع و با خود داشتن او جهت گریختن حیوانات موذیه صاحب شامه و قطور عصارهٔ او که در پوست انار گرم کرده باشند جهت درد گوش
و اکتحال او با آب رازیانه و عسل جهت ضعف باصره و سعوط عصارهٔ او جهت ام الصبیان اطفال نافع و مداومت خوردن او مضعف باصره
و مصدع و محرق اخلاط و منی و مصلحش سکنجبین و انیسون و قدر شربتش تا ۳ مثقال و بدلش صعتر است و صمغ بستانی و بری و سداب بغایت
گرم و خشک و غیر نافع است و جهت قرحهٔ چشم و تحلیل خنازیر و درم فرزهٔ او بقدر یکدانک جهت اخراج جنین و مشیمه مجربست و گویند
بوئیدن بری او باعث عاف و قاتل است و روغن سداب که بطبخ او را با چهار جزو آب و پنج جزو روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند
جهت برودت گرده و مثانه و درد کمر و رحم و استرخا و درد پهلو و تحلیل ریاح و رفع لرز و گرانی سامعه و خوردن او بقدر نصف اوقیه در حمام
جهت رعشه مجربست و حقنهٔ او جهت مغص و قولنج ریحی و خلطی نافعست سداب بری برگش باریکتر و شاخش کمتر و بدبوتر و تندتر از بستانی و در چهارم
گرم و خشک و سموم اقرب و چهار درهم او کشنده تر از دفلیست و از ملاقات مطبوخ او دست ورم میکند و عصارهٔ او را چون بر آهن
و آبگینه مالند مانع زنگ او میشود و چون او را در مکان گوسفندان و مرغان بریزند حیوان موذی مفارقت او نماید مضع تحذ و ضماد پوست
نبات او با شراب جهت داء الثعلب نافع و چون برگ او را کوبیده ضماد نمایند موجب جلب مواد و احراق و مورث انقفو میگردد سدب
بنیاجت سدوس بنجبت سداب اغریا اسم سریانی فرسیوست سرخس اسم فارسی است و یونانی بطارس نامند و در شکابن و دیلم
چماز گویند و آن بیخیست سیاه مایل بسبزی و پر گره و بر او ریشهای باریک و پیاق و ستبر و بیگل و شاخ از آن بیخ میروید بقدر زرعی و کمتر از آن
و برگهای او بازوائد و خشونت و نزدیک بشکل پر ماهیچه در بال مرغان میباشد و نوع ماده او بیشاخ و منحصر در یک برگ است نافع در دوم
گرم و در اول خشک و مجفف بلیغ و جالی و منفتح و دافع قمل و مسقط جنین و مسهل و قاتل اقسام کرم شکم خصوصا با خربق سیاه و سقمونیا
و عسل و شراب و امثال او و مفرح و دافع بخار سوداوی و محلل نفخ و تا چهار سال با قوتست و جهت خفقان عسر العلاج و جراحت گرده و مثانه نافع
و شامیدن یکمثقال او با ۳ عدد زرده تخم نیمبرشت ۳ روز متوالی جهت رفع کوفتگی اعضاء و سقطه و ضربه بغایت مفید و چون از نوع نر او
شش رطل تازه او را بقدر باقلی ریزه کرده در دوازده رطل عسل بجوشانند تا مهرا شود و با عسل یکسان گردد هر روز چهارده مثقال بنوشند
جهت رفع درد ورکین و عرق النسا مجربست و در ورش جهت جراحات صعب العلاج بغایت آزموده است و برگ تازهٔ او ملین طبع و چون چند
روز بپاشند مواد منتنهٔ چشم را ببلک دفع میکند و ضمادش بر عضو موجب اخراج فضول او و چون با خاب بر سر طلا کنند در منع
نزول آب مجرب دانسته اند و چون در فراش برگ او را فرش کنند یا آب طبیخ او را بپاشند کیک را بر طرف میکند و مضر ریه و مصلحش
شیح ارمنی و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش قنبیل است سرنج از قلعی سوخته و سفیداب سوخته هم میرسد و شبیه بشنجرف و از آن گرم
تر است و طریق ساختن او در دستورات مذکور است سردی او کمتر از سفیداب و خشکی او زیاده است و از سموم قتاله و طلای او با روغن گل سرخ
و روغن زیتون جهت رویانیدن گوشت و رفع ورم زخمها و تنقیهٔ چرک آن و بردن گوشت زاید و گوشت مرده و قطع بدبوئی زخم و سوختگی آتش
و باز داشتن سیلان خون و حقنهٔ او با بیه یا آب بارتنگ جهت قرحهٔ امعاء مفید است سرو درخت معروفست و شبیه بجوز رومی
در اول گرم و در دویم خشک و ثمر او گرمتر از سایر اجزا و صمغ او گرمتر از ثمر و شد و در رطوبت سیال او ضعیفتر از قطران درخت شربین است
و نشارهٔ او جهت منع سیلان فضول و با روغن مرصاف جهت تقویت مثانه و رفع بول در فراش و شامیدن دو مثقال از برگ سائیدهٔ او تا سه
مثقال با مرصاف جهت تقویت مثانه و عسر بول مفید و مضر ریه و مصلحش کثیرا و محرق مغسول و جهت سوختگی آتش و غیر مغسول او جهت
جراحات رطبه و عصارهٔ ثمر تازهٔ او جهت بواسیر الانف و ضماد پختهٔ او در سرکه که با زرنیخ مخلوط کنند جهت قلع آثار بهق و
سفیدی ناخن و با ادویهٔ مناسبه تنهائی جهت فتق و التیام جراحات و تقویت اعضا است و قطع نزف الدم و تجفیف
زخمها و تحلیل اورام و رافع عیاء و با آرد جو و آب جهت حمره و نمله و سوختگی آتش و غرغرهٔ طبیخ او جهت درد دندان و قروح لثه و آب
او و بخور او جهت گریزانیدن هوام خصوصا پشه و بعوق و با عسل جهت سرفهٔ کهنه مجرب و مقوی معده است و شامیدن او با شراب جهت
قطع نزف الدم و قرحهٔ امعاء و منع انصباب فضلات بمعده و رفع نفث الانتصاب و ذرور صمغش جهت رفع بواسیر مقعد و بواسیر الانف
و با کتان جهت قروح رطبه و خوابانیدن او جهت رفع سیلان آب دهن نافع و چون ثمر و برگ او را با آمله و آب سرکه طبخ نمایند تا مهرا شود

سداب بری

سرنج

سدوس سداب اغریا سرخس

سرو

یکس

پس با روغن کنجد بجوشانند و ثفل او را بر موضع ضماد نمایند و درد و نخز اطلا کنند جهت سیاه کردن مو و دراز کردن و حفظ سقوط او
مجرب و ضمید او با موم و روغن زیتون جهت تقویت معده نافع و بدلش مثل او از زرورت سرخ و نصف او پوست انار است سرطان
نهری بفارسی خرچنگ نامند در دویم سرد و تر و با غذائیت و تحلیل چنین از قسم ماده است و علامتش آنکه چون سوزن بر پشت او فرو کنند
آب سفیدی ظاهر گردد و مبهی محرورین و کثیر الغذا و بطیء الهضم و شیر او قی الشیخ او با کرفس و بادیان به سفت جمات و مدر حیض و فضلات
مسحوق او با بادروج جهت سم عقرب و با شراب جهت عسر البول و با شیر الاغ جهت گزیدن رتیلا و عقرب و غرغرهٔ شیرهٔ کوبیده و بقدر یک کرم
جهت خناق و درد لوزتین سریع الاثر و ضماد تازهٔ کوبیدهٔ او جهت جذب سموم و تسکین الم گزیدن عقرب و اخراج پیکان و خار از اعضا و
تحلیل اورام حاره نافع و تعلیق چشمهای او جهت تب غب و تعلیق پای او بر درخت میوه دار جهت حفظ سقوط آن و مطبوخ در ۳ عدد آن که
اطراف او را قطع کرده و جوف او را با آب و خاکستر تاک و نمک شسته و باب صاف تطهیر نموده باشند و با جو مقشر طبخ داده بنوشند
جهت سل و دق و سوسنه هزال مفرط مجرب و بدستور محرق او با صمغ عربی و ادویهٔ مناسبه همین اثر دارد و جهت بواسیر بغایت نافعست
و ضماد محرق او جهت سرطان پستان آزموده و چون چند عدد آنرا زنده در دیگ مس بی قلعی بسوزانند تا خاکستر شود هر روز یک ملعقه را
با نه وقیه آب بنوشند جهت دفع سم سگ دیوانه گزیده مجربست و باید بر موضع زخم مرهمی از روغن زیتون و سرکه و خاکستر که اشتر نماید
مدتی از گزیدن سگ دیوانه گذشته باشد بقدر دو ملعقه هر روز بدهند و گویند شرط احراق جهت این امر وقتیکه آفتاب در اسد باشد
و با مقابله قمر نباشد و شعرای یمانی طلوع نموده باشد بدستور هر گاه بطبخ و محرق مذکور و نیم جزو جنطیانا و عشر جزو کندر اضافه نموده ۳ روز
و زیاده از آن هر روز ۳ مثقال با آب سرد بنوشند رفع اذیت سگ دیوانه گزیده مینماید و بدستور چون دو مثقال خاکستر او را با کمی
و نیم جنطیانا با شراب بنوشند همین اثر دارد و ضماد خاکستر او در با عسل که با هم طبخ داده باشند جهت شقاق پا و مقعد و شقاقیکه از سرما
بهم رسیده باشد و شقاق ماده سرطان نافع و گویند مضر مثانه است و مصلحش گل فرسی و گل مختوم و قدر شربت از سوختهٔ او تا ۳ مثقال
و از خام و پختهٔ او تا پنجمثقال سرطان بحری خرچنگ دریائی و آن دو قسم است یکی آنکه چون از آب در آرند متحجر شود و آن سنگیست
بقدر سرطان نهری و از آن کوچکتر و صدفی و نرم و در دویم سرد و خشک و سوختهٔ او را جلا و تلطیف بیشتر و جهت رطوبات که از طبقات چشم
بریزد نافع و مقوی عضلات چشم و جهت ناخنه و سلاق و دمعه و قطع نزف الدم جراحت و سنون او جهت جلای دندان و طلای او جهت کلف و نمش
مفید است و قسم دیگر شبیه بسرطان نهریست بغایت سفید و شبیه بجلد و صیادان در بلاد دیلم و شکابن او را بقلابهٔ صلیب بصید
نموده هستند ماهیگیران میکنند سرد و تر و محرق او در خواص ضعیفتر از قسم اول و خوردن او کشنده است سراج القطرب هر گیاهیکه در شب
درخشنده باین اسم نامند و قطرب اسم جانوریست شامل کرم شب تاب و شامل حیوانی بقدر مگس که بر روی آب همیشه حرکت کند و سراج القطرب شامل
اذا فلیوس و بخیلیات و اخیر بلغت مغربی نباتیست کثیر الوجود در میان کتان گلش سرخ و بیخش بقدر گردکان و ماکول بعضی مردمست
و اذا فلیوس مذکور شد و مولف ما لا یسع گوید از مطلق این اسم مراد یبروج الصنم است سرکه هندی کانجی است و مذکور خواهد شد سرق
معرب اندرس مح فارسی و آن قطف است سردیدال اسم فارسی کرفس است سراج القطرب حباحب است سرطراط فالوذجست سردوله
اسم اندلسی شجر جوز رومیست سراج القطرب نباتیکه تا خشک نشده در شب درخشنده است و گویند یبروج الصنم است و گویند اسم شتر کت
مثل سراج القطرب سرباد نیلوفر است سراد فلانست سراج الظلام کندش است سرانون اسم یونانی بطارون است سربون اسم
یونانی پرسیاوشانست سرخنوس اسم یونانی شیطرج است سرجبیلی ۶ عرا است سرقان ذئب اسریقون زنجفر محرقست سرچم
اسم ترکی عصفور است سردین بیدالعجدار ازرا و سماریس است سرخ مرز اسم فارسی اذان الغزاست سرکه شیرین اسم شیرستالاست سرمه
اسم فارسی اثمد است سرگین گاو اسم فارسی اخثاء البقر است سرگین اسم فارسی زبل است سراویل الطول اسم اخیر للبلاب کبیر است سرگین بوسمار
اسم فارسی و بعری بضب است سرگین خروس اسم فارسی خرو الدیکست سرب سوخته اسم فارسی آبارست سرش اسم فارسی اشراس است
سرشیم ماهی اسم فارسی غری السمک است سرکه اسم فارسی خل است سرشیم پوست حیوانات غری الجلود است سرم لغت شیرازی و ان
فاغ است سرطیی اسم هندی حب النیل است سرش اسم هندی لحیة التیس است سرکی راک اسم هندی عنب است سرون اسم هندی فرد

سراج القطرب

سرکه هندی سرق سرد
سراج القطرب سرطراط
سردوله سراج القطرب
سرباد سراج الظلام
سرانون سربون
سرخنوس سرجبیلی
سرقان ذئب اسریقون
سرچم سردین سرخ مرز
سرکه شیرین سرمه سرگین
گاو سرگین سراویل
الطول سرگین بوسمار
سرگین خروس سرب سوخته
سرش سرشیم ماهی
سرکه سرشیم سرم سرطیی

ابهل است

سرا سرامار سرماتق
سرماز سلاکے سیسے
سقراس سطرونیون

اپیض است سرا اسم ہندی خمر است سرما اسم ہندی اشداست سرماتق اسم ترکی اشق است سرمار بنا معجمہ اسم نبیذ الحنطہ است
نزد اہل بغداد سالے معرب ازسلے سالیوس یونانیست سیسے اسم ہندی ارزیز است سقراس بلغت فرنگی اسم چوبیست کہ بجای
چوب چینی در علت آتشک وغیرہ استعمال میکنند ظاہرا چوب صنوبر باشد چہ مؤلف تذکرہ چوب صنوبر را نایب مناب چوب
چینی بیان نمودہ حقیر مشاہدہ آن نمودہ و فرقی نیافتہ اسطرونیون یونانی اسم نباتیست اکثر در کنار مزارع میروید و با گندم میروید
ماہین شجر و گیاہ ساقش باریک و پرگرہ و بیشاخ و برگش بقدر رخت ابہام ماہین اسنداررت در طول و بر سر برگہا او بخمہ دراز
یکدیگر ہستا عدد رنگ شبیہ ببرگ کلم و در آخر ساق شعبہای ریزہ و بجای گلہا بر آن شعب سفید صنوبری و گلش سفید و زرد و تخمش دراز
و سفید و با اندک تلخی و خوشبوئی و تند و معطس و او غیر گندش است و تخمش مثل زیرہ در آخر سیم گرم و خشک و تخمش قویتر از سایر اجزاء
مستعمل است بغایت جالی و تند و مدر حیض و قاتل جنین و محلل قوی و جامہ با نشستہ میشود و شامیدن آن باعث تسہیل رطوبات باردہ و
جہت امراض جگر و عسر نفس و یرقان سددی و با جاوشیر و بیخ کبر محلل ورم سپرز و مدر بول و مفتت حصات و ضمادش با آرد جو و سرکہ جہت جرب
متقرح و مطبوخ او با شراب و آرد جو محلل اورام حارہ و سعوط او جہت تنقیہ دماغ از فضلات و قطورش در بینی جہت سدہ دندان و فرزجۂ او
منقی رحم و در ادویہ چشم جالی و مقوی بصر و طلاء او رافع بہق و مسیح آثار و با کل ازمنہ جہت حکہ و جرب بغایت مفید و سعوط ربع
درہم او با مثل عدد زیرہ کرمانی و زیت لانفاق جہت لقوہ مجرب دانستہ اند و قدر شربتش تا نیم درہم و مضر سینہ و محرق اخلاط و
مصلحش کثیرا است و مؤلف اختیارات او را پنج عرطنیثا و مؤلف تذکرہ کندش دانستہ و در ہیشان سمیت غالبیت بخلاف
سطرونیون و تعجب با ہیت ظاہر میگردد کہ غیر از بو و کندش باشد سطاخنیس یونانی گیاہیست ماہین گیاہ و شجر شبیہ بفراسیون و

سطاخنیس

از آن درازتر و سفیدتر و برگ و برگش ریزہ و سفید و خوشبوی مایل بکراہت و با اندک زعفیت و شاخہای بسیار و از یکجا رستہ و
گلش ریزہ مایل بزردی و انبوہ و طعمش تند و تلخ و منبت او در انہای کوہ و زمینہای خشک و در چہارم گرم و در آخر اول خشک و مدر قوی بول
و حیض و مسقط جنین و مخرج جنین و مسکن خفقان باردہ و منقی مرۂ سودا و جہت توحش مالیخولیا و وسواس و درد ہای ریحی شکم و تقویت دل
نافع و قی کردن با مطبوخ او جہت سگ دیوانہ گزیدہ قبل از آنکہ از آب بترسد مجرب دانستہ اند و چون در روغن زیتون جوشانیدہ
در گوش چکانند و بدستور بر دندان طلا کنند جہت رفع درد دندان نافع و قدر شربتش تا یکدرہم سطراطیوطس یونانی نباتیست کہ بر

سطراطیوطس

روی آب ہم میرسد شبیہ بسیار بہ حی العالم و بیخ سرد و تر و رادع اورام حارہ و جہت حرقۃ البول و ادرار خون کردہ و التہاب اعضا نافع
و در جمیع افعال قریب بطحلب است سطاریون یونانی اسم نباتیست ماہین شجر و گیاہ شبیہ بعشقہ و بر اشجار مجاور میپیچد و تنہائی نیز

سطاریون

میروید گلش شبیہ بہ بنفشہ و چندین عدد نزدیک بہم مثل خوشہ و اندرون گلہا زرد و شاخش سبز مایل بسیاہی و برگش مثل برگ بنفشہ و
ضخیم و در اصفہان گل عقرب و بفارسی بربران نامند و در باغہا بسیار است و او غیر فاشرستین است مرکب القوی و رادع اورام حارہ
و باردہ و برگ گل او را چون کوبیدہ ضماد نمایند جہت گزیدن عقرب و زنبور و رتیلا و سایر ہوام شربا و ضمادا مجرب است سطرکا لغت

سطرکا

یونانی و آن میعۂ یابسہ است سطراک ز رنباد است سطبوس اسم یونانی ہلیلہ است سطیعون اسم یونانی زوفرا است سطحیلون اسم
یونانی جدوار است سطفلین اسم یونانی جزر است سطاح اسم جنس گیاہیست کہ بر روی زمین پہن شود سعد بیخیست بقدر زیتون

سطراک سطبوس سطیعون
سطحیلون سطفلین
سطاح سعد

و بزرگتر از آن و سیاہ و اندرونش سفید و خوشبو و بفارسی مشک زمین و بترکی طبلاق و در شکاہن اسکونا مند برگش شبیہ ببرگ گندنا
و از آن درازتر و باریکتر و با صلابت و اندک خشونت و کم عرض و در آخر دوم گرم و خشک و مجفف ملطف و مدر بول و حیض و مفتت حصات
و مفتح افواہ عروق و مصلح عفونات و جہت سم عقرب شربا و ضمادا نافع و بدستور جہت تقویت اعصاب و تحریک باہ بسیار مؤثر و شامیدن
او جہت زیادہ کردن فہم و عقل و رفع ریاح و تقویت معدہ و سکونی رخسار و خفقان و یرقان و صداع باردہ و بواسیر مقعد و بواسیر
الانف و تقویت ہاضمہ و با روغن جہت انخراع جہت درد کمر و سردی گردہ و مثانہ و تقطیر البول و ابتہای کہنہ و قطع قی و جہت برودت رحم و بہم
آوردن فم آن شربا و حمولا و جہت تقویت دندان و لثہ و خوشبوئی دہان و رفع قروح آن سنون او جہت گوشت آوردن جراحات فرزنہ
کہ بسبب زیادتی رطوبت باشد و جہت درد ہای باردہ و رگی و ذرور و ضمادا نافع و قطور آن جہت گرانی سامعہ و طلای او با زفت جہت جوش

سر و عنول و جہت سرخ کردن گونہ و شامیدن بوی قی از شراب یکوقیہ از آن در یکرطل شراب جوشانیدہ مینوشند جہت رفع اقسام کرم معدہ
و استعمال کردن او با نخ باعث فساد قوت و مضر حلق و صوت و مصلحش شکر و مضر ریہ و مصلح او انیسون و ملوسات او محرق خون
و مولد جذام و مصلح او ۳ روز در سرکہ خیسانیدن است و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش مثل او سنبل الطیب و نصف او مرو ربع او دار چینی است
و قسمی از سعد ہندی کہ شبیہ بزنجبیل مصنوع برنگ زعفران و از جملہ سموم و محرق و مقرح جلد و دو دانگ او مورث جنون و زیادہ
از آن کشندہ است و طلای او در ساعت باعث جراحت جلد میگردد سعدان اسم عربیست گیاہیست شبیہ بگیاہ خار و فاید و سفیدتر

سعدان

از آن و برگش از آن نرم تر و ثمرش مدور و پر خار و تخم او بہن است و اعراب معتقد اند کہ بیخ و ثمر او مدر بول و قاطع زحیر و اسہالست
سعوط آنچہ در بینی کشند و دماغ نافع باشد و باین اسم نامند و از جراحات صالیوس است و عود العطاس را نیز نامند سعالے و سعلہ فم نوست

سعالے سعلہ سعد
سغر سغبس سغوجہ

و خبیثہ السعال نیز نامند سعند عود بلسان است سغر بغین معجمہ سرخس است و سغبس بدستور سکنجبین است سقر جل بفارسی بہ آبی
و بترکی حیوا نامند و معروف است و شیرین او در برودت قریب بالاعتدال و در آخر اول تر و مدر بول و مقوی معدہ و دل و دماغ و مفرح
و مسرت افزای روح حیوانی و نفسانی و طلای آب او کہ گرم استعمال نمایند جہت رفع تشنج اطراف و سوء القنیہ مجربست و ترشش در اول
سرد و در دوم خشک و در تقویت معدہ قویتر از شیرین و جرم ہر دو قابض و اکثار او مسہل بعد خصوصا بعد از غذا و حابس طبع حار
المزاج اند و طلای معدہ و بوئیدن تمام او مفرح و مقوی قوتہای حیوانی و نفسانی و خون و خوردن او جہت تفریح و رفع وسواس و کسالت
خفقان و حفظ جنین از اسقاط و برانگیختن اشتہا و ضعف جگر و معدہ و فم آن و جہت یرقان و در دسر زمن و نزلات و منع صعود
بخارات بدماغ و دل و انصباب مواد و رفع خواہش گلخوردن و مثالان و اسہال تشنگی و التہاب و رفع مستی و حرقۃ البول
و غشیان و قی و درد فم معدہ کہ از ریختن مواد محترقہ باشد و ازالۂ بدبوئی عرق نافع است و آب او جہت رفع نفث الدم مفید و جرم
او سدہ و در مضرتہا قویتر از آب او و مصلحش مربا کردن او است با عسل و قطور آب او در احلیل و فرج جہت حرقۃ البول و جراحات مجاری
بول بغایت مفید و بریان کردۂ او در آتش بقدریکہ رنگش تیرہ شود جہت قطع اسہال مزمن مجرب خصوصا چون جوف او را خالی کردہ
جوز بوا از یرہ کردہ و در آنجا دادہ بخنہ باشند و مضر حشاء ضعیفہ و محش قصبہ ریہ و مورث رعشہ و سرفہ و قولنج خصوصا جرم غیر مربا
او و مصلحش عسل و انیسون و قدر شربت از آب او در بندا آوی تا سی درہم او رب او ترشش در آخر اول سرد و خشک قابض قاطع قی
و اسہال مرار و مانع صعود بخارات و مسکن تشنگی و حرارت و درد معدہ و امعائی کہ خلط موجود باشد مسہل بعد و مضر صاحب سعالست
و رب شیرین قریب الاعتدال و پیوستہ در او غالب و قبض او کمتر از قسم ترش و در جمیع افعال مثل آن و در حشاء ضعیف انسب از او است
و قدر شربت ہر یک از آن تا بیست درہم است و شکوفہ تازۂ بہ معتدل و با قوۂ قابضہ و مسکن درد سر و غلیان حرارت و مقوی دماغ و دل و معدہ
مربای او جہت تقویت احشاء و سینہ و دل و خفقان حار و منع صعود بخارات مؤثر و ضماد جرم بہ و شکوفہ او بدستور و برگش جہت حبس فضلات از
انصباب باعضاء و اورام حارہ چشم و سایر اعضاء و تضمید برگ او جہت تخفیف زخمہا نافعست و پیزند برو میباشد کہ زغب و خم
میکوبند بسیار قابض و بغایت مضر حلق و صوت و ذرورش جہت نزف الدم جراحات مفید و اگر شاخہای نازک درخت بہ را برگہای
تازۂ روئیدۂ او در ہمہ افعال بہتر از توتیا و جہت سلاق و حکہ و سبل و دمعہ و جرب نافعست و روغن بہ کہ آب مطبوخ مہرا او را با نصف او
روغن زیتون جوشانیدہ باشند تا روغن باقی ماند سرد و تر و قابض و جہت جرب رطب و بسبورہ سر و نملہ و قروح دہان و دوار و طنین و ماندگی
و حرقۂ رحم و بول و منع ادرار عرق و شامیدن او جہت نفث الدم و صداع حار و ورم جگر و اسہال مزمن و زحیر و قرحۂ امعاء و رفع سم ذراریح
و دود خشب الصنوبر نافع و حقنۂ او نیز ہمین اثر دارد و غسیکہ از شکوفہ بہ بطریق روغن گل سرخ ترتیب دہند در افعال ضعیف است و بہ دانہ
در دوم سرد و تر و با اندک قوۂ قابضہ و لعاب او جہت خشونت حلقوم و حلق و سرفۂ حارہ و یابسہ و تسکین حرارت معدہ و تشنگی و سوزش
زبان و دہان و پستان و طلای او سوختگی آتش و رفع ضرر حرارت آفتاب بغایت دافع دانۂ او جہت رفع کندی دندان و مغز دانۂ بہ مہی
محرورین و موافق اعضاء تنفس و جہت سل و قرحۂ امعاء و سعال و گرفتگی آواز نافع و قدر شربتش تا دو مثقال و از لعاب او تا دہ مثقال و
و مرخی معدہ و مصلحش در محرورین شکر و در مبرودین رازیانہ و بدلش بزر قطونا است سفارجس اسم یونانی نباتیست کہ در معمورۂ نیز میروید

سفارجس

وساقش بقدر دو شبر و برگش مشرف و متفرق و شبیه ببرگ شاهتره و از آن بزرگتر و گلش بزرگتر از اقحوان و وسط آن زرد و بعضی را گل زرد و
وسطش سفید و در طعم مایل بتندی و تلخی و خام و پخته او از ماکولاتست و بعضی از اقسام بسیار بری دانسته اند در آخر دوم گرم و خشک و مدر بول
و حیض و مفتح سدد احشا و مقوی معده و مسکن درد گرده و مثانه و تریاق سموم و دو مثقال از آب و با شکر و سکنجبین با هلیله زرد مسهل اخلاط غلیظ و
بدستور سکنجبین هم و گل او را با شل او هلیله و عسل مسهل قویست و مضر جگر و مصلحش کتیرا سقیدویون هم یونانی نباتیست برگش شبیه ببرگ خیار و برگ
چاو شیر و ثمر فهنا بقدر زرنیخی و شبیه بشیاف راز یانه و شبیه بسیالیوس و از آن بهتر و سفیدتر و ثقیل الرائحه و بیخ او شبیه بزرد چوبه و منبت او اماکن
رطبه در دوم گرم و در آخر او خشک و مسهل بلغم و مفتح و جهت یرقان سده و قولنج و درد جگر و عسر نفس و ربو و صرع و بواسیر و خناق رحم
و قطور آب تازه او جهت تنقیه چرک گوش و ضماد او جهت بواسیر و ناصور نافع و شیافه او شحم او و جلوس در طبیخ او جهت خناق رحم و بخور او
جهت اخراج سبوت و شرب عن و یکت و صداع مزمن بغایت مؤثر و نطول و با روغن زیتون بهین اثر دارد و ضماد گل او با شراب جهت منع زیادتی قروح
خبیثه و بلغه سفید و مضر گرده و مصلح او کتیرا و قدر شربت از ثمر او تا دو مثقال و از بیخ او تا دو درهم و جهت یرقان بیخ او بهتر از ثمر او است سفید
برز با صفهان سفید سلمه گویند و آن اسم فارسی نوع صغیر عصی الراعیست سفید سفند اسم فارسی حرمل ابیض است سفند اسم فارسی خرمل ابیض است
سفند اسم فارسی حرمل است سقامن یونانی اسم خیار است سغرمل هندی اسم سبل است سفندیوس اسم یونانی شاهتره است سقلیون سقو
لوقندریون است سقلنین اسم یونانی سکه صیدنا است سقنوس اسم فارسی بزرقطونا است سفش الکرم عالج الکرم است سفیداب
اسم فارسی اسفیداج است سفیداب برزی اسم فارسی اسفیداج رصاصی است سفید مهره اسم فارسی قسمی از ودع است سفال اسم فارسی
خزف است سفیدفار اسم فارسی عوسج است سقمونیا اسم عربی محموده نامند عصاره نباتی بری شیر است که شاخهای بسیار از یک بیخ بروید
و بقدر ۳ و چهار ذرع و در زمین پهن میشود و در بعضی مکان گاه باشد که راست ایستد ظاهر و بار طوبت چسبنده و برگش مثل برگ لبلاب
و نرم و سبز و نزد و باریکتر از آن و گلش سفید و سنده روییده و ثقیل الرائحه و تخمش سفید و بقدر زرد که عظیم حجم کوتاه و بیخ و پر از رطوبت
و چون ابتدای بیخ او را قطع کرده اطرافش را از خاک خالی کرده برگها فرش کنند رطوبت لبنی او در برگها جمعشده بردارند بهترین او صاف
سبک وزن بر سوراخ شبیه باسفنج است که زود ریزه شود و مایل بکبودی و زردی و سفیدی باشد و محلول او در آب سفید شود و زبون ترین
او حجر مغانیست که از بلاد جرامقه خیزد و سیاه و قالبست و هر چه بصفات مذکوره نباشد مصنوع و از شیر ستوعات خواهد بود و قوت
غیر مشوی تا سی سال باقیست و بعد از آن قوه مسهله زایل گردیده مدر میشود و مشوی او را تا ۳ سال باقیست و شرطست که در میان سیب و به
و خمیر مشوی کنند و با شل و مصلحات استعمال نمایند مثل مصطکی و عود و کتیرا و زنجبیل و صبر و روغن بادام و ابن تلمیذ سنا مکی و انیسون را
بهترین مصلحات دانسته است و در محرورین با عصاره گل سرخ و رب به استعمال نمایند و باید مبالغه در سائیدن آن نکنند که باعث ضعف
فعل او است و در محرورین ضعیف القلب و اطفال و ضعیف الاحشاء و در هوای بسیار سرد و بسیار گرم استعمال او نکنند و بیست روز سیم گرم و در
آخر دوم خشک و مسهل صفرا و لزوجات مخلوط بآن و جاذب از اقاصی بدن و مقوی فعل هر مسهلی و بغایت سریع العمل و قاتل (?) و
کرم معده و جالی و محلل و مفتح و مدر فضلات و جهت گزیدن عقرب شرباً و ضماداً نافع و با شل او تربد و (?) نوشند جهت کرم معده و معاء مجرب
و با لاجورد جهت امراض سوداوی و با زنجبیل و تربد جهت سوداء بلغمی نافع و زیاده او مضر دل و معده و امعاء و جگر و مورث تشنج و کرب و غم و
رافع اشتها و زیاده از نیم درهم او کشنده است و ضماد او جهت بهق و با روغن بادام جهت درد سر و با روغن زیتون جراحات و با عسل جهت عرق
النساء و با سرکه جهت قوبا و صداع مزمن و بلغمی و زهره گاو و ترین مطبوخ چون بر حوالی ناف طلا کنند جهت اطلاق شکم اطفال و ضعیف الاحشاء
مؤثر او محرق و محلل و ضماد او جهت ورم و درد مفاصل و تحلیل اورام نافع و ضماد برگ او در افعال ضعیفتر از بیخ او فرزجه جمیع اجزای او مخرج
جنین و قاتل آن و قدر شربتش از نیم دانگ تا دو دانگ و از برگش تا یک درهم و بدلش بوزن و نیم او صبر زرد و نیم وزن او هلیله زرد و گویند لاتمیه
بدلش نیاید و چون سقمونیا را با گلاب و آب سیاف و پیاز سائیده باشند قرص کنند بهمه جهت بی غایله است و خوردن دو مثقال از بیخ که
محموده را در آن مشوی کرده باشند با قدری نفشه جهت جمیع امراض صفراوی و رفع تبها مفید و بیمضرتست و از خواص او است که چون او را
سائیده فرش و لحاف دیق نموده در شد و سل بوطه احتیاط بلیغ کنند او را عقد و منقاد کند مجربست سقولوقندریا اسم یونانی

جهت

حیوانات مثل عنکبوت و با کلاً و بسیار و متاخرین قدر سبع و سبعین و متقدمین اربعه و اربعین نامیده اند و از سمومست و طلای مطبوخ
بحری او در روغن زیتون مشاهده کرده بقدر دو ذرع سوای دنباله و عرضش زیاده بر نیم ذرع و ملون بزردی و مؤلف شفاء الاسقام جهت
صید بحری مخصوص بلد فیوم از بلاد مصر دانسته و اکثر اطبا بیان نموده اند که در کنار نیل و قلزم و بلاد هند میباشد و جنس بابلی او معروف
بود و ال اطلق است و ماده او تخم را در ریگ سواحل نهان کرده زیاده از بیست عدد سکون میکرده و بیست او ملون بزردی و سیاهی
نر او را دو قضیب و ماده او را دو فرج میباشد و خصیه او شبیه بخصیه خروس و در جوف کمرگاه او و در آب و در سواحل تعیش میکند
و خواص مشهوره او در جنس نر موجودست که در بهار قبل از جفت شدن بماده صید کرده باشند و شکم او را از احشا تعبیر کرده
پاک نموده با نمک انباشته باشند و در سایه خشک کرده و قویترین اجزای او در تقویت باه کمرگاه و ناف و منبت دنباله است و نمک
او را نیز تاثیر عظیم میباشد تا نه غیر نمکسود در دوم گرم و تر و بغایت سمن و نمکسود او در سیم گرم و در اول خشک و بغایت مهیج
بسبب شدة نعوظ و ادرار منی مرتبه هلاک رسانند و طفای او کافور و تخم کاهو سکنجبین و جهت فالج و لقوه و نقرس و رعشه و خدر و
کزاز و مفاصل نافع و مضر محرورین و مصلحش ربوب حامضه و تخم کاهو و طبیخ عدس و معین فعل او عسل و شراب و نبیذ زبیب و تخم نیم شت
و شربتش تا ۲ درهم و بدلش سکه صیدنا و قضیب مجفف گاو کوهی است و جمعی خصیة الثعلب بدل دانسته اما اصلی ندارد و
مهر بارس گویند که طلای خون او با هلیله و آمله تغییر رنگ وضع و برص بکند سقرسین و صباد اسم عربی دو شاب خرماست و در قانون
الادب بصباد آمده و اطبا آنچه بصباد آمده با شیره میدانند سقفس اسم سقنقور است سفی دعلا اسم سریانی بسفایج است سقرتوس
اسم یونانی عقربست سقرافانیون دیسوسنت سقوردیون اسقوردیون است سقرطیون اسم یونانی نفل است سقولوس اسم
یونانی حرشف است سقمونیا اسم یونانی صابون است سقرصین اسم یونانی زرور است سقز اسم ترکی علک البطم است سقولجان
اسم ترکی خراطین است سقرقوبیزوقی اسم ترکی ماهی زهره است سقر اسم ترکی تقراست شکر بفارسی شکر نامند و آن عصاره نباتیست
مثل نی و بی تجویف که بعد از طبخ دیگر داده در قالب صنوبری ریزند او را فانید گویند و اگر در طبخ ثالث مبالغه نموده باشد (?)
و بفارسی قند مکرر گویند و هرگاه در قالب مستطیل ساده الطرفین ریزند معروف بقلم است و چون طبخ دیگر داده در ریشه ریزند موسوم
بنبات فرزریست و چون با آب طبخ داده و با کفچه بسیار برهم زنند تا منعقد گردد و بر ریسمان کشند مخصوص باسم فانید خزانیست و نجزیت و چون
در طبخ ثالث بقدر عشر او شیر تازه اضافه نموده بجوشانند تا منعقد گردد آنرا طبرزد نامند و اکثر قسم صلب قند مکرر مخصوص این اسم دانسته
و آب نیشکر در اول گرم و در آخر تر و ملین طبع و حلق و سینه و شش و جالی رطوبت و جهت سرفه و جهت سعال و حرقه او نافع و مولد خون
معتدل و مورث نفخ و ممضغه او مثل نمک بر نیشکر ظاهر میشود و جهت جلای باصره نافعست و شکر سرخ در دوم گرم و در اول و سلیمانی در آخر اول
گرم و در اول تر و تبرزد و نبات قریب الاعتدال و بهترین اقسامست و هر چه صاف تر است حرارتش کمتر است و هر چند کهنه شود خشکی در
او غالب میشود و انواع شکر صالح الغذاء و سمن و جالی و ملین طبع و عضار تنفس و مقوی ارواح و قوی و جگر و محلل ریاح معاء و سریع
النفوذ بعمق بدن و مانع یبس و مولد خون صالح و باعث استحکام اعصاب و استخوان و دافع خلط سوداوی و امراض آن و در تغذیه مرضی
سریع الاثر و با آب گرم و روغن بادام جهت بحت الصوت و تسکین قولنج و باد و مثل او روغن که نیم گرم نوشند جهت رفع سده جوف و
تنقیه زنان صاحب نفاس نافع و جهت عسر بول مجرب و مداومت خوردن نبات در روزی بقدر یک وقیه رافع سرفه و خشونت آواز و سینه
و درد آن و ارتعاش و خفقان که از کثرة جماع باشد و اکتحال او جهت جلای بیاض چشم و لحم زائد و با مروارید و سرگین سوسمار جهت سلاق و
جرب مجربست و مالیدن نوع صلب او بر پلک چشم رافع جرب و ضماد او با کبریت و قطران و کندر دمن و نوشادر جهت قوبا و برص کار بر
آثار قریب الفعل و بندورا و جهت بردن گوشت زیاد جراحات و رویانیدن گوشت تازه و بخور او تسام او جهت رفع زکام بغایت مؤثر
و مضر صاحبان سل و اسهال و بعض صفراوی مزاج و مولد خون صفراوی خصوصاً که در حین گرسنگی مفرط استعمال کنند و اقسام کهنه او محرق
خون و مفسد اخلاط و مصلحش بادام و شیر تازه و ترشیها و آب نارنج و شیره به و طباشیر و کاهو و امثال او و بدلش در تقویت باه
و تلیین و ترتیب مثل او ترنجبین و در تسکین قولنج عسل و قدر شربتش تا سی درهم است سکر العشر شبنمیکه بر درخت عشر منعقد گردد و شبیه

بیاید

سقیدویون
سفید برز سفید سفند سفند سقامن سغرمل سفندیوس سقلیون سقلنین سقنوس سفش الکرم سفیداب سفیداب برزی سفید مهره سفال سفیدفار سقمونیا
سقولوقندریا
سقرسین سقفس سقرتوس سقرافانیون سقوردیون سقرطیون سقولوس سقمونیا سقرصین سقز سقولجان

بیار تا ... و سفید و در امانی و سیاه و در حجازی نامند و ثمر او را سبحر نعمتی بهترین او دمانیست که او لا بذائقه شیرین و قابض
در آید و بعد از آن حابس تلخی شود در اول گرم و خشک و این تمیز معتدل و الطف از نگور دانسته اند و حجازی او کمتر از یمانی و اقسام
او مفتح و مقوی جگر و رئه و جالی و ملین طبع و جهت عضای نفس و جهت درد سینه و سرفه و درد معده و جگر و گرده و مثانه و فرو ریختن و باشیر
بستر جهت استسقا او با شیر گوسفند جهت سعال بهتر از دهن فاوندی و مداومت او با آب گرم تا یکماه هر روز بقدر یکوقیه جهت ربو و
ضیق النفس از مجربات شمرده اند و اکتحال او جهت قوت باصره و بیاض نافع و مضر محرورین و مصلحش روغن بادام و بدلش بعضی گویند
سکر تیغال است و قدر شربتش یکوقیه و قوتش تا ۳ سال باقیست و مؤلف اختیارات بدیعی تصور نموده که او سکر تیغال است و غلط
او صریح چه نبات او اشجار بادیه و پر شیر است بحدیکه از قطع یکدرخت او زیاده از یکرطل شیر جمع میشود و میل از دود رهم او کشنده است
بجراحت و شش و جگر و شاخهای او بسیار دراز و باریک و برگ او نرم و در بعضی مکان عریض و بقدر برگ ارغوان و شبیه بان در بلاد
کرمان یافت میشود و گلش بنفش و برگ او در بعضی بلاد باریک و گلش مایل بسرزرد و شبیه بگل جزر زهره و ثمرش شبیه بانجیر و بسیار بزرگ
و در جوف او شبیه بپر حریر و پنبه و در غایت نرمی و اعراب بادیه از آن بالش ترتیب دهند و برگ و شاخ او در سیم گرم و خشک
و طلای مطبوخ او در روغن زیتون جهت فالج و تشنج و قدر دو ذرور برگ خشک او جهت منع قروح خبیثه و آکله و رفع حرکت و تجفیف قروح
و بردن گوشت زیاد نافع و پنبه ثمر او را چون در میان زهم باز کرده بر جراحات گذارند قاطع نزف الدم و جهت رویانیدن گوشت
مؤثر است و شیر او در چهارم گرم و خشک و ستر نده موی میشود و در اعمال مستعمل اهل حجاز است و قالع دانه بواسیر و دافع کچلی و قوباء و سعفه
و مصلح ارواح صاعده علم صناعت و محمد بن احمد بن زکریا گوید که در ظرف سفالینه شیر او را جمع کرده بودم و بعد از آن ظرف را مکرر با آب
گرم و اشنان بشسته جمع کثیر از آن خوردند همگی هلاک شدند و قسمی از آن شجر را سمیت بحدیست که جلوس در سایه او کشنده است برگش شبیه
بلبلاب و در وقسمی شبیه ببرگ درخت گز و گلش سفید و ثمرش مثل نخود و مایل بسرخی و کسوس بن مالک گوید که از انقسم شجری میگرفتند
سکباج — که با وجود شیر جینی قدر دو مثقال در سه روز قاتل بوده و در خزائن ضبط تمام بکر ... سکباج غذائیکه با سرکه ترتیب میدهند
و آن ملطف و مقطع و مبرد و قاطع صفرا و مسکن غلیان خون و مضر ضعیف البدن و علل عصبانی و سوداوی و سرفه و تشنج و ضعف معده و مثانه و رحم
و قولنج و درد مفاصل و مضر شارب ادویه مسهله است و مصلحش حلویات و بالوده و طریق ترتیب و نسخه گوشت را بحد و سطبر ریزه کرده اگر غا
شده از نیک آنچه سازند و نیم پخت سازند و پیاز و زردک و کندنا و چند جوش داده لزوجت او در گرفته با آب سرد شویند و با گوشت و سرکه
سکرجه — و ادویه خوشبو مثل ابخنه و با عسل و سرکه چاشنی داده و قدری زعفران اضافه کنند سکرجیه امین الدوله گوید که نباتیست برگش شبیه ببرگ
مورد و در وسط او قلمی شبیه بحیم و ثمری العالم کبیر شبیه ... الد گرم و خشک و جهت صلابت سپرز نافع و مسهل جدا و مؤلف تذکره
سکبینج — گوید که حب السوکت سکبینج معرب از فارسیست و یونانی ساغافیون نامند و آن صمغ نباتیست در شکل شبیه بنجیار و بهترین
صمغ او صاف بیرون سرخ اندرون و سفید که با رطوبت ظاهر و در بو مابین حلتیت و قنه باشد و گویند قنه مستحیل با و میشود و فرق در
میان رطوبت او است و قوتش تا بیست سال باقی میماند در سیم گرم و خشک و بعضی خشکی او را در دوم دانسته اند و مسخن و ملطف و جالی
و محلل ریاح و اورام صلبه و مدر حیض و مسهل بلغم غلیظ و جاذب از عمق بدن و مفاصل و مسهل ماء اصفر و با قوت تریاقیه و مصلح ادویه مسهله
و قاتل اقسام کرم معده و جنین و مخرج اقسام آن و جهت امراض بلغمی و ربو و سعال و درد سینه و استسقا و درد مفاصل و نقرس و شهابی
بلغمی و سوداوی و صرع و فالج و صداع بارد و بعضو با شراب جهت گزیدن هوام و با عسل جهت تقویت باه و ضماد او جهت جذب پیکان و خار از اعضاء
و ازاله آثار جلد و تعقد عصب و بول بسر د عرق النساء و ... باشیام عسل مطبوخ و تحلیل خنازیر و سلعه و فرزجه او جهت احتباس حیض و بخور او جهت
اختناق رحم و صرع و اکتحال او جهت نزول آب و ظلمت بصر نافعست و مضر محرورین و مورث اورام باطنی و مضر مثانه و مصلحش اشق و مضر گرده
سکت — و مصلح او کثیرا و قدر شربتش تا یکدرهم و بدلش قنه و گویند در غیر رفع سموم راتینج سکت عصاره املا است و غیر صحیلی او مرکبست از مازو
و عصاره غوره خرما کرنج مانند و آن نوعی از رامکست در دوم سرد و خشک و حابس شکم و قطع و مقوی ماسکه اعضاء و قاطع عرق و رائحه بوره
سکت المسک — و بدبوئی بدن و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش رامکست سکت المسک چون ... صیلی و غیر سک املی را با قدری مشک بیامیزند با بن اسم خوانند

وچون در نافه مشک گذارند سمی بسک الحلود است و چون نافه را در آب جوشانیده و سک را با آن آب سرشند سک الماء نامند و چون
نافه را کوبیده با او بیامیزند سک الاکراس گویند و اقسام او مایل بسرخی و در افعال قریب برامکست و قسمی از سک الملک از جمله طیوبست
مؤلف شفاء الاسقام گوید که او مقوی معده و محلل و منفخ و مسهل و مفرح و جهت درد دندان و سعال و اسهال و نزف حیض نافع و طریق ساختن آن
آنکه ده رطل آب غوره خرما را با سه رطل مازوی سائیده بجوشانند تا قریب بانعقاد گردد و از آتش برداشته و یکرطل ازاد و یکرطل سنبل
الطیب و لسان العصافیر و بسباسه و برگ جوزبوا و قرنفل و قاقله کبار و صغار و کبابه و عود هندی سی مثقال از هر یکی و قرص صندل
زرد نیم رطل زعفران پنجدرهم صمغ عربی یکرطل مجموع را نرم سائیده و با آب مذکور قریب الانعقاد سرشته و قرص ساخته خشک کنند پس
سکنجبین — قرصها را نرم سائیده با ده درهم مشک خالص و سکبینج قرص سازند و استعمال نمایند سکنجبین مؤلف و بقراط هست و نافع کلبه او تفتیح و تقطیع
و تلطیف غلیظ و تغلیظ رقیق و تسکین حدت خون و صفراست و مضر صاحبان سعال و تشنج و ابله و حصبه و مصلحش ماء الشعیر است و بدلش
سکنکور سکودنکال — جلاب شربت و نیلوفر و اقسام او در دستورات بیان شده سکنکور هم فارسی عنب الثعلب سکنینج هم رلی غیلوس است سک آبی
سلیخه — اسم فارسی قضاعه است سک دیوانه هم فارسی کلب الکلب است سکود هم ترکی فلافلست سکال امین الدوله گوید فنجوش
است سلیخه پوست سیاهی درختیست مثل نوالهای ناف سوراخ و یونانی اسلیوس نامند و مخصوص هند و عمانست برگ درخت او شبیه ببرگ
سوسن کبود و ساقش غلیظ و پوست او سطبر و هفت قسم میباشد یکی زرد و غلیظ و خوشبو و سرخ بلون بیخ مرجان و صافی و خوشبو سیم
سفید مایل بزردی و بیرائحه چهارم مابین سرخی و سیاهی و رقیق پنجم رقیق کبود و در بو شبیه بگل سرخ ششم شبیه بقط و غیر رائحه هفتم رقیق
و بسیار سیاه و بدبو و گویند از درخت دار چینی نیز بهم میرسد و آن مستحیل بدار چینی میشود و بهترین او قسم اول و دوم و چون کهنه شود اسکته نامند
طعم و قبض باشد و تلخ نباشد و قوتش تا هفت سال باقیست در آخر دوم گرم و خشک و لطیف و ملطف و منضج و مسخن و مقطع و منقح سده
و محلل و مقوی اعضاء و مدر حیض و فضلات و مخرج جنین و ... جهت ربو و سعال و درد حجاب معده و رحم و منع نزلات و زکام و رفع سمیت
ادویه و زهر افعی و بهائم و تقویت ... و حدت باصره و تقویت تنقیه رحم و خوشبو کردن ... و تحلیل ریاح نافع شرب او بخور او ضماد او و اکتحال او
جلوس در طبیخ او و دفن بخار او جهت بهم آوردن فم رحم بسیار مؤثر است و مضر گرده و مصلحش کثیرا و بدلش دار چینی و قدر شربتش تا دو در
سلق بفارسی چغندر نامند آنچه در غایت سبزی و بزرگی برگ است سلق ناسور گویند و آنچه ریزه برگ و مایل بزردی و ساق و برگ باریک میباشد
سلق ابیض نامند مرکب القوی و حرارتش در اول و با یبوست ... فی قوة کا یفه و رطوبت ... جالی و محلل و مبرد و ملطف جرم او عاسر طبع و ماء آن
ملین او و قلیل الغذاء و نفاخ و مفتح و مقطع بلغم و جهت بثره و تحریک باه موافق و بهترین اجزاء آب برگ و ساقهای برگ بهتر از بیخ او است
و از بیخ بورقیست آن مایل بسکر دد و خوردن او با سرکه و خردل کلطیخ با فه باشد جهت رفع سده طحال بسیار مؤثر و جهت درد گرده و مثانه و
امراض مقعد نافع و آب او با ادویه مسهله معین اخراج بلغم و جهت مفاصل و نقرس نافع و سعوط او جهت تنقیه فضول دماغ و با زهره کلنگ جهت
لقوه و صداع و شقیقه و حمرت عین و قطور نیمگرم او با روغن بادام جهت درد گوش و نطول طبیخ برگ و بیخ او جهت حزاز و نخاله سر و قمل و ضنان
که بفارسی رشک نامند و ضماد آب نیمگرم او با بوره ارمنی جهت تهیج پشت پا و استسقا مجرب و حقنه او جهت اخراج ثفل و تشنج و بروز مقعد و قلاع کرک
سبخه او جهت سوختگی آتش و جوششها و با دسرخ و ضماد برگ خام او جهت بهق و داء الثعلب و قروح خبیثه و سعفه و مفاصل و با عسل جهت قوباء و ثالیل و با
حنا جهت خوب کردن موی و با روغن بادام جهت درد گوش و تلیین اورام نافع و خوردن او با خردل و انکامه مسکن قولنج و ریاح غلیظه و اکثار او محرق
سلق الماء سوید جیبی سلت — خون و مورث قولنج و معقر و مغثی و مصلحش پختن او با عدس است و استعمال خردل و انکامه است سلق الماء حماض مائیست و مذکور شد سلق
بری حبیبی قسمی از حماض است و در حماض مذکور شد سلت بفارسی جو برهنه نامند و بر اهل جو کیده می گویند و آن دانه ایست میان جو و
گندم و مثل گندم متقشر میشود و سرخ و سفید میشود در اول گرم و در دوم خشک و قوی القبض و نان گرم او ملین طبع تعصر و مولد خلط صالح و
چون بکرو بره او بخرد و بعید الانهضام و مولد نفخ و مضر معده و مصلحش ... دانه و چربیها و شیرینیها و مطبوخ او با شیر مسمن بدن و مولد سده گرده
و حریره او با روغن زیتون بسیار جهت مالیخولیا و هذیان و تنقیه سینه و گرده و مثانه و رفع سرفه شدیده و ضماد او محلل اورام و رافع طحال
سلخ الحیه — و کلف و نمش و جلوس در طبیخ او مسکن درد بواسیر و آب پوست او منقی بشره است سلخ الحیه پوست مار است که در بهار اندازد و بهترین او

پوست نراوست و آن غلیظ و سیاه مایل بزردی و براق میباشد در آخر دوم گرم و در سیم خشک بقدر یکدرهم او با دو درهم آرد جو مانند نان پخته باشند جهة بواسیر ظاهر نافع مجربست و بدستور یکدرهم او با ۳ عدد خرما که در ۳ روز بنوشند جهة منع خروج و سقوط ثالیل مؤثر و بازجاج مکلس جهة ریزانیدن سنگ کرده و مثانه بغایت سریع الاثر است و مضمضهٔ سرکهٔ نیم گرم که در آن جوشانیده باشند جهة رفع درد دندان و لثه و قروح آن و قطور آن که در روغن زیتون طبخ داده باشند جهة درد گوش و رفع سیلان مواد او و جهة جرب و دمعه و استرخاء جفن و انتشار وسلاق و تقویت باصره نافع و بخور او باعث گریختن هوام و مخرج جنین میت و مشیمه است و رعاف و مجفف قروح رطبه است و ضماد او بانوشادر جهة بهق و برص و آثار و طلاء سوختهٔ او با روغن زیتون و یا با شراب جهة رویانیدن موی داء الثعلب مجرب و مالیدن روغنی که در آن جوشانیده باشند جهة شقاق مقعد مفید دستها و بردرک زنان موجب تسهیل ولادت و خوردنش مظلم بصر و مصلحش کشنیز و قدر شربتش تا یکدرهم است

سلانیون لغت یونانیست و در مصر سندیان نامند درختیست قریب بدرخت بید و برگش شبیه بدرخت غرب و سرخ لون و گلش سرخ و تخمش مثل شاهدانه و با شیرینی و قبض و در دوم گرم و خشک و برگ و تخم او بهترین ادویهٔ سموم حیوانیست خصوصا افعی و جهة شقیقه و قبه و ربه و جفاف کردن او از و نطول برگش محلل اورام است

سلحفات بفارسی کشف و سنگ پشت و ترکی تباغه مینامند حیوان معروفیست بری و بحری و نهری میباشد گوشت او در دوم گرم و در اول تر و بری گرم و خشک و مقوی باه و کمر و کباب او با حیض و باهنه محلل ریاح غلیظه و التیام دهندهٔ فتق قریب العهد و ضمادش محلل اورام و خون بری او شربا جهة صرع و تشنج نافع و چون با زجو و عسل سازند و بقدر فلفل صبح و شام بنوشند جهة صرع بیعدیل و طلاء او جهة نقرس و ضماد کاسهٔ سوختهٔ او با روغن شحم مرغ و روغن گل و روغن کنجد جهة رویانیدن موی سر مجرب و طلاء سوختهٔ مجموع او که بحد سفیدی رسیده باشد با روغن کاو و غیر آن جهة سرطان متقرح بی نظیر و صبح دوا نیز در دمیاب یا دنزر سد و با سفیدهٔ تخم مرغ جهة شقاق مقعد و سایر عضاء و ندور او جهة رخنها شدید عسر العلاج مفید و چون با خاکستر آن عشر آن فلفل اضافه کنند و با عسل بسرشند و صبح و شام یک ملعقه بنوشند جهة بهق و کوفتگی نقرس و سل مؤثر و طلاء زهرهٔ او محلل خناق و قروح خبیثه دهان و سعوط آن جهة مصروع و اکتحال مجفف آن با عسل جهة نزول آب و بیاض و دمعه نافع و بیضهٔ او بقدر فلفلی با ارزیا موافق در قطع سرفهٔ مزمن اطفال مجرب و طلاء او با عشر آن راز یانه جهة ورم انثیان بیعدیل و بیاو جهة تشنج و کزاز و جلوس در طبیخ او جهة فتق اطفال و خوردن خون نوع بحری او جهة رفع سموم و بخور استخوان تحتانی او جهة تنها و منع سحر و آب برسر ریختن از کاسه فوق او جهة رفع سن مباشرت نان بغایت مؤثر است و گویند چون استفراغ بیشتر دفن کنند منع باریدن تگرگ در آن مکان کند مجربست و مضر امعاء و مصلح او عسل و قدر شربت از سوختهٔ او یکدرهم و از تخم او یک قیراط و از خون او سه قیراط

سلوی اکثر اطباء آنرا سمانی دانسته اند و بعداد بعضی از آن طیوریست ذکر کرده یا او و از جزار سمانی و در رنگ و پر اندک شباهت بسمانی دارد و ظاهر میشود که انچه بتر کی بلوه و در شکاین ..... بال نامند عبارت از آن باشد چه او از جنس سمانیست که بترکی بلدرچین گویند و در مکانی آب نمیشود و از کثرت باران و عدم آن کم میباشد گرم و خشک و سریع الانحدار از معده و محرک باه و مورث تشنگی و حکهٔ شور و مصلحش ترشیها و روغنها و بختهٔ او بهتر از کباب است

سلاخ بول بزکوهیست که در سنگلاخها منجمد میشود و در ولایت دیلم شوره از آن ترتیب میدهند و بسیار قویتر از بارود در آخر دوم گرم و خشک و مستعمل صاف کرده سفیدست و غیر صاف او سیاه و شبیه بزرفت خاک آلوده و طریق تصفیه او در دستورات مرقوم است مسهل اخلاط سوخته و شاید یکدرهم او را هر روز با سکنجبین تا چهل یوم باعث شفاء جذام مستحکم دانسته اند اگر چه بحد ریختن اطراف رسیده باشد و طلاء او جهة گشودن اورام و دمل و رفع آثار مؤثر است

سلیمانی بفارسی دار اکشنده و در مصر دواء الشفت نامند و آن مصنوع از زیبق و سم الفار است که زیبق یکجزو سم الفار یکو فیه باشد و تصعید بعد از سحق بلیغ کرده باشند در چهارم گرم و خشک و از سموم قتاله و رافع گوشت زیاد و خراج و خنازیر و زخمها و ناسور و بواسیر و عقده تنفس بلغمی و جمیع آثار است اما با وجع شدید که طاقت شوند آورد و با صندل سفید جهة برص و بثور لسان و دواب مجربست و جهة پاک کردن دنبه طلاء مستعمل زرگران و بغیر اطلاء او کشنده است و طلاء او با ده جنس و صابون رافع درد ناخن بارده مجربست

سلطان الجبل حرم الجبل است سلاجیم بهندی اسم بقل از رقیست سلور معرب از سلورس یونانی و آن جربیست سلیقون اسم یونانی اسرخست سلیمین عکوبست سم بنوالست سلمه قرطاست سلیط زیت است و گویند بحریست سلبخه اسم یونانی نباتست و در دهنت سلیسون قرة العین است سلنجه اسوداست نوعی از سلیخه است سلهارس اسم هندی میعه سائله سلوک اسم ترکی

سلطان الجبل سلاجیم سلور سلیقون سلیمین سلم سلمه سلیط سلیخه سلیسون سلنجه اسود سلهارس سلوک

صلوات ست فیرون شاه است سماق درختیست او قریب بدرخت نار و برگش زغب دار و تر و دندانه او مثل اره و سرخ در انتهای او بشکل عدس و خوشهٔ او مثل خوشهٔ حبة الخضرا و طعمش ترش با قبض و مستعمل پوست دانه او است و قوتش تا سه سال باقی در دوم سرد و خشک و جهة اورسیم و بردوت برگش کمتر از دانه او و رادع و مقوی احشاء حاره و قابض و رافع صفرا و تحته و غثیان و نفث الدم و نزف الدم و ذرب و اسهال مزمن و منع ریختن صفرا بمعده و امعاء و کثرت بول نافع و نیمکوب او با ربه جهة رفع تحنیف مجرب و مهیج اشتها و با زرده تخم مرغ و تخم کشنیز قاطع اسهال و نیمکوب با و پخته باشند بدستور قابض و سایدهٔ او با آب سرد قاطع سیلان خون از فوق و تحت و سفوف کرده بر روی او است جهة قطع سیلان رحم و سنون او جهة تقویت لثه و قلاع خبیثه و قطور منبانیده او در کلاب و آب خصوصا با قدری کندر جهة جرب و دمعه و سلاق و حکه و منع بروز آبله در چشم و سیلان چرک گوش و آب جهة ابتداء رمد و نطول آب طبیخ او مانع ورم ضربه و ضماد او با آب جهة منع ورم و تحفف سایر اعضاء و بازخال چوب بلوط جهة بواسیر مفید و چون او را با برگ و چوب شاخها او آب بجوشانند تا بقوام عسل رسیده در جمیع افعال مثل حضض و جهة تحلیل اورام و قروح رطبه و نزف رحم و قلاع و قروح شهدیه و کلف و جرب و ورم چشم و امراض جفن نافع و طبیخ برگ و سود موی و حقنه بطبیخ او جهة قرحه امعاء مفید و چون برگ او را ضماد کنند و آب او را منعقد سازند در ردع و تبرید و قبض مثل اقاقیا است و طلاء محلول او با آب بارتنگ جهة قروح خبیثه و سلس البول و استرخاء اعضاء نافع و ضماد برگش بر معده اطفال رافع اسهال و مقوی احشا است و مضر معده و جگر بارد و مصلحش مصطکی و انیسون و شربتش یکدرهم و بدلش سرکه است و صمغ درخت سماق شدید الیبس و با اجزاء حاره و بارده رادع و محلل است و جهة التصاق جراحات و صدمات بصر و تسکین درد دندان و امراض جفن مفید و رافع بواسیر است

سماق الدباغین گویند نوعی از مازریون است گویند و جمعی گویند برگ درخت سماق است که دباغان چیو در قفیفه ساقان دباغت میکنند و در جمیع افعال مثل سماق و قبض او بیشتر است

سمسم بفارسی کنجد گویند و بلغت هند تل و جلجلان و قوتش تا دو سال باقیست در اول گرم و تر و مفتح و مصلح آواز و خشونت حلق و مواد سوداوی و اخلاط سوخته و صالح الغذاء و قلیل التغذیه و ملین امعاء و مقعد و مسمن و محلل اورام و خوردن او با شراب جهة گزیدن افعی و با مثل او تخم و خشخاش و عشر او حبیب الرشاد و بنفشه و بادام که هر روز از مجموع او بقدر استعمال نمایند جهة فربه کردن بدن مجرب و مولد بیه کرده و کشیره کوبیدهٔ او با نبات جهة رفع سوزش معده و مری و ترشی شدن رطوبت معده و سوزش و حرقت و لذع ادویهٔ شرویه مجرب و خوردن دو درهم او با یکدرهم کرد کان سوخته جهة قطع خون بواسیر مجرب و ضماد او محلل اورام و ملین جلد و رافع آثار سیاه و ورم چشم و خفر و سطبر عصب و سوختگی آتش و قولنج معا قولون و نطول او با برگ او با شراب درازی موی و سیاهی آن و رفع جوشش سوداوی سر و ضماد مطبوخ او با شراب جهة تحلیل ورم چشم و ضربان نافع و آب طبیخ کنجد با تخم در حیض و سقط جنین و در دو وقیه آب طبیخ او با آب نقیع مویز و یکوقیه و نیم روغن کنجد و نصف وقیه انیسون که ناشتا بنوشند جهة رفع خارش بدن و درشتی جلد و شقاق مجرب دانسته اند و بطی الهضم و مرخی اعضاء و مورث بدبوئی دهان و صداع و مصلحش عسل و بوادان او و قدر شربتش تا یکدرهم و بدلش تخم کتان است و روغن او را قوت تا هفت سال باقی در دوم گرم و تر و در تفتیح و تسمین و تلیین و ترطیب و رفع احتراقات غلط و حرقت البول مثل اصل او و در دفع ضیق النفس و سعال یابس و تشنج یابس و قرحه ریه قویتر از کنجد و در بزوره مرهم بهتر از اکثر ادهان و مداومت خوردن او جهة قرحه چشم و رفع هزال مجرب و طلاء او با سفیدهٔ تخم مرغ محلل صلابات و اورام و با روغن زیتون و زردهٔ تخم مرغ رافع ورم چشم و با لعاب بزرقطونا جهة خشونات و خارش بدن و سوختگی آتش و جراحتی که از نوره بهمرسد مجرب و چون نیم گرم او با فلفل سفید و مصطکی جهة گشودن سدهٔ گوش مفید و بطی الهضم و مرخی معده و مضر سوداوی و مفسد دماغ ضعیف و قریب لاستحاله بصفرا و مصلحش جوشانیدن او است با اندکی خمر و خوردن آب لیمو و انکامه و تنال او و قدر شربتش تا ده درهم و بدلش روغن بادام شیرین است

سفوطون بعضی حی العالم و بعضی قاطوریون میدانند و اکثر گویند نباتیست صحرائی که سه نوع میباشد و در سنگلاخها بر وید و برگش صلب و شبیه ببرگ زیتون و شاخ مثل سرهای نبات ها با عطریت و طعمش با ملاوت و رنگش زرد و بطعم انگشت و تنفس و سنبل اندورک و سرهای شاخ است ها رو باقوه قابض و محلل و مصغر و با سکنجبین عسلی جهة فسخ عضل و عصب و با شراب جهة قرحه امعاء و رفع سیلان حیض و درد گرده و حصات مطبوخ او با ماء العسل جهة نفث و با آب سداب جهة نفث الدم و با آب سداب جهة فتیله امعاء و ضمادش جهة فتق نافع و قدر شربتش تا یکدرهم است

و قسم سهلی که در غیر سنگلاخ میروید ساقش پراکنده و خشک و زغب دار و طولش تا دو ذرع و برگش باریک و با طول و زغب دار و نزدیک بیکدیگر
و شبیه بزبان حیوانات و در کنجهای برگهای او برگهای ریزه که ببرگ بزرگ ملاصق باشد و گلش زرد و چون برگ و ساق او دست رسانند خارش
احداث کند و ظاهر ریشهٔ او سیاه و باطن سفید و بالزوجت و مستعمل ریشهٔ او است و علامت و تشریحی و چون گوشت او را با امراق مطبخ
دهند بارهای او با هم ملاصق گردد و قوت سیم تغیل و حرارتش کمتر از آن و با رطوبت فضلیه و مقوی باه و در دو مثقال او جهة نفث الدم
و سینه و شدخ و قطع عضل و ضماد او جهة جراحات تازه و اورام مقعد نافعست سقنقور تمساح بری بلد رحین و در مازندران و ره و در دیلم
و شم نامند از طیور معروف است و غیر ... است آخر درجه دوم گرم و خشک و گویند غذای اکثری و خروق است و اصلی ندارد و گوشت او کثیر
الغذا و مسمن بدن و مدر بول و مفتت حصات و مورث رقت قلب خصوصا دل او و مهیج باه زنان و پخته او بهتر از کباب و
اکثار او مورث صداع و کزاز و مصلحش روغن کنجد و بادام و سایر روغنها و آب انار و ضماد شق کرده او جاذب سم هوام و لعوق او با عسل بهر روز
بقدر حبه جهة صرع بیعدیل و قطور خون او مسکن الم گوش و جالی آثار و بیاض چشم و سرگین او جهة کلف و مش و بیضه او مورث فصاحت و تکلم
اطفال قبل از وقت و بخور پر او رافع تپ است و ابن التلمیذ از خواص او بیان نموده که چون بجعد دسمانی شوئی تمامه و بند سوز که چیزی
از او طرح نشود تناول نمایند باعث شفای سنگ بوانه کردیده میشود سمندر مهر یارس گوید که آن حیوانیست که از آتش متضرر نمیشود چنانچه
ماهی از آب و بقدر عصفوری و آتشی رنگ و خوردن زهرهٔ او بقدر نخودی با آب نخود مطبوخ و با شیر تازه رافع سموم مشروبه و اکتحال دماغ او با سرمه
جهة نزول آب و حفظ بصر و طلای خون او مانع زیاده شدن وسخ و مغیر رنگ او است سمک بفارسی ماهی و ترکی بالغ نامند اقسام او زیاده از
حد احصاء است و بهترین او آنقسامی که در آبهای سرد خوشگوار سنگدار بعید از منبع صید کنند و فلس او بسیار کوچک حجم و بزرگ استخوان و گوشتش سفید
و پشت او منقط بسیاهی یا مخطط بسیاهی مایل بسبزی باشد و در بهار نوروز تناول نمایند و ماربی و شبوط را بهتر دانسته و در ولایت ایران قزل آلا
منقط بسرخی سلف که پشت او سبز و شکمش سفید است و شاه ماهی که در طبرستان صید میکنند بهتر از سایر اقسام است و انواع او بسبب
کثافت و لطافت و کیفیت استعمال و اختلاف زمان و مکان مختلف میباشد و بعضی از انواع او را گرم دانسته اند مثل جری و مارماهی و غیر
او و مراد از مطلق او اقسام لطیف است که وصف شد و تازه او که زیاده از یک روز نگذشته باشد در دوم سرد و تر و کباب او بهتر از بریشته
در روغن است لطیف ترین اغذیه و صالح الغذا و مرطب و مبهی محرورین و مصلح اخلاط حاره و مسمن و جهة قصبه ریه و قرحه آتش و سل و
یرقان و دق و سرفه یابس و ضعف کرده و زحیر و مغص حاره و کباب او با آب غوره و سماق جهة اسهال صفراوی ... مجرب است و تخم او
در تقویت باه قوی الاثر و جهة سعال و زحیر حار مفید و ضماد شق کرده او که هنوز حرکت داشته باشد جهة جذب مواد ... باطن و رفع
اخلاط ذهن صاحب سرسام و اورام حاره بیعدیل و خوردن قدر کثیر او و قی کردن با آب گرم و عسل و سکنجبین منقی فضول غلیظه و
اخلاط فاسده و جهة درد مفاصل و عرق النسا و بهق و آثار مجرب و زهرهٔ او خصوصا زهرهٔ شبوط رافع بیاض چشم و مضر مبرودین و معده
بلغمی و دماغ رطبه و عصب و مصلحش سکنجبین او با روغن جوز و کنجد و بادام و خوردن زنجبیل پرورده و عسل و گلقند و انکامه و جعفر و ادویه
حاره بالخاصیت مانع تشنگی و رافع او سرکه و انکار است و خوردن آب بعد از آن بغایت مضر و مورث امراض مزمنات و اقسام کثیف
و عظیم الجثه و آنچه چند روز از صید او گذشته باشد مورث سدهٔ جنار و مولد خلط خام و نمکسود او که پانزده روز از او گذشته باشد
سدد و مولد اخلاط فاسده و سودا و سوخته و قدید نمکسود او را که سماریس نامند بدترین و کثیف ترین اقسام و محلل بلغم غلیظ و مقوی حمل معده
و ضماد سر محرق او جهة ورم مقعد و شقاق او و گزیدن عقرب و سگ دیوانه و با روغنها و لعابها جهة ورم صلب لهات و طلای استخوان سوخته
او جهة برص نافع و ماهی شور که در سرکه پرورده باشند سرد و خشک و محفف و در هضم و مقوی ماسکه و مانع انصباب صفرا بمعده و مورث
جرب و شور سوداویست سمکه صیدا نوعی از ماهیست شبیه بوزغه کوچکی که حمید کی پای او بطرف وحشی راست و نرم و باریک و در رز
و سرش کوچک و دنباله اش دراز و زیر حنک اسفل او خط و خال او در چشمه قریه سول نزدیک شهر صیدای بلاد شام یافت میشود و بعد از
اره یوم ماه شباط ظاهر میشود و نر با ماده جمع میشود و همان سیت تا آخر آزار ماه برشیند و روزها گوشت ایشان کفش نیکر در آن ... داخل آب میشود
و او را مردم جمع میکنند و نیکجه زن را با تخم تیم رشت و مرق مرغ در تقویت باه و شدت نعوظ بحد هلاک میرسانند و آن مراتب قوی تر از ماهی

سقنقور

سمکه صیدا

مذکور است و بعد رهم از ماهی سود سمکه در غایت قوت و در انعاظ خیر با و نمیرسد و گویند نر او در ذکور و ماده او در اناث انعاظ میت
دارد و اکثر گویند در ماده او اثری نیست و آنچه از یک رسانه حوالی چشمه صیدا صید کنند سفید و بهیئت مذکور است غیر صیدا است و این اثر با آن
نیست سمن بفتح اول و سکون ثانی بفارسی روغن نامند و بهترین او روغن گاو و گوسفند و بز است و تازه او را زبده نامند و گفته شد
و روغن گاو لطیف تر از سایر و مجموع او در آخر اول گرم و تر و هرچند کهنه شود حرارتش زیاده و رطوبت کم میشود و دو ساله را حکمی بدرجه
اول میرسد و در افعال قوی تر از زبده و محلل و منضج و مقاوم سموم و مانع رسیدن سم افعی بدل و ملین جلد و منقی بشره و فضول ملغمی
و سینه و مسمن بدن و رافع یبوست حلقوم و حلق و جهة سرفه و یرقان و طحال و حصات و کلوفیه او با نیلوفر جهة عسر بول مجرب و با
آب گرم خوردن و قی کردن جهة سموم مشروبه و حقنه او با آب فاتر جهة زحیر و قرحه امعا و حمول او با پیه مرغ منقی رحم و قاطع ...
و شقاق و نزف الدم و سعوط او جهة خناق و شقاق دواب و طلای مکرر او محلل اورام و مانع بهم آمدن دهن زخمها و کهنه او با حنا جهة
جرب بیعدیل و اکتحال او باعث انقلب جهة ضربان چشم و چون با کبریت بجوشانند جهة درد مفاصل بغایت موثر و مضر غلیظ الرطوبة و مولد
صفرا در محرورین و مرخی معده و ضعیف و بلغمی مزاج و مضعف ناضمه و مصلحش در محرورین ترشیها و در مبرودین جوارشات و قدر شربتش تا بیست و
تا ده وقیه است سمور حیوانیست شبیه بدلق و از آن سیاه تر و در جمیع افعال قوی تر از آن و پوشیدن پوستش مقوی باه و ...
و گرم تر از سایر جلود و موی سوخته او مجفف قروح و ضماد پیه او سمن کرده و سینه است سمن بفارسی چربی و فربهیست که ظاهر شود
در روده و غیر آن باشد از شحم ارطب و قریب الفعل و بارد و من تازه سریع الهضم و ملین طبع و غثیان و سریع الاستحاله بصفرا است و ...
و در مضرات و مصلحات مانند روغن تازه است سمیرا صاحب تحفه گوید قسمی از ماهی بحریست و در دیار ربیعه موجود و شبیه ...
و بقدر ذراعی و برکشش بغایت سبزی و غیر و بچش بقدر گزنا زج و سم حیوانات است و ابن تلمیذ گوید در میان خوزار هم میرسد و خوشه ...
نقاره و سم حیوانات است و بغایت گرم و در اضمده مواد بارده مستعمل است سماریس اسم یونانی ماهی شور است سمار بلغت مصر ...
است سمر درخت ام غیلان است سمنه و سمنون حب السمنه است سمس بضم اول مرزنجوش و بفتح او یاسمین است سمم ... جبلان ...
سم الحمار دفلی است سم الیهک ماهیزهرج است سم الفار شک است سم آسم نوعی از بندریک است سموریون کرفس است سمک
الیهودی شیخ البحرات است سمنو اسم فارسی بنده است سمنوون یونانی اسم سفید خبث سمیقیق نوعی از عشر که سایه او قاتل است
سمطاوس اسم یونانی سمیعا اسم سریانی سندرطیس است سماروغ نوعی از فطر است سمیکه اشرکه و سمکه تول سمکه صیدات سماق
سماق الدباغین است سمن اسم روغن گاو است سم بضم اول اسم فارسی ظلف است سموک اسم ترکی علم است سمند و بهین اسم
هندی زبد البحر است سنا ماهیت ربیعی و ساقش باریک شبیه بگیاه حنا و گلش مایل بکبودی و دانه او بهم مایل بدرازی و کجی و در غلاف
شبیه بکرده و حجازی او از ارکب بزرگتر و گلش زرد و برگ او مستعمل است و قوتش هفت سال باقی و در آخر دوم گرم و در اول خشک
و مسهل بلغم و سودا و صفرا و اخلاط سوخته و منقی دماغ و شدید الغوص در عمق بدن و مقوی او و جالی جلد و جهة مفاصل و امراض بلغمی
و سوداوی و جنون و صرع و درد سر و شقیقه و درد پهلو و ضرب مطبوخ در چهارش او روغن زیتون که بنصف رسد جهة درد کمر و ورکین
و بواسیر سفید و ضماد مطبوخ او در سرکه بحدیکه بقوام عسل رساند جهة حکه و جرب و کلف و بهق و اندمال زخم کهنه و منع ریختن موی و با حنا جهة سیاه
کردن آن موثر و آب مطبوخ او بهتر از جرم او و یکمثقال از سنجوف او با عسل که ۳ روز تا یکهفته هر روز بیاشامند جهة مفاصل و امثال آن مجرب است
و مورث کرب و مغص و غثیان و مصلحش پاک کردن از چوب و شاخ و آلودن بروغن بادام و هلیله زرد و نمون و بنفشه و آب میوهای استعمال
نمودن و قدر شربت از جرم او دو درهم است تا ۳ درهم و از مطبوخ او تا ده درهم و بدلش بنصف او ترید و بنصف او هلیله زرد و ربع آن
بنفشه است سنبل بمعنی خوشه است و بعرف اطبا شامل سنبل هندی و سنبل رومی و سنبل جبلی است و یونانی ناردین نامند و از مطلق
او مراد سنبل هندیست و آن گیاهیست بیثمر و بی گل و شبیه بدنباله سمور و له و از آن باریکتر و بدرازی انگشتی و سیاه مایل بزردی و خوشبو
و بیخش صلب و از هند خیزد و قوتش تا ۳ سال باقیست در دوم گرم و خشک و منفتح و مقوی ... معده و جگر بارد و مدر بول و حیض و مجفف
رطوبات معده و سینه و فضول دماغ و مانع انصباب مواد بامعا و معده و دافع لذع آن و مفتت حصات و حابس طبع و جهة یرقان

سمن
سمور
سمن
سمیرا
سماریس سمار سمر
سمنه و سمنون سمس
سمم سم الحمار
سم الیهک سم الفار
سم آسم سموریون
سمک الیهودی سمنو
سمنوون سمیقیق
سمطاوس سمیعا
سماروغ سمیکه اشرکه
سمکه تول سماق
سم سموک سمند و بهین
سنا

و بواسیر و سرفه و درد سپرز و سینه و تحلیل نفخ و استسقا و اورام بلغمی و با افسنتین و صندل بغایت مشهی و مقوی معده و با آب
سرد جهت غثیان و خفقان و ضمادش قاطع عرق و باعث خوشبوئی بدن و اکتحال او با آب گشنیز جهت حمرۀ چشم و تقویت باصره و رویانیدن
مژگان و با عفص جهت دمعه مجرب و فرزجۀ او و جلوس در طبیخ او جهت شقاق رحم و گشودن حیض و زرور او جهت التیام جراحات و طلای مطبوخ
او بر سر جهت سیاه کردن و دراز کردن موی مؤثر و مضر کرده مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا مثقال و بدلش اذخر و شراب او یک رطل او را در یا نزده
رطل آب انگور بجوشانند تا نصف رسد و سه هفته در آفتاب بگذارند در جمیع افعال مذکوره اثرش قوی‌تر است سنبل رومی
بیخ و ساق نبات کلدار و خوشبو و با صلابت در شکل شبیه به سنبل الطیب مثل دو حرارتش زیاده از آن و قبض او کمتر و در افعال ضعیف‌تر است
و مدر بول و باثر باقیه و محلل نفخ معده و ورم سپرز و جگر و رافع درد مثانه و گرده و شراب او که نیم من او را در سی رطل آب انگور انداخته بعد
از دو ماه صاف کنند و روزی سه مثقال از آن با عسل سه مثقال آب بنوشند جهت جمیع امراض بارده گرده و معده و جگر و یرقان و عسر
بول بغایت مفید است و در غیبت او از سنبل و سنبل رومی ترتیب هندسی من مازدین و از سنبل هندی قوی‌تر از سنبل اقلیطی و ساذج او را
بطریق سایر ادهان میسازند و آن ملطف و محلل و جهت جمیع امراض بارده و عضلات ظاهری و باطنی نافع و قدر شربتش تا یکوقیه است سنبل جبلی
بفارسی ریشه و الا گویند و مؤلف تذکره گوید که آن موهت و بعد از آن غیر آن دانسته و گوید برگ نبات او شبیه ببرگ فرصعنه و شاخهای
او مثل شاخ او و از آن کوچکتر و بیخ او دیباق و بیخش زیاده بر دو عدد و دراز و بیرون مایل بسیاهی و اندرون سفید و خوشبو و منتن و بکلت
قریب القوه بسنبل و مقوی اعضاء خصوصا معده و جگر و مقوی قوۀ ماسکه و محلل ریاح و نفخ و رافع استسقاء و قی بلغمی و شراب او در مثل فعل مثل شراب
سنبلیت و قدر شربتش تا یکمثقال سنبل فارسی شامل پرسیاوشان و قسمی از ریاحین است که با نرگس مبر و بید در غایت خوشبوئی
در برگش و پیازش قریب ببرگ و پیاز نرگس و گلش بنفش و بعضی سفید نیز میباشد و بشکل یاسمین و در هر ساقی چندین عدد بر بالای یکدیگر و در افعال
قریب بنرگس و پیاز او ضعیف‌تر از پیاز نرگس است سنبل اقلیطی سنبل رومیست سنبل الاسد نظاکی گویند این سنبل جبلی و آن آزموده است
سنبل نهری شامل فو و اسارون است سنبل اروانی و سنبل توری سنبل جبلیست سنبل الطیب و سنبل العصافیر سنبل هندیست سنبل
الکلب ثمر درداز است و گویند نخود فهان العصافیر است سنگبوبه اسم فارسیست معرب او بجیم بجای کاف است و آن دانه‌ایست
دراز تر از دانه انگور بغایت صلب شبیه بسنگ و گویند از فارس خیزد و در تذکره عبدوس دانه سیستان و در بعضی کتب شفا دارالاسقام اتفاق
تصریح نموده اند در سیم گرم و خشک و طلای او با سرکه جهت برص و آثار و خوردنش و جایز نیست سندروس سنجیت که از سواحل دریا خیزد
گویند صمغ درختیست و محمد بن احمد زکریا گوید که در وسط بحر هند چشمه‌ایست گرم آب او مثل عسل غلیظ و در میان آب دریا منجمد شده و چون برودی
ابتدا سرد و منعقد میگردد و مخصوص هندوستان است و آن شبیه بکهربا و از آن سخت‌تر و خیزد و با اندک تلخی بخلاف کهربا و دو قسم میباشد زرد با طعن
و سرخ و براق و یکی مایل بکبودی و سست و دیگری سیاه و سنگ و صلب و قسم اول بهتر است و خوب او مثل کاه ربا رباینده کاهست و قوتش تا بیست
سال باقیست و از ادویۀ جلیل القدر در دوم گرم و در اول سیم خشک و مجفف رطوبات دماغی و سایر اعضاء و قاطع بلغم معده و امعاء و مدر بول و حیض
و حابس نزف الدم جمیع اعضاء و نفث الدم و قاتل کرم معده و امعاء و اسهال است و جهت استرخاء عصب و بواسیر و خفقان و درد و ضیق النفس
بلغمی و تب نائبه و اسهال مزمن و سپرز و مداومت با سکنجبین جهت رفع فربهی مجرب و مانع عرق و حابس ادرار و مسقط جنین و بخور او با مُر
جهت قطع زکام و نواسیر کشنوش و جهت درد دندان و قروح او و حرکت لثه و قطور او جهت درد گوش و گرانی سامعه و اکتحال او جهت بیاض و قرحه
و طلای آثار و سلاق مجرب و ذرور او جهت التیام جراحات تازه و شاینده او با روغن بادام بحدیکه قوام آید جهت شقاق هر عضو مجرب است و
با مُر و کبریت و قطران جهت قوبا مجرب و مضر گرده و مصلح او صمغ عربی و قدر شربتش یکدرهم و بدلش مثل نصف او کهربا و ربع او اکاذج است
و دهن که معروف به دهن الصواب است جهت قوبا و رفع آثار و التیام جراحات و اورام مقعده و نواصیر غائره و جرب کهنه بیعدیلست
و طریق ساختنش آنکه سندروس سائیده با روغن زیتون یا روغن تخم کتان باتش نرم در عرض دو هفته بقوام آورند باید رایحه او بحالت رسد
که مسقط جنین بلکه قاتل آنست سندریطس اسم یونانی و معنی شبیه بحدید است و بسریانی سمیقا گویند و آن گیاهیست بیعی و قسمی
برگش شبیه ببرگ بلوط و خشن و شاخهای مربع و بقدر شبری و در اطراف او چیزی گرد و در آن تخم سیاه و منبت او سنگلاخهاست و قسمی او

سنبل فارسی

سنبل اقلیطی سنبل الاسد سنبل نهری سنبل اروانی سنبل الطیب سنبل العصافیر سنبل الکلب سنگبوبه

سندروس

سندریطس

شاخها بقدر دو ذرع و برگش شبیه ببرگ خس و کثیر العدد و از دو جانب شاخ روئیده و در اثنای هر جانب شاخ شعبهای دراز باریک و در اطراف
آن بسیار سنبله برگ دور آن تخمی شبیه بتخم چغندر و از آن مدور تر و صلب و قسمی است قریب بتاک انگور و برگش بزرگ و شبیه
ببرگ گشنیز و شاخهای او بقدر شبری مایل بسفیدی و با اندک سرخی و گلش بسیار سرخ و ریزه و تخمش باریک و تیره رنگ مایل بسبزی در دوم سرد و در سیم
خشک و قسم خیر قوی‌تر از قسم او و همۀ او قاطع نزف الدم و قابض و جهت التیام قروح و رفع اورام و خنازیر شدید الاثر و حقنه و
شراب او جهت قرحۀ امعاء و اسهال نافعست سنباذج بفارسی سنگ سیاه گویند و مستعمل حکاکانست و نوعی از حجر المس و ثقیل الوزن
و براق و کوباریک مجتمع منجمد با کحل است و بهترین او نرم و صلب ثقیل مایل بسرخیست در دوم سرد و خشک و سوخته او در قطع نزف
الدم و التیام قروح کهنه بغایت قوی الاثر و ضمادش محلل اورام و مسکن التهاب و با سفیدۀ تخم مرغ جهت سوختگی آتش و با موم جهت
بواسیر و سنون او جهت جلای دندان و محکم او و جالی معادن و چون در آب سایند مرجان او با جلا دهند بسیار بر دق و درد مغز عصب
و مصلحش زعفران و خوردنش جایز نیست سنجاب حیوانیست از موش صحرائی بزرگتر و دنباله او کوتاه و پر موی و سیاه و زیر شکم او سفید
و باقی خاکستری و در سقلاب و بلغار باشند و در مازندران است که در درختها جا میدارد در اول گرم و در دوم تر و گوشت او مسکن حرارت
و جهت درد سینه و سرفه و قرحه ریه نافع و مولد قولنج و مصلحش روغن بادام و پوشیدن پوست او معتدل مزاج و رافع درد عصب
و سنون او جهت التیام جراحات و قطع خون و با عسل جهت دفع اورام مفید است سنور بفارسی گربه و ترکی پشیک نامند اهلی و وحشی میباشد
و اهلی در دوم گرم و با رطوبت عالیه و پوشیدن پوست او مسخن بدن و گوشت او موافق صاحبان نقرس و فتق و طلای محرق او سنامه که
تمامه خاکستر شود با سرکه جهت شقاق انگشتان پا و جهت بد بو و سرگین او شدید الحرارت و طلای او با روغن گل سرخ در دوز نوبه رافع تب غب و حمول
و بخور او مسقط مشیمه و ضماد گوشت تازه او رافع نقرس و قدید مسحوق او جاذب پیکان و خار از بدن و جهت جبر استخوان شکسته نافع و دکان
نفس و خوردن گوشت او موجب هزال و سل است و مهرباریس گوید مغز سر او با آب حرحیر شیر با جهت تقطیر بول و درد گرده و
سعوط زهرۀ گربۀ سیاه با روغن زیتق جهت لقوه و سیاه کردن موی سفید مؤثر است و ارطو سعوط خصیه او را جهت جذام بغایت نافع دانسته
و نوع وحشی او بزرگتر از اهلی میباشد در دوم گرم و خشک و بخور مغز سر او را جهت سقوط نطفه مجرب دانسته اند و جلوس در طبیخ او جهت درد
کمر و نقرس نافع است سنبوسه بطبیخ کفتار است سنبوسه یونانی مادر را نامند از اغذیۀ معروفه و مقوی اعضاء و مسمن شهوت و مسمن بدن و مولد
سده و ریاح و ثقیل و کثیر الغذاء و مصلحش سکنجبین است و طریق ترتیب او آنست که آرد گندم را با روغن خمیر کرده پهن کنند و گوشت قیمه کرده را با
پیاز و ادویۀ حاره در آن پیچیده در روغن سرخ کنند یا در تنور طبیخ دهند سنبلان بلغت شام درخت بلوط و بلغت مصر سیله است
سناء اندلسی و سنا ر بلدی عینونست سنانیر بلغت مطر اهلست سنوت هندی کمونست سنقره شفر است سخنوس مصطکی است
سنط قرظ است سنبیر شونیز است سنبان الارض فراسیون است سندوقس سرخجست سن اسم یونانی موهت سنام الجمل کوهان
شتر است سنبیا بلغت مصر سمک البحر است سنونو بلغت مصر خطافست سنگیا بلغت هندی قسمی از بیش است سنف بلغت
هندی رزیانه است سنت اسم هندی زنجبیل است سنبتی هندی ارنب است سنبنه هندی انار است سندی و سندهان اسم هندی
عود است سنکر اسم هندی غار است سنهلنی هندی اتلق است سنبل کهر هندی هیچ سنبل است سنگ هندی شاخ حیوانانست سنجی
هندی قلیست سنبل کهار هندی سم الفار است سنگ اسر هندی توتیای قلت سنگ هندی داربشعانست سنگ کارد اسم فارسی حجر
الماس است سندی شرابیت که از درخت نارجیل هم میرسد و در نارجیل مذکور است سنگ مغنی اسم فارسی باصطلاح شیشه گران مغنیسا
سنگ کج اسم فارسی جبین است سنگ چاقماق اسم فارسی و ترکی حجر النار است سنگ شم اسم فارسی حجر حبشی است سنگ یشم
اسم فارسی سنگ پشت است سنگ زحم اسم فارسی حجر سماق است سنباده اسم فارسی سنباذج است سنگل بلغت فارسی زوفا است
سنجد اسم فارسی غبیراست سنجد کرجی بلغت اصفهان بار درخت غبیرا است سنگدان مرغ اسم فارسی قانصه است سنگ پشت اسم
فارسی سلحفاة است سن الکلب سیستان است سورنجان بیخیست شبیه بسیر صحرائی و مایل باستدارت و پوست او مایل بسرخی و اندرون سفید
و شیرین طعم و بسیار رطوبت و خشک و با صلابت و قسم باطن سیاه و باطن سرخ از سمومات و برگش قریب ببرگ کراث و از آن قوی‌تر و

سنباذج

سنجاب

سنور

در قیش بقدر شبری و گلش زرد و بفارسی شلید نامند شبیه بزنبق کوچکی و سیاه و در اکثر سرخ میباشد و منبت او کوهها در سیم گرم و در دوم خشک
و قوتش تا ۲ سال باقیست و مسهل اقسام بلغم و قاطع آن خصوصا از مفاصل و مفتح سده و جاذب اخلاط لزجه از عمق بدن و رافع یرقان و سپرز
و باصبر جهت عرق النسا مجرب دانسته اند و با زنجبیل و فلفل بغایت مسهل و جهت مفاصل بسیار مفید و ضماد او با زعفران و تخم مرغ در تسکین درد
استخوان و تحلیل اورام مجرب و حمول او با روغن کهنه گوسفند جهت بواسیر مجرب و ذرور او مجفف جمها و خوردن نیم درهم او با شیر تازه و
فانید تا ۲ روز محرک باه است و سورنجان بسیار مضر بمعده و دورش مغص و مضعف جگر است و مصلحش کتیرا و کثر زعفران و قدر شربت
از مفرد او یکدرهم و با ادویه نیم درهم و بدلش سنجار است بوزن او و در زنجبیل و فلفل مقوی فعل او نیند و بوئیدن گل او مفتح سده دماغی و محلل
سوس — ریاح و درد سر بارد است سوس در اصفهان مرو نامند و ترکان شیرین بیان گویند در اکثر بلاد موجود و معروف و فرق بیخ او غیر مستعمل
و بیخ شیرین مایل بتلخی آن مستعمل و قوتش تا ده سال باقیست و باید پوست سیاه او جدا کرده استعمال نمایند جهت تقریح نموده اند که مار او را
دوست میدارد و خود را با و میمالد جهت انسلاخ جلد و تسخین بدن و تقویت بصر و بیخ او در اول گرم و مایل بخشکی و منضج اخلاط غلیظ
مرکبه و مسکن تشنگی و مدر بول و حیض و مسهل رطوبات فی مفاصل اعضاء باطنی و مقوی اعصاب و محلل ریاح و جهت اقسام سعال ربو و تنقیه سینه
و شش و جگر و التهاب معده و سوزش و خشونت سینه و حلق و امراض ملغمی و عصبانی و تبهای کهنه و بواسیر و امراض سپرز نافع و قی کردن
با طبیخ او مخرج رطوبات و اگر چیزی از او باقی مانده بقی رفع نشود باسهال و ادرار فالج میکرد و هر کاه مداومت خوردن او بقدر
یکدرهم با مثل او شکر و نصف او راز یانه از اول حمل تا اول سرطان نمایند در تمام سال علتی و آزاری نگشته موجب جلای بصر و رفع درد
شقیقه و صداع مزمن و تبهای کهنه و اکتحال او جهت جلای بیاض و ضماد برگ تازه او در رفع بد بوئی میان انگشتان پا و زیر بغل مجرب و ابن
ماسویه گوید چوب او گرم و خشک تر از سایر اجزاء او است و با قوة قابضه و محلل است و سیار و سوید عبارت او از آن دانسته و امین الدوله
نیز با او متفق است و محمد بن احمد زکریا گوید تخم سوس قوی تر از سایر اجزا است و بو حنیفه استرابونی متعقد آن و داخل معاجین کرخند و گویند
بصره و نواحی فارس از سوس اماکن دیگر تخم هم بهتر گویند اصل سوس مضر گرده و سپرز است مصلح او کتیرا و عناب و ثانی و شربت
تا پنج درهم و بدلش نصف او تربد و نیم او زنجبیل است و در باب سوس که آب مطبوخ بیخ مقشر او در احتقان جوشانیده باشند در جمیع
سوسان — افعال بهتر از آن و دافع ضرر مسهلات و لذع ادویه است سوسان بلغت یونانی بیخیست سرخ لون و شکل گرم و از دوم و بقوله
خیر در چهارم گرم و خشک و محرق جلد و سم قاتل و سعوطا و جهت تقوه و طلاء او با روغنها جهت تحلیل اورام بارده و رفع ریاح و اکتحال او جهت
سوسن — بیاض غلیظ نافعست سوسن معرب از سو سو نا سریانی است و بری و بستانی و هر یک از آن سفید و کبود میباشد و بیخ اقسام او متعدد
طولانی و سفید و خوشبو شبیه بنفشه و لهذا عوام او را بیخ بنفشه نامند و گل سوسن سفید با عطریت قوی و غیر سوسن آزاد است چه او قسم فارسی
زنبق است و اشتباه جماعتی از عدم فرق اقسام او است و ایرسا بیخ قسمی از کبود بری و جبلی است و گلش بسیار کوچک تر از سوسن کبود بستانی
و بنفش بکبود بیش و در ازویرکره و در حرف الف مذکور شد و قوت اقسام سوسن مرکب از جوهر ارضیه محلل و ارضیه لطیفه و قوه مجففه و قابضه
است و مدر حیض و در جمیع افعال مثل امراض رحم و اندمال زخمها و رفع حرکات و دوا و درد جگر و امراض شش و سپرز و خنازیر ضعیف تر از سایر و
ضماد او با سرکه و آرد جو جهت ورم حار انثیین و رائحه او محلل ریاح دماغی و محرک شهوت زنان و در نقوع قریب بزعفران و طبیخ او که با
او سرکه و عسل در ظرف مس بحد انعقاد جوشانیده باشند جالی و مجفف بلیغ و جهت جراحات اطراف عصب نافع و مثل روغن ایرسا است در جمیع
افعال و خوردن او جهت قولنج ایلاوس صفراوی و جهت امراض رحم و درد عصب شربا و ضمادا مفید و خائیدن بیخ او جهت رفع بد بوی دهن و ضماد
برگ او و خوردن تخم او جهت گزیدن هوام نافع و قدر شربت از جرم او تا دو مثقال و از مطبوخ و روغن او قیه است و قسمی از سوسن که
در تحت درختان میروید گلش زرد و کوچک و پخش بقدر انگشتی و خوشبو و تلخی است قوی تر از سوسن سفید و کبود و ضعیف تر از ایرسا و گلش گرم تر از
سویق — از همه و ضماد مطبوخ بیخ او با شراب محلل اورام بلغمی و جهت درد دندان نافعست و بغدادی گوید این قسم عدس المرهست سویق اسم عربی جمیع
ماکولاتست و در عرف اطبا مراد از او بو داده او است و شرط دانسته اند که بعد از بو دادن حبوبات یکبار با آب گرم و یکبار با آب
سرد بشویند و ان گاه آرد کنند و سویق جو و گندم جهت تسکین التهاب و تشنگی و تبهای حار و امراض اطفال نافع و سویق جو در تبرید و تخفیف و تسکین

و تسکین حرارت و سویق کهنه مدر و تبرید و ترطیب او قویست و مضر مشایخ و مبرودین و مولد نفخ و مصلحش فانید و عسل و راز یانه و امثال آن
و روغن کردکان و سویق شعیر با آب انار جهت قی صفراوی و صداع که از بخار و احتراق و رطوبت معده باشد مفید و با شربت و درده
روغن کرده جهت سحج عظیم و تعامای بسیار بی اطلاق و اسهال اطفال و تقویت بدن ایشان بسیار مؤثر و سویق میوه ها آنچه خشک کرده
بوده او سحق کنند جهت اسهال و حرارت و غلیان خون و سویق کنار و انار و سیب مزین و به ترش حابس طبیعت و مبرد و مسکن حرارتند
سوبقیه — سوبقیه مؤلف تذکره گوید شرابیست که برنج را کوبیده و پخته بجوشانند تا بسیار غلیظ شود و با شیره مویز یا عسل و شکر و امثال که آب او را
روان سازند و از چینی و قرنفل و بسباسه اضافه نمایند و دو روز تا پنج روز در ظرفی کرده مکرر برهم زنند و استعمال نمایند از جو و گندم و نان خشک
نیز ترتیب میدهند و بهتر از همه برنج و علیت در سیم گرم و خشک و قاطع بلغم فام از سینه و شش و مفتح سده جگر و سپرز و
و هاضم و جهت یرقان و استسقا و عسر البول نافع و مصدع و منفخ و معمول از ذرت محرق اخلاط و از جو مسکن حرارت و تشنگی و سوزش معده و
از گندم مولد قولنج و مصلحش سکنجبین است سوقال ابو جریج گوید که آن شکوفه و پوستهای غلیظه شبیه بپوست درخت لسان العصافیر است
گرم و خشک و با قوت تریاقی و جلاوت و درد مفاصل بارده نافعست سواد الهند و سنبل کشت بر کشت است سوری زاج سرخست سورج
معرب از شوره فارسی و آن بارود است سوریون شیخ الرئیس گوید شیح ارمنی است سوربار و نار شکستست سود انات
مرغیست بفارسی دار کو و بعربی گویند گوشت او مسهل و مضر دماغست سواد الحکام سادوران است سواد القضاة عقص است
سواس جو مانه است سوفطون ایروسنت سوغش بهندی بابرنگ است سوس جبلی شامل راسن و ایرسا است و هر یک قسمی
از آنند سوسن احمر دلبوشت سوسن بری ایرسا و سوسن زرد دلبوشت سوسن آزاد اسم فارسی زنبق است سوطیس اسم یونانی سلق است
سونافون و سوماخیون اسم یونانی هفاجیت سوقی اسم یونانی تین است سوسنبر سیسنبر است سورقطون حضض الثعلبت
سوریان سولانست سوریقون اسم یونانی قسمی از توتیا است سورنجان هندی حلیبلیت سوسمار اسم فارسی ضب است سود
اسم ترکی لبن است سوغان اسم ترکی بصل است سونه بهندی ذهب است سوناموکهی بهندی بابونج است سوندهی بهندی از خرفست سوی
بهندی شبت است سوا بهندی خمزاست سورجلی دلفین است سهاگه بهندی تنکار است سهمکن بهندی بهمن احمر است سهرن بهندی
در چینی است سهنجنه بهندی فلفل ابیض است سیا ایوس بفارسی کاشم رومی نامند نباتیست و چهار قسم میباشد کیاهی شبیه براز یانه و در آن
قوی تر و قسمی شبیه بنقبه شبت و ثمرش انجدان که کوله ریز نامند و دراز تر و تند طعم و بخش زیاده بر سپر و با عطریت و بیخ اینقسم در افعال
قوی تر از سایر اجزا است و دیگری برگش شبیه بلبلاب کبیر و از آن دراز تر و کوچکتر و قبه او مثل قبه شبت و تخمش سیاه مشابه گندم و بزرگتر از
آن و تند تر و خوشبوتر از قسم اول و قبه او بزرگتر و ثمرش عریضتر و بزرگ مقدار و فربه و خوشبو و قوتش از قسم اول قوی تر و از ثانی ضعیفتر
و دیگر اثبات شبیه با نجدان و ثمرش سفید تر از آن و مستدیر و دراز و قریب با نکه دو طبقه باشد و با عطریت و تند و چون مقشر کنند
از آن تخمی دراز تر از راز یانه و مایل بسبزی و در طعم شبیه بسبز ظاهر گردد و اینقسم بیشتر معمول است و مستعمل از سیا لیوس مقشر است و مجموع
اقسام در دوم گرم و خشک و محلل و ملطف و مسکن دردهای باطنی و مدر بول و حیض و مفتح سده و مقوی معده و جهت صرع و عسر نفس و تقطیر بول
و اخراج جنین و درد رحم و تقویت هاضمه و رفع ریاح و تقویت باه و ازاله بلغم منجمد و کمثقال او با فلفل و شراب جهت رفع مضرت هوای
سرد و مداومت زهر اخ تخم او با سکنجبین تا ده روز جهت درد کرده و نعوق بیخ قسم چهارم با عسل جهت رفع قطور قرنیه و شش و سرفه کهنه و امراض کرده
سیارون — و مثانه رافع و مضر محرورین و مصلحش کتیرا و اکثار او مضر جگر و مصلح او زرشک و قدر شربتش یک مثقال و بدلش انجدان است سیارون ابن ماسویه
و امین الدوله گویند چوب سوس است که بفارسی تلخه گویند و چنین ابن اسحق و جمعی بحال اشتباه بیخ سوسن را نیز دانسته اند و
گفته اند چوب سوس نیز هست و مؤلف مخزن گوید مدر و تحلیل و اندک قبض است و طبیخ بیخ او جهت معده و ادرار فرمودن مفیدات و جمعی
سیسنبر — گویند قلقاس است و بغدادی و انطاکی مجهول الماهیت نوشته اند سیسنبر اسم فارسی نمام است بری و بستانی میباشد و بری شبیه بدبابه و برگش
شبیه بنعناع و از آن سفید تر و خوشبو و تخم او ریزه تر از تخم ریحان و در آخر دوم گرم و در اول خشک و مفرح و مفتح و مقوی احشا و روح دماغی
و دل و مدر بول و حیض و مخرج کرم و تخم او شربا و جنین مرده شربا و طلاء و با قوة تریاقیه و رافع عفونات و محلل ریاح و جهت درد سر خصوصا با سرکه و روغن

کل

کلیه و امراض بلغمی و درد سینه و معده و ورم جگر و سپرز و با عسل جهت گزیدن عقرب و با سکنجبین جهت گزیدن زنبور مجرب و طلای تخم او جهت رفع قمل
و عرق بد بو و درد رحم و فواق و سنگ مثانه و با سرکه جهت قی الدم نافع و مضر ریه و مصلح آن کشنیز و قدر شربت از خشک یک مثقال و بدلش
مرزنجوش است در دهن او که آب او را با روغن کنجد بجوشانند با کل او را در روغن مکرر کرده در آفتاب گذارند جهت سدهٔ دماغی و نفخ رحم بغایت نافع
بغایت مؤثر و در تحلیل مواد و تقویت اعضاء و خوشبو کردن موی سر و تقویت آن بعدیلست سیسنبر بپارسی بودینه قبل الفاء اسم درختیست
بستانی و بری میباشد بقدر دو ذرع تا چهار ذرع شبیه با ماکن و غیر سیستان بپا بوده بعد از خزان او سست و کذشتنی این درخت عریض الورق و بار
و برک او هم چیده میباشد و گلش زرد و بسیار خوش منظر و در خوشه ثمرش دانها بقدر حبه بابین زرد و سیاه و در بار قیمت خوش منظر و غرض کنند
و بعضی دانهٔ او را حب الفقد و بعضی ثمر اثل دانسته اند و ... زرد و مایل بحمرت و در دوم خشک مقوی معده و حابس اسهال از زمین
و نفث الدم و دافع سپرز و با شیر تریاق سموم و پاشیدن آب او مانع تولد کیک و بعضی کفته اند که او در انخشت خضر چیده ز چهار شنبه قبل
از طلوع آفتاب بالخاصیت سورت حاره و قبول نظره و صداع محرور و مصلحش کشنیز و شربتش تا دو درهم و بدلش با دآورد و هست سیبیا نوعی
از ماهیست و بعربی لسان البحر نامند و بفارسی نیز همین رنگ نامند و در بحر قلزم بسیار و شبیه بسرطان و ظاهرش صدف و باطن حجر و در جوف
او رطوبتی سیاه که شبیه بمداد کتابت توان کرد در آخر دوم گرم و خشک و دیر هضم و طلای رطوبت او جهت داء الثعلب و خاکستر استخوان
او جهت جلای آثار و جمیع امراض پلک چشم و با نمک سکلس جهت بیاض چشم کل حیوان و سنون او جهت جلای دندان بسیار مؤثر و در رویش مجفف
زخمهاست سیلان بعربی اسم عصارهٔ خرماست که بدون طبخ در آفتاب غلیظ سازند و دبس اعم از آنست و در جمیع افعال مثل دبس
و الطف از او و محرق خون و سریع الاستحاله بصفراء و مضر محرورین و مسدد است بخلاف طبخی که مسدد نیست و مصلحش سوماق ترش است
سیلم ابن تلمید گوید شبیه بزنجبیل و با تلخی و قبض است و در افعال ضعیفتر از آن سیمقه بلغت مصر روغن تربت صحرائیست سیاب
فلالست سیبال با هممنت سیف الغراب دلبوثت سکران بجنت سکران بحوت فلوس است و گویند ماهیست
سیشیرون حرف اللام است بلبنوس فشنین است سینا از هندیست سیرفرة العین است و بلغت فرس اسم ثوست سیقوهلدن
جمیز است سیاسون یونانی سمسم است سیس ایبارس یونانی معنی خیار بستانیست سیقس اغریوس معنی خیار بریست
سیفا فیطوس یونانی ابنوس است سیم اسم فارسی فضه است سیر صحرائی اسم فارسی اسقوردیون است سیک اسم فارسی ارقوست
سیاه دانه اسم فارسی شونیز است و باصفهانی سیاه سیرنج نامند سیماب اسم فارسی زیبق است سیبین اسم طبیبی نوعی از ارنج است
سیجقان اسم ترکی فاراست سیب اسم فارسی تفاحست سیبذر اسم هندی سرخست سیورت اسم هندی مرقشیثاست سیالک
اسم هندی شقاقلست سیا اسم هندی شیلج اسم هندی اشنه است سیاه داران اسم فارسی داردانست سیهم اسم هندی کرزهست
شاهترج معرب از شاهتره و دو نوع میباشد یکی را برگ بسیار کوچک و شبیه بکشنیز و گلش بنفش و یکی را برگ عریضتر و گلش سفید و هر دو قسم را
طعم تلخ و با اندک شوری و قبض و برگ او بهتر از سایر اجزاء است مرکب القوی و در حرارت معتدل و در دوم خشک و گویند در دوم گرم است
و شیخ الرئیس در اول سرد دانسته مفتح سدهٔ جگر و مقوی معده و مدر بول و براز و مسهل اخلاط ثلثه خصوصا سودا و مرهٔ محترقه و صاف
کنندهٔ خون و باعث اشتها و خشک او در تقویت معده قویتر و جهت امراض سوداوی و بلغم شور و تبهای کهنه و با سرکه جهت قی صفراوی
و غثیان بلغمی و آب تازهٔ او با تمر هندی جهت تنقیهٔ معده و معا و رفع قوبا و یرقان و جرب و حکه و اکتحال عصارهٔ او جهت تقویت باصره
و با صمغ جهت منع روئیدن شعر منقلب کنده باشند و مضمضهٔ او جهت حرارت کام و زبان و تقویت لثه و ضماد خشک او با حنا که
در حمام استعمال نمایند جهت جرب و حکه مجرب و نشستن در آب مطبوخ او جهت رفع قمل و ضنان که رنگ اوبریه باشد نافع و ابن سویه ضماد تازهٔ
او را جهت گزیدن زنبور بسیار مؤثر دانسته اند و محمد بن احمد و جالینوس قویتر از سایر اجزا دانسته اند و مفرطش معتدل الحرارت و در افعال
و گویند مضر شش است و مصلحش کاسنی و قدر شربت از جرم او سه درهم تا پنج درهم و از آب او ... مثقال تا شصت مثقال و در مطبوخ
تا ده درهم و بدلش بضعف وزن او سنا و دو ثلث هلیلهٔ زرد است و در بعضی بلاد قسمی از گیاه شبیه بشاهتره است و از آن تیره رنگتر و بارکتر
و شبیه بافتیمون و گل او مایل بسیاهی و سبزه و با اندک بدبوئی و قاتل کلاب است و او غیر شاهترج و غیر مستعملست شاه صینی عصارهٔ

سیسنبر
سیبیا
سیلان
سیلم سیمقه سیاب سیبال سیف الغراب سکران سکران بحوت سیشیرون بلبنوس ... سیس ایبارس سیقس اغریوس سیفا فیطوس سیم ... سیاه دانه سیماب سیبین سیجقان سیبذر سیورت سیالک سیاه داران سیهم
شاهترج
شاه صینی

جادهٔ سیاه صفحه ایست و بر آن نقشی شبیه بنقش خاتم و گویند عصارهٔ ریوند است و بعضی عصارهٔ حماحیین دانسته اند مایل بزردی
و بهترش از بلاد هند خیزد و مجفف و قابض و طلای او جهت درد سر حار و اورام حاره و ابتدای آنقی و شراب او جهت درد سر و منع صعود بخار و ضعف
معده و ذرور او جهت نزف الدم جراحات نافع و او غیر تبز وی خطائیست شاهسفرم ریحان سبز مایل بسفیدی بزرگ برکست و قسمی هم
بزرگ برک سبز تیره در اول گرم و در دوم خشک و محلل جمیع اورام و منوم و مفتح سدهٔ دماغی و در آشامیدن او مالیخولیا و با فع رد سر محرورین
و مسافرین و گریزانندهٔ هوام و جهت خفقان و ضعف معده و ریاح غلیظه و عصارهٔ او با شکر دافع درد سینه و ربو و سرفه و مضمضهٔ و فایدهٔ
او جهت قلاع و ضماد تر کردهٔ او با آب سرد مقوی اعضاء و تخم او مقاوم سموم و بالخاصیت معدن جمیع ازهر و بو دادهٔ او قاطع اسهال و حبس
نزف خون خصوصا که در کلاب جوشانیده باشند و ضماد او بر چشم جاذب فضول آن و قدر شربتش تا سه درهم و از عصاره و جرم او تا ده درهم و
مداومت بوئیدن او مضر دماغ و مصلحش نیلوفر و بدلش بادرنجبویه است شادنج معرب از شادنهٔ فارسیست و بعربی حجر الدم نامند بجهت
قطع سیلان خون نا آنکه در رنگ شبیه بخون باشد و سنگیست در شکل شبیه بعدس و زود شکن و الوان مختلفه مشاهده شده تیره مایل بسیاهی
هندی گویند و سرخ را معدنی و آن بهترین اقسام است و بعد از آن زرد و ابلق و سفید و از بوته ریخته و خاکستر رنگ تیره حقیر نوع سفید او را در
قیر و کوه و سرخ و زرد و ابلق را در جبال خوارزم و قسم هندی را در جبال قزوین مشاهده و تجربه نموده و قسمیکه نقل او ذکر نموده اند شادنج غیر
مغسول در اول گرم و در آخر دوم خشک و مغسول او در آخر اول سرد و در دوم خشک و مغسول او مستعمل و قوتش تا بیست سال باقیست
و مجفف و قابض بیلدغ و رادع و خاتم و مقوی عصب و عضل و قوهٔ باصره و حابس سیلان خون اعضاء ظاهره و باطنه و خوردن او با آب انار
و شیاف او جهت نفث الدم و با شراب جهت عسر بول و حیض دائم و درد مثانه و با ادویهٔ مناسبه جهت اسهال معوی و قرحهٔ معا و زحیر و سل
و طلای او با سفیدهٔ تخم مرغ و شیاف او جهت ورم حار چشم و سایر اعضاء و با درج و غبار ... آتش و اکتحال او با شیر دختران و شیاف او جهت مد
و دمعه و سوزش پلک چشم و سلاق و جرب و حکه و قرحه و با آب حلبه جهت امراض بلغمی چشم و ذرور او جهت رفع گوشت زاید جراحت
و رویانیدن گوشت مجرب و با آب کشنیز و مانند او جهت شور و قروح حاره و مزمنه و جراحات مقعد و رحم و قضیب و اعضاء عصبانی
بعدیلست و قدر شربت از یکدانگ تا نیم مثقال و مضر مثانه و مصلحش کتیرا و بدلش مقناطیس سوخته و در ادویهٔ عین چشم و در غیر آن دم
الاخوین است شارق اسم هندی بجنست شبیه تربد و طعمش بجدت و ذو منفر الطیب گوید در اول گرم و خشک و مسهل بلغم و ملین
و جهت امراض بارده نافعست شاطل و سایل نیز گویند بفارسی روشک نامند و دوائیست هندی شبیه بفطر خشک و بقدر ... قلع
و بزرگتر و کوچکتر و با تلخی و پوستش بسیار رزین در مابین سیاهی و سرخی و اطلس در آخر دوم گرم و خشک و مسهل قوی اخلاط غلیظه
مفاصل و عصاب و جهت فالج و رعشه و لقوه و صرع و امراض باردهٔ دماغی نافع و مورث درد سر و مصلحش فواکه بارده و قدر شربتش تا نیم مثقال
با مثل او نبات شاه بلوط در بلوط مذکور شد شاه برج معرب شاه برگ و آن تفاح است شاه بوقان اسم فارسی صدید ذکر است که بولا
باشد و در صدید مذکور شد شاه ابج بجیم و بقاف تخم قنب است و در انجانه مذکور شد شاه بلج برنوفت و جمفرم بری و شجرة ابراهیم را
بعضی باین اسم نامیده اند شاه صینی عصارهٔ خاصیلیست شار یا اسم سریانی اوسیم است شاب درختیست بهودانه است شاهسفرم رومی
اسطوخودوس است شاه رومی فلفل سفیدست شاه نسر اسم فارسی هدهد است شادنج هندی شامل حجر هندی و قسمی از شادنج عدسی است
شال کره بلغت دیلمی و شال اتشی و بلغت مازندران و لدلست شال خنبی اسم مازندرانی و سمه است شاه ملاهبی اسم فارسی بطارج
است و اقسام سمک مذکور شد شاع اسم فارسی قرنست شبت بکسر اول و فتح ثانی و تشدید ثالث و مؤلف تذکره تصحیح نموده
گیاهیست معروف و بفارسی شویت نامند شبیه برازیانه و اهل تجربه تصریح نموده اند که هر یک از رازیانه و شبت در بعضی اراضی منقلب
بدیگری میشوند و قوتش تا ده سال باقیست در آخر دوم گرم و در اول خشک و از ادویهٔ کبار و محلل و منضج و مدر بول و حیض و شیر و تخم
او در افعال قویتر و مسکن مغص و مفتح سده و هاضم و با تریاقیت و جهت یرقان و امراض بلغمی قاطعه و فواق و ضعف معده و جگر و سپرز
و ربو و سنگ کرده و مثانه و قولنج و منع فساد اطعمه و جهت امراض آلات تناسل نافع و با عسل جهت سموم و اعانت قی و آب مطبوخ او و تخم او
مسکن مغص و محلل نفخ از افطار بدن و دافع غثیانی که از جوشیدن طعام باشد و جهت فواق بلغمی و درد کرده و مثانه و مقعد و خشم

شاهسفرم
شاه بلوط شاه برج شاه بوقان شاه ابج شاه بلج شاه صینی شاریا شاب شاهسفرم رومی شاه رومی شادنج هندی شال کره شال خنبی شاه ملاهبی شبت

اودر سیم گرم و خشک و با عسل جهت امراض مقعد و نواسیر شربا و ضمادا نافع و خوردن او بامار زجاج و عسل جهت ریزانیدن حصات مثانه و بول مجرب دانسته اند و ذرور او جهت تجفیف قروح پر چرک و جهت قرحه قضیب بیعدیل و قطور عصاره او جهت امراض گوش و جلوس در طبیخ ان جهت امراض رحم و ضماد مسحوق او با عسل که در طبیخ سجد بغفار رسیده باشد بر مقعد باعث تلیین صبح و شکم و در اطعمه و ترشیها جهت اصلاح معده و خوردن ترشی و بعد از طعام مقوی معده و مداومت خوردن او و اکثار او مضعف باصره و قاطع منی و مغثی و مضر محرورین و مصلحش آب لیمو و امثال او و قدر شربتش تا هفت درهم و از تخم او تا سه درهم و بدلش رازیانه است و گویند بر سر که آتش الکلیل است بالخاصیت مانع امراض دماغی و مورث قبول عامه است و روغن او که عصاره او را با امثال مضغه با روغن زیتون جوشانیده باشند تا رفع آب او شود و یا تازه او را در روغن ریخته و بعد از یکشبانه روز صاف نموده مکرر تجدید کنند ملطف و مسخن و محلل و جهت عهیا و درد مفاصل و تهییج اطراف و درد عصب و دفع قشعریره و لرزه و تلیین صلابات بغایت موثر است شبرم نباتیست شیر دار و منبت او معمور ها ساقش شبیه بنی و بر گره و بقدر زرعی و برگش شبیه ببرگ خون و برگ کاج و گلش بنفش و دانه او شبیه بعدس و مایل بسفیدی و زردی و بیخش بطبر در شیر و قوی تر از ثمر و ثمرش قوی تر از برگ و بهترین او خفیف الوزن سرخ است که شبیه بپوست بیخ و در سیم گرم و در آخر دوم خشک و قتال و مسهل قوی بلغم و سودا و زرداب و با قوه قابضه و مفتح دهن رگها و سدد و مدر و اخلاط از عمق بدن و موافق معده و جهت قولنج و درد مفاصل و استسقا و رقی و ضماد او جهت قوبا و بیعدیل بغایت مضر محرورین و ضعیف البنیه و مورث تبهای شدید محرق و منی و ضعف اشتها و کمیت اکتحال کشنده و قی و کرب و غشی و خناق و شیر او و نیم مثقال قاتل و غیر مستعمل است و مصلحش در شیر خیسانیدن و استعمال و بیت یا انیسون و مقل و هلیله زرد و صبر و قدر شربت آن تا یک دانگ و بدلش مازریون شبه اسم عربی روی توتیای فارسیست و سبج را بفارسی شبه نامند و آن یکی از معادن و فلزات است و بعضی اسم مصنوعی ارزوی تو نیا و مس دانسته اند که بفارسی آن را برنج گویند و مراد از مطلق شبه نیست و آن شبیه بقلعی و بکبود مایل و از سرب اندکی دیر گداز تر است در دوم گرم و خشک و اکل و شرب در ظروف آن مقوی دل و معده و رافع خفقان و سوختگی و جهت رفع بیاض چشم و سلاق و جرب و در اطلیه جهت کلف و آثار اورام مفید و مضر طحال و مصلحش عسل و قدر شربتش تا یک دانگ و در تبدیل سود بعض اعمال مخصوصه مجرب است و مولف تذکره گوید که چون رفع ریم او شود قلعی را ملحق بنقره میکند و خاصیت او آنست که هر گاه آب را در ظرف از مس نخچه رززاو کرده و در ظرف از بازی قدری شوره ریخته ظرف آب را در آن حرکت معتدل دهند آب را بغایت سرد کند و معمول هند است شب از جمله معادن اربعه غیر کامل الصورتست که عبارت از زاجات و املاح و نوشادر و کبریت باشد و آن جسمیست شبیه بزاج و با ترشی اندکی بخلاف زاج که با بی عسر ترشیست و در اکثر افعال قریب بزاجست و از یمنیه و کرجستان و مصر و دیار بلوم خیزد و اصناف آن را هفده شمرده اند و آنچه موجود است او لست یکی سفید شفاف مایل بزردی و بی زردیست که یمانی گویند و آن ابیست که در بلاد مین جلیله منجمد میگردد و قسم ثانی بی زردی و شفاف را بفارسی زاج بلوری نامند و پارچهای مربع شکل المکعب و مشقوق و مایل باسند لذت را زاج مدحرج نامند و قسم نرم ملمس زود شکن که بازهوه رایحه باشد زاج زفر نامند و این اقسام در هند او مستعمل و قسم زرد مستطیل و قسم غیر مطوط الشکل و نوع سبز شبیه بیخ و شور طعم باشد در هندوستان مستعمل نیستند و قسم ازرق شفاف سیاه مایل بتیرگی و از جمله سمو میند و ظاهرا توتیای هندی عبارت از او باشد مجموع آن در دوم گرم و در سیم خشک و مجفف قوی و قاطع نزف الدم زخمها و زایل کننده گوشت زیاد و التیام دهنده قروح و رافع حرکت و زنگ معادن و در صاف کردن آب و شراب سریع الاثر و شرب او مانع قی و غثیان و مقوی ماسکه و سعوط آن قاطع رعاف و حمول آن رافع سیلان حیض و مانع حمل و با قطران مسقط جنین و ضماد آن با روغن زیتون جهت اورام بلغمی و با ادویه مناسبه جهت استسقاء لحمی و تهییج و با بورد جهت رفع بد بوی زیر بغل و عرق و با نمک و عفص در سر که جهت قروح ساعیه و خبیثه و با آب زر جهت حکه و جرب و با عسل جهت رفع آثار و با موم جهت دخس و با آب جهت رفع قمل و رشک و اکتحال او با مروارید و گوش بوست تخم مرغ و سرگین خر دو دن با سوته جهت رفع بیاض مجرب و با سماق و عفص جهت دمعه و حمره و نزله و اور اسود و سکر بالک چشم مفید و نفوخ آن در دهن مفید کشنده او و قطور او جهت رطوبات و کری سامعه و مسنون او با نوفل جهت درد دندان و حرکت آن و تقویت لثه و لهات نافع و گذاشتن او در زیر جلد خواب مانع احتلام و دافع
فرغ و خوردن او مورث سعال و سل و دود در هم او کشنده و مصلح او روغن تازه و میوها و شیر و قدر شربتش بقیراط و بدلش نوشادر است و از

خواص او آنکه چون کسی را چشم بد رسد و شب انجور کند و در آن قطعه نقطه بصورت چشم ظاهر گردد و هر گاه آنرا در ظرف قلیه فانه النفس بگذارند هرگز چشم بد بان خانه نرسد شب بفتح اول و سکون با موحده اسم نوعی از خنوت سمی است شب العیاض فیت شب اللاکفه و شب العصفر و شب الحی قلی معدنیست شبوط نوعی از سمک است شبوقه نوع کبیر ضمان الارض است شب هوهست شبلیاط عصاء الراعیست شب بره اسم فارسی خفاش است شبدر اسم فارسی هند قوقی بستانیست شبه اسم فارسی سیح است شب الخیر اسم فارسی بنج بنج است شتر مرغ اسم فارسی نعامه است شتر اسم فارسی ابل است شترجه اسم فارسی جرز و رهست شث شاهشلته نباتیست بیاق و شکل منحصر الاوراق شرالکم تو برتوی و بار طوبت بسیار کم و کریه الرایحه و زرد و او کوهها و سنگلاخ و دباغان دباغت پوست از او میکنند در دوم سرد و خشک و آب او حابس قی و مقوی معده و قاطع نزف الدم همه عضا و جهت اسهال سریع الاثر و در امراض چشم قایم مقام ماميثا و مضر مثانه و مصلحش عناب و شربتش یکدرهم و بدلش سماق است شجره ابیالکت قسمی از عوطنیشا است بری و نهری و بیخش کنار آبهای جاری و سایها است و ساقش منحصر در یکی و مربع و سبز و بعضی مایل بسرخی و برگش بقدر کف و اطراف او مثل اره و در هر عقده ساقش دو برگ میرویند و شاخها او بسیار تنه و گلش بنفش و ریزه و ثقیل الرایحه و ثمرش بقدر نخود و دانه او سیاه و باریک و بیخش بزرگ و تلخ و بیرون سیاه و اندرون سفید چون برآب زنند مثل صابون کف میکند و بان جامه میشویند و آن غیر جوبه صباغان است در اوایل در دوم گرم و در یبوست قریب باعتدالست و بیخ او از او و به اشربه مسهل فضول سودا و بهتر از لاجورد و رافع جمیع امراض سودا و در دفع جذام بیعدیل حتی تقریر نموده اند که از مداومت او قدما که تغییر شکل شده باشد رفع میشود و مقطع بلغم و جالی و ضماد بیخ بری او جهت خنازیر و طلای برگ بری و نهری رافع صداع و التیام دهنده زخمها است و مضر مثانه و مصلحش سکنجبین و شربتش تا سه درهم و بدلش بوزنش حجر ارمنیست شجرة الراهب امین الدوله از محمد بن احمد نقل میکند که شجره ایست غیر نبات ماهودانه در بلاد دمشق مزروع او نیز میباشد ثمرش شبیه بثمر شاهدانه و در و عنب یکی از او سیکبر بیده و طعم شبیه بطعم او و دانهای که در شاخهای بالا میباشد منقی قوی از اسافل و مسهل بلا قی و از وسط منقی و مسهل و قدر شربتش از یازده دانه تا چهل عدد شجره مریم نبات بخور مریم مذکور شد شاخهای او در رحم و شبک و در یکدیگر چون در آب گذارند دراز و بالیده شود و چون خشک شود بحال اول عود نماید در سیم گرم و در یبوست معتدل و منفج و رافع بلغم و محمر بشره و جالی و آب منقع او جهت عسر ولادت و اخراج جنین بیعدیل و طلای او جهت نو آبزر و بهق و برص و اندمال زخمها و بردان گوشت نیا و موثر و مضر ریه و مصلحش کتیرا و شربتش تا نیم درهم است شجرة البطم شجره مربمست شجرة الغار صابریه ما هست شجرة القطران شربین است شجرة الدم ابو خلسا است و بعضی بر شاهترج نیز اطلاق مینمایند شجرة الکافور شاه الفتحان و ریحان الکافوراست شجرة البهق قثاء بریست شجرة البق و شجرة النسم اسم دردار است شجرة سلیمان و شجرة ذو القرنین و شجرة الصنم بیروج الصنم است شجرة الجن دیودار است شجرة القدس نوع بزرگ فنار است شجر حمره آزاد درخت است شجرة الکه صنوبر هندیست شجر الحیات درخت سرو است شجرة الحالفه مغیلانست شجرة الحیه حنظبا نا است شجرة بارده لبلابست شجرة رستم زراوند طویل است شجرة موسی علیق القدس و عوسج رشاملست شجرة طیبه درخت خرما است سپستانست شجرة التنین لوف الکبیر است شجرة الخطاطیف عروق الصفر است شجرة الطحال طرینه الحدیث و گویند فاشرشین است شجرة الضفادع کبیکج است شجرة الکف اصابع الصفر است شجرة الذئب درخت عرور است شجرة التیس طواغوبست شجرة ابراغیث طاقت شجره نوعی از زرانباغت که بالش پخته باشند و در افیقهر نیز نامند شحم بفارسی پیه نامند و سمین را فربه و هر دو از دسومت مائیه دمویند که در سطوح اعضا منعقد گردد و در شحم اشد انعقاد او اقل مائیت مثل پیه که در قاعده دل میباشد و سمین اکثر مائیات و اقل انعقاد مثل فربهی که ملاصق رودها است و از شحم ارطب و ابرد است و مذکور شد و شحم تازه گرم و تر و کهنه گرم و خشک و لطیف است و پیه هر حیوانی در طی ذکر آن مذکور شده و میشود و از مطلق او مراد پیه بزاست و بهترین شحوم در نضج و تلیین ورام و قرحه امعاء پیه خوک را دانسته اند پس پیه گرده بز ماده را و پیه خرس را جهت داء الثعلب و پیه مرغ جهت خشونت زبان و ورم رحم و چون با برنج پخته شود جهت قرحه مثانه و کلیتین و پیه ماهی که از آفتاب گداخته باشند با عسل جهت تقویت باصره و پیه کرکس جهت جراحات و طیور و حشیه جهت مفاصل بغایت نافع اند و چون

شجرة الراهب

خواهند که شحوم رام تی بکار دارند باید پر دماوکشافات اورا گرفته در آفتاب یا نزدیک آتش گذاشته صاف او را با قدری سعد یا درر
اشنان و یا اذخر و یا سوسن و یا شراب چند جوش داده یا رقدر مضاعف که چند بار یکی از ادویه مذکوره یا زیاده از آن مخلوط کرده
و خوردن شحوم مغثی و مرخی معده و مصلحش در محرورین سکنجبین و آب لیمو و امثال آن و در مبرودین زنجبیل و نمک و مانند آن و بدلش در جمیع افعال
روغن زیتون و در زراوند بهتر است شحرور مرغیست سیاه و سفید و با آواز و در میان سبزی و بقدر قمری و ترکی قره طاوخ و باصفهانی غوغا
و مازندرانی توکا نامند در دوم گرم و تر و صالح الغذاء و جهت لرز و مالیخولیا و فالج نافع و خوردن او با بادام بغایت مورث حسن صوت و
رافع ارتعاش و خشکی آواز است شحم الارض قطن است و گویند خراطین است و بعضی جوز جندم دانسته اند شحم کشج است شحم النخله
جمار النخل است شجمه اهم قسم از لبلاب است شحم انارج انیسون است شحم اللوح حنطی بریست شحم خادونه فاوندیست شحم بخار مجمه
قلی است شحم هیر بعضی از اصناف ملح القلیست شحم نوبال الذهب است شدخ شحم بخاز است شراب مروق شراب مسکر
نان سپیده و کماجات دراز و خیسانیده بعد از شش ساعت صاف نمایند کثیر التغذیه و موافق ناقهانست بهترین از اصناف سرو است برگش
از آن عریض و ثمرش شبیه به ثمر سرو و از آن کوچکتر و بهترین قطران از او حاصل میشود و بعضی او را از اقسام صنوبر دانسته اند و سرو و شبیه
و از آن کوچکتر است و در صفهان معروف به درخت نوش است و قسمی از آن کوچکتر و خارناکست و ثمرش بقدر گردکان و عرعر گویند و
اقسام او در اول سیم گرم و خشک و آب مطبوخ شاخ او جهت قروح ظاهره و باطنه و سستی اعضا و ضعف معده و جگر و ریاح غلیظه و نطول او
جهت منع ریختن موی و رفع قمل و تحلیل و ... و امراض رحم و مقعد و زرد زرا و رافع نزف الدم و عیاء و جهت استیاء قروح و خوشبو کردن
رایحه بدن و مضمضه طبیخ برگ و ثمر او با سرکه جهت درد دندان و ضماد او جهت خناق و ورم لوزتین و ثمرش قابض و مدر بول و مخرج مشیمه
و جهت سعال و عسر جگر و کزمندار زنب بحری نافع و مورث صداع و هزال و مصلحش فواکه ترش و گشنیز است شری گیاه حنظل است
شربت فرنیوشت شراز ریج مصعدات شراب حبوشی شرابیست که در جزیره حبوش بلاد مغرب با آب انگور و آب انار یا عسل میسازند
با خصوصیت و تشبیه میباشد شراب اسم اصطخر است شربت خشخاش اسم فارسی دبا فود است شراب حرما اسم فارسی خیله است
شراب دور ... اسم فارسی شرمستین است شش تره فو است تشفاقل شقاقل است شش ریث اسم نخ نباتیست که
در دیار المغرب است در دو مصر یافت میشود بطبر زرد خشک و بیخ و مایل بزردی و جهت استسقاء و زرقی مجرب دانسته اند و گویند بدون کرب و شقت
اخراج زرد آب میکند نفیه نامیت مغربی اسم نباتیست کثیر الوجود در کوهها برف دار و برگ و تخم الخباء مثل زیره و طعمش با اندک تندی و
شیرینی و بیخش چند عدد مجتمع و غیر مستحکم و بعضا از آن راست و بعضی کج و با خاصیت و با وجود ... تنها جهت سنگهای حاره نافع و مدر بول و مفتت
حصات و محلل ریاح معده و رافع آکله مستحکم و ضمادش جهت جنت معروف است و گویند مجربست شطریه شعیر هندی بانند شعیر بفارسی جو گویند بهترین
او سفید بالیده تازه و کهنه او که یکسال گذشته باشد بسیار بد است در آخر اول سرد و خشک و قلیل الغذاء و با قوه جالیه و قابضه و مجفف
و رادع و مسکن غلیان خون و ضماد او مسکن و مصلح تیزی عات و مورث ... و مضر مثانه و مصلحش روغنها و افیون است و آرد بو داده
او که سویق نامند با قدری شکر بهترین غذاییست و چون خمیر او را بگذارند تا ترش شود و در دوغ حل کرده بعد از یکشب از کوفتن ...
از آن بنوشند جهت رفع تشنگی معده و ... معده و ... صفرا و دیگر و تنها و اسهال صفراوی ... بعد بلیت و آب مقشر مطبوخ او که تجدید او بهترا
پخته شده باشد ماء الشعیر نامند سرد و تر و مدر بول و مسکن حدت خون و اخلاط محترقه و سریع الانحدار و مولد خون صالح و مرطب و جهت تبهای
تند و جگر حار و سل و دق و قرحه ریه و امعاء و سعال حار یابس نافع و مرخی معده و مضر احشاء بارده و نفاخ و مصلح او گلقند و در حمیات عفن
طبیع استعمال او را جایز ندانسته اند و مطبوخ با نصف او خشخاش گویند جهت صداع حار و با اضافه قرطم جهت اخراج بلغم لزج و منع شری با
و تفتیح سدد و با عناب و انجیر و سپستان و پرسیاوشان جهت سعال و درد سینه مجربست و شیره جو که کشک الشعیر نامند سرد و مایل بخشکی و
غلیظتر از ماء الشعیر و جهت اسهال صفراوی و امزجه حاره مفید است و ضماد آرد او رادع و محلل اورام صلبه و کشاینده دمل و با اکلیل
الملک و پوست خشخاش جهت ذات الجنب و با آب جهت نقرس حار و مطبوخ او با سرکه جهت جرب و حکه و با بنج و افیون و کاهو و مانند او
و مانند او جهت صداع و ورم چشم و نزلات و باد سرخ و استحکام دادن عضو شکسته و کوفت دیده و غرغره شیره او جهت ورم و درد گلو و ...

شعر

مطبوخ او با انجیر با ماء العسل جهت تحلیل اورام طبیعی و حاره بغایت مؤثر و ضماد سوخته او جهت کلف و خراز نافع است شعر بفارسی مو نامند و متولد
از بخارات اخلاط و محترقات متکون میشود بغایت یابس و خواص موی هر حیوانی در ذکر آن مذکور است و مراد از مطلق او موی انسان است
چون با سرکه تر کرده بر زخم سگ دیوانه گذارند و تکمید نمایند رفع سمیت آن بکند و با شراب و روغن زیتون نافع ورم جراحت سر و سوخته
او بغایت مجفف و بلع و مسخن و جهت اکله و خشک کردن زخمها مجربست و جهت قلاع و قروح و باکند روزفت جهت جراحت سر و با
مرداسنگ جهت تسکین جرب و حکه قوی خشم و با آب و روغن زیتون جهت سوختگی آتش و ذرور او جهت بروز مقعد بغایت مؤثر و قطور او
با سفیداب و توتیای مغسول و کحل او رمنی جهت حرقت البول مجربست و بخور او جهت اختناق رحم و صرع سودی و گریزانیدن هوام و حمول او
جهت سیلان رحم و تخفیف رطوبات مؤثر و با ماء الشعیر که از تقطیر او حاصل شود جهت رویانیدن موی مجربست شعر الغول گیاهیست
بیساق و ثمر و منحصر در اوراق خشن شبیه بسر جرز و مایل بسیاهی و بیخش سیاه و پر ریشه و غیر پرسیاوشان است و در دار المرز کثیر
الوجود است و در شکارین کرف نامند و در خواص قریب بپرسیاوشانست و در تنقیه سینه قوی تر از آنست شعر الجبار نباتیست
غیر از پرسیاوشان شبیه بموی یال اسب و باریک و سیاه و چند نبعه از یک اصل رسته در یکجا میرویند و بروی زمین پهن میشود و بی برگ
و ساق و بیخ و چون بسوزانند بوی موی سوخته میدهد گرم و خشک و بخور او را جهت تب ربع مجرب دانسته اند و گویند تعلیق او مانع ماندگی
راهروانست شعر الجن شعر الغولست شعر الارض و شعر الخنازیر شعر الجبار است شعار برقا بریست شعور الصقالبه زعفرانیست
شعیر رومی خندروس است شغال بغین معجمه اسم کلب بری و آن ابن آویست شغنین بری مرغیست از فاخته بزرگتر و سفید و ملوق
گردن او سیاه و نا تمام و بترکی ولا فاخته گویند و در دوم گرم و خشک بغایت مسمن بدن و مجموع او مستحیل بخون صالح میشود و مقوی
قوه ماسکه و حواس و موافق ناقهین و مفلوجین و زیاده کننده قوه حافظه و محرک باه و اکثار او مضر محرورین و مصلحش سرکه و گشنیز
و مقوی فعل او شیر تازه است و در حیات الحیوان مذکور است که چون شخصی خون او را بر قضیب طلا کرده مباشرت کند دیگر آن
زن مفارقت نتواند کرد و جالینوس گوید تخم او را با عسل و یا اندک بوره جهت درد جگر و حمول زبل او جهت درد رحم مجربست و مهر ... پیه او
جهت درد رحم و ثقل سامعه بغایت مفید دانسته اند شغنین بحری حیوان دریائیست شبیه بخفاش در رنگ و بال و شکل و دنباله او شبیه
بدنباله موش و در زیر دنباله او نیشی مثل خار و از زدن نیش او الم عظیم حاصل میشود و چون نیش او را در زیر جامه خواب کنند مورث
بیخوابی مفرط و دفن کردن او در خانه موجب تفرقه اهل خانه و پاشیدن مسحوق سوخته او بر در کس باعث تفرقه و بغض ایشان
میگردد و بدین جهت او را حوت الشر نامیده اند و گویند چون در مکان بول شخصی نیش او را فرو برند باعث سوزش و درد عظیم صاحب
بول میشود و مادامیکه رفع ننمایند ساکن نمیگردد شفلج بار گیاه کبر است شفانلو اسم فارسی خوخ است شفترک اسم فارسی چنار است
شقاقل شقاقلت شقوریس قنا بریست شقایق معروفست چون نعمان بن منذر در خورنق اولا زرع نموده مسمی به شقایق
النعمان گشته و او بری و بستانی میباشد شبیه بنبات خشخاش و برگ بستانی از آن کوچکتر و ثمر دانه اش مثل خشخاش کوچکی و مخدر قوی
و تریاق او بغایت قوی السکر در دوم گرم و خشک و جاذب و ملطف و مفتح و جالی آثار و مجفف و شرب گل خشک مسحوق او بقدر دو درم
با سکنجبین جهت تسکین درد احشا و وحشت که دفعه بهم رسد بسیار سریع الاثر و نفوخ او قاطع رعاف و مدر سلعت و شرب طبیخ برگ و ساق او
که با کیاه جو پخته باشند مدر شیر و مسقط جنین و طلا عصاره او منقی چرک زخمها و دافع تقشر جلد و محلل ورم چشم و سعوط او منقی رطوبات
دماغی و قطور او جالی بیاض چشم و ضماد گل او با پوست گردکان سبز جهت سیاه کردن موی و رافع قوبا و مداومت شرب تخم او هر روز
یکدرم با آب سرد جهت رفع برص مجرب و یکدرهم از قی او با شراب مورث جنون و مصلحش شیر تازه است و چون ظرفی را از گل شقایق پر کرده
و فرش لحاف او را سخت نموده چهل روز در سرگین دفن کنند و هر هفته سرگین تغییر دهند خضاب صاحب شباب شود و گویند مجربست
شقاقل بهیئت پر کره و با لزوجت و اندک شیرینی و لطبری انگشتی و دراز و ساق گیاه او پر گره و بر هر گره سه برگی رسته و ثمرش بقدر نخود
و سیاه و متولد از رطوبت سیاه و گلش بزرگتر از بنفشه و منبتش در زیر اشجار متراکم و مکان نمناک و مستعمل از او بیخ او و قوتش تا چهار
سال باقی در اول گرم و در دوم تر و مهیج و مفتح و قاطع بلغم و مقوی کمر و مسخن گرده و معده و مثانه و جگر و مصدع و مضر ... و مصلحش

شعر الغول
شعر الجن شعر الارض شعر خنازیر شعار بری شعور الصقالبه شعیر رومی شغال شغنین بری
شغنین بحری
شفلج شفانلو شفترک شقاقل شقوریس شقایق
شقاقل

شقراق — شقردیون شقردیقون شکر تیغال — شکاعی — شک — شکوهج شکوناکنوشت شکرینک شکوفه شکنه شکرینیر شلجم — شلجم اسم شونیز شلج شلیل — شمع

عسل و مربای او با عسل بغایت مقوی ارواح و قوی و قدر شربتش تا پنج درهم و بدلش در تقویت باه بوزن او حب الصنوبر و بوزیدان است شقراق
مرغیست بقدر فاخته سبز و بدبوی و بفارسی سبز قبا نامند و در بنگاله نیل کنبا گویند گوشت او در دوم گرم و خشک و محلل قوی ریاح غلیظه و مواد بلغم
و دیر هضم و مصدع و مصلحش سکنجبین و سرکه و جهت کلف نافعست شقردیون اسقوردیون است شقردیقون اسم شقایق است شکر تیغال
اسم فارسی تیغالست و آن غلاف حیوانیست شبیه بکرم که در خارها از روت مثل کرم ابریشم از لعاب خود می تند و در آن میمیرد و مایل بتیرگی
و سفید و شیرین و در حرارت معتدل و رطوبت آن غالب و بالزوجت و ملین و مسکن حدت اخلاط و سوزش مری و جهت خشونت سینه
و سرفه و صاف کردن آواز و خشکی گلو و معده نافع و اکثار او مغثی و مصلحش شکر و ترنجبین و قدر شربتش تا پنج درهم و بدلش نباتست و مؤلف
اختیارات آنرا شکر العشر دانسته و فیه ما فیه کما لا یخفی شکاعی از اصناف بادآورد است و از آن فانیذ و محفف تر و بعضی بهر دو را یکی
دانسته‌اند و اول اصح است چه بادآورد شامل شوکه بیضاء و شوکه عربیه است و در بعضی بلاد شکر خر معروف و غیر آنرا گل سفید و یکی بنفش است و
اخیر مخصوص شکاعی و در جمیع افعال مثل قسم سفید و قوی تر از آن و مستعمل از آن بیخ و ثمر و بیخ قوی تر از ثمر و قاطع نزف الدم و با قوه تریاقیه
و مدمل قروح و ملطف بلغم و طبیخ او جهت تبهای اطفال و تبهای کهنه بغایت نافع و مضر ریه و مصلحش صمغ عربی و شربتش یک درهم تا دو درهم
و بدلش بادآورد و سایر خواص در انجا مذکور است شک بفارسی مرگ موش گویند چه خوردن او موجب قتل موش و رایحه موشیکه
از آن خورده باشد باعث مردن موشان دیگر است و آن جسمیست معدنی سفید و ثقیل الوزن و براق و از سموم قتاله است و اهل صناعت
او را در کل مقام بدل زرنیخ میدانند و آنچه زرد باشد زبونست و قوتش بعد از هفت سال فاسد میگردد و رو بخش اغبر و وزنش سبک میگردد و در چهارم
گرم و خشک و محلل و معفن و التیام دهنده زخمهاست با احداث درد شدید که صبر نتوان کرد و طلای او با روغنها جهت حکه و جرب و داء
الکلاب جهت اورام بارده و استسقاء نافع و اکتحال او در تحلیل طبقات و رطوبات چشم را زایل میکند و نیم درهم او در یکروز کشنده و تریاق
او تراشیده پسته‌ها که سوزانیده بقدر ربع او تا دو چندان بیاشامند شکوهج اسم معرب خلکت شکوناکنوشت شکرینک
اسم فارسی حجر العاج است شکوفه اسم فارسی نفاخات است شکنه اسم فارسی کرش است شکرینیر اسم فارسی فانیذ سنجری معمول سجستانست شلجم
معرب از شلغم فارسی و بعربی لفت نامند بری و بستانی و بری بر دو قسم است یکی را نبات آنها بنا تش دراز و برگش بعرض انگشت و پهن و
بیخش باریک مثل بیخ اشجار و غیر ماکول و تخمش سیاه و مغزش سفید و منبت او مزارعست و دیگر منبت او جبال و آبهای نمناک و نزدیک
آبهای و بیخش بقدر خیار و بسیار سرخ و ماکولست و برگش شبیه ببرگ بستانی و از آن باریکتر و املس و کثیر التشریف و تخمش مثل بستانی
و مایل بسیاهی و تخم قسم اول منفعتش بشره و قسم ثانی در خواص قریب به بستانی و از آن گرمتر و رطوبت کمتر و بستانی در اول دویم گرم و در
اول تر و کثیر الغذاء و مهیج باه و مدر بول و مقوی باصره و مفتت حصات و رافع سعال و ملین طبع و سینه و نفاخ و دیر هضم و مصلح آن
زیره و شیرینیها و ریشهای باریک او که سائیده با عسل بنوشند جهت سپرز و عسر بول مجرب و ضماد مطبوخ او محلل اورام و ترشی شلغم ملطف رطوبات
و مقوی اشتها و مشهی و بی نفخ است و ضماد و نطول مطبوخ جمیع اجزاء او جهت نقرس و شقاق دیگر مفید و تخم او در اول سیم گرم و در اول تر و
مهیج تر از بیخ او و مشهی و با تریاقیه و در جمیع افعال قوی تر و مولد ریاح و مصدع محرورین و مصلحش سکنجبین و ترشیها و گلقند و قدر شربتش
تا دو درهم است و روغن تخم او جهت ریاح و رفع عیاء و تقویت تناسل با ضماد اسفیداج بارد خشیت هندی و آنرا شلجم هندی
گویند و بزرگتر از فندق و در طعم تند و با اندک تلخی و قبض و نرم و املس و بی قشر در سیم گرم و در اول خشک و محلل قوی و ملطف اخلاط
غلیظ و مسهل و رافع ریاح و جهت صلابت عصب و فالج و عرق النساء و قولنج نافع و مضر ریه و مصلحش عسل و شربتش تا نیم درهمست شلجم اسم
شونیز است شلج تخم انجبار است شلیل بلغت خراسان میوه‌ایست بقدر گردکانی و بزرگتر از آن و در طعم مثل شفتالو و در آخر
بهار میرسد و لذیذ و لطیف‌تر از شفتالو و در افعال و خواص بهتر از آن و بیغایه است شمع بفارسی موم نامند زرد و سرخ او را اکثر
گداختن و در آب سرد ریختن و آویختن در مهتاب سفید میگردد در اول دویم گرم و در رطوبت معتدل و قوتش تا سی سال باقیست
و محلل و منضج و ملین و مصلح ادویه مرهمها و موافق زخمها و خوردن ده خرنوب او که بقدر گندم ریزه کرده فرو برند و یا در روغنها حل نموده
بنوشند جهت قروح باطنی و سحج مجربست و جهت درد سینه و سرفه و رفع انجماد شیر و مثل درد گلو و لهات و تصفیه آواز و بعد لیت

شمس شمار شمشاد شمشیر شمیقه شمول شمیت شمخاطر شند — شنج شنبلید شنار شنبیز شنتاف شنداله شنکار شنجار شنبلیه شنجرف شنک شوندر — شوکران

وطلای او جهت حکه و جرب و خشونات و نضج اورام و توسیع کردن و بجرک آوردن زخمها و نرم کردن سینه و صلابات و در دفع اذیت زخم حربه
زهردار مؤثر و بخور او جهت رفع عفونت هوا و وبائی و بعرق آوردن صاحبان تب و نفخه او جهت بدبوئی و اذیت بوی مردار و حقنه او با
روغن گل سرخ جهت سحج بغایت نافع و رافع اشتها و مسدد است و مصلحش نان و قدر شربتش تا نیم درهمست و بدلش ارد باقلی و کوزه چون
آشیان مگس انگبین را بسوزانند و نظر به بمالند و داد آب دریا و سایر آبها را مکند از آن آب شیرین از آن بخود جذب میکند و موم شمع عروسی را در زیر بالین
جهت محبت و آنچه در عزا بسوزانیده باشند جهت بغض مؤثر دانسته‌اند و از خواص او است که چون قمر در برج سنبله و در تثلیث عطارد و زهره باشد
بری باشد یکمثقال موم شمع عروسی با سه قیراط موم پاک که در یکدرهم نقره مضبوط نموده نگاهدارند غلبه بر همه خصم او را روی دهد و زبان دشمنان
بسته شود شمس بلغت اکبریان ذهبست شمار رازیانج است بلغت مصر و شام شمشاد اسم فارسی بقس است شامه درد است شمشیر
قاتله صغار است شمیقه شامل روغن ترب و سندرطیس است شمول خمر است شمیت اسم هندی حلبه است شمخاطر اسم ملح سند است
شند از طیوب معمول است و در مصر بسیار معمول و یونانی شمیلوس نامند و گویند معنی قال الفروت و بهترین او سفید خوشبوی دو آتشه است
در سیم گرم و در دویم خشک و مقوی دل و مدر فضلات و مفتت حصات و رافع اخلاط لزجه سینه و با زعفران مفرح و جهت سرفه و ضعف
عصب و خفقان و با انیسون جهت قولنج مجرب دانسته‌اند و طلای او جهت قروح و آثار و حمول او جهت بواسیر و تقویت رحم مفید و مجفف
و مصدع محرور و خشن سینه و مصلحش روغن کنجد و قدر شربتش تا چهار قیراط است و دستور العمل آن آنست که حسن لبان را اسکوب
کرده در ظرفی کنند و بر آن ظرف ظرف دیگر طولانی وصل نموده بگل حکمت استحکام دهند و آتش معتدل برافروزند تا صعود بطرف
بالا کند و در آنجا سرد شود و اگر جهت زیادتی عطر ظرف بالا را بعود و صندل بیالایند جایز است شنج اسم معرب جلزوزنست
و آن نوعیست که کاغذ با و مهره میکنند و در جلزوزن مذکور شد شنبلید اسم فارسی شکوفه سورنجانست شنار فرهیونست
شنبیز شونیز است شنتاف اسم سریانی اشنانست شنداله بلغت بنطی نوذریست شنکار الصباغ لحام الذهب است
شنجار بجیم و بکاف و بقاف ابوخلسا است شنبلیه بلغت اصفهان حلبه است شنجرف زنجفرست شنک بلغت اصفهان
لحیة التیس است شوندر اسم معرب قسمی از شلغم بری ماکولست و در شلغم مذکور شد و تخمش در تریاقیه قوی تر از نوع بستانی و در تریاق فاروق
ادخال تخم این نوع مراد است و رافع ریاح و عفونات و در افعال قوی‌تر از تخم سایر اقسام است شوکران اسم یونانی نباتیست بالزوجت
و ساقش پر گره مثل ساق رازیانه و بزرگتر از آن و برگش مثل برگ شبت و گلش سفید و شبیه بگل شبت و بدبوی و شعبهای شاخ او چتر دار
و تخمش مثل نانخواه و مایل بسفیدی و بیخش مجوف و مشهور به بیخ تفنک است و از نفت بلاد یزدیجرد در چهارم سرد و در سیم خشک و مخدر و
مسکن و منوم و دو درهم او قاتل و طلای عصاره او جهت باد سرخ و نمله و داء الفیل و ضماد تخم و برگش رافع احتلام و ورم انثیان و مانع بزرگ شدن
پستان و قاطع شیر و نزف الدم و رعاف و اسهالست و قدر شربتش نیم دانگ و چون بیخ او را با نیم اسبنج از هر یک یکدرهم کوبیده
با صد و پنجاه عدد مویز بزرگ دانه و صد و پنجاه مثقال آب بجوشانند تا آب بسوزد و مویز را خشک کرده زاویه جدا سازند ممکن
قوی در امساک منی مجرب دانسته‌اند و حقیر آنرا مویز عمر دانسته و قدر شربتش از یکعدد تا سه عدد روز یاده از آن منوم قویست شونیز
بفارسی سیاه دانه نامند نباتش شبیه برازیانه و از آن درازتر و باریکتر و گلش زرد مایل بسفیدی و غلاف تخم او بزرگتر از غلاف بزرانجی
و تخمش سیاه و مغزش سفید و قریب بانیسون و قوتش تا هفت سال باقیست در اول سیم گرم و خشک و محلل و مدر حیض و بول و شیر و مقطع
اخلاط و مجفف و مسقط جنین و تریاق سموم بارده حتی بخور او باعث گریختن هوام است و جهت قولنج ریحی و درد سینه و سرفه و نفث
الدم و غثیان و استسقا و یرقان و سپرز و مدر و مثانه و با روغن زیتون جهت سرخ کردن و تصفیه بشره و
با سرکه جهت اخراج اقسام کرم شکم و دو درهم او تا سه روز با آب نیم گرم جهت گزیدن سگ دیوانه و رتیلا و با سکنجبین جهت تب ربع و تب بلغمی
و با آب عسل جهت نفس الانتصاب و سنگ گرده و مثانه و سوخته او جهت بواسیر خصوصا با آب مورد بسرشته بچسپانند و ضماد او جهت
ثآلیل و رفع قوباء و تقشر جلد و درد مفاصل و درد سر بارد و سده خیشوم و با بول اطفال جهت تحلیل اورام صلبه و با سرکه جهت بهق و برص و سعفه
و قوبا مجربست و با آب حنظل که بر اطراف ناف طلا کنند جهت اخراج حب القرع قوی الاثر و سائیده او با خون اقعی و با خون خفاش و بلغم

خطاف جهة وضع بغایت مؤثر و باعسل و روغن جهة درد رحم و درمین نعاس و با روغن گل سرخ جهة جرب و ضماد سوختهٔ او با موم و روغن حنا
و مانند آن جهة منع ریختن موی و رویانیدن او و با گلاب جهة زخمهای سوداوی و ساق با مجرب دانسته‌اند و با بول جهة شهدیه و سرومنع
نزلات و سعوط و بوئیدن او جهة درد سر مزمن و گشودن سدهٔ خیشوم و زکام و لقوه بغایت مفید و کماد گرم او بر سر جهة زکام و بر
سایر اعضا و جهة تحلیل ریاح سریع الاثر و قطور دادهٔ او با روغن زیتون بقدر ۲ چهار قطره جهة رفع زکام که باعطسه بسیار باشد مجرب
و مضمضه مطبوخ او با سرکه جهة درد دندان بارد و قطور او با روغن جهة بخار او جهة درد گوش و سدهٔ در ریاح آن نافع و شرب روغن او با روغن
زیتون و کندر جهة اعاده باه مایوسین از مجربات شمرده‌اند و طلاء روغن او که با فرع منکوس گرفته باشند بر اعضا تناسل و کرجهة نعوظ
بعد یل و رافع دردهای عصب بارده و سینه و سدهٔ عصابیست و خوردن او نیز جهة باه و اسور مذکور سریع الاثر است و اکثار او
مورث خناق محرورین و مسدد و مصلحش سکنجبین و سرکه و مصلح او کثیرا و قدر شربتش تا دو درهم و از روغن او یکدرهم و بدلش افیون
و تخم او شبت است شواهر سنگ اصحیست و اهل دارشکاین سنگ را شی نامند و ابوریحان بیان نموده که در دیار دیلم باین اسم گیاهی
شواهر
دیده‌ام و آن نباتیست خاکستری رنگ شبیه باشنه و منحصر در اوراق ریزه منزاکم و لاذرد زمین جدا نشود و گل لاک و بیخش سیاه و بقدر
شبر و منبت او سنگلاخهای کوههای عظیم و از تازهٔ او تا چند ماه بوی مشک خالص میاید در سیم گرم و خشک و مفرح و مدر حیض و مقوی ارواح
و قوی الاثر و فعال قریب بسنبل الطیب است شوبلا اسم عربی برنجاسف است شوشم اسم قاقلهٔ صغار است شوط اسم عربی درختیست
شوبلا شوشم شوط
بزرگ و شاخهای او صلب و برگش شبیه برگ بید و از چوب او کمان میسازند جمیع اجزای او با قوهٔ قابضه و جهة اسهال مفید و جلوس
در سایهٔ او ممنوع است شوع درخت بانست شوکة ابراهیم بلغت مغربی قرصعنه است و شوکة یهودیه و شوکة زرقا نیز نامند شوکة منتنه
نوعی از طباقست و گویند غافث است شوکة ام عام مادر بونت شوکة الدراجین بلغت مغربی ویناقوس است شوکة آدم بن عکوبت
شوکة العلک بلغت مغربی شخصیست شوکة غریبه شکاعیست شوکة ابیضاء بادآورد است شوکه بلغت حجاز اسرار است و بلغت
فارسی بقر شوکة مصریه و شوکة قبطیه قرظست شوکة صهبا و شهبا و شوکة شاکه گیاه خرنوب است شوغار زاج سفید است شوکة ابجال
شتر غار است و بلغت مصر الابل است شوزنیق سودانه است شوکا بلغت شکاین اسم وعل است و از جنس ابل است
شهدانج تخم قنب و در اینجا موصوفست شهد عسل از موم بی آتش جدا شده باشد شهدانج بری حب السمنه است شهدهٔ طرابیلوس
است شیبور اسم ترکی و فارسی قطلاست شیطرج اسم معرب بیخ نباتیست سرخ و بسیار تند باریک برگش شبیه برگ شال و در زواید
سرد و هوای خشک ... و متصل به بیخ او برگ‌ها میباشند و در بستان از شاخهای او گل ریزه بر برگ سفید ظاهر میشود و تخمش از خشخاش بغایت
ریزه تر و مستعمل بیخ اوست و منبت او خرابهها و قوتش با بیخال باقیست تا ... سیم گرم و خشک و جالی و محرق جلد و مسهل اخلاط لزجه
و استعمال او با شیر و سرکه مفتح سدد و هاضم و مهیج باه و مسقط جنین و جهة صاف کردن آواز و رفع بلغم و مفاصل و ریاح و سموم و در ادامه مفاصل
و سپرز نافع و جهة برص و بهق مفید و جهة جرب و رویانیدن موی بعد از سقوط آن مؤثر و چون کوبیده بر کف دست مخالف دندان درد ما
کرده بدستور و بطرف مخالف آن صباح بگذارند دافع الم آن مجربست و چون تخم مرغ را بکر و در میان سائیدهٔ آن پنهان کنند
پوست او را سرخ کند و نبغلات خوبی و تازگی او است و ضماد برگ او مفرح جلد است و قدر شربتش یک درهم و مضر ریه و مصلحش صمغ
عربی و مصطکی و بدلش در علل سپرز مرقان و در غیر آن زرنباد و فوه است شیح بفارسی درمنه گویند و خشک قسام او در میوزانند داود
شیح
نباتیست کلش خوشبو و تلخ و با اندک حدت و شبیه بافسنتین رومی و قسام میباشد و جبلی قوی تر از دشتی و هر چه گلش مایل بزردی و برگش
شبیه بسداب باشد از سبب کوهی است شیح ارمنی نامند و هر چه مایل بتیره و با رطوبت چسبنده و گلش زرد است شیح جبلی و عریض
الورق که گلش سرخ است شیح خراسانی و شیح ترکی نامند و درمنه ترکی بستیباج و خشیزک نامند و قسام شیح را مستعمل کل او است و تخم
است متعارف در بستیباج مذکور شد در سیم گرم و خشک و قاطع بلغم و مفتح سده و مدر فضلات و مخرج قسام کرم و مسهل اخلاط فاسده و محلل
ریاح و جهة گزیدن عقرب و رتیلا و سموم بارده و فواق و مغص و درد ورک و عسر النفس و تبهای کهنه نافع و مضر معده و عصب و مصدع و مصلحش
مصطکی و نرس و ضماد سوختهٔ او با روغن زیتون جهة داء الثعلب و سرعت برآوردن موی مؤثر و دود او جهة تنگی و طلاء آب مطبوخ او جهة

درم بلغمی چشم و سایر اعضا مفید و قدر شربتش در سموم تا سه درهم و در سایر مواضع تا دو درهم و بدلش مثل او افسنتین است و بعضی بدل او را
بدل دانسته‌اند و روغن او که بدستور روغن گل کبر بند جهة رفع لرز تبها و امراض بارده و استسقا و ورم معده نافعست شیلم
شیلم
گندم دیوانه نامند و اندانه ایست از جو باریکتر و کوچکتر و با تلخی و مایل بسرخی و نبات او شبیه بنبات گندم و در گندم زار میروید
و در اصفهان کالک گویند در دوم گرم و خشک و مخدر و موجب سدد و مفسد آواز و نانیکه شیلم داشته باشد مسکن و منوم
وضماد او جاذب و منقی سوا و با سفیدهٔ تخم مرغ محلل صلابات و با عسل جهة نقرس و با سرکه و روغن زیتون جهة قوبا و سعفه و جرب
منقرح و طلای روغن او سموم و کرمنر و لطیفتر از روغن گندم است و مصلح ضرر آن شیر و روغن و قی کردن و دبوب خامضه است شیبه
شیبه
اسم عربیست و آن غیر شیبة العجوز است و منبت او بستانها و جائیکه باران بسیار شود و آن گیاهیست بقدر ذراعی شاخ آن سفید و برگش
مایل بسفیدی و غبارناک و با مقراض ریزه کرده‌اند خوشبو و باشد شبیه ببوی صعتر در سیم گرم و در دوم خشک و مفتح سدد و محلل و مدر حیض
و منقی فضلات و سواد نزله و ضماد او دافع ورم رحمی و بلغمی و مانع مواد ورمی بدو انداء و اشتهاء و محلل آن و جهة ریاح رحم و دفع
جنین بغایت مؤثر و قدر شربتش تا یک مثقالست شیرخشت تا آخر و بکاف اسم صمغ بعضی از اشجار بلاد هرات است و از جنس شبنم
شیرخشت
مانند ترنجبین است و بهترین او سفید و شیرین و چهار برگ است که چون در دهن نگاه دارند کام و زبان را سرد کند و مغشوش و مصنوع
از او آرد جو است نقیضت ... در اول گرم و در رطوبت معتدل و در جمیع افعال اقوی تقویت باه و دفع صاحب قولنج قوی تر از ترنجبین
و جالی و ملین طبع و مسهل اخلاط سوخته و مرکب رقیقه و مقوی جگر و معده و حشا و خشونت حلق و سرفه و تبهائیکه از مواد رقیقه باشد
و جهة حرارت جگر و ورم آن با ماء الشعیر بهترین ادویه و انفذ است بر صاحبان آن و ضماد او ملین طبع و جالی بشره و با شیر جهة طراوت
گونه مؤثر و مولد قراقر معده و مصلحش روغن بادام و در دارپانه و قدر شربتش تا بیست مثقال و بدلش مثل او ترنجبین است و شیخ الرئیس در بعضی
مقالات فرموده که با وجود آنکه شیرخشت مسهل اخلاط رقیقه است مضر صاحبان قولنج است شیرسته بلغت کیلان اسم سرکه شیرین
شیرسته
مصنوع است و در اکثر منافع مثل حمزه و بی مضر سکنجبین با سرکه میباشد و در اکثر مواضع و طریق عمل آنکه خردل سرخ با تخم شلغم بری که شیخم
شلغم بستانیست و مایل بسیاهیست با سرکه تند سائیده تا مثل خمیر گردد و بعد از نه روز ده مثقال او را با دویست مثقال آب انگور ستانی
صاف و پنجاه مثقال سرکه کهنه مخلوط نموده تا ده هفته هر روز مکرر بر هم زنند تا مانع جوشیدن آب انگور گردد شیخ الیهود حوانیست و در دریای
مغرب کثیر الوجود شبیه بسنگ پشت بحری و سر و بینی او شبیه بگوساله و گویند روز شنبه از مکان خود حرکت نمیکند و از اینجهة بشیخ
الیهود نامند پوشیدن نعلین از پوست او مانع تولد نقرس و رافع موجود او و بخور اجزای او جهة رفع تبهای بلغمی و کشتن کرم و گونه
مجربست و خوردن و در او جهة داء الثعلب و بهق مفید دانسته‌اند شیرزق اسم نبطی شیرخفاش است و گویند مراد از او بول و سرگین
اوست و در خفاش مذکور شد شیراملج املهٔ مقشر خشک شده او در تازگی جهة اصلاح قبض او معمول است که مقشر کرده در شیر خیسانند
و خشک کرده نقل بدن میکنند شیح جبلی بفارسی درمنه کوهی نامند شیشاف خودی فلفل سیاه است شیخ حشیشی رازیانه است
در بندیست شیرانه ریحانست شیرابه خشخاش است شیرج دهن سمسم است و مذکور شد شیبة العجوز اشنه است شیران دم الاخوین
است شیاله بلغت اندلس سوخ است شیرانجبیر گویند شیطرج هندیست شیشه بلغت فارسی جاجرا نامند و بلغت هندی
اسم رصاص است شیرهٔ نبات اسم فارسی عسل الطبرزد است شیرهٔ جو اسم فارسی کشک الشعیر است شیر اسم فارسی لبن و هندیست شیرین
اسم ترکی سوسن است شیوران اسم ترکی جنه است شیرمرغ اسم فارسی شیرزق است شیرهٔ خرما اسم فارسی دبس است شیرخنجیر بهمنیست تند
رنگ که از هندوستان آرند گویند آن در دوم گرم و خشک است مسهل مرهٔ سوداوی و بلغمی و خلطهای غلیظه سوخته را قطع نماید و ماده را که ... او را
صامریوما
دفع کند و مؤلف اختیارات بدیعی قدر شربتش را از دانگ تا نیم درهم گفته صامریوما اسم سریانی و بعبری جثة العقرب نامند گیاهیست
از یک بیخ چهار پنج ساق میروید و قبار شعبه و برگش شبیه برگ ریسیو و از آن کوچکتر و زغب دار و با خشونت و گلش لاجوردی و تخمش مانند
دنبالهٔ عقرب و منبتش اراضی حبشه و صغیر او در برگ کوهک و مدور و ساقش مفروش بر زمین و گلش لاجوردی و منبتش کنار آبها و حاشیه
آب دار و بسیار مانده بر حرف شده باشد و عصارهٔ گل او هر دو را تا فشرده با صمغ عربی بجای لاجوردی استعمال مینمایند و درکتب

ونقاشی بهتر از آنست و مستعمل از او برگ و ساق و تخم آن در آخر دویم گرم و در اول خشک و مسهل بلغم و مره سودا و تریاق سم عقرب
و رتیلا و مدر حیض و مخرج جنین و محلل و جالی و طبیخ او با فانید و عسل و مسهل قوی و ضماد و شراب او رافع سموم بارده و بلعیدن ۳ عدد
از دانهٔ او قبل از نوبت تب بلغمی و چهار عدد جهت تب ربع و ضماد مسحوق او جهت قوباء و ثالیل و نقرس و التواء عصب و با شیر جهت ورم حجاب
دماغ اطفال و ثمر نوع صغیر او با اندک نمک هندی با نطرون جهت اقسام دود و در هم از کثیرا و جهت اخراج حصات نافع و تعلیق بیخ کبیر آن
مسکن درد گزیدن عقرب و مضر سپرز و مصلحش عسل و شربتش تا دو درهم است و این آنکوله درخت حب السمنه اصامر بو مادانسته صابون
از مخترعات هرمس است و طریق ساختن از قلیه یکجزو و از آهک نصف او در آب بیده در ظرفی یا حوضی کرده یا پنج مثل او آب و تا دو
ساعت بر هم زنند و باید سوراخی در آن ظرف بوده باشد و مسدود نموده بعد از ته نشین شدن سوراخ را باز کرده آب صاف بظرف
دیگر میرود و باز آب تازه ریخته و مکرر عمل نمایند تا شدت در جرم او نمانده آبها را جدا کانه ضبط نموده بقدر دو مثل آب اول روغن زیتون را
بر روی آتش گذاشته بتدریج اول از آب آخر بجوشانند و بر هم زنند تا مجموع آبها نشفیه شود و مثل خمیر گردد پس خشک نموده ریزه کنند و بعضی
بجای روغن زیتون روغن دنبه و روغن کنجد و روغن قرطم و پیه انجیره و امثال او میکنند و بهترین همه اقسام قسم اول است در آخر سیم
گرم و خشک و مقطع و معفن و آکال و منضج و ملین اورام و جالی و حمول او مخرج جنین زنده و مرده و مدر حیض و در این امور مجربست و ضماد
او با ثالیل و خنازیر جهت درد زانو و عرق النسا و نقرس و با کلف و با زیبق و سلیمانی جهت درد مفاصل مزمنه مجرب و با روغن گل سرخ جهت خشک
کردن زخمهای سر اطفال و قروح شهدیه که هر چند درد نماید و تجدید نماید و با سرگین کبوتر جهت گشودن دمل و سمن سوی با آن جهت
رفع جرب و قمل و رشک و با لعابها جهت حکه و جرب و رفع آثار و شیاف او مسهل و دافع قولنج و مخرج کرم مقعد و مدر بول و شربتش دو
مثقال او تا چهار درهم کشنده و مجرح امعاء و حشاء است صاسلی نباتیست شبیه بحلفای تازه روئیده و لذا آن کوچکتر و زود
شکن و تازهٔ او ما کولست گرم و تر و جهت الم فؤاد و ریاح و فم معده نافع و بخش درد افعال شبیه بتوتیز و بخش شبیه ببیوس کوهی و پخته و
خام او ماکول و اکثار او محرک باه و دافع وجع الفؤاد است صاب اسم عربی جمیع اشیاء بسیار تلخ است و در فنا و اکثار و بر نوعی از گیاه و شیر
دار او بسیار تلخ شامل است صافر مرغ حق گویست و از جنس بوم و کوچکترین اصناف او و در افعال مثل او است صابون القاف
و صابون الحیات شجرهٔ ابی مالک است صار و صاروان لوف الصغیر است صاجیه حرزیست صبر بکسر باء عصارهٔ نباتیست برگش
شبیه ببرگ کلم و بسیار ضخیم و شبیه ببرگ رفع بیا نکند و ما ندر آن انجیر بغداد نامند و بیخش بقدر شلغم و از یک بیخ زیاده بر ده عدد میروید
و مملو از رطوبت و در غایت تلخی و چون مدتی بکذرد از و سطر برگها ساقی میروید قریب بیکذرع پر از رطوبت عسلی با اندک حلاوت و کریه
الرائحه و ثمرش مثل غدهٔ خرما و در آخر سرخ میشود و آنچه از جزیرهٔ سقوطری بلاد یمن آورند و مایل بسرخی و زود شکن و براق و خوشبو و بهترین
اقسام است و قسم عربی مایل بزردی و درخشنده و کمتر است و قسم سمجانی که صبر فارسی نیز گویند بد بوی و سیاه او غالب و بی درخشندگی
و زبونترین اقسام است و محمد بن احمد گوید تو یعنی و دیگری سمی بخضری میباشد که بعد از سقوطری بهتر از عربی و فارسی است و بهر حال از نصف میال
بلکه از چهار سال بگذرد و آنچه بدبو و سیاه و بی درخشندگی باشد استعمال او جایز نیست باید در سائیدن صبر مبالغه نمایند و در هوای بسیار
سرد و بسیار گرم و در مزاج جوانان و محرورین و ضعیف الاحشاء خصوصا با صاحبان ضعف جگر و بواسیر و سدهٔ ماساریقا و بواسیر و علل
مقعد استعمال ننماید کرد و صبر در دویم گرم و در سیم خشک و مسهل قوی مواد بلغمی و صفرا و جمع بوده باشد و ضعیف الاثر است در آنچه جمهای
دفع نشده باشد و مخرج سودا و بلغم غلیظ ملائی و صفراء آملنی و منضج سوای سده جگر و محلل ریاح احشاء و مجفف بلیغ خصوصا شسته او و با مصطکی
منقی دماغ است و جهت مفاصل مفید و با غاریقون جهت ربو و تنقیهٔ سینه و با گلسرخ و مصطکی جهت امراض معده و با آب سرد جهت نفث الدم
و با ادویهٔ مناسبه جهت یرقان و جمیع امراض سپرز و گرده و رفع تشنگی که از صفراء مخلوط بلغم باشد مفید و بالخاصیت مضر جگر و معده
و اکثار او مورث اسهال دموی کهنه او و انواع زبون او کاه باشد که تا ۳ روز در معده بماند و باعث کرب گردد و مصلح او مقل ازرق
و مصطکی و بوست هلیله زرد و کتیرا و زعفران و نشستن در آب گرم و مثقال در دوش درد او رام دهر اجات و چنان حصرم و در اسهال
نیموزن آن ترید و تقدیر سقمونیا هست و طلای او حافظ جثه میت از فساد و جهت ضربه و سقطه و اورام و رفع آثار نزلات و صداع و نمله و جمره

صبر

صاب

صافر صابون
صاروصاروان صاحیه

و آکله و قروح خبیثه و با آب کشنیز جهت باد سرخ و شری و با مغز تخم کدو جهت جراحت بینی و با مورد و شراب جهت سیاه کردن و دار
موی نافع و در رفع قمل و رویانیدن موی که از کچلی ریخته باشد مجرب و غسول او با سرکه جهت سعفه و حزاز و داء الثعلب و اکتحال او مقوی نور
بصر و جهت جرب و سلاق و حکه و طبوخ او با آب کندر و سلخ لحیه جهت سقوط دانه بواسیر و امراض معده سعدیل و ذرور او مجفف زخمها و
التیام دهندهٔ او و جهت قضیب و فرج اطفال و عصبانی بغایت نافع و با استخوان پوسیده با آسوبه رافع بواسیر و آکله مجربست
صبارا اثمر هندیست صباده اسم صبرات صینیه عصارهٔ سنا مکیست که از آن قروحها سازند و جهت رفع اورام نعایت
مفیداست صحاة بفارسی ماهیانه نامند و معمول کار و سایر بلاد ماهی است با نان میخورند و طریق عمل آنکه ماهی ریزه را با آب
و نمک در ظرفی کرده چندروز بگذارند تا منفسخ شود پس بر هم زنند و صاف نموده استعمال کنند در دویم گرم و خشک و مجفف
رطوبات معده و رافع بد بوی دهان که از رطوبت معده باشد و جهت فالج و درد ورک و امراض بارده و مداومت او در دفع
بد بوی عرق نافع و مولد خلط سوداوی و امراض و محرق خون و مورث تشنگی و عفونت اخلاط و مصلحش بالخاصیت زنجبیل است
و استعمال سرکه و ترشیها و در بعضی امزجه شیر نیز صدف با حلزون مراد فست و گویند حیوان او مخصوص بحلزون و پوست
و پوست صلب او مخصوص صدفست و حلزون مذکور شد و مراد از مطلق صدف مروارید یست در سیم سرد و خشک و سوختهٔ او مجفف
و جالی و مسدد و حابس اسهال و نزف الدم و نفث الدم و جهت تقویت لثه و رفع زخمهای کهنه و آکله و طلای دندان و نفوخ او جهت
رعاف و بخور او جهت بواسیر و طلای او با سفیدهٔ تخم مرغ جهت سوختگی آتش و با ادویهٔ مناسبه جهت کلف و بهق و رونق بشره و اکتحال او
جهت قرحهٔ چشم و سلاق و سوی زیاد نافع و ضماد سوختهٔ خف الغراب با سرکه جهت ثالیل و دانه بواسیر مجرب دانسته اند و قدر شربتش تا یک
درهم و بدلش شاخ کاو کوهی سوخته است و جهار بس گوید که صدفیکه هنوز مروارید او بسته نشده باشد چون بسوزانند طلای او در رفع
خنازیر میکنند و جالینوس میگوید که صدف هندی محرق بالخاصیت رفع درد فواد میکند و چون صدف را نرم سائیده با سرکه بر شاکوش
طلا کنند رفع صداع دائمی نیز می کند صدف الفرفر و فرفور نیز گویند نوعی از صدف مایل بسیاهی و در غایت صلابت و بخورش مخرج مشیمه
و رافع خناق رحم و اکتحال سوختهٔ او در غایت جلااست صدف البواسیر معروف بخف الغراب است و بخور و ضماد محرق
او با عسل جهت بواسیر و ثالیل و زحیر نافعست صدف فرفیش صدف الفرفیر است صداء الحدید زعفران الحدیدست صدید
اسم سریانی انقدست صریمة الحدید اسم نباتیست برگش شبیه بلبلاب کبیر و از آن کوچکتر و شاخهای او غلیظ و گره دار و بر میان و در خود بسجد
و گلش سفید و خوشبو و ثمرش مثل لبلاب با لزوجتی و اندک حرافت و منبتش جبال و مواضع درشت است در آخر دویم گرم و خشک
و حرارت او غالب بر یبوست و بخش مدر بول و ملین طبع و مخرج مشیمه و منضج و شرب او هر روز یکمثقال با شراب و امثال او جهت عسر
نفس و تنقیهٔ رحم و رفع سپرز و سموم مفید و بوی گل او مقوی دماغ و مورث نشاط و محرک باه و مضر گرده و مصلحش عناب و شربتش تا دو
درهمست صرصر حیوانیست شبیه بملخ و بسیار کوچک و در شبها بسیار صدا میکند و در اصفهان زنجره و در شکابن جیک
نامند در دویم گرم و خشک و شرب خشک کردهٔ او از سه عدد تا ده عدد با هم عدد آن فلفل جهت رفع قولنج صعب و ریاح غلیظ مجرب
دانسته اند و شوی او جهت درد مثانه و قطور جوشانده او در روغن زیتون جهت گرانی سامعه نافع و چون دو سه عدد آنرا در میان نه و مثال او
گذاشته دهن انبوبه را موم گرفته در زیر سر نائم گذارند چنانکه او نداند مانع خواب او گردد صرفان شامل سربست خرما سرخست صرام
لوف الحیه است صرنس نوعی از لوفست صریط اشراس است صرد سودانیا است صرب صمغ است صرابه حنظلی است که مایل بزردی
شده باشد صرکا بادروج است صرد شوکرانست صعتر بصاد و سین اسم گیاهیست که ترکی کلیک اوتی و باصفهانی اوشم نامند بری
و بستانی میباشد و بستانی او را بفارسی مرزه نامند و برگ بری او را بعضی مدور و قسمی ریزه و طولانی و اقسام او تند و خوشبو و گل همه کبودست
در آخر دویم گرم و خشک و کوهی او گرمتر و خشکتر و در افعال قوی تر از بستانی است و مجفف و منضج و مقطع و با تریاقیه و محلل بلغم و خوردن او با
مسهله با آب صعتر مطبوخ مانع مغص و مخرج اقسام کرم و رافع تخمه و عفونت غذا و ترش شدن او و جهت غثیان و وجع الفؤاد و قولنج
ثفلی و ریحی و بلغمی و با ماست جهت قولنج سوداوی است و از مجربات با عسل جهت گزیدن هوام و طبیخ او با انجیر جهت ربو و سرفه و با آب گرفس

صبارا صباره
صینیه صحاة

صدف

صدف البواسیر

صدف فرفیر
الحدید صدید
الحدید

صرام صرنس صرط
صرد صرب صرابه
صرکا صرد صعتر

جهت جهات و عسر بول و باشل او عناب که باجهارده وزن او اب هیابنده باشند و بربع رسیده باشد و بالخاصیت جهت رقیق کردن خون مجرب و بار وغن زیتون وزیره جهت بر آمدن ناف اطفال و رفع ریاح اندرون ایشان و ضماد مطبوخ او در حمام جهت جرب و حکه و یرقان [illegible] سامعه و مضمضه او با زیره و سرکه وزیره جهت درد دندان و کلو و سفوف او با شل او دیگر جهت قطع بخار و تقویت چشم و رائحه او جهت کرینانیدن هوام مؤثر است و تخم او در جمیع افعال قوی تر و منقح سدد و رافع یرقان و مهیج باه و فایدن او جهت درد دندان و تحریک اشتها و روغن او شربا و ضمادا جهت رعشه و فالج و لرز و درد مفاصل بهترین روغنها و مضر ریه آرنبه و مصدع محرورین و مصلحش سرکه و قدر شربتش تا پنج مثقال است و مربای او با شکر نیز بدستور گلقند سازند جهت منع صعود بخار بدماغ و نزول آب و تقویت ذهن و نیکو کردن رخسار و سموم هوام و سایر امراض قوی الاثر است صعتر الحمار اسم مغربی حاشا است صعتر تخم ماهیت صعتر تاج بودنه بر بست صغبین بغین معجمه سکبینج است صفراغون اسم فرنجی مرغیست قریب بکنجشک و نقارسی دمنجبانک نامند دائم دنباله خود را حرکت میدهد گوشت خام او و قدید مجرق او با مار العسل جهت سنگ مثانه و عسر بول بسیار نافع است صفر مس زرد معدنیست که مس درست گویند صقلین بستیاحت صل اسم قسمی از مار است که روی او مدور باشد و گویند شنیدن آواز او کشنده است صلمه غذائیست که از خمیر آرد گندم مثل بغرا ترتیب میدهند و در افعال مثل بغرا و مذکور شد صلون خرنوب نبطی است صلصل عقعق و صقصقان اسم ترکی است صمغ رطوبت منجمده نباتات است که از آن برآورده کرده خشک شود صمغ هر نباتی با او مذکور است و مراد از مطلق او صمغ عربیست که از درخت مغیلان حاصل میشود و بهترین او زرد مایل بسفیدی و سفید صاف براق است در گرمی معتدل و در دوم خشک و باعتقاد جالینوس جمیع صموغ گرم است و قابض و مغری و مقوی معده و امعا و مانع ریختن مواد بسینه و رافع حدت ادویه و جهت اسهال و سرفه و قرحه ریه و درد سینه و از دو مثقال تا ۳ مثقال او مهیج مجرب و برشته کرده او با روغن گل قاطع سیلان خون جمیع عضا است و آب او جهت بواسیر و مداومت او در روزی با لعوق روغن کاتا بکهفه قاطع سیلان خون است و طلای او با سفیده تخم مرغ جهت سوختگی آتش و قطور او با گلاب جهت رمد و سلاق و جرب بغایت مفید و مضر سفل و مصلحش کثیرا است صمغ البلوط ثالثه بلاط الحجر آن دو عدد مجوف است که بسیار مبالغه در کوبیدن و طبیخ او کرده بر دیوارها بمالند و سنگ و فرش فانها را که بلاط عبارت از او است مستحکم میکرده اند و در روما و جهت التیام جراحات تازه قوی الاثر و جهت الصاق موی زیاد چشم معدل است و بعضی او را معدنی دانسته اند و در مصر او را اخری قرش نامند و صاحب منهاج مرکبی بانصفت بیان نموده و در قلع بهق بسیار مؤثر است صبر زرد دم الاخوین علک انزروت صمغ حرمل از هر یک جزو بسد و زاج از هر یک نصف جزو و با آب صمغ سرشته و نزد لطالکش طبیخ قوی آن لازمست صمغ الدلمشا صمغیست تلخ و مایل بسرخی و صاف او در غایت حدت و جمیع نفلیسی گویند که از فارس خیزد و ملطف و مسخن قوی و محلل ریاح و در مزاج و افعال قائم مقام حلتیت است و کریه الرائحه نیست و قدر شربتش تا سه درهم است صمغ السرو در جمیع افعال مثل راتیانج است صمغ کرفس جبلی کماشیر است صمغ فارسی صمغ اجاص است صمغ جوز رومی کهربا است صمغ الطرثوث وصمغ شتر غاز اشق است صمغ البطان دهن بلسان است صمغ المحروث حلتیت است و بفارسی زرکوله بر نامند صمغ البطم علک البطم است صمغ القفار کثیرا است صمغ سداب کبر نزد بعضی ثاپسیا نیست صمغ الصنوبر راتیانج است صمغ الحرشف کنگر زرد است صمغ الزیتون اصطرکست صمغ الکمکام حسن لبان است صنوبر بفارسی درخت کاج نامند و نارد تبر گویند و نرا و رامر شن بیعز و قطران و زیوتر از قطران شیرین است و ماده او بزرگ و کوچک میشود و کوچک را صنوبر صغار و نبوت نامند و ثمرش مثل کوبفند و از آن بزرگتر و مغز ثمر او با تلخی و سفیدی و بی پرده رقیق سرخ و قصیم قرش عبارت از او است و در یمن کثیر الوجود و راتیانج صمغ او است و قسم ماده بزرگ صنوبر کبار گویند و در گیلان یافت میشود و بسیار بزرگ و مغز ثمر او را با صطلاح انجا جلغوزه مغز میوه را مینامند که از بحرین آرند و ظاهرا انبه باشد چه در صفات مثل اینست و درختا و نقد در خت زرد آلو و برکش همیشه سبز را بنوه و ثمرش بقدر شفتالو و مستطیل و در طعم شبیه بان و مغز دانه او درازه و بار یک و با پرده که ملاصق مغز با دام است بخلاف حب صنوبر که بی پرده سرخ و با لیده تر و کوتاه تر است و جمیع اجزاء صنوبر در سیم گرم و خشک و پوست بیخ او قابض و مجفف و دو مثقال او جهت اسهال و سحج معید و ذرور او جهت سوختگی آب گرم و رفع الم ضربه و سقطه نافع و برگ پوست او گرم و خشک تر و جهت درد النفص و معده و امعا نافع او پشت قسم قریب [illegible]

جگر و جراحت نیش و قطع رعاف و خون جراحات تازه و با روغن مورد جهت قروح بطم مبلد و زاج سرخ جهت قروح خبیثه و شرب یکمثقال او با ماء العسل جهت ورم و علل مزمنه جگر بعد یل و طبیخ او جهت عیا و دکه و دفع حرکت بدن و عفونت عرق و استرخا و جلوس در آن جهت امراض رحم و مقعده و مضمضه طبیخ او با سرکه جهت درد دندان و بخور او جهت اخراج مشیمه و ادرار حیض و دوده او جهت رویانیدن موی مژه و اثر و دمعه و ضعف نور بصر و سلاق و جرب نافع و چوب او را که بدستور چوب چینی و عشبه استعمال نمایند و مؤلف تحفه کرده که چوب چینی در علت آتشک و امثال او دانسته اند و ظاهرا شفراس و تحفه عبارت از او باشد چه فرقی در شکل و رنگ و وزن ندارند و حب الصنوبر کبار در دوم گرم و در اول تر و قوتش تا یکسال باقیست و مسهی و مشهی طعام و مقوی اعصاب و عضاد و منقح سدد و جهت فالج و لقوه و خدر و کزاز و رعشه و امراض جگر و یرقان و استسقا و گرده و مثانه و درد مفاصل بارده و نعوظ و با عسل هر روزه بقدر ۳ مثقال جهت فالج مجرب و جهت سرفه کهنه و امراض بارده ریه نافع و با تخم خیار بادرنگ مانع سوزش کرده و با تخم خرفه مسکن حرقت مقعد و رحم و با دوشاب انگور جهت رفع اخلاط غلیظه ریه و سینه ذکر کرده مفید و شراب او که گویند و در آب انداخته اند و هاضم و مدر بول و مانع نزلات و سرفه و قاطع اسهال رطوبی و استسقا است و قدر شربتش از حب تا ده درهم و از عصاره تا ۳ درهم و از طبیخ او با کوفته و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و بدلش در تقویت باه شقاقل و حب المحلب و در علل معده و جشا حب الغار است و حب الصنوبر صغار مقارب بعض و جهت امراض گرده و مثانه و سینه قوی تر از کبار و در سایر افعال مثل او است و کرم سبز که در درخت صنوبر بهم میرسد در سمیت مثل ذراریح است صندل درختی است و نقد ر کردکان و ثمرش شبیه بخوشه حب الخضرا و قوت چوب او تا سی سال باقیست و آن سفید و زرد و سرخ میباشد سفید و زرد او در سیم سرد و در دوم خشک و سرخ آن بعکس آن و مقوی معده و دل و مفرح و رادع و قابض و با تریاقیه و مسدد و جهت خفقان حار و تبهای شدید والتهاب و منع صعود بخارات بدماغ نافع و طلای او جهت دفع تورم و درد سر حار و باد سرخ و نمله و حمره و نقرس و اورام حاره مفید خصوصا با آب عنب الثعلب و حی العالم و امثال او و با نصف او انزروت و سفیده تخم مرغ جهت منع نزلات بچشم و سایر عضا نافع و بالخاصیت طلای او موریث خارش بدن و حرارتست و رافع او سرکه و روغنها گرم لطیف است و بغایت مضر باه و قاطع باه و مضر صوت و مصلحش عسل و نبات و قدر شربتش یکمثقال و بدل سفید او نصف او کافور و بدل سرخ او مثل [illegible] فوفل است و ضماد صندل سرخ با روغن زنبق جهت عیار و با گلاب جهت قلاع مفید و در سایر آثار سوای تفریح مثل سفید است صن او بر قصیسکه از زمین آرند و اصل او معلوم نیست و گویند بول چوانیست مسمی بوبر بقدر گربه در سیم گرم و خشک و قاطع اسهال و ضیق النفس و امراض بارده مؤثر و جهت اندمال جراحات جمیع حیوانات و قطع سیلان خون و تحلیل اورام و حمول او جهت قطع حمل مؤثر و طول یکشا او بر بدن مقرح جلد و مصلحش روغن گل است صنار معرب از چنار فارسی است صندل حدید خما هان است صنوبر الارض کما فیطوس است صنوبر هندی دیودار است صنط قرظ است صندل کاچول بلغت تنکابن اسم خف الغراب است و آن قسمی از حلزون بریست صوف بفارسی پشم نامند سیاه او گرمتر از سرخ و او از سفید اسخن و مجموع او در آخر دوم گرم و خشک و سرخ او جهت شری بعد یل و کماد آن که بشراب گرم تر کرده باشند جهت رفع صلابت جمیع عضا و قطع سیلان خون مجرب دانسته اند و کماد گرم آن جهت رفع سرفه و نزلات رقیقه و درد سینه مجرب و با روغن گل سرخ محلل اورام و تریاق زخم سگ دیوانه مجرب و در زیر پوشیدن جامهای پشمین مسخن و مجفف بدن و موریث خارش و قرش او جهت نقرس و محرق مغسول و غیر مغسول او در خواص مثل نغرات صوف البحر چیزیست شبیه بپشم که از صدف بزرگی در بحر مغرب گرفته میشود و در قطع خون و اسهال سریع الاثر دانسته اند صوطل اسم مغربی خوبیدر است صوص اسم یونانی صعتر است صوف المحامین انفیح است صوف الارض فرشیوت است صواد ادرد دنست صهبا خمر است صیقو اسم یونانی سنفیح است صیاه قثا است ضان بفارسی گوسفند ماده و میش و بعرف اطبا مطلق گوسفند است و بهترین و بیکاله و دو ساله است که فربه باشد و چهار ساله و زیاده از آن غلیظ و کثیف و مولد خلط فاسد و گوشت گردن و حوالی آن بهتر از سایر عضا است در دوم گرم و تر و مسمن و مقوی بدن و کثیر الغذا و مولد خون و مشتر و سریع الهضم و دل و جگر و گرده او مقوی دل و جگر و گرده انسان و مغز سر آن موریث بلادت و نسیان و خوردن گوشت ابقر آن با سرکه که مدام و مرت نمایند و غذا و منهضم و در آن

در آن باشد بغیه و مانع غشی و مانع خفقان و لاغری بدن و بلع کردن پیه او بعد از ذبح که سرد نشده باشد و گداخته او که گرم شده باشد
جهت سرفه و سینه و ضیق النفس و حرقة البول بسیار مفید و زهره او جالی آثار و جهت اقسام قوباء و با عسل جهت خراز و اکتحال او جهت بیاض
و خون او جهت حکه و جرب و طلای سرگین او جهت تحلیل اورام و استسقاء و التیام زخمها و با سرکه جهت شری و با موم روغن جهت ثالیل و لحم زائد
که نوشه نامند و با سرکه جهت سوختگی آتش و در دفع داء الحیه مجرب و شرب استخوان سوخته قبرقه او قاطع اسهال و سیلان خون و حیض
او در پوست او که با گرمی ذبح باشد رافع درد ضربه و مانع ورم شدن عضو مضروب و در ایام طاعون و با استعمال گوشت گوسفند
بجهت کثرت تولد خون جایز نیست و سرکه و انکاره ملطف و رافع ثقل او است ضال اسم سدر جبلی است ضیغ عجایفار سی
گفتار نامند وصف او بعد از جهت کوتاهی دست چپ او است و او بسیار ضعیف القلب و کثیر الجماع و خائف میباشد گوشت
او در آخر دوم گرم و در اول خشک و چون زنده او را دست و پا بسته در آب گرم در دیغها پخته در آن بنشیند جهت مفاصل و نقرس و
امثال او بغایت مفید است و حمول جلد کیسه کاه او که سوخته باشند جهت … مؤثر و نشستن بر روی جلد او موروث … و رافع نقرس است
و شرب خون او رافع جنون و انجوردن دربوست او مانع وحشت از آفت کسی که سگ دیوانه گزیده باشد و چون از آن کسی ساخته حبوبات
بان پیمانه کنند موجب منع فساد حبوبات و دفع فساد زدن عاشق و نگاه داشتن دندان و مانع فریاد بخت شب مدارند او زهره
او با شیر او روغن انجدان سه روز در ظرف مس گداخته و در هر ماه دو بار طلا کنند جهت بیاض چشم و نزول الماء مجرب دانسته اند و بعضی گویند
گوید بهمه سهل افلاطون مانعست و مضر مرارة و مصلحش عسل و طلای او بعد از کندن موی مانع رویدن او و گویند مجربست و زهره او را با پیه
شیر جهت کلف و موی سوخته او جهت قطع نزف الدم و خصیه او مخمود و بقدر یک مثقال با آب گرم جهت درد جگر نافعست ضب نقار کوساره
نامند و آن حیوانیست کوچکتر از گربه با بینی سیاه و زردی و دنباله او بسیار کوتاه و درشت و شبیه بثمر درخت سرو در سیم گرم و خشک
و گوشت او مقوی باه و سرگین او با سرکه جهت بیاض چشم و کلف و نمش و ضماد شق کرده او جاذب پیکان و خار و سموم جانوران است و طلای
جلد سوخته او مورث حیض عضو است بجدیکه اگر قطع کنند متالم نگردد و مضر محرورین و مصلحش بقول بارده است ضبر شامل جوز السرو و تفهد
ضجاج بفتح اول صمغ درختیست منی غالبدار و زنگ او و مایل بسرخی و براق در دوم گرم و خشک و در شستن جامه کتان بهتر از صابون و ضماد او
جهت بردن گوشت زیاد جراحات و التیام آن و با عسل جهت اورام بارده و سستی اعضا نافعست ضرو اسم درختیست در بلاد یمن شبیه
بدرخت بلوط و ثمرش مثل بطم و دانه او بزرگتر از آن و صمغ آن جهی بانست و مذکور شد شاخ و برگ و بار او گرم و خشک و آب مطبوخ او که باشکر
بقوام آورند جهت خشونت حلق و سرفه و سینه و درد دهان و روغن دانه او خوشبو و مجفف و محلل بلغم و ریاح و جهت مغص و تقویت معده و
جرب حیوانات مفید و بدلش روغن حب البطم است و برگش خوشبو و طبیخ او بقدر سه وقیه رافع درد احشا و مضمضه او جهت قلاع و تقویت
لثه مؤثر و عصاره او مغثی قوی و قطور روغنی که در آن برگ او جوشانیده باشند جهت درد گوش و چوب سوخته او جهت قطع خون جراحات و
قروح مقعد و قضیب نافعست ضریع برگ نباتیست مدور و مجوف و مایل بزردی و در قعر دریا بهم رسد و موجه بساحل میآید و در دوم گرم
و خشک و نطول و جلوس در طبیخ او جهت درد مفاصل و طلا او را جهت جرب و حکه مجرب دانسته اند و بستور بخور او را جهت زکام مجرب دانسته اند
و جهت التیام جراحات سریع الاثر است ضرع پستان حیوانیست و مولد خلط کثیف و دیر هضم و مدر بول زنان و جهت رفع خمار و معدی که
از اخلاط حاره در آن موجود باشد نافعست ضرب بکون را اسم دلدل است و بفتح آن عسل سفید غلیظ است ضروع الکلب بارد ختن تقوم است
ضرس العجوز خلسک و گویند فار سعدانست ضرام درخت بطم است ضرم الطوخودوس است ضغبوس قثاء کوچک و خرزه نارس است و نبات
نیز نامند که شبیه است بهلیون آنچه بر روی زمین ظاهر است سبز و برگش قاطع باه است و آنچه در زمین است سفید و شیرین و محرک باه است و با گول
او بجهت خوبی طعم دامن لگ و ماست میکنند و جهت تشنج صغیر سفیداست ضفدع بفارسی وزغ و بترکی قورباغه نامند بری و نهری و بحری میباشد و از نطق
او نهری مراد است و بری از سموم قتاله است و مجموع او در سیم سرد و در اول خشک و شرب اقسام او مورث استسقاء و کشنده است مدر و مبنی
دقی و ورم احشاء و درد دل و ضماد شق کرده او جاذب پیکان و مثال او و سموم گزنده کان و قاطع سیلان خون و التیام دهنده زخمها
خصوصا سوخته او با زفت تر جهت داء الثعلب نافع و طلای پیه او مانع سوزانیدن آتش و قاطع دندان است بی الم و دماغ محرق او قاطع نخاع

ضال ضیغ

ضب

ضجاج
ضرو

ضریع

ضرع
ضرب بکون ضروع الکلب
ضرس العجوز ضرام ضرم
ضغبوس

ضفدع

خون اعضاء و نفوخ و طلای او قاطع رعاف و اگر طلای آنرا مانع برآمدن موی مجرب دانسته اند و بعضی منع دو چون اطراف و احشای او را
انداخته با پیه کرده بر زهره پخته روغن او در جمع کنند جهت اسیر مار مجربست و قسمی از ضفدع در اشجار میباشد سبز و بسیار کوچک و در
در المرز بسیار است و خون او با شل و مانه پنبه بسوزانند و اکتحال بهمنه نزول الماء مجربست ضفعان فرسعدانست صفار اهل یمن
سیاوشانست ضیمران اسم عربی شاهسفرم است و از ضیمران نیز گویند و شاهسفرم شیرازی خوانند صاحب اختیارات گفته که آن
سبز میباشد نه چون زیره کرمانی و صاحب جامع گوید نوع بخونی است و سهو کرده طبیعت گرم و خشک و در دوم و گویند سرد بود مخرور را
مزاجرا نافع بود خصوصا چون گلاب بر وی زنند و چون بر جائیکه سوخته بود ضماد کنند نافع بود و قوع را زایل گرداند ضومهران بیدمشک است
طاری درختیست هندی که چون او را زخم کنند آب بسیار از آن تراوش کند و از آن خمر و سرکه میسازند و مشهور بشراب سیندی و
در نارجیل مذکور میشود طالیسفر در ماهیت آن اختلاف کرده اند بعضی اوراق زیتون هندی میدانند و حال آنکه در هند زیتون نمیباشد
و جمعی بیخ درخت توت و پوست درخت لسان العصافیر و بسباسه دانسته اند و حقیر فرقی در میان او و تواج خطائی در افعال او غیر منیابم
و در حرف تاء مذکور شد طاوس مرغیست معروف و جوجه او تا سه سال کامل میشود و گوشت او در آخر دوم گرم و خشک و بغایت غلیظ
و صلب و دیر هضم و مولد خلط کثیف و مرق او که با سداب پخته شده باشد جهت درد معده و قولنج و طلای پیه او بر کم و ذکر و مقعد محرک باه
و طلاء خون او با انزروت و نمک جهت قروح خبیثه و طلای زهره او با سرکه جهت گزیدن هوام و سرگین او جهت ثالیل و آثار و شرب زهره
او بقدر دو دانگ با سکنجبین و آب گرم جهت رفع اسهال و استخوان سوخته او جهت کلف و تغیر رنگ برص مؤثر و بانی صحبت رؤیا و
باعث ضعف قوه سموم سموین و گویند چون طعام مسموم را بیند فریاد و حرکات غریبه کند و حکماء هند تحقیق نموده اند که چون موی
دنباله او را در کوزه کرده بسوزانند ضد مثقال آن قریب یک مثقال قرمزی شبیه بطلا بهم میرسد و در رفع کردن بیاض چشم و امراض آن
مجرب دانسته اند و خواص غریبه و عجیبه بان اسناد میدهند طالیقون بفارسی گویند و صفر عربی و در لغت فارسی عبارت
چه در بعضی از معادن مس بدون گداز بهم میرسد و خود روست لهذا بفارسی روی نامیده اند و در فلزات مذکور شد و آن مسی است که هم
که مکرر گداخته در بول کاو و ریزند که درخشان سبز جوشانیده باشند و چون قدری رصاص اضافه کنند و آن نحاس صینی نامند
در آخر سیم گرم و خشک و با همیت و از منقاش که از آهن سازند چون موی را کنند دیگر بر نیاید و از قلابه او هیچ ماهی خلاص
نشود و چون گرم کرده و در آب اندازند هیچ حیوانی از آن نخورد و چون آینه صیقلی از آن ساخته در خانه تاریک صاحب لقوه
و بیوست در آن نظر کند رفع علت میشود طالوقش صفراغونست طالون اسم رومی ازرونست طاماغا اسم یونانی قنطوریون
کبیراست طارطیه ماهودانه است طاهره ثلق است طاریفه دند است طامیوس اسم یونانی مرزنجوش است طباشیر از جوف
نی کهنه بلاد هند بهم میرسد و گویند چون از شدت باد ها آتش در نیزارها افتد طباشیر بند ها نی است که از خاکستر او جدا کنند
و بهترین او سفید مستدیر است که با اندک شیرینی و گزنده زبان باشد و استخوان سوخته که با و مغشوش سازند با اندک شوری و
سختی میباشد و در آب حل میشود در دوم سرد و در سیم خشک و مقوی دل حار و بارد و معده و جگر حار و قاطع صفراوی و اسهال
و سوء حاره و مجفف رطوبات معده و جهت خفقان و غشی و تقویت اعضاء ضعیفه که از حرارت باشد شربا و ضمادا نافع و جهت بواسیر
و التهاب شدید و قلاع و با سکنجبین جهت توحش و رفع غم و کرب و التهاب مفید و سعوط او با روغن بنفشه جهت تقویت باصره مجرب دانسته اند
و مداومت او مضر باه و مصلحش مصطکی و عسل و گویند مضر ریه است و مصلحش عناب و عسل و شربتش تا دو درهم و بدلش بوزن او تخم خرفه
بوداده و نصف او سماق است و گل مختوم و صندل سفید بهترین بدلها است طباهیج گوشتی است که در روغنها سرخ کنند
و گویند مراد از او کباب شامیست مقوی و مجفف رطوبت او و موافق ناهضین قوی المعده و مقوی اعضاء و مضر ضعیف الاحشاء است طباق
نباتیست که در اندلس بجای عافث استعمال میکنند شجره او بقدر قامتی و برگش مثل برگ زیتون و دراز تر از آن و زغب دار و با چسبندگی
و با تلخی و تندی و بوی کریه و او را طباق منتن نامند و قسم صغیر او را بقدر شبری و برگش نازکتر و گلش مایل بزردی و بی بوی و با اندک شیرینی
در آخر دوم گرم و خشک و افتراش او گریزاننده هوام و کیک و کبیر او قوی تر از صغیر و گل او منفخ و مقوی جگر و مدر حیض و مخرج مشیمه و جنین

ضفعان مقدر
اهل ضیمران

ضومهران طاری

طاوس

طالیقون

طالوقش طالون
طاماغا طارطیه
طاهره طاریفه طامیوس
طباشیر

طباهیج

وتریاق سموم و جهت درد جگر و تشنج و برگ وگل او مسهل اخلاط سوخته و جهت مغص و یرقان سدی و صرع بلغمی و طبیخ او جهت سدد رحم و ضماد او
جهت درد سر و بارد عن زیتون جهت گزاز ولقوه و تهاد جرب و حکه نافع و مصدع محرور و مصلحش کشنیز و شربتش تا دو درهم است طلقاشیث
طبرزد اسم فارسی جمیع اقسام صلبه است مثل قند و نبات و نمک سنگ طرخشف اسم صمغ ماميثا است طبار اسم انجیر سرخ بزرگ است
طبیخ آنچه جوشانیده باشند و تبشیده سوده طبیخ است طبلاق اسم ترکی سعدات طرنوج شاد مشه اسم نیل کوچک است طحلب
بفارسی پشم وزغ نامند و باصفهانی جل وزغ نامند و آن جسمی سبز که برروی آبهای ایستاده و کنار جوها ساکن میشود و آنچه مستدیر و
متفرق باشد مسمی بخزاز الماء است و طحلب لیفی وغزل الماعز است که مانند رشتها باشد و هرچه متراکم مثل پشم باشد خزو تضفدع است
در دوم سرد و تر و ضماد او بتنهائی و با آرد جو جهت باد سرخ و اورام حاره و نقرس و فتیله و فتق اطفال نافع و شرب خشک او حابس اسهال مراری
وچون در روغن زیتون بجوشانند در تلیین عصب قوی الاثر است و هرچه برروی آنها در یا سکون میشود بسیار قابض و طلاء او حابس
سیلان خون اعضاء است و چون طحلب را بلع کرده در ساعت آب گرم نوشیده قی کنند در اخراج زلو که بحلق چسبیده باشد مجرب است
طحلب الصخر خزاز الصخر است طحال بفارسی سپرز گویند غلیظ و کثیف و مولد سودا است و از روز خون آن که خشک کرده باشند قاطع نزف
الدم جراحات تازه است طحما شوکرانست طحنیقون تخامعه دوا است که در بلاد روم بیکانرا با او آب داده زخم او کشنده
میباشد از جمله سموم است و برگش شبیه ببرگ کبر و پشیر و بغایت تند و ضمادش جهت قوبا نافعست طرفا بفارسی درختی است گز گویند
بزرگ او اثل است و ثمرش عذبه و عذبه کور رشد و بزرا و جیثر و کوچکان مخصوص باین اسم و شکوفه اش سفید و مایل بسرخی و ثمرش شلث و گزمازج
نامند در اول سرد و در دوم خشک و قابض و مجفف و رادع و محلل و طبیخ بیخ او با سرکه جهت جذام مجرب دانسته اند و بدستور جهت سپرز در زنان
و رفع سدد و ورم صلب جگر مجربست و باید بهر بدوسی و خمیقال بنوشند و بخور شاخ و برگ او جهت زکام و خشک کردن انجها و زخمها و
اخراج زلو از حلق مؤثر و خاکستر او جهت استرخاء و خروج مقعد و قروح رطبه و سوختگی آتش مع سه دفعه بخور برگ او جهت ساقط کردن دانه بواسیر
و ثاليل مجربست و در سایر خواص مثل اثل و ثمرش در جمیع صفات مثل عذبه و تکرار موجب لطافت است طرخون بفارسی طرخونی نامند
و از سبزیهای معروفست و تخم تره او عاقرقرحاست در سیم گرم و خشک و مجفف و مقوی معده و مخدر و مغیر ذائقه و مشهی و خوشبو کننده
دهان و محلل ریاح و اخلاط لزجه و مفتح سدد و مصلح آب و هوای وبائی و طاعون و فایده ای و جهت قلاع نافع و اکثار او محرق خون و قاطع باه
و مصلح او بقول بارده و مخلل سینه و مصلحش عسل و بطیئی الهضم و مصلح او کرفس است و مقوی فعل او را زیانه است طراغیون اسم یونانی و معنی
شبیه به بیش است و آن دو قسم میباشد یکی برگ و شاخ بزرگ و مانند هقوقوقندریون و باندک زغب و صمغ او مانند صمغ عربی و در جزیره اقریطس
بسیار است و یکی کوچکتر و در ساحل دریاها میرسد چیاق و برشاخهای او دانهای بقدر گندم و هر دو سراو باریک و سرخ و در سیم گرم و خشک
و مدر حیض و جذب او مخرج خار و پیکان از بدن و مفتت حصات و بکمقال او با شراب مخرج جنین است شربا و حمولا طراثیث معنی
رب الارض و رب ریاح و آن نباتیست خشبی شبیه بفطر و در زمین فرو رفته و سرخ و سفید میباشد و کبار او مثل برگ بیچیده و بیشتر
در نخود زار روز بر در ختها میروید و قسم سرخ آن شیرین و ما کولست و با قبض و سفید او تلخ میباشد در سیم سرد و خشک و بسیار قابض و قاطع اسهال
و سیلان خون و عرق و مقوی معده و جهت عبا و ردع مواد حاره نافع و مضر ریه و مصلحش شکر و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش سس وزن او
عفص و بوزن او صمغ عربی طرفلس اسم یونانی و بمعنی ذو ثلثه اوراقست و مشترکست در چند قوقا و نباتات خفیة اشعب و بعربی مراد
ز راد حوماته است و آن نباتیست قریب بذراع و شاخهای او باریک و سیاه و شبیه باذخر و برگش مثل برگ حندقوقا و در هر شعبه ۳ عدد و
گلش بنفش و مائل بسرخی شبیه بعصفر و تخمش دراز و صلب و تخمش مایل به پهنی و با زغب و مستعمل از او تخم و برگست در سیم گرم و خشک و مدر
حیض و مقوی معده و جگر و مفتح و با سکنجبین جهت سموم هوام و سبز او با آب سرد جهت عسر بول و صرع و ابتدای استسقا و در درد رحم و بچ او از او دیه کبار
تریاقیه است و شربتش دو درهم و مضر گرده و مصلحش کثیراست و گویند ۳ عدد برگ و تخم او جهت تب مثلثه و چهار عدد از هر یک جهت ربع
بالخاصیت مؤثر است و نطول طبیخ او رافع الم گزیدن هوام و مفرح جلد و مصلحش لعاب بزرقطونا است طرقوقیون نباتیست بقدر
شبری برگش شبیه ببرگ نیل و از آن غلیظتر و گلش در طرف صباح سفید و در نصف روز بنفش و در شب سرخ تیره میباشد و بیخش خوشبو و سفید

طلقاشیث	طرخشف طبار طبلاق
طرنوج طحلب	
طحلب الصخر طحال	
طحما طحنیقون	
طرفاء	
طرخون	
طراغیون	
طراثیث	

وبلعم زنجبیل در اول سیم گرم و در آخر آن خشک و قاطع اخلاط بارده و مقوی معده و جگر و مدر بول و مسهل اخلاط لزجه و جهت خفقان و دفع سموم
نافع و قدر شربتش تا دو درهم و مضر سفل و مصلحش کشنیز است طرموق خفاش است طرم در دی خمر است و در حرف دال مذکور شد طریخ
اسم شاه ماهی فارسی است و در سمک گذشت طرتوث طراثیث است طریفان طریفولیونست و گویند قرطم بریست طریفلاو طر
طوج و طرذیلون سیالیوس است طرامیس سلت است طرسیون حجر الشیف است طرقوق برطانیقی است طرخماس اریسا
و شانست طراغوریفاریس فودنج جبلیست طرغلوریس صفراغونست طریله طریفلیاست طریفون شقیقین بریست طرخشقوق
و طرخشقوق هندبا بریست طروقوموس زعرور است طرمخیقون اسم کعلیت طرنیس اسم سریانی بطم است طراغافیثا اسم یونانی
کثیرا است طراخنیس اسم یونانی خندروس است طرثولی اسم اندلسی قسم صغیر صابر دوا است طرم اسم مرکب عسل و کره است طشیر
و طثور طیرانه است طفل اسم اندلسی قیمولیا است طفله شاهترج است طفیفون طخیقونست و گویند سم شوکرانست طفلی درخت
مقل است طفشیل عدس مقشر است که در سرکه پخته باشند و از اغذیه قدیمه و مقوی معده حامض است و قلیل الغذا و جهت تبهای کهنه طلع
و صفراوی و قطع و دن حیض و سلس البول و تسکین حدت خون و صفرا نافع و مضر امراض سوداوی و مضر اعضاء عصبانی و قاطع باه و مصلحش شیرینیها
طلق معروفست و آن سفید نقره مانند و زرد طلائی و یمانی و هندی و مغربی میباشد و بهترین او یمانیست که صفایح او بسیار رقیق جدا شود و
براق و صدفی رنگ باشد در دوم سرد و در آخر سیم خشک و مستعمل از او محلوب و محلولست و طریق حل و قسام حل او در دستورات مذکور
میشود و چون تنهائی میبوزد و احراق او را بانوشادر و گلش بعض ممکن دانسته اند و شرب او جهت اسهال دموی و کبدی و نزف الدم حیض و
تبهای حاره و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه و با عسل جهت سرفه حاره و با آب بارزنگ جهت نفث الدم سینه و رحم و بواسیر سعد یل و طلای
او جهت قروح رطبه و قضیب و عضاء عصبانی و حکه و جرب و جذام متقرح و آثار سیاهی جلد و اورام حاره و بواسیر نغابت مفید و مغر کرده
و سپرز و مصلحش کتیرا و تخم کرفس و شربتش نیم مثقالست و بشرط دفع تشبث او با عضاء باطنی سکنید و چون محلوب او را در شش عدد بیده
و رفع نمک از شستن مکرر نموده با صمغ عربی و آب مکرر حل کنند در اعمال نقاشی و مانند او بهتر از ورق نقره است و چون زعفران را اضافه
نمایند مثل ورق طلای محلول او بازنگار رد سبزی و با آب عصفر فستقی میشود و چون با شب یمانی و خطمی و مغره و سرکه و سفیده تخم مرغ بر عضاء طلا
کنند مانند سوزانیدن آتش است و اهل صناعت طلق را مطهر قلعی میدانند هرگاه با آن گداخته شود طلع شکوفه درخت خرما است
که بعد از شکفتن گلش خرما از غلاف او حاصل شود مانند آرد و دقیق النخل نامند و بدون پاشیدن او بر ثمر نخیل بار نمی بندد در اول سرد و در
دوم خشک و قابض طبع و مسکن حرارت خون و مقوی معده و خشک و نقد رینمو قیه را رفع اسهال و جهت تشنگی و تبهای حاره و نفث الدم
و نزف الدم نافع و دیر هضم و اکثار او مولد قولنج و عسر بول و درد سینه و مصلح مطبوخ او روغن کنجد و خام او را مصلح جرها و شیرینیها است و ارد
او با حرارت لطیفه بغایت محرک باه است طلح اسم عربی درخت موز است و اهل بادیه امغیلا نرا باین اسم نامیده اند طلا خمر غلیظ سیاه
لونست و بعضی شیت را باین اسم مینامند و بعضی مطبوخ را و بفارسی میب را باین اسم مخصوص است طلیطلی طین قیمولیا است طلیا
نوعی از ملزونست که در شام مکسور کرده با نان میخورند و خواص حلزون گذشت طلمه اسم نان کماج است طمطم سماق است طمطرا
خروع است صناط بلغت سودان نرخیس است طوبیدو عنب الثعلب است طوطی ببغا است طوس بقول مؤلف حاوی فقاح
اخراست طولوا غریون بیونانی خربق سفید است طوارة بلغت اندلس گیاهیست که نزدیک انسته میروید مثل بیش اندلسی است طومر
حبة الخضراء است طوطاغریون حماض جبلی است طوط قطن است طوفریوس نوعی از کمازریونست طوماغا قنطوریون کبیر است
طوبلطون و طومغرون قنطوریون صغیر است طهف ذره است و گویند طعامیست که از ذره ترتیب میدهند طیلافیون بیونانی اسم گیاه
شبیه بگیاه خرفه و ما بین برگهای شاخهای ریزه و زیاده از شش عدد میروید و برگ شاخها انبوه و سطبر و چون بدست بمالند رطوبت ترشحی از او ظاهر
میشود و گلش سفید و منبت او مزارع و زیر تاک انگور است در اول گرم و در دوم خشک و مخرج جنین و مشیمه و طلای او را جهت برص و بهق سفید مجرب
دانسته اند و سورش جراحت جلد و مصلحش طلا کردن آرد جو است بعد از شستن او طیرانه نوعی از ازان بزرگتر و تازه او سفید و زرد و خشک
او سرخ است و در زیر درخت بلوط و زیتون میروید و از سموم قتاله است حتی بوئیدن او طیهوج بفارسی تیهو نامند از کبک کوچکتر و در رنگ

طرموق طرم طریخ	
طرتوث طریفان	
طریفلا و طرفوج طرذیلون	
طرامیس طرسیون	
طرقوق طرخماس	
طراغوریفاریس طرغلوریس	
طریفلیا طریفون طرخشقوق	
طروقوموس طرمخیقون طرنیس طراغافیثا	
طراخنیس طرثولی طرم	
طشیر و طثور طفل طفله	
طفیفون طفلی طفشیل	
طلع	
طلح طلا طلیطلی	
طلیا طلمه طمطم طمطرا	
صناط و طوبیدو طوطی	
طوس طولواغریون	
طوارة طومر طوطاغریون	
طوط طوفریوس طوماغا	
طوبلطون و طومغرون	
طهف طیلافیون	
طیرانه طیهوج	

شل او و درافعال مانند آن و جهت ناقهین و ضعیف الاحشا بغایت نافعست طین بهترین خاکها خاک خالص از ریگ و شوره و گرد
و طین احمر از جهت پاکی او میسا مانند و نقاره خاک درست گویند و تمام خاکها بعد از احراق و شستن سرد و تر و لطیفتر و در افعال ثابت تر
میباشند جمیع خاکهای خالص سرد و خشک سوای طین بلد المصطکی و لطیفترین خاکها آنستکه در آبهای شیرین جاری ته نشین شده باشد و طین مصری
که از آب نیل حاصل میشود بهتر از اقسام آن و مجموع او رادع اورام حاره و مقوی اعضا است و دافع حرارت و اعضا که از سوزش بسیار حرکات
حادث شده باشد و چون خاک خالص را در آبهای مغشوش و شور ریخته بگذارند تا ته نشین شود صلاح او میکند و چون با آب تلخ و شور مخلوط کرده
عرق بکشند شیرین میشود و مجربست و خاکهای غیر خالص در افعال شبیه بجز مخلوط اوست و خاکیکه همیشه آفتاب براو تابیده باشد طلای
او با سرکه جهت گزیدن هوام سمیت و آنچه آتش بسیار دیده باشد بغایت مجفف و منقی بشره و جالی بهق و دافع خشونت بدن و حکه
و با سرکه جهت گزیدن زنبور و خاک شوربا نمک و سرکه جهت کچلی سر اطفال مجربست و جمیع خاکها مورث سده و خشونت بدن و دافع نبوت
است و تودکاه گل کهنه که آب و گلاب براو پاشند مقوی دل و روح نفسانی و دافع غشی و التهاب و ضماد او با سرکه جهت گزیدن هوام
و رادع اورام حاره و عرق آنکه با گلاب و عرق گاوزبان و امثال آن بکشند جهت خفقان و تقویت دل و ضعف معده حاره بسیار
مفیدست طین مختوم از جزیره لیمون بحر مغرب خیزد و در قدیم زنی از تل خاک آنجا نقل ببقعه راهب مینموده و بعد از شستن قرصها
میساخته و صورت راهب در او نقش میکرده و از اینجهت طین الراهب نیز نامند و دیسقوریدوس و جالینوس را اعتقاد آنکه خاکیست
بخون بز سرشته و بالفعل جهت احاطه دریا بجزیره مذکوره موجود نیست و بجای آن سایر خاکها را استعمال میکنند و بهترین او در
غایت سرخی میباشد و در بو شبیه بشبت و گویا بچربی آلوده شده و بر زبان چسبیده و پاشیدن او در ساعت قطع خون جراحت تازه میکند
در دوم سرد و خشک و تریاق جمیع سموم و مقوی دل و مفرح و دافع مضرت هوا و وبائی و اسهال دموی و حرکت و قرحه امعا و تبهای
حاره و نزف الدم اعضا ظاهری و باطنی و با شراب و آب گرم و ششت منقی و مقیی سموم و طلای او جهت تسکین التهاب و تحلیل صلابات
و التیام جراحات تازه و کهنه و قروح خبیثه و زخم سگ دیوانه گزیده و شکستگی اعضا و سقطه و ضربه نافع و مضر ریه و مصلحش عسل و مضر سپرز
طین غاموس — و مصلح او کثیرا شربت او مثقالست و بدلش نزد حقیر گل داغستانست و در امور مذکوره قویتر از انست طین غاموس بواو و یا در
کوکب الارض نیز گویند قسمی از آن سفید ذهاف و باصفایح و شبیه بحجر الیسر و باندک براقی میباشد و قسمی بسیار سفید و رقیق
و سبک و بسیار بزبان چسبیده و هر دو قسم در آب زود حل میشود و از بلاد قبرس و صقالیه آرند در طبع و فعل قریب بگل مختوم و بمثقال
معمول او بمثل او گل ارقاطع حیض دائم و عرق او با شراب جهت سموم حاره و با ادویه مناسبه جهت نفث الدم و سیلان خون جمیع اعضا
و حقنه او با آب بارتنگ و شرب او با آب و اندکی سرکه جهت قرحه امعا سریع الاثرست و طلای او با آب و روغن گل جهت اورام حاره و
طین المصطکی — نقرس حار مفیدست طین المصطکی خاکیست خاکستری رنگ و باصفایح و ثقیل الوزن و در آب زود حل میشود و از جزیره جیوش
طین دوقی — که مصطکی حاصل میشود میآرند در دوم گرم و خشک و جالی و مفتح و جاذب چرک از ظاهر جلد و نیکو کننده رخسار است طین دوقی
از ناحیه دوقای بلاد حلب آرند کبود رنگ و بسیار ریاس و باملاست و سرد و خشک و رافع اسهال و طلای آن جهت بردن حرکت بدن
طین قیمولیا — و سوء رفع اورام حاره بغایت مفیدست طین قیمولیا قسمی از آن سفید و قسمی از آن مایل ببنفشی و چرب و بالزجت و دیر
شکن و در آب دیر حل میشود و از بلاد اندلس و ارمن خیزد و قسم سیاه اندلسی بوشت سرد و خشک و با قوت محلله و در افعال ضعیفتر
طین الکرم — از غاموس است و بدلش طین مصریست طین الکرم خاکیستکه از بلاد سود با آرند سیاه و کریه الرائحه و تیره و محلل است چون در ابتدای نمو
تاک انگور بر آن بمالند تاک را از آفات نگاه میدارد و باینجهة طین الکرم نامیده اند و جالی بدن و جهت حکه بسیار نافع و در اکتحال بسیار مستعمل
طین الجلود — است طین الجلود خاکیستکه بآن پوست را رنگ میکنند و سرخ مایل بزردی میشود با قوه قابضه و محلله و ضماد او جهت اسهال و اورام نافعست
طین ارمنی — طین ارمنی گلی است که از بلاد ایروان آرند سرخ تیره جگری و با زردی و اندک چربی میباشد در دوم سرد و در آخر او خشک و در دفع وبا و طاعون
و رادع اورام و قطع سیلان خون اعضا و اسهال مثل گل مختوم و جهت ضیق النفس و سل بغایت مفیدست و مضر سپرز و مصلحش مصطکی و گلاب و بدلش
طین خراسانی — طین جهاره و شربتش تا دو درهمست طین خراسانی گلیست بسیار سفید و خوشبو و خوش طعم و با اندک شوری و ضرر خوردن او مکرر از سایر

فاکها

خاکهاست و بعضی که عادت بخوردن گل داشته باشند بجهت کمی مضرت او میخورند و شرب او بعد از خوردن چربیها و چیزهای با رطوبت دار که
قی آرند مانع قی میگردد و جهت سیلان آب بینی و جوع کلبی و هیضه حلکه که با قی و اسهال باشد و منع نزلات مفیدست خصوصا مخلوط باشد
با آشنه و گلاب و معده و از خرو کیا به و قاقله و قدر شربتش تا سه مثقالست و در دفع هیضه دو دوقیه بر سرشته کرده او را سه بار با آب ترشی
طین ایلسا — طین اصفر — باید بنوشند و بدستور با آب سرد و طبیخ سعد بین اثر دارد طین اندلسی سیاه و کثیف میباشد و در ضمادات استعمال او جایز است طین
رومی سرخ نیم رنگ و سفید مایل بکبودی و خوشبوئی میباشد و مجموع طین قبرسی سفید او است و در افعال مثل گل ارمنیست طین اصفر از میان
دو کوه حوالی قسطنطنیه بهم میرسد زرد و مایل بسبزی و در آن صورت بت نقش است سرد و خشک و در دفع نزف الدم و نفث الدم و اسهال
دموی و چرک دل بهتر از گلهاست طین قبرسی سرخ درخشنده خوشبو است و بر زبان بسیار بچسبد و در جمیع افعال قائم مقام گل مختوم است
طین صوفی حمید خاکیست سفید و خوشبو که از بلاد شروان از بقعه صوفی حمید آرند و نگاهداشتن او مانع گزیدن هوام و مار از مجربات است
و بدستور طلای او بر موضع گزیده و شرب او همین فرموده اند و در سایر افعال مثل گل قبرسیست طین داغستانی قسمی زاو زرد کاهی بسیار گرم
و قسمی بسیار معمول سفید و مصنوع بشکل قرص و قسمی مایل بکبودیست و مجموع آن خوشبو خصوصا معمول سفید او و از داغستان حوالی
شروان آرند در جمیع افعال بهتر و قویتر از گل مختوم و مفرح قوی و دافع سمیت اخلاط و تب غشی و خفقانست و حقیر مکرر تجربه نموده
طین فارسی گل شیرازیست و گل سرشوی گویند مایل بزردی و خوشبو و جالی جلد و دافع چرک و در جمیع افعال قریب بگل ارمنیست و
بعضی طین الحرار مخصوص او میدانند طین الاکل و طین اصفهانی و طین نیشابوری طین حرامنیست طین الکاهن و طین [illegible]
و طین بحیره طین مختوم است طین المصنم طین صفراست طین احمر و طین مغره هم مغره است طین جیا و طین جیوشی طین المصطکی
است طین البحر شامل طین اندلسی و فارسی دانسته اند و مراد از او خاک خالص است و گذشت طین الحکمه از مرکبات و قسام او در
دستورات مرقوم است بجهت شد و وصل و نگاهداشتن ظروف و شیشها از فرا رفتن ترتیب داده اند و ضماد او جهت شکستگی اعضا و تقویت
استخوان و عصب موثرست طیب العرب اذخرست طیانوشا درست طماریلغت اکبریان زیبق است طلبقی بقاف داریست
طلیوث جاهیست طلیبی غزالست ظفره نباتیست مفروش بر زمین و برگش مدور و شبیه بناخن و ظاهرش سبز و باطن تیره و تا قه
که از میان برگها میروید قریب بشبری و باریک و گلش سبز و تخمش بقدر ناخنی و سیاه و منقش بسفیدی و در بلاد نجد بسیار است در چهارم
گرم و خشک و بسیار تند و سم قاتل و ضماد او رافع گوشت زیادتی و ثالیل و نو ضیر و آکله است ظفر النسر قاطانقیت ظفر العقاب بستانی
شجره ایست مالکیت ظفر العقاب بری ظفر القطاست ظفر القطا نباتیست ساقش مربع مثل ساق باقلی و برگش مثل برگ بارتنگ و ساق او
علاقهای گج و آمیخته با گلهای مانند شبیه بگل سوسن کبود و بر بیت در دوم سرد و خشک و با قبض و قاطع رعاف و خون زخمهای تازه و نزف الدم
اعضا و باطنی و سینه و اسهال و ذرور برگ او جهت التیام جراحات موثرست و مضر سفل و مصلحش صمغ و شربتش یکمثقال و بدلش اقاقیاست
ظفیرة العجوز — ظلم ره ظهون — ظفیرة العجوز خنکت ظلیم نوع از شمارست ظلف سم حیواناتست و خواص هر یک با حیوانات مذکورات و سوخته مجموع او مسهل
با ماء صفر و ضماد او با شراب جهت گزیدن هوام و با عسل جهت نقرس و مفاصل نافعست ظلم ره اخورست ظهون سنور وحشی است و بفارسی
گربه دشتی نامند و در حرف سین گذشت ظیان یاسمین بریست و یاس سفید عبارت از او است و بلغت اندلس و مغرب عشبه آن
نامند و قسم مغربی مشهور بعشبه است و آنکه مذکور خواهد شد و آن نباتی است شبیه بلبلاب و از هم جیده و گل او بسیار خوشبو و شبیه بر
شاهجانی و خار شبیه بخار گل سرخ و گلش از یاسمین بستانی که گل چیلی نامند بسیار کوچکتر و تخمش سیاه و باریک و در شعبه و قت
بیخ او تا ماهیت سال باقی در چهارم گرم و خشک سایر اجزا او در سیم گرم و خشک و محلل و ملطف و بوئیدن گل او جهت صداع و شقیقه و دروغن
او جهت علل بارده و ربو و سعال و مزمن و فالج و لقوه نافع و طبیخ بیخ او و شاخ او که بنوعیه در یکرطل آب بجوشانند تا نصف شود
با شکر و امثال او بنوشند جهت ضیق النفس و سرفه کهنه و فالج و استرخا و مزمن بعد بیست و ظاهر از دو شافی که بالفعل تجاوز ستند از اینجا
استغلال کرده باشند و معمول ان در حیض و سقط جنین و طبیخ برگ و شاخ او بقدر سه درهم با مثل او شاهج و مثقال ادق مسهل کو سوداء
و بلغم است و مضمضه طبیخ بیخ او با سرکه جهت درد دندان نافع و بمثقال او کشنده است [illegible] قوت مثل خربق سیاه

مسهل

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

مسهل بلغم و سوداء و با آب خیار سیاه مقیئ است و قدر شربتش تا نیم درهم است و مصلحش روغن بادام و طلای او محرق و مقرح جلد و بهترین ادویه برص
و جهة عرق النسا و مفاصل و فالج و امثال او مفید و روغنی که در او بیخ مذکور را جوشانیده باشند جهة فالج و مانند او بغایت نافع است
عاقرقرحا لغت عربی و بعضی توریون یونانی و مشتق از عقر و نفر بحیث و آن نباتیست در مغرب کثیر الوجود و در شکل و شاخ و برگ و گل
شبیه بابونه بزرگ و بازغب و سفید و مفروش بر زمین و بیخش قریب بستبری و بطبری انگشت و تند و محرق و گویند او بیخ طرخون جبلی است
مسمی بعود القرح و آن در شام بسیار و نباتش شبیه بشبت و گلش زرد و دندانه دار و شکل بابونه میباشد و عاقرقرحا را قوت تا هفت
سال باقی است در آخر سیم گرم و خشک و منضج و محلل و مقوی باه مبرودین و مسهل بلغم و مدر بول و حیض و عرق و شیر و جهة درد سینه و سرفه کهنه
زبان و لقوه و فالج و رعشه و کزاز و مفاصل و امثال آن و استسقاء و درد دندان مشروباً و ضماداً نافع و طلای او با نوشادر در کام و دهان مانع
سوزانیدن آتش از غرایب آثار او است و چون بر دندان کرم خورده بگذارند بریزاند و ضماد او با روغنها جهة حسی اعضاء و لذت جماع
و مضمضه مطبوخ او با سرکه جهة سستی لهات و زبان و حرکت دندان و نفوخ او جهة گشودن سده دماغ و تواتر نزلات مفید و مضر ریه و مصلح او
مویزج و کثیرا و قدر شربتش تا یک درهم است و بدلش دار فلفل است و روغن او که با عصاره او ترتیب دهند و یا کوفته خشک آنرا کوبیده در زیت
آب بجوشانند تا بدو دقیقه رسد و باد و دقیقه روغن زیتون بجوشانند تا آب بسوزد و صاف نمایند محلل و مدر عرق و دافع تبهای بارده و ضماد او
جهة جمیع امراض بارده و تقویت باه شرباً و ضماداً نافع است و سعوط او جهة صرع و درد سر و شقیقه مفید عاقول حاج است و گویند خیوتست
عاج دندان فیل است و در انجا مذکور است عاقر بلغت شامی اسم بر دمیست عاقور اذار قیونست عاقر شمعا ابوفلس است عاقد
اللبن غالیونست غالوسیس عالیس است و در قانون در حرف ضین ذکر یافته عبیران شامل بر نجاسف و شجره مریم است عبهر
نرجس است عبیر اسم عربی زعفران است و مرکب او تمام میباشد در دستور اول مرقوم است عبروس اسم سریانی بروایتی عبعب و عنب
حب کاکنج است عبقر اسم عربی سوسن سفید است عتود اسم بزغاله کمتر از یکساله است عنز قبان هدیه است عثم زیتون جبلیست عثق
بتار شلشه اسم عربی نباتیست بقدر قامتی برگش شبیه ببرگ کبر و سطبر و انبوه در آخر سیم گرم و خشک و محلل قوی و محرق و عصاره خشک
کرده او را چون بکره ضماد کنند سوی آتش نوره میبرد عثرب اسم کزرخت انار است عجم دانه انگور و مویز و امثال او است عجل گوساله
و در لحم مذکور خواهد شد عجا اسم عربی بطر و نبونست عجب گیاه انا هلیل است و گویند حب الکنیل است عجه اسم عربی قسمی از خاگینه
است که کوکو نامند و در خبیص البیض مذکور شد عدس بفارسی مرجو مک نامند بری او گو ماکسابل تبدیر و تلخ است و بستانی بهین و مدور
قوتش تا سه سال باقیست و در حرارت مایل باعتدال و در دوم خشک و بعضی در دوم سرد و خشک دانسته اند و طلای جلد و جرم او قابض و آب
طبیخ او مسهل و مزورۀ او با روغن بادام بعد از رفع تبها مانع عکس و مطبوخ مقشر او با سرکه مقوی معده و بی نفخ است و بغیر سرکه پخته نفاخ و آب
طبیخ او جهة سرفه و درد سینه و مضمضه او جهة قلاع و خناق و فرو بردن سی عدد مقشر او مصلح فساد معده و ضماد او با عسل جهة قروح غایره و با سفیده
تخم مرغ جهة نمله و حمره و شقاق و با برگ کرنب جهة ورم پستان و انجماد شیر و مطبوخ او در سرکه جهة تحلیل خنازیر و اورام و با روغن گل جهة ورم
مقعد و ورم حاره چشم و با تخم خربزه منقی بشره و دافع زردی رخساره و با اکلیل الملک و آب به جهة نزلات و سوختگی او جهة سفید کردن دندان
و استرخاء پلک چشم مفید و اکثار خوردن او مظلم بصر و مولد سرطان و جذام و مالیخولیا و محرق خون و با شیر تبهای مولد استسقاء و قولنج و مضر
بواسیر و مورث عسر بول و حبس حیض و مصلحش روغن کنجد و نخود و با برگ چغندر در استعمال گوشت فربه و سرکه است عدس المر نخم نوعی
از سوسن بریست و مذکور شد و گویند اسم علقم است عدس الماء نوعی از طحلب است که خرء الضفادع گویند عدرنا کند سرانست عدس حبلی نقش
است عذبه بذال معجمه قرة الایل است و در اثل گذشت عروق الصفر بفارسی زرد چوبه گویند و آن بیخ نباتیست برگش شبیه ببرگ گشنیز و
مایل بکبودی و ساقش بقدر زرعی و باریک و پر شعبه و پر برگ و گل او مابین سفیدی و زردی و آب برگش مایل بسبزی و ثمرش مثل خشخاش و قسم صغیر
او مامیرانست در سیم گرم و خشک و جالی و مفتح سده جگر و جهة یرقان و استسقاء نافع است و ضماد او جهة جرب و با شراب جهة نمله و درد
جهة خشک شدن خون زخمها و خوابانیدن و سنون او جهة درد دندان و اکتحال او جهة تقویت باصره و بیاض رقیق و در مرهمها جهة تحلیل اورام و قروح
نافع و بغایت مضر دل و مصلحش لیمو و ترنج و شربتش تا دو درهم است و بدلش مامیرانست و گویند قوت الصبغ است عرن اسم عربی بندق هندیست

دوالی سم و دانوی آب و بیشتر میباشد و در مزاج و افعال مانند سم است و در ظلف مذکور شد و سائیده او بقدر نیم درهم با سرکه جهة صرع و رطوبت
و با آب سرد جهة جمیع سموم و بخور او جهة اختناق رحم مفید و گویند چون صاحب تب ربع او را بقصد رفع تب از حیوان جدا کند دفع
تب او میشود و مجرب دانسته اند و بلغت شام نوع سفید سوفاریقون را عرن مینامند عرعر سرو کوهیست و او را سرو کوتاه نیز گویند و ثمر و
قمرش بقدر فندقه و با اندک شیرینی و غبیرا اهل است و در سیم گرم و خشک و مقاوم سموم بارده و با قوت قابضه و ملین و مدر بول و
حیض و منفتح سده و جهة درد سینه و سرفه و مغص و گزیدن هوام و ضعف معده و بواسیر و درد زهار و ورم و مدی و شکافته شدن
عضل و درد رحم و حبوس و ذرورش مطبوخ او جهة اختناق رحم و ضماد او جهة عرق و تقویت بدن نافع و مورث خشونت سینه و مصلحش
کثیرا و قدر شربتش یکمثقالست و گویند نگاهداشتن عدد فرد او در سر باعث قبول و عظمت در نظرها است عرق انجمار خوبات
و گلها و ادویه باب و مایعه تقطیر کنند مسمی باین اسمست و سریع النفوذ و الطف از اصل انجیر و عرق ماتخواه و دار چینی بهتر اکثر عرقها
است و عرق بکر و عرق شراب و خمر و امثال آن قوتش از اصل آن و سریع الاثر و اکثار او محرق خون و مورث امراض حاره و مهلک است
و عرق فسیکه مخرج جفیر در دستورات مذکور است و در منافع قائم مقام شرابست و در آثار از آن قویتر و بی اسکار و در غایت تفریح
عرق بید ماء الخلافست عرق گوشت ماء اللحم است عرطنیثا اسم سریانی اذر بوبهست عروق الصباغین قوة الصبغ است و گویند
اسم عروق الصفر است عروق الزعفران عروق الصفر است عروق الحمر قوة الصبغ است عرق الکبر اول ریشه نباتاتست عروق البیض
مستعجل است عرق الشجر اسم جنس صموغ است و گویند مخصوص علک البطم است و جمعی مخصوص بقلقونیا دانسته اند عرق الجبال فقر است
عرق الحجر باصطلاح کهربایی مغطر سوی سرنبانست عرق العروس طلق است عرق النور بلغت شام ذنب الخروفست عرق الغالوج
بلغت بغداد صنف اول ابوخنساست عرق الکافور و عرق الطیب زرنباد است عرار اقحوانست عرق اللصف فیخ
کبر است عرق الانجبار بیخ انجبار است عروس بلغت اکبربان کبر میت عرق آهوس و عرف ماهرم اصل السوسن است عرف نسب
عرفج بری بطمونست عرعربری قسم کوچک سرخسنت عرصم اسم بی بادنجان بریست عرضان اسم عربی خنده قوقا و بخود بالاکراد است
عرایس النیل بلغت مصر خشین است عرم سمارش است عرصف کمافیطوس است عرعض اسم درخت سدر بریست و طحلب و حب
الغار را نیز باین اسم خوانده اند عرق بهار اسم فارسی عرق نخوفه تارنج است عرطب حنک است عرد نک اسم فارسی طبسونست
عرد نک پس پرده اسم فارسی حب کاکنج است عززالکبیر عزز الصغیر قنطوریون کبیر و صغیر است عسل اسم فارسی انگبین گویند و بهترین اوصاف مایل
بسرخی و قوام دار است که با اندک حدت و خوش طعم و بی موم باشد و بعد از آن سفید و زبونترین او سبز و سیاه و خشک و تلخ و کهنه است
که زیاده بر دو سال مانده و در غایت حدت میباشد و مورث جنون و محرق اخلاط و مهلک و عسل خام مسهل اخلاط لزجه و محرک سرفه و نفاخ و
موافق معده و درد دادن و ورم امعاء و صالح الغذاء و در جلاء و حدت قویتر از آتش دیده و مسیح است و مس کف گرفته الغوط و نفاخ
و غذائیه بیشتر است و بی نفخ و مدر بول و مسکن سرفه است و مجموع آن در آخر دوم گرم و در اول آن خشک و جالی و مقطع بلغم و رطوبات و
مقوی جوهر حرارت غریزی و جاذب رطوبات از عمق و مفتح دهنهای رگها و تریاق سموم بارده و حافظ قوه ادویه و رساننده او باعضاء و جهة
فضول دماغ و سینه و قصبه ریه و معده و جگر و سپرز و استسقاء و یرقان و حصات و عسر بول و فالج و لقوه و امثال آن و انواع ریاح
و تقویت اشتها و باه و ممزوج او با آب مرطب اعضاء و مدر بول و منقی قرحه مثانه است و با لعاب صنعت مسکن مغص و تشنگی و قی کردن
با آن جهة دفع ضرر افیون و سموم بارده و با روغن شونیز جهة مفاصل و تقویت باه مجرب و با آب زیره جهة دفع ضرر فطر و گزیدن سگ
دیوانه و اکتحال او با آب بیاض جهة بیاض و دمعه و حکه و جرب و نزول آب و با انزروت و نمک سنگ جهة ریاح و رطوبت گوش
و تنقیه چرک او نافع و با عذبه جهة شقاق زخمها و بردن گوشت زیاده و التیام او مجرب و با نوشادر جهة برص و بهق و طلای او حافظ جثه
میت از فساد و مانع تعفن گوشت و پیه و مراره و حافظ قوه سایر اشیاء و با سرکه و نمک جهة تحلیل اورام و رفع کلف و حمول
او جهة علاج رحم زنان نفساء و ضمادش جهة رفع قمل و رشک و قوی کردن قضیب که بعد از حمام مکرر تضمید نمایند و با آرد گندم
جهة گشودن دمل و نضج اورام و با زراوند طویل و کرسنه جهة التیام جراحات عمیقه مجرب و بخلاف سایر شیرینها جهة قروح لثه و لهات

و تقویت دندان سفید است و مطبوخ او با شبت جهت رفع آثار ضربه و قوباء و غرغرهٔ او جهت پاک کردن چرک جراحات ملق و لوزتین
و حقنهٔ او با آب بارتنگ تا ۳ روز جهت قرحهٔ امعاء و بعدیل او مضر محرورین و در ربع الاستحاله بصفرا و مصدع و مفسدین دماغ حار و مصلحش سرکه و قدر شربتش
در بوست برنج و آب میوها کر شربت قدر شربتش تا پانزده مثقال و بدلش دو ثلث ابکور بیست و از خواص مجربه عیلست که چون زنان حامله آب
شربت نموده باشند تا شنا بشند باعث سقط کرددو در غیر حامل این اثر مفقود است علق اوداو مالی است و مذکور شد
علق طرزد شیرهٔ نباتیست علیج اسم مصری ضیمو طینا است و صنف احمر نخود بربر از بیر داشته اند عایج شاخهای تازه رویده
اشجار است که هنوز مستحکم نشده باشد علق لبنی میعهٔ سایله است عصب القصب ابیخ کرمست علق البلادر در حرف بلا در است علیق خنک
که در حرف بلادر است علق خنک خرنوب النبطی است و مذکور شد عشبه محففه عشبا آثار بلغت اندلسی و آن یاسمین بریست
و در ظیان گذشت و مغربیها او قویترو یاسمین بری سایر ولایات ضعیف الاثر و بتجربه رسیده و طریق خوردن عشبه در دستورات
مذکور است و جمیکه او را در همه سوادها بیشان چوب چینی دانسته اند اصلی ندارد بلکه جهت صاحبان مفاصل مزمنه و صاحبی مزاج
بسیار سرد قویتر از چوب چینی و در سایر امراض و اثر به ضرر او زیاده از نفع است و سفوف او هر روز نیم درم بتقال با نبات تا یکهفته و زیاده
بر آن جهت مفاصل مزمنه مجرب و در بعضی ازمنه حضرا و را قویتر از مسهل او یافته است و ضماد او با کلاب جهت تسکین درد انها و تحلیل اورام نفاخ
نافع و عشبه مسباع کراث بفتح کاف است عشر در سکر ابعشر گذشت عشرق بلغت حجاز سنا عریض الورقست و بعضی گویند
روایت و ابن تلمیذ گوید که ماهیت برکش شبیه برگ خار و سرخ و خوشبو و عرب آن استعمال مینمایند و دیسقوریدوس غیر او دانسته است عشقه
نباتیست مثل لبلاب و بسیار کم برگ و شاخهای او دقیق تر از لبلاب قویتر و در از تر و بهر درختی که بچسپد خشک کند و عشق مشتق از اوست
و تخمش شبیه بحلبه و از آن کوچکتر و در شکل لوز مانند و بعض اطبا امیرمان کر از کشوث دانسته اند عصفر الراعی کبیر و صغیر میباشد کبیر رز صغیر
ماده است و بفارسی کبیر را اسرخ مرزنامند و تخمش و ساقش سرخ مایل به بنفشی و در باغها بسیار است و صغیر او را در شکل فاک بره گویند برگ
و ساقش سبز و کوچکتر از کبیر و تخمش سفید و گویا خاکستر بر همه برگهای او پاشیده اند و تخم هر دو قسم او در زیر برگها و انبوه و در افعال کبیر او از صغیر
قویتر در سیم سرد و در اول خشک و رادع و مدر بول و مبرد و تسکین حرارت باطنی و ظاهری و قابض و قاطع نفث الدم و آب او قاطع حیض
و جهت قرحه امعاء و نفث الدم و سیلان و اسهال مرار و صفراوی و تبهای او و ضماد او جهت بادسرخ و اورام حاره و منع انصباب مواد و جراحات
تازه نافع و حمول او قاطع حیض و مضر ریه و مصلحش انجبرو قدر شربتش از ده تا هفت مثقالست عصفور بفارسی گنجشک و بترکی سرچه نامند برکاملی
میباشد در دوم گرم و خشک و بترکی گوشت او مسخن و محرک باه و مولد منی و مغز سر او که در وقت هیجان کیر بند بغایت سفید و تخم او در تسمین
بدن بعدیل و مغز سر او با زردهٔ تخم مرغ مهیج باه و حمول او با شراب باعث سرعت حمل زنان عاقر و خون او زبل او و جالی بیاض عین
و زبل او جهت کلف و ثآلیل مفید و مضر محرورین و مصلحش آب انار و ثال آن و استخوان سائیدهٔ او مقوی معده و جهت اسهال نافع و سائیدهٔ
او بغایت مفرح است و چون مو مقعد کنجشک را پاک کرده در ثقبهٔ گوش بدارند در حال دردا ساکن گرداند و مجربست و چون مجموع
او را از موی پاک نموده نوسر و زنده در آشیانهٔ زنبور عسل بیاویزند تا از نیش مکس عسل کشته شود انگاه در روغن بجوشانند بدهن روغن
زنبور جهت استرخاء عصب و نقوط مجربست عصیر الرطب سیلانست عصاره سوس ربّ سوس است عصاره ابرافشرده نبا
نباتست اعم از آنکه خشک کنند یا نکنند و هر یک در ضمن اصل آن مذکور است عصب و عصاب شیطرجست عصفر احریض است عصفر
بری باد آورد است عصفر هندی کوید بلغت مصر قشر فاز است عصبه سلیمان است و کویند فنوس است عصب نوارس است عقاه
خشخاش اسود فیونست عصاره هفرط افافیا است عصارهٔ ماميثا شیاف مامیثا است عصفور شوک نغر است عصفور سیاح صفرا
غوست عصفره خیری زرد است عصفور الجنه خطاف است عصی هرمس حلبوبست عصوان خنثی است و گویند اسقیل است عصا
بضاد معجمه اسم جنس اشجار کوچک خاردار است عضابات اسم جانوران گزنده است عضابه ضب است عفرس خطمی بریست عطان
دنبا فوس است عطب قطن است عطفل مراج است عطاره اسم نبطی سنبل رومیست علوس اسم عربی حمار وحشی است عطر
منشم حبة المنشم است عطار و بلغت اکیربان روح توتیا است و بعضی زنبق را بابن اسم میخوانند عظم بفارسی استخوان و بترکی سموک

نابض و جهت استسقاء و فالج و امثال آن وضعف جگر و یرقان و جهت ضعف باه صحیح است

علق اوداو علق طرزد علیج عایج علق لبنی عصب القصب علق البلادر علق خنک عشبه

عشقه

عصفر الراعی

عصفور

عصیر الرطب عصاره سوس عصاره عصب عصفر عصفر بری عصفر هندی عصبه عصب عقاه عصاره هفرط عصاره مامیثا عصفور شوک عصفور سیاح عصفره عصفور الجنه عصی هرمس عصوان عضا عضابات عضابه عفرس عطان

نامند و اکثر خواص استخوان حیوانات در ضمن اصل مذکور است سوای استخوان انسان که در خواص بهترین عظام است در دوم سرد و در اول
سیم خشک و سوختهٔ او در آخر سیم خشک و شرب او جهت صرع مجربست خصوصا با اندک صبر زرد و پاشیدن سوختهٔ کهنهٔ او با سکنجبین جهت ورم سپرز
و با عسل بغایت مقوی باه و ذرور او جهت قروح اعضاء عصبانیه و با سرکه جهت سوختگی آتش و با مازریون جهت آثار آبله و غیر آن نافع و قدر شربتش
تا دو مثقالست و کذاشتن دندان آسیای با استخوان بال راست بیدار در زیر سر نائم موجب عدم بیداری اوست تا همچه بر ندارند و نا
داشتن او در زیر سر که کذاشتن مانع احتلام است و دفن کردن کاسهٔ سر در برج کبوتران سبب کثرت ایشان میشود و چون دو دندان پیش
سگ و گربه را در میان جماعتی بینداز ند و ایشان ندانند باعث خصومت آن گروه میشود و چون استخوان شکسته بجای استخوان آدمی شکسته باشد
و بر طرف شده بگذارند التیام میابد و ضماد استخوان مسنگ پشت با صبر موی آتش نوره مبرد و در رفع زخمها بعد بلیت عظم آسیق عرنست
عظایه اسم عربی سالامندراست عظلم گیاه نیل است و قطلب را نیز نامند عظا نوعی از صدفست عفصیح نوعی از بلوطست و مذکور
شد عفار اسم عربی قطلب است عفص بفارسی مازو نامند و درخت او شبیه درخت بلوطست و در بعضی بلاد یکسال بلوط بار میدهد و یکسال
مازو و بهترین او سبز و بی سوراخ و قوتش تا ۳ سال باقیست در دوم سرد و در سیم خشک و قابض و حابس حیض و اسهال و عرق و طبیخ او جهت سیلان
رطوبات رحم و سفوف او با زردهٔ تخم مرغ جهت قرحه امعاء و اسهال کهنه و ضماد پختهٔ او جهت جمیع اورام مقعد و خروج آن و رفع بد بوئی عرق و با
سرکه جهت قوباء و باد سرخ و سیلان حیض و بر آمدن ناف اطفال و سوختهٔ آن قاطع سیلان خون از همهٔ اعضاء و مجفف قروح و مانع نمو و اگر
و سنون و مضمضه طبیخ او جهت قلاع و تقویت لثه و دندان و کرم آن و اکتحال او جهت دمعه و سلاق و جرب و آب او جهت سیاه کردن
موی و استحکام رنگ مداد موثر و نفوخ او قاطع رعاف است و مضر سینه و حلق و مصلحش کتیرا و شربتش یکمثقال و بدلش پوست انار است
عقیق بهترین او سرخ و زرد و سفید است در دوم سرد و خشک است و سحق او لطیفتر و مقوی دل و مفتح سدهٔ جگر و سبز زور زاننده حصاة
و رافع خفقان و پاشیدن و ذرور او قاطع نزف الدم جمیع اعضاء و سوختهٔ او مقوی لثه و رافع سستی او و دندان متحرک و مقوی باصره
و انگشتری او باعث هیبت در نظر خصم و استجابت دعوتست و مضر گرده و مصلحش صمغ و شربتش تا نیم درهم است عقرب باصطلاح کیمیاگران کوکرد است
و بعربی اسم کژدم و آن شباله و جراره و الوان میباشد و نیمه در حین حرکت دنباله را بلند دارد و شباله نامند و بچه دنباله را اکشد
جراره و از شباله کوچکتر میباشد و زبونترین اقسام او سیاه پردار است و بهترین او در مداوا زرد شباله و بتجربه رسیده که چون آجر ها
اب ندیده را اندک آب پاشیده و بر روی هم بگذارند خصوصا در تابستان عقرب بسیار از او متکون میشود در آخر سیم سرد و خشک و شکافته او را
بر موضع گزیدهٔ عقرب ببندند جذب سمیت میکند و پاشیدن بر شتهٔ کردهٔ او جهت قرحه سینه و سرفه و رفع سم عقرب گزیده مفید و سوخته
او با ادویهٔ مناسبه جهت رفع سنگ گرده و مثانه و عسر بول بعدیلست و اکتحال او را با فلفل و ادویهٔ حاره جهت بیاض و ناخنهٔ چشم حیوان دنان
مجرب دانسته اند و با سرکین موش بقدر نخف و تقویت باصره و طلای او جهت ساقط کردن دانهٔ بواسیر و رفع برص و بهق و نمش و کلف
و قروح خبیثه قوی الاثر است و روغن او که زنده او را بعد از زیت و شبشاه در روغن زیتون که بحد سوختن رسد جهت رویانیدن موی داء
الثعلب بعدیل و بستن بعد عقرب قیفیدکرده بر ران زن که همیشه سقط جنین شود مانع سقوط میگردد و گزیدن عقرب بر غیر عصب
رافع فالج و از مجربات شمرده اند و پاشیدن او مضر ریه و مصلحش گل ارمنی و تخم کرفس و شربتش تا نیم درهم است عقرب بحری ماهی صدفی
خاردار است و سرش بزرگ و خارهای سفید بر آن رسته و نیش آن حیوانست و گزیدن و باعث سوزش عظیم میگردد و اکتحال سوختهٔ او جهت
نزول آب و غشاوه و بیاض و قرحهٔ چشم و طلای او جهت داء الثعلب مفید است عقاب باصطلاح کیمیاگران نوشادر است و در لغت اسم
طایر سبعی معروفست و بفارسی الوه و بترکی قراقوش نامند در دوم گرم و خشک و خون او محلل اورام و زهرهٔ او جهت نزول آب و غشاوه و بیاض
و تقویت بصر و زبل او جالی کلف و خوشش حار و محلل خنازیر است عقعق از طیور معروفه و از کلاغ ابلق کوچکتر و مطبوخ و بترکی صقصقان
و در صفهان غلاجاره نامند گرم و خشک و ردی الکیفیت و در خواص قریب بغراب ابقع است و اکتحال زهرهٔ او مورث محبوبی در نظر
خلایق است عقار کوهان عاقر قرحا و کویند فاوانیا است عقار حمرست عقار اطینثا اسم سریانی آذریونست عقار غیرون اسم
سریانی شراس است عقار اسوسالی اسم سریانی ایرساست عقاقیر اسم جنس ادویه است و عقار اسم مطلق دواء عقبان اسم ذهب خالص است

عظم بستن عظایه عظا عفصیح عفار عفص

عقرب بحری عقاب

عقعق عقار عقار غیرون عقار اسوسالی عقاقیر

عقبلا عقربان عقیدة العنب عقده عکوب عکبه عکه عکرش عکبر

عقبلا اسم عربی غوره است عقربان بلغت اندلس اسقولوفندریون است عقیدة العنب میفنج است عقده بلغت مصر چوب زرنگ
است عکوب نوعی از حرشف است برگش باریک و خمش سبز و مستطیل و چون برشته کنند لذیذ میشود و با قهوه مغشوش میکنند و بغایت
شبیه است و باز خواص در حرشف مذکور است عکبه نعنع بریست عکه عقیق است عکرش اسم صنف اذخر است و بعضی گویند
ریاس است عکبر نزد جمعی موم کم عسل است که در اشیانهٔ زنبور عسل یافت میشود و نزد بعضی وسخ الکواره است که بفارسی بر موم گویند و آن
موم سیاه است که زنبور اشیانه بان سد میکنند و در آخر دوم گرم و خشک و لطیف و جاذب قوی پیکان و خار از بدن و بخور او جهت
سرفهٔ کهنه و ضماد او جهت قوبا نافع و در استحکام استخوان شکسته و ضربه و سقطه و رفع خوف نایب مناب مومیائیست و لهذا مومیائی نحلی نامند
و قدر شربتش یک مثقال است که با ده مثقال نبات یا عسل که با آب شربت نموده باشند بنوشند علیق نباتی است خاردار و در برگ و گل
شبیه بگل سرخ و ثمرش در شکل و طعم مثل توت سیاه و در دیلم توتش و بترکی بجوریکان نامند مرکب القوی و سردی و خشکی در اول و عاقبت(?)
سجد در دوم و جمیع منافع اورا مجرب یافته اند بهمه اجزا او رادع و حابس نفث الدم و سیلان رحم و مجفف و مبرد و مقوی جشا و
عصارهٔ مسحوق برگ و ساق تازهٔ او با اندک صمغ جهت جمیع امراض حاره و بارده چشم خصوصا قرحه و دمعه و ورم و ناخنه نافع و کشاینده ...
و التیام دهندهٔ زخمها و حابس اسهال و فضلات و خونست و جهت بواسیر و سیج سفید و خاییدن برگ او جهت قروح لثه و قلاع و بدبوی دهان
و شاشیدن او با گلاب در حیض مانع حمل و ضماد برگ او مانع زیاده شدن آکله و منع و رافع زخمهای سر و برآمدگی حدقه و بواسیر و مقوی معده
و مانع انصباب مواد با آن و ثمر او قابض تر از سایر اجزا و مقوی امعا و بیخ او ریزاننده سنگ گرده و طبیخ برگ و ثمرش سیاه کننده
موی و مضر گرده و مصلحش شکر و قدر شربتش از عصاره و شکوفه او ۳ درهم است و قسم کوهی او بسیار کم خار است و سفید و ثمرش مایل بزردی
و در افعال مانند غیر جبلی و شکوفهٔ او محلل است علیق الکلب نباتی است بسیار بزرگتر از علیق و شبیه بدرخت مورد و برگش عریض تر از
برگ مورد و شاخهای او با خارهای صلب و گلش سفید و ثمرش مثل زیتون و سبز و بعد از رسیدن سرخ میشود و در جوف آن چیزی مانند پشم و خوردن
جوف او مهلکست و در التیام جراحات مجرب دانسته اند و مستعمل از آن ثمر او است که جوف او را پاک کرده باشند و طبیخ آن با شراب
بغایت قابض طبع و حابس بول و گل او سرد و خشک و قابض و مجفف و جهت اسهال دموی و صفراوی و ضعف معده و ذرب و نفث
الدم سینه نافعست علق بفارسی زلو و دیوچه و بترکی سلوک نامند کرم سیاه است بقدر انگشتی و از آن بزرگتر و با خطوط سبز و در
آبهای و رمیهای متعفن بهم میرسد و در ازرجه و اعضاء ضعیفه و صغیره که قابل محجمه نباشد مثل پلک چشم و بن دندان بدل حجامت است و در دوم
سرد و خشک و سوختهٔ او جلای آثار و مفتت حصات و قطور او با روغن بنفشه جهت حرقت البول و حرقت مثانه مجرب یافته اند و مسحوق
او با صبر مجفف بواسیر و سعوط او با عسل محلل خناق و طلای سوختهٔ او در روغن زیتون جهت قوی کردن قضیب بغایت مؤثر و ضماد سوختهٔ او با سرکه
با آب بیخ جهت منع رویانیدن موی که کنده باشند مجربست علیق القدس عنیق الکلب است علک اسم چیزیست که قابل مضغ باشد از نم
نرمیدن(?) مثل سقز و مصطکی و مثال آن علک الانباط علک البطم است و اسحق بن عمران گوید که صمغ درخت پسته است و در منافع مثل
سقز علک البطم بفارسی سقز و باصفهانی قندرون نامند و آن صمغ درخت بطم است در آخر دوم گرم و خشک و محلل و ملطف و مدر بول و مقوی
هاضمه و باتفاق حکماء یونان و روم در جمیع افعال بهتر از مصطکی و شرب او با عسل جهت زخمهای باطنی و سنده روس و زردهٔ تخم نیمبرشت جهت شکستگی
اعضاء بهتر از مومیائی و رافع عیاء است و چون یکوقیه او را با دو وقیه پیه کرده ... قدر مضاعف بگدازند و مجموع او را در هر دو سه شب وقت
خواب بنوشند جهت خفقان و سرفهٔ رطوبی بی عدیل و چون ضماد کنند جهت کجی ناخن و درد اعضاء و شقاق بزمین خصوصا با قدری شنجرف مجربست
و تضمید علک البطم جهت شقیقه زخمها و گوشت آوردن و جذب خار و پیکان و رطوبات غایره از بدن و با روغن زیتون جهت تحلیل اورام
و شکاف عضل و قوی کردن عصب نافع و خوابانیدن او جهت جذب بلغم دماغی و تحلیل رطوبات معده و تنقیه حلق از اخلاط لزجه مفید و مضر
محرورین و مصلحش سکنجبین و گویند مضر عصب است و مصلحش عسل و قدر شربتش یک مثقال علقة طفیقوطس(?) گویند اسم است علف هندی اسم
فارسی اسقوروفس(?) علو ادعلقی صبر و نبات است و هست علس سلت است علوفن یونانی میفنج است علک یابس فلفونیا است
علک رومی مصطکی است علف رطب و خشک علقم اسم جنس نباتات تلخ است و گویند مراد از او قثاء الحمار است و بعضی گویند حنظل

علیق نبات است ... در نزد اطبا مخصوص ... روغن ... از روغن صاف ... است (?)

علیق الکلب

علق

علیق القدس علک
علک الانباط علک البطم

علقة علف هندی علو
ادعلقی علک علس
علوفن علک یابس
علک رومی علف علقم

علم علوقس علیسی
علت علجار عره
علیج عمار عنبر

علم بلغت اکبر بان زرنبخ است علوقس خیارزه است علیسی نبات صبر است علت خندیلی است علجار فراج است عره
کروفس است علیج نوعی از خربزه است که بابخم او خوانند عمار بنک اکس است عنبر رطوبتیست که مانند موم مایع در قعر بحر منجمد میشود و از
جزیرها و دریای عمان و بحر مغرب و چین در وقت جذر و مد در داخل بحر میکنند و صاف او بر روی آب از تموج مجتمع و مایل
بیند و بر میشود و او را شمامه نامند و آنچه مخلوط بخاک و ردی است بجهت ثقل در قعر آب مینشیند و صفائی کم و سیاه میباشد و عنبر تخته نامند
و بهترین او اشهب مایل بسفیدیست با دهنیت و خوشبوی باشد و بعد از آن مایل بازرقی و زردی و بعد از آن مایل بسیاهی و بدترین او سیاه
صفائیست و قسم بلغی است که ماهی او در فرو برده و بجهت امراز کرده باشد یا الکما از جهت افراط فربهی کشته باشد و از شکم او بیرون آورده
باشند و مصنوع او را که از لادن و کچ و موم و عنبر سیاه باوزان معلوم ساخته باشند از غیر مصنوع تفرقه بسیار مشکل است و خاص
او در خاییدن منقطع منکسر دو و عنبر در دوم گرم و در اول خشک و حافظ ارواح و قوتها و بغایت مفرح و محرک اشتهای باه و مفتح سده
و اعاده کننده قوتها که از شرب دوا و از جماع کم شده باشد و یا از زهر سموم و مقوی فعل معاجین و تراکیب و بالطبع رافع امراض بارده
دماغی و بالخاصیت نافع امراض حاره آن و جهة جنون و نزلات و شقیقه و امراض سینه و گوش و بینی و سرفه و ربو و خفقان و غشی و قرحه
شش و ضعف دل و معده و جگر و استسقاء و یرقان و درد معده و سپرز و کرده و ریاح و فالج و لقوه و رعشه و مفاصل و عرق النساء و تقویت
حواس و انعاش حرارت غریزی نافع و مداومت او با ماء العسل جهت اعاده باه مایوسین و طلای او با غالیه در دو عضو حاره جهت تقویت اعضای
تناسل و تحریک باه و بر احلیل باعث شدت لذت جماع طرفین و بدا فراط در شرب ... و هر روز تا ۳ روز جهت درد معده و فم
معدهٔ قدیم و جدید مجرب و بخور او مصلح هوا و وبائی و گریزاننده هوام و بوییدن او در جمیع امور مذکوره قوی الاثر و باعث غلیان خون
در وقت آن و تولد شری در محرورین و مصلحش کافور و سیوماسیر و تر و سعوط او با روغنهای حاره رافع امراض بارده دماغ و سده آن و گویند
مضر امعاء است و مصلح او صمغ عربی و نزد بعضی مضعف روح ... است و قدر شربتش یک دانگ تا یک مثقال او که با دو چندان بنفشه و نیم مثقال
صمغ عربی سه دفعه در یکروز خورده شود تفریح او بحد سمی میرسد و بدلش بوزن او مشک و زعفران است عنب بفارسی انگور و بترکی
اوزوم نامند بهترین او شیرین و نازک پوست بزرگ دانه کم تخم است در آخر اول گرم و تر و در غذائیت بهترین میوه ها و بغایت مسمن
بدن و معدل امزجهٔ غلیظه و صاف کنندهٔ خون و مولد خون صالح و جهت افزونی پیه گرده و رفع سواد سودا و احتراق خلط نافع و مصلح
حال سینه و شش و مضر معدهٔ رطبه و ریحی و مصلحش زیره و رازیانه و مضر سده جگر و سپرز و قولنج ریحی و مصلحش تخم کرفس و ملین طبع و مورث
تشنگی و مصلح او سکنجبین و غذا ... است و آب سرد بعد از انگور بغایت مفسد آن و مورث استسقاء و تپهای عفن است و باید بعد از
چیدن او بدو روز تا دو نمایند و ما بین دو طعام خورده شود و دانه او در دوم سرد و خشک و مولد ریاح و مضر معده و امعاء و سوختهٔ او جهت
جراحات و طلای آن با مره و رطوبت چشم نافع و پوست او مولد ریاح و بسیار بطئ الانحدار است و انگور نارس و عفص مایل بسردی و کثیف است
و روغن انگور که مکرر آب و ثفل از او با روغن زیتون جوشانیده صاف کرده باشند گویند و انواع میباشد بری و بستانی و هر یک از آن
انواع نر و ماده میباشد و قسم نر او کاکنج است و نر بستانی مسمی بکاکنج بستانی و قسم نر جبلی مسمی بکاکنج منوم و قسم ماده بری را عنب الثعلب
مجنن نامند و قسم ماده بستانی که بلغت مغربی فنا(?) نامند عنب الثعلب معروفست و از مطلق او مراد همین نوع است نبات او ما بین شجر
و گیاه او پرشاخ و برگش مایل بسیاهی و عریض تر از برگ ریحان و دانه او زرد مایل بسرخی و از نخود کوچکتر و با اندک شیرینی و لزوجت و تخم او سفید بقدر
خشخاش و قسم سیاه او غیر مستعملست و در دوم سرد و مایل بخشکی و نزد بعضی در اول سرد و تر و مستعمل دانه او است و رادع و مبرد و ملطف و با قوه
قابضه و مسکن تشنگی و رافع اورام حاره و ... آب او با شکر محلل اورام باطنی و امراض احشا و مسهل اخلاط مراری و رافع مغص و زحیر و ورم
... و استسقاء حار و حقنه او جهت جنون و شری و تنقیه امعاء و ضماد او جهت ورم معده و التهاب او و سایر اعضاء و اورام حاره و باد سرخ و سوختگی
آتش و زخم آبله و قروح ساعیه و سرطان متقرح و درد سر و عصارهٔ او جهت تقویت باصره و قرحهٔ او و جهت رفع سیلان حیض و رطوبات و طلای او
با نمک جهت جرب و حکه و با نان جهت عرق و با روغن گل سرخ و سفیداب جهت اورام حاره و غرغرهٔ او جهت ورم حلق و درد دندان بغایت
مؤثر و بخور و نطول او جهت نزلات و قطور او جهت امراض گوش و بینی نافع و گویند مضر مثانه است و مصلحش قند و بدلش کاکنج و نزد بعضی

عنب

۲ ... در آفتاب بپرورده باشند
محلل ... عنب الثعلب بفارسی ...
و بترکی ... نامند ...
تاجزنیری(?)

بطباطه و قدر شربتش تا پنجمثقال و در مطبوخات ده مثقال و از آب او تا بیست مثقال و آب غیر مطبوخ او بغایت مقیّ است عنب
الثعلب مجنن نبات او را برگ مثل کنگر و بیخار وده دوازده شاخ از یک ریشه میروید و بقدر زرعی و در اطراف شاخها فلافلی شبیه بزیتون
و بزرگتر از آن و عریض و با زغب مثل بار درخت چنار و بعد از شکفتن غلاف شکوفه او سیاه و ثمرش شبیه بخوشه و در آن دو دوازده دانه
مدور سیاه و سخت و شبیه بدانه ریق و بیخش سفید و بطبر و میان تهی و بقدر زرعی و نبت او کوهها و در چهارم سرد و خشک و یکمثقال او بغایت
مسکر و زیاده از آن تا چهار مثقال کشنده است و در ضمادات مواد حاره استعمال او را جایز دانسته اند عنب الکلب بترکی قره آغاجی
گویند و درخت کوهیست نر و ماده میباشد و شاخهای او بسیار مایل بزمین و باچتر و بیخار و برگش مثل برگ انار و مایل به پهنی و ثمرش بقدر
کنار و خوشه دار و مثل کاکنج سرخ و در جوف آن چهار بیجه دانه کوچک و طعم او با شیرینی قلیلی و تلخی بالزوجت و قبض و گلش زرد
مایل بسبزی و در جنس زعرور است در آخر اول سرد و خشک و رافع نفث الدم و بیخش مایل بسرخی و بسیار مجفف و جاذب و محلل اورام است
و بیطاران پوست او را در ورم دواب میگذارند تا چرک آورده بشود و ماده او را برگ درشت تر و شبیه ببرگ شمشاد و از آن کوچکتر
و غیر چتری و بیخ او عودیه نیست و سایر اجزاء او با سمیت است و در بلاد کرمان و درستان و شیراز کثیر الوجود است و برگلک نامند و برگ
او سکر است بخلاف بیخ او عنب الحیة شامل ثمر فاشرا و ثمر کبر است عنکبوت بفارسی کارتنه و بترکی اورومجک نامند و اقسام میباشد
و مراد از مطلق او عنکبوتیست که در خانها میباشد و دیگر اقسام او را نامهای مخصوص است مثل رتیلا و غیر آن و مزاج همه سرد و ضماد سحوق
عنکبوت مانع ورم جراحات و مطبوخ او در روغن زیتون محلل اورام و با روغن گل سرخ رافع درد گوش حار و تعلیق بعضد او بر بازو و بخور او رافع تب
ربع و دوام عنکبوت قاطع نزف الدم جراحات و عاقف و مانع ورم جراحات غیر عمیق است و چون بسرکه تر کرده در داء الثعلب ضماد کنند
رفع آن میکند و مجربست و سوخته او جهت طلاء ناصره و تقویت چشم و منع قبول مواد و حمول او با نوشادر جهت بواسیر مفید است عناب
بهترین او رسیده بالیده شیرین است و خشک او بهتر از تازه و معتدل در حرارت و برودت و مایل برطوبت و قوتش تا دو سال باقیست
و ملین حشاء و مسهل اخلاط رقیقه و منضج غلیظه و رافع خشونت سینه و حلق و آواز و صاف کننده خون و مولد خون صالح و مسکن التهاب
و تشنگی و حدت خون و جهت سرفه و ربو و درد گرده و مثانه و سینه و امراض مقعد و فساد مزاج جگر و با سکنجبین جهت تسکین حدت بلغم و اکثار او
نفاخ و دیر هضم و مصلحش شکر و مویز و مقلل منی و مصلح او عسل و ادویه باهیه و در مبرودین گلاب و شکر و برگش مغیر ذائقه بحدیکه تمیز طعم نشود
نمود و شراب مطبوخ برگ او هر روز نیم رطل با قدری شکر در عرض پنج روز رافع خارش بدن و مجربست و ذرور خشک او در رفع آکله و قروح خبیثه
مجرب خصوصا چون بعد از طلا کردن عسل ذرور نمایند و پوست ساق درخت او تنها و با سفیداب جهت قروح خبیثه سعدیل و شرب
تازه چوب او رافع حکه و جرب و سحج و طلاء او جهت تشنج اعضاء و بیرون رفتن و حرکت کردن استخوانست و شرب عناب سائیده با دانه
او رافع قرحه معا و صمغ او با سرکه جهت قوبا و با ادویه مناسبه و تنها جهت امراض چشم مفید و قدر شربتش تا پنجاه عدد و بدلش سپستان عنقود
اسم جنس خوشهها است و عناقید جمع او است و اسم مخصوص نباتیست شاخ بقدر سه شبر و برگش مثل سداب و دریزه و شکوفه و خوشه او سرخ
و مملو از تخم و در رائحه شبیه بسداب سرد و خشک و مقوی اعضاء و مانع ریختن مواد باعضاء و ضماد او رافع اورام حاره و التهاب او مسکن
حدت خون و صفرا است و قدر شربتش تا سه درهم عنم بلغت یمن درخت شاهی دارد و شاخ او نامند و از شاخهای درختها میروید و غیر مستوی
است برگش سبز و باطراوت و انبوه و کوچکتر از برگ بادام و گلش سرخ و خوش منظر در دوم سرد و خشک و مقوی معده و حابس اسهال و صلاب
و نزف الدم و حیض است شربا و ضمادا و حمولا و خائیدن برگ او مقوی دندان و لثه و ضماد و ذرور او جهت جراحات تازه نافع است عنفز
بفتح اول بزماده است و در معز مذکور میشود عناق بزغاله است و در جدی مذکور شد عنزب سماق است عنب الجن فاشرا ست عنجد
عجم الزبیب است و جمیع دانه اثمار را شامل است عنصل بصل الفار است عنقران آذربویه است عنقلی اسم یونانی شلجم است عنم
بقم است و نزد بعضی دم الاخوین است عنقه اسم عربی مرزنجوش است عنزروت انزروت است عوسج قریب بدرخت انار
و بی خار و برگش تند و مایل بدرازی و با رطوبت چسبنده و ثمرش بقدر نخود و مایل بطول و سرخ و در درخت بسیار میماند و غیر نزد و قسمی
از عوسج را برگ مایل بسبزی و خار و شتر و شاخها دراز میباشد و ثمرش عریض و با غلاف مجوع او در دوم سرد و در آخر دوم خشک و بیخ او رخون

(حاشیه: عنب الثعلب — عنب الکلب — عنب الحیة عنکبوت — عناب — عنقود — عنم — عنفز عناق عنزب عنب الجن عنجد عنصل عنقران عنقلی عنم عنقه عنزروت عوسج)

اورا

هر روز بقدر یکقفیه با یک رطل آب بجوشانند تا ثلث بماند و صاف او را بنوشند چهار پنج مجلس عمل میکند و جهت جذام مجرب دانسته اند
و دافع سودای سوخته است و ترکیب او آنکه دو روز قبل از آن اسفیدباج با گوشت گوسفند تناول نمایند و در روز سوم طبیخ مذکور را بنوشند و تا چند
گاه بدستور عمل کنند و باید در روز دیگر شرب او که روز راحت است حمام بروند و مؤلف تذکره طبیخ مذکور را جهت قروح رطبه و جرب
و حکه و رفع آثار بهتر از چوب چینی دانسته و عصاره تازه او جهت جرب صفراوی و ضماد برگ تازه او جهت نمله و جمره و با حنا جهت جرب و حکه و
عصاره خشک کرده او و طبیخ برگ او که بقوام رسد جهت جمیع دردهای چشم خصوصا با سفیده تخم مرغ و با شیر زنان و با شیره زعفران پیه دیل و قطور برگ
تازه او جهت رفع بیاض مجرب دانسته چون یک هفته مکرر کنند و چون بیخ او را ریزه ریزه کرده با مورد بسوزانند جهت قروح مقعد و منع زبانی
قروح خبیثه مفید و باییدن موی سریع الاثر است و ثمرش در جمیع افعال مثل برگ او و قاطع نزف الدم و اسهال دمی و سپرز و مورث قولنج و
مصلحش کتیرا و بالخاصیت تعلیق شاخ او بر سقف خانه و در دروازه مبطل سحر و با خود داشتن مورث جاه است عود اسم جنس چوب و شاخ
اشجار است و باصطلاح اطباء مراد چوب درختی است که از جزایر چین و هند خیزد و گویند بعد از قطع درخت مخصوص مدتی در زمین دفن
میکنند تا بصفات مذکوره متصف شود و آنچه زیاده در خاک مانده باشد ست و سبک و متغیر میباشد و او را مولد قمل دانسته
عود قماری نوعی است که احتیاج بدفن ندارد و اقسام عود هر یک باسم بلدان موسوم مثل سمندوری و هندی و غیرها و بهترین او صلب و سیاه
و براق و خوشبوی و تلخست که در ته آب نشیند و آن مندلیست و قماری و هندی کم بکمتر از آن و سمندوری است غالب و بدترین
وحیلی او با خطوط سفید اند و هر چه بر روی آب ایستد فاسد است در آخر دوم گرم و در سیم خشک و قاطع اقسام بلغم و در تقویت معده
بعدیل و مفرح و لطیف و مفتح سدد و محلل ریاح و مقوی دل و دماغ و جگر و حواس و اعصاب و احشاء و حابس طبع و رطوبت معده و عفونت
او و ادرار بول که از برودت و رطوبت و ضعف مثانه باشد و هاضم و حافظ صحت حوامل و جنین و جهت ربو و خفقان و سرفه و ضیق النفس
و استسقاء و غشی و غثیان و سپرز و تقویت باه نافع و مطبوخ او با شراب ریحانی پازهر سموم و بخور او محلل رطوبات دماغ و مقوی دل
و دماغ و سوخته او در جلای دندان مجرب و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و کافور و مضر سفل و مقعد و مصلح او صمغ عربی و گلاب و شربتش تا یکمثقال
و عود بیخ قسم ماده عنب الدب است که بترکی مردار آغاجی نامند و در کرمان بسیار میباشد بقطر ساعد و ارتفاع ذرعی زیاده و انبیق
و پازهر و خوشبو و در افعال بسیار ضعیفتر از عود هندی و بدل او میشود عود الحیة دوائیست که او را مؤمن فروی ذکر نموده و قبل از
او کسی مذکور نساخته و آن نباتیست که از بلاد بربر و سودان بسیار خیزد و شبیه بسوسن و بیخش شبیه باصل السوس و با صلابت و خوشبو
مانند عاقرقرحا و تلخ و تند و در سیم گرم و خشک و تریاق جمیع سموم و نگاه داشتن او مانع گزیدن جمیع هوام و چون مار در زیر سایه رود و او را بیند حس
و حرکت از او ساقط گردد و مفرح و مقوی حواس و محلل ریاح غلیظه و تدهین مطبوخ او در روغن زیتون رافع عرق النساء و درد بارده است
و درهمان ساعت و شربتش نیم مثقال است عود العطاس نزد بعضی کندش است و نزد جمعی نبتیست بقدر ذرعی تا ساده و طرف دیگر
باریک مانند میخی و تیره رنگ و درونش سفید و شاخهای او باریک و انبوه و شبیه بگیاه برنجاسف و برگش شبیه ببرگ زیتون و فستق و
کوچک و شبیه ببابونه و شده کوی و عطسه آرنده و بیطاران در جراحات دواب استعمال میکنند تازه او در آخر دوم گرم و خشک او در اول
در آخر سیم با سرو معطس قوی و جالی و محلل و ضماد او رافع نمش و کلف و برص و خون مرده تحت جلد است عود الکبیر نزد جمعی چوب
اناغورس است بسبب خاصیت او در تیسیر ولادت و بعضی جهت قضاء حوایج و سیران چوب ظلمی و چوب محلب و قوم اراک را دانسته اند
عود القروح نزد بعضی عاقرقرحا است و بعضی وج او و بعضی گویند نبتیست با مدت و نبات او شبیه برازیانه و بقدر ذرعی و شاخهای او مثل
رازیانه عریض و در شام بسیار است و در سیم گرم و خشک و در جمیع افعال مثل وج است خواص عاقرقرحا است عود النجور عود قماری است عود
البرق دار شیشعان است عود الریح اسم مغربی مازغیس است و نزد بعضی فاوانیا و نزد بعضی مامیران و نزد بعضی وجست عود سینا اسم رومی
سیسبان است عود بلسان شاخ درخت بلسان است و بلسان مذکور شد و چون بالفعل مفقود است شاخ درخت بشام را بدل کنند در جمیع
افعال از آن ضعیفتر است عود الفالونج ابو فلاس است عود الوج وجست عود صلیب فاوانیا است عود الدرقة مهر و شت عهن
صوف است علیون ... بلدی و در مغرب کثیر الوجود است ساق و شاخهای او ما بین سیاهی و سرخی و دراز و باریک و صلب و مملو

(حاشیه: عود — عود الحیة — عود العطاس — عود الکبیر — عود النجور عود الریح عود سینا عود بلسان عود الفالونج عهن علیون)

ازبرگ

ازبرگ ریزه شبیه ببرگ مورد و در شهرهای کلی مدور و بقدر درهمی و مایل بسیاهی و بسیار تلخ و بعضی او را از اقسام ماهیزهره دانسته‌اند
در اول سیم گرم و خشک و مطبوخ تازهٔ او با انجیر مسهل بلغم و سودا و جهت درد ورک مفید و بغایت مورث کرب و مضر جشا است و صنف
دیگر او شبیه بقسم اول و شاخهای او دراز و مایل بسفیدی و گلش زرد است مسهل بلغم و سودا و بغایت تیزتر از قسم اول و جهت درد مفاصل و امثال
او نافع و مغثی و مصلحش عناب و انیسون و شربتش تا دو درهم است عین الدیک بفارسی چشم خروس نامند دانه‌ایست سرخ و صیقلی
و براق و مدور و مایل بپهنی و درخت آن قریب بدرخت فلفل و خوشهٔ او شبیه بحلیم و از جبال دکن آرند و نزد بعضی تخم بقم است
در سیم گرم و در رطوبت و خشکی اختلاف کرده‌اند و مفرح و مقوی اعضا و بغایت مقوی باه و مولد منی بحدیکه کثرت جماع موجب ضعف
نشود و حافظ قوتها و مانع پیری و جزء اعظم معجون ملوکی و حافظ الصحات است و مصدع محرورین و مصلحش کشنیز و شربتش یکمثقال و باید که شیر تازه
و ترنجبین و شکر استعمال کنند عید بکسر اول نباتیست کوهی و شاخهای او بی‌برگ و گلدار و در رفع جراحات تازه قوی الاثر دانسته‌اند
عین الهدهد اسم مغربی اذان الفار رومیست و در افریقیه جهت عرق النساء استعمال مینمایند عین البقر اسم نوعی از انگور و بلغت
مغربی نوعی از آلو است و اقحوان را نیز نامند عین الاعلی اقحوان است عیوب اذن الفار است عنبه بلغت اندلس [illegible]
الحمام است عین السرطان سیستان است عین العجل بلغت شام قیسم صغیر اقحوان است عیدان اسم چوبهای شاخ نبات است و بلغت
شام دارشیشعان را نامند عیزران زعرور جبلی است عثام اسم عربی درخت غرب است و نزد بعضی درخت چنار و نزد بعضی غیدر [illegible]
عیدان الیطاط اذان الغزال است عین الحیوان بلغت سریان زیتون است عین الهر سنگ مشهوریست و در طب نفعی از آن
سنگ ذکر نکرده‌اند غافث نباتیست و کبر فارسی خوفه کیاهیست کبود مایل بتیرگی و طولانی و تلخ و با عفوصت و برگش دراز
و عریض و زغب دار و از وسط برگها شاخ مجوف خشونت دار میروید و قوتش تا سه سال باقیست در دوم گرم و در دوم خشک
و لطیف و جالی و مفتح سده جگر و مقوی معده و جگر و مدر حیض و بول و شربت در عرق و مسهل اخلاط سوخته و حاره و رافع تبهای کهنه و سده
سپرز و جگر و ذرور آن مجفف و التیام دهندهٔ زخمها و حمول او مدر و [illegible] و گویند مضر سپرز است و مصلحش انیسون و بدلش [illegible]
و [illegible] افسنتین و شربت او سه درهم و در مطبوخ هفت درهم است غار درختیست که تا هزار سال باقی میماند و نزد یونانیین بسیار
محترم بوده برگش خوشبو و شبیه ببرگ زیتون و قسمی از آن شبیه ببرگ بید و ثمرش بقدر فندق و پوست او رقیق و سیاه و مغز تخمش
سرخ مایل بزرد و خوشبو و تلخ در آخر دوم گرم و خشک و دانهٔ او کمتر از سایر اجزا او و طبیخ او با سرکه جهت درد دندان و پاشیدن آب او
در خانها جهت گریزانیدن هوام و شامیدن او مغثی و افتراش او باعث گریختن هوام و مگس است و حب الغار محلل و مدر و تریاق جمیع سموم
و کشندهٔ جنین و مقوی فهم و رافع ربو و ضیق النفس و سرفهٔ کهنه و ریاح غلیظه و مغص و قولنج و امراض جگر و گرده و مثانه و حصات و سپرز
و وسواس و صرع و درد کمر و مفاصل و جهت احتباس حیض و با عسل جهت قرحهٔ معا و ریه و قطور او با روغن گل و سرکه جهت گرانی سامعه و درد و طنین و ضماد
او جهت بهق و تحلیل اورام بارده مفید و قدر شربتش یکمثقال و بدلش ساذج است یا حب محلب یا جنطیانا یا بادام تلخ و مرخی معده و مصلحش انیسون
و مضر سینه و مصلح او کثیرا و فرزجهٔ حب الغار مسقط جنین و سعوط او جهت لقوه و جلوس در طبیخ او جهت امراض مقعد و رحم نافع و پوست
بیخ درخت او بقدر نیم قیراط جهت اخراج حصات و امراض بارده جگر نافع و با خود داشتن چوب او جهت قضاء حاجت و قبول عامه و ازدیاد
جاه و نوشتن مین با آب او در حمام مثل سحر و گویند چون قبل از طلوع آفتاب روز چهارشنبه بخور کنند کسی که مفقود الزوج باشد ازدواج
میسر گردد و مجرب دانسته‌اند و روغن غار که دانه او را با آنچه برروی آن ایستد بردارند و یا از عصارهٔ برگ تازهٔ او با روغن زیتون ترتیب
دهند مفتح دهنهای رگها و محلل و رافع عیاء و درد عصب و قشعریرهٔ تبهای بارده و درد گوش و نزلات و جرب و حکه و قوباء بلغمی و داء الثعلب
و قروح اربیه و اختلاج اعضا و سعوط او جهت شقیقه و شرب او کشندهٔ کرم معده و مغثی است و نوعی از غار میباشد که یونانی خامادافنی
گویند ساقهای او بلندتر و برگش عریض و خشونت بیشتر و در مغرب بیابد و باعث تسکین حمول عصارهٔ او مدر حیض و شرب برگ
او با شراب مسکن مغص است غاریقون در قانون در حرف عین مذکور است و بلغت یونانی بمعنی عاقد اللبن است و آن
نبات حکم پنیرمایه دارد در رستن و برگش دراز و گلش زرد و ریزه و انبوه و خوشبو نزدیک بتهای ایستاده میروید در اول گرم و در

عین الدیک
عید
عین الهدهد عین البقر
حرف الغین
غاریقون

دوم خشک و حابس نزف الدم و ضماد گل او جهت خشکی اثر و قطع خون جراحات و با روغن گل اعیا نافع است و بیخ او در آخر اول
گرم و در دوم تر و بغایت محرک باه است غاز بفارسی نوعی از مرغابیست بزرگتر از اردک در افعال مثل بط و از آن گرمتر و
غلیظتر و روغن او محلل و مفتح و جهت ریاح و تهییج شهوت و استسقاء و درد مفاصل شربا و ضمادا نافعست غالیس بلغت یونانی بمعنی
منتن الرائحه است و در قانون در حرف عین ذکر یافته و غالوسیس بواو نیز آمده و در طبرستان طهیم نامند و در رستاها و
خرابها بسیار میروید و بقدر نبات الجزر و برگش با ملاست و بدبوی و گلش سفید و چتری مانند گل شبت و ثمرش بقدر عنب الثعلب
و بعد از رسیدن سیاه و پرآب میشود و در دار المرز سرکه را با آن تخمیر سازند و بیخ او سفید و با تندی در سیم گرم و خشک و محلل خنازیر و داء
صلبه و سرطان و قروح خبیثه و ورم نرم انثیان خصوصا چون برگ و شاخ او را با سرکه روزی دو بار ضماد کنند و خوردن ساق او بجای سبزی
جهت سرفهٔ کهنه و بهق و ضیق النفس و ربو و درد سینه سعد بل و چیز دیگر را قائم مقام او دانسته‌اند و مفتح سده و مفتت حصات و مدر
بول و حیض و محلل ریاح و جهت جرب و حکه و [illegible] جهت علل صفرا و سفید و شربتش تا پنج درهم و آب او با روغن زیتون جهت پاک
کردن چرک معادن مؤثر است و نقیع بیخ او بقدر ده مثقال هم مسهل قوی بلغم و سودا و قی و سریع العمل است غاریقون چیزیست
شبیه به بیخ و از جزایر دریا روم آورند و در جوف درختهای انجیر و صنوبر و امثال آن بسبب تعفن متکون میگردد مانند قارچ که از درخت
بلوط هم میروید و بهترین او سفید سبک و زنسکه با اندک مالیدن از هم ریزد و با طبقات و بزرگ مقدار باشد و [illegible] انثی نامند و قسم
نر او با طبقات و در صفات بخلاف انثی است و استعمال او جایز نیست و قسم سیاه او سموم و زرد و سرخ او قریب بسموم و بند
و شرط استعمال بدون کوفتن بسوده پرویزن مالیدن [illegible] اجزا را سمیه و شبیه باخن چیده است همانند هرگاه کوفته شود اجزاء
ردیه هم از پرویزن میگذرد و قوتش تا چهار سال باقیست و مرکب القوی در دوم گرم و خشک و با حلاوت و تندی و تلخی و مسهل بلغم و سودا
و صفرای مخلوط بهم و محلل نفخ و مقطع مواد غلیظ و مفتح سده جگر و گرده و پادزهر گزیدن افعی و عقرب و بغایت مقوی عصب و جاذب مواد
از اقاصی بدن و مقوی دل و مفرح بالعرض و مدر بول و رافع ورم عضل و با هلیله و مصطکی منقی دماغ و نافع شقیقه و درد سر مزمن و با [illegible]
سوس و انیسون جهت درد سینه و سرفه و ضیق النفس و امثال آن و با آب جهت قطع نزف الدم و با فاوانیا جهت صرع و بابونه جهت
امراض جگر و معده و تبهای کهنه و [illegible] طعام در معده و نزلات و با رازیانه جهت سنگ گرده و مثانه و درد کمر و [illegible] و با فراسیون
جهت سموم و با سکنجبین جهت سپرز و یرقان و [illegible] و با [illegible] جهت استسقا و با عسل جهت قولنج و انواع ریاح و با صبر جهت عرق النسا و فاصل
نوبه و از دو امراض اعصاب و اختناق رحم و یرقان و با جند جهت تمام قولنج و حقنهٔ او جهت تبهای وبائی و قولنجها و غرغرهٔ او با سکنجبین جهت ورم
بارده حلق نافع و با خود داشتن او مانع گزیدن عقرب و اقسام زنبور او مهلک و مورث کرب و مصلح او در همه احوال جند است و قدر شربتش
تا یکمثقال است و بدلش نصف او شحم حنظل و نزد بعضی مثل او تربد و ربع او تخم خیار و نزد جمعی ریوند چینی [illegible] غالیه از مرکبات
قدیمه و مخترع او جالینوس است و اصل او مشک و عنبر و روغن بان و [illegible] و عرقهای خوشبو است که بحسب احوال عود و مشک و سایر [illegible]
و موم و لادن و امثال آن اضافه نمایند و در دستورات چند قسم او مذکور است جهت اصلاح حال رحم و تقویت دل و لذت جماع و رفع
امراض فرج و فالج و لقوه و خدر و تقویت قوتها و ارواح و اعضا مؤثر است غازا [illegible] اسم ترکی گیاه [illegible] است و در [illegible]
و کوهستان [illegible] غازان نامند غاسول رومی ابوفاس است غاسول اشنان است غالیکی اسم یونانی لبن است غابس بفتح غین
و تشدید با اسم عنب الذیب است غالوطی اسم یونانی زرنیخ است غاغاطی اسم یونانی حجر الغاغاطیس است غافه فوذنج است
غابانک شاناج است غبیرا بفارسی سنجد و بترکی الجیده نامند و بهترین او بزرگ مقدار شیرین است در اول سرد و در دوم خشک و قابض
و قلیل الغذا و موافق امزجهٔ اطفال و مقوی معده و مقوی ماسکه و مانع انصباب صفرا بمعده و صعود بخارات بدماغ و جهت قی و اسهال صفراوی
و سحج و سیلان رطوبات و سرفهٔ حاره و صداع نافع و مقوی قوه هاضمه و مصلحش شکر و قدر شربتش تا پنجاه عدد است و شکوفهٔ او سفید مایل بزرد
و بسیار خوشبو و محرک باه خصوصا در زنان و در دوم گرم و خشک و مفتح سده و محلل ریاح و مقوی دل و رافع لرزتبهای بارده و جهت امراض
جگر مثل استسقا و یرقان و امراض سینه مانند ربو و قرحهٔ ریه و امراض دماغ مثل فالج و کزاز نافع و دهن او با روغن زیتون جهت مفاصل

غاز
غالیس
غالیه
غبیرا

و استرخا و درازکردن موی مجرب و قدر شربتش یک مثقال است و عرق گل سنجد محلل ریاح معده و در جمیع افعال مانند جرم آن و از او ضعیفتر
عبار الرمی — است عبار الرمی بفارسی گرد آسیا مانند سعوط او جهت قطع رعاف و ضمادش جهت منع ریختن مواد بچشم و تقویت اعصاب نافعست
غباریه، غبیر، غداف — غباریه عنب الذئب است غبیر درختی سدر غار دار است غداف نوعی از کلاغ است بقدر زاغچه و غیر سیاه غالب و منقار و پای
او سرخ نیست بخلاف زاغچه که سیاه و منقار و پای او سرخ است گرم و خشک و گوشت او صلب و مولد خلط فاسد و مطبوخ او با شبت جهت
غراب — ریاح بهیجا و درز نونافع و زبل و زهره او جالی و تند و رافع آثار و مقوی باه است غراب اسم جنس کلاغ است و ابلق و اغراب
ابقع و سیاه و بزرگ و که موسوم بغراب اسود است ترکی قورقون گویند و سیاه کوچک او که در کشت زارها بسیار است مسمی بغراب
الزرع و بفارسی کلاغ سیاه نامند و آنچه از کلاغ الزرع کوچکتر و منقار و پای او سرخست و بفارسی زغن و زاغچه گویند و غیر غداف است
و در خواص مانند غراب الزرع و از صنف او است و کلاغ سفید که ابقع باشد در دوم گرم و خشک و خوردن او در قطع باه مجرب و دهنیه او
و تعلیق چشم او مورث بیخوابی و جهت استسقا خوردن گوشت او بغایت اولی است و دماغ بغایت ردیءالغذا در سیم گرم و خشک و در خواص
مثل غداف و جلوس در مطبخ او جهت ریاح سفید است و چون زنده او را در ظرفی گذاشته با براده حدید و ترشیها مثل سرکه و آس رنج (?) چهل
روز در سرگین اسب دفن کنند تا حل شود جهت خضاب مجرب دانسته اند و گویند تا مدید رنگ را تغییر نمیدهد و در تغییر رنگ و منع
رویانیدن موی مجرب است و کلاغ سیاه و زاغچه در اول گرم و خشک و مولد خون صالح و محرک باه و مضر محرورین و مصلحش سرکه است
غری — و زهره او و اقسام کلاغ جهت بیاض چشم و ناخنه و زبل آن جهت برص و جمیع آثار نافعست غری بفارسی سریشم و ترکی یاپوشقان و آن
عبارتست از چیزهای چسبنده که وصل اجسام بآن کنند و انواع میباشد و مراد از مطلق او سریشمی است که از پوست گاو سازند و بعد از
غری الجلود — آن سریشم ماهی و مجموع آن گرم و خشک و متفاوت مراتب غری الجلود سریشمی است که از پوست حیوانات بتکرار جوشانیدن بهم
ارند تا قوام گیرد و بگذارند تا صاف گردد و عمل را اعاده نمایند تا جید یکجرم او از آب متمیز شود آنگاه در آفتاب چندان بگذارند
و بر هم زنند تا بحد انعقاد رسد و بهترین او معمول از پوست گاو است در دوم گرم و خشک و شربتا او جهت قرحه ریه و نفث الدم سینه و ضماد
او جهت منع ورم زخم و سوختگی آتش و التیام جراحات و محکم کردن استخوان شکسته و رفع برص و بهق و فتق و قیله و جرب متقرح و دوا
غری السمک — و تقشر جلد نافع و پخته معقول او قایم مقام توتیا است غری السمک رطوبت منجمدیست که از شکم ماهی میبینه دراز که ...
و امثال آن بهم میرسد و بعضی سیاه و زرد و سفید میباشد گرمی و خشکی او کمتر از غری الجلود و در جمیع افعال مانند آن و مداومت آن ...
کمشقان تا دول جهت سل مجرب است و ضمادش جهت شقاق جهار و برص مفید و آنچه از ... برنج و امثال آن ترتیب دهند در منافع قریب بآن
غرب — است و سریشم ... بیخ غریه عجیب النفس است و در دستورات مذکور است غرب درختیست عظیم و در اصفهان و ملک ...
... و دیلم او جانامند و گویا این اسم مشتق از ... یونانی باشد در دوم سرد و خشک و قابض و مجفف ... و شرب برگ او با فلفل رافع قولنج
ایلاوس و مغص و با آب ... و گویند بتجربه رسیده است و ضماد برگ تازه او جهت جراحات تازه و آب فشرده او جهت رفع سیلان چرک
اعضا باطنی و ... و غرغره او جهت اخراج زلو که در حلق مانده باشد و ذرور خشک او جهت اکله و جراحات ... مفید و بیخ مسحوق او که
باعصاره برگ او و در روغن گل و پوست انار طبخ دهند جهت درد گوش بغایت مؤثر و نطول طبیخ او جهت نقرس و رفع نخاله موی سر ...
و پوست درخت او جهت نفث الدم و ضماد پوست سوخته او با سرکه جهت ثالیل و ذرور شکوفه او جهت خشک کردن جراحات و صمغ و پوست
سایله آن جهت جلای بصر و بیاض و رفع وشم و آثار ... و چوب محرق معقول او قایم مقام توتیا و مضر ... و مصلحش صمغ عربی و بدلش نصف
غرقد، غرد، غرنا — وزن او اقاقیا غرقد نوعی سفید بزرگ عوسج است غرمج اسم فارسی شونیز است غرد ... نوع کوچک ... غرنا ...
غریب، غریف، غزم، غزال — غریب نوعی از انگور سیاه است غریف اسم بابونه است غزم اسم فارسی ... است غزال بفارسی آهو و ترکی جیران نامند و بچه
او را تا ... طلی و از ... سال ... گویند در آخر دوم گرم و خشک و از سایر لحوم صید اقرب بمزاج انسانست
و موافق مرطوبین و مبرودین و سریع الهضم و مجفف و قلیل الغذا و جهت خفقان و یرقان و فالج و امراض بارده عصبانی نافع و ... خون
او موجب درازی موی و نشستن بر روی پوست او جهت گریختن هوام و تعلیق او جهت ... و گوشت او مصدع و کباب او مورث قولنج

دمعی

و مصلحش ترشیها و سکنجبین است و چون خصیه او را صغیر و نمک پاشیده خشک کنند فرزجه او قاطع حیض است و سرگین او بسیار جالی
و طلای مطبوخ او در سرکه جهت اورام بلغمی و بهق سفید است و آهوی چینی که مشک از او بهم میرسد بسیار سیاه و در پشت او خطی سفید و
غزال الماء، غسل، غسلج، غفار، جنبیه — شاخ منحنی و موی درازی است که ... میرسد و او گرمتر و خشکتر از سایر اصناف آهو است غزال الماء طحلب است غسل خطمیست
غسول اشنانست و از ... غسلج ... است غفار جنبیه کاله جنبیه است سنون و جالی دندان و
قاطع خون لثه و ورمهای آن نافع ... بغایت مجفف است و غفار مطلق کاسه سفالین مزجج است غلفی علقه است و نزد بعضی ...
ترب و ثمرش مثل ذکر و مثلث و برگش شبیه بناخن و در جوف ثمر تخمی مانند پنبه و تخمش مثل دانه امرود و صلب و ... که از او حاصل میشود
غلیقن، غلیص، غلوقس، غلوفن، غلوقربا — مسهل قوی و مهلک و طلای او رافع ثالیل است غلیقن اسم یونانی فودنج است غلیقن اغریا اسم یونانی ... است و فودنج جبلی
باشد و غلیقن معنی ریحان و اغریا معنی کوه است غلوقس اسم یونانی طیور است غلوفن اسم یونانی ماميثا است غلوقربا اسم یونانی
غلیواج، غلول، غنم — اصل السوس است غلیواج اسم فارسی حداة است غلول ... عمامه ... است غندب اسم عربی عنکبوت است غنم
غوشنه، غوده، غورته، غوغاز — ضان است غوشنه بلغت ... نوعی از فطر است که بترکی کیلیک نامند بهترین اقسام فطر و موافق محرورالمزاج و دیر هضم و مضر
معده و مصلحش مربای زنجبیل و گلقندست غوده اسم فارسی حصرم است غورته خرما بلج و بسر است غوغاز اسم اصفهانی ثمر درخت
غیان، غیم، غیطلس — غیان زبیب است غیم اسفنج است غیطلس سنبل الطیب است حرف الفاء فاوانیا بیخ نباتیست کمتر از ذرعی و برشعبه و تخم
نر او شبیه بنبات ... و ... بعدد ... بمقدار ... و چون بشکنند خط صلیبی از جوف او مشاهده کرده و لهذا آنرا
عود الصلیب نامند و قسم ماده او را برگ هفت هشت عدد و شبیه ببلوط و جوفا و بخط صلیبی و ریشه مثل کرفس و گلش بنفش مایل
بسیاهی و غلاف ثمرش شبیه بغلاف بادام و دانه های او مانند دانه انار بسیار سرخ و وسط دانه ها سیاه مایل ببنفشی و باقبض و تلخی و مراد
از مطلق فاوانیا قسم نر او است و قوتش تا هفت سال باقیست و در آخر دوم گرم و خشک و تغییر ... که چون آفتاب در میزان
بوده او را بغیر آلت آهنی قطع کنند آثار او بالخاصیت مؤثر است و الا منحصر است در افعال مزاجی و آنچه با خطوط صلیبی باشد در خواص
او بهتر از نر ... دانسته اند و محلل ریاح غلیظ و مدر حیض و ملطف و مفتح و مجفف با قوه قابضه و مقوی جگر کرده و جهت صرع بغایت نافع و
تعلیق او و مطبوخ او در شراب حابس اسهال و شرب او با شراب مسکن درد معده و مصلحش کثیرا و شربتش یک مثقال و بدلش ...
و در سایر امراض زراوند مدحرج است و تخم او مخرج اخلاط لزجه و حابس حیض و نفث الدم و جهت فالج و رعشه و صرع و جنون و وسواس و تا پانزده
عدد او با شراب قابض جهت نزف الدم رحم و درد و سوزش معده و سنگ مثانه اطفال و با ماء العسل جهت کابوس و صرع و بخور ثمر او جهت صرع
و جنون و تعلیق او جهت رفع فزع اطفال و سعوط روغن ثمر او جهت صرع سفید و داشتن صلیبی او با خود که در پارچه بسته باشند و ...
او بخورده باشد و بشروط مذکوره قطع کرده باشند جهت عسر ولادت و رفع سحر و جنون و در نظر ما مجرب دانسته اند و گویند در خانه
که او باشد جن و جانوران گزنده داخل نمیشوند و چون قمر ناظر بتثلیث بزهره داشته باشد ... موجب ...
فادر، فادرخ — شود فادر مجهول الماهیت و رازی گوید روایت که از ترکستان آرند جهت رفع سمومات خصوصا شوکران نافعست فادرخ
سنجاریه بلغت هندی اسم ... هندی است و مولف اختیارات اشتباه نموده از حجر ... کرده گوید سنگیست زرد مایل بسفیدی
فادزهر — و بعضی مایل بسبزی و ... دیگر است که چون بر روی سنگ بمالند ... شود در آتش نمیسوزد فادزهر معرب از پادزهر
و عبارت است چیزیکه حفظ روح حیوانی از ضرر زهرها کند و مراد از مطلق او پا زهر معدنیست و مولف اختیارات منحصر در حجر التیس
فاغره — و حجر الحیه دانسته و بخلاف جمهور است فاغره بفارسی فاخره و کبابه دهن شکافته نامند و آن بزرگتر از کبابه و بقدر نخودی و تا بنصف
شکافته و در جوف او دانه کوچکی مدور و سیاه و براق و با عطریت و از هند و بلاد سودان آرند در اول دوم گرم و در آخر او خشک و با قوه
محلله و بسیار قابض و مقوی معده و باه و جگر و مفتح سدد و منقی اخلاط بلغمی و سوداوی و جهت اسهال مزمن و جنون و ریاح غلیظه و امراض بارده
دماغی و ... نافعست و ... او و بوئیدن او جهت تقویت دماغ و دل مفید است و مصدع محرورین و مصلحش کافور و نیلوفر و روغن بادام و ...
فار — و شربتش تا دو درهم است فار بفارسی موش و بترکی سیچقان نامند در سیم گرم و خشک و خوردن او مورث نسیان و اخلاق ذمیمه ...

دمهلد

وضمادش کرده او جاذب پیکان وخار از بدن ورافع سم عقرب ومحلل خنازیر وجلوس در طبیخ او رافع عسر بول وخون او جهت قطع ثالیل
وسامیر مجرب وسرکین او وسر او که سوخته باشند با سرکه جهت رویانیدن موی داء الثعلب وشرب سرکین او مسهل اخلاط غلیظه و با
کندر مخرج سنگ مثانه وگرده وشیاف آن بغایت ملین طبع ورافع عسر بول وقدر شربتش نیم درهمست وبخور او باعث گریختن
موشان وبول او رافع سیاهی کتابت وچون بر زخم پلنگ بول کند باعث هلاک زخمدار گردد ومکرر بتجربه رسیده است و لهذا
در ولایت دار المرز جهه زخم پلنگ در میان آنها مکان فاکاه ترتیب میدهند که موش عود شوانند نمود واو در این امر بسیار حریص است
فاره ابیش بیش موشانست ومذکور شد فاشرا لغت یونانیست وبفارسی هزارجشان ودر شکاین وطبرستان الامکت نامند نباتیست
شبیه بتاک انگور وخار دار برگش با ملاست ومایل بتدویر و بر مجاور خود میپیچد وثمرش بقدر نخود سرخ وبراق وخوشه دار ودر زمستان ثمرش
بی برگ میماند در آخر دوم گرم وخشک وبیخش گرمتر از ثمر وبرگ وباحدت وجالی وملطف ومحلل وتریاق سموم هوام وقاتل جنین ومخرج
آن ومدر فضلات خصوصا شیر ومفتت حصات و جهت ورم سپرز خصوصا با سرکه مجرب دانسته اند و جهت صرع ونسیان وسدر و
فالج ونافع جهت سرفه کهنه وشدخ عضل ودرد معده وپهلو ورباح معده وامعاء و با ماء العسل مسهل بلغم ومقیی قوی وقدر شربتش تا
مثقالیست وآب وی که در بهار از درخت او در زخم کرده وثالیل وشور بنیه و آثار سیاهی وکشودن دمل ومستحکم نمودن عضو شکسته نافع
ورد وعنبیکه در انبیخ او جوشانیده باشند جهت جمیع دردهای بارد ونواسیر وضعف ورفع حرکت زخمها وتحلیل صلابات و با کرسنه جهت
ازاله آثار علت سفید وجلوس در طبیخ او جهت پاک کردن رحم واخراج جنین موثر وگویند آشامیدن بیخ فاشرا وثمرش مضر سر است ومورث
اختلاط ذهن ومصلح او بعد از قی کردن خوردن رب وثمر او در افعال قریب به بیخ او وضمادش سترنده موی وخوردن شاخهای تازه
که پخته باشند رافع وجع فواد ودرد معده ومسهل ومدر شیر است وبدل بیخ وثمر او بوزن او دردیخ ونصف او بسباسه است فاشرا
سنبین نباتیست در پیچیدن بمجاور شبیه است ببلبلاب ودر رنگ مخالف فاشرا وبفارسی تمش بندان نامند وساق وسیاه و
ثمرش مثل فاشرا وسیاه است و ظاهر بیخ او سیاه و باطن سرخ ودر افعال ضعیفتر از فاشرا وضماد گل او جهت زخمهای حیوان والتیام اعصاب
نافعست فالنجقن لغت یونانی و بمعنی دوا از ترشیلا … است از یک بیخ نبات او در … شاخ میروید ودر بعض مکان متفرق
ودر بعضی مجتمع میباشد وبرگش باریک وگلش سفید وشبیه بسوسن واز آن کوچکتر وتخمش سیاه وشبیه بنصف عدس واز آن
باریکتر وبیخش کوچک وباریک وزرد وبعد از خشکی سفید میشود ودر سیم گرم وخشک و برگ وتخم وگل او جهت گزیدن رتیلا وعقرب و رفع
مغص سریع الاثر است فانید در شکر مذکور شد ودر فانید سنجری وخزائنی اختلاف کرده اند وگویند معمول از شکر وآرد جو خرمائیست
وبی آرد جو سنجری وآن منسوب بسجستان وزر تخمیس صاف ترتیب میدهند وگویند منسوب بشیخ نجم شین وجرم های جهله است
که بلد کرزعمانست در حرارت معتدل و با رطوبت وملین طبع وجهت سینه وسرفه مفید است فافر بلغت مصری قسمی از بردیست
که از او کاغذ میسازند فاخته مرغیست فاکستری رنگ وطوق دار قریب بکبوتر در آخر دوم گرم وخشک و مزاج او جهت فالج ورعشه و
امراض عصبانی ورباح غلیظه وتفتیح سده نافع ومورث بیخوابی وکباب او در هضم ومصلحش شکر ودوغها وسرکه است وقطور خون
گرم او جهت بیاض چشم موثر وزبل او جهت کلف وبا سرکه جهت تحلیل ونضج اورام مفید است فاسی نخیست سرخ وخمیده وتلخ وغلاف
او مثل غلاف خرنوب وبرگش مثل برگ نخود ودر میان گندم وجو میروید ویونانی اندروصارون نامند در اول گرم وتر ولطیف وقابض
ومفتح سده جشاو جهت درد مفاصل وعسر النفس وسپرز نافع وفرزجه او با عسل مانع حمل وشرب جوشانیده او در روغن زیتون کشنده کرم
معده است وقدر شربتش دو درهمست فارغه فاغره است فافور اسم عربی برنجاسف است فارکوخیا بلغت یونانی بمعنی
حشیشة الدخن است فاغیه بغین معجمه شکوفه حناست ودر انجا مذکور شد واین اسم شامل جمیع شکوفه هاست و بعین مهمله او سپیدار است
فانجبطس وفالانجفون فالنجقن است فارسیا اسم یونانی جدوار است فانامن اسفنوس اسم یونانی دوقوی کبیر است فانامن خمر ذبول
ذوفرای کوچیکست فالاهس فارسیت فاراسامی اندروطوس است فاغیس مرزنجوش است فارس لمار طرطیقوس است فاشن الزفان
بافلیست فاشر نبطی جامارست فاریقا بلغت یونانی هلیله است فاشن اسم یونانی بطنج است فافروس اسم یونانی بردیست

فاسطره اسم یونانی جبنداست وبتاء منقوطه نیز آمده است فاحشه چند بیدستر است فانافس ابراقلیون نبات جادشیر است
فاغوس شیطرج هندیست فالوغوس لقلق است فایه اسم هندی خیلبا نامست فقایل آبهان نباتیست بقدر زرعی
وتیره رنگ مایل بسفیدی وبرگش مانند برگ حنا وکوچکتر از آن وگلش زرد ومجتمع وتخمش مانند تخم تره تیزک وبیخش خوشبو ومنبت
او کنار دریا ورود خانها ودر کنارها است در آخر دوم گرم وخشک وبغایت مقوی باه ورافع زکام وعسر النفس وسرفه وربو ورباح غلیظ
وضماد او محلل صلابات ورافع مفاصل ونقرس وعرق النساء وورم انثیان وفتق عصب ومربای بیخ او انفع از زنجبیل وهاضم ومسخن معده
وگرده ومثانه ومدر بول ومحرک باه ومحلل مواد بارده است فتسله بفارسی شافه نامند جهت تلیین طبع وجذب مواد از اعالی بدن
مستعملست ودر جمعی که قوه مسهل نیز داشته باشند بدل حقنه وقیام او در دستورات مذکوراست فتیت نان خشک ریزه
نائیده باشند ومشغل اوازنان کندمست قلیل الغذاء ومجفف رطوبت معده ومولد ریاح وسوداء ودیر هضم ومضر حشاء وکهنه او بسیار
زبونتر ومورث قولنج وسده ومصلحش شکر است فاقله سیب است فجل بفارسی ترب نامند بری وبستانی میباشد وشامی آنستکه
تخم شلغم را در بوته ترب کرده غرس نمایند یا بعکس وبری او مشهور ببستانی هندی وبزرگی وبیخ وقوتش بخردل قریب تر ونزد بعضی
خردل بری عبارت از او است وبستانی او قسم است بزرو بیرون سیاه قوتش از سفید مستطیل وتخم اقسام او قوتش از سایر اجزا او وبعد از آن
پوست وبرگ ریزه آن وبعد از آن برگ بزرگ وگوشت او ومراتب مذکوره در سیم گرم ودر دوم خشک ومدر بول وبعد از طعام هاضم
منفخ ریاح ومحرک آروغ وبا اندک تلیین ومخو کننده رنگ رخسار ومداومت خوردن او باعث رویانیدن موی که ریخته باشد و آب
او مفتح سده ومعین قی خصوصا با عسل شاو نمایند ومطبوخ او جهت سرفه مزمن وتلطیف غلیظ واحتباس حیض ورفع ضرر قطر سفید واکثار او
مولد قمل وگویند بعد از خوردن او چون عقرب بگزد درد او محسوس نشود وآب او کشنده عقرب است وطلای او بر بدن مانع مقاربت
هوام وآب شاخهای او واکه بدون برگ کرفته باشند بقدر یکوقیه جهت اخراج سنگ مثانه مجرب دانسته اند خصوصا با سکنجبین وآب
برگ وشاخ او بقدر ربع رطل با شکر جهت اخراج زرداب ومستسقی نافعست وچون درجوف ترب روغن گل ریخته گرم کنند قطور او جهت
درد گوش سریع الاثر است وچون ترب را سوراخ کرده چهار درهم تخم شلغم را در آن جا داده ثقبها را با پارهای ترب مسدود نموده در خمیر
بگیرند ودر زیر آتش بپزند وبا عسل شاو لنمایند در اخراج سنگ مثانه مجرب است و باید ۳ روز بدستور سلوک نمایند واکثار
خوردن ترب مورث مغص وتعفن اخلاط ومضر سر وحلق ودندان ومصلحش عسل وزیره که در سرکه خیسانیده باشند وضماد او جهت قروح خبیثه
وکلف وتحت چشم وباشلیم جهت رویانیدن موی داء الثعلب وجوششهای آبدار مفید وپرورده او در سرکه قاطع اخلاط غلیظه واصلاح مزاج درد
نیست وتخم او مدر بول وشیر وحیض ومحرک باه ومقیی وجهت درد جگر بارد وورم سپرز وبا شراب جهت گزیدن مار شاخدار ودر سایر افعال
قویتر از اصل او وبنیم مثقال او بعد از طعام هاضم او وبا سکنجبین بغایت منقی جگر وضماد او جهت قوبا وبا سرکه جهت زخم خانقرایا وبا عسل جهت
درد مفاصل وبا کندر وسرکه جهت بهق سیاه مجرب و قدر شربتش وارث تخم او یکدرهم واز آب او سی درهم واز جرم او بیست درهمست
وبری او بسیار گرم ومورث التهاب وخوردن او مستعمل نیست وشامی در قوتش مرکب از شلغم وترب بستانیست وگرمتر از شلغم و
ضعیفتر از ترب ومدر بول ومحلل رطوبات واکثار او مغثی ومصلحش نمک وروغن ترب که از تخم وآب وبرگ او گیرند او اخم بستن ترنجبیل
دهند بسیار سخن وقائم مقام روغن زیتون کهنه وروغن بلسان است ولطیف وگرمتر از روغن بید انجیر ومحلل قوی ونشامیدن او
وطلا کردن او با فاد زهر جهت گزیدن عقرب وتدهین او جهت رفع شپش که بعد از امراض بهم رسد وجهت فالج ولقوه وبهق وجرب وخشونت
بشره وجلای او ودرد گوش وریاحی که در گوش بهم رسد نافعست ومولف تذکره گوید که چون ترب را خوایده وبگذارند تا متعفن شود
وکرمها از او متکون گردد وچون در ظرفی ضبط نمایند تا یکدیگر را خورده چند عدد بماند آنرا حل کنند در معادن سدیل
وافعال غریبه از او میآید فجل با عشقی فجل شامیست فرفیون اسم صمغیست فاکستری رنگ و با هر زردی وکهنه او مایل بسرخی وتخلخل
وطعم وبوی او تند ونباتش شبیه بکاهو وشیردار ودو سفید وبا شعبها وخارناک وقسمی از آن برگش سیاه وخارش تند تر وشیر
او بیشتر واز بلاد سودان خیزد وسبب تندی شیر او که بوی او شامه نرسد از دور حربه با او میرسانند تا شکافته شود وقبل از شکافتن

در زیر آن نبات شکسته کو نشعه ماند ظرفی تعبیه کرده میگذارند و بعد از آن حربه با آن میرسانند و یکدفعه شیر بسیار فرو ریخته در
شکم جمع میشود پس خشک کرده استعمال مینمایند و مغشوش او شبیه بانزروت و صمغ در آب زود حل میشود بخلاف غیر مغشوش
و بدستور مغشوش او متخلخل و تند طعم نمیباشد و زود بانزا نمیگردد و قوهٔ فرفیون تا چهار سال باقیست و چون با قلیلی مغز فستق بطلا نمایند هیچ
از قوت نمی‌افتد و مؤلف اختیارات بدیعی گوید که او صمغ درختیست از یتوعات و اصلی ندارد و در چهارم گرم و خشک
و ملطف و بغایت محرق و مسهل زرداب و بلغم و جهت استسقا و سپرز و عرق النسا و رفع مفاصل و دفع ضرر سموم و درد ورک و کمر که
از بلغم باشد بغایت نافع و بشرب او مسقط جنین و فرزجهٔ او باعث بهم برآمدن فم رحم و مانع سقوط طفل و اکتحال او با عسل جهت نزول
آب مفید و حدت و سوزش او در چشم مدت مدید باقی میماند و سعوط او با جند بیدستر جهت سبل و دمعه و حمرهٔ چشم و تنقیهٔ دماغ و ضماد او بر استخوان
باعث تقشر آن میباشد و طلای او رافع گوشت زیاد زخمها و بر زخم سگ دیوانه گزیده و لدغ هوام نافعست سمیت او و با
روغنها جهت فالج و لقوه و خدر و امراض اعصاب و درد مفاصل و با زعفران و افیون جهت تسکین الم ضربان مفید و حمول او بقدر حبه تا
سه حبه در ادرار حیض مخصص مجرب و اگر احداث سوزش نماید روغن گلسرخ رافع آنست و مصلحش تحیهٔ او را که با نمک سائیده باشند
فرزجهٔ او جهت اعانت حمل و تضییق فرج و تقویت رحم و رفع بدبوئی او سعدیل و مصلح او صمغ و رب سوس و سایر صموغ و روغن بادام
و قسم سیاه او قتال و قدر شربتش دو قیراط و بیشتر از استسقا مازریون و در قولنج چند و زیاده موجب اختلاط عقل و التهاب معده
و فواق و در بعضی مزاج مسهل مفرط و در بعضی قابض بافراط و دافع او تبرید […] و آب سرد است فراسیون نباتیست مابین شجر
و گیاه و شاخهای بسیار از یک اصل میروید و مربع و با اندک زغب مایل بسفیدی و برگش بقدر انگشت […] و مایل باستدارت و
چین دار و با خشونت و تلخ و تخمش محیط ساق او و بعضی گلش مایل بسبزی و بعضی مایل بزردی و سفیدی […]
جوزا گل میکند و قوتش تا ۲ سال باقیست و مؤلف اختیارات گیاه حشیشی دانسته اند و از نسخهٔ فراسیون نزد عطاران این بلاد
معدوم است در دوم گرم و در سیم خشک و مفتح سده جگر و سپرز و بغایت منقی سینه و شش از لزوجات و مدر حیض و بول و شیر و
عرق و محلل ریاح غلیظ و بلغم غلیظ و با قوهٔ تریاقیه و جالی اعضای باطنی و ظاهری و مقوی آن و مخرج جنین و مشیمه و […]
ان و طبیخ او با انجیر و […] و عسل و […] جهت ربو و سرفهٔ کهنه و ضیق النفس با شربت بنفشه جهت قرحهٔ ریه و استسقاء و جراحات و سعدیل
با روغن گل و روغن زیتون جهت درد […] و […] جهت درد سر […] مثانه و […] و ملح کردن آب
او جهت قلاع و درد معده و ضماد او جهت جراحات کهنه و […] برون گوشت زیاد زخمها و تحلیل خنازیر […] نافع خصوصا
چون تازهٔ او را با پیه گرده بز کوبیده باشند و با روغن بنفشه جهت انفتاح پلک چشم و ورم […] و شکستگی اعضاء و طلای طبیخ
او با آب […] ریاح مثانه و عسر بول و درد عانه و اصلاح رحم و مقعد و زخم سگ دیوانه گزیده مفید و عصارهٔ او بهترین ادویهٔ چشم
جهت تقویت باصره و بردن […] و یرقان که در چشم باقی باشد و جرب و سلاق و در […] نزول […] و قطور او جهت گرانی
سامعه و درد گوش و […] نافع و مضر مثانه و گرده و مصلحش کتیرا و عسل و سنبل […] و بعضی راز بانه
و بادزهر ضرر او و مقوی فعل انست و قدر شربتش تا ۳ درهم و بدلش در امراض سینه پرسیاوشانست و دو وزن او در تحلیل ریاح
اسارون و در اسهال لزوجات افتیمون و نیم وزن انست و چون زمین را مغاک کرده باتش گرم کنند و نمش را برداشته فراسیون را
در او فرش نموده علیلی که از برودت و ریاح زمین گیر شده باشد بر روی آن بخوابانند و از فراسیون بر آن لحاف کرده […]
تا گرمی مغاک برطرف شود و در دفع امراض […] مجرب دانسته اند و چون در آب انگور فراسیون ریخته ۳ ماه بگذارند و بعد از آن
صاف کنند شرابیست که در دفع اورام باطنی و امراض سینه و رفع فضلات و مواد بارده بغایت نافعست فرنجمشک
معرب از رنجمشک فارسی است و قرنفل بستانی نیز نامند و آن بری و بستانی میباشد بری […] و ساقش […]
شاخ و برگش مثل برگ […] و سبز و […] بوی و با عطریت و بستانیش […] مانند ریحان کوهی و با خشونت […] شبیه […]
و تخمش مانند تخم ریحان و از آن درازتر و منبتش بستانها و خرابها و در آخر دوم گرم و خشک و بری گرمتر و قویتر است مفتح سده دماغی

فراسیون
فرنجمشک

و مصفات و مقوی جگر و دل و معدهٔ سرد و نشعه هاضم غذای غلیظ و آروغ او خوشبو و در افعال بهتر از مرزنجوش و سوسنبر و جهت وسواس و خفقان
بلغمی و سوداوی و تحلیل ریاح و تسکین مغص و درد سر بارد و برانگیختن اشتها و رفع سپرز نافع و مولد مرهٔ سوداء و مصدع محرورین و مصلحش
[…] و سکنجبین و قدر شربتش ۲ درهمست و بدلش سوسنبر است و تخم او بسیار خشک و مجفف منی و مولد رشک که ضئبان گویند و
هاضم و […] آرنده و شربتش تا دو درهم و چون در سرکه و شراب و آب انگور و اشربه داخل کنند نافع فساد آنست فرخ بفارسی جوجه
و ترکی فریک نامند و بهترین او جوجهٔ مرغ و کبوترات و خواص هر یک در دجاج و حمام مذکور شد و مداومت کباب کبوتر بچه با ادویهٔ
حاره و سیر مولد جذام دانسته اند و پختهٔ او با پیه مقوی قوهٔ باه و گویند خروس بچه بالخاصیت مضعف قوهٔ باهست فرس بفارسی اسب
و ترکی آت نامند و گوشت او در آخر دوم گرم و خشک و مورث شجاعت و قساوت قلب و مهیج […] و سوختهٔ او قاطع
اسهال رطوبی و کباب او مولد خلط فاسد و مصلحش […] و شامیدن دوغ و آب انار است و در تقویت باه با شیر شتر […]
و پنیرمایهٔ او بقدر نیم مثقال رافع اسهال مزمن و قرحهٔ امعاء است و خون تازهٔ گرم او از سموم و طلای او تغییر دهندهٔ رنگ و […]
و ذرور جلد سوختهٔ او با موی رافع جوششهاست و گویند چون دندان اسب […] از ساق کسی بندند از حرکت ماندگی نیابد و اگر […]
بهار […] بندند لنگ شود و اگر بر در خانه موی دم او را بیاویزند کیک داخل آن خانه نشود فردوماهان […] گویند قصب است
فرصاد اسم عربی توت سفید است فرفین اسم عربی بقلة الحمقاء است و اندیقون نزد بعضی […] اسم است فرفخ بقلة الحمقاء
است فرفیر بکسر فاء اسم عربی بنفشه است فرفار درختیست بقدر چنار و برگش مثل برگ بادام و گلش مانند گلسرخ و بغایت خوش منظر و
در افعال ضعیفتر از گلنار است فرشه اسم عربی شیریست که با زردهٔ تخم مرغ که باتش نرم بجوشانند و غلیظ شود و شبیه با غوز شود و در افعال
مثل لبا است فرکیه اش حلیم است فرد بفتح اول و جزم را اسم عربی پوستینهٔ بسیار نرم است مانند سمور و قاقم و غیرها فرسک […]
الحمام است فریقه حلبه است فرد بس اسم […] اربیانست فرار بلغت اکبر […] است فرا بتخفیف را حمار وحش است
فرسلون طلق است فرفت شاهترج است فردسیون اسم یونانی ارنب است فرسیون اسم عربی نوعی از بادآورد است فرذسیان
نصل است فرانیان اسم یونانی زبد البحر است فرنسیا اسم رومی بسباسه است فرطس اسم یونانی مارشافدر است فرصید […] گوید
عجم الزبیب و عجم العنب است فرهنک اسم هندی خطافیست فرهی اسم فارسی یاسمن است فریکت و فره اسم ترکی فراخت
فرنی اسم فارسی هلیله است فستق معرب پستهٔ فارسی است […] درختیست […] و غیر مقشر پسته را مدتی مدید قوتش
باقیست و مغز او را تا ۳ ماه و آب لیمو […] حافظ […] است مغز او در دوم گرم و خشک و نزد بعضی در اول تر است و مهیج […]
رطوبت فضلیه و تریاق گزیدن هوام و سموم بارده و مفتح سدهٔ جگر و مولد خون صالح و موجب فربهی بدن و مقوی معده و فم معده
[…] سایر لبوب ماکوله […] چون با پوست رقیق ملاصق مغز خورده شود و جهت درد جگر و قی و غثیان و مغص و سرفهٔ
مزمن و تقویت دل و حافظه و ذهن و رفع خفقان و برودت جگر و لاغری گرده و یرقان و سپرز نافع و مصدع محرورین و مورث
سرگیجه و مصلحش سرکه و ترشیها و میوه‌های بارده و پوست سرخ رقیق ملاصق مغز او معتدل در حرارت و خشک و پوست سبز بیرون او سرد
و خشک و بغایت مقوی معده و دل و قابض و رافع اسهال و تشنگی و قی و جهت تقویت دندان و خوشبو کردن دهن و رفع قلاع و پوست
صلب او که طبیخ مفرط داده باشند جلوس در آب او جهت خروج مقعد مجربست و نطول طبیخ پوست و برگ درخت او جهت درد
مقعد و رحم و جرب و حکه و حبس نزلات و رفع قمل و مداومت شستن موی با آن جهت ریختن موی نافع و روغن پسته مقوی […] خوشبو
کنندهٔ طعم و بالخاصیت مضر معده و سعوط او […] جهت لقوه و تقویت حافظه و تنقیهٔ دماغ مجرب و با عنبر جهت ازالهٔ وسواس و مواد سوداوی
و رفع سموم مؤثر است و خواص ثمر درخت پسته که مغز نبندد در زیر […] مذکور شد فاقس بفارسی […] نامند حیوانیست بشکل عدس و
بسیار بدبوی و در مزاج قریب بزراریح و […] او جهت اختناق رحم و […] و شراب او با سرکه و شراب و غرغرهٔ او جهت اخراج زلو که
در حلق مانده باشد و گذاشتن سائیدهٔ او در سوراخ قضیب جهت احتباس بول بسیار مؤثر است و منع کردن بعد از آن جهت گزیدن مار
[…] و چون در […] با قلای گذشته […] جهت تب ربع […] بیفشانند فلیون اسم یونانی بزر قطونا است فستوة الکلاب

فرخ
فرس
فردوماهان فرصاد اندیقون فرفخ فرفیر فرفار فرشه فرکیه فرد فریقه فرد بس فرار فرا فرسلون فرفت فردسیون فرسیون فرذسیان فرانیان فرنسیا فرطس فرصید فرهنک فرهی فره فرنی فستق
فاقس
فلیون فستوة الکلاب

اسم فارسی غالیس است و نزد بعضی شاہنج است فستق الہادیہ حب البان است فنوه بضع فعلبت فینا اسم عبرانی قاقلہ است
فنوابر شین اسم عبرانی اصابع صفر است فقع بفتح فا و شین و بعین معجمه آخر سنگ بیجادر خود میپید سخت بحه او را سوت ناند و فاشرا
و اشال او را از اینجهة فقاع نامند و فقع از جنس قاشرا است و نباتش شبیه بعنب الثعلب و شاخهای او باریکتر و خار او کمتر و ثمرش
خوشه دار و برگش باخشونت و دانه اش بعد از رسیدن سرخ میگردد و طعم او گزندهٔ زبان و نبخش صلب و بطر و نبت او آجام و بدستور
در مواضع درشت اسم میرویه و قسمی از او بیخ و دانه او بشکل باقلای مصری و از آن کوچکتر و بسیار سیاه و بر دو را او خط سفیدی میباشد و طلا
او پیاهند عبادت از او باشد و قسم اول در سیم گرم و خشک و شرب برگ و ثمرش دافع ضرر ادویهٔ سمیه و مفرح و محلل ریاح و حافظ قوه
غریزیت و چون برگ او را با عسل لعوق کرده طفل شیر خواره را تا سه روز از آن در مدت حیات سموم حیوانی و نباتی در او اثر نمیکند و قدر شربتش
بمثقال است و ضماد قسم ثانی رادع اورام و مسکن درد مفاصل و خوردن او مورث دیدن خوابهای پریشان و مولد خلط فاسد است فصفصه
معرب از لغت فارسی است و در رطبه مذکور شد فصیل بچه شتر است فضا بکسر فا عجم الزبیب است فضه بفارسی نقره و ترکی کومش
نامند و نحو آن از گوگرد و زیبق پاک دانسته اند که گوگرد بقدر عشر زیبق باشد بدلیل آنکه چون نقره از گوگرد مکلس کرد و نگیخ وار و کبریت گ
تکلیس نموده مثل خود زیبق را منعقد میسازد در اول سرد و خشک و گویند معتدل است و در تفریح و تقویت قریب با طلا و دهن خفقان
و بدبوی دهان و رفع رطوبات لزجه و عفونت بلغم و مالیخولیا و جنون و وسواس و ربو و سرفه و استسقا و سنگ گرده و مثانه نافع
و ضماد او محلل اورام و با زیبق مقتول رافع بواسیر و در اکتحال جهت بیاض و تقویت باصره سفید و مضر بهاء و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا سه درم است
و گوگرد خام باعث سیاهی او و نمک تلخ رافع آنست و گویند گوگرد غیر خام معدل او و بعد از تقدیر موجب ثبات ارواح ناریه و منفی
منطرقات مشاکل خود است و خوردن اشربه و خمر در ظرف نقره باعث تقر بحت فطر نباتیست سفید بشکل نصف تخم مرغ که مسکوس
باشد و بی برگ و گل و ساقش بسیار کوتاه و جوف او مملو از ضعائج و ماکول او نزد کیلاک و بفارسی قارچ نامند و فطر کماه اسم جنس ماکول
و غیر ماکول آنند و نزد بعضی فطر مخصوص نوع قتال او و کماه مخصوص ماکول است و هر چه بی لزوجت و بی رائحه بد و سفید یا مایل بتیرگی
باشد و کوچک و از زمین خوب روید ماکول است و سیاه او در غایت سمیت و هر چه نوع سفید و سرخ او در تحت درخت
زیتون و انجیر و گرد کان و امثال او روید و بدستور از سرگین و جیفه‌ها و مانند او بر آید کشنده میباشد و گویند سفید او تریاق نوع
سرخ او است و ماکول او در دوم سرد و تر و اکتحال آب تازهٔ او جهة بیاض و تقویت باصره و پلک چشم نافع و مانع نزول آب خصوصا
چون سرمه را با او پرورده کنند و سایندهٔ وخشک او دافع اسهال و ذرور او در زلق الامعاء و ضماد او با ریشم ماهی و سرکه جهة فتق
و فتیله و بر آمدگی ناف مجرب و مداومت خوردن او قاطع نسل و دیر هضم و مولد خلط غلیظ و چون قبول عفونت کند بحد افراط
متعفن میشود و سدد و مورث قولنج و درد معده و فالج و سکته و بهترین او مصلح الکامه و خردل و پختن او است با نمک و شبت
و پودنه و روغن کنجد و زیتون و صعتر و فلفل و خوردن زنجبیل پرورده و جوارشات و خوردن آب سرد بعد از آن بغایت مضر و بدستور
با تخم مرغ و با گوشت خوردن و از خواص او آنکه هر حیوانی کسی را بگزد که فطر ماکول خورده باشد و هنوز از معده نگذشته باشد و
هیچ دوائی علاج نمیکند و هر چه در زیر خم شراب و سرکه روید بوست او کشنده است و جوف خشک کرده او مورث بیهوشی و
تریاق غیر ماکول او سکنجبین با سرگین مرغ خانگیست فطر اسالیون و معنی کرفس کوهی است و او را کرفس صخری و کرفس ماقدونی
نیز نامند و تخم او شبیه بنانخواه و خوشبوتر از آن و تند است و بهترین اجزاء او در سیم گرم و خشک و قاطع لزوجات و مدر بول و بغایت
مدر ادرار حیض قوی الاثر و مخرج جنین و محلل نفخ و مقاوم سموم بارده و مسهل و بغایت مفتح و جهة مغص و درد پهلو مفید و در جمیع افعال
قویتر از سایر اقسام کرفس است و بعضی تخم کرفس بنطی را بجای او استعمال مینمایند و او مدر و مایل بدرازی و بقدر فلفلی و بیرون سیاه
و اندرون سفید مایل بزردی و تند طعم و برگ بنات او عریض و با اندک حدت و چتر گل او مثل چتر شبت و در شکاف و البسیم نامند
و انیسیم بعضی متغیر از فطر اسالیون دانسته اند و جمعی مثل آن میدانند و او مدر عرق و دافع عرق النسا و تشنج و فرزه او مسقط جنین
و در سایر افعال مانند سایر اقسام کرفس است و در حرف کاف انشاء مذکور خواهد شد فطس و فطوس حب الآس است فطیر نان خمیر مایه است

وزبونترین

وزبونترین اقسام ماهیهاست فطوریدیس اسم یونانی دماجیت فقع بترکی دبلان و بفارسی کشنج نامند و او غیر اقسام فطر است و مدور
و قریب بقدر نارنج و کوچکتر از آن میباشد و در زیر زمین نزدیک آب متکون میشود و بهترین و لذیذ و سرد و تر و بهتر از فطر ماکول
و غلیظ است و اصلاح او بدستور است که در فطر مذکور شد فقاع نوعی از نبیذ است و میکرده از ادویه مناسبه اتها حبوبات و میوها
ترتیب میدهند و در هر بیست رطل آبها آنچه خواهند بمثقال از هر یک از عود و قلفل و سنبل و قرنفل و سداب و کرفس و نعناع و مصطکی و قاقله
و برگ ترنج باید کرد و سردترین همه فقاع اسکنه الشیره جو ترتیب دهند و آن مدر بول و مرطب بدن و جهة سرفه و امراض حاره نافع
و مضر کرده و حجاب دماغ و عصاب و مصلحش ادویهٔ حاره است و آنچه از نان و مصطکی و قاقله و قطر خون ترتیب دهند کثیر الغذا و مقوی
معده و جشاء و بی نفخ است و گرمترین همه عسلی و خرمائی و مویزیست فقاح اسم جنس شکوفهاست نقاح سورنجان صابع هرمس است
فقلانوس اسم یونانی صریمه الجدی است فقلانیوس نحو و ریست فقلامیون فارسشتین است فقیص شاہتره است فقی
الملح زهره الملح است و نزد بعضی البقر است و ماسر حوبه گویند که برروی نمک سعدنی شبیه میشود و الطف اجزاء نمک و قبض و کمتر است
فقلین عفص است فقده حب الفقدات فقعد گل زرد است فقولیون خنار است فقارس اسم یونانی سرو است
فقاح الکرم شکوفهٔ انگور است و در اول سرد و خشک و با عطریت و مقوی دل و معده و مقوی و مسکن فواق و قی و عرق و در افعال قویتر از سنبل
فلز بسکون لام و کسر فا در لغت بمعنی سفید روی است و مفرغ نیز نامند و بتشدید زا و کسر فا و لام بمعنی آهن و ریم معدن که از نده
است و هر گوهریکه از کان خیزد و در اصطلاح اجسام معدنیست که هر یک را کلانی مخصوص باشد یا در وزن تف و ثقل باشد اعم از آنکه منطرق
بالفعل یا بالقوه باشد که باعمال مخصوصه قابل گداز و چکش کیر گردد و قسام چکش گیر بالفعل را منطرقات و معادن سبعه نامند و آن
هشت نوعند که از هفت معدن حاصل میشوند طلا و نقره و قلعی و سرب و آهن و روی و نوتیا هر یک از معدن مخصوص اند و مس و روی
از یک معدن و در وزن مختلفند چنانچه بلیناس در کتاب احجار بیان نموده است و مس از گداختن جسم معدنی بهم میرسد و روی از معادن
بدون گداز متکون میگردد و بجهه خود رو نیز بفارسی روی و مس سرخ و مایل بزردی میباشد و هر دو قسم در وزن یکسان از روینده منطرق و
بالقوه سیماب است که بر اعمال مخصوصه چکش گیر و گدازنده میگردد پس فلزات نه نوعند و معادن منطرقات هفت و از یک معدن
دو فلز روید که مس و روی باشد چون روی نایاب و قلیل الوجود است و اشتباه عظیم در صنف مس سرخ و زرد و در اسم نحاس و صفر واقع شده
تا غایت تحقیق اسم اتیا در هر قسمت بجهه عدم استقصا نموده کما لایخفی و خواص هر یک مذکور شده و میشود فلنجه انجه است فلفل
یونانی ارنبقس نامند درخت او شبیه بدرخت نفر و خوشهٔ او مانند خوشهٔ او و برگش رقیق و طرف ملاصق شاخ سرخ و طرف دیگر سبز است
و فلفل سفید و سیاه و هر یک برگ و بستانی میباشد و گویند تا رسیدن او بانتهای رسد سفید میباشد و بعد از رسیدن کامل سیاه میشود
و ظاهرا اصلی نداشته باشد و سفید او نافعتر است و سیاه چینی دار و تند تر است تا آخر سیم گرم و خشک و سفید او در اول و
و بعضی دانسته اند و هاضم و جاذب و محلل و جالی و تریاق سموم بارده و قاطع بلغم و دافع سرفه بارده و ضیق النفس و ریاح و مفتح و مقوی
حافظه و مفتح سدد و با انجیر و تخم محرک باه و رقیق کننده خون مبرودین و ملطف اغذیهٔ غلیظه و هضم غلیظ و دافع آروغ ترش
و مقوی جگر و معده و مسخن ان و با ادویهٔ قابضه جهة تقطیر بول نافع و با دزهر علتهای عصب و اعضاء عصبانیه و حمول او مخرج جنین و بعد از
جماع مانع حمل و ضماد او با زفت محلل خنازیر و دافع داحس و برص ناخن و با نطرون بغایت جالی بهق و بغایت سرخ کننده رخسار و با پیاز
و نمک جهة رویانیدن موی داء الثعلب و با محللات جهة تهیج ریحی و جوشانیدهٔ او در روغنها جهة فالج و خدر و امراض بارده و رفع قشعریره
تبهای بارده مفید و اکتحال او جهة ظلمت بصر و بیاض و ناخنه و طلای جوشانیدهٔ او در گلاب جهة رفع نزلات بارده و درد دندان مجرب
و بدستور مضمضهٔ آن که با پوست خشخاش جوشانیده باشند مجرب است و سنون او جهة دندان کرم خورده سریع الاثر و خائیدن او با مویزج
جهة رفع رطوبات معده و دماغ نافع و مجفف منی و مصدع و محرق سینه و حلق و مضر گرده و جگر حار و جمعی که خون از ایشان دفع شده
باشد و جراحات باطنی و الم در مجاری بول داشته باشند مصلحش روغنها کثیر است و در مبرودین عسل و قدر شربتش یکمثقال و بدلش زنجبیل فلفلمونه
اسم فارسی بیخ درخت فلفل است و گویند اعم از بیخ و چوب درخت او است و ابن جلجل ریشهٔ درختی غیر فلفل دانسته و اصلی ندارد و

دهم نر

و بهترین او سفید تازه است و در خواص و قدر شربت و مصلح مانند فلفل است و در امراض سپرز و درک قوی‌تر از آن و سعوط آن جهت سکته و مرگ
فلفل الماء
نافع و بدلش دار فلفل است فلفل الماء نباتیست که در آبهای غیر جاری میروید برگش شبیه برگ بید و ساقش پر گره و شاخهای او بقدر دو ذرعی
و دانه او ریزه و مجتمع و شبیه بخوشه و طعم او شبیه بطعم فلفل و با عطریت و عوض فلفل در اطعمه استعمال میکنند در دوم گرم و خشک و مسخن
معده و جگر و هاضم و ضماد برگ و ثمر او محلل اورام بلغمی و صلبه و رافع آثار و نیج او در اضمده کلف و نمش از من قوی الاثر است و قدر شربتش تا دو
فلفل السودان
درهم است فلفل السودان دانه ایست شبیه بنخود و غلاف آن مثل غلاف او و تند و با اندک تلخی در آخر دوم گرم و خشک و محلل ریاح
غلیظه و بلغم لزج و مفتح سدد و با عسل محرک باه و بجهت قولنج ایلاوس نافع و در درد دندان و حرکت او بغایت مؤثر و مضر گلو و حلق و مصلحش عناب
فل
و قدر شربتش تا دو درهم است فل ثمریست هندی بقدر پسته و پوست او شبیه بپوست فندق و مغزش مایل بزردی و سفیدی و بادیه
و از فلاحه نقل کرده اند که از بوته نیلوفر یا یاسمین بهم میرسد و دانه اش بدانه نیلوفر شبیه و غیر نیلوفر هندی و غیر بندق هندیست در
دوم گرم و در اول خشک و نزد بعضی در سیم گرم و خشک است و محلل و مفتح سدد و منقی دماغ و جهت خفقان و غشی و درد سر و سپرز و درد جگر و حفظ
سیاهی موی و تسکین عصب و درد معده و استسقاء و باد بواسیر نافع و ضماد برگ او مانع تولد و خوشبو کننده رائحه بدن و قدر شربتش تا دو درهم است
فلایه فلفلمون فلار فلجمون فلفل شامی فلفل اسقالیه فلفل الفرود فلفل الخواص فلیفله فلنجمنک فلفل دراز فلون فلام فنک فنجیون
فلایه حب الرسن است فلفلمون فودنج بریست فلار ازروبست فلجمون سورنجانست و نزد بعضی حومانه فلفل شامی تخم مخلطه است
فلفل السقالیه شامل املق و حرف بابلیست فلفل الفرود تخم وسمه است فلفل الخواص ماهودانه است فلیفله هرنوبست که کویند
تخم نیخختی بلغت مغرب بزر الانجره است فلنجمنک فرنجمشک است فلفل دراز اسم فارسی دار فلفل است فلون بلغت رومی
برگ نباتاتست فلام اسم عربی فلفله است فنک اسم فارسی فرساقست و آن پوستینی سفید و سرخ و ابلق میباشد و حیوان
او از سنجاب بزرگتر و از بلاد روس و ترک آرند خوشبوی و گرمتر از سنجاب و قاقم و سردتر از سموم و لباس او موافق جمیع امزجه است خصوصا جهت
اطفال و نزد جمعی جلد مرغیست و بخور او جهت گریزانیدن هوام مؤثر است و قول اول اصح است و اخیر پوست مرغیست سفید و بزرگتر
از غاز و فوطانند و لباس او موجب تبرید است بخلاف فنک فنجیون اسم یونانی نباتیست برگش شبیه ببرگ لبلاب و ارتفاعش سه
عدد شبر نمیباشد و طرف ملاصق زمین سفید و طرف دیگر سبز و با رواج بسیار و در بهار از میان برگها ساقی میروید بقدر شبری و گلش زرد
و زیاده از ده روز نمیماند و لهذا تفریحخوده اند که بکل مذاق است و بیخش باریک و در مواضع نمناک بهم میرسد تند طعم و تلخ و با قبض و در سیم
گرم و خشک و تازه او مستعمل و انچه کهنه ازو بیخ و برگ او که در دو ماه نگاهدارند رافع سرفه مزمنه و ربو و ضیق النفس و قرحه سینه و محلل ریاح
و بخور و استنشاق او بدستور آهن اثر دارد و ضماد او محلل و کشاینده دملها و اورام و التیام دهنده زخمهاست و حمول او با عسل مخرج جنین
فنجنکشت فنا فنجربون فنجزبون فنجنوش فنقه فندق فو
زنده و مرده و خشک او بسیار تند و غیر مستعملست فنجنکشت اثلق است فنا عنب الثعلب است فنجربون فنجیون است فنجوش
بیاء بعد از جیم نوع سرخ ابو فلسا است و مسمی بعرق الغافث فنجزبون تسمیه کویند که آن خمخم است فنجنوش بنون بعد از جیم اسم اصطلاحی
فنجیون خبث الحدید است و عوام بادزهر کانی را بدین اسم میخوانند فنقه هندی رتنه است فندق اسم فارسی بندق است فو بتشدید واو
اسم یونانی نباتیست شبیه بکرفس بزرگ برگ و ساقش زیاده بر ذرعی و املس و مجوف و مایل ببنفشی و پر گره و گلش شبیه بنرکس و از آن بزرگتر و سفید
او به بنفشی آمیخته و بیخش سطبر و بقدر انگشتی و آن با شعبهای کج و مانند بیخ اذخر و در رنگ سیاه و در بوی شبیه بسنبل رومی و مراد از مطلق
او بیخ او است و بفارسی بیخ سنبل نامند در آخر دوم گرم و خشک و مفتح سدد و محلل ریاح و مدر بول و حیض و با قوه تریاقیه و جهت درد پهلو و سپرز
و عرق النسا و تنقیه عروق و مغص و علل بارده سینه و ضماد او جهت داء الثعلب مفید و مضر گرده و مصلحش رازیانه و عسل و بدلش کباه و قدر شربتش
فوه
از جرم او تا یکمثقال و در مطبوخات ده مثقالست فوه بفارسی روناس نامند بیخیست سرخ و مستعمل صباغان و قوت تصبیغ مانند بری و بستانی
میباشد و ثمر او مدور و بعد از رسیدن سیاه میشود در دوم گرم و خشک و مفتح سدد و مدر بول و حیض و شیر و عرق و مقوی معده و مسقط جنین
و طبیخ او با عسل جهت عرق النسا و درد ورک و سستی اعضا و یرقان و فالج و با سکنجبین جهت سده جگر و سپرز نافع و مضر مثانه و مورث بول الدم
و مصلحش کثیرا و مضر بسر و مصلحش انیسون و قدر شربتش یکمثقال و در مطبوخات تا سه مثقالست و با مدشارب مانند نبایج و هر روز بحمام رود و برگ و شاخ
و ثمر او را مجموعا رافع سم هوام است و بهر خیزنی تنها ایضا فرزند آرد و ثمرش در دارو آلهای سپرز را اجزا و حمول او مدر حیض و مخرج جنین و مشیمه

وضمادش جهت فالج و سایر امراض بارده عصبانیه و بهق و قوبا و سعفه و خنازیر و آثار جلد و ضربه و سقطه نافع و بدلش کباه و نزد بعضی بنصف وزن آن سلیخه
و ثلث او سوید سیاه است فوفل معرب از کوبل هندیست و آن ثمر درختیست بزرگتر از جوز بوا و مدور و با عفوصت و اندک تلخی و سرخ
و سیاه میباشد و درختش شبیه بدرخت نارجیل است در دوم سرد و خشک و مقوی دل و اعضا و رادع و مانع صعود بخارات بدماغ و بسیار
قابض و سرخ او مسهل صفرا و غیر مفرط و رافع ورم گرم و قاطع عرق و جهت استحکام عصب و سستی اعضا و قی و قلاع و امراض حاره دهان و دندان
و قطع سیلان خون نافع و مضر سینه و مصلحش کثیرا و اکتحال او جهت سرفه و استرخای پلک چشم و دمعه و التهاب و رمد و جرب سفید و قدر شربت او
فودنج
تا یکمثقال و بدلش مثل او صندل سرخ و بنصف آن آب گشنیز است فودنج معرب از پونه فارسی است و بعربی حبق نامند بری و بستانی
و جبلی و نهری میباشد و مراد از مطلق او بریست و مشکطرامشیع قسم جبلیست و صنفی از نهری که برگش دراز و ساقش بزرگست و چون در
بستانها غرس نمایند بعد از دو سال نعناع میشود و بوده تر را ساقیها متفرق و شدید بوی و با عطریت و برگش ریزه و مایل باستداره و گلش
شبیه بتخم ریحانست در اول سیم گرم و خشک و بغایت ملطف و مدر عرق و حیض و مسهل سودا و قاتل جنین و تریاق گزیدن جانوران
و محلل ریاح و جهت استسقاء و یرقان و اخراج مشیمه و فواق و غثیان و تنقیه فضول معده و سینه و کرم از دمورش معده و ضمادش جهت سرخ کردن
عضو و رفع سپرز و جذام و آثار سیاه جلد و بوی آن جهت غشی و فرزه و جهت اخراج جنین و نطول او جهت ریاح رحم و حکه و صلابات او و خشک
سوخته او جهت تقویت لثه مفید و مضر امعاء و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش مثل و نصف او بوده نهریست و قسمی از بوده که بر
فودنج نهری
برگش دراز و نرم و مایل بسیاهی و گل او خوشبو و تند و مایل بزردیست و در جمیع افعال ضعیفتر از اقسام بوده است فودنج نهری قسمی از برگ سبز
ریحان کوهی و شاخها پراکنده و گلش بنفش و در کنار آبها میروید و قسمی از آن شبیه بنعناع و برگش درازتر از آن و ساقش قویتر است در آخر دوم
گرم و خشک و مدر بول و با عسل مدر عرق و طبیخ او جهت داء الفیل و نفس الانتصاب و تب بلغمی و سوداوی و جذام و با شراب جهت سموم و فتق
عضل و نیغه و مغص و نطول او جهت رفع زردی یرقان و با عسل و نمک جهت رفع کرم معده و حب القرع و حمول برگ او جهت احتباس حیض
نافع و قاتل جنین و بخور و فرش کردن او جهت گریزانیدن هوام و ضماد سوخته او در شراب جهت ازاله آثار سیاه جلد و عرق النسا و قطور آب او
جهت ازاله کرم در گوش بهم رسد مفید و چون خشک او را بر موضع گزیده افعی بندند موجب خروج سم و جذب سمیت است و در هر عضوی
که کرم متکون گردد ذرور آن رافع است و مضر باه و گرده و مصلحش کثیرا و قدر شربتش یکدرهم و بدلش نعناع و نزد بعضی قردمانا است
فودج
فودنج جبلی مشکطرامشیع است فودج مایه الکامه و بعضی زر شهارا نیز مایه میشود و آن تر از آرد جو و آرد گندم که با آب خمیر کرده باشند
بنمک و ترتیب رسانند و در برگ انجیر پیچیده در ظرفی کرده در سایه میگذارند تا متعفن شود و خشک کرده ضماد او با سرکه و روغن
فنا
گل جهت جرب و فارش بدن و نضج دمل مفید و محلل قوی است و بعضی او را ادویه خوشبو اضافه نموده با سرکه مخلوط و مدتی در آفتاب
فول فوم فوه بری فوه الصبغ فوشنه فوسیون فوربون فوله فوهرقه فورس فوجوسا فوکن فوکو فوغس فهند فیروزج
میگذارند و در دستورات مذکور است فول باقلاست فوم شامل سیر و گندم و نخود است فوه بری مسکیت فوه الصبغ
فوه است فوشنه عوشنه است فوسیون اسم یونانی جعده است فوربون عاقرقرحا است فوله عشراست فوهل قبابر
است فورس اسم یونانی بق است فوجولیا اسم یونانی علزونست فوکن اسم یونانی برکنیا نانست فوکو یونانی حنظل است فوغلغس
یونانی لسان الثور است فهند اسم عربی یوز است فیروزج معرب از پیروزه فارسی است و بهترین او نیشابوری کبود صافیست که رنگش
در هوا کهاف صاف نماید و در غیران مکدر و انچه از معدن شیراز و کرمان بهم رسد و مایل بسفیدی باشد شبا بحیست و مجموع آن از عرق
و چربی و از بوی مشک فاسد میگردد در اول سرد و در سیم خشک و مقوی دل و معده و بادزهر جمیع سموم و رافع اسهال و قرحه امعاء و سایر جراحات
باطنی و جهت خفقان و با عسل جهت صرع و سپرز و سنگ گرده و مثانه و اکتحال او جهت دمعه و ناخنه و بیاض و تقویت روح باصره و فتق طبقه قرنیه
و سایر طبقات نافع و مضر گرده و مصلحش کثیرا و قدر شربتش نیم درهم و جهت سموم قویه تا یکدرهم است و سدس درهم او را بالخاصیت جهت گزیدن
عقرب مجرب یافته اند و از خواص او است که دارنده او در آب غرق نشود و صاعقه باو نرسد و دشمن او مقوی دل و مانع خوفست
فیل
و چون او را با زرم بگذارند صیقلی شده و مکلس او تکلیس معادن و تثبیت نفوس ها ربه مینماید فیل حیوان معروفست و در غیر بلاد هند
نمیباشد و هفت سال یکبار میزاید و مدت حمل او یکسال میباشد و بهترین اجزاء او دندان است که عاج نامند سرد و بسیار خشک و ملین

اسهال و نزف الدم و بستن آن بر عضویکه استخوان شکسته در آن باشد جاذب آن و معین بر اخراج و خوردن او را با یکمثقال با شراب
و فرزجه او را بعد از طهر جهت حمل عاقر مجرب دانسته اند و شراب او با آب پودینه مانع از دباد جذام و سو مان کرده او که نشارهٔ عاج
گویند بقدر دو درهم که هر روز با آب عسل بنوشند مقوی قوه حافظه و فهم و رافع درد پهلو و مفاصل است و ضماد سائیده او با شراب برادهٔ
حدید جهت بواسیر مفید و تعلیق آن برگردن انسان و مواشی که در پارچه سیاه بسته باشند مانع ضرر وبا و طاعون و خوردن بول او که زنان
عاقر ندانند که بول فیل است و بقوه رید و ش به جهت حامله شدن مجرب دانسته و فرموده که زهرهٔ او با خون سنگ پشت و پیه او تریاق جمیع سموم
است و ماسرجویه گوید تعلیق پوست او مانع تب ربع و تب نائبه است و فرزجه سرگین او مانع حمل و بخور او رافع تبهای کهنه و گریزاننده هوام
و طلای او رافع کلف و آثار تن و سوخته او جهت سعفه رطبه و التیام زخمها مفید و فرزجه حقنه او در اعانت حمل قوی الاثر و خوردن یک قیراط
او با آب کاسنی رافع ذرب و اسهال مزمن است فیجن اسم یونانی سداب است فیلزهرج بمعنی سم الفیل است و آن قسمی از توف الکبر
است که حضض هندی که عصارهٔ او و قاتل فیلست فیلجوش قسمی از توف الکبیر است که او را توف الجعد نامند فیشنه و فنک و فینج
جحر یقتوراست فیطس بنک آس است فیقن اسم یونانی قرطم است فیقراالغت یونانی بمعنی تلخ و مراد از و صبر یقوطری است فیقن
اغریون قرطم بری است فیقس اسم یونانی عفص است فینقس جو مانه است فیطل شاه بر حب است فینق اسم اندلسی است الاسود دکلت فیقا
اسم عبرانی انفحه است و بسریانی قینا نامند لیقراالمیون اسم یونانی عفص است فیتارس اسم یونانی سداب است فینا سیوس اسم یونانی
اصابع هرمس است قاقله بفارسی هیل نامند کبار و صغار میباشد کبار او را غلاف بقدر جوز بوا و مثلث و سیاه است و دانهٔ او
مایل بسیاهی و صغار او را غلاف سفید و دانها ریزه و زرد با عطریت و شدی و تلخی اندک نباتش بقدر دو زرع و برگش عریض و با خشونت و
تند بوی و ثمرش در شاخها متفرق میباشد و در هند خرد و کبار را ذکر و صغار را انثی گویند و قوت آن تا ده سال باقیست و کبار را خوشبوی و در
تفریح و سایر افعال قوی تر در دوم گرم و خشک و مسخن و محلل و هاضم و مفرح و مقوی دل و معده و مفتح سدد و با قوهٔ قابضه و ملطف و جالی و خوشبو
کننده عرق در الحقه دهان و جهت ریاح معده و غثیان و قی و درد جگر و بستهٔ آن خصوصا با غلاف او و جهت صرع و سنگ گرده
و اغماد نافع و نفوخ او عطسه آرنده و جهت صداع و صرع و جنون مفید و گویند مضر ریه است و مصلحش شکر و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش
و بدلش نصف آن کبابه است و نصف حب البلسان قاطانفی بلغت یونانی بمعنی کف العقاب است برگ نباتات زاویه و مانند مورد و در نوی
و ثمرش سوراخ دار و شبیه بسیب کوهی و گلش مثل نخود و بعضی مثل کرسنه و گویند تعلیق مؤثر است هرگاه با تخم خصی و مادر آن شخص
داده شود و تعلیق او را مانع عشق دانسته اند قاقلی اسم قطیست و بعربی قلام و بترکی و فارسی شور نامند نباتیست شبیه باشنان و افضل
در طوبت او و بیشتر از اشنان و از آن سبزتر و طعم آن شور و با تلخی و بیشتر بخوردن او را غب و موافق مزاج او است در دوم گرم و خشک و قلیل
الغذا و ر آب و نقد کوفته با نیم رطل با آب سوز و شکر سرخ مسهل زردابست و مدر بول و حیض و مفتح سدد و جهت ضعف معده و ترهل و درد کمر نافع
و تا نه او مدر شیر و محرک و مقوی باه است قانصه بفارسی چینه دان و سنگدان نامند و طیور را بجای معده است و بهترین او از اردک و
مرغ پر وار است و بعد از اخراج عصبها او کثیر الغذا و مولد خون صالح و رافع خفقان و دیر هضم و مصلحش ابکامه و نمک و پوست اندرون
او را چون خشک کنند و سائیده با آب سرد بنوشند جهت درد معده و زلق الامعاء و اسهال بغایت نافع است قار بفارسی شهور است
و آن از زمین با آب گرم از چشمها بجوشد سیاه مایل بسرخی و اصل آن بعضی صلب و بعضی سیال و با قدری خاک ریز طبخ میدهند تا توان
بر گشتیها و امثال آن اندود و قوتش تا سی سال باقیست در سیم گرم و خشک و مدد فعال قریب بقفر و منضج دمل و محلل اخلاط غلیظه و لزجه سینه
و دماغ و مانع تغیر آب و طعام و فساد هوا و وبائی و معین هضم و جهت معده و جگر و سپرز نافع و خائیدن او جهت رفع رطوبات و ثقل زبان و فساد
لثه و ضرس مفید و ظرف بقیر اندود مدتی مدید آب را مانع تغیر است و شامیدن آب از ظرف مصلح غلظت آب و رافع طاعون و وبا و استسقا
و شرابیکه در خم قیر اندوده ترتیب دهند گرم تر و سریع الخروج از بدنست و خمار او کمتر میباشد و اکثار خوردن قیر سورث قرحه مثانه و مصلحش صمغ
عربی و لعابها و قدر شربتش تا یکدرهم و بدلش قفراست قافند اسم روغن منجمد سفید بست شبیه به پیه و بی بوی و از نواحی حبشه و یمن آرند و تخم
قافندی و اصل او معلوم نیست بعضی نباتی و جمعی حیوانی دانسته اند گرم و مایل بخشکی محلل ریاح و محرک باه و با لعابها و حریرها رافع سرفه قدیم

نیم فیغوه فیجوش فیشنه فنک و فینج فیقن فیقرا فیقن اغریون فیقس فینقس فیطل فینق فیقا فیقرا المیون فیتارس فینا سیوس

حرف القاف قاقله

قاطانفی

و درد زانو و تهیگاه و ضعف اعصاب و قدر شربتش تا سه درهم است قاقم پوست حیوانیست که از موش بزرگتر و سفید و دنباله اش کوتاه و سر
دنباله او سیاه لباس او گرم تر از سنجاب و سرد تر از سمور و در خواص مانند فنک است قاتل الحیتان و قاتل السمک ماهیزهره حب قاتل الذئب
خانق الذئب است قاتل ابیه نزد بعضی بیدانجیر و نزد جمعی قطلب است قاتل نفسه شامل کافور و فرفیون و مانند آنست که بنفسه تحمیل نقصان
پذیر باشند قاتل النحل نیلوفر است قاتل النمر خانق النمر است و نزد بعضی اندرون سیاه است قاتل الکلب خانق الکلاب و گویند
عبارت از اذاراقیست قاتل اخیه حضض الکلب است قاتل العلق نوعی از اناغلس است که شکوفه او کبود باشد و نزد بعضی نوعی از مرزنجوش است
قاطر دم الاخوین است قاقالیا اسم یونانی بقلة الاوجاع است قارد و اسم یونانی کرویا است قاقیا اقاقیا است قاره سلاخنس است
اقاطمون اسم رومی نوشادر است قاقشخی اسم ترکی بادزهر است قابش اسم ترکی قصب است قارنه بارزق اسم ترکی بزرقطونا است
قار اسم ترکی تلخت قاوون اسم ترکی بطیخ هندیست قان اسم ترکی دم است قایوق اسم ترکی قشر است قارج اسم ترکی فطر ماکولست
قارا اسم ترکی مقل است قبج بفارسی کبک و بترکی کلیک نامند در دوم گرم و خشک و کثیر الغذا و سریع الهضم و مشهی و ملطف و مولد خون
صالح و ماسک اسهال و جهت فالج و لقوه و امراض بارده دماغی و معده و سینه و احشا نافع و در مزاج محرور و در هوای گرم و با شراب مصدع و مورث
خارش بدن و مصلحش سکنجبین و ترشیها و شربت یک مثقال مغز سر او با نیم مثقال صندل جهت یرقان و یکمثقال جگر خام او جهت صرع و زهرهٔ او
جهت تقویت جلاء بصر و بیاض و سبل و جرب چشم و با مرواریدو شکر با سویه جهت جرب مجرب و ضماد او بر چشم با روغن زیتون با سویه جهت
نزول آب و سعوط او در اول هر ماه یکبار جهت قوت حافظه و رفع نسیان مفید و بیضه او که در سرکه مغسول پخته باشند جهت درد شکم و معده
و بیخته او در غیر سرکه مورث فصاحت و صافی آواز و رافع سرفه و خام او با کندر مسمن بدن و اکتحال خون خشک کرده او با زجاج جهت
جرب و ناخنه نافع و خاکستر پر او محلل اورام صلبه و طلای سرگین او رافع کلف و نمش است قبیطه ناطف است قباق اسم ترکی
قرع است قبلان اسم ترکی نمر است قتاد بنارشتات اسم فارسیکه بفارسی گون نامند فرارس قسمی از او است که بفارسی قبج
گویند و کثیرا صمغ گون است و مذکور خواهد شد در دوم گرم و خشک و آب او جهت سرفه و ضیق النفس و طلای او با عسل جهت رفع آثار جلد
مفید است قت رطبه و خشک قتیل الرعد سلوبیت قثاء بنادشت اسم عربی خیار است که خیار دراز و خیار چنبر گویند و
بعضی اکثر طول او بقدر ذرعی میشود در آخر دوم سرد و خشک و مسکن حرارت تشنگی و مدر و سنگ گرده و مثانه و جهت التهاب معده
و جگر مفید و لطیفتر از قثد و سریع الهضم تر از او و تخم او مدر بول و مفتح و جالی و قوی تر از تخم قثد و پوست و گوشت او مولد ریاح و قولنج و دیر هضم
و غلیظتر از او بهم رسد و مستعد عفونت و در اکثر افعال مانند قثد است و مصلحش عسل و مویز و رازیانه و شرب برگ او جهت سگ دیوانه
گزیده و خشک کرده او جهت اسهال صفرا و مفید است قثد اسم عربی خیار است و در شیراز خیار بالنگ و در خراسان بادرنگ نامند
در آخر دوم سرد و تر و مسکن حرارت صفرا و خون و التهاب احشا و رافع تشنگی و مفتح سدهٔ جگر و مدر بول و مخرج حصاة و غلیظتر از قثاء و
رافع ضعفیکه از اسهال مفرط عارض شود و جهت تبهای حاره شدید و یرقان و درد سر نافع و آب او با اصل و شیر پخته فالج مسهل مرهٔ صفراست
در معده و امعاء باشد و آب خیار زرد رسیده و در اسهال قوی تر از آب نارس و چون قدری در آن نقع کرده بعد از آن صاف بنوشند
دیگر صاف آنرا با ماء العسل بنوشند جهت نیکوئی رنگ رخسار و تفتیح سدد و تحلیل مواد حاره نافع و رافع خفقان و درد جگر و نطول آن
او نافع تولد قمل و ضماد کوبیدهٔ جرم او جهت جرب و حصف و شری و خارش بدن و نرم کردن خشونت جلد و التهاب معده و احشاء و درد سر و
اورام حاره مفید و خوردن دو مثقال و نیم از پوست خشک او جهت عسر ولادت بغایت مؤثر و مضر مبرودین و خام کننده غذا و مولد خلط
و درد تهیگاه و چون معده فاسد گردد مولد خلط خام سمی و مصلحش نانخواه و معاجین حاره و عسل و بوئیدن خیار جهت انتعاش روح حیوانی و در درد
حار مفید است و ترشی خیار سرد و مطفی حرارت و بسیار دیر هضم و با الطعام و بعد از آن مضر است و تخم خیار سرد تر از تخم خیارزه و مدر بول و مخرج
صفرای سوخته بادرار و رافع تبهای حاره و ورم جگر و سپرز و درد نشش و قرحهٔ آن که از حرارت باشد و ضماد او با بوره و عسل محلل اورام جلد
و مضر انثیان و مصلحش کثیرا و بدلش تخم خیارزه و شربتش تا پنج درهم است و روغن خیار که مانند روغن کدو ترتیب میدهند در افعال ضعیفتر
از تخم کدو است قثاء الحمار بفارسی خیار دشتی نامند بقدر بلوطی و بسیار تلخ میباشد و نبات او قدری و غیر مفروش بر زمین است و برگش

قاقم قاتل الحیتان قاتل السمک قاتل الذئب قاتل ابیه قاتل نفسه قاتل النحل قاتل النمر قاتل الکلب قاتل اخیه قاتل العلق قاطر قاقالیا قاردو قاقیا قاره اقاطمون قاقشخی قابش قارنه بارزق قار قاوون قان قایوق قارج قارا قبج

قبیطه قباق قبلان قتاد قت قتیل الرعد

قثد

کوچکتر از برگ خیار و با خشونت و با زغب و بیخش بزرگ و سفید و نبت او در اکثر مواضع ریگزار و قوی‌ترین اجزای او عصارهٔ ثمر
او است که افشرده بصمغ او یا بقدری نشاسته آمیخته قرص کرده باشند و قوتش تا ده سال باقیست و غیر مغشوش او املس و بغایت
تلخ و بمقاربت شعله میسوزد و بسیار سفید نباشد و زبونترین او کرائی رنگ و خشن است در سیم گرم و خشک و مسهل مرّه سودا
و بلغم خام و زرداب و منقی دماغ و رافع استسقاء و سرفهٔ بارده و ربو و ضیق النفس و ریاح غلیظه و سپرز و یرقان سیاه و سنگ
گرده و مثانه و بواسیر و فالج و لقوه و صرع و کزاز و صداع و شقیقه و خ ذه و درد مفاصل و نقرس و عرق النساء و حمول او مدر حیض و قاتل جنین
و قدر شربتش از دو قیراط تا شش قیراط و مضر محرورین و ابدان ضعیفه و منقی بافراط و مصلحش در افراط قی سویق شعیر با آب سرد و
سرکه و سوهای قابض و در افراط اسهال حجامه آتشی و جلوس در آب سرد و شامیدن فواکه بارده است و شرط است که بادویه مناسب
طبع و فعل او استعمال نمایند مثل مقل و دارچینی و صبر و زربد و انیسون و کتیرا و ما العسل و رب الخرنوب و زعفران و اقسام صموغ و
روغنها و با سقمونیا و حنظل استعمال او جایز نیست و طلای او با عسل و بدستور با روغن زیتون محلل خنازیر و با سرکه جهت کلف و آثار و ثالیل و
ثولول نافع و آب او را جهت تنقیه معادن و شانه و یاحمض ان مجرب دانسته اند و جهت تخفیف قوی‌تر از سایر اجزا و ضماد مطبوخ
او با آرد جو محلل جمیع اورام بلغمیه و رافع بهق و آثار و جرب متقرح و فوباد و علک البطم کشاینده دمل و مطبوخ او در سرکه رافع نقرس و
با بنفشج و مثال آن جهت درد مفاصل و نقرس و عرق النساء و استسقاء لحمی بغایت مؤثر و مداومت شرب طبیخ ورکس و بیخ او رافع جذام
و هیجده قیراط از او مسهل بلغم و مره صفرا و بهترین ادویه استسقا است و قدر شربت از طبیخ او تا ۳ وقیه و حقنه بطبیخ او جهت عرق النساء و
آن جهت درد دندان بارد و سعوط آن با شیر دختران جهت درد مازمن مفید و ضماد تخم و گل او جهت مفاصل مزمن نافع و قدر شربتش تا یکدرم
است و باید که با آرد جو و کتیرا بنوشند و روغن قثاء الحمار که آب او را با مثل او روغن زیتون بجوشانند تا رفع آب کرده یا ثمر تازه او را
ریزه کرده با روغن زیتون دو وزن او جمیل و زرد آفتاب بگذارند بسیار گرم و محلل قوی و مدر حیض و مخرج ولد و رافع کلف و شور و کرم گوش
و گرانی سامعه و ریاح او و با تخم کتان مخفف بواسیر و قدر شربتش تا یکدرهمست قثاء النعام حنظل است قثاء الکبر ثمر الکبر است
و در انجا بدل کور میشود قثاء هندی بل است و نزد بعضی خیار شنبر است قثاء الحیه زراوند طویل است و نزد جمعی حنظل قثاء بری قثاء الحمار است
قجی بترکی گیاه خول بریست قدید اسم جنس جزهای خشک است و مراد از مطلق او گوشت شاق و قدید جمیع لحوم بخلاف طبع اصل آنست
و زبونترین اغذیه و مولد خلط غلیظ سوداوی و مورث جوششها و قولنج و بیخوابی و حکه و جرب و قدید گوشت حیوان وحشی جهت استسقا
موافق است هرگاه در سرکه خیسانیده باشند و مصلح فوتی قدید خیار است و روغنها و شیرخیهای سرد و تر قدمیا اقلیمیا است قدم
الملک خیارزیست قداح بهار نارنجست و نزد بعضی شکوفهٔ رطبه قدح نوعی از ابرونست قدومه بلغت اصفهان نودرسیت
فردمانا معرب از فرد آمون یونانیست گیاه او شبیه نبات بابونه و ساقهای او بسیار متفرق و کج و کم برگ و از بابونه بزرگتر و
بیخش قوی‌تر و گلش سفید مایل بکبودی و ریزه و تخمش دراز و باریک شبیه بکرویا و از آن درازتر و با تلخی و تند بوئی و نوع بری کرویا
و مستعمل تخم او است در سیم گرم و خشک و تریاق سموم بارده حیوانی و قاتل اقسام کرم معده و منقی سینه و رافع قولنج و طلای او با سرکه
رافع جرب و حکه مجربست و حمول بخور او قاتل جنین و مضر سپرز و مصلحش افسنتین و انیسون و قدر شربتش یکمثقال و بدلش اذخر است
یا حرمل قرنفل بفارسی و ترکی میخک نامند و آن شکوفه درختست و اصل نبات او معلوم نیست و آنچه مشاهده نکرده و مخصوص جزایر
چین است که از ساحل بدیار ما جمع میکنند و قسم نر او بشکل دانه زیتون و قسم ماده بشکل یاسمین است سیاه و تند بوی و با عطریت قوی
و تلخ در سیم گرم و خشک و مفتح و محلل و مقوی دل و معده و جگر و اعضای باطنی و دماغ و باه و هاضمه و مفرح و رافع قی و غثیان و استسقاء
و علل سوداوی و بلغمی و تقطیر البول و سلس البول و ریاح غلیظه و امراض بارده رحم و زلق الامعاء رطوبی و نزلات متوالیه و بدبوئی دهان و
فالج و امراض بارده دماغی و وحشت و وسواس و خفقان و تنقیه رحم او با شیر تازه بشرط مداومت بغایت محرک باه و مداومت
یکدرهم آن تا هر وقت طهر زنان باعث حمل ایشان و فرو بردن یکعدد از قسم نر او هر روز موجب حفظ و اکتحال او جهت سبل و قوت باصره
و غشاوه و طلاء او بر احلیل ملذذ جماع و مقوی فم رحم و بربانوخ جهت نکسه و سده دماغی و نزلات بارده مجرب و سعوط و نفوخ او همین اثر دارد

قثاء الحمار خیار الکبر قثاء هندی قثاء الحیه قثاء بری قجی قدید

قدمیا قدم الملک قداح قدح قدومه

فردمانا

در ریاح غلیظه و سده جگر و سپرز و فواق و سرفهٔ بلغمیه ... و عرق النساء و فالج ... صحیح است

و عرق قرنفل که یکجزو او و او را یکجزو و نیم گل سرخ و مثل آن کافذبان و نصف جزو تنبول که مجموع را سائیده و تنقیه بگلاب نموده تقطیر
کنند در جمیع افعال قائم مقام حجر و تریاق سموم و مقوی حواس و منقح و جهت تعدیل اخلاط و دفع استسقا و امراض بارده بعد مدت
و شراب او یکجزو او را با شانزده جزو آب انارین و یکجزو عسل مخلوط نموده در شیشه کرده یکهفته در سرگین اسب دفن کنند مراتب او جهت
قوی‌تر و چون همین شراب را با شکر بقوام آورند جهت امراض بارده صعب بی‌نظیر است و گویند قرنفل مضر گرده و امعا است و مصلحش صمغ و قدر
شربتش تا یکمثقال و بدلش مثل او دارچینی و نصف او سنبل است قرنفل بستانی فرنجمشک قرفه اسم جنس پوست و مراد از مطلق آن
و پوست آنست و مراد الطیب پوست درخت خاصی است قسمی از آن خوشبوی و بطعم سیاه مانند رنگ قرنفل و در بوی شبیه بآن
و او را قرفة القرنفل با نسبت گویند و قسمی مایل بسرخی در رنگ کمتر از قرفة القرنفل و شیرین‌تر از آن و در بوی شبیه بدارچینی
است و قرفة الدارچینی گویند و نزد بعضی پوست درخت دارچینی است و جمعی غیر آن دانسته اند و قسمی مختلط بخلاط و قسمی سفید
و زود شکن میباشد و بهترین آنها قرفة القرنفل است و بولس گوید در افعال ضعیفتر از دارچینی است و نزد جمعی آنرا قوی‌تر از دارچینی
دانسته اند و قرفة القرنفل در افعال و مزاج مشابه قرنفل و از آن ضعیفتر است در آخر دوم گرم و خشک و مقوی اعضاء باطنی و در تقویت
معده و جگر سرد قوی‌تر از دارچینی و جهت فالج و لقوه و صرع و امراض عصب و درد مفاصل نافع و ضماد او با سرکه رافع جرب و قوبا و قدر شربتش
تا دو درهمست و بدلش سلیخه است قرنفلیه بلغت مغربی گیاهیست برگش شبیه ببرگ لبلاب و برگ بنفشه و از آن کوچکتر و ساقش
بقدر ذرعی و با شعبها و با خشونت و گلش بنفش مایل بسفیدی و در بوی شبیه بقرنفل و بیخش مانند خربق سیاه و در بوی شبیه بدارچینی و در
مواضع نمناک و سایه ها اکثر با بادرنجبویه میروید در دوم گرم و خشک و محلل ریاح و معطس و رافع صرع و بوئیدن او جهت زکام و آب طبیخ
او جهت عسر النفس و سرفه رطوبی و عسر البول و جلوس در طبیخ او جهت احتباس حیض و ضماد برگ او جهت صرع و ورم رحمی و رطوبت چشم و ابتدای
نزول آب و ورم پستان و دفع انجماد شیر ان مفید و خوردن بیخ او جهت احتباس حیض و اخراج جنین و با شراب جهت گزیدن هوام و ضماد
مطبوخ او در آب جهت کوفتگی اعضا مفید و روغنی که در او جوشانیده باشند جهت کزاز و لرز مفید و مضر محرورین و مصلحش بنفشه و قدر
شربتش یکدرهم قراقاط بلغت ترکی اسم ثمر درختیست بقدر فلفلی و در ترشی شبیه بزرشک و در افعال قریب بآن و ظاهرا نوعی
از او باشند و بعضی اشتباه نموده و آنرا زقال دانسته اند زقال اسم فارسی قرانیا است قراصیا اسم رومی و بعربی حب الملوک
و بفارسی آلو بالو نامند و گیلاس قسم شیرین او است و آلو بالو در دوم سرد و در اول خشک و قابض و مسکن تشنگی و حدت خون و صفرا
و مقوی معده و رافع غثیان و التهاب و دانهٔ او را چون با شیره گرفته با عشر آن رازیانه بنوشند جهت سنگ مثانه و حرقت البول بی‌عدیل
و خشک او قابض‌تر و چون مغز دانهٔ او را با بیخ کهنه نرم کوفته فتیله‌های باریک ساخته در احلیل بگذارند رافع جراحت مجاری بول و منقی بول الدم
و حرقة البول و گیلاس در اول سرد و تر و ملین طبع و سریع الاستحاله بخلط غالب و محرک باه محرورین و بعد از طعام مورث تخمه و مضعف
معده و جهت خشونت حلق و نفث مفید است و مصلحش جوارشات و صمغ هر دو گرم و خشک و جالی و مغزی در قطع سرفه مجرب و مقوی باه و مفتت
حصات و محرک اشتها و رافع خشونت حلقوم و التیام دهنده زخمهای باطنی و ضماد او جهت نیکوئی رنگ رخسار مؤثر و اکتحال او مقوی
باصره و رافع جرب چشم و قدر شربتش یکمثقالست قرة العین جرجیر الماء و کرفس الماء نیز گویند چه آن در طعم و رایحه شبیه است بجرجیر و در
برگ و ساق شبیه بکرفس است و در آبها میروید و گلش زرد و با عطریت و تندی در آخر دوم گرم و خشک و محلل و مدر بول و مفتت سنگ
گرده و مسخن مزاج و هاضم و مفتح سدد و رافع درد پهلو و یرقان و سپرز و قروح امعاء و مفرح و حابس نزف الدم خام و سرخ کنندهٔ رخسار
و نطول طبیخ او مسکن لرز و غرغره و مضر مثانه و مصلحش عناب قرع بفارسی کدو و بترکی قباق نامند و دو قسم میباشد یکی را کدوی سبز و دیگری را
رومی گویند مجموع او در دوم سرد و تر و ملین و مفتح و مدر بول و عرق و تشنگی و قلیل الغذاء و آب مطبوخ او و آنچه بخمیر گرفته بپزند در آتش تنور
و شور کرده باشند با عسل و اندکی نطرون مسهل باعتدال صفرا و با فلوس خیار شنبر و ترنجبین و خمیره بنفشه جهت تبهای صفراوی و دموی
و با تمر هندی و شکر جهت اخراج صفرای سوخته و حرارت دماغ و وسواس و جنون و رمد و درد سر که از بخارات حاره باشد و شقیقه مواد کرده و معا
مفید و قدر شربت تا یکچهل یکمثقال و خوردن کدو با مزورات جهت تبهای حاره و سرفه و جگر گرم و ترطیب بدن و دماغ مؤثر و در رقی خرو بچه

قرنفل بستانی قرفه

قرنفلیه

قداح قراصیا

قرة العین

قرع

کدباکده

که با کدو طبخ یافته باشد و یا با مغز تخم او جهت رفع غشی تپهای حاره و سمیت اخلاط بسیار معتدل است و مربای او جهت مواد سوداوی و تقویت
دماغ و تولید خلط صالح مؤثر و سیر عبارت از او است مذکور شود در ترشی او ملطف و هاضم و مسکن حدت خون صفرا است و قائم
کدو مولد نفخ و مضعف معده و مسقط اشتها و مضر مواد بلغمی و سوداوی که از احتراق بلغم باشد و باعث قولنج و تنهائی سریع الاستحاله
بخلط موجود در معده و با اغذیه منقلب بطبع غالب او میگردد و هرگاه در معده فاسد شود مانند خیار مولد خلط سمی است و مصلحش زیره
و ادویه حاره و در مزاج صفراوی غوره و سرکه و امثال او و ضماد کوبیده او جهت اورام حاره و التهاب معده و احشا و درد سر و رفع بیخوابی و حرکت
دماغ و قطور او با روغن گل جهت درد گوش و ورم حار آن و سعوط او با شیر دختران جهت سرسام و هذیان و بیخوابی و غرغره با آب او جهت
خناق مفید و سائیده خشک او جهت سرفه و درد سینه و التهاب صفرا و درد گلو و اکتحال با آب گل و آب ثمر کدو از جهت رمد و درد یرقان که
در چشم باشد بغایت مؤثر است و پوست خشک سوخته او جهت نزف الدم جراحات و رفع اکله و زخمها مجرب است و با روغن تازه جهت سوختگی
آتش و با سرکه جهت بهق و برص و خوردن او جهت بواسیر و نزف الدم احشا نافع است و چون جوف او در انجبث الحدید مملو کرده بعد از چند روز
آب او را با حنا بر شسند خضاب بسیار نیکو است و مغز تخم کدو در دوم سرد و در اول تر جهت حرقت البول و لاغری کرده و قرحه مثانه و خشونت
سینه و نفث الدم و ریه و تپهای حاره و تشنگی و سرفه و قرحه امعا مفید و روغن تخم او جهت رفع بیخوابی و یبوست دماغ و دفع صفراوی و سل و تپهای
حاره بسیار معتدل و قدر شربت از مغز تخم او و روغن او تا هفت درم است و بدلش مغز تخم هندوانه است و روغن کدو که جوف آنرا کوبیده آب آنرا
با ربع آن روغن کنجد بجوشانند تا روغن صرف بماند سرد و تر و مرطب بدن و جهت صاحب دق و مالیخولیا و حرارت و یبوست دماغ و تشنج
یابس و سرفه حار و نرم کردن صلابات بسیار مفید است و چون کدو را با پوست جدا کرده با دنبه و پیه گرده بز بکوبند و بجوشانند تا قوام
و تخمیر یابد او را جمع کنند در تطیب فوتر و سرد تر از دو غنیکه با روغن کنجد ترتیب دهند قرصعنه گیاه خاردار است و اقسام میباشد و بر
اقسام او مفروش و غیر او بسیار بر کهسار و مقابر وید بتقسیم اول را ساق کرده دار و خارها در حوالی گرهها و گلش سفید و بیخش سطبر و طعمش تلخ اندک تند و شیرینی
مانند طعم زردک و بفارسی بوزا نامند و در افعال مانند سدس است و قسم دوم را برگ بی خشونت و خار او نرم و بسیار و ساقش بقدر ذرعی
و از نصف اعلا او شاخها میروید و این قوی تر از اول است و قسم سیم را برگ مایل بسبزی است و بیخش دراز و در سطبری متوسط و سفید
و قسم چهارم را برگ عریض و سبز و ساقش بی شعبه و بقدر ذرعی مملو از خارهای مایل بکبودی و ظاهر بیخش سیاه و باطن سفید و شبیه بهمن
سفید و قسم پنجم که از اقسام قرصعنه بیضاء است برگش بسیار و خارها او تند و ساقش خشن و قبه او شبیه بکنگر است و قسم ششم که قرصعنه جبلی
نامند برگش حدبه دار و قوی الحرارت و در بیت المقدس جهت درد کمر و مواد بارده مجرب میدانند و قسم هفتم از انواع بیضاء برگ عریض
و بسیار سفید و بیخش سست و با اندک شیرینی و در تقویت باه قوی الاثر است و قسم هشتم را ساق بقدر شبری و نصف او چتری مایل بسفیدی و شاخها
بر نیش عدد میباشد و فیهای او مستدیر در اطراف قبه خارها باشد و باریک و گلش عدد و بیخش دراز و بسطبر انگشت و در طعم شبیه بزردک و در
مطلق قرصعنه مراد همین است و از قرصعنه سدس نامند و در مازندران زولنگ و در شابین شتاک گویند گویا مخفف شش شاخ باشد در آخر
اول گرم و خشک و تریاق سموم و محلل صلابات و بلغم معده و مدر حیض و بول و شیر و عرق و سریع الهضم و مفتت حصات و از اکثر بقول ماکوله بهتر است
و آب او رافع مغص و احتباس حیض و درد جگر و استسقا و آب طبیخ او با شکر مسکن اورام و جراحات باطنی و مداومت او رافع اخلاط فاسده
و محلل نفخ و شرب آب او که با شش او بدستور طبخ یافته باشد بقدر سی تا چهل درم تسکینگاه مجرب یافته اند و یکمثقال از بیخ او با شش و تخم زردک
بذات محرک باه است و مربای او با عسل بغایت مقوی احشا و ضماد او با شلغم جهت رفع قروح رطبه ساق و انتداد ادرار بول و مضر مثانه و مصلحش کثیرا و قدر
شربتش یکمثقال است قرمز لغت رومی است و آن حیوانی است بغایت سرخی و بقدر نخودی و مستدیر و بدبوی در برگهای اشجار سکون میشود و چون
بحد طیران رسد هیچ کو هنوز از تخم دل میکند و رنگ و مخصوص ابریشم و پشم است و بخور او ده جزو حریر را بسیار رنگین میکند و بهترین او فرنگی
است و در بلاد ارمن و موضع مخصوص اشجار نیست در سبزه ها یافت میشود و در دوم سرد و خشک و شراب و را با ماء العسل تا یکهفته جهت قطع خفقان
مجرب دانسته اند و شامیدن او با سرکه مانع حمل و ضماد او با عسل جهت التیام جراحات عظیمه و با سرکه جهت شکستگی اعضا و جراحت عصب قوی
الاثر و مخفف بواسیر و تعلیق او با ابریشم سرخ رافع تپها و نطول آب طبیخ او مانع بهم رسیدن قمل و محلل صلابات و جهت دراز کردن موی

قرصعنه

قرقان
مؤثر و قدر شربتش دو درم است قرقان چیزیست مانند قاو که در جوف اشجار کهنه بهم میرسد خصوصا درخت جوز و درخت مقل
دراز و گویند مخصوص درخت بقسیست و در دوم گرم و خشک و مدر شیر و حابس اسهال و نزف الدم و ضماد او با سرکه جهت نرم کردن جلد بدن و
قرط قرظ
ستون او جهت تقویت لثه و سفید کردن او مفید است قرط بضم اول و فتح ثانی و طاء مهمله اسم عربی نفصفه است قرط بکسر اول و فتح
ثانی اسم کراث البقل است و در صحراء کراث المائده نامند قرظ بفتحتین اسم ثمر درخت نوعی از امغیلان است و مذکور شد قرانیا
قرطم بستانی
اسم یونانی زفال است قرطم بستانی او را تخم کافشه و خسک دانه نامند و در گیلان تخم کاجیره گویند و آن تخم احریض است و سفیدی طولانی
میباشد در دوم گرم و در آخر اول خشک و شیره او مسهل اخلاط سوخته و بلغم لزج و رافع سرفه و ربو و منفتح سده و منقی کننده شیره معده و
گذارنده منجمد او جهت مالیخولیا و وسواس و جذام و جرب و نیکو کردن رخسار و استسقاء لحمی و زقی نافع و چون منجمد بهم او را در نیم رطل شیر تازه
حل کرده صاف نموده بنوشند دافع ریاح و نزلات و امراض بارده و مقوی باه و منقی سینه و صوت و برگ او از شیره او با افتیمون جهت
امراض سوداویه و با خیار شنبر جهت تپهای بلغمی و با عسل و نطرون و بادام و افیون و فلفل جهت تنقیه دماغ و بدن از جمیع اخلاط فاسده و شری و بخارات
دموی و با مزوره ماش و نخود و آب منضج و محلل و مسهل بلغم رقیق و سوخته و حقنه با شیره او جهت قولنج و امراض دماغی مفید و جوشانیده او را
قوت مسهل ضعیف است و مضر معده و مصلحش انیسون و قدر شربتش از ده درم تا بیست درم است و روغن تخم کافشه قریب بروغن کتان و قائم
مقام روغن تخم انجره و جهت ربو و تحلیل اورام و اخراج کرم معده نافع و مضر معده و مداومت شرب او ذهن را مورث برص
یافته اند و قرطم بری شبیه به بستانی است و ساقهای او بی برگ و سفید و در آخر ساق برگ و گل و ثمرش ظاهر میشود و گل او زرد است و در
دوم خشک و در گرمی معتدل و شرب یکمثقال از برگ و ثمر او با نیم رطل فلفل جهت گزیدن عقرب نافع است و گویند مادامیکه عقرب گزیده
قرون السنبل
او را در دست نگاه دارد ادراک الم نمیکند و چون بیفکند ادراک میکند قرون السنبل دوا است هندی و اختلاف بسیار در او کرده اند و آنچه
از کتب علماء هند ظاهر میشود قسمی از بیش سیاه است و باریک و با درخشندگی و از سعد باریکتر و درازتر و در ریشه بعضی از سنبل هندی
یافت میشود و قسمی از آن نیز سفید میباشد و در چهارم گرم و خشک و ضماد او با سرکه رافع زخمهای کهنه و روغنیکه در آن جوشانیده باشند
قرقوما
جهت جمیع دردهای بارده و صلابت اعضا است و ربع درم او کشنده است باختلاط عقل و بول الدم قرقوما اسم یونانی ثفل دهن زعفران است
قراطارغون
در سیم گرم و خشک و منضج و مسخن و مدر بول و محلل صلابات و مقوی اعصاب و اکتحال او جلای بصر و مقوی روح باصره است قراطارغون نباتیست
برگش مثل برگ گندم و گلش شبیه بجاورس و بغایت تند و گویند چون مرد و زن چهل روز قدری از آن ناشتا تناول نمایند
و بعد از آن مباشرت واقع شود به پسر حامله گردد قرطاس بفارسی کاغذ نامند و مراد اطبا از آن کاغذ مصریست که از ساق بردی و لعاب
ترتیب دهند سرد و خشک و جهت قرحه ریه و سوزش معده و امعا و با طبیخ سرطان جهت قطع خونیکه از نیش آید مفید و ضماد او در آب و سرکه
قاطع نفث الدم و اسهال و سوخته او جهت جراحات عظیمه و تقویت لثه و سعفه و زخمیکه در پا از موزه و کفش بهم رسد و نفوخ او جهت رعاف و حقنه
او جهت قرحه امعا و بخور او جهت زکام و اکتحال او جهت بیاض و دمعه و قرحه چشم نافع و قدر شربتش یکمثقال و بدلش بردی سوخته و کاغذ کبود سوخته در اکثر
قرطمان
امور قائم مقام او است قرطمان معرب از هرطمان است و مذکور میشود و ابو حنیفه دینوری اسم درختی دانسته شبیه بدرخت چنار و در ساحل
قرسیون قرفیا
عمان یافت میشود برگ و شاخ او خوشبو و شرب خشک او را بقدر یک حبه اسهال مفید دانسته اند قرسیون و قرفیا اسم یونانی کنا
است قریص غذائیست که از لحوم لطیفه مثل ماهی و بزغاله و جوجه و پاچه با سرکه و ترشیها و سوهای تازه و خشک و ادویه خوشبو ترتیب میدهند
قراد
مسکن حدت خون و صفرا و قاطع بلغم و مضر سوداوی و علاج آن عضا تنفس است قراد بضم اول بفارسی کنه نامند حیوانیست مثل ساس و در اسهال
قرد
مسکون میشود و در طبع و افعال مثل ساس است قرد بکسر اول و فتح ثانی او را بفارسی بوزینه و میمون و کپی نامند در تمسیح خواص قریب
قرنبا قربط قرمعا
بانسان و طلای خون او مانع رو ئیدن مو و مجرب است و سم مخزون که از انسان مخلوق که در کتب قدما مرقوم است نیز از آن حاصل میشود و از اسرار
قرقف قرن الجدی
مکتومه است قرنبا بفتح اول و جزم ثانی اسم یونانی نبات الشیخ است و گویند خنفسا است و نزد بعضی لوبیا قرنفل شامی قرنفلیه است قربط خرنوب
قرقنو قراقیوس
شامیست قرمعا سلحفات است قرقف خمر غلیظ است قرن الجدی شاخ کرگدن است قرقنو اسم یونانی سرطان است قراقیوس بلغت
قراطن قرفة الطیب قردسیون
رومی اشترغار است قرقارس یونانی اسم جنی است قراطن ماء العسل است قرفة الطیب قرفه القرنفل است قردسیون قراسیا

قرداهون و قردماهون قردمانا است قردا قرد است قریض تشدید را بزر الانجره است قرص حکمت قرنفقان قرنفقا و قرنباد کرویا است قراض بابونجست قرن البحر مرجان است و نزد بعضی کهربا قرول و قرولیون یونانی بسد است قرداهن یونانی حرف قرطم هندی حب النیل است قرنفل بستانی و بخمشک است قرمان نوعی از قطران است قرمانیون انجوهنت قرقور اسم یونانی زعفران است قرداهینی حرف الماء است قرقرون سعدان است قربوله نوعی از بلا است قرقشم اسم ترکی رصاص اسود است قروط اسم ترکی شجر درا قولانقوع اسم ترکی خطاف قرآغاج اسم ترکی درردار است قراجورک آددی اسم ترکی شونیز است قرقوا بکسر اول اسم ترکی مدرج است قراقوش اسم ترکی عقاب است قراطوخ اسم ترکی افطا است قراقروط اسم ترکی مصل است قرقاول اسم ترکی صفر است قرباغه اسم ترکی ضفدع است قرساق اسم ترکی فنخت قراح بقاف و زای معجمه اسم مغربی نباتیست خوشبو شبیه برازیانه و از آن کوچکتر و شعبه او بیشتر و شبت و تخمش مانند انیسون در سیم گرم و خشک و مدر بول و حیض و مسکن دردهای بارده و محلل ریاح و تخم و شاخ او در اطعمه باعث لذت ان و چون آب طبیخ او را تا ربع رطل با شکر بنوشند در تحلیل ریاح و درد احشا مجرب دانسته اند قرح بکسر اول اسم عربی پیاز است قراز زجاج است قرذیر رصاص ابیض است قز اسم کرم ابریشم است قزلاق اسم ترکی قبره است قزل بکسر اول و ثانی اسم ترکی ذهب است قسط بیخست شبیه بیخ لفاح و از نواحی هند خیزد و نباتش مفروش و ساق و برگش عریض و ۳ قسم میباشد یکی شیرین و سبک و سفید و عطر دقیق عربی و بحری نامند و بحری قسم مایل بسیاهی و سبک و عطر و کم بوی و تلخ او را قسط هندی نامند و قسمی مایل بسرخی و سنگین و در وزن شبیه بچوب شمشاد و خوشبو و تلخی است و از مطلق او مراد قسط شیرینست و بهترین او سفید تازه کرم نخورده است که اندک زبان را بگزد و قوتش تا چهار سال باقیست و فرق در میان او و در اسن که قسط شامی باشد عدم عطریت راسن است و عدم گزندگی زبان و صلابت ان در سیم گرم و خشک و مدر بول و حیض و جاذب خلط از عمق بدن و تریاق سموم حیوانی و مفتح سده جگر و قاطع اخلاط غلیظه و لزجه و بهی کشنده اقسام کرم معده و عضلات و مفاصل و تحلیل ریاح و اخراج سنگ کرده و با سکنجبین جهت تب ربع و با عسل جهت تو ضیق النفس و سرفه کهنه و یرقان و علل سپرز و استسقا و تشنج و کزاز و رعشه و فدر نافع و بخور او قاتل جنین و رافع وبا و زکام و ضماد او جهت کلف و عرق النسا و دردهای بارده و با روغن زیتون جهت رفع لرز و فالج و استرخا و درد گوش و سعوط او جهت درد سر مزمن و فدرو زرو جهت قروح رطبه مفید و فرزجه او مدر حیض و قاتل جنین و طلای او با سرکه و قطران و عسل جهت داء الثعلب و منش نافع و مضر مثانه و مصلحش کل انگبین و مضر ریه و مصلح او انیسون و قدر شربتش یک درهم و بدلش نصف وزن او عاقر قرحا است و روغن قسط ساذج که قسط تلخ را بقدر چهل روز در شراب حینا بیده با چهل رطل روغن زیتون بجوشانند تا شراب سوخته روغن بماند گرم و خشک و محلل و مقوی و رافع برودت معده و جگر و لرز و تبهای بلغمی و سوداوی و مقوی موی و قدر شربتش تا هفت درهم و روغن غیر ساذج او در دستورات مذکور است قسوس اسم یونانی لسان الحمل است قسطون اسم یونانی نباتیست که بافعل مفقود است ساقش تا نیم ذرع زیاده بر زرعی و برگش دراز و شکل ملوط و از ساق میروید و خوشبوی و بر کهای اسفل نرم تر و از اعلی کوچکتر و گلش زرد و در بو شبیه بصعتر و تخمش در اطراف ساق مجتمع و تخمش باریک و شبیه بحزف و مستعمل از آن برگ و تخمست در سیم گرم و خشک و شرب او قبل از سموم و بعد از آن دافع مضرت او و از مجربات شمرده اند و مدر بول و مسهل و هاضم و جهت درد سپرز و ضعف جگر و صرع و جنون و فرزجه او محصل او و جهت درد گوش و درد دندان و طبیخ علاف مزاو را جهت قی مفرط مجرب دانسته اند قسب اسم حجازی خرمای خشک که بکمال رسیده باشد گرم و خشک و مسکن تشنگی بلغمی و قاطع اسهال رطوبی و محلل مواد سینه و دیر هضم و قلیل الغذا و مصلحش گردکان بوداده است قسطلس نباتیست بی ثمر است برگش شبیه بسنگ و ریزه و شاخش و باریک و شرب برگ و شاخ او مدر حیض و فرزجه او با عسل مخرج جنین و سعوط عصاره او جهت عفونت خیشوم و آب بیخ او با سرکه جهت گزیدن رتیلا نافعست قسولیدون کاکنج است قسطس اسم رومی قسط است قسط شامی راسن است قسط المر و قسط صنمی و قسط صینی قسط تلخ است قسط بحری و قسط الحلو در رومی و عربی قسط شیرینست قستوس حنین بن اسحق گوید لحیه التیس است قسارس کبر است قسطر رصاص اسفیداج است قسطورون و قسطون جندبیدستر است قسیطوس زنجار است قسلیخه است قسقل شاه بلوط قسراق اسم ترکی رماکست قساولان اسم روغن زفت است و در زفت مذکور شد قشور اسم جنس پوست اشجار و اثمار و بزور است و بعضی را اعتقاد آنکه اقسام او غذائیه ندارند قابل هضم نیستند قشمش معرب کشمش فارسیست و در زبیب خواص او مذکور

شد قشار اسم اصطلاحی پوست حب المحلب است نزد اهل بغداد قشار الحند مفاتح باریک کنده است شبیه پوست و ارکند او لطیفتر دانسته اند قشر البیض پوست تخم مرغ است و در بیض مذکور شد قشره باصطلاح مصریون پوست درخت زرشک قصب بفارسی نی و ترکی قامش نامند و اقسام میباشد هندی او که باس نامند غیر مجوف و باقی اقسام مجوفند و قصب فارسی زیرا که در غیر آنها میباشد و انواع نحو آنهاست و قلم مسکرا از اقسام او است و عکرش که قسمی از نیل است چون در زخمهای آمله بر وی پاشند نیشو و اقسام نی در دوم سرد و خشک و سوخته او گرم و خشک قوی تر و با اندک حدتی و ضماد تازه کوبیده او جهت جذب پیکان و استخوان و خار از بدن و با سرکه مسکن درد کمر و ضماد برگ تازه او جهت اورام حاره و باد سرخ و شربت بیخ او با عسل جهت سرفه و سوخته او بقدر دانگی مفتح سده زهره و مضر شش و مصلحش کثیرا و قند است و ضماد سوخته او جهت جرب و حکه و زخمهای چرکدار و داء الثعلب و جهت طلای دندان و سیلان خون لثه مفید و طلای بیخ سوخته او با پوست آن با شل ان حنا جهت رویانیدن موی و تقویت آن و طلای کثیر النفع و اکتحال رطوبتی که در برگ نی جمع میشود جهت بیاض چشم از مجربات و فرش کردن برگ نی فارسی که آب بر آن پاشند جهت صاحبان تب حاره و رفع شدت گرمی هوا و فادآن از موثرات و بخور آن جهت گزیدن عقرب و اخراج کرم گوش بعدیل است قصب السکر نیشکر است در اول گرم و در دوم تر و آب او مسمن بدن و مفتح سده و ملطف خون و منقی مثانه و مدر بول است و رافع خشونت سینه و سرفه و محرک باه و ملین طبیع و مهیج قی و قاطع التهاب معده و مولد نفخ در ریاح و نفخه او که جوش داده باشند نفع او زایل میشود و قی کردن با آب نیشکر منقی بدن و اکثار خوردن غیر مطبوخ آن مفسد هضم و تفجیر ران و دفعش انیسونست قصب الذریره نباتیست زیاده از شبری و باریک و مجوف و بیرون او سرخ مایل بزردی و اندرون او سفید و خوش بو و شبیه به بسته ساقش پر کرم از قلم بار یکتر و خوشبو با قبض و تندی در دوم گرم و خشک و ملطف و مدر بول و عرق و مفتح و مقوی دل و جگر و معده و رافع خفقان و استسقا و درد سینه و جگر و رحم و عسر بول و تقطیر بول و محلل اورام و دهنده ... و غسل و طبیخ او با تخم کرفس جهت جنون و امراض کرده و دفع سرفه مزمن و وجع الفواد بارد و جلوس در طبیخ او جهت درد رحم و اختناق و دود او جهت سرفه رطوبی مجرب و بند و باد جهت خوشبوی رایحه زیر بغل و عرق و شکستگی اعضا نافع و اکتحال او جهت جلا و تقویت بصر نافع و مضر کرده و مصلحش انیسون و استعمال او با صمغ البطم بهتر از سایر چیزها و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش عدس المر است و بیست و زن اظفار الطیب قصدیر رصاص ابیض است قصد اسم عربی غو نسج است قصیصه تو دریست قصب بو ا قصب الذریره است قصام بضم اول قسمی از خزامات رقیق الغلاف و کوچک دانه بسیار سفید و اقسام خزامذکور شد قضاعه بضاد معجمه بفارسی او را سک آبی نامند اکتحال و ضماد دماغ او جهت تاریکی چشم بعدیل است قضم قریش حب الصنوبر صغار است قضب و قضم رطبه است و بهزه قطیف کنند اسم جنس شامل انست قضاب مصری نوعی از زوان الطعام است قطران دو نوع میباشد یکی سیاه و براق و غلیظ و تند رایحه و آنرا قطران برقه نامند و یکی رقیق و غیر براق و ان قطران سیالست و نوع اول اندر خت سدر و درد از ز و غیر آن حاصل میشود و طریق عمل آنکه چوب و شاخهای آنرا قطع نموده بر روی هم چیده و هاک در ارکان حفره نمایند و آتش میافروزند تا مایه آن در آنجا جمع کردد و بدستور آب سایل اشجار مذکوره را باتش طبخ میدهند تا منعقد شود و این قسم را در عراق و شام زفت یابس گویند و بهترین قطران نوع برقیست که از شربین حاصل میشود و چون بتقطیر با سرکه و سفیده تخم مرغ آنرا سفید کنند جهت غالیها بغایت نیکو است و دفان او لطیفتر از اصل او است در آخر سیم گرم و خشک و حافظ اجساد موتی و مانع عفونت ان و قاتل اقسام کرم معده و جنین و مخرج آن و با قوه تریاقیه و مانع وبا و طاعون و مخفف و سخن و محلل قوی و جاذب خون بظاهر جلد و جالی آثار و موجب نقش گوشت زخمهاست بدون حدات و جمع و التیام دهنده زخمها و شربش جهت درد سینه و ربو و سرفه بارد و ضعف جگر و رفع سموم و استسقا و کرم معده و ریاح احشا نافع و فرزجه او مانع انعقاد نطفه و قطور آن بر دندان دردناک و کرم خورده دافع الم و مخرج کرم او و حقنه آن جهت اخراج اقسام کرم و ضماد او جهت جرب انسان و حیوان و کشتن قمل و رفع داء الفیل و دوالی و استسقا و صداع بارد و حفظ اعضا از ضرر سرما و گزیدن مار و رفع خناق و ورم لهات و طلای او بر قضیب جهت بزرگ کردن او و منع حمل و با پیه کاو کوهی جهت منع گزیدن هوام و قطور او با سرکه جهت کشتن کرم گوش و با آب زوفا جهت درد گوش و دوی و طنین و اکتحال او جهت بیاض که در قرنیه باشد نافع و قدر شربتش از نیم تا یک مثقال و زیاده از آن کشنده است و بدلش نفط سیاه و جاوشیر و گویند بوزنش نفط و نیم وزن او برگ درخت شربین است قطلب اسم شامی نباتیست شبیه برجسته

و برگش باریک شود و رش بقدر آلوچه و سدابه و بعد از رسیدن سرخ و قبر بن شود و خوشبو و تا شود و بعد از خوردن آب او بجای دانه نخل مثل کالاد او
سماید در دوم سرد و خشک و مقوی تریاق سموم و ضماد او در چشم جهت جمع کردن آب و جهت تخفیف آب نازل مؤثر و طبیخ برگ او محلل اورام و جهت
خونریشها و منع کثرت دم و نطول او جهت درد مقعده و رحم و ذرور او جهت تخفیف قروح رطبه و ضرر سوختگی آتش و ثالیل و صمغ او اگر یافت
شود خوردن او مانع اسقاط جنین و حمول او جهت درد بواسیر و بخور او جهت رفع سحر و جنون مؤثر است قطن بفارسی پنبه و بترکی پنبوق نامند در دوم
گرم و خشک و مجفف و شکوفهٔ او بغایت مفرح و شکوفهٔ او قریب بکار و شربتی که از آن بسازند بقدر ۲ درم او رافع خفقان و اختناق رحم
و دود او جهت ابتدا جنون سفید و ضماد شکوفه و برگ و بدستور پنبهٔ سوخته محلل اورام و دافع حکه و مانع آبله کردن سوختهٔ آتش و آب برگ او دافع
اسهال است بشرطیکه با شربت بنفشه تا ربع رطل از آن بنوشند و پوشیدن لباس او مسخن و مجفف و پنبهٔ تازه مقوی بدن و موافق صاحب
رعشه و کزاز و فالج و ضماد برگ او با روغن گل جهت نقرس و جلوس در طبیخ او جهت اختناق رحم و بخور او جهت زکام و سوختهٔ او در قطع
خون جراحات مجرب و چون شاخ پنبه را در گوش گذاشته طرف دیگر را بسوزانند آنچه در گوش رفته باشد جذب کند و پنبهٔ
پوسیدهٔ کهنه از رفع گوشت مرده زخمها است و ضماد جمیع اجزاء او مقوی معده و محلل و جاذب خون بظاهر جلد است و مغز پنبه دانه با سکنجبین
در محرورین و با دارچینی در مبرودین بغایت مبهی است و قدر شربت شکوفهٔ او تا پنجه درهم و از مغز دانهٔ او تا پنجدرهم است و روغن تخم
او مبهی و ملطف و جالی و رافع سرفه و مغص و تدهین او جهت امراض بارده است قطف اسفاناج رومیست و در اسرق فارسی نیز نامند ساق
بودن بلند میشود و منبت او نزدیک آبها و برگش سبز مایل بسفیدی و دراز و زود شکن و گل و تخم او مایل بزردی و با اندک لزوجت و تری او قوی‌تر
از بستانی و رطوبت و برودت او کمتر از اسفناج در دوم سرد و تر و سریع الهضم و رادع اورام حارهٔ باطنی و ظاهری و مولد خلط صالح و موافق
مزاج حار و صاحبان تب حاره و ملین طبع و سماق (?) و مفتح سدد و رافع اورام ظاهر و باطن و با شکر جهت سنگ ریزه و سنگ گرده نافع و با ادویهٔ مسخنه
غیر محلله مبهی و مولد ریاح و مصلحش ادویهٔ خوشبو و طلای عصارهٔ برگ او دافع جرب و حکه و آثار رشتن جامهٔ حریر و نشستن در طبیخ او باکه (?)
کننده حرکت بدن و تخم زنگ آن و تخم او در گرمی معتدل و در اول خشک و مفتح و مسهل و مقیی و محلل اورام باطن و ظاهر و بالخاصیت
مسهل صفرا و چون تا سه هفته از آن بنوشند جهت استسقا مجرب دانسته اند و جهت عسر البول و تقطیر البول و ضعف گرده و التهاب احشا
و یرقان و رفع سموم و تنها مفید و مصلح او اهل ایجان (?) قی نمک و علت او اکتحال و با نمک جهت جرب نافع و قدر شربتش دو درهم است و تخم بری
او را چون بقدر سه رطل و نیم در نود رطل آب بجوشانند تا نصف شود و ... جهت اخراج مشیمه بغایت مجرب یافته اند قطف بحری
نباتیست شبیه بعوسج و بنجار و برگش شبیه به برگ زیتون و از آن درشت‌تر و با اندک شوری و در ساحل دریا و شوره زار میروید و آنچه در
شام طوح نامند بهترین اقسام قطف است و نزد بعضی قطف سرملوخیا است گرم و تر و مولد شیر و منی و محرک باه و بیخش بقدر دو درهم
جهت احتباس بول و رفع مغص و شکاف عضل مفید است قطاب غذائیست که از خمیر و روغن نانهای کوچک رقیق ترتیب داده و در آن
مغز بادام و پسته و شکر و بدستور از سبزیها پخته و گوشت قیمه کرده جوف نانها را مملو ساخته در روغن سرخ میکنند و اقسام آن مولد خون
متین و مسمن بدن و کثیر الغذاء و مبهی و دیر هضم و مولد سده است و آنچه با سبزیها ترتیب دهند در ترطیب اقوی است و قلیل الغذا و تر از سایر
و مصلحش عسل و مصلح اقسام دیگر او سکنجبین است قطاة بفارسی سنگ خوارک و بترکی باقرقره نامند و آن مرغیست بزرگتر از کبوتر و مخطط بالوان
مختلفه و زردی غالب و در صحرای بی آب و سنگدار میباشد و در آخر دوم گرم و در سیم خشک و مقوی جگر رطب و معده و مفتح سدد و رافع
استسقاء و ریاح غلیظه و فالج و برودت احشاء و عضلات و محرک باه و دیر هضم و مولد سودا و مصلح او سرکه و روغن و مهرا خین (?) او در ادویه
خوشبو و سنگدان او مولد سنگ گرده است و اکتحال خون گرم او جهت بیاض سفید و استخوان سوختهٔ او که با روغن زیتون بسیار بخورانند
جهت رویانیدن موی که داء الثعلب و کچلی از مجربات شمرده اند و باید دو روز از ذبح او گذشته باشد و نمانند قطایف بفارسی رشتهٔ ختائی
و در اطریه بیان شده و خوردن او با عسل مولد خون صالح و سریع الهضم و کثیر الغذاء و مقوی اعضاء و موافق ناقهین و ضعف القوه و چون
او را با مغز گردکان شاو نمایند و بعد از آن سکنجبین بنوشند بغایت موجب فربهی بدن میشود قطونا گیاه بزر قطونا است و در افعال
مثل گیاه بارتنگ است قطاریفا اسقولوقندریون است قطوس اسم سریانی سرخس است قطالا تمیمی گوید بهم یونانی دردار است

قطن — قطف — قطاب — قطایف — قطونا قطاریفا — قطوس قطالا

قطمیر قشر بر نیست قط سنور است قطم پنبهٔ کهنه است و در قطن مذکور است قعبل نزد بعضی از اقسام قطر است و نزد بعضی اسم
شیطرج (?) سقراطیون و آن بیخیست بقدر شلغمی مایل بسرخی و با کرنکی و تلخی و برگش شبیه ببرگ نرگس و کراث و سوسن در سیم گرم و خشک و
در بعض افعال شبیه به پیاز عنصل و عصارهٔ او را که بقدر دو سه درهم با آرد کرسنه خمیر کرده باشند و قرص ساخته جهت سپرز و جنون نافع دانسته اند
و صاحب منهاج گوید نباتیست شبیه بساق کنگر و سفید و بطر و بی برگ و بی گل و بی مزه و با اندک تندی و خشک او زرد مایل بسرخی میباشد
و آنرا پخته با ماست و شیر شاول مینمایند قعال اسم عربی شکوفهٔ انجره است قعنب اسم عربی ثامل حیض الثعلب و فلقاس است قفر اسم حبشی
قار و عرق الحیات است و آنچه شبیه بقیر در رنگ باشد قفر الیهود دو قسم است یکی در ساحل دریائی یافت میشود که مسمی به بحیرة الیهود است
و موضعی که در قدیم کفر اسیفه اند و آن جسمیست بنفش مایل بسبزی و در او حجریت غالب است و از دریا بساحل می آید و قسمی از زمین کنار دریا که حفر
کنند بهم میرسد و مؤلف تذکره مخصوص بحیرهٔ طبرستان و ساحل آن دانسته است و آنچه از جبال حاصل میشود از اقسام مومیائی و عرق الجبال
و از قفر الیهود الطف است و از مطلق قفر مراد او است و بهترین قفر الیهود سیاه براق زود شکن است که بخاک و سنگ باشد و در رایحه شبیه بنفط
و این قسم از اجزاء تریاق کبیر است نه سایر اقسام در سیم گرم و خشک و در افعال قائم مقام زفت و قیر و قطران و نزد بعضی در منافع نایب مناب
عنبر و اکثر خواص او از مجربات است و شرب او جهت شکستگی اعضاء و ضربه و سقطه و سرفهٔ مزمن و عسر النفس و عرق النسا و گزیدن هوام و رفع اسهال
رطوبی و اقسام کرم معده و ریاح غلیظه و شکم و قراقر و تقویت باصره و اعصاب و قرحهٔ ریه و اخراج جرک از سینه و ربو و ورم لوزتین و خناق
بلغمی و سوداوی و صلابت رحم و ضعف جگر و گرده و تقطیر البول و بواسیر و با جند بیدستر (?) جهت رفع احتباس حیض مایوس العلاج و با سرکه جهت
خون منجمد در معده و تحلیل آن و ضماد او جهت تقویت اعضاء و با موم و آرد جو و نطرون جهت نقرس و مفاصل و اورام صلبه و با ادویهٔ مناسبه
جهت التیام زخمها و نرم کردن اورام آن و رفع کرم آن و منع ورم جراحات و الصاق موی زیادی پلک چشم و صاف کردن بشره و نفع خنازیر
و رفع برص و قوبا سفید و بخور او جهت گریزانیدن هوام و مار و پشه و خروج رحم و اختناق و نزلات نافع و محرک صرع مصروعین است و حقنه با
آن و ماء الشعیر جهت قرحهٔ امعاء و سنون او جهت درد دندان کرم زده و رفع رائحهٔ کریههٔ دهان و اکتحال او جهت بیاض و مالیدن او بر درخت انگور
مانع کرم زدن آن و مضر محرورین و مصلحش سرکه و آب سیب و سماق و در سرد و بدلش زفت و قیر و قدر شربتش تا یکدرهم است قفز بزاز یجیه (?)
نبات کثوث است قفلوط اسم شامی کراث شامیست قفد کموئیست (?) قفور الکفر است و نزد بعضی قفر الیهود است قفورس اسم یونانی
کبر است قفر زنجبیل است قفهر قیهر است قلقاس نباتیست که نزدیک آبها میروید و در مصر کثیر الوجود است برگش مایل بتدویر و عرض و بقدر
برگ بادام از یک بیخ چند شاخ میروید بطبر انگشتی و بهترین شاخی یکبرگ میباشد و بیخش بطبر ترا اندک و کوتاه و مایل بسرخی و اندرون
او سفید و با اندک قبض و تندی و لذت در اول گرم و در دوم تر و بغایت مسمن بدن و صالح الغذاء و محرک باه و جهت سرفه و خشونت سینه
و حنجره و سحج امعاء و لاغری گرده و اسهال نافع و نفاخ و مدر و مسدد و مولد سودا و سدد و مصلحش عسل و سکنجبین و ادویهٔ خوشبو و تخم او در افعال
قریب بتخم کرنب و قدر شربت از تخم او دو درهم است و قسمی از قلقاس صلب و مستدیر میباشد و هر چند طبخ دهند پخته نمیشود و ضماد او
جهت نضج اورام و ذرور سوختهٔ او جهت قروح و قلاع و تقویت موی مؤثر است قلقل نباتیست شبیه بنبات کنب و چوب او مایل بسرخی و شاخهای
دراز و ثمرش مستدیر و بزرگتر از فلفل و املس و بیرون او مایل بسیاهی و مغز او با حلاوت و اندک لزوجت و پوست ساق او قوی‌تر از پوست کنب
و گلش مایل بسفیدی و مستعمل از او دانهٔ او است و بعضی او را حب السمنه دانسته اند در دوم گرم و تر و بغایت مبهی خصوصا با کنجد و نبات و مسمن
بدن و قدر شربتش تا یکوقیه و مصدع و مصلح او بو دادن او و استعمال سکنجبین است قلب بابیه (?) موقده و ضم اول نباتیست برگش شبیه ببرگ
زیتون و از آن عریضتر و بلندی او بقدر ذرعی و زیاده از آن و شاخهای او باریک و شبیه باذخر و در اطراف شاخهای او چیزی شبیه بساق میروید و منقسم بدو
قسم میشود و بر او برگهای ریزه میباشد و مابین آن برگها دانهٔ او میروید صلب و مستدیر و سیاه و با خشونت شبیه بسنگ ریزه و منشش کوهها
و زمینهای درشت است در سیم گرم و خشک و مدر و جهت ربو و سرفه و ضیق النفس و اسهال و فواق و با شراب سفید جهت اخراج سنگ گرده
و مثانه و احتباس بول نافع و ضماد او رافع بواسیر و قدر شربتش تا دو درهم است و بغایت مضعف باه و مصلحش حب الصنوبر است قنبیط
او را بفارسی دل نامند گرم و خشک و دیر هضم و ردی الغذاء و بهترین او از طیور و از بره است و مصلحش سرکه و روغن زیتون و ادویهٔ حاره و مهرا

قطمیر قط قطم قعبل — قعال قعنب قفر قفر الیهود — قفز قفلوط قفد قفور قفارس قفر قفهر قلقاس — قلقل — قنبیط

او مقوی دل و رافع خفقان و اکتحال خونابه و رطوبت او که در هنگام کباب کردن ازو چکد جهت شبکور مجرب دانسته‌اند قلت
بتحریک لام و تا مثناه حب الغنت است و مذکور شد قلوس بلغت یونانی اذان الدب است پنج صنف میباشد و ماهیزهرج نوعی
ازاو است صنفی سفید است و برگش سفید و نر و ماده میباشد برگ ماده شبیه ببرگ کلم و سفید نر و عر بغیر از آن و ساقش بقدر ذرعی
و زیاده بر آن و چیزی مانند شیر بر ساق و برگش ظاهر و گلش مایل بزردی و تخمش سیاه و بیخش دراز و بقطر انگشتی و نر او را برگ درازتر
و باریکتر است و صنف دوم را برگ سیاه و بزرگتر از صنف سفید و صنف سیم را شاخها بسیار دراز و بی‌ساق و برگش شبیه ببرگ
و بر شاخها قبهای مدور و گلش زرد و طلائی و صنف چهارم را برگ شبیه ببرگ انجیر و از آن کوچکتر و بی‌ساق و ملاصق زمین و صنف پنجم را برگ
بزرگ و غلیظ و با رطوبت چسبنده و تند بوی و گلش سفید مایل بسرخی و ساقش زیاده بر ذرعی و آب او کشنده ماهیست جمیع اقسام گرم
و خشک و محلل و جالی و مدر و با قوه قابضه و ریشهای آن در افعال قائم مقام ماهیزهرج و پنج صنف سفید و سیاه او جهت منع سیلانات
و کمثقال او با شراب جهت اسهال و طبیخ او جهت شگاف عضل و سرفه نافع و ضماد برگ قسم زرد جهت سوختگی آتش سفید و ضماد برگ مطبوخ
صنف سیم جهت اورام بلغمی و ورم چشم و با عسل و شراب جهت شقاقلوس و جراحات و گزیدن عقرب نافع و مقرکرده و مصلحش کتیرا و قدر شربتش
تا دو درهم و بدلش اناغورس است و ظاهرا قسم پنجم تنباکو باشد قلی در صفهان کهلاو در خراسان شخار و در گیلان قلیاب نامند و از اشنان
تازه که جمع کرده بسوزانند بهم میرسد و از نبات رمث و رمرام نیز حاصل میشود و بهترین او صاف براق سیاه است و آن جزو اعظم صابون
و در چهارم گرم و خشک و جالی و محرق و شرب یک قیراط که هفتم تسو در آب حل نموده باشند بجز علقه صاف کرده عقد نموده باشند
هاضم قوی و بغایت مشهی و قاطع بلغم معده و رافع فی مایوس العلاج و مقوی معده است و طلای او زایل کننده گوشت زیادی زخمها و
ناسور و بهق و برص و جرب و در دفع بیاض چشم حیوانات بی‌عدیل و یک درهم او در همانروز کشنده و در اطلیه استعمال او بانفراد ممنوع
است چه آن مورث بوستیست که رفع آن دشوار است و چون قلی را با روغن حل نموده بر ثالیل بمالند بزودی موثر گردد و ملح القلی انشاء
مذکور خواهد شد قلدر درشعا نست قلیقی قاز است قلونوس شبوطا است قلفوط اسم شامی کراث شامیست قلام بعربی
قاقلی و نزد بعضی راعی الابل است قلیقون قیصوراست قلاد اذربویه است قلاری نوعی از انجیر سفید است قلب الصباغین قلی است قلوبان
اسم یونانی ظفر الطیب است و آن شجره آبی مالکست قلاطاس اسم یونانی درخت خیار است قلولا اسم عربی قاز است قلوقیا اسم عبرانی
افرع است قلقدیس زاج سفید است قلقند بنادوال زاج سبز است قلقطار زاج زرد است قلب النخله جمار است قلفونیا یونانی
راتیانج است که بآتش پخته باشند و نزد بعضی صنوبر صغار و کبار است قلیمیا اقلیمیا است قلوس بلاسیوس اسم یونانی رتیة البحر است
قلفلان و فلافل حب الفلفل است قلعی رصاص ابیض است قلاماده بلغت اصفهان عقعق است قلان اسم ترکی حمار الوحش است
قمری برغیت از فاخته کوچکتر و بطوق و مانوس و نوع سفید او خوش منظرتر است در دوم گرم و خشک و موافق مبرودین و مرطوبین و مولد
خلط فاسد و اکل او مورث وسواس و جذام و مصلحش روغنها و ادویه لطیفه و نه بین بروغن و سیله و موجب سرعت حرکت اطفال و تخم
او معین نطق ایشان و بودن او در خانها مبطل سحر و چشم بدانست قمل بفارسی شپش و بترکی بت گویند و چون باقلی را سوراخ کرده
دو عدد او را جا داده بلعمانند جهت تب ربع مجرب دانسته اند و چون زنده او را در سوراخ احلیل بگذارند رافع احتباس بول است و از خواص
او است که چون مریض قریب بموت رسد از او گریزان میشود و چون زن حامله در کف دست کشته شیر بر آن بدوشد هر گاه در میان شیر
حرکت کند آن زن حامله به پسر خواهد بود و اگر حرکت نتواند کرد بدختر و از مجربات است قمز اسم ترکی مادیانست که بنحو مخصوص ترتیب
او کنند و در لبن مذکور میشود قمح اسم عربی حنطه است قمدون اسم عربی روبیانست قمیله بلغت شامی نوعی از زرد و قویست که ...
البراغیث نامند قمر بلغت اکسیریان اسم فضه است قمقرش قنقم قرش است ثماشیر ثماشیرا است قمحا اسم مصری قصب الذریره است
قمیجه اسم جنس سفوفاتست قنابری بد صفهان موچه و در خراسان برغنت گویند و او شبیه باسفناج و با اندک تلخی و تندی و قریب
بتنری و ساقش باریک و گلش سفید و ریزه و تخمش در غلاف بقدر نخودی و در هر غلاف چهار عدد و بسیار شبیه بتخم دلست در دوم
خشک و در اول گرم و لطیف و مدر حیض و شیر و عرق و مفتح سده جگر و سپرز و موافق محرورین و مبرودین و مقوی مجاری بول و جالی و مقطع و

قلت — قلوس — قلی — قلد قلیقی قلونوس قلفوط قلام قلیقون قلاد قلاری قلب الصباغین قلوبان قلاطاس قلولا قلوقیا قلقدیس قلقند قلقطار قلب النخله قلفونیا قلیمیا قلوس بلاسیوس قلفلان قلعی قلاماده قلان قمری — قمل — قمز قمدون قمح قمیله — قمر قمقرش ثماشیر قمحا قمیجه قنابری

دلیله

و منقی سینه و ریه از اخلاط فاسده و آب او ملین طبع و رافع یرقان و سعوط آب بیخ او جهت رفع رطوبات دماغی و خوردن و طلا کردن
او جهت بهق و وضح و کلف مجربست و جهت بواسیر نافع و مولد سودا و مصلحش سکنجبین او هست با روغن بادام و امثال آن قنطوریون اسم یونانی
نباتیست کبیر و صغیر کبیر او غلیظ و صغیر او رقیق گویند کبیر او را ساقی شبیه بساق حماض و خشن و بقدر دو سه ذرع و پر شعبه و برگش مانند برگ زردک
و در هر شعبه قبه مایل بزردی و گل قبه کحلی و زعفرانی و تخمش شبیه بتخم کافشه و بیخش سطبر و سرخ و صلب و پر از رطوبت و بسیار سرخ و با
تندی و شیرینی و قبض و منبتش زمینی که آفتاب بسیار تابد و کوهها و دشتهاست و قوتش تا ده سال باقیست در آخر دوم گرم و خشک
و عصاره بیخ او قویتر از سایر اجزاء و مدر حیض و مخرج جنین مرده و مفتح سده او و مجفف بلغم و جهت سرفه کهنه و ضیق النفس و فسخ عضل و عصب
و شکستگی اعضاء و تفتیح سدد و شقیقه دماغ و سینه و دافع یرقان و استسقاء و سپرز و نفث الدم و رفع مزمن و درد پهلو و رحم و مغص نافع و ضماد تازه
او نیمهای خشک او با مرهمها جهت التیام جراحات بغایت قوی الاثر و در سایر افعال مانند قسم صغیر و از آن ضعیفتر است و مضر سر و مصلحش عسل و قدر
شربتش تا دو درهم است قنطوریون رقیق منبتش نزدیک آبها و شبیه بفودنج و ساقها از هم جدا و شاخ و زیاده بر شبری و گلش بنفش مایل بسرخی
و مانند گل شب بوی و از آن کوچکتر و برگش شبیه ببرگ سداب و تخمش شبیه بگندم و بسیار تلخ و بیخش کوچک و بیمنافع و قوتش تا ده سال
باقیست در اول سیم گرم و خشک و لطیفتر از کبیر و ساق و برگ و گل او قویتر از عصاره او و مجفف بی‌لذع و در جمیع افعال قویتر از قسم کبیر و طبیخ
او که دو مثقال او را با هفتاد کف آب جوشانیده باشند که نصف رسیده باشد بالخاصه و امثال آن بنوشند مسهل مره سودا و مره صفرا و
و بلغم و رافع ضرر سموم و هوام خصوصا عقرب و صرع و قولنج و در درد مفاصل و امراض بلغمی و مفتح سده جگر و صلابت سپرز و منقی دماغ و اعضا و با ماء الاصول
رافع عرق النساء و افراط عمل ادویه مسهل و سوء یرقان و ضماد تازه او جهت قروح خبیثه و التیام جراحات و با سبب جهت ورم زخمهای تازه و کهنه
و با آرد نرس جهت مفاصل و با آرد جو جهت دردهای حاره و شرب عصاره او با طبیخ حلبه جهت امراض سینه و طلای عصاره او با سرکه جهت صداع که از ...
و شرب قدر درهم رسیده نافع و چون موی سر را بشوره و فغموره عصاره او را با سرکه طلا نمایند جهت رفع قرحه سر و درد با بیندن موی مجربست و با شراب جهت گزیدن
زنبور و با بول سگ جهت ثالیل و با عسل جهت رفع پش و رشک و با شیر دختران جهت ورم پلک چشم و درد آن و با آب کاسنی جهت سطبر پلک و جرب و با آب
رازیانه و شیر و جهت جمیع دردهای کهنه چشم و آثار قرنیه و شعیره مفید و چون پلک بر گردانند عصاره او را با آب انار بمالند در حال رفع
جرب او میکند و با آب مرزنجوش جهت ریح سبل و قطور او با روغن چیزی و امثال آن جهت ضربان گوش و آب برگ شفتالو جهت کرم او و با آب
ترب و مانند آن جهت ثقل سامعه و با روغن نرگس و خردل و سرکه جهت ورم گوش و کر و سعوط او با سرکه و آب غنصل جهت قروح بینی و رعاف
خصوصا با اندک زاج و کافور و آب یخ و مضمضه او با گلاب جهت رائحه کریهه دهان و قلاع متعفن و طلای او با آب جهت شقاق لب
و غرغره او با آب بارتنگ و عنب الثعلب و عوسج جهت ورم لوزتین و خناق و با طبیخ جوز سرو جهت دندان متحرک نافع و هر گاه عصاره
او موجود نباشد اصل او را همراه آنچه آب آنرا بقوام آورند و حمول عصاره تازه او مدر حیض و مخرج جنین و مثل و بخور او رافع کزاز و مضر
امعاء و مصلحش صمغ و کتیرا و قدر شربت مطبوخ از تازه او تا دو درهم و از خشک تا ۳ درهم و در حقنه تا پنج درهم و از عصاره او یک درهم و بدلش
بوزنش افسنتین و نیم وزن او بابونه و نیم مثل او زرنبد و نزد بعضی بوزن او برسیاوشان و نیم وزن او برگ حنا است و حقنه بطبیخ او در درد
کنجد جهت درد کمر و عرق النسا و قولنج بی‌عدیل و ضماد گل او در تسکین درد عقرب گزیده و رفع ضرر گزیدن افعی قوی الاثر و روغن او که آب
او را با روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند مسخن عصب و مقوی بدن و رافع عیاء و فالج و بهق و عسر ولادت و ریاح و درد مانند ... است
و شربت او که آب او را با شکر بقوام آورند در جمیع امور مذکوره مفید است قنبیل جزئیست شبیه بریگ مگر زرد مایل بسرخی و گویند
شبنمیست که در یمن بخاک مخلوط گشته با نخل میشود و نزد بعضی تخم نباتیست و جمعی گویند که تخم سرخس است در دوم گرم و خشک و نزد
بعضی سرد و خشک و مسهل رطوبات و لزوجات و شرب او در اخراج اقسام کرم معده و امعاء قوی الاثر و مضر امعاء و مصلحش شیخ و کتیرا
و ذرور او بغایت مجفف زخمها و رفع جرب و ... و قدر شربتش دو درهم و بدلش ... قنفذ بفارسی خارپشت و در ...
دارموک و در مازندران ارجی و بترکی کرپی نامند حیوانیست سوی او مانند فار و اقسام میباشد جبلی او را دلدل نامند و بری و بحری
او کوچک و مراد از مطلق او بریست مجموع او در دوم گرم و خشک و گوشت او صالح الغذاء و محلل ریاح و قولنج و مداومت او رافع جذام

قنطوریون — قنطوریون رقیق — ۲۲ در بعضی تر خشک — قنفذ

و ابطئ

دباعث وقوف آن وجهة استسقاء مجرب ودر دکر ده مفاصل ونقرس وفسخ عضل وتقطیر البول وبول دم وخارش وتحریک باه مرطوبین وکرم
واز پی تب و مداومت آن مورث عسر بول ومفسد معده ومجفف مصلحش روغنها وسرکه ومصدع ومغر کرده مصلحش عسل یا سکنجبین و
سوخته بری وبحری وجالی ومحلل ورافع کوشت زیادتی زخمها والتیام دهنده آن وشرب نیم درهم او جهة تپ ربع مجرب است فرانند و
ضماد کوشت او جهة خنازیر وغدد وسپید او جهة کلف ونمش وپوست او بازفت جهة داء الثعلب وجگر خشک کرده او جهة استسقاء ودرد زهره
او جهة رفع آثار زخمها وجذام مفید وشرب او باموم جهة اخراج جنین مرده مجرب دانسته اند واکتحال او رافع بیاض وقنفذ جبلی کرم تر
از سایر آن وخوردن او جهة نقرس معتدل ودستور ضماد کوشت وخوردن وطلای خون او رافع جرب بدن وجالی کلف ومحلل ومدر حیض است
وکویند در موضعیکه خار آن درشت او باشد هوام زیر کیسا دکنند ومار از فشام قنفذ گریزان است وقنفذ بحری لذیذتر از بری وملین طبیع و
مقوی معده ومدر بول وجلد سوخته او جهة جرب وقروح سر مفید است قنب بکسر اول وتشدید نون وفتح او معرب از کنب فارسی است
وبرگ او را سنب وبهرا وریق اسخال وحشیش کویند وپوست ساق او را کنب وتخم او را شاهدانه وکوفته وغبار زغبی او را حرس خوانند برکش
مرکب القوی ودر سیم سرد وخشک باحرارت لطیفه وبرودت کثیفه ومسکر بسبب اجزاء حار مفرح ومشهی وبسهی با لعرض وبعد از تحلیل
اجزاء حار وبخار اجزاء بارد مخدر ومضعف حواس وجگر ومعده ومورث فساد رنگت رخسار واستسقاء وبلادت وکسالت وجنون وتخدر روح
دماغی واکثار او قاطع باه ومجفف منی ودشیر پنهان مقوی فعل او وزرشک مغذ آنست ودر بستانی میباشد وبرگ او مایل بسفیدی وپوست
او ما نند [illegible] وتخمش شبیه بحب السمنه وقوی تر از بستانی وقطور عصاره او کشنده کرم کوش وسعوط او منقی دماغ وتخمش بسر یا طبیخ او رافع
هربه وقمل سر وضماد مطبوخ بیخ او رافع اورام حاره ومسکن درد آن وقدر شربتش از یکدرهم تا دو درهم وغیر معتاد را زیاده از آن کشنده است
وشاهدانه در اول سیم کرم وخشک ومحلل ریاح ومسکن غثیان ومدر بول وقابض طبع ومجفف منی وجوبیده او راضر وکمتر است واکثار او باعث
قرمه وخناق ومصلحش خشخاش وسکنجبین است وذرور کنب پوسیده او جهة جراحات مجرب دانسته اند وروغن شاهدانه که بدستور روغن [illegible]
کیرند کرم وخشک وجهة رد عصاب وصلابت رحم ودرد کوش ودفع اورام صلب نافع وشرب او قاطع باه است قنبره بفارسی چکاوک [illegible]
قزلاق نامند واز عصافیر مشهوره است وکباب او رافع قولنج ومدر بول وموافق امراض شانه وکوشت او ملین طبع ومضر محرورین ومصلحش
سرکه وسوماق و ترش است قندذ اسم حیوان جندبیدستر است ولباس پوست او مانع ریاح وجلوس بر آن رافع نقرس است قنبیط بضم اول وفتح
آن وتشدید نون وکسر با موحده بفارسی کلم دوم وکلم کرد نامند مرکب القوی با رطوبت غلیظه وقوة منفخه ومحلله وجالی ومدر بول و
بالخاصیت محلل خمار ومولد سودا ومضعف دماغ ومنبج [illegible] الغذا ومسدد ودر [illegible] افعال مثل کرنب ومصلحش مرزنجوش ودر روغن بادام
وزیتون واودیه لطیفه ومانیشا ومانع [illegible] ونطول طبیخ او جهة سفال مفید وتخم او مفید منی است قناء نوعی از اندروطا [illegible] ونزد بعضی رطب
یاب است ولغت [illegible] اسم اشق وبلغت مغربی کلح است قنس وقناوس شاهدانه است قنابس اعریا اسم یونانی دار شیشعان است قندیس
کندس است وحیوان جندبیدستر را نیز شامل است قنقهر قنقهر است قندرون بلغت اصفهانی علک البطم است قند شکر طبرزد است
قوطولیدون نوعی از ناروننت وان نباتیست برگش مستدیر وباندک تجویف وساقش کوتاه وتخمش متصل بساق وتخمش مانند زیتون
وباشد وتلخی است ومرکب القوی وبا قبض وتحلیل وجالی ورادع وشرب برگ او مسکن التهاب معده وبا شراب وعسل رافع تهیج بدن وضماد
او جهة اورام حاره وحرارت معده وخشاء خفقانی که از برودت بهم رسد مفید است وبیخ او کرم وخشک ومفتت سنک شانه ومدر بول وضماد [illegible]
بیخ وبرگ او محلل اورام زخمها وبا شراب جهة [illegible] کننده نفث جراحات قوارير زجاج است قوق حمام الرمی است قوقی اسم یونانی [illegible]
بخور است وشامل بخور مشبو ونزد بعضی حیوان جندبیدستر است قوقالس نوعی از دو قوه است ونزد بعضی اسم تخم کرفس است قونیا اسم
یونانی آب کبر است قوقبرا اسم یونانی طباق است قوطوما اذربون برنیست قونطس ماذریون سیاه است قونسا قطره است
قاماروس اسم یونانی قطلب است قوریون اسم یونانی کزبره است قوب بضم اول وفتح ثانی اسم عربی قشر البیض است قوراسیون اسم یونانی
اسد است قوکن اسم یونانی کرنب است قوقامال اسم یونانی اجاص است قودونیا مسلا اسم سفرجل است قوفیون اسم فرصعنه است [illegible]
اجزاء مشروط بطوس [illegible] از انزباریس اسم ماننده قونطس طین الحر است قونی [illegible] است قورنیه کهنه است قوزکیاه وجبت

قنبره
قندذ قنبیط
قناء
قنس قناوس قنابس
قندیس قنقهر قندرون
قند سکر قوطولیدون
قوارير قوق قوقی
قوقالس قونیا قوقبرا
قوطوما قونطس
قونسا قاماروس
قوریون قوب
قوراسیون قوکن
قوقامال قودونیا مسد
قوفیون قونطس
قور قوزکیاه

قوزی اسم ترکی حمل است قوزی قولاغی اسم ترکی حماض است قوز اسم ترکی جوز است قوزقون اسم ترکی غراب اسود کبیر است
قوش آوزومی اسم ترکی عنب الثعلب است قوروق اسم ترکی الیه است قورد اسم ترکی ذئب است قوش دیلی اسم ترکی لسان العصافیر
است قویین اسم ترکی ضان است قوم اسم ترکی رمل است قهوه اسم ثمر غلط است وبحال مشابه از آن بار درختی است که در
یمن بن نامند بقدر فندقی وچون از غلاف مقشر کردد مغز آن منقسم بدو قسم کردد مایل بسبزی وبعضی بزردی وبا عفوصت وسیاه او
تلخ وغیر مستعمل ودرخت او بسیار شبیه بدرخت زعرور وغلاف از آن قشر نامند وبطریق مغز او نو داده استعمال مینمایند ومزاج
او را مختلف ذکر کرده اند وآنچه بتجربه وقیاس ظاهر کردیده در دوم معتدل وخشکی او غالب است وقشر او کرم وخشک تر از آن واو مجفف رطوبات
ومدر بول وبا قوة قابضه ومؤلف تذکره او را مفتح دانسته اند جهة سرفه بلغمی ونزلات وتسکین غلیان خون ورافع اعیا وآبله وحصبه [illegible]
دموی وتقویت معده ومنع صعود بخارات بدماغ نافع واکثار او مورث بیخوابی ومضعف باه مبرودین ومضر مزاج سوداوی ومصلحش
روغن بادام وپسته وشیرینیها است وچون بطریق نخود باریک برشته کنند که سیاه نشود جهة قطع اسهال بغایت مؤثر است قیقهوم
نوعی از برنجاسف است ودر برگ وقد مانند او سوای آنکه اتفاق برنجاسف شاخها میروید ودراز [illegible] شاخ واکثر از بیخ شاخ بر می آید ودر
انتهاء ساق قپهای او قصیر وطول ساق از شبری زیاده وکمتر از آن نیز میباشد ودر آن خرکها ریزه ومثل ساق زنبق وساق اما ریطین واز اما ریطین قوی تر
وبرگ اصل او مفروش بر روی زمین وگلش با علاقت وثقل رائحه شبیه برائحه برنجاسف وطعمش تلخ ودر زرد خست وجهة این اشنا [illegible]
جمیع قیصوم را برنجاسف دانسته اند در سیم کرم وخشک ومحلل تراکم شنیبن رافع تب لرز ودرد سینه وضیق النفس ومفرد او ویه قتاله
ورياح مفاصل وعرق النسا وقاتل اقسام کرم معده وبعاد بخور او افراش او کریزاننده هوام وضماد او محلل اورام ورفع ضرر گزیدن عقرب
ودر بیلا وحمول او مخرج جنین وبطول او جهة صداع بارد وسوخته او جهة قطع نزف الدم وداء الثعلب وبا روغن بید انجیر ودر غن ترب
جهة سرعت بر آمدن ریش مؤثر ومضر ریه ومصلحش کثیرا وخشخاش وبغایت مضر معده ومصلحش آن عسل وشیخ وقدر شربتش دو درهم وبدلش
افسنتین ومابونج است وروغن او که از برگ وگل او کیرند محلل صلابات ومدر حیض وسخن رحم وباعث انضمام فم آن ورافع لرزه
امراض بارده عصبانیت قیقهر صمغیست شبیه بسندروس وبدبو وبدطعم ودهنده رال وبفارسی لعل معبر وبعربی شجره نامند
وشمی کویند اسم عبرانی سندروس است در سیم کرم وخشک ومدر حیض ومخرج جنین ومنقی دماغ وبا مار العسل جهة صرع واستسقاء وربو و
بنجروز متوالی شامیدن او باسکنجبین وبا آب جهة سپر زودفع فربهی بدن وسنون او جهة درد دندان از مجربات واکتحال او جهة ضعف باصره
ورفع آثار چشم ومرهم او جهة جراحات [illegible] وناسور مجرب وقدر شربتش در بعض ربع [illegible] قیشور حجر القیشور است قیرقا راست قیاسوس
نیمی کویند یونانی دارچینی است قیض پوست تخم رغبت قیقاس سیاروست قیاکیاه خرفه است قیمولیا طین قیمولیا است
قیرس اسم یونانی موم است قیطاقون ترمس است قینوند کاوذهبت قیروطی شامل موم روغن است اعم از آنکه ساذج باشد یا مرکب
از ادویه کافور صمغ درختیست واقسام میباشد در یامی آن سیفذیل بسرخی وشبیه مصطکی ومسمی باسم پادشاهی است ریاح نام اول کافور را
یافته بود واین قسم سنکه بظاهر درخت بروز میکند وفیصوری او بسیار سفید وصفایح وصاف ودر جوف درخت یافت میشود وکافور بوتی
از ریزه های چوب جوف درخت از جوشانیدن او بهم میرسد واو تیره رنگ وناصاف است ودرخت کافور مخصوص بلاد سراندیب است
ودر غایت بزرگی میباشد بحدیکه برصد سوار سایه کستر میباشد وهمیشه سبز وجوف او سفید وسبک وبسیکو متعفن است واز چوب او جهة
پادشاهان سریر میسازند وبالخاصیت هوام وپشه وقمل وکیک را از پیرامون او میگریزد وکویند سبب کیاب او آنکه از جهة کرمی هوای آن مکان
پلنک ومار همیشه میان او اند رخنت اند وآنکه در حین قطع درخت از او میچکد مسمی بیاد الکافور است در غایت شدت رائحه وغلیظ ومایل
بسرخی ودر سیم کرم وخشک وجالی حرکت بدن وظروف وجامه است وکمتر زنک بدن نمیکند ورافع درد استخوان ومفاصل وامراض بارده ومصدع
ومصلحش روغن بنفشه است وکافور در سیم سرد وخشک ومفرح وقاطع نزف الدم عضا وبر عاف واسهال حار وعرق ورافع تشنکی والتهاب
جگر وقرحه ریه وسل ودق وحرقت البول وجمیع امراض حاره ومقوی حواس محرورین وتریاق سموم حاره ومنوم صاحبان دماغ حار وبا مشک
وعنبر مقوی روح حیوانی مبرود المزاج وسوداوی وبا آب کشنیز جهة رعاف وبا آب کاهو جهة رفع خوانی محرورین وبا روغن گل جهت ورام حاره

قوزی قوزی قولاغی
قوز قوزقون قوش
اوزومی قوروق
قورد قوش دیلی
قویین قوم قهوه

قیشور قیرقا قیاسوس
قیض قیقاس قیا
قیمولیا قیرس قیطاقون
قینوند قیروطی کافور

وسنون او جهة دندان کرم زده وقلاع وزوبر او جهة قروح خبیثه وباعث باه وبه مناسبه جهة زخمهای کهنه وجراحت تازه وقطع خون او و
تسکین درد مجرب واکتحال او جهة رمد وطلای او جهة صداع صفراوی وشدت حرارت روح دماغی وضماد او بربافوخ وپیشانی جهة رعاف مجرب
ومضر باه ومولد سنگ مثانه واکثار او قاطع نسل واشتهاء مورث سفیدی موی ومصلحش عنبر ومشک وادویه حاره خوشبو وبسیار بوئیدن
او مورث بیخوابی ومصلحش روغن سوسن وگل ومثال آن وقدر شربتش تا یکدانگ است ودو مثقال او قاطع باه ومفسد معده وگویند بقدر قاتل
است وبدلش دو وزن او طباشیر وکوزن او صندل سفید است وکافور مصنوع که از سوم قدر دو درهم ومجرا آن خام ده درهم وروغن بنفشه
نیم درهم وقدر کافور ترتیب سید هند فرق او با کافور اصلی ثقل وچسبندگی مصنوع هست وکافور اصلی غیر مصنوع شبیه بوی پوست لیمو
وترنج است. کاشم اسم فارسیست وبیونانی لیفطیون ودر دیار زیره کوهی نامند ونبتش کوهها وبلند جنگلدار است ساقش باریک شبیه
ساق شبت وبرگره وبرگش مانند برگ اکلیل الملک ورواز آن زرتر وخوشبوی وبرگ عالی ساق باریکتر وبرگ آنکار آخر ساق چتردار وثمرش
سیاه ودراز با دو بان بالیده تر وتند طعم وبا عطریت وبیخش شبیه بیخ انجدان وخوشبو ومستعمل تخم وبیخ او است وقوتش تا سه سال باقی است
در سیم گرم وخشک ومفتح سدد ومحلل ریاح ومنضج خلط خام ومقوی معده ومسهل خام گرم معده ومعاء ومدر بول وحیض وتریاق سموم وهاضم
ورافع استسقاء ورطوبت معده ودرد های بارد ومخرج جنین واهل روم بجای فلفل داخل اطعمه میکنند وبسیار لطف لحوم هست وجهة عسر بول
وحبس حیض وسنگ مثانه وخون منجمد در معده ومثانه وسرفه وربو وعسر نفس وتحریک اشتهاء واعانت بر حمل وطلای او جهة عرق النسا
وفالج وسایر امراض بارده نافع ومضر ریه ومصلح آن کثیراء ومضر مثانه ومصلحش راز یانه وقدر شربتش دو درهم وبدلش زیره تخم کرفس جبلی وتخم زرد است
کاوی اسم هندیست وبعربی کدر نامند ودر حوالی عمان ویمن کثیرالوجود شبیه بدرخت خرما وبرگش صلب وقوی ونرم وطویل وسر برگها تند و
ثمرش مانند غلاف ودر غلاف چهار عدد دانه شبیه بدانه خرنوب شگوفه او مانند شگوفه خرما وبغایت خوشبو واورا کوره نامند وبعد از شگفتن
درد عنبار وشش سید هند وستیمیم بس الکاوی وجهة درد کمر ومفاصل وریاح وجذام نافع است وکاوی در آخر دویم گرم وخشک ونزد بعضی
معتدل ومقوی بدن وجوهر روح وبا تفریح ورافع خفقان دعیاء ودماغ وشیر ادنوبه هر روز سکن دردهای عصبی وشربت آن که چوب آنرا کوبیده بجوش بند
وآب آنرا با شکر بقوام آورند جهة ابه وحصبه بهترین دویست واهل هند اعتقاد دارند که چون شربت که درا بنوشند زیاده بر سه عدد آبله بر نمی
آید وفاکثر از اجهة التیام زخمها مجرب است اندرونه او مقوی دل ومعده وجگر ودرب که وقوتش از دانه او وبدلش بوزن او صندل
سرخ ومثل او تغم کاکنج بفارسی عروسک پس پرده نامند واز انواع عنب الثعلب بستانی وارانیات مانند او وبرگش عریضتر وبزرگتر
ودر خوشت مثل او وسر شاخهای او نخون وثمرش در غلاف سرخی وشبیه مثانه ودانه اش بقدر فندقی وبعد از رسیدن سرخ میشود ودر گل او
بسیار سرخ ودانه اش بزرد مایل بسرخی ودر غلاف بندد ونبتش سنگلاخهاست ورا کاکنج سنوم وعنب الثعلب سنوم نامند ودر تخدیر قویتر
از خشخاش ومدر بول وبکمثقال او منوم وزیاده از آن مورث اختلاط عقل وجنونست ومرد از عقل کاکنج بستانی او است ومستعمل از آن
پوست سرخ دانه او وقوتش تا سه سال باقیست در آخر دویم سرد وخشک ومدر بول ورافع امراض کرده ومثانه وقرحه آن ومخرج صفرا بدرار
ومصلح حال جگر ورافع ربو وعسر نفس واقسام گرم معده ومداومت آن هر روز بقدر یکمثقال رجهة یرقان مجرب وبلع کردن هفت عدد
دانه اورا بعد از پاکی از حیض جهة منع از حمل مجرب یافته اند ومخدر ومصلحش کلقند وقدر شربت از پوست دانه او تا یکدرهم وبدلش عنب
الثعلب کانجی سرکه هندویست واز حبوبات میسازند وبهترین او از برنج است وطریق انستکه حبوبات مخمر انجه صاف نموده در شیشه
کنند وتا چهل روز زیاده بر آن در آفتاب گذارند وا وجالی ومقوی اعضاء ومسکن حرارت خون وصفرا ومضر معده ومصلحش عنبر و
گلقند است کاوزبان اسم فارسی لسان الثور است کاه زبا کهربا است کافور هودی وکافوریه ریحان الکافور است ونزد بعضی
کافوریه اسم اقحوانست کافور بوتی قسم ناصاف کافور است کافور الکعکث زرنباد است کاسکس اسم یونانی جوز است
کاسوس خشخاش زبدیست کاه داون ماذریون سیاه است کاشم رومی سیالیوس است کاره اسم قلب است کامین اسم هندی
انداست کاوخی اسم هندی شونیز است کان اسم هندی سکر است کاون اسم هندی نوعی از ارزن است کاهری اسم هندی هلیله کابلی است
کاشیرا اسم هندی عصارات است کاذر اسم هندی جزر است کاره اسم هندی سطیوفات منضجه وسهلات است کال سانو اسم هندی

سفید مایل بزردیست وجسیبی او ورا مانند برگ سیب وغبار آلوده وسیاه دیناتش جسبیده وبنات او بزمکر از بستانی صح

سادلوراانست کای پل اسم هندی قنادیست کالی جنت هندی سیاه است کاجر اسم هندی تخم زرد کست کاکیر ولکره اسم
هندی سرطان است کای اسم هندی نفرهست کاگونه اسم هندی کثیر است کالوت اسم هندی نوعی از زبیل است کاک اسم هندی کاست
کاهی اسم هندی قصب السکر هست کاو هم فارسی نفرهست کاوکوهی اسم فارسی بقر الوحش وایل است کاسنی شامی وبستانی اسم
فارسی هندبا است کاسنی دشتی اسم فارسی خندریلی است کاهو اسم فارسی خس است کاورس اسم فارسی جاورس است کاجیره
وکافته اسم فارسی قرطاس است کاه اسم فارسی تبن است کارنه اسم فارسی نخود است کارکنگ اسم فارسی شقایق النعمانست کاوچشم
اسم فارسی اقحوانست کبر نباتیست خاردار وبرشاخ وبرگش باریک وغلاف گل او مثل زیتونی وگلش سفید ودر وسط او چیزی شبیه
موی وثمرش که خیار کبر نامند از بلوط دراز تر وتخم او زرد وبا رطوبت لزجه ودر خرابها وکوهها بسیار میباشد وبیخ او وپوست بیخ او قوتش
از سایر اجزاء ودر سیم گرم وخشک ومفتح سده جگر وسپرز وقاطع اخلاط لزجه ومقوی احشاء وبهترین ادویه سپرز خصوصا پرورده او
با سرکه وعسل محلل ریاح وتریاق سموم ومدر بیره السوداء وجهة فالج وامراض بارده دماغی ومفاصل نافع وبا ادویه خوشبو مثل سنبل الطیب و
اذخر وعسل ومحلل بلغم سینه ومخرج آن ومضمضه بطبیخ او دافع بلغم اعضاء نفس وضماد تازه او رافع فسخ عضل وعصب وخشک او دافع قروح خبیثه
وبا ادویه مناسبه محلل اورام صلبه وخنازیر وبا سرکه رافع بهق وقوبا وبا آرد ترمس محلل ورم سپرز وبخور او رافع بواسیر ومضمضه طبیخ
او با سرکه وخوابیدن او جهة درد دندان نافع وبطلیموس در کتاب زینت فرموده اند که چون بیخ کبر را نرم کوبیده با شل او در روغن کنجد
بوزن او وآب بجوشانند تا آب تمام شود وروغن نصف بماند پس او را بر سر قبادی طلا کنند موی را سیاه کند وهر گز سفید نبیند ومجرب
دانسته اند وثمر او قبل از شگفتن که گل کبر گویند در دویم گرم وخشک وملطف ومقطع ودر جمیع افعال مانند بیخ او واز آن ضعیفتر است وبدو او
رافع بواسیر چشم وخیار کبر گرم وتر وتخم او در سیم گرم وخشک وخیار رسیده او بدون خاییدن دانه او ملین طبیع وترشی گل وخیار او محرک اشتها
وجالی بلغم ومفتح سده جگر وسپرز ومصدع محرورین وخیار غیر رسیده آن سرکه مفسد معده است وساق وبرگش در آخر اول گرم وخشک
ودر افعال ضعیفتر از گل او ومحلل خنازیر وبواسیر چشم است وعصاره او کشنده اقسام کرم معده وضماد او با ذفت رافع قروح سهدیه
سر وقروح خبیثه ومحلل توی خنازیر وسایر اورام بلغمی است ودر جمیع افعال ساق او قویتر از برگ وغرغره بطبیخ همه اجزاء او منقی دماغ ومفتح
سده است وقدر شربت از آب او تا هشت درهم است که با عسل وسرکه ودیگر بنوشند واز بیخ او تا سه درهم ودر مطبوخات تا هفت
مثقال ومضر مثانه ومصلحش انیسون ومضر معده محرورین ومصلح آن سکنجبین است کنجک در اصفهان موشک نامند وبترکی ماسو اچیچکی آن
چهار قسم میباشد ونبات همه شبیه است بکشنیز یکی مایل بسفیدی وبا رطوبت لزجه وگلش زرد وساقش متوسط در بلندی قدر ذرعی وبیخش تلخ و
کوچک وبر شعبه مانند خرنوب سیاه وبنبتش نزدیک آبهای جاری وقسم دیگر شبیه بقسم اول وگلش بنفش وبسیار تند است وقسم سیم نباتش بسیار
کوچکتر وگلش زرد وطلائی وبسیار بدبوی وقسم چهارم گلش سفید است واقسام آن در سیم گرم وخشک وبا حدت ومحرق جلد وضماد تازه او در
زمانی موجب جراحت ودرد اعضاء وبار وغنها جهة جرب حیوان وانسان وتقشیر جلد وریختن ناخن واقسام ثالیل وداء الثعلب ونطول
مطبوخ او جهة نقرس وبیخ خشک او در عطسه آوردن قویتر از کندش وطلای او از خارج جهة درد دندان وازدا داخل جهة بریزانیدن آن و
حمول آن جهة اخراج جنین ومشیمه واحتباس حیض نافع ودرد دل کشنده وچون با شل او آرد گندم خمیر کرده بر عضوی بگذارند یا
مناسب داغ است کبابه دانه ایست قریب بحب المان وخوشبوی ومایل بسیاهی ومغز او سفید ودرخت او مانند درخت مورد واز هند
خیزد وافلیجه نوع صغیر او است وقوتش تا ده سال باقیست ودر دویم گرم وخشک وبغایت لطیف وملطف ومفتح قوی سده احشا
وگرده ومخرج سنگ وبول محتبس آن وجهة امراض جگر وسپرز ورباح وخفقان وصاف کردن آواز ورفع درد سر مزمن وبهال
وتقویت معده واحشا وخوشبو کردن دهان وامراض لثه وقلاع وضماد او با به حیوانات جهة تحلیل اورام وبا غالیها جهة خوشبو
کردن رایحه بدن وتقویت آن نافع وطلا کردن خائیده او بر قضیب بغایت ملذذ است ومضر مثانه ومصلحش مصطکی وقدر شربتش یکمثقال
وبدلش قاقله ودار چینی است کبریت بفارسی گوگرد نامند وآن اصل جمیع فلزات است واو را چهار قسم میباشد یکی سرخ
شفاف ولامع وکبریت احمر نامند ویکی زرد مایل بسبزی واو را مصطکاوی وصابونی نامند ویکی سفید وسیمی گوگرد فارسیست وقسم

کای پل کلاک کاجر کاکیر ولکره کای کما کونه کالوت کاک کاهی کاو کاسنی شامی وبستانی کاسنی دشتی کاهو کاورس کاجیره کافته کارکنگ کاوچشم کبر

کبابه

کبریت

چهارم مایل بکبودی و او را کبریت اسود و گنده نامند و بعضی از آب چشمهای گرم و از خاک بعض اماکن بهم میرسد مایل بسیاهی میباشد و بهترین
او احمر است و باصطلاح اهل کیمیا اکسیر مصنوع در غایت سرخی و مسمی بکوکرد احمر است نه معدنی او و اقسام او در آخر سوم گرم و خشک
و گرمی او غالبتر از خشکی و قوتش تا سی سال باقیست و در غایت دهنیت و زیبراو بطریقیکه محترق بگردد از اسرار عظیمه و در غایت
الخالست و محلل و ملطف و مسخن و مجفف و جالی و جاذب و شرب او مقاوم جمیع سموم و با زرده تخم مرغ نیمبرشت جهت سرفه رطوبی و ربو و خروج
چرک و بلغم سینه و نشوش و دفع یرقان و زکام و نزله و طلای او مسکن ضربان اعضاء و سفید کننده موی و با عسل و بدستور با بول و آب دهن جهت
گزیدن هوام و با عاقرقرحا و عسل و سرکه جهت جذام و خوشهای سودا و عجیب الاثر است و با سرکه و نطرون و علک البطم جهت قلع آثار و جهت
جرب و بهق و برص ناخن و تقشر جلد و داء الحیه و داء الثعلب و آکله و قروح رطبه و با حنا جهت قوبا و با سرکه و قیمولیا جهت سعفه و با جند جهت تحلیل ملاب
و با حب الغار جهت امراض بارده و صداع و با ماهی دبیبوزن او کوکرد و صمغ عربی جهت سعفه و قروح سر و قوبا مجرب و با بوره ارمنی و عسل و ادویه مناسبه
جهت نقرس نافع و در ورا او بر بدن قاطع عرق و سعوط او جهت سکته و شقیقه مفید و بخور او حابس زکام و نزله و مسقط جنین است بسرعت و باعث
گریزانیدن هوام و بخور و قطور او رافع کری و ثقل سامعه و مضر معده و مصلحش کتیرا و شیر تازه و شربتش از دو دانگ تا یک مثقال و بدلش در اکثر افعال
زرنیخ و مصعد او جهت تکلیس معادن و رفع جرب بتعدیل و سفید کرده او نایب مناب جوهر زرنیخ است و روغن کوکرد نهجی که ساختن او در دستورات
مذکور است جهت جمیع دردهای بارده و جرب و حکه و سعفه و قوبا بعد طلیست و عرق کوکرد بغایت مجفف و سریع النفوذ و محرق و مقرح جلد و جالی
و رافع رطوبات و مسخن و محرق اخلاط و مالیدن او بر دندان رافع کوفت فساد بن دندان و کثافات آنست و طریق عرق گرفتن در دستورات
مذکور است کبد بکسر اول و ثانی جگر است بفارسی و بهترین او جگر اردک و مرغ پروار و با صمغ عربی جهت قرحه امعاء و اسهال قوی الاثر و جگر
بالخاصیت محرک صرع مصروعین است و بتجربه رسیده و خواص جگر هر حیوانی در اصل آن مرقوم است کباب اسم عربی گوشت بآتش برشته
است و اختلاف خواص آن بحسب اختلاف لحوم و بهترین او گوشتهای لطیف است که در پختگی و برشتگی جمیع اجزا بیکقدر باشد و آن مولد
خون متین و مسمن بدن و مسخن کرده و محرک باه و اشتها و موافق معده مرطوبین و مقوی اعضا و دیر هضم و بعد از هضم مولد خون صالح و با سماق
و کشنیز و ادویه حاره حابس اسهال مفرط رطوبی و مورث صداع و مصلحش ... است و خوردن آب بعد از کباب بغایت مضر است
کبریت الدخان نوشادر است کبش نعز است کبت اسم فارسی حنظل است کبج نطارخ است کبوه نوعی از نوعات کباب شامی
اسم فارسی طیهوج است کبر کاروانی اسم شیرازی خرنوب شامیست کبک اسم فارسی قبج است کبکاب اسم ترکی قبعل است کبوتر اسم فارسی
حمام است کبه بکر گفته اسم فارسی فاغره است کبوتر بچه اسم فارسی فراخ الحمام است کیور اسم هندی کهربا است کبور اسم فارسی کافور است
کبیر اسم هندی توتیا است کبوک اسم هندی فیج است کسود اسم هندی شغفین بریت کتان نباتیست بقدر ذرعی ساق و برگش باریک و گلش لاجوردی
و قبهای او قریب بنخود و بزرش تخم و پوست او را مانند پنبه تابیده لباس ترتیب میدهند سرد و خشک و لباس او رافع حرارت و باعث
تقلیل عرق و جهت جرب و حکه و ورم صلب نافع و بخور گیاه او جهت سده زکامی و اصلاح حال رحم و سوخته او قاطع خون جراحات و التیام دهنده
او و گل او مفرح و مقوی و روغن او مایل بسرخی و زرد و جهت زخمها مفید و تخمش مایل بزردی و املس و بعضی از آن سفید و قسمی مایل بسرخی و نوعی سیاه
میباشد در اول گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و مدر بول و حیض و عرق و شیر و محلل و جالی و ملین طبع و جهت قروح گرده و مثانه و مدر و مثانه و در وزنی نیم
مثقال جهت درد امعاء و با عسل جهت ورم سپرز و با اندکی فلفل و عسل جهت سرفه بلغمی و ۳ درهم او جهت تنقیه سینه و نضج و جهت تحلیل ورم جگر و احشاء
باطنی و ضماد او جهت ورم صلب و قروح سر و با بزرقطونا جهت تسکین درد مفاصل و نقرس و عرق النسا و با بوره و انجیر جهت کلف و با حرف
و عسل جهت شقاق ناخن و با بوره و خاکستر جهت ثآلیل و با آب سرد جهت صداع و رگ و قوبا و با روغن کنجد جهت زخمها و رفع درد و لذع آن و حقنه بطبیخ
او جهت اخراج فضول و لذع امعاء و رحم نافع و جلوس در طبیخ او بدستور جهت درد رحم موثر و سوخته او جهت جراحات و درد و لذع آن مفید و مضعف
هاضمه و مصلحش سکنجبین و مظلم بصر و مصلحش کشنیز و مضر انثیان و مصلح آن عسل و قدر شربت از ۳ درهم تا ده درهم و بدلش حلبه است و روغن تخم
کتان گرم و تر و حقنه او با روغن گل سرخ جهت رفع قولنج نسیان و دواب موثر و مضعف معده و مصلحش سکنجبین کتم وسمه است بری و بستانی میباشد
و بری او را در مازندران و شکار بن شال خنی نامند یعنی حنای شغال و کتم غیر برگ نیل است شبیه است بگیاه کتان و ساق نیل مجوف است و برگ

وسمه

وسمه شبیه ببرگ مورد و ساقش غیر مجوف و ثمرش بقدر فلفلی و بعد از رسیدن سیاه میشود و دو قسم میشود کوهی آن در کنار رودخانهای دیلم میروید
و شاخهای او انبوه تر از شاخهای نیل و برگش از آن عریضتر و در رنگ زردتر میباشد و بعضی برگ نیل را وسمه دانسته اند خلاف واقع است در دوم
گرم و خشک و با قوه جالیه و قابضه و محلله و خضاب و قوی تر از برگ نیل است و ضماد او با نمک جهت صداع ریحی و بلغمی و سعفه و خوره و
رفع زخمها و بخور و طلای او جهت زکام و تقویت موی و منع ریختن او و نشامیدن آب و آب طبیخ او بغایت مقیی و جهت گزیدن سگ دیوانه
مفید است و او مضعف دماغ و مصلحش قرنفل و لادن و روغن او که آب او را با مثل او روغن کنجد جوشانیده باشند بحدیکه روغن باقیمانده
باشد جهت بواسیر و امراض بارده مقعد مجرب دانسته اند و مانع ریختن موی و رافع دردهای بارده است و چون نیم او را بسیار طبخ دهند
و قدری صمغ عربی اضافه نمایند جهت کتابت قائم مقام مداد است و تخم وسمه در رنگ و مقدار خلاف شبیه بتخم ترب و مایل بسیاهی و
بهترین ادویه مانع نزول آب و رافع نازل آنست کتان الماء طحلب است کتل اسم فارسی تفاح است کتهل اسم هندی رصاص ابیض است
کتهونه اسم هندی اسارون است کتی اسم هندی کلبت است کثیرا بثاء مثلثه صمغ قتاد است و بفارسی گون نامند و آن سفید مایل بسرخی میباشد
و در حرارت و برودت معتدل و در اول تر است و بعضی در اول سرد و خشک دانسته اند مرکب القوی و مغری و با تخفیف ضعیف و مغلظ مواد
رقیقه و ملین صلابات و مسکن لذع و حدت اخلاط و قروح چشم و قاطع نزف الدم سینه و مصلح ادویه سمیه و رافع حدت ادویه مشروبه و مقوی
او و با قوه مسهله و جهت سرفه و خشونت سینه و قرحه ریه و گرفتگی آواز و حرقت البول و لذع امعاء و تقویت دماغ و ... زرد کرده دندان
مفید و مداومت نشامیدن آن با مثل آن از هر یک از بادام و نشاسته و شکر بغایت مسمن بدن خصوصا بعد از آن شیر که در آن نارجیل طبخ
یافته باشد بنوشند و از اسرار مجربه شمرده اند و طلای او جهت کلف و نمش و نرم کردن جلد و رفع خشونت آن و شقاق لب مجرب و با نوره و کوکرد جهت جرب
و حکه و با سرکه جهت بهق و برص و با لعابها جهت شق شدن موی و اکتحال او جهت قسام و رمد و امراض چشم و با ادویه مناسبه جهت اکثر زخمهای حار و بارد موثر
و مضر سفل و مصلح او افیون است و قدر شربتش از یک درهم تا پنج درهم و بدلش صمغ عربی و در تبیین و تغلیظ تخم کدو است کثیر الشعر بر سیاوشان است
کثیر الارجل بسفایج است کثیر المنفعه خطمیست کثیر الرؤس قرصعنه است کثیر الورق خربق است کثر جمار النخل است کثاه بزر الحجر است
کثیر الاضلاع لسان الحمل است کثار بلغت بربر اسم جوز ... است کجول اسم هندی سلحفات است کچک کن اسم ترکی انجره است کجوله
اسم فارسی ذرارقیت کچ اسم فارسی جص است کچی اسم ترکی مغز است کچه ماهی اسم دیلمی دلفین است کحل اسم سرمه است و هرچه مانند سرمه در چشم
کشند کحل اصفهانی و سلیمانی و غیر آنها مذکور است کحل السودان تشمیزج است کحل فارسی و کحل کرمانی انزروت است کحل و کحلا اسم انواع اذخر است
و آن شنو رو خوص و لسان الثور نامند کحل خولان حضض است کدو اسم فارسی قرع است کدهر اسم هندی حمار است کرفس اقسام میباشد قسم
جبلی صخری فطراسالیون است و مذکور شد و جبلی غیر صخری تخمش شبیه بزیره است و تخمش باریکتر از بستانی و قسم نبطی را کرفس سوفی و شرقی
و کرفس عظیم نامند ساقش مجوف و دراز و نرم و مایل بسرخی و برگش عریض و چترش مثل شبت و تخمش قریب بشکل قرطم و سیاه و صمغ دار و
و بطراسالیون شبیه تر از سایر اقسام و تند و تخمش سفید و بزرگ و خوش طعم و در خواص ضعیف تر از بستانی است و کرفس بری برگ عریض تر
میباشد و هرچه قریب بزمین است منحنی بطرف بیرون و با اندک رطوبت چسبنده و تندی اندکی و خوشبو و مایل بزردی و ساقش با صلابت و
تخمش سبز و شبیه بتخم کلم و سیاه و تند و چتر او مانند چتر نبطی و در سنگلاخها و دشتها میروید و در افعال قریب بفطراسالیون است و
مدر عرق و جهت عرق النسا و تشنج نافع و حمول او در اسقاط جنین موثر است و کرفس آجامی و مائی و نهری در میان آب و کنار او میروید و در قوت ضعیفتر
از سایر اقسام و کرفس بستانی را برگ مایل بتندی و بری و شبیه ببرگ کشنیز و از مطلق کرفس مراد او است و تخمش ریزه تر از سایر اقسام و تیره رنگ و تند و
با عطریت و در مقدار قریب بانیسون است و تخمش بزرگ و سیاه و قوی ترین اجزاء او است و بعد از آن تخم او در اول دوم گرم و خشک و بغایت
مفتح سده جگر و سپرز و مدر بول و حیض و منقی گرده و مثانه و از قوت ادرار مخرج جنین و محلل ریاح و نفخ و مبهی و محرک باه و اشتها و دافع
حدت ادویه و معاون عمل ادویه مسهله و رافع سحج و جهت ربو و ضیق النفس و فواق و برودت احشا و درد پهلو و درکین و حصبه و لرز بلغمی و عرق
النساء و تشنج بلغمی و حیض و کوفتن سنگ مثانه مفید و آب او را که با آب انار و شکر بجوشانند جهت سموم مشروبه نافع و خوردن کرفس و خوردن
قبل از گزیدن عقرب و هوام و بدستور بعد از آن سبب سرعت تاثیر سمیت آن میگردد و رافع ضرر خوردن مردار سنگ و امثال آنست و ضماد

او

او محلل اورام و با آن عجهو جهت ورم چشم و طلای عصاره او تا بخفه یا روغن گل و سرکه جهت جرب و حکه مجرب دانسته اند و بدستور با کوکرد و بوره
سرخ بغایت نافع و با نوشادر و عسل جهت ثالیل و رفع آثار نافع و بیخ و برگ او که با عسل پرورده باشند مقوی معده و مسکن غثیان و پرورده
با سرکه مقوی معده و جگر و مفتح سدد و محرک اشتها و مضر حوامل و مرضعه جهت تحریک باه ایشان و محرک صرع مصر و عین است و مفسد شیر و باعث
صرع مولود و خفت عقل او و منجر و تازه او نفاخ و مصلحش انیسون و قدر شربت از بیخش در مطبوخات یک درهم و از عصاره او تا پانزده درم
و از جرم او تا ۳ درهم است و تخم کرفس بستانی در تفتیح قوی‌تر از سایر اجزا و جاذب فضول معده و رحم و هاضم غذا و در سایر منافع مانند بیخ
او و مضر ریه و مصلحش خام کوبیده تخم کاسنی است و مورث سنج و مصلح آن کتیرا و قدر شربتش یک درهم و بدلش نانخواه و زیره است و چون در هر رطل
از آب انگور یک مثقال تخم کرفس بستانی یا فطراسالیون کوبیده باضافه کنند و بدستور در هر رطلی از شراب نیم رطل مخلوط کرده بعد از ۳ ماه
استعمال نمایند جهت تقویت معده و تحریک اشتها و عسر البول نافع است و چون نیم مثقال او را با نیم مثقال نانخواه و یک مثقال شکر تناول
کنند جهت تقویت معده و رفع ریاح مجرب است کرم بفارسی تاک و رز نامند بستانی و بری میباشد و بری ثمر دار انگور او سیاه
و ریزه و با عفوصت و شراب او قابض و سیاه میباشد و بری بی ثمر را در شکار بن دیو رز گویند و شاخ تازه و تمام اجزا لیف الکرم و عالیج نامند
در آخر دوم سرد و خشک و بهترین اجزا او است و بعد از آن برگ و عصاره او مقوی معده حاره و مانع قی و قاطع قی الدم و حافظ جنین از
اسقاط و دافع خمار و تقلب نفس و مدر بول و جهت قرحه امعا و اسهال صفراوی نافع است خواه بنوشند و خواه حقنه کنند و شربت او که
او را با قند بقوام آورند جهت تحریک اشتها و رفع صفرا و خمار و اخلاط رقیقه معده و خفقان صفراوی و غثیان و اسهال نافع و گاه است که
بسبب قوت جالیه باعث اطلاق شود و شاید نشاید عالیج مانع صعود بخارات بدماغ و مضعف باه و مضر سرفه و مصلح او عسل و ضماد برگ عالیج او جهت درد
سر در ابتدا و در صداع حار معده و دیگر اعضا و التهاب اورام خصوصا با آرد جو و جهت اسهال با رامک بغایت مفید است و صمغ و آب منجمد رز بسیار
جالی و یابس است و شامیدن او با شراب مخرج سنگ مثانه و دافع سبزه و ضماد او جهت قوبا و جرب متقرح مفید و دوام مالیدن او با روغن
زیتون سترنده موی است و آب چوب رز که در حین سوختن تراوش کند رافع ثالیل و سترنده موی و خاکستر چوب و دنباله انگور
رافع بواسیر و با روغن گل سرخ و سرکه و سداب جهت ورم سپرز و با پیه کهنه و روغن زیتون و عسل جهت نقرس و عرق النسا و مفاصل و تعقد عصب
و با بوره ارمنی جهت بردن گوشت زیاد زخمها و با سرکه جهت گزیدن هوام و سگ دیوانه و ورم غدد مؤثر و کماد گرم کرده او جهت بواسیر
و خوردن یک درهم او جهت قرحه امعا مفید است و نوع بری رز را قوه قابضه قوی‌تر و شکوفه آن بهترین اجزا او و دو مثقال او حابس
اسهال و مدر بول و حابس نفث الدم و مقوی معده و مانع ترش شدن طعام در معده و ضماد او رافع اورام و التهاب معده و ورم
چشم و جرب و قلاع و قروح خبیثه و رادع مواد حاره و حمول آن قاطع حیض است و چون او را در سفالی بسوزانند جهت درد چشم و با عسل جهت داء الحیه
و ناخنه و سستی بن دندان و رفع خون او مفید است و آب طبیخ بیخ او بقدر سی و یک مثقال با قدری شکر مسهل رطوبات و ماء اصفر و بول است
و از جهت قطع خون لثه مجرب است و روغن رز که شکوفه او را در روغن زیتون کرده بعد از هر دو سه روز تجدید کنند با قوه قابضه و رادع
و قایم مقام روغن گل سرخ و حابس عرق و جهت قروح ساعیه و جوشش دهان نافع است کرنب بفارسی کلم و باصفهانی قرپیت نامند بستانی
و بری و بحری میباشد و ضبط قسمی از بوستانی است و مذکور شد و قسم معروف بستانی مانند چغندر و سبز و برگش سطبر و اصناف
شامی و همدانی و موصلی و اندلسی و مختلف الاشکال میباشد مجموع او مرکب القوی و در اول گرم و خشک و مسهل و نیکو کننده رخسار و مولد
منی و منوم و مانع صعود بخارات بدماغ و مانع مستی و باعث سرعت حرکت اطفال و نیم پخته او مسهل و پخته او قابض و رافع خمار و لقوه
و سرفه مزمن و عصاره او با ایرسا و نطرون مسهل و با شراب دافع سم افعی و خوردن هر روز بقدر یک وقیه رافع درد سپرز و گل کلی آورد
و آب مطبوخ او منقی بدن و عرق و مسکن درد سر جهت سرفه کهنه و درد کمر و زانو و ورم مجاری و خشکی و تاریکی چشم که بسبب بخارات و رطوبات
باشد نافع و مضر سوداوی مزاج و کبد و مولد سودا و خون غلیظ و مضر معده و مصلحش پختن او با گوشت فربه و روغن بادام و شراب ممزوج
با آب سکنجبین و در سبروده خوردن و ضماد او رافع ریختن موی و با حلبه و سرکه جهت نقرس و درد مفاصل و زخمهای عمیق و ضماد برگ او با آرد جو
جهت قسم اورام و ورم حار با مرخ و شری و سرطان و با نمک جهت نار فارسی و با زاج و سرکه جهت جرب و سعوط آب او منقی دماغ و حمول

کرم

کرنب

او با نیم جهت رفع احتباس حیض و فرزجه شکوفه او قاتل جنین و سوخته او بغایت مجفف و رافع قلاع و درد بن دندان و سعفه و مانع روییدن
موی و با پیه خوک و حنا جهت خنازیر و جراحات صلبه و دبیلات و با سفیده تخم مرغ جهت سوختگی آتش مفید است و تخم او
در دوم گرم و خشک و مسهل و کشنده کرم معده و طلای او رافع نمش و کلف و قدر شربتش دو مثقال است و کلم بری در شکل شبیه به بستانی و سفید
تر از آن و با زغب و تلخ و تخمش شبیه بفلفل سفید است در سیم گرم و خشک و بسیار جالی و محلل و بیخ و تخم او بقدر دو درهم رافع سم افعی و تخمش
بغایت محرک باه است و کلم بحری برگ دراز و سرخ و شبیه برگ زراوند مدحرج و طعمش شور و با تلخی و خوردن او جایز نیست و در ضمادات
محلل مستعمل است و دو مثقال از تخم او در کشتن حب القرع بسیار مؤثر است کراث بفارسی گندنا و باصفهانی تره و بدیلمی کوار نامند
بری و بستانی میباشد و بستانی او در ابتدا نامند و آن قسم است آنچه برگش باریک‌تر و در تمام سال موجود است کراث البقل و کراث المائده گویند
در آخر زمستان و اول بهار میرسد شبیه به پیاز و قبه آن مانند قبه پیاز است کراث شامی نامند و در اطلاق مراد کراث البقل است در سیم
گرم و در دوم خشک و خوردن او بعد از غذا مانع ترش شدن طعام و ملین طبع و مدر حیض و ملطف و مبهی و رافع قولنج و مفتح سده جگر و مقوی
کمر و قوه هاضمه و منقی قصبه ریه و آشش بقدر ... و نیم قاطع خون بواسیر و محرک باه و با عسل جهت جمیع امراض بارده در سینه و با ماء العسل
جهت جمیع سموم نافع و مطبوخ او با جو جهت ربو و درد سینه مفید و عصاره خشک کرده او مسهل خون و با سرکه پرورده او مفتح سده جگر و سپرز
و رافع قولنج و حمول برگ کوبیده او تنهایی و با ادویه مناسبه مجفف رطوبات رحم و مانع ازلاق جنین و حمول طبیخ او که با سرکه
و با آب نمک باشد جهت انضمام فم رحم و صلابات آن مفید و ضماد او جهت گزیدن هوام و افعی و با سماق جهت شری و ثالیل و با نمک جهت قروح
خبیثه و طلای مطبوخ او جهت بواسیر و قطور آب او با روغن گل و سرکه کهنه جهت درد گوش و دوی و سعوط او با کندر و سرکه جهت قطع نزف الدم و رعاف
مفید و چون کنند نار او بارتنجه بخار کنند و ادر آب سرد بخیسانند و با اطعمه استعمال کنند رفع نفخ و غلظت ان مکنند و دفع
لذت اطعمه نگردد و اقسام کراث از پیاز در هضم و نفاخ و مفسد لثه و دندان و مفسد مزاج حار و مصدع و محرق خون و مورث تاریکی چشم
و مصلحش کشنیز است و کاسنی است و تخم او در آخر دوم گرم و خشک و مبهی و با شراب محرک باه و در دوا او با تخم مورد قاطع نزف الدم و مفتح
سده بلغمی و محرک باه و اشتها و مقوی گرده و مثانه و رافع امراض بارده و بوداده او مبهی و با حرف بابلی قاطع اسهال مزمن و زحیر و محلل
ریاح امعا و ضماد او جهت گزیدن افعی و کلف و آثار سودا در ما بارد و بخور او جهت بواسیر و با موم و قطران بخور کردن جهت درد دندان و اخراج کرم او
مؤثر و چون کوبیده او را در سرکه بریزند رفع ترشی سرکه بکند و مضر ریه و مصلحش عسل و در تقویت باه تخم کراث شامی قوی‌تر است و کراث بری شبیه
ببستانی است بسیار تند و مقطع و مفتح و بغایت مدر بول و حیض و حمول او جاذب جنین و عصاره او مورث اسهال دموی و بیخ قیراط از تخم
او با شکر که چند روز مداومت کنند رافع بواسیر است و از جمله ادویه تریاق فاروق و جهت گزیدن هوام قوی‌تر از سایر اقسام و ضماد او رافع
برص و ثالیل و مقرح اعضا است و قسمی از بری که در کوهها یافت میشود برگش بسیار باریک میباشد و با حدت و بسیار ملطف و جهت درد
معده و امعا و خوشبو کردن دهان قوی الاثر است کراث بفتح اول و تخفیف ثانی اسم عربی درختی کوهی است برگش مانند برگ
و ثمرش مانند ... و در بلندی از بسیار است و عشبه السباع نامند و از دل اطعمه کردن رافع جذام دانسته اند کرسنه اسم عجمی نوعی از حبوبات است
و بفارسی کاونه نامند و بعربی حب البقر گویند و آن دانه ایست مدور قریب بنخودی و تیره رنگ مایل بسرخی و تلخی و تندی و غیر ماکول است
در اول گرم و در دوم خشک و مدر بول و ملین طبع و منقی سینه و شش و باتریاقیه و جالی و تقطیع و مفتح سدد و آرد او که بعد از خیسانیدن و قشر
کردن بعمل آورده باشند مسهل و محرک باه مبردین و با سرکه رافع عسر البول و حرب کرده او با روغن کنجد مسکن زحیر و مغص و با عسل و گردکان
مسمن بدن و طبیخ او با عسل جهت سرفه رطوبی و شقاق رحم و عسر النفس و با سرکه جهت یرقان و سپرز نافع و ضماد او جاذب خون بظاهر جلد است
و جهت جرب و سنگ اعضا و سعفه و شقاق و نار فارسی و تحلیل صلابات و قروح خبیثه و ساعیه و التیام جراحات عمیقه و با زراوند مدحرج
جهت رویانیدن گوشت بن دندان و با سرکه و افسنتین جهت گزیدن عقرب و با شراب جهت گزیدن سگ دیوانه و افعی و گزیدن انسان
سگ دیوانه گزیده و با آب دفلی و تخم خربزه جهت برص و بازفت جهت بزرگ کردن عضو مؤثر و در سرخ کردن رخسار قوی‌تر از سایر ادویات و مولد
خلط فاسد و زیاده او مدر خون و مورث اسهال دموی و مصلح او گلاب و گل ارمنی و قدر شربتش تا ۲ درهم کردناک کبابه اسکه بعد از نیم پخت

کراث

عشبه السباع

کردن مرغ و امثال او در آتش برشته کنند جهة مرطوبین و معدهٔ حاره و تقویت بدن مفید و مضر معدهٔ ضعیف و مصلحش سنجبین است
کرد با بفارسی زیرهٔ رومی و شاه زیره و فرنیاد گویند و از زیره درازتر و باریکتر و مایل بزردی و با حدت و تلخی و کبر و بستانی او بقدر زرعی
و برگش مانند شبت و گلش سفید و تخمش مثل زردک و نخجهٔ او ماکول است و بری او قردمانا است و گلش سفید مایل بکبودی میباشد و در سایر صفات
مانند بستانی است مذکور شد در آخر دوم گرم و در اول سیم خشک و ضعیف‌تر از قردمانا است و محلل ریاح و نفخ و ملطف و قابض طبع و مصلح
اغذیهٔ نفاخه و مدر بول و حیض و عرق و شیر و هاضم و مانع صعود بخارات بدماغ و محرک آروغ و اشتها و مانع تخمه و ترش شدن غذا
در معده و جهة اخراج حب القرع و کرم معده و خفقان بارد و ضیق النفس و ریاح گرده و مثانه و درد معده و مغص و تقویت بدن
و فربه کردن او و تحلیل بلغم و گزیدن عقرب نافعست و خوردن او بقدر سه درهم با روغن زیتون که بقدر یک اوقیه باشد تا یک هفته جهة اول
استسقاء مجربست و در سرکه پروردهٔ او موافق محرورین است و قدر شربتش تا پنجدرهم است و مضر ریه و مصلح آن عسل و صعتر و مضر گرده و مصلح
او کثیرا و بدلش قردمانا و انیسون و زیره است کرکی بفارسی کلنگ و ترکی دورنا نامند گوشت او در دوم گرم و خشک و مفتح سدد و مقوی
بدن و محلل قولنج و دیرهضم و مولد خلط غلیظ است و مصلح او آنکه یکدو روز بعد از ذبح با سرکه و روغنها استعمال نمایند و چسپیدن او حابس
اسهال و مهر بار بس گویند که دو درم از خشک سائیدهٔ او با آب نخود مطبوخ جهة درد گرده و مثانه مجربست و سرگین او رافع کلف و خون او
مسکن نقرس و مغز سر او جهة شبکوری و با زبدالبحر و سرگین سوسمار و شکر جهة بیاض چشم و با آب حلبه جهة تحلیل اورام و سوختهٔ او جهة تو ام
و سعوط زهرهٔ او با آب چغندر سه روز و با آب مرزنجوش بدستور سه روز تا یکهفته رفع لقوه میکند و مجرب دانسته اند بشرطیکه در آن ایام
روغن گردکان بیاشامند و بمالند و بر کشتی نگاه نکنند و اکتحال او جهة نزول آب و شبکوری و ناخنه و آثار آبله و طلای او جهة بهق و جرب
متقرح قوی الاثر است و سعوط زهره و دماغ او از هر یک یک قیراط با روغن زنبق رافع نسیان و سفیدی موی سر و ریش است بشرطیکه تکرار و در تقویت
حافظه بعدیل و شامیدن پیلهٔ او با سرکه عسل جهة ورم سپرز بغایت موثر است کرکدن حیوانیست از جاموش بزرگتر و پوست او سیاه و
چین دار و در غایت صلابت و شاخ او منحصر در یکعدد و شکل کله قند و از روی بینی او رسته و صورتش نزدیک بشبه است و خوردن شاخ او جهة بواسیر
و عسر ولادت و گریزانیدن هوام نافع و شامیدن آب از ظرفی که از شاخ او ساخته باشند جهة رفع بواسیر مفید و طلای آن بپیله و دمورث …
کرسنه کشکنه و دروده ماهی حیوانرا شامل است و بهترین او از گوسفند و بز جوانست و بعضی آنرا سرد و خشک و جمعی آنرا گرم و تر دانسته اند کثیر الغذا
و دیرهضم و رافع نفض و غذا در معده است و مولد خلط غلیظ و مورث ملادت و مسکن درع و تاریکی چشم و مصلح او مهرا … در سرکه و لذادویه حاره
خوشبوست کرکرسن بیخیست شبیه بسنبل بدبوی و از آن سرخ‌تر و در جمیع افعال مانند عاقرقرحا است و از اینجهة نزد بعضی قسم عاقرقرحا است
نزد امای بکر و نزد جمعی فاوانیا کرکم لغت یونانی و بمعنی صغر است و نزد جمعی مراد از آن زعفران و نزد برخی مامیران و نزد جمعی عروق الصفر است
کرکند اسم فارسی سکیت شبیه بیاقوت سرخ و نزد بعضی عبارتست از لعل و بعضی جنس دیگر شمرده اند کروان مرغیست از کنجشک بزرگتر و پایها
او درازتر و در طبع مانند عصفور است کرم دانه ثمر درخت شانست کرکمش اسم صنوبر صغار است کرسف اسم قطن است کرکش
و کرکاش اسم افخوانست کرکمان اسم فارسی حسند فوفا است کرو یا بری و فارسی ورد و حبیبلی قردمانا است کرات رومی راسن است
کرات الکرم کرات بری است کرات السغول و کرات المائده کرات بستانی است کرفس رومی قسم خبر خرات است که در طبرستان …
نامند برگش مانند کرفس بستانی است کرفس الماء قرة العین است کرفس جبلی و صخری ماقدونس فطراسالیون است کرمهٔ بیضا و کرمهٔ
شائکه فاشرا است کرمهٔ سودا فاشرستین است کردیلن نوعی از نبات است کرنب الماء نیلوفر است کرنب نبطی کرنب بستانی است
کریون قنطوریون دقیق است کروش الغنم فرفیون است کراع پاچه است و اکارع مذکور شد کرز قثاء الحمار است و نزد بعضی قثاء الحمار
کریل حماض است کردناج کردناکست کرات بلغت شکابن قسمی از خرنوب بستانی است کرک حیوانش بلغت شکابن …
کرند اسم هندی سناخ است کرداکوشت اسم هندی قطنلخ است کراکنا اسم هندی قصب الذریره است کرهومابلوچ اسم هندی کندر است
کراوکلا اسم هندی کرسنه است کرد اسم هندی عصفر است کروه بهندی شتیت کروالا بهندی خیار شنبر است کرپه بهندی ارنب است
کرانیه بهندی قنطوریون دقیق است کرنج بهندی حب کرشان اسم ترکی … است کرحک اسم ترکی خروع است کرح اسم ترکی

حص است کرپی اسم ترکی دلدلست کرشکه اسم ترکی سام ابرص است کردکان بفارسی جوز است کرم شب تاب حباحب
کرم زمین خراطین است کرک ذئب است کربه سنور است کربه دشتی ظلمون است کرد سیا غبار الرحی کرده کلیه است کرم
ایوب اسم فارسی سبوسنت کرکس اسم فارسی نسر است کرجیل اسم شکابنی زغرور است کرکراو اسم شکابنی شقراقست کرفا اسم
دیلمی شعر الغول است کزبره بفارسی گشنیز نامند و بری و بستانی میباشد بری برگ ریزه و مایل بزردی و تخمش کوچکتر و هر دو عدد بهم ملاصق میباشد
در جمیع افعال قوی‌تر از بستانی و از آن زبون‌تر است و بری و بستانی او مرکب القوی و نزد بقراط سرد و خشک او در دوم است و جالینوس و شیخ
الرئیس گرم دانسته اند و تازهٔ او با اندک حدت و قاطع باه و نعوظ و تولید ابله و کشنده است و بدل از آب او با شکر شبیه …
و مانع تخمه و صعود بخار بدماغ خصوصا با سرکه و سماق و جرم او مسکن صفرا و التهاب معده و تشنگی و حابس قی و رافع لذلاق معده و تعلیق و
بیران باعث سرعت ولادت و ضماد او مانع انصباب مواد حاره و رافع اورام و باد سرخ و با نان خشک جهة قروح ساعیه و جرب
و حکه و سلاق و رمد و با شیر دختران جهة ضربان چشم و با آرد جو محلل خنازیر و اورام صلبه و با آرد باقلی رادع خنازیر و امثال او و قطور آب او
در چشم جهة بروز آبله و حصبه و رفع نزدی چشم مجرب و چون سرب را با آب گشنیز بسایند و با روغن گل سرخ طلا کنند جهة سرطان متقرح و غیر متقرح
مجربست و مضمضه با آب او جهة جوشش دهان و سعوط زبان نافع و قدر شربت از آب او یک اوقیه و از جرم او تا سه درم و قیه و بدلش برگ
شنجانش و کاهو است و تخم او که گشنیز خشک عبارت از آنست در دوم سرد و در سیم خشک و مفرح و مقوی دل و مانع صعود بخار بدماغ و حابس
اسهال و مقوی عضو بود او … و رافع خفقان و هیضه و وسواس حار و دوار سر و با صندل و انیسون جهة تقویت معده و رفع آروغ و باسپیغه
مولد منی و مسقط کرم معده و مانع نحوان و ضماد او با عسل و روغن زیتون جهة شری و نار فارسی و امثال آن و در رو او قاطع خون جراحات
و شربت … از آن ترتیب دهند جهة … دوار و منع مستی شراب نافع و سفوف او که در سرکه خیسانیده باشند همین خاصیت دارد
… و رافع بوی شراب و سر بست مستی است و مضر صاحب ربو و ضیق النفس و مسکن نعوظ و مغل حیض و زیاده …
ذهن و مصلحش تخم نیمبرشت و شراب و سکنجبین سفرجلی و قدر شربتش از پنجدرهم تا یکوقیه و بدلش تخم کاهو و خشخاش است کزنجبین شبیه
بتر … کز و سایر اشجار می‌نشیند و مانند ترنجبین منعقد میگردد و هر چه از درخت بید حاصل میشود الطف و آنچه از درخت بلوط دیگر
… سد با قوت قابضه میباشد و بهترین او سفید صاف است که مخلوط ببرگ نباشد و در اول گرم و در دوم خشک معتدل و مقوی آلات غذا و مفرح
و باقوه مسهل خصوصا با سکنجبین و جالی و جهة خشونت سینه و ضیق النفس حار و سرفه و ریاح غلیظه دماغ و نزلات نافع و قدر شربتش تا ربع رطل
است کزبرة الثعلب قسم اخیر سندریطس است کزدان اسم فارسی مازریون است … ستان کثیر الوجود و مذکور شد کزمازج
بجیم و بکاف اسم درخت گز است گز اسم فارسی طرفا است کزبرة البیر برسیاوشانست کزبرة الحمام شاهترجست کزموشان بلغت
… ستان جمجم است کزک … است کوزنه اسم دیلمی … است کزه اسم فارسی جزر است کزدم اسم فارسی عقربست کسول ابن تلمیذ
نفر خنبوزه که آن ثمر بست بقدر … و در شکل شبیه بخیارشنبر و اندک عریض و دانهای او بقدر دانهای خیارشنبر و درخت او در دوم میباشد و قوت
و خشک و بسیار قابض و بکدرم او در قطع خون اسهال مقوی … و در رفع نزف الدم جراحات بیعدیلست کسیلاکسیله اسم نبطی …
شبیه بر فناس و در او سیاه و سرخی غالب و مانند منع و با چسبندگی است و تخمش شبیه بحب الرشاد و گویند پوست درختیست شبیه
… سیاه در دوم گرم و در اول خشک و مقوی معده و مفتح سده گرده و رحم و مدر بول و حیض و جالی مثانه و در فربه کردن بهتر از …
و … کنندهٔ رخسار کنند گرم معده و ستون او جهة دندان متحرک و در آن مفید و مضر ریه و امعاء و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا پنجدرهم
کسنین اسم رومی حشیشة الزجاج است کسوس خشخاش زبدیست کسب جرم و ثفل حبوباتست که فشرده روغن او را گرفته باشند کسن بلاقلی
خشکست و نزد بعضی اسم فارسی کرسنه است کسبرزه خشخاش کنگره کزبره است کسفون دلبوشت کسنه افان الغفر است کسه
ابن عرس است کسمه خبز الطابون است کستوره اسم هندی مشک است کسیس اسم هندی زاج است کسنده اسم هندی عصفر است کشوث …
اسم فارسی نباتیست مانند ریسمان باریک بهم پیچیده و اکثر آن بیحید … و گلش بکبودی مایل بسیاهی و زردی و بیخش شبیه …
و بشیر از … نامند و بهترین او هندی است در اول گرم و در آخر دوم خشک و مسهل بلغم غلیظ و محلل و ملطف و جالی و ضماد و جهة اورام

کرپی کرشکه کرم زمین کرک کربه کرد سیا کرم ایوب کرکس کرجیل کرکراو کرفا کزبره
کزدان کزمازج کز کزبره کزموشان کزک کوزنه کزه کزدم
کسیلاکسیله
کسنین کسوس کسب کسن کسبرزه کسفون کسنه کسه کسمه کستوره کسیس کسنده کشوث

بارده و قوباء و جرب نافع و قاطع باه و شیر و مصلح او حب الصنوبر و قدر شربتش یک درهم و بدلش صبر است کشوث گیاهیست مانند ریسمان باریک بی برگ و ساق و مایل بزردی و سبزی و بر خارها و گیاهها پیچد و گلش ریزه و مایل بسفیدی و تخم او کوچکتر از تخم ترب و مایل بسیاهی و زردی در اول گرم و در دوم خشک و مفتح سده احشا و مدر بول و حیض و شیر و عرق و مقوی معده و جگر و دافع فضلات متعفنه عروق و ملین طبع و جهت تبهای کهنه و یرقان و تنقیهٔ بدن و ربو و خناق و مغص و ضعف معده و جگر و سپرز و ریاح آن نافع و آب او با سکنجبین مسهل صفرا و مطبوخ او در تفتیح و صافی‌تر و در اسهال قوی‌تر و قدر شربت از آب دو اوقیه و از جرم او در مطبوخات یازده درهم و نقیعش و مصلحش کثیرا و تخم او در افعال قوی‌تر از سایر اجزا و ضماد او جهت جرب و نقرس مفید و بو دادهٔ او قابض و قدر شربتش دو درهم و گویند مضر سپرز است و مصلحش سکنجبین و مضر ریه و مصلحش کاسنی است و بدلش بادروج و دو ثلث او افسنتین است کشمش اسم فارسی میوهٔ بیدانه است و مویز نیز گویند و بهترین او سبز بالیده است مسهل با قوه مسهله و خواص او در زبیب مذکور شد کشنج نقع است کک اشعیر شیره بحواست و در شعیر خواص او مذکور شد کشوث رومی افسنتین است کنگ قطابست کنه بهلو خود و ساست کشی مایهٔ خرما است و در طلع مذکور شد کشتری ماش است کشنیز اسم فارسی کزبره است کک اسم فارسی قطا است کنف اسم فارسی سلحفات است کشمش کاولیان اسم فارسی ریواست کشته اسم فارسی ندهت کشنیز کوهی اسم فارسی تخم مغصه است کفشیون اسم فارسی بادنجان بریست کعب استخوان مفصل بری است و بفارسی قاپ نامند و بهترین او کعب گاو و خوک است و خواص کعب خوک مذکور شد و سوختهٔ کعب البقر جهت سپرز و مقوی باه و با عسل جهت تقویت جگر و تفریح دل نافع و قدر شربتش تا سه مثقال است و سنون او مقوی دندان و ضماد او دافع برص و اکتحال او مقوی باصره است کعب الغزال فائده بحربیت کعک خبز الطابونست کغاله اسم فارسی احریض است کف الضبع نباتیست ربیعی و چند روزی میش نمیماند و برگش مدور و کم عدد و مشقق بقدر برگ کرفس و بر روی زمین پهن میشود و ساقهای او باریک و بر روی زمین منبسط و از یک بیخ چند شاخ میروید و زغب دار و گلش زرد و سفید میباشد و نزدیک آنها و در زمین نمناک میروید در دوم گرم و خشک و ملطف خلط و مقطع و محلل و مالیدن بیخ او را جهت بردن گوشت زیاد و رویانیدن گوشت صحیح و شقیهٔ جراحات و تاثیل مجرب دانسته‌اند و اکتحال او دافع بیاض است کف الهر ۲۲ (?) نباتیست شاخهای او باریک بقدر شبری و در زیر هر شاخی سه چهار برگ مستدیر مشقق و بر زمین چسبیده و گلش زرد و بسیار براق و با عطریت و بیخش بقدر زیتونی و با شعب و در اول یابس میروید و در ربیع و خواص مانند کف الضبع و فرزیج او معین حمل و در دو در جهت قروح خبیثه و با عسل جهت ثالیل مؤثر است کف آدم نباتیست بقدر زرعی و برگش مستدیر و بقدر برگ مورد و بیخش مابین سیاهی و زردی و ورد و گلش سرخ و تخم او از تخم کافشه باریکتر و با تلخیست و نزد بعضی گیاه بهمن سرخست در اول گرم و خشک و رافع خفقان و محلل ریاح و مقوی جگر و در افعال قائم مقام بهمن سرخ و قدر شربتش یک مثقالست کف الاجزم و کف الجذما نیز گویند نزد بعضی درخت بنج انگشت و نزد بعضی بیخ سنبل هندی و نزد بعضی کرم بیضا است و برخی گویند حضی الثعلبست کف عائشه صابع صفر است و نزد بعضی جرجیر کف العقاب فاطاسیقی است کف النسر خرنیست و کف المار نیز گویند و بلغت مصر اسم نقولو قندریونست کف السبع کف الضبع است و نزد بعضی کنکبیج است کف الکلب بدیقانست کف الاسد علمتنا است کف مریم صابع صفر است و در عراق شجره را نیز باین اسم نامند و در مغرب بنطافلورا کف الذئب و کف الارنب خیلبانا است کفری پوست و غلاف شکوفهٔ درخت خرما است و اصل شکوفهٔ تازه سپید طلع و خشک او موسوم بدقیق النخل کوش مانست و طلع مذکور شد و کفری با عطریت قویه و چون کهنه گردد سرخ میشود و قوتش زایل میگردد در آخر دوم خشک و با حرارت کمی و برودت زیاده و آن از سفوف و قاطع اسهال و با موم و روغن زیت نافع جرب بشرطیکه چند روز بگذارند و عشا سیار زریشه عنبر گیرند در او بهم میرسد و جمیع افعال قوی‌تر از گلش بغایت مقوی معده و رافع نزف الدم و سحج و قروح عفنه و اسهالات و عرق که بطریق گلاب کشند با عطریت و قابض و مقوی معده و رافع اسهال رطوبی و سحج و روغن کفری که بعد از رسیدن طلع مجبوب کرده با ساوی آن روغن زیتون ۳ چهار روز حرکت داده صاف کنند سرد و خشک و قابض و حابس عرق و رافع قرحهٔ امعا و درد سر حاد و مقوی موی و مانع سقوط آنست و کفری بالخاصیت مانع فساد روغنها و مقوی فعل آنست کفر الیهود قفر الیهود است کفه نیز اسم فارسی بداست کلگر اسم هندی قنا است کلزیکه اسم هندی نیلوفر است کلزبان اسم هندی زجاج است کلکلک اسم ترکی قنج است کلکلیک ادی

اسم ترکی صعتر است کلرسم شکانی لبلاب کبیر است کلبچ اسم فارسی جرجیر بریست کلز اسم جوز بنکه از هند آرند و فعل مغاث از او میاید و اهندا و را مغاث هندی نامند کلیه بفارسی گرده و یا صفهانی قلوه و بترکی بوکرک نامند بطییٔ الهضم و مولد خلط غلیظ سریع الفساد و مقوی گرده و کمر است و بهترین او از حیوان جوان فربه و مصلحش ادویهٔ حاره و ابکامه و سرکه است و پیاز و ملین و دوام حیله کلب بری و بحری و اهلی میباشد بری را بعربی ابن آوی و بفارسی شغال و بترکی چقال نامند و آن کاهی یک با اهلی جمع میشود و توالد واقع میشود و آن یک اهلی اصناف است و مجموع او در آخر دوم گرم و خشک و بچه شیر و زدهٔ او گرم و تر و چون او را با ادویه خوشبو پخته شاد کنانیده جهت جذام مجرب دانسته‌اند و جهت جنون و مالیخولیا قوی الاثر است و نیم مایهٔ او بقدر ربع درهم رافع سموم و کلف و شیر او که از زاییدن اول باشد سپس اثر دارد و قطور او دافع حرقت البول و بیاض چشم است و خون چشم بخورده و در اثنای طبخ دهند تحدیکه با آب یکسان شود و نود مثقال کنند مرا با آن بجوشانند تا جمیع آبها را جذب کند پس خشک کنند و مرغ سیاه بچا له را در جای تاریک بان گندم تعلیف کنند و بعد از اتمام مرغ را کباب کرده زن عاقر تناول کند و غذای دیگر با او مخلوط ننماید باعث حمل او گردد و از مجربات حضوصا چون سه قطعه مرغ پرورده در سه روز خورده شود و در فربه کردن بدن نیز مجربست و مکیدن بچه سگ پستان مرضعه را رافع انعقاد شیر در پستان است و استخوان و عصب سگ با استخوان و اعصاب شکسته و پاره شدهٔ انسان التیام پذیرست بخلاف سایر حیوانات و کباب جگر سگ دیوانه جهت دفع سمیت سگ دیوانه گزیده بغایت مؤثر است و ضماد خاکستر او جهت بواسیر و شقاق و حکه و زخمهای کهنه و با سرکه جهت سگ دیوانه گزیده نافعست و طلای زهرهٔ او مانع رویدن موی زیاده چشم و بول او رافع ثالیل و شاف شیاف او مانع حمل و پیهٔ او جهت خنازیر مفید است و غرغرهٔ او نفوخ و ضماد سرگین خشک او جهت خناق مجربست خصوصا چون تعلیف باستخوان فقط کنند و شاف شیاف خون خشک کرده او تا بقدر نیم درهم و بد بسوز سرگین خشک او جهت اسهال ذو سنطاریا و سرگین او جهت زخمهای کهنه و تحلیل اورام قوی الاثر است و تعلیق دندان نیش و که ناب گویند مانع خرخرهٔ خواب و حرف زدن در حالت نوم و رافع بیرقانست و چون ناب او را با ناب گربه بموی ایشان بخور کرده هر دو را در خانه دفن کنند باعث حدوث فتنه در آن منزل شود محمد بن زکریا فرموده که قضیب سگ را خشک کرده بر ران ببندند بغایت معین جماع است و کلب بری در سیم گرم و خشک و در خواص مانند اهلی است کلب الماء قسم بحری و بقدر سگ اهلی و بزرگتر از آن دو دست و پای او بسیار کوتاه و بیدنباله و کثیر الوجود است و پوست او را ظرف نفط میکنند و بمثقال از زهرهٔ او سم قاتل است و علاج بدیر مینت و جالینوس فرموده که اکتحال او رافع بیاض است و پولس گوید که شش تازهٔ او جهت نقرس بسیار مفید است کلب نهری بقدر گربه و بزرگتر از آن و شبیه بدلق و دست و پای او دراز و دنبالهٔ او مانند دنبالهٔ گربه و در رودخانها میباشد خصوصا در رود مکا و دارد و در سش کثیر الوجود است و در شکار ان او را شکر نامند و چند از آن حامل میشود و حقیر مشاهده نموده که در ایروان صیاد چند را از آن قطع کرده بود و بعد از جوشانیدن در آب خاکستر و بد و داده خشک کردن رنگی که از آن ظاهر شد و نوعی از ستخاله در آن معلوم گردید و در خواص و افعال کلب نهری قریب بکلب اهلی است کلب الماء البحری کلب نهری است کلب الکلب سگ دیوانه است کلس بعربی اول اسم جنس اجسام سوخته است که بحد سفیدی رسد و اجزاء او بسبب احتراق از هم ریزد مثل آهک و پوست تخم مرغ و صدف و حلزون و امثال آن و مراد اطبا از مطلق آن آهکست که آن را جیر و نوره خوانند و جالینوس اسم کلس را مخصوص پوست تخم مرغ سوخته و آهک دانسته نه غیر آن و مراد اهل صناعت اعم از آنست و بهترین کلس البیض آنست که پوست تخم مرغ را مکرر شسته پرده‌ای او را گرفته در کوزهٔ گل اندود کرده چند شبانه روز در کورهٔ کوزه‌گری بگذارند تا سفید شود و بهترین معدنی آنست که سنگ رخام و سنگریزه‌های صلب را بعمل آورند و آب ندیده او در آخر اول گرم و در آخر دویم خشک و تا ۱۲ روز قوی الفوت است و با حدت و محرق و مقرح جلد و آب دیده قسم حجری آن تا ۳ روز قوت احراق باقیست و بعد از آن منحل میباشد و سوبرا در مدت بعید میبرد و زرنیخ در بردن موی مقوی فعل آهکست و ثقل عصفر و برگ شفتالو رافع بوی او است و روغن گلسرخ و آرد عدس و توتیای مغسول و گلسرخ سائیده مدافع جراحت نوره است و آهک شسته مایل باعتدال و قاطع نزف الدم و مکرر شفوخ کردن و شستن او با سفیدی تخم مرغ آلوده و یا آهک مغسول اغشته در پنبه کذاشتن در قطع رعاف مجربست و ضماد او مقوی اعضاء و حابس اسهال و جهت سوختگی آتش و منع ادرار عرق و بایه خوک جهت کشودن دمل و ورم صلب و روغن زیتون که

محدب

کلب الماء

کلب نهری

کلب الماء البحری

کلب الکلب

درآن آهک جوشانیده باشند جهت منع نزلات و برودت هر عضوی مفید است و کلس الیسفو رحبس خون جراحات قوی تر و جهت جرب و حکه و زدودن
گوشت زاید جراحات و جبر کسر اعضا مجرب است و فرزجهٔ او قاطع خون حیض است و گویند چون او را با شش اوزمک در ربع آن طرطیر سائیده با نمک سرکه
کرتقطیر کرده پس تقطیر کنند مقطر مذکور کبریت را سفید میکند و بسیار اسعد منیاز و خوردن آهک کشنده است مدرد معده و عسر
بول و غشی و اسهال دموی و آبیکه در آن آهک را مکرر ریخته باشند هرچه با آن طبخ نمایند کشنده است در اندک زمانی و از اسرار مکتومه است
کلج لغت سریانیست و بغدادی گویند که نزد اهل مغرب نباتیست برکش شبیه ببرگ درخت سیب و قابض و رافع نزف الدم و اسهال دموی
و جهت گزیدن افعی و سعوط آن جهت رعاف مفید و تخمش بسیار گرم و مدر عرق و رافع منفعت است و از قول او ظاهر میشود که اندرو طالیس باشد و در آنجا
تصریح نموده که مانند اشنان بی برگست و در اینجا بیان نموده که برکش مثل برگ سیب است و بلغت مصر کلج بمعنی اشق است کلبانی اسم اشق
کلموح راس است کلبکان کشنج است کلبکارون جرجیرات کلاغ سفید و کلاغ پیسه اسم فارسی غراب ابقع است کلاغ سیاه اسم فارسی
غراب کبیر و غراب الزرع است کلیم شو اسم فارسی آذریون است کل عقرب باصفهانی اسم سطاریونست کل عاشقان بلغت خراسان
زرین درخت است و بلغت تبریزی حماحم است کلاچک بلغت بنگابن و دع است کل کافه بلغت اصفهان احریض است
کل رشکی اسم فارسی نسرین است کل آفتاب پرست اسم فارسی آذریونست کلنار اسم فارسی جلنار است کل گندم اسم فارسی جوز جندم
کل سنگ اسم فارسی خزاز الصخر است کل بکسر کاف اسم فارسی طین است کل بخارائی طین الامر است کل خوردنی طین الماکول است
کل حنا بضم اول اسم فارسی فاغیه است کل خوش نظر اسم فارسی مجنجنج است کل سرخ ورد احمر است کل رعنا ورد الحماقت کل قرنفل
اسم فارسی زهره است کلم اسم فارسی کرنب است و کلم رومی افسنبط نامند کلنک اسم فارسی کرکیست کلاب ماء الورد است کلکت
اسم دیلمی کوف الجبارست کلاونجی اسم هندی شونیز است کلنده اسم هندی طلع رقیت کلی اسم هندی ... است کلاکلا اسم دیلمی لوف الکبیر
کلچری اسم هندی خبازیست کلنجا اسم هندی کندماست کلیخن اسم هندی خولنجانست کلیبی اسم هندی حب القلت است کلکونه بفارسی سرخی
نامند و از سفیداب و لک ترتیب میدهند و جهت صفا بشره و سرخی رخسار مستعمل زنانست کلیس بلغت مازندرانی جرجیر است کماشیر صمغ
کرفس کوهی است شبیه بجاوشیر است در آخر سیم گرم و خشک و مدر بول و حیض است و مسقط جنین و محلل صلابات و مسهل زرداب و رافع استفراغ
و زنی و لحمی و قدر شربتش از یکدانگ تا نیمدرهم و مصلحش کثیراست کمثری بفارسی امرود گویند بستانی و بری میباشد و بستانی او ترش
و شیرین و اقسام است و بهترین امرود جنسیست مخصوص بلاد دامغان و ممدوح شیخ الرئیس است و نطنزی که در اکثر بلاد ری و نطنز موجود است
و بهترین امرود بلاد آذربایجان بلحیمت و امرود شیرین معتدل مایل بحرارتست و در دوم تر و حابس نجارات و مفرح و مقوی معده و هاضمه و دل و رافع
تشنگی و خفقان و نزلات و سوزش مثانه و ملین طبیع و با قوه قابضه بعد از تلیین و معدل خون و مرطب دماغ و جهت دفع سمیت قطر مفید و مولد
نفخ و قولنج و مصلح او زنجبیل مربی و دار زبانه است و بهترین اقسام امرود ترش لطیف آبدار رسیده او است و در اول سرد و در دوم خشک و قابض
و مقوی جگر و معده و مشهی و مسکن حرارت خون و غلیان صفرا و دافع تشنگی و بعد از طعام مسهل بعضی و قبل از آن قابض و مولد خلط صالح
و مسدد خون و مضر شیخ و مصلحش عسل و جوارشات و کندر است و نارسیده و درشت آن غلیظ و مورث قولنج است و دو مثقال تخم امرود
کشنده کرم معده دانسته اند و شکوفه او مقوی دل و مفرح و قاطع نزف الدم و اسهال و ضماد او جهت ورم حار چشم نافع و برگ او جهت اسهال
و التیام جراحات و جرب و برگ سوختهٔ او نایب توتیا و منع او محلل و منضج قوی است و نوع بری او قلیل الجلاء و تند و کوهی ...
و با عفوصت و بسیار قابض و مسدد است و ذرور خشک او جهت رویانیدن گوشت جراحات و سفوف او جهت اسهال حار و خاکستر چوب
او قاطع زهر قطر و شالان و مضر عصب و مورث قولنج و مصلحش ادویهٔ حاره خوشبو و عسل است و رب امرود قابض طبع و مقوی معده است
کماه اسم جنس اقسام قطر و کشنج و فقیل و سمار و غیره است و نزد بعضی مخصوص نوع ماکولست و قطر مخصوص انواع غیر ماکول و هر یک مذکور شد
کمافیطوس معرب از خامانطس یونانیست که بمعنی صنوبر الارض باشد نباتیست در بوشیده صنوبر و در طعم تلخ و با اندک قبض و شده
و ساقش بلند نمیشود و برکش در پیچیده کی و تراکم و بری از رطوبت شبیه است بحی العالم صغیر که بفارسی همیشه بهار نامند برکش از آن ریزه تر
و با زغب و رطوبت چسپنده و شاخهای او مایل بسرخی و کلش زرد و با یکدیگر و تخمش از تخم کرفس کوچکتر و بیخش سفید و از نما بنیان تا سرطان ...

کلبکان کلبکارون
کلاغ سفید کلاغ پیسه
کلاغ سیاه کلیم شو
کل عقرب کل عاشقان
کلاچک کل کافه
کل رشکی کل آفتاب
کلنار کل کندم کل
سنگ کل

و قوتش تا ده سال باقیست و مولف اختیارات تصریح نموده که کلش سفید و برکش شبیه بصعتر است و در شیراز ماش دارو نامند و ظاهر کلام
نیز از جملهٔ اشتباهات او باشد و در دوم گرم و در سیم خشک و مستعمل از او برگ و شکوفه و تخم او است و مفتح سدد و مدر بول و حیض و منقی و جالی
اعضای باطنی و مسهل بلغم غلیظ و جهت استسقا و یرقان و درد مفاصل و نقرس و عرق النسا و تحلیل ریاح مفید و با توبال النحاس و ماتیانج مسهل
عظیم زرداب و منقی رحم و سایر اعضا است و مداومت با آب باران و عسل شهد رافع عرق النسا و درد کمر و ضماد او جهت اندمال جراحات و
صلابت پستان و با عسل جهت سعفه و ساعیه نافع و مضر ریه و مصلحش انیسون و قدر شربتش از دو درهم تا سه درهم و بدلش بوزن او سیالیوس و نصف
او سلیخه است و با بلاد هوای بسیار گرم و در مزاج اطفال و محرورین استعمال نکنند کمادریوس معرب از خامادریوس است که بمعنی بلوط الارض
باشد نباتیست طولش بقدر شبری و برکش ریزه و در شکل و رنگ و تشقیق شبیه ببرگ بلوط و طعم او تلخ و با اندک تندی و کلش سفید و ریزه و منبت
او سنگلاخها و تخمش ریزه تر از انیسون و با مدت و در تموز یافت میشود و قوتش تا هفت سال باقیست و ابن ابی خالد افریقی در کتاب اعتماد
تصریح نموده که کمادریوس بیخ درختیست شبیه به بلوط در اول دوم گرم و در آخر آن خشک و مدر بول و حیض و رافع امراض سرد و سرفه مزمن
و قاطع اخلاط غلیظ و در سایر افعال مانند کمافیطوس و جهت عسر بول و یرقان و شکاف عضل و اخراج جنین و استسقا نافع و طبیخ چهار
درهم او با سه درهم روغن زیتون و یک رطل آب که بثلث رسد چند روز مداومت کنند جهت سنگ گرده و مثانه مجرب و اشتهاء
و سه درهم مسحوق او با جلاب یا عسل در چند روز دفع درد سینه و برودت نواحی او میکند و ضماد او با عسل جهت قروح مزمنه و اکتحال او با ...
جهت غرب و با سرکه جهت ورم سپرز مفید و دهنی که آب تازهٔ او را با آب طبیخ با از کل او ترتیب داده باشند جهت رفع برودت ...
و ریاح موثر و شراب او که در هر رطل آب انگور دو اوقیه از او ریخته باشند و با یکمثقال و نیم او را در یک رطل خمر کرده و مدتی گذاشته باشند
جهت تشنج و یرقان و نفخ رحم و فساد اخلاط و صلاح مزاج فاسد و بدی هضم و ابتداء استسقا نافع و قدر شربتش تا سه درهم است و در طبیخ تا
هفت درهم و مضر امعاء و گرده است و مصلحش کثیرا و بدلش مثل او سیالیوس و ربع او سلیخه و نزد بعضی غافث و سلیخه کمون معرب از خونون
یونانیست و بفارسی زیره نامند بری و بستانی میباشد و هر یک را اصناف مختلفه و سیاه بری و بستانی کمون کرمانی و ...
و سفید را نبطی نامند و اخیر ریزه سبز است و در اکثر مکانها میباشد و بری او هر صنفی قویتر از بستانی و صنفی از بری سیاه و شبیه بشونیز و قوی تر است
و از مطلق کمون مراد کرمانی است و بیونانی اورا سلفون نامند و بمعنی ملوکیست و بهترین اقسام کرمانی بری و از بو شیرین سفید بستانی است
و قوتش تا هفت سال باقی میماند و نبات او در از بانه کوچکتر و برکش سبز و رقیق آن مانند سیب است و در اول سیم گرم و خشک
و بسیار ملطف و مدر بول و شیر و عرق و حابس طبیع و حیض و تریاق سموم هوام و محلل ریاح و نفخ و هاضم و محرک آروغ و ملطف لحوم غلیظه و جهت
عسر نفس و تخمه و مغص ریحی و رفع خواهش کل و شال او دو فواق رطوبی و ورم ریحی سپرز و بو دادهٔ او جهت اسهال رطوبی نافع و با سرکه پرورده او
که بعد از آن برشته باشند قوی القبض و در دفع رطوبات معده قوی الاثر است و حقنه و طبیخ او محلل نفخ و فرزجهٔ او با روغن زیتون
قاطع حیض و مضمضه طبیخ او مسکن درد دندان و نزلات خصوصا با صعتر و قطور او جهت قروح چشم و جرب با سفیدهٔ تخم مرغ جهت رمد حار و طلای
او با کثیرا بشره و آب افشردهٔ او جهت طرفه و با نمک جهت سبل و ناخنه و سعوط او با سرکه جهت رعاف و ضماد او با روغن زیتون جهت ورم سپرز
و با آرد باقلی جهت سایر اورام نافع و مضر ریه و مصلحش سرکه و قدر شربتش دو درهم و بدل کرمانی سایر اقسام او و بدل کمون مقلی کرویا و تخم کتان
است و مداومت جرم و عرق او مورث لاغری و زردی رخسار است و چون آب زیره را با بدن مولود در حین ولادت بمالند با شجاعت
در مدت العمر رفع تولد قمل میکند و از مجربات دانسته اند و قسم نبطی او که بفارسی زیرهٔ سبز نامند ملین طبیع است و نوع بری که شبیه بشونیز است
جهت گزیدن هوام و تقطیر البول و اخراج سنگ مثانه و خون منجمد آن سعدیل و خصوصا چون با آب کرفس بستانی بنوشند و با سرکه جهت
فواق و کرم معده و ضماد او با روغن زیتون و عسل رافع رنگ خون مردهٔ تحت جلد است و جهت ورم حار انثیان مفید کمون حبشی قسمی
از کمون بریست شبیه بشونیز و مذکور شد کمون حلو انیسونست کمون رومی و ارمنی کرویا است کمون اسود زیرهٔ کرمانی است و در بعض بلاد
شونیز را باین اسم نامند کمون هندی شونیز است کمون نبطی زیرهٔ سبز است کماکیون مازریونست کمکام صمغ ضرو منی است و بفارسی
حسن لبه گویند و حصی لبان مذکور شد کماه ملیمی گویند بلغت سریانی بادآورد است و بفارسی گیاهیست معروف که دواب آنرا تعلیف میکنند

کمادریوس
کمون
کمون حبشی
کمون حلو کمون رومی
و ارمنی کمون اسود
کمون هندی کمون نبطی
کماکیون

کمایَن کهباه کمارو کمو کمز کمیش کمادان

و صلبت منن صمغ او است کمایَن اسم هندی نوعی از بیش است کهباه اسم هندی تخم انجره است کمارو اسم هندی مویبای است کمو
اسم هندی عنب الثعلب است کمز اسم فارسی بوست کمیش اسم ترکی نقره است کمادان اسم فارسی رازیانج است و آن بری و بستانی
میباشد بری آنرا بیونانی فوما رتون میسنامند و تازه او را که در ابتدا حرکت داده باشند مدحرج گویند و پوستهای رقیق او را که
از ساییدن بیکدیگر جدا میشود قشار کندر نامند و آنچه غیر صفائی و مانند آرد باشد دقاق کندر گویند و قوتش تا [illegible] سال باقی میماند [illegible]
ریاح و حابس سیلان خون ظاهر اعضا و مجفف دماغ و نفث الدم و مقوی دل و معده و هاضمه و حافظه و مجفف بلغم و با تریاقیه و [illegible] و مقوی
روح حیوانی و دماغی و جهة خفقان و صاف کردن آواز و با مصطکی جهة رطوبات دماغی و غثیان و قی و اسهال رطوبی و [illegible] و با [illegible]
ناخواه جهة زحیر و با روغن زیتون و عسل جهة رفع برودت استخوان که مزمن شده باشد و با صمغ جهة رفع رائحه کریهه خیشوم و عسر النفس و سرفه مزمن
رطوبی و [illegible] جهة ضعف معده و ریاح غلیظه و نسیان و با [illegible] و با مویز و صعتر جهة ثقل زبان و با [illegible] تخم [illegible] جهة تقویت
[illegible] خصوص با جوز بوا [illegible] جهة صفای بصر و قرحه چشم و خون منجمد در آن و [illegible] و سلاق و بیاض و جرب و حکه و ظلمت
چشم خصوصا با عسل [illegible] جهة قروح خبیثه و ساعیه و قرحه مقعد و ضماد او جهة جلای بصر و قرحه مقعد و ضماد او جهة [illegible] و با پیه مرغ آبی
جهة جراحت سوختگی آتش و شقاق که از سردی هوا بهم رسیده باشد و با نطرون جهة قروح رطبه سر و با روغن کنجد جهة تحلیل صلابات و با روغن
مورد جهة ریختن موی و با عسل جهة [illegible] و با زفت جهة شقاق عضل و با شراب جهة درد گوش و با قیمولیا و روغن گل سرخ جهة اورام حاره پستان
و با ادویه محلله جهة ورم [illegible] و بخور او جهة رفع وبا و سرفه رطوبی و با [illegible] هوام و خائیدن آن جهة سرفه رطوبی و تقویت
دندان و لثه و نافع خون یک مثقال او بلادر آب [illegible] تا آنرا بنوشند و مداومت آن کنند جهة رفع نسیان از مجربات نوشته اند و اکثار
او محرق خون و بلغم و صداع محرورین و باعث جنون و جذام و بهق سیاه و مصلحش برنج فارسی و شکر و قدر شربت او با شراب و سرکه کشنده او
و قدر شربتش نیم درهم و بدلش مصطکی و قشار کندر [illegible] از کندر [illegible] بالقبض و مجوف [illegible] است و جهة نفث الدم بغایت موثر و مقوی معده
و مانع سیلان مواد باعضا و رافع قرحه امعا و حقنه او [illegible] جهة قرحه امعا مفید است و ضماد او با تخم [illegible] قاطع اسهال و کشنده کرم
معده است و دقاق کندر لطیفتر از کندر و منضج و جالی و در افعال ضعیفتر از قشار است و تخم درخت کندر رافع اسهال دموی است
و دخان او [illegible] گرم و خشک و مسکن درد چشم حار و مانع سیلان رطوبات بچشم و منقی قرحه و التیام دهنده آنست [illegible]
شبیه بخنجر و برگش مابین سرخی و سفیدی و در شام لباس گشته را بان میشویند و ظاهر [illegible] او مایل بسیاهی و درونش مایل بزردی و تند بوی
و در سرطان [illegible] و قوتش تا بیست سال باقی [illegible] در آخر سیم گرم و خشک و با سمیت و محرق بلغم و مخرج مره سودا و بلغم غلیظ
و محلل ریاح و مغثی و مدر بول و حیض و مخرج جنین مرده و قاتل زنده و مقوی جگر و معده سرد و جالی و [illegible]
طلا کردن او جهة استسقا و سبز زردیرقان و عرق النسا و مفاصل و طلای او با عسل جهة بهق و برص و حکه و قوبا و سعوط او با آب [illegible]
جهة امراض بارده دماغی و با روغن بنفشه جهة [illegible] و ضعف باصره و رفع بیهوشی مصروع و مسکوت و صیحه صاحب فالج و ضماد او با دو وزن
او زرنیخ و روغن زیتون جهة رد یافتن موی داء الثعلب و داء الحیه مجرب و قی کردن بان جهة عسر النفس و ربو و با [illegible] جهة ریزانیدن
سنگ گرده و مثانه و تنقیه سودا نافع و در روغنیکه در آن جوشانیده باشند جهة امراض بارده گوش خصوصا جهة کرم او و جهة حکه آن قوی
الاثر است و قدر شربتش جهة قی کردن یکدانگ تا دو دانگ و جهة سبز زردیرقان و امثال آن یکدانگ تا پنج قیراط و اولی اجتناب از شرب
او است و دو درهم او کشنده بخناق و درد شکم و تشنگی مفرط و مضر ریه و مورث کرب و غشی و مصلحش کثیرا و شیر تازه و بدلش جهة قی مثل او
جوز القی و ثلث او فلفل و در غیر او دو وزن او مقدونس و نصف شیطرج است کنوس بلغت طبرستان قسم کبیر زعرور است و ترکی [illegible]
نامند و قابضتر و لطیفتر از زعرور و در افعال قویتر و [illegible] او زیاده از او است کنکرزد اسم فارسی صمغ الحرشف است که بفارسی کنگر نامند
در دوم گرم و در اول خشک و مقیئ صفرا و بلغم و ضماد او محلل اورام و قدر شربتش از یکدرهم تا دو درهم و بدلش جوز القی است کهان اسم
[illegible] نباتیست مثل درخت کوچکی برگش [illegible] و [illegible] شبیه ببرگ [illegible] و در بوی مانند بوی دود و شاخهای او از یکساق [illegible]
و در میان درخت جهة [illegible] در سیم گرم و خشک و بوئیدن او مسخن دماغ و شرب او مسخن معده و جگر و معین هاضمه و بالخاصیت [illegible]

کنوس
کنکرزد
کهان

که او باشد عقرب در آنجا نباشد و اگر برگ او را بر عقرب بپاشند در حال بمیرد و مفرح قلب و محرق خلط و قدر شربتش یکدرهم است کندریسی
نباتیست شبیه ببرگ رازیانه و تند و تلخ و برگش عریضتر از او و در بو مانند کندر و در سیم گرم و خشک و در اکثر افعال قائم مقام کندر و بدلش [illegible]
کندر رومی مصطکی است کنجوس اسم یونانی جاورس است کندس آلدواب عود الحلیس است کنجده اسم اصفهانی انزروت است و در دیلم
کنجه نامند کنجد اسم فارسی سمسم است کنام اسم فارسی بربهت کنگر اسم فارسی حرشف است کندم مکه اسم دیلمی [illegible] است
و در اصفهان ذره مکه نامند کندم دیوان اسم فارسی شیلم است کنگرخر اسم فارسی بادآورد است کنه اسم فارسی قراد است کندنا
اسم فارسی کراث است کنار اسم فارسی نبق است و بلغت مازندران اسم درخت نیم است کنب اسم فارسی قنب است کنجک
اسم فارسی عصفور است کندرو اسم هندی کندر است کنبیل اسم هندی قنبیل است کندهیق اسم هندی تفاح اذخر است کند اسم هندی صمغ
کنخوه اسم هندی [illegible] است کندهت اسم هندی کبریت و کندهک و کندک نیز نامند کنسر اسم هندی [illegible] است کنده اسم هندی
[illegible] است کنوای بهندی عنب الثعلب کنه بهندی نعل الفاره است کنهیر بلغت هندی [illegible] کنجال بهندی [illegible] است
کندنا بهندی [illegible] است کنتول بهندی اشنان است کنکونی بهندی دخن است کنوار بهندی صبر است کنول بهندی نیلوفر است کور
بلغت اصفهانی نوعی از مریست که [illegible] را در شیر حل نموده استعمال میکنند و در خواص قریب بمری و تخفیف آن کمتر از آن
و مضر سینه و سرفه است اما اکثار او باعث تب های عفنی و [illegible] است کوتسیل لغت [illegible] و دیلم است و این نام بلغت
طبرستان دیودارو و بلغت مازندران کوزن گیاه بیان نموده و آن نباتیست برگش شبیه ببرگ رازیانج و ساق او زیاده بر دو ذرع
و تخمش سیاه بقدر آلوبالو و ظاهر تخمش سیاه و درونش سفید و او غیر لفاح است و بالخاصیت هر فصلیکه قالع او در حین قلع او کند
[illegible] ملتقی کرد در شارب او بهمان فصل و قول مبادرت و آزموده است و مستعمل از آن در ولایت دیلم برگ او است و در اطعمه استعمال
مینمایند در آخر دوم گرم و خشک و مسکر و مورث بیخوابی و [illegible] و دافع سلس البول اطفال در فراش و درد مفاصل و امراض بارده رطبه و قدر شربت از
برگش که در اطعمه طبخ نمایند تا ده درهم و از تخمش تا نیم درهم و اکثار او مورث جنون و کشنده است کوارع جمع کراع است و مذکور شد کور
اسم فارسی بقل است کونهان کنهان است کوالف بادآورد است کورکندم [illegible] است کوکب ساموس طین ساموس است کوکر
[illegible] است کوبر اسم هندی فلفل است کوکب الارض طلق است و نزد بعضی طین قیمولیا کور انگل [illegible] زنبور عسل است کولان نوع
[illegible] است کورکیا اسم فارسی اذخر است کونلو اسم فارسی [illegible] است کوفلن اسم رومی آمده است کوکافیلوس اسم سریانی [illegible] است
کوکه بر اسم فارسی انجدانست کوزه اسم فارسی خرنوب شامیست کویج اسم فارسی زعرور است کوشامی اسم فارسی [illegible] است کوکرد
اسم فارسی کبریت است کوتن بفتح اول و دوم اسم فارسی قنا است کوکرمین اسم ترکی حمام است کوکل اسم هندی مقل است کوکر اسم هندی
ثعلب است کوره اسم هندی [illegible] است کوتت اسم هندی [illegible] است کوت چولی اسم هندی حب النیل است کوکرا بهندی [illegible]
کوکرنده بهندی کمافیطوس است کوکاشندی اسم هندی خصی الثعلب کوند بهندی صمغ است کوکم اسم هندی [illegible] است کوتره اسم
مازندرانی حرف بابیست کهربا بهندی گویند از نوع مهره است و اندر باب مغرب با اصل بیافتد و بعضی اعتقاد دارند که صمغ درخت جوز رومی است
و در بلاد روس و بلغار و مغرب [illegible] و نزد بعضی آب چشمه است در جزائر بحر مغرب که مانند بحر مهره منجمد میگردد و حقیر قطعه از کهربا مشاهده
نموده که مگسی در آن مانده بود و منجمد شده بود و نزد محمد بن احمد معدنی است و مغربی او و نیز از طرابلسی است و از اقوال قدما ظاهر میگردد که کهربا و سندروس
یکجنس باشد و سندروس مخصوص بلاد هند و کهربا مخصوص مغرب و شمال باشد و در بودن کاه هر دو شریکند و سندروس بانکه حرارت کاه از
مالیدن او بهم رسد جذب میکند و کهربا محتاج بمالیدن زیاد است و در سندروس سرخی غالب و در کهربا زردی و صلابت و در حین سوختن بوی
شاخ سوخته از آن ظاهر میگردد و بهترین کهربا آنست که در ساحل بحر مغرب از زمین مزارع مغرب بهم رسد و در گرمی معتدل و در دوم خشک و نزد
بعضی در اول سرد است و مقوی معده و دل و مفرح و قاطع نزف الدم و [illegible] اعضا و حابس نفث الدم و حیض و نزلات دماغی و قی و جهة اسهال
دموی و یرقان و خفقان و حرقت البول و ضعف گرده و سنگ مثانه و با مصطکی جهة عسر البول و بالخاصیت جهة زحیر نافع و طلای او جهة
تسکین [illegible] اعضا و با مورد جهة منع عرق ضعفا و با صبر جهة ساقط کردن دانه بواسیر و با آب جهة سوختگی آتش و تعلیق او جهة حفظ جنین از اسقاط

کوتسیل

درفع یرقان ازمجرب است وتعلیق او بر معده جهت منع تخمه باخود داشتن جهت تقویت دل ودفع خوف طاری مجرب وذرور او جهت التیام زخمها
مفید است وچون بوزن چهار شعیر او را در طالع سرطان صورت بوزینه قائم الذکر نقش کنند حامل او از جماع فتور نیابد وگویند
مضر سر ومصلحش بنفشه است وبدلش سنبل رومی اگر یافت نشود دو وزن او طین ارمنی وثلث وزن او سلیخه ودر تفریح مروارید ودر دفع طاعون
مرجان وقدر شربتش نیم درم است کهابانا اسم سریانی شاخ نبات فاوانیاست کهیله کسید است کهلا اسم صفهانی فی انه کهول
اسم هندی خرفه است کهلم وکهبرک اسم بادنجان است کهر اسم هندی مرزه بکوشنت کهرکیت بهندی اسم حرباست کهنا مغیلی زرشک است
کهجور بهندی اسم تمر است کهوکلی هیچ بهندی تخم خرفه است کهنه بهندی نغل چیزباست کهر بهندی اسم حافر حیوانات کهونحر بهندی
حکت کهیلا بهندی سلیخه است کهور بهندی سوسمار است کهوکلی بهندی حب المحلب است کیاه قیصر اسم فارسی اکلیل الملک
کیاه جاسوس اسقولوقندریون است کیمرس ذرنه است کیج کادیست کیل دارو اسم فارسی سرخس است کنیه اسم فارسی مصطکی است
کنکواش اسم طبری قسمی از دوقس است مذکور شد کیله بهندی موز است کبره بهندی ترحیت کهون بهندی حنطه است کیرو بهندی مغره
است کبر بهندی زعفران است کیتکی بهندی خبث الحدید است کیکیل بهندی درشتعان است کنکر بهندی خار مغیلان است کنکر کانشر

حرف اللام

اسم هندی اقاقیا است لادن رطوبتیکه از درخت کوهی حاصل میشود وبقدر درخت انار وشبیه بدرخت بید وبرگش عریض وبهم متصل ورقیق
وصلب وگلش مایل بسرخی وثمرش مانند زیتون ودر جوف آن دانه سیاه باریکی ورطوبت غلیظیکه از ساق وبرگ او جمع کنند بهترین اقسام
لادن عنبری نامند وهرچه از آن رطوبت بر موی بز وگوسفند در حین چریدن از نبات چسپید واز آن جدا کنند بوتر از قسم اول
وهرچه بر سم مراعی چسپید وبا خاک وریگ آمیخته باشند بوتر از همه است وبعضی تفرقه نموده اند که رطوبت مذکور را ز قوس که نوعی از
لبلاب است بر موی مراعی میچسپد وبهترین او نرم وخوشبوی سیاه مایل بسبزی خفیف وسبزی در دوم گرم ودر اول خشک ولطیف وجاذب وبا قوه
قابضه ومنضج قوی ومحلل ومفتح دهن ها وکهنه ومدر بول وحیض وعرق وشیر ومخرج جنین ومشیمه ومقوی معده ودفع فواق ودردهای بارد وبا
شراب قابض طبع وطلای او جهت درد سر وصلابت معده وجگر والتیام زخمهای کهنه وبا شراب جهت آثار قروح وآبله وفرزجه او جهت
صلابت رحم واختناق واحتباس حیض وبا روغن گل که بر یافوخ اطفال طلا کنند جهت نزلات وسرفه ایشان وبر معده جهت تقویت
آن ودفع غثیان وسیلان آب دهان وبا پیه خوک کاو جهت ورم مقعد ودرد آن وحقنه او با روغن گل جهت سحج بارد وطلای او با روغن گل سوختگی
آتش وبا روغن مورد جهت تقویت موی ومنع ریختن او وبخور او جهت گریزانیدن هوام مؤثر وچون زن بعد از بول کردن بان بخور کند پس در
حال با زوال آید از زن قابل حمل خواهد بود والا فلا ومضر شش ومشامیدن او موجب کرب ومصلحش سنبل است وقدر شربتش تا یکدرم است
دروغن لادن که یکوقیه از رطل روغن زیتون وکنجد حل نموده روز دیگر بر آتش خاکستر گذارند که قریب بسدس او روغن بسوزد وجهت برودت
اعضا وتقویت معده وزکام رطوبی وسیاه کردن موی وتقویت او بغایت مفید است لاجورد معدنی معروفست وبهترین او صاف
شفاف که کبودی او بسرخی وسبزی مایل باشد وآنچه از سنگ مرمر ترتیب دهند وهرچه با زنجفر وزاج وسنگریزه ترکیب کنند وهم او لاجورد
نباشد بخلاف غیر مغسول او ومستعمل در طب غیر مغسول اوست در اول گرم ومغسول او در اول سرد ودر دوم خشک ومسهل سودا واخلاط
غلیظ مخلوط بخون وصاف کننده او از کدورت وبا نامیت دافع سودا وخوالی قلب وخفقان است وتعلیق او دافع خوف ومفرح ومقوی
دل وخالی وبا قوه قابضه ودافع امراض سوداویه ودافع امراض سوداویه وغم وهم وتوحش وبخارات غلیظه ومدر حیض واکتحال او
جهت سلاق ودمعه وبیاض وقرحه وریختن مژگان وذرور او جهت آکله وقروح ساعیه ونفوخ او جهت رعاف وفرزجه او با روغن
زیتون جهت حفظ جنین از اسقاط وطلای او با سرکه جهت تجعید موی وقطع وقلع ثالیل وبرص مفید ومضر فم معده ومصلحش مصطکی وموجب
کرب وغثیان ومصلحش کثیرا وعسل وقدر شربتش از نیم درم تا یک وبدلش حجر ارمنی است لاله سرخون اسم نباتیست معروف ودر
باغها غرس کنند پیاز او را چون با دنبه یا لحم صفحه کوبیده بجوشانند تا آب سوخته روغن بماند وطلای او را جهت عرق النسا مجرب یافته اند
لاله نعمانی اسم فارسی نباتیست برگش شبیه ببرگ زنبق ومنحصر در سه چهار عدد وگلش مانند شقایق وبزرگتر از آن وبیخش مانند پیاز وبقدر
فندقی وطولانی ودر حین بریده او چیزی شبیه با ابریشم مطبوخ وبسیار نرم ودر پرده بیرون او سیاه ومغزش سفید وشیرین وبا قبض

بقدر چهار شعیر است وبا تفریح وابکار ومحرک باه ومسرخ کننده رخسار وسنوم وقلیل الحراره وبا رطوبت غالبه ونشاره او بیغایت مشهی
وهاضم است وقدر شربتش یکدرم تا دو درم است لاغیه نوعی از یتوعات باسمیت وبیغایت تر از سایر یتوعات وابو جریح گوید از مطلق
یتوع مراد لاغیه است واز ادر نیکان بن سینه بیخ نامند گیاهیست برگش قریب بگیاه شموتیا وبرگش مدور وگلش زرد مایل بسرخی وشبیه
بنرگس ومایل بخوشبوئی وتخمش مانند خشخاش در آخر سیم گرم وخشک وشیر او مسهل قوی ومفرح ملید ومنقی بدستور برگ وتخم او وهمین اثر دارد
وکشنده ماهی وجهت استسقا ونفخ واخراج زرداب نافع وشیر او از شمونیا قویتر وبا آرد جو جمع کرده استعمال باید نمود وقدر شربتش از یکدانگ
تا یکدانگ ونیم واز آرد جو مخلوط با و تا یکدرم واز برگش در مطبوخات بدستور تا یکدرم ومضر معاء ومصلحش کثیرا لاکارز گویند گیاهیستکه از گیر
خیزد وبخور ثمر او جهت بواسیر ودرد مقعد وشرب او جهت رفع سیلان خون نافع ومضر مثانه ومصلحش تخم مویز است لامی صمغ درخت
هندیست خوشبوی شبیه ببوی مرکب از بوی مر ومصطکی ودر رنگ ما بین سفیدی وزردی در آخر دوم گرم وخشک ومسخن وملطف ومفتح
سدد ودافع بلغم وجهت تسکین عضاء وعصب وامراض بارده وطلای او جهت جراحات وتحلیل ورد عبار وقطع رایحه بد نافع وبا آب
مورد جهت تقویت اعضاء وسرعت حرکت اطفال مؤثر وبخور او عرق آورنده ومصدع محرورین ومصلحش کشنیز وقدر شربتش نیم
درهم است لاجی اسم هندی ایل است لاجوردیه صابر بوماست لاذورد لاجورد است لاغثورس عرساوش یونانی ولاغوای
بیزبانی ارنب بریست لاغثورس ملاسوس یونانی ارنب بحریست لاریطوطاون عرطنیثاست لاسورس یونانی ماهی
است لانکه اسم هندی کرسنه است لاک ریت اسم فارسی سلحفاتست لاله ختائی اسم فارسی حماحم است لبلاب اسم جنس
که شاخهای او ممتد شده بجا ودرآویزد وهرچه بزرگ باشد کبیر وکوچکتر را صغیر ولبلاب کبیر سفید وسیاه میباشد سفید او گلش سفید وشبیه
بشاخ حجامت وتخمش سفید وبرگش مانند برگ لوبیاست ودر شکل نیلوفر مانند وسیاه او گلش بنفش ودانه اش سیاه ولبلاب صغیر
اقسام است سفید وزرد وسرخ وکبود میباشد وبرگ همه ریزه وگلش کوچک وتخمش در غلاف سیاه مایل بسرخی وقسمی از آن ثمر وساق
جمیع اقسام صغیر وکبیر شیر دار است ومرکب القوی ونزد جالینوس در دوم سرد وخشک ونزد ابوحیان بن ماسویه گرم است وآن منقح سدد ومنیر
طبع ومحلل وآب او مسهل مره الصفرا وچون بجوشانند نضج او غالب ومسهل اکثر وآب فشرده آن بعکس است وبرگ کبیر
سفید او مسمی بحبل المساکین است جهت جراحات عظیمه وسوختگی آتش ودرد سر وامراض سینه وآب او جهت سرفه وقولنج حار وبا خیار شنبه
جهت ورم مفاصل وحشا وفرزجه معاء وربو وبعد پلو ۳ درهم از گل او جهت فرزجه معاء وضماد برگ تازه او جهت درد سر ومطبوخ او در
روغنها جهت تحلیل اورام رود وسعوط عصاره او با ایرسا ونطرون وعسل جهت درد سر کهنه وبا روغن زیتون جهت درد گوش وحرکت آن
وبا موم وروغن جهت سوختگی آتش مفیداست وقسم سیاه عصاره اش سیاه کننده موی وبرگش جهت قروح خبیثه وکل قسم اخیر که مثمر است
اشامیدن وفرزجه او مدر حیض وبخور او مدر حیض وبخور او بعد از طهر مانع حمل وآب او شدید الحرارت وحدت وستره موی وکشنده قمل
وشیح او با شراب جهت گزیدن رتیلا وبرگ تازه مطبوخ او جهت التیام جراحات خبیثه وسوختگی آتش مفید واز صنف کبیر آنچه برگش با خشونت
ودراز ومایل بسیاهی است مسمی بشنجیه است سرد وخشک وجهت سرفه وقولنج ودرد سینه وبهای کر منه وشب یع وسبز در بعر رطل از آب او
با دو درهم مغره قاطع نزف الدم جمیع اعضاء وخشک ودافع قروح خبیثه وتازه او التیام دهنده جراحات است وتمام لبلاب مضر عصب
ومثانه ومصلحش بخر ومانع حمل وقاطع حیض است وقدر شربت آن از یکوقیه تا سی درهم ولبلاب صغیر با قوه محلله وقابضه ومسهل مره
الصفرا واسلم از سایر اقسام ودافع سرفه که با یبوست طبع باشد وقولنج حار ومحلل اورام مفاصل وبا خیار شنبر جهت اورام حشا وتفتیح
لبیج سدد واکثر تنها نافع وقدر شربت از آب او تا نیم رطل است با ۲ درهم نبات لبیج اسم عربی درختیست عظیم ودر صعید مصر کثیرالوجود
شبیه بدرخت چنار وثمرش کوچک وسبز وبعد از رسیدن شیرین میشود وبا کراهت طعم وبرگش مایل بدرازی ومعروف بسمیت است
واهل مصر سمیت در او نیافته اند وابن جزله مؤلف منهاج قسمی از آزاد درخت دانسته ونزد مؤلف حاوی الادویه سپستان است
در دوم سرد وخشک وشربت او ذرور ودر قاطع نزف الدم ودافع درد دندان وطلای او مقوی موی وبا شراب محلل اورام وبالادن
ومورد جهت جبر کسر وضربه وحرکت استخوان از مفصل ودود او جهت گریزانیدن هوام مؤثر وخوردن ثمر او مقوی معده وحابس

اسهال و صرع و صداع و ثقل سامعه است لبن بفارسی شیر و بترکی سوت نامند مرکب است از سه جوهر دسمیه و مائیه و جبنیه و دسومت
او در اول و نفخت و مائیه در دوم سرد و تر و جبنیت در اول سرد و خشک است پس شیر هر حیوانی در سردی و گرمی و رطوبت و یبوست بحسب
غلبهٔ یکی از اجزاء ثلثه متفاوت میباشد و شیر اکثر حیوانات بانفراده مذکور میشود و آنچه مشترک است در اینجا مرقوم میگردد و هرچه در تغذیه
انسب است شیر حیوانی است که قریب الولادت انسان باشد لهذا شیر گاو بهتر از سایر است و بعد از آن شیر بز و گوسفند و آهو و شتر و الاغ
و اسب و خر کور و خوک و غیره در بدای ۲ قوی‌اند و از گاو و گوسفند و گاو در تغذیه و همچنین بسبب تعلیف مسهلات و قوابض
و مبردات و مرطبات و مسخنات و مغلظات و ملطفات و امثال آن آثار او متبدل میشود و شیر تازه دوشیده با حرارت لطیفه است
و بعد از سرد شدن زایل میگردد پس باید در حین استعمال گرم نموده تا موجب سرعت نفوذ او گردد و از مطلق شیر بدون قید مراد شیر
ورم معده و قرحهٔ و درد آن و قرحهٔ مثانه و اورام عانه و رحم است و استعمال شیر بعد از ترشیها و با آن و میوه‌های تازه و ماهی و پیاز و
امثال آن جایز نیست چه مادامیکه از معده نگذشته باشد چیزی خوردن و خوابیدن مفسد او و با وجود اخلاط فاسده در بدن استعمال
او را مهلک دانسته‌اند و قبل از انقضای چهل روز از ولادت و در زمستان بسبب غلظت او و قریب الولادت را بسبب غلبهٔ مائیه اسهال
جایز نیست و آخر فصل بهار تا اواسط تابستان استعمال او اولی است و اکثار او مورث بهق و مولد قمل و جهت دسومت سریع الاستحاله
بدخانه و در اماکن حاره و معدهٔ ضعیف باعث مضرت است موافق سوداویین و یابس المزاج و معتادین افیون و قلیل الورود در اغذیه و کثیر
در تلیین طبع قوی‌تر است و مجموع شیرها ملطف و جالی و دافع اخلاط سوخته و موافق اعضاء و شامل‌اند لبن البقر شیر گاو است و گاومیش
از جنس او است و اغلظ از آن هر دو را هیئت غالب در مائیت و جبنیه کمتر و مایل باعتدال و غلیظتر از سایر و تازه دوشیدهٔ او که سرد
شده باشد نوشیدن مسمن و منضج و سریع الهضم و کثیر الغذاء و نیکوکننده رخسار و مولد منی و مدر فضلات و مقوی جوهر دماغ و تریاق
سموم است و حافظ رطوبات اصلیه و ملین طبع و مرطب دماغ و جهت سحج و نسیان و غم و وسواس و تقویت [illegible] و قرحهٔ ریه و سل کهنه
خلطی باشد و امراض سیاه و جرب و قوبا و حکه و جذام و مطبوخ او با برنج جهت طول عمر و با گردکان و خرما جهت فربهی کرده و دیدن
داغ کرده او با آهن و سنگ تفته جهت اسهال و قطور و طلاء او جهت اکثر امراض چشم نافع حتی مایوس العلاج از مداومت او صحت یافته
و با کندر جهت طرفه و با انزروت جهت ناخنه و سبل و شرناق و طلاء او با سفیدهٔ بیضه جهت نقرس و اورام حاره مجرب و با افیون و موم و
روغن گل نافع درد نقرس حار و قدر شربتش از نیم رطل [illegible] و مضر صاحبان سپرز و ورم احشاء و جگر و ضعف عصب و درد سر و سدر و صرع و مضر دندان و
زنان آبستن و صاحبان خفقان رطوبی و منجر و اکثار او مورث سنگ مثانه و کرده و تولید قمل و برص و سریع الاستحاله بخلط غالب معده
و مصلحش شکر و عسل و شراب و با شهد و شکر مانع انجماد او است و چون منجمد گردد باعث لرز و قشعریره و عرق سرد و غشی و اختلاط عقل
و خناق میشود و دافع آن قی و حرف و سکنجبین عسلی و سرکهٔ ممزوج با آب فودنج و بدستور تخم کرفس و عسل با آب کرنب و شربت نیم
مایه [illegible] جماع و ادویهٔ سمیه و تقویت جوهر دماغ و نخاع و قرحهٔ ریه و امعاء و نفث الدم مؤثر و با روغن بادام و صمغ عربی
جهت سرفه مجرب و در سایر افعال [illegible] و دق و غرغرهٔ او جهت اورام لهات و خناق نافع و [illegible]
سوس و صمغ بادام جهت نفث الدم و سرفه و علل سینه مفید است و در سایر افعال مانند شیر گاو است و از آن لطیفتر و بدلش شیر گاو و بدستور
و لبن النساء شیر زنان موافق‌ترین شیرها است و از مرضعهٔ دختر سرد و تر است و مدر بول و مرطب دماغ و حنجره و مفتح سدهٔ خیشوم و رافع
سل و یبوست سینه و سرفهٔ صبی و سعوط او جهت خشکی دماغ و مالیخولیا و برسام و اختلاط عقل و ضماد و قطور او جهت درد چشم و خشونت پلک
و ترطیب دماغ و درد گوش و ورم و قرحهٔ او مفید و قدر شربتش از ده وقیه تا نیم رطل و بدلش شیر الاغ است و چون شیر حامله را بر روی قمل
بدوشند و قمل بمیرد و یا در زیر آن بماند آن زن بدختر حامله خواهد بود و بعکس او پسر و از مجربات است و بهترین شیر زنان و سایر آنها آنست
که چون بر روی ناخن بریزند جمع شود و چسبندگی باشد و باعتدال قوام لبن اللقاح شیر شتر است که شتر [illegible] و جهت شدت امتزاج زود جدا
میشود و لهذا گرم و رقیق مایل بشوریست مفتح و مدر بول و زرد آبی با شکر مقوی بدن و صاف کننده بشره و محرک باه و اشتها و جهت
سده و یبوست جگر و اورام صلبهٔ باطنی و ضیق النفس و ربو و استسقاء و قی و طحال و علل سپرز و بواسیر نافع و چون با بول شتر بیاشامند
ادرار حیض سیاه و از تقویت باه و رنگ مضرت هم

سهل‌تر را است و باید برنج از دو وقیه تا بیکرطل رسد و در اورام صلبه با روغنهای محلل بنوشند مانند روغن ناردین و بادام
تلخ و پسته و امثال او و باید شیر را تا ده روز قبل از استعمال شیر خلیف بلازمانه و نکنند در کاسنی و در سنه و امثال او و نوع لبن الاتان
شیر الاغ است مائیهٔ او غالب و بغایت قلیل الجبنیه و دهنیت و سردترین شیرها و بسیار مرطب و مبرد است و مفرح و جالی و منفتح و ملین
بخلط غالب معده و جهت سل و دق و هزال و یبس و سرفهٔ حاره و نزلات تند و عسر النفس حار و نفث الدم و التهاب خون و صفراء و حرارت
رحم و مثانه و آلات بول و حرقت البول و قرحهٔ امعاء و زحیر و حقنهٔ رحم و اسهال [illegible] خصوصا با قابضات مضمضهٔ او جهت تقویت لثه
و دندان و ضماد او جهت اورام حاره ظاهری و باطنی خصوصا با زعفران و جهت دمعه و سلاق مفید و مضر مرطوبین و درد سر آورد و مصلحش گلانگبین
و قدر شربتش از دو وقیه تا نیم رطل است با شکر و کتیرا و روغن شحم که در دب سوس و امثال آن و تعلیف او با شیاء مناسبهٔ هر علتی شرط است
و بدلش شیر بز لبن الرماک شیر مادیان است جبنیهٔ او کمتر و گرمتر از سایر شیرها و مفرح و محرک باه و اشتها و مدر حیض و بول و موافق قرحهٔ
مثانه و مجاری بول و حقنهٔ او منقی قرحهٔ رحم و حمول او با تغاره هاج بعد از طهر معین حمل عاقر است و از خواص او است که در هر سالی که
در هر سالی که قلیلی از او با طفال دهند در آن سال آبله بر نیاورند و اگر بر آرند زیاده بر چند عدد نباشد و از تجربیات کرده است
و ترش کرده شیر مادیان را قمز نامند و در اکثر افعال قوی‌تر از او است لبن الخنازیر شیر خوک است نزد بعضی بغایت ممدوح و موافق ربو
و دق و مورث بهق و وضح است لبن الغزال و لبن الحمار الوحش شیر آهو و خر کور و گرمتر از شیر مادیان و لطیف و در تحریک باه اقوی
است لبن الخفاش و لبن الاسد شیر شب پره و شیر در نهایت گرمی و در غایت جلا و ادرار و نفوذ ند لبن الحامض بفارسی ماست نامند
در دوم سرد و تر و مرطب و مقوی باه محرورین و مسکن تشنگی غذائیت او نسبت بدوغ زیاده و در سایر افعال قریب باو است و مخیض مذکور
خواهد شد و او مضر معدهٔ سرد و کثیف و دیر هضم و سده و مولد خلط خام و مضر پیهای مرکبه و عفنه و مصلحش معاجین حاره و زنجبیل پرورده است
لبا بفارسی فرشه و بترکی غوز نامند و آن شیر غلیظی است که بعد از ولادت ۳ چهار روز دوشیده شود و بجوشد او و ده رطل شیر در غلیظ
میکند و در تسمین بدن و تحریک باه محرورین مؤثر و بغایت مسدد و مورث فواق و مولد حصات و دیر هضم و مصلحش شیرنها است لبن
السودان [illegible] اکثر اسم فرفیونست و بعد از آن بعضی گویند چیز نیست شبیه بصمغ و مایل بسیاهی و زردی و بغایت گرم و از نواحی مغرب
خیزد و بوئیدن او باعث رعاف و عطسهٔ مهلکه و از سموم قتاله و ضماد او محلل اورام صلبه است در چند را عجب لبن الیتوعات
شیر نباتات شیردار است مثل ماذریون و محجوب و امثال آن و از سموم و مسهل بلغم و هر یک مذکور است و آنچه اسم مخصوص ندارد یتوعات مرقوم گردد
لباب القرطم مغز دانه کافشه است و گذشت لباب البغوم و لباب الحنطه و لباب البر و لباب القمح نشاسته است لب النخله جمار است
لبروث بلغت مغربی قسمی از سلیخ است و سنبل صباغان است لبینیه یونانی آذان الفار بستانی است لبان خردل بری بسبب لبیدون
و لبیروین شیطرج است لبانه اسم مغربی فرفیونست لبنیه معهٔ سائله است لبان معرب ازلیبانو یونانی و آن کندر است لبیدانر
بلغت سنگابن اسم حبک [illegible] ترکیب لحی اسم هندی فاقله است لجلاج بلغت اکسریان زیبق بار صافت لحوم اقسام گوشت
مذکور است و در اینجا قوانین کلیه تحریر میشود و در حدیث وارد شده که سید الطعام اللحم چه اغذیهٔ انسان که از دو ائیه بعد باشد
منحصر در نباتات و حیوانات و در استحالهٔ نبات بانسان تغذیه شود ناچار است که طبیعت در وی هفت قسم فعل کند تحلیل و
استحاله و تفریق و عقد و تغذیه و تشبیه و ادخال و در هر حیوانی محتاج همهٔ افعال نیست چه در شیر پنج فعل کافیست که تفریق و
تغذیه که آن هضم و تمیز است و از عقد و تشبیه و ادخال و در تخم طیور محتاج بتحلیل و استحاله و تمیز نیست و در لحوم محتاج بدو فعل
است که تشبیه و ادخال باشد پس لحوم بهتر از سایر اغذیه است و بهترین طیور متوسط او است که قریب بمرغ خانگی است مثل کبک
و تذرو و امثال او و بهترین از مواشی گوسفند و بز است که زیاده از یکسال داشته باشد و کمتر از شش ماه و بعد از آن گوساله و شتر جوان
بهتر از شتر بچه و از وحوش بهتر از آهو بره و بچه بز کوهیست و در مزاج صاحبان تعب و صنایع و قوی الحرارت گوشتهای غلیظ مناسب
است و هرچه از شکم حیوان بیرون آورده باشند و آنچه بحد کمال نرسیده باشد و اقسام میته و سقیمه و پیر و بسیار لاغر مورث امراض
بیشمار اند و روزی دو بار گوشت خوردن ممنوع است چه بهضم او طبیعت دشوار است و مداومت خوردن گوشت موجب قساوت قلب

و دیرگی باصره و بلادت و عروض صفات بهیمی است و بسیار در خوردن آن باعث ضعف ارواح بدنی و سقوط قوتها او است
و شرب آب بعد از آن بغایت مضر و تناول نمودن در شبها باعث تخمه و جمع کردن او با شیر و تخم مرغ جایز نیست و بهر جهت
مبالغه در کوبیدن و پختن او کنند بهتر و گوشت آب غیر ماء اللحم سریع النفوذ و موافق تا ... و ضعیف القوت است لحیة
التیس دوا مختلف فیه است نزد نطاکی و جمیع دیگر نباتیست برگش مثل برگ کندنا و قلیل العدد و مفروش بر زمین و در اصفهان
شنگ بکون نامند مانند سبزیها بخورند و حنین بن اسحق و جمعی دیگر گویند که دیسقوریدوس قسطوس دانسته و قول او معتبر است
او نباتیست شبیه بدرخت کوچکی و شاخهای او صلب و برگش مستدیر و بازغب و صلابت و گلش شبیه بگل انار و قسمی از آن سفید
و نزدیک بیخ او نوعی از طراثیث نیز روید نزدیک بسرخی روشنی و بعضی سفید و بعضی اشقر میباشد و برود آن طراثیث ما قطیداس
نامند و یونانی ابوقنطس و از جمیع اجزاء نبات قسطوس قوی تر است و مراد از عصاره لحیة التیس عصاره طراثیث مذکور است
در آخر اول سرد و در سیم خشک و قابض و از اجزاء تریاق فاروق و قاطع نفث الدم و حیض و اسهال مزمن دموی و قاطع قرحه امعا
و قرحه ریه و ضماد او مقوی اعضاء ضعیفه و فم معده و جگر و در سایر افعال قوی تر از اقاقیا و قدر شربت از عصاره او تا ۳ درهم و از برگ
و گل او تا چهار درهم و از برگ و گل او جهة التیام جراحات و در دفع نفث آن و گل او با موم و روغن جهة سوختگی آتش و اورام حاره
خوردن او جهة قرحه امعاء و تقویت معده و منع ریختن مواد بآن نافع و مضر گرده و مصلحش عناب و بدلش حضض و اقاقیا است ابو خالد
افریقی و ابن الدوله و جمعی دیگر بیان نموده اند که شاخها نیست بی برگ و مایل بسرخی و درخشنده کی بسرخی او مایل بسیاهی و مقدار شبری
و اکثر آن در تحت زمین و چهار انگشت از زمین پیدا است و در شوره زارها میروید و بقول اصح میماید صحیح کیا و مذکور نوعی از
طراثیث است و محمد بن زکریا خوردن لحیة التیس را دافع سموم دانسته لحام الذهب صناعی او تنکار است و معدنی او در بورق مذکور شد
لحار الغول بضم اول شعر الغول است لحار بکسر اول پوست بیخ بنا است و ریشهای باریک است لحیة الحمار پرسیاوشان است
لحیة ... دینافوس است و گویند حرشف است لحام الذهب از اقسام تنکار است و مذکور شد لخنیس بخا معجمه بلغت یونانی نوعی از خیری
بریست نبات او قریب بزرعی و گلش بنفش و بری جبلی میباشد و دانه او سیاه و تلخ و بقدر عدسی و نزد بعضی سراج القطرب است در سیم گرم
و در دوم خشک و تخم او مسهل قوی و دافع سم عقرب شربا و ضمادا و مفتح سده و دافع یرقان و قدر شربت از نبات او یک مثقال است و چون گل او
بر روی عقرب اندازند کشنده او است لخنیس الاکلیله خزامیست لزاق الذهب شامل بحام الذهب و اشق است لزاق الرخام و لزاق
الحجر صمغ البلاط است لسان زبان حیوانات است سریع الانهضام و مرطب دهن و بلاد و یه حاره مولد منی و سریع الاستحاله بخلط متعفن و
مصلحش سرکه و گشنیز و ادویه است لسان الحمل بفارسی بارتنگ و بترکی باغ یرباغی و از جنس مراحوار است و صغیر و کبیر میباشد صغیر او را برگ کوچک
و باریک و ملایست بیشتر و ساقش پراکنده و مایل بزمین میباشد و گلش در طرف ساق و زرد و تخمش سیاه و کوچک و ساق قسم کبیر او بدستور کنده
و مایل بسرخی و قریب بزرعی منشور و تخمش ریزه تر از تخم صغیر و گلش مانند او و بیخ هر دو سست و بازغب و نهایت عطر آن تا بقدر انگشتی
و منافع کبیر زیاده بر صغیر و از مطلق آن مراد صغیر است در دوم سرد و خشک و برگ و تخم او الطف و جالی و رادع و قابض و مقوی جگر و مفتح و حابس
نزف الدم جمیع اعضاء و پخته برگ و بیخ او با نمک و سرکه و عدس دافع اسهال دموی و عصاره او مسکن تشنگی و جهة فساد هضم و دق و سل
و نفث الدم و سده سپرز و جگر و ضعفان و سدد و رفع صرع و تبهای حاره و ربو و جوشش دهان و لثه و قرحه ریه و قی الدم و سده گرده
و حرقة البول و سیلان حیض و خون بواسیر و ضماد و وزور او جهة التیام زخمها و ورم آن و سوختگی آتش و داء الفیل و قروح خبیثه
و ساعیه و اکله و نار فارسی و قطور آب او جهة درد گوش حار و امراض چشم و حمول او جهة درد رحم و خناق و دو نو اصیر و ضماد برگ او
منقی چرک زخمها و التیام دهنده تازه آن و رادع اورام حاره و شری و با نمک دافع سمیت زخم سگ دیوانه گزیده و با سفیداب
جهة باد سرخ و مضمضه طبیخ او و طبیخ بیخ او جهة امراض دهان نافع و گویند مضر ریه است و مصلحش عسل و عصاره او مضر سپرز و مصلحش مصطکی
و قدر شربت از آب او دو رطل تا نیم رطل و بدلش حماض بستانیست و گویند بالخاصیت چون ۳ عدد بیخ آنرا با چهار وقیه شراب ممزوج
باب بنوشند رافع تب غب و چهار عدد آن دافع تب ربع است و تخم آن در افعال مانند عصاره او و بو داده او قابض و مغری و مقوی

لحام ذهب لحار الغول لحار لحیة لحیة التیس لخنیس

لخنیس الاکلیله لزاق لزاق الرخام لزاق الحجر لسان لسان الحمل

امعاء و دافع زحیر و قدر شربتش تا ۳ درهم است و عرق بارتنگ در تقویت قوه ماسکه بیعدیل و در سایر افعال ضعیفتر از عصاره او است
لسان الثور بفارسی گاوزبان نامند برگ نبات او با خشونت و سطبر و مایل بسیاهی و مفروش بر زمین و بر روی آن نقطهای سفید شبیه بجای — لسان الثور
و زغب دار و ساقش قریب بزرعی و پرزغب و شاخهای بازغب و باریک و سفید و گلش لاجوردی بشکل گل انار و تخمش مستدیر و لعابیدار
جبال دار المرز کثیر الوجود است و قسمی از آن که در اصفهان و در بعضی بلاد گاوزبان میدانند ترخور است و گل او لاجوردی و کوچک
و مدور میباشد در اول گرم و تر و قوتش تا هفت سال باقیست و گل او الطف و در جمیع اجزاء او مفرح و مقوی اعضاء رئیسه و حواس مسهل سوداء
و صفرا و جهة امراض سوداوی و سرسام و برسام و جنون و مالیخولیا و خفقان و خشونت سینه و سرفه و ضیق النفس و بخور خنازیر و سنگ
مثانه و یرقان و تقویت حرارت غریزیه مؤثر و مضر سپرز و مصلحش صندل و قدر شربت از آبش تا چهار وقیه و از جرم او تا ۵
درهم و بدلش بوزیدان و ابریشم محرق و چهار دانگ او و پوست ترنج و چون از آب او و آب سیب و آب مویز شراب ترتیب
دهند دل او تفریح تجدید بکرطل شراب میکند بدون ازاله عقل و ۳ درهم گل او با یک درهم طین ارمنی و ۳ درهم شکر رافع خفقانست و عرق
گاوزبان جهة امراض سوداوی مفید و در سایر افعال ضعیفتر از آن و قدر شربتش ۳ رطل و برگ سوخته او جهة قلاع اطفال و سستی بن دندان
و حرارت دهان مفید است لسان الایل غیر عربی لایل است شاخش ما بین گیاه و درخت و بر شاخ پراکنده و مربع و مایل بسفیدی و برگش
شبیه ببرگ به و از آن درازتر و عرضش کمتر و بازغبی سفید و ثقیل الرایحه مایل بخوبی و ثمرش ندد مایل بسفیدی و منبت او زمینهای
درشت در دوم سرد و خشک و نزد بعضی گرم است مجفف قروح ظاهر و باطن است شربا و ضمادا و دافع سم شفنین بحری و طبیخ برگ او و تلخ
او مدر بول و حیض و مخرج جنین و دافع لکنت زبان و با حنا سیاه کننده موی و ذرور او جهة التیام جراحات و تنقیه خبیثه آن و سنجاب
با آب مطبوخ او جهة فتق و مقعد و ذکر و آب پخته او با عناب و مویز مفتح سدد و دافع التهاب و مضر گرده و مصلحش صمغ و قدر شربت
از آب او دو وقیه و از جرم او تا ۳ درهم است و چون هفتاد گل او را با هفتاد رطل آب انگور شراب ترتیب دهند جهة قرحه گرده و
مثانه و نفث الدم و سرفه و سستی عضل و حبس حیض نافع و قدر شربتش تا یک رطل است لسان العصافیر بفارسی زبان گنجشک نامند — لسان العصافیر
درخت او قسمی از درخت دردار و عظیم است و برگش شبیه ببرگ بادام و ثمرش عریض طولانی و متفرق و در جوف هر یک
دانه از تخم خربزه درازتر و شبیه بتخم خربزه زبان گنجشک و سرخ و مغز او سفید مایل بزردی میباشد و تلخی و قوتش تا ده سال باقیست در آخر دوم
گرم و خشک و محلل ریاح غلیظه و درد پهلو و کمر و رحم و تسکین وجع مفاصل و مدر بول و مفتت حصات و با رطوبت فضلیه بغایت محرک باه و
جهة خفقان و ضیق النفس و سرفه مزمنه و تقویت اعضاء تناسل و فرزجه او با عسل و زعفران بعد از طهر جهة اعانت حمل از مجربات و مهیج
محرورین و مصلحش گشنیز و شربتش تا ۳ درهم و بدلش جوزبوا و وزن او و نصف او بهمن سرخ است و نزد بعضی گردکان و تودری و تخم کرنب منقی
زخمها و التیام دهنده او و ضماد پوست او با سرکه جهة کوفتگی عضلات مفید است لسان الاسبع نباتیست برگش دراز و اطراف — لسان الاسبع
او مانند اره و صلب و سبز مایل بسفیدی و زردی و شاخهای پراکنده و بقدر ۲ ذرع و بر سر آن قبه مستدیر و گلش بنفش و تخمش مربع و سیاه و ربیعی
است در سیم گرم و خشک و طبیخ او جهة حصات گرده و مثانه و فرزجه تخمش جهة گشودن حیض و اخراج نافعست لسان الکلب نزد بعضی — لسان الکلب
لسان الحمل و نزد بعضی حماض صغیر است و مذکور شد و نزد بعضی نباتیست برگش شبیه ببرگ بارتنگ و درازتر و با تقعیر و بسیار نرم و طراوتش
تند و ساقش زیاده بر ذرعی و شعبه او بسیار و گره دار و گلش بنفش و تخمش باریک و اول تابستان میروید و منبت او حوالی آبهاست و تخمش سفید
و بر شعبه و شعبها مثل ریسمان باریک و شبیه بکرد در اول گرم و در دوم خشک و طبیخ او بقدر یک رطل رافع سپرز و ضمادش جهة التیام زخمهای
تازه و گوشت اوردن زخمهای کهنه مؤثر است لسن نباتیست بالزوجت مسمی باذان الفور و برگش عریض و مفروش بر زمین و مستدیر — لسان
و در خشونت مثل برگ گاوزبان و ساقش از میان برگها میروید بقدر ذرعی و بر سر او گل کحلی و بوی او مانند خیار و خام و پخته او ماکولست و در دوم
سرد و تر جهة علل زبان حیوانات بغایت مؤثر و دافع خفقان و حرارت معده و امراض دهان و قلاع حاره است لسن بلغت هندی — لسن
ثوم است لسون بهندی سیستان است لسه بال بلغت دیلمی سکو است لسیعه بلغت مغربی اوقیموداس است لسوغوریون بلغت — لسون لسان لسیعه لسوغوریون
عبرانی قرفه است لسان الجمل سیاست لسوریطس بلالابست بعضی اذان الدب نیز گویند برگش شبیه ببرگ بارتنگ و کوچکتر — لسوریطس نعصیقی

ودرشت و قرص بطبری آنست و زیاده بزرگ و تخمش بقدر رفند فی نخود و خار در دیم جا به معجبه و لصیقی ازانجهه گویند و در بنگاله
معروف بکاس است در آخر اول گرم و خشک و محلل و جالی و طبیخ او با عسل جهت سرفه بارده و خشونت سینه و ضمادش با روغن گل سرخ جهت
ضربان و ورم مقعد بغایت مفید و مغزش مسهل و غسول او سرخ کننده رخسار است لطیف کبر است و بلغت مغربی اسم حرشف است
لعبه بربری بیخیست شبیه بسورنجان و بار کبیرو مانند سرپستان و تلخ و تند و در مصر معروف بتریاقست و سورنجان را بعضی باین اسم مسمی دانسته
اند در دوم گرم است و خشک و بغایت مسهل و مدر خون حیض و بواسیر و قاطع بلغم و محلل ریاح و جهت مفاصل و امثال آنها نافعست و رازی جهت
رفع سموم بعدیل دانسته و مداومت او باعث سرخی رخسار و کلف و مورث امراض حاره و صداع و مصلحش کشنیز و قدر شربتش یکدرهم و بدلش
بوزن او بوزیدان و مثل آن مغز کردکان است لعبه بیروح الصنم است لعبه مرة ستنجه است لعیب شقایق النعمان است لعل بعربی فیها ...
لعل معرب از لال هندی و از ادویه ستانفه است و در کتاب احجار قدیم ذکر آن نشده و مؤلف منافع الاحجار و لباب الصناعت
تصریح نموده اند که از سیصد سال متجاوز است که بسبب زلزله عظیم کوه بدخشان منهدم گشته لعل ظاهر شد و از جنس یاقوت و با استحکام
زمانی او نیست و بجهه اختلاف مکان تکون بعید نیست چه قدما یاقوت را باقسام مختلف ذکر نموده اند و تفسیر او در یک ما شد آن تصریح کرده
و در منافع بحسب تجربه مثل یاقوت احمر و در تفریح و تقویت دل و بامره قوی تر از یاقوت است و معهذا شرب او حابس خون بواسیر و رافع سموم
و در جمیع علل سوداوی و اعصاب قوی الاثر است و قدر شربتش از یک قیراط تا یکدانگ و بعضی تا نیم درهم تجویز کرده اند لفاح اسم عربیست
و بفارسی یابروح ... و آن ثمر یبروح است و بیخ لفاح عبارت از یبروح ... مذکور خواهد شد ماده او برگش عریض و مفروش بر زمین شبیه
بحجم سیب و بیخ او دو سه عدد میباشد متصل بهم ظاهرش سیاه و باطن سفید و پوست بیخ او طبر و شکل بیخ او اندکی شباهت بصورت
انسان دارد و بعضی شبیه بموکه یا بیروح الصنم میباشد یا او نیست و قسم نر او را برگ املس و مانند برگ چغندر و ثمرش بقدر خیار و زرد و خوش
در بطر متوسط و قسم ماده از آن ... بر روی زمین سایه دار و برگش کم عرض و در طول بقدر ... مایل بسفیدی و ساق و بیکل و ثمر و تخم
دراز و بطبری ... و سفید و او قوی ترین اقسام است و قوتش تا چهار سال باقی و قوی ترین اجزا او پوست بیخ لفاح است و مستعمل از آن عصاره
و آب ... و پوست بیخ او است در آخر سیم سرد و خشک و ثمرش سرد و تر و جوف بیخ او عدیم القوت و او مخدر و مجفف و مسکن ضربان
مواد حاره و غلیان خون و صفرا و قابض و سمن بدن و منوم و مسکر و گیاه او مدر و نیم قیراط از پوست بیخ او با آب عسل منقی بلغم و مره
السودا و جهت حرقت البول و خفقان حار و اسهال و مسکر و رفع بیخوابی نافع و طلای او مولد حمل است در جمیع زمان و جهت درد سر و اورام حاره
و با آرد جو جهت درد مفاصل حار و با عسل و روغن زیتون جهت گزیدن هوام و با سرکه جهت باد سرخ که حمره نامند و طلای شراو جهت کلف و نمش و مضمضه
طبیخ او جهت درد دندان مفید و دو درهم او کشنده است باختلاط عقل و سبات و غثیان و مصلحش سداب و خردل بری و عسل و انیسون
و قدر شربتش از سه قیراط تا نیم درهم و بدلش بوزنش بزر البنج و شرب نیم درهم از تخم او تحدی سرخ کننده رخسار است که در حمام بسیار گرم
روی دهد و سه عدد آن با اندک رازیانه ... مسکر و با تفریح و بغایت است و حمول او بکرد قاطع حیض و ضماد برگ او با آرد جو جهت اورام
حاره و برص نافع است و از خواص او آنکه چون بیخ لفاح را با عاج بقدر نیم ساعت بجوشانند نرم و مطیع گردد و اهل تجربه این را
عاقد ... و معطر آنرا بادیت اند و مورد جهت تکمیل صناعت از مجربات شمرده اند لفش درختیست نزدیک دمشق و نواحی
شام و در ... مشتعل میشود و در خشکی بسیار بر آتش و را تاثیر میکند و ابن ابی خالد گوید که مراد از قول حقیقی من الشجر الاخضر نارا
او است طلای برگ خشک مسحوق او رافع برص و بهق و عصاره او رافع قوبا است و انطاکی گوید آن چوب صنوبر است لفالکرم
خوطلیسکه ... میروید و در کرم مذکور شد لفت شلغم است لفاح بری بیروح الصنم است لفر نفش حنا است لقلق بفارسی
لک لک نامند و از طیور معروف است و در سالیکه ... در بلاد ما وای شود ترک ... و توطن اینجا میکند و در آخر سیم
گرم و خشک و گوشتش جهت جذام و لقوه و ضعف باه و ... و ریاح غلیظه و برودت مستحکمه نافع و مضر محرورین و مصلحش روغن کنجد
و بنفشه و در جمیع افعال قوی تر و سرگین او جالی بهق و آثار رو با تخم و سیاه کننده موی و رافع صرع است و زهره او رافع شبکوری
و خون او در سموم و جهت وضح و بهق نافع است لفاح ... ماده شیردار است لقیطه صمغ صنوبر است لک بهندی ... رنگ لاک

گویند صمغ نباتیست شبیه بسماق گیاه او بی شاخ و گلش تند و تخمش قریب بقرطم و گویند شبنمیست که بر آن نبات می‌نشیند و در آخر میزان
جمع میکنند و بهترین او سرخ و قوتش تا ده سال باقیست در دوم گرم و در سیم خشک و مستعمل در طب مغسول او است و طریق شستن او در
دستور اول مذکور است و او مقوی جگر و جشا و مفتح سده سپرز و جگر و جالی آثار و محلل اورام و منقی اخلاط بارده و بالخاصیت لاغر کننده
بدن و جهت استسقا و حمی و نقرس و فالج و یرقان و خفقان و سرفه و ربو و فالج و ضعف گرده و سایر اعضا نافع و مضر سپرز و مصلحش مصطکی
و قدر شربتش تا یکمثقال و بدلش در تفتیح دو ثلث او ریوند و نیم وزن او لباروان و ربع آن طباشیر است و از خواص او آنکه چون هر
روز یکدانگ او را با سرکه چهل روز بنوشند بغایت لاغر کند و چیزی در این امر باو نمیرسد اگر سه چهار روز با سرکه بنوشند ستور نمیس
اثر دارد و رنگ او مخصوص بپشم و ابریشم است بخلاف جنس دیگر آن که رنگ میکند و باید که ابریشم و پشم را در آب مطبوخ او با اطریر
که صاف کرده باشند نیک باتش نرم بجوشانند و اطریر باید پنج جزو لاک صد جزو باشد والا بدون اطریر تاثیر نماید و چون اشنان
سبز ... روز در آب بخیسانند پس لک را اضافه نموده باتش بجوشانند تا درد و صاف او جدا شده آب اشنان سرخ و درخشنده
گردد پس لطیف صاف او را با صمغ عربی جمع نمایند در نوشتن و مثال او و بهتر از شنجرفست و ثفل او را زرگران در استحکام جرزها استعمال
و معروف برموز زرگرانست و در غایت قبض و ضرب او در قطع خون حیض انجر با تست لمار عنب الثعلبست لملم بلغت مغربی
قطف بحریست لمنون قنطوریون صغیر است النجطس لغت یونانیست و شریف گوید که او در شام ... بستانی و صحرایی
میباشد نبات بستانی را برگش عریضتر از برگ کندنا و برنگ خون و تخمی بطرف اسفل و اکثر اوراق او از بیخ میروید و گلش بقدر دو شبر و بر
سر آن گل سیاه شبیه بکلاه و در آن صورتی شبیه برنگی دهان باز کرده و در اسفل دهان دانه مثلث و سیاه شبیه بزبان و تخمش نزدیک
بشابه و منبتش زمین نمناک و خشن است در دوم گرم و در سیم خشک و تخمش مدر بول ناموس العلاج و گویند ساحر ازاو افعال غریبه بر میزند و قدر شربتش
از جرم او یکمثقال و از طبیخ او دو وقیه و قسم صحرایی برگش مثل اسقولوقندریون و با خشونت و شاهسپرم ... و با شراب یا با سرکه جهت سرز
و ضماد تازه او جهت منع زیادتی جراحات و ضماد خشک او جهت تنقیه زخمها مفید و قدر شربتش تا دو درهم است لنج النج است
لن بهندی ملح است لنک بهندی قرنفل است لوز الحلو بفارسی بادام شیرین گویند در اول گرم و تر و مفتح و حافظ قوتها و جالی اعضا
باطنی و ملین طبیعت و حلق و موافق سینه و معین باه و مسکن حرقت منی و بول و سمن بدن و با شکر کثیر الغذا و حافظ جوهر دماغ و شیره
او با شکر جهت سرفه مجرب و جهت خشونت سینه و حنجره و تولید منی و رفع نفث الدم و ربو و قرحه مثانه و امعاء و زحیر و در تقویت معده و با
نصف او زفت و مثل او شکر در قطع سرفه از مجربات شریف است و بوداده او مقوی معده و قابض و مخرج و فاسد او موجب کرب و مغص
اشتها و غثی و مصلحش ربوب حامضه است بعد از فصل تازه تر او با پوست او که چغاله نامند مقوی معده و بن دندان و برگ تازه او مسهل
و مسقط کرم شکم و خشک او قابض و رافع اسهال و شکوفه بادام محرک باه مردان و قاطع باه زنان و بادام مربی در تغذیه و فربه کردن ...
کرده قوی تر است و روغن بادام معتدل در گرمی و سردی و بغایت مرطب و موافق تشنج یبسی و رافع ... از دق و ضربه بهم رسد و حقنه و شرب
و چکانیدن او جهت درد گرده و مثانه و عسر بول و قولنج و اعانت بر خروج حصات و شرب او جهت گزیدن سگ دیوانه و درد معده و با کثیرا و شکر
جهت سرفه خشک مجربست و جهت تصفیه آواز و قطع ربو و رفع ضرر ادویه مسهله و حبوب حاره مفید و قدر شربتش تا نیم رطل و در رفع بیخش مجرب
و دوام تدهین مهره های پشت یا جهت نقرس و رفع ... که پیران مجرب دانسته اند و جهت سرسام و ذات الجنب بدستور نافع و غرغره
او با آب گرم جهت خشونت حلق مؤثر و مضر معده ضعیفه و مصلحش مصطکی لوز المر بادام تلخست ریشه درخت او گرم و خشک و جالی و محلل ...
او با روغن گل سرخ و سرکه جهت درد سر بارد و کلف و طبیخ او جهت تنقیه سپرز و گرده و رفع قولنج و کرم معده و خاکستر او جهت سوختگی آتش مفید و مغز
او در اول سیم گرم و در آخر اول خشک و ازاله اخلاط غلیظه ... جهت ربو و سرفه و ورم سینه ... با نشاسته و نعناع
و بامی پخته جهت علل گرده و حصات و با عسل جهت سپرز و طلا امراض جگر و تفتیح سده یرقان و با ماء العسل جهت قولنج و ... و سایر دردها مفید و مضر امعاء و مصلحش
شکر و فرزجه او مدر حیض و ضماد او با سرکه و شراب جهت شورا بریه و قوبا و خراز و نمله و زخمهای کهنه و جرب متقرحه و با سرکه جهت درد سر نافع و طلای برگ
مطبوخ او با شراب جهت ... و ارسطو گوید که چون پنج درهم بادام تلخ کوبیده ناشتا تناول نمایند از شراب مست نگردد و روغن او در اول

دوم گرم و با جب رطوبت و مجفف و مسهل اخلاط غلیظه و سودا و مقوی معده و مدر بول و با ادویه مناسبه جهة درد گرده و عسر بول و ورم سپرز و ربو
و اخراج حصات و جنین و جهة قولنج و اختناق و اورام رحم و انقلاب آن و طلای او جهة رفع آثار رخسار و کلف و چین گونه و شقاق و جرب
و حکه و قوبا و با شراب جهة قروح رطبه سر و خراز و قطور او جهة درد گوش و دوی و طنین و کشتن کرم گوش نافع و حمول او مخرج جنین و مشیمه
و قدر شربتش تا [illegible] و صمغ درخت او مثل تخم و شربتش تا [illegible] مناسب صمغ عربیست لوز بری و نوعی جبلی بادام کوهیست درخت او
کوچک و برگش ریزه و گلش مایل بسرخی با عطریت و ثمرش کوچک و با تلخی و قبض بسیار و روغن او جلو زنیست در سیم گرم و خشک و جهة رطوبت
معده و تقویت آن و رفع قی و اسهال و امراض بارده نافع و قدر شربت از گل او تا [illegible] و از بادام تا [illegible] است لوز البربر قسمی از لوز بریست
شبیه بحب الصنوبر و بزرگتر و زرد و در جوانب [illegible] و شبهای که مغزش رسیده است گرم و خشک و بسیار قابض و روغن او در ازیت السودان
تا [illegible] گویند لوز الهرمان و لوز السودان و لوز الارجان بلغت مغربی لوز البربر است لوبیا مؤلف تذکره گوید بلغت هندیست و یونانی
سیمین و بعربی فریق مانند نبات الشبیه بلبلاب و منبسط بر زمین و بعضی می درخت پیچد و دانه بعضی سفید و از بعضی سرخ و از باقلی کوچکتر
و شبیه بگرده و طویل و غلافش مانند غلاف باقلی و از آن رقیق تر و خوش [illegible] و بهتر از باقلی و زبونتر از نخود و سرخ او در آخر اول
گرم و سفید او [illegible] باعتدال و محرک باه و مولد منی و مدر شیر و بول و حیض و فربه کننده بدن و شرب آب مطبوخ او با انجیر و فنه و خلبوس در
طبیخ او منقی نفاس و مخرج جنین زنده و مرده و مشیمه و جهة درد گرده و کمر مفید و دیر هضم و نفاخ و مولد خلط غلیظ و مصلحش خردل و انکامه و
زنجبیل و بالخاصیت مورث غشیان و مصلح او دارچینی و سکنجبین است لوبیا هندی قسم اخیر قنج است در عراق دماوم مانند لوبیا
سومانی نوعی از مرو است بطریق و چنین حرف [illegible] استانه لوسیماخوس یونانی و معنی شبانه [illegible] است نوعی از سراج القطرب
[illegible] نشیمن [illegible] قریب [illegible] باریک [illegible] مثل رستنه شبیه برگ بید و طعم او با قبض [illegible] و گلش
سرخ مایل بزردی و [illegible] استاده و نیز زرد و در آخر دوم سرد و خشک و [illegible] در دوم گرم و خشک بیان نموده و مستعمل از آن
برگ و عصاره است قاطع [illegible] نزف الدم جمیع عصاره و فرزجه برگ او جهة سیلان حیض و حقنه او جهة قرحه امعاء و ضمادش جهة التیام
جراحات و تحلیل اورام و با حنا جهة دراز کردن موی و بخور او جهة گریزانیدن هوام مؤثر و در قتل موش مجرب دانسته اند و مضر ریه
و مصلحش عناب و قدر شربت از آبش تا نیم [illegible] و از برگش [illegible] لولو بفارسی مروارید و بترکی اینجی نامند و بزرگ مقدار او [illegible]
[illegible] صدف منحصر [illegible] باشد با وجود بزرگی در یتیم نامند و گویند [illegible] ممکن است از خواص او [illegible] چون در صدف
نهانیست نمو رسد بتدریج تحلیل می رود مانند ثمر نباتات و بهترین و اعلای سفید بزرگ [illegible] مدور و زبونترین [illegible] و آنچه سیاه
و [illegible] و مایل بسیاهی باشد و غیر مدور و زرد و سوراخ [illegible] مستعمل [illegible] و روغن و عرق و بوها که [illegible] وجود [illegible] در آب
برنج [illegible] باشد و مالیدن [illegible] دافع حرکت [illegible] و دافع زردی و از [illegible] در آخر دوم سرد و خشک و در تفریح قوی تر از [illegible] و
در اجزاء [illegible] و ملطف و مقوی اعضا و دافع انواع خفقان و خوف و فزع سودا و جهة اسهال [illegible] و ضعف جگر و [illegible] و امراض
دل [illegible] دهان و حصات و حرقت البول و سده [illegible] و دفع سموم و وسواس و جنون و ربو و [illegible] و جهة قطع [illegible] خون [illegible]
التیام زخمها و اکتحال او جهة [illegible] و سلاق و ظلمت چشم و بیاض و سبل و [illegible] و جهة پاک کردن دندان و تقویت لثه و طلای محلول
او بقول ارسطو دافع برص است [illegible] اول و غیر محلول او جهة جذام و جمیع آثار و [illegible] منع حمل مجرب [illegible] و نگاهداشتن
او مقوی دل و [illegible] دهان داشتن او جهة ازاله غم و ضعف دل [illegible] مؤثر است و مضر مثانه و مصلحش [illegible] و شربتش تا نیم [illegible]
صدف سفید و طریق حل او در طرق [illegible] از دستور اول مذکور است لوعجیه بطرس [illegible] قسم بری [illegible] باشد و ابن [illegible]
احمد گوید گیاهیست برگش شبیه ببرگ [illegible] و قضبان و [illegible] بری [illegible] باشد و بری او [illegible] غالب و شرب
برگ خشک او و ضماد پوست او با سرکه جهة جرب متقرح و جمیع اجزاء او جهة [illegible] جراحات مفیدات لوف لغت عربیست
و بفارسی فیل گوش نامند و سه قسم میباشد یکی بزرگ [illegible] لوف الحیه نامند [illegible] و مانند مار [illegible] است برگش شبیه [illegible] کبیر و بارکهای
مختلف [illegible] او مانند عصا [illegible] و سطبر [illegible] و ثمرش مانند خوشه در ابتدا سفید و بعد رسیدن زرد میشود و بیخش مانند ملبوس و [illegible]

لوز بری و جبلی
لوز البربر
لوز الهرمان و لوز السودان لوبیا
لوبیا هندی
لوسیماخوس
لولو
لوعجیه بطرس

اماکن

اماکن نمناک سایه دار و در آخر دوم گرم و خشک و مخرج اخلاط لزجه غلیظه و ملطف او و مفتح سدد و بغایت جالی و مدر بول و حصات و حیض
جهة نفث الدم [illegible] و با عسل جهة عسر بول و با شراب جهة تحریک باه و ضماد او بهترین ادویه سرطان و نواصیر الانف و جهة شقاق جراحات
متعفن و زخمهای تازه مفید و حمول برگ و ثمر او و عصاره لوف جهة رفع بیاض چشم که از قرحه بهم رسیده باشد قوی [illegible] و ثمرات
او جهة نواصیر و حمول او جهة اخراج جنین و بیخ او جهة شقاق مزمن و رفع آثار و آب خوشه تازه او با روغن زیتون مسکن درد گوش و بوییدن
گل او مسقط جنین و طلای آب بیخ او بر بدن باعث منع نزدیکی هوام خصوصا افعی و مضر جگر و مصلحش صمغ و شربتش یکدرهم و بدلش
افسنتین و شرب سه عدد دانه او با سرکه در اسقاط جنین و مشیمه [illegible] محمد بن احمد گوید که چون بیخ خشک لوف را با آرد گندم
و روغن کنجد و نمک و خمیر مایه نان کرده هر روز هفت مثقال [illegible] تناول نمایند در دفع بواسیر ظاهری و باطنی مجرب و قسم ثانی لوف را
برگ کوچک و بی الوان مختلفه و ساقش بقدر شبری و نقش [illegible] باشد و ثمرش مانند قسم اول و او را لوف الجعد و فیلجوش نامند حرارت
او کمتر از اول و لذع آن [illegible] خشکتر است و بیخ او قوی تر از اجزاء و با تقطیع قوی و جهة سینه و تنقیه آن و ضماد او با سرگین گاو جهة نقرس مفید و در
سایر افعال مانند لوف الکبیر است و چون بیخ تازه او را با روغن زرد الو بجوشانند تا سوخته شود ضمادش مسقط دانه بواسیر است و قسم
ثالث را لوف الصغیر نامند و او بسیار کوچکتر از دو قسم کبیر او و برگ و گل او شبیه بان و بیخش بقدر زیتون و قوت الحرارت قریب
بدرجه چهارم و محرق و لذاع و قویتر از سایر اقسام و طلای او قاطع دانه بواسیر و ثالیل و برنده گوشت فاسد و صحیح و طلای روغن زیتونی که
ثمر و بیخ او را سائیده در آن جوشانیده بهترین ادویه جذام و با روغن بنفشه در دفع شوکه مجرب دانسته اند لوف الحیه و لوف السبط
لوف الکبیر است لوف الجعد لوف الصغیر است لوفیون گیاه حفض و بفارسی فیل زهره نامند لوقاین یونانی [illegible] است لو
طوس مین است لوقیا بعبرانی حی العالم است و نزد بعضی قنطوریون صغیر است لوطوس اغریا یونانی [illegible] لوقا بری و بعبرانی
شنین است لوفرلیس حجر قبطی است لوبارون [illegible] است لوطوس اغریون یونانی [illegible] بستانیست لوقیا عقرب
بحریست لوقافنیس فانجیقی است لوهی بهندی آهن است لونگ و لوبیه بهندی گیاه خرفه است لوره بهندی جاورس است
لولا بهندی بردیست لون بهندی نمک است لومری بهندی ثعلبست لولا بهندی سپستانست لهب بادنجانست لهو اسم هندی خونست
لهاجوا بعبرانی اسم ابن عرس است لهوقوعراقیس شیح [illegible] که از زمان استعمال [illegible] زود [illegible] سرد و خشک و مجفف
بلدی و قابض و مانع سیلان مواد و جهة جراحات تازه و کهنه و نزف الدم و اسهال و درد مثانه و نزف الدم نافع است لیف اسم
[illegible] شجری محیط [illegible] نخل [illegible] لیف خرما است و بهترین او از نارجیل و نخل حجاز و زبونترین از مقل است
در اول دوم گرم و خشک و فرش و لباس او جهة استسقاء و [illegible] و از نارجیل که سوزانیده باشند جهة خراز و حکه و جرب و شرب او
جهة اخراج حصات و لیف مقل جهة تسکین بواسیر سفید و فاکثر انواع او منقی دندان و جهة امراض لثه و التیام جراحات و رفع [illegible]
و بیاض چشم مفیدات لیف البحر [illegible] سعد و بزرگتر از آن و ظاهر و باطن او سیاه و در کنش شبیه ببرگ [illegible] و ریشهای او باریک
و هم پیچیده و مدور و سیاه و کوچک او بقدر گردکان و بزرگ او بقدر نارنج و با خشونت [illegible] مدور کرده اند و از بحر مغرب
خیزد و موج بساحل میاندازد و در دوم گرم و خشک و بغایت جالی آثار و سوخته او بهترین ادویه قروح خبیثه و سنون او مقوی لثه و جالی دندان
و مغسول او جهة بیاض چشم و ناخنه مفیدات لیف [illegible] گوید گیاهیست سرخ [illegible] ذنابیت [illegible] الحمار است
در افعال و در نواحی [illegible] زیاده [illegible] لیمو در جمیع خواص مانند ترنج و پوست زرد او در دوم گرم و خشک و مقوی
معده و دل و قابض و محرک اشتها و معین هضم غذا و مفتح [illegible] و محلل قولنج ریحی و آروغ آرنده و مصلح کیفیت اخلاط ردیه و با [illegible] سموم
مشروبه و ملدوغه و در سایر افعال قائم مقام پوست ترنج است و آنچه مابین پوست زرد و ترشی است در افعال مانند گوشت ترنج و ترشی او در
دوم سرد و خشک و مقوی معده حار و ملطف و بسیار جالی و قاطع اخلاط غلیظ و لزجه و ملطف آن و جالی [illegible] سیاه و کلف و [illegible] و مسکن غلیان
خون و صفرا و التهاب معده و جهة تپهای حاره دموی و صفراوی و عفونت خون و شورش [illegible] و [illegible] حلق و [illegible]
و قی صفراوی و غثیان و تقلب طعام و بدل کشش او ادویه [illegible] سوداوی [illegible] حاره جگر و معده و جهة درد سر و دوار که از بخارات غلیظه باشد

لوف الحیه لوف السبط
لوف الجعد لوفیون
لوقاین لوطوس لوقیا
لوطوس اغریا لوفرلیس
لوبارون لوطوس اغریون
لوقیا لوقافنیس لوهی
لونگ و لوبیه لوره
لون لومری لولا لهو
لهاجوا لهوقوعراقیس
لیف البحر
لیمو

و خفقان

وخفقان سوداوی وغب خالص وغیر خالص وخمار وسموم هوام وادویهٔ قتاله مفید ودر اکثر امور قائم مقام سرکه وجهة برص آبزنست ومضر
عصب وصلب سرفه وباردالمزاج واکثار او در خلاء معده مضعف امعاء است مورث مغص ومصلحش شکر وعسل است وچون جواهر را
با آب لیمو بجبانند حل شود وضماد ودع محلول با آب لیمو ونوشادر در اندک زمانی رافع بهق واثار جلد است وتخم او در دوم گرم ودر آخر
اول خشک ودر دفع سموم مانند دانهٔ ترنج وتفریح او بغایت عظیم وقدر شربتش از یک درهم تا دو درهم است با آب گرم یا شراب وبدلش
ازپوست باشد وخاییدن دانهٔ او رافع عیبی دندانست که از ترشی او بهم رسیده باشد ولیموی نمک پرورده مقوی معده وباعث دفع
آروغ است ولیموی شیرین در منافع بسیار ضعیفتر است ومضر عصب مینت وبدستور آنچه پیوند درخت ترنج با نارنج کرده باشند قریب
العفل اند وهمچنین آنچه معروفست بر کب وچون لیمو را تمامه خشک کرده باشند با وزن او شکر سابند جهة منع صعود بخارات وتفتیح
سده بعدیل وبرگ لیمو در تفریح ضعیفتر از برگ ترنجست لیموپون یونانی حماض است لینوفر نیلوفر است لینس فرز یونانی قلیه است
لینس بلغت لطینی تخم کتانست لیفطیقون کاتم است لیا لوبیا است لینمدخورس ولنباروس یونانی مردار سنج است
لینورجس یونانی لبلاب کبیر است مسمی بحبل المساکین لینوس یونانی نرگس است لیانو کندر است لینج نبیج است ونزد بعضی
نوعی از اقلیمیای مس لیارد بلغت دیلمی اسم ماریقن است لبیکه بخوریست که در هیاکل قدیم مستعمل بوده ماء بهترین آبها آب
باران وبعد از آن آب جاری کثیر المقدار است که بر زمین پاک سرخ لون وزمین سنگدار گذرد وبعید المنبع وتند رفتار وسبک وزن
ومکشوف واز مغرب وجنوب بطرف مشرق وشمال آید وآبهای بد مانند آب نیل وگوگردی وامثال ان داخل ان شود ودر آب نیل
جمیع این صفات موجود است بعد از آن مقطر که مانند گلاب عرق کشیده باشند وآب مقطر که از کوزهٔ سفال تراوش کند بعد از
آن آبیکه جوشانیده بنصف رسیده باشد وآب چشمه کثیر المقدار وآب کاریز وچاه است وتفاوت همهٔ آبها بحسب قلت وکثرت
ومواضع مختلف است وآب خالص در دوم سرد ودر غایت مرتبهٔ رطوبت از آن چیزی نیست واگرچه بسبب بساطت غذای حیوان نمیشود
ولیکن نسبت بروح طبیعی وقوهٔ غاذیه حکم هوا دارد ونسبت بروح حیوانی وقوهٔ ادسیه مادام که آب بوقت مناسب بمقدار لایق
خورده شود باعث حفظ رطوبت غذا از تحلیل وترقیق غذا وبدرقهٔ وصول ان باعضا وغسل عروق واطراف ونرمی بدن وتلیین طبع واعانت
هضم ونضج غذا وتبرید وترویح روح حیوانی در حین قصور هوا ومدر فضلات رقیقهٔ بدنیست بعنوان مرافقه ومضر احشاء ضعیفهٔ بارده وامراض
رطوبی وقروح وجراحات ودبیلات وقولنج است واکثار او وعدم مراعات وقت او مورث سستی اعضاء عصب وضعف احشاء و
هضم وفساد رنگ رخسار ونسیان وبلادت وعروض نزلات وتهییج وثقل حواس وگرانی بدن وسبات وامراض بارده رطوبیست
وشرب آبیکه قبل از انحدار غذا از معده بیاشامند مگر صاحبان معده وجگر حار وبعد از میوهای تازه مورث تکون سوء آکله وامثال انست
وبعد از جماع باعث رعشه وقدر ضعف معده وبعد از خواب مورث اطفاء حرارت غریزی وشرب او ایستاده وبرروی افتاده مورث
ضعف معده است وبدستور ناشتا خوردن او مورث امراض عصب مگر در هوای گرم وایام طاعون وصاحبان احشاء بسیار حار که از عدم
مراعات مذکوره متضرر نگردند ومصابرت بر تشنگی صاحبان مزاج حار را باعث دق واحتراقاتست وآب بسیار سرد مضر سینه وعصب
وصاحبان سده وبسیار گرم او محلل ریاح وموافق مالیخولیا وآب معتدل در گرمی مسکن خارش بدن وقبل از غاسل معده است چون ناشتا
بنوشند وآب نیمگرم ملین طبع ومغثی ومفسد طعام ومورث استسقا وعلل سپرز ونصاعه نجاذب وماغ وجهة ورم حلق وتنقیه معده
ومحرک مسهل وفانابه بلغم وترقیق آن وتشنگی سوداوی وبلغمی شور واعانت دوای مقیی موثر است وآب برف ویخ موافق معده وجگر و
مزاج حار وتبهای حاره ومضر عصب واحشاء ضعیفه است ومصلح آبهای بد خوردن پیاز است وجوشانیدن آنها وباصدف یک وسرکه وبدستور مخلوط نمودن
او با گل وخاک پاکیزه وعرق کشیدن نیز بدین صورت جمیع آبهای شور وتلخ نیز شیرین میشود ومجربست وچون شب یمانی وبدستور زاجرا
در آب اندازند باعث تصفیهٔ انست ماء البحر آب دریا گرم وتند وملین طبع است ومسهل بلغم وورم وجاذب ومحلل وحقنهٔ او باد غنهها
جهة تحلیل شرب گوشت آب مرغ ومرق ماهی ماء الآجام آب نیزار وبیشهزار وامثال ان مولد بلغم ومضعف تبها ومورث امراض
سپرز وسده واستسقاء وزلق الامعاء وذات الریه وتب محرقه وربع ودوالی واورام رخوه وعسر ولادت ورجاست واصلاح او بجهه

لیموپون لینوفر لینس فرز
لینس لیفطیقون
لیا لینمدخورس
ولنباروس لینورجس
لینوس لیانو
لینج لیارد لبیکه
حرف المیم

ماء البحر
ماء الآجام

استسقا گذشت ماء النز آب سبزه زارها ودر بیشه مانند نیزار است ماء المالح آب شور موجب لاغری ومفسد خون ومولد جرب وحکه ودوالی
مسهل وبعد از مداومت قابض است ومصلحش شیرینیها وچربیها ومخلوط نمودن او با آرد جو بوداده ویخ ماء الزاج آب تلخ مفتح سده وملطف
اخلاط غلیظ ومفسد خون ومصلحش عسل وشکر وسکنجبین مطبوخ است ماء الکبریتی آبیکه در زمین گوگرد دار آید وآن گرم میباشد ومسخن ومجفف
ومسهل ومبوس ودر وجهة نوء وبهق وحکه وجرب وتقشر جلد ودرد مفاصل وریاح بارده وتنخوص وسپرز ودرد جگر وزانو وسعفه
وتعقد عصب وجراحات گزیدهٔ سباع نافع وشرب او مضعف معده وباصره ومسخن بحرانست ماء الحمات آبهای گرم زاجی
وشبی ونوشادری وکبریتی وبورتی میباشد وکبریتی مذکور شد ومجموع او محلل وقوی بند وقریب بکبریتی وزاجی وشبی قابض ومانع تولد قمل
وشرب قلیل او حابس قی است وزیاده او بغایت مضر است ماء الزفتی آبیکه از معدن زفت وقیر خیزد وشرب او منفخ
ومسخن بدنست وسرخ کنندهٔ رخسار وجهة قروح کهنه مفید ومورث قرحهٔ امعاء وامراض حاره ومصلح او اغذیهٔ مرطبه ومنع عرق وگل
ارمنی است ماء المعادن آبیکه از معدن مس خیزد ویا مس تفته در او انداخته باشند جهة جوشش دهان وورم لهات ودرد گوش
وتقویت اعضاء ضعیفه نافع وشرب او خطرناک است ومصلح آن بدستور آبی قی است وآبیکه در او سرب تفته انداخته باشند مولد قولنج
وجهة باسور است وآب تفته بقلعی بمرتبهٔ او در بد نیست وآب تفته بطلا ونقره مقوی معده ودل ودماغ ومعین نقوظ وجهة خفقان
ومالیخولیا نافعست وآب تفته باهن مذکور شد ومجموع آبهای معادن موجب عسر تولید ماء الشعیر در شعیر مذکور شد ماء الخلاف عرق
بید است ودر خلاف گذشت ماء الهرامج عرق بید مشک است ودر خلاف بلخی مذکور شد ماء الورد گلابست ودر ورد مذکور شد
ماء القداح عرق شکوفهٔ نارنج است وعرق بهار گویند ودر نارنج مذکور خواهد شد ماء الزهر بلغت مصر اسم ماء القداح است ماء الکافور
در کافور گذشت ماء الکشک در کشک گذشت ماء النون شامل صحنات وماتونست ماء الفراطن مالی قراطن است ونزد بعضی اسم شب
ماء المقطر آبیکه از کوزهٔ سفال ترشح کند ماء الزجاج مسحوق مینا است ماء الجبن جبنیه نون زرداب شیر است که از شیر بریده ومنعقد از
پنیر مایه گیرند وطریق شرب او در دستور اول مذکور است واو جالی وغسال ومرطب وملین ومفتح است وجهة علل حاره وسوداویه والتهاب ومالیخولیا
وجرب وحکه وماء العسل واحتراقات وحرقة البول وضعف گرده وحصات نافع باید بزرا تعلیف بمبرد او مرطبات مثل کاسنی
وخیار وامثال آن نموده وبا ادویهٔ مناسبه آشامند وسواد محترقه وسوداویه تعلیف شاهتره وامثال ان نموده وهر یک از سفوف وشربتها و
حبوب در دستورات ثانی مذکور است ماء اللحم عرقیست که از گوشتها گیرند واو لطیف ومقوی دل وارواح حیوانی وطبیعی ونفسانی وزیاد
کنندهٔ خون ورافع ضعفی که از امراض وخوردن مسهلات وفصد وجماع وامثال ان بهم رسد وطریق اخذ آن بحسب اشخاص مختلف
میباشد وقوی ترین گوشتها در این امر برهٔ یکساله است ودر بعضی از لحوم کبک ومرغ ومانند آن ترتیب میدهند ودستور انکه
گوشت ورق کرده را از استخوان وچربی جدا سازند ودر انجه بجد نگه با آب یکسان وآب غلیظ کرده پس عرق بکشند واگر تقویت
زیاد مراد باشد لحوم را با قرص سیب از به وسیب وادویهٔ عطریهٔ بارده ودر مزاج بارد مثل پوست ترنج وامثال آن لطیفه طبخ دهند وتقطیر
نمایند ماء الرماد آب خاکستر است واختلاف قوهٔ آن باختلاف اصل واست چه آب خاکستر نوعات واشجار حاره قوی تر میباشد و
مجموع او گرم ومعفن ومحرق وجالی ومجفف است واستعمال او در خارج جایز است نه شرب آن مگر قدر بسیار قلیلی وآن زنده
گوشت زیاد در جمها ومنقی ومجفف آن ومطول او جهة درد عصب وفالج وحقنهٔ او جهة قرحهٔ امعاء نافع وشرب بسیار صاف وبقدر نیم مثقال
جالی معده وقصبهٔ ریه وحابس قی وغثیان واسهال رطوبی ومخشن ومصلح او روغن بادام است ونیم وقیه آن جهة خون جامد وحضور صاحب
ضربه وسقطه در شکم منجمد شده باشد وجهة رفع سمیت گزیدن رتیلا مفید است ماء القراطن اسم یونانی مالی بمعنی عسل وقراطن است
وماء القراطن که مستعمل اطبا است معرف واست وآن عبارتست از عسل که دو جزو آب باران ویا آب صاف با یکجزو عسل جوشانند
تا ثلث بماند ملین طبع ورافع قی واذیت ادویهٔ قتاله وفواق بلغم ومقوی اعضاء بارده ومقوی اعضاء نازله ومعده وجالی ومنضج بلغم غلیظ
ومقوی اشتها ومدر بول وحیض ورافع ضعفی که از جماع باشد ومضر اورام حاره احشاء وصفراوی مزاج ومصلحش رب میوهای ترش وقدر شربتش تا سی
مثقالست ماء الحمیة انیست که از بلاد چین وهند آرند غلیظ وسیاه وبدبو وگویند از نوعی ماهی حاصل میشود در سیم گرم وخشک در

ماء النز ماء المالح
ماء الزاج ماء الکبریتی
ماء الحمات
ماء الزفتی
ماء الشعیر ماء الخلاف
ماء الهرامج ماء الورد
ماء القداح ماء الزهر
ماء الکافور ماء الکشک
ماء النون ماء الفراطن
ماء المقطر ماء الزجاج
ماء الجبن
ماء اللحم
ماء القراطن
ماء الحمیة

وطلای او رافع قروح و آثار و حکه و جرب و خوردنش لثه و شرب یک درهم او جاذب ... عصب
و عروق پاره شده ... ماتون نباتیست ... اسم ... مارالنون نامند گرم و خشک
و حفظ او ... اخلاط غلیظه ... و قروح ... و طلای او ... جراحات کهنه مفیدست ماست اسم فارسی لبن
المخیض است ماهو دانه اسم فارسی دانه نباتیست ... و حب الملوک نامند و غیر حب السلاطین ... ساقش قریب بذرعی
و ... برگ ... بادام و برگ ... زرد ... و گلش زرد ...

[illegible]

و ریشهای باریک شبیه بموی و نبتش نزدیک آبها ... و زرد مایل بسبزی ...
بسبزی میباشد و تخمش شبیه ... در آخر سیم گرم و خشک و قوتش تا ... سال باقیست ...
یرقان و ... غلیظ و طلای او ... کلف و ... جرب ...
دماغ و اکتحال او جهت ... و ظلمت ... مفید ...
مارگیاه اسم فارسی نباتیست قریب بذرعی برگش شبیه ...

[illegible]

افروخته و در چشم چکیده و در موضع عمیقه سخت بندد او محاذی ابهام است که هشت و چون حرارتش کم شود تبدیل بدیگر شود تا حرارت او محسوس در ورک کردد و محرق و غیر محرق و با عسل جهت درد مفاصل بارده و با سرکه جهت حاره آن و طلای مطبوخ او با بول اطفال جهت قولنج بلغمی و ریاح غلیظه و تحلیل ماء صفر و با شراب و جلبه جهت تحلیل اورام سفید و طلای سم سوخته او با سرکه جهت داء الثعلب و سنون او با خل او دمک سنک جهت رفع زردی دندان و عفونت لثه و با سرکه جهت ثاليل منکوس و بخور او جهت کریزانیدن حشرات نافع و شرب سم سوخته بزرز با عسل جهت رفع بول در فراش مجرب دانسته‌اند و قدر شربتش تا ۲ درهم است و اکتحال زهرهٔ او رافع غشاوه و طلای او جهت داء الفیل و نوشه سفید و زهرهٔ بز کوهی یاد زهر سموم هوام است و جگر بز سیاه را چون شرحه کرده زهرهٔ او را با مخلوط کرده و دار فلفل و زنجبیل پاشیده خوناب سرشته کباب او را در چشم کشیده جهت شبکوری مجرب دانسته‌اند و چون کرده او را شرحه کرده و کوکرد در آن پاشیده کباب نمایند و آب سرشته او را برمق طلا نمایند در روز زایل کند و از مجربات شمرده‌اند و بلیموس و اغازیمون کویند که چون خصیهٔ بز را شکافته و زراوند مدحرج و نظرون و زیره بر او پاشیده خشک کنند یکمثقال او جهت کرم بهرور و درد جگر و درد مثانه و مداومت او جهت تقویت باه عجیب الاثر است و چون با بوره و صعتر خشک کنند یکمثقال او با سرکه عنصل رافع سپرز است و چون بز نر چهار ساله که در فصل اول رستنی انکور رد سخنبوده خون اول و آخر را نگیرند و خون وسط را در ظرف سنک بگیرند و بعد از بسته شدن ریزه کنند و در روی کاه و غربال در سایه خشک نمایند و او را پسته نامند در ریختن سنک کرده و مثانه بعد ملیت و چون شاخ و سم بز را با ترب و عسل و بعد انجیر تقطیر کنند معادن و جمیع اشیاء صلبه را نرم سازد و چون سم او را حل نموده مداد در غایت سیاهی است و پوست سر بز غاله کرمی و ذبح آن بر سر صاحب سرسام و اختلاط ذهن نعاس مفید و ضماد مغز سر او مرطب قوی و ملین دماغ و اعصاب است مالک الحزین بفارسی بوتیمار نامند و از طیور آبیست کردن و پاها دراز و کوچکتر از کلنک و سفید و در کنار آبها مجاور و سر بزیر افکنده میباشد در دوم کرم و خشک و گوشت او محرک باه و مقوی کرده و غلیظ و مولد ریاح و مصلحش ادویهٔ حاره و طلای پیه او جهت خون بواسیر و ضماد خون او در حمام جهت منع نزلات مفید است مار ماهی شبیه بمار و زیاده بر سر سپید و از دنباله تا سر از دو جانب نقطه دار است و بعد آب مانند سایر ماهیان نمیاید کرم و نخشا و مهی و جهت درد کمر و تحلیل ریاح و قطع سیلان خون مفید است مالنیا لوس مالیا است مازر مازریون است ماهفود مانقدونس است مانطریا زجاج الاناسکفه است مارانش و مارنون اسم رازیانه بری و بستانیست ماموان عافت است ماذیقون سونانی بقلیست مائة الراس اطرا طیقوس است ماقن سونانی بسباسه است مارسیقا سونانی اترجیست ماساج سونانی اسم مغز سر است ماکس لوقا سونانی دمارون مر ماحور است مالینوریون و هلینوس خرنوب سیاه است مافاریون دلبوشت مالاشیرون سونانی و ماهیان ساد جیت ماقرطالیقرات مالی اسم بونانی عسل است مانیوقلن بادرنجبویه است مالوتیون نبات قنات است ماشیا ارغاموتیت ماقدونیا فطراسالیون مانی رودیان اسم فارسی روبیان است ماویان اسم فارسی ماکنت ماه پروین اسم فارسی جد وار است ماهیه مینی هدار اسم فارسی ذلفین است ماهی اسم فارسی سمک است ماهی شور اسم فارسی سمارس است ماهی مرکب اسم فارسی سپیا است ماهی پرنده اسم فارسی شفنین بحریست ماهیابه اسم فارسی صحنات است ماذو بفارسی عفص است مار بفارسی حیة است مارچوبه بفارسی طبوییت ماهی زهرهٔ کوهی اسم فارسی قلوس است ماملا بلغت اصفهان حرد و نست و در شکارین ماهچه کور نامند ماستو چیچکی بترکی کسکیج است مالنک اسم هندی یاقوت است ماجوبل بهندی عفص است مالکی بهندی ذبابست ماریا نانیا بهندی راسخت است مانتی بهندی طین است مائی بهندی ثمرة الطرفاست مان بل بهندی جوز القی است ماحلیک بهندی نوعی از مشک است منگع بناوار جست متی نتبلع است متر بهندی کرسنه است متهابهندی مغنیه شیر سنست متا سرین بهندی جدوار است متا کهابهندی میش است متاکونت بهندی قسط شیرینست متنان متاز شنته اسم عربی نباتیست که کرم دانهٔ مرد او است و آن دو قسم بحری است خبا بقدر دوزرع و سفید و درشت و برکش شبیه برک مانند بون و از آن بار تخم و با رطوبت چسبنده و کلش سفید و ما بین کل و فرش سرو دیگر شبیه تخم مورد مایل بکبود و بعد از رسیدن سرخ میشود و پوست او صلب و سیاه و مغزا و سفید در طعم و ده مانه نیز نامند در سیم کرم و خشک و برک و تخم او مستعمل است بقدر نیم درهم او با حریر ما مسهل قوی بلغم و قتام کرم و مانع صعود بخارات بدماغ و طلای کوبیدهٔ او در بدن با عث ادرار عرق بسیار و مطبوخ او با زفت جهت جرب

دقو باد و حیتیه و مقوی نور باه او کشنده موش و مورث سحج و جهت عظم ورم حار و برک او در افعال مثل تخم او و در سرکه خیسانیده او جهت استسقاء بغایت مفید و بلیغ بالذات و مدر مسهل برقی و ضمول او و قاتل جنین و مخرج آن و مسخن فرج و سوق جماع و ملذذ آن و دافع رطوبات فرج و معین حمل و قدر شربتش در مطبوخات تا ۳ درهم و با بدیا روغن بادام و صمغ عربی استعمال نموده و در مواضع بسیار سرد بسیار کرم و ضعیف الابدان جایز نیست و قسم دیگر او در مصر کثیر الوجود و منبت او کنار آبها و در بحر او بانش بقصدوس سر و حیزری و برکش مانند برک اهل و در نهایت سم و کلش زرد و ماریکت و تخمش مایل بسفیدی و سفید تخم انجره در سیم کرم و خشک و یک قیراط خیسانیده در سرکه با شهد و روغن بادام مسهل افعال کرم ما صفر و بلغم خام و سوداء و منقی زخمهای کهنه و رافع کوشت زاید و در سایر افعال مثل اوست مثلک سوس است مثلث مغرور است مثلث آب انکور است که دو ثلث او بسوزد و یک ثلث او بماند نافع و او قریب بخمر و مولد خون صالح و مقوی هاضمه و موافق صاحب آبله و حصبه و ذات الجنب و ذات الصدر و مقوی باه و محرورین و اکثار او مضر محرورین است مج نفنج ماش است مجنج قسمی از عنب الثعلب است مجری برادو ملام اسم هندی سخت مجنب اسم هندی فوه است محری اسم هندی فنفنین است محنج معا کل خوش نظر مانند نوعی از یاسمین و در دوم سرد و خشک و فایزی رافع اسهال و سیلان خون و جهت زخم تازه و عصاره او جهت کرم کوش و قرحه و درد آن نافع است محموده سقمونیا است محلب درخت حب المحلب است که ذکر شد محروث بیخ انجدان است و اعم از بیخ کوله برک انجدان مفید است و از بیخ کماه که انجدان سیاه باشد محاجم بلغت اندلس محلب است مخ زنده تخم بزغنت مخلصه اسم نباتیکه استعمال و خلاصی از سم هوام میدهد و لهذا باین اسم نامیده‌اند و تجربت است لکن مختلف الشکل میباشد و هفت قسم او در مشاهده نموده‌اند و مجموع او با تلخی و کل همه انواع او بتلخی و کوس و شبیه بنجم میباشد و بعضی اشجار ساق و برک مانند برک کرفس و از آن زرتر و از اول تا آخر آن ششق و حینیه الحه شاخ او در از کرده و برک او بزه زر میشود تا سحبه برک کتان و کلش کبود و منکوس و بعضی کلش ما بین کبود و سرخی و قسمی از زرد دیزه و کل سفید و بارزردی و باندک سیاهی و این قسم را سس الهه نامند و قسمی حاد قدر بقدر دو شبر تا یک شبر باریک و سبز در شاخ و برک و کلش شبیه بصورت عقرب و کبود نیز یک و قسمی را ساق مربع و برک مدور و مشقوق و شبیه برک بادرنجبویه و قسمی کم برک و شاخهای او صلب و اغبر و در آن قسمی زغبی نفس شبیه بیابونه اما در زرد و قبه مثل بابونه اوراق ریزه ندارد و در بلاد شام کثیر الوجود است و بهترین او قسم اول و انجد در اراضی صلبه آب روید و قوتش تا بیست سال باقیست در اول سیم کرم و خشک و شرب او قبل از سم و بعد از آن رافع ضرر است و در نفع قولنج با مصطکی عجیب الفعل جهت تحلیل اخلاط لزجه و کمر و مفاصل و ورک و تقویت معده و جگر و سپرز و حصاب مفید و قدر شربتش یکمثقال است و چون در روز اول تحویل آفتاب بحمل ۳ عدد از تخم او بقدر یکمثقال بنوشند در اثنای آن سال سمی ضرر نرساند و عرق مخلصه محلل و ملطف و رافع قولنج ریحی و مقوی اعضا رئیسه و موافق مبرودین است و بعضی در تریاق فاروق قائم مقام فمرد انسته‌اند مخ مغز استخوان را نامند کرم و تر و ملین و کثیر الغذا و مسمن و اکثار او مفسد اشتها و مورث غثیان و مصلحش صعتر و دار چینی و در محرورین مورث سنه است و طلای او جهت صلابت عصب و تریخ و شقاق نافع و بهترین او مغز ساق و قویترین او در اطلیه از کاو است مخیض بفارسی دوغ نامند و بترکی ایران و بهترین او تازه اسیکه دهنیت او را با تمامه گرفته باشند در دوم سرد و در رطوبت اول عاطف و مسکن غلیان خون و محرک باه محرورین و مشهی و مسمن و مطفی حدت سمومات حاره و جهت دق شیخی و معدهٔ حار و التهاب جگر و با خبث الحدید و اطریفل جهت تقویت معده و داغ کرده او با سنک و آهن تفته جهت اسهال و مقوی صفرا و مخصوصا با طرثیث و قوابض مطبوخ او با برنج و آرد جو بوداده بهترین اغذیه صاحبان اسهال حار و جهت تسکین و در رنگ با نان خشک از ربع رطل تا نیم رطل با بدداد و در دق تا نزار زیاده از ده آن جایز ندانسته‌اند و چون تخم خرفه را کوبیده با دوغ تنقیه تا ۳ مرتبه کرده و خشک نموده باشند شرب اندکی از آن رفع تشنگی و خواهش آب تا چند روز میکند و از اسرار مرتاضین است و دوغ در شهای کلطے متعفن میکردد و اصلاح آن بنقی و شربت سکنجبین سفرجلیست و چون در معده با ارد ترش شود مورث دوار و غشی کردد و اصلاح او با فلافلی و جوارشات است مخاط الشیطان چیزیستکه با بعضی احجار میباشد و دشت نیسوز رد و ضماد او در تحلیل و ردع اورام حاره و بارده قوی الاثرات مخلص الاکبر اسم معجونیستکه یونانی سوطیر نامند مخیطا و مخاطه اسم عربی سبستان مداد بفارسی مرکب نامند و عمل و قام او در دستوراتست مذکور است و مراد اطبا قسمی از اشکه از دود درخت صنوبر یا دوده روغن تخم کتان

وصمغ عربی و با غراء الجلود و زاج زرد ساخته شود در دوم گرم و خشک بخلاف مداد هندی که او سرد و خشک است و از اجزاء درخت فوفل میسازند و
طلاء مداد هندی جهت اورام و دستی اعضاء و بر کف پا جهت جذب حرارت تب و سعوط و ضماد او بر پیشانی جهت رعاف نافع است و غیر هندی او
جهت منع ریختن موی و التیام زخمها و با سرکه جهت سوختگی آتش مفید و بعد از تطلیه رفع نباید کرد تا خود بنفسه رفع گردد و دیسقوریدوس گوید که
مداد با آب سرد رافع سم عقرب است مداد اسم حمراست مدمل الجراح اصابع فرعون است مرزنجوش معرب مرزنگوش فارسی و غیر اذان الفار
است چه اذان الفار برگ او شبیه بگوش موش نیست و از جملهٔ ریاحین خوشبوست و در فارسها زرع میکنند برگش طولانی و کم عرض و گلش سفید مایل
بسرخی و تخمش مانند تخم ریحان و شفاف است و مؤلف مغنی اشتباه نموده که اذان الفار دانسته و مؤلف اختیارات اشتباهات زیاده بر
آنست که در اینجا باو تصریح باید نمود در آخر دوم گرم و در اول خشک و در افعال بهتر از سبز و محلل و ملطف و جالی و جاذب و مدر بول و
حیض و مفتت حصات و مفرح و مسخن اعضاء و مجفف رطوبات معده و امعاء و جهت مغص و قولنج ریحی و استسقاء و سده جگر و سپرز و دماغ و جهت
خفقان و وجع الفؤاد و مالیخولیای مراقی و لقوه و درد سینه و سرفه و ضیق النفس و ریاح سپرز و درد سر و شقیقه و حبس کام و عسر بول و احتباس
حیض و شرای بلغمی نافع و طلاء او با حنا در حمام جهت درد سر بارد مجرب و برگ خشک او با عسل جهت آثار خون منجمد تحت چشم و با سرکه جهت گزیدن
عقرب و جهت کلف و بد بوی عرق و با موم روغن جهت استرخای عصب و ورم بلغمی و با مغره جهت ورم حار چشم نافع و با بزر البنج جهت ورم انثیین
مجرب و بوئیدن او جهت سده منخرین و دماغ و تقویت مستی شراب و منع خمار و سعوط آب او جهت تنقیهٔ دماغ و لقوه و صرع و خوابیدن او
با نمک و فرو بردن او جهت رفع سیلان آب دهن و اکتحال آب او جهت ابتداء نزول آب و ضعف باصره مفید و مالیدن آب او در موضع حجامت
رافع اثر زخم آن و فرزجهٔ او مدر حیض و قدر شربت از جرم او تا ۲ مثقال و در رطوبات آن ۷ مضر گرده و مصلحش کاسنی و تخم خرفه و بدلش سوسن آسمانی
و روغن مرزنجوش که آب او با شل او روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند جهت فالج و رعشه و کزاز و شقیقه و درد سر بارد و تحلیل ریاح و تفتیح
سده و گرانی سامعه نافع و بخور مرزنجوش رافع مضرت هوای وبائی و گریزانندهٔ هوام است مران بفتح اول و تشدید ثانی درختیست
در بلاد مغرب و روم و هند و جمیع اجزاء او تلخ و بسیار بلند و رعنا و نرم و گرههای مانند بندهای نی و میان و از آن نیزه میسازند و مشهور بنیزه
نی است و نزد بعضی مران و مالیا یکیست و بقول صحیح دارد چه در افعال قریبند و نزد بعضی مران قرانیا است و این اصلی ندارد چه
مران را برگ شبیه ببرگ نوشت و برگ قرانیا شبیه ببرگ ترنج و از آن کوچکتر است و درخت او بسیار بلند نمیباشد و ثمر قرانیا لذیذ و ثمر
مران شبیه بثمر او و با عفوصت بسیار است در دوم گرم و خشک و بعید هم برگ او و ثمر او رافع هوام و محلل ریاح و مدر فضلات و مقوی معده و
ثمرش مانع تخمه و کماد سوختهٔ او رافع سوختگی آتش و طلاء پوست سوختهٔ او با آب رافع جرب متقرح و سعوط سایر اجزاء او قاطع رعاف
و فرزجهٔ او حابس حیض و ضماد سوختهٔ او را با سوختهٔ پر سیاوشان جهت دراز کردن موی مجرب دانسته اند و گویند نشارهٔ چوب او بقدر دو
درهم کشنده است و مالیا را نیز همین اثر است فتامل مراب منجمد درختیست مغربی شبیه بدرخت مغیلان و خاردار و از زخم کردن درخت
و گرفتن آب سایل آن حاصل میشود و در اول ترشح سفید است و بعد از خشکی رنگین میشود و بسیار تلخ است و بهترین او مایل بسرخی و شدید البوی
و سبک وزن و زود شکن صاف است که بعد از شکستن در او سفیدی شبیه بناخن چیده باشد و تقسیم با مرصاف نامند و آنچه در ساق درخت
مانند صمغ منجمد گردد مسمی بمر البطارخت و آن ردی میباشد و در خوبی قائم مقام قسم اول است و آنچه آب افشردهٔ اجزاء درخت را خشک کنند
بسیار سیاه و بد بو و شده و قتالست و شرب او جایز نیست در آخر سیم گرم و در آخر دوم خشک و قوتش تا ۲۰ سال باقیست و منضج و محلل
ریاح و اورام و با قوهٔ قابضه و مجفف بی لذع و شرب او مسهل ما و صفرا و با ترمس مدر حیض و مسقط جنین و کشندهٔ کرم شکم و با تخم نیم برشت
نیمدرهم او رافع سیلان منی و حیض و از مجربات و جهت سرفهٔ کهنه و عسر النفس و درد پهلو و سینه و اسهال مزمن و قرحهٔ امعاء و درد گرده و مثانه
و نفخ معده و مغص ریحی و بلغمی و درد رحم و خنازیر و مفاصل و ورم سپرز و رفع مضرت سموم بارده و طلاء او جهت گزیدن هوام و درد سر مزمن
و با نب مانعی جهت بدبوئی زیر بغل و کنج ران و فرج و با روغن زیتون و لادن جهت ریختن موی و با سلیخه و عنصل جهت ثالیل و کلف و با آب ترنج جهت
جرب و سعفه و با سرکه جهت قوبا و ضماد او با روغن زیت رکابی بر ابهام پا راست گویند جهت محرک جماع است که تا زایل نکنند تسکین نیابد
و طلاء او جهت حفظ جسد میت از تعفن و تعفن زخمها بغایت موثر و با حیوان صدف جهت التیام زخم عصب و رویانیدن گوشت بر استخوان

مدمل الجراح مرزنجوش
مران
مراب

دغروف و با سرکه و آب چغندر جهت فتق و ادره و با آب ترب جهت خون منجمد تحت جلد و با کوکرد جهت جرب و اکتحال او با ادویهٔ عین جهت
جهت بیاض چشم خصوصا با آب شقایق النعمان و با فلفل جهت ضعف بصر مجرب و با عسل جهت سلاق و با شیر زنان جهت رمد و با آب ملیه و گلاب جهت
قرحه و با آب عدد جهت دمعه و جرب و حمول او با کندر و زعفران و افیون جهت زحیر رطوبی از مجربات و مضمضهٔ او با شراب و روغن زیتون
جهت تقویت دندان و لثه و تعفن او و با سرکه و عسل جهت خون بن دندان و ذرور او جهت قرحهٔ سر و بر زخمها خصوصا چون قبل از آن زخم را با آب
باریک بشویند و فتیلهٔ او با افیون و چغندر و ماش جهت درد گوش و تنقیهٔ چرک و التیام زخم او و سعوط او با آب مرزنجوش جهت منع نزلات
و با آب نعناع جهت بدبوئی بینی و حقنهٔ آن با آب حلبه جهت صلابت رحم و با آب نعناع جهت بدبوئی آن و رائحهٔ آن مسموم است و مصدع
و باعث سده و مضر شانه و مصلحش عسل و قدر شربتش از نیم قیراط تا نیم درهم و بدلش صمغ بادام تلخ است و نزد جالینوس قصب الذریره و قسط
تلخ بوزن آن و نزد بعضی بدلش سوسن و چغندر و فلفل است بحسب مراعات امراض و دودهٔ او بطریق از او و مجفف و مقوی و در افعال مثل
او است مرطوس اسم نبطی درختیست بقدر درخت انار و برگش جاریکی و بهم چسبیده و با رطوبت چسبنده مانند عسل و شیرین و تلخ در سیم
گرم و خشک و طلاء او رافع سموم و سوختهٔ او را که ۳ بار در حمام بمالند رافع جرب و ده و قیراط از آب او بعد از دو روز قاتل است و سنون او
جهت تقویت لثه و جراحات و ذرور خشک او جهت التیام زخمها و تعلیق او جهت عسر ولادت موثر و در فلاحه مذکور است که برگ او را
غرس کنند درخت سپستان میروید و چون شاخ او را دفن کرده آب دهند بعد از چهل روز قطر بار میآورد مرار بضم اول و تشدید ثانی
اسم عربی خاریست که در اواخر بهار میرسد و در مصر بریه و دربه نامند برگش مانند برگ چغندر و مایل بسیاهی و ملاصق زمین و در زمستان
مانند درخت شعبها از یک بیخ میروید و گلش زرد و در آخر خاردار و شبیه بکاعی میشود و در آن تخمی مانند تخم کافشه و بسیار تلخ و قوتش
تا چهار سال باقیست و ساق او را پوست باز کرده میخورند و نبتش میان زراعات و جای نمناک و چون شتر را فربه میکند لهذا شوک الجمال
نیز نامند و در حرارت معتدل و در سیم خشک و نایب مناب عصی الراعی و کاعی و مدر بول و آب او منقع سده و جهت ضعف جگر و علل قضیب
ریه و تبهای کهنه و جرب و حکه و درد پهلو مجرب و با نانخواه و زجاج جهت سنگ مثانه و عسر بول و ضماد او جهت رمد و سنه دانهٔ او با شراب جهت
سموم نافع و مصدع و مصلحش کثیرا و شربتش تا ۳ درهم و از آتش تا یک وقیه است مرد اسم حبشی است و انواع او را هر یک نامی مخصوص بر
آبرون و خزامی و اقحوان و لسان الثور نیز اطلاق میکنند و از مطلق او مراد نوع خوشبو است که مرماحوز نامند و اصناف مرد چهار است
و نزد بعضی پنج است و صنف پنجم را سرو دانسته اند و ظاهر آن آبرون باشد و از نوع مرد نیست و نوعی از مرد کم بو میباشد نسبت بمرماحوز
داود انطموسا نامند و کبیرا مر و تلخ و آن مرماهوس است و یکی را دار ریک نامند و آن مرماطوس است و مرمازاد و ماسر جویه چهار نوع او با اردین
و مرماطوس و مرمازاد و مرماحوز نامیده اند و نزد جالینوس مجموع اصناف آن گرم و خشک و محلل ریاح و بلغم و مفتح سده و مقوی معده و منضج اورام
صلبه و در ملین و مدر بول و عرق و رافع ریاح جوف و استسقاء و درد اعضاء و تخم آن لعابی و ملین طبع و بوداده او قابض است خصوصا با تخم
حماض و رافع اسهال دموی و قرحهٔ امعاء و سحج است و نزد محمد بن زکریا تخم مرو در دوم گرم و در اول تراست و گویند چون قطرهٔ آب برادر بخته
و با خشت بمالند و لعاب او با اندکی روغن یاسمین سه روز ناشتا بیاشامند شرای سوداوی را بالکلیه رفع میکند و مجرب است مرازاد
بفارسی مرو آزاد نامند ماسر جویه گوید که آن بیخ شاخ باریک میروید و بقدر شبری و قریب بجعده و زغب بحدیکه گوئی از ساق تا آخر در میان
پنبهٔ محلوج بسیار قیقی است و گلش بنفش مایل بسرخی و ریزه و از ساق تا آخر بار بر ابهامی ریزه تنگه و بسیار خوشبو و حقیر در جبال فیروزکوه
بسیار مشاهده کرده ام اخذ نموده و بطوالیس خشکی او را اکثر از گرمی دانسته و او مدر حیض و مقوی اعضاء و محلل ریاح و رافع امراض باردهٔ رحم
و جگر و معده است و سعوط آب او با روغن بنفشه جهت سده و تقویت دماغ و صداع بلغمی مفید مرماهوس بفارسی مرو سفید و مرو تلخ نامند
نبات او شبیه بمرماحوز و برگش شبیه بلبلاب و از آن کوچکتر و گلش مایل بسفیدی و تخمش مدور بخلاف سایر اصناف که طولانیست و مراد از مطلق
تخم مرو تخم این صنف است گرم و خشک و نزد بعضی معتدل و مجفف و مفرح و در همهٔ افعال مانند مرماحوز و شکوفهٔ او را امین الدوله مرو
و ترد انسته است مرماطوس معرب بریست و قسمی از مرو سفید و بفارسی دار ریک نامند بنابراین مانند مرماهوس و برگش شبیه ببرگ خبازی و از آن
کوچکتر و با تشریف و در افعال مانند مرماحوس است مرماحوز برادر جهله و معجمه مرو چسبیده است و بفارسی مرو خوش گویند ساقش زیاده

مرطوس
مرار
مرد
مرازاد
مرماهوس
مرماطوس
مرماحوز

برشری و باصلابت و برگش باخشونت مابین تدویر و درازی و مابین تیرگی و سبزی و مایل بر اغبری و خوشبو و ملاصق ساق و طعمش تلخ و با عفوصت
و تخمش بغلاف قریب بتخم کتان و گلش مایل بتیرگی و زردی و در آخر دوم گرم و خشک و مقوی معده و امعاء معین ستر شراسیف و مفتح
سده دماغی و جهت خفقان سوداوی و قی و غثیان و ضعف جگر بارد و با شراب جهت درد رحم و درد حوامل و بدستور بطول طبیخ او
جلوس در آن و فرش برگ تازه آن در حمام بهترین ادویه صاحبان درد اعضا و ریاح ظاهری و باطنیست و قدر شربت از برگ و گل و تخم او
تا دو درهم و از آتش تا یکوقیه و مصدع و مصلحش مورد و بدلش بادرنجبویه است مری اسم عربی و مشتق از مری است و بفارسی آبکامه نامند و از
ادویه قدیمه و اختراع اطبا کلدانیون است ماده او را افوج نامند و نان ساخته در تنور بپزند و او را باهم وزن او فودنج و مثل آن نمک
در ربع او را زیانه و تخم مبرودین قدری تخم کرفس و دارچینی و قرنفل و غیر آن با آب خمیر کرده و بهترین او آنست که آرد جو و فودنج بری را
در تابستان خمیر کرده چهل روز در آفتاب گرم بگذارد و هر روز بر هم زنند و آب بدو پاشند تا سیاه و شیرین گردد و بعد از آن در آب
حل نموده و صاف او را در شیشه کرده چند روز در آفتاب بگذارند گرم و خشک و هاضم و مشهی و دافع تخمه و مفرح بهاء و ملطف
غذای غلیظ و مسخن معده و جگر و مجفف رطوبات معده و امعاء و جهت کرم معده و اخلاط لزجه و ادرار فضلات و شربش و چند روز با
قدری نمک جهت لاغر کردن بدن از مجربات و جهت خفقان و جهت قرحه امعاء و قولنج و درد ورک و نطول او جهت قروح خبیثه و غرغره او جهت
ورم لهات و لوزتین و جذب بلغم دماغی و رفع نقصان ذائقه مؤثر و مضر سینه و سرفه و بواسیر و صاحب فارش بدنست و مصلح او لعابها
و چربیها و شیرینیهاست و قطور او در چشم مانع بروز آبه و اگر بروز کرده باشد رد آن از مجربات دانسته اند و بالفعل ابکامه مشهور در بین
بلاد که بجای مری استعمال میکنند بجای آب ساده ابکامه را در سرکه حل نموده در آفتاب میگذارند و او را قوت مسهله ضعیف و قوت
تفتیح غالب و مفرح امعا است و در خفقانها استعمال او جایز نیست و در صفاهان بجای سرکه در شیر حل میکنند و معروفست بکوه و در جرح
کاف مذکور شد مرسیطس سنگیست سیاه مخطط و سبک و بعضی آن لاجوردی و چون بسایند رایحه قیر از او ظاهر میشود و از مغرب آرند
و ضماد او جهت نمله و شربش جهت شعیرا و ذخیره و وجع المفاصل مجرب دانسته اند مرداسنج معرب از مرداسنگ فارسی است و او از سرب و قلع و
سایر معادن سوای آهن بعمل میآید و معمول او از رصاص ابیض و اسود است غیر معمول و مایل بحجری و در آخر سیم خشک و معمول او سرد و
خشک و سفید کرده او الطف و اقویست و طریق ساختن او و احراق و غسل و سفید کردن او در دستورات مذکور است و اقسام او سم قاتل با
قوت محلله و قابضه و مغری و بغایت مجفف و سدد و حابس و برنده گوشت زیاد و رویانیدن صالح آن و التیام دهنده زخمهای عمیق
و چون در سرکه کنند ترشی از او زایل کرده قریب بشیرینی عمل سازد و طلای او با آهک سیاه کننده جلد و سفید کرده او در خفقانها حابس اسهال
قروحی و تجحی است و جالی کلف و مسکن حدت ادویه شدید و جهت دفع بدبوی اعضاء و عرق و منع ادرار عرق و سیح و جلدایست مؤثر است خصوصا
روغن گل و مورد و طلای او با روغنهای مذکوره بر حوالی قلب و زیر بغل مانع ریختن مواد است ... ل و جهت رفع آثار و حکه و جرب و تحلیل خون های
تحت جلد و خونهای منجمد ... آب گرم و یا سرکه و روغن زیتون جهت قمل و بعد اکتحال جهت سلاق و جرب و ناخنه و قرحه سفید و چون با روغن
زیتون بسیار بجوشانند تا غلیظ شود بهترین ادویه شقاق است و سائیده او و باشل او که با سرکه و روغن مورد طلا کنند جهت شری و
و جوششهای پر آب نافع و امین الدوله التیام و شقیقه زخمها بالذات از و میداند و معین ادویه مناسبه دانسته است و تصریح نموده که
خوردن نیم درهم از سفید کرده او با جلاب مخرج اقسام کرم شکم و مجربست و شیخ الرئیس نیز فرموده که زنان در بلاد ما باطفال جهت قرحه و
اسهال میدهند و حقیر نیز در بلاد دار المرز دیده که جهت رفع کرم با شیر میدهند و حرکت میکنند تا آن کرمها دفع شوند و مانع بکوند
و فی الواقع در دفع اقسام کرم بعدیل است و دو درهم او کشنده است با حتباس بول و انتفاخ شکم و حبس عظیم و ضیق النفس مرغزی لغت
سریانیست و بفارسی برغز نامند از انواع مغز و موی او دراز و بسیار نرم و اکثر سفید میباشد لباس او موافق جمیع امزجه و محرک باه و
مبرودین و مقوی کمر و گرده است مرقشیثا اسم یونانی سنگیست و ذهبی و فضی و نحاسی و حدیدی میباشد و هر یک در رنگ شبیه بیکی از معادن
و غیر راقد بخلاف مغنیسیا که راقد است و گویند هر یک در معدنی هم میرسد و بقدری مخلوط بجوهر آن معدن میباشد و آن جوهر را از آن استخراج
میکنند قویترین همه نحاسی است در آخر دوم گرم و خشک و محلل و جالی و قابض و منضج و شربش جایز نیست و مادامیکه مانند غبار نسایند در اطلیه

نفعی ندارد و محرق او که بعسل آلوده در آتش سرخ کرده باشند الطف و مغسول او سرد و طلای او با سرکه جهت ورم و ریش و کلف و نقیه زخمها
و حرارت عضل و با زرنیخ جهت تحلیل اورام مفید است و اکتحال او جهت تقویت بصر و ظلمت آن و تعلیق آن بر اطفال دافع فزع است مراره
بفارسی زهره نامند خواص اکثر آن در ضمن هر یک از حیوانات مذکور شد و خواص کلیه و غیر مذکور جزئیه در اینجا مذکور میشود و مجموع او گرم
و خشک و منضج سده و مصفات و دافع ظلمت بصر و شدید النفوذ و طلای او بر ناف و اشیاف او مسهل طبع و فرزجه او مدر حیض و بهترین او
زرد مایل بسرخی و زبونترین او زنگاری و لاجوردیست و استعمال جایز نیست و قویترین همه زهره شیر است و ضعیفترین همه زهره خوکست
و هر یک بسبب اختلاف احوال مختلف میباشد چه زهره ذکور و از ذبیحه حالت تشنگی و گرسنگی و حرکت مفرط قوی الحرارت و تحلل
آن ضعیف و طریق حفظ زهرها در دستور اول مذکور است و طلای زهره شیر با عسل رافع خنازیر و ارکوک رافع برص و بهق و النهسه با عسل رافع
ورم جراحات و سعوط زهره قنفذ با خصیه الثعلب رافع صرع و شرب یکدرهم او با یکدرهم سوم مخرج جنین میت و از مجربات شمرده اند
و شرب زهره آهو و الاغ با روغن تازه گاو و نانخواه دو درم رافع بهق و بوهست و سعوط زهره اردک خانگی را برا حلیل مورث لذت عظیم
زنان و محبت مفرطه است و طلای زهره گنجشک با عاقرقرحا و قدری روغن زنبق بر قضیب و عانه و کنج ران ذخیره باعث شدت نعوظ
و تا کف پا را بر زمین بگذارند رافع او میشود مرجان معروفست و بهندی مونگا نامند و نزد بعضی مراد از بسد بیخ مرجانست و مرجان در خشکی کمتر
از بسد و در سایر افعال مانند اوست و یکدرهم او را پادزهر جمیع سموم دانسته اند مرمر حجر الرخام است مرقشیثا قسم سیاه مرسیطس است
مرنج بلغت سریانی هندباست مرنج بجای مهمله مشتق از نداحت و آن خرم است مرنجه بجای معجمه بدستور اسم خرمست مری بلغت مصر
مرارهست مروقوش و مرزجوش مرزنجوش است مروس اوطا یونانی اذان الفار است و مروس دمیوس بمعنی موش است و اوطا بمعنی
گوش است مرآتیه هوالمجوس است مرآهیه اسم فارسی هوم المجوس است مرماهان و مرد جبلی و مرد شیرین مرماحور است مرو استلال
و مرو دری مرماطوس است مرو آهرم و مرماحونه و مرو تلخ و مرو سفید مرماهوس است مروآزاد مرماند است مرتک مرداسنگست که
سفید کرده باشند نه مطلق او مریق احریض است مرقاعی کفیثون است مریافلن یونانی و بمعنی هزار برگ و آن خرنمل است
مریافلن هندی طرنفیلیون مرقد شامل جوز ماثل و افیونست مرسیاغربا یونانی اس بریست مرسیا امارس یونانی اس بستانیست
مرطوش نزد مؤلف جاوی الادویه مرماحور و نزد بعضی مرطوس است مرزانیلیم است مرسیون یونانی اشناست مرسلون بلغت
سریانی دارچینی است مرسیا یونانی بمعنی ریحانست مرار الصحرا و مرار الصحو حنظل است مرنج بجیم مارجیل است مروربه نزد بعضی
حندریلی و نزد بعضی کاهوی تلخ شیردار است مرنای اسم فارسی سیر است مرداراقاجی بترکی اسم نبات عنب الدبست مرقش مرقشیثا
است مرغابی اسم فارسی اوز است مروشنگ اسم فارسی مرو کم بوست مرنا اسم فارسی بنجانست مرغ خانگی اسم فارسی دجاج است
مردارخوار اسم فارسی رخمه است مرگ موش کانی اسم فارسی شک است مرگ موش علی اسم فارسی دیگ بردکیست مرزه اسم فارسی
صعتر بستانیست مرجومک اسم فارسی عدس است مرغ سنگ انحنک اسم فارسی قطاهست مرگ ماهی بفارسی ماهیزهره است مروا
اسم فارسی لولوهست مرکب اسم فارسی مداد است مرغ حق کو اسم فارسی صافراست مرال اسم ترکی ایل است مروا اسم هندی مرزنجوش
است مرچ اسم هندی فلفل است مرین اسم هندی غزالست مرزابیلی اسم هندی برغنست مروی اسم هندی اذان الفار است
مرمسنگ اسم هندی جعده است مزر بزای معجمه قسمی از نبیذ است که در مصر از جو و در بصره از برنج میسازند و در نبیذ مذکور میشود و بفارسی
بوزه نامند مزماکراعی نباتیست برگش شبیه برگ بادرنگ و از آن بزرگتر و منبسط بر زمین و افتش باریک و بیخ او بیرگ و بقدر
زرعی و بار طوبت چسبنده و بر اطراف سر آن گلی مابین سفیدی و زردی و خوشبو و تخمش باریک و سیاه و شبیه بتخم ریحان بود است و بسیار خوشبو
و منبتش اماکن رطبه و در جوزا میرسد و تخمش مانند گلسرخ در اول دوم گرم و خشک و نزد بعضی گرم تر و محلل اورام و دافع سموم و مفتح سدد و
مدر حیض و قابض طبع و دو درهم از بیخ او جهت ضرر افیون و سم ضفادع و از نیسر و بیخ و قرحه امعاء و طبیخ بیخ او جهت تفتیح سده جگر
و سنگ گرده و درد رحم و شرب نبات او جهت اسهال و ضماد او جهت اورام بارده و خنازیر و بلغمی و غسول او جهت دراز کردن مو و موثر
و طلای او با زبیب الجبل و روغن زیتون نافع ... قمل است تا یکماه و مضر سپرز و مصلحش بادآورد و قدر شربت از آب او یکوقیه و مطبوخ

تا پنجدرهم

نافجه درهم و از بیخ او دو مثقال تا دو درهم و بدلش لسان الثور است مرخ درختی است مانند بیخ است مر و بلغت اصفهان سورن است
مشک خون منجمد بسته از حیوانی که کوچکتر از آهو و در بلاد چین و هند و ترک حاصل میشود و او را آهوی چینی نامند و شاخهای او کوتاه
تر از یا دو دندان پیش و کج بطرف زمین شاخ او منحنی و سفید و دراز بحدیکه بدینالکها رسد و در آن شورها که استنشاق کند
و مشک چهار قسم میباشد بهترین ترکی نامند و آن خونی است که از آن حیوان بطریق حیض یا بواسیر دفع شده و بر روی سنگها منجمد گردد و دارد
در غایت خوشبوئی و خوبی و در نافه نیست و در دو رنگ بشند و قطعات او دراز و با صلابت و قلیل الوجود است دوم تبتی نامند و آن
نافه است و از جمعیت خون در حوالی نافه بهم میرسد و بعد از رسیدن بسبب خارش با چیزی که ظرف او است میمالد و میاندازد و بعیرا
چینی نامند و آن خونیست که بعد از ضبط بموضع ناف و در ایشان فتا اطراف او را بدست میمالند تا خون اطراف در یکجا جمع شود پس
خفه کنند و آن سیاه با صلابت میباشد و قسم چهارم را هندی نامند و آن خونیست که از ذبح حیوان بهم میرسد با جگر و سرگین او جمع کرده
خشک مینمایند و او بغیر مصلب است و بعضی از ریونه و عود و سنبل و حسن لبه و جو خشک کرده بزد و برگ سوده و قرنفل و خون و قدری
مشک ترتیب میدهند و در نافه میکنند و علامت مغشوش از سیاهی مفرط و ثقل و معلوم است و آنچه در نافه باشد رسیدنی از لوزن
اول از نافه که رانیده پس از وسط سر بحد رانند هرگاه بوی تیز ندارد خالص است و الا فلا و آنچه در غیر نافه باشد در کف دست قدری از آن را با آب
دهن میمالند اگر حل شود خالص و اگر فتیله گردد مغشوش است و ارسطو گوید خالص سائیده مشک در ظرف رطوبت دار بقدر یکساعت وزنش
زیاده میشود و بهترین او تبتی و قوتش تا سه سال باقیست و از نافه بیرون آورده او تا یکسال در سیم گرم و در دوم خشک و هرچند کهنه گردد خشکی او
غالب میشود و مفتح سدد و محلل اخلاط بارده و مقوی اعضاء رئیسه و حرارت غریزیه و اعضاء ظاهری و باطنی و حواس و مفرح و مقوی باه
و حابس قی و مسکر و جهت ضعف دل سوداوی و غشی و دفع ضرر ادویه سمیه و سهله و سموم و غم و وحشت و خفقان بارد و مالیخولیا و خدر
و فالج و لقوه و رعشه و بلادت و نسیان و ریاح بهاء و ... رخساره و رویانیدن قوه او دریعنی بدن و در اکتحال بطبقات
چشم مؤثر و شرب او در رفع سم نیش و قرون السنبل بعدیل فرزجه او و معین حمل و طلا و سعوط او جهت سکته و جمیع امراض بارده دماغی
و با روغن بان بر مقدم دماغ و بوئیدن او جهت منع نزلات و صداع بارد و با روغن خیری بر احلیل جهت تحریک باه و اکتحال او جهت ظلمت
بصر و بیاض و دمعه و ظفره نافع و مضر محرورین و مصلحش کافور و روغن بنفشه و بوئیدن او مورث زردی رخسار و شرب او باعث بد
بوئی دهان و مصلحش گلاب و قدر شربتش تا نیم درهم و بدلش مثل او جنده و نصف او سانج مستقونیا شامل کف شیشه است که بعد از آنکه از
شیشه بر روی او مانند شیشه رقیقی ظاهر میشود و شامل احجار مطبوخه است که شیشه و سنگ سرمه و اقلیمیا و دو اسخت را سائیده و تنقیه با آب
آهک و آب قلی کرده صمغ البلاط را اضافه کرده بجوش آنند گرم و تند و جالی و رافع گوشت زیاده و فاسد زخمها و گشاینده و سیلات
و رافع آثار جلد و جالی دندان و در اکتحال رافع بیاض و ظلمت بصر و ناخنه و سلاق و شرناق و طلای او در حمام رافع خارش بدن و شرب
او قتال و بدلش ابکینه است مستعمله نزد بعضی بوزیدانست و نزد بعضی بورنجان دشتی و بعضی گویند که او فروع لعبه بربری شاخهاست
با چیزی و صلب و ... پیچیده مربع بنوعی که چون باز کنند چوب و مربع متساوی الاضلاع مشاهده گردد و بهترین او خوش بوی صلب
سپر در دوم گرم و در اول تر و مسمن بدن و مهیج باه بحدیکه استعمال فرمایند حافظ قوتها و مقوی اعصاب و مانع فساد اخلاط
و شرب او قبل از سم مانع تاثیر آن و مضر حلق و مصلحش عسل و شربتش تا سه درهم و بدلش خیر مایه است سپر اسم مرکی که دوست و انطاکی گوید واقع
نقراطانست و عسلی و معتدل و محرک باه و مسمن بدن و مفتح سدد و مدر فضلات و ملطف اخلاط و مقوی احشاء و کثیر الغذا و دافع اخلاط
سوخته بارده و شکر او در اول تر و در حرارت معتدل و مولد خون صالح و مانع صعود بخارات به دماغ و جهت مالیخولیا و سدر و دوار و انواع
جنون و درد سینه و سرفه و ضعف معده و جگر و حرقت البول با خشخاش جهت رفع بیخوابی و با بادام جهت تسمین بدن مؤثر است باید که او را از
از پوست و تخم و پیه پاک کرده نیم پخت کنند و بعد سوخته فرنی بخشک شود و عسل یا شکر را چندان کد وعلیحده بقوام آورده اضافه نموده
طبخ دهند و با اندکی صندل و مصطکی خوشبو سازند مستین یونانی نوع سیر است سکنجبین شامل شورطور و جعده صغیره است
سک آزاد ... است مندیف درخت مغل است سوحات او هان مرکی است سواک الراعی شامل زوفرا و شیطرج است

مستقونیا

سیر

سوکی

سواک المسیح نوع بزرگ جوار است مسک الفرد و هنداست سواک العباس نوع بزرگ قناد و رعی الابل است مست
متقلین زعرور است مسقوره و سمقار و سمقران بلغت اندلس عجمی نیلاوفد طویل است مسن حجر المسن است مسکر آبنوس است
سمکار حمر نار سیاه است مسقطاطون عود هندیست مسطکی مصطکیست مس اسم فارسی نحاس است مس سوخته اسم
فارسی راسخت است مس رست اسم فارسی طالیقون است مسکه بفارسی زبد است مستار هندی افسنتین است مسور هندی
عدس است مسی هندی گلکنج است و در بعضی بلاد آخر ملال را باین اسم نامند مشمش بفارسی زرد آلو نامند و ترکی ارک و تمام میباشد
و بهترین او شیرین و پرآب و کم جرم و خشک او بهتر از تازه است در دوم سرد و تر و مفتح سدد و تلیین صلابات و شیرین او ملین طبع و موافق محرورین
است مادام که در معده فاسد نشود جهت تشنگی و التهاب معده و تسکین غلیان خون صفرا نافع و رافع آروغ حموضت و ترش او دفع باید
خشک او چون صاحب ... با دو باد از آن خورد آب گرم و عسل بعد از آن بنوشند و قی کنند اخلاط گرانی در بخار دفع شده رفع
گردد و از مجربات شمرده‌اند و هرگاه بعد از خوردن زرد آلو فقه کنند خون سفید رنگ مشاهده میشود لهذا مداومت او باعث برص
دانسته‌اند و او سریع التعفن نفاخ و مولد آروغ ترش و مضر مبرودین و مصلحش شکر و انیسون است و بعد جمیع ازمنه خوردن و بعد طعام خوردن
آب بعد از آن بغایت مضر است و مغز دانه تلخ او در دوم گرم و خشک و شیرین او در اول گرم و تر و مسهل و روغن همه آن مفتح سدد و ملین
صلابات و رافع درشتی جلد و خشونت حلق است و روغن مغز تلخ او بقدر یک مثقال کشنده کرم معده و مسهل قوی آن و محلل اورام مقعد
و مفتت حصات و جهت زحیر بارد و بواسیر ظاهری و باطنی و با افیون جهت جمیع دردها و قطور او جهت درد گوش بعدیل و در سایر افعال قریب بروغن
بادام تلخ و قدر شربتش تا سه مثقال و روغن شیرین او ضعیفتر از روغن بادام شیرین و اجزا درخت او در دوم سرد و خشک و طبیخ برگ او مدر و مسقط
کرم معده و نطول او محلل اورام و برگ خشک او قاطع اسهال و شکوفه او سرد و خشک و لطیف و شرب او در دوز او قاطع نزف الدم ظاهر
و باطنی مشط الغول نباتیست شاخهای او باریک و برگش شبیه برگ گشنیز و صلب و شکل ثمر و خوشبو در دوم گرم و خشک و محلل قوی ریاح غلیظ
و مفتح سدد و سه و فیه آب برگ او را جهت گزیدن سگ دیوانه مجرب دانسته‌اند مشکطرامشیع قسمی از پودنه و قویتر از اقسام آنست
برگش انبوه و بزرگتر از برگ پودنه بری و با خشونت مایل بسیاری و چون گوسفند از آن بخورد شیر آن برنگ خون شود در آخر سیم گرم و در وسط
خشک و بغایت مدر حیض و نفاس و مسقط جنین و مفتت حصات و جهت اخراج رطوبات غلیظ از سینه و نشستن در درد رحم و قولنج و تقویت
اشتهاء و شربت او جهت غشی و گزیدن نافع و در سایر افعال قویتر از پودنه است و آن مذکور شد و مضر مقعد و مصلحش سرکه و شربتش یکمثقال و
در طبوخ ... و بدلش بوزنش پودنه و قرد مانا و در او از حیض بوزنش عدس المر مشتری بلغت اکبریان قلعه است مشک هندی سعد هندیست
مشط الراعی دینا فوس است مشک هندی گرسنه است منک واش بلغت شکابن اسم شوهر است مشو اسم فارسی خلر است مشک زیر
زمین اسم فارسی سعد است مصوص غذائیست که از جوجه مرغ جوان و سرپاهای سرد و گرم و ادویه خوشبو بحسب احتیاج ترتیب دهند مستمرا
بات سیو ماترش میجوشانند و منافع هر یک تابع اجزاء او است مصطکی معرب از مسطیخی و بعربی علک الروم نامند صمغ درختیست
ریزه‌تر از کندر سفید او رومی و سیاه او نبطی گویند درخت او در صافی و شاخهای او در لطافت و برگ او مانند درخت اراک و دانه آن
بزرگتر و ثمرش مایل بتلخی و قوتش تا بیست سال باقیست و درخت او نزد شیخ الرئیس و پولس سرد و خشک و بیخ و پوست و عصاره و برگ و ثمر او در دوم
سماق اقاقیا و عصاره لحیة التیس نامند و نزد جالینوس گرم و خشک و با تحلیل و قبض است و ادام نطول طبیخ او در رویانیده گوشت
و استخوان و مقوی اعضاء مسترخیه است و ضماد برگش جهت خروج مقعد و رحم و سواک چوب او مقوی دندان و لثه و چون برگ و شاخ و بارد
پوست او را بجوشانند و مکرر تجدید اجزاء کنند تا آب غلیظ شود جهت نفث الدم و اسهال و قرحه امعاء و نزف الدم و برآمدگی ناف
و رحم و رفع سیلان حیض و بستگی اعضاء و جرب نافع و مصطکی در آخر دوم گرم و خشک و مقوی معده و جگر بارد و هاضمه و اشتها و محرک آروغ
و با جلای عظیم و محلل ریاح معده و رافع نفخ بارد و با عسل و دافع بخش و درد سر و نزلات و ضعف جگر و معده و قروح باطنی و با غاریقون جهت
بلغم و با صبر جهت صفرا و با هلیلج جهت سودا و عسر النفس و با ادویه مناسبه جهت نفث الدم و قصبة الریه و با کهربا جهت نزف الدم از مجربات
و با کندر جهت قوت فهم و حافظه و قطور جوشانیده او در روغن کنجد جهت گرانی سامعه مجرب و بدستور خوردن پنبه باد و بگلاب تر کرده

مشط الغول

مشکطرامشیع

مشتری مشک هندی مشط الراعی مشک واش مشو مشک زیر زمین

مصطکی

مودن

نمودن بر چشم جهت درد و سده از مجربات شمرده اند و طلای جوشانیده او در روغن زیتون جهت شقاق لب و لرز تبهای بارده و رعشه و ضربان و
کزاز و عیا و بعد ازین و شرب و ضماد او جهت شکستگی عضلات و ضربه و سقطه و جلای بشره و سرخ کردن رخسار و با ادویه مناسبه جهت درد
فم معده و امعاء و دهن جگر و تفتیح سدد و قی نافع و بخور و سعوط او با روغن زنبق جهت درد سر بارد و مضمضه طبیخ او جهت استحکام دندان
و لثه و مالیدن روغنهای گرم بر عضو درد ناک و پاشیدن مصطکی بر او و بحرقت بستن او جهت تسکین و تحلیل درد بغایت مفید است و
خوائیدن او جهت جذب رطوبات دماغی مؤثر و گویند مضر مثانه است و مصلحش کرد کان و کثیرا و بدستور بخشد ... روز در سرکه خیسانیدن آن
و بدلش بوزن او کندر و یا یک وقیه او را در یک رطل زیتون با قدر مضاعف حل کرده باشند محلل و مقوی اعصاب و شرب و ضماد او جهت
امراض رحم و معده و ضعف و اسهال رطوبی و علل جگر و دوشغال او جهت قرحه ریه و حقنه او جهت قرحه امعاء و طلای او جهت آثار جلد و نکوی
رخسار مفید است و روغن درخت مصطکی که از برگ و ثمرش سازند جالی و ملطف و بسیار قابض و با سعد و اذخر جهت جرب انسان
و حیوان و اخراج کرم شکم و لزوجات نافع و قدر شربتش تا ۳ ... مصطع ثمر عوسج است مصباح الروم کهربا است مصارین امعاء است و مصران
واحد آن مقاع زعرور است مصفی الزعات بلیکی است مقنع نبیذ ... که از آب سوما و انار ترتیب ... هند مقل ترکی
فرافروطا نامند و در اصفهان فارا گویند و آن مائیت دو عنب که طبخ داده غلیظ او را ... سازند و مائیت او را با دیگر جوشانیده منعقد
نمایند بسیار ترش و سرد و خشک و مسکن حدت خون و صفرا و تشنگی و رادع اورام حاره و طلای او در دفع ورم زبان و غرغره او در ورم حار
از مجربات است و مضمضه او جهت قلاع حار مفید و مضر معده و مورث و مولد نفخ قولنج و ردی الغذا است و مصلحش ادویه حاره و جوارشات
مقل بغدادی مجیر رمان البرانیت و ثمر حب القلقل مطبوخ آب انگور است که از طبخ بنصف رسیده است و در منصف نیز نامند الطف
از مثلث و در افعال مانند او است مطر ... است مطخشا نوزهست و لعوق لوز را بدین اسم نامند مطر باران است منط بلغاء
معجمه کلنار است معا بفارسی روده و بترکی با فرساق نامند و بها مذکور شد معثو تا شامل جمیت و ماهودانه است معز ماعز است
معانوس سونانی باسنت معفار صمغ آلو است معدحطی الثعلب است معین ماز یونست معاث ... درازِ
و سطبر و دو پوست او سیاه مایل بسرخی و جوفش مابین سفیدی و زردی و بهترین او خوشبوی تلخ مایل بشیرینی است و نزد بعضی او بیخ رمان بری
که آن کلنار است و نزد بعضی سورنجانست و ظاهر آنست که غیر هر دو باشد و از جبال کرخ خیزد و برگش با خشونت و عریض مانند برگ ترب و
گلش سفید و تخمش مانند حب السمنه و بطاکی گوید قسمی از آن در نواحی شام بهم میرسد و در مصر مستعمل و ضعیف الاثر است در دوم گرم و در
اول خشک و قوتش تا هفت سال باقیست مسمن بدن و محرک باه و با قوه قابضه و مقوی اعضا و با سکنجبین جهت صرع و جنون و خلط سودا
و با عسل جهت امراض بلغمی و درد کمر و مفاصل و عرق النسا و نقرس و تنقیه سینه و ریه و گرفتگی آواز و سستگی اعضا و ضعف عصب و تشنج و
استرخاء آن و صلابت رحم و مداومت آن با آب عناب و کثیرا جهت تسمین بدن و ضماد او با گل ارمنی جهت جبر و کسر و دوی و ضربه و سقطه
نافع و تخم او در تحریک باه قوی ترین اشیا است و مضر مثانه و مصلحش عسل و شربتش دو درهم و بدلش سورنجان و عاقرقرحا است و ضماد
قلیل نافع مغره او را طین مغره نیز نامند و نزد بعضی تیراز طین مختوم ... و خاکیست که اندوم خیزد و سرخ مایل بزردی و با غرویت و در دوم سرد
و خشک و قابض و مجفف و رادع و حابس نزف الدم جمیع اعضا و حیض و اسهال و قاتل قنام کرم و حب القرع و با زرده تخم نیمبرشت و آب بارد
تنک جهت قرحه امعاء و مثانه و با کندر جهت فربه کردن بدن و با سرکه جهت حمره و نمله و ورم حار و سوختگی آتش و زخمها و با روغن کنجد جهت نرمی بشره و ترق
کردن او و حقنه او جهت قرحه امعاء نافع و اکثار او مضر و سده و مصلحش شیر تنها و شربتش تا دو درهم و بدلش گل ارمنی و ربع او کثیرا است و چون دیر ترا
با او خضاب کنند و او را رشته حنا بندند تا ۲ روز حنا باقیست مغنیا اسم بنطی سکبینه قریب بر قیشاد و بفارسی اناک کاسنا مینا
و کاسه کران ظرف ها با آن رنگ کنند و از اکثر آن آب سر بهم میرسد و آن پنج نوع میباشد یکی سیاه و یکی مایل بسیاهی و دیگری سرخ مایل
بسیاهی و حدیدی و آن ذکر است و بقول اکثر حدیدی سیاه و ذهبی زرد و فضی سفید و نحاسی سرخ میباشد و در جمیع اقسام نقطهای سفید و عیون
ظاهر است و بقدری درخشندگی دارند و گدازنده زجاج و صاف کننده آنند و در زجاج بدرنگ گرفتن میسازند و با آهن نیز این فعل کنند
در دوم سرد و در سیم خشک و مقوی معده و منقی رطوبات و دافع حصات و عسر البول و در دو انسیام دهنده جراحات و با سرکه و عسل دافع کلف

مصطع مصباح الروم
مصارین مصفی الزعات
مقنع مقل

مقل بغدادی
مطر مطخشا مطر
معا معثو نا معز
معانوس معفار
معدحطی معین معاث

در رحم و در از رانا حرکت و روغن و مثال آن قریب الفعل و مضر دل و مصلحش عسل و شربتش نیم درهم و بدلش قیشا است معد بادنجانست و ثمر لفاح
بربری انیز نامند معافیر و مغافیر شکر العشر است معنوره قلیه بادنجانست مغناطیس حجر مقناطیس است مغاث هندی کلراست
مغلیاثا بلغت سریانی اسم حرف بابلی بود و او مات مغز سر اسم فارسی دماغ است مغز استخوان اسم فارسی مخ است مغره کاهیه طین
مختوم است و مغره یمانی و مغره طینه نیز نامند مغز تخمها اسم فارسی لبوب است مغوخ لسان الثور است مغوخ الثعلب المعزدن بادنجویه
است مفرود اسم نوعی از فطر است مقل مراد از او صمغ درختیست مانند صمغ درخت کندر بسیار عظیم و در تشخیص کثیر الوجود است و صمغ
آن بهرحیه مایل بسرخی و تلخی باشد مقل ازرق نامند و مایل بزردی مقل الیهود و مایل بسبز کبرا و سیاه را مقلی و انچه از نواحی یمن خیزد با دنجا
میباشد و او را مقل عربی گویند و بهترین او زرد صاف براق تلخ است که زود حل شود و در آتش اندازند خوشبو باشد و قوتش تا یکسال
باقیست در اول سیم گرم و در اول دوم خشک و جالی و محلل و ملین طبیعت و مدر بول و حیض و رافع حدت ادویه مسهله و با تریاقیه
و مفتت سنگ گرده و مسهل بلغم و مفتح سدد و شرب او جهت سرفه رطوبی و گزیدن هوام و کزاز و تحلیل خون منجمد احشا و بواسیر و تقویت
باه و تنقیه سینه از اخلاط فاسده و عرق النسا و نقرس و احتباس حیض و مشیمه و عسر ولادت و درد گلو و ربو و ضعف جگر و ریاح آن و با
سرکه جهت رفع تسمین مفرط و ضماد او ملین اورام صلبه و تعقد عصب و ورم حنجره و فسخ عضل و درد پهلو و ریاح غلیظه و خون منجمد تحت جلد و امراض
رحم و مقعده و بواسیر و با آب بن صائم جهت ورم پلک چشم و با دفتی و با اندکی سرخ جهت سقاط دانه بواسیر و ثالیل و بخور آن جهت بواسیر و حمول
او جهت رفع انضمام فم رحم و جذب جنین و رطوبات رحم و ضماد سعوق مطبوخ او با ۳ چند او سبوس گندم که بجای آب در شراب پخته باشد
با قدری روغن گل او جهت ورم تغنغه از مجربات و مضر ریه و مصلحش کثیرا و مضر جگر و مصلحش زعفران و شربتش یک درهم و بدلش دو ثلث او وزن ربع او
صبر است مقل مکی اسم ثمر درخت دوم است و با عفوصت و خشونت و او هم سرد و خشک و در افرقل نامند و ماکول است و درخت او در شکل
و ثمر شبیه بدرخت خرما میباشد سرد و خشک و قابض و قاطع اسهال و سیلان خون و مقوی معده و طبیخ بیخ او جهت تقطیر البول و نفث الدم
و حلوس در آن جهت رفع انفجار رگها مفید است و شرب طبیخ درخت او جهت قروح مزمنه و تنقیه بلغم و نطول سوخته او جهت جرب و حکه و منع تولد
قمل است مقنقه عبارت از شیر کاو است که گرم کرده عصاره خرنوب شامی اضافه نموده او مسکن حرارت و تشنگی و با نفع تبهای تلخی دهن و
خشونت سینه و مالیخولیا و اخلاط معده و ضعف جگر و حرقت البول و جرب و حکه و اخلاط سوداویه مقدونس فطراسالیون است مقلقل قصب
است مقلونیا ملیون است که خربزه کرمک باشد مقر اسم عربی نبات صبر است مکنه قلومس است مکناس بلغت سریانی نفط
است مکنه قریشیه اسم مخلصه است مکری جالی اسم هندی دام عنکبوت است مکریه اسم هندی عنب است مکس اسم فارسی ذباب است
مکس عل اسم فارسی نحل است مکر هندی مناح است مکهار هندی نودریت مکری هندی عنکبوت ملح بفارسی نمک و بترکی دوز
نامند معدنی و مائی میباشد و معدنی بدون آب مکون میگردد و آن حجری و دری میباشد و مائی از آبها که منجمد گردد و معدنی اولی و اقسام
است و هر یک را نامی مخصوص است ذکر میشود و بهترین او ملح اندرانی معدنیست پس ملح مائی و بعد از آن نمک طعام و قسم هندی مائی که نمکسا
و ذو بوترین او تلخ معدنیست و اقسام تنکار و قلی و بوره و نوشادر در املاح نامند و املاح مصنوعه نیز میباشد و آنرا از خاکستر بعضی نباتات که
آب او را صاف نموده باتش یا با فتاب منعقد میسازند و بدستور از بول حیوانات و نان نمک بطبخ و عقد میگیرند و بهترین او محرق
محلول معقود صافست و مراد از مطلق ملح نمک طعام است و مجموع آن مسهل است بلغم و سودا و ماده صفرا و رافع رطوبات لزجه و سده و
تخمه و طعام و فساد او و مشهی و سیکو کننده رخسار و مصلح اغذیه بارده و معین اخراج آن و بعضی در اسهال خلط خاصی قویتر از سایر نمک
چنانکه مذکور خواهد شد و بو داده او قابض و سوخته او الطف و هضم او عاشل امعاء و معین قلع سودا از اقاصی بدن و رافع بدرنگی اطعمه و مانع
حدوث جذام و با سکنجبین و با آب مفتح جمیع سدد و با عسل و سکنجبین رافع مضرت افیون و سموم مخدره و گزیدن هوام و جهت استسقاء و امراض
سوداوی و بلغمی نافع و قی کردن با نمک و سکنجبین منقی معده و با مسهلات جهت رفع اخلاط و با صعتر جهت رفع عفونات و اخراج ریاح
با روغن و با سرکه و مضمضه او جهت قطع خون لثه دندان قلع کرده و ضماد او با صبر جهت نزلات و با روغن زیتون و غیر آن و عسل و زفت جهت
فسخ و کوفتگی اعضا ودوی و با سرکه و کف صابون جهت درد و بلغمی و بهق و با تخم کتان جهت گزیدن عقرب و با سرکه و عسل جهت گزیدن

معد معافیر مغافیر
معنوره مغناطیس
مغاث مغلیاثا
مغز سر مغز استخوان
مغره کاهیه مغره
یمانی مغز تخمها
مغوخ الثعلب المعزدن
مفرود مقل

مقنقه مقدونس
مقلقل مقلونیا
مقر مکنه مکناس
مکنه قریشیه مکری جالی
مکریه مکس مکس عل
مکر مکهار مکری
ملح

زنبور و با شکر و اسبیع جهت گزیدن افعی و باز فت و قطران جهت بارش غدار و نهنگ و باز فت و عسل جهت اورام بلغمی و با عسل جهت خون جمد
سخت جلد و با روغن زیتون جهت سوختگی آتش و حکه و جرب و زخم آبله و جذام و با خباهه جهت جرب و با جوز مائل جهت ورم انثیان و با خمیر
جهت دمل و با سرکه جهت قوبا و سعفه و اکتحال او جهت بیاض و سلاق و سبل و قوت بصر و سوخته او با سوخته نوشادر و شب سوخته جهت سبل و طرفه
جهت بیاض مجرب و در پاک دندان سعد بیل و نوشتن نمک مصعد و آکله و جوششها با نمک و سرکه نافع آن و بستن او با پشم بر زخم قاطع
خون او و بستن کرده او بر اعضا جهت درد های مزمنه و ریحی مفید و مضر دماغ و مورث تاریکی چشم و اکثار او محرق خون و مقلل منی و مورث خلاف
بدن و جرب و مضر ابدان نحیف و مصلحش صمغ و حریره و اشیاء بارده رطبه است و از خواص مجربات او آنکه چون ۳ درهم او در اورد جسینکه عقرب
با سرطان جامع باشد در درد خانهٔ مریض در آتش گذارند اگر بعد از جستن میل به رون خانه کند امر بض شفا یابد و الا فلا و چون در خانه بسوزانند
و سوخته آنرا بر اطراف سرق بپندازند رفع سحر و چشم بد کند و چون پاره سرخی بسته بر طرف جیب زنان تعلیق کنند باعث سرعت
ولادت گردد و عرق مدنی که باقرع و انبیق تقطیر کنند نعابت زنند مقوی و مجفف رطوبات معده و امعا و مفتح سده و رافع استسقا
و سبز ریختن اکثار او باعث لاغری بدن و دلوک او نعابت مالی دندان و رافع کوشت فاسد لثه است ملح اندرانی بفارسی نمک
سنگ سوری نامند و او بهترین اقسام در آخر دوم گرم و خشک و مسهل بلغم و لزوجات و در تقویت فهم و ذهن و دفع تخمهٔ طعام قویتر
و در ادویهٔ عین استعمال او جایز نیست و سایر افعال سابق بر این گذشت ملح نفطی از جملهٔ معدنی و سیاه و بدبو و با نفط است و از آتش
نفطیت او زایل میشود و سفید میگردد و در سیم گرم و خشک و مسهلترین اقسام نمک است و مشهی و در اخراج بلغم و سودا قویتر از سایر و چون با روغن
گل سرخ طلا کنند در رفع جرب و جوشش ابدان عجیب الفعل و قدر شربتش تا یکدرهم است ملح اسود از اقسام ملح العجین است و او سیاه و نفطی
است و در افعال مانند ملح نفطی ملح العجین نمک طعام است و الوان مختلفه میباشد و اکثر او سفید و بعضی مایل بسرخی و بعضی بسیاهی و بعضی بزردی
و بهترین او سفید صاف در آخر دوم گرم و خشک و مسهل صفرا و سودا و بلغم و محرک اشتها و محلل ریاح و در سایر افعال مانند ملح اندرانی
ملح هندی نمکیست سیاه و سرخ مایل بسیاهی قطعات او بزرگ در اول سیم گرم و خشک و مسهل صفرا و سودا و بلغم و محرک اشتها و محلل
ریاح و در سایر افعال مانند سایر اقسام و قدر شربتش تا یکدرهم است ملح الزمکت تلخ است مابین سیاهی و سفیدی و مایل بزردی و از همه اقسام
گرمتر و قریب بدرجهٔ چهارم و در اندمال جراحت با ضماد زیتون قویتر از سایر است و قدر شربتش کمتر از یکدرهم ملح الطبرزد نمک معدنی جبلی
است و بهترین او سفید مستی مانند ملح المغرب بوده و اینکه از درخت غرب بعمل آرند و در افعال قویتر از بورهٔ ارمنی است ملح جبینی
بلغت مصر القرات است ملح شخی نوره است و النقره مذکور شد ملح الدباغین قسم سیاه ملح العجین است ملح الصاغة تنکار است
ملح مخزوم ملح هندی است ملح الثار نوشادر است ملح نفطی نمکیست که قطعه را در آب حل کرده صاف نموده بر آتش منعقد کنند خواص او در قلی
مذکور شد و چون او را با سرکه حل نموده عقده کنند و با نوشادر بیند در نقل معادن مراتب اعلی داشته اند و چون با زرنیخ در سیم
نوشادر کعید ورزده تخم بیخته اضافه نموده با آتش برگشته با فشردن روغن از اکبیر نماید عمل خاص مجرب شمرده اند و او بنده کوشت
فاسد لثه و منقی آنست ملح بحری از اقسام ملح مائیست و تا آب باو رسد حل میشود و اکثر آن سیاه و در افعال قریب ملیح بود
است ملیح نوعی از عوسج بزرگ برگ سرخ است ملوخیا و ملوخیه خباری بستانیست ملیون و ملونا خربزهٔ کرکیست ملیقن
بلغت اندلس نفلی مانیه است ملیطفیس بیونانی انداست ملیطویا زاج سیاه است ملیتون زنجفر مخلوف است ملینیون فطوریون
رقیق است مل سبائیوس است ملکا اکلیل الملک است ملکات دینا قوس است ملاح بضم اول و تشدید ثانی اندروسی
و بلغت مغرب قاقلی ملوخ بلغت شام قطف بحری است ملنج بفتح اول و ثانی و فا معجمه اسم فارسی جراد است مین اسم هندی
کندس است ممسک الارواح اطوخودوس است ممسک الاحوال دوالمسک است ملولا بهندی طروغودوس است من اسم عربی
جمع شی نجیبست که منعقد گردد و شیرین گردد و مثل ترنجبین و گزنگبین هر چه بر نبات سمی منعقد شود سم است و قسمی از بکر
العشر و آنچه از نبات قابضه حاصل شود فانجرو از مسهله مسهل منج بفتح اول نجیب و بکسر اول درخت بادام تلخ است منج و او نیز
اسم فارسی است و آن تخمیست شبیه بنخود و سرخ و بیده تر از آن و نزد بعضی تخم خیری بریست مسکر و مفرح و اکثار او مغیر عقلست

منیم در حرف السین مذکور شد منظرانیک اس است منشنه بلغت مصر غالیت منصف اسم مطبوخ است منتجوشه نادرین است
منه اغورس بیونانی بیروج است منثور خیری و خشخاش و شامل است منبل بشیرازی اسم نبات منک بهندی ماش است منده
بهندی نوعی از حن است منیر بهندی طباشیر است منبل بهندی زنج سرخ است ماندگی بهندی ضفدع است مندوبل بهندی حب القلی
است منجیت بهندی فوه است مو اسم نباتیست برگ و ساقش شبیه بشبت و ساقش الان بطبرز تا بقدر دو ذرع و بیخش باریک و دراز
مایل بزردی و متفرق و بعضی کج و خوشبو و در خائیدن دهان را گرم میکند و با اندکی گزندگی و بفارسی ریشه والا گویند و آن سنبل جبلیست
چنانکه انطاکی تصریح نموده و قوتش تا دو سال باقیست در دوم گرم و در سیم خشک و با قوت قابضه و مدر بول و حیض و ملطف و منوم
و مفتح و مسکن درد مثانه و گرده که بسبب اجتماع فضول باشد و جهت ریاح معده و تنخیش و درد مفاصل و رحم و سینه و ضعف جگر و معده
و تحریک باه و نضج منی و رفع بخار و بدبوئی و بلغم و لزوجات و تنقیهٔ آوازه و امراض عصبانی نافع و طبیخ او جهت عسر البول و حبس
حیض مفید و مضر سپرز و مصلحش تخم کرفس و مقدع و معلمش هپانیدن در سرکه و قدر شربتش تا دو و بدلش نیمه وزن او سنبل الطیب و نیم وزن
جوزبوا است و کویند بوزن او فطراسالیون و شیخ الرئیس در تعریف سهو فرموده که بیخیست مختلف الشکل و در رنگ شبیه بغاریقون است
و این جزء کویا بیخیست سفید مایل بزردی و دراز و خوشبو و بعد از آن تمیمه وهمی کثیر نهجی که در اول تعریف و مذکور شد
فانمند و تعریف مذکور بر رشد و الاصادق می آید مومیائی بلغت یونانی بمعنی حافظ الاجساد است و بفارسی مومیائی نامند آب
خیمه است که در بلاد فارس مانند قیر منجمد میشود و در بعضی جبال گیلانات و لرستان نیز موجود است و عرق الجبال نیز گویند و آنچه در سواحل
دریای مغرب میشود بخوبی فارسی و بلاد ایران نیست و بهترین او سیاه براقست که بوی بد نداشته باشد و ارسطو فرموده که بهترین
او سنگیست چون جگر کوسفند را در گرمی در بنج یا ریزه نی شکسته شق کرده بر آن بمالند التیام یابد در اول سیم گرم و در دوم خشک
و نزد بعضی خشکی غالب بر گرمی او است و قوتش تا چهل سال باقیست و مقوی دل و مفرح و محلل مواد بارده و مقوی اعضاء باطنی
و ظاهری و مجفف رطوبات و معین باه و حافظ ارواح بدنی و لطیف و سریع النفوذ و جهت فواق و فالج و رعشه و لقوه و سموماتش شرب او
و درد معده و وجع الفواد و تقویت معده و اختناق رحم و جمیع امراض بارده و نفث الدم و جراحات مثانه و سلس البول و به او
جذام و داء الفیل و ثقل زبان و گزیدن عقرب و ضرب محلول او بعد و غنها و ضماد او جهت شکستگی اعضاء و بیرون رفتن مفاصل و کوفتگی
و پاره شدن عصب و عضل بعد بی و با عناب و امثال او جهت نزف و با سکنجبین جهت خفقان و با آب کرفس جهت سپرز و در زهر علتی با معاون
و بنا سب او شامیدن بهتر است و قطور او با روغن گل سرخ جهت گرانی سامعه و با کافور جهت امراض بینی و سعوط او با آب مرزنجوش و مانند آن
جهت شقیقه و صرع و امراض دماغی و غرغره او با رب توت و مانند آن جهت ورم گلو و باشیر جهت عضا ز سامل و بکفیرا طلا او با دوده انگل
ارمنی و بکیدانه ک زعفران جهت سده جگر و معده و با آب کاسنی و عنب الثعلب و طلا او با روغن کاو جهت گزیدن عقرب و حمول او با روغن
زنبق یا زنبق جهت تقطیر البول و استرخا مقعد و غدبوط و دلوک او با عسل جهت لکنت زبان و سوخ او با روغن نارجیل و مانند آن رفع نصب
دانثیان و حوالی آن جهت تحریک جماع و با اشربهٔ مناسبه جهت بیع نافع و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش در شکستگی اعضا
نیم درهم و در سایر امراض از یکقیراط تا یکدانک و بدلش قفر الیهود است گویند که چون مومیائی خوب را با پیه خوک عزیز نمود در گوش اصم بدواند
کذارند رفع کری میکند مومیائی انسان در از منهٔ سابقه جهت حفظ جسد میت از تعفن صبر و عسل و مومیائی و قفر الیهود و امثال او طلا
مینموده اند و چون اکثر دفنها بلاد مغرب با آب بحر محیط کرفته هر چه از جسد و اعضا موتی را امواج بحر بساحل رسانیده مومیر سانند از اجهال
بجای مومیائی صرف نموده و مینمایند و از رصد الاقالیم بعنایس ظاهر میشود که حد معموری طرف مغرب جزایر خالدات بوده و بالفعل ساحل
مغرب است و چندین درجه معموره در آب مغمور است و افریقی در کتاب اعتماد نقل نموده که مومیائی دو قسم است یکی از جبال و یکی از قبور
موتی که بجهت حفظ بدن برا و طلا میکرده اند و او غیر اعضاد است اگر چه در جبر کسر نفعی میکند لکن شرب او حرام و محدث کوری و خنار
بدن و مضر بهای بغاینست موز معرب از اسم هندیست و بعربی طلح نامند درختیست شبیه بنبات فرده و موضع ساق او تا سه ذرع
میشود و برگش دراز و عریض تا بقدر سه ذرع و ثمرش سبز و بقدر خیار کوچکی و نارسا و را چیده در میان کاه میگذارند تا زرد و شیرین گردد

وثمرش تا هفتاد روز میرسد و موقوف بزمانی و فصلی نیست و رطوبت ثمر او لزج و شیرین و مانند عسل است و در فراخت ... کور است
که چون دانه خرما را در قلقاس غرس نموده تنقیه کنند و سرگین اسب در محل غرس بریزند درخت موز میشود و او در گرمی معتدل و در دوم
تر و مسمن بدن و مرطب معده و ملین سینه و بعد از هضم کثیر الغذاء و مولد خون و محرک باه محرورین و جهت لاغری گرده و سرفه و خشونت
حلق و طلای او با سرکه و آب لیمو جهت کلف و سعفه و جرب و حکه و با آب تخم خربزه جهت کلف و نیکو کردن رخسار و قشر پوست او و پوست
درخت او جهت التیام زخمها و رفع نزف الدم و ضماد برگش جهت تحلیل اورام نافع و مولد ریاح و سدد و ضعف هاضمه و مصلحش عسل و شکر و دار
زنجبیل است موکو بزا نام مرداسنگ سفید کرده است موقوطس بلغت عبرانی قطر است مومم اسم فارسی شمع است موقد
النار کبریت است موریون نوعی از یبروحست که برگش سفید و شبیه ببرگ چغندر باشد موسیقی یونانی طرف است موفالی یونانی
ابن عرس است موکیفون برومی بار است مولی یونانی حرمل عربیست مون و میتون مو است مورد اسفرم آس بریست و گویند
اسم فارسی اذخر است موراسون پرسیاوشانست موفیون نوعی از شوم قریب به میش است مورد اسم فارسی آس است موش
بفارسی فاره است موش کور بفارسی خلد است مویز بفارسی زبیب است مویزک عسلی اسم فارسی یقالست مویزک و مویز کوهی
اسم فارسی مویزجست مومیائی کوهی قفر الیهود است مورچه بفارسی نمل است موسیر بفارسی بصل الزیر است موش دشتی بفارسی
یربوع است موچه بلغت اصفهان قثاء برنیست موچرس بهندی گوند نوفل است موته بهندی سعد است موکی بهندی فجل است
موتی بهندی لولو است موت بهندی ماش هندیست موسی کنی بهندی آذان الفار است مور بهندی توتیا است موتھی بهندی
کماندیوس است مونگ بهندی ماش است مها بضم اول و بالف آخر و بدستور یا آخر اسم سنگیست که از نواحی روم و صعید مصر
خیزد سفید و شفاف مانند بلور بسیار صلب و مانند سنگ آتش زنه آتش از او ظاهر شود و او را کوفته ظرف میسازند و او غیر محرق است
در دوم سرد و خشک و با مروارید و بخور قالع بیاض چشم است بی الم و جهت ... و با نمک و نوشادر و زعفران و سرکه و عسل رافع ثقل زبان
و از مجربات شمرده اند و مفتت حصاة و مدر بول و تعلیق او بر ران راست جهت عسر ولادت و بر اطفال جهت از خواب جستن و رفع دیدن
خوابهای پریشان و داشتن او در دست راست جهت قضاء حاجت و ضماد او بر پستان جهت باد کردن شیر و رفع انجماد آن مفید است مهلبیه
بفارسی فرنی نامند که از جمله اغذیه لذیذه است که از آرد برنج و شیر و شکر ترتیب میدهند و ... جهت مهلب ابن معیر ... اختراع نموده
جهت رفع تی طعام که از ریختن سودا بمعده ناشی شده بود گرم و تر و جهت مالیخولیا و جنون و درد سر حبی و فربه کردن بدن و تولید خون صالح
موثر است مها نردو است مهکتی دھلوکی و دھلوکی اسم هندی نوسن است مهاره اسم هندی سنا مکیست مهور اسم هندی حمامم است
مهندی اسم هندی حنا است مه بهندی عسل است مهرگیاه اسم فارسی یبروج الصنم است مهک اسم فارسی سوسن است مهره مار اسم فارسی
حجر الحیه است میس اسم عربیست و یونانی لوطوس نامند درختیست قریب بجوز رومی برگش باریکتر و دراز و شبیه ببرگ کرفس
و چوبش مایل بسیاهی و سرخی و صلب و خوشبو و دانه او سیاه و از دانه انار کوچکتر و با شیرینی در دوم گرم و خشک و مقوی معده و گرده و منقی
رطوبات و حقنه با نشاره چوب او جهت سحج و قرحه امعاء و ضماد ... جهت داء الفیل و تحلیل اورام از مجربات دانسته اند و طبیخ او جهت استحکام
موی و دانه اش جهت سرفه نافع و بیخ و شاخ او را چون ۳ روز برادره ... و هر روز تجدید نمایند در رفع آن و فتق مجرب دانسته اند
میعه سائله اسم عربی صمغ درختیست بسیار خوشبو و آنچه از درخت تراوش کند تلخ مایل بزردی و بقوام عسل میباشد و بهترین اقسام است
و هرچه از افشردن اجزاء درخت حاصل میشود مایل بسرخی و غلیظتر است و آنچه او را بطبخ غلیظ سازند سیاه و ثقیل و مسمی به میعه یابسه است
و مؤلف کتاب مرشد گوید که ... و محمد بن زکریا گوید که آن صمغ درختیست مسمی بمعبر در بلاد شام شبیه بدرخت ... و قوتش تا ده سال
باقیست در سیم گرم و در دوم خشک و محلل ریاح و ملین و منضج و مدر بول و حیض و مقوی اعضاء باطنی و ۳ درهم با چهار وقیه آب گرم مسهل
قوی بلغم و جهت جذام و سرفه و نزله و زکام و درد سینه و دبه و استسقاء و سپرز و گرده و درد کمر و ... و گرفتن آواز و طلای مطبوخ او با روغن
زیتون جهت ماسکی و لرزهای بارده و ... از مجربات و بخور او جهت درد سر نزلات و زکام و جذام و قطور او جهت امراض
گوش و ریاح غلیظه و فرزجه و بخور آن جهت حبس حیض و طلای او جهت جرب و بهترین ادویه و با ضمادات نقرس و مفاصل مقوی فعل آن

و مغیر است و مصلحش مصطکی و شربتش از یکمثقال تا ۳ درهم و بدلش روغن یاسمین و جند بیدستر و نزد بعضی بوزنش قطران و دهن او زفت
رطب است میعه یابسه نزد بعضی ثقل اجزاء درخت او است که سائله را از آن افشرده باشد و نزد بعضی آب مطبوخ آن و در گرمی
و خشکی آن زیاده و در همه افعال مانند سائله و با قوه قابضه و حمول او مدر خون ... و حیض و سقط جنین و جهت رفع انضمام رحم
و صلابت آن و بخورش جهت رطوبات دماغی و نقوه و در رفع ضرر هوای وبائی مؤثر و مصدع و مصلحش رازیانه و بدلش جاوشیر و شربتش تا دو
مثقالست میفختج معرب از می پخته فارسی است و بعربی عقید العنب نامند و آن آب انگور است که در طبخ زیاده از دو ثلث بسوزد
و غلیظ گردد و آن را بترکی ... میباشد و در گیلانات دوشاب ترش گویند و چون با فاکه دوشاب بجوشانند شیرین میگردد و آن را دوشاب
گویند و مذکور شد در دوم گرم و در اول خشک و محرک باه و ملین طبع و موافق سینه و شش و آبله و حصبه در محرورین با کشانده و مولد صفرای
غلیظ و مصلحش آب لیموهای سرد و تر و بدلش دوشاب انگور است میسنون نوعی از زبد البحر و بفارسی کرم ابو نامند جهت احتباس حیض و حصاة
و درد گرده و سپرز و استسقاء نافع و در سایر افعال مانند زبد البحر است میبه اسم فارسی شربت به است که با شراب ریحانی یا آب انگور
دوشاب انگور ترتیب دهند میفختج مدبر می پخته است که با ... و عسل یا ادویه جوشانده باشند میوزج زبیب الجبل است میجون اسم فارسی
شرابیست که با سنبل رومی و با سنبل هندی ترتیب داده باشند میلطوس مغره است میقونیون سقوردیون است میسوس شراب
سوسن است میشها ابرونت و نزد بعضی قنطوریون میخک اسم فارسی قرنفل است میمون اسم فارسی قرد است میشهل بهندی جوز
الکوثل است میتھی بهندی حلبه است نانخواه اسم فارسی است زنیان تیز نامند و بعربی کمون ملوکی نامند و نزد بعضی
تخم صعتر جبلی است شبیه بانیسون و از آن کوچکتر و تلخ مایل بزردی و تند بوی و با حرافت و تندی طعم و قوتش تا چهار سال باقیست
در اول سیم گرم و خشک و مجفف و مدر بول و حیض و عرق و تریاق سموم و محلل ریاح و رافع فواق و رطوبات لزجه و درد سینه و
صلابات جگر و سپرز و مغص ریحی و آنچه بسبب ادویه مسهل باشد و منقی چرک و لزوجات سینه و جهت دفع عادت افیون و مضرت آن
و عسر بول و حصاة و قی و غشیان و آروغ بد بوی و تخمه و فساد اشتها و ... خصوصا ربع و سرد احشا و بهق و برص و با عسل جهت احتباس
بول مبرودین و کرم معده و حب القرع و با سکنجبین جهت محرورین و جهت جمیع امراض رحم و کسیکه اطعمه بد انقه او لذید نباید نافع و ضماد
او با سفیده تخم مرغ جهت ناف برآمده مجرب و با عسل جهت درد جمیع اعضاء و تحلیل ورم آن و از مجربات خصوصا باطین ... و بدستور در رفع
خون منجمد تحت جلد ... و با ادویه برص و آثار مقوی فعل آن و با روغنها جهت ... و با نمک و ترمس و زعفران جهت ورم انثیان و نطول
آب او جهت رفع درد گزیدن عقرب سریع الاثر و قطور او جهت گرانی سامعه و بخور و فرزجه و حقنه او جهت تنقیه رحم از رطوبات بد بوی نافع
و خوردن و طلا نمودن بر بدن بالخاصیت مورث زردی جلد و شرب ۳ آن او که در یکرطل شیر جوشانیده باشند و نصف ... باشد
با یک وقیه شکر که بر بالای طعام خورده شود باعث فربهی بافراط گردد و ناشتا خوردن همین رافع سنگ گرده و مثانه از مجربات و مصدع محرورین
و مصلحش گشنیز و بقل شیر و صعتر و مصلح او ترمس و قدر شربتش تا ۳ درهم و بدلش در غیر سمین شونیز است و عرق نانخواه جهت فالج و رعشه و امراض
عصبانی مفید و عسر نفس را در حال رفع میکند و چون باد ... که ... عرق کشیده در تفریح نایب شراب ... است و روغن او که بتقطیر
گرفته شود بهترین ادویه ریاح و دردهای مزمن و اورام بارده است و چون در آب لیمو بقدر یک انگشت او را بپوشانند بخیسانند و خشک
کنند و هفتم ... جهت اعاده اشتها ... مجرب است نارجیل او را جوز هندی نامند و درختش مانند درخت خرما و بعد از
هفت سال بار میدهد و تا صد سال عمر میکند و در او آبی میباشد مانند شیر و لذیذ و چون در اول طلوع ثمر او شاخ و با ثمر آنرا بریده کوزه بر آن
نصب کنند آبی از ظرف از یکرطل تا پنج رطل جمع میشود و از ... نامند و حلاوت او تا یکروز باقیست و در اسکار و تقویت باه و
تفریح بهتر از خمر است و بعد از یکروز مانند سرکه ترش میشود و آنچه از شاخ نارجیل بی بار که قسم نر او است ... گرفته شود طاری نامند و ...
درخت او مدتها فاسد و مندرس نمیگردد و ظرفیکه از آن ترتیب دهند ... مظروف ... و نارجیل در آخر دوم
گرم و در اول خشک و ... او بسیار گرم و خشک و با مضرت آب او گرم و تر و سرکه او در اول گرم و در سیم خشک و مغز نارجیل مولد منی و مقوی
گرده و کمر و مسمن بدن مبرودین و مدر خون و جهت تقطیر البول و سردی مثانه و درد مفاصل مزمن و خوشبوئی دهان و رفع مواد باینده بلغمی و سوداوی

میعه یابسه
نانخواه
نارجیل
مهلبیه

ماننده فالج و جنون و امثال آن و ضعف جگر و قروح باطنی و نواسیر و با شکر جهة تولید خون صالح و تقویت حرارت غریزیه نافع و چون بسیار دیر
هضم و مولد خون غلیظ و مصلح آن شکر و نبات و مضر محرورین و مصلحش سیوهای ترش و لیمو و فاسد سکنجبین آن مورث غثیان و غشی است و قدر
شربت از جرم او تا سه رطل و از آب او سه وقیه و شرب آب او جهة جنون و مالیخولیا و تقویت باه و سرکه او مسهل کرم و تخم و حب القرع و جهة
تقویت هاضمه و مهرا کردن لحوم موثر و خاکستر پوست او جالی دندان و کلف و نیکو کننده رخسار و دافع نمش و جرب و حکه و با حنا مقوی
موی و روغن او که کوبیده و جوشانیده و از آن اخراج کنند شرب و ضماد او جهة تقویت فهم و تولید بیه کرده و رفع درد مثانه و ریاح
آن و درد کمر و زانو و بواسیر و جهة تقویت باه مفید و شربتش تا سه مثقال است نارجیل بحری ثمریست غلاف دار مانند غلاف نارجیل
و بقدر خربزه و طولانی میباشد و منبت او معلوم نیست و از روی دریا اخذ میکنند و مغزش سفید مایل بزردی و سطبر و بسیار صلب و پوست او تیره
مایل بسرخی مانند نارجیل و غلافش سیاه و سطبر و خوردن آب از غلاف او دافع سموم و مضرات آنها است و او مقوی قوی و تنجیر او که
بر روی سنگ سائیده باشند در رفع سم هوام افعی و افیون و امثال آن مجرب و قویتر از تریاق کبیر و علامت خلاصی از سم رفع قی است
و نافع کنند باید مکرر داد و ضماد او بر موضع گزیدهٔ عقرب و زنبور و هوام موجب رفع الم است در ساعت و بقدر یکبرنج در هفته یکدوبار
با گلاب بنوشند حافظ صحت و رافع لرزهای مرکبه و بارده و فالج و مفاصل است یقین و رافع مضرت هوای وبائی و خلاف آنهاست
و جاذب اخلاط ردیه از عمق بدن و رافع او است بخارات و چون در بدن خلطی نباشد تحریک قی میکند و گویند زیاد او قتالست نارنج معرب
از نارنگیست درخت و پوست درخت او و پوست نارنج و شکوفه و تخم او در دوم گرم و خشک و ترشی او در آخر دوم گرم و خشک و بالزوجتی که
موافق سینه و نزلات و سرفه حار است و در برگ و پوست او تفریح عظیم و جمیع اجزاء او در همهٔ امور بهتر از ترنجبین است و ضماد پوست زرد او
با سرکه جهة درد سر مجرب و شرب بقدر سه درهم و نیم او که خشک کرده باشند با آب گرم جهة تهییج و اخراج کرم تخم و قی و غثیان مجربست و ضماد
بجنبهٔ مهرای نارنج بتمامه جهة جرب و حکه و جوششهای سر و نرم کردن موی جلد و بدن بعد دلو بوئیدن او و برگ او دافع طاعون و فساد
هوا و آب خیسانیده پوست و شکوفه او جهة عسر ولادت مجرب و حمول و مدر حیض و شرب او دافع سم عقرب و هوام و ترشی او با شکر مسهل
صفرا و مدر آن و دافع خمار و امراض حاره عصب غیر صحیح و اکثار او مضعف جگر و مصلحش عسل و شکر و دو درهم از تخم مقشر او تریاق گزیدن
جانوران و بدستور شربت شهای باریک درختش و با شراب همین اثر دارد و در سایر منافع مانند ترنج و لیمو است و ضرر نارنج ماء آب
کمتر است و روغن نارنج که پوست او را با شکوفه در روغن کنجد سه هفته در آفتاب گذاشته باشند در جمیع افعال قویتر از روغن نارنج
دو مثقال ان پادزهر سموم بارده حیوانیست و بوئیدن شکوفه او مقوی دماغ و محلل زکام و عرق او که مستعمل عرق بهار است در دوم گرم و
خشک و جهة ضعف دماغ و تفریح و تقویت اشتها و باه و سده مصفات و نزلات و درد سینه و قولنج ریحی و پیچش و خفقان و غشی و بدلاو
او هفت روز در روزی دو وقیه با شکر و ربع درهم مرجان جهة رفع سپرز زرد مجربات و با آب کرفس جهة اخراج سنگ مثانه و گرده و شرب
او ناشتا جهة قطع اسهال طوبی نافع و حمول او با پشم جهة اصلاح رحم و با شیر مادیان جهة اعانت بر حمل از مجربات دانسته اند و اکثار
بوئیدن او مورث سحوری و هوا مضر عرق بهار است و مصلحش گلاب و فوتش در ظرف مس تا هفت سال باقیست و درخت نارنج بالیل
نارقیصر اختلاف عظیم دارد انطاکی گوید نباتیست باریک ساق بسیار سرخ و گلش مایل بزردی و خوشبوی و از دوم آرند و در مصر او را ساق
الحمام گویند و آنچه از کتب مسطور معلوم میگردد قسمی از هوفاریقون است که رازی رومی گوید بلغت ایشان نا کیسر است نامند و او مفرح
و مقوی اعضا و با منافع بسیار چنانکه در هوفاریقون مذکور میشود ظاهر آنستکه معرب نا کیسر هندی باشد و بجهة سرخی ساق نارقیصر و در مصر
ساق الحمام نامند نارمشک اسم فارسی شکوفهٔ نباتیست سرخ مایل بزردی و از نخود بزرگتر و در شکل شبیه بانار کوچکی که گلش ریخته باشد
و در خراسان کثیر الوجود است و درخت او و تقدید ختا نارو نزد بعضی او و نارقیصر یکچیز است و آن اصلی ندارد چه در سفوف ارسطو هر دو
مذکور اند و آن در اول دوم گرم و خشک و مانع صعود بخارات بدماغ و مقوی دل و جگر و معده و معاد و ملطف اخلاط و مانع تحلیل ارواح
و جهة مالیخولیا و اسهال از نزف الدم و ضماد او جهة رفع عرق و تخفیف زخمها نافع و مضر مثانه و مورث زردی رخسار و مصلحش روغن بادام
و کاسنی و قدر شربتش دو مثقال و بدلش نیم وزن او پوست پسته و بوزن او زرنجبیل و سدس او سنبل الطیب است ناطف بفارسی حلوای

قبیده ماند کثیر الغذاء و موافق سینه و ریه و سرفه و فضلات بلغمی و مسمن بدن و جهة انصباب مواد بمعده نافع و مضر محرورین و مصلحش ترشیها
است نامفاسی ابن جزله گوید چون مرا بانوعات مغشوش کننده باین اسم مسمی است و بغدادی نامدا معنی انار فارسی که در وقت
حمل کرده و وه و تشبیه نیسند یده و ممکن است که معنی آنش باشد چه در مغشوش متوهمات از جمله سموم در احراق فقط مانند آتش است خشک
نار فارسی اسم مرض حاریست نافخ بلغت بغدادی اسم خج دلبوت است ناغیت اسم یونانی نارمشک است ناموس بقل است نادین برّی
شامل اهرون و فوهت نادین اسم یونانی مطلق سنبل است نادین قلیطی سنبل رومیست ناغمه بلغت اندلس لسان الابل است نافد
بلغت اهل کمیر زنبق است نارکیوا نارکیوا است و نزد ابن بیطار دو چیز اند و از تعریف او ظاهر میشود که دو چیز باشند و نزد بعضی حشیش
زبدیست ناک کیسر اسم هندی کبابه است ناکیسر بلغت هندی قسمی از سوزه قوت نست نارگل بلغت هندی نارجیل است ناماهه
نعنع است ناکه دون بهندی عود الحیة است ناخن بریان و ناخن دیو اسم فارسی اظفار الطیب است نان کلاغ اسم فارسی خبازیست
نان سنگک بفارسی خبز الملة است نان ختما بفارسی خبز الکعک است نان روغنی خبز القطایف است نان سوید خبز ... است نان
بی سبوس خبز الحواریست نان کسمه خبز الطابون است نان ساجی خبز الفرنیت نارو اسم فارسی صنوبر است نارگیل نارجیل است
نبیذ اسم عربی جمیع مسکرات بغیر خمر و هر یک سامی مخصوص اند و فقاع نسبتی از او است که از آب نارسیده حبوب ترتیب
دهند و مفصد کنند که بجوش و مسکر گردد و هر گاه مدتی بگذارند از آن مضغ نمایند و از جمله نبیذ جمیع نبیذ محرق خون و بخر و مضعف
دماغ و مکدر حواس اند و اقسام او از مویز و خرما و عسل و دو شاب و شکر و جو و برنج و ذرت و ارزن و سنجد و بهالی آن ساخته میشود و طریق عمل
نزد متقدمین آنستکه هر چه از مویز و خرما و سنجد و انار با پلیله باشد انجیر باشد ده مثل آن آب یکشبانه روز خیسانیده بجوشانند تا نصف
رسد پس صاف از آنجوشانند تا ثلث او بسوزد بعد از آن در ظرف کرده سر آنرا محکم نموده تا پنج و شش ماه بگذارند و نزد متأخرین آب
پنج مثل آن و جوشانیدن بقدر نصف است و هر چه از حبوب است بدانقدر بجوشانند که با آب یکسان شود و با سه مثل او بخیز نیکو خوا
مثل شکر و عسل و مانند آن آمیخته بعد از یکهفته صاف نمایند و بعضی بجهة تقویت و اصلاح او از مفرحات و مقویات مانند جوز بوا و دارچینی
و زعفران و عود و غیره از یکی بقدر سه درهم تا ده درهم در پارچه بسته از اول جوشانیدن تا آخر صاف کردن اضافه نمایند و هر چه از
شکر و عسل و امثال ان ترتیب دهند باید به سه مثل آن آب جوشانند تا ثلث یا نصف ان بسوزد و هر چه آب مسکر و امثال او باشد
بدون آب بجوشانند تا ثلث بسوزد و بدستور جهة تقویت ان اگر خواهند بدستور مذکور ادویه مناسبه اضافه کنند نبیذ الذبیب بفارسی
مویز آب نامند در دوم گرم و در اول تر و مولد خون متین و مفتح سدد و هاضم و مسمن بدن و مقوی معده است و چون قدری عسل اضافه نمایند
مدر بول و محلل ریاح و محرک باه و منقی سینه و ریه و مسخن گرده و مثانه و سریع الاستحاله بسودا و مفسد دماغ و مغلظ اخلاط و مولد استفاست
و چون حماما در حین جوش اضافه نمایند جهة جوع بقری و تقویت بدن و هاضمه مفید است نبیذ العسل شراب عسلیست در سیم گرم و خشک
و محلل اخلاط غلیظه و محفف رطوبات و حافظ صحت مبرودین و مقوی جوهر و جهة امراض بارده مثل فالج و رعشه نافعست و چون بطریق
دیگر میشود ساخته شود افضل از خمر دانسته اند عسل ده جزو و بخیز و نان خشک و عشر نان جوزبوا و نصف عشر نان از هر یک از بادیانه قرنفل
و سدس عشر زعفران مجموع او در آب بجوشانند تا اثری از آن نماند پس صاف نموده بقدر عشر آن عسل تازه اضافه کرده بجوشانند تا ثلث
او بسوزد نبیذ السکر شراب شکریست لطیف تر از خمر و بکری او خفیف و موافق ناقهین و سودا وی است و آنچه از آب نیشکر سازند محرق اخلاط
و مولد صفرا اکراثی و زنجاری دانسته اند نبیذ التمر شراب خرمائی نامند گرم و خشکتر از مویزی و مولد سودا و صداع و خمار و دوار و سرعان و موافق
پیرانست و هر چه از بسر و بلح سازند در اول گرم و در دوم خشک و بهتر از خرمائی و قابض و مقوی معده و مدر بول و بعد از مویز آب بهتر از سایر
نبیذهاست نبیذ الدبس و آستیلاف شراب دوشابیکه از شیرهٔ خرما سازند در افعال مثل شراب خرمائیست نبیذ الارز بفارسی بوزه
نامند و در مصر مزر گویند و آن شامل نبیذ ذرت و ارزن و جو و گندم و سایر حبوبات است و آن مدر طبع و نیکو کننده رخسار و محرک اشتها و
و بسیار مست کننده و قاطع باه و چون عسل اضافه نمایند محرک است و مورث سدد و مضر ضعیف الامعاء و مصلحش ملح اندرانی است و آنچه
از جو ترتیب دهند نفاخ و بی تفریح و مسهل و مدر و مفسد باه و هاضمه و بوزه ارزن و ذرت و غیره تند و هست نبیذ الفواکه شرابیکه از آب

نبیذ الذبیب
نبیذ لعل
نبیذ شکر
نبیذ الدبس
نبیذ الارز
نبیذ الفواکه

میوه‌ها بعمل آید مثل توت شیرین و سیب شیرین و امثال آن بهتر از نبید حبوب و سکر و سریع الفساد و نفاخ و مصلحش عسل و ادویهٔ حارهٔ خوشبو
است نبق بار درخت سدر است و مذکور شد و بفارسی کنار گویند بنات الملکه رسن است بنات الارض فطر است بنات الاشبیت
نبات اسم فارسی فانید است نجم و نجیل اسم شل است و هر گیاهی که بی ساق باشد بعربی نجم نامند نجیب اسم جنس نوبت نبات است و اسم
مخصوص سلیخه نجناق اسم هندی قسمی از بیش است نحاس بفارسی مس نامند و نوعیکه در معدن متکون میشود مس رست گویند و روی عبارت
از او است و بعربی صفر مصنوع گویند و چون صفر مخلوق قلیل الوجود است بنابر آن مصنوع آنرا باین اسم شایع کرده اند و چون مس را با قلعی بگدازند
بفارسی سفید روی و مفرغ نامند و چون با روی توتیا و قلعی ممزوج کرده مسمی بجالم است و در سیم گرم و خشک و محلل و مسهل صفرا و طلای او جهة
جرب و حکه و نیز بمن و رفع ماندگی و تحلیل اورام نافع و چون در سرکه چند روز بگذارند و خارا با آن سرکه ضماد نمایند در رفع نزلات و سرفه
در تحلیل موی مجرب دانسته اند و خوردن غذا از ظرف بی قلعی آن بسیار بد است خصوصا ترشیها و لبنیات و در قلعی دادن مدتی که گذشتن
غذای گرم جایز نیست و آنچه مس را سفید و پاک کند تافتن صفایح رقیق او در ترشیها اگر رانده اخته است خصوصا آب سماق و سرکه تا شیدن
شوره بعد از که از او رافع مخلطات آنست و تخم بادنجان باعث زود که ختن او نحاس صینی طالیقون مصنوع است قبرسی مس سرخ
مایل بزردیست نحاس محرق روسختج است نحام نوعی از طیور آبیست و بفارسی و ترکی انقوت نامند از غاز کوچکتر و از اردک بزرگتر و ابلق از
سفیدی و سیاهی و سرخ مایل بزردیست و بسیار فربه میباشد گرم و تر در دوم است و غالب و مولد خون متین و محرک باه و مقوی بدن و مفر محرورین
و دیر هضم و مصلحش در سرکه پختن و فانید بعد از آن تناول نمودنست نحل زنبور عسل است در سیم گرم و خشک و طلای رطوبت آن رافع درد گزیدن
زنبور است و محلل اورام است و چون بچه بر نیاورده او را در سایه خشک کنند و یکدرهم او را با پالودهٔ آرد گندم که ده مثقال و شکر بجمعها
باشد بنوشند در اندک زمانی بدن را فربه میکند و مجربست نخاله سبوس حبوبست و از مطلق او مراد سبوس گندم و او تا آرد گندم خشکتر و
حرارتش کمتر و جالی و ملین و آب مطبوخ او با شکر و عسل جهة سرفه و ربو و خشونت سینه و تغذیهٔ ناقهین نافع و نان او قابض و مجفف رطوبت معده
و ضماد مطبوخ او در شراب و امثال آن جهة تسکین درد پستان و ورم آن که از انعقاد شیر باشد و با نمک گرم جهة گزیدن افعی و تحلیل ریاح اعضا
و مطبوخ در سرکه جهة نملهٔ ساعیه و جرب متقرح و اورام حاره و با روغن زیتون و سرکه جهة ضربان مفاصل و مطبوخ او در آب برگ ترب جهة درد گزیدن
عقرب و بخور ضماد او در سرکه جهة زکام نافع و نطول نخالهٔ جو جهة حکه و بخور نخالهٔ عدس جهة رفع قمل و رشک و بخور نخالهٔ باقلی جهة منع
ریختن شکوفهٔ درختان آزموده است نخاع بفارسی مغز حرام نامند در جمیع افعال قریب بدماغ و ملین صلابات است و در حرکت آوردن زخم را
معتدل است نخود اسم فارسی حمص است نخود الوندی و نخود مریم بلغت صفهانی زراوند مدحرج است ند بفارسی کشته نامند و مخرج
او بختیشوعیه اند و آن مقوی دل و حواس و محرک باه و مصلح هوای وبائی و رافع زکام است بخورا و شربا و طریق عمل او در دستور اول مذکور است
نرنج صغیر ترنجست ندی کاکیرا اسم هندی سرطان نهریست نروک اسم فارسی حبیست شبیه بلعبهٔ بربری و از آن بزرگتر و سفید و اگر بان خرمن
و ابن الدوله گوید که مخبر صادق مرا خبر داده که در جبال کرمان خصوصا در جائیکه پلنگ بسیار باشد در اول بهار نباتی میروید برگش شبیه
ببرگ خربزه و چون نیمه رسیده شود شکل برگ منقلب میگردد بنابر آن در آنوقت امکان را ن میکنند و بعد از خشکی گیاه و رسیدن
بیخ او بآن نشان میجویند و بیخ او افعی مینامند و علامت خوبی او آنست چون پلنگ از زائیدن بسیار آزار میکشد هرگاه از آن بخورد دیگر
حامله نمیگردد و هرچه را پلنگ جسته خورده باشد یازده سال دیگر از امکان از بیخ میروید و بالشری میباشد بخلاف آنچه پلنگ از آن یافته
باشد چه آن سفید است و در سرگین پلنگ هم گاهی یافت میشود و بدستور مانع حمل است و دزور و تعلیق او جهة رفع خنازیر و ریح آتشک
مجرب دانسته اند و زیاده از مطبوخ او مورث لاغری بافراط است و داشتن آن باعث سرعت ولادت است و چون بر ناصور بندند
لحم او زیاده شده ناصور او کمتر میشود و تجدید او در رفع ناصور بالکلیه مینماید نرجس معرب از نرگس فارسی است قدر حرارتی و مفاصل شخوذ را اشنان
نامند چون پیاز او را بشکل صلیب شق کرده غرس مینمایند و قدحی مضاعف گردد در سیم گرم و خشک و تخمش سیاه و در دوم گرم و در اول
تر و قوتش تا ۳ سال باقیست جالی و جاذب و کشندهٔ اقسام کرم شکم و محلل قوی و شربتش بیخ مطبوخ او بغایت مقیی خصوصا با عسل و منقی رحم
و مسقط جنین زنده و مرده و مخرج هرچه در معده جمع باشد و التیام دهندهٔ زخمهای ظاهری و باطنی و ضماد بیخ او جهة التیام جراحات عظیم
چون حد شیر او را تا مطبوخ زن بخورد یا فرزجه نماید یا تعلیق کند اگر آن زن حامله نگردد و اگر تعلیق نموده مباشرت کند

نبات الملکه بنات الارض بنات الاشبیت نبات نجم نجیب نجناق نحاس
نحاس صینی
نحام
نحل
نخاله
نخاع
نخود نخود الوندی نخود مریم
ند
نرنج ندی کاکیرا نروک
نرجس

و در تر و باه و عصب مطبوخ بیدبل و مسحوق او با عسل جهة درد ماتزین مفاصل و نقرس و با کرسنه و عسل جهة تنقیهٔ قروح و گشودن دبیله
دشوار نضج و با آرد گندم جهة اخراج پیکان و امثال آن با زبدن و با سرکه جهة داء الثعلب و بهق و آثار جلد و تنها جهة قوی کردن قضیب و بر
دون احلیل جهة رفع عنه از مجربات بشرطیکه او را تا ده روز بر شرف ایلنده خشک کنند ضماد او جهة رعاف و منع نزلات و تسکین عضا نافع
و ذرور او جهة قطع خون جراحات و التیام دهندهٔ او و رافع سیلان ناخنه و بوئیدن او جهة درد سر بارد و گشودن سدهٔ دماغی چنانکه جبرئیل بن
بختیشوع گفته که هرکه خواهد در زمستان زکام هم نرساند ملازمت بوی نرگس کند و مضر محرورین و مصلحش بنفشه و کافور و در سایر افعال کل و مانند
بیخ است و شربتش یکمثقال و تخم او بقدر نیم آن محرک باه با نوسین و با سرکه رافع مش و آثار و فرزجه پیاز او مدر حیض و مخرج جنین و منقی رحم و روغن
نرگس که کلا او را مکرر در روغن کنجد تجدید کرده باشند محلل و مسکن درد سر سوداوی و ریحی و مفتح فم رحم و رافع درد ما او و موافق امراض عصبی
نرقیس بوس گویند نباتیست که مانند حنظل جوف او تخم دارد با حرارت و بسیار خشک و عفص و مالیدن او با روغنها مدر عرق و ضماد او با شیر
جهة گزیدن افعی و سعوط او جهة بدبوئی بینی و قطع رعاف بسیار موثر و مغزاو قاطع اسهال آن نرد درختی غاریست نرسی بهندی جدوار است نرم
آهن اسم فارسی حدید انثی است نرشنک اسم فارسی عدس است نسرین گل سفیدیست کوچک و مضاعف و درختان بقدر سرخ و بسیار
خوشبو و او را گل مشکی و در بعضی بلاد گل عنبری نامند در درشت و کوچک میباشد و در بلاد حاره تا اول اسد دوام میکند و عرق و بوی
ندارد و چه از جهة لطافت آتش رفع آن میکند معتدل الحرارت و نزد بعضی در دوم گرم و خشک است و بوی او مقوی دل و دماغ و حواس و تدبیه
و در تخلخه باعث خوشبوئی آن و مدر حیض و مسهل بلغم و سودا و منقی سینه و عطسه آرنده و مفتح سدهٔ دماغی و محلل ریاح و موافق جگر و جهة قولنج
و غشیان و یرقان و فواق ضماد او جهة کلف و آثار رو و بدبوئی عرق و رفع بوی نوره و سعوط دانهٔ او بواسیر و منع اشتداد داء الفیل و با خاجهة
تقویت موی و قطور او با روغن زیتون جهة کرم گوش و ریاح آن و سنون و مضمضهٔ آن جهة درد دندان نافع و از یکدرهم تا چهار درهم از برگ او
مسهل قوی و مداومت نیم مثقال تا یکمثقال از برگ او تا یکسال مانع سفید شدن موی مجرب دانسته اند و انطاکی جهة بیان امراض بهر روز دو
مثقال هر با گری آنرا از کتاب تجربه بیان نموده و روغن او که بدستور روغن نرگس بگیرند مسخن باعتدال و مقوی دماغ و بالیی مبدی و فعل ذات
الجنب بلغمی و سوداوی و قدر شربتش تا یک اوقیه است نسر بفارسی کرکس گویند و ترکی قجیر از سباع طیور و بزرگ جثه و در رنگ قریب
بعقاب مایل بسرخی و گویند در یکروز زیاده بر دو هزار فرسخ طی میکند بدلیل آنکه بچهٔ او را از زعفران الوند دیده و او گمان یرقان کرده در یکروز
سنگ یرقان از سر انداخته است بعد از آن باز رفتن و مراجعت نمودن زیاده بر دو هزار فرسخ میشود و از خواص او آنکه بجهة حراست در وقت
خواب بچه خود را نمیتوان نشاندند و تا هزار سال عمر میکند و در سالی زیاده بر یک تخم و یک بچه نمیکند در سیم گرم و خشک و گوشت او محلل ریاح غلیظه
و قولنج ایلاوس و مفتح سده و مفتت حصات و قاطع بلغم و ردی الغذاء و غلیظ و مصلحش دارچینی و شربت پیه او جهة سرفه و ضمادش جهة
مفاصل و قطور او جهة کری قدیمی گوش و خون و زهرهٔ او قاطع بیاض و رافع نزول آب و ظلمت بصر و جرب چشم و سرگین او جالی کلف
و فاکتر موی و رافع جرب و حکه قروح است و محمد بن زکریا گوید که طلای پیه او در عرض ۲ روز بسیار مقوی قضیب است و بعضی گویند که
سعوط دماغ و زهرهٔ او با آتشک بقدر نیمدانگ و مثل آن قطران و روغن کنجد یا زیتون رافع جذام و جنون است و از مجربات شمرده اند نسج العنکبوت
بفارسی دام عنکبوتست و در حرف عین گذشت نسرین السباع گل علیق القدس است نسوت بهندی تربد است نسری بهندی نباتیست
نسورا بهندی سپستان است نسترن سفید اسم فارسی ورد ابیض بریست و در افعال بغیر از تفریح و تقویت دل مانند نسرین است نسترن زرد و در
صفر بریست نشا بفارسی نشاسته و یونانی اموکوش نامند و او را از گندم خیسانیده که بحد تعفن برسد و پوست او باز شود و از پوست جدا
کرده صاف کرده خشک میکنند در آخر اول سرد و خشک و نزد بعضی سرد و تر است و مغری و رادع و قابض و موافق امعاء و مصلح ادویهٔ تشنه و حابس
اسهال و خون خصوصا بو دادهٔ او با شکر و روغن بادام که نیمگرم بنوشند جهة خشونت حلق و سرفه و درد سینه و سل و قطع خون بواسیر و حیض و حریرهٔ
او با سپیدهٔ بیضه جهة سحج و رفع افراط عمل دوای مسهل و حقنهٔ او جهة قرحهٔ امعا و طلای او با زعفران جهة کلف و با سرکه جهة خناق و اورام حاره و اکتحال او
جهة دمعه و قرحه و جرب و منع ریختن مواد چشم و با شیر زنان و بالغیهٔ تخم مرغ جهة خشونت پلک و حرارت مد نافع و مقلل منی و سده
و دیر هضم و مصلحش شیرینیها و کرفس و قرنفل و پسته برنج مقول و غبار آرحی و شربتش از یکمثقال تا پانزده مثقال نشادر اسم جزیست که از انجا

نسج العنکبوت نسرین السباع نسوت نسری نسورا نسترن سفید نسترن زرد
نشا

بو بهان و سائیدن جدا کردد یا بسبب گرم زدن غباری از آن بهم رسد خشکی آن نسبت باصل آن چوب بیشتر و همه آن قابض و جالی و منقی
رحم و ضماد محرق مجموع او که با وزن او نیون سوزانیده باشند با سرکه مانع زیاده شدن قروح ساعیه و آکله و التیام دهنده زخمها است
(نثف) و تجربه شمرده اند و خواص هریک در اصل آن مذکور است نثف اسم عربی پنج مرجان است و گویند غیر او است و آن سنگیست سبک به
سوراخ مانند آشیان زنبور و سرخ و از ساحل دریای جده نواحی مکه معظمه خیزد و خشک و ازبند و در التحام زخمها و با شراب در قطع خون قوی تر از آن و در
(نثافه نشسته نضاد نطرون نعام) سایر افعال مانند او است نثافه اسم عربی شغیث است نشسته اسم فارسی شاه است و نسنج معرب آن و او است نضاد دهب است و درخت
گز کوهی را نیز گویند نطرون بورق احمر است و گذشت نعام بفارسی شترمرغ نامند و معروف است در آخر سیم گرم و خشک و گوشت او محلل ریاح
و بلغم و دافع لقوه و فالج و درد مفاصل و مثال آن و فقه دهن او مستقار و جمیع امراض بارده و بطیئ الهضم و مصلح محرورین و مصلحش سرکه و روغن و طلای
پیه او محلل اورام و تسکین و استقا او تشنج اطراف و دافع سم عقرب و باعث سرعت حرکت اطفال و چون بر بدن بمالند تمام ماران از آن
شخص بگریزند و اگر نزدیک آ شوند حبس کرده و شرب او باعث زود بتکلم آمدن اطفال و سرگین او رافع کلف و آثار و خاکستر موی او
(نعناع) رافع اکله و از خواص او است که از بلع کردن آهن خرد و آهن تفته و مس تفته متضرر نگردد نعناع معروف است و لطیف ترین نباتات و در همه
افعال قوی تر از پودینه در آخر دوم گرم و خشک و بغایت مقوی معده و دل و قوه ماسکه و هاضمه و فم معده و مفرح و مرقق خون غلیظ و محلل
مواد بارده و ریاح معده و محرک باه و آروغ و کشنده تمام کرم شکم و آب او با سرکه قاطع نفث الدم و شرب دو سه شاخ او با آب انار ترش
مسکن فواق و غثیان و قی و هیضه و مشهی و مسکن درد معده و خفقان معدی و وجع الفواد و جهت درد سینه و پهلو و نفع رطوبات فضله
ریه و تنقیه آن مفید خصوصا چون با پرسیاوشان بجوشانند و چون در شاخ آن را در شیر بمالند مانع انجماد آن و با سرکه و ترشیها مانع ضرر آنست
با عصاب و با سبیات نفع مضرت آن میکند و ضماد او مقوی معده و با آرد جو جهت جراحات و ادرار فرسودن شیر منجمد پستان و نفع دبیله
و با نمک جهت گزیدن سگ دیوانه و ممضوغ او جهت گزیدن عقرب و تنهائی جهت بواسیر بغایت نافع و رافع درد سر بارد و با مویز جهت ورم انثیین
و درد آن و حمول او قبل از جماع مانع و قطور او با ماء العسل جهت درد گوش و سعوط بکدانگ از عصاره او با روغن گل سرخ تا سه دفعه جهت خنازیر که
در گردن ظاهر گردد بغایت موثر است و گویند مولد ریاح است و مصلحش کرفس و بدلش پودینه نهری و شربتش تا دو مثقال است نغر بضم او و فتح غین
معجمه اسم جنس عصفور است و نزد بعضی مخصوص بنجشک سیاه لون و بسیار کوچک و نباله او بسیار کوتاه و دائم الحرکت و کثیر التصوت
و در شکاف حجره نامند گرم و خشک و مطبوخ قدید او جهت اسهال و غیر مطبوخ او جهت عسر بول و سنگ گرده و مثانه بغایت نافعست نفط
دهنیست که از بعضی چشمها میجوشد و سفید و سیاه میباشد سفید او لطیف و سیاه او بتقطیر سفید میشود در چهارم گرم و خشک و قوی تر از اکثر روغنها
و منضج و سریع النفوذ و مدر حیض و مخرج جنین و جهت جمیع امراض بارده شرب و طلای او نافع خصوصا جهت فالج و لقوه و رعشه و کزاز و تعقد عصب
و سستی آن و بواسیر و یرقان و سرد و سرفه کهنه و حصاة و اخراج کرم معده و مقعد و رفع سموم و تحلیل ریاح حشا و بیخ درد مفاصل
و اکتحال او جهت نزول آب و بیاض و قطور او جهت کری و ریاح گوش و فرزجه و تبخیر او جهت سردی رحم و اختناق آن مفید و مضر محرورین
و مصلح او خشخاش و سرکه و مضر ریه و مصلحش کثیرا و قدر شربتش از سفید آن تا دو دانگ تا نیم و از سیاه او تا یکمثقال و بدلش مثل او مغز
(نفل) بعضی قطرانست و خوردن سیاه او بالخاصیت مسمن قوی الاثر بدنست نفل نباتیست در عربستان کثیر الوجود و شبیه بو بنجه و بار
مانند خار خسک و ما بیخار است و با سرخی و بنفشی و در بو شبیه بشکوفه بید گرم و خشک و تخم و گل او مدر بول و رافع سپرز و طحال و در افعال
(نقد نقعان نقره نقل خواجه نمام نمامیز نقولس نمارق نمیقن نمک نمنک نمور نمیس نمکولان) ضعیف تر نقد اخریض است نقعان حب الکاکنج است نقره اسم فارسی فضه است نقل خواجه اسم فارسی حب السمنه است نمک
زعرور است و نزد بعضی فراصیا نمام سوسنبر است و نمام الملک نمامیز نامند نقولس یونانی قسمی از توتیای مصنوع است نمارق
شامل قداح و یاسمین سفید است نمیقن کرسنه است نمک اسم فارسی ملح است نمنک بلغت اصفهان اسم روغن تازه است نمور
(نمل) اسم عربی ارنب بریست نمیس اسم هندی جاموس است منکولان بهندی حب لبانست نمل بفارسی مورچه نامند و بترکی قارنجه و
انواع مختلف میباشد بزرگ سیاه بالدار و کوچک بیبال و کبار پرنده را طیار و سیاه دست و پا بلند را نمل فارسی نامند و همه آن بالخاصیت
و در سیم گرم و خشک و قوت مثانه او غالب بر جمیع حیوانات و طلای مسحوق و مانع بر آمدن موی چون بار اول قلع کرده باشند یکبار مالیدن

رفع

رفع بروز رو میکند و اگر موی را بعد قلع کرده باشند محتاج بتکرار طلای او هست و چون صد صد و مورچه مقابر برآرد بعده فیه روغن زرد قی
با روغن زنبق کرده ۳ هفته در آفتاب گذارند طلای آن بر قضیب و حوالی آن بغایت محرک باه ما نوسین و رافع عنق و سودن ملای
و بزرگی قضیب از مجربات دانسته اند و خوردن او موجب تشنج و کرب و مصلحش عسل است و از خواص او آنکه طعمه و غیر آن و شیرینیها را در
جائی گذارند و در زمین که آتش ضبط نقش کنند از آنجا دست کسی باو نرسد مورچه پیرامون آن نگردد و مهرباریس گوید که چون مورچه را
در روغن زیتون جوشانیده در گوش بچکانند رفع کری و ریاح و طنین نماید و طلای مورچه مقابر با سرکه رافع خنازیر و ضماد تخم او با بهم
روغنها مسقط موی و مانع بر آمدن دانسته اند و گویند چون از تخم آن بخورند باعث تحریک ریاح شکم بطرف اسفل تحت مسجد دکر منشوان
(نموس) شوان نمود و زیره کرمانی رافع آنست نموس جمع نمس و آن حیوانیست بقدر شغال و صورت او شبیه بدلق و در بخش مایل بسفیدی و با خطوط
سیاه مانند ببر و مرغ و موش صید میکنند و در زمین مستی او را زو مانند گربه و در غیر او نوقت بهیج دیگر هست و اهل النهر او را الاکنجه گویند و
در بلاد مرو نیز یافت میشود و سر او کم موی و بسیار چرب و مطبخه آن میشود که تدهین کرده باشند و نموس که علیست در سر نبات شرکت این
صفت مسمی باین اسم است جالینوس گوید که طلای پیه او بدستور سوی سوخته او با روغن رافع بهق سیاه و جرب است و او طوفر سوده که چون
آفتاب در بیت خود یا در شرف باشد چشم راست او را گرفته با خرقه کتان بر صاحب ربع یا در بند رفع تب او میشود و اگر چشم چپ او را بند
تب عود نموده مفارقت نمیکند و شرطیس گوید طلای سرگین او با خردل رافع داء الثعلبست و مهرباریس تقریر نموده که طلای زهره او بعد
تخم مرغ رافع دمعه و سعوط خون او بقدر یک قیراط با شیر زنان رافع جنون است نمر بفارسی پلنگ و بترکی قپلان نامند گوشت او گرم و خشک و تهییج
حیوانی گوشت او در انحضور دو تعجب نموده اند که او کثیر الحیا است و زهره او سم قاتل است و دو دانگ او در ۳ ساعت هلاک میکند و خون او
رافع کلف و بهق و آثار است و مهرباریس طلای خون او را رافع جمیع علل چشم دانسته و چون پیه و گوشت او را با آب نیتون مهرا کنند طلای او
در ازاله کثری و زخمها و خراز بعد پلو قطور مغز سر او با آب چرخیر و زنبق در احلیل مقوی و محرک جماع و حمول او و بدستور حمول مغز
استخوان او رافع درد رحم و نیز اکثر اطبا پیه او بهترین اطلیه فالج و مفاصل و امراض بارده است و مصلح بر جلد او مانع گزیدن هوام و سکن
تو بهر است و از خواص او آنکه چون کسی بر تمام جسد خود پیه او گفتار بمالد پلنگ قصد او نمیکند بعدیکه تواند او را بدست گرفت و او بسیار
محب خمر است و چون ببیند بر سد بیتابانه بنوشد و بتجربه رسیده است و چون بر زخم پلنگ موش بول کند نجات نیابد و لهذا در
(نوشادر) بلاد گیلانات زخمدار پلنگ را در جائی نگاه میدارند که اطراف آن مکان آب باشد و موش کنار نتواند شود نوشادر لغت فارسی است
و او معدنی و مائی و مصنوعی میباشد و معدنی و در بلاد حاره مثل حبشه قطعات سفید بر روی آب بسته میشود و بطاکی گوید در نواحی
اصفهان آب مذکور موجود است و گویند در جبال خراسان نیز میباشد و معدنی و مائی عزیز الوجود و مصنوعی او از دودهای کثیف حمام
بهم میرسد و رنگ او اغبر است و از دود تصعید سفید میگردد و چون سفید صاف و در باشل و زاج زرد لایه و عشر او نکار تصعید کنند
سرخ میشود در آخر سیم گرم و در اول خشک و ملطف و جاذب از عمق بدن بظاهر و مخفف قروح و قاطع خون جاری و حابس قی و مفتح سده و
التیام دهنده زخمهای باطنی و رافع حرکت سینه و صلابت سپرز و طلای او جهت خناق و با روغن تخم مرغ جهت رفع و با عسل جهت داء الثعلب
و حیه و سعفه و با روغن کنجد جهت جرب و غرغره او با آب سداب جهت زلو که در حلق مانده باشد و اکتحال او جهت التیام قرحه و رفع سبل
و دمعه بارده مفید و در خواص مکتوبه مذکور است که چون او را با شل او فضله انسان تصعید کنند شرب یکمثقال او در رفع مطلق سم مجرب است
و پاشیدن محلول او در جاهای نمناک که اشته مل کنند و یا با سرکه مل نمایند و بدستور بخور او باعث گریختن مار و هوام است از آن مکان
(نوارس) و چون محلول او را بر کاغذی نقش کرده در اطراف خود گذارند هوام پیرامون او نگردند و سه درهم او قاتل است بتقطیع حشا نوارس اسم
یونانی نوعی از قتاد است شاخهای او دراز و باریک و تا بقدر ۳ ذرع و برگش ریزه و مستدیر و مجمع اجزا او زغب دار شبیه بپشم و گلش زرد
و خوشبو و طعمش تند و خاردار و مانند سوزن و صمغ او مابین سفیدی و سرخی و در روم و حلب کثیر الوجود است صمغ او در افعال قریب بکثیرا
و تخمش در دوم گرم و خشک و بیخ او در التیام عصب قطع شده از بیخ و شرب ضماد او جهت درد عصب و کوفتگی اعضا و از جا بیرون رفتن
و شکستگی آن و قطع نزف الدم موثر و عصاره او جهت قرحه قصبه ریه و ذات الجنب بعدیل تخم او رافع سموم و او مضر گرده است و مصلحش

نوره نومن نوق
نور نورهشندول
نواة نوك نوم نهما

فندق و شربتش بکمثقال نوره کلس مجربست و کلس مذکور شد نومن اسم یونانی زنبور است نوق شتر ماده است نور بلغت اکسیر نان
رنیق است و بفتح اول و سکون واو اسم جنس شکوفه و کلهاست نور هشندول شکوفه درخت دار شیشعان است نواة بعربی دانه تمامست و از
مطلق و مراد دانه خرماست خصوصا در روزان نوک بهندی ابن عرس است نوح لبلابست نهما اسم هندی درختیست کوهی ساقش بر بع
بقدر قامتی و بارش مایل بزردی و شکوفه بعضی مایل بسفیدی و از بعضی مایل بسرخی و عمیق و میان تهی و با عطریت و برک بعضی دراز و متعدد بر دراز و شیم در دوم کرم
و خشک و بوئیدن او جهت زکام و ضماد او جهت اورام بارده و قطع عرق و منع نوله قمل و تقویت موی و با عسل جهت داء الثعلب نافع و شربا او مدر
خون و با تفریح و دافع خفقان و با سرکه تریاق همه سموم و جذب بنده او با مویز و خوردن او بعد از آن با بادام مسمن بدن و فرزجه او منقی
رحم و خوشبو کننده آنست و از خواص او آنکه چون یکدرهم او را با ۳ عدد دانه کشنیز در پارچه کبودی بسته در چاه بیندازند در تابستان
باد سرد از بدن آید و چون در حریر سرخ پیچیده بر بازوی چپ ببندد در دفع سحر و چشم بد کند نهق قرة العین است و نزد بعضی جرجیر بری نهق

نهق

نهنگ نیلوفر

اسم عربی شقاقل است نهنگ اسم فارسی تمساح است نیلوفر اسم فارسی است و کرنب الماء عبارت از وست و خوش مانند زردک و ساقش
نرم و طولش بقدر عمق آبها و برکش قریب بسطح آب و ثمرش بقدر رسنی شبیه بقبه خشخاش و در و تخمهای عریض سیاه بالزوجت و کلش بیرون
آب و اکثر او کبود و بعضی سرخ و او هندیست و بعضی مایل بزردی و تیرکی و بعضی گویند که بری او نیز میباشند جمیع اجزای او در دوم سرد و تر
بغیر از بیخ او که کرم و خشک است و تخم او سرد و خشک و مراد از مطلق او کل نوع کبود او است و نیلوفر زرد کرم و خشک است و کبود او لطیف
و مقوی دل و مسکن حرارت آن و تبهای حاده و مشحکی و منوم و مانع احتلام و جهت درد سر و قروح ظاهری و باطنی و خشکی دماغ و خشونت
سینه و سرفه حار و نزله و با زعفران و در ارجینی جهت تقویت دل و خفقان مفید و مضر مثانه و مصلحش نبات و مضر باه و مصلح او سوفات
و قدر شربت از جرم او تا ۳ درهم و از مطبوخ تا ۱۰ و بدلش بنفشه و خطمی و بیخ او جهت برز و بهال تر و قرحه امعاء و سیلان منی و ضمادش
جهت درد مثانه و معده و با صبر جهت بهق و با زفت جهت داء الثعلب نافع و اکثار او و شربت مسکن مضعف قضیب و منجمد کننده
منی و شربتش از هر یک دو درهم و تخم او رافع ادرار حیض و نزف الدم و درد مثانه است و روغن نیلوفر که مانند روغن بنفشه بعمل آید
سرد و تر و در افعال مانند روغن بنفشه و در تسکین درد سر حار قویتر از آنست نیل نزد بعضی عبارت از وسمه است و ظاهر نسخه غیر او
باشد و در کتب مذکور شد و ممکن است که از نخیس باشند و مستعمل برگ او است و او بری و بستانی او با خشونت بیاد و سیاه تر از آن و تخم است
و دیسقوریدوس و جالینوس فرموده اند که نباتش شبیه بنبات باقلی و بسیار سیاه و ساقش زیاده از ذرعی و برک بری او مانند برک کادر
شاخ و شاخ او مایل بسرخی و در اطراف و غلافها مانند زبان و در آن تخمهای ریزه میباشد در آخر اول کرم و در دوم خشک و نزد بعضی معتدل است
و محلل و رادع انتشار اورام و قابض و رافع نفث الدم و شراب و بقدر چهار شعیر با آب سرد مسکن هیجان اورام و مانع خروج دمل و جهت
سرفه شدید اطفال و درد سینه و کرده و ریاح غلیظه و با سکنجبین جهت سپرز و با ادویه مناسبه جهت قرحه ریه و ذات الجنب سوداوی و یکدرهم
او با کوفه کلفته جهت قرحه ریه و وحشت و هموم و خفقان و با خیار شنبر جهت استسقاء و ضماد او جهت سعفه و تقشر جلد و قروح خبیثه و باد
سرخ و نمله و التیام جراحات و رفع کلف و بخار او جهت داء الثعلب و با نیموزن و مرداسنگ و قدری روغن کل سرخ و موم جهت اکله از
مجربات و بابه قبل از طلا موضع را با آب با رنگ و عسل بشویند با سرکه جهت قروح سر و خنازیر مقرح سعدیل و مضر ریه و مصلح او عسل و قدر شربتش

بنده

تا دو درهم و بدلش نوزنش آرد جو و ثلث او ما شاء الله نبیده لغت مصر است و بفارسی سمنو نامند از اغذیه شیرینیست که بدون شیرینی و
روغن بعمل میارند انطاکی گوید در اول کرم و در خشکی معتدل و مولد خلط صالح و مسمن بدن و معدل بلغم و جهت بخار سوداوی و مالیخولیا
و سرفه خشک و درد سینه مفید و دیر هضم و ثقیل و سده و اکثار او مورث تبهای مرکبه و آنچه با کردکان و بادام جوشانیده باشند زودتر
و مصلحش سکنجبین و کاسنی است و طریق عمل آن آنکه گندم را خیسانیده سبز کنند پس شیره سبزه او را گرفته ملح بسیار دهند و بدفعات قطعات

نیبا نیمقا نیلج
نیطافوس

نیخ در آن اندازند تا غلیظ و شیرین گردد نیبا نانخواهست نیمقا اسم یونانی نیلوفر است نیلج نیل است نیطافوس گویند نباتیست
برکش شبیه ببرک صعتر و در روی زمین پهن میشود و در حوالی دربند بلاد شیروان بسیار است و قرص او را جهت بیاض چشم سعدیل دانسته اند
نیطافیطی مؤلف مغنی گوید که از جمله نوعات و غیر نیطافلن و بیخ انکشت و برشاخهای آن و پنجه در برگ میباشد و نبات او و شیره و نعات

محفف و سلیخ و بعد قبض و طبیخ او جهت درد جگر و بهال و بهق و ضماد او جهت خنازیر و عرق النساء و مفاصل و صلابات و داحس مفید و حماره

نیوفرسه نیوق
نیخ نیمکر نیونب

بیخ او نیز قاتل و قدر شربتش ۳ ابولوس است نیوفرسه اوسیداست نیوق اذرکت و نزد بعضی قرصیا کنیفتح اول و سکون یا اسم
فارسی قصب است نیمکر اسم فارسی قصب السکر است نیونب اسم هندی روغن تازه است نیب اسم هندی آزاد درخت و آن بزرک و
کوچک میباشد و کلش مانند خوشه که چیده بر بنفشه باد باشد و در سط کلها مانند و با عطریت و خوشش منظر و در صفهان ثمر آنرا اسنجد کرجی
نامند و در مازندران کنار کویند و آن بقدر سنجد کوچکیست مایل بزردی و تلخ و در بعض بلاد معروف به درخت تقوز است و ضماد برگ و کل او

حرف الواو
واق

محلل و رادع و جهت اورام بغایت مفید و جهت مفاصل و نقرس و درد سر نافع و در دور خارش و جهت التیام زخمها و قطع خون و درو عنیکه او را
جوشانیده باشند نایب مناب روغن شیخ صنعانست و شربش بقدر یکمثقال مانع اسهال مزمن و آزموده است واق اسم عربی کنجد در کنار
آبها میباشد تیره مایل بسیاهی و مخلوط بسفیدی و سرش سیاه و در کاسه سر او ۳ چهار عدد موی مانند کاکل رسته در غایت سفیدی و نرمی و قریب
بشبری و ترکان با زلف حقار جمع کرده بر سر میزنند و اکثر صید او ماهیست و در شکار او را دون نامند و کوچکتر از حقار است در دوم کرم و در اول
خشک و گوشت او موافق مبرودین و درد زانو و کمر و روغن او جهت فالج و امراض عصبی نافعست و گوشت مخود او جاذب پیکان و خار و زبدن

وادی کلاه و بعد آنهما
والهیه دمسوکرو اهیم
وانا ملک الأن کرتی
و برسلارض

وزهره او جهت بیاض چشم و بهق مفید است وادی کلب بربیست واحد لبلابست والهیه یونانی کنکر زد است و شه اسم فارسی
صفر است وار سوک بلغت شکاس فلفل است و اهیم بلغت شکار کرفس بریست و الان بزرک هندی زرنباد است و الان کوچک
شبیت و بر الارض قطر است و بر بفارسی شیم نرم نامند و کویند مخصوص شیم نر است و خواص صوف مذکور شد و شربش دشنه اسم عربی
ورد آهن است وج بفارسی اکبر ترکی نامند و آن بیخ نباتیست که در آبها میروید و بفارسی وش نیز کویند و برکش از برک نرکس بلندتر و عریضتر

وج

و با خشونت است و ساقش بلند و کلش شبیه بسوسن آزاد که زرد بلند و زرد مایل بسرخی و بیخش کره دار و بعضی بعضی جبیه و کج و با پیچ و عقده
و سرخی و تند طعم و مایل بعطریت در اول سیم کرم و خشک و قوتش تا چهار سال باقیست قاطع بلغم و تریاق سم هوام و مقوی معده و جگر و مهیه
و قوه حافظه و منقی دماغ و ذهن و مجفف رطوبات مفاصل و مدر بول و حیض و محلل ریاح معده و امعاء و جهت درد سینه و سرفه و پهلو و جگر و مغص
و درد سپرز و شکافتن سنگ و عسل و تقطیر بول و حصات و لکنت زبان و نیکو کردن رنگ رخسار و تسخین کرده و ضماد او جهت مفاصل و اورام بلغمی و
نفخ سخت سپرز و بهق و برص و تشنج بلغمی و فالج و فتق و سینه و فرزجه او با شیره بادیان و زعفران جهت اعانت حمل و اکتحال او جهت
بیاض و خوابیدن او جهت ثقل زبان و سعدیل و جهت درد دندان مفید و بلوس و طبیخ آن جهت درد رحم نافع و مضر سر و مصلح او رازیانه و محرق
خون محرورین و مصلح آن سکنجبین و شربتش یکمثقال و بدلش مثل او زیره و ثلث او زراوند طویل است وحید بلغت مغربی ماذریون

وخشیزک وخشیزق
وحید

سیاه است وخشیزک وخشیزق بکاف آخر و بقاف تخم بستباج و در شنه ترکی عبارت از زرد است و نزد بعضی در منه خراسانیست
و دع از جمله اصداف و حلزونست و بهندی کردی و در دیلم کلاجک و در اصفهان کس کربه نامند پوست او زیاده از سایر اصداف و مدر

ودع

مایه و جالی و جهت عسر بول و حصات نافع و ضماد محلول او در آب لیمو با قدری نوشادر رافع آثار جلد مجربست و محرق او در همه افعال مانند
شیح و مضر ریه و مصلحش عسل و شربتش تا نیم دانک است ورد و درد اسم مغربی بلیکی است و درین یونانی کماه است ورح زوفای رطب است

ورد و درین
وج ورد و ورد احیض
بری ورد احیض بستانی
ورد صفر بستانی

ورد اسم جنس کلهای اشجار است و از مطلق او مراد ورد احمر بستانیست چه اقسام ورد سفید و سرخ و زرد میباشد و هر یک از او بری و بستانی
و هر یک بنابی مخصوص از وستانی اقسام او مضاعف و بری هر یک غیر مضاعف و ورد ابیض بری بفارسی آنرا نسترن سفید نامند
و مذکور شد و ورد ابیض بستانی بزرکتر از نسترن و مضاعف و بقدر کل سرخ و درختان او بیخار است و رنگش سفید و کرم و خشک و در افعال
ضعیفتر از نسترن است و ورد صفر بری نسترن زرد است و درختان و خار او و کلش زرد و غیر مضاعف است و در قوت مانند نسترن سفید
و ورد صفر بستانی درختان او بیخار بقدر درخت کل سرخ و کلش مضاعف و بزرک و رنگش صندلی و در قوت مانند کل بستانی سفید است

ورد احمر بری و ورد احمر بستانی

ورد احمر بری درختیست کلش سرخ و غیر مضاعف و مذکور شد و ورد احمر بستانی بفارسی کل سرخ نامند و بهترین اقسام شکفته است
و آن مرکب القوی و در نزد اکثر در اول سرد و در اول دوم خشک و نزد جمعی کرم و تر و نزد بعضی معتدل و مفرح و مقوی دل و اعضاء و مسهل
صفراء و بلغم رقیق و با قوه قابضه و خشک و در قبض زیاده و مفتح ماساریقا و جهت ضعف معده و جگر و کرده و خفقان حار و غشی و جهت ریه

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

ورم و مقعده و ضماد او و قطور عصاره او جهت درد سر و چشم و گوش و مضمضه آن جهت تقویت لثه و ضماد کوبیده او جهت اورام مراق و رطوبت معده و ... بنده او جهت التیام و جمع جلد که بسبب حرکت بهم رسد و رویانیدن گوشت زخمهای عمیق و ضماد تازه او بجهت اعانت اخراج پیکان و خار از بدن و ذرور خشک او جهت جوششها و التیام زخمها و قلاع و زخم آبله و سیلان رحم و خوشبو کردن او و با برگ مورد جهت قطع عرق و ضماد برگ درخت او جهت خراز و اورام حاره و ورم مقعده و شکستگی اعضا و سفید و تخم گل عبارت از ثمر او است در افعال مانند ذکیت که آن عبارت از ثمر گل سرخ بری باشد و مذکور شد و آنچه در میان گل شبیه بتخم و زرد است آنرا ذرور گویند و درهم او با آب رافع اسهال عسر العلاج و رافع نفث الدم و سیلان خونست خصوصا چون با اقماع گل بپایند و حمول او مقوی رحم و رافع رطوبت آن و ضیق نفس و جنت و بو شدن گل مهیج زکام و عطسه ماشرا در بعضی از جهه و در بعضی مسکن او و مصلح او کافور و مضر باه و مورث تشنگی و مصلح او انیسون و قدر شربت از تازه او تا ده درهم و از خشک او تا چهار درهم و از آب او هشت درهم و بدلش مثل او بنفشه و ربع او مرزنجوش است و گویند ده درهم غنچه تازه او و ده یار عسل میفرمایند روغن گل سرخ که گل بی اقماع او را در روغن کنجد کرده در آفتاب بگذارند و بعد از سفید شدن گل تجدید تا هفت مرتبه بکنند و با آب افشرده تازه او را با مثل او روغن کنجد یا زیتون بجوشانند تا روغن بماند روغن مزبور مرکب القوی رادع و قابض و محلل و موافق مواد حاره و بارده و با قوه مسهله مسکن درد دندان و نطول او جهت تقویت دماغ و حابس اسهال مرارای و مسهل ماء لزجه و مقوی اعضا و محلل مواد فاسده و در تسکین دردها عجیب الاثر و طلای او با سرکه و نطخه او با سرکه و گلاب مسکن درد سر و رادع بخارات دماغی و موافق اورام آن و رافع زحیر و درد امعا و حرکت کردن ادویه حابسه اسهال با و مقوی فعل آن و قطور او جهت درد گوش و تدهین او با سرکه و آب مورد رافع عرق و باد زهر قروح و جوششهای حاره و شرب او رافع ضرر خوردن اهکت و زرنیخ و صابون و ذراریح و امثال آن و بدلش بنفوزن او روغن بنفشه و بوزن او دهن الخلاف و قدر شربتش تا یک اوقیه است و گلاب نیز مرکب القوی و مایل بسردی و با حرارت لطیفه و مایل برطوبت و با قوه قابضه است و بعضی بسردی و خشکی او را غالب دانسته اند و آن مقوی دماغ و فم معده و خوشبو کننده بدن و مسکن او جهت خشونت سینه و نفث الدم و عوارض نزله و درد معده و امعاء و بعض بارد و حار و درد جگر سرد و جهت خفقان و تقویت بدن و با شراب جهت زیادتی تفریح و بو بیدن و طلا کردن او جهت درد سر حار و درد چشم و با قرنفل جهت باردان و نطخه او جهت تقویت دل و رفع غشی و بیهوشی و جهت تقویت دماغ و حواس باطنی و نشاط نفس و رفع خمار مفید و بخاصیت مضر باه و باعث سفیدی موی و مصلحش گلاب و نبات و قدر شربتش تا هجده مثقال و گلاب مکرر تقطیر رود و قوت آن سهل است و درد نشستن در بیان است ورد محمدی بفارسی گل رعنا نامند اندرون او سرخ و بیرون زرد و بدبو و در قسم وردمنتن است گرم و خشک و بیخ او محلل قوی و بسیار کریه و در نهایت استعمال او اولیست ورد آسیا خرگل علیق اعلب است ورد صینی نسرین است ورد انفجار و ورد احمار و ورد الحمار ... ورد الحمیر نزد بعضی گل خطمیست و بلغت مغربی گل فرانیا است ورد الزوانی بلغت مغرب گل خطمیست ورد فرا شقایق النعمانست ورد الحب کبیکج است ورل ماهی سقنقور است وراجالود فاشرا است ورتکوری سنطاخیس است ورق التنبل و سمه است ورق الزیتون هندی طالیسفر است ورده بلغت مازندران سمانیست ورک بلغت قزوین نبات خرنوب نبطی است ورطنشا غم است و در عین گذشت ورل بفارسی و ترکی بزمجه نامند و آن حیوانیست بزرگتر از حردون و دنباله او دراز و جلد او سیاه و درشت و ابلق از خطوط زرد و در آخر سیم گرم و خشک و قایم مقام سقنقور در همه افعال و مسمن و محلل ریاح و ضماد گوشت او جاذب پیکان و خار از بدن و جاذب سم گزیدهٔ حیوانات سجود و جاذب خون بظاهر جلد و باعث فربهی عضوی که بر آن ببندند و طلای روغن زیتون که در آن جوشانیده باشند و مهرا شده رافع آثار جلد و کجلی و حکه و داء الثعلب و خوبا و سرگین او قاطع بیاض چشم و طلای پیه او عظیم کننده قضیب و طلای خاکستر او موجب حسی عضو است ورشان از جنس کبوتر صحرائی و از آن بزرگتر و طوق دار است و بترکی الافاخته نامند در خواص مانند کبوتر صحرائی و از آن بهتر است و چون در روغن زیتون مهرا کنند طلای او در افعال مانند پیه شتر مرغ و مداومت خوردن او مورث بیدی فتق و مصلحش سرکه است ورس بار نباتیست مانند نبات پنبه و مخصوص بلاد یمن و نبات مزبور تا بیست سال گل و ثمر میدهد و تخمش مانند کنجد و بعد از رسیدن شق شده شبیه بموی زرد و مایل بسرخی مانند زعفران میشود و او را سائیده جامه با و رنگ میکنند و بهترین او زرد ...

سرخی است و قسم سیاه او را که حبشی نامند و سرخ تیره او که سنه گویند زبونتر و نزد بعضی کرکم بیخ آن نباتست و او در دوم گرم و خشک و قوتش تا چهار سال باقیست مقوی باه و با تفریح عظیم و رافع خفقان و ریاح غلیظه و جهات و جالی و شرب او رافع بهق و برص سفید و طلای او رافع کلف و سعفه و بثور و قوبا و مورث داغی و مضر ریه و مصلحش مصطکی و کثیرا و شربتش تا یکمثقال و بدلش مثل او زعفران و نصف او زاج است ورغ اسم عربی سام ابرص است و بفارسی ضفدع را باین اسم نام خوانند وزق بفتح اول و ثانی برگ نبات است و بضم اول و سکون ثانی اسم سوارات و بفتح واو و کسر راء اسم فضه است وسنج بفارسی چرک نامند و از مطلق او مراد چرک نباتست و طلای چرک گوش جهت شقاق لب و گزیدن افعی و چرک بدن جهت بواسیر و شقاق مقعده و جمره با موم و روغن جهت تحلیل الاورام نافعست و سمه کنم است و مذکور شد وسنج کور النحل بفارسی بر موم گویند و در عین گذشت و شج بعربی اسم نباتیست که در جبال ارمنستان میروید و در بوی شبیه بسوسن است و چوب او بسیار صلب و از آن نیزه میسازند برگش شبیه برگ گشنیز و شاخهای او باریک و بیخ او گره دار شبیه بعد در آخر دوم سرد و خشک و رادع و مقوی اعضا و نیم مثقال سائیده او با تخم نیم برشت جهت شکستگی اعضا و ضربه و سقطه و جلوس در طبیخ آن جهت سیلان رحم و نوامیر مقعده مفیداست وشق حیوانیست بسیار کوچکتر از پلنگ و در رنگ و در شکل مثل آن و دنباله آن کوتاهتر و در ... بن پلنگ مول نامند و در خواص مانند پلنگ و لباس پوست او معین باه و مقوی کمر و دماغ و عرق و بوی بهبر و بوی سوخته او جهت حرارت مزمنه نافعست وسنج انفحه است وشج بسکون ثانی عزنطیل است وشم بضم اول و ثانی بلغت شکابن و دیلم اسم نباتیست و ضعف ... پرسیاوشانست وطواط خفاش است وعل نوعی از ایل است و بترکی جوبر و در دیلم شوکا نامند و در ایل گذشت وعل یعنین مرغ ... عربی بادنجانست وقل اسم عربی ثمر خلک درخت مقل است وکر شبان طیور است ولیع طلع است ولب نوعی از تنوعات و بقول نهیدانزی ... مغنی و برگش تیره و با خشونت و شیردار و در بعضی اماکن شبیه ببرگ درخت سرمز و از بعضی شبیه ببرگ درخت مورد و ادغم شجره آن را هیت ماهو دانه است و او مقی قوی و مسهل است گویند چون او را از جهت علاج قطع کنند مقی و از جهت اسفل مسهل و از زهر در طامع قی و اسهال و مسقط کرم شکم و زیاده او قاتل و مورث غشی و مصلح او تیب و قدر شربتش تا نیم درهم و بدلش لالاست وکام بلغت شکابن اسم جمعفر مست وین انگور سیاه است وال فاقلهٔ صغار است وامه جداست والوک سکنست و بلغت مصر اسم جعفیل است وادی اسم تریاق فاروقست والسیوطرین الکلیل الملک است ماروت اسم هندی مسمیخوان است وانی بهندی فیل است وانش بهندی اورات واسیونا بلغت نبطی اسم نباتیست بیخش مانند شلغم و سیاه و هرچند در زمین فرو رود بالکلیه میکردد تا بقدر موی رسد و خام و پخته او لذید و ماکول و مایل بتندی و رنگش با رطوبت لزجه و زغب دار و بر شاخهای او برگهای ریزه مانند خار کوچکی و بر شاخ و ملاصق بدن میلی بیخش در دوم گرم و در اول خشک و نزد بعضی گرم و تر و ملطف اخلاط غلیظه و ریاح و مقوی دل و حافظ صحت و جهت سرفه و درد سینه و سپرز و گرده و مثانه نافع و گویند خوردن او بالخاصیت باعث تولید پسراست و نطفه منعقده قبول صورت انوثی میکند و نطول او جهت سرعت حرکت اطفال مؤثر و تعلیق او در پارچه سبزی قبل از طلوع آفتاب روز چهارشنبه رافع سحر و چشم بد است هبید دانه حنظل است هباجوده بهندی اسم کف دریاست هدیه در صفهان حرخفید پا نامند و آن حیوانیست بقدر باقلی خاکستری رنگ فی بر شکم او سفید با ... های او بقدر سر سوزنی و کثیر العدد و در دوم سرد و تر و شرب او با شراب رافع عسر بول و یرقان و طلای او جهت خناق و سقوط لهات و مطبوخ او در پوست انار که با روغن گل سرخ بجوشانند نیم گرم او را در گوش چکانند رافع کری قدیم و درد گوش است و چون در کوزه سفالی بسوزانند و با عسل مخلوط کرده روزی از یک اوقیه تا دو اوقیه بخورند جهت عسر نفس مجرب دانسته اند و تعلیق او بر پارچه کتان و امثال آن رافع تب ربع و قطور رطوبت او در احلیل رافع حرقت البول است هدهد معروفست و آنرا مرغ سلیمان نامند در دوم گرم و خشک و مهرا پخته او با شبت جهت بیخش و قولنج و سدد و خون منجمد و حصات گرده و مثانه و زهره و خون او جهت بیاض چشم و بهق و سعفه و تعویذ او جهت تب ربع نافع و تعلیق اپروزبان او مورث جاه و دوستی مردم و بدستور تعلیق لحیهٔ اطفال و در این امر مؤثر و تعلیق استخوان بال چپ او جهت بستن زبان بدگویان و دوستی دشمنان و با خود داشتن چشم او جهت تقویت حافظه و یاد آمدن فراموش شده و دفنی از عظام و آویختن مذبوح او تمامه بر در دروازهٔ خانه جهت رفع سحر و چشم بد و دوام آن جهت صیان و بخور پر او جهت زخمها و سحر و جنون و بلع کردن دل او ...

حرف الهاء

ونیج آن جهة قوت حافظه بغایت مؤثر وناخن ویرا ورا که حریر زرد بسته در زیر سر در حقیقت کذاشتن جهة الفت زنان خصوصا در وقتیکه قمر در سنبله نظر دوستی با زهره داشته باشد ونکاه داشتن بر او جهة نفرت برخصم مؤثر هدل حفص است هریسه از اغذیه مشهوره است
وبهترین حبوب ولحوم بکه از آن ترتیب دهند کندم وکوشت مرغ است کرم وتر وکثیر الغذا وسمن بدن وکرده ومقوی عصب وباه ودوای سرفه وخشونت سینه یابس المزاجست ودیر هضم ومسدد ومصلحش زنجبیل ودارچینی وسکنجبین ودر مبرودین انکور وبالخاصیت افکندن قدری انکور در دیک هریسه مرفق قوام اوست هبه بلغت هندی چیزیست در جبال کشمیر کثیر الوجود قسمی سیاه وقسمی سفید مایل بزردی وطولانی
وغیر مخروط ودر حجم مفاصل ۳ عدد جدوار مثل دم نخود وقاتل است باسهال وقی عنیف وبالخاصیت مقاوم سم قاتل بیش وسایر سموم است
هرنوه نزد بعضی ثمر درخت عود است از فلفل کوچکتر وباندک زردی وطعم تند وبوی عود دارد ومیاید وازحوالی شحر وعمان خیزد ومرکب
القوی ودر دوم کرم ودر خشکی معتدل ومقوی احشا ومحلل ریاح وحصات وباتفریح ومدر بول وملین طبع ومسخن کرده ومثانه ومحرک باه ومعین
هضم وفایدن وبهترین انواع استعمال او آنست که بخورند وبعضی کهنه کرم زده وکذاشتن او در میان متاع وجامه منع کرم زدن ودوخیح اورا چون
چهل روز در میان شراب یا سرکه نارس بکذارد بسیار سیاه شود واز عود قماری تفرقه نتوان کرد وقدر شربتش تا دو درهم وبدلش قاقلهست
هرطمان دانه ایست شبیه بجو نزد بعضی همانست ورازی کوید دقیقیست وبطبرستانی قسمی از جو باشد چنانکه نطاکی از انیسیه دانسته
وبلغت درخ ترک ترکی انواعی است وبناتش مانند کندم ودانه اش در غلاف منقسم بدو ونصف در برودت معتدل وبا قبض ومطبوخ
او بادوغ غیر فایض وموافق سرفه ودر سایر افعال مانند خلر است هرفلیون نام است هرشفه اسفنج است هروام هربی عروق الصفر است
هرجان نوعی از هرست هرقلوه وهرقلوس نوعی از هند باست وبزرنیت ونزد بعضی بوضا است ونزد بعضی قرصعنه هرابزا مرانیلاست هرتال
بهندی زرنیخ است هرن بهندی اسم آهو است هربانونه بهندی توتیای هندیست هری بهندی الهلیج است هرکولی بهندی خروع است
هزار جشان وهزار فشان بفارسی فاشرست هست کند بهندی لوفت هشفیل اشفاقل است هشتی مان اسم فارسی نوعی از عود است
هفو سور اسم سریانی قیسومست هکل نقع است هلیم اسم عربی کل اصنافیست که بفارسی عبارت از رقوق کوشت وکندم مهرانیه
است ودر افعال مانند هریسه است هلام نوعی از اغذیه است که کوشت کاو وکوساله ومثال آنرا بعد از پختن با آب ونمک در جائی
در حقه نذارند تا آب چکیده رفع کرد وبحسب احتیاج بقول حاره یا بارده را با سرکه پخته کوشت مذکور را در آن سرکه اندازند وبقول را
بپروراند واکر با بقول بجوشانند قسمی از قریض خواهد بود ودر افعال مشابه مزاج بقول مطبوخه است هلیون بفارسی مارچوبه مانند ساق
زیرکش مانند کبر وبا شیر ملتبس کلش مایل ببنفشی وتخمش از فلفل کوچکتر وبا صلابت ودر دوم کرم ودر اول تر وتخمش در دوم خشک ودر اول
کرم ودر بری او خشکی غالبتر وهلیون مفتح سده جگر ومدر بول وباه ومحلل نفخ وغذائیه او غالب ومهضم ومغیر رایحه بول وعرق ومفتت
وجهة درد سینه وظلمت بصر ودرد ریه واستسقاء وطبیخ او ملین طبع ودافع درد امعاء وبا شراب جهة سم رتیلا وتقطیر البول ومضمضه او
جهة درد دندان نافع ومداومت او هیجان درد مفاصل وسفه طعام ومغثی ومصلحش عسل وکویند او کشنده بکت وتخمش مفتح سده سپرز
وبا عسل وروغن بلسان مخرج حصات وفرزجه او مدر حیض ودرادرار قویتر از هلیون وقدر شربتش تا دو درهم ومضر سر ومصلحش عسل است وبیخش مسکن
درد دندان وطبیخ او ونیم او با عسل وتخم خربزه منقی کرده ومثانه ومجاری بول ومخرج سنک ورنگ آن ومضر ریه محرورین ومصلحش سکنجبین وقدر
شربتش تا ۳ درهم است ودر فلاحت مذکور است که چون شاخ حیوانات را دفن کرده مکرر آب دهند هلیون میروید واز مجربات شمرده اند
هلیون زعرور است هلیلج هندیست هلیلج الهلیلج است هلیانه شاهتره است هلوت وهلیوت سلق جبلیست هلکه فرون
الاسبل است ونزد انطاکی واسیح لغار هلد اسم هندی عروق الصفر است هم نوعی از زبایب ومشهور بنجر نکس است همیشه بهار وهمیشه جوان ابرونیست
هنک بهندی حلتیت است هندوا بهندی نوعی از ریش است هنکن بهندی ماهیزهرجست هنکاچهار بهندی سپالیون است هندبا
بفارسی کاسنی نامند وآن بستانی وبری میباشد وبستانی او دو قسم میباشد یکی بزرک وعریض وبا خشونت مایل بتلخی وکلش کبود ودر بزرک
دارد هندبای شامی نامند وتبرید وترطیب او زیاده از قسم صغیر است ودیکر برک کوچک باریک وکلش کبود وریزه وتلخی او غالب
دارد هندبای بقلی نامند هر دو قسم در اول سرد وتر وبا اجزای حاره لطیفه که از شستن دفع کردد واز جهة لطافت مفرط بسبب اختلاف

هل هرسه
هبه
هرنوه
هرطمان
هرجان هرقلوه هرقلوس هرابزه هرتال هرن هری هرکولی هزار جشان هرزشقان هستکند هشفیل هشتی مان هفو سور هکل هلیم هلام
هلیون

هوا وزمان ومکان تغیر طعم ورنک طبیع او میشود واو مفتح سدد ومقوی جگر ومسکن حرارت خون وتشنکی وصفرا والتهاب معده
وموافق جگر حار وبارد ودافع سده آن ومنقی مجاری بول وکرده وآب برک او با آب ملح یانه بهترین ادویه یرقان سددیست
وچون او را بجوشانند وکف بکیرند با سکنجبین بنوشند جهة تبهای کهنه وتقویت معده ورفع تعفن رطوبات وبا کلقند جهة تب
ربع مؤثر وچون با قدری رازیانه وکشوث بجوشانند نقیع وبمهال او زیاده میشود وطلای آب او جهة اورام حاره ودرد چشم وبا سرسایده
وروغن کل سرخ جهة سرطان متقرح وتعدیل وغرغره با آب خیارشنبر جهة ابتداء ورم حلق وخناق وضماد کوبیده برک او جهة رمد ومجرب خصوصا با آرد
نفشه وآرد جو وسرکه جهة نقرس ومفاصل واورام حاره بسعد بارد و شربت از آب او تا نیم رطل است ومضر صاحب سرفه ومصلحش شکر است وتخم
کاسنی در دوم خشک ومایل بحرارت وبا اجزاء بارده جهة تبهای صفراوی وسده ویرقان وخفقان وصداع وامراض جگر وبا طبیخ صندل وبادیان
جهة رفع سموم وضعف کرده وسپرز وقطع نفث الدم ومحرک اشتها مؤثر وبغیر از رطوبت در سایر افعال نایب مناب برک کاسنی وقدر شربتش
از دو درهم تا پنجدرهم است واو منفشی وکرب الطعم ومصلحش سکنجبین وادویه خوشبو موافق آن وبیخ کاسنی در اول کرم ودر دوم خشک وبغایت مفتح
وملطف اخلاط ومنقی مجاری غذا ومدر بول وجهة تبهای مرکبه ومزمنه وتصفیه خون ودفع ورم احشاء ودرد مفاصل واستسقاء ونضج وتحلیل مواد
نافع وقدر شربت از سائیده او یکدرهم تا چهار درهم ودر مطبوخ از پنجدرهم تا پانزده درهم وعرق کاسنی نسبت با آب او بسیار ضعیف است
هندبای بری غیر خندبلی است نباتش مانند بستانی وکلش کبود وطعمش بسیار تلخ وبرکش درشت وپنجه دار است ودر تفلیه هوه تر مانند دراخر
اول سرد وخشک ودر تبرید زیاده بر بستانی ودر قابض طبع ومقوی معده ودر جمیع افعال بغیر ترطیب قویتر از بستانی وقاطع نفث الدم
وآب او با روغن زیتون رافع اکثر سموم هوام وسموم مشروبه وقدر شربت وحمول عصاره او رافع ورم حاره فرج وضماد بیخ او جهة کزیدن عقرب
وزنبور ومار سفید وبا آرد جو جهة باد سرخ وبا سفیداب وسرکه جهة حکه ونشره والتهاب اعضاء نافع وتخم وبیخ او در افعال قویتر از بستانیست
وهر یک بدل دیکری اند هندبا ماشیه وهندبای شامیه نوع بزرک ورق بستانیست هندبای بقلی نوع ریزه برک کاسنی
بستانیست هوم بلغت ترک نباتیست مشابه ها او برکه و بارش شبیه عنب الثعلب ویکی از آن بسیار مختلط است وبی برک وبیخ
وبارش تهای ضعیف غیر غابر ودر عموم قتاله وچون بیکار ربا باید آلوده خشک کنند خمش کشنده است هوم المجوس کیاهیست
ساقش بقدر دو بارتک وصلب وکلش تند وتیره وشبیه بیاسمین وبرکش ریزه است وظاهرا از جنس ارغوان زرد باشد ونزد بعضی بجور
مریمست ودر اول سیم کرم وخشک وجالی ومفتح سدد وبا مدت دوسیار مجفف وطبیخ کل او جهة حصات مثانه وحبس البول بسیار
مفید وبدور کل او جهة حبس خون جراحات وقدر شربتش یکمثقال وزیاده از دو مثقال کشنده مخفف قوت است هوفاریقون معرب
از اوفاریقون یونانیست وآن سه قسم میباشد وهر سه قسم اثر شل جوز است قسم اساق بقدر رشبری وزیاده وبرکش مانند برک سداب
بسیار سرخ وکلش سفید وشبیه بکل شب بو وتخمش شبیه بتخم صنوبر وتخمش سیاه ودراز ومدور مانند جو وتبسش زنبهای سخت ودر اول سیم
کرم وخشک وقوتش تا ده سال باقیست ومجفف وملطف ومدر بول وحیض ومخرج جنین ومحلل ومفتح سدد وجهة درد ورک نافع
وبرکش جهة التیام جراحات وتنقیه زخمهای متعفنه ورفع سوختکی آتش وعصاره وطبیخ او جهة نقرس بسعدیل ومداومت شرب
تخم او را هر روز نیمدرهم با ماء العسل جهة عرق النساء مجرب دانسته اند جهة تب ربع با نمونه وسداب دستور مجرب شمرده اند ویدبیش
تخم شبت ونیمونست وصنف دوم بزرکتر از اول وبرکش بقدر نعناع ویرشعه وشعبهای مستقیم وساقش سرخ وکلش زرد وتخمش در غلافی مانند
خشخاش وبا خطوط ودر بوی شبیه براتیانج ودر آخر دوم کرم وخشک ودو درهم از تخمش مسهل صفرای غلیظ وخوردن آب سرد معین عمل او است
ودر سایر افعال مانند قسم اول وچون در شراب بجوشانند طلای او رافع جراحات عظیمه است وصنف دیکر که نادی رومی عبارت از او است
نباتش بزرکتر از اول وکوچکتر از ثانی وبسیار سرخ وپرشاخ تر وبرکش مانند برک سداب وکلش زرد ودر بوی مانند قسم اول وکرمتر از اول ومسهل
رطوبات معده ومجفف او در جمیع افعال قویتر از اول وثانی وسرخ کننده رخسار ومقوی معده ودافع فالج وعرق النساء وعسر بول و
حصات ومسقط جنین ومدر حیض ومقاوم سموم وجهة استسقاء وقولنج وتب ربع نافع وطلای او جهة بهق وآثار بواسیر وضربان مفاصل والتیام
قروح نافع ومصدع محرورو مصلحش سکنجبین وقدر شربتش یکدرهم وقائم او بدل یکدیکرند وبدل همه او بوزن او اذخر ونصف او بیخ کبر است

هندبا ماشیه وهوم
هوم المجوس
سوفاریقون

ہو مولف اختیارات بدیعی گوید که تخم ہوفاریقون شبیه بسماق است و این قول مخالف قول جمہور حکما است و نزد حقیر مراد از تاکیر ہندی
قسم اخیر است اگرچه ابن الخزاز و حکماء ہند فاریقون و دارکی رومی را یکی دانسته اند و تاکیر عبارت از آن و او قسام او فرد کامل است
ہوفسطیداس طراثوثیکه در نسخ لحیة التیس است مذکور شد ہوحره و ہوقفیداس بزمار الراعی است ہوجوبه و ہوفیلوس ابو خلسا است
ہوکسیون اسم مغربی نعناع است ہوره اسم فارسی خبازیست ہوبره ہندی اسم اہل است ہوا نسبت با بدن افضل عناصر و نسبت بروح
حیوانی و ترویح آن چون نسبت آب است بروح طبیعی و تغذیه او و نفوذ ہوا در اجسام مکونات بنیت و ضعفت و ہیچکیا داد فالی و دعائی
نمیتوانند بود و فساد او باعث فساد موالید ثلث است و بقدر احتیاج ہر یک بیان و تغیرات او بسبب لطافت او ہر تغیر صورت
پذیر است چه از انتساب اجرام علوی و چه از اجسام سفلی و تدبیر ہوا در کلیات قرطیب مبین است و ایراد او در اینجا لزوم ندارد بلکه ایراد
مصلحات او بقدر و جبر مطلوب است چه خروج او بالکلیه از حالت صحت و با و امراض بیشمار است و علم معدلات او و ازواجات و غیره
حصر نموده اند که بخور در روغ و طرفا از مجربات است و بخور کردن و بوئیدن جہة عسر ولادت و قطران و خوردن طین مختوم و مثال آن
و فاد زہر معدنی و خوردن و بوئیدن ترنج و نارنج و سرکه و مورد و پیاز و نعناع رفع ضرر ہوا و بانی میکنند و آزموده است ہیل بوا
قاقله است ہیرون نوعی از خرما است و گویند مراد از و قسب است ہیشر عربی اسم جنس حرشف است و نزد بعضی مخصوص بری او
اسم عربی فجن بری است ہیرا و اسم فارسی نعناع است ہیری ہندی اسم لحم است ہیرا اسم ہندی الماس است ہیرد و کہن اسم ہندی الاخوین
است یاقوت بہترین او سرخ شفاف کلنار است که ہرمانی و رمانی نامند و بعد از آن خمری پس وردی و لعل از اقسام سرخ او است
و بعد از صنف سرخ او زرد نارنجیست پس زعفرانی پس لیموئی و بعد از زرد کبود آسمانیست پس کحلی پس لاجوردی پس نیلی پس زیتی و بعد از ہمه
سفید آن و غیر سرخ رمانی اقسام دیگر تاب آتش ندارند و سرخ او از آتش رنگین تر میگردد و چون با سفید او شائبه سرخی باشد از آتش معتدل
که او را بر روی سفال گدازند تمام رنگ میگردد و یاقوت صلب تر از ہمه احجار است بغیر الماس و رائحه کریهه در دود و عرق مفرد او است و
مالیدن او بجوع سوخته و آب و ستاره باعث جلای او و یاقوت سرخ در حرارت معتدل و زرد او در دوم گرم و خشک و کبود او در
اول دوم و سفید در اول و خشکی در ہمه غالب است و مقوی دل و دماغ و مفرح و شرب بجد درہم او تریاق سموم و تعلیق او بالخاصیت جہة
رفع طاعون و تغیر ہوا و وسواس و صرع و خفقان و رفع انجماد خون و نزف الدم و اختراز او جہة قضای حاجات و رفع ضرر صاعقه و غرق و
طاعون و در دہان داشتن او جہة رفع تشنگی و بدبوئی دہان مؤثر و قدر شربتش از یک قیراط تا یک دانگ است یاسمین بری و بستانی میباشد
بری او را ظیان نامند و بفارسی یاس سفید و مذکور شد و بستانی او چنبیلی که یاسمن ہندی باشد و آن زرد و سفید و امین الدوله گوید
ارغوانی نیز میباشد و سفید او نزد اطبا مسمی بزنبق است و سوسن آزاد را مخصوص سوسن سفید دانسته اند و سوسن سفید نزد اکثر ایشان مفقود
الخاصیت است و این از جمله اشتباہاتیکه در سوسن مذکور شد و جمہور اطبا تعریف یاسمین نموده اند که درختی است و مانند درخت مورد
و اسپرگش از نسترن و بطیر برگ مورد نیست و درخت قسم سفید ضعیف و گلش سفید و با شائبه سرخی و بسیار خوشبو و از وقت
شکفتن نرگس تا اول عقرب گل میدہد و در بلاد حاره ہمیشه و درخت نوع زرد او عظیم و چتری و مانند درخت موز است و نزد بعضی قسم زرد او
مسمی بزنبق است و در دوم گرم و خشک و مفتح سده و مسہل بلغم و سودا و ماء صفر و رافع سدد و ریاح غلیظه و فالج و مفاصل و امثال آن و مفاد
سموم و مفرح و محرک باه و مدر حیض و مخرج اقسام کرم شکم و بوئیدن او جہة درد سر بارد و تقویت دماغ و رافع ریاح دماغی و نطول طبیخ او جہة دردہای
بارده و صداع و ضماد او جہة کلف و سرخ کردن رخسار و بزرگ کردن قضیب و اعانت بر نعوظ و سفید کردن موی سیاه مؤثر و مصدع محرورین
و مصلحش بنفشه و گل سرخ و سرکه و قدر شربت از جرم او تا ۳ درہم و بدلش یاسمین زرد و بدل ہر دو یاسمین بری است و روغن یاسمین بدستور
مفتح و محلل و در جمیع افعال مذکوره قوی آن تاثیر است و قدر شربتش ۲ درہم تا پنجدرہم و گل یاسمین زرد در ہند کثیر الوجود است چون آنرا
در حنظل سبز قہر ریخته یکدرہم او را با کوفه عمل چند روز بدستور مداومت نمایند جہة استسقاء و درد کمر و مفاصل مجرب بیان نموده اند یاس عبد
اسم ہندی یاسمین بری است یاسمین بری عشبه لنار است یابوبقان اسم ترکی تخم آسمک است یاربوز اسم ترکی فودنج است یاره ماشی
اسم ترکی حجر العاج است یاغ اسم ترکی دہن است یبروح لغت سریانی و بمعنی ذو صورتین و اسم جنس ہر زوجی و شامل بیخ لفاح جبلی

ہوفطیداس ہوحره ہوقفیداس ہوجوبه ہوفیلوس ہوکسیون ہوره ہوبره ہوا

ہیرون ہیشر ہیرزاد ہیری ہیرا ہیردوکہن حرف الیا یاقوت

یاسمین بری

یاس عبد یاسمین بری یاربوز یابوبقان یاره ماشی یاغ یبروح

و بری است چنانکه لفاح شامل اقسام او است و از یبروح مطلق او مراد قسم جبلی و چون بیخ ہر نوع لفاح که بزرگ باشد بشکل فی الجمله شبیه بصورت انسان
مشاہده کرده و او را از اینجہة باین اسم نامیده اند و بیخ لفاح جبلی ادنی شباہتی بصورت انسان ندارد بخلاف بری که بسیار شباہت
یبروح الصنم بیخ لفاح بری است بشکل دو انسان که رو بروی یکدیگر گذاشته باشند و او را مہر گیاه و سگ کن نامند چه در میان عوام
مشہور است که ہر که او را قلع کند باعث ہلاک او است لہذا بجہة قلع کردن اطراف بیخ او سگی را ببندند تا از حرکت سگ
منقطع کرده و بعضی اصلی ندارد و در خواص او آمده و دیگر نموده و نبات نوع شبیه بسلق که برگ او بزرگتر نامند و بقدر یک ذرعی و برگش شبیه
ببرگ انجیر و بار بقدر آن و ثمرش سرخ و بقدر زیتونی و در او شبیه بیضه سابله و گلش سفید و گویند در شب میدرخشد و بیخش بصورت دو
انسان مواجه و مستور بلیفها انقرشیه بموی بخلاف سایر اقسام بیخ لفاح که بعینها مذکور را ندارند و ماده که سر خصوص ترا جدا نمیکنند
قوتش تا چہار سال باقیست در اول سوم سرد و در آخر آن خشک و مخدر و ہر عضوی قسم ماده آن ماده و آنجا را عضو ماده و از قسم نر او دوای آن
و شرب او با زعفران جہة مفاصل و عرق النساء و نقرس و با عسل جہة سوء ہضم و با سکنجبین جہة خفقان و با کاسنی جہة حرقة البول و ذرور
بیخ و ثمر او جہة آکله و قروح خبیثه نافع و مغلظ خون و مسبل ذہن و مصلحش روغنها و قدر شربتش چہار قیراط است و در تسخیرات و اعمال غریبه آثار
مؤثره از ہرمس نقل شده که بہترین زمان قلع او اسکه مریخ در خانه شرف یا در وطی از خود شرف و منضل سعدین یا بامه از سعدین و یا
قمر در برج باشد و روز سه شنبه وقت طلوع بہتر از سایر اوقات و چون عضوی از اعضاء او را باندکی از ثمر او قلیلی روغن بان یا زیتی با
روغن خلاف نرم سائیده بپیشانی و چشمها و در برابر آن ذہن نمایند نزد ملوک نعایت مکرم و معزز باشد و ہر حاجتی که رود مدروا گردد
و چون مجموع او را یا عضوی را از آن شکسته و با پشم قطع کنند و بر بازو ببندند یا بگردن آویزند از کل آفات و غرق و حرق و صاعقه و
زنان و دزدان محفوظ باشند و تعلیق او جہة رفع صرع و تسکین غضب ملوک بغایت مؤثر و بعضی شرط دانسته اند که در اول ماه باید تعلیق
نمایند و بخور او جہة دور شدن شیاطین و جن و رفع فساد عقل و جنون مؤثر است و چون ثمر او را سحیده او را با روغن گل سرخ سائیده زن
حامله بر کمر و شکم طلا کند از اسقاط ایمن باشد و چون بعد گل شکفته او را کوبیده و در روغن زیتون بجوشانند طلا او دافع عسر ولادت
و ہر گاه بعد گل شکفته را و در کتانی بر پستان کسی که ہفت رنگ باشد بپیچد و بر طفل مصروع تعلیق نمایند رفع صرع او کرد و یبروح الکواکب
یبروح الصنم است یبور بلغت یمانیت و نزد بعضی ریحانه یبروحا بادنجان است یبرو اسم ہندی نانخواه است که بفارسی استر کوہی گویند یتوع
اسم جنس جمیع نبات شیردار است و گویند از مطلق او مراد لاغیه است چه آن بہترین اقسام او است و چون ہر جا اسم مخصوصی داشته اند
مذکور گردید لہذا در اینجا ذکر خواص کلیه آن بیان میشود جمیع یتوعات در غایت گرمی و خشکی و اکثر آن در مرتبه چہارم و با ہمه
و جراحت کننده جلد و مسہل قوی در ہمه امزجه و مورث اسہال دموی و قرحه امعاء و زحیر و حیض و غشیان و انقلاب معده و ثقل
نفس و غشی و استعمال او را در خارج بدن جایز دانسته اند و اگر بخوردن بعضی از آن احتیاج افتد زیاده از دو سه قطره از شیر او
مصلحی نباید شامیده و مصلحات او فستق و آرد جو و روغن بادام و گل سرخ و رب سوس و کثیرا است و دوغ سرد کرده رافع افراط عمل
او است یحمور اسم حمار الوحش است و نزد اطبا نوعی از ایل است و در الف مذکور شد یخضیض گردش بزرگ برگ بستانی است یدآسه
خوک بزرگ چهارساله است که در اول پاییز گرفته باشند و در ماغر مذکور شد یذره فوس است یذفه درخت بلسب است براع قصب است
بره عشبه انار است یرنا اسم عربی حناست یراسیج اہلیونست یروع بفارسی موش دشتی نامند و آن مانند موش و از آن
بزرگتر و دستهای او کوتاه تر از پاو دنباله اش بلند است در سیم گرم و خشک و کثیر الغذا و ملین طبع و مدر بول و مسمن و جہة امراض بارده مثل
فالج و رعشه و مفاصل و اخراج سنگ گرده و مثانه نافع و محرق خون و مصلحش موبیا تازه و ترشیها است یشف حجر الیشف است
یعصوب کنگر است یعضید خندریلیست یعمیصا بغین معجمه اسم سریانی ریباس است یقطین اسم جنس کل نباتیکه
بر ساق نایستد مثل نبات خربزه و بلاب و امثال آن و نزد عوام از مطلق او مراد قرع است که بفارسی کدو نامند یلنجوج بعربی عود ہندیست
یلق اسم ترکی سویت یلقون اسم ترکی طرفا است که بفارسی گز نامند یلم اسم فارسی حی العالم است یمامه اسم کبوتر خانگی است یمام
تفنین بری است یلک اسم ترکی لحیة التیس است یبنان اسم ترکی ذہر است میو بلغت اکبر بادان ... که شوره نامند موزنا

یبروح الصنم

یبروح الکواکب یبور یبروحا یتوع

یحمور یخضیض یدآسه یذره یذفه براع بره یرنا یراسیج یروع

یشف یعصوب یعضید یعمیصا یقطین یلنجوج یلق یلقون یلم یمامه یمام یلک یبنان میو میوزنا

در مسافت بورطه اسم ترکی بیض است که تخم مرغ باشد بیشون بلغت خلج اسم نانخواه است یعنی انجره است بیلور اسم سلمه است
بیتوت خرنوب نبطی است بیمه نباتیست شبیه بخندیلی و برگش از برگ کاسنی کوچکتر و ساقش زیاده بر سه شبر و گلش زرد و مؤلف بحث ابن
مدینی گوید در شیراز او را سنبل زارو نامند نافع است از جهت الصاق جراحات تازه و زرور خشک او جهت زخمهای کهنه و نزد بعضی خسته بل است
بوز اسم فارسی فهد است و ترکی پارس نامند حیوانیست مانند پلنگ و رام نموده مانند سگان شکار صید و حوش نمایند حرارت و یبوست
او کمتر از پلنگ در جمیع افعال قریب باوست بوشان اسم ترکی شنج است بوتیه صحرائی اسم ترکی و فارسی فقفه است بوتیه باغی
اسم رطبه است بونگ اسم ترکی صوفت بیلان اوتی اسم ترکی ثیل است بیرکوکی اسم ترکی جزر است که بفارسی زردک نامند قد تم

بحمد الله و حسن توفیقه و استعین الله باکرام المتفضل علی اتمام المعالجات
واللہ المستور انه علی ما یشاء قدیر و بالجود
والافضال حقیق و جدیر انه خیر معین

تشخیص رابع در مداوای سموم و مشتمل است بر پنج فصل فصل اول در تدبیر منع تأثیر سموم و حذر از آن دوم در تدابیر مشترکه سموم سیم در
تدابیر سموم مشروبه چهارم در تدابیر سموم ملدوعه پنجم در بیان انواع حشرات و از آن گریزند **فصل اول** در تدابیر منع تأثیر سموم و حذر از زدن
از جمله مجربات آنکه چون طفل را در روز ولادت قبل از آنکه شیر دهند قدر حبه از اشک چشم کاوکوهی که در تغیر چشم او منجمد میگردد و مسمی بزلک
کاوکوهی است و در ابل مذکور بر کام طفل بمالند در ایام حیوة از سموم مشروبه و ملدوعه متضرر نگردد و بدستور در آن وقت از فادزهر معدنی
بر کامش بمالند و سه روز متوالی هر روز بقدر برنجی با شیر بدهند همین اثر دارد و از آنجمله شرب نارجیل مجرب است که در هر ماهی دو بار بقدر برنجی
با گلاب سائیده بنوشند از ضرر جمیع سموم محفوظ خواهند بود و بدستور شرب فادزهر معدنی در هر ماهی دو سه بار بقدر قیراطی تا یکماه نیز همین
اثر دارد و از آنجمله تخم مخلصه است که در روز اول تحویل شمس بحمل سه روز روزی یکمثقال از آن بشادلبنایه مجربین را اعتقاد آنست که تا یکسال
از مطلق سموم متضرر نگردند و بعضی مخصوص سم هوام دانسته اند مطلق سموم و متفق علیه اطباء است که چون خرنیل ایکب در شیر غیبا سائیده
بنوشند در مدت العمر هیچ سمی در آن اثر نمیکند و اما احتراز از سموم منوط بر آنست که از طعمه و اشربه که بی سرپوش در مواضع مظنون
وجود هوام گذارند اجتناب نمایند و بدستور از چیزی که مجهول الخاصیت و غیر معروف باشد و بدستور گرفتن حیوانی که معلوم نباشد
هر چند که او حقیر نماید و خوابیدن در مواضع قریب باشیان هوام و خرابها و بیخور رشاخ کاوکوهی و امثال آن و خوردن ترشها
که مدتی در ظرف مس و قلعی مانده باشد و گوشتی که گرم بوده تنهی پوشیده باشند که منفذی جهة خروج بخارات نداشته مقدار بماند که سرد
گردد و خوردن اکثر میوها بدون آب کشیدن آن خصوصا انگور پوشیده نمانا دکه تأثیر سم در جمیع امزجه یکسان نمیباشد چه یابس المزاج
و معتادین افیون و سمومات کمتر متضرر میگردند بلکه بعضی اصلا متضرر نمیشوند چنانکه مشاهده شد که عقرب معتاد افیون را گزید و عقرب
در ساعت بمرد و شخص متضرر نشد و ادراک الم نیز چنان ننمود و بدستور معتادین شرب تریاقات را نیز همین خاصیت است و در
فانها نگاه داشتن مرغ و طاوس و گربه و مرغابی و مرغ خانگی و امثال آن که حشرات را طعمه کنند بغایت مستحسن است و با وجود نگاه داشتن شاخ
کاوکوهی و فادزهر معدنی و حیوانی و مهره مار و خاک موقف حمید و خاک دغستان که کمتر از طین مختوم نیست و نارجیل البحر از ضروریات در
منع گزیدن هوام و دارنده اشیاء مذکوره را از تجربات و حضور او جهت تدابیر سموم مشروبه قائم مقام تریاق اکبر خصوصا مسافرین را داشتن بعضی
از اینها از ضروریات **فصل دویم** در تدابیر مشترکه سموم باید دانست که تا اثر سم بدل که منبع روح حیوانی است نرسد باعث هلاک
نمیگردد پس در جمیع سموم مشروبه و ملدوعه مراعات دل باید نمود و تأثیر سموم یا بسبب حرارت مفرطه محرقه و معفنه است یا بجهت برودت
مفرطه که روح حیوانی را از حرکت باز دارد و یبوست و ثقل مفرطی که باعث سد طرق او گردد و صورت نوعیه که از آن مضاد روح حیوانی
باشد و آنچه بحسب اقتضاء صورت نوعیه باشد در نهایت مرتبه سمیت است پس تدبیر رسیده آن در اشیاء قویه ذو الخاصیت
بحسب کیفیت و کمیت باده باید کرد و در حالت تدبیر بدل بضمادات بارده خوشبوی مانند گلاب و صندل و کافور و روغن گل سرخ و امثال
آن و در بارده تسخین است باشیاء عطریه حاره و در افراط یبوست تطییب مثل شیر و سرطان نهری و آنچه در قیام او بالفی صنعت تا

فادزهر و تریاق فاروق و نارجیل مجربست و منع خواب بکروز لازم است و تدبیر عضو یکه اولا سموم باو رسد شرطات تا از آن سرایت
بجاهای دیگر نکرده به تدریج بدل نرسد پس اگر سم از جمله مشروبه باشد در قی مبالغه نمایند و اگر ملدوعه باشد در بستن محکم العضو سعی کنند
و مکیدن او و ریختن آب بی مانند و باید آن شخص ناشتا نباشد و اولا مضمضه بروغن گل سرخ و روغن زیتون و یا شراب کرده بعد از آن
بمکد و آب بی ماترا بریزد و با ادویه تریاقیه مانند زراوند و امثال آن منفع کنند و بدستور موضع گزیده را محاجمت کنند که باعث جذب
سم گردد و ادویه جذابه ضماد نمایند مثل سرگین کبوتر و پودنه و زفت و سرگین بز و سیر و کوکرد و امثال آنرا با بول و روغن زیتون و عسل هر
یک که حاضر باشد و مهره مار در اینباب عجیب الجدب است و باید بعد از چسبیدن مهره شیر برا و ریختن تا تاثیر بسته شود تکرار ریختن او
نمود چون شیر منجمد بگردد و مهره بیفتد علامت نجات است و در بعضی العضو لازم است اگر عضو ممکن القطع باشد مانند دست و پا و امثال
بدن و داغ کردن موضع گزیده بسیار نافعست و تدابیر سموم مشروبه و ملدوعه که معلوم بوده باشد مذکور خواهد شد اما تدبیر آنچه معلوم نبوده
باشد کلی آنستکه اگر مشروبه باشد در حالتیکه اندک تغیر ظاهر گردد با آب گرم و روغن گل سرخ کاو و مطبوخ شبت و آب نمک و عسل و بوره
مکرر قی کنند و اگر باعث غشی و خفقان و اختلاط عقل گردد حقنه کنند و ادویه تریاقیه آنچه مفید و باشد بدهند و هرگاه بالنهاب
و حرارت و تشنگی مفرط بوده باشد علامت حرارت سم است در اینصورت روغن گل سرخ و روغن بنفشه و لعاب بزرقطونا و شیر تازه
و دوغ و ماء الشعیر با شکر و قرص کافور و آب یخ و امثال آن از مبردات شربا و ضمادا نافع است و مکرر باید موضع در دناک و حوالی را بصندل
و کافور و کاهو و خیار و حلب پرا بسرد کرده ضماد نمود و اگر علامت برودت ظاهر گردد مثل حیلی عضو و سردی بدن و عرق سرد و تشویش عقل
و تیرگی رخسار در اینصورت مثرودیطوس و تریاقات حاره و پیاز و سیر و حلتیت و امثال آن باید داد و ضمادهای حاره
مانند عرق فتنه و عرق بهار و جند و امثال آن استعمال نمود و غذا با وجود خشکی صبح مطبوخ نخود و شیر رنجبین و بوره ارمنی و دردهای
حاره باید کرد و علامت ثقل و یبوست ظاهر گردد مثل برآمدگی شکم و درد مفاصل و احتباس بول و طبع و انواع خشکی دهن در اینصورت
حقنه مسهلات قویه مثل سنا و مکی و شحم حنظل و لعاب حلبه و شیر تازه و حلتیت و سکنجبین و شکر سرخ و بوره و امثال آن باید نمود
اگر قدرت بر شرب داشته باشد ادویه مسهله و بعد از آن ادویه تریاقیه بدهند مانند شیر و شکر و گوشتهای نیکو ادویه مناسبه
با آن طبع یافته باشد و اگر قوتش ساقط شده باشد یا غشی یا بیهوشی و عرق سرد و گشتن سیاهی چشم باشد فم معده او را بتقویت نمایند
و با دردهش بدهند و ادویه قلبیه بر روی سینه مکرر طلا کنند و آنچه در علاج غشی مذکور است بعمل آورند و اگر با سهال مفرط و
حیض باشد تدبیر او بدادن روغنها و لعابها کنند و بعد از آن ادویه قلبیه و تریاقات را با آب سیب و قابض و ربیب و سیب و لیمو و درد
داغ کرده و امثال او باید داد و هرگاه سم ملدوعه باشد بدستوریکه گذشت بعد از بستن موضع و حجامت و مکیدن از تریاقات نوره
بدهند دو مثقال تخم نارنج که مقشر کرده باشند و تخم لیمو و ترنج بغایت مفید دانند و آنچه سموم مشروبه و ملدوعه مشترک النفع است
باین صفت است طین مختوم و اگر نباشد خاک موقف حمید و خاک دغستان با ساذج و حب الغار بروغن کاو چرب کرده بوزن ادویه
بسرشند دو درهم از او بنوشند و هرگاه علامات بادیه خون در سموم ظاهر شود فصد بغایت نافعست و سایر ادویه مشترک النفع سابقا
مذکور شد **فصل سیم** در مداوای سموم مشروبه که معروف باشد و در این فصل بیان مداوای بعضی از آن که مشهورات مذکور میشود و غیر مشهور
استنباط مزاج آن از تشخیص ثالث باید نمود بحسب اعراض و علامات هر یک بمداوای مشهوره آن قسم عمل باید کرد چه اکثر آنرا علاج بگلط نفع
بیش قدر حبه او در عرض دو سه ساعت هلاکت و از سریع الاثر تر از سم افعی دانسته اند و علامت آن ورم زبان و سدر و دوار و در
بر آمدن حدقه و غشی پی در پی است و علاج او قی کردن است بمطبوخ تخم شلغم و روغن کاو و اگر نارجیل البحر بهم رسد بهتر از همه مقابلات و بعد از
آن شرب فادزهر سبز و زرد خالص است برای بچه بن زکریا داکثر اطبا فادزهر را بیخ کبر با فادزهر او دانسته اند و دراد و لهنگ و در اینباب میز
از تریاق فاروق مفید اند و جدوار را اثر عظیم است فرفیون تشنج اندام و ورم شرب او بول الدم و سیاهی زبان و اعراض سرسام است و در
غایت حرارت و مداوای او بعد از قی شرب یکمثقال کافور با گلاب و شاشیدن دوغ سرد کرده و آب میوهای سرد است مثل انار و سیب
ترش و آب خیار و ماء الشعیر و آب عنب الثعلب و امثال آن با ملایمه ضمادات بارده مثل صندلین و کافور و شیاف مامیثا و گل

از سی و آب خیار و کدو و کاسنی و مثال آن مرارة النمر زهره پلنگ تا سه ساعت کشنده است بعضی بعد از سموم حاره و مداوای او بدستور
قرون السنبل است و پنیر مایه آهو سائر باقی آن دانسته اند نه کا فور و مرارة الافعی در سمیت مانند بیش است و مداوای آن بدستور آن و با
روغن قی مکرر کردن انفع است و شرب کوشتاب مرغ با قدری نمک مفید است و ادویه مشترک النفع که قبل از این مذکور شد در جمیع سموم نافع
مرارة کلب الماء و هر بعد پس آن بعد از مغشی کشنده است و تریاق و پنیر مایه خرگوش و روغن گاو و باخیطیا نادر از حیوانیست و بناله گاو
کوهی صورت غشی شدید و کربست و تریاق و بعد از قی کردن با روغن گاو و آب نیم گرم و تریاقات مشترکة النفع مذکور و فندق و پسته
و فیلزهرج که در یک روز چهار مرتبه در هر مرتبه یکمثقال بدهند عرق الدابه صورت ورم روی و سبزی او و خناق و عرق بسیار و بدبوی است
و دوای او بعد از قی با ماء العسل شرب می پخته و روغن گل سرخ است که مکرر بنوشند و تریاق الطین مذکور شد ارنب بحری از سموم حاره
و اگر بکشد صورت سل است و اعراض او درد معده و ضیق النفس و قی مفرط و عسر بول و عرق بدبوی و نفث الدم است و مداوای آن
آب خیار شنبر و شیر الاغ و زنان و آب برگ خطمی و سرطان نهری است و بعد از تسکین عوارض خوردن حب خروق سیاه و غاریقون
و کثیرا و رب سوس با سوبه بقدر درهمی با جلاب نیز ربح که تریاکی لاکلکی نامند و از سموم حاره و با علامات و اعراض ارنب بحری و با اسهال
و اختلاط عقل و مداوای آن مانند ارنب بحری و قی کردن با آب گرم و روغن گل سرخ و شرب شیره تخم خرفه و خیار و لعابها و شیر زنان
و جهت احتباس بول جلوس در طبیخ خطمی و چکانیدن روغن گل یا سفیده تخم مرغ در احلیل و تغذیه بروغن بادام و نان سپیده و پالوده و انجیر
خشک و هریره از آرد گندم و شکر و روغن بادام و مداومت خوردن و زغه و حربا و تخم حربا بدستور مذکور است و تریاقات مذکوره و دوالمسک
و مثرودیطوس و تریاق اربعه نمایند بلادر و حب سیاه و مثال آن صورت احتراق و جنون و وسواس و التهاب معده و خشکی مفرط و مداوای
آن شرب شیر و دوغ و گوشتابه جربی و شیره تخمهای سرد مثل خرفه و استنشاق روغن کدو و بنفشه و چرب کردن سر بروغنهای مرطبه و نغر
کردکان فاد زهر بلادر است خوردن خون کاو و سنگی شیر و خون در معده صورت کرب و اضطراب شدید و غشیان و عفونت در دهان و
عسر النفس و کزاز و احتباس بول و طبیع است و مداوای آن حقنه و شرب پنیر مایه حیوانات با سرکه و حلتیت و بوره و فلفل با سرکه تا رفع انجماد
آن نماید و در این مواد قی جایز نیست مگر در شیر فاسد و جوارش عود و مضغ مصطکی و ماء العسل در این باب مفید است و منبوحات و حب السلاطین
و مثال آن از ادویه حاره شهله صورت التهاب و عطش و غشیان و اطلاق بسیار و پیچش است و مداوای آن دوغ و اشیاء بارده قابضه است بعد از
قی و در معالجات کلیه مذکور شد مانند روغنها و لعابها و ربوب و اقتصار اشیاء مخدره بارده مثل افیون و بزر البنج و شوکران و تفاح
و نانخوره و مثال آن صورت فارش بدن و ظلمت بصر و سدر و دوار و سردی دست و پا و حبس اعضا و سستی است و چون بجهد عرق سرد
خشکی اعضا و سبات مفرط رسد علاج ندارد و مداوای آن قی کردن با ماء العسل و نمک و بوره و ارمنی و سکنجبین و روغنها است و شرب شراب
با حلتیت و دار چینی و فلفل و جند و طبیخ نانخواه و نارجیل در بلائی و تریاق کبیر و حقنهای شدید و سرکه با عطر و فنستین و روغن گل سرخ و
شرب سیر و کردکان و تدهین بدن و دماغ بروغنهای حار مانند روغن ناردین و سوسن و استنشاق جند و حلتیت نافع است و اکثر ادویه افیون
مشروبه جند خورده شود در دفع مضرت افیون از مجربات است و مداوای خوردن بزر قطونا با کوفته و آب کشنیز بعد از قی و حلتیت و شراب
و شربت فنستین کافیست و در مداوای فطر و کماه و مثال آن مانند ماهی سرد شده که در موضع نمناک مانده باشد بعد از قی کردن با معاجین
حاره مثل فلافلی و کمونی و زراوند و مغره و مثال آن مفید است اما اشیاء سده ثقیله مانند مرداسنگ و اجرام معادن و مرکب موش و نخرف
و زیبق و مثال آن صورت احتباس طبیع و نفخ شکم و درد حشا و در بعضی بول الدم و در اکثر احتباس بول و ورم غانه و قرحه امعاء است و گاه
اسنگه بعدت اطلاق مفرط کردد و مداوای آن قی و با وجود احتباس طبع حقنهای نادرین با سرکین کبوتر و شراب بغایت نافعست و طبیخ انجیر و
تخم کرفس و زوفا و فنستین و بزر خیسن و اسهالات و گوشتابه چرب بایداد و در زیبق مقتول و مصعد بعد از حقنه و مسهل و شرب ماء العسل مداوای
سنج باید نمود زرنیخ و اهک و زنجار و صابون و مثال آن صورت قرحه امعاء و پیچش و خشکی دهان و بول الدم و درد معده است و گاه اسهال
آهک و سبول زنیخ و مداوای آن بعد از قی خوردن جلاب و آب گرم و شرب طبیخ تخم کتان و خیارین و تخم مرو و تخم شبت و کثیر است بدستور
اسفیذاج و شیر و گوشتابهای چرب و آنچه در ارنب بحری مذکور شد بغایت نافعست و سموم مغموم که گوشتهای پخته و کیا برا در صحن

مفرط بپوشانند که بخار او دفع شده سرد گردد و اکل آن باعث قی و غشیان و هیضه و بیهوشی میگردد و مداوای آن قی و بعد از آن
سکنجبین سفرجلی و شراب و مقویات معده است و منع خواب و حمام لازمست و هر گاه باعث قی و غشیان شدید و اسهال مفرط
گردد بعلاج هیضه مبادرت کنند زاج و شب و نمک تلخ و شوره و مثال آن صورت سرفه شدید و علش و سل است و مداوای زاج و شب و نمک
آن بروغن تازه و شکر و لعابها و شیر و مثال آنست سفیداب و چین و کچ و مثال آن صورت قولنج قوی و خناق و خشکی دهان و برآمدگی
سکسه و مداوای آن شرب ماء العسل است با آب خطمی تازه و خبازی و لعاب تخم کتان و روغن بادام و اسهال نمودن بدو است محموده
با جلاب و سایر مسهلات و هر گاه منجر بسحج گردد بعلاج آن مبادرت نمایند و در جمیع سموم آنچه در کلیه آن مذکور شد مراعات باید نمود
و سبیل هر یک بهر چه که باشد بانجه دفع باید کرد و اماله آن از عضو شریف بعضو خسیس شرطست فصل چهارم در سموم ملدوعه و غیر
معروفه و جراحات آلات مسمومه باید دانست که سموم حیوانات بدستور سموم مشروبه قوی و ضعیف میباشد و قواعد مذکور شد در همگان
بعضی از مشهور آن مذکور شود و تا غیر مذکور را هم بانظر بر تدابیر قیاس نمایند حیات اقسام مار بسیار است و مجموع آن از ده مرتبه بیرون نیستند
یکی آنکه مهلت بدو ندهد و یکی ضعیف که قتال نباشد و یکی قتال و مهلت در ته ایرا و باشد و از بهفته پیش نکند و از قسم اول مار
میباشد در بلاد ترک از دو شبر تا سه شبر مایل بسیاهی و زردی و چشمش سرخ و سرش باریک و بر آن تاجی و صیحه میکند و ناظرین گویند چون دیده
هر حیوانی افتد هلاک میگردد و هر چیز دور باشد و وحوش و طیور از او خائفند و در حوالی مکان او گیاه نمیروید و قسمی از آن بقدر سه ذرع
تا پنج ذرع و چشمش درخشنده و گزیده او در عرض یک ساعت هلاک میشود و قسمی از آن شاذ میباشد و قسمی از آن سمی با فعی است و صفت
او در حرف الف مذکور شد و علامت گزیدن او آنکه از موضع او اولا خون روان گردد و بعد از آن زرد آب و پس از آن برنگ زنگی در کار
و تدبیر او بدستور سحره در قواعد کلیه گذشت و شرب تریاق کبیر و روغن کهنه با عسل و سیر و شراب کهنه و تکرار قی و دو مثقال حلتیت با شراب
و شرب سائیده مهره مار و بستن او بر موضع گزیده و پنیر مایه خرگوش و غیر آن که تازه باشد با سرکه ممزوج با آب و فاشرا و سپند و تخم بو نجه و نجح
و عرطنیثا و بیخ کالنم و زراوند مدحرج و طوبلو و کرفس کوهی و تغذیه بسرطان نهری و زنجبیل با شیرهشان و الاغ مفید است و بنده اد سم افعی مانند تریاق
کبیر و انسته انداعیون ده درم فلفل سه درهم و نیم و نصف زراوند مدحرج جند بیدستر یکدرهم و نیم با سبیخته سرشته بقدر جوزی استعمال کنند و خوردن
آب بیاز با بقدر بکرطل و بستن جرم از مجربات است حیات متعفنه و مثال آن و تنین و هر یک بالوان مختلفه و بزرگ و کوچک میباشند حیات
و تنین یک بفارسی اژدها نامند نوع عظیم است و کوچکتر از پنج ذرع نیست و زیاده بر سی ذرع میباشد و چشمش بسیار بزرگ و در شخت زرین
و تقعیری مانند ذقن و دندان او بسیار و بعضی از آن بال دارند مانند بال شتر و علاج غیر اژدها مانند مداوای افعی است و علاج زخم گزیده
اژدها و سایر آن با ادویه آکله و قروح خبیثه باید کرد و ضماد نمودن با دروج و بدستور بر صاحب بالخاصیت مفید است عقارب بفارسی کژدم عقارب
نامند و اقسام میباشد و گویند نه قسم است و زرد و سیاه و جراره و اهلم و طیار است و گزیدن او باعث درد شدید و سردی اعضا و
کزاز و اختلاط عقل و آنچه قتال است موجب خدر و غشی و عرق سرد و انطباق فکین و ورم قضیب و بروز مقعد میگردد و اگر بر شریان بخورد موجب
غشی و بر عصب باعث تشنج و بر ورک موجب عفونت خون در تجاویف آنها است و مداوای آن بموجبی که در قواعد ادویه مشترک
النفع کلیه گذشت باید نمود و شرب سیر و ضماد او و شراب کهنه و رتة و دنبارویه و عاقرقرحا و برگ سداب و پیاز عنصل و تخم بونجه صحرائی و
فاشرا و بیخ حنظل و غاریقون و سپند و تره تیزک و تخم او و جاوشیر و بطاریون که در صفهان گل عقرب نامند و از مجربات است و ضماد او
بغایت ممکن در دو بدستور ضماد خند قو فانخته و طلای گوگرد با ناتیانج و بدستور عسل بلادر یا روغن کردکان همین اثر دارد و تدهین بروغن
زیتون گرم در تسکین درد گزیدن عقرب سریع الاثر است و عقرب جراره بسیار کوچک میباشد و دنباله را در وقت حرکت میکشد و
مانند سایر عقارب بلند نمیباشد و در روز اول چندان ضرری از او ظاهر نمیگردد و در روز دوم و سیم اعراض هولناک بهم
میرسد مثل غشی و خفقان و بول الدم و ورم زبان و پیچش عظیم و مداوای آن بعد از مکیدن و داغ کردن موضع شرب آب سیب ترش
است و بالخاصیت لبوب و تریاق و حب و قرص کافور و دوغ و شیره تخم خرفه و مثال او و سکنجبین مفید و هر گاه باعث ورم
گردد فصد کنند و در ورم زبان رگ زیر زبان را بخایند و در احتباس طبع حقنه و در سحج امعاء روغن گل سرخ بنوشند و تریاق عسکری

در اجتناب قوی الاثر است و اسقوفراز از مجربات دانسته اند و خشقوق خشک و برگ درخت سیب ترش و کشنیز خشک با سویق قدر ترش
۳ مثقال است و علاج موضع جراحت آید و آن آنست باید کرد و حوالی آنرا با گل ارمنی و سرکه و مرداسنگ طلا کنند و تغذیه با آب غوره و امثال
بارده موافق است رتیلا و نبت و عنکبوت اقسام رتیلا گویند شش صنف اند بعضی پردار مانند پر مورچه و یکی سیاه و یکی عنبیه که بفارسی انگورک
نامند و یکی سرخ و یکی زرد و آن زهبیه بسیار زند و بعضی مایل بزردی میباشد و زغبدار مانند پشم و یکی کوکبیه و در پشت او خطهای براق همه
او در شکل شبیه بعنکبوت اند و اعراض گزیدن رتیلا ورم موضع لسع و درد معده و خارش بدن و اطلاق طبع است و در بعضی سختی بدن و برآمدگی چشم
و عرق مفرط و رعشه و درد سر و گرانی و مشدد و سرفه و قی دائم و در بعضی درد و منع خروج بادها از مقعده و اضطراب عظیم و شتاب مهلک میباشد
و مداوای آن بدستور استعمال ادویه مشترک النفع مذکوره و آنچه در عقرب بیان شده و تدبیر موضع لسع و جلوس در آب گرمست چه آب گرم
باعث تسکین درد و استراحت بقدر ساعتی میگردد و باید بعد از تسکین موضع را با آب نمک تند نطول نمود و آن بسیار گرم باشد و حمام
دائم و تعریق تا چند روز بغایت نافعست و موضع گزیده را با خاکستر چوب انجیر و آهک و قلی که با آب گرم سرشته باشند ضماد نمایند
و دو درهم شونیز بالخاصیت تریاق او است و جمیع ادویه که بجهت عقرب نافع باشد در او مؤثر است و برگ درخت چنار و جوز بهر دو دار
چینی و تره الطرفا و تخم شبت و طیون با شراب نافعست و معجون بجهت رتیلا و سایر سموم مفید است تریاق الرتیلا شونیز ده درهم
در قوزیره کرمانی هر یک پنجدرهم اصل جوز السرو هر یک ۳ درهم سنبل الطیب حب الغار زراوند مدحرج دارچینی خطمی تا تخم نونجه تخم
کرفس تخم شبت هر یک دو درهم با عسل دو وزن ادویه سرشته و قدر شربتش تا ۳ مثقال است و نبات زنوع عنکبوت و پایهای او دراز است
و از گزیدن او بدستور عنکبوت درد معده و عسر بول و حبس او و سردی دست و پا حادث میگردد و مداوای او بدستور رتیلا است قمله النسر از جمله
اوهام و بقدر نمل و از اصناف کنه است و بفارسی دده نامند و از گزیدن او خون از همه مسامات ترشح میکند مثل لثها و مقعد و بن
دندان و از سینه و معده و مجاری بول و رعاف و مداوای او مالیدن موضع بفادزهر و صندل سرخ و آب کاهو و حی العالم و طحلب و امثال
آنست و شرب آب کدو و خیار و کاسنی و گل قبرسی و طین مختوم و آنچه در سموم حاره مذکور شد زنبور و مگس عسل و مور پردار و پشه و امثال
آن مداوای گزیدن همه اینها مانند سموم حاره است و تبرید در آن بنهایت تر باشد و ضماد و چون مگس را سر کنده تنه آنرا بر موضع گزیده
مذکورات بمالند درد در ساعت ساکن کند و بدستور گل ارمنی با سرکه و بادروج و امثال آن نافع اند سام ابرص و چپاسه بصاد
سوسمار است و بقضا معجریا مانند و در گزیدن اینها دندانشان در موضع گزیده میماند و مادام که اخراج آن نشود درد دائمی میشد
و مداوای آن در آب گرم گذاشتن عضو و مالیدن است بروغن و خاکستر تا دندان بیرون آید و بعد از آن خاکستر را بروغن خمیر کرده
ببندند سگ دیوانه و سایر سباع دیوانه و بنا بخانه از گزیدن آن دیوانه شود و هر حیوانی و گویند الاغ و استر از گزیدن حیوان دیوانه
دیوانه نمیشوند و گاه هست که بنفسه مانند سایر حیوانات دیوانه شوند سگ سایر حیوان دیوانه گزیده اولا تا چند روز بعوارض میباشد
و بعد از آن در او فکر فاسد و وسواس و خوابهای هولناک و گرفتگی آواز و خلوت نشینی و خوف و غم و گریه عارض میگردد و از آب خوف
میکند و چون در آب و آینه و امثال آن بصورت حیوانی در نظرش میآید بنابر آن آب نمیخورد و چون اعراض قوی تر گردد باعث تشنج
و کزاز و ادرار منی بی شهوت و گریختن از روشنی و جنون سبعی و فریاد کردن مانند سگ و حمله نمودن بر آشنا و بیگانه میگردد و متقدمین
اطبا متفقند که بعد از خوف از آب و از دیدن او لرزیدن ممکن العلاج نیست و متأخرین ایشان اکثر آنرا قابل اصلاح میدانند مگر آنکه نهایت
مرتبه جنون رسیده باشد و اکثر را بحران و طغیان و نقصان تا چهل روز است و میشود که زیاده و کمتر از آن نیز باشد و به حسب مزاجست یا یابس
المزاج بعد از یکهفته و دو هفته و چهل روز خوف آب بهم رسد و در مزاج مرطوبات چهار ماه و شش ماه و بعضی تا یکسال و زیاده از آن نیز گفته اند و تجربه
مجربین رسیده که گزیده اول بار در و باخطر است و در سایر مخاطره کمتر اما علامات دیوانگی سگ یکی آنکه ترک منزل خود کند و پیرامون اهل
خانه نگردد و چیزی نمیخورد و از آب میگریزد و سرخی چشم و بیرون آوردن زبان و دویدن بسیار و گرفتگی آواز و افتادگی گوش و بر
آمدگی پشت و کج کردن گردن بطرفی که حرکت با تخته کند و حرکت بی نسق شبیه بحرکت مستان و حمله کردن بر همه چیز دیگر گریختن سگان از او
در حین ملاقات آن و عجز کردن ایشان اما علامات زخم او از زخم سگ غیر دیوانه که حالت سگ مشتبه باشد و دیوانگی مشخص نباشد باید

پاره نان را بخون زخم او آلوده پیش سگ غیر دیوانه اندازند هرگاه نان را نخورد علامت زخم سگ دیوانه است و اگر خورد غیر دیوانه و
بدستور مغز گردکان را کوبیده یکشب بر زخم ببندند هرگاه مرغ گرسنه از خوردن او نفرت کند علامت دیوانگی است و اگر تناول
کند و یکشبانه روز هلاک نگردد غیر دیوانه خواهد بود العلاج اول موضع زخم را حجامت کرده مبالغه در کشیدن خون بسبب سمیت و اخراج او نماید و
تضمیه باشیاف کنند که زخم وسیع گشته بر نشود و مثل پیاز و تره تیزک و خردل سحق نموده و روغن و سایر مراهم اکاله و اگر داغ کنند در رفع
حرکت او مبالغه نمایند بغایت نافعست تا بعد ۴۰ روز بر نقص ندارد که سمیت او سرایت کرده در این صورت بر زخم او جاذب شیر و اشیاء
جاذب سم باید بست مانند نطرون با بول و خاکستر تاک با سرکه و تره تیزک با روغن [illegible] ابریشم ماهی را نافع دانسته اند و در ترطیب
و تقویت اعضاء رئیسه باید کوشید معالجه او بدستور انسان مالیخولیا و جنون باید نمود و از جماع و خوردن ترشیها و هوای سرد اجتناب بسیار
لازم است و تنقیه بدستور منضج و مسهل مکرر باید کرد و دانیه و اجالینوس فرموده که هر که داده شد خوف از آب نکرد و باعث نجات
گردید دوای آن سرطان نهنده را در ظرف مس سرخ بقدری باید برشته کرد که توان سائیده و ده جزو آنرا با جنطیانا پنج جزو کنند و یکجا
سائیده دارو باشیکه روز مسهل نباشد با آب سرد دو درهم صبح و دو درهم شب تناول نمایند و در تفریح و ترطیب و نشاط طبع سعی کنند
و حقنه بماء الشعیر و روغن گل سرخ و آب برگ خرفه و لعاب بزرقطونا و امثال او بسیار مفید است و آب از ظرف لوله دار بدهند
که آنرا نبینند و چون ظرف آب پوست کفتار باشد در خوردن او اجتناب نمیکنند و در آب گرم نشستن و بول کردن در آن نیز نافع
مفید است و از غذا گوشتهای لطیف مثل مرغ پرواری و بره و بزغاله فربه و روغن گاو و شیر و پالوده و حلوای نشاسته و امثال آن تناول نمایند
و شراب ممزوج با آب بسیار بغایت موافق است و تدهین سر و بدن بروغنهای رطبه مثل روغن بنفشه نافع و استراحت و خواب بسیار مفید است
و خوردن آب پودنه نهری بدستور صد مثقال با دو دفعه از ۴ روز یکهفته از مجربات است و آب پیاز بدستور ۳ روز روزی صد مثقال با چهار دفعه
بنوشند تبدیل دانسته اند و آب نیل از مجربات است و چون سمانی را که ترکی بلدرچین نامند تمام کباب کرده بخورند و چیزی از او طرح
نکنند بالخاصیت مجرب دانسته اند و بدستور کباب جگر سگ دیوانه که او را گزیده باشد نافع دانسته اند و بستن او نیز بر موضع
جراحات بسیار مؤثر است دوای الذراریح بالخاصیت رافع جمیع امراض و از مجربات جمیع اطبا است و چون از آن بنوشند حاجتی
با بول دفع میشود شبیه بحیوان بسیار کوچک و عوام گمان میشود که بچهای سگ است دوای الذراریح ذراریح بزرگ زرد را که ترکی [illegible]
نامند سر و بالها و پایها را انداخته یکجزو عدس مقشر یکجزو فلفل و قرنفل و دارچینی و سنبل الطیب و زعفران هر یک سدس جزو مجموعرا
سائیده با آب قرص سازند و هر روز دو دانگ با آب گرم بنوشند قسم دیگر ذراریح را سر و بال انداخته ۳ شبانه روز در دوغ خیسانند
بعد از هر یک شبانه روز تجدید دوغ نموده پس خشک کنند و بعد از آن با مثل او عدس مقشر سائیده با آب قرص ساخته بقدر دو دانگ
هر روز با آب گرم بدهند مداوای گزیدن سگ غیر دیوانه و بوزینه و امثال آن یکشبانه روز پیاز و نمک و عسل با یکدیگر مخلوط کرده بر زخم
ببندند پس مرهم سود ضماد نمایند در مرهم زنبور جهة زخمهائی که از کوفتگی اعضاء و سقطه هم رسد بدستور نافعست مرهم هو دفنه روغن زیتون
بسیار تسویه استعمال کنند و موضع گزیده پلنگ و شیر و یوز اول با ادویه جذابه ضماد کنند مانند سرکه و خاکستر و پیاز و عسل و بعد از آن با سرکه
و نمک بشویند پس مرهم سود معالجه کنند و بستن باقلای تازه که در نیم کرده باشند بغایت جاذب زهر سگ و امثال اوست و آرد باقلی
با سرکه بدستور مؤثر و جاذب است و جهة زخم دندان انسان نیز مفید است و نبت محرق بدستور کندر با روغن زیتون و شراب و جهة گزیدن
انسان نافعست و هرگاه موضع زخم حیوانات ورم کند کلام را در هسکه نافعست و موغاکی نزد بعضی غیر موش خرما است و گویند گوشت از
این عرس و خاکستری رنگ و دندانش ۳ طبقه و بالای یکدیگر میباشد و چون بر حیوانی مسلط گردد بر خصیه او چسبیده و گزیدن او باعث ورم شدید
و آبله کردن حوالی آن و گاه هسکه موجب درد امعاء و عسر بول گردد و مداوای او بستن قنه با سرکه و بدستور سیر با عاقرقرحا و تخم تره تیزک
و امثال آنست و اگر ورم هم رسد پوست انار شیرین در آن پخته ضماد نمایند مداوای زخم الات بهر دارید بدستور پیشتر در سموم ملذوعه گذشت
و در رو مقناطیس عجیب الاثر است و اصل در آن ضماد جاذب سم است و به خوردن زخم تا سم بالکلیه رفع شود شرب تریاق کبیر و فادزهر و شستن
موضع را با آب خاکستر چون آب انجیر و نمک و حجامت کردن آن و بستن ماهی تازه که شکم او را شگافته باشند و حلزون نات و گوشت سحقات

و امثال آن **فصل پنجم** در بیان ادویه که حشرات از آن گریزند مار انواع اند و در شاخ گوزن میگریزند و بدستور بخور سم بز و کوکرد
و موی انسان و زفت و مقل و سکبینج و چوب انار و فقه همین اثر دارد و پاشیدن آبیکه در آن نوشادر حل کرده باشند و چون در سوراخ
مار بریزند باعث هلاک او هست و فرش کردن سحاسف بغایت آزموده است و طبیخ خنک را بر موضعی بپاشند مار نزدیک آن مکان نکند
و چون ریسمان را قطران آلوده بر دور خود حلقه کنند هوام داخل آن حلقه نمیگردد و زمرد افعی گریز است و چون چشم او بر زمرد افتد
همان وقت چشمش از حدقه بیرون افتد و انچه احتراز از سموم مذکور گردید باخود داشتن هر یک از آن و پیاز عنصل باعث حفظ از جمیع
حشرات است **عقرب** اندود کبریت و انچه مار از او گریزد در عقرب نیز موثر است و سوزانیدن چند عدد آن در مکانی باعث
گریختن سایر میگردد و چون چراغ بسیار در کشنیز در جائی گذارند حشرات متوجه آنجا شوند و مکان بعید از چراغ محفوظ میماند
و بدستور بخور که مولف امان الاخطار فی الاسفار ذکر نموده در گریزانیدن هوام و پشه بدل الترنج سفید شونیز ریزه بکبینج چند
مقل سم بز با سویه کوفته حبها سازند در مکانی مکرر دود کنند و پاشیدن آب مطبوخ بابونه و حنظل و سنبل و بیخ انجشت بغایت موثر است
و طبیخ پیاز عنصل از مجربات است **پشه** طلای روغن با آب بسبب رفع اذیت گزیدن پشه کند و مجرب است و چون زرنیخ و نوشادر را با آب
کاه چند روزی در مکانی بخور کنند منع تولد پشه کند و مجرب یافته اند **کک** پاشیدن طبیخ خرزهره کشتن کیک از مجربات
دانسته اند و بدستور طبیخ حنظل و شنبلید و شونیز و کیک و اش از جمله ادویه مشهوره او است **قمل** طلا کردن مولود در روز ولادت بآب
زیره باعث عدم تولد شپش در تمام عمر او گردد و زیبق چون بر بدن یا جامه مالند در ساعت رفع آن میکند **ذباب** چون [illegible]
مگسی از زرنیخ و کندش بسازند یا جوزه بدل کندش کنند و در جائی بگذارند مگس از آن گریزان میشود و طبیخ خربق سیاه کشنده او است و چون
زرنیخ را در شیر حل کنند مگس از خوردن آن هلاک گردد و بوی پیاز عنصل کشنده تمام مگس است و بدستور او کافور و روغن زیتون و زرنیخ میگریزد
سام ابرص با شیدن آب مطبوخ خرزهره کشتن کیک و سام ابرص از مجربات است **جعل** آب مطبوخ شکوفه درخت چنار و بخور او کشنده
جعل است **فاره** چون موشی را قابه کنند یاد بنا گوار او را بریده سر دهند موش آنخانه را برطرف کند و پوست [illegible] آنرا چون کنند [illegible]
سایر موشان میگریزند و بدستور از دود راج گریزانست و پیاز عنصل کشنده او است **مورچه** از حلتیت میگریزد و از ریسمان آلوده
بقطران تجاوز نمیکند و چون شیرینی دیگر اشیا را در مکانی گذارند و در وقت گذاشتن ضبط نفس نموده و [illegible] کنند مادام که دست آهد بآن چیز
مورچه پیرامون او نخورد و از مجربات دانسته اند و در جائیکه زنبور بخور کنند مورچه هرگز خود را بآنجا نیابد و از مجربات است و داشتن پیاز عنصل
موجب هرب سباع و هوام و مار و قمل و مورچه و مگس است والله ولی التوفیق **تشخیص پنجم** در اوزان و آن مشتمل است بر سه فصل **فصل اول** در اوزان
صغار **فصل دویم** در اوزان کبار **فصل سیم** در تحویل بعض اوزان ببعضی **فصل اول** در اوزان صغار پوشیده نماند که نزد اطبا هر چه کمتر
از رطل باشد معروف باوزان صغار و مافوق آن موسوم بکبار است و کیل که عبارت از پیمانه باشد از قسم ثانی است و اختلاف در هر یک از اوزان
صغار و کبار بحسب اماکنه و ازمنه مصطلحات واقع است در این مقام هر چه بحسب کتب معتبره طب و فقه و لغات اعتبار داشته اشاره بآن
میشود باید دانست که حبه و طسوج و قیراط و دانگ بحسب درهم و فضی و مثقال ذهبی مختلف میباشند چه اجزا مذکوره از درهم کمتر از اجزا مثقالست و نزد اهل
تجربه ثابت شده که قدری از فضه که در مقدار مساوی با ذهب است باشد وزن ذهب سبع زیاده بر وزن فضه میباشد و اکثر اطبا
بر آنند که در زمان قدیم و جدید قدر درهم مختلف بوده بخلاف مثقال که در اختلاف و قلیلی قائلند و خلاف هر یک در طی تحریر او مذکور
میگردد ارزه که بفارسی برنج نامند مراد از او وزن دو دانه خردل بریست شعیره دو ارزه است حبه از درهم عبارت از سدس ثمن او است
که یکجزو از چهل و هشت جزو درهم باشد و از مثقال عبارت از دو شعیره است که چهار ارزه باشد طسوج از درهم دو حبه است و از مثقال دو حبه
و نیم که عبارت از ده ارزه باشد قیراط از درهم دو طسوج است که شانزده ارزه باشد و از مثقال دو طسوج و نیم که بیست ارزه باشد دانق بفارسی
دانگ گویند و از درهم دو قیراط است که سی و دو ارزه باشد و از مثقال سه قیراط و یکحبه که چهل ارزه باشد قرمه دو قیراط مثقالست قواة
دو دانگ مثقالست و نزد بعضی نیم درهم فضی است غرا مابغین معجمه از یکدانگ و نیم تا دو دانگست عرمی بعین مهمله هفت و قیه است
کرمیه شامیه نزد بعضی یکغرا مانیم است و نزد بعضی سه قیراط و یکحبه خرنوب از مطلق و مراد یکقیراط است خرنوب شامیه چهار حبه فضی است

و سه حبه ذهبی باقلا از مطلق او و از باقلای یونانیه مراد نیم درهمست باقلای اسکندریه نه قیراطست باقلای مصریه چهل و هشت جو متوسط است
که یکدرهم باشد او بولس نزد بعضی یکدانگ مثقالست و نزد بعضی یکدانگ درهم و یوحنا سراپیون گوید سه قیراطست اکسوناقن از مطلق
او مراد هشت قیراطست و در روغن شانزده درهمیست و از شراب یکصد مثقال و نیم و از عسل وقیه و ربع و ثمن وقیه درهمی نزد اکثر
یکمثقالست و نزد قلیلی یکدرهم و در هر امر اعراب از آن دانسته اند جوزه از مطلق او مراد درهمی جوزه نبطیه یکمثقالست جوزه ملکیه
شش درهمی است بندقه یکدرهم است و نزد بعضی یکمثقال ملعقه مراد و به مراد یکمثقال است و در عسل چهار مثقال ساموناسین مهمله یکغرا
و نیم است اونقوس واو و یکوقیه اند قیاساروان هفت مثقالند فلیجارین بقول دیسقوریدوس یکدرهمی و نیم است بردار مانند
ملعقه است بردار صغیر یکدرهم است جرجر بجیم و راء مهمله دو ثلث مثقالست و نزد بعضی یک ثلث حاما صغیر بحاء مهمله هشت مثقال
حاما کبیر سه مثقالست حمصه سه درهمست خرمه بخاء مهمله و زاء معجمه قریب شش مثقالست و گویند قدریست که کف دست را مملو کرده اند
خرما بخاء معجمه یکدانگ و نیم مثقالست دینار یکمثقال و ثلث است کف شش مثقال و آنرا فنجه نیز گویند مینا سه ربع اوقیه است
و سعون دو مثقال و نیم است اوقیه که یکوقیه نیز گویند هفت مثقال و نیم است استار چهار مثقال و نیم است و نزد قلیلی چهار مثقال
و نجند گویند مثاقیل طبیا چهار مثقال دانسته اند نانخل و بطیل دو استار است و نزد مجندی دو وقیه و دو و قیه ... و زمفتاح الطب سه مثقال
بکرجه از مطلق او مراد دو ... استار و چهار دانگ استار است بکرجه کبیره نه اوقیه است بکرجه صغیره سه اوقیه است صدقه بوزن بکرجه کبیره
توله سه مثقال و نیم و سه قیراط است سکرجون کبیر سوقیه است سکرجون بوزن جوزه ملکیه است قوطوس از روغن دوازده درهمی است و از شراب
یکوقیه و نیم درهمی و ثلث آن درهم تا از قدیم هشت دانگ بوده و در زمان جدید شش دانگ که دوازده قیراط فضی باشد و طسوج پس و چهار
و حبه چهل و هشت حبه و آن نود و شش شعیره است و یکصد و نود و دوازده میشود در هم ناقص که از درهم طبی مراد از دانست عبارت از چهار دانگ
و نیم مثقال صیرفیست مثقال صیرفی عبارت از درهم تام جدید است مثقال طبی یکدرهم ناقص و سه سبع درهمست و آن بشت ...
که دویست و چهل ارزه باشد و صد و بیست شعیره و شصت حبه و بیست و چهار طسوج و بیست قیراط مثقال شرعی عبارت از درهم ناقص طبی است
که چهار دانگ و نیم باشد و آن موافق اشرفی رومی و مثال آنست درهم شرعی بقدر سه سبع از مثقال شرعی کمتر است **فصل دویم** در اوزان
کبار رطل مراد از مطلق او رطل بغدادیست که نود مثقال باشد و بدرهم صد و بیست و هشت درهم و چهار سبع درهم که دوازده وقیه
باشد و ابن سراپیون گوید که رطل عسل نسبت برطل شراب بقدر ربع زیاده است و نسبت بروغن نصفه و رطل شراب نسبت بروغن بقدر
سبع زیاده است و رطل یکصد مثقال و رطل هندی صد و پنجاه مثقالست من از مطلق او مراد دو رطل است که بوزن ذهب یکصد و هشتاد مثقال
باشد و بوزن فضه دویست و پنجاه و هفت درهم و سبع درهمست من مکی یکصد و شصت مثقالست من رومی بیست اوقیه است که
صد و پنجاه مثقال باشد من مصری و نطالیقی شانزده وقیه که یکصد و ... مثقال باشد من اسکندری سی وقیه است و از شراب هشتاد
رطل و از عسل یکصد و هفت رطل قنطار رومی صد و پنجاه مثقالست قنطار نطالیقی یکصد و سی و پنج مثقالست جوهین شش قنطار است نقط
رومی که نهصد مثقال باشد و ورق نطالیقی هشت جوهین است که هفت هزار و دویست منقم باشد ورق مطلق سه رطل است
انانب از عسل دو رطل و نیم است و از روغن یکمن و نیم قوطولی هفت اوقیه است اربق دو من است و نزد بعضی پنج رطل طالیطون صد و
بیست و پنج رطل جره مطلق او بیست و چهار قسط است و نزد اسرائیل چهل و هشت قسط جره صغیر چهار قسط است جره نطالیقی چهل و هشت
قسط است جو ورق و جوسقا هر یک سه رطل اند قفیز بیمارستانیه بیست و پنج من باشد و گویند بیست و دو کیلجه است کیلجه یکمن و هفت
ثمن است کیل سی و شش من است کیله سیصد درهم ... ستار و ربع استار است مکوک سه کیلجه است قنطار یکهزار
و دویست اوقیه است و گویند بمقدار رطل است که بوست گاو را از او پر شود مد پیمانه ایست بوزن دو رطل که دویست و دو مثقال و نیم باشد
صاع چهار مد است و بر طل رطل اما از زمان که در بلاد عجم مشهور است و در دستورات کاهی با و رجوع میشود یکی من شاهی است و یکهزار و دویست
مثقالست و من تبریزی ششصد مثقالست سیر در اهل خراسان پانزده مثقال است و سیه عبارت از شانزده یکمن است و پنجاه عبارت
از یکمن و پانزده نصف سیر است و آنرا در صفهان ده نار گویند **فصل سیم** در تحویل اوزان بعضی ببعضی تحویل درهم بمثقال طریق

در اوزان کبار
در تحویل اوزان

کسیکه از درهم نصف و ثمن را جمع نمایند و آن عدد مثاقیل است مثالش خواستیم دانسته شود که پنجاه درهم چند مثقال است بیافزاییم بیست و
که سبع و چهل و دو است بر عدد مثقال مذکور رسانیم که چهل و دو مثقال شصت درهم است طریق تحویل دون درهم بما دون مثقال
باید نخبه درآورد و ثمن او را انداخت پس آنچه بماند حبات مثقال خواهد بود مثالش هرگاه پرسند که چهار دانگ درهم چه قدر مثقال شود
باید نخبه حساب نمود و آن سی و دو حبه محسوب میگردد و چون ثمن را وضع کنند بیست و هشت حبه بوزن مثقال میماند و آن ز قیراط و حبه
از مثقالست تحویل ما دون مثقال بما دون درهم چون بدستور مذکور نخبه درآورند و بر آن سبع آن افزایند مجموع آن حبات درهم خواهد بود
مثالش چون پرسند ده قیراط و نیم مثقال چه مقدار از درهم است باید نخبه درآورد و آن سی یک حبه و نیم میشود و چون سبع او را که چهار حبه و نیم
است بر آن افزایند سی و شش حبه درهم خواهد بود و آن چهار دانگ و نیم درهم است قد تمت و ختمت التخفیفات بعون الله و ارجو في

بسم الله الرحمن الرحیم

قسم اول از دستورات جامع سوم تحفة المؤمنین در بیان اعمالیکه متعلق است بادویهٔ مفرده و آن مشتمل است بر پنج طریق طریق اول
در تدابیر ادویهٔ مفردهٔ مخصوصه طریق دوم در بیان دستور استعمال بعض ادویه مثل چوب چینی و عشبه و مانند آن طریق سیم در گرفتن عرق و ادهان
و ما یتعلق بها طریق چهارم در بیان ساختن گل حکمت و شنجرف و بار ادویهٔ مفردهٔ مصنوعه و آنچه بان تعلق دارد طریق پنجم در اعمال غریبه و مهل
کل صناعت طریق اول در تدابیر ادویهٔ مفرده و آن مشتمل است بر پنج فصل فصل اول در دستور احراق فصل دوم در تشویه و تحمیص
و تقلیه فصل سیم در غسل ادویه فصل چهارم در بیان دستور اتخاذ بعضی از ادویه فصل پنجم در بیان اصلاح بعضی از ادویه بطریق مخصوص و حفظ بعضی
از آن فصل اول در دستور احراق ادویهٔ معدنیه باید دانست که احراق جهت اشتعال طبیعت پس اگر جسم بهیجی باشد که اعراض مدرکه حسیه را
اصلاً ترک نکنند هر آینه منتزع الطبع خواهد بود و اگر مفارقت کند پس اگر سخیف الجسم و متخلخل باشد بسبب احراق میل برودت میکند و از
غایت احراق که بحد رمادیت رسد بالکلیه حدتش زایل میگردد و اگر کثیف الجسم و غیر متخلخل باشد از برودت میل بحرارت مینماید و احتیاج باحراق
یا جهت کسر حدت اجزا است مثل زاج و یا جهت تلطیف او است مثل نمک و یا جهت رفع سمیت است مثل افعی و یا جهت رفع اجزاء غریبه است مانند
نوره یا جهت تقویت و سد منافذ است و یا جهت شدت نفوذ و احراق اشیا را شرط است که دو جنس مختلف را با هم نسوزانند مثل نمک و بوره و جماعه
مبالغه در احراق کنند بدون نباتات و حیوانات و حریر و ... هرگاه مطلب جسم محرق باشد باید بعد از احراق او را
شست و الا بدون تصویل استعمال نمود و تکلیس مشتق از کلس است و آن هم آهک است و آهک سریع السحق میباشد پس هر جسم صلبیکه قابل سائیدن
نباشد بسبب احراق مانند آهک قابل سحق گردد او را از کلس گویند پس تکلیس اعم از آنستکه باحراق باشد یا بتدبیر دیگر احراق زرنیخ باید زرنیخ
بقدر نخود ریزه کرده در کوزهٔ که بگل حکمت گرفته باشند گذاشته سوراخ سهلی در سر کوزه بگذارند که بخار بیرون رود و در آتش گذارند تا
آنکه دود سیاه برطرف شده سفید نماید پس از آتش بردارند احراق زاجات بعد از آنکه زاجها را نرم صلایه کرده باشند در کوزهٔ نوی
مطین بطین الحکمت کرده یا در بوتهٔ زرگری گذاشته سر او را محکم نموده در آتش تند گذارند که سوخته و درخشش سرخ گردد احراق بسد و
مرجان و کهربا و امثال آن هر یکرا بقدر باقلی ریزه کرده در کوزهٔ مطین بگل حکمت گذاشته و بحب در تون یا تنور جای داده روز دیگر
بردارند احراق عقیق و یاقوت و یشب و احجار صلبه هر یکرا بقدر نخودی ریزه کرده در سفال یا در بوته گذارند و روی آنرا بسفالی یا بوته
دیگر پوشانیده سوراخی بجهة اخراج بخار باید گذاشت و در آتش تند بقدر سرخ شدن گذاشته بیرون آورده در آب اندازند و مکرر همین
عمل کنند تا بحدی رسد که زود از هم ریزد احراق قلعی و سرب بعد از آنکه رصاصین را بسیار نازک صفحها باریک کرده باشند بر
بالای هم چیده بر روی هر صفحه قدری گوگرد پاشند و قدر گوگرد باید بازاء هر صد مثقال پنج دانگ باده نباشد پس بآتش ملتهب کرده
با پارچهٔ آهنی بر هم زنند تا خاکستر شده چیزی از سرب و قلعی نماند و از بخار دود محرق بپرهیزند که باعث غشی و هلاک میگردد و بعضی بجای
گوگرد سفیداب کرده اند احراق صدف و شنج و امثال آن در ظرف مطین کرده در تون یا تنور بگذارند تا سفید گردد و از هم ریخته شود
احراق نمک باید بخار شویند و خشک کرده در دیگی گذاشته چندان آتش دهند که از جستن و حرکت باز ایستد و اگر نمک را خمیر گرفته
در آتش چندان گذارند که خمیر بسوزد بدستور خوبست احراق آهن و فولاد و مس هلیله و بلیله و آمله را با توبه بجوشانند و آب آنرا در ظرف

کرده بر روی آتش نرم بگذارند و آهن و فولاد و امثال آنرا صفحهای بسیار باریک کرده در آتش سرخ نموده در آب ملیحات انداخته و باید گرد
اگر همه اشیا مذکوره و سرب و قلعی را بدستور مزبور چند دفعه در آب ملیحات و چند بار دیگر در بول گاو و نطفه دهند بهتر است
احراق نقره باید نقره را با سوهان ریزه کرده و با آب نمک در ظرف آهنی با آتش تند بسوزانند هرگاه خوب سوخته نشود قدری گوگرد بر او
بپاشند و بسوزانند و گویند چون نقره را در بوته کنند آنقدر قلعی داشته باشد مگر بگذارند بجهت ... که سائیده شود و تکلیس آن بطریق حکما
آنستکه چند بار صفائح رقیقه او را گوگرد و سیر کوبیده آلوده بآتش تابند و سرد کنند و چند بار دیگر در بوتهٔ سفیداب قلعی آلوده بگذارند پس در
کرده در ظرف آهنی با نمک و آب تحلیل نموده پس قدری گوگرد پاشیده بر هم زنند مکلس گردد تکلیس طلا طریق حکما آنست که بجهت شاول
مکلس میکنند چند بار سرب را گداخته در آب نمک شاه در ریخته صاف نمایند و طلا را چند دفعه که گداخته در آن آب ریخته پس صفحها
باریک کرده بزاج سیاه و سرکه آغشته در آتش گذاشته با نمک آب بشویند و با ربع او سرب سوهان زده در بوته مرداسنگ آلوده
بگذارند پس با ثلث او زیبق در ظرف چینی بسایند و بر روی آتش گذاشته بر هم زنند تا زیبق از او مفارقت کند آنگاه بر روی سنگ
سماق بحدی بسایند که چون اندکی از آن بر روی آب بپاشند تیره در ته آب نرود و حد سائیدن جمیع احجار و فلزات جهت شاو بمود
همین مرتبه است کمتر از این مرتبه جایز نیست چه نفعی متصور نخواهد بود و ضرر مظنون است طریق دیگر که از سایر طرق بهتر و بعد از غسل جزو
بماند که شو ان شاو بمود و مقتبس از صناعت آب آنکه آب قلی و آب ملح الطعام را بجز علقه صاف کنند و هر یکرا علیحده بجوشانند
تا منعقد گردد پس در معقود آهک و نیم جزو از ملح معقود و نیم جزو قلی معقود و بجز و شمس ریزه کرده با یکدیگر بسیار بسایند و باید در ظرف
مزجج بر روی آتش سحق کنند و بعد از آنکه خوب گرم شده باشد و سحق یافته دو سه روز در جای نمناک بگذارند تا قدری نم بردارد پس بدستور
تشویه و سحق کنند و بار بخار نمناک اعاده کنند تا سه چهار مرتبه آنگاه در بوته کرده تحت آتش دهند که بوته سرخ شود و پس افسرده شدن
بسایند و با آب گرم مکرر بشویند و بجوشانند تا سایر اجزا و از شمس قلیل گردد و در آنوقت خشک کرده سحق و استعمال کنند و حقیر اعتقاد
آنستکه اگر در حین تشویه و سحق نقیه بعرق گوگرد آنها تند کنند سریع الاثر گردد احراق نوره در ظرف سفال کرده بر روی اخگر گذارند
تا بسوزد احراق اطلیما در کوزهٔ مطین بحب در تنور یا تون گذارند احراق خبث الحدید ریم آهن را در آتش سرخ کرده تا سه مرتبه در سرکه
لطیفه کرده پس خشک کرده سحق نمایند احراق سرمه سنگ سرمه را صلایه نموده با پیه تازه خمیر کرده بر روی اخگر چندان بگذارند که دود آن
برطرف شود تکلیس پوست تخم مرغ و زبد البحر و سنگ جنس و سنگ گچ پوست تخم مرغ را با آب نمک مکرر بشویند و پردهای درون او را جدا کنند و نرم کوبیده
در کوزهٔ مطین کرده در کورهٔ گچ پزی و امثال آن چندان بگذارند که مانند آهک سفید گردد و کف دریا و سنگ گچ و امثال آنرا
چندان بگذارند که مانند آهک سفید گردد و کف دریا و سنگ گچ و امثال آنرا احراق باین دستور است مگر آنکه محتاج بشستن
آب نمک نیستند و پوست تخم مرغ که جوجه بر آورده باشد در این احراق بهتر است احراق ابریشم و موی سر بعد از ریزه کردن آنها
بمقراض در ظرف سفال یا آهن کرده بر روی آتش گذاشته چندان بر هم زنند که قابل سحق گردد در ابریشم و موی سر شرط است که رشته و شانه کرده
آنگاه ریزه کنند احراق عود باید عود را سوهان کرده در ظرف سفال چندان در آتش گذاشته که زغال گردد احراق پوست
کدو و حشایش و بزور بدستور ابریشم است و هرگاه خواهند که خاکستر آنها را استعمال نمایند بیشتر باید آتش داد تا خاکستر گردد احراق سلحفات
سنگ پشت را شکافته حشا آنرا بیرون کرده در کوزهٔ مطین جا داده چندان در تون یا تنور بگذارند که بسوزد احراق عقرب نر المرا
که علامت آن لاغری و ضعیف است در شیشهٔ مطین یا در ظرف مس کرده در آتش معتدل تون یا تنور بحب بگذارند احراق ارنب
ارنب زاید جثه سنگ شانه بدستور احراق خطاطیف است احراق حیه که جهت خنازیر معمول است مار زغالی سیاه را زنده در کوزهٔ مطین کرده
در تون یا تنور چندان بگذارند که سوخته اصلا رطوبتی بان نماند و قابل سائیدن گردد احراق سرطان سرطان ماده نهری را سر و اطراف
جدا کرده و حشا را اخراج نموده شکم او را با آب خاکستر چوب تاک و نمک بشویند و با آب صاف مغسول نموده در کوزهٔ مطین بحب در تون
معتدل بگذارند که خاکستر نگردد و علامت مادگی خرچنگ آنستکه چون سوزن بتثبیت او فرو برند رطوبتی غلیظ ظاهر گردد و هرگاه سرطان را
در ظرف مس بقلع در وقتیکه آفتاب در برج اسد باشد بسوزانند جهت گزیدن سگ دیوانه بسیار مجرب است و احراق سرطان بحری بدستور

سرطان نهری میت احراق قطران جهة سنونات و رفع عطن بطين الحکمة کرده چندان در آتش بگذارند که نصف سه چوب با رکی غشته
در هوا نگاه دارند تا خشک شود و الا بلا اعاده آتش کنند احراق زجاج یکجزو قلی را در چهار جزو آب حل کنند و شیشه سفید صاف را بر بالای
آتش گذارند تا سرخ شود و در آب قلی فرو برند و مکرر همین عمل کنند تا شیشه ریزه شده از سوراخهای کفگیر داخل آب شود و اگر به درون کفگیر
مکرر باب قلی فرو برند تا ریزه شده داخل گردد خوبست فصل دویم از دستور در تشویه و تحمیص و تقلیه اگرچه الفاظ مذکوره مترادفه اما چنین
مفهوم میگردد که اکثر آنچیز که بخمیر یا گل گرفته یا در جوف چیزی گذاشته در آتش دفن کنند در اتشویه گویند و هرچه بروغن و مثال آن با تنهائی
زیاده برشته کنند تقلیه نامند و آنچه اندک باتش دهند یا در ظرف گرم کرده بود دهند تحمیص گویند تشویه لیمون و نمک و ثمرة الطرفا و امثال
آن جهة سنونات و غیرها باید آنچیز را بعل برشته درلته بسته لته را گل حکمت بگیرند و در تنور معتدل یکشب بگذارند تشویه اقیل باید گل
بخمیر گرفته در تنور بالای آجری بگذارند تا خمیر برشته شود تشویه سقمونیا محموده را در جوف به و سیب یا در پوست تخم مرغ که آب به و مثال
آن کرده باشند و اگر متعذر باشند تنهائی در پوست تخم گذاشته بخمیر گرفته بر روی آجری در آتش نهند تا سقمونیا جوشیده مشوی گردد تشویه
چیپال که بلغت هند حب الملوک است و طریق حکماء هند آنستکه بعد از مقشر کردن و بیرون آوردن پرده درون قدری کلنج و کتیرا
با تشویه ربع او اضافه نموده در لته تری بسته لته را بخمیر بگیرند و به دستور در آتش تشویه نمایند و بی کتیرا نباید استعمال نمود تشویه انزروت با شیر الاغ
یا دختر خمیر نموده بر شاخهای چوب گز تازه الوده در تنور معتدل بیاویزند تا خشک شود و اگر بار دیگر سائیده با سفیده تخم مرغ برشته یا چوب
گز تشویه نمایند باعتدال قریب تر میگردد تدبیر تشمیزج جهة ادویه عین جراحات چشم کرا درکبه کرده با سرگین الاغ و اندکی شیر خشک ... در
درآب جوشانیده تا پخته شود پس بیرون آورده مقشر کنند و اگر در جوف پیاز به دستور سقمونیا مشوی نمایند باعث زیادتی نفوذ و تحلیل
او میگردد تقلیه هلیله جهة سنونات و غیره دانها را بیرون کرده بکوبند و با آب بجوشانند تا آنرا جذب کند پس با روغن زیتون چرب
نموده برشته کنند و احتیاط کنند که نسوزد تقلیه عفص و امثال آن باید بروغن زیتون چندان برشته کنند که مازو مشق شود د بلوط و غیر آنرا
بقدری که رنگ او تغییر یابد تحمیص بزور و ادویه جهة قبض عبارت از بود آن آنچیز است باید که ظرف سفال یا سنگ را در آتش خوب گرم کرده
از سر آتش برداشته دوای مخصوص را در ظرف کرده برهم زنند بحدیکه رایحه آن ظاهر شود فصل سیم در غسل ادویه که تحصیل عبارت از
آنست و غسل جهة تبرید است یا تعدیل و تلطیف یا رفع حرارت مکتسبه ناریه اشیاء محترقه غسل ادویه حجریه مانند یاقوت و شادنج و شبه احجار مانند
یاقوت و شادنج و شبه احجار مانند راسخت و اقلیمیا و شنجرف و امثال آن باید آنچیز را بسیار نرم بسایند در هاون و امثال آن کرده آب بر او ریخته
و آهسته برهم زند تا هرچه مثل غبار باشد با آن مخلوط گشته آهسته در ظرف دیگر ریخته و درد او را باز بسائیده و به دستور آب داخل کرده تا مجموع
مثل غبار گردد با آب مخلوط شده در ظرف دیگر رود بعد از آن ظرف را بپوشانیده تا غبار داخل نشود و ته نشین خشک کرده استعمال نمایند غسل
لک رنگت لاک را از چوب خاشاک پاک کرده بایند و اذخر را جوشانیده از آب و اندکی داخل لاک در حین سائیدن کرده زوال
بیرون کنند و هرچه باشد به دستور باب مذکور سائیده همان عمل کنند و هرچه باز والا گذشته در آب ته نشین شده باشد خشک نموده استعمال
کنند غسل موم و روغنهان و زفت و مثال آن که در آتش گداخته شود باید چند بار گداخته در آب صاف نیم گرم ریخته تا کدورت آن
ته نشین گردد و آنچه بروی آب صاف نیم گرم ایستاده بردارند و چون خواهند که روغن کهنه و سخرج که طعم آن متغیر شده باشد تازه کنند و آنرا
تطریه گویند باید روغن را در ظرفی کرده یخ چندان بر او زنند که یخ آب شود پس از روی آب بردارند و با گلاب نیز همین اثر است و هر گاه یخ
و گلاب هردو باشد اقوی است غسل صبر سنبل الطیب قصب الذریره عود بلسان دار چینی سادرون مصطکی حب بلسان سلیخه بسباسه فقاح
اذخر پنج از خربوزه هریک ۳ مثقال یکوب کرده در دو رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده یک رطل صبر را نرم سائیده
با آب مزبور زوالا کمنرانند و ثفل ورا جدا کرده هرچه در ته آب نشیند خشک نموده استعمال کنند و بعضی افسنتین بقدر ربع صبر اضافه ادویه فرموده اند
هر گاه به دستور قیمیا مکرر بشویند رفع حرارت و بالکلیه میشود غسل کمان هر گلیرا که خواهد در آب بقدری که او را بپوشاند حفیا نیده پس برهم زده
و اگر باس بگذارند و ته نشین او را خشک نمایند غسل مرداسنج جهة امراض حاره مردار سنگ را باشل او نمک نرم سائیده انقدر در آب بر او ریزند که چهار انگشت
آب بروی آن بایستد و هر روز ۳ بار بهم زنند تا یک هفته پس تجدید آب کنند به دستور هر هفته تجدید نمایند تا چهل ایام بکنند بعد از آن

خشک کرده استعمال نمایند غسل شیرج روغن کنجد را با آب نمک بسیار برهم زده بجوشانند و آنرا از او جدا کنند غسل سویق آبدوغ و مثال
آنرا که خواهند در معده ترش نشود و نفخ او زایل گردد باید آب جوشان بر او بریزند و بگذارند تا برآید پس آب سرد بر او ریخته بردارند غسل احجار
جهة ادویه عین و کتابت و نقاشی اما جهة ادویه عین به دستور احجار کافیست و جهة غایبه متقدمین شرط دانسته اند بلکه باعث ضعف
میدانستند اما جهة کتابت و امثال آن باید سنگ لاجورد را سائیده و تقریبا ... نموده جوشانیده و اندکی روغن زیتون اضافه کرده
و به دستور احجار عمل داده مکرر با عادی مغج عمل کنند تا مثل غبار گردد و با ادویه دیگر نیز میشوند فصل چهارم در طریق اتخاذ و عمل آوردن بعضی
از ادویه کرفتن بیدانه که بسبب شدت تاثیر در علاج سنگ مثانه و گرده با این اسم نامیده اند بزرگیکه چهار ساله باشد باید در فصلیکه اول
رنگ گرفتن انگور باشد ذبح نموده خون اول و آخر را گذاشته خون وسط را در ظرف وی یک سنگ گرفته و گذاشته تا منجمد گردد پس پنبه کرده
بر پارچه پاکی بگذارند و روی آنرا از غبار بپوشانند مثل حریر و در آفتاب خشک کنند و قدر یک مثقال او را با آب گرم بزرگوهی یا شراب و مثال
استعمال نمایند هر گاه ظرف سنگ بهم نرسد سفال نیز جایز است تدبیر ذراریح که ... لاکلنک و قسمی از مین بلغت اصفهانی است
باید چند عدد از آنرا زنده در کوزه کرده و سر کوزه را ملته کتان بسته معکوس بر بالای بخار سرکه که باتش جوشد بدارند تا ذراریح کشته
و پرورده گردد انگاه سائیده استعمال نمایند تدبیر سلاحه که آن بول بز کوهیست که در مکن او جمع شود باید او را در ظرف نوی کرده از آب
خار خشک و بول کاو انقدر بریزند که او را بپوشاند در آفتاب یا در آتش گرم کرده مدت ... سائیده صاف او را در ظرفی کنند و بیست روز
در آفتاب بگذارند تا مانند عسل غلیظ گردد اتخاذ ماء الزجاج زجاج شامی و قلعی را با تسویه در بوته گداخته سرد کنند و آنچه مانند کف بروی
او باشد بردارند عمل عود مطرا که تطریه گویند عود قماری را ریزه کرده در گلاب یخ خیسانند تا نرم شود پس بگذارند تا رطوبت او کم شود و
بعد از آن مشک و عنبر و اشنه را نرم سائیده و عود را با آن چند بار غشته کنند تا خشک گردد اتخاذ لبن کشیر هر گاه تازه او بهم نرسد
که شیر از آن گرفته شود به دستور سایر نبوعات باید پوست تازه او را بشویند و با خشک او را در آب گرم بخیسانند و در آفتاب گذارند تا
آب غلیظ و لزج گردد پس آنرا جدا کرده خشک نمایند اتخاذ دخان کندر جهة رویانیدن موی مجرب و سایر ادخنه و دوده باید پاره
کندر و مثال آنرا در فتیله چراغ بر روی هم گذاشته فتیله را افروزند و ظرفی مثل قدح یا طشت بر بالای آن معکوس نصب
کنند و هر دودیکه در آن جمع گردد بردارند و به دستور تخم کتان و مثال آنرا بسوزانند و دوده بگیرند یا آنکه روغن آنها را با فتیله سوخته
دخان آنرا جمع و ضبط نمایند اتخاذ سرکه هندی که بلغت هندی کانجی نامند برنج نیم پخته بجوشانند تا مهرا گردد پس صاف نموده در شیشه کرده چهل روز
در آفتاب بیاویزند تا ترش شود بهمین طریق از سایر حبوب سرکه میتوان ترتیب داد اتخاذ رب هلیله و ترید و مثال آن که قدر اندکی
از آن فعل نموده کنه باید هلیله و مثال آنرا کوبیده در آب گرم خیسانیده و به دستور صاف کرده تا طعم در جرم آن نماند دستور محلوب کردن
طلق باید در آتش سرخ گردد و در آب مطفی نمودن بکوبند تا ریزه شود پس در کیسه کرباس ... کرده سنگریزه را بقدر قند ... اضافه نمایند و
بقوت تمام بدست مالیده در آب گرم یا آب ... باقلی بیفشارند تا مثل شیر از کیسه تراوش کند انگاه ته نشین او را خشک کرده استعمال
نمایند دستور حل طلق باید تره را سوراخ کرده مثل انبوبه جوف آنرا خالی نموده و از طلق محلوب مملو ساخته دهن انبوبه را ... مسدود کنند
و در زیر سرگین تازه ۳ روز گذارند پس محلوب او در آب سفیده مشاهده نمایند اتخاذ رب بنفشه جهة اصلاح بیوست افیون و غیره فعال باید
آب معصور تازه آنرا در سایه خشک کنند و به دستور هر گاه تازه آنرا در سایه خشک کنند و به دستور هر گاه تازه آن نباشد بنفشه خشک را خیسانیده
چنانکه مذکور شد آب او را خشک کنند و هم چنین است اتخاذ رب کلسخ و مثال او و این از تصرفات حقیراست و در غایت خوبی عمل و آثار و
قلت مقدار شربت فصل پنجم در اصلاح بعض ادویه و حفظ بعض آن اصلاح دبق بعد از انکه دانه آنرا بیرون کرده باشند در
هاون با قدری روغن زیتون و مثال آن مخلوط نموده سایر ادویه را اضافه نمایند و باید دستور است اصلاح مجموع ادویه شیره دار چسبنده و هرگاه
با دوائیکه او را ترکیب کنند مغزها داشته باشد با مغزها بکوبند و بهترین مغزها جهة دبق مغز دانه بید انجیر است اصلاح بلادر باید بلادر را قطع
نموده و با تیری آهنی بسیار گرم او را بیفشارند تا عسل او جدا شود و با روغن گردکان یا روغن کاو بجوشانند و استعمال کنند و در دوا السنه
و غیره که پوست بلادر داخل میشود باید جهة اخراج عسل مبالغه نموده دست را بروغن گردکان چرب کنند دست را مجروح نکند اصلاح مازریون

تازه بزرگ ورق او را دو شبانه روز در سرکه خیسانیده سرکه را تغییر دهند تا سه مرتبه بعد از آن با آب شسته در سایه خشک کنند و در حین
استعمال مبالغه در سحق نباید کرد و با کشنیز و روغن بادام و شربت استعمال نمایند اصلاح شبرم باید بخوبیده یک شبانه روز در شیر خیسانیده بعد از عرض
آن سه بار شیر را تغییر داده خشک نموده هر گاه جهت اورام و سده حشا و مواد صفرا و اسهال بلغم و سودا استعمال نمایند بعد از پرورش بشیر سه روز دیگر
در آب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب رازیانه بخیسانند و خشک کنند و با قوابض صرف استعمال او جایز نیست اصلاح ادویه حشیشیه
مانند بیخ شیبی و بیخ شوکران و امثال آن که در غایت بوسیدند و با همیت میباشند باید بعد کوفتن کردن سه شبانه روز در شیر خیسانیده
و مکرر تجدید شیر نموده پس خشک کرده در روغن بادام و روغن تخم کدو و روغن پسته یکهفته پرورده و اگر بخیر حار باشد با روغنهای بارده و
بارد را در روغنهای حار پرورده کنند و با مغزهای مناسبه مخلوط نمایند طریق دیگر که معمول حقیر است و بغایت مشاهده نموده است که ادویه
مکیفه را بعد از آنکه در سه روز در آب یا عرقهای مناسبه خیسانیده باشند بجوشانند و آب او را جهت معاجین یا عسل بجوشانند تا بقوام رسد
ادویه انقوزه را با او بسرشند و هر گاه در حبوب استعمال کنند باید بعضی از ادویه آن که از جوشیدن رفع قوت آن نگردد بجوشانند تا همه …
کنند آنگاه با سایر ادویه سرشته حب سازند دستور حفظ زهره حیوانات که متعفن نگردد باید محل قطع و مجری آن را بخیاط محکم بست و در رشته
کرده علق آن را بپوشانند آویخته نگاه داشت دستور حفظ پیه و مغزهای حیوانات که متعفن نگردد باید بعسل چند روز نگاه داشت و بعد از آن شسته
خشک کرده در لته کتان پیچیده در سایه آویخت و دستور هر گاه در ظرف قلعی ضبط کنند متعفن نمیگردد دستور حفظ سایر ادویه بعضی را باهم جمع
باید نمود تا موجب بقاء او باشد مثل کافور و فلفل و برادهٔ آهن با آهن ربا و تخم مرغ با نمک و ساذج و زنجبیل و معدنی را با غیر جنس او نباید جمع نمود و عصارات
و صموغ را در ظرف قلعی و نقره نگاه دارند و عرقها و میاه حاره را در شیشه ضبط کنند یا در ظرف برنج و مجموع اوراق و بیخها و گلها را از هوا محافظت
آفتاب … کنند و باید داشت و ظرف قلعی جهت روغنها و اکثر ادویهٔ مفرده و مرکبه بهتر است **طریق دوم** در دستور اعمال بعض ادویه بطریق
استعمال چوب چینی و آن بجهت تحلیل تعریق که در امراض مزمنه و تحلیل ریاح و مواد غلیظه مستعمل است دیگر بطریق قهوه و این در اکثر امزجه موافق
و بغایت نافع است و در هیچ مزاجی مضر نیست و دیگر نقوع و حلوا و سفوف او است و هر یک مذکور میشود مخفی نماناد که بنحو تجربه رسیده است و ادویه
مفردی در هیچ باب بنفع چوب چینی دیده نشده و چه حقیر ندیده که قسمی از اقسام او موافق حالی از احوال نباشد و هر چند که در بعضی امزجه و بعضی امراض
مضر دانسته‌اند از عدم مراعات نهج مناسب آن نعمت خواهد بود چه … محرور المزاج تعریق و استعمال شربتها و ادویهٔ حاره مضر است و مبرود را تبرید
و کثرت آن با قلت مقدار چوب چینی و صاحب سده احشا را جرم او و نخوردن نمک از دو جهت پسندیده نیست چه ترک عادت غیر معتاد و عسرت
بغیر معتاد مثل شیرینی و ادویه با افراط را لازم دارد پس اگر امراض مزمنه باشد ترک نمک اولی است و الا تقلیل باید نمود اما دستور استعمال او با تعریق
چنانکه بعد از تنقیه بدن هر روز هشت مثقال تا ده مثقال او را بسیار باریک ورق کرده با یکمن و نیم بوزن شاه آب که هزار …
باشد در دیگ سنگ یا سفال یا سبوی قلعی که دهن او را بخمیر گرفته باشند باتش نرم بجوشانند تا بنصف رسد پس بر روی کرسی نشسته
اطراف خود را بلحاف پوشیده دیگ را در زیر کرسی دهن بگشایند تا بخار رو به بدن رسد و محل تنفس باید بیرون لحاف باشد تا باعث غشی و
خفقان و کرب نگردد و سه پیاله از آب او در آن وقت بهمان گرمی بنوشند پس خود را بلباس پیچیده استراحت کنند تا عرق خشک شود
و احتیاط از هوای بسیار سرد باید نمود و مجموع آب چینی میل کنند و بعد از فراغ بجای آب چند روز باید عرق بید مشک و گلاب و عرق گاوزبان
و عرق رازیانه بحسب هر مزاجی بنوشند و قبل از یکهفته البته آب نباید خورد و بحمام نباید رفت و در اثنای خوردن چینی بجهت فرو …
حمام جایز است بشرط سرعت خروج و هر چند ایام نخوردن آب زیاده باشد بهتر است و در تعریق مراعات بنیه و حالات شرط است بعضی هر روز
جایز است و بعضی وقتی دون وقتی و هر گاه علت در عضوی بوده و شامل تمام بدن نباشد هر روز همان عضو را بخار چینی بدارند و چون خواهند
که معلوم کنند که آب بنصف رسیده یا نه باید ثقبه در وسط سرپوش دیک کرده بخمیر مسدود کنند و نصف آب مقرر را بچوب چینی در دیک
ریخته چوب باریک اندازه گرفته موضع اندازه را لته پیچیده بعد از آن نصف دیگر آب بریزند و بعد از جوشیدن بقدریکه وقت امتحان رسد
آن چوب را از ثقبه سرپوش فرو برده ملاحظه موضع لته پیچیده نمایند از رطوبت و عدم رطوبت لته مشخص نموده و تجربه رسیده است که چون یکمن شاه هیمهٔ خشک
بقدر چراغی بسوزانند آب بنصف میرسد و باید هر روز دیک چوب چینی را از لای و لاز و در مطبوخ سابق او پاک کنند و هر … شده …

سیاه شده باشد اضافه چوب چینی لاحق نمایند که باعث قوت آن میگردد و بعضی فرموده‌اند که باید یکبار هر بعد جوشیده آنرا خشک
کرده بار دیگر بدستور سابق جوشانیده بنوشند و باعتقاد حقیر اکتفا بر او را بعد از فراغ خوردن چینی بجوشانند و بجای آب و عرقها مدتی بنوشند
در بعضی امراض مستحکمه بغایت نافع و بهتر از گلاب و سایر عرقها است و مدت پرهیز بقول ان دو ماه و اکثر چهل روز و تا شش ماه باید و در
ایام پرهیز اجتناب از لبنیات سوای روغن و ترشیها و سبزیها و میوهای تازه لازم است و شیرینی با فراط خوب نیست و تا چهل یوم جماع
نباید کرد و اعراض نفسانی مثل هم و غم و غضب مفرط بغایت مضر است و جمیع … خاطر فاطر میرسد که پرهیز باید موافق علت و مزاج باشد
چه محرور المزاج اشربت انارین و بعضی از بقول بارده و ترشیهای خفیفه داد و اصلا ضرر مشاهده ننموده بلکه باعث تعدیل گشته و بهترین
اوقات استعمال او مبرود المزاج افصل بهار و محرور را در اواسط پائیز است و سایر خواص و افعال چوب چینی در مفردات مذکور شد دستور نادیدن
چوب چینی بطریق قهوه جوشانیدن او بطریقیکه مذکور شد و مقدار او تا هفت مثقال کافیست و آب او تا نهصد مثقال که بنصف
رسد و همه تا پنج چهار یکم … را بنصف میرساند و شروط بدستوریکه مذکور گردید از نخوردن آب و نرفتن حمام و نکردن جماع و امثال آن و در
این دستور اصلا ضرر در هیچ مزاج مظنون نمیگردد و قلت مقدار و کثرت آن و کمی و زیادتی بحسب هر مزاج و هر علتی متفاوت و کلیه باید در
ایام شرب او اصلا آب نخورد پس اگر آب … میل شود زیاده باید کرد و اگر کمتر خواهش کنند همه را زیاده بسوزانند تا آب کمتر از نصف بماند
و قوتش قوی‌تر گردد و اگر مطلب کمی قوت و کثرت شرب باشد کمتر بجوشانند تا آب بیشتر بماند و قوتش کمتر باشد و این قاعده عظیمی بجهت
توافق امزجه دستور نقوع چینی که جهت محرور المزاج و خفقان و … و تقویت اعضا و قوی و امزجه اطفال و تقویت اعضا نافع است و در
فصل گرمی هوا موافق چوب چینی را از یکمثقال تا هشت مثقال باید سوهان نمود و در عرقهای مناسبه و ادویه موافقه یک شبانه روز در شیشه و امثال
آن خیسانیده و مکرر بر بهم زده پس صاف نموده بنوشند هر گاه جهت خفقان حار و امزجه و امراض حاره باشد صندل سفید و کشنیز خشک و گل سرخ با سوسن
بقدر چینی در گلاب یا عرق نیلوفر یا عرق بید مشک و عرق گاوزبان از نیم مثقال تا نه مثقال بخیسانند و هر گاه مبرود المزاج باشد عود و بادرنجبویه
و زرنباد و امثال او در عرق بادرنجبویه و عرق بهار و عرق اذخر و مانند آن خیسانیده و با شربتهای مناسبه هر روز بنوشند و همچنین هر گاه بجهت علت عضوی
دهند بادویه مناسبه آن عضو بخیسانند و هر چه بعد از سه روز صاف کرده باشند جرم او را در آب یا عرق مناسب بقدر ضرورت خیسانیده
بجای آب در ایام شرب نقوع بنوشند و قدر چینی بجهت اطفال از یکمثقال تا چهار مثقال و غیر اطفال از چهار مثقال تا هشت مثقال باشد دستور
حلوای چینی چوب چینی را از نافه گذرانیده با درشته با شیره برنج و شکر و روغن تازه حلوا ترتیب دهند و اگر تسخین مطلب باشد در چینی
زرنباد و تخم … و امثال آن قدری اضافه کنند و باید از جرم چینی قدر هر شربتی زیاده از سه مثقال نباشد و استعمال جرم او جهت صاحب سده احشا
مضرات و نفعیکه در چینی منصور است با آب او است و اینکه قدری معتد به او را کوبیده سه روز خیسانیده بجوشانند و حلوا را با آب او ترتیب
دهند و در معاجین عسل انقوزه را با آب او بقوام آورده جرم او را استعمال ننمایند و حقیر مشاهده نموده که جمعی بجهت نفع حاصل از جرم او استعمال نموده
بقدری منتفع شده اما از احداث سده غافل و بعد از مدتی بکال او رسیده و سفوف او جهت رطوبت مفرط معده و اسهال بلغمی نافع است دستور
نشاسیدن عشبه در تشخیصات مذکور شد که عشبه … یاسمین بریست و چون مغز … از آن قوی‌تر است لهذا در این زمان نشاسیدن اقسم بطریق محموم
متعارف شده و یاسمین بری این بلاد نیز همین اثر دارد و اما بامرتبه نیست و موافق بلاد المزاج و مرطوبین جهت امراض بارده نافع و مضر محرورین است و
طریق استعمال آنکه هر روز پنج مثقال را بقدریکه ریزه کرده با گلاب و عرق بید مشک و عرق رازیانه از هر یک نود مثقال بحسب خیسانیده بطریق چوب چینی
بجوشانند تا آب به ثلث رسد پس صاف نموده سه حصه کرده صبح و ظهر و شام با قدری نبات شیرین کرده بنوشند و تا دوازده روز بهمین نهج بیاشامند
و بعضی زیاده از این تجویز کرده‌اند در پرهیز بدستوریکه در چوب چینی مذکور شد و اگر عضو علیل را بخار او بدارند نافع است و تنقیه قبل از شروع از لوازم
و بعضی مجموع شصت مثقال او را جوشانیده صاف نموده در عوض دوازده روز میدهند و بعضی قدر سه روزه را یکدفعه جوشانیده سه حصه کرده
سه روز مینوشند و حقیر … نسخه موجب فساد آن گردد و هر روز جوشانیدن را که سه روز خیسانیده باشند بهتر میدانند و موافق قاعده کلیه حکما
سلف است دستور تنقیه در قسم ثانی دستورات در باب مطبوخات مذکور خواهد شد و قواعد کلیه در این باب مجملا مطلوب است دستور نشاسیدن (?) پادزهر
باید سه روز و ماه اول بهار خورده شود و اول میزان نیز جایز است و تنقیه بمسهلات و مقیئات لازمست و چند روز باید نخود آب خورد و بعد از آن

لطیفه اکتفا نمود و روز که فادزهر تناول مینمایند باید معده ممتلی نباشد و در سال اول یکدانک فادزهر حیوانی را با ادویه که مذکور میشود حب نموده
سه حبه کرده سه روز بخورند و قدری تربت نبات بیندازند یکسال تناول نمایند و هر سال قدری اضافه نمایند تا قدر او یکمثقال و نیم رسد و بعضی تا دو مثقال
جایز دانسته اند و هر سال بقدر نیم دانگ و در قوت المزاج بقدر یکدانگ زیاده کنند و قبل از سن چهل سالگی جایز نیست بلکه قبل از پنجاه و پنج و
سالگی نباید خورد و دو روز قبل و یکهفته بعد از خوردن او از جماع و حمام و اعراض نفسانی و حرکات عنیفه و ترشیها و سبزیها اجتناب نمایند و اسهال
و نفر بحرالازم دانسته فادزهر و مروارید و بسد نسخه ساق نبات بسایند و باین نسخه حب سازند طباشیر مروارید هر یک نیم مثقال عود قماری دو دانگ صندل
سرخ و سفید هر یک چهار دانگ مصطکی یکدانگ عنبر اشهب مشک هر یک نیم دانگ ورق طلا ده عدد ورق نقره بیست عدد با نبات بقوام آورده
سرشته در وحقیر این نسخه فادزهر را با معاجین مناسبه ترکیب کرده گاهی بقدر حاجت تناول نماید و شربت بمقدار کثیر را در دفعه واحده باعث
احراق مفرط اخلاط دانند دستور استعمال ماء الجبن جهت مواد محترقه سوداوی و حدت صفرا و شقیه کرده و تفتیح مراره و سده و اسهال نمودن مواد
و ترطیب اعضا و امراض سوداویه مستعمل است سرخ زاغ چشم یا کبله زود لادت یا و یکماه که گذشته باشد تعلیف با سفناج و کاهو و شاهتره و خیار و فسیل و بقول
بارده کرده هر روز صد و هشتاد مثقال شیر او که دو رطل باشد در دیگ پاکی جوشانیده در وقت جوشیدن پانزده مثقال سکنجبین ساده و یکمثقال سرکه انگور
ریخته با چوب انجیر که پوست از آن باز کرده باشند بر هم زنند تا شیر بریده شود آنگاه از پارچه صاف نموده در جائی بگذارند که ته نشین کرده روز دیگر
نود مثقال صاف آنرا با سکنجبین افتیمونی نه ده مثقال تا پانزده مثقال مخلوط کرده سه حصه نموده بگرم ۳ دفعه بنوشند و فاصله ما بین هر دو دفعه نیم
ساعت باید تا یک ساعت و غذا را بعد از چهار پنج ساعت تناول نمایند و شغوف سودا که در باب مفردات مذکور است امراض سوداوی هر روز زمان
استعمال نمایند و در رفع سده و امراض صفراوی با ادویه مناسبه آن و بعد از هر سه چهار روز از حبوب مسهله موافقه بنوشند و روز مسهل و روز قبل از آن
نخود آب و نان برای آنکه قیمه شود با دو شله بیدو و مثال آن تناول نمایند و بعضی از اطبا در دستور نسخه بعد از صاف کردن ماء الجبن یکمثقال نمک
جوشانیده کف گرفته استعمال نمایند و بجهت [illegible] باید که انست و دستور اول بهتر است و سکنجبین افتیمونی در باب اشربه مذکور است
و هر گاه جهت امراض صفراوی و سده استعمال کنند بزوری زرد و سکنجبین افتیمونی معتدل باید ... و جهت نبات از البنیات و غذاهای غلیظه و منفخ کنند و حلویات
و ترشیها شدید بجوضه لازم است و هر گاه ترطیب محض مقصود باشد شیر را با پنیرمایه دله ترتیب داده آب آنرا بدون جوشانیدن با اشربه بنوشند
بنوشند و هر گاه شیر بهم نرسد از شیر گاو نیز جایز دانسته اند و هر گاه افتیمون و شیر را با تمر هندی با سویه در ماء الجبن خیسانیده بنوشند در
اسهال سودا بی عدیل است دستور نوشیدن شیر شتر و الاغ در تشخیصات در طی ذکر لبن مجملا مذکور شد و شیر شتر در استسقاء زقی و طبلی با بول او نیز
نافع و مسهل زرداب و مفتح سده جگر و سپرز و رافع ضیق النفس بارد است و نزد جمعی جهت حار آن نیز مفید است و چون با فرصها و اشربه بارده و
معتدله بنوشند اول ربع رطل باشد و هر روزه ده درهم اضافه نمایند بجهت آنکه طبیع گران نباید زیاده کنند تا تجاوز از یک رطل کرده بدو رطل رسد
و هر گاه طبع مجیب نباشد تا بقدر نیم وزن شیر بول شتر مخلوط باید کرد و ماده که بول صاحب امراض بقدر شیر و زیاده از آن دفع شود و زود منحدر
گردد و اطلاق فرماید و در آروغ طعم شیر ظاهر نگردد و در معده ترش نشود علامت موافقت و اعدم تخمین است و چون تخمین ظاهر گردد ترک
باید کرد و جهت رفع تخمین دو دانگ سکنجبین تناول نمایند و اگر اقتصار بر غذا و آب یا و کنند و غذای دیگر و آب نخورند بهتر است و اگر اطلاق
زیاد کند و باعث ضعف شود یکروز ننوشند و دو روز ترک کنند و مقویات قابضه مثل مصطکی و سنبل و قرص زرشک قابض و مثال آن
اضافه نمایند و تعلیف شتر بجهت تبرید بکاسنی و آرد جو و شبت و کشوث و مثال او نمایند و بجهت تسکین قاقله که شور نامند و کنگر و درمنه و کرفس و رازیانه
و شبت و مانند آن دستور نوشیدن آب شاهتره هر گاه جهت مواد سوداوی باشد با سکنجبین افتیمونی و حبوب موافقه آن بنوشند و جهت تفتیح
سده و تصفیه خون با سکنجبین بزوری و ساده و شربت عناب و امثال آن استعمال نمایند و ترنجبین و شیرخشت و فلوس خیارشنبر و گلقند افتابی
و مربای انیفه بحسب حاجت در هر صورت اضافه کنند شاهتره را باید کوبیده آب آنرا صاف نموده با قدری پوست هلیله زرد جهت رفع ضرر سپرز بجوشانند
که گذشته روز دیگر صاف آنرا بقدر سی مثقال تا شصت و پنجمثقال با ادویه مذکوره بنوشند و حبوب مسهله را قبل از دو ساعت میل کنند
و اگر خواهند اجزای مسهله را مثل ملیجات و افتیمون و تربد و غاریقون و مثال آن شب در آب او خیسانیده صاف نموده بنوشند نخود آب
و آش جو یا نخر با تمر بحسب حاجت تناول نمایند دستور نوشیدن آب کاسنی جهت تبهای دموی و صفراوی و تفتیح سده جگر و عرق باید بدستور

دستور نوشیدن شیر شتر و الاغ

دستور نوشیدن آب شاهتره

دستور نوشیدن آب کاسنی

شاهتره آب برگ او را نیز گرفته کوفته چون نشستن قوه او را کم میکند و شب گذشته روز دیگر صاف او را چهل و پنجمثقال تا هفتاد مثقال
با ترنجبین و شیرخشت و اشربه مناسبه نوشند و جهت تفتیح ادویه مفتحه مثل سکنجبین بزوری و ساده و بجهت اخراج صفرا ادویه مسهله مثل ملیجات
اضافه کنند و صاحب اسهال آب کاسنی مضر است و هر گاه برگ کاسنی تازه بهم نرسد و تبرید مطلوب نباشد بیخ تازه او را مثل خیار طبرزد
کرده تا پنجمثقال آنرا در عرق کاسنی و مثال خیسانیده با ادویه مزبوره بنوشند و چون آب کاسنی تازه را جوشانیده کف گرفته با گلقند
و سکنجبین بنوشند جهت تب ربع که از احتراق صفرا باشد مجرب است دستور نوشیدن آب برگ بید که معمول قدما است جهت مواد مزمنه صفراوی
سوداوی و دموی و تفتیح سده و تقویت معده و قلات نفس نافع دانسته اند و بهتر از آب کاسنی و آب شاهتره و در مواد مرکبه است و جهت
سرفه را نیز نافع است و حقیر در اکثر مواد تجربه نموده برگ بید را کوبیده و آب آنرا شب گذشته روز دیگر از بیست تا سی آنرا با جنس آن دیگر بنوشند
دستور نوشیدن آب کدو جهت تبهای دموی و صفراوی و اخلاط محترقه و سرفه حاره و ترطیب مزاج و دفع عطش نافع است کدو را که انجم آرد جو
گرفته شب در تنور یا تون بگذارند و روز دیگر نه که او را سوراخ کرده فشرده آب او را بگیرند و از چهل و پنجمثقال تا نود مثقال آنرا با ترنجبین
و شیرخشت و فلوس خیارشنبر و گلقند آفتابی و سکنجبین و تمر هندی و ملیجات و امثال آن بحسب احتیاج بنوشند و چون از جهت لطافت
در ادویه که صفرای محترقه بسیار غالب باشد تخمیل بصفرا میشود خیار تازه را بدستور آب کدو بعمل آورند و آب خیار رسیده نیز شیرا تا هفتاد
مثقال جهت اطفای حرارت خون و صفرا بتنهائی و یا بتمر و اشربه مناسبه بنوشند و جهت اسهال نمودن با ادویه مناسبه آن دستور نوشیدن
گشوث که در اصفهان متعارف است و افتیمون از شربت دینار و سرکه دار آن افضل از سکنجبین نیز و ریست و جهت تقویت معده و جگر و رحم و
رفع استسقاء و جهت سده و تبهای مرکبه نافع است و نسخه معمول مرحوم حکیم محمد شفیع اصفهانی که حقیر نیز تجربه نموده مجرب یافته بیخ
رازیانه و انیسون و تخم کاسنی و بیخ کاسنی و رازیانه تخم خیار زه که بلغت اصفهانی تخم کلونه مانند تخم گشوث گل گشوث تخم خربزه کرده
از هر یک ۲ ال بغیر تخم گشوث و گل او و سایر اجزا را نیمکوب کرده در آب بجوشانند و روز دیگر جوشانیده آب آنرا با شکر نود مثقال بقوام
آورند و هر روز تا ده مثقال آنرا با شیره تخم خربزه و تخم کاسنی و مثال آن بنوشند و بعد از هر دو ۳ یوم مسهل بلوفق علت خود با حبوب
مسهله تناول نمایند و در ایام شرب این شربت چند یوم و بعد از آن از تاریخ و نان اجتناب را واجب دانند و هر گاه جهت مبرد المزاج
باشد تخم کرفس ۳ مثقال اضافه اجزا کنند و با شیره رازیانه و مثال آن بنوشند و هر گاه با سرکه ترتیب دهند اجزا را در نود مثقال سرکه
و صد و هشتاد مثقال آب خیسانیده بجوشانند تا ثلث و سدس با شکر بقوام آورند و هر گاه با قرصهای مناسبه استعمال نمایند اسرع تاثیر است
طریق سیم در گرفتن عرقها و آبها و روغنها و دستور گرفتن عرق کو گرد که اهل صنعت بالغروس نامند در غایت حرارت و یبوست
و مفرح اعضا و شدید النفوذ و ملطف و جالی و مفتح و جهت مبرودین و مرطوبین نافع و در تحلیل و تلطیف فضلات قوی اثر است قندیل شیشه
دهن فراخ با یخصورت که چراغدان در محاذی لب او باشد مسکوس نصب نمایند و در زیر چراغدان ظرفی بگذارند که قطرات از بادها قطره دهن قندیل
باشد تا هر عرق که از لب قندیل چکیده در آن ظرف رود از ظرف بیرون چیزی رنج باشد و قندیل را اندک منحرف باید و دهنه تا از یکطرف و غرفت بیکحد
و در چراغدان بجای پیه گوگرد فارسی یا گوگرد شفاف کرده برافروزند تا دود گوگرد در قندیل چسبیده متحلل به اطراف گردد و میباید شعله
او بیرون قندیل نرسد و پیوسته گوگرد در چراغدان کنند که منطفی نگردد و از هوا محافظت تمام باید نمود که از خارج داخل قندیل نشود
و قندیل را اصلا حرکت نباید و ما بین پایه چراغدان و ظرف تخت آن چیزی باید گذاشت که پایه او بعرق جمع گشته ملاقات ننماید
مثل سنگ صلب و شیشه و تعلیکی چینی که مکوس گذارند و هر گاه قندیل شیشه بهم رسد کاسه چینی نیز میتوان تعبیه نمود و اگر قندیل
ضخامت نداشته باشد و تاب شعله نیاورد و بیرون او را گل حکمت باید گرفت و چون عرق مجتمع مخلوق بدوده میگردد هر گاه خواهند
که رفع سیاهی مذکور شود عرق مذکور را در قرع کوچکی موافق مقدار عرق باید کرد که ثلث و ربع آنرا مملو سازد و انبیق را محکم نموده با آتش
فاکستر دار بسیار ملایم تقطیر کنند و این از تصرفات حقیر است دستور گرفتن عرق که مسمی بماء الحیوة است که از مخترعات حقیر است و
در جمیع منافع بهتر از شراب و سکر نیست چه در ترتیب آن مراعات طبع شده که مانند شراب تغذیه و تقویه باه و تقویه اعضا رئیسه و قوت
هاضمه و سایر قوتهای طبیعی و حیوانی و نفسانی نماید و با قوه تریاقیه باشد و مفتح و مفرح و مدر و جالی و ملطف و منوم و مشهی و مسکن عطش

دستور نوشیدن آب برگ بید

دستور نوشیدن آب کدو

دستور گرفتن عرق گوگرد

گرفتن عرق ماء الحیوة

باتحاصیت در جمیع امزجه است و بحرارت بیوست شراب نیست و در رفع اکثر علل احشا بعدیل و قوی لان شرابست و براقفان امزجه و خواص ادویه و قدر شناسان مقدار شراب اجزا او و حسن ترکیب و مسخرجات ارواح لطیفه عقاقیر از اجساد کثیفه و دانایان مصلحات شریفه ترتیب آثار مذکوره آن مخفی نخواهد بود سنجد زرد که هر یک ده من شاه بعد از تبخیر بلیغ باده من شکر و صندل سفید نیم کرده گل سرخ گل گاوزبان بادرنجبویه رازیانه دارچینی کباب به بعد که بترکی طبلاق گویند بهار نارنج گل سنجد شکر صد و پنجاه مثقال برگ و پوست ترنج اگر نباشد نارنج شیرازی و الا برگ و پوست نارنج سیصد مثقال جوز بوا سوکه رشه والا گویند هر یک هفتاد و پنج مثقال بکوب کرده اضافه نمایند سوای برگ نارنج که روز دیگر عرق کشند باید کوبیده مخلوط نمود مع علف اسند کرز چهل مثقال تا هفتاد مثقال و مجموع آب تا شش من باید با آنچه زرد گرا جوشانند تا ترش و متعفن شود پس در خمی هر روز دگر بر بهم زنند تا مانع جوشیدن او گردد و در هوای گرم تا هفت روز بگذارند و در هوای سرد تا ده یوم و هر چند کم اثر باشد قوی تر میشود پس بدستور گلاب عرق بکشند و اگر عنبر بر دهن انبیق ببندند بهتر است و روغن این عرق در غایت خوبی و عطریت مشاهده شده و چون بعد از عرق کشیدن ثفل آنرا با یکمن نیم شکر مخلوط نموده بعد از ۳ چهار یوم باضافه پوست ترنج یا نارنج یا برگ نارنج یا نارنجک بقدر نیمن باید بکرر عرق بکشند همان آثار بر آن مترتب است عرق چوب چینی جهة تقویت اعضا و قوتها و تفریح و تلطیف اخلاط غلیظه فاصدة کلیه نسخه آنرا بادرشل و در مجموع گل گاوزبان و بادرنجبویه و گل سرخ و دارچینی و گلاب و امثال آن ۳ روز در هفت مثل مجموع آب خیسانیده عرق بکشند و ثفل او را اکثر وند و عرق رازیانه و عرق بهار نارنج خیسانند و بدستور تقطیر نمایند و عرق رازیانه دو بهار چهار مثقال ثفل میسبایند دستور گرفتن عرق نمک گرم و خشک و لطیف و محلل و ملطف و مجفف رطوبات و در ترشی و سده کمتر از عرق کوکرد و جالی و منفخ و مدر ادرار و باعث لاغری بدنست نمک طعام را کوبیده در قرع مطین بقدر نصف او کرده با انبیق تقطیر نمایند و قواعد قرع و انبیق و کوره و سایر احکام او در طریق پنجم مذکور است و ماالملح مقطر در بعضی اعمال آن طریق معمول است دستور گرفتن روغن آجر و خواص او در ادویه مفرده مذکور است و بالجمله در غایت لطافت و محلل و جهة نزول آب و علل بارده بعدیل است آجر سرخ آب ندیده را بقدر درهمی ریزه کرده در آتش سرخ کنند و در روغن زیتون اندازند تا روغن را جذب کند پس از روغن بیرون آورده نرم کوبیده در قرع مطین بار کنند و گلوی قرع را بلیف خرما و امثال او مملو سازند تا در حین سکوس کردن آجر کوبیده از قرع بیرون نیاید و کوره دو طبقه ترتیب دهند با منفذ که وسط طبقه تحتانیست بدهن او درود پس قرع را سکوس در طبقه بالا نصب کنند و با سرگین گاو و امثال او قرع را بپوشانند و آتش بهمه اطراف برافروزند تا روغن از قرع بقابله چکد دستور گرفتن روغن سنگ که جهة درد مفاصل و استسقا و نقرس و اعصاب و بعدیل و در امور غریبه بغایت دخیل است نزد شده را که تمام خشک نشده باشد بدنند بدانکنند و در روغن کنجد یا زیتون چند روز بگذارند تا قدری جرایه فته کند پس بطریق روغن آجر با قرع معکوس تقطیر نمایند دستور گرفتن روغن حبوبات مثل گندم و جو و شونیز و بلسه و نخود و امثال او باید بعد از کوبیدن حبوب بدون پختن بدستور مذکور در قرع مطین باید کرد و معکوس نصب نمود دستور گرفتن روغن عود و صندل و خشاب بعد از آنکه خشاب را ریزه کرده در گلاب و امثال او مانند روغنهائیکه مقصود باشد مثل روغن بادام و پسته و بان خیسانیده باشند در قرع بدستور مذکور و معکوس تقطیر نمایند هر گاه در آب و گلاب خیسانیده بخشکانند کافیست و در روغنها زیاده بر سه مرتبه باشد بهتر است و چون روغنهای مزبوره را خواهند که سیاهی و بوی دود از آن زایل کنند باز ا هر رطلی یک رطل آب صاف و یک وقیه مغز گرده کان دیمو قیصک که با هم سائیده باشند اضافه نموده بجوشانند تا آب بخفیف سپس سرد کرده روغن را از آب جدا کنند و باز بدستور عمل نمایند تا سه دفعه و زیاده بر آن دستور گرفتن روغنهای خوشبو مانند بنفشه و بهار نارنج و سایر گلها باید بادام را مقشر نموده و با بنفشه و بید مشک و مانند آن در کیسه کرباس کرده بدست بمالند و چند دفعه پر رطوبت بادام را باید خشک نمود و باز بتازه آنها تجربیت مالیده و تکرار عمل کرد تا بجهة آنکه چون بادام را ریزه کنند اثر رنگ با بوی آنها در جوف او ظاهر گردد و بعد از آن خشک کرده بکوبند و اندک آب پاشیده گرم کرده بفشارند تا روغن جدا شود هر گاه با گل سرخ بدستور این عمل نمایند بغایت روغن معطر شود و همچنین یاسمن و صندل و مثال او میتوان ترتیب داد و بجای بادام کنجد مقشر و پسته و فندق و امثال آن میتوان دستور گرفتن روغن عنبر و حصی لبان که بفارسی حسن لبه گویند و روغن مصطکی و حل جمیع صموغ و او بقدر مضاعف میشود و او عبارت است از دو پیاله که یکی آب داشته باشد و بر روی آتش باشد تا آب در او جوشیده و دیگری در میان آب بوده دوای مقصود داشته باشد تا از حرارت آب جوشان آن دوا در روغنیکه در آن پیاله هست

حل شود و همچنین است حل زفت و مومیائی و امثال آن پس عنبر و امثال او را ریزه کرده با روغنیکه خواهند مخلوط نموده در پیاله چینی و مانند او که آهسته پیاله را در آب جوشان گذارند و بهم زنند تا همه حل گردد و هر گاه حل فقط و سیلان عنبر و زفت و غیره مطلب باشد بدون روغن در پیاله مضاعف گذارند تا سایل گردد دستور گرفتن روغن تخم مرغ بدستوریکه زرده تخم مرغ پخته را در تابه بحدی بر بهم زنند که قریب بسوختن شود پس افشرده روغن بگیرند و طریقیکه بقرع و انبیق گرفته میشود در طریق پنجم مذکور است دستور گرفتن روغن گوگرد جهت درد مفاصل و سوا بارد نافع و محلل و ملطف و تقویت دماغ و طبع ظاهرا و بست بلون رابع و گویند با عمال طریق پنجم دخلی عظیم دارد گوگرد صاف شفاف را نرم سائیده و در قدح مطین کرده و بر روی آتش نرمی که آهسته بشیر تشعیه کنند تا دو چندان یا سه چندان و یا جذب کند پس در کفچه آهنی گوله دار کرده برافروزند و اندک کج نگاه دارند تا روغن از لوله کفچه داخل ظرف دیگر گردد و باید بعد از برافروختن گوگرد کفچه را به بر روی شعله بدارند تا آتش بجهد عرق فتنه جهة تحلیل ریاح و تقویت اعضا رئیسه و معده نافع و از عطریات مشهوره است بهار سنجد نارنج نارنجک شیرازی دواله ریشه و الا حسن لبه ۱۰ بخ ۱۰ سنبل الطیب صندل خیه بعبته که طبلاق گویند عود قمار سعد سایله بهار بخور علف هند ۱۰ سوسنبر پوست نارنج ۱۰ بقدریکه مقدور باشد در عرق بهار و گلاب و عرق صندل و امثال آن بقدریکه چهار انگشت برسر آید خیسانیده ۷۵ عرق بکشند و در دهن انبیق عنبر ببندند و در قابله قدری مشک بپاشند دستور گرفتن تیزاب فاروقی که مستعمل زرگرانست و جدا کننده طلا و نقره است که با هم مخلوط شده باشند چون گداخته در او ریزند و باید سه چندان مغشوش باشد و در خارج مطین با آتش نرم بجوشانند پس قطعه مس در آن اندازند نقره و طلا جدا شده بر بالا آمده و بر مس ملصق میگردد و طلای خالص نشین میشود و در امور معالجات جهة بردن گوشت زیاد و بهق و حکه و جرب و غیر متقرح و رفع آثار جلد مستعمل و در بعضی اعمال طریق پنجم بغایت مؤثر دانسته اند و زاج ناری که زاج سیاه گویند و آن چون اشیا را سیاه بکند از آنجهة باین اسم میخوانند و الا رنگ او مایل بزردی و سبزی و بعضی از خبیث دو جزو او را با یک جزو شوره صاف بسیار نرم سائیده بقرع مطین و انبیق تقطیر کنند زنبور اسکلس میازد و مجربست دهن الشعر و دستور گرفتن او در غایت جلا و اصباغ و منفتح و محلل و بغایت سریع النفوذ و جهة رد باید نمود نافع و در اصلاح معادن و ثبات ارواح بعدیل دانسته اند و طریق اخذ او را مختلف بیان نموده اند و حقیر دو قسم او را که سحوق و دیگری محلول است ایراد نموده اما مسحوق را دستور آنکه موی سر جوان را با صابون و اشنان شسته از چرک پاک کنند و با آب سرد تطهیر دهند و بعد از خشک شدن بمقراض بسیار ریزه کنند که شبیه بابریشم مقرض گردد و یک جزو او را با یک جزو کبریت صاف زرد و یک جزو شنجرف سحق بلیغ بر روی سنگ صلایه نموده با عرق گوگرد نمناک با قرع و انبیق تقطیر نمایند و مقطر را تا ۳ بار با ثفل از او سائیده تقطیر نمایند تا برنگ عقیق مشاهده گردد پس مقطر و ثفل هر یکرا بانحا اشتا استعمال نمایند و تقطیر او را هفت بار فرموده اند دستور دهن المغیث که از محلول او گرفته میشود و آهک آب ندیده صد و بیست مثقال با ملح القلی دو چندان او سائیده در یکهزار و صد مثقال آب هفت دفعه بریزند و در آفتاب یا خاکستر گرم بگذارند و بعد از هر ساعت بجز علقه صاف نموده حصه دیگر را بر ریزند و هر حصه پنجاه و ۳ مثقالست آنرا در نهایت احتیاط بجز علقه صاف کنند که جرم در آن نماند و این آب مسمی بماء الرحمن است پس از شعر مقرض معمول و کلس البیض و نوشادر مصعد و قلی با تو یه با هم یکی سائیده و بوزن اشیا ثلثه از آن آب اضافه کرده در شیشه جا بداده سر شیشه را با گچ استحکام نموده ۳ هفته در سرگین تازه اسب دفن کنند تا اجزا مع شعر حل گشته اثری از شعر نماند بعد از آن بدستور معمول تقطیر نمایند و بعضی تکرار تقطیر را با ثفل او موثر دانسته اند اقل تکرار سه مرتبه است و اکثر هفت بار و ترتیب ملح و امثال آن در طریق پنجم مذکور است طریق چهارم در ساختن گل حکمت و ادویه مصنوعه صفت گل حکمت جهة استحکام ظروف که تاب آتش آرند گل کوزه گر یا گل خاک رست گویند باید از ریگ پاک کرده در آب حل کنند تا رقیق القوام گردد و این اجزا بقدر نصف گل اضافه نموده تا ۳ چهار روز مکرر بر بهم زنند آجر کوبیده پخته سرگین پخته خبث الحدید پخته کل خمیرمویز بمقراض کرده با آب نمک سبز شده نسخه دیگر که مؤلف تذکره بهترین اقسام دانسته اند موی مقرض نمک طعام زفال خطمی خبث الحدید و پوست تخم مرغ سکلس هر یک یک جزو گل پاکیزه دو جزو نسخه دیگر که دیسقوریدوس آنرا بتجربه رسیده است خاک کوزه گری را با قدری کاه کوبیده و نمک سحوق و خاکستر پخته با آب خمیر کرده استعمال نمایند صاروج الحکمه جهة شده وصل و غیره بغایت مستحکم است و مؤلف کتاب بهیکل که عالم باکمال بوده مستحکم ترین چیز ها دانسته اند خبث الحدید و گچ را با صفه با خون سرشته

استعمال نمایند و حقیر بجای خون کبوتر سفیدهٔ تخم مرغ و کاهی آب سریش کرده و کاهی شرف بغایت مستحکم شاهده شده است و بعد شد وصل نه مین
و فرع و انبیق مکان مسحوق با سفیدهٔ تخم مرغ و کچ پخته با آب سریش و بدستور با سفیدهٔ تخم مرغ بسیار آزموده است و بدستور الحکمه نیز بهده
باندوده تخم مرغ مستحکم ترین اشیاء است خصوصا چون آهک را بقدری پنبهٔ کهنه نرم کوبیده باشند و بجای سفیدهٔ تخم مرغ و زرده او شیر در
جمیع مذکورات بدل میشود و ابریشم بیز در نهال جسته پسته و غیر مکورات از احجار و زجاج و غیرها مرتبه بیست که هرگاه صدمه با یکدیگر برسد
موضع دیگر بشکند مکان موصول با یکدیگر میگردد عمل شنجرف زیبق پاک هشت جزو کوکرد دو جزو باهم سائیده در شیشه مطین بطین
الحکمه که سه مرتبه مطین کرده باشند بقدر ربعی نصف شیشه را مملو کنند باید کرد و دهن شیشه را بصاروج الحکمه دو سه مرتبه مسدود نموده بعد از آن
بکل حکمت بر یکدیگر بند و در دیگ ریگ یا خاکستر تا گردن پنهان نموده آتش شدید بقدر دو شبانه روز زیاد از آن تا پنج روز در تحت دیگ
برافروزند و بعد از سرد شدن دیگ کوزه شیشه را بیرون آورند و این شنجرف مصری خوانند شنجرف هندی سیماب و کوکرد مساوی است و چون
سی بار و زیاده از آن سحق و اعاده آتش کنند و در هر دفعه زمان آتش را بقدری بیفزایند تا چهار پنج روز برسد ثابت گردد از اسرار مکنونه است
شنجرف رومی سیماب دوازده جزو کوکرد هشت جزو باهم بسایند و پنج جزو زنجفر سرخ اضافه نمایند و بدستوریکه مذکور شد معمول دارند شنجرف
رمانی سیماب را با شیر انار احمر سائیده بدستور بعمل آورند عمل زنجار اصل و ارزش و سرکه است صفایح مس را در سرکه انداخته و بعد
سایند تا به زنجار مس را زنند بسرکه حل کرده و یا صفایح را بسرکه پاشیده در مکان نمناک دفن کنند زنجار بصناعه بجز و براده مس را با شب یمانی
و زرده سرخ و نمک با توبه بقدر عشر او پیوسته در ظرف مس با سرکه شد بسایند و هر چند خشک شود باز با سرکه تر کنند قسم دیگر که الطف اقسام است
زاج سفید را با شیر او و نوشادر مصعد بسیار نرم بسایند و بعد از اخراج قطرات سرکه بسیار زنند و چکانیده سحق کنند تا شکل خمیر گردد پس روی
او را با پارچهٔ نازکی پوشیده در آفتاب خشک کنند و باز بدستور سابق با سرکه بسایند و تکرار عمل نمایند تا همه آن زنگار گردد عمل اسفیداج که
عبارت از مس سوخته است وی روسختج نامند و بطریقی که در فصل احراق مذکور شد دستور دیگر آنکه مس را صفایح بسیار رقیق کرده و در دیگی برروی هم چیده
و بقدر عشر او کوکرد و نمک باهم صفایح رامابین او پاشیده و دهن دیگر را مستحکم کرده یکهفته در تنور بگذارند تا مجموع سوخته شود و
هرگاه زودتر خواهند باید مس را که جهت دیگر بیت تا سرب را صفایح کرده در ظرف سفال معین در تنور یا تون احراق نمایند و بدستور سرب را
در ظرف سفال گداخته با کفچهٔ آهنی برهم زنند تا مانند خاکستر گردد پس در دیگ با در کوزهٔ سفالین مطین کرده بگذرد آتش در تحت او کنند تا
سفید گردد و هرگاه خوب سفید نشود باید قدری سرکه کهنه بر آن بپاشند و یکهفته بگذارند و اما تعفین باید بر صفایح قلعی و سرب لخورد یا دار
او کوبیده مالیده و در ظرفی کرده در مکان نمناک گذاشته تا همه آن حل گردد یا صفحهٔ آنرا حواری کرده و یا الخور کوبیده غشته در خم سرکه بیاویزند
و دهن خم را محکم کنند که بخار سرکه رفع بخورد و هر چند یوم آنچه در سطح ظاهر او بر خیزد باید گرفت و باز گذاشت تا همه آن سفیداب گردد و در
تحت قطعات او در خم سرکه ظرفی نصب کنند تا هر چه از او بریخته شود در آن ظرف جمع گردد طریق دیگر آنکه قلعی را در ظرف سنگ سفالین
گذاشته و در ظرف فتحه سرکه بسیار تند کرده باشند بگذارند و دهن ظرف سر کرده بسیار مستحکم کنند که مانع نفوذ بخار باشند تا قلعی بشر ریزه
شده از ظرف سنگ بظرف سرکه نشیند پس از سرکه جدا کرده در آفتاب خشک نموده بسایند و هر چه در ظرف سفال باشد و سائیده نشود باز باید
تکرار عمل نمود عمل ابار و آن سرب با کبریت سوخته است و در فصل احراق مذکور شد عمل سرنج و او از سوختن رصاص و هم از سفیداب محرق حاصل
میگردد و طریق عمل آنکه سفیداب قلعی را با قلعی و سرب در تابه سفالین بر روی کوره آتش نهی و خاشاک گذاشته و قدری نمک بر آن پاشیده
با آهن و کفچهٔ آهنی برهم زنند تا سرخ شود و هر چند آتش بیشتر دهند سرخ تر میشود و چون بعد از اندک سرخی او در دیگی کرده بر روی کوره گذارند
و آتش در اطراف و تحت او افروزند بغایت رنگین میگردد عمل زعفران الحدید آهن سوهان کرده را که در غایت نرمی باشد با چند
آب و نمک شست تا سیاهی او زایل گردد پس باب صاف غسل داده خشک کنند و بدیع او را در سحق منع کرده بر روی لته یا ظرف سفالین
پهن کرده در مکان نمناک دفن نمایند تا ده یا دوازده یوم زرد مایل بسرخی و قابل سحق گردد قسم دیگر که معمول بعضی از اهل صناعت است
صد مثقال براده حدید را بدستور مذکور شسته در قرع مطین کرده مساوی آن تیزاب فاروقی اندک اندک نیم از او و بر زنند و هرگاه دود
از او ظاهر گردد اندکی بول بچکانند تا دود او فرو نشیند پس انبیق را وصل کرده باتش بسیار نرمی تقطیر نمایند و چون مجموع تیزاب مقطر گردد

آتش را تند کنند تا براده بکلس زعفرانی رنگ گردد عمل سلیمانی که معروف بدار الهند است و بفارسی دار اکنه نامند زیبق پاک نود
مثقال سم الفار هفت مثقال و نیم بمبالغه در سائیدن او نموده بدستور شنجرف تصعید در شیشهٔ مطین نمایند عمل مداد که بفارسی مرکب نامند
یکجزو مازو را کوبیده در آب مینا نیده بجوشانند تا مهرا گردد پس صاف نموده یکجزو زاج سیاه و یکجزو دوده روغن تخم کتان و مساوی مجموع
صمغ عربی اضافه نموده بجوشانند تا یکجان شود و بسیار باید برهم زد که بسیار غلیظ گردد پس بقدر احتیاج با آب سفید کنند و اگر با مازو
بجوشانند و بعد از آن که بحد لایق رسد صاف نمایند بهتر است و دوده روغن تخم کتان و نفط و روغن بید انجیر و امثال آن به از دیگر دود
و طریق گرفتن دوده در فصل چهارم مذکور شد و باید دوده را در کیسهٔ کاغذی پهن تو بر تو کرده در لای خمیر گرفته در تنور خبازی یا در تنور فاکسری
گرم گذارند تا خمیر پخته شود و تجدید نمی نمود و چربی دوده در کاغذ نفوذ نموده خالص گردد چه با اندک چربی مفسد او است قسم دیگر صد
مثقال مازوی سبز را بسیار نرم سائیده در آب بجوشانند تا مهرا شود و بقوام آید و بگذارند تا نیم گرم شود و ده مثقال زاج سیاه را کوبیده
در لته بسته در آن آب بسیار مالیده لته را چندان بفشارند که صد مثقال مازو بیست مثقال صمغ عربی را در آن حل و صاف کنند و بیست مثقال دوده
چربی گرفته را در ظرفی کرده قطره قطره از آن سیاهی بریزند و روز در آفتاب بگذارند و هر چند مبالغه در برهم زدن او کنند بهتر است و قدر
صمغ دو چندان مازو باشد اصلب است و اگر خواهند براق گردد دو مثقال نبات اضافه نمایند مداد کبیس یکجزو دوده روغن گرفته با دو چندان
او زاج و مازو و بوزن مجموع او صمغ عربی بکوبند تا یکجان گردد و هر چند مبالغه در گرفتن او کنند بهتر است و در وقت احتیاج قدری را
در آب حل نموده استعمال کنند عمل املاک املهٔ مقشر یکجزو و مازوی سبز نیم جزو غورهٔ خرما ربع جزو و پوست انار مثل غورهٔ خرما و اگر غورهٔ خرما
نباشد خرما خرک بدل کنند پس نرم کوبیده سه روز در آب بجوشانند و برهم زنند تا یکجان گردد پس زاج سفید و صمغ هر یک ثمن جزو
عسل گرفته یکجزو و نیم اضافه نموده قرص بسازند و عمل بکار بردن املاک است بدون املهٔ و چون دوده اندک مشک اضافه نمایند بکلک
نامند عمل بکار بردن قسمی از آنرا بول الطفال فریب الینبوع ترتیب میدهند و طریق آنکه بول را در ظرف مس در آفتاب چندان برهم
زنند که منعقد گردد و قسم دیگر آنکه بوره سرخ سه جزو نمک طعام و نمک شلی هر یک یکجزو نرم سائیده با شیر گاومیش بجوشانند تا منعقد گردد
و در ظرف زجاج کرده در آفتاب سرطان تا آخر سرطان بگذارند و بعضی آفتاب را شرط دانسته اند و قسم اول از مکتومات و قسم دوم
مشهور و معمول است عمل ابریشم میز که جواهر تصنایع نامند و از خواص او آنکه هر چیز را با او وصل نمایند و یا با او بسر شند از آب و آتش منفصل
نگردد و از اسرار مکنونات نیز نامند را ورق کرده بر روی سنگ مسطحی آهک آب ندیده بنحوه فرش نموده و ما فوق بر پهلو بچسبانند و بر روی
او نیز از آهک بپاشند بقدریکه او را فرا بپوشاند و سنگ مسطح دیگر بر روی او گذاشته و ده روز در آفتاب باشد و باید سنگ اعلی بسیار
ثقیل باشد تا دهنه او بحد کمال افشرده شد مخلوط با آهک کرده پس با آب بیشتر بدستور فرش و لحاف از نمک سائیده کرده یکهفته در زیر
سنگ بگذارند پس شسته سرخی و چربی که داشته باشد رفع کنند و چون در آفتاب گذارند و چربی از او ظاهر گردد باب نمک و آهک
گداخته بسیار برهم بجوشانند و بحد رسد که اصلا چربی و حمرت در آن نماند و کمال او در عدم چربی و سرخی است پس مانند سرمه سائیده
در شیشه ضبط کنند و در وقت احتیاج قدری را با آب سفیده تخم مرغ که در شیشه بسیار برهم زده و کف او را گرفته باشند قطرات
بر روی سنگ ریخته بسایند تا بحدیکه سنگ بالا با سنگ زیرین بچسبد پس قطرات آب آهک صاف نموده بقدر روان شدن او اضافه نمایند و قدر
املس بحد باشد که چون چیزی را بآن لصق دهند در اندک زمانی خشک شود عمل مرداسنگ سرب گداخته سرخ یا سرب سوخته بخورد او
دهند تا هر دو ممزوج شوند و در ظرفی کرده پس در سرکه اندازند و آنچه خوب سوخته و ممزوج شده باشد جدا نموده با جو و در آب بجوشانند
بحدیکه جو مهرا گردد و منشق شود پس از او جدا کرده با هموزن او نمک بسایند و در آب خیسانند و هر روز برهم زنند و هر سه روز تغییر آب دهند
تا خوب صاف شود و اجزاء خام در او نماند بعد از آن شسته استعمال کنند طریق سفید کردن مرداسنگ باید مرداسنگ مذکور را در
ابریشم سفیدی پیچیده و یا باقلی بجوشانند تا باقلی مهرا شود ابریشم سیاه گردد و بدستور تجدید ابریشم و باقلی نمایند تا مرداسنگ بحد سفیدی رسد
و ابریشم سفید گردد و معمول اطبا است در قطع رایحهٔ کریههٔ زیر بغل و سایر اعضاء و در منع عرق و سایر آثار عمل کشته که بعربی مذنا نامند مجموع و
او مقوی دل و دماغ و حواس و معدل هوا و باری و محرک باه است طریق پوست ترنج صندل سفید عود هندی حسن لبه با آنسویه دو

همه با قلیلی مشک قرصها بازند بر مکی که در بخور بهتر از کشته است عود قماری صندل سفید هر یک یکجزو حسن لبه در جزو نبات دو وزن
ادویه صفت عبیر صندل سفید ۳ جزو ورد ۳ والانچ سنبل کلسرخ سنبل الطیب بنج سوسن کبود بهار نارنج گل سفید سعد نارنجک هر یک یکجزو
مشک قند قلیلی بسیار نرم سائیده استعمال نماید غالیه درباب نوزدهم دستور ثالث مذکور است **طریق پنجم** در اصول صناعت
و امور غریبه بدانکه علم صناعت علمی است بتبدیل قوای اجرام معدنیه بعضی ببعضی تا ظاهر شود ذهب و فضه از سایر فلزات و آنرا کیمیا نامند
و علم طلسمات علمیست که باو دانسته شود کیفیت تمزیج قوای فاعله عالیه با مفعول سافله تا فعل غریب از او حادث گردد و آنرا لیمیا نامند
و هیمیا علم تسخیر است و آن معرفت احوال سبعه سیاره است از حیثیت تصرف ایشان که فواعل علویه در قوابل سفلی و دعوات و خواتیم و
بخورات ایشان و تسخیرات روحانی و عزائم جنیان و معرفت اقداح و منازل مثل آن و سیمیا علم خیالاتست که بان تصرف در خیال منعقد
کنند تا احداث مثالات خیالیه کند و در خارج موجود نباشد و ریمیا علم شعبدات است و ان معرفت جواهر قوای ارضیه است و مزاج آن با یکدیگر
تا از آن قوتی حاصل شود که از آن فعل غریب صدور یابد پوشیده نماناد که اکسیر نزد بعضی ممتنع الوجود است و از عالم قلب ماهیت
میدانند و نزد بعضی از مشهورین علوم ممکن الحصول و از عالم تبدیل صورت نوعیه است نه قلب ماهیت چه ذهب است با نواع فلزات
صحیح المزاج دانسته و سایر را مریض پس بجهت اصلاح علل هر یک تدابیر چند مقرر ساخته و بگون سوش باز کلوخ مشاهده نموده اند و تصریح نموده اند که
مکرر دیده ایم که نصف کلوخ از اعضا موش صورت بسته بود و نصف دیگر بشکل خود باقی بود و شیخ الرئیس در اوایل حال منکر این علم بود و در اواخر
رساله در حقیقت آن انشا فرموده اند و بعضی را اعتقاد انکه جز تلمیع و ترکیب صورتی ندارد و خاصیتی نتواند بود و تحصیل بیدایا نشانت و صاحبان
معرفت از آن بری اند و ظاهر است که این فن را اصل اصیل باشد اما بدون زهد و قناعت با فرود صال اکثر منتخبین سالکین و اتصاف بصفات
قدسیه و تخلق باخلاق اولیا الله و اکرام متفضل منعام جل شانه میسر نمیشود و اگر شود بالاخره باعث وبال و هلاک آنشخص گردد چه این علم
کلید خزینه از خزاین ملک الملوک است و بندهٔ اگر بیگانه بارگاه عزت بر آن مطلع شود حکم زر دیگه کلب را باید داد و عاقبت
حال سارق چنین درگاه معلوم دلهای آگاه خواهد بود و بمجرد ملاحظه نسخهای متداوله بدون استاد ماهر پیرامون این عمل گردیدن بجز
سودای خام بخنین است چه منذر در اجتناب و فن با عمال متنوعه و افعال مشکلات و جزئیات او ممکن التصور جمعیت و فی الواقع اکثر
نسخ آن از تالیفات عالم باشد مکان ندارد که اسرار عظیمه را بدون رمز بیان کنند و رموز ایشان مختلف و حافظه جمیع آن امکان ندارد چه
اگر رموز جمیع اهل این ما یکتنق میبود هر آینه رمز نبود بلکه اصطلاحی خاص بر آن متعارف میآمد و اکثر رسایل از تالیفات غیر عالم عامل باشند محض
ابطال خواهد بود بلکه شرط اعظم مشاهده اعمال مخصوصه است از صاحب آن فن و تکرار عمل در خدمت عارف و ایکمان بیبضاعت با عدم
اطلاع بر آن ارتکاب ترقیم اصول کلیه نموده است انسکه اکثر اعمال صناعت طبیب را در بعضی از آن ضرور شود و تدابیر بعضی از ادویه با عمال
مخصوصه باحسن وجوه ممکن است و چون در طی تالیف تحفة المؤمنین مطالعه اکثر رسایل معتبره این فن شده و بعضی ادویه را تدابیر بطرق
اهل این فن نموده بود بنا علیه بقدر امکان در بیان اصول کلیه و آلات مخصوصه این فن کوشید تا اخوان عالم امکانرا بدون تحصیل کتب
کتب متعدده علم باصول اصطلاحات این گروه حاصل گردد و اگر طالب اعمال جزئیه باشند این طریق مشتمل است بر پنج حل و سه عقد
و خاتمه **حل اول** در بیان حجر اصطلاحی این فرقه و بعضی از اصطلاحات ایشان **حل دوم** در قواعد تقطیر و تصعید و تکلیس و مانند آن **حل سیم**
در بیان آلات مخصوصه عمل صناعت **چهارم** در قواعد گرفتن بعضی از آبها و تخمیر و تبییض و سایر تدابیرات اجزاء **حل پنجم** در بیان بعضی از
از خواص فلزات و اصلاح آن و آنچه بان متعلق است **عقد اول** در قواعد قمریه **عقد دوم** در قواعد شمسیه **عقد سیم** در قواعد عمل مرواريد
و اعمال متفرقه **خاتمه** در خطوط مرموزه **حل اول** در بیان بعضی از اصطلاحات اهل صناعت حجر عبارتست از جزو اعظم اکسیرست
و اختلاف بسیار در آن و نقشه هر یک از مهره این فن چیزی را از مطلوب خود جزو اعظم دانسته اند بیان آن نموده اند تا بحد جریان و نفوذ
و انصباغ رسیده و قائم النار گشته و نزد بعضی حجر عبارت از شعر انسانست و اکثر اهل صناعت در آن متفق اند و نزد بعضی عبارت از بیض
و نزد جمعی کنایه از کبریت و زیبق پیوسته که مدبر بتبییض اند و حل را افضل تبییض و تخمیر را اعمل تحمیر است یعنی تنگه هرگاه اصل باره قائم النار
و گداخته کرده و قبول صبغ کنند و مثل حال را رفع اشتعال و تسوید شود رفع علل متطرفات میگردد لهذا جهة اصلاح آن در ترتیب آثار

مذکوره هر یک از اهل فن آبی و اجزائی مخصوص دانسته اند و طریق تدبیر بیان نموده روح عبارتست از اجزاء لطیفه اجسام که حامل قوه بوده و نفوذ
و صعود و غوص و غیره آثار از او آید مثل احراق و تخمیر و تلیین و تصلیب و مانند آن هر چه در آن اجزاء لطیفه بسیار غالب باشد نزد ایشان
مسمی بروح است مانند جوهر زیبق و کبریت و جوهر زرنیخ و املاح و مشوبات و امثال آن جسد عبارتست از اجزاء کثیفه که برودت و قوام آنرا
روح باشد و هر جسمیکه از اجزاء ارضیه بحد افراط در آن غالب باشد مسمی بجسد است منطرقات نفس عبارتست از جسمی که بحسب لطافت
و کثافت حد وسط بوده مایل الارتباط روح و جسد تواند بود و واسطهٔ جریان اجزاء لطیفه صابغه و در اجزاء کثیفه قابله جسد تواند گشت کبریت
احمر عبارت از اکسیر شمسیت چه در رنگ سرخ میباشد و از علامت مخصوصهٔ اوست و رنگ تسیر لطیف کوکبیست و نشانست اصل باروت زیبق است
اصل مادهٔ کبریت است و اول را انثی و ثانی را ذکر نامند قمر کنایه از فضه است و اول نیز گویند عطارد عبارتست از روی تو تیا که مشبه
باشد و ثانی کنایه از اوست و بعضی سیماب را نیز عطارد نامیده اند زهره نحاس است و ثالث عبارت از آن است شمس ذهب است و رابع
کنایه از آنست مریخ حدید است و فاس نیز گویند مشتری قلعیست که رصاص ابیض نامند و خامس کنایه از اوست زحل سرب است و سابع
مراد از اوست عقاب نوشادر است علم زرنیخ است عروس کبریت است املاح عبارت از اقسام نمک معدنی است و صنایعی مثل
و شوره و بوره و نوشادر است نوشادر افلاطونی عبارت از نوشادر سیکه با بسحق نموده در آفتاب گذارند تا اجزاء لطیفه او صعود
نموده بر اطراف ظرف نشیند ارض عبارت از ماده اکسیر است که سحق و تسقیه و تشویه و غیره اعمال بر او جاری سازند حجر بود و سر
خراف نمک تلخ است میو شوره است **حل دوم** در قواعد تقطیر و تصعید و امثال آن تقطیر عبارتست از اخراج مائیه لطیفه اشیا
و تصفیهٔ آن اعم از انکه بجز علقه باشد باید دستور قرع و انبیق ماجرعلقه است که از شیشه قابله بستی ساخته بطرف از درطرف ابعات
گذارند و طرف دیگر را در ظرف خالی بنهند که ظرف تا بعات بظرف خالی منحرف باشد تا صاف او در انبیق صب کرده بظرف خالی
آرد اما دستور قرع و انبیق انسکه اجزاء مسحوق را در قرع مطین کرده انبیق را بر آن وصل در غایت استحکام نموده بر کوره نصب کنند و
لب کوره را با قرع بگل حکمت اندوده سد نمایند که شعله نماید که بر اطراف قرع که خارج کوره باشد اثر شعله نرسد و قرع را مایل دیگر مستقیم
باید نصب نمود و آتش در زیر قرع افروخته یا انکه قرع را در زیر خاکستر یا ریگ نصب نمایند و در تحت ریگ آتش افروزند در انصورت
اگر قرع مطین نباشد قصور ندارد چه ریگ و خاکستر مانند گل حکمت مانع شکستن قرعند و از شروط تقطیر انسکه آنچه در قرع ریزند کمتر از نصف
قرع و زیاده از دو ثلث او نباشد و تیزی آتش را در آخر تند کنند و دیگر آنکه ماده که رطوبت کلی که قرع را با کوره اندوده باشند رفع نگردد در آتش تند
و قابله را با انبیق محکم نموده قابله را در ظرفیکه آب داشته باشد بگذارند تا از تندی مقطر نگیرد و علامت انتهاء تقطیر رفع بخار انبیق است در
تقطیر مایعات حاره باید که مایع مزبور زیاده بر ربع قرع نباشد و آتش او در غایت نرمی شرط است که بحد جوشیدن نرسد بلکه باید گلوی قرع در
دست کسی باشد که هر گاه شروع بجوشیدن کند از سر خاکستر گرم تواند برداشت و بعد از رفع جوشش باز گذاشت و طریق قرع منکوس در
باب عمل روغن اجر مذکور شد تصعید از شروط او توافق قدحین است و اگر لب هر دو مساوی نباشد باید لب قدح اعلی داخل لب قدح
اسفل باشد و در شد وصل مبالغه باید نمود و اگر در شیشه تصعید کنند هر چند گلوی شیشه بلندتر باشد بهتر است و در استحکام دهان و بذل جهد باید
کرد و باید کوره در بلندی و پستی متوسط بوده دو سه زواید قریب بلب او باشد مانند سه پنجی تا تحت قدح و اثناک بر آن زواید نشیند و
ثقل قدح باعث بار شدن وصل آن نگردد و شروط دیگر مراعات آتش است که بتدریج زیاده کنند که بحد افراط نرسد مگر در تصعید
زرنیخ که آتش مزبور را شرط دانسته اند چه افراط آتش باعث احتراق اکثر ارواح صاعده است و در تصعید زیبق شرط است که موضع وصل قدحین
شعله نرسد تا موجب نفوذ او نگردد و جمیع اهل فن بخلاف این ذکر کرده اند و این مسکین حقیر را بر آن اطلاع حاصل نموده و وجه آن ظاهر است
و در غیر زیبق اگر موضع وصل آتش و شعله رسد بهتر است و باید بعد از سرد شدن کوره و قدح وصل را گشایند و از بخار حاره آن اجتناب
نمایند و شرط دیگر مبالغه در سحق ارضیت و اگر تحت ظرف اسفل مسطح و علی مخروطی باشد انسب باشد چنانکه شکل اثال محککی از انست
تشویه قسمی از آن عبارت از تحمیص است و دمس نیز گویند میباید که آتش ان بحد تصعید نباشد و اجزاء لطیفه از کثیفه جدا نگردد بلکه
مقید و ممتزج و مستحکم باشند مثل عمل شنجرف و قسمی از آن عبارت از تغلیه است که بعد از سحق ارض و تسقیه با بهای مخصوصه قدح تشویه را

کل حکمت اندوده در خاکستر گرم گذارند و چندان سحق نمایند که رطوبت او بتدریج زایل گردد و شرط شکه حرارت آتش بحدی باشد که ارض دود نکند و قسمی تشویه در شوره است و قسمی در زبل و امثال آن و در جمیع آن مراعات باید نمود که تصعید زیبق تشمیع عبارت است از تنبیر اجزاء اکسیر بحدی که مانند موم بگذارد و بر روی صفحه نقره منبسط گشته دود نکند و شرط آن تکرار تنقیه و تشویه و سحق بلیغ باتش معتدل تکلیس عبارت است از سهولت تفریق اجزاء بتدبیر مخصوصه که قابل سحق و نفوذ و سایر اعمال گردد و اکثر باتش میشود و اختلاف شروط آن باختلاف جسم مکلس است چه بعضی محتاج چند باتش شدید چند روز مستمر باشد مانند قشر البیض و بعضی احتیاج بحد ... نیست حل عبارت است از سیلان اجزاء جاریه و آن بنداوت و هوای رطبه مستمره صورت پذیر است مانند حل نوشادر با بهای نند مانند ماء الفاروق و عرق کوکرد عقد عبارت است از جمعیت و انفعال اجزاء و آن ضد حل است و به یبوست و حرارت و یا به برودت و یبوست صورت پذیرد تعفین عبارت است از تنه فین اجزاء در زبل و امثال آن و شرط است که وعاهای تعفین بحدی باشد که اطراف ظرف تعفین زیاده از کشیر حامل زبل نگردد باید بعد از هر هفته بحد یه زبل کنند و نهایت او تا چهل روز است تا روزیکه تغییر زبل باید داد نقل بجای دیگر کنند تا ظرف کور سرد نشود قاعده حل اکاسیر بنسخه تعفین محلول گردد چنانکه صاحب هیکل و اکثر مجربین ذکر نموده اند باید اجزاء اکسیر را مادون تزجیج سحق بلیغ نموده از آبهای مخصوص هر یک از اکاسیر اضافه نموده تا بقوام عسل آید و بر روی آتش خاکستر تا دو شبانه روز گرم و بیقرار باشد باید سحق نموده و با معجون کش نقره برهم زد و هم چند خشک شود از آن آب قطرات بر آن ریخته تا جمیع اجزاء تنقیه شود و در تشویه و سحق تنگ گردد پس شل عبار سائیده در شیشه غیر مطین کوچکی کرده دهان شیشه را محکم ببندند و در جای تعفین تا چهل روز بگذارند و بعد از هر هفته و ده یوم تغییر زبل دهند و علامت خوبی حل آنست که محلول شفاف و بیجرم مشاهده گردد و خلاف او دلالت نقصان و تدبیر اجزاء خواهد بود و یکی حل بنداوت است که شیشه مذکور را در دیگ دو طبقه بگذارند که تحت دیگ اعلا سوراخهای آهن مملو از سرگین کبوتر باشد و فرع حل تا انتهاء گردن در آن پنهان بوده دهان او باز باشد و باید سرگین همیشه نمی داشته باشد و هر گاه خشک شود بر آن آب بپاشند و دیگ اسفل پر آب و لب او متصل بتحت دیگ اعلی بوده انبوبه را از نی و غیر آن ما بین دو دیگ تعبیه کرده بگل حکمت بندد و وصل هر دو دیگ نمایند و آتش نرمی در تحت دیگ اسفل بر افروزند که پیوسته بخارهای آب از سوراخهای دیگ اعلی بسرگین کبوتر رسد و هر گاه آب کم شود از سوراخ انبوبه بریزند و دهان انبوبه را مسدود کنند تا مانع خروج بخارات باشد در اینصورت تا ۲ هفته حل میشود و آنچه فقیر تجربه نموده است که اجزاء حاره یابس از هوای بارد رطب حل میگردد نه از هوای حار رطب مگر آنکه بدون شیشه در ظرفی گذارند که رطوبت در آن تاثیر تواند نمود چنانچه در حل نوشادر مشاهده نموده است و طریق نسخه نوشادر را با تشویه با دویه مخصوصه یا تنهائی سائیده بر روی سنگ سطحی یا کاسه مزجج منبسط کنند و در زیر زمین سرد نمناک و سردابها گذارند که رطوبت در آن تاثیر تواند نمود و در دی او را باید استعمال بپوشانند که چیزی داخل نشود و در اینصورت اینکه مانی حل میگردد و دستور دیگر آنکه در ظرف مسطح مزجج منبسط نموده مجموع ظرف را به هیئت کلاه قند بند مستحکمی پوشیده در جای تعفین یا در دیگ زبل دو طبقه یا در خزانه حمام یا در حمام ماریه گذارند تا از منافذ نم رطوبت و حرارت لطیف در آن تاثیر تواند نمود قاعده عقد نسخه محلول آن را در قرع بلند گلوئی کرده بر دهن قرع پاره از شیشه شکسته که مساوی لب قرع باشد یا چینی شکسته نصب کرده با آهک آب ندیده و نمک مکلس با سفیده تخم مرغ سرشته باشند محکم کنند و در دیگ خاکستر گذارند و باید بقدر چهار انگشت خاکستر در تحت قرع باشد و اطراف او بدستور و آتش زبل در تحت دیگ افروزند که ملایم باشد و گرمی خاکستر بقدری باشد که در گلوی قرع عرق محلول مشاهده گردد و چون عرق بر طرف شود علامت عقد است پس شیشه را شکسته معقود شده را بر غلیظی ملاحظه میگردد و چون در ظرف چینی که گذاشته بحجر نارکی بپوشانند و در آفتاب بگذارند باندک نسیمی منعقد میشود فصل سیم در بیان بعضی آلات مخصوصه اهل صناعت صفت حمام ماریه دیگ عمیق بر کوره نصب کرده ۳ پایه از چوب در او گذاشته ظرف مخصوص حل را بر ۳ پایه نصب کنند و آب بقدری در دیگ بریزند که فاصله آن چهار انگشت تا تحت ظرف بماند و سرپوش دیگر با لته و خمیر مستحکم کنند تا بخارات بیرون نیاید و آتش نرمی از سرگین و امثال آن بر افروزند بحدیکه آتش جوش نیاورده بخار کند و هر روز یکبار و دو یک دفعه سرپوش را برداشته اگر کم بقدریکه بتحلیل رفته باشد اضافه نموده بدستور سرپوش را نصب کنند و سنگ گرانی بر روی سرپوش بگذارند تا

در عرض دو سه هفته حل شود صفت رو باس بر روی زمین مغاکی بقدر نصف کوزه بشکل بوته حفر کنند و از خاک سیاهی که آن غبار از کرد بیت که بر روی کوزه تا دهش کوزگری میسنند و بعد از پر کردن موضع مغاک خشک آن بمالند و هر چند بیشتر بمالند حفظ مسبوک باشد و لب مغاک باید بقدری از زمین مرتفع باشد تا کثافات روی مسبوک را با آلت آهنی جدا نمود و کمچه و انبوبه آهنی که یکطرف وسیع تنگ سر کج بدین شکل ~ در کنار مغاک مذکور بدستوری نصب کنند که چهار انگشت طرف باریک انبوبه از وسط آن مرتفع و محاذی حاق وسط باشد و دو عدد دم حدادی بر طرف وسیع انبوبه نصب باید کرد که پیوسته بلا فاصله هوای شدید وارد وسط مغاک از فوق تواند شد و چوب بیخ خشک در جانب مغاک چیده بر افروزند تا شعله از خارج مغاک بسبب دمیدن داخل نشود که مذکور شود و آنچه در مغاک مذکور بریزند گداخته شود و سربیکه بجهت صاف کردن نقره داخل میکنند باید ۲ حصه نمود و یکحصه را جهت گداختن نقره بایداولا اضافه کرد و بعد از گداز دوم دفعه غلطیدن ثلث او را اضافه نمایند و بعد از ساختن همه را و مقدار صبر کنند که از غلطیدن و چرخ زدن بایستد و کثافات روی آن را بدفعات رفع نمایند و سکون مسبوک علامت پاکی و صافی و عدم کثافت است و عدم امتزاج و عدم که از نقره را با سرب علامت بدی جوهر نقره دانند صفت قدح اجر هشت جزو زاج زرد که بحرق توتیا مغسول نموده صاف از آن باتش منعقد کرده باشند دو جزو گل شور که آتش بسیار دیده باشد دو جزو و گل سرشوی چهار جزو نمک طعام چهار جزو مجموع را نرم سائیده با سیم خمیر تری کنند و کوزه را تا نصف از آن ریخته طلای مغشوش را ریزه کرده در آن گل فرو برده قدری از آن گل بر روی او ریخته و سرپوش کوزه را بگل حکمت مستحکم نموده مجموع کوزه بگل گرفته بعد از خشک شدن گل در کوره کوزه گری یا آجر پزی یا کاشی پزی بگذارند در ناصاف بیرون آید عمل را مکرر کنند تا نتیجه بنی و ارزشی که مطلوب باشد و بخشند کی و ناصافی رفع گردد صفت قالب گل البیض چون سرکه حل و خمیر کرده هر نقشی که کنند زایل نگردد مگر آنکه باز در سرکه گذارند و در زبل حل کنند تخلیص ذهب مغشوش قرع را تا نصف بطلی بکشنیز بگل حکمت بگیرند و طلای مغشوش را خورد کرده با ۳ وزن او تیزاب فاروقی در قرع مذکور کرده بر روی آتش زغال بجوشانند تا دود آن از سیاهی آب تصفیه رسد پس در ظرف برنجی ریخته صلایه مس در او افکنند در این وقت آنچه از نقره با او مخلوط باشد بر روی تیزاب آمده بمس ملاصق میگردد و طلای صاف در تحت ظرف جمع میشود و هر چه از سایر متطرفات با او مخلوط باشد تحلیل میرود و تیزاب فاروقی و در دستور سیم مذکور شد حل چهارم در گرفتن بعضی از آبها و تدبیر اجزاء و تبخیر و تخمیر بعضی از آن صفت ... از آنجمله ... میکنند و خواص گردانند و در عمل شنجرف جزو اعظم است و باعث جریان او و ارض مارب را عقد کند و معقود را عیار سازد و تشمیع و از کتاب تجربه نقل شده و از مجربات دانسته اند برگ و گل قلی و شوره کهربا تسویه تقطیر کنند و بان تنقیه شنجرف نمایند و بدستور ملح القلی و نوشادر را از روغن از هر یک یکجزو و در سرکه حل نمایند و در قلی و حنظل تر و مورد تا نه از هر یک دو جزو با سرکه مذکور سائیده تقطیر کنند و با مقطر آن اجزاء ثلثه را مجددا سحق نموده اعاده تقطیر کنند تا چند دفعه در عقد ارض مارب و تشمیع و جریان بعدیل دانسته اند آب دیگر که تنقیه آن شنجرف را حل کند و در نقل مشتری بمرتبه اعلی از مجربات دانسته اند و از براده نحاس و براده حدید که ممزوج یکجا نموده زعفران ترتیب دهند و آن زعفران را با سرکه تقطیر کنند جهة تکلیس کبریت و زیبق و در صابون بحد تشمیع بعدیل است و باید مکرر بان سحق و تنقیه نمایند آب دیگر بوره ارمنی دو بوره سرخ را با سفیده تخم مرغ سرشته در کوزه سفال بسوزانند تا نه مرتبه اعاده عمل نمایند پس با حنظل با تسویه تقطیر کنند و مقطر مذکور جمیع احجار را حل کند و در تنقیه اوساخ معادن و الحاق و صنیع او شریف از مجربات شمرده اند ایضا کبریت را با ده وزن او آب اثل تنقیه نموده هفت بار تقطیر کنند او کرابون را بع سازد ایضا پوست بیخ لفاح دو جزو و پوست اندرون پسته و مورد از هر یک یکجزو تقطیر کنند عقد مارب کند ایضا گوشت حلزون را باتش آن نوشادر و نصف او کبریت و سدس او نمک سحق بلیغ نموده تقطیر کنند در عقد زیبق و افعال غریبه در شرح از مجربات دانسته اند دهن البیض چون قلی را در سرکه حل نموده بحجر علقه مانی کرده باتش عقد نمایند و معقود را یازده تخم مرغ پخته ممزوج کرده باز در هر عددی ۳ درهم نوشادر اضافه نمایند پس افشرده روغن بگیرند و در تطهیر احجار و نقل معادن بیعدیل و چون اصل را آن حل کنند اصل بار دوار ثابت کند و اگر نوشادر ثابت باشد قوی تر است آب دیگر چون بیده انجیر را با خردل سرخ و سبز و طلق مجلوب تقطیر کنند سادس را مرتبه اول سازد و مجربست آب دیگر مسمی بماء الاحمر است

و در تخمیر اکاسیر مستعمل است سوم و قیه زاج زرد لاری نرم سائیده با دویست درهم سرکه بسیار تند در شیشه یا در ظرف مطین مزجج کرده بر روی
آتش بسیار نرمی گذارند تا سرکه رنگین شود پس بجز علقه صاف نموده با پنجاه درهم زنگار و پنجاه درهم زعفران الحدید و ده درهم شب یمانی و یکصد درهم
و بیست درهم شنجرف در ظرفی کور کرده در آفتاب بسیار گرم یا در خاکستر گرم بگذارند پس بجز علقه صاف نموده بقعه اکتفا کنند آب دیگر مسمی
بماء الملح و تنقیه آن باعث سفیدی کبریت و زرنیخ است و موجب جریان و تکلیس طلق و زیبق دانسته اند نمک طعام شب یمانی نوشادر با تسویه نرم سائیده
تقطیر نمایند آب دیگر مسمی بماء المریخ تنقیه آن ماده یازده وزن از حدید مصعد را ثابت و جاری کند و چون زیبق عبیط را با آن طبیخ نمایند
عقد کند بگیرند زعفران الحدید با ده جزو نوشادر و نیم جزو ملح القلی و نیم جزو زاج زرد محلول در سرکه که صاف آنرا باتش منعقد کرده باشند مجموع را
با سرکه تند بوزن مجموع سحق نموده تقطیر کنند آب دیگر مسمی بدهن لا یحترق است و در تشمیع اجزاء و ثبات ارواح بی بدیل و در عمل قمری و شمسی
مستعمل است کلس البیض با وزن او نوشادر مطبوخ معقود سحق بلیغ کرده و در ظرف مزجج مطین که شدّ محکم نموده باشند بیست و چهار روز در آتش زبل
گذارند بعد از آن ظرف در دو ساعت سر خود پس اخراج نموده بوزن در آورده هرچه کم شده باشد نوشادر اضافه نماید و بدستور در آتش گذارند تا ۳
بار و اگر بجای آتش زبل در تون حمام گذارند جایز است بعد از آن نرم سائیده بنداوت مکان نمناک حل کنند و محلول را تقطیر نموده ثقل او را
بقدر نصف او نوشادر اضافه نموده باز باتش گذشته پس سحق نموده بدستور حل کنند و تقطیر نمایند بعد از آن ثقل را با مقطر اول و ثانی سائیده
باز تسیم حل کنند و محلول را تقطیر نمایند تا تمام مقطر گردد تدابیر خاصه زاجها چون خواهند که تصفیه کنند باید در آب حل نموده و صاف او را
بجز علقه جدا کرده بجوشانند تا غلیظ و منجمد گردد و یا در آفتاب منجمد سازند و شوره املاح را نیز تصفیه بدستور مذکور کنند تدبیر نوشادر جهة عمل
قمری با تسویه یا املاح مانند ملح القلی و ملح اندرانی تصعید کنند و در عمل شمسی با زعفران الحدید و با زنجار و امثال او را مخمر کنند تدبیر ثبات ملح طعام
بسیار در کوزه کرده سر کوزه را گل گرفته بگذارند و هر گاه بوزن در آرند نقصان در او باشد باز اعاده آتش بسیار کنند و علامات
ثبات آنست که نقصان در وزن او محسوس نگردد و احراق او چنانست که چندان آتش در تحت دیگ کنند که نمک از جستن باز ایستد تدبیر حل املاح و شوره
و بوره و تنکار و شوره و زبد البحر و زاجات باید نرم سائیده در شانه کاه یا در روده کرده در مکان نمناک گذارند یا در دیگ آب گرم آویخته بخار
آب حل کنند تدبیر ثبات نوشادر پنج جزو ملح القلی را با یکجزو نوشادر مصعد سائیده با آتش نرم تشویه کنند و در حین تشویه سحق بلیغ نمایند و
بدستور یکجزو دیگر نوشادر را اضافه نماید اعاده تشویه کرده تا ساوی ملح نوشادر مخلوط گردد پس بنداوت حل کنند و بعد از حل چون منجمد شود سائیده
استعمال نمایند و دراین وقت در حل طلق و بیاری اعمال عجیب الاثر است و چون عقاب مجرور را بجز علقه طبیخ دهند ثابت گردد تدبیر تخمیر نوشادر
چون نوشادر صاف سفید را با مثل او زاج زرد لاری و عشر آن زنگار تصعید کنند مخمر گردد تدبیر سیماب زیبق را با عشر آن ملح القلی با قطرات سرکه
بسایند تا نابدید گردد و ظرف را در زیر خاکستر گرم در دیگی باشد یا آنکه در تحت دو دیگ آتش کرده باشند تا از گرمی باز نماند باید که تمام
رطوبت سرکه رفع شود و با آهستگی حرکت دهند تا عنقریب مفرق گردد پس آب نشسته باعشر آن شوره بدستور با سرکه سائیده شوره را شستن از او رفع
نمایند و این را تنقیه کنند و این عمل باعث پاکی او از سیاهی عبید گردد پس با نصف او نوشادر و نصف او ملح القلی سحق بلیغ نموده از اندک تکلیس فرش
و لحاف نموده تصعید کنند و مصعد آن بدستور با اجزاء مذکوره سائیده اعاده تصعید نمایند تا سه ماه مانند الماس معقود گردد و اگر اعاده تصعید
تا هفتم نیست که با اشیاء مخصوصه ثبات تدبیر نمایند و تصعید ۳ مرتبه جهة تمام حبیبات سایر ارکان در اکثر امور قمری کافی است اما تخمیر عبید
چنانست که مصعد مرتبه ثالث را با نصف او کبریت اصفر و ربع او زاج زرد معقود مصفی و مثل او نوشادر مخمر سحق بلیغ نموده با فرش نمک کلس بدون
لحاف ۳ بار دیگر تصعید کنند و در هر تصعید تجدید اجزاء مذکوره نمایند تا عبید مانند شنجرف سرخ گردد و این در امور شمسی شرط است و آتش این
تصعیدات نرم تر باید تا باعث احراق و سیاهی کبریت نشود اما تدبیر تکلیس آنکه بعد از تصفیه او در قرع مطین کنند و بوزن نیم او تیزاب فارقی
که در طریق سیم مذکور است بتدریج در قرع ریزند که باعث شکست قرع نشود و هر گاه زیبق از آن بجوش آید دود ظاهر گردد و قطرات نول تا
بقدر دو مثقال بریزند که از جوش باز ایستد پس انبیق بر آن استوار نموده با خاکستر گرم چنانکه در قاعده تقطیر مایعات مذکور شد تقطیر
نمایند و چون تیزاب تمام مقطر گردد عبید را کلس مشاهده کنند و این امر جهة سهولت تصعیدات مکلس را با اجزاء مخصوصه تصعید نمایند و تیزاب
مقطر جهة عمل قسمی از زعفران الحدید بغایت مؤثر دانسته اند و دستور آنکه براده حدید را بعد از شستن با آب نمک چندین مرتبه که سیاهی او زایل

گردد در قرع مطین کرده سه وزن او تیزاب مذکور را بر آن بتدریج ریزند تا رفع جوش شود و آن قطرات بول کنند بدستور تقطیر نمایند تیزاب باید زاید
نمایند و بعد از آن باتش تند براده مزبوره زعفران شود و عقد قرار نشکند آب صاف فوا کیموشه بالماء المنفعه در ظرف آهنی کرده و جدید
در آن انداخته بجوشانند و چهار جزو نوشادر بر آن نرم سائیده سه دفعه بریزند هر دفعه تا دو ساعت بجوشانند و چون خواهند از جوشیدن
سرد شود با نیزه بر آن بشکنند و بعد از آتش هفت ساعت که جوشیده باشد زیبق را در اندازند ریخته مکرر با آب بشویند و منعقد شود
در ظرفی کرده نوشادر در آب حل نموده چند جوش داده از آن بقیه زیبق را بر آن ریخته در آفتاب و خاکستر گرم بنهند
هرچه از توتیا با آن مخلوط شده باشد بتدریج دفع کرده و مادامیکه آب صاف شده سرخ و کبود شود باید تجدید نمود و همین مجرب است و عقد
قرار مصفی را در بوته کنند که فرش و لحاف آن عقو نیا باشد و سر بوته را در غایت استحکام شد و گل نموده در آتش گذارند بدستور که
تمام بوته در آتش پنهان شود در اندک وقتی معقود می گردد و مجربست و اگر بوته آهنی باشد بهتر است چون ماهر کامل زر را در آن گل بوته
اندوده باشند عقد دیگر بوته ای از ترنجی تازه را با بیه آن کوبیده زعفران الحدید را با آب مذکور آن سائیده تا خوب حل شود سپس قرار
مصفی در بوته سر آهنی کرده از این محلول در او ریزند و شد و گل بوته باتش زیر طبخ دهند یا در تنور گرم گذارند تا معقود گردد و
وزن آنها که عقد قرار نمایند مذکور شد و چون نقره را با کور و مکلس کنند یکجزو آن کوبیده آنرا مکلس نموده جزو قرار را عقد نماید و مجرب
دانسته اند و چون زیبق و سم الفار را با نسوه یا دو چندان هر دو خون سرخ مقرر سحق بلیغ نمایند و بعد از آن اندکی نرمی الحاق نمایند
قرار زنده گردد و با عدم انعقاد قائم النار شود تدبیر کبریت ما بینیم آن مجربست که یکجزو کبریت را با هشت جزو روغن کنجد باتش نرم
در قدح مطین بجوشانند تا کبریت حل شده در روغن سرخ گردد و مثل کبریت نوشادر را سائیده بدفعات بر روی آتش تنقیه بروغن
مزبور کنند و ۳ بار بطریق زرنیخ تصعید نمایند طریق دیگر ده جزو نوشادر را با یکجزو کبریت سحق نموده با آب تر کرده سحق بلیغ خشک
کنند و در ظرف مطین تا سه ساعت در آتشی مثل آتش تون گذاشته پس بشویند و با نوشادر جدید اعاده عمل کنند تا جدیکه بر صفحه نقره
دود نکنند و آنچه با دوغ و هرچه با نمک سفید کنند خواص نیافته طریق دیگر ... را با بیه ... رجوف با زنجان ریخته در دیگ ان دیگ
حل کنند و با قلیه محلول کبریت نوشادر با بیه سفید و ثابت میکنند و بدستور نوشادر محلول در باذنجان نیز همین اثر دارد تدبیر زرنیخ زرنیخ
ورقی را با یکجزو با ربع او نمک شوره نرم سائیده و صابون ... عرق ... بقدر نیم وزن زرنیخ دیف کرده و ربع او سرکه و نیم وزن او روغن کنجد با
پیه تازه که بر روی آتش گداخته باشند حل نمایند زرنیخ و نمک شوره را اضافه کرده جوش دهند تا زرنیخ را قوع شود پس منعقد را کوبیده
در ظرفی کرده در آتش زبل ظرف را پنهان کنند که بتدریج دود میکرده و دفع چربی او شود و باید در زیر آتش تشویه مراعات کنند مصعد
نگردد و بعد از رفع چربی صلایه نموده در سرکه و ملح القلی طبخ دهند تا بقیه چربی زایل گردد آنگاه مثل غبار سائیده با قدح مطین و قرع بلند
گلوی مطین تصعید باتش بسیار تند که دو روز بی قرار داشته باشد باید گردد تا جوهر آن مانند برف سفید گردد و اگر در جوهر او سیاهی باشد
باید با عشر او نمک سائیده بروغن کنجد یا پیه سرشته بدستور تشویه باتش نرم کنند و بعد از تشویه با آب ملح القلی طبخ داده مکرر بشویند تا
رفع نمک شود و اگر با موم یا تسویه چند بار تشویه کرده با آب ملح القلی طبخ داده مکرر بشویند رفع سیاهی او میشود و علامت تصعید آن دود
نکردن در آتش است و تصریح نموده اند که تنها یکجزو او با بیست جزو زهره منعقد مرجح میشود و از تکرار تصعید وزن او نقصان نمی پذیرد حل نجم
در خواص فلزات و اعمال آن در تصفیه قمر چیزی بهتر از نمک تلخ نیست و بوره باعث سرعت زر داب او است و باز هیچ یا ملح است
و حاصل تکلیس آن با اجزاء مناسبه اکسیر باخرم و مبدل زهره و مریخ و مشتری است و بهترین اقسام تکلیس آن است که براده یا ورق آنرا در تیزاب
فاروقی اندازند تا حل شود پس از تیزاب جدا کرده با اندک رطوبت تیزاب که با او باشد بمثل او نمک اندرانی بسایند و در بوته باتش عالی
سرخ کنند و هر چند آتش او دوام بیشتر باشد بهتر است بیشتر ... سحق نموده بر سر بسی آب صاف بشویند تا نمک زایل گردد و از خواص قمر
او آنکه یکجزو او با سه جزو قرار مصفی سائیدن ملغمه میشود و چون ملغمه او با زهره که گرم کرده باشند طلا کنند و باتش نرم گذارند تا رفع قرار شود
منخفض کند و مجرب است و تبیین غیر منطرف او که منعرق نگردد اندکوشت عنواج و سایر لحوم است که آنرا پاره پاره کرده باشند پس غیر منطرف
اندر آن گداخته و قدری بر آن بیاشند سریع الذوب و بغایت نرم کند و در حدید نیز بغایت موثر است و شمس را نیز قریب به نرمی مشتری میسازد

ملح النفط و زاج سفید و نمک را رفع سود قمر نموده هرگاه در آن بمالند و در آن آب بجوشانند عطار در از خواص او است که چون جزو کبریتی از زرد نو شود سادس را با اول بسایند و سیفی و بعد جزوی ملح جزو سابع مرتبه سادس آورده به تبیض انسکه سائیده در کفچه آهنی با روغن بزرتخت بقدر یک چهار انگشت بروی آن سفید بریزند و بجوشانند تا روغن با شمار سد پس آتش را تند کرده و همه را با تمام بسوزانند و مانند خاک سیاه کردد باب نمک گرم بشویند تا نمک زایل گردد و بعد از آن با آتش خشک کرده به دستور با مثل او نمک بسایند و یکشبانه روز در آتش که اشته شوند و تکرار عمل نمایند تا مانند برف سفید شود و هرگاه در کوره کوزه گری و یا در آتش شبیه او که تند باشد گذارند در ۳ مرتبه سفید میشود و از خواص مجرب انسکه جزوی ۳ جزو او کرا ربع رسانه و تجمیر او با ماء الاحمر به دستور نسخه عطار و سیفی را با آن هر دفعه بقدر سیفی نقره بر روی آتش بریزی تا خشک شود پس سائیده در ظرف مزجج مطین بخیسانند روز مثل آتش تون تشویه نمایند تا ده دوازده مرتبه و چون او و غلیه تیره کردد علامت کمال او است زهره کل زرتی و مجموع خواص مانند سرکه و سماق منقی زهره اند در رفع حمرت او یکنند بعد از رنگ صفایح آنرا تافته مکرر در آن اندازند و چون الحینه و کلس البیض و نمک را با تسویه سائیده با سفیده تخم مرغ مخمر کرده بر صفحه او طلا غلیظ کرده بعد از خشکی آن بگدازند رفع حمرت آن بالکلیه گردد و چون شب یمانی و نمک اندرانی و نوشادر را با تسویه بدرنج شل او سرکه تند حل کنند و زهره را تا چهار بار گداخته در آن بریزند صفایح او را مکرر تابیده در او فرو برند بعد یکدیگر سرکه سیاه شود کمال تنقیه او است و چون با مغز کردکان او را بکوبند یا مغز کردکان را کوبیده بر آن بمالند مغنت او است و تخم بادنجان باعث سرعت ذوب آن و شوره رافع مخلطات او است چون بعد از گداز بر او اضافه نمایند و به دستور آب غالیس که در طبرستان بهم رسانند و آب قلی احمر جهت تنقیه جمیع معادن بغایت موثر است و سیفی آنست و طرطیر را چون ملح القلی و شب یمانی سائیده در سرکه حل نمایند و زهره مذاب یا صفایح تافته او را در آن اندازند در ازاله سرخی آن مجرب دانسته اند و چون نحاس مذاب را تطعیم بفلفل کنند تبیض کردد و چون طرطیر را با شوره سفید کنند در رفع سرخی مس و اصلاح نقره بعدیل است و آب خرنوب نبطی با آب مورد منقی جمیع اجساد و ثابت کننده صاعد است شمس چون از عقابی جزوی و از ملح ده جزو و فرش و لحاف صفایح بسیار رقیق او نمود صفایح را بر روی هم چیده بخلاص برند در مرتبه اول نقصان در وزن شمس بهم میرسد و چون هفت بار و زیاده بر آن تکرار عمل نمایند یکی برده از قمر رود و هر چند تکرار کنند تا پنجاه شصت و صد هر مرتبه افزاید تا مرتبه عظیم رسد و از شمس مکلس نیز همین اثر آید و چون سرب را با آتش تند بسوزانند که سرخ شود و آنرا تنقیه با بلج و نطرون کنند و بر صفایح شمس طلا کرده مکرر بتابند باعث تکلیس او شود و مجربین نقل نموده اند که نحاس و براده شمس را چون با ۳ جزو مقطر شعر دو ۳ بار تقطیر کنند مکلس گردد و بهترین آنچه او را به مرتبه رفیع رساند تنقیه و تشویه براده او است با زاج و شوره هر یک ده جزو و شش ملح هر یک جزوی که باب مورد و دفلی با تسویه سحق و تقطیر کرده با شش و تکرار تشویه و تنقیه و در سه یکشبانه روز در آتش شرط است و نخاله کندبا مخاصیت حفظ رنگ او میکند و سکان مذاک مفسد رنگ او است سرنج چون بر صفایح رقیق یا براده او و ریح الفار یا علم مرقشیا سائیده بگذارند یا براده او را با ملح القلی یا باز نخیس یا ریح بسایند قریب الذوب و مانند رصاص گردد و چون مکرر گداخته در مین کندر و زهیله زرد و زنبق یوستان اضافه نموده در روغن بید انجیر یا آب بقله الحمقاء اطفا نمایند بغایت زود که از ذوب نرم گردد و به دستور چون باس بگدازند و شوره بر گداخته او زنند ناس از آن دفع شود و در نرمی قریب المبری شود و گویند سرنج با باطن قمر و ظاهر شمس است و صبغ آنرا از شمس قوی تر دانسته اند و چون زعفران او با اسمائه حل شود و عقد کنند او لرار رنگ ربع دهد و چون یکجزو براده او با ۳ جزو مس بگدازند جزو ذهل با ذوب نمایند و بر روی باس بریزند سرنج سرخ نماید و چون زهره را به بار بتخار و ساخت و شنجرف و سرنج و روغن تخم مرغ و زرنیخ اشعر و نوشادر سحق و تنقیه و تشویه نمایند تشمیع گردد و چون زجاج و نوشادر را با تسویه با روغن زیتون سرشته در مین ذوب بخورد آن دهند سوادش بالتمام زایل گردد و چون در سرکه و نوشادر حل کنند و دوازده مرتبه تنقیه شنجرف معلوم کنند تشمیع کردد و یکی بر جسب از اول رود و گویند چون با آب معصور پوست انار بسایند و در اصل بگذارند شرطیکه مدتی در آفتاب گذارند و چون با محلول او عقد فرار نمایند از طیران بازدارد و ثابت کرداند مشتری سیفی و منقی او نمک و نوشادر راست و تنقیح و بوره است که با تسویه در آب حل کرده مذاب و مکرر در او ریزند و کلس البیض و نوشادر منقی او است و به دستور دوغ بازیه منقی او است و آب زاج و به دستور صدق مطهر او است و چون باعمال مخصوص با آب بگذارند و چون با فیروزه بگذارند او را بغایت صلب گرداند و به دستور و مرقشیثا و

سیفی و رافع صریر و سوداد و نرمی او است فافهم چون صفایح او را در دیگ سفال و مانند او چیده و ملح ثابت و کلس البیض و کلس استخوان و زجاج شامی تلحیف کنند بنهجی که ظرف مملو گردد و سرپوش آنرا مستحکم نموده یکشبانه روز در آتش بسیار تند بگذارند و وقت بیرون آوردن بی صریر و در گداز گردد و چون ۳ جزو براده حدید را با یکجزو زرنیخ سائیده بگذارند و سیاهی او را با آب نمک زایل کنند و یکجزو آنرا با دو جزو مشتری مدبر مذکور بگذارند در بیاض و رونق مانند قمر مشاهده نمایند زحل منقیات و مبیضات او مانند مشتری است و چون هفت بار گداخته در بول حمار تصفیه کنند صاف و مستحکم کرده و چون سنگ را راسخ روز با سفیده تخم مرغ آغشته کرده جهار ساخته زحل را گداخته مکرر بر آن طرح کنند سفید و دیر گداز گردد و به دستور یکجزو کبریت مصعد دوازده جزو زحل را سفید و مستحکم کند و به دستور هرگاه عقاب را مکرر بر او طرح کنند بغایت سفید شده و با ساواو قمر آمیزش کنند و مجرب دانسته اند اما تجمیر او چنانکه ده جزو خالص منقی او با شل او را سخت در بوته فرش و لحاف نموده بگدازند و ۳ بار تجدید فرش و لحاف به دستور بوزن او نموده ذوب نمایند و چون مجمر مذکور را در روباس بخورد دو وزن آن قمر دهد صبغ رابع دهد طلق محلول او را با شل او و ملح القلی و نوشادر مدبر ثابت که مذکور شد با جمل و روغن تازه گاو با تسویه بقدر شش عمیر کرده در بوته با آتش تند بگذارند و بعد از گداز معقود او مایل بزردی و ناصاف میباشد و چون او را با شل او زیبق ذائب که عبارت از جوهر عقد او است بگذارند یکجزو او و پنجاه جزو مشتری منقی رود و هرگاه محلوب او را در کوزه مطین کرده در کوره کوزه گری و مانند آن چندان بگذارند که مانند سفیداب گردد پس سائیده در حل زبل چهل روز گذاشته بعد از آن یکشبانه روز در تنور خباری بیاویزند محلوب مذکور شبیه به شیر و صاف تر از سیماب محلول گردد و باید دهن ظرف را بکافور مسدود نموده در تنور بیاویزند و گویند چون نوشادر مدبر را با طلق محلول با تسویه ۳ بار تصعید کنند منبک گردد و سادس را با و ملحق سازد عقد اول در قواعد قمری مجربین نقل نموده اند که اکسیر سیفی مشمع مخصوص قمر نیست مانند جوهر زرنیخ و کبریت سیفی و طلق محلول و فرار مصعد و فضه مکلس و قاعده کلیه در امتزاج ارکان انسکه بعد از ثابت و منتن از همه مجموع او با آبهای مخصوصه تشویه و تنقیه بجا نمایند که مشمع گردد پس مشمع را حل و عقد نمایند و مراتب حل و عقد هر چند زیاده باشد و در هر طرح او بیافزاید بر ضعف مرتبه سابق میرود و از آنجمله ۳ جزو عبید مصعد یکجزو قمر مکلس و یکجزو جوهر علم را با یکجزو دهن البحر قاسم سلیمانی در ظرف تشویه بیابند که باعث تشویه با آتش بسیار نرم شود و چون بخار از او ظاهر شود از سر آتش بردارند و باعث احتراق او نشود و دو دو بحد و بعد از خشکی و سردی او باز یکجزو دیگر از دهن مزبور اضافه نمایند تا ساوی ارکان از دهن تنقیه شود پس امتحان برند بصفحه تافته زهره نمایند هر گاه مانند موم گداخته صفحه را سفید سازد و دود نکند کمال او است و نزد بعضی میزان ارکان با تسویه است پس حل برده عقد کنند و بعد از آن معقود را آتش عنبار سائیده بر تیر منقی را گداخته یکجزو و بر بیست جزو آن طرح نمایند و بدون حل و عقد برده باید در حین تشویه بلا فاصله بر هم زد تا در تشویه تمام اجزا او تساوی داشته باعث تشویه و تنقیه بعضی اجزا دون بعضی نگردد طریق دیگر ده جزو ریح را با آب سیر بسایند تا مانند عسل غلیظ گردد پس هشت جزو عبید را با دو جزو براده قمر ملغمه کرده اضافه نموده و با سرکه بسیار تند بسایند تا ناپدید گردد و با آتش جزو عقاب صلایه نموده در ظرف آهنی کرده و بظرف مس ضخیمی پوشیده و وصل در غایت مبالغه نموده در آتش زبل کوسفند و کاو تمام ظرف را پنهان کنند و باید آتش مرتبه تصعید نباشد بلکه بقدر امتزاج کافیست و معقود مذکور یکی بصد از زهره منقی رود و چون با دیگر سحق نموده با آب سیر و سرکه تنقیه و تشویه کنند و تکرار عمل نمایند ثابت گردد که مطروح او روباس شود و اگر او ثابت و نوشادر مدبر و براده مکلس ترتیب دهند یکی بر سی جزو طرح شود ایضا کبریت مبیض چون با نوشادر محلول غواص شود اکسیر بیاض نحاس منقی و مشتری منقی است جزوی بر پنج جزو و طریق ازدیاد این مشتری مطهر با عبید با تسویه ملغمه نمایند و نیم اوقیه ریح و نیم اوقیه شوره سحق طبخ کرده با بیاض ابیض سرشته بند فهاز ترتیب دهند و خشک کنند و زهره منقی را گداخته بازاء هر جزو رصاص یکجزو و بندقه اضافه نموده با چوب بر هم زنند و در آن جزو بریزند عقد دوم در قواعد شمسیه و شمس مکلس و توتیای محمر از هر یک جزوی با آتش جزو زیبق با ماء الاحمر و سایر میاه محمره تنقیه و تشویه کنند تا بخورد او بیرد و حل و عقد کنند و یکجزو بر صد جزو قمر فقاط طرح کنند قاعده دیگر شنجرف هندی معلوم با آبهائیکه از زعفران احمد بد با اجزا تقطیر کرده باشند به دستور تشویه و تنقیه نمایند تا مشمع گردد یکی بر صد از فاطر خمانید قاعده دیگر مهود مغلول مجفف مقروض را بقدر رطلی و زیاده از آن بگیرند و در تیزاب فاروقی یا در متقاطر زعفران احمد به مذکور بقدر حجر و کمتر از آن که او را فرو گیرد و حل کنند باید کرد تا حجر مضمحل گردد پس بوزن حجر

کلس السیفون و مثل آن نوشادر مصعد سحق بلیغ نموده در زبل و مثال آن حل کرده تقطیر کنند و نوشادر که در انبیق جمع شود ضبط نمایند و شنجرف ساییده با قدر ثلث از مقطر کوریا تش نرم بجوشانند و سحق کنند و اگر او لا با نوشادر در انبیقی ساییده بعد از آن در ظرف تشویه ابر قطره قطره تطعیم او کنند بهتر است و در ظرف سد و دالمنفذ بحسب در آتش بسیار نرم بگذارند و باز بدستور اعاده عمل کنند تا شنجرف مشمع گردد آنگاه یکی بر صد از قمر و پنجاه از شمس دو دویت از حل و شمس طرح میرود قاعده دیگر عبد غبیط با مصعد را در مفرق آهنی در آتش بگذارند و چون خواهند منفرق شود قطرات از این مقطر کور را آن بریزند بجدیکه او را بپوشانند و تشویه نمایند تا منعقد و شبیه خاک سرخی و از آن معقود یکی بر صد از قمر یا نحاس یا ارزیز طرح کنند و اگر حل و عقد نمایند یکی بر ضعف اول و در هر حل و عقدی بر ضعف سابق رود و هرگاه حل و عقد او بهفتم برسد تصرف نموده اند که یکی بر غیر متناهی طرح میشود عقد ششم در عمل مروارید و اعمال متفرقه عمل مروارید مرا زید با صدف سفید صاف بعد از شستن کوبیده در شیشه کرده آب لیمو با آب ترنج صاف بقدریکه آنرا بپوشاند اضافه نموده چهارده روز تا ۲ روز در سرکین نهاده بگذارند تا حل شود و بقوام خمیر آید و فرار مصعد از زنگ و زاج بالمناصفه بقدر مروارید اضافه کرده دست کش کرده در کف دست بر روی حریر مدور کنند و باید دست هانی باور سد و بامیل نقره بسیار باریک با موی خوک که بسیار چرب کرده باشند در حین رطوبت و سوراخ کنند و بعد از خشک شدن بیرون آورند و بعد در هر دانه بهزار عدد پنبه دانه در کیسه کرده دانهای خشک شده را تمام روز بدست بمالند تا جلائی بردارد پس هر عدد در خمیر آرد میده گرفته بخورد مرغ دهند و بعد از یکدو ساعت مرغ را بدوانیدن خسته کرده ذبح نمایند و در تنور بریان کرده حوصله آنرا شکافته دانه بیرون آورند و اگر دانهای خمیر گرفته را در شکم ماهی که خالی از حشو کرده گذاشته در تنور بریان کنند و دانه را اخراج نمایند بغایت بلاست و اگر مروارید محلول را با ابریشم منیر چهار بار یا بند بعد از خشک شدن و مغفت نیز سوراخ میتوان کرد و با سنباده جلا داد عمل جلا لولو چون مروارید زرد شود یا ناصاف باشد در آب ترنج بجوشانند و با سنباده نرمی بمالند و از اسرار است و از خواص مروارید محلول است تخلیص کبریت و عقد فرار و مجربست عمل شادانه عدسی شادانه سفید و غرا احمر آنرا قدری بادام الاخوین مثل غبار ساییده با ابریشم منیر سرشته بقالب شبیه به عدس دانها بازند و از مکنونات است عمل دانهای رنگین صدف بار زمهره را که قسمی از ملزومات باید ساییده و ثلث و هفت سبزی زنگار مصفی و هفت سرخی شنجرف و هفت زردی زرنیخ و هفت سایر الوان آنچه مناسب باشد اضافه صدف مغسول نموده و چندان سحق باید کرد که در صلایه خشک شود پس با ابریشم منیر سرشته هر چه خواهند ترتیب کنند و بعد از ۲ چهار یوم که در غایت استحکام شده باشد بچرخ هموار کرده بروغن زیتون چرب نمایند و با پنبه دانه در کیسه کرده ۳ روز بمالند تا جلا گیرد عمل نمک احجار مثل یاقوت و احجاریکه فی الجمله تاب آتش داشته باشند ملح زاج سیاه زاج سفید زاج زرد سنگ نوشادر دم الاخوین پوست بیاز زرنیخ با لتویه با سرکه و بول اطفال بجوشانند تمام بسایند و بعد از خشک شدن در شیشه مطین و امثال آن کرده تا ۳ هفته در زبل تازه بگذارند تا حل شود و محلول شبیه بخون گردد پس یاقوت سفید و مثال او را در قرع مطین زجاجی کرده با آب مذکور آغشته در آتش بگذارند و قدحی سر قرع نصب کنند و چندان آتش دهند تا رنگ گیرد و دستور نوشتن عقیق ملح القلی برگ درخت عرعر با لتویه ساییده با سرکه سرشته با آن هر چه خواهند بر عقیق بنویسند یا نقش کنند و بعد از خشک شدن زمانی در آتش نرم بگذارند تا خوب گرم شود پس سرد کرده بمبرکه جلا دهند و آنچه نقش کرده باشند دیگر زایل نمیگردد رنگ کردن استخوان عاج و مثال آنرا در ماست ترش یا شیر بخیسانند روز بگذارند تا نرم شود و جهت سبزی در هر صد و پنجاه مثقال شیر هفت مثقال و نیم زنگار هر روز اضافه نموده بر هم زنند اقلا تا ده یوم و اکثر تا چهل یوم و باید در ظرف مس گذارند و اگر سرخ خواهند استخوان را ده روز در شیر بخیسانند تا بسیار نرم شود پس بیرون آورده ۳ روز در رنگ لاک بگذارند و اگر لاجوردی خواهند تا ده دوازده یوم هر روز اضافه ماءالت دو شیر کنند و اگر زود مطلب باشد هر روز چهارده مثقال نیل چونه اضافه نمایند تا چهل یوم تدبیر کنند و چون استخوان را با پوست بیخ لفاح تا شش ساعت بجوشانند بغایت مطیع گردد و از مجربات است عمل ذهب دو عدد رنگ فرق از ذهب نباشد دیگر آنکه در آتش سیاه شود و اگر اصلاح او نتوانند نمود کمال او است براده حدید را با زرنیخ بسیار بسایند و با آب بشویند تا رفع زرنیخ بقدری شود آنگاه در بوته گذارند و چون نزدیک بگداختن رسد بقدر نشر یک دو نحاس اضافه کرده بگذارند عمل برنج دمشقی و او را آدمی نیز گویند رنگین تر از اقسام برنجها و شبیه بذهب میباشد مس اصفر بسیار رقیق کرده بقدر درهمی ریزه کنند و ربع آدروی تو تیا را نرم ساییده با شیره موز سرشته قرصی ساخته بر روی سفال آب ندیده گذاشته آتش در زیر آن کنند تا سوخته و سیاه و صلب گردد پس بار دیگر

ساییده با ثلث او زاج مسحوق آمیخته ریزه های مس را با آن تحلیف نموده با تش بسیار زنند و بگذارند عمل تذهیب که مطلا عبارت از آنست صفایح رقیق ذهب را بقراض ریزه ریزه کرده با ۳ مثل آن زیبق ملغمه کنند پس مس و نقره و برنج را تمیز ساییده مالیده چرک و درن زایل نموده و بر روی آتش نرمی گرم کرده ملغمه را با آن بمالند و بر روی آتش اندک زمانی بگذارند تا رفع سیماب شود در نگی ذهب ظاهر گردد و اگر قبل از تطلیه بخور روی تو تیا را با زاج چرخ و نمک سائیده ملغمه کنند و بر سطح اشیاء مذکوره مالیده با آتش رفع سیماب نمایند این بیان تطلیه ذهب است پس اگر بعد از تطلیه ملغمه ذهب کنند بسیار رنگین شود و چون بخور و نقره فاطر و خالص آنرا در ۳ جزو عبد بمالند حل شود و بدستور مطلا مفضض کنند عمل زدن نان که محتاج بالات نباشد و باید سطح آهن و امثال آنرا صیقلی کرده باین قسم که مذکور میشود بقلم نقاشی هر نقشی که خواهند بکنند و بعد از خشک شدن آن را در آتش بتابند تا اجزا در آن نفوذ کند پس جلا دهند و از اسرار مجربات است ورق طلا و نقره زرگران را سحیده با لتویه سحق بلیغ نموده با آب صمغ عربی بقدریکه بتوان استعمال نمود سرشته بکار برند عمل نقاشی طلق محلول را با نمک شش غذ ساییده بعسل کرر رفع نمک نمایند و با آب صمغ عربی حل نموده نقاشی آن کنند در نمود بهتر از ورق نقره محلول است و چون زعفران اضافه نمایند نایب مناب بهترین ورق طلا است و با زنگار زمردی و با صفر فستقی میشود عمل مداد کتابت چون بیخ وسمه را آنچه با صمغ عربی استعمال کنند قائم مقام مداد است مثل شنجرف که در کتابت و نقشها بهتر از شنجرف است اشنان سبز را یکشبانه روز در آب بخیسانند پس لک اضافه نموده با تش نرم بجوشانند تا دو دو صاف و جدا شود و آب اشنان سرخی و درخشندگی بهم رساند پس صاف لطیف او را با صمغ عربی جمع نموده استعمال کنند تدابیر که مانع آهن را از زنگ گیری باید آهنی را در روغن کنجد طفا نمایند و باز دیگر نفته طفاء او باید حفظ آلات آهنی که هرگز زنگ نگیرد باید قلیل اچرب کرده گذاشته تا زنگ بهم رساند و از آن روغن و چربی زنگ گرفته بالات حدیده هرگاه بمالند دیگر زنگ نمیگیرد خاتمه در خطوط مرموزه و اقسام مشهوره آن قلم هندسی نفع بکرم جلش دمت هنت دخ رغد خفض طظط

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹

قلم هندسی که رموز آحاد بخط میرسد و عشرات متصل بخط میشود و مآت از خط یکرزد و الوف بعد از کشش از خط ذیلی میبدارند آحاد ۱۲۳۴۵۶۷۸۹ عشرات ۱۲۳۴۵۶۷۸۹ مآت ۱۲۳۴۵۶۷۸۹ الوف ۱۲۳۴۵۶۷۸۹ قلم برنادیخ قسم است و اختلاف حروف در تخت هر یک نوشته میشود ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] قلم یونانی دو قسم است ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی قسم اول

[illegible] قسم ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی قسم دویم [illegible]

عبرانی شش قسم است باین ترتیب ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی قسم عبرانی قدیم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] قلم سریانی

ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی ثانی از عبرانی دو قسم است [illegible]

[illegible] نیز یافت شده ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق

ک ل م ن و ه لا ی قلم [illegible] الاحجار

ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ل م ن و ه لا ی [illegible]

[illegible] قسمی دیگر از قلم احجار بترتیب حروف تهجی [illegible] قلمی دیگر از احجار که ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی مونس فؤاد قمری است [illegible] قلم غانادریطی ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی اصحاب آلشبیا [illegible] قلم فرنجی ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن س ع ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ قلم بترتیب ابجد [illegible] ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی [illegible] قلم هیکو ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی این است [illegible] قسم دیگر ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن س ع ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ قلم دیگر بحروف ابجد [illegible] بحساب تهجی است ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی [illegible] قلم ترجمی ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی قلم قلفطیر بلیناس [illegible] جهة حل عقود مجرب است بترتیب حروف تهجی ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی [illegible] ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی قلم قلفطیر صغیر [illegible] جهة صفورا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی [illegible] قلم کاهی ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن س ع ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ بترتیب ابجد [illegible] قلم صینی ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن س ع ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ بترتیب ابجد [illegible] قلم ملکه جابر بن کنا که آخر نوشته بترتیب حروف تهجی ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی [illegible] قلم معروف بجیمی بترتیب حروف تهجی ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی [illegible] قلم ارمانو ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی بترتیب حروف [illegible] قلم رومی مقطع ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی بترتیب حروف [illegible] قلم تخلیل معقد بترتیب [illegible] قلم رومی بترتیب ابجد [illegible] قلم شجر مفقود بدون ترتیب حروف

[illegible] قلم سیمیای کبیر بترتیب حروف [illegible] قلم سیمیای صغیر بترتیب حروف [illegible] قلم المعقول بترتیب حروف [illegible] قلم العیای بترتیب ابجد [illegible] قلم رواد بترتیب حروف اکثر با خط نوشته میشود [illegible] قلم اهلیلی بترتیب ابجد [illegible] قلم جعفر بترتیب حروف [illegible] قلم الاسرار بترتیب حروف [illegible] و فی نسخة کذا [illegible] قلم حمیری بترتیب حروف [illegible] قلم شجر که سروک نامند بحساب ابجد آنچه مطرح است و خط اربعین بعدد هر کلمه ابجد بیک شند و آنچه مطلوب است خطوط هان بسیار داران [illegible] قلم دیگر از سروک غفغم قبیله رسواح طلوکه صدقت معجمات که بجای کلمات ابجد کلمات را جات کنند

بسم الله الرحمن الرحیم　قسم ثانی

از دستورات از جامع موسوم بتحفة المؤمنین که آن مشتمل است بر تشخیصات و دستورات در بیان اعمالیکه متعلق است با دویه مرکبه و ذکر بهتر یک از مرکبات چون هر علت و مرضی را بدوا مفرد مداوا میتوان نمود بنابراین بتوفیق هر یک باید ترکیب از مفردات کرده و هر چند از ترکیب بسیط الاجزا مقصود حاصل شود بهتر از کثیر الاجزا است و بسبب کثرت اجزا بسیار میباشد مثل ادخال جزئیکه به رفع دوا مقصود باشد با صلح کرده و یا معاون شود یا تقویت نفوذ او منظور باشد و مثال آن از احتیاج الیه از رفع کراهت طبع و حفظ قوت کیفیت خلاف کیفیت استعمال او و باید در مرکبات اجزائیکه اصل و عمده باشد و از کبار ادویه باشد حذف نکنند مثل قرص افعی که از تریاق کبیر و هر چه نفع آن باشد داخل نمایند مثل بلادر که منفعت قرص افعی و اکثر ادویه تریاق است و هر چه از ادویه که اثر هر یک ضد دیگری باشد در قدر شربت مساوی نکنند که فعل یکدیگر مانع شوند مثل تساوی اجزاء مسهل با اجزاء قابض و باید طبیعت علل طبیعت اعضاء معلول و طبیعت ادویه و خصوصیت آن بهر عضوی و فصلی و مکانی و عادتی و سنی منظور باشد و چون بعضی از ادویه شدید القوه اند مثل افیون و فرفیون و بعضی ضد فعل دوا شدید القوه و بعضی کثیر المنفعت و با منفعت خاصه مانند غاریقون و بعضی قلیل المنفعت که زیاده از یک منفعت نداشته باشد و بعضی شریف الفعل و بعضی خسیس و بعضی شریک النفع اند با دیگری و بعضی دارای منافع متفرد و بعضی مضعف قوه ادویه نافعه اند پس در ترکیب شرط است که از کثیر المنفعت و شریف و از ضعیف القوه و کثیر المنفعت قدر زیاده داخل کنند و از قوی القوه و قلیل المنفعت کمتر و از آنچه دارای نفع متفرد بود و از هر چه شریف الفعل قلیل المنفعت باشد بقدر مقصود کنند و از آنچه قوه دواء نافع را ضعیف کند بقدر ضرورت و از دواء قوی کثیر المنفعت و از ضعیف قلیل المنفعت قدر متوسط کنند و بدستور مذکور مراعات عضو علیل قلت و کثرت مقدار ادویه مختلف میشود چه هر گاه عضو بعید باشد از دواء کثیر المنفعت شریف ضعیف القوه قدر را زیاده باید کرد و هر گاه عضو قریب باشد مثل معده و مری بقدر اعتدال کنند و اگر با کثرت منافع قوی القوه باشد از مقدار معتدل نیز کمتر باید کرد اما طریق دانش مزاج مرکبات آنستکه اجزاء حاره و بارده و رطبه و یابسه هر یک از مفردات آن ترکیب را از قرار قدر شربت آن حساب نمایند و اقل را از اکثر وضع نمایند باقی را بر سمی عدد ادویه عبارت هر کیفیت قسمت کنند و خارج قسمت را مزاج مرکب دانند مثل مزاج مرکبی از زنجبیل که در دوم گرم و خشک است و کندر که در سیم گرم و خشک و بنفشه که در دوم سرد و تر است هر گاه از زنجبیل دو شربت باشد و از کندر و بنفشه یکشربت اجزاء حاره این مرکب یازده و بارده شش

وبابسه مثل حاره ورطبه باشند بارده خواهد بود بدینصورت حاره بارده رطبه یابسه زنجبیل کندر بنفشه اجزاء حاره یابسه
اجزاء حاره یابسه اجزاء حاره یابسه بارده رطبه بارده رطبه پس چون اول که اجزاء بارده رطبه است ازانکه حاره و یابسه کم شود
پنج جزو از حاره و پنج جزو از یابسه باقی بماند و چون مجموع الستی عدد دارد و به حسب عدد ضربات چهار است قسمت کنند حاره ثلث و ربع
پس مزاج مرکب مذکور در اوایل درجهٔ دوم گرم و خشک خواهد بود و علی هذا القیاس اما طریق دانستن قدر شربت مرکبات است که بعد از تحقیق وزن
وعدد شربات مفردات ده جزو چون واحد را نسبت بده که عدد شربات نسبت عشر است پس از نسبی که وزن مرکبت عشر اخذ نمودیم
که او ۳ اند هست و اگر فرضا عدد شربات سی باشد و وزن مرکب ده شربت از مرکب ثلث ۳ خواهد بود زیراکه نسبت ثلث بده چون
نسبت واحد است بعدد شربات که سی باشد و مرکبات منقسم است بر بیست و چهار باب باب اول در ذکر معاجین کبار و صغار و تریاقات
واباریجات و سفوفات و جوارشات باب دویم در حبوب باب سیم در اقراص باب چهارم در سفوفات باب پنجم در اشربه باب ششم
در مربیات و بعضی از حلویات باب هفتم در لعوقات باب هشتم در مطبوخات و نقوعات و ماء الاصول و منقیات و مسکنات باب نهم
در سنونات و مضمضه و غرغره باب دهم در اکحال و شیافات و ادویهٔ عین باب یازدهم در ادهان و آنچه بان متعلق است باب دوازدهم در مرهمها
و ذرورات و ما یتعلق بها باب سیزدهم در ضمادات و کمادات و نطولات و قطورات باب چهاردهم در سعوطات و نشوقات و عطوسات و شمومات
و لخالخ باب پانزدهم در حقنها و فتایل مسهله و فرزجات و حمولات باب شانزدهم در خضابات و آنچه موی را دراز کند و برویاند و نرم کند و آنچه
بان متعلق باشد باب هفدهم در غسولات و منقیات بشره و محمرات و مسمنات بدن و مهزلات باب هجدهم در ادویهٔ کلف و بهق
و برص و وشم و نمش و برش و ثیلان و قلع آثار جلد باب نوزدهم در مضیقات و مطیبات فرج و ملذذات جماع و آنچه مخصوص است بزنان
و سوماتت قضیب باب بیستم در ذکر خواص غریبه و آثار عجیبه بعضی از ادویه که از اسرار حکماء و اطباء ما تقدم است باب بیست و یکم در ذکر
بعضی از ادویه معمول حکماء هند که بلغت ایشان رساین نامند و آنچه بدان مناسبت باب بیست و دوم در ذکر بعضی از ادویه که مخصوص معالجه
چارپایانست از کتب بیطره نقل شده باب بیست سیم در قلع آثار و رنگهای لباس و رفع جرب و مثال آن و آنچه بدان متعلق است باب
بیست چهارم در دستور العلاجه طبور که بزوره نامند باب اول از قسم ثانی دستورات در معاجین و آن مشتمل بر پنج فصل فصل اول
در تریاقات دویم در ایارجات سیم در جوارشات چهارم در معاجین کبار و صغار و باهیه و مسهله پنجم در مفرحات فصل اول
در تریاقات تریاق کبیر و آنرا تریاق فاروق و تریاق اکبر و تریاق ماذی نامند و آنرا اندروماخس قدیم تالیف نموده و بعد از هزار و صد و پنجاه سال اندروماخس ثانی تخمیس آن نموده و اجزاء او بهفتاد رسیده بغیر اقراص و جاسیوس ده جزو را کم نموده و آن حب الغار و شیح جبلی و مصطکی و تفرو عود بلسان
دعو و هندی و نبق و افتیمون و سورنجان و بیخ کبر است شیخ الرئیس تجویز نموده خصوصا داخل کردن حب الغار و شصت جزو دیگر مع حب الغار
و اقراص و وزن آنکه صحیح ترین نسخهاست مذکور میشود و متاخرین این هفت جزو را که عود هندی و نبق و سورنجان و بیخ کبر و مصطکی و مقر
زرد و اقسام داخل کرده اند و هر یک تصرفی نموده در اوزان و بعضی تغییر داده اند و مرحوم مغفور حکیم محمد باقر طاب ثراه بنفشه و حاشا اضافه
شصت و سه جزو و بجای شراب عرق مخلفه و بجای عسل حاشا نموده و تغییر اوزان و تبدیل بعضی بعضی کرده از نسخهٔ آن مبرور مغفور ظاهر میشود
و تریاق اکبر تا سی سال قوی الحرارت مثل سن جوانی و تا شصت سال مثل سن کهولت و بعد از آن مثل سن پیری و اثر او مثل سایر معاجین و
و قبل از شانزده ماه نباید استعمال نمود و اگر بعد از هفت سال که حکم سن طفال دارد استعمال کنند بهتر است و باید جنب و حایض مس ظرف
او نکند و آن منفتح سدد و مدر بول و حیض و شیر و عرق و فادزهر جمیع سموم و مقوی جمیع اعضا و مانع عفونت اخلاط و رافع آن و مفرح و منوم
و منقی و جاذب و محلل و مخرج جنین است و طریق ساختن و امتحان و استعمال و قدر شربتش بجهه اختصار مذکور میشود و صفت آن قرص اسقیل چهل
و هشت مثقال قرص افعی قرص اندروخون فلفل سودا فیون از هر یک بیست چهار مثقال دارچینی ورد احمر تخم شلغم بری سقوردیون اصل السوس
اسمانجونی غاریقون ربسوس و هن بلسان از هر یک دوازده مثقال زعفران زنجبیل راوند بنطافلن فودنج فراسیون اسطوخودوس قسط
فلفل ابیض دارفلفل سنبل سنگطر اشبع کندر و فقاح اذخر فطراسالیون حمع البطم سلیخه سیاه حب الغار سنبل الطیب جعده از هر یک عسل لبنی بزر کرفس
سیاسالیوس حرف نانخواه کمادریوس کمافیطوس عصاره هیوفسطیداس سنبل رومی زاج هندی خبطیانا مازریون طین مختوم قلقدیس محرق حماماوج

حب بلسان هیوفاریقون صمغ عربی قردمانا انیسون موفوا فافیا سکبینج هر یک ۹ مثقال دو قوفه قفر الیهود جاوشیر فطوربون دقیق زراوند
طویل جنند بیدستر از هر یک دو مثقال و اوزان نه دوای دیگر که شیخ اندروماخس ثانی موجب که مذکور شد و عدد اجزاء بغیر اقراص هفتاد
میشود اما طریق ساختن آنستکه هر چه چوب و بیخ و برگ و شکوفه و تخم و قرص باشد علیحده بکوبند که غبار او بیرون نرود از پرویزن بسیار باریک
مثل غبار بیرون کنند و بعد از آن هر کیا و صمغ دارد نه و هر چه صموغ و رطوبات و عصارات است بکوب کرده شبانه روز در شراب کهنه ریحانی
عسل یا عسل خیسانند تا خوب حل شود و هر چه مایعات مثل عسل و شراب و دهن بلسان باید وقت ساختن هر یک بر روی آتش نرم بعد از قوام عسل
مخلوط کنند و هر چه از عصاره تازه باشد و محتاج بخیسانیدن نباشد در وقت ترکیب داخل کنند و باید هر یک از ادویه تازه مکان مخصوص بان
باشد و در وزن ادویه عسل بقوام آورده کف گرفته با دو وزن ادویه ثلث یا شراب کهنه یا مطبوخ عنبی ریحانی اضافه نموده مخلوط کنند و او
ادویه را در مقابل آفتاب گرم عسل بزنند و بعد از آن محلول الکیمیه معجون ساز بروغن بلسان چرب کنند و هر روز بر روی خاکستر گرم گذاشته
تا دو بیت بار بر هم زده بگذارند و روی آنرا با پارچه نازک بپوشانند تا چهل روز بعضی گویند بعد از چهل روز باید بر هم زد تا دو ماه پس در ظرف طلا
یا نقره یا چینی یا فلفی کنند بحدیکه محل نفس بخار باشد و بعد از هر یکماه سر ظرف را بردارند و یکروز بگذارند تا ترویح او شود و روز دیگر بار مستحکم کنند
اما امتحان او چنانستکه تشخیص دوا مسهل مثل محموده را در مسین جو آن از تریاق بقدر باقلائی بدهند اگر در حال منع عمل مسهل نماید خوب است
و بدستور حیوانی یا بس المزاج از تریاق بدهند و بعد از آن افعی آنرا بگزد و دوا و اثر نکند و بدستور خروس یا حیوان دیگر را دوای قتال را دهند بعد
آن تریاق بدهند اگر حیوان نمیرد و بدستور باز از خون منجمد نمایند و بدستور چون بدهن مار کنند مار اکشد اما طریق استعمال و قدر شربتش تا سی سال آنرا
در مداوای سموم از هر یک بند قه تا یکمثقال باید داد و از سی سال تا شصت ساله را از یکمثقال تا ۲ مثقال استعمال نمود بحسب قوت و ضعف سموم
و مار انکه از سی سال گذشته باشد در امراض نباید استعمال نمود و اگر کنند بقدر اقل شربت جایز است جهه جذام و برص و خلاط عقل و فالج و لقوه و
تشنج و اختلاج و صرع و رفع هم و غم بعد از تنقیه با ماء الاصول بقدر بندقه تا نیم مثقال و جهه و رم و زباد عوط نمایند و فا کنند و جهه اختناق
رحم و اخراج جنین مرده بجا فلا با مطبوخ سداب و مشکطرامشیع و مثال آن و جلاب و جهه گزیدن افعی زیکمثقال بقدر دو کاز آن با فاسر سرطان
نهری و جهه گزیدن عقرب نیم درهم با شراب ریحانی و جهه گزیدن زنبور نیم مثقال با سرکه و ضماد نیز با سرکه کنند و جهه سرفه و درد سینه و هو گرم
با عسل و جهه نفخ معده و امعاء تا دو دانگ با آب زیره و جهه وجع کلیه بقدر بندقه با شراب ممزوج و جهه زردی بدن تا سه روز دو دانگ تا نیم
مثقال با آب گرم و جهه مثانه با قدری سمن ازرق و جهه قولنج با مطبوخ بادیانه و کرفس و رومی و مخروعه و اصل سوس و عناب و سپستان بقدر بندقه و جهه
استسقا و امراض جگر با ادویهٔ مخصوصهٔ آن بقدر یکدانگ تا دو دانگ و از کهنه تا یکمثقال و جهه نفث الدم تا چهار دانگ با روغن گاو و آب جهه
قرحه امعاء و اسهال نیم مثقال با آب سماق و آب به و جهه سنگ مثانه و گرده تا چهار دانگ با طبیخ کرفس و جهه اورام بلغمی و عسر البول
تا نیم مثقال با سکنجبین عنصلی و جهه بخور رنگ خار بقدر یکجا فلا با طبیخ افسنتین و جهه سپرز بکجا فلا با سکنجبین و جهه گرم معده تا نیم مثقال با عسل و جهه
هر یک از امراض بارده عموما با ادویهٔ مخصوصهٔ آن استعمال نمایند مترودیطوس اندروماخس گوید که مولف آن مترودیطوس است جهه پادشاه روسیه کرده
مسمی باین اسم بوده ترکیب نموده و در تریاق اکبر بسیار مقدم تر است و در دفع سموم نایب مناب تریاق فاروق است و در رفع علل بعضی بهتر از تریاق
فاروق دانسته اند و در جمیع خواص مذکوره در تریاق مثل او است زنجبیل بسته دارم صمغ و آنچه در منافع او باشد و تخمیر باید آنقدر است و بجز امرات او
نیست و قوت او تا دوازده سال باقیست و طریق ساختن و استعمال و قدر شربت آن مثل تریاق اکبر است صفت آن که موافق نسخهٔ قدما است
و حفظ بهتر از سایر نسخها است نقل نموده و آنرا غریبه اند و شاهد نموده مرحاف و زعفران غاریقون زنجبیل دارچینی علک البطم کثیرا از هر یک دو مثقال
سنبل الطیب کندر زرنباد سفید عود بلسان اسطوخودوس اذخر قسط شیرین سیاسالیوس کما فیطوس قردمانا فودنج دار فلفل عصاره لحیة التیس جند و جاوشیر
سادج مبعه سایله هر یک هشت مثقال سلیخه فلفل سیاه و سفید فوو ینجان جعده ترنجی هو فوا الکلیل الملک خبطیانا روغن بلسان حب بلسان
فرص قرص فرفیون مقل اندق از هر یک هفت مثقال تخم سداب شش مثقال اشق نار دین مصطکی صمغ عربی فطراسالیون فردمانا افیون رازیانه کرنج
بلنفشه مشکطرامشیع از هر یک پنج مثقال اقاقیا ناف سقنقور هو فاریقون از هر یک چهار مثقال و نیم انیسون وج فوسکبینج ۲ درم از هر یک
۳ مثقال صموغ را در شراب یا سرکه در ثلث خیسانیده و با ۳ وزن ادویه عسل بسرشند و قدر شربت آن بقدر باشد که صموغ را بپوشاند و بدل سقنقور

ماهی روبیان بوزن آن باسکه صید کنند حقیر قرص افعی را بهتر میداند و بدستور پیرمایه شیر را و بعد از تنقیه استعمال روغن بلسان و روغن ترب کرده
و بغایت مؤثر یافته است نسخهٔ دیگر که معمول حکیم فاضل مسعود عماد الدین محمود است و با نسخهٔ کامل الصناعه اختلاف سهلی دارد مر صافی
کثیرا زعفران زنجبیل دارچینی از هر یک ده درم سنبل الطیب کندر خردل ابیض اذخر عود بلسان صمغ البطم قسط تلخ اسطوخودوس سیالیوس
دار فلفل حب عصاره هوفسطیداس که لحیة التیس است سعد بابونه جاوشیر سادج هندی از هر یک هشت درم سلیخه ناردین فلفل سیاه و سفید
اکلیل الملک جعده فوتنج بری و تخم جرجیر بری روغن بلسان فرفیون مقل از هر یک شش درم اشق تخم کرفس حب صنوبر مصطکی فطراسالیون افیون
رازیانه کلمرح خبطیانا شکر اشیع بیخ سه درم صفت تریاق افاعی که رفع سمیت هوام بکند و اطبای سابق اجماع نموده اند که هر که در وبا یا در تعفن
اوقات بقدر نیم مثقال با گلاب و یا شراب و قائم مقام آن تناول نمایند بیشک رفع اذیت میکند و بغایت مجرب دانسته اند و از جالینوس منقول
در سال وبائی بعضی هر که استعمال نمود سالم ماند صبر زرد دو جزو مر صافی زعفران از هر یک جزو تریاق اربعه اول ترکیبی است که در تریاقات شده
در سیم گرم و در دویم خشک محلل ریاح غلیظه و مصلح جگر و سپرز و مفتح سده و مدر فضلات و آنچه از جهت برودت محتبس شده باشد و تریاق سم مار و
عقرب و سورش صداع در معده و مصلحش شیره خرفه و قدر شربتش تا یک مثقال و قوتش تا دو سال باقیست و بدلش نصف وزنش شرودیطوس صفت آن
حب خبطیانا حب الغار مر صافی زراوند طویل با سه عسل ۳ وزن ادویه تریاق معروف بکشف الهموم منقول از تذکره معتدل مایل بحرارت و
قوتش تا پنج سال باقیست و شربتش از یک مثقال تا ۳ مثقال منقی دماغ و پادزهر سموم و مقوی باه و جهت جنون و صرع و مالیخولیا با آب مرزنجوش
استعمال نمایند و جهت لقوه و فالج و امراض بارده دماغی و عسر بول و سنگ مثانه با آب کرفس و با آب ترب و جهت ضیق النفس و سرفه و نفث الدم
و خفقان و ضعف معده که از حرارت باشد با آب کاسنی و اگر از برودت باشد با گلاب و جهت استسقا و سپرز و یرقان و قولنج با آب انیسون
و جهت بواسیر و امراض مقعده با آب عنب الثعلب و جهت مفاصل و نقرس با آب بیخ کبر و رازیانه و جهت سموم و جذام با شیر تازه دوشیده و جهت برص و بهق با ماء العسل
نوشند و طلا او در امراض مذکوره و جهت اورام نافعست صفت آن پوست ترنج و تخم آن و برگ او از هر یک ده مثقال حب الغار خبطیانا
سنبل الطیب مر صافی از هر یک هفت مثقال زرنباد درونج اطریلال بهمنین انیسون از هر یک ۳ مثقال مرد کهربا از هر یک ۲ مثقال عود
اسنه هفت مثقال پادزهر معدنی سبز ده دانگ مروارید چهار مثقال عود را در بیست و شش مثقال گلاب بپزند و پادزهر را در سرکه حل کنند و
هفت روز بگذارند و مروارید را در شیشه کرده آب ترنج بدو بریزند و سر او را محکم کرده در حمام بگذارند تا حل شود و بعد از حل شدن با عود و فادزهر
محلول مخلوط سازند ۳ وزن ادویه عسل بقوام آورده را با آتش نرمی بگذارند و محلول را کم کم در او ریخته بر هم زنند و بعد از آن ادویه را اضافه
کرده بعد از شش ماه استعمال نمایند و آتش او باید بقدری باشد که بجوش نیاید و اگر فادزهر معدنی بهم نرسد فادزهر حیوانی بدل او سیزده قیراط کنند
تریاق ابو ماهر در معاجین مذکور است **فصل دویم** در ایارجات ایارج لوغاذیا از تالیف فیلغریوس است و بلغت یونانی بمعنی دوای
الهی مراد از دو مسهل است که مشیت آن تیم عوض او در عروق شود و تنقیه خلط نماید و متقدمین شرط دانسته اند که آتش باو نرسد و با عسل شهد
سرشته شود و قوتش تا چهار سال باقیست و گویند تا سی سال و قدر شربتش از نیم مثقال تا چهار مثقال با ایکه رواد بسفایج و زوفا و افتیمون و هلیله
کابلی و گل گاوزبان و اسطوخودوس از هر یک بقدر حاجت جوشانیده و یا بحد نیم ملح نفطی استعمال نمایند گرم و خشک و جهت جذام و برص و بهق و صرع
و جنون و داء الثعلب و داء الحیه و عسر نفس و احتباس حیض و داء الفیل و درد معده و جگر و گرده و مفاصل و عرق النسا و نقرس و فالج و تشنج و رعشه و لقوه و وجع
کلیه و درد مثانه و قروح او و ثقل سامعه و درد سر مزمن نافع و مسهل خلط محترق و لزج و مواد بلغمی و سودای و سفیدات و آنچه مسهل در تحت هر یک نوشته
شده است موافق نسخهٔ کامل و بهترین نسخه‌هاست و حب الغار ندارد صفت آن شحم حنظل و غاریقون اشق خربق سیاه سقمونیا سوفاریقون
از هر یک ده مثقال افتیمون بسفایج سنبل صبر کمادریوس فراسیون سلیخه از هر یک شش مثقال دار فلفل فلفل سیاه و سفید دارچینی زعفران جاوشیر
سکبینج جند فطراسالیون زراوند طویل از هر یک چهار مثقال با عسل سرشته بعد از شش ماه استعمال نمایند و در بعضی نسخه عصاره افسنتین حب الغار از
هر یک دو مثقال فوتنج بری فرفیون مازریون اشق مقوی حبه مر صافی سنبل هندی خبطیانا اسطوخودوس تخم کرفس از هر یک دو مثقال و نیم اضافه
نموده اند ایارج شاذریطوس الاکبر قبل از زمان جالینوس تالیف یافته مسمی باین اسم بادشاه بنصر و قویتر از سایر ایارجات و اعدل از ایارج لوغاذیا
و قدر شربتش تا چهار مثقال با مطبوخ غاریقون و سایر ادویه مناسبه هر علتی و او مسهل و نافع است از برای سوء المزاج بارده و اوجاع کبد و معده و طحال

دکرده و مثانه و احتباس حیض و قولنج و اورام غلیظه و رفع فضول غلیظه از معده و مثانه و ظلمت بصر و عسر نفس و جهت تنقیه بدون از ...
تیمن و تقویت و تبدیل آن نموده و جهت تحلیل ریاح و جگر و سپرز و سینه و پهلو و استسقا که از ضعف
جگر رجوع کرده و جمیع انواع درد سر و جذام و برص و خناق بلغمی و رعشه و لقوه و فالج و تقویت ... غایت نفع ...
سرخه و بلغم ... فاسد کذرنده اخلاط غلیظه از رگهای ... از نقصان خون باشد و احتباس خون ...
بهم رسد و جهت ... و تقویت بدن ... و مرکب از ادویه ... بقدر ... صرع و لقوه ... معتدل
است و آنچه موافق نسخهٔ کامل ... است ... بر نوشته با اضافه مر صافی ... صبر ... غاریقون ... دو مثقال ... دارچینی و مصطکی
دهن بلسان ۳ مثقال فرفیون دار فلفل ... خبطیانا ... دو مثقال قسط ... یک چهار مثقال ... سلیخه
عود بلسان حب بلسان ... مثقال ... سنبل الطیب ... عسل ... سرشته بعد از شش ماه استعمال نمایند
و در ... این ... واقع شده ... یونانی ... است ... واقع است و در امراض سر و دماغ
... دماغیه است ... و قدر شربتش ... مثقال و قوتش تا ... سال
... کلمرح مصطکی سنبل الطیب عود بلسان حب بلسان ... دارچینی سلیخه ... از هر یک ... صبر زرد ... مجموع کوفته بیخته
اگر ... استعمال کنند با عسل شهد سرشته ... و اگر ... استعمال کنند ایارج جالینوس ... ایارج لوغاذیا
است ... و قولنج ... و تقطیر البول ... و قدر شربت ... استعمال ... ایارج لوغاذیا است
... کامل شحم حنظل غاریقون ... اشق سقمونیا ... غاریقون فرفیون از هر یک ... دو مثقال بسفایج افتیمون ...
کمادریوس سلیخه فراسیون از هر یک ... مثقال مر صافی سکبینج زراوند طویل فلفل ... دار فلفل دارچینی جاوشیر جند ... فطراسالیون
از هر یک چهار مثقال و در بعضی نسخ زعفران و صبر ... مثقال اضافه نموده اند ... با عسل سرشته ... ایارج ... از ...
جهت امراض ... و ... ریاح ... مفاصل ... و فروح ...
... با مطبوخ ... مخلوط سازند ... قیراط ... با آب کرفس ...
با مطبوخ افتیمون ... و قدر شربت و مدت مزاج بدستور ایارج سابق است ص شحم حنظل ۲۲ درم فراسیون اسطوخودوس
خربق اسود کمادریوس سقمونیا فلفل ابیض دار فلفل از هر یک دو اوقیه ... چهار اوقیه ... فرفیون صبر ... خبطیانا
فطراسالیون اشق جاوشیر از هر یک اوقیه جعده دارچینی سکبینج مر صافی سنبل اذخر ... زراوند مدحرج ... دو درهم با عسل سرشته بقدر
حاجت استعمال نمایند ایارج روفس موافق نسخهٔ کامل الصناعت بسرخی قیده شده جهت رفع سودا و بلغم و داء الثعلب و امراض بارده دماغی و عصبانی
با مطبوخی که در ایارج لوغاذیا مذکور است با ملح نفطی استعمال نمایند ... شراب ... و قدر شربت و مدت مزاج بدستور سابق است
ص شحم حنظل بیست درم صبر ... غاریقون ده درم کمادریوس بیست سکبینج جاوشیر ... فطراسالیون ... ابیض ...
مثقال سنبل سلیخه دارچینی زعفران زنجبیل مر صافی جعده ... درم و در بعضی نسخ ... فراسیون غاریقون ...
مثقال زیاد نموده اند بقدر حاجت با عسل سرشته استعمال نمایند ایارج بقراط و ایارج ... جهت رطوبت معده ...
فاسد متولد شده باشد و جهت ... سایر علل سوداوی و بلغمی نافع و قدر شربت و مدت مزاج بدستور ایارج سابق است ص آن
خبطیانا سنبل زراوند مدحرج سلیخه دارچینی از هر یک نیم مثقال فطراسالیون کمادریوس اسطوخودوس ...
زعفران از هر یک ... درم و نیم صبر ... درم و نیم شحم حنظل شش درم با عسل بقدر حاجت سرشته ایارج ... جهت امراض باشد ...
... و تشنج ... اعضا ... پهلو و معده ... نفث الدم ... و قدر شربتش ... درم تا چهار درم
و در ... استعمال نمایند ... و جهت ... با آب عنب الثعلب ... معتدل بارد ... و جهت قروح ...
با سرکه ضماد نمایند و در امراض ... غرغره کنند و طریق شربت و مدت مزاج بدستور ایارجات سابق است ص دارچینی سلیخه سیاه ...

الذریره عید نهل سفاح اذخر قشور الطلع ۳ اوقیه و نصف کوبیده درد یک سفالین کرده با آب باران شش ذوق که هر روز سیفید بفالند
بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده نگاه دارند و صبر سقوطری یک رطل را با آب باران در آفتاب نهاده بشویند و چندان در آفتاب بمانند
که خشک شود و بعد از آن با آب ادویهٔ سابقه بدستور در آفتاب صبر را بسایند تا مجموع آبها را جذب کند و در سایه خشک شود پس باز دیگر او را با زعفران
و مر و کبر از هر یک ۳ اوقیه و در بعض نسخ بجو قیه سائیده در ظرف شیشه نگاه دارند و قدر شربت یک درهم است نسخهٔ دیگر ایارج اندروماخس که
ابن هبل در مختار ذکر کرده شحم حنظل بصل الفار مشوی غاریقون شمونیا خربق اسود اشق اسقوردیون ۴ درهم و نیم و در بعض نسخ دو درهم و نیم کمادریوس
افتیمون مقل صبر سقوطری ۳ درهم حاشا اسوفاریقون کاذج فرفیون جعده سلیخه فلفل اسود زعفران دارچینی دار فلفل سنبل جاوشیر سکبینج جندبیدستر
فطراسالیون زراوند طویل از هر یک چهار درم با عسل بسرشند و قدر شربت از یکمثقال تا چهار مثقال **فصل سیم** در جوارشات جوارش معرب
از گوارش فارسی است معنی گوارنده از اختراعات حکماء فرس است و عبارتست از ترکیبی که مقوی معده و محلل ریاح و مصلح اغذیه باشد و بعد از
سرشتن ادویه با شکر و امثال آن در صحنی پهن کرده پاره پاره کنند و مدتی جهة مزاج او منظور نیست و متأخرین بعضی از معاجین مسهله را در تحت
جوارشات ذکر کرده اند و ظاهر موافق قانون نباشد جوارش الملوک دوا حسنه است مذکور مشهور جوارش لولو مقوی اعضای رئیسه و معده و
مصلح حال جماعت و در حفظ جنین از سقاط بسیار مجربست لولو عاقرقرحا از هر یک یکدرم زنجبیل مصطکی از هر یک چهار درم زرنباد درونج
تخم کرفس شیطرج قاقله جوزبوا بسباسه قرنفل از هر یک دو درم همین فلفل دار فلفل از هر یک ۳ درم دارچینی پنجدرم شکر سلیمانی مثل همه ادویه
قدر شربت یکملعقه و در حفظ سقاط جنین مداومت شرط است جوارش عود جهة تقویت معده و تخفیف حوبات و خفقان و ضعف
جگر و هاضمه نافعست عود هندی سنبل الطیب سنبل رومی مصطکی قرنفل دانه هل جوزبوا از هر یک دو جزو هیلهٔ کابلی قرفه تخم کرفس انیسون زرنباد
پوست ترنج بادرنجبویه از هر یک یکجزو زعفران بسباسه زنجبیل از هر یک نیم جزو مسک بازا هر سی مثقال از ادویه نیم مثقال با یکوزن و نیم ادویه
با شکر بقوام آورده بسرشند شربتی تا دو درم جوارش زرعونی معتمد علیه تخم انیسون شقاقل تودری ناف سقنقور لسان العصافیر از هر یک یکمثقال زنجبیل تخم
شلغم تخم گزر تخم شبت تخم تره تیزک تخم جرجیر تخم پیاز تخم کندنا خولنجان جوز الطیب دار چینی دار فلفل بوزیدان از هر یک ۳ ل تخم انجره دو ل
با فانید بسرشند و شربت از یکمثقال تا دو مثقال و این زرعونی نزد بعضی بجوارش سقنقور روا کرناف سقنقور بهم نرسد بدل او دو وزن او خصیهٔ ثعلب
با قدری خردل کنند بسیار نافع است جهة تقویت معده و باه و عصاره نیه و گرده و کمر و الات بول جوارش التفاح جهة تقویت معده و احشاء و دماغ
و هاضمه مفیدست صفت آن یک رطل سیب شیرین را از پوست و تخم پاک کرده با شراب ریحانی بجوشانند تا مهرا شود و از پرویزن بیرون کنند
با نیم رطل شکر سفید و نیم رطل عسل بقوام آورند و فلفل و دار فلفل و قرنفل از هر یک ۲ مثقال زنجبیل چهار ل زعفران عود هندی پنجمثقال کوفته و بیخته بسرشند
جوارش جاوری جهة ریاح بواسیر و تقویت باه و هضم طعام بغایت نافعست و موافق مبرودین است زنجبیل ده استار دار فلفل ۱۳ استار شیطرج دو
استار شقاقل استار فانید چهار صد و پنجاه مثقال مغز گردکان سفید کرده کنجد از هر یک ده مثقال ده عدد بلادر را کوبیده در ۳ اوقیه روغن کنجد
خیسانیده دست مالیده صاف نموده دویه را بان چرب کرده و یکوزن و نیم فانید را بقوام آورده بسرشند جوارش شکر جهة تسخین معده و تقویت
هاضمه و دفع بلغم و رطوبات نافعست کبابه قاقلهٔ صغار و کبار دار چینی زنجبیل فلفل زعفران از هر یک یکمثقال عود فلفل از هر یک نیم مثقال با پنجاه
مثقال شکر سفید بقوام آورده بسرشند جوارش کافور جهة ضعف معده و هاضمه و بلغم غلیظ و خفقان نافعست زنجبیل فلفل دار فلفل دار چینی قرفه
سازج هندی جوزبوا صندل بند عود لسان اصل بسباسه قرنفل نارمشک طالیسفر سعد طباشیر عود هندی از هر یک ۳ و نیم کافور مشک از هر یک
یکمثقال و نیم نود مثقال قند را بقوام آورده بسرشند جوارش خوزی جهة اسهال مزمن و تقویت معده و جگر و دفع رطوبات معده و معا نافع
و مسهوا لفی و شحمه اطفال و ذلق الامعاء بغایت مفیدست از تراکیب محمد بن زکریاست دانه انگور که از سرکه استخراج کرده باشند و بو داده و مثل سرمه
صلایه کرده سی و پنجمثقال تخم سورد شصت مثقال خرنوب نبطی کلنار جوزبوا اجر مازج از هر یک ده مثقال کندر ناخواه سعد مصطکی سنبل الطیب از هر یک
پنج مثقال با شکر یا عسل بقوام آورده دو وزن ادویه بسرشند شربتی تا ۳ مثقال جوارش مفرح تالیف کننده جهة رفع حزن و تقویت بدن و معده
و نیکو کننده بدن و رخسار و بوی دهان و عرق بغایت مؤثرست گلسرخ شش مثقال سعد پنجمثقال قرنفل مصطکی سنبل هارون از هر یک ۳ مثقال
قرفه زرنب از هر یک دو مثقال بسباسه جوزبوا قاقلهٔ صغار و کبار هر یک یکمثقال بوزن ادویهٔ امله مقشر در ۳ رطل آب بجوشانند تا ثلث رسد

از پرویزن بیرون کرده با یک رطل شکر سفید بقوام آورده بسرشند این نسخه بعینه نسخه نوشته زردی هندیست مگر در وزن امله جوارش سفرجل
بدستور جوارش تفاح است و در تقویت معده ابلغ از آن و حریف فتن نه جوارش تفاح چند کور است بجای سیب شیرین باید کرد **فصل چهارم**
در معاجین کبار و صغار و باهیه و مسهله هر چه متضمن تعدیل و تلطیف و تقطیع و تفتیح و تسخین و جلا و حفظ صحت و تحلیل باشد از معاجین نامند
و هر چه از آنجمله مشتمل بر ادویهٔ قوی التر کیب و ذوی الخاصیت باشد و مدت بعید از مزاج بنفسها و را کبار نامند و عکس آنرا صغار و آنچه باعث
توران حرارت غریزی و قوی و ارواح باشد که باعث سرور دانا آنرا مفرح نامند و شرح ترکیب معاجین جمعی آنکه در تریاق مذکور شد که با
با عسل سرشته شود و در فصل زمستان عسل را ۳ وزن ادویه بلا تا بستان دو وزن ادویه فرموده اند و کمتر از دو وزن ادویه را جایز نداشته اند و بعضی
بوزن ادویه در بعضی تراکیب قائل شده اند و اکثر جهة فضول بر ۳ وزن قائلند خصوصا معاجین کبار را چه تخلخل عسل مانع تعفن و موجب امتزاج
و نفوذ قوت ادویه در اعضاء و قبول الطبیعت و حافظ قوت وی است و سبب آنکه کیفیت عسل را در مزاج تراکیب اعتبار نکرده اند ظاهر خست وزن
حقیر او است در مزاج مرکب اعتبار او است معجون سقراط جهة امراض بلغمی و سوداوی و از برای صداع و ضعف دماغ و کرده و جنون و ضعف بدن
و نسیان و وسواس و سل و سرفهٔ قدیم و دق و صرع و برص و بهق و درد معده و جگر و یرقان و سپرز و دمامیل و زحیر و قوت باه مفیدست صفت آن
خطیا نا فردماما نا ر مشک تخم بنجنکشت حب الغار زراوند طویل انیسون حسنه بیدستر حب بلسان هارون سلیخه از هر یک یکمثقال مرصاف
یکمثقال دو دانگ اکیر ترکی یکمثقال و ۴ دانگ درونج زرنباد تخم کرفس از هر یک یکمثقال ۴ دانگ زعفران دار چینی انگ مقل صبر سقوطری
تربد سفید عود جوزبوا قرنفل بوند قاقله هشنه بسباسه سنبل الطیب گلسرخ حب المحلب ملیلهٔ سیاه پوست ملیله امله مقشر از هر یک چهار ل
و کیدانک تخم جرجیر تخم پیاز تخم کندنا از هر یک یکمثقال و دو دانگ زرنب شیطرج پیاز عنصل مشوی افلنجه از هر یک ۲ ل نرم صلایه کرده بروغن
بادام چرب کرده با ۳ وزن عسل بسرشند و در جو شش ماه کذاشته بعد از آن استعمال نمایند شربتی از دو مثقال تا چهار ل معجون ارسطو جهة سنگ
و درد شکم و تبهای مختلفه و ربع و رفع قولنج و درد رحم مفیدست صفت فرفیون انیسون سلیخه زعفران حماما اقاقیا مر قسط امر سنبل صمغ عربی تخم حند
قوقی تخم انجره حب الخروع المقشر مقل ازرق لسان سماق بیدوق بیدانه کبریت اصفر میعهٔ یابسه فلفل ابیض از هر یک ۴ ل گلسرخ عاقرقرحا تخم
عرطنیثا تخم سداب تخم کرفس از هر یک ۴ ل بزرالبنج حب الاترج ناخواه تخم طرخشقوق ده ل تخم بادروج یکمثقال قرطم زنجبیل از هر یک ۲ ل
و بعضی از اطبا فلفل سیاه را درده ۲ ل و ۴ دانگ کنند ممنوع را در شراب ریحانی یا جمهوری یا ثلث یا نبیذ زبیب و عسل خیسانیده و با شراب
و غیره مذکورات را خمیر نرمی نموده ۳ روز بگذارند و روغن بلسان یک کف دست مخلوط نموده حرکت دهند تا خوب ممزوج شود پس بعد دو ۳ جوش
از آتش بردارند و در ظرف شیشه کرده بعد از شش ماه استعمال نمایند معجون کاکنج جهة درد گرده و مثانه و بول الدم مفید تخم رازیانه از هر یک
۸ ل تخم خیار مقشر ۳ م تخم شوکران تخم حماض بری افیون مغز صنوبر مقشر مقلو ۳ م زعفران بندق شوی مقشر بادام تلخ مقشر مقلو ۳ م حب
الکاکنج الجبلی ۲۵ عدد با ثلث قوام داروی بسرشند شربتی یکمثقال معجون الخقون جهة فساد مزاج و ضعف و برودت معده قسط تلخ
حماما سنبل الطیب سلیخه مصطکی ۱۲ م زراوند طویل فلفل سیاه تخم شبت تخم انجره تخم کرفس انیسون ناخواه زیره کرمانی دو قو فطراسالیون کاشم
اسارون فستین انجدان سیاه فودنج بری نعناع خشک ۵ م با ۳ وزن ادویه عسل بسرشند معجون فلادالملک جهة وجع مفاصل و نقرس و تسکین
دردانها و جهة منع حادث شدن درد مفاصل و نقرس و جهة سپرز و بادهای غلیظ و تبهای کهنه و درد قولنج و گشودن سده و کنده فتن سنگ گرده و
مثانه و جهة عسر النفس و سرفه و قروح امعاء و تاریکی چشم و درد گلو هر گاه در روز نوشند نافعست جهة حفظ صحت بدن و مانع است از حادث
شدن بسیاری از امراض تخم سداب بری فرفیون انیسون اسقولوقندریون کمافیطوس جاوشیر خبطیانا رومی اسطوخودوس قردمانا میعهٔ سایله
از هر یک ۵ ل قسط تلخ زعفران فلفل ابیض اذخر مرصاف سنبل الطیب فربیون قشور اصل اللفاح اشق فودنج دارچینی تخم رازیانه تخم جوز بری
گلسرخ ناردین اقلیطی که سنبل رومی است حب بلسان از هر یک ۳ ل دار چینی ل سلیخه ثان زده ل عصاره غافث کاشم بزر زخنه قوقی قنه صمغ اللوز
از هر یک ۳ ل افیون بزرالبنج الابیض از هر یک ۱ ل ادویه را کوفته و بیخته و انچه خیسانیدنیست در شراب ریحانی یا جمهوری یا نبیذ زبیب با عسل
خیسانیده با ۳ وزن ادویه عسل کف گرفته سرشته استعمال نمایند بعد از شش ماه و قدر شربت یکدرهم است با آب گرم جهة سنگ مثانه
و گرده و با آب کرفس و دار ازیانه جهة سده معده و کبد و دماء الاه ل جهة نقرس و درد مفاصل بقدر نخود هر روز قبل از طعام با آب گرم سنجر نا

معنی کثیر النجاح است جهت درد معده که از برودت باشد و سوء الهضم و درد قولنج و عسر بول و درد رحم بلغمی و بادهای غلیظ و از برای صحت بدن
از علل بسیار بعدیل است صفت حب بلیله بستر افیون دارچینی از هر یک یک مثقال ادویه را کوفته و بیخته با عسل کف گرفته سرشند و بعضی اطبا
با عسل یک بخ سکرجه مثلث داخل میکنند و قدر شربتش از یک دانگ تا دو دانگ بقدر حاجت استعمال نمایند بعد از ششماه
دواء الحبرتیت جهت تبهای بالرزه و تبهای بلغمی و سوداوی کهنه و سرفه کهنه که از ماده برودت و رطوبت باشد و درد مفاصل کهنه و نافع است جهت گزیدن مار و عقرب و ادرار
بول و ریختن سنگ گرده و مثانه و فعل او نزدیک بفعل تریاق است صفت فلفل ابیض عود زرنبنج فرد ماما لسان ذکر مرصاف از هر یک دو دانگ
درم افیون زعفران از هر یک ده درم و در بعض نسخ سلیخه و رفستا از هر یک ده درم کبریت اصفر خام دار فلفل قط زراوند طویل فقور اصل
اللفاح فرسون از هر یک ۲ درم ادویه را کوفته و بیخته و صمغ عربی را در شراب کهنه یا میویزج خیسانیده و با ۳ وزن ادویه عسل کف گرفته سرشند و در وقت
حاجت استعمال نمایند قدر شربت یک درم با آب نیمگرم و با آب کرفس و رازیانج در حمیات بلغمی و سوداوی و نسخه دیگر مسمی بتریاق الهند
که جعفر ترکیب نموده جهت تقویت جگر و حشا و تشنج و فالج و نسیان و لقوه و تقویت باه و دفع زهرها و حفظ حرارت غریزی و تحلیل ریاح و درد
و ضعف بدن بعدیل است و در اول نیم گرم و موافق سردین و قدر شربتش از نیم تا یک مثقال است قسط تلخ سنبل الطیب مصطکی سلیخه حب
الغار زنجبیل قرنفل بسباسه کثیرا مکه زراوند طویل فلفل سیاه بزر کرفس انیسون نانخواه زیره کرمانی فطراسالیون مامیران کبریت زرد نجد
بوره نعناع بزر بنجره کندر مکه چهار مثقال دو قو فقاح اذخر مرصاف افیون مکه ۲ ال عود هندی فلفل سفید مکه ه ال زعفران یک ونیم مثقال
دواء الملک الکبیر
افیون یک مثقال با دو وزن ادویه عسل کف گرفته سرشند و اگر بدل او گر دهد وار کنند اولی است دواء الملک الاکبر جهت ضعف
جگر و ابتدای استسقا و برودت معده و تفتیح سده و ادرار بول و ریختن سنگ مثانه و گرده و بهترین دواها است از برای جگر صفت کشک
منقی هشت اوقیه بادام تلخ مقشر دارچینی قرنفل از هر یک ۱۵ اوقیه کمافیطوس سوقوه بزر وفا دخنک از هر یک ۱۴ اوقیه درقو فطراسالیون
زیره کرمانی زنجبیل از هر یک ۱۸ اوقیه سنبل الطیب بکرطین بطیا رومی زراوند مدحرج از هر یک یک اوقیه صبر سقوطری ۱۴ اوقیه زعفران ۲
اوقیه هارون ۷ اوقیه قوه عیدان البلسان از هر یک پانزده اوقیه حب بان سلیخه مصطکی قصب الذریره مقل ازرق مکه ۱۷ اوقیه رب سوس نخل
ونیم دارچینی جعده اذخر از هر یک ده اوقیه سیالیوس ۲ اوقیه ونیم روغن بلسان ۳ اوقیه ادویه را کوفته و بیخته با روغن بلسان
دواء الملک الصغیر
چرب نموده با ۳ وزن ادویه عسل کف گرفته سرشند و در وقت حاجت بعد از ششماه استعمال نمایند دواء الملک الصغیر منافع این قریب
بمنافع اولست صفت آن ریوند چینی یک اوقیه ونیم لک مشقی قط المر فقاح اذخر حب الغار نرس جلنه فلفل سیاه از هر یک یک اوقیه
امروسیا
ادویه را کوفته و بیخته با ۳ وزن ادویه عسل کف گرفته سرشند و در وقت حاجت استعمال نمایند امروسیا بلغت یونانی بمعنی حابس
المواد است از تالیف بقراط جهت درد معده که از ماده بارده باشد و هضم طعام بکند و جهت تحلیل ریاح و درد جگر و سپرز و ضعف بدن صفت آن
دواء بهمنه
تخم جرجیر زیره کرمانی عیدان البلسان سلیخه فرد ماما فقاح اذخر تخم کرفس از هر یک یک درم دار فلفل قط تلخ فلفل ابیض از هر یک نیم درم
مرصاف ۳ درم حب الغار ده عدد وج زعفران از هر یک دو درم با عسل کف گرفته سرشند و قدر شربت بقدر بندقه با آب گرم و ماء
الاصول دواء السنجیه بکند ترتیب یافته که در تمام سال استعمال شود لهذا باین اسم مسمی گشته منقول از ذخیره و سایر کتب و از خواص
او بیان نموده که چون یکماه خورده شود موی سفید شده سیاه شود و چون تمام سال مداومت کنند جهت تقویت معده و باصره و لکنت
زبان و برودت عروق و اعصاب و تقویت گرده و مثانه و باه و قوه حافظه و رافع امراض بلغمی و سوداوی و جذام و بهق و برص و بهیر و حفظ
حرارت غریزی بعدیل است صفت پوست بلیله کابلی بلیله سیاه املج مقشر پوست بلیله زرد بلیله شونیز فلفل سیاه دار فلفل زنجبیل
فلفلمویه نارمشک قاقله صغار کبابه بلادر منقی ارغشن برنجج اشق سونزمنقی مغز تخم خیار نبات ادویه را از حریر گذرانیده
با نبات سرشته سی عدد و شصت و پنج قسمت گرده قرص سازند و روزی یکعدد تناول نمایند و در نسخه ذخیره المبلسه زرد و بلیله و برنجج و تخم
دواء الخطاطیف
خیار مفقود است و در بعض نسخ اشق و شونیز بنظر رسیده و در بعضی سعد و سنبل رومی افزوده اند دواء الخطاطیف جهت درد گلو و ورم گلو و
انواع خناق و ورم سینه و سرفه که از رطوبت باشد صفت آن انیسون تخم کرفس نانخواه اذخر تنج سوس اسمانجونی شب یمانی تخم حرمل اصل
السوس محکوک سلیخه دارچینی مرصاف زراوند طویل از هر یک یک اوقیه اقراص اقرو قو معماور ریابس نمزدع الا قماع از هر یک دو اوقیه

قط المر مارانخطاطیف تا از هر یک ۳ اوقیه زعفران یک اوقیه قند کندر سنبل الطیب از هر یک نیم اوقیه مازوی پاک تازه ده عدد
ادویه را کوفته و بیخته و با عسل کف گرفته سرشند و قدر شربت بقدر بادامی و با مارالعسل یا ماء الشعیر یا ابکه پخته باشند در او عدس یا طرخ
و اصل السوس و طلا نمایند یا بربع از آن داخل گلو ۲ مرتبه تا چهار مرتبه بندند و بعد از آن بحسب قوه ۳ چهار یا غرغره با یکی از آبهای مذکور باید کرد و قرص
دواء الکرکم کبیر
افروقو معماد را اقراص منکو میشود دواء الکرکم کبیر از مرکبات جالینوس است جهت ورمهای کهنه جگر و سپرز و برودت و غلظت آن و گشودن
سده الات جمیع غذا را و پراکنده میکند بادهای غلیظ را و ادرار میکند بول را و جهت جمیع دردهای مثانه و گرده و رحم که از مواد غلیظه باشد و رای
صلابت رحم و مثانه و جهت استسقا و غیر آن نافعست صفت آن زعفران قو سنبل الطیب انیسون دو قو هار و زراوند فطراسالیون
قسط بزر سلیخه فقاح اذخر حب البلسان فوه رب سوس عصاره غافث اسقولوقندریون جعده روغن بلسان نیم اوقیه مرصاف
دواء الکرکم صغیر
کبر رومی با عسل سرشند قدر شربت یک درهم با شراب عسل دواء الکرکم صغیر موافق کامل جهت درد جگر و سپرز و ضعف معده و امراض بلغم و درد آن
نافعست و رنگ رخسار را نیکو گرداند صفت آن سنبل الطیب ریوند زعفران سلیخه از هر یک درم دارچینی مرصاف قط المر فقاح الاذخر
از هر یک یکدرم ادویه را کوفته و بیخته با ۳ وزن عسل کف گرفته بقوام آورده سرشند و در وقت حاجت استعمال نمایند و در اکثر نسخ ذکر
انقردیا
مزبور نشده و بند و مراد در شلث باید خیسانید انقردیا او معجون بلادر است جهت استرخا عصب و دوار و نسیان و خیالات و صرع و درد سر
و درد معده و درد سینه و جمیع دردهای بارده صفت آن سنبل الطیب سادج هندی مرصافی سلیخه زعفران و بعضی اطبا شیخ ترکی و در بعضی نسخ
قردمانا شیح رومی اضافه نموده افتیمون اذخر ریوند چینی حب البلسان مقشر قرنفل از هر یک یک اوقیه مصطکی و عسل انقردیا که عبارت از
بلادر باشد از هر یک دو مثقال حب البلسان زنجبیل صبر سقوطری از هر یک یک اوقیه غاریقون هشت درم اصل السوس اسمانجونی دو اوقیه
پوست بیخ رازیانه ۳ رطل خل خمر ۳ قسط که دو من و نیم رطل باشد ادویه یابسه را کوفته و بیخته غیر از بیخ رازیانه که آنرا ۳ روز در سرکه خیسانیده
باشند بعد از آن در دیگ پاکیزه کرده و ۳ جوش داده از آتش بگیرند و صاف کنند و باز در دیگ نموده ۳ رطل عسل با و ریخته با آتش
نرمی بپزند تا بقوام غلیظ رسد پس ادویه مسحوقه را با و ریخته مخلوط سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند و قدر شربت یکدرم با آب نیمگرم
دحمرثا
و جهت فالج و لقوه و استرخا اباب شبت بنوشند دحمرثا جهت سده جگر و سپرز و برودت رحم و ادرار حیض و بول و تحلیل بادهای غلیظ
که در شکم متولد شده باشند و جهت تبهائی که از مواد بارده باشد مثل ربع و مواظبه و سرفه که از رطوبت باشد و سستی اعضا و انقطاع نفس صفت
تخم حرمل بکمن نیم لسان ذکر ده درم ریوند چینی زراوند طویل و مدحرج از هر یک ۱۲ درم زرنباد درونج از هر یک ۴ درم مصطکی حب البلسان
زعفران اکلیل الملک سنبل الطیب از هر یک ده درم انیسون زنجبیل قط المر سلیخه از هر یک ۳۳ استار قرنفل خربق ابیض و ورد احمر شونیز از هر یک شش
استار صبر سقوطری ۲۰ درم فلفل سیاه ده درم ادویه را کوفته و بیخته با عسل کف گرفته ۳ وزن ادویه سرشند و در وقت حاجت استعمال نمایند
دحمرثا لولو
دحمرثا لولو منافع این مثل منافع اولست صفت زرنباد درونج افیون جند بیدستر فلفل دار فلفل سلیخه هوم المجوس زرنبنج قط الحلو سنبل
الطیب جاوشیر از هر یک ۱۰ لوفه مرصاف از هر یک ۱۲ ال حلیه ۲ ال مروارید ناسفته ۲۰ ال میعه زعفران از هر یک شش ال ادویه را کوفته و
اثاناسیا
بیخته با ۳ وزن ادویه عسل سرشند اثاناسیا المعروف بکبید الذهب نافعست جهت جمیع مرضهای جگر و درد جگر و قروح امعا و سپرز و درد عصب را
و جهت جذر هرگاه طلا کنند بر بدن مثل مرهم و جهت درد گرده و عسر النفس و سرفه که از کثرت رطوبت مجتمعه در سینه باشد و قطع بخیر و نزف الدم
و نفث الدم کند و بهم بیاورد و قطع عروق جگر را که عبارت از درد است و نافع است جهت ناسور هرگاه طلا کنند با و مثل مرهم و جهت سموم مشروب
با شیر بنوشند و اینکه بعضی از جهت آن مسمی باین اسم است که شاید او دور میکند شارب را از امراض باذن الله و قوتش بعد از چهار سال
ضعیف میشود صفت زعفران مرصاف افیون جندبیدستر زرنبنج قط المر فرد ماما تخم خشخاش سیاه سنبل الطیب اصل الغافث عصاره غافث
جگر کرک شاخ سوخته راست بهر یک یکجزو ادویه را کوفته و بیخته و آنچه خیسانیدنیست با شراب صاف جید بخو بهر یا میویز یا با شلث بخیسانید زبیب
و عسل خیسانیده با ۳ وزن ادویه عسل کف گرفته سرشند و بعد از ششماه استعمال نمایند و قدر شربت از ربع مثقال تا نیم ال اثاناسیا الصغری جهت
درد جگر و سرفه و درد معده و ... و قروح امعا و قروح سینه و نفث و برای سم هوام بسیار نافع است صفت میعه سایله بابونه زعفران قط المر سنبل الطیب
مرصاف عیدان البلسان افیون سلیخه مکه ۳ م عصاره غافث ۸ م اصل السوس محکوک ۲ آم ادویه را کوفته و بیخته با ۳ وزن ادویه عسل کف گرفته سرشند

بعد از نشستن استعمال نمایند القفطارغان الاکبر و هی الضبعیه جهت سقوط جنین و وجع پشت و جمیع امراض بارده نافع است و اینه دوای هندیست
صفت آن افیون [illegible] ماشه و چهار دانگ فربیون [illegible] اقاقیا [illegible] ماشه و چهار دانگ [illegible] عاقرقرحا فاشرا که هزار جشان است
فاشرستین که بشین بنداست از هر یک چهار م ابریشم مقرض دو ماشه نقره محرق [illegible] تخم سداب نانخواه کوفته کرفس از هر یک [illegible]
اصل الکاکنج از هر یک [illegible] تخم کرفس مقل اندرون حب البلسان قصب الذریره سلیخه زرنباد درونج شیطرج هندی از هر یک [illegible] استار زرنبج الابیض
[illegible] ماشه و دو درم [illegible] تخم خرفه ده استار حب خروع مقشر [illegible] استار کبریت اصفر [illegible] استار صمغ عربی میعه سائله از هر یک
[illegible] ماشه و دو درم کندر [illegible] ماشه و [illegible] دانگ دهن البلسان [illegible] ماشه و دو درم جند بیدستر [illegible] ماشه و دو درم و چهار دانگ [illegible] پنج ماشه و چهار دانگ
قردمانا [illegible] ماشه ساذج هندی [illegible] ماشه و [illegible] دانگ قاقله کبار پانصد دانه دانهای درشت قرنفل [illegible] قرنفل [illegible] ماشه افروریحان ده استار
قرفه ده استار و [illegible] مروارید ناسفته پنج م [illegible] استار و یک م [illegible] از هر یک [illegible] زراوند طویل [illegible] ماشه زنجبیل فلفل ابیض [illegible]
[illegible] گفته اند که [illegible] از هر یک [illegible] استار و [illegible] همچنین از هر یک
دو استار و [illegible] دانگ مرارة الذئب مرارة الدب مرارة الغراب از هر یک یک درم ادویه را بکوب [illegible] ساخته و [illegible] در شراب [illegible] خیسانند
تا هفت روز بعد از آن ادویه مذکوره را بپزند تا همچو لعوق شود و در دیگ سنگی پاکیزه کرده بعد پنج شش جوش از بالای آتش [illegible]
و سرد کنند طبیخ الضبعة العرجاء بگیرند کفتار لنگ [illegible] را و [illegible] اورا بعضی [illegible] در دیگ [illegible]
جوشانند و بریزند بر بالای او [illegible] و شبت از هر یک یک کف و آب شیرین بقدر حاجت و سر دیگ را بپوشانند و باتش نرم بپزند تا مهرا شود
و بعد از آن از آتش بگیرند و سرد کنند و شوربا از پوست و استخوان [illegible] و پاک نمایند و باز شوربا را در دیگ پاکیزه کرده بریزند و
از روغن بلسان و روغن ناردین از هر یک یک سکرجه و باتش نرم بپزند تا ثلث باقی بماند بعد از آن عسل بقدر شوربا بر او ریخته بپزند تا آنکه قوام
همچو قوام عسل غلیظ گردد پس بریزند ادویه معجونه را و از آتش بردارند و در ظرف شیشه که [illegible] وقت حاجت بعد از نشستن استعمال نمایند و قبل از
نشستن اگر استعمال نمایند مهلک خواهد بود قفطارغان الاصغر حب البلسان کندش [illegible] بیخ لفاح [illegible] سلیخه [illegible]
محکوک عیدان البلسان تخم خطمی زنجبیل [illegible] جاوشیر [illegible] جند بیدستر هزار جشان [illegible] بنداس شیطرج هندی تخم اترج [illegible] زراوند مدحرج
قاتل ابیه [illegible] حب الغار دم الاخوین از هر یک [illegible] زعفران فلفل [illegible] از هر یک [illegible] فربیون هفت درم بزر البنج [illegible] قرنفل ساذج هندی تخم
الکرکدن خربق ابیض [illegible] از هر یک [illegible] طلا و نقره سائیده از هر یک ۲ دانگ زرنباد درونج کافور از هر یک [illegible] سنبل الطیب
مشک [illegible] دانگ افیون پانزده م ابریشم خام ملح هندی اشنان ذکر کبریت بحری [illegible] خیار شنبر که پاک کرده باشند از دانه و چوب [illegible]
[illegible] عربی [illegible] ادویه را کوفته و بیخته و [illegible] در شراب
کهنه ریحانی خیسانیده با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند و بعد از نشستن استعمال نمایند صفر سلیم جهت مرة سودا و وجع الصبیان و درد رحم
صفت آن فلفل ابیض زنجبیل ملح اندرانی [illegible] از هر یک [illegible] افیون فربیون جند بیدستر زعفران قرنفل مصطکی عاقرقرحا از هر یک [illegible]
سعد هزار جشان فاشرستین که بشین بنداست زرنباد درونج زراوند طویل از هر یک [illegible] درم حب البلسان ماء الکافور از هر یک [illegible] ادویه را کوفته
و بیخته روغن بلسان و ماء الکافور چرب نموده با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند و در وقت حاجت بعد از نشستن استعمال نمایند
و سعوط او مثل عدسی با آب مرزنجوش نافع است کلکلانج الاکبر و هو معجون هندیست جهت درد معده و تپهای کهنه و غشی و عسر البول [illegible]
[illegible] و فروح [illegible] عطش [illegible] برودت بدن و بواسیر و درد سپرز [illegible] و قولنج [illegible] امراض [illegible] و اشتهای طعام
نافع و قوت [illegible] سیاه بلیلج شیر املج دانه بیرون کرده [illegible] فلفلمویه تخم کرفس شیطرج هندی فلفل لسان العصافیر زیره
کرمانی و هندی [illegible] شقاقل بعضی گفته اند که شقاقل است ملح اندرانی و هندی [illegible] ملح العین سیاه و سرخ نانخواه از هر یک
[illegible] سفید [illegible] رطل ادویه را کوفته و بیخته شیر املج دانه بیرون کرده [illegible] رطل [illegible] چهار رطل آب شیرین باتش معتدل بپزند تا ثلث او باقی بماند
و از آتش بگیرند و صاف کنند و [illegible] شکر سفید چهار رطل با در بیخته باتش بگذارند و باتش هموار بپزند و حرکت [illegible] تا شکر گداخته شود
و غلیظ شود مثل عسل و روغن شیرج تازه [illegible] رطل با در ریخته حرکت دهند تا با آب ممزوج شود و از آتش گرفته ادویه کوفته شده را بر او بریزند [illegible]

تا ممزوج شود و در ظرف چینی که [illegible] وقت حاجت استعمال نمایند قدر شربت از [illegible] مثقال تا [illegible] مثقال است کلکلانج الاصغر نافع است
مثل منافع اکبر است صفت آن [illegible] بلیلج شیر املج دانه بیرون کرده فلفل دار فلفل شیطرج هندی صبر زنجبیل [illegible] ترنج تخم گشنیز
خشک نانخواه فلفلمویه تخم کرفس لسان العصافیر زیره کرمانی و [illegible] از هر یک [illegible] خیار شنبر از دانه بیرون کرده ملح هندی قرفه ساذج هندی [illegible]
[illegible] و اگر یافت نشود عوض او قاقله کبار است [illegible] از هر یک [illegible] شکر سفید روغن شیرج از هر یک [illegible] استار
شکر سفید صد و بیست استار مویز منقی دویست و پنجاه استار آب [illegible] صفت [illegible] شیر املج دانه بیرون کرده [illegible] من مویز دانه بیرون کرده
شش من با چهار رطل آب بپزند تا ربع بماند و آن را صاف نموده در دیگ پاکیزه بریزند و شکر را بر او انداخته باتش بپزند تا شکر گداخته شود
و مثل عسل غلیظ شود پس ادویه مدقوقه و مسحوقه را بر او ریخته بر بالای آتش حرکت دهند بعد از آن روغن شیرج را نیز ریخته بر هم زنند تا خوب ممزوج
شود و مثل [illegible] گردد و از آتش بگیرند و سرد کنند و در ظرف شیشه یا چینی که [illegible] وقت حاجت استعمال نمایند معجون [illegible] جهت صرع و سکته
و فالج و لقوه و تشنج و نسیان و رعشه و خوف و خبث النفس و خفقان و خیال فاسد و تغیر عقل و درد اندرون و [illegible] و باد غلیظ و درد مفاصل
و نقرس و درد رحم و دوار و سقوط جنین و جهت نگاه داشتن جنین در شکم امهات و سعوط آن صداع و شقیقه را بسیار نافع است [illegible]
[illegible] عیدان البلسان فربیون اشنان [illegible] تخم کرفس تخم سداب [illegible] کبریت اصفر [illegible]
کافور خربق سیاه و ابیض میعه سائله [illegible] تخم [illegible] کف الکلب [illegible] حب المحلب [illegible]
[illegible] خردل ابیض [illegible] مروارید ناسفته زعفران ساذج هندی سلیخه [illegible] تخم جرجیر [illegible]
طلا و نقره سائیده [illegible] حب البلسان شونیز زاج الاساکفه [illegible] پوست بیخ کبر از هر یک نیم م ابریشم خام غیر محرق فلفل [illegible] زنجبیل
بیخ شبت تخم شبت خیطیا [illegible] الاذخر [illegible] لسان العصافیر ملح هندی [illegible] فارسی عاقرقرحا زراوند مدحرج بندق هندی [illegible]
[illegible] قرنفل سنبل الطیب [illegible] عیدان [illegible] سیاه [illegible] قاقله [illegible]
[illegible] مصطکی [illegible] فلفل سیاه دار فلفل [illegible] زراوند طویل [illegible]
[illegible] ادویه را کوفته و بیخته [illegible] شراب ریحانی کهنه [illegible]
[illegible] با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند و در ظرفی که [illegible] بعد از نشستن استعمال نمایند و قدر شربت [illegible] با آب [illegible]
[illegible] کرفس و سعوط او [illegible] با آب مرزنجوش [illegible]
[illegible] و این معجون فارسیست نافع است جهت امراض بسیار خصوصا امراض اطفال و صبیان که ایشان را عارض شود صرع و لقوه و فالج و تشنج
و جهت حفظ جنین در شکم و اصلاح رحم و درد رحم را بسیار مفید است و سعوط کرده شود [illegible] صفت آن [illegible]
پوست بیخ لفاح [illegible] حرمل [illegible] زراوند طویل و مدحرج [illegible] حب البلسان [illegible] قرنفل [illegible]
[illegible] افیون [illegible] قرفه [illegible] شونیز [illegible] زرنباد درونج میعه سائله [illegible]
زعفران [illegible] حب الغار [illegible] مغاث [illegible] ادویه را کوفته و بیخته
با سه وزن ادویه عسل [illegible] بسرشند و در ظرفی که [illegible] وقت حاجت استعمال نمایند بعد از نشستن قدر شربت [illegible]
[illegible] قصب الذریره [illegible] قرفه زعفران [illegible] عود [illegible] از هر یک نیم درهم ادویه را کوفته و بیخته با شراب
ریحانی [illegible] قرصها سازند [illegible] در وقت حاجت استعمال نمایند معجون [illegible] جهت درد جگر و ضعف معده و برودت آن [illegible]
[illegible] سلیخه سنبل الطیب ساذج هندی [illegible] پاک کرده [illegible] خیطیا [illegible] زعفران نانخواه تخم کرفس مصطکی
[illegible] عود هندی قرنفل [illegible] ادویه را کوفته و بیخته با عسل کف گرفته بقوام آورده بسرشند و قدر شربت [illegible] با آب گرم
معجون خبطیا [illegible] جهت صلابت جگر و سپرز [illegible] درد معده و گرده و مثانه و تپهای [illegible] و جمیع زهرها [illegible] نافع است
رومی فلفل سیاه [illegible] سنبل الطیب زراوند طویل [illegible] ادویه را کوفته و بیخته با سه وزن ادویه عسل
کف گرفته بسرشند قدر شربت [illegible] با آب گرم معجون [illegible] جهت درد معده و جگر [illegible]

تهری فودنج جبلی فطراسالیون سیاسیوس بکه ۲ درم تخم رازیانج تخم کرفس بادنج فاشا از هریک ۴ درم کاشم ۱۰ درم فلفل سیاه ۴ درم ادویه را کوفته و بیخته
بیخته با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند قدر شربت از یکدرم تا دو درم با آب گرم معجون تمری جهت عسر بول و قولنج و بیستفتا اسهال
سیکند ... وقت ... ازنسان و تابستان ... تمر هندی بیرون ... کرده ... مغز ... چهار درم را در ... شبانه روز در ...
پس ... فراخی و بعد از آن ... زنجبیل ... فلفل سیاه ... از هریک ... زنجبیل ... بادام شیرین مقشر
از هر دو پوست ۲ عدد کوفته و بیخته ... ممزوج نموده با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند و قدر شربت ... با آب گرم معجون
زریب جهت صرع نافع ... عود ... آن ... امراض ... صرع مجرب ... تجربه نموده ... هلیله کابلی املیه
زرد بلیله هلو خودوس از هریک ده عود الصلیب ... عاقرقرحا ۴ درم کوفته ... وزن ... بسرشند و شربتش از نیم تا یک
مثقال و نیم معجون جالینوس جهت امراض بلغمی و سودا و ریاح و سده جگر و برودت گرده و مثانه و اصلاح حال بدن نافعست فلفل سفید
هیل قسط بحری سنبل الطیب عود بلسان قصب الذریره زرنباد تخم بودر زنجبیل سعد خولنجان قرنفل دارچینی دار فلفل سلیخه ساذج
زعفران مصطکی با عسل معجون نمایند معجون عود ملین از شیخ ابوعلی جهت تقویت معده که با یبوست باشد حب الزنجبیل دارچینی سلیخه
زعفران فلفل سیاه زنجبیل زرنباد ... سعد ... ساذج قرنفل از هریک ۳ ... عود خام ... لاجورد ... کافور ... ترید ...
مثقال با عسل و شکر یا نبات ... مشک عنبر از هریک ... بلیله کابلی ... محموده ... داخل کنند بهتر خواهد بود معجون عنبر ملین عود
مشک عنبر جدوار دارچینی مصطکی قرنفل از هریک یکمثقال و نیم بادرنجبویه ... بادیان تخم کرفس سنبل ... پوست ترنج از هریک ...
با عسل و نبات بسرشند و در نسخه شیخ ابوعلی کافور ... جدوار و پوست ترنج را اضافه کرده است معجون سفرجلی قابض ... یکمن ...
فلفل دارفلفل زنجبیل ... قاقله سنبل قرنفل دارچینی زعفران ... دانه ... بیرون ... از پرویزن درشت
بیرون کرده با عسل بقوام آورده با ادویه ترکیب نمایند مقدار شربت ... جهت تقویت گرده و جگر و باه و معده و سردی ...
مثانه نافع ... تخم کرفس بادیان تخم ... تخم ... تخم خربزه و خیار ... کرفس ... عاقرقرحا زعفران
مصطکی عود ... قرنفل قلقلمونیه ... عنبر ... با عسل بسرشند مقدار شربت ... معجون ...
البول جهت سلس البول ... نافع و مجرب ... معجون اهلیلج ...
قرنفل هلیلج ... شونیز ... مکه ... انجیر خشک ... عسل بسرشند و قدر شربت ... معجون ... جهت نفخ
و برودت معده زعفران ... کرفس زنجبیل ... قرنفل ۲ م باسه وزن ادویه
عسل بسرشند معجون قفصی جهت سرفه و درد جگر و سینه و آلات تنفس و معده و ... آواز ... بول و درد ... مویز ... کشمش ...
زعفران سنبل الطیب سلیخه دارچینی ... قصب الذریره فقاح الاذخر ...
با قائم مقام شراب ... با عسل بسرشند و قدر شربت ... با آب گرم جهت درد جگر و معده و ... با آب ... معجون
حلتیت جهت رفع ... زنجبیل ... حلتیت فلفل ... با عسل بسرشند
و قدر شربت یکمثقال معجون الخبث جهت ... و تقویت ... نافعست ... اهلیلج
سیاه ... فلفل دار فلفل زنجبیل ... سنبل الطیب ... خبث الحدید ... روغن بادام شیرین
جوشانیده ... با سه وزن ادویه عسل بسرشند ... یکمثقال ... قوی خواهد بود معجون القولنج الریحی از مجربات
رکن الدین مسعود ... سداب خولنجان ... ساخته ... کلاب ... نیم پس بجوشانند تا نصفی ...
صاف نموده بعد از آن زرنباد مصطکی بادرنگ عود ... پوست ترنج دار فلفل تخم کرفس کاشم ساذج هندی انیسون اذخر ... ترب ...
فودنج دارچینی حلتیت کمون کرمانی قرنفل حرف ... نیم ... یکمثقال ... باشد ... با عسل
با کلاب مذکور بیخته و باقی ادویه را با عسل بسرشند و روغن بادام تلخ ... اضافه کنند و اگر خواسته باشند که عملش قوی باشد اضافه
کنند باد و فلوس خیار شنبر قدریکه خواهند معجون زوفا جهت تنقیه مواد سینه مجرب ... رب السوس زوفا

خشک پرسیاوشان بکده ... فلفل ... مغز بادام تلخ ... تخم ... از هریک ... عسل ... وزن ادویه بسرشند و هر روز ...
با این مطبوخ بنوشند انجیر زرد ده عدد تمر هندی مویز ... از هریک ... تخم کرفس تخم ... پرسیاوشان اصل السوس ... خشک ...
بکده ... در چهار رطل آب بجوشانند تا ربع آید پس ... کنند و هر روز ... معجون مذکور بخورند و چون مطبوخ آخر ... همین دستور
ترتیب دهند و هر ماه ... اصل السوس ... تخم ... تخم شبت جوشانیده صاف کرده
با سکنجبین عسلی بنوشند ... معده خالی باشد معجون ... جهت قوت باه و اشتها و قوت مجامعت ...
مجربست جوز بوا قرنفل ... لسان العصافیر ... خرنوب ... مصطکی عود زعفران از هریک ...
... شکر نیم ... قند کلاب ... قند را در کلاب حل نموده عسل بقدر کفاف اضافه نموده ادویه را بعد قوام بسرشند شربتی یکمثقال
معجون جلالی ... جهت زیاد کردن منی و قوت مجامعت و ضعف گرده و معده و اشتها مجربست سنبل الطیب ... قرنفل دارچینی
قاقله از هریک ... انیسون تخم کرفس ... زیره کرمانی ... مصطکی ... خشک عود ... فلفل ... یکمثقال ... دو درهم نافع ...
مجربات معجون ... مجرب ... اسرار الاطبا نقل ... عاقرقرحا ...
... بگذرانند و بعد از آن ... با سرکه کهنه ... عسل بسرشند شربت ... با آب گرم معجون عقرب
جهت سنگ گرده و مثانه عقرب سوخته ... زنجبیل یکمثقال فلفل ... با عسل بسرشند بعد از
... معجون ابوماهر ... جهت ... گرده و مثانه ... بول ... آن
... البول ... مجربست ... امراض ... نافع ... اعضا ...
قدر شربت آن در اول علت یکمثقال ... شیر الاغ ... سوده ... عود ... در وسط علت دو درم با آب
... مطبوخ ... آخر علت ... یکمثقال ... با شربت ...
... آن ... آب ... تخم خربزه ...
... از هریک ... طین ...
... تخم کرفس ...
... خرنوب ... مغز بادام ... مغز ... طین فارسی ...
... سفید ... معجون ...
... نافع ... عاقرقرحا ... از هریک ...
... عسل بقوام آورده ادویه را با او بسرشند معجون
... جهت ... تخم ...
... تخم ... عسل بسرشند ... معجون ...
جهت تقویت معده و نفخ ریاح و رطوبات آن نافعست ... زنجبیل ... فلفل ...
... ادویه ... با عسل ... وزن ادویه بسرشند مقدار شربت یکمثقال معجون جهت قطع خون بواسیر
مجربست بلیله کابلی بلیله امله ... سوخته ...
... عسل کف گرفته بسرشند و قدر شربت ... معجون اللولو جهت تقویت اعضا و تفریح
و تقویت اعصاب ... باه ... اعانت ... و اخراج منی ...
مروارید ناسفته ... کهربا ... ابریشم ... ذرنباد ... دارچینی مصطکی
یکدانگ و نیم ... یکمثقال ... با وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند و در وقت خواب یکمثقال با آب گرم بنوشند معجون حافظ الصحت
که تالیف حقیر است جهت انواع ... جگر و ضعف و برودت جگر و امراض معده و سوء الهضم نافعست ...

وشل این دراین باہادیہ شدہ دلد چینی اصل الکبر مکدہ ل زعفران دوازدہ قومو مکدہ ۴ ل سنبل الطیب ۱ ل افیون دو قو ۴ ل رب السوس عصارہ
الغافث جدہ مکدہ ۲ آل مرصاف ۴ ل روغن بلسان ۴ ل واکر یافت نشود بجای آوزیت کہنہ کنند وباعسل بسرشند وقدر شربت یکمثقال
نافع باذن الله تعالی معجون بزور جہت باہ مجرب تخم زردک تخم پیاز تخم ترب تخم ترہ تیزک تخم بوئجہ تودری سفید وسرخ ولسان العصافیر
شقاقل مغز حلقوزہ قسط شیرین زنجبیل بہمن سفید وسرخ فلفل دارفلفل حلتیت طیب مکدہ ل با ۳ وزن ادویہ عسل سرشتہ ہر روز دو ل ونیم
صبح وشل انشام شاولنمایند معجون حب القطن جلیل القدر عظیم النفع است واز جالینوس است اعادہ شہوت باہ میکند بعد از نومیدی
وآواز را صاف میکند وسدہ راہا میکشاید وضعف کلیہ ومثانہ را زایل میکند وجہت حرقت بول نافعست وسنگ گردہ ومثانہ را میریزاند
ودشواری نفس وربو را نافعست وقدر شربت دو ل وقوتش تا ۳ سال باقی میماند حب القطن ۲۰ ل دارچینی قرنفل حب الصنوبر تخم انجرہ از
ہر یک ۵ ل شقاقل زنجبیل مکدہ ۵ ل دار شیشعان ۷ ل قسط شیرین بزرکتان مقلو مصطکی مکدہ ۱ ل با ۳ وزن ادویہ عسل کف گرفتہ بسرشند معجون
بیدانجیر جہت تنقیت جہات بغایت قویست خون بر میسمی بیدانجیر زجاج صاف سفید محرق رماد عقرب دیخ کلم بو تہ دارکہ اکر نباشد
رماد ارنب حجارۃ الاسفنج رماد پوست تخم مرغ کہ جوجہ از آن بیرون آمدہ باشد حجر الیہود صمغ جوز وج مکدہ ۲ آل قطراسالیون دو قو وشکاع اشنج صمغ
عربی تخم خطمی فلفل سیاه از ہر یک یکمثقال با عسل سرشتہ از یک ل تا ۳ ل با آب طبیخ خسک ونخود سیاه بنوشند ورماد الارنب آنست کہ
خرگوش را ذبح کردہ درست در ظرف خزفی کردہ بگل حکمت گرفتہ در تنور حمام یا تنور گرم بگذارند تا بسوزد معجون ازاین ہیل جہت وجع الفواد
وتقلب نفس کہ از برودت باشد نافع وبسیار مقوی معدہ است گلسرخ فلفل زنجبیل دارفلفل زراوند طویل دارچینی ہارون مکدہ ۲ جزو مصطکی زرنباد
ودرنج انبون ہر یک یکجزو جند بیدستر نیم جزو باکونج عسل وبکونج شیرہ گلقند بسرشند وقدر شربتش دو ل معجون فنجنین جہت درد معدہ
ووجع الفواد کہ از مواد سوداوی باشد بغایت نافعست حب انبون تخم کرفس فنجنین سلیخہ جند بیدستر افیون عسل دو وزن معجون جہت ریاح بواسیر
وصداع بارد وظلمت بصر وتقویت باہ سنبل الطیب قرنفل دارچینی حب البلسان فلفل سفید دار فلفل ہارون سلیخہ قصب الذریرہ سعد تخم مورد
زنجبیل قرفہ قاقلہ با تسویہ عسل دو وزن ادویہ الشربت الی مثقالین معجون دبید الورد مغنی آورانست کہ ش ہمہ اجزا ا درد درد است
نافع است جہت انواع صداع بارد ہر قسم کہ باشد ومنع صعود ابخرہ میکند وجہت دوی وطنین وضعف معدہ وجگر وانواع استسقاء وتحلیل سایر
اورام ودبیلات وصلابات نافع وظاہر حار باشد در درجہ اولی وقدر شربت از ۲ ل تا ۴ ل سنبل الطیب مصطکی زعفران طباشیر دارچینی
اذخر اسارون قند شیرین عصارہ غافث بزر الکشوث فوتک مغول بزر ہند باء بزر کرفس زراوند طویل حب بلسان قرنفل دانہ ہیل عود
از ہر یک یکجزو وردمنزوع الاقماع مثل الجمیع با ۳ وزن ادویہ عسل بسرشند دواء المسک شیرین کہ دواء المسک حلو نامند جہت خفقان
ومرہ سودا وضعف دل ومعدہ وبادہائی کہ ہمان آستین را ہم رسیدہ باشد ورنگ رخسارہ را نکو گرداند زرنباد درونج مکدہ ۴ م لولو
کہربا بسد ابریشم مقرض عنبر محرق یک مثقال نیم بہمنین ساذج ہندی سنبل الطیب قاقلہ کبار قرنفل جند بیدستر اشنہ مکدہ ۴ دانگ زنجبیل دارفلفل
مکدہ دانگ و نیم باسی ل عسل صاف آتش ندیدہ بسرشند دواء المسک تلخ از قرابادینین جہت خفقان وورم گلو ورطوبت معدہ نافع است
سنبل قرنفل مشک مرصاف ساذج ہندی مکدہ ۲ م زعفران نانخواه تخم کرفس مکدہ ۴ م صبر سقوطری فنجنین مکدہ ۴ م ریوند چینی ۶ م جند بیدستر
۲ م ونصف را در آب گرم حل کردہ با ۳ وزن عسل خام بسرشند دواء المسک بارد مقوی اعضاء رئیسہ وموافق محرور المزاج جہت خفقان حار ونافع
نافع است غنچہ گلسرخ طباشیر کشنیز خشک ابریشم مقرض گل گاو زبان کہربا مروارید زرشک بیدانہ تخم خرفہ صندل سفید مکدہ ل فوفل
گل ارمنی نشاستہ مکدہ ۳ ل نشاستہ ۲ ل مشک یکمثقال عنبر اشہب دو مثقال ورق طلا ۱ ل ورق نقرہ ۲ ل قند سفید ۲ وزن ادویہ با رب
سیب نودل وآب انار نودل عرق بید مشک پنجاہ ل گلاب ۵ ل بقوام آوردہ بسرشند واکر بیمشک خواہند بعنبر تنہا اکتفا نمایند
وحقیر ۶ ل یاقوت اضافہ نمودہ واثرش را بسیار قوی یافتہ نوشتہ از روی لوح منقول از خط استاد المتاخرین حکیم محمد باقر قمی طاب ثراہ
کہ بہترین نسخہا است ودیکر تجربہ شدہ جہت تقویت اعضاء رئیسہ وضعف معدہ وبدن ونقاہت وبرای تحقیق اشتہا مفید است طباشیر سفید
ابریشم مقرض مصطکی زعفران سنبل الطیب مروارید کہربا گلسرخ مکدہ ۳ ل یاقوت ریوند ہارون سعد عود ہندی اذخر صندل ۱ سفید
پوست ترنج ساذج ہندی بید مشک بزر تخم بادرنجبویہ درونج اہیل زرشک بیدانہ عنبر اشہب ورق طلا ونقرہ مکدہ ۲ ل جشک آلو امرود ملوک

قہر بخہ

نوشدارو ہندی
قہر بخہ از پرویزن بیرون کنند وباکوزن ونیم ادویہ نبات سفید وشل ادعسل کف گرفتہ بسرشند نوشدارو ہندی کہ سادہ گویند جہت تقویت
معدہ وجگر بغایت نافعست گلسرخ ۴ م سعد ۴ م قرنفل مصطکی سنبل ہارون مکدہ ۳ م قرفہ زرنب زعفران قاقلہ بسباسہ ہیل جوزبوا مکدہ ۴ م ماذو
ہریک جوشش آن اجزا را بیک رطل املہ را در نہ رطل آب بجوشانند تا ثلث بماند پس از پرویزن بیرون کردہ بایک رطل قند سنجری بقوام آوردہ بسرشند

معجون فلاسفہ
قدر شربت از یکدرم تا یکمثقال معجون فلاسفہ ومادہ الحیوۃ نامند از اندروماخس قدیم است جہت امراض باردہ مثل مفاصل وفالج وضعف معدہ
وجگر وتقویت دماغ وحفظ فہم وعرفان وقولنج واستسقاء وسنگ گردہ ومثانہ وتقطیر البول وامراض مثانہ ونفعہ نافعست لابسیم گرم وخشک
ومحرق اخلاط وسفر محرورین ومصلحش شیر تازہ وسکنجبین وشربتش از ۲ ل تا ۴ ل قوتش تا ۲ سال باقیست فلفل دارفلفل زنجبیل دارچینی کندر بلیلہ

معجون نافع خفقان
املہ حب الصنوبر شیطرج ہندی بیخ بابونج بانسویہ با ۳ وزن عسل بسرشند ورازی پوست بوسخ اضافہ کردہ وشیخ خبث الحدید مثلا نہ نداب وخفقان

معجون نانخواہ
در بعضی زراوند مدحرج وخصیۃ الثعلب بجہت نقوظ وتخم انجرہ جہت تصفیہ منی وکندر جہت نسیان کلہ وسنبلہ وجوزبوا وسورنجان از ہریک بقدر اجزاء
عشرہ اصل اضافہ نمایند معجونی کہ اشتہا وخواہش گل خوردن وچیزہا بد را قطع کند معروف معجون فیقرا باج فیقرا الہیلہ کابلی وبلیلج

قونیج
ملح نفطی کوفتہ وبعسل بسرشند شربت از ۳ م تا ۴ م الطبیخ قونیج معجونی کہ در منفعت مثل معجون فیقرای زبور است وبغایت مجرب معروفست
معجون جوز جندم ہلیلہ کابلی آملہ بلیلہ جوز جندم مصطکی قاقلہ کبار نانخواہ زنجبیل با تسویہ بعسل بسرشند وپیش از طعام وبعد از آن میل نمایند بقدر

معجون مدنی
جوزی وبجای گل نشاستہ با اندک شور کردہ بخورند ویا جوز جندم را شور ساختہ تناول نمایند غذا زردہ تخم نیمبرشت وگوشت کباب مرغ بچہ معجون جہت

اطریفل صغیر
عرق مدنی کہ رشتہ گویند منقول از خط مرحوم ابوی ام پوست ہلیلہ کابلی پوست بلیلہ املہ مقشر تربد سفید زنجبیل فنجنین باتسویہ با ۳ وزن عسل
بسرشند خوراکی ۳ ل اطریفل صغیر جہت استرخاء معدہ وبواسیر وقوت دماغ نافع است پوست بلیلہ کابلی بلیلہ پوست بلیلہ زرد ہلیلہ

اطریفل کبیر
املہ منقی ساوی یکدیگر کوفتہ وبیختہ روغن بادام یاروغن گاو چرب نمودہ با ۳ وزن ادویہ عسل بسرشند اطریفل کبیر جہت تقویت دماغ وقطع
ریاح بواسیر ونفخ معدہ وبرص وبہق واصلاح خلط سوداوی نافع است ہلیلہ کابلی املہ بزر الکرفس الجبلی مکدہ ۴ م شیطرج ہندی نانخواہ صعتر مکدہ ۲ اوقیہ
سنبل الطیب ماہیزہرج مکدہ ۳ م دارچینی ۴ م فلفل ابیض واسود نارمشک ملح ہندی مکدہ نیم اوقیہ خبث الحدید ۳ اوقیہ خردل یک اوقیہ ونیم نوشادر

اطریفل مقل
نیم م بروغن بادام چرب نمودہ با ۳ وزن ادویہ عسل بسرشند اطریفل مقل جہت بواسیر وسہال بواسیر نافع است پوست ہلیلہ زرد آملہ منقی مکدہ ۵ ل

اطریفل مقل طین
مقل سی ل در آب کنند تا حل کنند وبا ل عسل بقوام آورند وہلیلہ واملہ را با او بسرشند اطریفل مقل طین کہ جہت بواسیر نافع است پوست
ہلیلہ کابلی بلیلہ ہلیلہ سیاہ املہ منقی افتیمون اسطوخودوس مکدہ ده ل تربد سفید ۷ ل مقل فلوس خیار شنبر بہ مقل وفلوس را در آب کنند تا حل

اطریفل کشنیزی
کنند وباعسل بقوام آورند ادویہ را بروغن بادام چرب نمودہ بسرشند واستعمال نمایند اطریفل کشنیزی جہت منع بخارات از دماغ وریختن

اطریفل ہامان
سودای سوختہ بمعدہ وتقویت حواس نافع است اجزاء واجزاء اطریفل صغیر است بعینہ کشنیز خشک مثل نصف اجزاء اطریفل ہامان جہت برص وبہق
ابرص وامراض بلغمیہ بعد از تنقیہ مداومت نمایند ہلیلہ کابلی ۲ بلیلہ املہ مکدہ ۱ آل برنک سقمونیا ۵ ل شیطرج سعد زنجبیل مکدہ ۳ آل ساذج ۵ ل بسفایج
اسطوخودوس مکدہ آل غاریقون ۵ ل قسط ۳ ل کندر مصطکی افیون قرنفل ہیل جوزبوا مکدہ ۶ ل فلفل دارفلفل نارمشک مکدہ ۴ ل قدر شربت از ۲

اطریفل زمانی
تا ۴ م اطریفل زمانی تالیف حقیر کہ مسمی باسم والد خود ساختہ مسہل صفرا وبلغم وسوداء ومنقی دماغ ومعدہ ومداومت آن جہت قطع نزلات مجرب
ومانع صعود بخارات بدماغ وچون بعد از اغذیہ تناول نمایند مفرت عظیم باشد وجہت اقسام مالیخولیا خصوصا مراقی وقولنج رحم بغایت نافع وقوتش
تا دو سال باقیست وقدر شربتش جہت اسہال اخلاط از ۴ آل تا ۶ ل وچون مداومت نمایند ہر روز از آل تا ۲ ل وموافق جمیع امزجہ ہلیلہ زرد
وکابلی وسیاہ وگل بنفشہ محمودہ مشوی مکدہ آل تربد سفید خراشیدہ بروغن بادام چرب کردہ کشنیز خشک مکدہ ۲ ل بلیلہ املہ مقشر گلسرخ
طباشیر گل نیلوفر مکدہ ۵ ل صندل سفید کتیرا مکدہ ۳ ل روغن بادام شیرین ۲۰ ل ادویہ را کوفتہ وبیختہ عناب صد عدد سپستان صد عدد گل

اطریفل اسطوخودوس
بنفشہ دہ ل جوشانیدہ صاف نمودہ باکوزن ونیم شیرہ ہلیلہ وبکوزن عسل کف گرفتہ بقوام آوردہ بسرشند اطریفل اسطوخودوس ہلیلہ املہ
سناء مکی ہلیلہ زرد ہلیلہ سیاہ تربد سفید مصطکی کشمش سبزہ لکی بسفایج فستقین پانزدہ ل روغن بادام شیرین ۲۵ ل اسطوخودوس ۵ آل افتیمون

اطریفل افتیمونی
۱ ل عسل کف گرفتہ بقدر حاجت اطریفل افتیمونی جہت مواد سوداوی وتنقیہ دماغ ومالیخولیا وجنون وامراض باردہ دماغ نافعست قدر شربت
از ۲ ل تا ۵ ل پوست ہلیلہ کابلی املہ مقشر بلیلہ از ہر یک ۱۰ ل تربد افتیمون سناء مکی از ہر یک ۵ ل شیطرج بسفایج اسطوخودوس گلسرخ

[illegible]

از هر یک ۳ ل افیون نمک هندی از هر یک ۲ ل عسل سه وزن ادویه سرشته اطریفل مسهل منقول از خط استاد المتاخرین حکیم محمد باقر ره نافع جهة بهق و برص و جذام و داء الفیل و غیره و امراض بلغمی و سوداوی هلیله کابلی بلیله املهٔ افتیمون غاریقون صبر سقوطری ایارج فیقرا شاهتره مکدام بسفایج سنا مکی ۷م تربد ۵ م ربد معده و جگر دردرداب برهٔ سوداء و نخل قولنج زنجبیل قرفه دارچینی سلیخه سنبل جوز بوا انیسون فاقله مصطکی حب البلسان زعفران مکدام نیم سقمونیا ۳ م تربد ۸ م حب النیل شکر سلیمانی شل الجمیع با ۳ وزن ادویه عسل سرشته و قدر شربتش از ۲م تا ۳ ل و در بعض نسخ شبرم بجای حب النیل است و این نسخه اوفق است معجون سفرجلی مسهل جهة امراض معده که از رطوبت باشد و جهة تهوع و غثیان و انقباض طبیعت نافع و مشهی فم معده و مانع صعود بخارات است قدر شربتش تا ۵ ل است بهترین که پاک کرده از پوست و تخم بکرطل در دو رطل مثلث بجوشانند تا مهرا شود پس بکوبند و از منخل بگذرانند و یکرطل عسل اضافه کرده بقوام آورند و این ادویه را داخل زنجبیل دارفلفل دارچینی مکدام ۲ ل اسل فاقله کبار زعفران مکدام ۳ ل مصطکی ۸ م سقمونیا ده م تربد بروغن بادام چرب کرده ۳ م شربتی ۵ ل تا ۷ ل با آب گرم و در نسخهٔ دیگر زنجبیل دارفلفل ۳م است معجون بزرنشه جهة قولنج صعب و شقیقهٔ معده و امعاء و مسهل قوی مجرب است اسل قرفه ساذج دارفلفل زنجبیل بزنک کابلی مقشر قرنفل مکدام ۱ ل مقشر تخم کرفس سنبل الطیب زعفران مصطکی مکدام نیم ل تربد سفید محموده مکدام ۲ ل عسل ۳ وزن ادویه شربتی از ۲ ل تا یک ل نیم معجون مسهل از تالیف حقیر جهة امراض حاره و مواد سوداوی بعد از نضج قدر شربت تا ۵ ل و جهة قولنج بسیار نافعست سنا مکی گل بنفشه مکدام ۲ ل گل سرخ بسفایج مکدام ۲ ل مغز تخم کافشه ۲ ل نشاسته محمودهٔ مشوی رب سوس مکدام ۱ ل هلیله کابلی ۲ ل جوشانیده باشند و بقوام آورده سرشته معجون مسهلی که جهة کرم معده و حب القرع مجرب است سرخس برنج کابلی مقشر مکدام ۳ م تربد مقل مکدام ۲ م ادویه را کوفته و بیخته و با عسل سرشته و مجموع یکشربت و باید قبل از تناول انبده و ایکساعت شیر تازه دوشیده بخورد و قدر دوا و قبه و قبل از دوا سه روز پرهیز نماید معجون سورنجان جهة مفاصل حاره و بارده و اخراج بلغم غلیظ سورنجان ابیض ۷ ل بوزیدان ۲ ل و نیم قشر ماهی زهره ۲ ل اصل الکبر کمون شیطرج مکدام ۲ ل هلیلهٔ اصفر ۷ ل تخم کرفس رازیانج مکدام ۱ ل و نیم فلفل ابیض صعتر ملح اندرانی ورق الخیار زبد البحر مکدام ۱ ل نیم سمسم مقشر ۳ ل تربد ابیض ۱ ل زنجبیل ۲ ل محموده ۳ ل عسل کف گرفته ۳ مثل ادویه قدر شربت ینج ل با آب گرم و اگر مداومت کنند دو ل نیم کافی است معجون نجاح مسهل سودا و بلغم غلیظ جهة قولنج و امراض دماغی که از سودا باشد نافع است پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیله کابلی بلیله هلیله سیاه آمله مقشر مکدام ۲ ل تربد سفید ۷ ل غاریقون بسفایج مکدام ۵ ل اسطوخودوس ده ل محمودهٔ مشوی ۳ ل گل سرخ رب سوس مصطکی سفید مکدام ۵ ل عسل کف گرفته سه برابر ادویه قدر شربت ۲ ل تا ۳ مثقال معجون خیارشنبر که سمرقندی ذکر کرده جهة قولنج حاره و ارد و ورم و زکام و نزله و درد سینه نافع و مضر معدهٔ سرد و جهة دیرگذشتن او و مصلحش استعمال او با آب طبیخ رازیانه و خطمی و شبت و کاوزبان و قوتش تا ده سال باقیست و قدر شربتش از ده ل تا ۲ ل فلوس خیارشنبر ۲ ل با صد ل عسل بقوام آورند بنفشه و تربد مکدام ۲ ل سقمونیا پانزده ل رب السوس ۲ ل ملح هندی ۲ ل و نیم انیسون مصطکی رازیانه مکدام ۱ ل ادویه را با ۳ روغن بادام چرب نموده سرشته و چون جوشیدن فلوس باعث ضعف عسل میشود اگر بعد از قوام عسل مخلوط کنند بهتر است معجون اذاراقی مسمی بمبدل المزاج از تالیف حقیر جهة قطع عادات افیون بغایت مجرب است مدفع استرخاء و فالج و امراض بارده و درد مفاصل و عرق النسا و سلس البول بغایت نافعست اذاراقی که کچولا نامند در شیر جوشانیده پوست را جدا کرده سوهان ریزه کرده و بعد از آن نرم صلایه نمایند گل گاوزبان ابریشم سند نیا عود هندی اسطوخودوس قرنفل الطاف حیل شقاقل صندل سفید آمله مقشر هلیله سیاه عسل ۳ وزن ادویه از یک ل تا ۲ ل مداومت نمایند معجون مسهل منقول از شریف و تذکرهٔ مسهل جمیع اخلاط حاره و محترقه و سواد جذام و مادهٔ حمیات و عطش است تمر طل البخارا و مثل آن تمر هندی و هر یک از عناب و سپستان و مویز منقی ۲ ل هلیلهٔ زرد تخم کرفس کشوث قسنتین بنفشه مکدام ۱ ل گل سرخ ده ل تخم خبازی و خطمی و رازیانه و صندل زرد و مکدام ۲ ل در آب ریخته صاف نمایند و با ۲ ل ترنجبین و یکوزن ادویه شکر بقوام آورند و طباشیر و کتیرا و صمغ عربی و سقمونیا و نشاسته مکدام ۱ ل اضافه کنند و اگر خواهند اسهال قویتر شود ترنجبین را دو وزن ادویه و سقمونیا را اضافه نمایند و قدر شربتش تا ۷ ل معجون منقول از ارشاد و تذکره جهة قطع اخلاط بارده و فضلات بلغمیه و جهة ادرار فرمودن حیض نافع و رنگ رخسار و بشره را نیکو کرداند و گفته اند که جهة برص مجرب است و تا ۳ روز پی هم تا یکدرهم استعمال نمایند و قطع کنند پس ۳ روز دیگر عود کنند و وقت ابتداء استعمال او خواست که قمر شروع در نقصان

معجون سفرجلی

معجون اذاراقی

معجون مسهل

کرده باشد هلیله کابلی بلیله املج افتیمون دو تو از هر یک ۵ ل قرفه دارفلفل مکدام ۴ ل جوز بوا عاقرقرحا شیطرج مکدام ۲ ل با عسل سرشته فلونیای رومی منافعش مثل فلونیای فارسی است لکن با قطع است از او و در قولنج و عسر بول و سنگ گرده و مثانه و ضیق النفس و تشنج و سل و خوانیق و نزلات و فساد دهان و دندان و اسهال و ضعف جگر و این اصح است و در مینا است و هر دو مسفد است و هر گاه که اکثار در طعمه حلوه و دسمه نمایند و تا حاجت باشد استعمال نمایند اجزاء او بعینه اجزاء فلونیای فارسی است با زیادتی سلیخه و ساذج هندی و روغن بلسان فلونیای فارسی جهة قطع خون و تقویت اعضا و حفظ جنین و صداع و سرفه و ضعف معده و تقویت باه و قوتش تا ۴ سال باقی میماند و قبل از ۶ ماه استعمال نباید کرد و قدر شربت تا یکدرهم فلفل ابیض بزر البنج مکدام ۲۰ م افیون طین مختوم قوت تخم کرفس جوز ابهل اسارون نانخواه زرانبج سنبل قسط بادام تلخ مکدام ۱ م مغز تخم خربزه ۵ م اشق ۳ م با عسل و شراب سرشته و در بعض نسخ زعفران ۵ م مرصافی عاقرقرحا فرفیون مکدام ۲ م زرنباد درونج لولو و زنگ مکدام نیم درم کافور یکدانگ و نیم و در بعض نسخ جندبیدستر مرجان کهربا ابریشم مکدام برشعثای برکات منقول از خط استادی ابوی مرحوم حکیم محمد باقر ره و گویند بهتر از همه برشعثا است بزر البنج فلفل سفید از هر کدام ۲۰ م افیون ده م زعفران پنج درم عاقرقرحا عود سنبل الطیب سلیخه زرنباد دهمن سرخ سفید مکدام ۲ م عود بلسان ۴ ل جندبیدستر ۲ ل خشخاش فرفیون نیم ل روغن بلسان ۱ ل اگر نباشد بدل روغن زیتون کنند فلونیای خاصه که حکیم محمد باقر ره ترتیب نموده در جمیع امر جهه موافق است بزر البنج فلفل زعفران مصطکی ۲ ل جدوار عنبر مشک بسفایج مروارید ورق طلا یاقوت بسد لعل عاقرقرحا فرفیون تخم بادرنجبویه پوست ترنج بوزیدان بهمن سفید دوقو کندر آمله زرکی پوست بیرون پسته مکدام ۱ ل کهربا ورق نقره زرنباد درونج بسباسه مکدام ۲م عود قماری ساذج هندی اسطوخودوس قرنفل زنجبیل سارون دارچینی اشنه حب بلسان عود بلسان خولنجان سعد زرنب قلد بحری جوز بوا انیسون فرنجمشک پونه جنطیانا غاریقون دارفلفل سلیخه حماما قطر اسیون تریکی میعه سائله هیل مکدام ۲ م ابریشم صندل سفید سنبل الطیب تخم کرفس گل سرخ خشخاش سفید مغز حلغوزه مغز بادام جبل مکدام مغز تخم خربزه مکدام ده م افیون صد ل عسل ۳ وزن ادویه فلونیای مجرب قریب الاعتدال موافق از مزاج حاره و بارده که حقیر ترتیب داده است و مسمی بحافظ الارواح نموده بزرالبنج فلفل سفید افیون زعفران کشنیز خشک صندل سفید دارچینی طباشیر سنبل الطیب گل سرخ خشخاش حلغوزه بادام جبل زرنباد درونج گل گاوزبان بسباسه عود قماری ساذج هندی حب بلسان عود بلسان سعد زرنب قلد بحری جوز بوا لسان العصافیر املهٔ شیر پرورده دارفلفل سلیخه اسارون قرنفل زنجبیل رازیانه انیسون فرنجمشک فرفیون پوست ترنج پوست پسته وزن نقره مشک بهمنین وج تخم بادرنجبویه بوزیدان عسل ۳ وزن ادویه و جهة بعضی این ادویه اضافه شده کهربا یاقوت مروارید بسد مرجان عقیق ورق طلا عنبر اشهب فلونیای مجوسی افیون فلفل سفید سنبل الطیب اسارون تخم کرفس گل سرخ مشک عنبر ورق طلا پنجه ورق نقره صدعدد هیل دارچینی مصطکی ریوند چینی زنجبیل افتیمون مکدام ۲ ل برشعثای برکات که مرحوم ظهیر الدین عماد الاسلام فارسی مینفرماید که از خط ابی برکات نسخه نموده ام و حقیر تجربه نموده بهترین نسخ است جهة رفع سمومات حیوانی و نباتی و جهة سدر و دوار و ظلمت بصر و آواز گوش و زکام و نزله و لقوه و فالج و رعشه و سیلان لعاب از دهن و ذکاء قلب و قوت حفظ و رفع نسیان و گداختن بلغم و صفاء صوت و جهة سهر و سبات و سهری و از جهة قولنج و بحش و برودت معده و جگر و گشودن سدهٔ جگر و تقویت آن بر طبیخ خون و نافع است جهة رفع ربو و انواع استسقا و ستی بدن و کثرت عرق و بوی بد او و تقویت جماع و زیاده میکند حرارت غریزی را و زایل میکند سلس و تشاوب و تمطی و گسستن غذا و انواع عیارا و جهة تفتیت سنگ گرده و مثانه و ادرار بول نافع و ریک مجتمع را منعه زیباره و جهة رفع وسواس سوداوی و وحشت و سوء المزاج بارد و درد معده و قلب و دیر هضم شدن غذا نافع و قدر شربت او غایتش مثقال و اقلش یکدانگ صاحب سل مقدار نخودی با آب گرم ناشتا و وقت خواب بنوشند و در زمان بارد پانزده روز و در زمان حار هر سه روز یکبار با آب گرم و روغن بادام شیرین و نبات و جهة رنانند در مزاج خشک و سعوط از او صاحب صداع بارد مقدار حبه و جهة ضیق النفس و ربو با آب زیره و اصل السوس و درد وجع فواد و اعیا با ب طعام و اگر متعدد باشد بطبیخ زیره و جهة وجع سپرز بماء الورد و خل خمر و جهة درد پهلو بشراب الاصول و جهة درد جگر با آب و عسل و هر گاه از مادهٔ بارده باشد و اگر از سده باشد بماء الحموض و جهة سطوف بماء الآس هر گاه ضبط نگاه خود نتواند کرد و جهة درد دستگاه با بیه که گرم شده باشد در آفتاب در تابستان و در زمستان بجلاب نیم گرم و جهة تنها با لرز هر گاه با او وجع فواد باشد با آب و جهة تب مرکب بمطبوخ افیون و جهة زحیر با آب بزر قطونا و با آب نیمگرم و جهة

برشعثا

فلونیای خاصه

فلونیای مجرب

فلونیای مجوسی

برشعثا

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

حضض با آب سداب یا با آب ورق شرب و جهت ... که خواب کند بطبیخ خشخاش و جهت بواسیر بماء الکراث و جهت ثقل لسان جهت باب
سماق و جهت عمر باب کاسنی ... جهت جماع بماء الحمص المطبوخ و جهت نقرس جهت هر روز فزو برد و جهت ... و نفاس قطع نشود باب حلبه
جهت هم باب حرمل و جهت کسیکه افیون خورده باشد بطبیخ دار چینی و جهت کسیکه کافور خورده باشد بطبیخ عود بماء الورد و جهت گزیدن عقرب
نعل و جهت گزیدن افاعی هر روز جهت هر سه ... قی کند باز بنوشد تا قی کرده و علامت در این است که مار گزیده وقتیکه پاک شود از سم خواهش
شیر ... در هر قسم قتالی و جهت ماده که در گرده بهم رسیده باشد بطبیخ نخاله و ترید و جهت رفع زیادتی خون حیض باب سماق و جهت احتباس
خون حیض باب سماق و جهت احتباس خون حیض بطبیخ عناب و سویز و جهت فونیج بطبیخ اصل السوس نافعست و اخلاط آن حب دار فلفل دار چینی خیطیا
سلیخه جند بیدستر مکه ۴ م سنبل الطیب فقاح اذخر زراوند طویل مکه ۵ م افیون یک ... و یکدانگ و نیم زعفران یک انیسون تخم کرفس بزر البنج مکه بازند
ل فلفل سیاه ۲۲ ل و نیم قسط فو هادون مکه ۵ ل و نیم زنجبیل فو بنج خشک مکه ۷ م روغن بلسان یا روغن گل سرخ ده ل عسل بقدر حاجت نسخه
دیگر از ظهیر الدین نقل شده و مکرر بتجربه حقیر رسیده است و در اکثر خواص بهتر از مثرودیطوس است و بجهت تب ربع مکرر بتجربه رسیده است میعه
سایله کماذریوس مرصاف زعفران حرف خطیبا ناممنا طین مختوم افیون سنبل الطیب صمغ عربی جند بیدستر غاریقون مکه ۳ اقاقیا هوفاریقون
فطراسالیون مکه ۴ قصب الذریره دار شیشعان حب الغار عصاره لحیه التیس مکه ۵ زراوند طویل یونه چینی سارون حماما جعده مکه ۳ ل نیم
روغن بلسان بدالاذ ... العنتق است و چندان ... دو وزن عسل بسرشند تریاق ... ساعته ازادا ظهیر الدین عماد الاسلام فارسی شاگرد
بی برکات که مرموز نوشته و نصیر بجموده که بخط مصنف مقابله کرده ام فلفل سیاه و سفید زعفران بزر البنج افیون فرفیون سنبل الطیب عاقرقرحا
عسل دو وزن ادویه بعد از شش ماه استعمال نمایند و منافع آن و طریق استعمال او در هر علتی موجب بیت که در برشعثا مذکور شد و در بعض نسخ فلفل
سفید او هست و در این صورت مایل ببرودت میباشد و با فلفلین مایل بحرارت میباشد کما لا یخفی مخلص اکبر که یونانی سوطیراو بافعل مخلصه نامند
جهت درد سر کهنه و نقرس و صرع و دوسوس فالج و تهائی که با نوبه و سرما باشد و بحوحت صوت و درد چشمی که از رطوبت باشد سعوط نمایند از او
و اکتحال نمایند جهت درد دندان و گزیدن هوام و درد پشت و پهلو و ذات الجنب و جگر و احتباس بول و تنقیه مثانه نافع و جهت منع نزله با ماء العسل
بنوشند و در قی کردن خون با آب بارتنگ یا آب عصی الراعی و در درد معده و ریاح غلیظه با سکنجبین و درد و تخم رازیانه جوشانیده باشند و در دماغ
معتب روده و ورم آن و دبه ... فکر و توحش سودا و رعشه و در ... ستور و ملکا و بر ... و قضیب و حقنا و بقدر نیم درم با آب طبیخ حلبه جهت درد شکم که
از برودت باشد مفید است و آنچه از اوزان ببرخی نوشته شده موافق مجرب ... است مرسلیخه فقاح اذخر مکه یکوقیه و نیم جند بیدستر فطراسالیون
مکه ۱ افیون ده ل زعفران حماما مکه ۴ ل قدر شربت تا یکدرم و در بعض نسخ ۲ ل تخم کرفس دو وقیه طیطا بوس یک ل قسط المر دار چینی اقراص
در معومیعه سایله مکه ۵ ل فلفل ابیض ۷ ل دار فلفل ۴ ال افیون ده ل زعفران حماما مکه ۴ ل قدر شربت تا یکدرم و در بعض نسخ انیسون ده ل دار
فلفل ۴ ل سنبل ۴ ل و در بعض نسخ سنبل ل است اقراص اذخر معوو در اقراص مذکور است و ... بقدر ... ترتیب داده بی خلاف ادویه و اوزان
قسط المر ناخواه فلفل سفید قرنفل مکه دانق فو ۴ حبه دار چینی مصطکی زعفران مکه ۴ دانگ سنبل الطیب سازج مکه یک ل مرصاف ۴ دانق حماما
دار شیشعان قصب الذریره مکه دانق یا شراب قائم مقام آن کنند معجون ربع از مجربات مرحوم حکیم عماد الدین محمود که فرموده که چون
روز نوبه دو ساعت قبل از تب دو نخود تا نیم ل شاه ... نمایند ... ۳ نوبت قطع نماید و مستعمل است ... جند بیدستر قرنفل دار چینی
مرصاف میعه سایله مکه ۲ م افیون سداب فلفل مکه یکدرم عسل بوزن جمیع معجون ربع دیگر منقول از محمد بن زکریا رازی و او نیز فرموده که زیاده
از ۳ چهار نوبت احتیاج نیافته و قدر شربت بدستور معجون ... تریاک کهنه ۷ م زعفران قنه مر ۴ م سلیخه جلتیت مکه ۲ م میعه جند
سنبل قسط ۳ م عسل بوزن جمیع بسرشند معجون اعظم که لوذنیز خوانند و در کامل الصناعه مسمی بکند ریت جهت زحیر و اسهال مزمن بغایت نافعست
جند بیدستر افیون میعه سایله بزر البنج مرصاف سارون زعفران کندر نانخواه بانویه عسل بسرشند و در نسخه کامل جلنار طین ارمنی تخم
کرفس سلیخه اضافه است معجون قابض جهت اسهال نوهیری مجرب است تخم حماض انجبار تخم مورد طلیه مجموع ۴ ابو رهندا ملیه طلیه سیاه
خبث الحدید مدبر ... عسل یا منقعه دو وزن ادویه بسرشند شربتی دو ل امام عاجین با ... در استعمال او شرط است که اغذیه نیز موافق
باشد و تصرف بنسبت هر مزاجی بدارد و ... است و امتحان نیست که در هر مزاجی هر معجون مسهی مؤثر باشد از انجمله معجون بسوست از اسرا

مخلص اکبر

معجون قابض

لا طبا الیف شمس الدین بن بلال اردبیلی که بغایت مقوی باه و دل و دماغ است و رنگ را خوب و نیکو کند و از مداومت کننده او
او قبل از جماع و بعد از آن ایمن است از عرق النسا و نقرس و نقصان منی و از امراض عصبانی قدر شربتش از دو مثقال تا ۳ مثقال است
نانخواه ۳ مثقال شقاقل خولنجان خصیة الثعلب بهمنین لسان العصافیر مکه ۳ م سرو ... شقنقور حب الزلم حب البان فلفل سفید مغز تخم خیار مغز تخم خربزه تخم
کدو تخم پیاز تخم شلغم تخم بویجه خشخاش سفید خشک دانه تخم تره تیزک تخم شبت تخم گزر شامی و آن دو قوهست تخم لبلبون خشک مربی مکه ۳ م
نارجیل مغز بادام مغز پسته مغز حب الصنوبر کبار مغز حبه الخضرا مغز دانه بنه کنجد سفید مقشر ۲ م قرنفل دار چینی سنبل الطیب اسارون بسباسه کبابه مد
قرفه دار فلفل جوز بوا نارمشک عود عنبر اشهب زعفران مشک یکدانگ و نیم زنجبیل بوزیدان قسط شیرین مغز حب الزلم درونج مکه ۲ م با عسل بسرشند
مجرب و آزموده است معجون چوب چینی از مرحوم حکیم عماد الدین محمود جهت تقویت معده و دل و دماغ و جگر و گرده و مثانه و باقی اعضا و تقو
باه و فربهی بدن و غیره بیخ چینی ۱۰ ل مروارید ۲ ل شیطرج ۲ ل ریوند افتیمون سنبل مکه ۳ ل بهمن مصطکی عود قماری مایه شتر اعرابی ۲ ل زرونی ۳ ل ابریشم
پرورده ده ل گل مختوم ۳ ل صندل سفید و سرخ ۲ ل سکه صیدا ماهی روبیان ۳ ل دار چینی قرنفل تخم خبیص مکه ۲ ل جوز بوا بسباسه مکه ۲ ل درونج
زرنباد مکه ۲ ل خصیة الثعلب ۳ ل تخم جرجیر تخم شلغم تخم زرب تخم بویجه بهمنین خشک مربی مکه ۳ ل بوزیدان سورنجان ۱ ل شقاقل ده ل کبابه چینی ده ل
خولنجان قسط شیرین دو ل تودری زرد و سرخ ۳ ل سعد ۳ ل ورق ... منقا ... اجزا را مجموع ... گل گاوزبان بادرنجبویه گل سرخ دو ... مدده
بجوشانند و صاف کنند و خشخاش سفید تخم خربزه تخم خیارین تخم کاسنی تخم خرفه مکه ده ل نرم کوفته در آب مطبوخ شیره گرفته اضافه آب سیب
شیرین و انار شیرین و گلاب و قند و عسل کرده بقوام آورند مغز بادام مغز فندق مغز گردکان مغز چلغوزه مانند مرهم کوفته در عسل حل کنند
و اجزا را بان بسرشند و حقیر ورق نقره طلا که جهت سرور است داخل نکرده ۲۰ ل چوب چینی را جوشانیده آب آنرا با عسل بقوام آورده و ادویه را بان
و بغایت در افعال خوبتر مشاهده نموده است معجون مبهی که جهت توالد نافع است اگر فلفلی غالب باشد اول تنقیه نمایند و بعد از آن ۲ یوم ...
نیم ل هر دو نیم ل زن شاو ... نمایند و از مباشرت در این ایام اجتناب نمایند و از مضرت باه پرهیز کنند بهمنین مغز ... فلفل کبابه ... دار چینی
مکه ۱ ل مروارید بد فلفل زنجبیل قرنفل نارجیل سکبینج سازج هندی برگ قرنفل نیم وزن او قرنفل ... گردو اگر سازج سیاه و ضخیم و رق کنند
بهتر است و الا نصف سازج و نصف قرنفل ... کنند مکه ۱ ل جوز بوا نیم ل زعفران نیم ل با ۳ وزن عسل بسرشند بعد از ۴۰ یوم استعمال نمایند معجون مبهی
این جمیع مؤلف ارشاد گوید بسیار مجربست و محلل ریاح غلیظه و ممسک منی و قدر شربت ۲ ل گل گاوزبان تخم تره تیزک مکه یکجزو نیم ...
اگر نباشد ماهی روبیان پنیر مایه شتر اعرابی یکجزو و سه ... خصیة الثعلب زنجبیل فلفل مغز فندق صنوبر کبار تخم زرب شقاقل تخم شلغم مکه یکجزو تخم
انجره دار چینی نخود سفید مغز ... کنجد مقشر خشخاش سفید کندر مکه ۴ جزو با شربت سیب دو وزن ادویه بسرشند معجون مبهی از تذکره
تذکره عجیب الفعل است و در ... سخنین باه و نعوظ و تقویت حرارت غریزی و فربه کردن بدن و تولید خون صالح و اصلاح منی و رفع اذیت
جماع و ضعف او نخود سفید پوست دور را که در آب تره تیزک تازه ۳ بار خیسانیده و خشک کرده باشند خشک سحوق در ۳ مثل آن
آب خشک تازه ترتیب داده باشند مکه ۳ وقیه ترنجبین ده ل دار چینی خولنجان مکه ۱ ل یک رطل و نیم عسل را با نیم رطل آب پیاز بقوام آورند و تخم
ترب و تخم جوز بری تخم انجره مکه یکوقیه عاقرقرحا زنجبیل مکه نیم وقیه اضافه نمایند ۶ قیراط یا در هر ۵ نیم درهم زعفران و شش قیراط مشک را در گلاب
کرده بدان تنقیه کنند و هرگاه قوی تر خواهند مغز گردکان حب الصنوبر نارجیل تخم شلغم مغز بهمنین تخم ... تخم کتان مکه یکوقیه قسط شیرین
انیسون قرنفل فلفل سقنقور و اگر نباشد پنیر مایه شتر اعرابی یا ماهی روبیان مکه ۳ ل زرده تخم مرغ مغز سر گنجشک مکه ۲ عدد اضافه نمایند و قدر
شربتش تا دو درهم است معجون ثوم از تالیف اسحق مؤلف تذکره ذکر نموده جلیل القدر کثیر المنافع است بغایت بهر مبرودین و مرطوبین
جهت رفع رطوبات و کل امراض بارده مثل فالج و نسیان و سکته و رعشه و ضیق النفس و لکنت زبان و استرخاء و وجع الورک و تحلیل ریاح و سده
تقویت معده و جگر و امراض مقعد و رحم و خناق و جهت احتباس حیض و بول و نیکو کردن رنگ و برانگیختن باه مایوسین بغایت مجربست مضر
جوانان و صاحبان مزاج حار و مصلحش سکنجبین و شربت عناب و طلا کردن روغن او بر بدن جهت رفع اذیت سرما و شقاق پاشنه پا و قلع آثار
و رفص ... جهت تهیج باه بغایت نافع و قوتش تا ۴ سال باقیست و شربتش ۲ ل و آن گرمست در سیم و خشکست در دوم یک رطل سیر کوبیده را
با یک رطل و نیم عسل بقوام آورند زنجبیل فلفل قرنفل دار فلفل دار چینی کبابه جوز بوا عاقرقرحا خولنجان مکه ۲ ل زعفران یک ل روغن گل سرخ ... اگر
ا شیر تازه بجوشانند تا شیر را جذب کند و با یک رطل و نیم

معجون چوب چینی

معجون مبهی

معجون مبهی

معجون مبهی

معجون ثوم

معجون مبهی

انقدر روغن او خواهند قبل از آنکه با عسل بجوشانند با روغن گل جوشانیده روغن او را بگیرند بعد از آن با عسل بجوشانند معجون مبهی منقول از مختار بن حسین در تقویت باه و تولید منی بغایت آزموده است تخم ترب تخم گزر تخم و بیخه مغز چلغوزه مکده زنجبیل شقاقل بوزیدان خصیة الثعلب مکده ملحیت طبیت کی روغن نارجیل ده دوا ادویه را با روغن نارجیل چرب کرده با دو قند معجون کنند و اگر عسل و قند بالمناصفه باشد بهتر است و قدر شربت دو مثقال فلیه زردک و تخم شلغم و امثال آن شاید نمایند

معجون راح المؤمنین

معجون راح المؤمنین که تألیف حقیر است معتدل مایل برطوبت جهت تقویت باه و اشتهای طعام و تفریح مفید و نفع میکند جهت سعال و نزله و ضیق النفس و خفقان و غیره و حصلا اور اسفرائینی است و بتجربه رسیده لسان الثور خصیة الثعلب مکده شقاقل تخم جرزان نارجیل دارچینی حب الصنوبر کبار مکده جوز بوا کثیرا اصل السوس لاالسماننجونی مکده ادویه را کوفته یک بوست خشخاش را جوشانیده صاف کرده ۲۵ شیره تخم خشخاش را در زر و گرفته ثقنتر اینها از ندین با عسل و آب سیب شیرین صندل و آب زردک صد بنجاه ل بقوام آورند پس ادویه را سرشته و نیم ل شکر بر او بپاشند و اگر خواهند بدل خشخاش اصل شوکران

معجون سرور

که بنج نفتی گویند با بنج شبیهی ورکلت شرارنی و افعال و تفدر لایق اضافه نمایند معجون سرور تألیف حقیر مبهی و مشهی و هاضم طعام و با نطو و مقوی احشا و مفرح و جهت سرفه و آلات تنفس نافع و در اوایل دوم گرم و مایل برطوبت و موافق اکثر امزجه است جوز بوا بنفشه مکده ل بابد با هم کوبید و با دو ل روغن بادام ۲ ل زنجبیل را کوبیده چرب نمایند هارون درز دارچینی لسان العصافیر مکده عود قماری قرنفل خولنجان بهمنین انیسون مکده ل خصیة الثعلب ۲ ل شقاقل ۵ ل اگر تر باشد بهتر است کثیرا انغاع خشک مکده ل عسل کف گرفته ۸ ل در شاب ۲ دلک نبات

معجون قرص افعی

علی الصدور باید کرد معجون قرص افعی جهت توالد و تناسل مجرب است بغایت مبهی و مقوی و موافق بارد المزاج و پیران و حافظ صحت ایشان و جهت امراض عصبانی و رقت منی و نیکو کردن رنگ رخسار و تقویت هاضمه و تفریح و رفع وحشت سوداوی نافعست خصیة الثعلب دارچینی زنجبیل ال کبابه قرنفل دار فلفل مکده ال مغز فستق مغز بادام شیرین نارجیل مقشر مکده ۲ ل ابریشم مقرض آشنه انجدان چیر مایه شترا عرابی تخم کرفس تخم و بیخه هلیون تخم کراث تخم شلغم تخم خیار تخم فسط تخم جرجیر بوزیدان جدوار چلغوزه کبار و صغار تخم ترب خولنجان قرفه نودری سرخ و سفید بهمنین تخم

مفرحات

زردک مغز حب القلقل مغز حب البلسان فلفل لسان العصافیر بصل العنصل المشوی خشک مربی خردل عاقرقرحا مکده ال عنبر اشهب مشک مکده ل زعفران ال ورق نقره و ورق طلا قرص افعی عشر ادویه عسل کف گرفته و مثل ادویه سرشند فصل پنجم در مفرحات مفرح عبارتست از چیزیکه مشتمل باشد بر تصفیه نفس که عبارتست از روح حیوانی است و قوتها و فکر و تقویت آلات آن چه ادراک با نفس مجرد است و هر چند آلات قوی باشد و ارکه ورات لطیفه و حواس باطنی و ظاهر صحیح باشد باعث ادراک بیشتر میگردد و این تفریح بسبب هر یک از قوتها با نفراده میشود مثل شنیدن نغمهای ملایم طبع از قوه سامعه و مجموعه بسبب ازدواج میباشد و هر چه نفس از تشغل خارجیه باز داشته مشغول عالم تجرد خود و ادراک کمالات کرداند مفرح حقیقیست و هر چه باعث ادراک لذات خارجیه و محسوسه بسبب تقاضای هر یک از قوتها گردد مفرح مجازیست و در آن هر چند اسباب مجتمع باشد تفریح بیشتر خواهد بود مثل جمعیت صحت مزاج و عدم اخلاط ردیه بدنی با شنیدن سامعه ملایمات قوت سمع و دیدن مقبول باصره و شامیدن لذیذ ذائقه و بوئیدن ملایمات شامه و حس کیفیات معتدله ملموسه و ادراک صور جزئیه ملایمه حس مشترک و خیال و دریافت معانی جزئیه موافق وهم و ترکیب مناسبه متخیله و در آن حفظ معانی جزئیه مانوسه حافظه و صحت قوتهای باعثه و محرکه و قوتهای عادیه و مولده و پس در تفریح منوط بجو امور مذکوره شرطست و بحسب تفاوت اشخاص تقویت قوتهای بدنی متفاوت لهذا مفرحات متعدده ترکیب یافته است

مفرح یاقوتی شیخ ابوعلی

مفرح یاقوتی شیخ ابوعلی که در ادویه قلبیه ذکر کرده و فی الواقع ترکیب بسیار شریفیست و مکرر حقیر و والد مرحوم تجربه نموده با اندک تصرفی در زیادتی و کمی موافق جمیع امزجه است جهت توحش سوداوی و انواع مالیخولیا و تفریح و نشاط و تقویت اعضا رئیسه و جهت ناقهین و اکثر امراض معده و خفقان بغایت نافعست قرص او معجون استعمال میتوان کرد مروارید کهربا بسد یک م و نیم ابریشم مقرض سرطان محرق نهری مکدال و یکدانگ سحاله طلا و دو دانگ لسان الثور بزره م یاقوت مکده م تخم فرنجمشک تخم بادروج تخم بادرنجبویه برگ بادرنجبویه مکده ۲ م بهمنین عود هندی حجر ارمنی مغسول لاجورد مغسول مصطکی سلیخه دارچینی زعفران هیل قاقله کبار زرنباد مکده ال افتیمون یک ل و نیم اسطوخودوس ۲ م جدوار یک ل و اگر نباشد زرنباد عوض او بکشند بقدر ۳ ل درونج رومی دو ل تخم کاسنی ۵ م تخم خیار ۴ م ترنجبین ۵ م طباشیر ۶ م مشک ۳ ل کافور یک ل عنبر یکمثقال سنبل بادرنجبویه ساذج مکده ۲ م این ادویه اصل و خمیره است و گاه قرص کنند جهت معتدل المزاج قرص یکمثقال و گاه بعسل ترتیب کنند

که سازند معتدل المزاج را تغییر بدهند و اگر خواهند که بعد از تخمیر و امتزاج استعمال نمایند در آن ده ل افیون ده کچ حبند بید ستر هر دو را با هم سوده داخل معجون کنند و از این زمان است که بعد از شش ماه استعمال نمایند و غرض از ادخال افیون حفظ مزاج مرکب است و ادخال حبند جهت اصلاح افیون است که ترکیب باز بعد از ادخال افیون بر اعتدال خود باشد و اگر کسی را سوء مزاج حار غالب باشد میباید زعفران و مشک این ترکیب را نیم اتفاق کم کرده بدل حمل سناء قطلام شاهتره یک ل و نیم کنند و در این ترکیب یک م گلسرخ ۲ م تخم خرفه ۲ م طباشیر ۳ م تخم کاهو ۳ م صندل داخل سازند و باقی ادویه بحال خود بگذارند و بدستور یا قرص سازند یا معجون نمایند و اگر کسی را سوء المزاج بارد غالب باشد واجب باشد که در این ادویه فشور اکه آن بسباسه است و قشر اترج و عود بلسان و زنجبیل و فلفل ۳ م جند بیدستر ۲ ل و وزن کافور نصف کنند و اگر صاحب مزاج حار بخورد از این ترکیب یک طباشیر ربیب سوس بخورد و صاحب مزاج بارد شربتی از آن با طوجی جند بخورد کافی باشد و احتیاج بتغییر و تبدیل اصل این نسخه نیست و مرحوم حکیم محمد باقر میگوید که من بعضی از ملوک را علاج کرده ام و در مرض مالیخولیا که منجر بمانیا شده بود باین معجون و در نسخه معتدل این ترکیب ال یاقوت رمانی اضافه کرده ام نفع عظیم مشاهده مفرح حار جهت خفقان و مالیخولیا و وحشت و تقویت معده و اشتها و هضم طعام نافعست و سوء هضم سیاه دارد و ورنگ رخسار را نیکو گرداند بادرنجبویه قشر اترج قرنفل قرفه زعفران مصطکی جوزبوا قاقله کبار درونج مکده یک ل بهمنان زرنباد درونج تخم بادروج تخم فرنجمشک بالنگو مکده دو جزو مشک و عنبر نصف جزو هلیله کابلی ۲ عدد آمله ۲ عدد در آب ۳ رطل بجوشانند تا یک رطل بماند بعد از آن صاف نموده یک رطل عسل بریزند و بجوشانند تا آب بسوزد و عسل بماند و بعد از آن عسل را ۳ برابر ادویه کرده سرشند و شربت یکدرم تا ۲ م واین نسخه انفع از نوشدارو است جهت مبرودین و مرطوبین مفرح بارد از تألیف حقیر جهت سدر و دوار و منع بخار بغایت مجربست گل سرخ ده ل آمله مقشر زرشک بیدانه فوفل ۳ م صندل سفید طباشیر گل ارمنی بادرنجبویه پوست پسته پوست ترنج مکده ۳ م کشنیز خشک تخم خرفه گل گاوزبان مکده با شربت سیب بنوشند شربتی ۲ ل و طلا محلول و نقره محلول فاد زهر معدنی مکدال عنبر نیم ل در بعض از نسخ اضافه میشود مفرح بارد از ادویه قلبیه شیخ الرئیس و حقیر تجربه نموده و جهت محرور بغایت نافع است همه چیز بهتر از دوا المشک بارد و یاقوتیست و جهت ناقهین و تب دق و خفقان حار و دفع بخار سوداوی سوخته بغایت مؤثر است تخم کاهو تخم خرفه مقشر تخم کدو و مغز تخم خیار مقشر مکده ۲ ل تخم خرفه ۳ ل لولو و بسد کهربا سرطان نهری محرق ابریشم مقرض مکدال صندل سفید دو ل عود هندی درونج زرنباد بهمن ابیض مکدال ۲ دانگ هیل طباشیر مکده ل گلسرخ ۵ ل زعفران نیم کافور یک ل مشک دانگی عنبر ۲ دانگ لسان الثور ۳ ل رب کدو یک ل و اگر یافت نشود دو ل حب کدو مکان او دوال دو صندل سرخ کنند و ادویه را کوفته و قرص سازند و یا معجون نمایند در رب سیب و ناروبه و یا تو یه بقدر سه چند ادویه را معجون توان ساخت

معجون

معجون بیضبسری از حکماء فرس مفرح و مقوی و مساوی است و اجاد و باروح او نافع است مطلق از جهت را در هر وقت و اعاده میکند قوای ساقط واز واهی که نقصان یافته باشد بمرض یا سهل یا از سم یا غیر آنها جهت خفقان و رعشه و استسقا و یرقان و سوء هضم و برانگیختن باه نافع و ساکن میکند درد نقرس و مفاصل را و معتدلست و بعضی میگویند گرمست در اول و بنا قیم در او ضرر چیزی زرنباد درونج بهمنان و بادرنجبویه از هر یکی ۵ ل فرنجمشک و ل عود قماری مکده ل انغاع خشک بسفایج دارچینی کشنیز مقشر جوزبوا نقره محلول کهربا زعفران مکده ل بسباسه یاقوت مکدال بعد از سحق مبلغ ادویه غیر معدنی را در هشتاد ل بدنمو حبی از کلابی ثلث عرق بید مشک و آب سیب و آب مرزنجوش و آب گاوزبان مکده ال در یکهمان بخیسانند و در زمستان دو شب و دو بیست و پنجاه ل عسل کف گرفته که ۳ وزن ادویه است بوزن در آرند و بعد از آن دو بیست و پنجاه ل شیر تازه و زنجور زعفران بدهند و بدستور با عنبر عسل که بیست و پنجمثقال باشد روغن بنفشه بادام بجوشانند تا منعقد کردد و بعد از آن از سر آتش برگیر آورده ادویه را اضافه نمایند و بار دیگر آتش که نشسته اندکی بجوشانند و بحسب در باطیل بگذارند و اگر روز دیگر مشاهده نمایند که آبی یا او هست باز بگذارند با آتش نرمی که بجوش نیاید و بخار بر طرف شده انگاه ادویه معدنی را که نقره و کهربا و یاقوت است اضافه کنند و شیخ مؤلف نسخه میفرماید که اگر پادزهر معدنی یافته شود ۲ ل و اگر حیوانی باشد ۱۰ قیراط در گلاب حل نموده تسقیه نمایند یکسم او در نشاط و کیفیت برابری با کمین خمر میکند و با وجود سلامت حس و صحت ادراک و قدر شربتش تا دو ل و قوتش تا بیست سال باقیست جهت حفظ صحت ناشتا شاول نمایند و بجهه قوت باه شب و بجهه سموم با آب زبانه و بجهه خفقان با عرق گاوزبان

مفرح جالینوس

مفرح جالینوس معروف بطوبا ماحس یعنی جبار القلب جهت خفقان حار و سعود و انجره دماغ و سدر و دوار و صرع و شقیقه و مالیخولیا و حمی کششکی و قطع خون

و نکایت سموم نافع سرد است در درجه سیم و خشک در اول اطبه در شیر کهنه خیسانیده در گلاب ۳ روز گل گاوزبان تخم خرفه مکه ۱۰ باشد صندل
سفید و زرد و سرخ پوست بیخ بادیان سنبل الطیب مکه ۵ بهمن سفید دارچینی کشنیز خشک طباشیر پوست ترنج درونج ابریشم مقرض کهربا
از هر یک ۵ ل مرجان مروارید از هر یک ۳ ل طلا محلول نقره محلول زرد یاقوت از هر یک ۲ ل شربت سیب شربت ریباس و شربت بادرنجبویه
هر یک بوزن ادویه سرشته مفرح اعظم معتدل است و بهترین مفرحات و موافق و معدل جمیع امزجه و تنکننده شدت خون و رافع جمیع
اخلاط فاسده و صاف کننده خون و مقوی جواهر و اعضا رئیسه و غیره و زیاد کننده فهم و حفظ برطرف میکند حیا و کسالت و بلادت
و توحش و نفخ را تحلیل میبرد و مقوی اشتها و باه و رافع قیام کرم و خفقان و مالیخولیا و وسواس و برسام و بغایت عجیب الفعل و قلیل الغذا
و جوان اضافه کننده یاقوت و غیره احجار را مانند به بشود معجون یاقوت مخلص و با وطاعون و شاهیدن و طلا نمودن او یا روغن بنفشه میل
سازد و با وطاعون و جذر مکرر تجربه نموده در جمیع مراتب بعدیل و موافق اکثر امزجه و قریب الاعتدال است و بجهت رفع صرع و جنون و ضعف دل
و توش ... مجرب و منتهی و مداومت او حافظ صحت و بهترین مفرحات شاهتره بادرنجبویه و گل گاوزبان منقول مکه ده بهمنان مکه ۵ ل
لاجورد غیر مغسول طباشیر گل مختوم دهقر بدل او کلاه از زعفران بیارند مشهور است کرده و اثر شرافت از گل مختوم مشاهده نموده زعفران
درونج زرنب کبابه بند بناد مکه ۲ ل اهلیله کابلی ابریشم مقرض صندل سفید پوست بیرون پسته مکه ۲ ل مرجان مروارید کهربا مکه ال دانه هیل
العود نیم ل ورق طلا و نقره و یاقوت سرخ مکه ۲ ل و جفر به دن طلا و نقره استعمال نموده دویدا کوفته و بیخته شکر سفید صد ...
با آب به شیرین و شربت ریباس و آب سیب شیرین و گلاب و آب انار میخوش و آب ترنج ترنج داگرنباشد آب لیمو و آب ... زرشک مکه ...
بقوام آورده سرشته و قدر شربت از یک ل تا ۲ ل و قوتش تا چهار ده سال باقیست مفرح ملوکی از کتاش جهت تلطیف اخلاط و انتعاش
ارواح و بسط نفس و تقویت دل نافع و کرم و خشک در دوم و قوتش تا هفت سال باقیست و قدر شربتش تا ۲ ل بماء الورد و یا آب ریباس فاقله
صغ و کبار مکه ال زرنب زرنب درونج قرنفل عود ماخواه نارمشک سلیخه هارون مکه ۵ ل سنبل سازج حماما زرنباج دار فلفل مکه ۲ ل مروارید ...
نافه سفید یاقوت سرخ ورق طلا ۲ ل زعفران مکه ۳ مصطکی یک ل ورق ... نیم ل فلفل ابیض نیم م همه را بگلاب خیسانیده ۳ روز پیش از بیر
شستن و عرق بر بالای آتش که هشته مثل ادعرق دار چینی نمام و مرزنجوش تصفیه نمایند پس از آتش گرفته با ادویه سرشته مفرح سهل الوجود جهت
رفع خفقان و عرق و مقوی قوی و صداع از من و امراض جگر و توحش و تهای عفونی نافع و در این مفرح سردی کبیه بسیار است و خوراصاف میکند و
کسل و بلادت را زایل میکند و قوتش تا ۲ ل باقیست و شربت او بگوفیه آب به شیرین ده رطل که در او اطفا آهن تافته با طلا و نقره بقدر یکه میسر باشد
قرنفل افتیمون بسباسه ... کباسه صندل سرخ مکه ۲ ل کوفته و در خرقه بسته باشی ابریشم خام و کنار نهند در آن آب تا ده روز بمانند پس بجوشانند
تا عشر بماند ... صاف نموده با شیرین و آب سیب با شربت سیب بقوام آورند و اضافه کنند بر او تخم ریحان و تخم بادرنجبویه مکه ده
و از آتش بردارند مفرح جهت رفع اخلاط سوداویه و بلغم لزج و تفتیح سده و تنقیه دماغ از ابخره و تقویت جواهر و زیادتی سرور و نشاط بالذات و بالعرض
و تحلیل ریاح غلیظه و زیادتی هضم نافع است و گرمست در اول و در یبوست معتدل و قوتش تا ۳ ل باقیست و شربتش دو دم افتیمون طوخود و س خبث
بلسان سلیخه هارون قرنفل مکه ۲ ل زنباد درونج مروارید درشت کهربا مرجان بهمن سرخ و سفید سازج سنبل قاقله کبار قرفه جنبد مکه ۳ م حریر
محرق ... زنجبیل دار فلفل مشک مکدام با عسل کف گرفته سرشته و جغیر بوزن اجزاء این مفرح را بغیر جنبه بادروزن مفرح سهل الوجود ساقوس سرشته
با زیادتی فادزهر معدنی و عنبر اشهب و ورق طلا و نقره در آن با تعدیل مشاهده نموده است و مسمی مفرح ابریشم کرده و در رفع قیام مالیخولیا
بشرط مداومت مجربست و تخلف نمیکند مفرح حار کثیر المنافع جهت امراض بارده هر قسمش که باشد و جهت جنون و وسواس و تقویت اعضاء رئیسه
و تفتیح سده بغایت نافعست گرم در سیم و خشک در دوم و قوتش تا دو سال باقیست و شربتش تا یک مثقال اشنه اظفار الطیب بادرنجبویه ...
با سوسنه قرفه قرنفل دارچینی سنبل الطیب مکه شش بضعف اجزاء مصطکی زعفران مکه شش وزن ربع اجزاء با عسل سرشته مفرح زمردی بارد رطب
جهت امزجه حاره و منع بخار سوداوی و تعدیل مزاج جگر و اعضاء رئیسه نزلات حاره بغایت نافع است حب اطه که بگلاب پرورده باشند خشخاش
سفید تخم خرفه کشنیز خشک مکه ۲ ل مغز تخم هندوانه تخم خیار مغز تخم کدو گل مختوم بادرنجبویه ابریشم مقرض محرق بهمنین پوست ترنج گل گاوزبان
فادزهر معدنی طباشیر مکه ۵ ل عصاره زرشک تخم کاهو مقشر ... گل سرخ کشنیز ... زمرد ورق نقره مکه ۲ ل مشک کافور مکه نیم ل

مفرح اعظم

مفرح مسک

مفرح معتدل البرود

مفرح حار

مفرح زمردی

عنبر ال با شیره ترنجبین و شیرخشت و شربت سیب و امثال آن سرشته و در بعض از جهه مروارید کهربا مرجان مکه ۵ ل ورق طلا و نقره و عنبر
دو ل اضافه نموده اند مفرح بارد جهت امراض حاره و تنقیه ابخره و تعدیل مزاج جگر کرده و در سیم سرد و قوتش تا دو سال باقیست و شربتش تا ۲ ل
خشخاش سفید کشنیز خشک تخم خرفه ۳ ل طباشیر گل مختوم گل سرخ لسان الثور مکه ۲ ل و نیم عصاره زرشک یک ل با عسل کابلی سرشته
باب دوم در اقسام حبوب و از اختراع قدما است و منقسم باقسام معاجین است و سهل الادا تا دو سه ماه قوت باقیست و بعد از آن ضعیف میشود
متهی و مقوی آن مشتمل بر ادویه کبار و زود نمی صحبت یابند بکسال و افیون دار تا دو سالی و آنچه مشتمل بر ادویه کبار نباشد بعد از یکماه ضعیف
میشود حب نارمشک مسهل و سریع الاثر است جهت تحلیل ریاح و تقویت معده و دفع قولنج و درد معده که از احتباس باشد بغایت مجربست
یکعدد در شب یکبار اجابت میکند مصطکی زنجبیل قرنفل دارچینی فلفل نارمشک مکه ۵ ل و یکدانگ سقمونیای مشوی شکر طبرزد ۲ ل حب ریوند
جهت استسقاء زقی که با حرارت باشد ریوند عصاره غافث تخم کاسنی غاریقون مازریون شربتش یک م و نیم حب الذهب فاین
موسوم است بحب الصبر از ترکیب رئیس الفضلا حسین بن عبدالله بن سینا است جهت حفظ صحت و تنقیه اخلاط ثلثه از سر و بدن و تفتیح
سده و عسر النفس و درد پهلو و پشت یا و شیه باصره و هضم طعام و ادرار و رفع بخارها و با لجمله مداومت او مغنی از جمیع ادویه و قدر شربتش تا
۲ ل صبر ۲ ل هلیله کابلی ۲ م گل سرخ ۵ م سقمونیا زعفران مصطکی کثیرا سفید مکه ۳ م عنبر ورق طلا مکه ۵ قیراط مرجان یاقوت سرخ مروارید مکه
۳ قیراط و مؤلف تذکره جهت بلغمیین و صحاب ریاح عود سنبل الطیب اسارون مکه ۵ م زیاده نموده جهت مفاصل و عرق النسا و روشا ل انها غاریقون
اشق تربد انزروت ... سورنجان مکه ۳ م و جهت صفراویین با اصل نسخه هلیله زرد تفتیح مکه ۵ م و جهت بخار مرزنجوش کشنیز مکه ۵ م و جهت ضعف
جگر طباشیر بدل مرزنجوش و کشنیز و جهت سوداء با اصل نسخه لاجورد با حجر ارمنی نیم کرده دو سه کوفته و با گلاب و عرق بید و کرفس و بادرنجبویه حب
سازند و قوتش تا دو سال باقیست حب الایارج منسوب با بن ماسویه نافع است جهت امراض و ماغی خصوصا بلغمی و تنقیه دماغ کننده و باصره ... ایارج
ایارج فیقرا کل هلیله زرد ۵ م تربد ۵ م انیسون ملح هندی مکه ۲ م و نیم غاریقون ۲ م شحم حنظل ۱ م و در صفراویین سقمونیا بقدر حاجت اضافه نمایند
و قوتش تا دو سال باقیست و شربتش تا ۲ ل حب الاصطمخیقون یعنی منقی اخلاط بارده است جهت تنقیه اخلاط و حفظ صحت و رفع وسواس و امراض
سوداویه و خفقان و ضعف معده و کرده نافع صبر ۵ م کابلی افتیمون مکه ۵ ل سقمونیا غاریقون شحم حنظل مکه ۳ ل زعفران سلیخه حب البلسان
ملح هندی عصاره افسنتین اسارون وج عود مصطکی بیخ اذخر زراوند مدحرج دارچینی مکه یک ل و بعضی وقت ایارج اضافه میکنند و در بعض نسخ
هلیلج و تربد زیاده کرده اند حب النفط منسوب بجالینوس و او قوی الفعل است نافع جهت هر مرض بارد مثل فالج و لقوه و بادها و قولنج و دردهای
معده و عرق النسا و مفاصل و قوتش تا دو سال باقیست و شربتش تا دوم و رازی نقل کرده که مضر جگر است و مصلح او زیت و اسحق نقل کرده که
تفتیح بواسیر میکند و مؤلف تذکره بر این است که این صحیح است از اول و مصلح او کثیرا و ماء العنب صبر ۵ م هلیلج اصفر تخم حرمل افتیمون
صمغ سداب اگر یافت نشود دو چندان اشق جاوشیر مقل اندق سکبینج شحم حنظل جندبیدستر انزروت مکه ۲ م و در بعض نسخ تربد عود اصل السوس
مکه ۳ م کرده اند اگر افراط بلغم نباشد باید کرد و همچنین اگر سودا زیاده نباشد افتیمون داخل نمایند و اگر صلبت در حب الغار اضافه کنند در
صورتیکه مریض باتب نباشد جایز است ادویه را با نفط سفید حب سازند و اگر شیطرج و فاقله و بوزیدان و سورنجان و ایارج مکه ۵ م داخل نمایند علاج
بارده عضو مانند نقرس و نقرس عظیم خواهد بود حب النور السعال از صاحب تذکره است و مجرب دانسته اند که درد من نگاه دارند تخم کدو تخم خربزه تخم
خربزه تخم خیارین تخم خشخاش مکه یکجزو و نشاسته صمغ عربی کثیرا رب السوس زعفران تخم خرفه بادام شیرین بادام ملح فستق صنوبر انیسون بزرکتان مکه
نصف جزو حب سازند پس اگر در سرفه و سوزش فروحی باشد باید اضافه تربد ۴ جزو هلیله ۳ جزو زوفا ۲ جزو نیم زرسیاوشان دو جزو و اگر با او
تبی باشد پس گل ارمنی و گل مختوم مکه ۳ جزو همه را مثل وزن ادویه شکر بلعاب مرو و بزرقطونا و ریحان و روغن بنفشه حب سازند و اگر بعصاره کرنب
معجون سازند در تلیین طبع و صاف کردن آواز ابلغ خواهد حبیکه نافع است جهت امراضی که موی بریزد مثل جذام و داء الثعلب و داء الفیل و داء
الحیه و اخراج فضول غلیظه و قوتش تا دو سال باقیست گرم است در دوم و خشک در اول و شربتش تا یک مثقال است جاب گرم و مضر جگر و مصلحش
کثیرا و تربد ۱۲ ل و افتیمون ۸ ل صبر زرد ۲ ل بسفایج انزروت مکه ۳ ل عصاره افسنتین ملح هندی شحم حنظل سقمونیا مکه ۲ م با آب حب نمایند
حب النیدان الطوال برگ شفتالو هلیله صفر املح ۵ ل و نیم تربد ابیض فانید مثل ادویه شربتش ۳ م با آب گرم حب قوقایا جهت تنقیه دماغ و امراض بارده

حب نارمشک

حب ریوند

حب الذهب

حب الایارج

حب اصطمخیقون

حب النفط

حب النور

حبیکه نافع است

مفرد و بقدر ...

و مصلح او

حب قوقایا

آن بغایت مجرب است و خوفا لغت یونانی بمعنی حاق و سیلان است چون این حب جذب ثقل مواد از بیخ میکند لهذا مسمی باین اسم شده
صبر فنتین مصطکی غاریقون بالسویه یکدیگر و شحم حنظل سقمونیا یکدم نیم جزو حب خوفا با سقمونیا که از ایارج فیقرا شحم حنظل سقمونیا هلیله زرد هلیله
خودوس ۱۰ ل ایارج ۲ ل شربت ۲ ل حب الشبیار این حب شبیار از انجهت نامند که وقت استعمال او شب است جهت تنقیه سر و دل از سودا و بلغم
متولد از بلغم باشد تربد افتیمون غاریقون هلیله خودوس هلیله کابلی یکجزو فیقرا یکجزو و نیم عود هندی نیم جزو شربت از ال تا ۲ م حب الشبیار نوع
دیگر جهت تنقیه دل و دماغ از سودا المحترق نفس سودا و هر سه باشد هلیله کابلی افتیمون یکدام جزو فیقرا یکجزو و نیم هلیله خودوس دو جزو شحم حنظل یکجزو
اسود ربع جزو مصطکی عود بلیلج یکدم نیم جزو و حجر ارمنی مغسول ثلث جزو با آب سیب شیرین حبها سازند شربتش از یکدرم تا یکمثقال حب جهت سر و
مجرب است با ابعل و امثال او بنوشند پوست بیخ کبر ریوند صبر زرد [illegible] سوخته تخم کرفس غاریقون ملح هندی بالسویه و امثال آن نوشته
حب سازند قدر شربتش دو مثقال است حب المقل از مجربات والد مرحوم حقیر جهت صاحب بواسیر که از اعتقال طبیعت آزار داشته باشد مجرب
هلیله مقشر پوست هلیله زرد هلیله سیاه پوست هلیله کابلی پوست بلیله شحم کنند با مکده جزو مقل ازرق ۴ جزو مقل را نیم کوب کرده در آب
گندنا یکشبانه روز در یکجا [illegible] بکوبند که بطریق مرهم شود و ادویه را بسرشند و حبی بمقدار نخودی بسازند و هر روز در خلاء معده
عدد تا یازده عدد فرو برند و از چیزهای سوداوی اجتناب نمایند حب الفالج از تالیف والد مرحوم حقیر جهت رعشه و فالج بهم سائیده
باشد و فقا در تکلم باشد و زبانش ثقل بهم رسیده باشد مجرب است تربد ابیض سورنجان حب النیل ایارج فیقرا شحم حنظل شیطرج بهمنین وج
عاقرقرحا دارفلفل سکبینج جاوشیر مقل ازرق فربیون جندبیدستر ادویه را کوفته و بیخته و صمغها را در آب گندنا حل کرده و با ادویه
بسرشند و حبها سازند شربت ۳ م با آب گرم حب الاقاوية الكبير الصبر جهت مره سودا و صفرا و بلغم متولده در معده و غثی که رازوا عارض
شود دارچینی قصب الذریره حب بلسان تفاح الاذخر سلیخه قرنفل یکده اوقیه همه کوبیده بیخته در دو رطل آب باران در آن بخته بیزند
تا بنصف یا ثلث باقی ماند بعد از آن صبر سقوطری یکرطل بگیرند و بان آب بشویند و صاف کنند دو مرتبه یا ۳ مرتبه بسرشند تا بلغی نماند مگر ثقلی از صبر که
احتیاج باو نباشد پس در آفتاب خشک کرده هر یک از زعفران و مصطکی و مرصاف یک اوقیه در او ریخته مثل نخود حبها سازند بعد از آنکه آب
جذب کرده باشند قدر شربت با آب گرم حب الشیطرج جهت درد مفاصل و عصب و فالج و لقوه و احتباس طمث تربد ۱۰ م صبر ۱۰ م زنجبیل
عود البلسان یکدم فلفل دارفلفل عاقرقرحا یکدام شیطرج هندی ملح هندی وج یکدم ۲ م فانید ۴ م با آب کلم حبها سازند شربتش دو م و نیم تا ۳ م با آب
گرم حب الربع اهلیلج کابلی افتیمون یکدم ۴ م عصاره غافث عصاره افسنتین یکدم ۳ م صبر ۱۰ م یا یکسه در آن رها زیانه جوشانیده صاف کرده
حبها سازند قدر شربت دو م تا ۳ م حب قلقطار للربع هلیله صفر عصاره غافث ۴ م حرف املح نیم م با آب حبها سازند شربتش یکدرم
با آب گرم حب الشفا جهت اسهال صفرا مخلوط بلغم و زرداب صبر ۲۲ م افتیمون ۱۲ م سقمونیا ۴ م سلیخه سنبل تربد مصطکی ۴ م زعفران ۳ م غاریقون ۵ م
حبها تمام با آب حب ساخته شربتش ۴ م با آب گرم حب اسطومیخن از فاسلیوس جهت امراض بارده و استسقا و قولنج و لقوه و فالج هلیلجات ثلثه ۱۰ م مقل ۶ م
زنجبیل دارچینی ۵ م فلفل دارفلفل هارون ۳ م تخم کرفس بادیان وج سلیخه ۱۰ م شیطرج حب النیل مصطکی ۶ م غاریقون شکر طبرزد ۲ م صبر سقوطری ۶ م غاریقون
و مقل را کوفته و آب کنند تا آنرا بپاشیده بکوبند و باقی ادویه را با آنها مخلوط ساخته مثل فلفل حبها ساخته شربتش یکمثقال و نیم با آب گرم وقت
خواب تناول و قبل از استعمال و بعد از وقت استعمال یکروز پرهیز نمایند حب قیصر که حب ذهب نیز گویند از معالجات بقراطی جهت تنقیه معده و تدبیر
و تقویت آن و چون تناول کنند بعد از طعام هر روز یکبار از رطوبات لزجه اخراج صفرا یا مده را ضعیف میکند با نخواه زیره کرمانی انیسون
هلیله سیاه ملح نفطی ۱۰ م مصطکی ۳ م صبر سقوطری ۳ م مثل همه باید قوارج مخمر کرده حبها سازند حبی یک مکه تا ۲ دانگ حب الدیدان الطوال حب الغریه
کبیل دار و فلفل ابیض ... کابلی بشقشر قسیل ملح هندی ۵ م ترمس شیح ده ترمس افسنتین ۵ م با آب لیمو ترشی حب للمالیخولیا مجرب فیقرا ۴ م افتیمون
۴ م مجرب جعده مغسول غاریقون ۵ م سقمونیا قرنفل بحری ۲ م عدد با آب شیرین حب کرده شربتش هر هفته یکمثقال حب لعرق النساء حقیر تجربه نموده
و بسیار خوب یافته و بدین گونه که در ساعت دفع میکند چنین نفرازان بیان کردند ... آزار داشته اند و تمکن نبوده است و از جای بجا شدن
گردیدن با کمال معالجه نموده هر پنج یا شش ساعت حلاق نیز نماید مجموع یکشربت صبر سقوطری هلیله زرد سورنجان یکدام جهاب نامند حب سهل جهت
حمیات و در دفع صفرا بسیار نافع است منقول از حاوی کبیر عصاره غافث عصاره افسنتین مصطکی هلیله زرد گل سرخ مساوی یکدم بکجزو و صبر بجزو سقمونیا

و ثلث جزو شربتش یکدرم و نیم تا دو م با مطبوخ شاهتره و هلیله زرد حب لاجورد جهت اسهال صفرای غلیظ و سودا و بلغم از مخترعات حقیر است
لاجورد غیر مغسول مصطکی گل سرخ پوست هلیله زرد و بسفایج پوست هلیله کابلی غاریقون سفید تربد محکوک صبر زرد هلوخودوس عود قماری سنا مکی
اسنفته افتیمون کثیرا با آب سیب حب ساخته از ۲ ال تا ۳ ال حب جیپال منقول از حکمای هند جهت اخراج بلغم و صفرای محترق و سیلان از سودا و
رطوبات غلیظه از عمق بدن مشهور و عمل آن بقی و اسهال حب السلاطین بدرگه در دستورات مذکور شد هلیله سیاه از هر یک یکجز عدد دهای جیپال هم
آورند پنج سفیده برابر هر دو نرم کوبیده با آب لیمو یا آب غوره حب سازند بقدر فلفل و یکعدد را کوبیده در دو شاب حل کرده بنوشند
چرب بخورند حب قرص افعی جهت تقویت باه جهت ثعلب خولنجان پنیر مایه شتر اعرابی قرص افعی زنجبیل خردل پیرخ کشنیز خرما با کلاب
حب سازند حب نشاط از تالیف ابوی مرحوم ماهیزهره سنبل الطیب مصطکی زنجبیل حب بوزیدان بهمن سفید فلفل افیون فربیون عاقرقرحا تخم کرفس
دارچینی ریوند قرنفل بسباسه صمغ عربی با گلاب حب سازند حب نشاط جهت سرفه حاره و نزلات و سل و قوت هاضمه و نشاط باه محرورین و
منع اسهال و تعدیل مزاج سودا و نافع از تالیف حقیر است کثیرا افیون صمغ عربی رب السوس نشاسته حب محلب مروارید کهربا یاقوت
بالعاب بهدانه حب سازند و نمک یکدانگ گاهی اضافه میشود حب نزله از مرحوم حکیم محمد باقر قمی زعفران زرنبنج افیون صمغ عربی تخم کاهو
بیخ لفاح رب السوس نشاسته حب جدوار از تالیف مرحوم ابوی مهیج باه و مقوی بدن و مجرب است جدوار عود صندل زعفران مصطکی
زرنباد قرنفل صمغ درونج فلفل عاقرقرحا مشک دارچینی با آب نبات حب سازند اگر افیون یکمثقال اضافه نمایند جهت نشاط بغایت نافع باه
ضعیف میشود حب جدوار از متاخرین انبرماست جهت تقویت باه و هاضمه و ضعف دل و معده بسیار نافع جدوار مروارید دارفلفل
تخم بادرنجبویه قرنفل فلفل سیاه حفته ثعلب شقاقل تخم بالنگو عود قماری قرنفل کبابه زعفران نرم صلایه نموده قند را بقوام آورده حب سازند
قدر شربت نیم ال حب علائی جهت سرفه رطوبی و ضیق النفس بغایت نافع و مجرب است از حقیر علاء الملک کندر مرصاف زراوند مدحرج افیون
میعه سائله حب سازند از دانگی تا نیم مثقال شاد گلنابه و باشربه موافقه سریع الاثر است حب سعال که از برودت و رطوبت باشد مجرب است میعه
از معالجات ایلاقی کندر میعه سائله مرصاف یکدم افیون ربع م حبها سازند بقدر نخود انگ حب سعال دیگر از تالیفات مرحوم ابوی که
بانتاب شد مجرب است تخم رازیانه تخم کرفس رب السوس پر سیاوشان بادام تلخ بالسویه با لعاب تخم کتان سرشته حب فرص سازند
و ۲ ال با مطبوخ مناسب هند حب جهت امساک منی بغایت مجرب است دانه تمر هندی را چهار روز در آب خیسانیده پوست آنرا گرفته بکجزو
مغز آنرا با دو جزو قند کوبیده حب ساخته دو عدد که بقدر نخودی باشد استعمال کنند و گویند رفع اثر آنرا خوردن آب لیمو میکند حب بیهر
که با خون باشد هلیله هندی بلیله املج یکده م شحم کنند ۱۰ م بسد کهربا ورع محرق ۲ م و نیم مقل ازرق ده م ادویه را کوفته و مقل را حل نمایند با آب
ورق کنند با ادویه را با او سرشته حبها سازند و شربتش ۳ م با آب که آهن تافته در او انداخته باشند حب السعوط منقول از کامل الصناعه
جهت فالج و لقوه و درد سر که از بلغم باشد خربق ابیض ۴ م صبر شونیز یک م مرصاف ۳ م فربیون ثلث دوم کندش بورق ارمنی یکده ۲ م حب عنزعفران
یکدرم و نیم جاوشیر با آب چغندر حبها ساخته بقدر ۲ حبه یا ۳ حبه سعوط نمایند بروغن گل حب بطیب النکهه و مذهب البخر جوزبوا قاقله قرنفل کافور
قرنفل دارچینی خولنجان یکدام مشک دو دانگ سکر اعیمده سائیده و با گلاب حبها ساخته در دهان نگاه دارند و اگر اراده کنند که معده
از فضول عفنیه مفسده پاک شود مخلوط سازند با نکورات ایارج فیقرا و ساوی همه از کافور وزن نیم شربت قطرساز شربت یکمثقال حب زیبق
جهت سرعت انزال منی مجرب است منقول از خط مرحوم حکیم محمد باقر زیبق ۵ با سرکه شد در هاون سائیده تا آنکه منعقد شود مخلوط سازند با او ۳ ال ملح
اسندی و ظرف آهنی را سرکه پر کرده زیبق را در او بجوشانند و از آن سخت مسحوق ۳ ال اندک اندک در او ریخته بدست هاون بسایند تا لقمه شود پس
در کرباس سطبر کرده بیفشرند و آنچه در کرباس مانده باشد با آب سرد بشویند تا چرک او زایل شود و مجموع العجب ساخته در وسطش سوراخی باشد
ریسمان نقدر او بیرون باشد و بلع شود و وقتیکه اراده انزال داشته باشد از دهن بیرون آورند حب دیگر که ساک منی بقوت تمام کند و قوی النفاظ
و سکر و منوم مشهور حقیر آنرا ابو زهره و مستی ساخته و مجرب است سوزصد دانه بیخ شوکران ۳ ال بزر البنج ۳ ال کوفته و زیبق با آنها مخلوط سازند
در صد و پنجاه ال آب بجوشانند آنکه آنرا بتمامه جذب کند و در وقت ملاحت حبه استعمال نمایند و اگر کیفیت او را قوی تر خواهند باز گر
شیرازی که ورق انجال است بجوشانند حب بدل جهت درد سر زمن و ضعف معده و جگر نافع و قاطع حاره افیون است تا توده سیاه زنجبیل

حب عنبر ریوند چینی بقدر نخودی بسازند نازکی تا دو سه عدد بقدر مزاج اهل کسر بتواتر خورد حب عنبر مخرج حقیر جهه نعوظ مجرب است بعد از ۶ ساعت نعوظ
می‌آورد تا دوازده ساعت و چون با آب سرد خورد را بشوید نعوظ برطرف میشود و چون در دهان نگاه دارند از عرض یکشبانه روز آب نمیشود و دهان
بسیار معطر میسازد و بسیار خوش مزه است و جمع کثیری از اطبا جهه نواب خاقان خلد آشیان صاحبقران بجهة این امر حبها ترتیب نموده هر یک معالجه
نموده بعضی زود آب میشد و بعضی باندک وقتی نرم میشد و بعضی بدمزه بود و این حب بغایت مستحسن طبع شده و فی الواقع بی‌بدیل است چیزی ملیّن
اعرابی عنبر اشهب یک حصه انقلب خولنجان مصطکی قرنفل بقدر مغز فندق حب سازند هر روزی یکعدد تناول نمایند و در عقب او شراب یا شیر
حب تازه یا آب تره تیزک یا آب نخود خیسیده بنوشند و از این حب تا نیم مثقال خورد و مرطوب المزاج زیاده میل میتواند نمود حب جهه بواسیر
ریحی و درد و قاطع خون و مجرب است منقول از کامل الصناعه هلیله سیاه املج بلیله تخم مورد حب الصنوبر طراثیث کلنار مصطکی جوز السرو
الطیب قرنفل تخم کرفس نانخواه خبث الحدید مدبر سرشته ملیّنات و تخم کندنا را در روغن زیتون بجوشانند و نقل را با آب برگ سرو حل کنند
حب سعال و ادویه را بآن بسرشند و حب سازند و ۲ ال با آب گرم بنوشند حب سعال جهه ضیق النفس و سرفه دائمی سخت و تلیین سینه و تنقیه صوت
و جهه ربو نافع است بادام شیرین تخم کتان برگرده کثیرا صمغ عربی رب السوس شکر بالسویه باندکی عسل و آب
در اقراص است رازیانه بسرشند و حب ساخته در زیر زبان نگاه دارند باب ششم در اقراص اقسام قرص مثل اقسام حب است و قدر و سفوف و معاجین اند و
مخرج او اندروماخس قدیم است و آنچه مشتمل است بر ادویه کبار و از دوای خاصیت و افیون در او قوتش تا چهار سال باقیست و مسهله و غیره قوام آن در بقا
قرص افعی قوت مثل حبوبند و حفظ قوت ادویه در قرص زیاده بر سفوف است قرص افعی دوا اول سیم گرم و خشک و ملطف و مسهی و مقوی حرارت غریزی
و پادزهر سموم و جهه بقایای جذام و دفع تحلیل خلط محترق بطریق دفع بظاهر جلد نافع قوتش تا دو سال باقیست و بعد از ۶ ماه استعمال نمایند بعد از تخمیر
شمس سخل افعی ماده را حسبه باید نمود و ماده علیه ایام بعیه بقدر ۴ انگشت از سر و چهار انگشت از دنباله بیخطر
قطع کنند و جگر و پوستش را بیرون کرده با بشویند و با اندکی شبت و نمکی در دیگ سنگی بجوشانند تا مهرا شود پس استخوان را دور کرده گوشت
او را با ربع او نان میده خشک در هاون سنگ یا مرمر و مهرا کوبند تا یکجان شود و قرصی بقدر یکمثقال بسازند و در روز بپرورند خشک
کرده در شیشه ضبط نمایند و در وقت ساختن دست را بروغن بلسان چرب کنند و اگر نباشد بروغن زیتون کهنه و باید افعی قوی الحرکه باشد
قرص اسقیل و کردنش باریک و چهار دندان داشته باشد که علامت ذکریت و اشقر و سیاه و ابلق و سرخ بکار نیاید قرص اسقیل که اجزاء تریاق فاروق است
جهه سموم درد و عسر نفس و جرب نافع و جهه استسقا بعد بل عنصل شوی در خمیر گرفته را کوبیده بوزن آن آرد کرسنه را با شراب معجون ساخته با روغن
قرص اندروخورون گل دست را چرب نموده قرص سازند و بدل شراب مثلث میتواند بود و اندروماخس حکیم اسقیل را بوزن و آرد کرسنه را بوزن کرده قرص اندروخورون
که از اجزاء تریاق فاروق است جهه گزیدن هوام و ادویه قتاله و تخفیف سم و تنقیه اعضای رئیسه و ضعف جگر و استسقا و تفتیح سدد نافع است و نسخه
او مختلف و بهترین نسخه‌ها از حسین بن اسحق است که صاحب کامل الصناعه ترجیح داده دارشیشعان قصب الذریره کارون عود بلسان سلیخه جعده مصطکی فو
مکه ۲ ال فقاح اذخر زعفران مکه ۱۲ ال دارچینی حماما مرصاف مکه ۶ ال فحوان ۲ ال سنبل الطیب ۱۲ ال با شراب ریحانی عسل یا جمهوری قرص سازند
قرص اندروخون الملک که مؤلف آن پادشاه مصر تالیف کرده و جزء اعظم تریاک عزره و بعضی معاجین کبار است مقوی معده و دماغ و جگر
و با قوه تریاقیه و جهه علل بارده اعضای رئیسه مفید بابونه سرخ و سفید ساق سیدانه مرصاف اسارون انیسون اشنه قصب الذریره عود بلسان بالسویه
با شراب جمهوری یا مثلث قرص اذرمعو قرص سازند قرص آذرمعو که از جمله اجزاء مخلصات است که بوطرا کویند ملطف و مفتح و جهه استسقا و اورام
جگر و سپرز و معده نافع و ضماد ورم محلل اورام بارده و جهه درد سر بلغمی و نزلات فقید بسیار مؤثر است حماما دارشیشعان قسط تلخ قصب الذریره
فلفل سفید قرنفل نانخواه مکه ۳ ال دارچینی مصطکی زعفران مرصاف مکه ۱ ال فو بیک سنبل الطیب ذج هسته ۲ ال با شراب ریحانی امثال آن
ازند کومات قرص بسازند قرص افرودومعما یعنی زعفران از جمله اجزاء دوا اسطاطیف است در خواص مانند آذرمعو و بعضی هر دو را یکی خوانند
زعفران دارچینی بیخ سوسن آسمانجونی سازج هندی مکه ۲ ال کلنرخ حماما قسط تلخ مکه ال مرصاف ۴ ال با شراب ریحانی مانند آن بدستوریکه گذشت قرص
قرص طباشیر ملین جهه تبهای صفراوی و درد و رفع تشنگی و تسکین غلیان خون نافع طباشیر سفید گل سرخ صندل سفید مغز تخم کدو مغز تخم خیار
مغز دانه تربز سوس رب السوس منقی صمغ عربی کثیرا ترنجبین با آب ترنجبین قرص سازند و ترنجبین مثل نخواهند بود چینی غاریقون سفید

قرص طباشیر اضافه کنند مقدار شربت یکمثقال قرص طباشیر ملین از تالیف مرحوم میرعطا نه چند غیر است و بهترین نسخه‌ها و معمول حقیر است و جهه تبهای حاره
و حصبه و آبله و تب دق و حرقت البول و تشنگی و تسکین التهاب افلاذ محترقه و سعال و ذرب عجب مفید است گل سرخ طباشیر نشاسته تخم خرفه
مغز تخم کدو تخم هندوانه تخم خیار تخم کشنیز گل بنفشه صندل سفید ترنجبین رب السوس نیلوفر زعفران با شیره جو قرص سازند و از یکمثقال تا دو بنوشند
قرص طباشیر قابض قرص طباشیر قابض منافعش مثل نافع ملین است با ثبت طبع استعمال نمایند تخم خرفه بو داده گل سرخ صندل سفید سوده گلنار اقاقیا صمغ
عربی بو داده کثیرا نشسته بو داده شاه بلوط بو داده رب السوس طباشیر تخم حماض بو داده زرشک منقی اجزا را نرم صلایه نموده بیکدیگر مخلوط
نمایند و بعد از آن با آب سیب یا بآب زرشک قرص سازند و در سایه خشک کرده یکمثقال را با آب انار بنوشند و اگر با اسهال دغدغه کند باشد و
قرص رود قابض خون صرف بسیار آید ریوند چینی کهربا بیخ مرجان سماق انجبار اضافه کنند قرص رود قابض جهه زرف الدم و جهه اسهال ذوبانی
منقول از قانون و مجرب است گل ارمنی طباشیر شاه بلوط تخم حماض مقشر گل سرخ صمغ مقلو سرطانات محرقه بالسویه با آب به قرص
قرص الورد سازند قرص الورد الاخر جهه ورم معده و حمیات بلغمیه گل سرخ ۶ م اصل السوس ۴ م سنبل الطیب یک م بامیختج بقدر یک م قرص بسازند
قرص باروس قرص باروس جهه ابلاوس و جمیع انواع غمها سیر نافع است تخم کرفس انیسون مکه ۴ م افسنتین ۴ م فلفل مرصاف ۲ م دارچینی ۴ م مصطکی ۲ م افیون
قرص کاکنج ۲ م جندبیدستر ۲ م با آب قرصها سازند بقدر یکمثقال قرص کاکنج جهه قروح کلیه و مثانه و تقطیر البول و بول الدم بغایت مجرب است منقول از
امین الدوله افیون تخم کرفس بزرالبنج شاهدانه مکه ۲ ال تخم رازیانه ۲ ال زعفران تخم حماض بری مغز جلغوزه مغز بادام تلخ مقشر مکه ۳ ال حب
قرص ابزود کاکنج جبلی ۲۰ عدد تخم خیار ۱۲ ال ادویه را کوفته با میبختج معجون ساخته قرص سازند قرص ابزود جهه اسهال و قروح امعا و کسیکه هضم طعام نشود
حب الآس و پیچش سخت و زحیر و سیلان حیض که متواتر باشد حب الآس ال تخم رازیانه انیسون نانخواه تخم کرفس بزرالبنج دوقو مکه یک ال و فیه افیون ۲ ال
با شراب معجون ساخته تا نیم ال قرص بسازند بعد از ۶ ماه استعمال نمایند قرص بربکه جهه رفع بلغم خام و صفرای حار قوی اسهال هلیله
اطریفل کابلی مقشر مکه و تربد ابیض خراشیده مثل همه اجزاء فانید مثل همه اجزاء فانید را در حل کرده و قدری آب بر او ریخته بعد از چند جوش از آتش گرفته
ادویه را بر او پاشیده خوب باهم ممزوج نمایند بعد از آن وزن قرصها ساخته قدر شربت یکقرص یا یکه و شیر خشک تا یکجا نید و صبح
صاف کرده بنوشند و این قرص از ده بار مشی و زیاده ۲ بار کمتر اطلاق نمیاید و اگر احتیاج افتد که اخراج بلغم زجاجی لزج نمایند باده کنند با
او ربع جزء هلیله و شحم حنظل را قرص ریوند جهه مستسقی که بنیت طبع داشته باشد و جهه تبهای که و یرقان نافع و بغایت مجرب عصاره
زرشک یا زرشک منقی لک مغسول مکه ۲ ال افسنتین یا عصاره افسنتین یا عصاره غافث مکه ۲ ال سیخه طباشیر گل سرخ سنبل الطیب اسارون صمغ عربی
قرص افسنتین بو داده کثیرا بو داده نشاسته بو داده مصطکی رب السوس اذخر زعفران ترمس بادیان انیسون اقاقیا تخم مورد ریوند چینی بدستور قرص سازند و با سکنجبین
بزوری یا شربت دینار بنوشند و اگر سرفه داشته باشد با شربت مورد بنوشند قرص افسنتین منقول از کامل الصناعه ترکیب چنین جهه ضعف
جگر انیسون افسنتین اسارون تخم کرفس عصاره غافث بادام مقشر مصطکی سنبل الطیب ذج هسته بقدر درهمی قرص سازند قرص ریوند جهه
تبهای دیرینه و اورام جگر حاره و تب ربع شطر الغب بسیار نافعست مغز تخم خرفه مغز تخم خیارین مغز تخم کدو ریوند سوس کثیرا نشاسته
طباشیر تخم رازیانه گل سرخ زعفران با لعاب بزرقطونا قرص بسازند و قدر شربت یکمثقال است قرص ریوند جهه تبهای کهنه و صلابت جگر و ورم آن
و ورم سپرز و ضربه که واقع شود بجگر و سپرز ریوند چینی وزه عیدان بلسان لک منقی تخم کرفس انیسون عصاره غافث باب قرص ساخته بنوشانند
قرص غافث مجرب است جهه شطر الغب و تبهای کهنه گل سرخ ۸ م سنبل الطیب ۲ م طباشیر ۸ م عصاره غافث ۴ درم قرص سازند بقدر درهمی قرص الیه
جهه اسهال دموی و قذف خون نافع است بادام کندر اقاقیا جلنار ۶ م صمغ عربی ۴ م دارچینی نیم م با سفیده تخم مرغ بقدر درهمی قرص سازند قرص
طحال کویند بسیار مجرب است بیخ سوسن آسمانجونی ۶ م فلفل ابیض سنبل ۳ م اشق را در سرکه فنا نیده و بقدر مثقالی قرص سازند قرص کافور جهه تبهای
محرقه و تشنگی و تب دق و خفقان گل سرخ ۶ م طباشیر صمغ عربی کثیرا ۱۴ م تخم کدو و تخم خیار تخم خرفه اصل السوس مکه ۸ م نشاسته ۳ م زعفران یک م
کافور نیم م لعاب بزرقطونا بقدر درهمی قرص ساخته با آب انار میخوش استعمال نمایند قرص شلث جهه صداع و در ورم حاره ضماد نافع است
مرصاف افیون لادن کافور ۶ م کندر انزروت ۲ ال مک گل ارمنی ده م قربیا ۴ م بگلاب قرص ساخته با سرکه حل نموده بر پیشانی طلا نمایند
قرص للدق جهه تب دق منقول از شیخ رئیس طباشیر ۴ م گل سرخ ۴ م گل ارمنی ۴ م تخم کدو و تخم خیار تخم خرفه کهربا ۳ بقدر ۲ م قرص سازند و

شربت قرص الدق جهت دق منقول از شیخ رئیس طباشیر ۴ درم گل سرخ ۴ درم گل ارمنی ۴ درم تخم کدو تخم خیار تخم خرفه کهربا ۳ درم بقدر ۲ درم قرص سازند بر شربت

قرص جهت اسهال
قرص جهت اسهال دموی از تالیفات والد مرحوم گل سرخ تخم حماض ۳ صمغ عربی نشاسته طباشیر بلعاب بزرقطونا قرص سازند و قدر شربت

قرص گل صغیر
بمثقال قرص گل صغیر معمول ابوی ره جهت درد معده و تبهای بلغمی و دفع رطوبات معده مجرب است گل سرخ ۲ جزو سنبل الطیب رب السوس مکه یکجزو

قرص الدق
قرص سازند و قدر شربت بمثقال قرص الدق از مرحوم ابوی جهت دق و تب محرقه و مطبقه و اسهال صفراوی و دموی که با تب باشد بغایت آزموده

است تخم بارتنگ نشاسته کتیرا صمغ عربی گل ارمنی طباشیر خشخاش گل سرخ مغز تخم کدو خیارین تخم خرفه مغز دانه به مغز تخم هندوانه رب

سوس بلعاب بزرقطونا قرص سازند قرص جهت بول الدم و بول المده و قروح کلیه و مثانه مغز تخم خیار مغز تخم خربزه خشخاش کتیرا گل قبرسی شادنج مغسول

واکر نباشد مقناطیس محرق مغسول رب سوس صمغ عربی بادام الاخوین کندر تخم کرفس افیون کاکنج قدر شربت تا دو درم قرص ایضا جهت امراض

مذکوره و مسکن الم است مغز تخم خیار تخم خربزه تخم خرفه تخم کاهو تخم هندوانه رازیانه تخم کرفس بزرالبنج افیون گل ارمنی عصاره لحیة التیس خشخاش

بنادق
سفید دم الاخوین قدر شربت ۲ م بنادق البزور جهت درد گرده و مثانه تخم خربزه تخم خیار تخم کدو شیرین بزرالبنج تخم خرفه بادام مقشر کتیرا نشاسته

قرص زرشک
رب سوس خشخاش ابیض م ملعاب بزرقطونا حب بقدر بندقی سازند قرص زرشک منقول از قانون مجرب جهت سده جگر و سپرز که از حرارت

باشد و جهت تبهای امراض معده حاره و بعد ازین زرشک بیدانه رب السوس گل سرخ تخم خیار تخم هندوانه تخم کشوث تخم کاسنی مکه ۲ مصطکی

الطیب عصاره غافث مکه ۲ کوت تصبغ ریوند زعفران مکدا ترنجبین ترنجبین را با آب حل کرده قرص سازند و اگر ریوند ۲ ل باشد اجود

قرص کاکنج
خواهد بود قرص کاکنج جهت حرقت بول تخم خیار حب کاکنج مغز بادام شیرین رب السوس کتیرا گل ارمنی صمغ دم الاخوین کندر مکه تخم کرفس افیون

یک م از یک ل زیاده از آن قدر شربت شراب بنفشه و قوش تا دو ل باقیست قرص للفواق کند رد رایس بابس فودنج ورق الدا

قرص الاناطیس
بزرالبنج م معز م تخواه م و نیم شربتش یک ل و نیم بطبیخ زیره قرص آلناباطس طباشیر تخم کاهو تخم خرفه خار خسک گشنیز خشک گل سرخ جلنار

م گل ارمنی بنج م کافور نیم م با آب انار ترش بنوشند قدر شربت ۲ ل قرص مزلاور ازبعض مرصاف ۲ نرس م ورق سداب فودنج شکاع

قرص الورد المسهل للصفراء
فوه جلبنت سکبنج جاوشیر فطرسلیون مکه ۲ با آب ساب قرص سازند قدر شربت ل قرص الورد المسهل للصفراء ملطفی للحمیات گل سرخ تخم خیار تخم

کدو رب السوس ۲ سقمونیا م کافور ربع م با آب خرفه قرص سازند شربت یک ل با مثقال شکر قرص ورد نوع دیگر جهت درد معده دو درم

معده گل سرخ سنبل ۱۲ رب السوس ۲ اکلیل الملک با بونج از هر ۳ مصطکی کهربا م شربتش یک ل با طبیخ افیون جهت درد معده و باب عنب الثعلب

قرص الخشخاش
جهت ورم آن قرص الخشخاش جهت قروح سینه و سرفه حاره و درد سینه و زکام گل سرخ صمغ عربی کتیرا رب السوس خشخاش ابیض و اسود ۳ طباشیر

زعفران ۲ دانگ بقدر یک ل قرص سازند و با شربت خشخاش بنوشند قرص مبرد از املاء مرحوم حکیم محمد باقر جهت حمیات و عطش و قائم مقام قرص

کافور است مروارید طباشیر ۲ ل صندل سرخ و سنبل نیلوفر گشنیز خشک گل سرخ تخم حماض تخم کاسنی تخم خرفه تخم کدو تخم هندوانه ۲ نشاسته

کتیرا یک ل بزرالبنج خشخاش سفید ۴ بزرقطونا در آب خیسانیده بلعابش صاف کنند با و قرص سازند و این قرص با لو طبیعی سکنجبین باشد از

قرص کافور
از شربت قرص کافور از رازی جهت علل جگر و گفته است که نفع از اقراص است جهت علل جگر و حمیات و معمول حقیر است طباشیر گل سرخ تخم کدو تخم

کاهو تخم کاسنی تخم خرفه صندل سفید کافور یک ل بلعاب بزرقطونا قرص سازند و باز فرموده که اگر بزرالبنج داخل نمایند جهت تبرید جگر و تلطیف

حرارت عجیب خواهد بود قرص سرطان جهت سولین طین ارمنی طین مختوم طین رومی نشاسته گل سرخ ۴ م سرطان محرق ۲ م کتیرا طباشیر شادنج

مغسول دم ۲ رشته اسفناج بدل کنند مانند شاخ کاوکوهی سوخته که حقیر تجربه نموده است و بسیار مجرب است خشخاش سفید و سیاه زعفران نیز اضافه

قرص گل کبیر
نموده رب السوس ۳ م با بسان الحمل قرص سازند بقدر ۲ م با شربت انار شیرین بیاشامند قرص گل کبیر جهت تبهای بلغمی و سوداوی و تبهای مرکبه

قرص کهربا
وغیره گل سرخ ۱ عصاره غافث عصاره افسنتین ۳ مصطکی ۲ و نیم سنبل ۱ ارون عود اذخر مکه م شربت ۲ م با ماء البزور و ترنجبین قرص کهربا از نخبة

الدین جهت حبس خون از هر موضعی که باشد مجرب است و آنچه بسرخی در تحت هر یک نوشته شده با اضافه مروارید و خشخاش سفید و سیاه گل مختوم

گل قبرسی موافق کامل است کهربا تخم خرفه بسد تخم ممرین شاخ کوهی سوخته پوست سوخته تخم مرغ گل ارمنی ۳ صمغ بوداده تخم گشنیز علقونه مکه

ورع محرق جلنار ۲ بزرالبنج لک مغسول طباشیر کتیرا نشاسته مصطکی بوداده زعفران افیون اسک ۲ شربت یک ل با رب جهت نفث الدم

و با شراب خشخاش جهت قروح امعاء قرص شادنج منقول از تذکره که بهتر از اقراص کهربا و قاطع خون جمیع اعضا و تجفیف قروح و رافع نفث بای

آن نیک بغایت مفید است و جهت تبهای مرکبه و اسهال دموی مجرب است گشنیز خشک بوداده خشخاش سفید مکه ۵ ل کهربا مرجان تخم خرفه مکه ۵ ل

قرص زرشک
طین مختوم و اگر نباشد گل ارمنی شاخ کاوکوهی سوخته پوست تخم مرغ سوخته کتیرا صمغ عربی مکه ۲ ل ورع سوخته بند مصطکی شادنج مکه ۲ ل قدر شربت

یک ل است و بدل شادنج مقناطیس محرق مغسول است قرص زرشک منقول از نسخه مرحوم حکیم محمد باقر جهت استسقاء و بتجربه رسیده زرشک بیدانه

قرص حماض
رب سوس گل سرخ مغز تخم خیار مغز تخم خربزه مصطکی عصاره غافث سنبل الطیب و ناس لک مغسول عصاره افسنتین ها یدون قفاح اذخر تخم شاهتره

قرص شادنج
تخم کاسنی تخم کشوث ریوند چینی زعفران طباشیر ترنجبین با آب قرص سازند قرص کلنار جهت اسهال مراری رقیق اعم از آنکه دموی باشد یا صفراوی

عفص خرنوب نبطی گزمازج کندر کلنار رسادی افیون صمغ عربی مکه نیم جزو تمام قرص سازند قرص شادنج از مخترعات حقیر است جهت دق و سل و قطع

سیلان خون هر عضو بالخصوص اسهال مراری و ذوبان و تبهای دموی و سرفه حار مجرب است گل سرخ تخم خرفه گشنیز خشک خشخاش سفید نشاسته طباشیر

طین ارمنی مغسول رومی طین شیرازی مکه ۴ ل سرطان سوخته الکثیرا رب سوس صمغ عربی شادنج مغسول انجبار شاخ کاوکوهی سوخته مکه ۲ ل بزرالبنج

قرص کهربا
افیون زعفران مکه یک ل با لعاب بزرقطونا قرص کنند قدر شربتش یک ل قرص کهربا جهت حمی نفث و تبهای کهنه مجرب است گل سرخ رب السوس

قرص جهت استسقا
مثانه سنبل الطیب مصطکی کهربا افیون قرص سازند قرص جهت تبهای مرکبه گل سرخ مصطکی سنبل الطیب رازیانه تخم کرفس تخم کاسنی عصاره غافث

افسنتین طباشیر شربتش تا دو م بالقند و طبیخ رازیانه قرص للاستسقاء الحار منقول از مختار و مجرب است عصاره زرشک با زرشک گل سرخ تخم

خیار تخم خرفه تخم کشوث تخم کرفس مصطکی لک مغسول ریوند مکه سنبل الطیب نیم م بقدر آن قرص ساخته با ۴ ل آب کاسنی و ۴ ل آب عنب الثعلب

قرص سهل
وده م سکنجبین وده درم مغز خیار شنبر استعمال نمایند قرص مسهل از تالیف حقیر در امراض حاره و تبهای گرم و مرکبه و دفع قولنج ثقلی بغایت نافع

قرص مروارید
و سریع العمل و بغایه و بهترین انام قرصهای مسهله است بنفشه مغز تخم کدو تخم خیار نیلوفر مغز تخم هندوانه تخم خرفه گل سرخ طباشیر نشاسته کتیرا گشنیز

خشک مصطکی افیون مکه آل حب الملوک را با کتیرا و افیون و مصطکی سائیده دو ۳ روز در آب لیمو بخیسانند بهتر از تنوبه است قرص مروارید از تالیف

حقیر از تالیف جهت تبهای دائمی و تو ۲ هیر و دق اسهال نافع است و بغایت مجرب است طباشیر گل سرخ گل ارمنی تخم کدو مغز تخم خیار صندل سفید تخم

قرص قند
خرفه مروارید کهربا عصاره لحیة التیس تخم بارتنگ با آب هندبا سرشته قرص سازند و یکی دو نیم با شربت خشخاش و در بعض مزاج با شیر الاغ

قرص حامض
بایدداد و در بعض موارد سرطان محرق اضافه باید نمود و جهت تب دق کافور و زعفران اضافه کنند قرص نفث عمول البلاد جهت امراض حاره که با

یبوست طبع باشد گل سرخ بنفشه رب السوس کتیرا مصطکی محموده ثنوی تخم کاسنی تخم کدو تخم خرفه با آب ترنجبین قرص سازند قرص حامض

از تالیف حقیر جهت اسهال دموی و صفراوی و قطع خون از هر موضعی و سرفه رطوبی و سحج و بواسیر بغایت مجرب است طباشیر نشاسته صمغ عربی کلنار گل سرخ

قرص طحال
کتیرا زعفران افیون تخم سورز اسفناج شاخ کاوکوهی سوخته گل ارمنی خرنوب نبطی آرد کیار مانند تخم حماض دم الاخوین با آب زرشک قرص سازند

قرص کوکب
و یک ل را در هر مرضی با ادویه موافقه مرض بدهند قرص طحال از تالیف ابوی ره جهت ورم و درد سپرز که با تب باشد مجرب است گل سرخ زرشک

تخم خیارین تخم خرفه ریوند الطباشیر لک مغسول عصاره غافث نیم کافور عصاره افسنتین زعفران قرة العین فادایر سنبل الطیب یک ثلث

با سکنجبین و آب کاسنی با آب بید مصعور با آب شاهتره بنوشند قرص کوکب واضع او بطلمیوس است و دعوت کوکب نزد حل مکرده و بوسته

شلنس ملابس آن کوکب بوده و در آن زمان معروف و ملقب بکوکب گشته لهذا این قرص مسمی باسم کوکب شده و سبب دیگر در این نسخه

طلق را کوکب الارض می نامند و جزو اعظم این قرص است و معتدل الحرارة یابس است و اول جهت ضعف معده و دماغ و جگر و سپرز و فضول غلیظ

و صداع و دوار و نزف الدم از هر موضعی که باشد جهت درد گوش و قرحه امعا و مثانه و سرفه و قروح ریه و قولنج و درد رحم و سموم شرور وبلاء

دو وزن تا چهار سال باقیست و شربتش ۲ ل و منقول از تذکره است و آنچه بسرخی او زآن نوشته شده موافق کامل و شفا و او مقام است دو قو سیانیک

تخم کرفس افیون بزرالبنج میعه یابله مکه جند بیدستر سنبل رومی بیخ لفاح گل مختوم مرصاف سنبجه طلق محلوب مکه ۵ و در بعضی نسخه

قرص عفص
خشخاش و در بعض نسخ مصطکی ضیا شیر قند زعفران حلتیت مکه جهت قطع تبها و درد دست و در بعض نسخه کافور یک م و بعضی افیون ال جهت قطع

خون و حرقه بول اضافه کرده اند قرص کلنار منقول از تذکره جهت تبهای حاره و اسهال مزمن و نفث الدم از هر موضعی که باشد نافع است و گویند

قرص باسلیقون
بد تجفیف قروح و باقی مانده فیستو که معروفست بحب فرنگی نفع عجیبی میکند بشرط زیاد در مازو و در با پوست انار گل سرخ ۶ قیامازو مجلد ۶

افیون گل مختوم سبنجه میمه مکه ۴ کتیرا افیون مکه ۱ با آب گرم استعمال نمایند و قدر شربت از نیم ل ۲ ل قرص باسلیقون جهت زخم و معض و اسهال

مفرط و قروح امعاء و نزف الدم و اسهال دموی و هضم نافع و اثرش در حال ظاهر میگردد تخم کرفس یا نانخواه درونه انیسون سنبل الطیب [illegible]

قرص ریوند افیون با شراب ریحانی با قوام مقام او قرص سازند و شربتش تا نیم مثقال است قرص ریوند منسوب بشیخ الرئیس و قلیل المقدار کثیر المنافع مجرب جهت یرقان و درد سر و درد سینه و معده و جگر و سپرز و بادها و اسهال مزمن و عسر البول و سوء الهضم و سموم و درد اکثر منافع مثل قرص کوکب است و از اسرار مکنونه است و قوتش تا ده سال باقیست ریوند ۱۰ ل روناس لک مغسول یکدرم تخم کرفس انیسون عصاره غافث عصاره افسنتین یکدرم و اگر مریض را درد سر کهنه باشد قسط مصطکی زیره را اضافه کنند و اگر صفرا غالب باشد عوض قسط هلیله کابلی و اگر با تصاعد بخار باشد کشنیز خشک بجای زیره و اگر با [illegible] و قبض طبیعت باشد اصل السوس گل سرخ طباشیر بنفشه یکد ۲ ل و اگر عطش باشد بدل اصل السوس تخم خرفه کنند قدر شربت یکمثقال

قرص گل قابض قرص گل قابض جهت سحج و اسهال دموی بغایت نافع است منقول از تالیف گل سرخ تخم حماض بو داده صمغ عربی کثیرا نشسته بو داده با لعاب بزرقطونا قرص سازند قرص بونه جهت سوء مزاج جگر و اسهال کهنه دموی بغایت آزموده است بونه چینی عصاره زرشک تخم کاسنی بالسویه با آب برگ بارتنگ قرص سازند و با آب بارتنگ بنوشند

قرص اندرون قرص اندرون از تالیفات ماهست منقول از کامل و تذکره عجیب الفعل است بجهت بقایای [illegible] فروح [illegible] و اهل روم اوراحب مینامند و اهل فرنگ [illegible] زیتی ۳ ل و هر یک [illegible] از افیون و عنبر و مشک اضافه نمایند و در استعمال او شرطست تنقیه بدن و ترک ترشیها و نمک و قوتش تا دو سال باقیست و بعد از ۶ روز استعمال نمایند [illegible]

قرص [illegible] [illegible] عفص یکد ۲ ل شب یمانی [illegible] اقلیدیس [illegible] با گلاب قرص [illegible] در ضماد [illegible] مذکور است قرص سعفه از جمله ضمادات است و مذکور خواهد شد باب چهارم در سفوفات و او اقدم تراکیب است و بعد از آن معجون ترکیب یافته [illegible] گویند مخرج او بقراط شاگرد [illegible] است بقراط طبیب مشهور و استعمال او را با ضعف معده و شدت امتلا جایز نداشته اند مگر آنکه لطیف و سریع النفوذ و لذیذ الطعم باشد و قوتش زود ضعیف میگردد

سفوف ارسطو سفوف ارسطو و سفوف ارسطاطالیس و سفوف اسکندر نامند معده را قوت دهد و گونه را سرخ دارد و وسواس و فراموشی را ببرد و جهت هضم طعام و بوی دهان خوش کردن نافع است و در تفریح دل نظیر ندارد و جهت بخار و دفع عرق [illegible]

[illegible] نافع است [illegible] ارسطو جهت اسکندر ترتیب داده لهذا سفوف اسکندریه نیز گویند و قوتش تا دو سال هست قرفه سازج [illegible] که آن معرب [illegible] هندی است [illegible] رازی رومی [illegible] عود [illegible] مصطکی هلیله کابلی [illegible] زیره کرمانی دارچینی فلفل دار فلفل زنجبیل [illegible] جوز بوا قاقله کافور یکدرم [illegible] عنبر [illegible] شکر [illegible] پیش از طعام و بعد از طعام از یکدرم تا ۳ درم [illegible]

سفوف جهت اسهال سفوف جهت اسهال [illegible] اطفال و غیر اطفال را نیز نافعست حب الرمان بو داده [illegible] بسیار نرم [illegible] کنند طباشیر سفید صمغ عربی کثیرا مصطکی سفید تخم [illegible] گل سرخ گل ارمنی سفوف کنند و با اطفال نیم [illegible] صباح و نیم [illegible] شب با شربت [illegible] شربت سیب ترش [illegible]

سفوف بلوط سفوف بلوط منقول از منصوری جهت تقطیر البول و سلس البول مجربست بلوط مقشر بو داده کندر کشنیز خشک [illegible] صمغ عربی سفوف سازند بقدر [illegible] صبح و [illegible] شام و اگر با تقطیر [illegible] باشد که مریض [illegible]

سفوف دیگر [illegible] بزرقطونا [illegible] سماق [illegible] سفوف دیگر جهت سلس البول مجربست بلوط کشنیز خشک [illegible] لسان الثور تخم خرفه انیسون سنبل الطیب طباشیر مصطکی [illegible] جهت اسهال [illegible] مجربست از تالیف [illegible] گل ارمنی ناردان بو داده [illegible] انگور که [illegible] بیرون کرده [illegible] سماق [illegible] گل سرخ صمغ عربی بو داده یکد [illegible] طباشیر گل مختوم [illegible] مصطکی عود [illegible] قدر شربت [illegible]

سفوف الطین [illegible] سفوف الطین جهت سحج و اسهال صفرا [illegible] بزرقطونا [illegible] تخم ریحان [illegible] صمغ عربی گل ارمنی [illegible] مخلوط کنند [illegible] با شربت [illegible]

سفوف حب الرمان سفوف حب الرمان جهت اسهالی که از ضعف معده و امعاء [illegible] ناردان بو داده حب الآس بلوط سماق کمون در سرکه خیسانیده بو داده [illegible] کشنیز خشک بو داده خرنوب نبطی [illegible] ساخته استعمال نمایند

سفوف مقلیاثا سفوف مقلیاثا جهت اسهال کهنه و زحیر و ضعف معده و سردی معده [illegible] نافعست [illegible] بو داده [illegible] زیره کرمانی [illegible] در سرکه خیسانیده خشک کرده بو داده [illegible] تخم کتان

سفوف خرنوب [illegible] نبطی [illegible] ربع رطل مصطکی [illegible] وقیه و نیم هلیله سیاه بو داده [illegible] ربع رطل [illegible] ساخته استعمال نمایند سفوف خرنوب جهت اسهال [illegible] معده خرنوب نبطی از دانه بیرون کرده زیره کرمانی [illegible] در سرکه خیسانیده خشک [illegible] سماق تخم مورد [illegible] بلوط کشنیز خشک بو داده مصطکی [illegible] ساخته استعمال نمایند

سفوف زرشک سفوف زرشک جهت تقویت معده و جگر و حبس [illegible] تخم نانخواه سماق زنجبیل [illegible] بو داده زرشک بو داده [illegible] مکه ۲ م شکر طبرزد [illegible] کوفته سفوف سازند

سفوف بزور سفوف بزور جهت بادها و نفخ [illegible] انیسون زیره کرمانی قاقله کبار [illegible] نانخواه تخم کرفس [illegible] قاقله صغار قرنفل زنجبیل فلفل [illegible] شکر [illegible]

سفوف [illegible] سفوف [illegible] جهت رفع [illegible] اشتها [illegible] و تقویت معده و اشتهاء طعام و نیکو کردن رنگ رخسار نافع است [illegible] تخم کرفس [illegible] نانخواه [illegible] زیره کرمانی [illegible] سفوف سازند

سفوف سفوف دیگر جهت حوامل بسیار نافع است [illegible] زنجبیل [illegible] فلفل [illegible] دارچینی [illegible] قاقله [illegible] شکر طبرزد [illegible] سفوف لا اسهال منقول از [illegible] جهت ضعف معده که با اسهال باشد [illegible] اشتهای طعام زیره کرمانی و کمون نبطی [illegible] روز هر دو در سرکه خیسانیده خشک کرده و بو داده [illegible] مکه ۲ م آردنیق [illegible] ناردان [illegible] عود هندی [illegible]

سفوف الفواق [illegible] سفوف للفواق جهت فواق تشنجی [illegible] تخم کرفس [illegible]

سفوف وجع الکبد [illegible] زیره کرمانی [illegible] سفوف ساخته [illegible] سفوف لوجع الکبد جهت درد جگر با شربت [illegible] استعمال نمایند [illegible] طباشیر [illegible] گلسرخ ۳ م تخم کاسنی تخم کشوث [illegible] سفوف ساخته قدر شربت دو [illegible] تخم سلیمانی [illegible] گرم کرده [illegible]

سفوف سورنجان سفوف سورنجان صغیر مجربست جهت نقرس و عرق النسا سورنجان [illegible] سلیمانی [illegible] زعفران [illegible] با آب سرد استعمال نمایند

سفوف لقطع دم البواسیر سفوف [illegible] لقطع دم البواسیر مجربست منقول از معالجات بقراط عجیب الفعل است [illegible] زرده تخم مرغ [illegible] بو داده [illegible]

سفوف سقیا [illegible] با شربت سیب [illegible] ریباس [illegible] استعمال نمایند سفوف سقیا از تالیف والد مرحوم جهت زلق الامعاء مجربست هلیله سیاه و آمله و بلیله با روغن [illegible] برشته کرده [illegible] زیره کرمانی [illegible] در سرکه خیسانیده خشک کرده [illegible] بو داده [illegible] تخم کرفس انیسون در سرکه خیسانیده خشک کرده بو داده [illegible] مصطکی [illegible] قاقله عود هندی سنبل الطیب [illegible] صبح و شام ۲ م استعمال نمایند

سفوف محفوظ [illegible] سفوف للحفظ جهت تنقیه و تقویت دماغ و تنقیه آن [illegible] رطوبات [illegible] حرارت غریزیه و زایل کردن نسیان نافع است [illegible] مصطکی دارچینی دار فلفل عود [illegible] لسان الثور [illegible] یازده دانه شکر سفید [illegible] قدر شربت [illegible] با آب گرم [illegible] بستان [illegible] و میل نمایند و [illegible] سفوف از تالیف جعفر جهت حرقت بول [illegible] که با حرکت باشد [illegible] تقطیر بول و سلس البول نیز باشد و نافع است جهت ورم [illegible] و امراض مذکوره چند مرتبه تجربه شده [illegible] بلوط بو داده [illegible] گل ارمنی کشنیز خشک صمغ عربی تخم حماض بو داده [illegible] بقدر [illegible] با آب سرد استعمال نمایند و در ایام شرب این سفوف از [illegible] اجتناب نمایند سفوف [illegible] انواع اسهال با سحج و مغص و حرارت باشد نافع است تخم خطمی تخم خبازی [illegible] صمغ عربی [illegible] بو داده [illegible] با شربت [illegible] بنوشند

سفوف [illegible] سفوف للخفقان الحار [illegible] از قرابادین مرحوم حکیم محمد باقر منقولست [illegible] کهربا بریان کرده [illegible] بریان کرده [illegible] زرنباد درونج [illegible] شکر ۳ م [illegible] طباشیر [illegible]

سفوف سورنجان دیگر سفوف سورنجان کبیر جهت مفاصل و عرق النسا مجربست سورنجان [illegible] سنا مکی [illegible] مغز بادام ۲ م پوست هلیله زرد [illegible] زعفران نیم [illegible] قند سفید [illegible]

سفوف [illegible] [illegible] و اگر ماده بلغمی باشد [illegible] شربتش [illegible] با آب سرد سفوف جهت قطع سیلان منی و مذی مجربست تخم کاهو تخم سداب تخم [illegible] سعد [illegible] کلنار [illegible] شربتش ۳ م ایضا در قطع مذی و ودی [illegible] نار فارسی [illegible] بلوط [illegible] جرب کرده [illegible] هر روز ۲ ل مداومت کنند

سفوف جهت قطع شهوت سفوف جهت قطع شهوت جماع از زنان و مردان [illegible] تخم خرفه تخم کاهو تخم [illegible] سفوف [illegible] با ماء الجبن استعمال نمایند

سفوف سورنجان [illegible] هلیله کابلی [illegible] سیاه [illegible] انیسون [illegible] گل گاوزبان [illegible] خرنوب سیاه [illegible]

سفوف جهت [illegible] سفوف جهت [illegible] از مجربات مرحوم حکیم محمد باقر [illegible] پوست [illegible] سنبل الطیب [illegible] تخم [illegible] با سکنجبین [illegible] سفوف جهت [illegible] مجربست [illegible] منقول از تذکره مرجان [illegible]

سفوف مجرب [illegible] بنوشند [illegible] و عرق بهار و مرجان [illegible] مداومت نمایند مجربست سفوف مجرب جهت حرقت

البول و وجع حین بول مغز تخم خیار مغز تخم خرزه مغز تخم کدو تخم خرفه خشخاش سفید نشاسته کثیرا رب السوس بزر البنج سفید قند مساوی
سفوف همه ۲ل را با جلاب ساده یا شربت بنفشه بنوشند سفوف عرق النساء و نقرس منقول از محمد بن زکریا که مجربست جهة منع نقرس بارده و
درد مفاصل بارده که بالکلیه قلع میکند نانخواه اهل ورق سداب خشک تخم کرفس تخم رازیانه دوقو مکه جزو قوه بادام تلخ سنبل قسط ملوزراوند
مدحرج مکه نیم جزو هر روز بقدر درم استعمال نمایند و ابتدا از زمستان نموده تا وسط بهار و بعد از استعمال این سفوفات تا چهار ساعت چیزی میل نکنند
سفوف سرطان ازماکول و مشروب بعد از تنقیهٔ بدن استعمال نمایند بقدر ۲ل سفوف سرطان مستعمل مرحوم ابوی بکبیر جهة سرطانات نهریه و قطع کنند
سرها و پاها و اذکمش را شکافته چند بار با آب خاکستر و نمک بشویند تا پاک شود و بعد از آن با سرکه خسته تری و دفع کنند و در کوزه
گل اندوده که خشک شده در تنور معتدل انداخته یکشبانه روز بعد از آنکه سوخته نیک خوب کوفته ده درم آنرا صمغ عربی و طین قبرسی خشخاش
سفوف سیاه و سفید هم کثیرا ۳م کوفته سفوف سازند و قدر شربت ۲ل سفوف جهة کسی که از حرارت بول بسیار کند از تالیف مرحوم ابوی خشت
الحدید ۳م کوفته و بجر بحه ده هفت روز در سرکه خیسانیده خشک کرده باشند طباشیر ۳م کشنیز خشک ۲م شرتش ال ساده یا آب
سفوف سیاه سرد صبح و شام میل نمایند سفوف سیاه جهة عرق النساء و از مجربات قدماء سناء مکی ۱م سورنجان ۵م شیطرج هندی ۳م زعفران نیم م قدر شربت
۳م با ۳م شکر سفوف که منی بسیار آورد و تقویت اعضای رئیسه میکند و فوائد بسیار دارد عنبر اشهب ۱م بنفشه خشک دو جزو کثیرا نیم جزو مجموع را
سفوف مجرب در یکروز به مرتبه تناول نمایند بسیار نافع است سفوف مجرب جهة اسهال خون و بلغم دار طباشیر رشته صمغ عربی گلنار گل سرخ مکه روناس
۴م زعفران اروال را با رب به بنوشند و اگر قرص سازند بهتر است سفوف جهة درد پشت و درد بول و منی و تقویت امعاء و بستی الات
سفوف جهة درد پشت بول و شامل مجرب از حکماء هندوستان و از ترجمهٔ باهر نقل شده نوفل ۲ل نیم صلایه نموده در سفال پاک اندک بودهند و در جمیع ۲ل
و نیم را سنو رکوفته بخته اضافه نمایند و بردارند آتش نرم که گشته تا چهار بیضه در زردهٔ تخم مرغ آنکه معجون شود آمیخته مغز پسته ۲ل و نیم بادام
سفوف ۲ل نیم را کوفته بر آن نثار کرده مجموع آنرا بعد ناشتا و تناول نمایند سفوف از تالیف جعفر جهة بی تب ق و دل و سرفه که بابت باشد و جهة تسبب طبع
و منع نزلات حاره مجربست قدر شربتش ۲ل تا ۴ل افلی ۷م کثیرا ۴م نشاسته ۴م صمغ عربی ۴م تخم خلمی ۴م مغز کدو ۴م مغز تخم هندوانه ۴م رب
سفوف بانخواه السوس ۴م خشخاش سفید ۴م مغز دانه به ۴م مغز بادام طباشیر ۴م مغز تخم خیار ۴م سرطان محرق آهار اسپغول تخم کشنیز کلنار ۲م اقاقیا ۲م گل ارمنی ۴م سفوف نانخواه
از مجربات جعفر جهة ریاح و درد معده و سپرز و تقویت هاضمه و رفع ذخیره بخارات بغایت نافع است نانخواه تخم کرفس بانو یه بابل اوقند
سفوف قابض سفوف کنند سفوف قابض که مکرر جعفر تجربه نموده جهة اسهال مرارکی و مقص و اسهال دموی بهترین ادویه است صمغ عربی را هر روز ۳م بانبات بوشند
۱م باسم بقدر زیاده بر آن و اگر با اسهال سده باشد شادنج بود حسنتحاش که مثل غبار سائیده باشند از ۱ل تا ۲ل از مجربات ۲اگر جمیع ممزوج کنند
سفوف جهة جوع کلبی سنور سفوف جهة جوع کلبی و فساد معده و ذرب با استسقاء و اشتهاء بسیار در دیهت البلوط ۲م انیسون ۳م موز سیاه بلیله سیاه و کابلی و آمله
سفوف جهة ریاح سرخ سفوف کرده ۳ل با آب آهن داغ کرده یا با شراب خبث الحدید جوشانیده بنوشند سفوف جهة درد سپرز که با حرارت باشد از تالیف
مرحوم گل سرخ بار که بر که یکشبانه روز در سرکه خیسانیده خشک کرده باشند در نک بیدانه بود داده بوده از منی اسفولو فند ریون ۲م اگر بیاشد بیخ
کبر تخم کرفس ۴ل کنند مرة اطریفل غاریقون شربتی از مثقال و نیم تا ۲ل با شیر خشت یا ماء الجبن یا آب چوب گز یا با سکنجبین بنوشند سفوف
سفوف جهة ریاح جهة ریاح بواسیر و سدد و سر آن موافق کامل و تلخیص البیان هلیله سیاه و بلیله و آمله مکه با روغن زیتون برشته کرده تخم کنند تابود داده حب
الرشاد بو داده نانخواه مکه ۱ جز مقل ۷ هلیله ۷ اهیل مغز دانه زند و آلو مکه مصطکی جوزبوا مکه ۱ شرتش ۲ل با آب گرم سفوف لاسهال الصبیان
از مجربات مرحوم ابوی خشخاش حب الآس کنند سعد با نو یه کوفته با شیر مرضعه بنوشند باب پنجم در اشربه در بوب و ضع او حبوب
جمیع حبوب هست و با عقاد او در تفتیح سده و امراض حاره و بارده قسام او بهتر از سایر تراکیب و هست روشن اعتقاد اسکه زود فاسد میشود و سریع
الاستحاله است و قول هردو صحیب اشربه و امراض مختلفه حق است و گوید سکنجبین اقدم است و شیخ الرئیس میفرماید که از حکماء فرس است و بو نانیین
رسیده و شربه بدستور حبوب و اقراص اقسام بسیار باشد قدما صاحب وه و زمان و اختلاف آن در امزجه مختلف است صد قسم و سکنجبین را هر او ده
قسمت قسم منحصر ساخته اند و ظاهر اکثر تراکیب اشربه موافق و امراض مختلفه منحصر نمیتوانند بود و مزاج اشربه زیاده از یکسال باقی نماند و شرط تربیت
آنستکه هرچه از فواکه صلبه باشد مثل سیب و به بعد از پاک کردن از پوست و تخم کوبیده و با دو وزن آن آب بجوشانند تا بنصف آید پس

صاف نمایند و هرچه غیر صلبه باشد مثل لیمو و ریواج و امثال او را افشرده آب آنرا بگیرند و هرچه گیاه و برگ خشک باشد یکشبانه روز خیسانند
بعد از آن بجوشانند و هرچه از جمله بیخها و شاخها باشد زیاده از یکشبانه روز خیسانند و هرچه برگ شاخ و گل تازه باشد کوبیده آب آنرا بگیرند
و با شکر و عسل و دوشاب انگوری و امثال آن بقدریکه مقصود باشد بقوام آورند و عطریات با مثل مشک و عنبر بعد از قوام و فرود آوردن او را از آتش
داخل کنند و در شربتهایی فواکه که مطلب تقویت بوده باشد شرط است که شیرینی او بقدر ثلث آب میوه ها باشد و قدما گفته اند که چون
بعض از جهت تغییر یافته و با تطبیع طبیعت مشتاق شیرینی و جاذب آنست پس اگر شکر و امثال آن زیاده باشد تنفر طبیعت میکند و از طبیعت
میشود و اگر کمتر باشد جذاب و عجب الوقع نمیشود و داخل عسل و شکر و سایر شیرینیها در اشربه باید در طبع مزاج هر یک از شیرینی او با آنچه شربت مناسب
ملاحظه نموده موافق قصد مخلوط کرده و هرگاه غلبهٔ در اعضاء نفس و با مریض صاحب سعال باشد اشربهٔ حامضه را استعمال جایز نیست و اگر در
استعمال آن لابد باشد مثل سعال و دق باید با صمغ عربی و کثیرا و غیره مغریات استعمال نمایند سکنجبین ساده که عبارت از سرکه و قند است
سکنجبین ساده هرگاه اجزاء مساوی باشد مائل سردی خواهد بود و مفتح سده و رافع تشنگی و قاطع صفرا و دافع حمیات حاره و امراض سپرز و جگر مفید است و اگر
سرد و تر خواهند سرکه را زیاد کنند و اگر معتدل خواهند قند را دو چندان سرکه کنند سکنجبین و شیئی که سرکه با رب دوشاب انگوری ساده
سکنجبین عسلی باشد معتدلست سکنجبین عسلی که سرکه و عسل با سویه باشد گرم با عتدال و جهة امراض بلغمی و تفتیح سده و تقویت جگر و معده و بهای مرکبا نافع
سکنجبین بزوری سکنجبین سفرجلی جهة تقویت معده و جگر حار و رفع غثیان و قی و اسهال صفراوی و قطع عرق نافع است آب به شیرین و ترش با سویه ۲جزو
سرکه و قند ۱جزو بقوام آورند و اگر با آب به شیرین ترتیب دهند قبض او کمتر است سکنجبین بزوری جهة حمیات و سده و عطش و ملائمه
از بلغم و فضول غره رطل آب شیرین تعدیریکه هشت سرکه را بشکنند پوست بیخ رازیانه مکه ۴ وقیه تخم کرفس رازیانه انیسون مکه ۲
وقیه در سرکه مزبور یکشبانه روز خیسانیده و با تش هموار بپزند تا سدس او کم شود پس از آتش گرفته صاف نموده بریزند بر جز ئی از این مطبوخ دو جزو
از شکر بپزند تا بقوام آید و اگر خواهند زعفران داخل کنند ۳م زعفران را در خرقه بسته در وقت جوشیدن او در میان او بیندازند و در او
صاف کنند سکنجبین افتیمونی که با ماء الجبن استعمال نمایند افتیمون ۴وقیه بسفایج تخم کاسنی مکه ۷م تخم کرفس ۲م تخم خیار ۲م بیخ کاسنی
۱م بیخ رازیانه ۲م ادویه را با سرکه نو دل و آب نو دل جوشانیده افتیمون را در لته بسته در آخر مکه و جوش داده بعد از سوختن آب صاف نمایند
و با دو بیست پنجاه ل قند بقوام آورند سکنجبین بزوری معتدل جهة تبهای کهنه و ضعف جگر و صفراوی و حمی و استسقاء حار نافع است تخم رازیانه تخم
کشوث انیسون گل سرخ تخم کاسنی تخم خیار تخم خربزه تخم کرفس بیخ رازیانه بیخ کبر اصل السوس بیخ کاسنی عناب در سرکه و آب خیسانیده بجوشانند
تا بنصف رسد و با شکر بقوام آورند سکنجبین انجدانی از تالیف جعفر است در رفع تب ربع مجربست و جهة امراض سپرز بعد یل انجدان انیسون
کرده شب در سرکه و آب خیسانیده روز دیگر بجوشانند تا بنصف رسد بعد از آن صاف نموده با دوشاب انگوری بقوام آورند و هر روز ده ل
با آب شاهتره یا شیرهٔ تخم کرفس و اگر حرارت غالب باشد کاسنی و امثال آن استعمال نمایند شربت ورد مکرر مسهل جهة احترافات و جرب و حکه و امراض
جگر و سودای رقیق و سده و ضعف کرده و صفرای سوخته نافع و سورت تشنگی و مصلح تخم کاهو و طباشیر و مصطکی و انیسون مکه ل با ناء ۱ هر یک رطل
شربت ادویهٔ مذکوره را بوزن مذبور گرفته در میان شربت بیندازند تا بجوشد و طریق آنستکه پنج رطل آب را بجوش آورده چهار رطل برگ گل تازه را
چهار دفعه بریزند و هر دفعه یک رطل آب بسوزد پس آنرا صاف کرده بدستور حصهٔ دیگر را بریزند تا آنکه از این آب ربع بماند و اگر قوی تر خواهند گل را
پنج یا شش رطل میتوان کرد و شیخ الرئیس باده بر بیخ را منع نموده پس بهموزن او آب صاف و شکر بقوام آورند و قدر شربتش از ده ل تا ۲۰ل است تا بیخ
و اگر با نصف وزن او سکنجبین بنوشند جهة قمع صفراوی و لیت شربت ورد قابض جهة امراض جگر نافع است چهار رطل گل سرخ اقماع دار را
بیکدفعه در ده رطل آب بجوشانند تا بربع رسد و صاف نموده با هموزن او شکر بقوام آورند و اگر قوی تر خواهند بازاء هر یک رطل آن هر یک از مصطکی و تخم خورد
و صندل سفید و آرد کنار و کشنیز خشک و طباشیر ال ده پاره در خرقه بسته در آن بیندازند تا بجوشد و سایر تصرف با طبیب است اگر اجزاء حاره قابضه
با بیا اضافه کنند و اگر بارده لازم باشد از آن نیز داخل کنند جلاب جهة تسکین تشنگی و حرارت معده و جگر و حصبه و آبله و تب دق و تبهای
حاره که با سرفه باشد و جهة تقویت آلات نفس نافع و ملین طبع و منضج و تقوی اعضاء و مدر بول و عرق و جهة ادرار حیض و مفید است شکر سفید
بیک جزو آب باران ۳ جزو عرق بید مشک ۲ جزو گلاب ۳ جزو بقوام آورند و اگر سرد و تر خواهند عرق بید و عرق نیلوفر از هر یک ۲ جزو داخل

کنند نوعی دیگر منقول از کامل و قانون شکر یکجزو آب باران ۲ جزو گلاب بقوام آورند شربت به جهت تقویت هاضمه و تسکین تشنگی معده
شربت لیمو
و جگر حار نافع است آب به شیرین ۲ جزو آب لیمو یکجزو شکر ثلث مجموع را بقوام آورند شربت لیمو جهت غلبه صفرا و ضعف معده و قی صفراوی
شربت بنفشه
و تشنگی نافع است ده رطل آب لیمو را بجوشانند تا نصف رسد و با پنج رطل شکر بقوام آورند شربت بنفشه منقول از کامل جهت تبهای حاره و سرفه و تسکین
غلیان خون نافع است و ملین طبع است ۳ رطل بنفشه تازه را باید بدستور شربت دفعه در چهار رطل آب بریزند و بجوشانند تا ربع برسد و با ۳ رطل شکر
شربت نیلوفر
بقوام آورند و اگر شکر دو رطل کنند ملین قوی تر خواهد بود و اگر بنفشه خشک باشد یکرطل او را جوشانیده با دو رطل شکر بقوام آورند شربت نیلوفر
موافق نسخه کامل جهت تبهای حاره و آلات نفس و سرفه و تقویت دل و دماغ نافع است و با وجود شیرینی مستحیل بصفرا نمیشود بخلاف سایر شربهای شیرین
شراب [illegible]
طریق ساختن او مثل شربت بنفشه است و بعضی عرق نیلوفر را چهار جزو با یکجزو شکر بقوام آورند شربت [illegible] منقول از کامل الصناعه جهت ضعف
معده و جگر و اسهال و قی و غثیان و تشنگی به ترش از دانه و پوست پاک کرده آب آن بیفشرند و دو رطل از آن گرفته و از شراب ممهور یکرطل و نعناع یا
یکشبانه روز در [illegible] نهند و بعد از آن فشرده صاف نمایند و با آب بجوشانند تا نصف رسد و با نیم رطل عسل کف گرفته بقوام آورند زنجبیل مصطکی
شراب الخندریقون
ملک ۳ م قاقله و صغار دارچینی زعفران عود سحوق ملک ۳ م در پارچه بسته در آن بجوشانند و اگر دو دانگ مشک داخل نمایند میتواند بود شراب الخندریقون
جهت برودت معده و تبهای ربع و درد [illegible] نافع و مناسب پیران است عسل کف گرفته [illegible] شراب کهنه ریحانی یا ممهور ده من زنجبیل قاقله صغار
و کبابه نیم م قرنفل یکدانگ دارچینی نیم م زعفران ام دار فلفل یکدانگ و نیم عود زعفران باقیها سحوق ساخته بیندازند در شراب و عسل و تا ۳ روز بگذارند
شراب فیلقرامس
و هر روز بچهار حرکت دهند و صاف کنند و با یکدانگ و نیم مشک مطیب سازند شراب فیلقرامس جهت ضعف معده و جگر و سپرز و فساد مزاج
بارد نافع و گفته اند که مداومت او حفظ میکند جمیع ایام حیات از مرض اصل السوس اسمانجونی نیم ل تخم رازیانه فلفل ملک ۳ م سلیخه [illegible] جوب ساییده با شهد
و مقسل شراب خوب کهنه ممزوج سازند و در ظرفی که سفته سر او را بگچ گرفته چهل روز بگذارند و بعد از غذا و قبل از غذا میل نمایند شربت
شربت حرمل
حرمل جهت صرع مجرب و رافع سدد سر و ضیق النفس و سرفه رطوبی و امراض بارده مانند استسقا و جنون و نسیان معتدل است یکرطل اسپند را
کوبیده در ۱۲ رطل آب انگور بجوشانند تا ربع رسد و هر روز از پانزده ل تا ۲۰ [illegible] و دو روز بنوشند جهت اعاده حمل زنانیکه درد و سنگی عادی شده
شربت نعناع
باشند و بعد از آن نشوند ۳ روز این شربت را بنوشند تخلف دو حمل میکنند شربت نعناع جهت تحریک شهوت بمرتبه مؤثر است که صبر نتوان
کرد و منقی معده از اخلاط سوخته و رافع بلغم و شهوت است و چون برابر معاجین با هم بنوشند در سرعت اثر بی عدیل است آب نعناع فشرده ۲ ل جزو ل
سرخ [illegible] نرم سائیده با نود ل خمیر مایه و ادر هزار و دویست مثقال آب بجوشانند تا نصف رسد پس صاف نموده با ششصد ل عسل بقوام آورند
شربت بدل شربت اسطوخودوس
شربت بدل خمر یکجزو خمیر مایه کوبیده با آب انار شیرین و مثال آن بیاشامند جمیع افعال قائم مقام خمر و از اسرار است شربت اسطوخودوس جهت
تقویت دماغ بارد و معده بارده اسطوخودوس ده [illegible] خشک افتیمون پرسیاوشان عود قماری گل گاوزبان تخم بادرنجبویه تخم کرفس گل سرخ سپستان
بادرنجبویه کاشم سبز منقی از هر یک [illegible] تربد مجوف بیخ سوسن آسمانجونی اصل السوس همه را بکوبند و صاف کنند و بریزند بر او صد و پنجاه ل
عسل و مثل او قند بقوام آورند بادیانج قرنفل دارچینی [illegible] زنجبیل سنبل الطیب افسنتین رومی مصطکی را در خرقه بسته بیندازند تا بجوش شده صاف
شراب ریحانی شراب اللیمو
کنند و قدر شربت هر روز ده ل تا پانزده مثقال شراب ریحانی از جمله [illegible] است و در [illegible] مذکور شد شراب اللیمو که مؤلف شفاء الاسقام
و تذکره ذکر کرده اند و نامی شراب تریاق کبیر داشته اند جهت رفع اخلاط محترقه و تبهای زردی و ضعف دماغ و دل و قلاع و امراض اطفال و سواد سواد
و رفع تشنگی و گزیدن عقرب و سایر سموم نافع و حافظ صحت و رقیق کننده مجموع خلط غلیظ و قاطع خلط لزج و هیچ ترشی با دست باشد مضر عصب
و مورث سعال یابس و ضعف باه و مصلح او بادام و خشخاش است و هیچ با آب نعناع ترتیب دهند جهت تقویت معده و رفع بخارات دماغ و خیالات
انفع است و هرچه با آب به باشند جهت تقویت معده و دل و رفع خفقان مجرب استادان و آنچه با شیرخشت و ترنجبین ترتیب دهند جهت [illegible]
سعال و ضیق النفس و درد سینه و هرچه با لعابها ساخته باشند جهت حرقت البول و درد مثانه انفع است و طریق ساختن آنکه شکر سفید را
سائیده در قدح [illegible] باب لیمو تر کرده و روی قدح را بکرباسی پوشیده تا پنج روز در آفتاب بگذارند پس شکر را در شیر تازه حل نموده و مثل شیر آب
صاف نمایند [illegible] بجوشانند قدر شیر باید عشر شکر باشد و کف آنرا بگیرند و آب لیمو تدریج بخورانند دهند تا هر رطلی از شکر بقدر ۲
اوقیه یا بیشتر اوقیه آب لیمو تنقیه نمایند و لعبت آنکه لعاب بهدانه و لعاب تخم مرو و تخم ریحان تنقیه کنند و نعناع آنکه با آب نعناع تازه تنقیه

کنند

شربت انار و سیب و مانند آنها
کنند و آنچه با شیرخشت و ترنجبین ترتیب دهند طریق آنکه بجای شکر ترنجبین ترتیب کنند و با نصف شکر باشند و نصف دیگر ترنجبین تنقیه
نمایند شربت انار ساده و شربت سیب ساده و مثال آن مانند شربت ریباس و شربت حماض باید بقدر ثلث هر یک از آبهای آن اوقیه
با عسل یا دوشاب انگور باشد و بعضی بالمناصفه گفته اند و شربت انار ترش جهت تسکین صفرا و تقویت معده و قاطع اسهال صفراوی و زرد
نافع است و شربت انار شیرین جهت اسهال الذوات الریه و درد سینه و شربت توت سیاه جهت امراض حلق و ضعف اشتها و اسهال طبع
و از توت سفید جهت امراض آلات نفس و ضعف هاضمه و تقویت معده و شربت ریباس جهت تقویت احشا و منع صعود بخارات به دماغ و
اسهال و شربت حماض جهت تقویت معده و جگر و امعاء و رفع حدت صفرا و سماق و سایر میوه های ترش قابضه قابض و مقوی احشا و مسکن
شربت ترنج
حرارت اند و شربت میوه های شیرین بدستور اما هرگاه غلبه صفرا باشد مستحیل باو میشود شربت ترنج جهت خفقان حار و امراض حاده دل بغایت
آزموده است ترشی ترنج را در گلاب شکر [illegible] تا ترشی [illegible] جرم او نماند پس [illegible] ترنج هفتاد درمی [illegible] اضافه نمایند بقوام
آورند شربت زوفا نافع است جهت اوجاع سینه و سرفه کهنه و نزله و دشواری نفس و صلابت معده و سده [illegible] ۲ م عناب سپستان
انجیر خشک بیخ سوس اصل السوس ملک ۲ م بیخ رازیانه بیخ کرفس پرسیاوشان زوفای خشک مکتام بهدانه افیون تخم رازیانه ملک ۵ م جو مقشر
مغز تخم خیارین تخم کدو و خربزه مغز بسته مغز حب صنوبر سنبل الطیب اذخر تخم خطمی تخم کتان ملک ۳ م اجزا را مکوب کرده بجوشانند
و با چهار رطل شکر بقوام آورند و مغزها را کوبیده در آن حل کنند نوعی دیگر که مشهور است زوفای خشک پرسیاوشان ملک ۲ ل انجیر زرد
۲ عدد عناب سپستان ملک ۲ عدد فرسیون تخم خطمی اصل السوس بیخ سوسن ملک ۳ ل حلبه ۳ م مویز بیدانه ۲ ل تخم رازیانه ملک ۲ ل جوشانیده و آب
او را با دو رطل شکر بقوام آورند شربت گاوزبان جهت تقویت دل و توحش سودا و دفع خفقان نافع است گل گاوزبان ۲ ل بادرنجبویه ۲ ل [illegible]
شربت انجبار
آب او را با دویست مثقال شکر بقوام آورند شربت انجبار جهت حبس نمودن سیلان خون از جمیع اعضا یا طمث در رحم و التیام تفرق اتصال
که در سینه و شش بهم رسد ریشه انجبار ۲ ل خرنوب شامی ۲ ل صندل سرخ و سفید سماق کرده تخم مورد ملک ۲ ل جوشانیده با یکرطل شکر بقوام آورند
شربت دینار از تالیف بختیشوع است و چون شربتی را یکه بدینار طلا بیع میکرده اند لهذا مسمی به دینار شده جهت تبها و عفونت اخلاط و اخراج
اخلاط فاسده از اعماق بدن و ضعف معده و جگر [illegible] بیدانه تخم کاسنی ملک ۳ ل عود بیخ سوسن ملک ۳ ل تخم کشوث گل پاک کرده
فطوریون دقیق مصطکی دارچینی زعفران عود بیخ ملک ۳ [illegible] کوفته اگر جهت تب باشد در آب کاسنی و اگر جهت خفقان باشد در آب
رازیانه و بهتر آنکه ۳ روز در میان آب بخیسانند که در آن کاسنی و بادیان و شبت و گاوزبان و مویز بیدانه [illegible] ملک ۵ ل جوشانیده
باشند و بازاء هر یک رطل آب اول ربوند و نیم ل [illegible] اضافه نموده با دو رطل شکر بقوام آورند و عود و زعفران را بعد از قوام اضافه کنند
شربت خشخاش نافع است جهت مرطوبین و حبس نزلات و رفع لذع سینه و سرفه و درد سر و سرسام و [illegible] و حرارت و رفع تب و اخلاط محترقه و چون
با شربت ورد مکرر ممزوج ساخته بعد از فصد بنوشند رفع ضعف فصد و تقویت قوتها میکند و قدر شربت تا ۲ ل و قوتش تا ۲ سال باقی میماند
خشخاش رسیده را با تخم او کوبیده یا پوست را علیحده مکوب کنند و تخم را نرم سائیده و باده مثل آن از آب باران بجوشانند تا ثلث رسد
شربت عناب
و با مثل آن شکر بقوام آورند شربت عناب منقول از تذکره و موافق نسخه اصول التراکیب مؤلف او غیر این نسخه را خطا میدانند جهت سینه
و سافل بدن و تسکین تشنگی و اطفاء حرارت خون و آبله و تبها نافع و مصلح حال اطفال است و قوتش تا دو ماه باقی است عناب یکرطل کشنیز خشک
شراب العنصل
عدس [illegible] کاسنی ملک دو اوقیه در ده رطل آب بجوشانند تا ثلث رسد پس صاف نموده بوزن او شکر بقوام آورند شراب العنصل سکنجبین عنصلی
نیز نامند منقول از کامل جهت صلابت سپرز و جگر و تفتیح سده و قطع اخلاط غلیظه و رفع ضیق النفس و سرفه که از رطوبت باشد نافع است پیاز
عنصل را یکرطل و نیم با کارد چوبین ریزه کرده و با پانزده رطل سرکه باتش نرم بجوشانند تا مهرا شود پس صاف نموده بازاء هر رطلی یکرطل و نیم شکر اضافه
کرده بقوام آورده و کف بگیرند و این [illegible] از قدما این ادویه را اضافه کرده اند زنجبیل زیره کرمانی عاقرقرحا بیخ انجدان از هر یک
شربت عنصل
[illegible] نعناع هر یک ۵ ل فلفل ۵ ل تخم [illegible] کاشم ملک ۲ ل و نیم قردمانا دو ل سداب ساذج هندی ۳ ل با عنصل در سرکه خیسانیده بجوشانند از این
صورت جهت جمیع علل عصبانی و امراض مزمنه بارده بغایت نافع است شربت عنصل نوعی دیگر که مخترع حقیر است جهت سرفه کهنه و ضیق
النفس و مواد سوداوی و بلغمی و سده احشا و تقویت معده و دماغ نافع و مکرر بتجربه رسیده و مجرب است پیاز عنصل روفه خشک اصل السوس

کاوزبان

کاوزبان پرسیاوشان آلوخور روش غاریقون سفید مکه ه ل نعناع خشک رازیانه بیخ سوسن کبود قرد ما نا مکه ۳ ل در صد و پنجاه ل سرکه و
چهارصد و پنجاه ل آب دو سه شبانه روز خیسانیده بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با ۱۲ مثقال شکر بقوام آورند هر روز از ه تا ۱۱ ل
با آب سطبسوخ پرسیاوشان و امثال آن بنوشند شراب الکه رو شربت کاوزبان گویند منقول از کامل موافق نسخه قدما و جمیع ادویه جهة [illegible]

شراب [illegible]

آبله و باسرخ و ماشرا و جمیع امراض دموی و تسکین حرارت قویه و اخلاط و غیره کردن دو زمان بغایت مؤثر است چوب کاوی نیمکوب کرده
شاخ بادیان تخم [illegible] و پوست بیخ آن تمر هندی عناب [illegible] کرده مکه رطل گلسرخ نیم رطل سنبل الطیب لک اچوب پاک کرده مکه ۴ ل صندل
سرخ و سفید مکه ام یکشبانه روز در چهار مثل آب بخیسانند پس بجوشانند تا بربع رسد و صاف کنند و با دو رطل سرکه و آب انار ترش و آب انار
شیرین مکه رطلی بجوشانند تا بقوام مایل شود و با یکمن شکر طبرزد که دو رطل است چند جوش دهند تا شبیه بقوام عسل گردد و از سر آتش بردارند
آشنه کافور زعفران مکه ۳ م در روح حل کنند قدر شربتش از ۲ ل تا ۷ ل و نیم است و جهة اطفال یک ل شراب اترجی موافق نسخه قدما

شراب اترجی

جهة ضعف دل و خفقان و ضعف معده بغایت نافع است برگ ترنج که بفارسی برگ درخت بالنگ پنجاه عدد در رطل شراب صاف کهنه
جمهوری بقدر ۶ قسط که هر قسطی صد و پنجاه ل است ۷ روز بخیسانند پس صاف نموده با صد و پنجاه ل عسل کف گرفته بقوام آورند و بعضی اپوست
ترنج بشرح ترتیب سه دهند و بعضی یکرطل پوست ترنج را در دویست پنجاه ل آب خیسانیده بجوشانند تا ثلث رسد پس صاف کرده
با یکرطل عسل بقوام میآورند شربت جعده از اختراع حقیر جهة ادرار فرمودن حیض و بول و رفع عفونت اخلاط و ریاح و تفتیح سده مجربست

شربت جعده

[illegible] جعده ۶ م قسط تلخ ریوند چینی تخم کشوث تخم خربزه تخم خیار مکه ۳ ل اهل تخم کرفس رازیانه رونیاس تخم کاسنی انیسون فطراسالیون
دقیق مکه ۲ ل مویز بیدانه انجیر زرد مکه ۱۰ ل در یکمن تبریز آب خیسانیده بجوشانند تا بربع رسد و با صد و پنجاه ل شکر بقوام آورند و هر روز ۱۰ ل
آنرا با آب مدر لدر حیض و بول بنوشند و هرگاه طبع یابس باشد با گلسرخ و محموده مشوی و غاریقون بیاشامند شراب ساطوریون از قسام اماست

شراب ساطوریون

جهة امراض بارده بغایت نافع و مقوی حرارت غریزیه چهار هزار ل آب انگور صاف را باتش نرم جوشانیده کف بگیرند و هزار ل عسل اضافه نموده
بجوشانند تا بنصف رسد [illegible] قرنفل دار فلفل مکه ه م نرم سائیده در پارچه بسته در اول طبخ بیندازند تا آخر بجوشد و بعد از
سرد شدن پارچه را افشرده بیندازند و سه م زعفران در آن حل کرده در شیشها کنند و سر شیشه را محکم کرده تا ۴۰ روز در آفتاب بگذارند
و هر چند کهنه شود قوی تر میگردد شراب افسنتین کبیر موافق نسخه قدما مقوی معده و مفتح سده و مسهل صفرا و مقوی اعصاب و دماغ و محرک

شراب افسنتین

افسنتین رومی ۶ م غاریقون مثل آن گلسرخ ۱۰ ل صبر زرد ۲ ل هلیله مثل آن مصطکی تخم کرفس اذخر انیسون سنبل الطیب اسارون ساذج هندی هر یک
ل نعناع اصل السوس ۳ ل بیخ کرفس بیخ رازیانه ۲ ل فوذنه زعفران مکه یکرطل و نیم در ۱۰ رطل شراب بجوشانند تا بنصف رسد و با یکرطل و نیم عسل
بقوام آورند و اگر بجای شراب آب و بجای عسل شکر کنند میتواند بود نوعی دیگر که صغیر گویند جهة مالیخولیای مراقی و ضعف معده که از برودت
باشد و سوء القنیه بغایت آزموده است افسنتین گلسرخ ۷ ل تربد ۴ ل غاریقون ۶ ل سنبل الطیب ۲ ل در چهار صد ل آب بجوشانند تا بنصف
رسد و با صد و ۷ ل بقوام آورند و اگر تربد را ۸ ل و سنبل را ۴ ل کنند قوی تر خواهد بود حقیر مکرر تجربه نموده نوعی دیگر از مجربات حقیر جهة ضعف
معده و جگر که با یبوست طبع و حرارت مزاج باشد بغایت نافعست افسنتین ۲ ل گلسرخ ۴ ل تمر هندی ۱۰ ل ترنجبین ۲ ل جوشانیده صاف
نموده بنوشند و مجموع بکثرت تست شربت ابریشم جهة تقویت دل و اعضاء رئیسه و رفع خفقان بارد و وسواس و توحش سوداوی و قسام

شربت ابریشم

مالیخولیا نافع است موافق نسخه قدما ابریشم خام که عبارت از فیله است نه ابریشم متعارف که بعرف اطبا آن حریر است ۳ ل را در یکشبانه روز
در یکهزار و پانصد مثقال آب که آهن تافته چند بار در آن انداخته باشند بخیسانند پس بجوشانند تا ثلث رسد و ابریشم را افشرده بیرون آورند
۲۵ ل گل گاوزبان ده ل بادرنجبویه علیحده در ۳ رطل آب بجوشانند تا ثلث بماند و آب او در اضافه آب ابریشم کنند و با صد ل شکر
بقوام آورند و عنبر اشهب دو ورق طلا یکمال و نیم ورق نقره مروارید مصطکی مکه ۲ ل حل کنند در آن و بعضی بجای فیله حریر کرده اند و اگر فیله کنند
باید شکافته و کرم ابریشم را بیرون کرد که با فیله بجوشانند شربت ابریشم که متاخرین موافق نسخه مرحوم مغفور حکیم محمد باقر فی ملاق الکثر امزجه و در

دیگر

رفع سواد سوداوی خفقان و تقویت دل و اعضاء رئیسه معده و قسام مالیخولیا و توحش و هموم بغایت مؤثر است ابریشم حریر ۴ ل ۳ روز در
عرق گاوزبان و عرق بیدمشک و عرق شاهتره و گلاب مکه یکمن تبریز که ششصد ل باشد با آب سیب شیرین و آب امرود شیرین آب به شیرین

مکه ۴ ل بخیسانند و بعد از آن بجوشانند تا بربع رسد و در حین جوشانیدن مصطکی سنبل الطیب جوزبوا بسباسه زعفران مکه ۱ ل هیل قرنفل عود ساذج
هندی یکمثقال و نیم دارچینی ۳ ل همه را کوبیده در پارچه بسته در آن بجوشانند و بعد از آن که بربع رسد ادویه و ابریشم را افشرده صاف
کرده با عسل شکر سفید و ۴ ل عسل بقوام آورند و عنبر اشهب و ورق طلا مکه ۱ ل دو ورق نقره ۳ ل مشک نیم ل در آن حل کنند و اگر قوی تر خواهند
مصطکی زعفران درونج بهمنین قرنفل عود سنبل صندل نند مکه نیم ل کوفته و بیخته اضافه نمایند و بعضی شکر را هزار و دویست ل و عسل را ۴ ل
و زعفران را نمیجوشانند بلکه بعد از قوام در او حل میکنند و این انسب است چه زعفران از جوشیدن ضعیف الاثر میشود شربت فواکه

شربت فواکه

معمول متاخرین مقوی اعضا و سایر قوتها و جهة ناقهین و ضعف الاحشا نافع است آب انار ترش و شیرین و آب به ترش و شیرین و آب امرود ترش
و شیرین آب سیب ترش و شیرین مکه یکجزو آب غوره که کوبیده باشند آب نارنگ مکه نیم جزو با ثلث اینها شکر سفید بقوام آورند و بعضی یکجزو
آب انگور اضافه میکنند و آن انسب است و اگر آب انگور را علیحده بجوشانند تا ثلث رفته ثلثان بماند اولیست شربت فواکه شیرین

شربت فواکه شیرین

جهة تقویت احشاء ناقهین و صاحبان یبوست طبع و جهة صاحب سعال و سرفه موافق است آب میوها شیرین را که مذکور شد با ثلث آن شکر بقوام
آورند شربت فواکه ترش قابض تر از فواکه شیرینست و در رفع مثل او و صاحب سعال را موافق نیست و عمل او بدستور سابق است که از آب
میوها ترش ترتیب میدهند و هر یک از این اشربه را موافق حال هر شخصی بتقویت با دویه مناسبه میتوان نمود که ادویه موافقه را کوفته در خرقه
در پارچه بسته در آن بجوشانند شربت غوره ترش معمول متاخرین و مقوی معده و اعضاء رئیسه و جهة رفع غثیان و بد هاضمه و بخارات [illegible]

شربت غوره

نافع است آب سیب ترش و شیرین آب به ترش و شیرین آب لیمو مکه ۱۰ ل با ۱۲ ل قند بقوام آورند و عود قماری صندل سفید گل سرخ
قرنفل مصطکی سنبل الطیب اسارون بسباسه بادرنجبویه بادرنج مشک عنبر ورق طلا ورق نقره در آن حل کنند شربت تریاقی که پادزهر سموم

شربت تریاقی

و گزیدن افعی است و جهة کرب و خفقان و غثیان و تسکین عطش تها مجربست منقول از تذکره آب زرشک آب سیب شیرین هر یک ۳ ل
آب لیمو آب ترنج مکه ۱۰ ل با ثلث آن شکر بقوام آورند و مروارید یکجا باب ترنج حل کرده باشند ۱ ل اضافه نمایند زمان نوبت در اکثر
امراض قائم مقام تریاق فاروق است شربت هندی منقول از ترجمه [illegible] جهة سدد کرده و مثانه و رحم و جگر و معده و ورم سپرز و

شربت هندی

عرق النسا و نفث الدم و ربو و فواق و خفقان و قرحه معا و تبهای دائره و گزیدن هوام و درد کمر و درد مفاصل مجرب دانسته اند [illegible]
رازیانه هر یک ۵ ل یکشبانه روز در سه وزن آن آب بخیسانند پس بجوشانند تا ثلث رسد و بعد از آن صاف نمایند و با شیره گلسرخ تازه ۳ ل
و قند سفید ۶ ل بجوشانند تا بقوام سکنجبین رسد و ۵ ل ریوند چینی که بگلاب تر کرده باشند و به ۵ ل روغن گاو چرب نموده در آن
حل کنند و از ۴ ل تا ۷ ل استعمال نمایند شربت صندل جهة تقویت معده و رفع اسهال و سیلان خون و ضعف دل و جگر چهار ل

شربت صندل

صندل سفید را نیمکوب کرده در نیم رطل گلاب دو شبانه روز خیسانیده صاف نمایند و جرم صندل را در آب بجوشانند تا بقیه قوت در
آب بیاید پس صاف نموده با گلاب سابق و یکرطل شکر بقوام آورند و اگر قابض تر خواهند یک اوقیه ناردان ترش را در آن خیسانیده صاف نمایند
و بعد از آن بقوام آورند و اگر قسم ترش او را خواهند بجای گلاب در سرکه و آب لیمو بخیسانند و در شربت صندلین صندل سرخ و سفید با هم
کنند و او قابض تر میشود شربت آجاص منقول از زجاجی جهة درد سر و تبهای حاره و یرقان نافع و مسهل صفرا است آلوی بخارا را در آب

شربت آجاص

خیسانیده بجوشانند تا مهرا شود پس صاف نموده شکر بقدری که خوش طعم کند اضافه نموده بقوام آورند و اگر قدری محموده مشوی اضافه نمایند
قوی الفعل میشود شربت تمر هندی بدستور شربت آجاص است شربت مورد جهة سرفه و قرحه ریه و اسهال و قسام بواسیر و قطع سیلان

شربت تمر هندی

خون و تقویت معده و امعاء نافع است تخم مورد را با ۴ م مثل آن آب بجوشانند بعد از خیسانیدن و نیمکوب کردن آن تا بربع رسد
و با وزن او شکر بقوام آورند شربت [illegible] از تالیف [illegible] جهة اسهال و ذرب و امعاء مجربست خصوصا هر گاه [illegible] بنوشند

شربت [illegible]

آب به آب امرود آب سیب مکه یکرطل گرفته ۴ ل تخم مورد در آن خیسانیده بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده استعمال نمایند و اگر
اسهال بلغمی باشد در حین جوشانیدن عود هندی سنبل الطیب مصطکی [illegible] مکه ۲ ل در پارچه بسته در آن بجوشانند شربت مسهل از تالیف

شربت مسهل

حقیر جهة امراض بارده و ضعف معده و دماغ و تفتیح سدد و امراض سوداوی بغایت نافعست و بهترین مسهلاتست گل سرخ سنا مکی مکه ۲۰ درم
۵ ل بنفشه ۲ ل تربد سفید غاریقون افسنتین رومی مکه ۵ ل تخم کشوث الوخود مصطکی مکه ۳ ل سنبل الطیب ۲ ل عناب سپستان هر یک

بعد آن آب بگیرد و صاف نموده بجوشانند تا ربع رسد و با صد و پنجاه مثقال ترنجبین و شکر بالا صاف نموده بقوام آورند و از ده مثقال تا بیست مثقال استعمال نمایند

شربت کشوث — شربت کشوث که در اصفهان بسیار شهرت دارد و مفتح سدد و ملین طبع و مقوی جگر و معده و جهت تبهای مرکبه و سوء القنیه مفید است
تخم کشوث ده درم بادیان تخم کاسنی گل گاوزبان تخم خیارین تخم خربزه کرفس هر یک ده مثقال پوست بیخ کاسنی بیخ بادیان بیخ کرفس انیسون هر یک [illegible]
جوشانیده با ده رطل شکر یا با شیرخشت بقوام آورند و اگر با شیرهای تخم کاسنی و تخم خربزه و آب کاسنی و امثال آن بنوشند شربت

شربت ریوند — دینار مستعمل متأخرین جهت امراض مزمنه مثل استسقا و تبهای مزمنه نافع و قریب الاعتدال است تخم کاسنی بیخ کاسنی گل سرخ ریوند تخم کشوث
بگیرند و خیسانیده پس بجوشانند و با ده رطل شکر بقوام آورند نوع دیگر که جهت حرارت جگر و رفع عفونت اخلاط نافع است تخم کاسنی
زرشک بیدانه صندل سفید لک مغسول [illegible] تخم کشوث گل سرخ کوبیده در عرق کاسنی یا آب بخیسانند پس جوشانیده صاف

شربت غوره — نمایند و با شکر بقوام آورند و اگر ریوند اضافه کنند قوی‌تر میگردد شربت غوره جهت حرارت معده و ضعف آن و دفع صفرا معده و
دردهای گرم و رفع سموم و تسکین تشنگی و تقویت اشتها از نان [illegible] مفید است و ده رطل آب غوره را بجوشانند تا نصف رسد [illegible]

شراب سلوبه — [illegible] قرنفل بجوشانند تا بوی آن برآید و با ده رطل شکر بقوام آورند شراب سلوبه [illegible] مقوی معده و دافع خفقان
و [illegible] امراض بارده [illegible] پوست ترنج رطلی [illegible] قرنفل [illegible] عود [illegible] کوفته کرده در پنج رطل شراب [illegible]
بخیسانند و با ده رطل شکر سفید و [illegible] مصطکی و نیم [illegible] زعفران [illegible] بجوشانند تا مایل بقوام شود پس صاف نموده استعمال نمایند

شراب مبه — [illegible] جهت تقویت معده و اسهال مزمن و دفع قی و غثیان و فواق و تشنگی نافع است منقول از جامع ابن الدوله آب به ترش و
آب سیب ترش هر یک [illegible] رطل بجوشانند تا نصف رسد و اگر با یک رطل شراب کهنه بجوشانند تا غلیظ شود کف بگیرند عود زعفران مصطکی بسباسه
سنبل الطیب قرنفل جوز بوا هیل فاقله کبار دارچینی زنجبیل [illegible] سائیده اضافه نمایند [illegible] جهت امراض بارده عصبانی و دماغی نافع

[illegible] بلغم غلیظ و مفتح سدد [illegible] عسل صاف [illegible] با آتش جز [illegible] بجوشانند تا بقوام ترنجبین برسد و باز ده رطل عسل [illegible] قرنفل را
کوبیده در پارچه بسته [illegible] بجوشانند شراب العسل جهت معده و جگر سرد و امراض عصبی نافع است [illegible] عسل را با شش رطل آب سنبل الطیب و
دارچینی و قاقله و عود و جوز بوا [illegible] و قرنفل [illegible] بجوشانند تا بقوام آید پس صاف نموده استعمال نمایند رب [illegible]
آب [illegible] مقصود [illegible] جوشانند که ربع و ثلث رسد و مجموع آن [illegible] و اگر در بعضی شربتها اضافه کنند باید قدر قلیل باشد

رب توت — رب جهت رفع قی [illegible] و جهت خناق و درد گلو بسیار نافع است آب توت کرد کان تازه را بجوشانند تا ثلث آن بماند و تا مثل آن
عسل [illegible] آن ثلث بجوشانند تا ثلث بماند و کوفته [illegible] زعفران [illegible] اضافه کنند و اگر [illegible] و در ترتیب

رب خشخاش — [illegible] فقط کافیست رب خشخاش از تألیف قدما است جهت نزلات حاره بغایت نافع است و [illegible] خشخاش را با تخم کوبیده
یک شبانه روز در [illegible] آب خیسانیده بجوشانند تا نصف رسد پس صاف نموده با صد و پنجاه مثقال شکر یا عسل با ثلث بقوام آورند که [illegible]

در ترتیب مربیات — العوق گردد [illegible] زعفران [illegible] کوفته و بیخته مخلوط کنند باب [illegible] در مربیات که انجاب [illegible]

مربای شقاقل — بعضی از حلویات مربای شقاقل [illegible] سمن بدن و مقوی اعصاب [illegible] شقاقل تازه که پوست او را خراشیده باشند در آب [illegible]
صاف کرده که تقدری [illegible] داشته باشد [illegible] بجوشانند یا باب بشویند تا اثر آب [illegible] بعد از آن
در آب [illegible] دهند تا نرم و پخته شود عسل [illegible] بقوام آورده شقاقل را با عسل چند جوش دهند [illegible] باید که شقاقل را بجوشانند

مربای کدو — و بایستی [illegible] مربای کدو [illegible] و زردک و امثال او [illegible] در مربای شقاقل و زردک [illegible]
زنجبیل قرنفل [illegible] اضافه نمایند مربای سیب مقوی معده و دل است و [illegible]

مربای سیب — مربای به [illegible] تقویت معده قوی‌تر مربای بالنگ جهت سینه و دل و تقویت معده مؤثر است [illegible] پوست [illegible]
آورده عسل و شکر را از آب [illegible] بقوام آورند بعد از آن [illegible] با آن جرم [illegible] که رطوبت آب [illegible] نماند مربای نارنج و

مربای نارنج — لیمو جهت قطع صفرا و تقویت معده حاره و دل نافع پوست بیرون هر یک را خراشیده یا دانه [illegible] بیرون آورند و در آب بجوشانند
تا تلخی که داشته باشند زایل شود و نرم گردد پس با عسل و شکر بدستوری که گذشت بجوشانند مربای زنجبیل که زنجبیل پرورده گویند

جهت تقویت باه و گرده و مثانه و هضم طعام و معده بارده و تب بلغمی و سوداوی نافع و مدر بول است زنجبیل [illegible] در آب بخیسانند
و خشک کرده با آب [illegible] عسل بجوشانند تا نرم شود پس بریزند کف گرفته چندان بریزند که آن را بجوشانند و بگذارند تا مزاج بگیرد

مربای هلیله — مربای هلیله مقوی معده و هاضمه و مخفف رطوبت معده و ملین طبع و جهت ضعف جگر و دماغ و ریاح بواسیر و سودائی که از احتراق بلغم
بهم رسیده باشد نافع است صفت هلیله کابلی بزرگ را در آب بخیسانند و پنجاه درم خاکستر چوب تاک بر آن بریزند
و هر سه روز یک بار آب و خاکستر را تغییر دهند و بعد از ده روز هلیله را بشویند و [illegible] آب که آن را بجوشانند و با یک کف جو [illegible] چندان
بجوشانند که جو پخته شود پس بیرون آورده از آب خشک کنند و از جو پاک نمایند و با سیخی ده سوراخ در هر عدد را کرده با عسل کف
گرفته بقدر فرو رفتن آن در ظرفی کنند و هر روز بگذارند و عسل را تغییر دهند و چون جوش باید داد تا خاطر جمع شود که دیگر رطوبتی که از
آب برداشته بود در آن نمانده است بعد از آن با عسل کف گرفته بقدری که او را بپوشاند در ظرفی نگاه دارند و اگر خواهند که قوی‌تر گردد

و در مربای هلیله — بازاء هر صد عدد هلیله از هر یک ادویه که در مربای شقاقل مذکور شد کوفته اضافه نمایند و در مربای هلیله و در بفارسی گل انگبین نامند و معرب آن
جلنجبین و شکری را بفارسی گل شکر و گلقند گویند و بعربی جلنجبین شکری و قوت گل انگبین تا چهار سال و گلقند تا دو سال باقیست و هلیله در آخر
دوم گرم و خشک و شکری در اول دوم گرم و در رطوبت معتدل و هر دو مقوی دماغ است و معده و مخفف رطوبت غریبه معده و بعد از غذا مانع صعود
بخارات بد ماغ و عسلی جهت سرد مزاجان و فضول بارده او فق و جهت دفع مفاصل و نقرس و فالج و تفتیت سنگ گرده و مثانه و عسر البول بارد
آن زیره جهت تحلیل ریاح غلیظه و درد کمر و هضم طعام نافع و چون او را با تربد و تخم کرفس جوشانیده صاف نمایند و مکرر بنوشند جهت اوجاع
و عسر البول [illegible] و ابتدای مفاصل مجرب دانسته‌اند و شکری را جهت محرورین و یابس المزاج او فق و جهت استسقا و وسواس و جنون نافعست و چون گلقند را
با شیر او و بطوخودوس یا توبه [illegible] و از مربای شفتالو [illegible] گلقند ممزوج نموده مداومت نمایند جهت ازاله درد کهن و بخار و ضعف باصره و درد سر
و شقیقه و اخلاط سوخته و رفع سده مجرب میدانند و چون با افسنتین بجوشانند جهت ازاله سده بغایت مفید است و هر دو قسم را چون بجوشانند
و صاف نمایند تا بیست شربت در و مکرر است و گویند مقوی جگر است و سورت تشنگی و صحیح اوجاع و قدر شربتش در صبح تا چهار
و از جوش عسل است و طبیخ او باید با عسل از آب ماند تا ثلث رسد و ضرر او بجگر بخلاف فیاس و تجربه است صفت آن گل سرخ تازه
و اقماع پاک کرده بدست چندان بیفشارند که خوب درهم شود و با قند یا بیاندوند و تا سه روز هر روز صبح و شام بر هم زنند و بعد از آن
تا چهل روز در آفتاب بگذارند و هر گاه شکر کمی کند اضافه نمایند و باید وزن شکر و گل مساوی باشند و عسلی را باید بوزن گل عسل کف گرفته

مربای زردک — اضافه نموده در آفتاب گذارند مربای زردک جهت تصفیه صوت و تنقیه ریه و منع نوازل و سرفه و ضعف معده و جگر و بدی هضم و استسقا و
باه بسیار نافع است زردک را ریزه کرده بجوشانند تا مهرا شود و عسل اضافه نموده بجوشانند تا با آب زردک جوشیده بقوام رسد پس بازاء هر صد

بنفشه مربا — اوقیه از ادویه را کوفته و بیخته اضافه نمایند عود قماری قرنفل دارچینی زنجبیل هیل جوز بوا [illegible] یک مثقال نیم آن بنفشه مربا بفارسی جمیر و نخت
نامند مسهل صفرا و ملین طبع و جهت خشونت حلق و سرفه حاره و ترطیب دماغ و والات تنفس و تبهای حاره و حرقت البول و نزلات نافع است
بنفشه تازه را از اقماع و ساق پاک کرده با نصف وزن آن شکر کوبیده در آفتاب چند روز بگذارند و هر روز بر هم زنند و اگر شکر کمی کند
قدری اضافه نمایند و اگر بنفشه تازه نباشد بنفشه خشک پاک کرده را در آبی که در آن بنفشه را چند جوش داده باشند بخیسانند
با شیر او شکر مخلوط نموده در آفتاب بگذارند و قدر شربتش از ده تا ده مثقال است و اگر گل به و بید مشک و سایر شکوفهای دستور مربا سازند

مربای پسته — هر یک را منافع خاصیت که در اصل آنها مذکور است مربای پسته که از پوست بیرون کرده باشند بدستور مربای بالنگ ترتیب دهند بغایت

مربای جوز — مقوی دل و معده و جگر و دماغ است و جهت امراض مزمنه بارده مفید مربای جوز جهت تقویت باه و تخفیف رطوبت معده و تقویت جگر
نافع است گردکان تازه که پوست اندرون صلب نشده باشد از پوست بیرون پاک کنند و اگر صلب شده باشد اندرون پوست
بیرون کرده با عسل شهد چند جوش داده بگذارند و بعد از سه روز ملاحظه کنند هرگاه رطوبت گردکان عسل تازه بدستور بجوشانند

مربای بادام — مربای بادام که جهت خشونت سینه و سرفه نافعست بدستور مربای جوز ترتیب دهند و بعضی بادام تازه را در روغن تازه بجوشانند

اقسام حلوا — کرده باشد با عسل و بعد از سه روز از روغن بیرون آورده با عسل پرورده میکنند اما اقسام حلوا آرد و روغن در مسد و غلیظ و زیره هضم

میباشد و مولد صفرا و سودا و بیت خصوصا در محرورین و آنچه بی آرد و روغن باشد الطف است و قریب العهد آنچه از او ترتیب دهند
و تفصیل مجموع و منفعه راست و اکتفا بعضی کرده میشود که دستور آنچه ساختن بغیر مذکور حلوای شکر پاره مولد خون متین و ملین سینه
و موافق سودا آنچه از بلغم مشکون شده باشد گرده حلوای گزانگبین مایل باعتدال و الطف ترین حلویات و جهت سرفه و خشونت حلق و سوزش
صبح نافع و سریع الانحدار است سه جزو گزانگبین صاف کرده با یک جزو شکر قند با قدری آب بجوشانند و کف سفیده تخم مرغ بر او زده کف
بگیرند و چون بانتهای قوام رسد قدری از کف چوبه بر آن ریزند تا خوب سفید شود و بعد از قوام تام که چون [illegible] او را سرد کرده باشند
باندک حرکتی شکسته شود در آن وقت مغز پسته بو داده و نارجیل و [illegible] و بقدر حاجت اضافه نمایند حلوای سوهان موافق مبرودین و کثیر الغذا
مولد خون غلیظ و جهت درد کمر و تقویت اعصاب و باه نافع است گندم را در آب بخیسانند که نم بر دارد پس در کیسه کرده در اطاق
بگذارند و هر روز قدری آب بر او بپاشند تا شروع کند بسبز شدن پس در آفتاب خشک کرده آرد کنند با نصف یا مساوی او آرد
گندم مخلوط نمایند و آب بجوش آورده اندک اندک ریخته و بهم زنند و بجوشانند تا آرد نضج تمام یافته بسیار غلیظ گردد پس قدری روغن
طعام یا روغن کنجد اضافه نمایند و بعد از جذب روغن شیره شکر یا دوشاب انگور بقدر شیرینی که مقصود باشد اضافه نموده چندان
بجوشانند که روغن جذب کرده شروع بدفع کردن نماید و بعد از آن مغز پسته و گردکان و نارجیل و دارچینی و زنجبیل و هیل و جوز بوا
و قرنفل و فلفل از هر یک قدری اضافه نمایند که بذائقه موافق آید و حلوا آنچه از نشاسته ترتیب دهند موافق سینه و حلق و قرحه امعا
و ترتیب اعضا و جهت سل و سرفه و نفث الدم نشاسته را با آب بجوشانند تا غلیظ شود و نضج تمام یابد و شکر صاف کرده اضافه نمایند و بعد
از آنکه قریب بانعقاد شود قدری روغن بادام شیرین و مغز تخم کدو و خشخاش سفید مخلوط کنند و آنچه از خرفه ترتیب دهند جهت امراض مذکوره
بدستور نافع و سرد تر از قسم سابق است تخم خرفه را شیره غلیظی گرفته با نشاسته بالمناصفه بجوشانند و دیگر روغن بدستور اضافه نمایند و چندان
بجوشانند که روغن جذب کرده شروع بدفع کند و آنچه از برنج ترتیب دهند قابض و مقوی بدن و مولد خون صالح است برنج را شسته شیره
برنج کنند یا برنج را چندان بجوشانند که حل گردد و بدستور شکر و روغن اضافه نمایند و بدستور طبخ دهند تا منعقد گردد و قدری زعفران داخل
کنند و اگر در آن و در حلوای نشاسته دارچینی مخلوط نمایند مسمی بترکیب ملا دارچینی خواهد بود حلوای سیب و به که مقوی معده و جگر و مولد
خلط صالح و معدل الکیفیت است هر یک از آنها را که خواهند بعد از پاک کردن از تخم و پوست بکوبند و طبخ دهند تا منعقد گردد و مغز پسته
بو داده و سفیده چینی مخلوط نمایند حلوای نارنج و حلوای بالنگ که بهترین حلویات و مقوی احشا و موافق محرورین پوست بالنگ
خشک را بعد از گرفتن پوست بیرون و رفع تلخی آن که قدری در آب جوشانیده باشند نرم بکوبند و بدستور حلوای سیب با شکر بقوام آورند
و قدری آب نارنج که امداد ترشی کند اضافه نمایند و بعد از جذب ترشی مغز پسته بو داده با او مخلوط کنند و اگر بجای آب نارنج آب لیمو
یا آب ترنج کنند پسندیده است و اگر قدری از پوست نارنج که شیرین کرده باشند ملحق سازند اولی و انسب و انفع خواهد بود و اگر بجای آب بالنگ
زرد که [illegible] بدستور عمل آید در تقویت باه و [illegible] حلوای سیب و نارنج است طریق بو دادن مغز پسته و بادام جهت حلویات
آنستکه با سبوس گندم [illegible] کرده برشته کنند و بسرعت بر هم زنند که مغزها سوخته نشود و بو بر دارد پس از سبوس پاک کرده استعمال نمایند فالوده
معرب پالوده است از حلوای نشاسته اعدل و در منافع مثل آن و مضر معده سرد و مرطوبین است نشاسته را با قدری شکر که مایل
بشیرینی گردد چندان بجوشانند که چون سرد شود بسته گردد پس در مصفی کرده بعد از بسته شدن بکار برند و با شربت قند و عسل و
هیل بحسب الغرض استعمال نمایند فرنی کثیر الغذاء و مشهی و مسمن بدن و مقوی گرده و جهت خشونت حلق و سرفه و هزال [illegible]
طبع نافع و [illegible] ضعیف [illegible] معده سرد و بطیء الهضم است آرد برنج را با آب و شیر بالمناصفه چندان بجوشانند که قوام شود و شکر بقدر
حاجت اضافه نمایند و طبخ دهند تا بسته شود صفت حلوای مشهور [illegible] سریع الانحدار و کثیر الغذاء و لطیف و موافق اکثر امزجه
و جهت ناقهین و ضعف احشا مفید است و بهترین حلویات است برنج کوبیده اندک بو داده [illegible] قند سفید را در اندک آب
حل نموده با [illegible] مجموع آب و گلاب و عرق بید مشک [illegible] با آتش نرم بجوشانند تا بقوام پالوده شود [illegible] لعوقات
لعوق [illegible] معجون [illegible] که در قوام [illegible] کوبیده و اندک اندک بلیسند که چون اکثر آن مخصوص آلات نفس است تدریج

اشراد و در حین مرور بحلق و قصبه ریه رسد و جبرئیل بن بختیشوع گوید که از اختراع جالینوس است ما در قرابادین یونانیین ابدا مشاهده
ننموده و از آنچه معجون حب القطن نامیده اند دلیل اختراع لعوق میشود که از جالینوس باشد لعوق طباشیر منقول از کامل جهت سرفه و تب
دق و سل صمغ عربی قاقله کبار یکدرم نشاسته کثیرا یکدرم طباشیر [illegible] نبات سفید [illegible] مغز تخم خیار چنبر کبار یکدرم نرم سائیده
بروغن بادام چرب کرده با مساوی ادویه با عسل کف گرفته که بسیار بقوام نیامده باشد بسرشند و با شیر الاغ استعمال نمایند نسخه
دیگر جهت حرارت مفرط و خشونت سینه که مایل باشد صمغ عربی نشاسته خشخاش سفید یکدرم مغز تخم کدو و مغز تخم خیارین یکدرم طباشیر [illegible]
تخم خبازی تخم خطمی یکدرم نرم سائیده با روغن بادام شیرین و عسل یا دوشاب انگور یا شیر ترنجبین بقدر حاجت لعوق نمایند و حقیر [illegible]
اضافه نموده نفع یافته کثیرا [illegible] نرم سائیده با روغن بادام شیرین و عسل یا دوشاب انگور رب سوس [illegible] مغز تخم هندوانه لعوق
صبیان جهت حرارت و خشونت حلق اطفال و سرفه با شیر مرضعه یا شیر الاغ بنوشند رب سوس کثیرا صمغ عربی فانید [illegible] مغز دانه [illegible]
با روغن بادام و جلاب لعوق سازند لعوق مشهور که حقیر مکرر تجربه نموده جهت سرفه کهنه و ضیق النفس و گرفتگی آواز و خفقان رطوبی
بغایت آزموده است و بی عدیل حلبه را خیسانیده مقشر کنند بعد از آن کوبیده و شیره گرفته با دوشاب انگور یا عسل شهد بجوشانند تا غلیظ
و مساوی حلبه مغز جلغوزه مقشر کنند بعد از آن بسیار نرم کوبیده مخلوط کرده چند جوش داده استعمال نمایند لعوق خشخاش اخرجه
ابو زره جهت نزلات بی عدیل است تخم خطمی بهیدانه اصل السوس را در دویست و پنجاه آب خیسانیده و روز دیگر بجوشانند تا بنصف رسد صاف
و با نبات بقوام آورند خشخاش سفید و سیاه مغز دانه به صمغ عربی کثیرا نرم صلایه نموده مخلوط کنند لعوق حلبه جهت ضیق النفس و ربو
و سعال یبسی بغایت نافع است حلبه مویز بیدانه بنفشه جو مقشر بهیدانه گل گاوزبان جوشانیده آب او را با عسل بقوام آورند و مغز تخم کدو
مغز جلغوزه تخم رازیانه کوفته اضافه نمایند و حل آنرا با ماء الشعیر بنوشند لعوق الحرمل جهت ضیق النفس و سرفه رطوبی بی عدیل است تخم کتان
حرمل بالتسویه با عسل لعوق کنند و مداومت نمایند لعوق حب القطن جهت بحوحت و رطوبت حنجره بغایت نافع است از مجربات [illegible] مغز دانه
پنبه مغز جلغوزه حلبه تخم کتان با عسل و یا دوشاب انگور لعوق کنند لعوق انجیر انجیر زرد را بجوشانند تا مهرا شود و آب او را با دوشاب انگور بقوام
آورند مغز جلغوزه مغز پسته بادام تلخ مغز تخم انجره رازیانه کرسنه حلبه مغز دانه پنبه حب القلقل نرم سائیده روغن بادام تلخ چرب کرده
لعوق سازند و در رفع ضیق النفس و سرفه کهن و اوجاع [illegible] بغایت نافع است لعوق عنصل جهت ربو و ضیق النفس بارد و بلغم غلیظ لزج بغایت
مفید است فراسیون [illegible] عنصل [illegible] بیخ سوسن کبود با عسل لعوق کنند و با [illegible] نیز [illegible] جوشانیده باشند استعمال نمایند
لعوق بنفشه جهت سرفه و قولنج و رمی و صفراوی بسیار مؤثر است بنفشه مویز بیدانه عناب سپستان جوشانیده آب او را با نیم رطل شکر سفید و [illegible]
[illegible] خیار شنبر و [illegible] روغن بادام شیرین بقوام آورده [illegible] بنفشه سائیده اضافه نمایند و [illegible] استعمال نمایند لعوق خیار
شنبر جهت ذات الجنب و ذات الریه بغایت نافعست و بدستور جهت سرفه و نزلات مغز فلوس خیار شنبر نبات سفید را در اندر آب حل کرده
صاف نمایند و با روغن بادام ممزوج کنند و کثیرا صمغ فارسی که صمغ آلو باشد آرد باقلا مغز بادام شیرین اضافه نمایند لعوق خشخاش [illegible]
[illegible] جهت نزلات حاره رقیقه و خشونت حلق نافع است خشخاش سفید نشاسته کثیرا صمغ عربی مغز تخم کدو مغز دانه به با جلاب لعوق کنند
لعوق زوفا جهت امراض بارده سینه و امتلاء عصب [illegible] و بلغم لزج بسیار مؤثر است رازیانه خشک انیسون رازیانه پر سیاوشان
اصل السوس بیخ سوسن کبود [illegible] حلبه مویز بیدانه انجیر زرد سفید تخم کتان در آب بقدر [illegible] ادویه بجوشانند تا بثلث رسد پس صاف
نموده با مثل او عسل بقوام آورند و [illegible] البطم [illegible] و حل کنند لعوق حب القطن جالینوسی که در تقویت باه بی عدیل است در
معاجین مذکور شد لعوق کرنب جهت سرفه رطوبی و خشونت حلق و ریه و گرفتگی آواز و تنقیه دماغ از بلغم غلیظ نافع است [illegible]
[illegible] آب کرنب را که در اصفهان کلم قمریه نامند فشرده بجوشانند تا بنصف رسد با دو چندان شکر بقوام آورند
و با وزن هر رطلی از شکر هر یک [illegible] مصطکی کندر صمغ عربی کثیرا [illegible] در آن حل کنند لعوق لوزی منقول از جامع امین الدوله جهت نزلات حاره
و نفث کردن خون و ذات الجنب صفراوی و [illegible] سینه و سل و سرفه مفید است گلسرخ پاک کرده صمغ عربی نشاسته کثیرا خشخاش سفید و تخم
گل مختوم و کاهی بدل او گل سفید [illegible] و بسیار مجرب یافته است طباشیر زعفران رب سوس سائیده با دوشاب انگور

نعوف و ستانی جهت تقویت معده و دفع قی عنیف مجرب دانسته اند منقول از جامع مذکور گل سرخ ۱۰ آل آرد سفید پوست بیرون پسته
بادران زرشک بیدانه سماق نعناع تخم سود در سه رطل آب بجوشانند تا دو رطل بماند پس صاف نموده با آب لیمو و آب جوزه و آب به مرتهند
و سرکه و شکر سفید بقوام آورند باب هشتم در مطبوخات و نقوعات و ماء الاصول و منقیات و مسکنات اما مطبوخات مشتملست
بر منضجات اخلاط و مینات طبع و غلیکه در طریق اتحد باشد و بر مسهلات و شرط که بعد از خیسانیدن بجوشانند و هر چه از ادویه تاب طبخ داشته
باشد مثل سنجها بیشتر بجوشانند و آنچه بخلاف آن باشد در آخر با آن جوشانیدن اضافه نمایند مثل افتیمون و صمغ هر یک در ادویه مذکوره
مذکور شده و در شرب منضجات که مشتمل باشد بر تنضیج و ترقیق غلیظ و تفریق خلط متعفن از خلط صالح سوداوین و صاحبان امراض مزمنه بیشتر محتاج
بحسب مزاج هر شخصی و علتی و فصلی و سنی و ملکی ترکیب باید نمود بنابراین نسخه چندیکه دستور تواند بود ذکر میشود منضج سودا و بلغم غلیظ سوی
بیدانه گل گاوزبان بادرنجبویه شکوفه غافث پرسیاوشان عناب سپستان پوست بیخ کرفس گل بابونه بیخ کبر پوست بیخ رازیانه ...
زوفا خشک املج مقشر شکاعی بادآورد تخم کرفس تخم رازیانه جوشانیده کلقند آفتابی ترنجبین شیرخشت که در آن حل و صاف کرده باشند
بنوشند و باید که قدر آب ۳ ال باشد که بربع باز آید و اگر سودا از صفرای محترقه باشد آلو بخارا و پوست بیخ کاسنی بنفشه عنب الثعلب پرسیاوشان
... خشک شکوفه غافث عناب سپستان املج مقشر تخم خیار تخم کاسنی گل گاوزبان گل سرخ در ۳ رطل آب بجوشانند تا بربع آید و با ترنجبین
و شیرخشت استعمال نمایند و هرگاه بلغم و صفرا مرکب باشد روفا خشک اصل السوس شکاعی بادآورد آلو بخارا پوست بیخ رازیانه پوست بیخ کاسنی
عناب سپستان گل بابونه تخم کشوث افتیمون عنب الثعلب بدستور جوشانیده با کلقند آفتابی و سکنجبین باده بنوشند مسهل سودا و بلغم در ...
سودا سنا مکی پوست هلیله کابلی هلیله سیاه افتیمون بسفایج مرتهند تربد سفید خراشیده بروغن بادام چرب کرده اسطوخودوس اضافه
نموده با فلوس خیارشنبر روغن بادام ترنجبین لاجورد غیر مغسول شحم حنظل ملح نفطی استعمال نمایند در اسهال سودای صفراوی پوست هلیله زرد ...
با تمرهندی بنفشه افتیمون سنا مکی حجر ارمنی مغسول محموده مشوی خیارشنبر روغن بادام شیرخشت کنند و در مسهل بلغم و صفرای بلغمی ...
سنا مکی هلیله زرد کابلی تربد خراشیده تمرهندی آلو بخارا قنطوریون دقیق افسنتین رومی گل سرخ نقاح اذخر فلوس خیارشنبر روغن بادام
غاریقون سفید محموده مشوی داخل کنند مطبوخ مسهل سودا که حنین بن اسحق جهت زن صاحب سودا فرموده هلیله زرد و سیاه و کابلی بسفایج
با ۳ رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد بعد از آن سنا مکی افتیمون اضافه نموده چند جوش داده صاف نمایند و آلو بخارا تمرهندی مویز بیدانه
با دو رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با ۱ اول و با ۱۰ از آب صاف کرده اول و پانزده شکر سفید بنوشند مطبوخ خیارشنبر جهت
اخراج اخلاط حاره منقول از کامل هلیله زرد آلو بخارا عناب مویز بیدانه تمرهندی گل سرخ نیلوفر بنفشه در ۳ رطل آب بجوشانند تا رطلی آب بماند
و فلوس خیارشنبر از ۱۰ تا ۲۰ با روغن بادام شیرین اضافه نموده بنوشند مطبوخ افتیمون و غاریقون منقول از کامل جهت اخراج بلغم و سودا نافع
است هلیله زرد و کابلی و سیاه و پوست بلیله املج مقشر مویز بیدانه آلو بخارا گل گاوزبان گیاه غافث بادرنجبویه اسطوخودوس بسفایج تربد
سفید محکوک در ده رطل آب بجوشانند تا یکرطل و ثلث رسد پس افتیمون اضافه نموده بجوشانند تا یک رطل بماند و صاف کنند و غاریقون را
در آن حل کرده بنوشند و باید غاریقون را در عسل سرشته باشند و بجهت صاحب جنون و مالیخولیا صبر سقوطری خربق سیاه اضافه کنند و جهت
اخراج بلغم لزج بجای صبر و خربق شحم حنظل کنند نوع دیگر که قوی تر است از جامع امین الدوله هلیله کابلی و سیاه و بلیله املج مقشر آلو بخارا تمرهندی
پاک کرده از لیف ... مویز بیدانه سنا مکی گل سرخ افسنتین گیاه غافث اکرنا شد شکوفه او خوب است شکاعی بادآورد اسطوخودوس کمادریوس
کمافیطوس گل گاوزبان بادرنجبویه ساذج هندی قرنفل تخم بادرنجبویه تخم کرنب انیسون رازیانه بسفایج خربق سیاه تربد محکوک در ۶ رطل آب
بجوشانند تا بربع رسد و افتیمون اضافه نموده بعد از سرد شدن بعد از سرد شدن کیسه افتیمون را بیفشارند و صاف کنند و غاریقون و صبر زرد
ملح نفطی لاجورد غیر مغسول شحم الحنظل شکر سفید حجر ارمنی در آن حل کنند و نیم گرم بنوشند و اگر خواهند که اخراج صفرا نیز کنند هلیله زرد
و اصل مطبوخ دعمونیا مشوی اضافه و محلول نمایند مطبوخ بنفشه جهت بول و ضیق النفس و سرفه نافع است عناب سپستان مویز بیدانه انجیر زرد اصل السوس
محکوک از پوست پرسیاوشان تخم خیارین تخم خطمی روفا خشک بیخ سوس حلبه در ۳ رطل آب بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده هر روز نیم رطل
با روغن بادام بنوشند مطبوخ اسطوخودوس منقول از تذکره جهت اخلاط سوداوی محترقه و صلابات و وسواس و جنون و مالیخولیا و عرق النسا

دسفا مسهل و صاف کردن خون و کدورت فرنافع است بسفایج مقشر دانه تخم عناب سپستان اسطوخودوس گل بابونه قنطوریون رقیق افتیمون
سورنجان سفید با ۳ مثل ادویه بجوشانند تا ثلث رسد پس صاف نموده بنوشند و اگر بادرد سر و تصاعد بخارات و سوداوی ماغ باشد
انجیر زرد کشیر و روغن بادام پرسیاوشان مغز مرزنجوش اضافه کنند و اگر با ریاح غلیظ باشد با نعفی مدمجا آبول کلقند عزایه مطبوخ بسفایج جهت
درد معده و ریاح بواسیر و صرع و امراض سوداوی بعدیل است هر روز از ۳ ال ۱۰ ال از خیسانیده بجوشانند و صاف آنرا با فلوس خیارشنبر و روغن
بادام بنوشند مطبوخ در شعان ... دفع درد معده بارده مجرب است هر روز یکمثل تا ۲ آل او را جوشانیده با نبات بنوشند اما نقوعات
مثل آنکه در آب بسیار گرم بقدر یکه ادویه را بپوشاند بخیسانند و در فدر آفتاب که نشسته شب در زیر سقف باشد بعد از آن بسیار فشرده صاف
نمایند و بعضی تا ۳ شبانه روز خیسانیده تا قوت ادویه بآب برگردد و مخصوص به تحریک و فضول حاره است نقوع مبرد جهت بقایای امراض
حاره و تبهای کهنه بقیه آن در بدن مانده باشد و تنقیه عروق موثر است منقول از کامل آلو بخارا مویز بیدانه عناب سپستان تمرهندی منقی از دانه
و لیف تخم کاسنی تخم کشوث کشنیز خشک ۳ روز در آب گرم خیسانیده پس صاف نموده هر روز نیم رطل با ترنجبین با شکر سفید در مطبوع
آفتاب بنوشند و اگر پس از آن بد و ساعت صبر زرد را با مصطکی صبر زرد مجبوب کرده با ۳ رطل آب گرم ۳ روز بدستور مقرر خیسانند
پس صاف نموده هر روز ربع رطل با روغن بادام بنوشند و اگر هر روز بقدر ربع رطل ابر کشته تمر ... اصاف تخنند اولی است نوع دیگر جهت درد
و سده و صرع و تقویت معده و رفع اخلاط غلیظ مفید است هلیله کابلی بلیله املج مقشر عود خام افسنتین شکاعی بادآورد سنبل الطیب قرنفل
حب بلسان نعناع مرماحوز قافله کبار گل سرخ در ده رطل آب بعد از ۳ روز هر روز قریب بربع رطل بنوشند و اگر در چهار رطل آب بجوشانند
تا بربع رسد و صاف نمایند هر روز ۳ ال بنوشند اولی است نوع دیگر محمد بن زکریا گوید که تجربه نموده ام جهت امراض معده بعد حمیات دائم
افسنتین عود بلسان اسرع عود مصطکی در یکرطل و نیم آب بجوشانند تا نیم رطل بماند پس صاف نماید صبر بند در آن حل نموده بقدر یک وقیه بنوشند
نقوع جهت ادرار حیض منقول از جامع امین الدوله گوید بغایت مدر حیض است تخم خربزه ۵ آل تخم کرفس انیسون رازیانه مکه ۲ ال مجبوب کرده
در ۳ رطل آب ۳ شبانه روز خیسانیده روزی ۳ ال با کشکاب روغن بادام بنوشند ماء الاصول جهت فالج و لقوه و صرع و تشنج و سکته و سایر
امراض بلغمی نافع است موافق نسخه حنین و کامل و امین الدوله و ثابت بن قره پوست بیخ رازیانه و بیخ کرفس اذخر مکه ام تخم کرفس
انیسون رازیانه مکه ۲ ام مصطکی سنبل الطیب حنظبا نا نقاح اذخر مکه ۲ م و نیم حب بلسان اسارون مکه ۲ م عود بلسان سلیخه حرمل بوزیدان
بانخواه مکه ۳ م مویز بیدانه ۲ م در چهار رطل آب بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده هر روز ۳ آل با روغن بادام شیرین و تلخ و روغن بید
انجیر و مانندش که بجهت امراض مذکوره مناسب است بنوشند نوع دیگر جهت سده جگر و سپرز و برودت و فساد مزاج معده و استسقا و تبهای
کهنه نافع است پوست بیخ کرفس بیخ رازیانه اذخر فقاح مصطکی سنبل الطیب فوه صبغ لک پاک کرده عود بلسان شکاعی بادآورد
گیاه غافث پوست بیخ کبر دکان کبر کمازریوس کمافیطوس افسنتین گل سرخ انجیر زرد مویز بیدانه در ۲ رطل آب بجوشانند تا بربع رسد
پس ۲ حصه کرده هر روز ۳ ال و را با روغن بادام شیرین و تلخ و دواء الکرکم و امثال آن بنوشند نوع دیگر جهت نقرس و درد ورک و مفاصل
که از برودت باشد بغایت مجربست پوست بیخ کرفس و بیخ رازیانه پوست حنظل قنطوریون دقیق شیطرج بانخواه انیسون بوزیدان ماهیزج
در ۳ رطل آب بجوشانند تا ثلث رسد و روزی یکوقیه با یک م روغن بید انجیر که خروع نامند بنوشند و اگر امراض بسیار صعب باشد
با روغن کلکلانج استعمال نمایند ماء الکبر و که در منع ادرار و عرق مجربست کشنیز خشک سماق پاک کرده برنج سفید مکرر شسته یکده ال با ۳ مثل آن آب
بجوشانند تا ثلث رسد پس صاف نموده روزی ۵ ال بنوشند ماء الاصول مجرب آنکه جهت ضیق النفس و گرفتگی آواز و ربو پوست بیخ کرفس و بیخ رازیانه
انیسون تخم کرفس رازیانه مصطکی سنبل الطیب ... ساذج هندی قنطوریون دقیق و غلیظ فراسیون اصل السوس بیخ سوسن کسود انجیر زرد مویز بیدانه
با ۶ رطل آب بجوشانند تا بربع رسد پس ۳ حصه کرده هر روز یک حصه را با لعوقات مناسبه بنوشند مقیات را بشرط آنکه مکرر قی نکنند که
عادت شود و در خلا معده جایز نیست و در ماهی دو بار مستحسن است و اگر مطلب دفع صفرا باشد قبل از خوردن مقیئی بیک ساعت سکنجبین و آب گرم شناوی نمایند
و اگر مراد رفع بلغم باشد ماهی شور برشته قدری تناول نمایند و بعد از قی چیزیکه تقویت معده کند بیاشامند و اگر مراد قی مره صفرا باشد شیرین
تناول نمایند و شخصی را که گردن بلند و سینه تنگ باشد ارقی باید نمود مقیئی مره سودا و مره صفرا که در تبهای ربع و مرکبه نافع است کنگر زرد تخم تره

بزرک تخم ترب جوز القی تخم شبت ملح هندی تخم بنفسج باتوبه کوبیده بوزن ۱ درم با عسل سرشته و ۲ مثقال اورا تا ۳ مثقال در آب شبت جوشانیده
باشند حل نموده بنوشند و اکر بقدر مقصود قی نیاورد آب شبت مطبوخ را با عسل بیاشامند در نوبت قی بافراط خواهد شد نسخهٔ دیکر
جهت رفع مرهٔ صفرا و بلغم صفرا آمیخته ۳ درم ترب بسیار ریزه کرده با ده درم شبت تازه ده درم نمک هندی و از تخم خربزه و تخم بنفسج مکه ۳ درم جوشانند
در ۳ رطل آب تا ثلث بماند پس صاف نموده با سکنجبین بنوشند و قی کنند و اکر مراد دفع بلغم بیشتر باشد با عسل بنوشند نسخهٔ دیکر جهت دفع
رطوبت معده و مرهٔ صفرا و مرهٔ سودا ترب را بسیار ریزه کرده یک شبانه روز در سکنجبین عسلی خیسانیده صاف نمایند و با شکر زرد تا نیم رطل بنوشند
نسخهٔ دیکر تخم ترب تخم شبت تخم خربزه ریشهٔ خربزه اصل السوس مکه ۳ درم جوشانیده و آب را با شکر زرد و سکنجبین بنوشند مسکنات قی
اما آنچه در سکنجبین قی صفراوی آزموده است اینست زرشک بیدانه ناردان ترش سماق دانه بیرون کرده پوست بیرون پسته مکه مجموعاً …
کل سرخ غورهٔ خشک مکه نصف جزو نرم کوبیده تا ۳ مثقال آن را با آب به یا آب انار شیرین یا شربت به و امثال آن بنوشند نسخهٔ دیکر
مجرب جهت … ناردان ترش بیدانه دار باتوبه زیرهٔ کرمانی ده مثقال و بسیار نرم کوبیده تا ۳ مثقال بنوشند اما اکر قی بلغمی و سوداوی
کل سرخ ۳ درم زرشک بیدانه ۳ درم نعناع پوست بیرون پسته مصطکی عود هندی سنبل الطیب قرنفل و تخم کشنیز زیرهٔ کرمانی سرکه پرورده
مکه ۳ درم اینها را با سکنجبین سفرجلی و امثال او بنوشند باب پنجم در سنونات و غرغره و مضمضه سنونات ادویهٔ مخصوصه بامراض دندانست
اعم از آنکه سائیده باشد یا بچیزی سرشته یا قرص کنند و مؤلف تذکره کوید که سنون از مخترعات جرجیس و اله بختیشوع است و ظاهر این
کلام اصلی نداشته باشد و از قدما بودن اظهر است و در استعمال سنون شرطست که معده ممتلی نباشد و قبل از استعمال او دهن را …
نیم سیر بشویند و سواک و امثال آن دندانها را پاک کنند سنون از مجربات والد حقیر جهت رفع درد دندان بغایت آزموده است … زرد چوبه
تخم ریحان سرخ پوست بیخ درخت زرشک کتیرا بادام مقشر صمغ عربی مکه … فوفل پخته بسیار نرم بسایند و استعمال نمایند سنون آخر
از معالجات بقراطی جهت مستحکم نمودن دندان و کوشت بن دندان و دفع خون آمدن و منع کرم خوردن و ریختن مواد از دماغ بر بن دندان بغایت
سفید و رفع بدبوئی است … دندان … و جون با روغن زیتون با قطران سرشته بر بن دندان دردناک کذارند در حال رفع
الم سکند و جون با سرکه مخلوط کرده مضمضه نمایند دندان متحرک را مستحکم و فی الواقع بهترین سنونات است عاقرقرحا کزمازج سعد مکه …
پوست انار مازوی سبز کندر کلنار کل سرخ مروارید ناسفته … مکه … بیخ سوسن کبود ۲ درم شاخ کاو کوهی سوخته دندان فیل … فلفل …
تخم خرفه نشاسته کتیرا کشنیز خشک بورهٔ … عدس مکه … زبد البحر نمک سنک صدف حلزون سوخته … مکه … فلفل سفید مصطکی عود بلسان
مکه … بعد از سائیدن اجزاء ۲ دانک کافور اضافه نمایند سنون از تالیفات والد حقیر جهت رویانیدن کوشت بن دندان و دفع بدبوئی دهان
بغایت نافع است دم الاخوین کزمازج انزروت جوز … کندر بیخ سوخته طباشیر اقاقیا کل سرخ کلنار جفت البلوط پوست انار زرشک مکه
جزوی قصب الذریره نصف جزو در وقت خواب استعمال نمایند سنون منقول از اختیارات ابن هبل و شفاء الاسقام جهت بردن کوشت
منعفن و آکله و سیلان خون لثه بغایت نافع و بی عدیل است زرنیخ سرخ … آهک آب ندیده زاج سفید مازوی سبز باتوبه قرص با سرکه
سازند و … شویند و اکر سوزش کند روغن کل سرخ مضمضه کنند سنون دیکر جهت تأکل دندان و بدبوئی دهان
و حرکت بن دندان مازوی سبز سوده … جزو … جزو با روغن کل سرخ بمالند و با سرکه بعد مضمضه کنند سنون مسمی بورنجان منقول از
کناش فاخر منسوب بابن سرابیون جهت قطع خون و تقویت لثه و دندان نافع است پوست انار ۲ جزو کلنار عفص شب یمانی عاقرقرحا مکه
جزوی سماق یکجزو و نیم نمک هندی نصف جزو با سرکه و آب دانهٔ مورد قرص سازند سنون جهت رویانیدن کوشت بن دندان مجربست
و اکثر اطبا در این متفقند ده درم … با عسل سرشته بر روی آجری در تنور بکذارند تا نزدیک بسوختن رسد … دم الاخوین
مکه ۳ درم … اضافه کرده سنون کنند سنون منقول از غنی منی و از مجربات حقیر است جهت …
کوشت لثه آزموده است پوست بیخ کبر ابهل عاقرقرحا بیخ سوسن کرسنه آرد جو باتوبه سنون از تالیف حقیر … جهت
… الام و دفع خون و رویانیدن کوشت و منع ریختن مواد آزموده است سعد طباشیر کل سرخ تخم مورد تخم کلنار فوفل کات …
کزمازج اقاقیا مکه جزوی سماق ۳ جزو سنون منقول از معالجات بقراط و ایلاقی جهت جلای دندان و پاک کردن از اوساخ و سفید کردن

بسیار

بسیار موثر است زبد البحر نمک سوخته باتوبه با عسل سنون کنند منقول از شفاء الاسقام جهت خون بن دندان و حرکت دندان زبد البحر شب
یمانی اقاقیا کلنار سماق … پوست انار مکه جزو نیم جزو و بعد سنون مضمضه با سماق و کلاب کنند سنون دیکر قوی تر از آن …
است … نمک صدف سوخته نشادر مرجان بیخ نی سوخته جو سوخته سفال چینی باتوبه سنون کنند و … زجاج مسحوق …
در حال دندان را سفید کند … دندان … دیکر … باشد و بعد جوهر دندان نفوذ کرده باشد … با عسل حل نموده بر دندان بمالند
و اکر قوی تر باید … اضافه نمایند سنون … منقول … جهت رفع سیاهی دندان مجرب است … فلفل ۳ درم ملح
۳ درم سلیخهٔ هندی حضض محرق مکه ۳ درم سنون منقول از ابن هبل جهت دندان متحرک که بسبب رفتن کوشت لثه باشد بغایت نافع است
عود سوخته شب یمانی کلنار سماق اقاقیا باتوبه استعمال نمایند و اکر حرکت دندان از رطوبت باشد مضمضه با آب ادویه کند مضمضهای مذکور نمود مضمضه
کرده بعد از آن اینها را بر دندان متحرک بچسبانند شب یمانی سعد مصطکی خاکستر ثمرهٔ طرفا خاکستر شاخ کاو کوهی مکه یکجزو … معجون عسل
که بعد از آن سوخته باشند … زعفران مکه جزوی و نصف جزو سنبل الطیب … سماق مکه نصف جزو نرم سائیده باهم
سرشته استعمال نمایند تریاق الاسنان از تالیف حقیر و بسیار مجربست در تسکین درد دندان زنجبیل فلفل حلتیت جندبیدستر افیون …
بر دندان دردناک قدری بکذارند و مؤلف شفاء الاسقام این ادویه را اضافه کرده … مکه نصف اجزاء سابق …
درد دندان مکرر بتجربه رسیده بالیدن فلفل با عسل هرکاه از رطوبات و نزلات دماغی باشد و بدستور هرکاه فلفل و پوست خشخاش را در کلاب
بجوشانند و از بیرون طلا کنند در حال ساکن کردد و بدستور شیطرج هندی را کوبیده در کف دست کرده بخلاف جهت موضع درد …
… کنند بسبب امالهٔ ماده بالخاصیت تسکین دهد سنون منقول از تذکره که در زمان هرون الرشید تالیف یافته جهت استحکام لثه و دندان
و خوشبو کردن دهان و قطع رائحهٔ کریهه و تحلیل اورام و منع سیلان آب دهان مفید است نمک سوخته … جزو نان جو سوخته … جزو عود هندی جزو
… ۳ جزو کزمازج فلفل دراز فلفل زنجبیل زبد البحر قاقله مکه ۲ جزو با سرکه قرص ساخته خشک کنند و بختیشوع شیح ارمنی … مکه نصف
جزو اضافه کرده و جبرئیل ولد او عاقرقرحا و اذخر مکه ۲ جزو … نموده و با عسل سرشته و بعضی این ادویه را اضافه کرده اند صندل سفید سعد
کل سرخ فوفل قرنفل خاکستر کاه خاکستر شاخ کاو کوهی مکه ۲ جزو بورهٔ ارمنی دو جزو و … نموده اند که بهترین چیزها از برای سرشتن این ادویه
سرکه … که در او زیرهٔ کرمانی خیسانیده باشند و همچنین مضمضهٔ او نیز بهترین اشیاست سنون جهت امراض حاره منقول از کامل …
کبیر و تذکره جهت رویانیدن کوشت لثه و تعفن او و حرکت دندان بتجربه رسیده است طباشیر کل سرخ مکه ۳ درم مروارید کل ارمنی برشته دم
الاخوین مکه ۲ درم مرجان سوخته صندل سرخ … کزمازج مامیران مکه ۲ درم … ۳ درم … سنون جهت
سنون جهت امراض بارده عاقرقرحا فلفل شیطرج خردل زنجبیل بوره باتوبه با قطران یا طبیخ زیره سرشند سنون جهت کندن دندان
مناسب … است و تفتیت او بکند منقول از حاوی عاقرقرحا پوست حنظل پوست چوب توت شبرم مازریون بیخ کبر حلتیت زرنیخ زرد …
مجموع آن را سه روز در سرکه بخیسانند و حلتیت را با نصف وزن او … در سرکه حل نموده ادویه را سرشند و در وقت استعمال …
نمایند که بدندان صحیح نرسد … دندان مجاور … غلاف کنند سنون جهت دندان متحرک مجرب حکماء هند است … سوخته
سرخ باتوبه سنون کنند سنون جهت قلاع … مویز بیدانه انیسون باتوبه با عسل سنون کنند نوع دیکر برک عوسج برک زیتون اقاقیا مکه
یکجزو فلفل صعتر شب زاج سفید مکه خمس جزو بیخ سوسن ثلث جزو زعفران ربع جزو سنون جهت قلاع شب عفص باتوبه سائیده سنون
کنند بغایت مفید است صفت ادویه که کرم دندان را ساقط میکند تخم پیاز … بزر البنج بزر الکراث سائیده با پیه بز سرشته حب سازند و …
از آن در آتش انداخته … بر دندان ملاصق کرده سر دیکر بر اطراف آتش … نصب کنند که دود آن از راه نی بدندان رسد و اکر ظرف آتش
دار باشد بهتر است که نی بر لوله نصب شود و دهن ظرف را بپوشانند تا دود از لوله داخل نی کردد و بدستور جون پنبه بقطران آلوده بر دندان کذارند
کرم را ساقط کند و مضمضه … برک شفتالو و قدری زراوند طویل بغایت آزموده است و بدستور بخور … مؤثر است و جون سوراخ دندان کرم
خورده را بکافور پر کنند موجب تسکین درد میکردد و بدستور … معجون … بغایت مجربست و بدستور پر کردن ثقبه … حلتیت …
همین اثر دارد ادویهٔ که رفع ضرس کند و آن … دندانست که از خوردن ترشی بهم رسد جون سماق و تخم خرفه را بخایند رفع آن کند

[illegible]

ادویهٔ ضرس

و بدستور خاییدن بادام و نارجیل و فندق و جمیز دهان گرم مضمضه بشیر دختران و شیر الاغ و طلا کردن روغن زیتون و روغن تازه مفید است
ادویه که دندان اطفال را زود بر رویاند از انجمله طلا کردن لثه است بمغز سر خرگوش که پخته باشند و مالیدن روغن سوسن و طلا نمودن حنا
بروغن سرشته صفت مضمضه و غرغره ها جهت امراض دهان و غیر آن مضمضه جهت رطوبات بن دندان و حرکت اسنان سنبل الطیب گل سرخ
جوز مازو و سعد و ثمرة الطرفا با آلو بخارا جوشانیده مضمضه کنند مضمضهٔ مجربه جهت قلاع و خون بن دندان و تعفن و جوشش و رویانیدن گوشت
آن توتیای مغسول سی و هشت مثقال بنفشه ۱۹ ال عاقر قرحا ال بنفشه را سائیده با سایر اجزاء با سرکه ۲۰ ال امیخته در شیشه ضبط نمایند و بجهت جوشش دهان
ال سرکه مذکور با ۲ ال آب انار یا آب کشنیز تر مضمضه کنند و جهت قطع خون و رویانیدن گوشت با سرکه مخلوط نمایند و هرگاه سرکه شیشه آخر شود
بدستور سرکه تازه اضافه نموده ضبط نمایند اگر یک ال و زیاده بر آن بگذرد از اثر نمی افتد مضمضهٔ که قبل از استعمال سنونات باید کرد تا ادویه
و ذرورات و سنونات اسرع گردد منقول از کناش فاخر منسوب بحنین بن اسحق تخم گل سرخ ندشک ثمرة الطرفا برگ صنوبر برگ زیتون
مکه جزوی پنج با زنگ یا برگ انجیر و نیم جوشانیده بمیوز و شب یمانی حل کرده مضمضه نمایند مضمضه جهت ورم لثه و سستی آن طرثوث تمامی
پوست انار سماق با آلو مضمضه کنند مضمضه جهت قلاع و آن جوشیدن دهان است در اوایل آب برگ علیق و آب برگ بارتنگ و آب
و سرکه که در او عدس و خیار و شاخهای تازه تاک و ازوجو جوشانیده مضمضه نمایند و بدستور کزمازج و کلنار و کشنیز خشک و پوست انار و عفص را
جوشانیده مضمضه نمایند مضمضه جهت قلاع بلغمی برنجاسف برگ زیتون مامیثا پوست انار عفص با آلو جوشانیده مضمضه کنند غرغره که نقل زبان
و سستی آن و شونیز کلام اسفیدات خردل زنجبیل فلفل عاقر قرحا نوشادر بوره شونیز صعتر نمک با آلو نرم سائیده با سکنجبین عنصلی یا سرکه در آب
مرزنجوش جوشانیده باشند غرغره کنند غرغره جهت خناق حار آب انار مرش که با به و فشرده باشند با رب توت و آب کشنیز غرغره کنند
بدستور غرغره آب بارتنگ و آب عنب الثعلب و آب ساق مطبوخ نافع است بعد از چند روز که نضج باشد غرغره رب توت با بوره و مربیا مفید
غرغره که بعد از نضج نافع است انجیر زرد حلبه مرزنجوش اصل السوس جوشانیده با فلوس خیار شنبر غرغره کنند و ذکر صاحب ذکلوتی دیگر نوشته باشد
عدس مقشر گل سرخ تخم مرو را جوشانیده با رب سوس غرغره نمایند غرغره جهت خناق بلغمی که در آنجا مندرج به کرد کان که از آب کردکان سبز
ترتیب داده باشند با مرصاف و زعفران غرغره کنند و بدستور با اکامه و عسل و سکنجبین عنصلی با آب زرب و خردل و سوزنج و عاقر قرحا غرغره
که جهت حاره و بارده امراض حلق را نافع است عدس کنار گل سرخ کزمازج جوشانیده با رب جوز مذکور غرغره کنند با سپهم در الحال و شیافات
و سایر ادویه عین الکحل و زرور عبارت از ادویه منخوله از حریر است که در چشم استعمال کنند بدون سرشتن او بچیزی بر خلاف آنچه بآبهای مخصوص سرشته
باشد مانند زرور استعمال کنند مثل توتیای غوره و مثال آن و مخترع آن سلیاطوس است و چون اول از کافور و مبردات ترتیب یافته بااین اسم موسوم
گشته و بعد از آنکه اطبا از ادویهٔ حاره ترتیب داده اند تغییر این اسم نداده اند و شیاف آنچه بمایعات سرشته بقطع قطع کنند و در سایه خشک
نموده بمایعات حل کرده استعمال نمایند و گویند مخترع او بقراط است از کتب یونانیین مستفاد میشود که قبل از او تالیف یافته و کحل مخصوص بانچه
بامیل در چشم کشند و ذرور آنچه بپاشند و مخصوص چشم نیست بلکه مخصوص قطع نزف الدم جراحات است لهذا در باب مراهم نیز مذکور میشود و در بهانگل
اقلیوس مذکور است که موجب وضع ترتیب کحل شده و گویند مخترع او فیثاغورس است و شرط است که استعمال بعد از تنقیه باشد و صاحب مزاج
حار کحل حار را در شب و وقت صبح استعمال نمایند و اگر کحل حار باشد و مزاج مریض بارد در آخر روز در چشم کنند و اگر هر دو بارد المزاج باشند در وسط
روز هرگاه بجهت نزول آب و امثال آن استعمال کنند باید مریض بپشت بخسبد و هرگاه علت در اجفان باشد باید بعد از کشیدن دارو
پلک را پوشیده بر رو خواب کند و هرگاه جهت دمعه باشد پلک را نباید پوشید و بر پا استاده باشند و بدستور نباید در ذرور امتلاء معده استعمال
نمود کحل روشنایا یا بعد از شین و نون بعد از الف بیونانی معنی مقوی البصر و جابر الدین و مخترع او بقراط و گویند فیثاغورس است جهت ضعف
بصر و غشاوه و دمعه و سلاق حار و ابتدای آب و سبل و جرب و حکه و حفظ صحت عین بغایت نافع است راسخت و مقناطیس محرق که هر یک را با
مرتبه باب گرم سرشته باشند مکدم نوشادر صبر زرد و دار فلفل زعفران مروارید مکدام زبد البحر ملیسه کالبی زنگار مکد نیم اقلیمیا فضی بوده قرشنا
بوره مرقشیثا فضی هر یک ربع م از نافه بیرون کرده استعمال نمایند و اگر با امراض مذکوره استرخا هم باشد ۲ ال سرما اضافه کنند و اگر با
بیاض باشد ملح اندرانی ۲ م بآن بیفزایند و اگر با ضعف اجفان باشد سنبل الطیب ۱ م و نیم اضافه نماید و بجهت برودت مفرط ربع م فلفل داخل کنند

بالیقون

بالیقون کبیر از تالیف بقراط و بیونانی بمعنی جالب الفواید است و گویند اسم پادشاهی نصرانیست و جهت آن ترتیب داده حافظ صحت
عین و جهت غشاوه و سلاق و بیاض بلک چشم و سبل و جرب و دمعه و بیاض قرنیه نافعست اقلیمیا فضی زبد البحر مکد ۲ م راسخته ام سنبداب قلعی نمک
ترکی فلفل سیاه جعده نوشادر دار فلفل مکد ۲ م نیم قرنفل اشنه مکدام کافور نیم رطل زنجبیل مکدم و نیم چینی بید مشک سنبل الطیب سمه هر یک ۳ م
بالیقون صغیر منافع او مثل منافع کبیر است اقلیمیا ذهبی نام نحاس محرق مغسول م سنبداب قلعی نمک ترکی مکد ۲ م نوشادر جعده فلفل سیاه اشنه
مکدام کحل عزیزی از تالیف بولس است جهت حفظ صحت و قطع دمعه و امراض که از زمد بهر سد نافع و در سایر علل عین منافع او مثل بالیقون قلیمیا
ذهبی توبال النحاس توتیای هندی قرنفل صبر برگ سنبل هندی مکدال زنج هندی زبد البحر نوشادر مکدال و نیم مشک نخجالم کحل سکایا معرب ابلسکایا
که بسریانی عبارت از ملک باشد و در قرابادین یونانی مسطور است که بقراط در خواب دیده شده محلل و ملطف جالی و جهت اواخر امراض معده و قتام نافع
است انزروت مربی بشیر الاغ نشسته شکر سفید مکده م مغز تشمیزج یک م کحل حبا جولی مؤلف شفاء الاسقام و صاحب تذکره گوید مجرب سنه است
سنه روس که در چراغ با روغن گل سرخ سوزانیده باشند با قدری مشک و عنبر آمیخته در چشم احول کشند کحل جهت بیاض که البته تا بهم رود و مثل
که هر چند صاحب علت مایوس العلاج باشد منقول از نفایح زبد البحر بوره سرگین سوسمار شکر سفید مسحوق با آلو به و با بحر طل ابلکه ما میران روغ مکد
ام جوشانیده باشند تا بربع رسیده مکرر در آفتاب سائیده پس خشک کرده از نافه بیرون کنند و استعمال نمایند کحل ورد از تالیف بولس
و جهت قرحه و ظلمت بصر و حکه و غشاوه نافع و حافظ صحت عین است سنبداب قلعی ۲ م اقلیمیا فضی صمغ عربی زنجبیل و اگر نباشد مقناطیس محرق مغسول
م بید پوست ملیله زرد صبر مکد ۲ م فلفل نیم م کحل صینی از متاخرین است و بغایت جهت ضعف باصره و ظلمت روح و نزول آب و خیالات
مفیدات و در جمیع انار قوتتر از مراره و سهد است و منیت بال توتیای کرمانی مغسول را با ب مرزنجوش تر که بجیب و دار کوفته که نشسته باشند
نرشن شود با پستان او جمیز کنند و خشک کرده باشند و زنجبیل فلفل دار فلفل ما میران مکد ۲ م نوشادر یک ال مجمجرا کوبیده با آب زبانه زبا بینه
و خشک کنند پس با توتیای مدبر مذکور از حریر بیرون کرده استعمال نمایند کحل الاسفار جهت رویانیدن مژه و انبوه کردن و بغایت مؤثر است دانه
خرمای سوخته ال دخان الکندر م گل سنبل الطیب ۳ ل حجر لاجورد حب البان مکدال بایل برشت شرم کنند کحل الجواهر از اقراباذین متاخرین است
و جهت تقویت باصره و رفع غشاوه و تقویت طبقات عین و جفان و دمعه و جرب و سبل رقیق و خناق نافع و حافظ صحت است سرمه اصفهانی ام
توتیای هندی که غیر قسم حار او است مرقشیثا ذهبی مرجان لاجورد مغسول شادنج هندی فیروزه ورق نقره ما میران فلفل سفید قلیمیا ذهبی توبال نحاس
شادنج و اگر نباشد مقناطیس محرق مغسول مکد م سرطان بحری م یاقوت بید لعل زمرد زبرجد ورق طلا مروارید دار فلفل عقیق یمنی مکد ۲ م زعفران
م و در نسخه دهنه فرنگی م بنظر رسیده و در بعضی سرمه مساوی سایر اجزاء است و صمغ عربی کثیرا مغز تشمیزج صمغ آلو مکده م افیون ۲ م اضافه کنند و
بخصوص والد حقیر این نسخه را استعمال نموده با اعتدال قریب است طریق داخل کردن ورق طلا و نقره آنکه با صمغ عربی با کثیرا سرشته بر روی سنگ صاف
چندان بسایند که تکلس گردد کحل بقراطی جهت رفع بیاض بید بدیل است و در اندک زمانی قلع مینماید شنبر محرق مغسول ۲ بوره ارمنی زبد البحر مکدم
ذرور جهت سوسرح بغایت نافع موافق اختیارات ابن سینا و ایلاقی و شفاء الاسقام سنبداب قلعی م اقلیمیا فضی صمغ عربی مکد ۲ م نحاس محرق مغسول
از مسته افیون هر یک م با لعاب بزرقطونا سرشته خشک کنند و باز سائیده ذرور نمایند ذرور دیگر ایضا جهت سوسرح و بجهت شبیه بودن
او در رنگ بورد مستی با این اسم شده سنبداب قلعی ۲ ل و چهار دانگ صمغ عربی ۲ م و چهار دانگ انزروت نیم ل نحاس محرق افیون مکد ۲ م نمک
شادنج چهار دانگ اگر نباشد مقناطیس محرق مغسول بدل کنند ذرور تشمیزج جهت بیاض رقیق و جرب و حکه و سرخی و بقایای آبله و حرقت و دمعه
حاره نافع و حافظ صحت و بغایت آزموده است بدل تشمیزج را با بدل گیاه مامیثا بجوشانند و ۳ روز در آن آب گذاشته بیرون آورده خشک
کنند و از مغز مقشر او ۲ م سماق صمغ آلو انزروت نبات مکد ۲ م گرد بزرقطونا که از کوبیدن او جدا شود و بدستور ۲ م افیون ۲ تخم دز زرور نمایند
ذرور مامیرانی منقول از معالجات بقراطی که جهت رفع حمره و دمعه و درد چشم که از غلبه خون باشد نافع است انزروت کثیرا صمغ آلو مکد ۳ م صمغ عربی ۲
شیاف مامیثا و نیم ذرور مامیران از معالجات بقراطی جهت اختلاج دائم و امراض بارده مزمنه و تقویت بصر بغایت آزموده زنجبیل قرنفل
ما میران فلفل دار فلفل توتیای کرمانی مغسول صمغ عربی شیاف مامیثا نارنج از مخترعات حقیر است جهت منع نزلات و حمره و جرب و حفظ صحت چشم
و سبل و دمعه و رمد مزمن و چسبیدن پلک و امراض حاره مجرب است توتیای ناردنج پرورده اجزو کثیرا نشسته انزروت گل سرخ حضض مکده ۱

جزو سفیداب قلعی هلیلهٔ زرد دانه دار ۲ جزو افیون نیم جزو ذرور اقلیمیا جهت بیاض و جلاء بصر از تالیف جعفر بن البحر بوده ارمنی سرگین خطاف
ماميران سادج نوشادر شبیانی مکدم صدف سوخته بید سوخته روی سوخته اقلیمیا طلائی مکدام پوست تخم مرغ ۳ ل انزروت صبر زرد
دارفلفل مکدم نیم ل بابل مشهد جهت بیاض مستعمل نمایند و در سایر امراض با ادویه مناسبه ذرور ابیض بسیار لطیف و محلل بود و مجفف رطوبات
جهت امراض چشم اطفال بسیار نافع است انزروت تشمیج مکدم جزوی جهت آلوده از نشاسته مکدم نصف جزو سفیداب قلعی ربع جزو ذرور اصفر
منافع او مثل منافع ذرور ابیض است و در قطع دمعه و منع نوازل بهتر انزروت جزو کمیز زرد زعفران تخم کلرخ از هر یک ۲ جزو افیون
۱۱ دانگ ماميثا ۱ جزو ذرور منفف چون ذرور مذکورین را با ماميثا صفه ترکیب کنند باین اسم نامند ذرور کافوری جهت حرارت
عین و رمد خفیف صدف محرق مروارید ۲ ل نشاسته کافور دانق ذرور جهت سور سرج و قرحه و بثور بغایت نافع است سفیداب قلعی اقلیمیا
فضی مغناطیس محرق مغسول صمغ عربی مکدم نشاسته افیون نحاس محرق زعفران مکدم نیم کافور نیم دانگ ذرور مغسول از معالجات بقراطی
جهت رفع حمره چشم و رمد و جلاء آثار و طرفه بغایت آزموده است برگ عنب الثعلب سوخته کتوت سوخته مروارید مغناطیس سوخته مغسول مکدم
مکدم کزر کران جلای نقره باکنند با توتیه بروند مغسول از معالجات بقراطی اولیاقی جهت سلاق و دمعه و جرب و سبل و ضعف بصر و شتر ناق و
سایر امراض نافع است توتیای کرمانی مغسول بآب غوره تازه پرورده زرد چوبه مکدم ده جزو هلیله زرد تخم زنجبیل مکدم ل دار فلفل ماميران
مکدم و نیم هلیله هندی بعد از سائیدن با نجیر بآب غوره بسایند و خشک کنند توتیای غوره توتیای کرمانی را نشسته بار بآب غوره سائیده
خشک کنند جهت دمعه و جرب و حکه و حرارت عین نافعست و چون بآب نارنج همین عمل کنند در اقسام امراض عین نافعست خصوصا جهت رمد
مزمن و حکه و دمعه و سلاق و جرب و دفع نزلات و تقویت طبقات و حفظ صحت عین و رفع خشکی والتهاب و چون بآب انارین پرورده کنند
جهت امراض مذکوره نافع و محلل ورم عین و مقوی بصر است و چون بآب برنجوش پرورده کنند جهت حدت بصر و امراض مزمنه مفید است و دستور
باب رازیانه همین اثر دارد برود نقاشین بغایت مقوی بصر و حافظ صحت و قاطع دمعه و جهت بیاض و حکه و جرب مزمن و تحلیل ورم نافع است
و از تالیف بالینوس و مسمی بجلا و کحل اکرمانی است توتیای کرمانی سادج نحاس محرق مکدم اجزو صبر فلفل دار فلفل شادنج مغسول با مغناطیس محرق
مغسول مکدم نصف جزو ماميثا عفص تشمیج انزروت بدالیم مکدم ربع جزو سائیده با آب انارین با نجیر پرورده در آفتاب بگذارند برود
الفاتح و برود مارستانی نیز نامند از تالیف محمد بن زکریا است و در تقویت اجفان و درد یا سبل نثره و رفع جرب اجفان و تقویت بصر و منع نزول
مجرب دانسته اند سنبل الطیب سرمه اصفهانی مکدم اجزو دانه خرما دانه هلیله که هر دو را بخمیر گرفته سوخته باشند مکدم نصف جزو بعد از سائیدن
باب کشنیز یا آب مورد پرورده خشک کنند برود کهربین و برود احمر نیز نامند از تالیف قدما است و جهت التیام قروح و تجفیف رطوبات و رفع
جرب مجرب است شادنج ۴ و اگر نباشد مغناطیس محرق مغسول سرمه ۲ توبال النحاس او نیم صدف سوخته سفیداب قلعی مروارید مکدم نصف جزو اقلیمیا
فضی صمغ عربی نشاسته مکدم سائیده با آب رازیانه تر پرورده استعمال نمایند شیاف ابیض از تالیف بقراط است جهت امراض حاره و تحلیل اورام و رفع
آن مفیدست سفیداب قلعی ۵ کثیرا صمغ عربی ۲ نشاسته انزروت مکدم ۲ و چون ربع درم افیون اضافه نمایند شیاف ابیض افیونی نامند و چون
دو قیراط تا نیم درم کندر را اضافه کنند کندری خوانند و کندری جهت قروح اقویست بعد سائیدن با لعاب بزرقطونا شیاف بسازند شیاف
احمر لین جهت نقاء آن زند نافعست کثیرا صمغ عربی شادنج شسته مکدم بحجر و مرصافی ۳ م الاخوین زعفران مکدم نصف جزو شیاف وردی از تالیف ابن
رضوان ورادع و محلل و مسکن مواد و مانع نزلات و مقوی اعضاء عین و جهت رمد و ورد بیخ نافع و عظیم الاثر است و در امراض حاره کل سرخ بی اقماع
۱۲ اصندل سفید و سرخ ۵ کثیرا حضض صبر شیاف ماميثا مکدم با گلاب شیاف بسازند شیاف مرقالیاپون یعنی محلل است از تالیف
جالینوس و حنین بن اسحق ترجمه نموده جهت ظلمت مواد منجلیه و جاع و قروح مزمنه و جرب طول رمد و اکثر امراض بغایت نافع است اقلیمیا
ذهبی توبال النحاس صمغ عربی مکدم ۲ مرصافی سنبل افیون زعفران سادج مکدم ا فلفل سفیداب قیراط با شراب بسرشند و بسفیده تخم مرغ استعمال
شیاف اخضر جهت سلاق و جرب و حکه و غشاوه و سبل و بیاض نافع است صمغ عربی سفیداب قلعی اشق مکدم بحجر و زنجار شادنج مکدم نصف جزو
و اگر شادنج نباشد مغناطیس محرق مغسول کنند شیاف جهت منع مری زیاد زاج صدا الحدید مکدم جزو زنجار نوشادر توبال النحاس محرق مکدم نصف
جزو با زهره طیور شیاف بسازند شیاف مرارات و بونانی پالیقون نامند یعنی ملوکی و بقراط گوید که از تالیف الطیلطقانست و توتیا

تا دو ال با قیت جهت نزول آب و قروح و غشاوه و رطوبت مفیدست و سریع النفوذ است نسخه دیگر در طبقات تاثیر بکند اقلیمیا محرق ۵ صمغ عربی
۸ مداد و هندی فلفل سفید مکدم سفیداب قلعی ۴ اشق بجنبج روغن ملسان جاوشیر مکدم ۲ اگر روغن ملسان نباشد روغن اجرافیون آنزهره گفتار از زهره
ماهی شبوط زهره کبک مکدم ۷ زهره باشه و عقاب و کاو و خروس کرکس و غراب از هر یک نصف شیخ ابو علی سینا فرماید که ضروری زهره شبوط
و کبک و سایر ادرار در کار نیست و با اندک ازیانه اکتحال نمایند و محمد بن زکریا نموده اند که زهره حدائه که بفارسی غلیواج نامند و بوم که جغد گویند
و کبک در رفع نزول آب و غشاوه مجربست و چون زهره غلیواج را با آب ازیانه اکتحال نمایند جهت اخراج سم مجرب دانسته اند شیاف عقاقی
بغایت لطیف و بیغایه و جهت قروح و قرحان و غشاوه و بثور بسیار مفیدست اقلیمیای محرق مطفی در شیر الاغ یا شیر دختران ۴ سفیداب قلعی
مغسول ۸ زعفران ۴ کثیرا ۲ ا باب بادیان سرشته با سفیده تخم مرغ استعمال نمایند شیاف سماق کبیر جهت رطوبات و دمعه و حکه و سلاق و جرب
و بیاض رقیق و امراض حاره نافع است سماق جزو برگ مورد هلیله زرد عفص بکدم سماق مجموعا باده چندان آب بجوشانند تا ربع رسد
پس صاف نموده بجوشانند تا ثلث بماند و این ادویه را بآن بسرشند و شیاف بسازند شیاف ماميثا سرمه توتیای کرمانی نحاس محرق سفیداب
قلعی مکدم اجزو اقاقیا نصف جزو کثیرا افیون نشاسته مکدم ربع جزو شیاف سماق صغیر جهت رمد و حدت چشم و التهاب و حکه و دمعه و جرب
و سبل و محوط هدفه و ماق و التصاق پلک نافع است بتجربه حقیر رسیده سماق پیدانه ۲ جزو سفیداب بحجر و کثیرا نصف جزو کافور ربع جزو
هر کاه سماق را بجوشانند و آب او را تا یا طبیخ دهند تا غلیظ گردد ربع جزو داو کافی است شیاف عربی یا منصور از محمد بن زکریا جهت غرب و ناصور
مجرب جدوارات صبر کندر و انزروت کلنار سرمه شبیانی ۲ م الاخوین با توتیه زنجار ربع کیل با آب بسرشند شیاف آبی ناصر جهت تقویت
چشم و منع قبول آفات و حمره اجفان و جلاء بصر مفیداست گل سرخ صمغ عربی ۲ حضض ۲ اقلیمیای نقره ا نشاسته ۴ توتیای هندی مغسول انزروت
۴ و نیم اقاقیا او نیم ماميثا بسرشند حزم المعل جهت رفع بیاض بغایت مؤثر است چند بیضه عدد تخم مرغ فاسد و لق شده را خالی کرده آب
زرد و ریخته در آفتاب بگذارند و تکرار این عمل نمایند تا هر بیضه که در آن باشد جدا شود و آب با تعفن بخشد پس خشک کرده بسایند چند مرتبه
از تا فه بیرون کنند و با صدف سوخته و بید سوخته و سرگین خطاف و سرگین سوسمار بعده ارمنی با توتیه مخلوط نموده با زهره بز و کلنک بسرشته
و شیاف بسازند و با عسل شهد رقیق استعمال نمایند و قبل از استعمال چشم را بآب بخار طبیخ بابونج و اکلیل الملک و حدائب دلعه بیلند و در مقابل آفتاب
بقراطی بذکوراست که پوست تخم مرغ کور را که حزم صغیر نامند با سرگین کبوتر و سرگین خطاف زایل بیاض چشم که از آبله بهم رسیده و باشد
بنماید و حزم معل سابق قویترست شیاف علائی جهت جلاء بصر و تقویت چشم و منع آفات و سبل و بیاض رقیق و دمعه و حکه نافع است
توتیای کرمانی مغسول هلیله زرد مغز کثیرا مکدم ۵ نوشادر مکدم ا زرد چوبه زنجبیل صمغ عربی مکدم ۲ با گلاب بسرشند شیاف جلاد
جهت ضعف بصر رطوبی بغایت مجربست و از اصناف مرارات بهتر و بیغایه است و جهت نزول آب و خیالات بی نظیر است تام توتیای
کرمانی مغسول بآب مرزنجوش تازه که شب مانده باشد صاف شده سرشته خشک کنند و بار زنجبیل و فلفل و دار فلفل ماميران مکدم
مکدم ۲ نوشادر ۲ زعفران حضض کثیرا صمغ عربی اشق نحاس محرق زنجار اقلیمیای فضی مکدم نصف م مخلوط کرده با آب رازیانه تازه بسرشته
سازند شیاف بار جهت رفع آثار و التیام قرحه مجربست سرب سوخته نحاس محرق سرمه توتیای هندی غرمار صمغ عربی کثیرا مکدم ۸ اقلیمیا
ذهبی سفیداب مکدم ۱۲ افیون مرصافی مکدم نصف م کننده با آب بسرشند شیاف اسود جهت حرارت و سوزش و شبت و جع و سبل و
دمعه حاره نافع است سفیداب ۴ صمغ عربی کثیرا مکدم ۱۰ اقاقیا مرصافی نصف م افیون مکدم ۲ دانگ با آب بسرشند شیاف اصفر جهت
ابتدا نزول آب و غشاوه و بیاض رقیق و سحابه و دمعه و جرب و سبل بغایت نافع است و مسکن وجع است و بحقیر تجربه نموده تشمیج بهدانه تخم خیار
مکدم ۱ اورد مکوب کرده با نشاسته نیم درم حضض ۲ دانگ با آب بجوشانند تا غلیظ شود پس صاف نموده باقدری سفیده تخم مرغ در شیشه کرده بخرند و
نمکی م در چشم بچکانند قطور دیگر که در ایام تزاید رمد نافع است تشمیج بهدانه مکدم ۲ عدد مکوب کرده با آل و نیم انزروت سفید در شیشه کرده با آب
عصی الراعی و شیر دختران در آتش نرم بجوشانند و صاف و آن را در چشم بچکانند و با آب برگ بارتنگ بدل عصی الراعی شود قطور دیگر که در اخراج
نافع است و مسکن و محلل و مانع ظهور بثور قرحه است قلعیرا الکف دست بسیار بسایند تا دست سیاه شود بسیار مالند و بردارند و بس با گلاب کف دست تر کرده
سیاهی را جمع کنند و با شیر دختران بچکانند و سیاهی سریع الاثر است همین خاصیت است و در تجربه تبرجع شدید مگر بتجربه رسیده است که گوشت

بیخ نی کوبیده و او را بسیار رقیق کرده آنقدر در کف دست نگاه دارند که گرمی دست در او اثر کند پس بر پشت چشم و بینی بنهند درد
درد ساکن گردد و هیچ ضماد بر این اثر نیست باب یازدهم در ذکر ادهان مخترع ادهان فیثاغورس است که گویند او بقراط استخراج نموده
هرچه در حکم عطریات و اعمال غریبه است مثل روغن عنبر و امثال آن به دستور در طی دستور اول مسطور گشته و قواعد کلیه ادهان مرکبه در ابواب
مذکور میشود اما طریق استخراج روغن بزور آنست که آن تخم را کوبیده قدری آب گرم بر آن پاشیده با آتش گرم کرده بیفشارند و هرچه از اوراق و
اغصان و ازهار خشک گیرند باید بآب وزن او آب بجوشانند تا ربع رسد پس صاف نموده بمثل او روغن کنجد یا روغن زیتون و امثال آن بجوشانند
تا آب سوخته روغن بماند و هرچه از گلهای تازه و مانند آن بگیرند بهتر آنست که کوبیده آبی از او گرفته بمثل آن روغن مناسب بجوشانند تا روغن
بماند و آنچه متعارف است آنست که گلها را در روغن کرده با فتاب گذارند و بعد از هر هفته صاف نموده گلهای تازه کنند تا سه مرتبه و اگر زیاده
تکرار عمل نمایند قوی تر میشود و این قسم متعارف و صفر از قسم اول است و طریق استخراج روغن تخم مرغ و روغن گندم و امثال آن در قسم اول دستور ثانی
مذکور است بدانکه اکثر ادهان بزور و غیر آن مستخرج میشود مگر روغن حب البان که هر چیز را که بر روی آن ترتیب دهند مستخرج و فاسد و بدبو میشود و
روغن حب البان که کثیری باشند بالخاصیت نافع است و هرگاه خواسته باشند که روغنها را سفید کنند جهت طبوخ و مثل آن باید از
هر رطلی از روغن مثل آن آب و یکوقیه نمک گرد کان و یکوقیه نمک که با هم سائیده باشند اضافه نموده بجوشانند تا آب بنصف رسد پس سرد کرده
روغن را از آب جدا کنند و باز با آب به دستور بجوشانند و صاف نموده و تکرار عمل نمایند چند که خواهند دهن الکاردین روغن بسیار است در کل
امراض بارده مثل فالج و لقوه و رعشه و قولنج و ضعف معده و جگر و کلیه و مثانه و گرانی سمع و درد رحم و احتباس حیض و درد اعضا و اعصاب نافع
شربا و ضمادا و احتقانا قصب الذریره عود بلسان سعد ورق الغار قسط تلخ ناردین مرزنجوش فرد ماما ساذج اذخر راسن ایهل برگ مورد از آن الغار بکدام
اول بجوب کرده با ده ال شراب کهنه با چهار من آب انبذ زبیب و عسل و دو هزار و پنجصد وه آب ابتدا ساعت بجوشانند که بنصف رسد بعد از آنکه
یک شبانه روز خیسانیده باشند پس صاف نموده با گل سرخ و حماما و سلیخه و آب مورد تازه و مرصاف سکه ۲۲ هزار ساعت تا نیم بجوشانند که بنصف
رسد پس صاف کنند و با سنبل رومی و سنبل الطیب و قرنفل و میعه سائله و روغن ... و اگر نباشد روغن زیتون کهنه جزو بوا مکه ۲۲ دو روغن کنجد
مثل با آتش نرم بار ثالث بجوشانند تا آب سوخته روغن بماند آنگاه صاف نموده استعمال کنند دهن السذاب جهت کمر درد و مثانه و کلیه
و سافین و ادرار نمودن بول و حیض و تحلیل ریاح و درد گوش و صرع و صداع شربا و ضمادا و قطورا و احتقانا بغایت نافع است باید بهر یکوقیه سداب
تازه ۳ وقیه روغن زیتون یا کنجد و یکمثقال الله هر یک از خردل و حب الرشاد و عاقرقرحا یک رطل آب کرده بجوشانند تا روغن بماند پس صاف
نموده استعمال کنند دهن العلقم دهن الحنظل است و دهن قثاء الحمار نیز نامند و اکثر اطبا بهترین ادهان دانسته‌اند خصوصا جهت تقویت باه و اشتها
و برودت معده و درد مفاصل و نقرس و عرق النسا بی عدیل است و عجیب الفعل تر از روغن ناردین دانسته‌اند عصارهٔ قثاء الحمار ده رطل میعه سائله
یا زردک قنطوریون شحم حنظل زراوند مدحرج زوفا خشک پودنه کوهی ... و سکبینج برگ فلفل بیخ سوسن آسمانجونی مکدام آلی عاقرقرحا ... آب
صاف روغن زیتون با اصفهانی ... رطل بعد از خیسانیدن ده روز بجوشانند تا آب سوخته روغن بماند پس صاف نموده استعمال کنند دهن
الکلکلانج از حکما هندست و جهت امراض بارده مثل فالج و درد مفاصل و عیاء اولاد ... تقویت باه و شرب او جهت تقویت جگر و معده و کلیه
نافع و مدر بول و حیض است انواع هلیلجات و بلیله و آمله و فلفل و دار فلفل و زنجبیل ... و شیر ... سکنجبین ... تربد سفید ... خشک کرنب تازه
سداب تازه ... با کهزار ... آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با ... روغن خروع بجوشانند تا روغن بماند دهن
الزعفران که دهن الخلوق نامند جهت صلابات و وجاع رحم و معده و تشنج و فساد رنگ رخسار و رفع بیخوابی و شقیقه و قروح و جروح رحم نافع است
زعفران ... فرد ماما ... قصب الذریره ... روغن کنجد ... خیسانیده ... و با صد آب بجوشانند تا روغن بماند
و صاف نمایند دهن لبوب السبعه منقول از قرابادین عیسی بغایت مرطب و جهت امراض یابسه از علل سوداوی و صداع و جذام و مالیخولیا نافع
ضمادا و شربا و سعوطا مغز فندق و پسته و بادام شیرین و کنجد و حب الصنوبر و مغز تخم کدو و مغز بادام تلخ کوبیده گرم کرده بیفشارند تا روغن
از او جدا شود دهن المبارک منقول از شفاء الاسقام و دهن اللقوه نامند جهت لقوه و فالج و کزاز و عرق النسا و دوالی و نقرس و تحلیل ریاح و تهییج
باه و اشتهاء طعام نافع و قطور او جهت کری و گرانی سمع و درد و دوی ... جهت جمیع امراض رحم نافع است و مؤلف تذکره گوید که شبت

ارواح و حافظ است حلبه شونیز بابونه کوبیده نقعه بروغن زیتون بطریق تشمیس نمایند و بر روی آتش نرم نهند تا سه مثل خود روغن را جذب کند
پس تقطیر دهن کنند دهن الثوم که دهن الراهب نامند و از جمله رهبانان تالیف یافته در کل مرض بارد مجربست و اعاده باه مایوسین میکند
و جهت نقعه عصب و درد کمر و حدبه و بواسیر و تقطیر البول و سرخ کردن رنگ رخسار آزموده است و چون در زمستان استعمال کنند محتاج بپوشش
نشوند ثوم مقشر نیم جزو فرفیون عاقرقرحا مکد ثلث جزو فلفل سداب مکد ربع جزو با نه وزن او روغن زیتون بجوشانند تا ثلث رسد پس صاف
نموده استعمال کنند دهن النمل معروف بدار الهرس جهت شونیکه در حول شعر و مسام هم میرسد و جهت جمیع مواد غلیظه تحت جلد و حرارت و جرب
و حکه نافع است ... روغن گل را با مورچه ... سرکه بجوشانند تا روغن بماند و فرفیون و شیطرج هندی که با یابانج مکد دو ... کاغذ ... بیفزایند
صمغ دانه ترنج سوخته دانه حلبه سوخته راعف مکد نیم ... آن ... نموده استعمال کنند دهن حمص که ماه با اسمار ... کتومه شمرده‌اند در تقویت
باه بی‌عدیل است و چون با عسل و معاجین باهیه طبیخ دهند منافع او را التحدید شوان نمود و چون با شونیز استخراج دهن او نمایند در جمیع اوجاع بارد
بغایت مؤثر است و استخراج روغن نخود بعنوان مختلف است و بهترین تقطیر او است که نخود را مجوف کرده در قرع مطین کنند و بر نیچه
کلوی قرع جابالی باشد و از تالیف ... مانند آن در کلو قرع کنند تا در وقت معکوس کردن آن از نخود در شیشه بیرون نیاید و کوزه ترتیب دهند
در طبقه و کلوی قرع را از سوراخ طبقه اول بطرف اسفل کوزه بیرون کنند که تکم قرع در طبقه اول ظاهر باشد و قابله بدهن قرع وصل نمایند و در اطراف
شکم قرع آتش سرگین یا زغال کمی برافروزند تا روغن از نیچه کلوی قرع بقابله بچکد دهن النجاح از تالیف جعفر جهت ریاح و اختلاج و تشنج و فالج و
امراض بارده عصبانی و تقویت اعصاب و تفتیح مجاری مسدود و اوجاع بارده و تحلیل مواد غلیظه مجربست حب البان مثل میعه سائله مکد اشق فرفیون
حب البان خربق سفید زرنب کبابه شیطرج ماهی زهرج مکد ... جوزبوا زنجبیل خولنجان دار چینی بلادر مکد ... کندر سیاه ابوس تخم کرفس ناخونه شونیز تخم
تره تیزک نانخواه قسط تلخ تخم شبت مکد ... سعد مرزنجوش حلبه سپند مغز دانه کرویا مغز ... حب الغار مکد ... در هر رطل عرق بهار
و امثال او بخیسانند و بجوشانند تا بنصف رسد و صاف نموده با صد و پنجاه ... روغن زیتون و پنجاه ... روغن بید انجیر بجوشانند تا روغن بماند
و سکبینج جاوشیر مومیائی میعه سائله قنه علک البطم مکد ... آن حل کنند و سنبل الطیب مصطکی زعفران قصب الذریره قرنفل مکد ... دار چینی
... فلفل فرفیون دار فلفل مکد ... حریر کنده ... اضافه نمایند دهن المحلل از تالیف میر جعفر میر محمد زمان تنکابنی جهت تقویت بی‌نظیر در
تحلیل ریاح معده و جگر بی‌عدیل است مقل ازرق ... سنبل الطیب مصطکی علک البطم مکد ... هارون قصب الذریره اذخر مکد ... روغن بابونه و روغن
گل سرخ با نونه مکد ... مخلوط نموده در آفتاب بگذارند و هر روز بر هم زنند تا ده روز الا در خاکستر گرم بگذارند دهن دار شیشعان جهت اسهال و ضعف
معده و تحلیل ریاح نافع دار شیشعان ... عود بلسان ... قرفه ... قصب الذریره ... مجوف کرده ... روغن کنجد با آتش نرم بجوشانند
تا ثلث بماند دهن البلادر جهت استرخاء عصب و فالج و لقوه و امراض بارده نافع و بغایت محلل ریاح سنبل الطیب فلفل ... شیطرج راسن در
جوز القی بلادر بیخ سوسن آسمانجونی رازیانه قسط تلخ بوزیدان زرنباد درونج مکد ... مجوف کرده با شیر تازه ... آب مکد با صندل و روغن کنجد ...
و پنجاه ... بجوشانند تا آب و شیر سوخته روغن بماند نسخه دیگر جهت بواسیر و جمیع امراض بارده و تحلیل ریاح غلیظه عظیم النفع است از تالیف قدما
مقل ازرق ... میعه سائله ... افیون ... حب البان بادام مقشر خربق سفید زرنب افلنجه شیطرج ... قرنفل جوزبوا زنجبیل خولنجان دار چینی بلادر
جند بیدستر ... کندر سیاه ابوس تخم کرفس نانخواه ... تره تیزک نانخواه قسط تلخ ... سعد برگ مورد مرزنجوش حلبه سپند حب الخضراء خروع ...
... ورق الغار ... کف ... روغن کاوو روغن یاسمین نفط سفید قطران روغن خروع دهن الغار ... روغن زیتون
... آب صاف ... بجوشانند تا آب بسوزد دهن القسط جهت زردی جگر و معده ... فالج و تقویت اعصاب و نیکو کردن رخسار
و حفظ ... مولود ... نافع و ... جهت برودت احشاء مؤثر است قسط تلخ قصب الذریره سنبل الطیب ... میعه
سائله ... قرنفل ... سلیخه ... صاف ... جوزبوا ... عود بلسان ... کوبیده با هزار و دویست
آب خیسانیده بجوشانند تا بثلث رسد پس صاف نموده با پانصد ... روغن کنجد بجوشانند تا آب بسوزد روغن شیخ صنعان جهت التیام
زخمهای تازه مجربست و از نسخه هندی نقل شده و محلل اورام بارده و مقوی اعصاب زردچوبه ... چوب زرشک که بهندی دارهلد گویند
دیودار که چوب صنوبر هندیست اصل السوس ... بیخ جهکت چوب ... فادغلان آب برگ نیل آبنوس ... حنا ... جرکه سنبل باشد

الدّ

نارنج ۲ آ و نیم جوز بوا مردارسنک شنجرف. کات هندی بغار ترشیده ال موم کافور ۶ درم مرداسنک سفیداب ... روغن کنجد ...
ورزد چوبه درد جرکه دستی برگ حنا و اصل سوس و بیخ خار مغیلان را در صد آب خیسانیده بجوشانند تا ثلث رسد پس صاف نموده با
ادویه را سائیده با آب برگ نیل و روغن بجوشانند تا بسوزد آنگاه صاف نموده استعمال نمایند نسخه دیگر قلیل الاجزا که حقیر تجربه نموده در
التیام زخمهای تازه بهتر از نسخه اول است و ظاهرا ترتیب نسخه اول دکان ارائی باشد اصل السوس ... پوست درخت صنوبر پوست
درخت مغیلان زردچوبه بالسویه ... کوبیده با رو شنجرف ... که از بیه دانه و تخم کتان میگیرند و سه من تبریز آب با آتش نرم بجوشانند بحدی
که پخته تا آب بسوزد پس صاف نموده استعمال کنند روغن مانع رستن موی از علت انکه مجرب حقیر است و جهت درد الثعلب برای استعمال

این روغن موی سیاه میرویاند برگ مورد ... و سمه ... در چهار صد آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با ... روغن کنجد
بجوشانند تا روغن بماند و موی لادن در او حل کنند روغن جهت فالج و رعشه و تشنج و خدر و امثال آن باید منابت اعصاب و اعضا ...
بالیده در شب مالیده تا سرخ شود و بعد مدتی نموده بخوابانند قسط تلخ سنبل الطیب ... نرم کوبیده در یک رطل روغن زیتون و یک رطل آب بجوشانند
تا روغن بماند پس صاف نموده تا سه مرتبه با ادویه مذکوره بجوشانند و صاف کنند و اگر بجای آب هر مرتبه عرق بادیان یا عرق بهار کنند
بهتر است بعد از آن جند و فلفل و فرفیون و میعه سائله ... در آن حل نمایند روغنیکه موی بستر و زرنیخ ... آهک آب ندیده ...
... مجموع را کوبیده دو حصه کنند و سه من شاه ... بجوش آورده یک حصه زرنیخ که ... باشد یا یک حصه آهک ... در آب ریخته بجوشانند تا عشر آب
که سیصد و ... باشد پس حصه دیگر را بر آن ریزند تا مجموع ریخته شود و از آب عشر بماند آنگاه امتحان به پر مرغ کنند تا بمحض ملاقات موی بستر و
یا در آفتاب بدون جوشانیدن چند روز بگذارند تا با امتحان رسد و اگر از ملح القلی و آهک هر یک جزوی و زرنیخ ده جزو باشد قوی تر است و باید
بقدری آب بریزند که چهار انگشت بر سر آید و بعد از یکشبانه روز بدون جوشانیدن صاف کرده و سه بار بدستور اجزا تجدید نموده صاف
اول با ربع وزن او روغن کنجد بجوشانند تا روغن خالص بماند روغن بواسیر ... پنجاه صد ... روغن کنجد برشته کرده از روغن در آورده
بادام و دنباله بادنجان نسائیده و روغن را با موم روغن ساخته با اجزا سائیده بیامیزند و بر مواضع بواسیر بمالند و جهت قطع خون باندکی ...
... باشد استعمال نمایند روغن دیگر جهت ساقط کردن دانه بواسیر مجرب و بی بدل است ... زرنیخ ... باید و تنقیه بروغن کنجد
کنند ... و با قرع ... تقطیر نمایند و در حین تنقیه باید بروی آتش نرمی باشد و رفع جهت درد مقعد و درد بواسیر بغایت آزموده است
هر که از حرارت باشد ... بکوبیده در آب بجوشانند تا ... شود و روغنی که بر روی آب ... بعد از سرد شدن آب بسته باشد بردارند و اگر دنباله
بادنجان سائیده ضماد کنند جهت بواسیر بارز نافع است و داغ کردن ما بین خنصر و بنصر دست چپ جهت قطع خون بواسیر و داغ مفصل ترقوه جهت ریاح
بواسیر مجرب است روغنی که موی بر دیاند بغایت قوی الاثر است ذراریح که بلغت ... و بلغت اصفهان ... مانند بال و سر او را
قطع کرده ۳ درم را سائیده با یک وقیه روغن بان بجوشانند تا اندک غلیظ شود و با مشک و عنبر خوشبو کرده بمالند تا موضع آبله کند و موی بر آید

باب دوازدهم در مرهمها و ذرورات جراحات و ما یتعلق بها مخرج مرهم گویند بقراط است و نصر تخمیر ده اند که اکثر مراهم مدتها باقی میماند و هر چه موضوع بسیار
داشته باشند تا ... قوت او باقی است و بعضی را معتقد آنکه هر چه با روغن زیتون ساخته شود قوتش ساقط میگردد و آنچه با شحوم ترتیب
دهند قوتش تا یکسال باقی میماند و شرط آنکه موم زیاده از روغن و کمتر از ربع او نباشد بلکه ادویه ۶ جزو روغن ۵ جزو موم ربع جزو باشد و ضماد و اعراض
مراهم و مراهم مخصوص جراحات آنچه در فوه جراحت باشد جهت مبردین روغن زیتون نارسیده کنند و در غیر آن روغن زیتون نارس کرده است
اتفاق نمانند و در سواد یا به روغن کنجد کنند و موم را اولا با روغن و شحوم بگدازند و از سر آتش بزیر آورده ادویه صمغیه را اولا در آن حل
کنند پس ادویه مسحوقه را مخلوط سازند و طریق حل عنبر و مصطکی و علک البطم و مومیائی و سکبینج و امثال او چنانکه در قرابادین ضعیف باشد یعنی ظرفی
آب در آن کرده بر آتش گذارند تا آب بجوش آید و ظرفی کوچکتر را روغن مخصوص کرده در میان آب ظرف اول بگذارند تا روغن از حرارت آب
گرم شود پس عنبر و امثال او را در روغن ریزند تا حل شود و بعد از آن سایر ادویه را مخلوط نمایند مرهم للنخل بنون و خاء معجمه و سجاد حمله نیز خوانده میشود
و هر یک او به تسمیه گفته اند چه یکی بمعنی تحریک مواد و جهت دفع انداملک ... از بروز ... مشاهده میشود و ثانی بمعنی فقد عطا یا کثیره است
بسبب اشتفا با واز تالیف جالینوس عظیم النفع است جهت جبر کسر و اصلاح عصب و کوفتگی عضل و استخوان و التحام جراحات و تحلیل

اورام و دفع جرب متقرح و حکه رطوبی و سلعه و غیره و اکل مفید است یکوقیه مرداسنک را با قدری سرکه انقدر کمائیده شود و با سایند و در آفتاب
گذارند تا تمام وقیه را مذاب کند پس بیدو وقیه روغن زیتون تنقیه کنند و دو وقیه کادمیا ... وقیه فلفل را اضافه نموده بر روی
آتش نرم بر هم زنند تا منعقد گردد مرهم النحل که مرهم بودنا باشد جهت شقاق و حکه رطوبی و قروح رطبه و داء الثعلب و سعفه نافع است سرکه کهنه روغن
زیتون بالسویه مرداسنک مسحوق ربع روغن با آتش نرم بجوشانند و پیوسته بر هم زنند که مرداسنک خوب پخته تا منعقد گردد مرهم
زنجار جهت اسقاط بواسیر و تخفیف قروح و روئیانیدن گوشت جراحات و بردن گوشت زیاد و دفع عفونات و مواد فاسده بالکلیه مفید است
موم زفت آنقدر محلول با آب سداب و سرکه و روغن زیتون ۴۸ با آتش نرم مجموع را حل کنند و زنجار ۱۶ انزروت ۳ را سائیده دو نیم اضافه
نمایند مرهم داخلیون یعنی بلغت سریانی بمعنی لعابها از تالیف بقراط است جهت اورام حاره و اوجاع شدیده و تعقد عصب و خراج و صلابات
لعاب مغیلات ۶ وقیه مردارسنک ... با یک رطل و نیم روغن زیتون با آتش نرم حل کنند و تخم خطمی و بزرقطونا و تخم مرو و حلبه و تخم کتان
مکدر جدا گانه خیسانیده لعاب هر یک را بگیرند و از مجموع بقدر ۶ وقیه بالسویه اندک اندک تنقیه کنند و بجوشانند تا منعقد گردد و هر گاه
زفت و فاکستر چون رزد و مرصاف ۵ درم صدید حدید ... اضافه کنند بغایت قوی الاثر میشود مرهم زنجفر جهت تحلیل اورام عسره ابری و خنازیر
و سرطان و ورم مزمن انثیین نافع است کندر ... علک البطم مرداسنک قنه شنجرف سرخ ۶ درم ... روغن زیتون ... مرهم حواریین
و مرهم رسل و مرهم وشلیخا نامند جهت اصلاح خراج و جراحات و شقیقه و تحلیل و نضج و اندمال آن و شقاق و رفع آثار و حکه و جرب و بواسیر و ناصور
و سعفه و رفع کرم نافع است موم علک البطم ۶ اشق ... مقل مرداسنک ۶ زراوند طویل کندر ... جاوشیر زنجار مرصاف ... سکبینج اشق ...
در سرکه حل کرده با یک رطل روغن زیتون بجوشانند تا سرکه بسوزد پس سایر صموغ ... و ادویه را مخلوط سازند مرهم ابیض جهت سوختگی
آتش و التهاب جراحات و ورم مقعد حاره و حمره و شقاق قبل که از حرارت باشد نافع است موم ... روغن کنجد یا روغن زیتون ... بعد از
که از آتش موم از سر آتش برداشته با سفیده تخم مرغ بر هم زنند و اگر تبرید زیاد خواهند بجای روغن زیتون روغن گل سرخ و حنفص و سفیده تخم مرغ
اضافه کنند و جهت تسکین درد بجای حفص افیون کنند مرهم باسلیقون جراحات تازه و ورم بارد نافع و در خواص مثل مرهم نحل است زفت
راتیانج موم یکجزوی قنه ربع یکی روغن زیتون دو وزن ادویه بر روی آتش مخلوط سازند مرهم محلل جهت تحلیل اورام و صلابات و قساوه
استسقاء و صلابات سخت جلد و اخراج کرم بسرعت نافع و از مجربات دانسته اند ترمس سرکین کبوتر دانه خرما ... بالسویه زفت
مثل مجموع ادویه مرغابی گداخته سایر ادویه را مخلوط سازند مرهم جاذب از تالیف ابن تلمیذ منقول از ... جهت اخراج پیکان و خار و آنچه
در عضو فرو رفته باشد مجرب دانسته اند بیخ نی خشک زراوند طویل بالسویه سائیده با عسل ... استعمال نمایند مرهم سقط بواسیر گردکان
سوخته دانه زردآلو بالسویه با روغن کوهان شتر سرشته بمالند و بجور به تجرب هر دو کنند مرهم سفیداب جهت مزاج حار و روئیانیدن
گوشت و رفع شور ... و امثال آن بغایت نافع است مرداسنک ... با سرکه بسایند و با روغن گل تنقیه کنند تا غلیظ گردد ۵ درم سفیداب
قلعی و اندکی کافور اضافه نمایند مرهم اسود جهت سوختگی آتش و التهاب قروح بغایت نافع است موم ۱۰ با روغن گل سرخ ۳۰ گداخته و آهک
هفت بار با آب شسته اضافه نمایند مرهم عرق مدنی که رشته گویند و پیو نیز گویند و از مواد غلیظه واهو یه کثیفه بهم میرسد خصوصا در بلاد
حاره و اکثر از مفاصل مانند خیاطه بیرون میآید بعد از ورم حار و درد عظیم و هر چه بیرون آید باید بچوبی و مانند آن هر روز برقی پیچیده تا تمام بیرون
آید و پاره نشود که هر گاه قطع شود از جای دیگر بروز میکند و انیمراهم بهمان سبکه بروز آنرا و هر گاه پاره شود باید موضع را بطول شکافته مرهم را
استعمال نمود موم ۲۵ مرداسنک خاکستر نی ۳ آهک موم را با روغن گل گداخته ادویه را مخلوط کنند و جهت التهاب بزرقطونا را با روغن بنفشه
مخلوط کرده استعمال نمایند قیروطی عبارت از موم و روغن است و قوام او باعتبار داخل کردن ادویه مختلفه است ما جهت التهاب سینه و ذات
سینه و ذات الجنب و ... ثهای محترقه ... باید موم سفید را در روغن گل گداخته و با ... آب برگ خرفه صاف کرده
تنقیه کنند و هر گاه ترطیب بیشتر خواهند بجای روغن گل روغن بنفشه کنند و آب برگ بید و برگ خیار تنقیه نمایند مرهم جهت سرطان
متقرح و غیر متقرح سفیداب قلعی توتیای کرمانی مغسول بالسویه با روغن گل سرخ بسایند و با آب برگ خرفه یا لعاب بزرقطونا یا آب عنب
الثعلب و آب خیار و آب کدو تنقیه نمایند مرهم للسلعه خبث الرصاص را با روغن زیتون بر روی آتش مخلوط سازند و علک البطم را

قطع نزف الدم جراحات جبین ۳ آهک نشسته ۲ زاج سفید ساق دم الاخوین کندر صبر زرد و مثل غبار سائیده استعمال نمایند و مفرد هر یک
از این اجزا همین اثر دارد ذرور دیگر برگ و تخم انجره جهت قروح متاکله و سرطان متقرح بعدیل و بلیغ است ذرور دیگر در دفع اکله و تخفیف قروح
از مجربات است موی سوخته ۲ جزو پوست پیاز سوخته یکجزو تخم ریحان جو داده نصف جزو کافور قیصوری ربع جزو ذرور مصعد از مجربات حکما
قدیم است در اندمال جراحات عسر البرء و تخفیف آن و در دفع اکله و قروح ساعیه و بردن گوشت زیاده و در سقاط بواسیر نایاب مثل مبدء است
زرنیخ سرخ و بعد مکه ۲ جزو آهک آب نبیده زاج سفید یکجزو زاج سرخ مکه ربع جزو با سرکه سرشته ۴ روز در میان جو که آهسته پس تصعید
کنند هر وقت مصاعد است جهت اندمال جراحات و اکله و هر چه سوب واست جهت سقاط بواسیر و بردن گوشت زیاده استعمال نمایند کهنه
از بریدن و بتخالیه است اهل فرنگ شرب و در ابن ترد بعض امور بسیار نافع دانسته اند اما خلاف واقع مینماید ذرور منقول از تذکره جهت
تجفیف رطوبات و بردن گوشت زیاده بسیار مجرب است پوست انار عفص شب یمانی سعد کاغذ کبود سوخته انزروت مکه انجات محرق
مرضاف کننده دم الاخوین ۲ ذرور دیگر که از اسرار و در اندمال جراحات بغایت سریع الاثر عظیم النفع است صبر زرد گل رفتار کندر بسیم
ذرور دیگر جهت قروح مدالنزج و طهیه و متورمه بغایت مؤثر است و از عجایب است صندل سرخ نیلوفر صبر زرد بالسویه ذرور نمایند
باب سیزدهم در ضمادات و نطولات و نطورات مخترع ضمادات بقراط است و جمله عمده از او است ضماد مسلطی یعنی ترس جوا
بر لنج دان ضماد نمایند بسهال صفرا کند و بر معده بسهال بلغم نماید و بر ورکین اسهال سودا و بر پستان اسهال خون و از اسرار تذکره لاند ترمس نرم
سایند حنظل بقدر نصف او و طلق محلوب بقدر حمص و زهره گاو بقدر ربع و باشیر تازه در دیگ حنبر گرفته بجوشانند تا ممتزج یا بضماد اسهل
بر معده و تهیگاه ضماد نمایند زهره گاو عسل روغن زیتون شحم حنظل زرنیخ بالسویه ضماد مسلوبه ستی باسم مؤلف و است چون فم معده ضماد کنند
قی آورد و بر ناف اطلاق نماید و بر پشت زهار ادرار حیض کند برگ کابلی مقشر عصاره غافث قنابیری ۳ خوق سفید مرداسنج عسیه بر
ه روغن زیتون ۴ ضماد بقراطی جهت ورم صلابات حاره بغایت نافع است پوست انار سحوق مطبوخ در سرکه سماق حی العالم بالسویه گل
ارمنی ابسنتین نصف یکی کافور بقدر احتیاج با روغن گل ضماد نمایند ضماد مدمل حاره و نقرس بغایت آزموده است صندلین اکلیل الملک
۲ اسنتاف شاه افاقیا ۲ زعفران ۱ سیاه ارک و مرغابی و مرغ ۲ اصبر سعد مسایله مقل ازرق اشق مصطکی ۸ ضماد جهت اسهال و آرد رواب
و تقویت جگر و معده کعک که او در اکثمات نامنده آگل سرخ نخود فه انکورا اگر نباشد شاخ ریدلی سنند برگ مورد تخم مورد ۴ اقاقیا عفص
حضض سماق جاورس بوزاده زعفران مصطکی ۲ کافور نیم ل با آب مورد سرشند و هر گاه جهت تقویت معده و جگر استعمال کنند وی
اسهال باشد بیل صبر کنند و بجای آب مورد با روغن گل ضماد نمایند ضماد جهت طحال داورام صلبه جگر زردهٔ مغز گردکان آرد نخود آرد باقلی
ترس تخم کتان بالسویه اشق مقل حلبه مکه نصف یکی سنبل الطیب کلیل بابونه ربع یکی با سرکه ضماد نمایند ضماد حابس منقول از شفاء الاسقام
در قطع اسهال مجرب است ۵ درس کمند گل سرخ برگ مورد کعک آرد جو با آب نیم طبیخ او سرشند ضماد محلل صلابات خصوصا انثیان و تعقد
عصب بیخ خطمی کنجد تخم کتان تخم رطبه هو جو مکه ۵ مغز دانه کرچک روغنهای رطب مکه ۱ آل موم زرد مقل ازرق را مکه ل ل در جوا گل
روغن زنبق با روغن کنجد گداخته ادویه را مخلوط کنند و بمکرر ضماد نمایند ضماد جالی جهت قوبا و آثار سفید و مجرب است فرد ما نا سنج
آرد نخود سرکین بز اصل آلوس کوکرده با سرکه و امثال او حب هر عضوی سیاه جالیه سرشند ضماد قوبا از مجربات والد حقیر جهت قوبا
و سعفه یابسه و جرب آزموده است کوکرد ۱ صمغ عربی ناره ۱ در حمام و بعد از حمام بدو ساعت ضماد نماید ضماد دیگر ایضا از مجربات والد
مرحوم مغفور جهت شقاق آزموده است زاج صبر سیاه بالسویه با نفط سیاه بمالند و دست را نزدیک آتش بدارند ضماد جهت سعفه و جرب
بغایت نافع است سفال تنور رد جزو نمک جزوی با سرکه ملا کنند طلاء جهت شقاق قدمین جمیع حیوانات بعدیل است ۳ م مرداسنگ
سائیده را با سیم روغن زیتون بجوشانند تا مثل قطران شود و ۳ م قند اضافه نمایند و طبیخ دهند تا غلیظ گردد و بقوام زفت رسد پس
موضع شقاق را باب گرم نرم کرده دوا را نیز گرم کرده در شکاف شقاق بچکانند ضماد جهت رفع دحس اقاقیا حضض گل ارمنی نشسته
نشاسته افاقیا صندل سفید بالسویه افیون حمس یکی با لعاب بزر قطونا و سرکه ضماد کنند ضماد جهت رفع ثالیل و قوبا حیل اذ آب
سائیده بمالند در روز زایل کند ضماد ثالیل از مجربات والد مغفور اشق مقل هم کوب کرده یکشبانه روز در سرکه خیسانیده پس

در آن حل کنند مرهم جهت منضج نمودن قرحه که محتاج به نشتر نباشد خمیر مایه نوره ارمنی جاوشیر سرکین کبوتر و مرغ و دقیق مغز آهک آب
ندیده صابون با روغن زیتون سرشته استعمال نمایند مرهم جهت سعفه زراوند طویل اسفیداج گلنار افاقیا بالسویه با اندک روغن گل سرکه بسایند
مرهم بواسیر و مرهم مقل نامند جهت شقاق مقعد و دردآن نافع است موم روغن کنجد پیه مرغابی مغز ساق گاو و روغن کوهان شتر زرده تخم
مرغ مقل بالسویه مقل را در لعاب تخم کتان حل نموده مرهم ترتیب دهند مرهم ناصور و باصور ضربانی و غیر ضربانی زردچوبه امرد اسنگ نرم
سائیده با چهار دانگ روغن گل و ۲ م موم و آب خالص بقدر یکه ادویه را بپوشاند بآتش نرم چندان بجوشانند تا مرهم شود مرهم هوچوبه که سنگا
نامند جهت زخمها و ورام آن و تشنج و مندمل جراحات نافع است هوچوبه را نرم سائیده با روغن کنجده موم ۳ مرهم سازند و مرهم کافوری
جهت کل قروح حاره و سوخته آتش و جمره و نمله مجرب است ۳ م موم ۱ درم روغن گل گداخته با سفیداب قلعی ۱ م کافور قیصوری ۱ م مرهم بسازند مرهم
منقول دال از حکماء هند است جهت جراحات مزمنه عسر البرء بغایت مجرب است و بجهت قروح آتشک و ناصور بغایت نافع و منبت لحم و رافع گوشت
فاسد و مصلح عضو ضعیف و ظاهراعدیل نداشته باشد و حقیر مکرر تجربه در قروح ناسورین نموده است کافور قیصوری رال هندی که لعل معری و شجره دهن
نامند کات هندی مکه ۲ ل کوفته و بیخته و سورا با روغن گاو تازه تپینک که سای مجموع باشد در ظرف آهن گداخته اول رال بیخته در ۳ جوش
کند پس کات را بعد سپس کافور را بریزند و دیگر جوش ندهند و در قروح مزمنه قدیمه تا ۳ روز با قدری فوفل سوخته استعمال نمایند و بعد از آن
تنها این مرهم زمانی که از تالیف والد حقیر میر محمد زمان تنکابنی است جهت جراحات مزمنه بغایت مجرب است و در تاثیر کمتر از مرهم رال نیست
و باعتدال اقرب انزروت کاغذ کبود سوخته پوست درخت کاج روناس کات هندی مکه ۲ سفیداب مغسول ۵ مرداسنگ مغسول ۳ کافور
قیصوری ۱ با موم سفید روغن گل ۲۰ مرهم بسازند مرهم انگشت از مجربات والد از اسرار است در یکشبانه روز دفع دانها و زخم او سکیند تو تیای
هندی نشسته شنجرف اگر چوب چینی نیم و اگر نباشد باز نوشادر است زرده تخم مرغ که در زیر خاکستر پخته باشند بقدر کفایت سرشته
استعمال نمایند و اگر بجای گرد چوب چینی زیبق را مکرر از کرباس بگذرانند تا زیبق در آن نا پدید شود پس کرباس را بوزانند و از خاکستر او نیز داخل
کنند بعدیل است هفت مرهم جهت نضج دمامل و جراحات بغایت نافع است کثیرا تخم کتان سرشیر هوچوبه گل بابونه گل خطمی بالسویه کوبیده
با شیر پخته بمکرر مکرر استعمال نمایند مرهم جهت تشنج جراحات از مجربات است و جهت پاک کردن چرک و دفع ورم جراحات آزموده است آرد کندر ۱
با قندی روغن گل سرخ و اگر نباشد روغن طعام و زرده تخم مرغ دو چندان روغن مخلوط کرده استعمال نمایند مرهم شقاق مجرب حقیر است و لقا
مؤثر علک البطم یکجزو پیه بز ۴ جزو دانه قند رمعلعف گداخته استعمال نمایند و در کچی ناخن و نفضرا و شقاق لب و اطراف و حکه و جرب و زخم آتشک
و شقاق چارپایان آزموده است مرهم جذام از مجربات والد حقیر است و در سایر قروح سوداوی و اورام بارده آزموده است سنبل الطیب حماما
قردمانا زرفقل کبابه سلیخه قسط تلخ عاقرقرحا مصطکی سنبل رومی اسارون فلفل دار فلفل حب بلسان اشق صبر زرد میعه سائله بیاالیوس زراوند طویل مدحرج سعد
اکلیل الملک فرنفل ابرسا روغن زیتون کهنه مکه یک ادرفیه لادن ۲ ل زعفران نصف او قیه علک البطم موم مکه ۲۰ ل روغن ناردین مثل جمیع مرهم
سرطان که در مخفیه تحلیل سرطان و سایر صلابات کند خردل بزر انجره کبریت زبد البحر زراوند طویل اشق مقل بالسویه یکجزو روغن زیتون کهنه
مثل جمیع موم سرخ ربع روغن ذرور سرقولو که جراحات مزمنه را بکند و دود نعه التحام دهد و چون بر سلعه و غدد ماهی انجان یابس
بندند بسرعت زایل سازد از مجربات و از اسرار است کندر ۲ مرصافی او نیم گلنار ۳ حضض السلوط اکل ارمنی گل سرخ مکه ۲ ثلث ۱ ارخرد
کند رائیده استعمال نمایند ذرور اعظم جهت اکله و قروح ساعیه دهان و گلو و قضیب و سایر اعضا مجرب و از تالیف حقیر است و عدیل ندارد و از جمله اسرار
است و در قطع خون جراحات و دنیا بنین گوشت و منع ورم قروح و انصباب مواد آزموده است سوخته کلنار شاخ کاو کوهی سوخته و
اگر نباشد استخوان سوخته برگ عناب گل ارمنی کندر مکه ۲ جزو سفیداب قلعی توتیای کرمانی مغسول یکجزو از حریر گذرانیده استعمال نمایند و هر گاه
در غیر گلو و دهان استعمال کنند صبر زرد یکجزو مرداسنگ با تش بکر سرخ کرده و در سرکه انداخته و مغسول نموده ۲ جزو اضافه کنند
و هرگاه خواهند که فتیله پخته در سوزنک استعمال نمایند قدر یک دانگ افیون مخلوط کرده با سفیده تخم مرغ سرشته فتیله بسازند و در
مجرای بول بگذارند بغایت مسکن درد و رفع سوزنک نظیر ندارد ذرور دیگر جهت اکله و قروح ساعیه دبواسیر الانف و نوجیر مجرب حقیر
است استخوان ریم با سوخته صبر زرد بالسویه ذرور کنند و همچنین برگ عناب خشک را ذرور نمایند جهت اکله بعدیل است ذرور جهت

حل کنند و حلبه و مرو و تخم کتان با روغن بنفشه اضافه نموده استعمال نمایند و باید بکرم باشد ضماد جهت تقویت معده اطفال وغیره آن بغایت
موثر است و دفع اسهال بکند نار دن بکو قیر اقاقیا ماء آس موم روغن بار روغن سوسن در طلای معده ضماد نمایند ضماد ضربه و سقطه سنبل الطیب
سنباتہ برگ مورد ماش برگ گل سرخ بالسویه بازرده تخم مرغ و روغن گل سرخ قیفر الیهود در آن حل کرده باشند بسر شند ضماد دیگر جهت
ضربه و جبر کسر آزموده است سنباته گل ارمنی صبر زرد عدس شیاف مامیثا فوفل برگ حنا صندل با آب مورد مطبوخ ضماد نمایند ضماد جهت
حفظ جوامل عدس مقشر پوست انار برگ مورد با سرکه سرشته بر پشت زنها روکمر ضماد نمایند ضماد نقرس بغایت مجربست مرزنگوش حلمی برزقطونا
آرد جو سورنجان بالسویه بازرده تخم مرغ و روغن گل ضماد نمایند و اگر قدری زعفران و افیون اضافه کنند اثرش سریعتر شود ضماد طحال از جنین
بن اسحق بغایت آزموده است انجیر را بقدر ده رطل یکشبانه روز در سرکه خیسانیده در اوان حل کنند و قطه بحری ۴ مغز بادام تلخ آ ج
کبر ۲ اشنه بیخ سداب خشک بوده ۳ اضافه نموده در طلاء معده استعمال نمایند ضماد فتق انزروت ساق اقاقیا مکمال مرقشیثا کبریت
نارنج و اکر بباشند مغناطیس سوخته نبت مانی کنند صدف لارصاف جوز سرو کندر ا آس باموم ۲ ل و روغن مورد ۴ آس بسرشند لزاق لعده غ
جهت درد سر بار چه که بقدر درهمی باشد که آغشته شریان صدغین بچسبند تخم کاسنی تخم کاهو ارصاف حضض ۳ افیون آ و نیم با لعاب بزر
قطونا بسرشند تا ضماد سوم که رفع بیخوابی بکند و از مجربات و اله مغفور افیون تخم کاهو بزر البنج بیخ لفاح بالسویه با آب خشخاش ولادو خنه
باشند استعمال کنند ضماد سلیمانی جهت درد مفاصل مزمن مجربست در راهنکه که سلیمانی تا مانند زیق مکد ۲ ل باهم سائیده و باب دهن
نرکنند تا سیماب کشته شود و ده ل صابون حلبی در آب حل کرده اضافه نمایند ضماد دیگر جهت مفاصل بارد و فالج عصبانی جمیعا نافع و منضج
و محلل قوی و جاذب بخار و پیکان از عمق بدن است و حقیر تجربه نموده است که مداومت ضماد او برمهره ناپشت مفصل ۴ عشبه سنجات حمص کرسنه
ار استرف و بیخ چند ساله شده نه تخم انجره ۲ بوزیدان بوره نوشادر زراوند مدحرج تخم حنظل عاقرقرحا البطم حلبه فلفل دار فلفل ۶ قرقرها ۳ اشق ۴
سقل فرد ما عود بلسان کند ر صاف رانیج راج استخوان سوخته اهل صبر زرد تنتین سعد اذخر فرفیون سورنجان ۳ زیق ۱۲ موم ۹ جب
اسلاطین ۶ با روغن سوسن و امثال او ول به دستور که در قاعده مراهم مذکور است ترتیب دهند و صمغها را در سرکه حل کنند و عسل را بقدر سرکه
نمایند ضماد مجرب حقیر جهت ضربان مفاصل و درد سر ضربانی مغز استخوان پاچه ده آ روغن گلسرخ ضماد نمایند قرص تیز وئی که با ادویه حاره
جهت بارده و با اشیاء بارده در حاره استعمال نمایند و از مجربات حقیر است آرد لوبیا مرزنجوش گل خطمی بزرقطونا سورنجان اکلیل الملک مکدا ل
خولنجان شیاف ما میثا آرد جو مکده لبیخ لفاح زعفران افیون مکد ۲ ل قرص بسازند و استعمال نمایند ضماد دیگر جهت مفاصل و آنچه قریب سحق تجربه باشد
و سکون اوجاع بارده است و حقیر تجربه نموده مغز دانه خروع که بیه انجر باشد ۳ جز و روغن تازه گاو و عسل مکد جزوی لای بوزن عسل بقدر مجموع سرکه
خرگ گاو سائیده بقدر یکه غلیظ سازد اضافه نموده نیم گرم استعمال نمایند ضماد مسکن الا وجاع و اسکین درد مفاصل حاره و بارده مجرب حقیر است
حلبه با آب و سرکه بالسویه طبخ دهند تا مهرا شود و عسل بوزن حلبه اضافه کرده بجوشانند تا غلیظ گردد و بکرم طلا کنند ضماد دیگر جهت مفاصل بارده
بیعدیل است عرطنیثا سوخته را با عسل و سرکه بقدر کفایت بالسویه سرشته ضماد نمایند ضماد محلل جهت مفاصل با درد و ورام مزمنه بوره دیق اشق ا که
آب ندیده بالسویه با سرکه و عسل یا لیسا صفه طلا کنند ضماد دیگر در آخر مفاصل حاره و نقرس مجربست و رفع بقایای مواد نماید صبر زرد ارصاف
زعفران بالسویه با آب کلم طلا کنند و اگر حرارت زیاد باشد با آب کاسنی ضماد او ورام حاره و ورم فرج و بیخ ران قضیب و سایر اعضاء از مجربات
است پوست خشخاش مسحوق را در آب بجوشانند تا مهرا شود و بزرقطونا مسحوق بوزن او و روغن گلسرخ بوزن هردو اضافه کرده استعمال نمایند ضماد قرحه
ساق خاکستر کاه کنه نم نمک طعام بالسویه با سرکه طلا نمایند ضماد جهت قسام استسقاء بغایت مفید است سنبل الطیب صبر زرد ده خاکستر سرگین
و سرگین بز و آهو سعد فرده نار ایرسا قسط تلخ نوشادر سنه حماما سلیخه عود بلسان حب بلسان بوره صعتر نمک ترکی خطیا ناه با بول شتر ضماد نمایند
و طلاء آب پیه شیرین که کرده باشند در تمام تشنج مجرب حقیر و بیعدیل است ضماد بواسیر و شقاق مقعده و قرحه آن و اسهال بواسیری و نزف حیض
سفیداب موم سفید حضض مکد جزوی گل خطمی سقل مکد ۲ جزو پیه بز ۳ جزو روغن گل ۳ جزو بازرده تخم مرغ استعمال نمایند ضماد دیگر جهت درد و
سوزش مقعد کنجد را کوبیده با روغن گل و سفیده تخم مرغ ضماد نمایند و بدستور زرده تخم مرغ و آرد جو و روغن گل همین اثر دارد و بدستور سفیداب
مرداسنگ بزرالبنج ۲ بازرده تخم مرغ و روغن بنفشه استعمال کنند و بدستور پیاز را در خاکستر گرم پخته باهم وزن او روغن تازه گاو د

ضماد کنند و بدستور برگ خطمی گل بابونه اکلیل الملک حلبه تخم کتان ۲ عدس مقشر ۱ مجموع را پخته بازرده تخم مرغ و روغن بنفشه استعمال نمایند
ضماد جهت گزاز بارده و درد ماتیکه بچه بادو اسیر در عضا هم میرسد از تالیف حقیر بغایت آزموده است فلفل قاقله نوشادر حلبه زنجبیل
سورنجان با روغن کرد کاف موم زرد ضماد نمایند ضماد جهت خنازیر حاره مصاف تجربه حضض دو جزو با آب کشنیز ضماد نمایند ضماد جهت خنازیر
که حرارت باشد و جهت سلعه بغایت موثر است قنه ۳ ام مقلیث اشق مکده م جاوشیر ۷ م فرفیون ۳ م مقل ازرق ۴ م سکبینج ۳ م موم عر اور
در سرکه حل نموده با آب کشنیز ضماد نمایند و بعد از هر ۳ روز تازه باید نمود و مرهم حواریون و مرهم زنجفر نیز بغایت موثر است ضماد بواسیر بارد و منعی
و رباح مجربست سیر را کوبیده در روغن بزرک بجوشانند تا نصف سیر صاف نموده روغن را طلا و سیر را ضماد کنند ضماد جهت کنودن خون
بواسیر تخم الحنظل ۳ مغز بادام تلخ ۳ بخور مریم مویزج سرگین کبوتر قنه ۲ با زهره گاو فتیله کرده بجعند را در بنجاعت استعمال کنند و هرگاه
فتیله را بروغن گل آلوده کار مذ رفع سوزش مینماید ضماد جهت ورم سپرزکه از حرارت باشد از مجربات والد مغفور برگ درخت گز را کوبیده
با آرد جو و سرکه استعمال نمایند و بدستور سوس کندر را در سرکه پخته ضماد یا داغشته ضماد کنند ضماد جهت اورام جگر بارد و سپرز از مجربات قالوس
سعه موم اصطکی ضمام زعفران بابونج اکلیل الملک ۴ صبر زرد روناس ۳ اذخر حب بلسان ۶ اشق ۷ با روغن سوسن و شراب با سرکه ضماد نمایند
ضماد دیگر جهت ورم جگر و معده بارده و تلیین صلابات آن و درد سینه مزمن مجربست زوفای رطب اآل بابونه اردک و پیه مرغ مکدا آل
نموده بکرم ضماد نمایند ضماد جهت ورم انثیین تخم کشف را با ربع آن ملح اندرانی سائیده با گلاب و سرکه ضماد نمایند و بدستور گل خطمی آرد جو آرد
باقلی را مهرا پخته بازرده تخم مرغ و قدری صبر زرد طلا کنند و هرگاه ورم منجر باشد زیره کرمانی ۵ مویز منقی آل را کوبیده با روغن دانه خروع حل
ضماد نمایند ضماد جهت خراز که بفارسی کچلی نامند بغایت آزموده است سر را تراشیده بروغن کنجد چرب و گوگرد سوخته ابریشم سوخته و جوز سوخته
بالسویه بپاشند ضماد دیگر جهت خراز مجربست نذر جو بیکه بیخ خطمی بلسان عفص مرداسنگ آمله مغز سرکه هر یک جزوی روغن گلسرخ ۴
جزو ضماد جهت جراحت بینی و ناصور الانف که ملوه نامند بغایت آزموده است مغز هندوانه مغز تخم کدو ۲ جزو توتیای کرمانی مغسول
صبر زرد یکجزو با روغن تازه استعمال نمایند ضماد جهت ملوه مجربست سفیداب ۲ مرداسنگ مغسول ۴ قلعی سوخته با شراب و روغن مورد استعمال
کنند و بدستور آب انار ترش با آب انار شیرین را در ظرف مس یا قلعی بجوشانند تا غلیظ شود و استعمال نمایند ضماد دهن و برص از مجربات
حقیر است و از جمله بهرا در رفع برص حیوانات که الا کو بند تخف میکنند و درد و یا یبدن شود داء الثعلب و داء الحیه سریع الاثر است
و بغایت حار و سریع النفوذ و زیاده از نیم ساعت نباید گذاشت و بعد شستن او صندل لبن بجهت رفع حدت و سوزش آن طلا کنند و در غیاب
رتبه طلای او جایز نیست و هرگاه مکان برص و مثال آن متعدد باشد یکبار بر همه موضع نباید ضماد نمود بلکه موضع بعض دون بعض تا همه ضماد شود
و بعد از آبله کردن مراهم مناسبه علاج کنند سلیمانی یکجزو صندل سفید سوده پنج جزو با آب سرشته استعمال نمایند و اگر یکجزو سلیمانی را با دو جزو
صندل سفید و دو جزو حمیر مایه دو جزو قسط تلخ یکجزو دانزروت ضماد نمایند اولی است و حقیر تجربه نموده ضماد دیگر جهت بهق و جمیع آثار مجربست
منقول از شفاء الدع را نکوبیده در آب لیمو بگذارند تا حل شود و زرنیخ سرخ ۳ ل خردل سفید که حرف بابلی است ترب کلغ پسته ۲ ل مغز
بادام تلخ ۳ تخم خربزه ۴ غیر مقشره هر شب طلا کنند بجهت رفع علت سکند ضماد جهت جرب و طبو ویابس و مواد آن که از مجربات است منقول از
حیما دهند ده ل سیر را در ظرف سفال بگذارند و سیماب و گوگرد و زرنیخ مکدا ال سائیده بعد از آنکه ظرف را از سر آتش بر دارند بهوای آتش نگاهدارند
باشند اضافه نموده حرکت دهند تا منعقد گردد پس از انعقاد چون بدست بمالند هرگاه مثل غبار شود استعمال نمایند و هرگاه منجمد گردد بیابند
طلا کنند و غیر منجمد نیز آزموده است ضماد داء الثعلب و داء الحیه از مجربات حقیر و بیعدیل است کندش شیطرج مکد جزوی زرنیخ سرخ ۲ جزو با روغن
زیتون طلا کنند ضماد دیگر بهق جهت داء الثعلب مجربست سنگ پیش حیه بحق زرنیخ سوخته گوگرد بالسویه بروغن زیتون سرشته اول موضع را با پیاز مشتهان
یا با زعفص بسیار مالیده ملتوند پس صاف نموده ضماد نمایند ضماد رویانیدن مژگان و منع سقوط موی مجربست استخوان خرما سوخته سنبل الطیب
سرگین موش صدف سوخته فلفل مکد جزو وسمه ۳ جزو قمی سوخته مغسول ۶ جزو زعفران نیم جزو ضماد جهت بادسرخ که حمره گویند و گل و ورم حار مجربست
کنج طلا تا فه پخته با آب کشنیز بسیار رقیق سرشته انقد را برهم زنند که کنجا اسفیج زائل شود و مکرر طلا نمایند قرص زرد که در گل و ورم حار
آزموده است صندل سرخ فوفل شیاف مامیثا سفیداب قلعی گل ارمنی بزرالبنج مرداسنگ حضض مکی یوش درنبه ریوند چینی مکد جزوی

نخ نفاح افیون کندم نیم جزو با آب برشته بهیئت آلت نرد ترتیب داده با آب کشنیز و سرکه و کلاب و امثال او طلا کنند قرص سعد
منقول از جامع ابن الدوله جهة سعفه و قوبا و اورام بارده و صداع بلغمی آزموده است زردچوبه بادام تلخ مکه جزو مقل ازرق مغز
شبانه روز در سرکه خیسانیده قرص ترتیب دهند و با آب کاسنی و روغن کل و سرکه و امثال او ضماد نمایند ضماد مقوی دماغ که دفع
نزلات مزمنه بسبب مداومت کنند جهة درد سر مزمن و تقویت دماغ بعدیل است منقول از تذکره نمک سنگ نمک طعام
سوخته بوره سوخته خربق سفید میویزج نوره خردل سرخ زبد البحر مکه جزو کوکرد کل سرخ سماق برگ حنا اذخر عفص فرسیون صمغ عربی
کندر قرنفل عود صبر زرد نخ سوسن زرنیخ زاج ساذج سنبل الطیب جوز بوا مکه نیم جزو سرکه را بجوشانند و صابون رقی بقدر دو وزن
مجموع ادویه در سرکه حل کرده بسرشند و قرص ترتیب دهند و با آب گرم ضماد نمایند ضماد سرطان متقرح و جرب حار و حکه و اورام حاره مجربست
و منع تزاید مینماید سرب با آب کاسنی بسایند تا غلیظ شود و روغن کل بادام بالسویه ضماد نمایند و اگر با آب کشنیز و باب بازنگ
بسایند بدستور نافع است ضماد جرب بغایت آزموده است تخم ریحان مغز ... زردالو تلخ زیبق مکه ... با سرکه سائیده و با
روغن کنجد در حمام طلا کنند ضماد دیگر جهة جرب و حکه بغایت مفید است انار ترش با پوست ریزه کرده چندان بجوشانند که مغز
شود پس بکوبند تا دانه و پوست یکسان گردد و در حمام طلا کنند و هرگاه از مادهٔ سودا و صفرا باشد و با حدت خلط مغز دانه کدو
هندوانه را با شیر دختران سائیده طلا کنند ضماد جهة خناق و کل ورم حار از مجربات است و غدد و خنازیر را نافع است آرد جو با
کشنیز و سرکه و هر ماده مرکب از بلغم و صفرا باشد آرد گندم با آب کشنیز بغایت مفید است و ضماد فلوس خیار شنبر با روغن بادام جهة
اورام و اوجاع مجربست و بدستور طلا کردن عسل با شونیز و بدستور با حلبه از جملهٔ مسکنات وجع بارد است و محلل مواد و ضماد سفیداب
قلعی با شیر بلیمه و طلا کردن بزرقطونا با سرکه در تسکین اورام حاره و نقرس آزموده است ضماد جهة جرب مجربست کوکرد زاج سفید فلفل ... دو
نیم سوخته زنجبیل سفیداب قلعی مرداسنگ با روغن تازه ... ضماد نمایند ضماد اسنا جهة جرب و حکه مجربست سنا کی پوست ...
زرد مرداسنگ سفیداب قلعی بالسویه با روغن کل و روغن بنفشه ضماد نمایند ضماد جهة سعفه یابسه و قوبا که با خارش و سوزش باشد در
دو سه دفعه زایل کند از مخترعات حقیر و مجربست مغز تخم کدو ... معقول شنجرف با شیر تازه ضماد نمایند ضماد منضج دمل و ... اورام اکلیل
الملک حلبه تخم کتان دانه ... سرگین کبوتر آرد گندم بالسویه با روغن کنجد و موم ضماد نمایند و اگر اجزا را با آب و شیر پخته طلا کنند
دیگر تغییر دهند بغایت مؤثر است ضماد جهة کشودن دمل از مجربات است دانه ... کوفته ... سیه چراغ در آب ... آتش گداخته
مخلوط سازند و نیم گرم کرده طلا کنند و چون بزرقطونا را با آب ... تر کرده بر دمل بندند نافع تر باشد و تسکین وجع و منضج قوی است ضماد جهة
رعاف عدس مقشر شیاف مامیثا صندل سفید آرد جو افیون کل ارمنی هر یک یکجزو کافور نیم جزو با آب مورد و امثال آن طلا کنند
ضماد جهة رفع ادرار حیض آزموده است پوست انار سماق گلنار جفت البلوط ... کندر زیرهٔ کرمانی تخم مورد با آب مورد یا آب به طلا کنند
و چون فلفل لک که ... نامند و مستعمل ... تخم مرغ ... طلا کنند بغایت مفید است ضماد جهة رفع احتباس
بول کل کافته که عصفر نامند در شیر پخته ... و شوره اضافه نموده ضماد نمایند ضماد جهة ... شیر مرضعه و رفع ورم پستان آرد باقلی ۱۰
تخم بادروج ۵ با آب بادروج یا آب ریحان بسرشند ضماد که منع بزرگ شدن پستان زنان ... کند روده سوخته جزوی آرد جو ۲ با سرکه
شبانه روز ضماد نمایند ضماد که منع قی ... کل سرخ ... صندل سفید و سرخ ۴ عود ۳ زعفران کافور نیم جزو با آب به و سماق طلا کنند
ضماد جهة کرم معده برگ شفتالو نمک ... با زهره کاو و سرکه بسرشند ضماد جهة کلف و آثار بغایت مؤثر است کرسنه پوست
پوست تخم مرغ ۲ ... ملح القلی ۲ که هندی ساجی گویند قسط تلخ ۳ شاخ گوزن سوخته ۳ بوره ارمنی ۲ تخم خربزه ۵ زراوند طویل ۲ بادام
تلخ ... عاج ۴ سرگین کبوتر ۵ آرد نخود ۲ با سرکه طلا کنند ضماد جهة منع تولد قمل میویزج زراوند طویل بالسویه با روغن زیتون طلا کنند
و طلا کردن سیماب ... مستاصل کردن قمل از مجربات است ضماد روغن ترب دافع قمل است و بدستور صبر زرد و طلای ... قاتل قمل است
و چون نشارهٔ چوب گردکان ... روغن زیتون بخیسانند ... دافع قمل و صئبان ... از مجربات است و بدستور طلای ...
با آب قاتل قمل و دافع صئبان است و ... روغن گردکان بعدیل است ... جهة سکته خردل ... بالسویه با سرکه بر سر ضماد نمایند

ضماد

ضماد جهة سکته و سبات فرفیون خردل سرخ شیطرج هندی انجره بالسویه با سرکه طلا کنند کماد عبارتست از گرم کردن ادویه یا به کرکرم
کرده بر عضو بندند یا ادویه مطبوخه در مثانه کاو و امثال آن کرده یا بخار ادویه ... نموده بر عضو بگذارند کماد جهة زکام از مجربات
شونیز را مکوب کرده چند قطره آب نمک بر آن پاشیده نیم گرم بر سر بندند و اگر بدون کوبیدن بدستور کرده استعمال نمایند بغایت مفید
کماد جهة تحلیل ریاح معده و طحال ... حلبه شونیز تخم کرفس یا نانخواه با آب نمک بدستور که گذشت گرم کرده بندند و چون سرد شود تبدیل
کنند کماد جهة تحلیل مواد بارده و ریاح برگ سداب اذخر قرطم کل بابونه صعتر نمک طعام نوشادر خردل سرخ بوره ارمنی نخ سفید افسنتین
رومی درمنه ترکی انجدان بالسویه بدستور استعمال نمایند کماد جهة دفع علل باردهٔ گوش و ریاح بابونه شبت ورق الغار مرزنجوش پودنه عاقرقرحا ...
پخته در مثانهٔ گوسفند گرم کرده بر بن گوش و قفا کماد نمایند کماد دیگر جهة ورم گوش آرد جو باقلی بابونه بنفشه خطمی اکلیل الملک در آب پخته
با روغن بنفشه مخلوط کرده بر مثانه کماد نمایند نطولات عبارت از ... ادویه را طبخ نمایند آب و را بر عضو بریزند و جرم او را ببندند
و ... را بخار او بدارند و یا شویه قسمی از او است که بجهة امالهٔ ماده و تعریق معمول است و نطولات مرطبه و محلله و رادعه و منضجه و معرقه میباشد
و هر یک را ادویه او معلوم است و بجهة اختصار بعضی مرقوم میگردد نطول جهة ترطیب اعضا و دفع بیخوابی و صداع حار بنفشه برگ بید نیلوفر
خبازی آرد جو خیار تازه در آب طبخ دهند تا مهرا گردد و عضو را بخار او داشته یا با آب او عضو را بشویند و ثفل را بمالند نطول جهة تحلیل مواد
بارده و تقویت اعضا ... کل بابونه افسنتین رومی مرزنجوش اسطوخودوس شکاع شیح عصفر حاشا جعده خشک اکلیل قطرا سالیون
شحم حنظل جوز السرو ... فطوس ... شیطرج ... بدستور معلوم نطول کنند اگر مجموع یافت نشود بعضی اکتفا جایز است دوائی
مرطبه بهره بابونه و فودنج و امثال آن اضافه نمایند اعانت تعریق میکند قطورات عبارتست از چیزیست که بر عضو بچکانند و در عرف
اطبا مخصوص است بچشم و گوش و ادویهٔ عین ... مذکور شد پس قطوریکه اختصاص بگوش دارد در اینجا مرقوم میگردد قطور جهة دوی
و طنین بغایت نافعست منقول از معالجات ... چند سیر ... که بوره ارمنی خربق سیاه بالسویه در سرکه حل کرده در گوش
بچکانند و باید نیم گرم باشد قطور ایضا جهة دوی و سده از اجتماع چرک و طنین نافع و مسمی بقرص خربق است خربق سفید ۲ بوره سرخ ...
زعفران ۳ با سرکه قرص بسازند و با سرکه ... مناسبه حل نموده بچکانند قطور دیگر که رفع علت مذکوره در ساعت کند ... سیاه
در کوزهٔ سفالین سوزانیده خاکستر او را با بول کاو یا بول خوک بچکانند ... اصفهان قطور دیگر از مجربات امیر ...
قد حقیر جهة گرانی سامعه و کری و دوی و طنین نافع بوره ارمنی ۳ دانگ شحم حنظل ... نیم زراوند مدحرج نیم م عصاره افسنتین نیم
فرفیون دانگ قسط تلخ دانگ با زهره کاو سرشته در روغن بادام تلخ حل کرده بچکانند و ... در اوزان و تصرف بدستور که
در فوق هر یک قید شده نموده است و مجرب دانسته قطور جهة کری که دفعة واقع شده باشد طبیخ افسنتین را با زهره کاو استعمال
نمایند و زهره ... که سنگ ... باشد با روغن بابونه بغایت نافع است و چکانیدن در قطره از قطران که با نفط یا روغن قسط
حل کرده باشند با صبح و شام مداومت نمودن جهة جمیع انواع درد گوش و مواد بارده مجربست قطور دیگر جهة کشتن حیوانی که در گوش
رفته باشد قطران را با آب فودنج یا باب برگ شفتالو حل نموده نیم گرم بچکانند قطور دیگر که اخراج کرمهای متولده در گوش که ...
باشد یکجزو روغن کل سرخ با ۳ جزو سرکه بجوشانند تا سرکه بسوزد پس تقطیر نمایند و بدستور شیاف ابیض با شیر دختران و روغن بنفشه با کاو ...
و آب کشنیز و بدستور آب عنب الثعلب نافع است و سفیدهٔ تخم مرغ بالخاصیت از مجربات است قطور که جهة ورم بارد و ریاح نافع است
زهرهٔ کاو را با روغن خیری یا امثال آن بجوشانند تا رطوبت زهره ... شود آنگاه استعمال نمایند قطور دیگر جهة چرک و درد و قرحه گوش
مرصاف صبر زرد زعفران با روغن بادام شیرین تقطیر نمایند و جهة تسکین درد افیون بغایت نافع است و جهة پاک کردن چرک
آب برگ زیتون با عسل نافع است و بدستور مرار ترا در آب حل کرده با روغن کل قطور کنند و بدستور انزروت ... بسیار نافع
است قطور دیگر که منع سیلان رطوبات اطفال نافع است شب یمانی زعفران بوره سرخ مکه ... با عسل و شراب ... قطور کنند و یا
بپشم آلوده بگذارند قطور دیگر که منع سیلان خون که بسبب صدمه و ضربه از گوش کنند پنیر مایه خرگوش را با سرکه حل نموده بچکانند
و بدستور گرده کاو را با قدری پیه کرده کباب نیم پخت کرده آب آنرا فشرده در گوش بچکانند از مجربات اکثر اطبا است

باب چهاردهم

باب چهاردهم در سعوطات و عطوسات و نشوقات و نفوخات و بخورات و فرزجه سعوط عبارت از چیزیست که در بینی کنند
و عطوس آنچه عطسه آورد و نشوق آنچه در بینی کشند و بخور دود هر چه بخور دود او را استنشاق نمایند و لخلخه آنچه از مایعات خوشبو در ظرفی
کرده بو کنند و نفوخ آنچه در بینی دمند سعوط جهت تقویت قوهٔ حافظه و گویند مداومت او موی سر و ریش را سیاه کند مغز سر کلنک
دانک زهرهٔ او یک قیراط نرم سائیده با روغن زنبق سعوط نمایند دماغ به پشت بخوابانند و سعوط زهرهٔ خطاف جهت سیاه کردن و رویانیدن
موی سفید مجرب دانسته‌اند سعوط جهت قطع رعاف مجربست حضض هندی سوخته را با آب بادروج سعوط کنند و بدستور سعوط عصیر سرکین
حمار و نفوخ سرکین محرق او بسیار قوی الاثر است و سعوط آب برف کنند نیز نافع است سعوط دیگر که در قطع رعاف بی‌بدیل است
جند زاج سفید آهک دم الاخوین مازو کاغذ سوخته با سویه با روغن زیتون سعوط کنند نفوخ جهت رعاف بغایت مفید است مازوی سوخته
در سرکه انداخته زاج قلقطار محرق کندر با سویه نرم سائیده نفوخ نمایند نفوخ دیگر کنار کند رجعت البلوط زرور کافور افیون مازوی
سوخته با آب برگ بید یا آب کاهو و مثال آن سعوط نمایند یا بی آنها نفوخ نمایند سعوط دیگر جهت درد سر بارد و شقیقه و جهه و خوده نافع
است صعتر سداب صبر هندی حضض یکی شونیز جاوشیر جند سکنبیج مشک زهرهٔ کلنک کیک با آب کرفس سرشته قدر عدسی با آب
مرزنجوش سعوط نمایند سعوط جهت تحلیل ریاح دماغی و سدهٔ بلغمی مومیائی جندبیدستر فرفیون با سویه قدر نخود با روغن زنبق و مثال سعوط
کنند نفوخ جهت سکته و سبات و لیثرغس نافع است جندبیدستر زهرهٔ کلنک مفرده و مجموعه با آب مرزنجوش و ماء العسل نفوخ نمایند
عطوس جهت سدهٔ دماغ و مواد بارده است و رفع مواد بعطسه میکنند کندش خربق سفید جندبیدستر خردل سرخ زراوند طویل مفرده و مجموعه چون
نرم سائیده در سرخ مالیده در بینی کنند باعث عطسه میگردد عطوس دیگر جهت فالج و لقوه و امراض دماغی صبر هندی خربق سفید نوشادر
مرزنجوش بورهٔ ارمنی شیطرج هندی مشک با سویه استعمال نمایند لخلخه جهت تقویت دل و دماغ حار گلاب سرکه کافور روغن بنفشه در ظرفی
سر بسته کرده بو بند لخلخه دیگر جهت منع صعود بخارات بدماغ و سرسام حار و اختلاط عقل نافع است آب کشنیز سبز آب برک بید انار کرده روغن
گل سرخ صندل سفید بدستور لخلخه نمایند لخلخه دیگر جهت ضعف دل و مواد بارده قرنفل کبابه دارچینی بسباسه مشک دانکی با گلاب
و عرق بهار لخلخه نمایند نشوق جهت تقویت دل و رفع غشی و خفقان آب میوه صندل سفید گلاب سرکه کافور عود استنشاق نمایند
نشوق جهت جراحت بینی و چرک آن پودهٔ کندر نرم سائیده با شراب استنشاق کنند و جهت پاک کردن چرک قدری انزروت
اضافه نمایند بخور جهت تقویت دل و دماغ عود حسن لبان پوست بیرون ترنج سائیده با گلاب مخلوط کرده در جوف به و سیب
گذاشته در آتش نرم بسوزانند بخور جهت صداع نزلی و شقیقه و مواد باردهٔ دماغی [illegible] چند عدد اترج کرده در شراب
انداخته سر را بر بخار آن بدارند و اگر ماده بسیار غلیظ باشد بجای شراب آب مطبوخ سرکه نیز جایز است بخور جهت زکام سیاه
دانه را بر روی سنگ تافته ریخته دود او را استنشاق نمایند و جهت حبس کردن مادهٔ زکام که قطع رطوبات کند بخور سندروس مجربست
بخور جهت ثقل سامعه و درد گوش و طنین و ریاح بغایت نافعست مرزنجوش سداب افسنتین سعتر ابهل بابونج اکلیل الملک بنفشه نیلوفر بید
جوشانیده در ظرف لوله‌دار کرده لوله را فراز سوراخ گوش بگذارند تا بخار داخل گوش شود بخور جهت رفع احتباس حیض شحم حنظل شونیز
کندش سعد اکلیل الملک [illegible] عنبر زرنیخ و مشک زعفران ربع جزء با روغن زنبق سرشته قدر فندقی در آتش انداخته دود آنرا برحم
برسانند و باید آتش دان لوله داشته باشد که از آن لوله دود برحم رفته پراکنده نشود بخور دیگر جهت اختناق رحم و عسر ولادت
بسیار نافع است شحم حنظل قنه جاوشیر کوکرد با سویه با زهرهٔ گاو سرشته بدستور بخور کنند بخور جهت درد دندان و مواد نزله پوست
خشخاش عنب الثعلب گل بابونه با سویه بجوشانند و سر را بر بخار او بدارند تا عرق بر جبین ظاهر گردد و دخنه جهت ساقط کردن دانهٔ بواسیر بود
است کوکرد بلادر اصل السوس بیخ کبر برک مورد با سویه با روغن زنبق سرشته حبها ساخته دخنه نمایند و در آب برک مورد جلوس کنند
و عمل اکثر اطبا بر این بود باب پانزدهم در حقنها و فتایل و فرزجات و حمولات حقنه عبارت از ایصال مایعات بمستقیم در رحم است
و فتیله عبارت از جامد است که [illegible] و فرزجه آنچه زنان از زرده در قبل و رحم بر دارند و حمول اعم از فرزجه
و فتائل در قبل و دبر است و در حقنه [illegible] و آلت حقنه باید [illegible] باشد بهیئت کیسه تیزی و دهنه که طرفی بهیئت

کردن کدو باشد و از نی لوله بر طرف باریک او وصل نمایند که آنرا چرب کرده در مقعد کنند و آب حقنه را در آن کیسه کرده و آن
کیسه را بهم آورده بفشارند تا آب بروده رود و باید حقنه کننده بر رو بخوابد تا آب حقنه بامعاء غلیان تواند رسید و نباید
که قدر بهر آنکه میریزند زیاده از پنجاه ل نباشد و بعضی را اعتقاد اینکه کمتر از آنهم جایز نیست و اکثر اطبا صحت اعضاء رئیسه در شرط [illegible]
و مراعات اعتدال آب ادویه لازمست چه غلیظ باعث زحیر و قرحه میگردد و بسیار رقیق باعث انتشار و فساد میشود و بارده مولد
و حاره مورث غشی و کرب است و منافع حقنه بسیار است از انجمله امالهٔ مادهٔ مرتفعه بدماغ و اعضاء عالیه است و دفع سدهٔ امعاء و رفع
اقسام قولنج و درد [illegible] مسهله شرطست که طول او تقدیر هشت [illegible] باشد و فرزجات زیاده از قدر یک هشت نباشد و چون
آب حقنه بر نگردد بر آنکه نصف قدر اول باز بریزند تا آب اول را دفع نماید و قبل از حقنه باب ادویه با دهان مناسبه و آب گرم
حقنه کنند حقنه جهت برودت احشاء و کرده و رحم و مثانه معروف بحقنة الادهان روغن بادام روغن کردکان روغن حب
البطم از هر یک ۱۵ ل روغن زیتون ۷ ل با آب بوزن مجموع بجوشانند تا آب بنصف شود و در قبل و دبر بحسب احتیاج حقنه کنند
و هرگاه برودت غالب باشد روغن مرزنجوش و روغن زنبق اضافه نمایند حقنه جهت قرحهٔ امعاء و سحج بغایت مفید است سفیداب قلعی کاغذ سوخته
صمغ عربی از هر یک یکدرم [illegible] زردهٔ تخم مرغ پخته ۳ عدد آب برک بارتنگ مطبوخ جو مقشر [illegible] کرده بروغن کل سرخ ۲ ل و هرگاه بقابض
محتاج باشد روغن [illegible] باید کرد و کلسرخ اقماع انار و کلنار داخل مطبوخ کنند حقنه جهت قولنج منقول از کامل الصناعه عناب
سپستان مویزهٔ منقی حلبه تخم کتان سبوس کندم کل خطمی قنطوریون دقیق تخم رازیانه برک چغندر در ۲ ل آب بجوشانند تا ثلث
بماند پس صاف نموده ۴ ل او را با نطرون سرخ بورهٔ ارمنی ایکامه روغن کنجد اضافه نمایند حقنهٔ لینه که در امراض حاره استعمال نمایند عناب
سپستان بنفشه جو مقشر خطمی سبوس کندم خشک اکلیل الملک انجیر زرد در ۲ ل آب بجوشانند تا ثلث رسد و ۴ ل آب او را با شکر
سرخ و روغن بادام حقنه نمایند و اگر تبرید بیشتر لازم باشد لعاب بزرقطونا و روغن تخم کدو و آب لبلاب اضافه نمایند حقنه جهت
برودت رحم و احتباس حیض نافع است انیسون مقل سکنبیج جاوشیر جند تخم کرفس نانخواه رازیانه سیاه [illegible] بابونه حلبه سنبل با آب شیر تازه
بجوشانند تا بنصف رسد و ۴ ل او را با روغن تازهٔ گاوی و عسل کف گرفته و روغن کنجد در قبل حقنه نمایند و تا ممکن باشد نگاه
کنند که آب حقنه زود دفع نشود حقنه جهت درد مفاصل و عرق النساء و مثال آن نافع است حلبه بادام تلخ مغز بیه انجیر تخم کتان بابونه
شبت حب الغار خشک بوزیدان خربق سفید قنطوریون سکنبیج انیسون جاوشیر تخم حنظل مقل تخم کرفس تخم شبت سداب انجیر زرد
عناب سپستان بعد از طبخ نیم رطل با روغن گاو و روغن خیری حقنه نمایند حقنه جهت قرحهٔ امعاء نافع است و بغایت قابض برنج عدس مقشر
آرد جو بوداده گل انار جفت البلوط پوست انار ترش در دو رطل آب بجوشانند تا مهرا شود و ۳ ل او را با سفیداب گل قبرسی صمغ عربی
اقاقیا دم الاخوین عصارهٔ لحیة التیس [illegible] کاغذ سوخته ال و نیم زردهٔ تخم پخته عدد روغن کل سرخ حقنه نمایند حقنهٔ زرنیخ جهت زحیر
و اسهال و تعفن قرحهٔ امعاء مجربست [illegible] سوخته زرنیخ سرخ و زرد [illegible] شبت یمانی مازو [illegible] آهک [illegible]
افیون اقاقیا بلوط صمغ عربی دم الاخوین نرم سائیده با آب مورد سرشته قرص سازند یک مثقال او را با آب برنج مطبوخ و روغن
کل سرخ حقنه نمایند حقنهٔ حاره جهت نقرس و مثال آن شبت بابونه مرزنجوش حرمل قرطم حلبه تخم کتان برک چغندر سبوس کندم تخم
حنظل دانهٔ بید انجیر مطبوخ [illegible] کف انجیر زرد ۱۰ عدد جوشانیده با عسل و روغن زیتون و ایکامه حقنه نمایند مری غیر ایکامه
مشهور است که با سرکه ترتیب میدهند حقنه جهت عرق النساء و مثال آن که بعد از حقنهٔ مسهله باید حقنه نمود در هر چند ماه یک
آن شود بهتر است جندبیدستر مقل صمغ جاوشیر فرفیون [illegible] ۲ ل آنرا در روغن قسط و مثال آن حل کرده حقنه نمایند حقنه جهت [illegible]
و ورم کرده و اورام رحم حلبه بغایت نافع است لعاب خطمی تخم کتان ماء الشعیر لعاب حلبه روغن کنجد استعمال نمایند حقنه جهت اسهال
صفراوی و کرانی که با تب [illegible] باشد از مجربات [illegible] بنفشه نیلوفر جو مقشر سپستان عنب الثعلب پوست هلیلهٔ زرد تخم کدوی
شیرین جوشانیده با لعاب بزرقطونا روغن تخم کدو [illegible] حقنه نمایند و آنچه از [illegible] است که مسهل عصیر در حقنه جایز نیست
[illegible] عصیر در [illegible] مجاری و عروق [illegible] در شرح اسباب در علاج سرسام صفراوی [illegible]

الملیجات درحقنه آن مذکور است حقنهٔ معتدله که در اکثر امراض نافع است قرطم عناب سپستان بنفشه عنب الثعلب خبازی جو مقشر برگ چغندر سبوس گندم جوشانیده با فلوس خیارشنبر و روغن بادام بوره ارمنی ترنجبین بطریق معلوم حقنه نمایند فتیلهٔ خطمی بوره
بالسویه نرم سائیده از حریر گذرانیده با شکر سرخ که بقوام آورده باشند سرشند و شافها بطریق معلوم بسازند و اگر بجای شکر ترنجبین کنند
در فعل اقوی است فتیله دیگر که قوی تر است بنفشه خطمی نمک بدستور فتیله بسازند و اگر قوی تر خواهند شحم حنظل و زهرهٔ گاو و بوره بقدر
احتیاج اضافه کنند و در بسیاری از ادویهٔ مزبوره جایز نیست و چون فلوس خیارشنبر را با ترنجبین یا با شکر بقوام آورند و مجموع
و بوره و خطمی و شحم حنظل و امثال آن اضافه کنند بسیار قوی الفعل شود و سرگین موش بسیار تقویت می‌نماید شیاف جهت زحیر که مجرب
باشد از مجربات افیون مرصاف کندر زعفران بالسویه با آب گشنیز سرشته شافها باریک بسازند در میان او ریسمان بندند که بر سبیل
بیرون مقعد باشد شیاف جهت قطع خون مقعد مجربست خواه بواسیر یا اسهال باشد یا خون حرف مرصاف اقاقیا زرنیخ صمغ عربی
بوداده بالسویه با آب مورد سرشته شیاف بسازند شیاف جهت قولنج ریحی بغایت نافع است برگ سداب زیره نانخواه بوره ارمنی
بالسویه عسل سرشته شیافها سازند یا لته آلوده حمول نمایند شیاف جهت اخراج کرم مقعد که در دوا الحل باشد مجربست شحم حنظل افسنتین
مویز منقی نرم کوبیده با روغن زیتون و قطران شیاف بسازند شیاف جهت عرق النساء و وجع ورک بغایت آزموده است بوره شحم حنظل
سنجان محموده نرم سائیده بوزن مجموع شکر سرخ سرشته شیاف بسازند فتیله که جذب از عمق بدن نماید و محلل ریاح و مسکن درد ورک و عرق
النساء است اوملی تخم خبازی غاریقون سقمونیا تربد شحم حنظل سرگین موش بوره نمک هندی با عسل یا انجیر فتیله بسازند فتیله جهت قطع خون
بواسیر مجرب ساز است پشم کوسفند را فتیله ساخته سه روز در سرکه بگذارند پس برگ قنب را که بنگ دو ورق شاهدانه کوبیده نرم سائیده
بر آن فتیله پاشیده حمول کنند فتیله دیگر در قطع خون بواسیر اکثر اطباء مجرب دانسته اند قمع بادنجان که بفارسی کلاه بادنجان
نامند با مثل آن بادام تلخ نرم کوبیده حمول و طلا نمایند حمول جهت گشودن خون بواسیر هر گاه مسدود شده باشد و باعث زحمت
گردد اول مقعد را بروغن تخم زردآلو و مغز ساق گاو و روغن کوهان شتر یا دیگر مقل طلا کنند و لته را بآن آلوده کرده بردارند پس
عرطنیثا شحم حنظل با زهرهٔ گاو سرشته حمول نمایند و هرگاه بسبب شدت ادویه خروج مقعد و وجع بهم رسد بروغن گل و مومرج و سرگین کبوتر
و زهرهٔ گاو طلا کنند فتیله جهت رفع حرقه بول و قطع حرکت آن بغایت نافع و از مجربات حقیر است و بغایت مجرب و بدستور جهت
نوصیر سعدیل است چون فتیله در سوراخ نوصیر گذارند و در باب ذرورات آنکه نیز شاه باین نسخه شده است و از بهار منوانده بود
زرد نوتیای مغسول سفیداب قلع مغسول مرداسنگ مغسول کل ارمنی که سوخته کنند افیون کدوی سوخته نرم سائیده و از حریر گذرانیده
با آب گشنیز سرشته فتیلهای باریک ساخته در سوراخ قضیب گذارند فرزجه جهت حمل مجربست و باید از حیض سه شبانه روز متصل بردارند
زهرهٔ خرگوش و سرگین او و عسل مکدال فرزجه ساخته استعمال نمایند فرزجه جهت حمل منقول از ابن سرابیون که والد حقیر مجرب دانسته
زعفران حماما سنبل الطیب اکلیل الملک هکدام سه درم و نیم سانج فرفیون ناخنک اوقیه یک زردهٔ تخم مرغ دو اوقیه روغن ناردین بنفشه
کبوتر سه روز حمول نمایند و هر روز هر شب تازه کنند و هر روز اول نشاشته عاجز باشد او بیاید شافها نمایند فرزجه جهت گشودن حیض مجربست
سداب مرصاف ابهل از یا به تخم مرد با زهرهٔ گاو فرزجه بسازند فرزجه جهت گشودن حیض منقول از حکما که حیض محتبس هفت ساله را ادرار
نموده مرصاف بوره مویز منقی سداب مرمکی ابهل زهرهٔ گاو بقدر سرشتن فرزجه جهت اخراج جنین زنده و مرده و مشیمه و عسر ولادت
و علت رحا بغایت مؤثر است قاتل جنین جاوشیر خربق سیاه بالسویه سرشته فرزجه جهت ادرار گشودن حیض مجربست فرفیون نرم
سائیده بر پنبه آلوده استعمال نمایند فرزجه جهت گشودن حیض و اخراج جنین زنده و مرده بغایت مؤثر است و مجرب دانسته اند عصاره قثاء
الحمار با قیراط در زهرهٔ گاو حل نموده بر لته بسود بر دارند فرزجه که در غایت جذب و تنقیه است جهت اخراج جنین و مشیمه سعدیل منقول
از تذکره عصارهٔ قثاء الحمار سداب شحم حنظل مازریون اشق بخور مریم مومرج با عسل فرزجه سازند و این قاتل جنین است فرزجه جهت تحلیل اورام
صلبیه موم پیه اردک پیه مرغ مقل ارزق خطمی تخم کتان عسل یا با فلوس خیارشنبر سرشته فرزجه جهت خون حیض و ازاله قروح و عفونت
و رطوبات سایله رحم گل زنبیلا زیره سیاه نرم سائیده که در سرکه خیسانیده باشند حل اد منی پرورده بسرکه بالسویه

با آب برگ بید با آب گشنیز یا با آب مطبوخ مازو سرشته فرزجه دیگر در قطع خون حیض مازوی سوخته دم الاخوین برگ مورد گل ارمنی
بالسویه از حریر گذرانیده پوست انار گل را نیم کوب کرده طبخ نمایند تا نیم آب شود و قدری پشم را با آب او تر کرده با دویه مسحوقه آغشته حمول
نمایند فرزجه که در قطع خون حیض عدیل ندارد منقول از جامع شیخ الرئیس نیز از نسخ افیون فرزجه دیگر که بغایت قویست مرمکی
زاج کلنار گل ارمنی گل مختوم سرمه بالسویه فرزجه که اعانت بر حمل نماید بسیار مؤثر است مرصاف ابهل با سرگین خرگوش از مجربات
فرزجه دیگر که در قطع سیلان خون قویتر است برگ مورد مازوی سوخته سرمه شسته زاج سوخته گل ارمنی صمغ عربی بدستور سابق استعمال
نمایند و در حین استعمال اگر هر روز نعل کهنه را که ندکران زنور گویند یک مثقال سائیده با ده دانه تخم نیمرشت شاول نمایند تخلف نمیکند و مکرر
تجربه شده است و چون زیره بوداده و بو نداده بالسویه با آب ترنج مطبوخ مهراز جمله مجربات است فرزجه که چون زن حمول کند هرگز
حامله نشود و اگر حامله باشد ساقط شود و از مجربات مکتوبه است تخم بونجه صحرائی سرگین فیل خردل سرخ دانه زعرور بالسویه نرم سائیده
با میعه سایله سرشته با لته حمول کنند فرزجه که در اخراج جنین و مشیمه قوی الاثر است و قاتل جنین و مدر حیض است اشنان عرطنیثا
قطران شحم حنظل اشق قثاء الحمار خربق سیاه مومرج نوشادر راوند تخم مازریون روغن بید انجیر زهرهٔ گاو جاوشیر سکبینج مرصاف مفرده
و مجموعه استعمال نمایند فرزجه که حبس حیض نماید و آزموده است و در تقویت رحم سعدیل است مومیائی صمغ عربی گل ارمنی دم الاخوین
فرزجه جهت ورم حار در رحم خشخاش سفید کوبیده را در شیر تحیه با روغن گل سرخ و اندک زعفران و موم فرزجه نمایند بدستور مرهم داخلیون را با روغن
گل حل کرده با آب بارتنگ یا شیر دختر ممزوج نموده استعمال نمایند فرزجه جهت رفع حکه و اختلاج فرج و رحم از مجربات نعناع
خشک ناردین گل نسرین خشک نیلوفر برگ سرو برگ سدر لاجورد بالسویه بروغن زیتون سرشته آن را فرزجه کنند و آن را با آب
بابونه مطبوخ بر ناف ضماد نمایند و از آب و شراب و مدرات احتراز نمایند تا دواء معده مکث نماید و حینی که حیض جاری باشد
باید باید و اعمل نمود فرزجه که اعادهٔ بکارت نماید و از بهار مکتوم است استخوان خروس سیاه با چوب تا سوزانیده و باعفص
سرشته استعمال نمایند فرزجه بعد الشیب بکر امن الجماع عفص ۲ جزو ... بجزو بالته شراب آلوده چند روز
استعمال نمایند فرزجه که باعث حکه و اختلاج گردد و تا مدت شناه اثر مزبور باقی ماند افعوان اهل اشنه اخدان بیخ درخت
فندق اشنان سبز مرزنجوش مرماحوز محروث بالسویه از حریر گذرانیده یک مثقال را با شیر حیوانات سرشته بالته حمول نمایند و اگر روزی
یک دانک را نیز حمول نمایند همین اثر دارد و هرگاه مجموع این ادویه بهم رسد بعضی از آن کافیست باب ثالث نزد هم در ادویه که
مخصوص است بموی مثل خضابات و آنچه موی را دراز کند و آنچه موی را بر دیاند و آنچه بستر دو امثال آن بدانکه اطبا در باب ادهان خضاب
اختلاف نموده اند و اکثر را اعتقاد آنست که دهنیه مانع ایصال قوت سابقه است و بعضی اعتقاد داشته خضابانی که در فعل اوقفا
و اثر چند ماه باقی باشد امکان ندارد و برخی تصریح نموده اند که تحد ثبات ندارد که در هیچ وقت زایل نگردد و آنچه بتحقیق
اقرب است آنکه چون تکون موی از بخار دخانی غلیظ است هرگاه نافذ و قوه صابغهٔ خضاب تحد باشد که تا اثر تام در رطوبات
تحت جلد که مادهٔ بخار دخانی و تکون موست تواند نمود و افعای بیاض او کرده امکان دارد که بعد از سفیدی موی سیاه تکون
نماید و الا فلا و چون خضاب جلد را سیاه کند طلا روغنهای بکرار رفع آن مینماید خصوصا ادهان حاره خضاب منقول از حکمای هند و
و روم است و در ستجوک و ترجمه با اهر تصریح شده که مجربست و گویند که در سن پیری موی سیاه میرویاند بعد آب سرکه انگوری و شیر او
شیر تازهٔ گاو را با هم بجوشانند تا قریب انعقاد گردد پس بگذارند تا سرد شود و پوست انار و املهٔ مقشر و هلیله سیاه هکدام کوفته
و بیخته اضافه نمایند و در شیشه کرده سه ماه در سرگین اسب دفن کنند پس موی را با آب بیمو شسته خضاب کنند خضاب دیگر منقول
از حکمای هند که مدعی آنند که هفت سال تر و تازه باقیست کلاه بادنجان ریشه درخت انار تو پال هلیله سیاه زیبق مازو کبر نخود ... هم
پوست دار کوبیده و بیخته با سه دانق سرکه و روغن کنجد سیاه سرشته در ظرف آهنی کرده چهل روز در زیر آب دفن کنند بعد استعمال نمایند
خضاب دیگر بغایت منقول است از حکمای هند که تا شش ماه اثر ش باقیست نارجیل را سوراخ کرده مغز او را بیرون آورده هر هفده درم ادا
بادو درم براده آهن و یکدرهم بوره نرم کوبیده در میان نارجیل کنند و سوراخ او را با همان پاره که از او برداشته سد و نموده

گل حکمت گرفته یک ساعت در تنور بگذارند بحدیکه بسوختن نرسد پس روغنی که در او جمع شده باشد استعمال نمایند خضاب دیگر منقول
از حاوی کبیر که تصریح نموده که تا شش ماه اثر او باقیست و مجرب دانسته اند وسمه تازه بسیار رنگین را نرم سائیده از حریر بیخته با ده
درم ادوات ملح اندرانی و زاج سیاه را حل کرده با سرکه خمیر نموده یکماه در آفتاب بگذارند پس بقدر ربع او خطمی در وقت استعمال
اضافه نموده باب برشته خضاب کنند و اعنی در حمام مکث کنند خضاب دیگر بدستور منقول از حاوی کبیر که عجیب تر دانسته است
برگ حنا و برگ وسمه را جداگانه در آب خیسانیده در آفتاب بگذارند پس صاف نموده تا سه بار تجدید نمایند تا آنها بسیار رنگین شود و
براده آهن را در سرکه کرده در آفتاب بگذارند تا بغایت سیاه گردد و مازوی سبز را نرم سائیده در آب خیسانند بدستور در آفتاب
گذارند تا بغایت غلیظ گردد و مرداسنگ و آهک را بالمناصفه نرم سائیده با آب در آفتاب بگذارند بحدیکه چون پر سفید مرغ را در آن
فرو برند موی او را سیاه کند و این بعد از تکرار او حاصل مرداسنگ و آهک شود پس بگیرند از آب حنا و وسمه و آب مرداسنگ و آهک
یک جزو و از آب مازو و سرکه آهن خیسانیده یک ربع جزو مجموع را مخلوط نموده بوزن همه آنها وزن بوره بادزهر رطلی که ۹۰ ل باشد و سخت زاج
سیاه ملح اندرانی پوست گردکان تازه نرم سائیده اضافه نمایند و یکماه در آفتاب بگذارند و پشم سفید آلوده امتحان نمایند رنگ
انگاه سر را با خطمی شسته با پر مرغ یا موی مالی بمالند چه تخست سیاه میکند و قدری از او را بجوشانند تا غلیظ گردد و حبها ساز ند و در وقت
احتیاج با آب حل نموده با پر مرغ بر شیب موی طلا کنند خضاب دیگر ایضاً از حاوی کبیر که تا یکماه اثر را باقی دانسته اند برگ سدر ما رواقا
خبث الحدید وسمه دانه خرمای سوخته زاج سیاه پوست انار ساخت نوشادر هلیله سیاه یکده آل در دیگر ظل سرکه و مثل او روغن
زیتون بجوشانند تا سرکه سوخته روغن بماند و روغن نیز قریب بنصف رسد پس صاف نموده استعمال نمایند و غیر صاف نیز مؤثر است
خضاب دیگر ایضاً منقول از حاوی کبیر متفق علیه مجرب است هلیله سیاه خبث الحدید آمله زاج زرد مازو بانسویه یکماه در سرکه خیسانیده پس
بجوشانند تا غلیظ گردد حبها ساخته با آب استعمال نمایند خضاب دیگر منقول از محمد بن زکریا که تصریح نموده که در غایت قوت است
حتی اگه اگاه در حمام خضاب در آن گذارند و سرکه در دهن بدارند که دندانرا سیاه نکند باعث تسوید موی سر و لحیه میگردد و تا ده
سال اثر او باقی دانسته اند چون زغاله سیاه که کمتر از یکماهه باشد و بر روی ذبح کرده گذارند تا منعقد گردد و از کاه بیرون کنند و ده ل
او را با ۵ ل زاج سیاه و ۲ ل ملح اندرانی نرم سائیده از حریر بیخته با خون مخلوط کرده در شیشه کنند و شیشه را تا گلو در سرکه کهنه تا چهل روز
بگذارند و اگر زودتر خواهند تا ۳ روز در سرگین اسب تازه باید گذاشت خضاب دیگر منقول از اهل تجربه رسیده است آمر داسنگ
و آهک را با وزن آن آب بخیسانند و ۲ روز در آفتاب بگذارند و پشم سفید امتحان کنند هر گاه سیاه نکند صاف نموده باید دیگر
مذکور را بقدر رسد اضافه کنند تا بامتحان رسد پس صاف نموده ۲ جزو حنا و یکجزو وسمه را با او خمیر کرده قدری قرنفل اضافه نمایند و حب
ساخته استعمال نمایند و مجرب اطبا اجماع نموده اند که چون مرطوب قوی نیکی از زاج سبز بلخی بنوشند موی سفید ساقط گردیده سیاه
میروید و چون زاج مزبور سم است و مفرطش لازمست خضاب دیگر منقول از ایلاقی و جامع الادویه و کتب معتبره در تقویت و تسوید موی
بعدیل است آمله ۳ م آب مورد تازه ۱۰ ل آب صاف ۲ ل ابهایا ادویه بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با ۵ ل خطمی ۵ ل وسمه و
اوسناه و ۲ عدد مازوی بریان کرده که بروغن زیتون آلوده کرده باشند و ۵ ل صمغ عربی ۲ ل زاج جوشانیده تا منعقد گردد و مشک
و قرنفل معطر ساخته استعمال نمایند از اهل تجربه بکرر یافته اند و تصحیح کرده اند و از متقدمین نیز منقول است که چون هر روز بروغن زیتون
صحرائی تدهین نمایند موی سفید نگردد و بدستور هر روز یکعدد هلیله سیاه بخورند و همیشه هلیله سیاه در دهان نگاه دارند باعث
سواد موی است و آنچه سفید شده باشد بعد از ملازمت یکسال شروع بسیاه شدن میکند و این از مجربات است دوائیکه موی سفید را
قلع نموده در حال بر آن موضع ضماد کنند سیاه بروید و از مجربات است زهره خطاف و خون او و نوشادر طلا کرده و قدری از زهره او موط
کنند دوائی دیگر که صاحب جامع ابن البیطار مجرب دانسته و مبالغه در تاثیر او نموده و از عجایب اسرار شمرده است زهره کرکس سیاه
زهره غراب زهره بره سیاه زهره مرغ سیاه بانسویه با روغن کنجد مخلوط نموده و بر سر و لحیه بمالند و تا اثرش سیاه کردن موی سفید است
که ابداً سفید نشود دوائی دیگر بر موضع موی مقلوع بمالند سفید بر نیاید علق را با سرکه در شیشه کرده چهل روز در سرگین اسب دفن کنند و

استعمال

استعمال نمایند و نیز حجر التیس را با شراب بر موضع موی مقلوع بر جمیع دواء الثعلب بمالند بجای موی سفید سیاه بر آید و مجربست دوائی دیگر
منقول از او که دست و جلد را سیاه میکند و موی سر و لحیه را بغایت سیاه میکند و مجرب دانسته اند برگ تمام داشته با آب بقدریکه
بپوشند بگذارند و در اسیون بجوشانند تا پخته شود قطره از آب او بر روی کارد یا صفحه آهنی صیقلی بریزند چون آهن را سیاه کند انگاه
بریزند چون آهن را سیاه کند اگر احیاناً سیاه نکند باید جوشانیده پس آب صاف او را بجوشانند تا قریب با انعقاد گردد
و جرم تمام ما هیچه بر سر ضماد نمایند و آب منعقد را باب گرم حل نموده بر اصول شعر بمالند و روز دیگر بشویند و اولا در حمام تا دو ساعت مکث
نمایند اما ادویه خضابیه که اقوی اینها است وسمه و حنا براده آهن و مس را سوخته و سرب و خبث الحدید و آب پوست انار قلبی و آب پوست گردکان
تازه و آب مورد و تخم او و برگ چغندر و لادن و مرداسنگ و آهک و آمله و مازو و پوست انار زاج سیاه شقایق النعمان قرنفل و حضض است
و محمد بن زکریا حنا و قرنفل را بانسویه از خضابات قویه شمرده است و هم چنین سم سوخته الاغ سیاه را با روغن مورد بلیغ الاثر بیان فرموده
و بتجربه رسیده که قطولیس و سمه را تضمید حنا و لا یا بعد از آن زایل میکند مبیضات چون موی را کوکرد بخور نموده طلا کنند سفید
گرداند سرگین خطاف تنها پوسته تر بخشک کرده پنج درهم کوکرد مجموعه و یا بعضی از آنها با زهره گاو و سرکه برشته طلا کنند و اگر
موی را با گلاب و کافور تر کرده با کوکرد مسحوق بمالند و بدود کوکرد بدارند و بعد از چند ساعت بسرکه شسته باز اعاده عمل کنند
در چند دفعه موی را سفید گرداند و بدستور سرگین خطاف با زهره گاو همین اثر دارد و بدستور چون ضفدع با روغن زیتون در شیشه کرده چهل روز
در سرگین اسب دفن نمایند طلا او موی را سفید گرداند دوائی دیگر از اسرار عجیبه است چه ضماد او موی را سفید میگرداند و چون با نوتیا نوشند تا
سیاه شود حلق محلول را با آب بخر برشته طلا نمایند محمرات که موی را سرخ کنند صدا الحدید را با آب زاج چون طلا کنند موی را مثل رنگ
حنا کند و بدستور مرصاف شوره بانسویه با آب خمیر کرده یک شبانه روز ببندند و بدستور زردچوبه را ۲ وقیه با ۳ وقیه ترس نیم رطل
مازو و دو وقیه سماق در آب خیسانیده تا ده روز بر هم زنند پس باب او موی را افر کنند چون خشک شود تکرار نمایند تا ده پانزده مرتبه
با آب صابون بشویند ادویه که موی را برویاند و بر سر غول دیگر را باب طلا کنند و بدستور ضماد سر روباه بالخاصیت عجیب الفعل است و بدستور
سر مکس و سم سوخته بز سیاه و سم الاغ مفردا و مجموعا با روغن زیتون استعمال نمایند و مؤلف حاوی کبیر و حذاق اطبای متقدمین را
اعتقاد است که چون کندش را با روغن تخم مرغ ضماد نمایند در همه اعضا موی میرویاند حتی در پشت کف دست و بدستور ۲ عدد گردکان را با پوست
او و دانه خرما یکمثقال بسوزانند برتبه که توان سائیدن اگه بسیار بسوزد و با روغن زیتون یا روغن گل سرخ و پانزده عدد فلفل بمالند در داء الثعلب
موی ابرو و غیره عدیل ندارد و بدستور بادام تلخ و فندق دو تا به بسوزانند و با روغن زیتون استعمال نمایند و در باب بعضی ضمادات
بعضی از ادویه مجربه درین باب مذکور است و هرگاه از مالیدن ادویه جراحات و آبله حاصل شود مرهم اسفیداج و موم روغنها معالجه
کنند و بدستور چون بوره ارمنی و نوشادر را بسوزانند و با سرکه کهنه طلا نمایند موی را در ۳ روز بشرط تکرار او در هر دو ساعت میرویاند
و آزموده است ادویه که منع ریختن موی کند از انجمله این نسخه آزموده است موافق جامع و مختار و غیره هما لادن مازو مر صاف مصطکی
قریبا با کندر با روغن گل سرخ ضماد نمایند نسخه دیگر موافق مختار و از مجربات است و با منع ریختن موی باعث رویانیدن نیز میگردد برگ
شقایق آمله برگ مورد پر سیاوشان سعد سنبل الطیب برگ سرو پوست گردکان تر تخم چغندر و تخم کرفس مرصاف بانسویه یکده ۲ فالت
رتیه صنوبر اقاقیا مصطکی دانه خرمای سوخته یکدام با یکرطل روغن جیر و مثال آن و ۳ رطل آب بجوشانند تا آب سوخته روغن بماند
پس صاف نموده ۴ ل لادن در روحل کرده استعمال نمایند نسخه دیگر بغایت قوت جهت دراز کردن موی و تنقیه و سیاه کردن و
منع تساقط بسیار مؤثر است آمله مازو پوست هلیله تخم مورد ۸ رطل شراب بعد از نیم کوب کردن خیسانیده بجوشانند تا به رطل رسد انگاه
صاف نموده بر روی این ادویه بریزند برگ مورد تخم چغندر ۲۰ پر سیاوشان سعد کندر مصطکی تخم کتان ۱۵ بوداده پس یک شبانه روز
بگذارند و بعد از آن بجوشانند تا ثلث بسوزد انگاه صاف نموده با صندل روغن کنجد باتش نرم بجوشانند تا روغن بماند نسخه دیگر
موی را برویاند و دراز کند و از ریزه شدن و ریختن نگاهدارد و بطون ارنب قضیب کاو خشک کرده هر دو را بسوزانند سم سوخته الاغ ترنج
جاميش بانسویه باپیه خرس ضماد نمایند و اگر پیه خرس بهم رسد با روغن کنجد استعمال نمایند و هرگاه مجموع اجزا متعذر باشد بعضی کافیست ادویه

کمنع ریختن موی کند ازانجمله طلا کردن موی تازه افعی است که تخلف نمیکند و بدستور مالیدن مغز سر گوسفند و آمله است موی را قطع
کرده دیگر نمیروید و بدستور موی را قلع کرده بمالند و از مجربات است طلا نمودن تخم مورچه و بزر البنج و بزر قطونا و شب و افیون با سرکه
بعد از کندن موی و بدستور بعد از نتف موی آهک در سرکه طبخ نموده بمالند و بدستور خون بسنک پشت و قدید وزغ و خون
زلو و زلو نیکه در ظرف مسی خشک کرده باشند و همچنین چون زبد البحر را با ترشی ترنج بعد از قلع موی بمالند و نوشادر محلول بزهره
گاو و برگ خشک توت با خون وطواط بغایت مؤثر است و خون خفاش و مغز سر و جگر از مؤثرات قویه و آزموده است و قدما نقل
کرده اند که چند مسحوق با عسل در منع روئیدن موی بعد از قلع آن مجرب است و چون صمغ عربی را با روغن زیتون بعد از قلع مو بمالند اصلا موی نروید
و مجرب دانسته اند اما آنچه موی را جعد و پیچیده کند ضماد برگ چغندر با زوفا است و بدستور آب حلبه و بزر البنج و مرداسنگ و سدر و
آهک را همین اثر دارد و بدستور عفص و کزمازج برگ سرو و حب الغار و بهدانه و مرداسنج کثیرا ملحه کل … مکه بجز د آهک آب ندیده نیم خود
و آب برگ چغندر استعمال نمایند اما آنچه جعودت و پیچیدگی موی را زائل کند دهن او است بروغن بنفشه و روغن کنجد ممزوج با آب
و شستن او با لعاب و طبیخ برگ کنجد و رشته توت سیاه و سفید ادویه که موی را سترد و بعضی از آن در باب دهان مذکور شد و از …
بغایت قوی است آهک تازه را از درش مثل او آب تا ۳ روز گذاشته صاف نموده تجدید آهک ۳ بار کنند پس در آب صاف کرده او
بقدر ثلث او آهک زرنیخ زرد اضافه نموده در آفتاب گذارند تجدید که چون پر مرغ یا در سد بسترد پس استعمال نمایند و هرگاه بگذارند تا منعقد
و خشک گردد و در حین احتیاج قدری از آن در آب مثال آن مانند آب برنج و شیره آرد جو حل نموده طلا کنند و هرگاه خواهند که موی را فرو
گرداند پس نوره فاکستر چوب رز با نوره کنند و چون ضماد کنند باعث سرعت فعل او میشود و چون خواهند که بدبوئی او کم میشود
زعفران و سعد مخلوط نمایند و جهت رفع بدبوئی بعد از نوره مالیدن برگ شفتالو عجیب الفعل است و بدستور گل خوشبو و برگ رز و
شاهسفرم مسحوق و حنا و گل سرخ و سعد و اذخر مؤثر است دوائیکه چون بر عضوی بمالند و یکساعت صبر کنند موی آن عضو با ساقی قلع شود
و باعث درد نگردد و بغایت مجرب است اشق را در سرکه حل کرده استعمال کنند و چون یک کف بید انجیر را کوبیده داخل نوره کنند
منع بر دن موی کند باب هفدهم در غسولات و منقیات بشره و مجمرات و ما تعلق بها و ذکر مسمنات و مهزلات بدن غسول جهت
پاک کردن رخسار اشنان سبز و آرد باقلی و ترمس نخود و پوست و مغز دانه یه تخم خربزه و تخم خیار و زبد البحر گل ارمنی بالسویه با شیر تازه و قدری عسل
طلا کنند و روز بشویند نسخه دیگر روی را بغایت سرخ کند و مجرب است خردل سفید زرد و نه بالسویه با شیر تازه تا هفت روز استعمال نمایند و دو بار
خشک زعفران شکر سفید مثل هر دو نرم کوبیده روزی ۲ آل تناول نمایند و روی را با اسفنج با دام تلخ و بدستور خوردن حلتیت و سیر و آب انار شیرین
باعث سرخی رخسار میگردد نسخه دیگر که بشره را سفید و براق و سرخ کند و آثار کلف و نمش و جدری و آثار جراحت و نقطهای سیاه را زائل کند
و باید یکهفته استعمال نمود حب محلب مقشر پیاز عنصل فرفیون مغاث کلنار سرش خولنجان بورق مصطکی پیاز ماکول دانه صمغ عربی مامیران
زرنیخ به نبات نعناع خشک آرد نخود کثیرا آرد برنج پوست پسته مغز بهدانه خردل سفید از جر برنجه بابونه سبوس گندم شیره خیار ان سفیده تخم مرغ
شیر درخت انجیر سرشته قرص سازند و در وقت احتیاج با ب تخم شبت … روز با آب گرم و اشنان سوخته بشویند و بروغن گل رخسار را
چرب کنند غمزه که در سرخ کردن عدیل ندارد و کندش زعفران روناس مرصاف مصطکی بالسویه با آب پیاز طلا کنند دوائی که جهت
رفع زردی بشره و یرقان مجرب است پر سیاوشان شنج ارمنی مرزنجوش جعده بابونه اقحوان شبت ترشی ترنج بالسویه جوشانیده با آب آن
روی را مکرر بشویند صفت دوائیکه بشره را از زردی و شبیه مریض کند زیره کرمانی عرق زرد چوبه آرد گندم که از تافته بیخته با آب … عز
ضماد نمایند و با آب طبیخ انجیر بشویند دوائیکه جلد را بغایت سیاه کند و بدستور سیاهی را زائل گرداند آهک مرداسنگ بالسویه با آب
چند بار طلا کنند و چون زائل گردد اشنان را در سرکه جوشانیده با آب او بشویند و هم چنین آرد نخود و سرکه و ترشی ترنج رفع او نماید
دوائیکه رفع شقاق روی و لب و کف دستها نماید بغایت مجرب است موم زرد روغن گل سرخ … تربیه مرغابی نشاسته کثیرا لعاب بهدانه
موم را در روغن و پیه گداخته دو فا و غیره را اضافه نموده در هاون برهم زنند تا یکسان گردد و نسخه مجربی در ضمادات مذکور شد و شخ …
اثر قوی در این امر است و چون … اضافه نماید بعدیل و حقیر مجرب یافته نسخه دیگر که بغایت نافع است علک البطم … مصطکی

مقل با پیه بز و موم کافوری در قدر مضاعف حل کنند نسخه دیگر جهت خار و شقاق آزموده است لعاب حلبه و بزر قطونا لعاب تخم
خطمی بهدانه با روغن گل و امثال آن چند جوش داده استعمال نمایند و با آب گرم بشویند نسخه دیگر جهت شقاق پاشنه پا و کف پا بعد از آنکه
موضع او در آب گرم گذاشته باشند و بسیار نرم شده ضماد نمایند و قدری اسپیار گرم کرده در شقاقها بچکانند مرداسنج را در روغن زیتون
بجوشانند تا بقوام زفت رسد پس استعمال نمایند و اگر قوی تر خواهند سندروس بوزن مرداسنج اضافه کنند و بدستور پیه بز را گداخته با
مازوی سائیده مثل غبار را با بول او مخلوط نموده در شقاق زمین بچکانند و بدستور سرطان محرق سائیده بروغن زیتون از مجربات است و بدستور کثیرا
کهربا کندر علک البطم را با روغن بید انجیر طلا کنند و باید علک البطم را با روغن بید انجیر در ظرف مضاعف حل نموده سایر اجزا را مثل غبار سائیده
اضافه کنند صبغیکه حمره سکره و برص ناخن و ورم و بهق اعضا و کبودی چشم را از نک … ده وزن … است نخود و پوست … سوخته
ملک دانخ سرمه خنا ملک ۳ دانک نرم سائیده در شیشه کرده روغن کنجد ۵ آل بر آن ریخته در آفتاب گذاشته مکرر بر هم زنند و امتحان …
او پشت ناخن کنند هرگاه اندک تغییر دهد روغن را صاف نموده بجوشانند تا روغن بماند و استعمال نمایند و جهت رنگ کردن برص … در
در آفتاب باید گذاشت که ناخن را بسیار رنگین کند و ایضا روغن استخوان شاخ و امثال آنها را رنگ کند مسمنات یعنی آنچه بدن را
فربه کند از انجمله آشامیدن شیر و شکر و لبوب مثل مغز فندق و بادام و پسته با شکر است و تناول غذای چرب و شیرین کثیر الغذا مثل هریسه
و شیر برنج و بعد از طعام بحمام رفتن که غذا از معده منحدر شده باشد مالیدن بسیار که جلد بدن بحد حمرت رسد و اجتناب از ریاضات
مفرطه و شوربا نند و کرم با فراط لازم است با مداومت ادویه مسمنه مسمنه که قریب الاعتدال و بغایت نافع است مغز بادام فندق
و پسته حبة الخضرا شاهدانه مغز چلغوزه بالسویه با عسل بوزن مجموع سرشته هر روز ۱۰ آل تا ۱۵ آل تناول نمایند و از عقب آن شیر
یا قائم مقام آن بنوشند مسمنه دیگر موافق سرد المزاج بغایت قوی الاثر است و قوت این ترکیب تا ۲ سال باقی ماند و قدر شربتش
از … باید بعد از هضم غذا تناول نمایند کنجد مقشر نخود حب الصنوبر کبار خشخاش سفید یکجز مغز کردکان آرد گندم …
بلد نیم جزو حلبه شاهدانه حب السمنه یکدربع جز و نرم کوبیده بامثل آن شیر تازه بجوشانند تا شیر را جذب کند و ۳ وزن ادویه عسل کف گرفته
اضافه کنند و چون قریب الانعقاد گردد بقدر ثمن جز دحم البقر را که باز هر کاو دست در گلاب حل نموده تنقیه نماید مسمنه دیگر موافق
محرور المزاج و مقوی باه است نخود و پوست … در شیر گاو و یک شبانه خیسانیده بدستور تجدید شیر کنند تا ۳ دفعه برنج شسته شکر سفید
خشخاش گندم جو مقشر مغز بادام شیرین اضافه کنند و بکوبند و هر روز ۲ آل در شیر پخته تناول نمایند و در حمام مدتی مکث نمایند
مسمنه دیگر که بالخاصیت بغایت مؤثر است بچه مگس عسل که پر بر نیاورده باشد در سایه خشک کرده هر روز آل او را با ۵ آل شکر آرد کنند
سائیده با آب مانند پالوده طبخ نموده بنوشند و اگر او را بدون طبخ بر پالوده مزوره پاشیده بنوشند انفع است تسمین عضو مخصوص
مانند بازو و ساعد و قضیب و سرین باید عضو مخصوص را با شیر تازه مالیده تا بحد حمرت رسد پس ازان در را طلا نموده و بعد از یکشبانه روز
با آب گرم بشست و بدستور اول باز طلا کردن خراطین را از گل شسته خشک نموده بسایند و با روغن کنجد نیم گرم طلا کنند و بدستور علق را
که زلو نامند در ماء جبل که در جوف او آب او باشد بگذارند تا خشک شود پس سائیده طلا کنند و این از مجربات است و هیچ دوائی جهت بطر کردن
قضیب با و نمیرسد و هرگاه در ماء جبل آب نباشد قدری شیر بدان کنند و بدستور مالیدن عضو با شیر و بعد از آن انداختن زفت و بعد از
لمحه کندن و باز انداختن و تکرار عمل مدتی کردن باعث تسمین العضو میگردد و بدستور … حافر حمار نرم سائیده با … و نیم لزجه پیاز عنصل
خام مخلوط کرده بر قضیب و امثال او مکرر بمالند باعث تسمین میشود و آزموده از مجربات است ادویه که هزال آورد و آن عبارت است از
لاغری چون فربه خواهند که لاغر گردد باید صبر بر جوع و عطش و قلت اکل نماید و بقول و ترشیها و غذاهای شور و قدید تناول نماید و بیشتر غذای او
نان خشک و نان جو و امثال او باشد و ریاضات عنیفه و کثرت استفراغات و مدرات و تعریق بسیار بغایت مؤثر است و از مهزلات نوره
آشامیدن سرکه و اکامه است که ناشتا بنوشند مهزلی که بغایت مؤثر است ناخواه رازیانه سداب زیره ملک جزوی مرزنجوش بوره
انق ربع جزو لک مغسول ۲ جزو سفوف کرده هر روز ۱۰ آل بنوشند و عرق زیره کرمانی بجای آب استعمال نمایند در اندک زمانی لاغر میکند
و آزموده است مهزلی دیگر که سریع الاثر است زراوند مدحرج فطورابون رقیق جنطیانا جعده فطراسالیون ملح الاندرانی … شربتی ۲ م نسخه دیگر بغایت

سریع الاثر است تخم سداب بستانی و شاخ تازهٔ او را چند روز شاول نمایند و بدستور مداومت بر بقل و کمونی و فلافلی و امثال آن باعث هزال است دوائیکه مانع بزرگ شدن پستان و خصیهٔ اطفال گردد زیره را سائیده با آب خمیر کرده ضماد نمایند و لته را بسرکه تر کرده بر آن بندند تا ۳ روز بگذارند پس برداشته پیاز سوسن آزاد را با سرکه و آب ضماد نمایند و بعد از ۳ روز بگشایند و باز بدستور اول عمل نمایند تا در ماهی ۳ بار معمول گردد دوائیکه خصیه ذبول فرماید و مانع روئیدن موی گوشت زهار گردد و از مجربات تست قیمولیا سفیداب قلعی با تسویه با آب بنج تازه سرشته ضماد نمایند و اگر بنج تازه نباشد بزر البنج را جوشانیده با آب و استعمال نمایند و هر کاه از عضوی موی برقلع کرده بمالند بدستور منع روئیدن نماید و آزموده است

باب سیزدهم در ادویهٔ کلف و برص و بهق و وشم و خیلان و نمش و برش و بارشنام و سعفه و امثال آن چون مواد فاسده که با خون باشد و طبیعت در زیر طرف جلد دفع کند و تحلیل نبرد از آن مواد فاسده آثار در سطح جلد هم رسد پس آنچه رقیق و مایل بکدورت باشد آنرا کلف نامند و مایل بسیاهی ابرقرو(?) غلیظ و سیاه ما بهق و رقیق مایل بحمرت را نمش و حمرهٔ منکره غلیظه که در رخسار و اطراف بینی هم رسد بارشنام گویند و آنچه از مواد بسبب ضربه و شبه در تحت جلد منجمد گردد وشم بسبین(?) نامند و اسرخ تیره رکبود میباشد و سبز نیز میشود سرخ تیره و کبود را دم میّت نیز گویند و مواد سوداوی متفرق شبیه بنقطها را خیلان و نقارسی(?) خال نامند و آنچه از مواد بلغمی ناشی گردد بهق سفید و وضح نامند و غلیظ را برص سفید و سوداوی را برص سیاه و بثور با خارش اندکی که متفرق باو منتوح گردد مایل بسرخی گردد سعفه نامند و هر کاه چرک از سیلان کند سعفهٔ رطبه و شرنج و پیچرک را سعفهٔ یابسه و بثور صغار سوداوی و پیچرکرا قوبا نامند و شبیه است سعفهٔ یابسه چه قوبا در سطح ظاهر میباشد و سعفه غائر تر است و آنچه چرک او مجاور را منقرح سازد ساعیه نامند و آنچه سفید و شبیه بابله باشد و بخارش لبنیه و شهدیه و آنچه با التهاب و حدت و وجع و قلیل العدد و زرداب تراوش کند بلخیه و نار فارسیه و آنچه از جلد تا گوشت رسد حمره و آنچه تا کل نرسد نمله نامند و آنچه و سیع(?) صلب تر و با حمرت در باطن قرحه او و انها شبیه بدانهای انجیر تینیه و بثور منفرجه که جلد ما تقیه دار کند و رطوبت شبیه بگوشت آب تراوش کند جروه نامند و بثور سرخ که روی سر هم رسد و با خارش باشد و پوستهای سفید از او جدا شود مثل شوره ریز حنجه(?) نامند و قسمی از کملی(?) است و آنچه با پختن مو بر سر با و جلد را منقرح کند خراز و ابریه گویند و معروف بحلیمه(?) و بثور غیر منقرح هر کاه بسیار ریزه متصل بهم و با مرت و خارش باشد شری نامند و چون قطعه قطعه باشد بنات اللیل چه اکثر بروز و در شب و بعد از خواب میباشد و نقارسی ار دکهر با نامند و هر کاه با انتقال و خارش و کمودت کون باشد جرب یابس گویند و چون منفرق و بر آمده و تیره رنگ باشد ثالیل نامند و انقدسیه و لطمیه و خنثه و سماریه گویند(?) میباشد و چون بثور سوداوی مخصوص بادساق باشد از جنس ماده دوالی بطم نامند و بثور شبیه بسر آب خار بغایت کوچک و باخنگرشه و سده و لدغ احصف گویند و شرطت در تاثیر ادویهٔ کلف و نمش و بهق و امثال او که بعد از حمام بمالند و یا موضع ابنجا را است کرم بدارند و بمالند تا سرخ گردد پس ادویه را ضماد نمایند چون بعض ادویهٔ مجربه در مواد مذکوره در باب ضمادات مطلوب گشته در اینباب برخی از آن مرقوم میگردد دوائیکه جهت کلف مجربست انزروت در زهرهٔ گاو حل کرده بمالند و بدستور تخم خربزه و مغز بادام تلخ حب المحلب خاک زیتون با آب سرشته استعمال نمایند و بدستور جهت نمش و بهق نافع است تضمید ترمس تخم ترب تخم تره تیزک قسط تلخ بادام تلخ بوره فلفل اشق کمر(?) مجموع را با آب عصفر سرشته و بدستور جهت ازالهٔ کلف و نمش و امثال آن آزموده است بیخ سوسن سرگین کنجشک قسط تلخ با آب و سرکه(?) طلا کنند و در روز دیگر با آب سبوس گندم بشویند دوائی دیگر باقلا مقشر کرسنه ترمس تخم ترب تخم خربزه نخود پوست درون نسته(?) مکه جزوی زرنیخ زرد و سرخ ۲ جزو انزروت مصطکی بوره بحر ونیم با آب پیاز و امثال آن طلا نمایند دوائیکه جهت رفع خیلان و آثار بغایت نافع است انزروت نبات مغز بادام تلخ با آب صابون بمالند و بدستور اشق را در سرکه حل نموده استعمال نمایند دوائیکه آثار باد بجانه را دفع کند و بیماری(?) قلع نماید بوره صبر زرد با تسویه با سرکه استعمال نمایند و بدستور مرداسنگ سفید کرده را با پیه مرغ بمالند و همچنین زرنیخ باب کشته طلا کنند دوائیکه جهت جمیع آثار و خون مرده و خیلان و نمش آزموده است مغز بادام تلخ صدف سوخته خرف(?) بانخود مقشر کرسنه ترمس زبد البحر استخوان پوسیده از روغن بنات یا عصفر استعمال نمایند دوا جهت سعفه رطبه عفص محرق وسمه باروغن دنبه بمالند و بدستور بادام تلخ مازوی سبز با سرکه ضماد کنند و بدستور توبال نحاس بر صاف کنند رتیلا(?) نی زند و ند طویل زاج خاکستر

چوب زر صبر زرد با روغن گل سرخ و سرکه طلا نمایند دوائیکه جهت سعفهٔ یابسه نافع است و بدستور جهت رطبه و خزاز و جرب و قمل و قوبا و ریختن موی و داء الثعلب مجربست شیاف ماميثا عفص قیلزرج(?) زرد چوبه بوره روغن بادام تلخ و روغن خردل بالمناصفه استعمال نمایند دوائیکه جهت بنات اللیل نافع است صبر زرد مرصاف عدس با سرکه و عسل بمالند و بدستور در سرکه و بوره و حنا و زعفران بغایت مفید است و اشاید(?) یکدرم فاقله را باب سرد از مجربات دانسته اند و بدستور طلا نمودن آب هلیلهٔ زرد با صبر زرد و آنچه با حرارت باشد مالیدن آرد جو و آب کاسنی و آب کشنیز و بدستور آب برگ درخت بید با صندل و کوکش(?) مذکور از مجربات است و در ساعت دفع مینماید دوائیکه جهت جرب یابس قام و حکه عجیب الاثر است آمله غیر مقشر هلیله زرد غیر مقشر نوشادر زریخ مغسول در روغن کنجد بجوشانند و با ثفل آن بمالند و زنند تا ارش عضو را بدارند و مادامیکه از حرارت ملتهب نشود باید تکرار طلا نمود و بعد از اکراه موقوف نمود و تقریح کرده مانند پیر در خشب(?) زایل میکند و جهت حکه که از حرارت مفرطه باشد طلا نمودن مغز تخم کدو و هندوانه با شیر دختر از مجربات است و بدستور خشخاش مسحوق با سرکه و همچنین صبر زرد و شب با آب کاسنی و آب کرفس با سرکه بسیار مؤثر است دوائیکه که در دفع برص و بهق سفید تازه از مجربات است قسط تلخ شیطرج هندی زرنیخ سرخ فلفل زنگار با تسویه با سرکه در ظرف مس سائیده بگذارند و بعد از یکهفته بمالند و در آفتاب بنشینند و بدستور طلا کردن نوشادر با روغن بیضهٔ مرغ تا هفت بار زایل میکند دوائیکه برص و آثار را حمرا رنگ کند شیطرج سیاه خبث الحدید زاج سیاه زنگار روناس پوست انار شقایق النعمان با سرکه مکرر بمالند و تصریح نموده اند مجربست صمغ دیگر از بسیار منقولست که آنچه قابل دفع باشند زایل میکند و آنچه علاج پذیر نباشد تا بحال برنگ اصل جلد میسازد و از جمله اسرار است زهرهٔ گاو سرگین سوخته کاوی زعفران الحدید خبث فولاد شیطرج فارسی پوست بیخ کبر با تخم او یسا(?) نار نارس مازوی سوخته و سوخته یکجزو نرم بسایند و خون عقاب و خون کرکس چند بار شوالی بخوردن آن دهند و باید که در سائیدن به پیش آفتاب خشک شود و مکرر با خونها مذکور بسایند در رنگ مثل ذرور صفر گردد و در وقت حاجت با سرکه خمیر کرده صبح و شام بدون شستن بمالند تا ۳ روز پس از آن بشویند و هر کاه تغیر رنگ زیاده از حد داده باشد بروغن بنفشه تدهین نموده بحمام روند و روغن بادنجان نیز برص و بهق سفید را رنگ میکند و حرف با خون خطاف بهق را رنگ میکند که هرگز زایل نگردد دوائیکه جهت قوبا منقشر نافع است کندر زاج کوکرد صبر یکجزو صمغ دو جزو با سرکه طلا کنند و بدستور خاکستر سیر سوخته با عسل جهت اطفال بغایت آزموده و بدستور حب الآس و سرکه بسیار مؤثر است دوائیکه جهت رفع ثالیل و خیلان مجربست کوکرد زرنیخ زرد شونیز خاکستر عقرب با تسویه بازفت یا با سرکه طلا کنند و بدستور ثمرة الطرفا را با سرکه چند بار بمالند از مجربات است و بخور برگ سفیدار از عجایبست و بدستور ضماد شونیز با بول مجربست و بدستور باز هرهٔ بز دوائیکه جهت رفع قمل و قمقام مجربست برگ درخت انار و برگ مورد و برگ کتان و قصب الذریره و برگ سرو و دارچینی مفرده و مجموعه با روغن قرطم و روغن زیتون نافع است و روغن ترب از مجربات است و خاک سماب(?) سعد بلی و مکرر بتجربه رسیده است و بدستور سیماب کشته بغایت عجیب الفعل است دوائیکه مجربست کندش زرنیخ سرخ زرد اوند طویل قطران مویزج سیماب مقتول با تسویه با زهرهٔ گاو بمالند

باب نوزدهم در مصلحات بدن و عرق و مضیقات فرج و ملذذات جماع و بیان غوالی و عطریات که بوی دهان را خوش نماید چون اینباب خصوصیتی بمناکحات بیشتر دارد بناء علیه لازم است که نظری در اصل کلیه که بعضی از آن در توافق و امثال آن دخل عظیم دارد مذکور گردد چه مراد التذاذ عاجل و بقاء نوع در اجل است و عمده در نمط توافق طرفین و رفع شاکر بقدر وسع و مهرهٔ اطباء اتفاق نموده اند که هر کاه عنق رحم و قضیب موافق باشد تخلف در موافقه طرفین و دوستی میکند و بدستور هر کاه علتی دیگر در طرفین نباشد در تولد تخلف نمیاید و این اصل عظیم و محقق است اما استدلال بر انمعنی آنکه مردان و زنان از قضیب و عنق رحم کمتر از مقدار ۶ انگشت مضمومه و بلندتر از دوازده انگشت نمیباشد و متوسط بقدر نه انگشت است بعد از موازنه انگشتان مرد و زن موافقت و مباینت معلوم میگردد و طویل را با قصیر مباینت مرتبا ایست که بملذذات صلاح پذیر منت اما مباینت قصیر و طویل با متوسط بقدری تدبیر پذیر بردو آن بمطیبات و مضیقات فرج و سوحات قضیب و استعمال غوالی و عطریات و خوبی نکهت که بوی دهان منت صورت پذیر میگردد و غالیه از مخترعات جالینوس است که جهت ملکهٔ یونان ترتیب داده و اطبای اقام است قسمی منحصر در عرق اهاست مثل عرق فتنه و بهار و صندل و امثال آن و قسمی غالیه است که ادویه

عطریه و بقوی حصار را باروغن بان بجوشانند و بمشک و عنبر تقویه نمایند و قسمی از دورات عطریه است مثل عبیر و امثال آن و قسمی ادهانست مثل روغن و کلاب و صندل و امثال آن و هر یک از عطرها را ادهان دو قسم است اول دستورات مذکور است و بعضی عطرها را منحصر در ساداوران و مجامر خام و روغن بان دانسته‌اند و ظاهر است که تمام باشد و بعضی از ادویهٔ مفرده بیان خواص آن نموده است مخصوص ماداوران و ادویهٔ مذکوره میباشد غالیه منسوب بخانشه از تراکیب بنت العروس جهة تقویت بدن و خوشبو کردن آن و تحلیل اورام و اکثر امراض رحم و تفتیح سدهٔ دماغ و صداع بارد و نزلات و حمول او جهة تقویت رحم و سیلان و نفخ آن نافع است و نفخ دارچینی کل سرخ مکه یکجزو سنبل الطیب سه عود مکه نیم جزو ناخن بیان یکجزو و نیم از حریر بیخته با دو وزن ادویه کلاب سه روز خیسانیده آب را بجوشانند تا بربع رسد و از آن بکوزن ادویه اضافه کلاب کرده مجموع را با تش بسیار نرم بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده بوزن آن روغن بان و عنبر آن زیاد مخلوط کرده در شیشه ریخته بکهفته در سرگین تازهٔ اسب دفن کنند تا غلیظ گردد و اگر بغلظت عمل نرسیده باشد زیاده دفن نمایند و بعد از آن بازاء هر یکدرم از او یکحبه از مشک و یکحبه عنبر حل نموده اضافه نمایند غالیه دیگر که از اسرار مخزونه است و در زفاف خلفا بافت شده چه از آن آثار عجیب مشاهده نموده‌اند از آنجمله آنکه چون سوح و مواقعه نمایند بغیری رغبت نکرده بقرار کرده در هیجان شهوت طرفین و لذت جانبین بحدیکه عقل بر تابد و جهة لقوه و فالج و خدر و دوار و درد مفاصل و کرم و جمیع امراض رحم نافع است و با زهرهٔ خرگوش جهة حمل عاقر مجرب است لادن جلیسی منقول کیابة هو الیهود که در سواحل بحر یافت شود زعفران قرنفل مکه جزو نیم سحق نموده با سه وزن آن ماء اختلاف سه روز در خاکستر آتش ملیح دهند پس چهار روز دیگر بار دفن باز بدستور بجوشانند و از زعفران عسیا مکه جزو مشک و عنبر و یک مکه بازاء هر درهمی یکحبه اضافه نموده در ظرف زجاج یا نقره چهل روز بگذارند دوائی دیگر که رائحه بدن و عرق را خوشبو کند پسنبر نفاع مرزنجوش برگ سیب با تسویه جوشانیده صاف نموده سعد برگ مورد پوست ترنج برگ ترنج صندل سفید سنبل زرم سائیده اضافه نمایند و باروغن مورد و یا روغن گل بجوشانند تا روغن بماند بعضی جهة رفع بد بوئی زیر بغل و کنج ران صندل سفید سلیخه سنبل شب یمانی مرصاف کل سرخ مکه سه جزو کافور نیم جزو با کلاب قرص ساخته و استعمال نمایند بعضی جهة بد بوئی زیر بغل که عمان بعاد جملهٔ عضو مراست باید اینموضع را با تیغ خدشها نموده و اینداورا را مالند تا خون بقدری که رفع شود و بعد از یکماه روز موضع را بشویند و تصریح نموده‌اند که دیگر عود نمیکند و مجربست راتن خبث محرق زراوند طویل محرق زجاج فرعونی زعفران مکه جزوی باب برگ مورد تازه سبز سنده دوائی دیگر جهة رفع بد بوئی عرق بغایت مؤثر است مردار سنگ توتیا مغسول حاکستر برگ مومن که تنز د گویند و تبرکی شیرین بیان نانخواه مرصاف صبر زرد گل سرخ با تسویه با کلاب و امثال آن طلا کنند و در رفع بد بوئی انگشتان پا بستن برگ بکن تازه از مجربات است ادویهٔ مجربه که رفع عرق ننفره کند از آنجمله دهن سفرجل است که آب به را با ثلث او روغن کنجد بجوشانند تا روغن بماند و بدستور صندل سرخ سوده را با روغن گل طلا کنند اما ادویه که باعث تضیق فرج شود از آنجمله محمولیست که جالینوس ترتیب داده و هفت منافع در او موجود است تضیق و تقویت عنق رحم و تسخین و تطیب و ازالهٔ رزال زن و جذب مواد از قدمین و جذب منی مرد سداب بسیار مرزنجوش صعتر بری کند و از خرگل سرخ پوست انار ترس با تسویه با روغن بان و امثال آن سرشته با لته اول روز حمول کنند و شب اخراج نمایند بعضی شکر قرنفل مازو مکه یکجزو مشک عنبر جزو با آب به یا آب مورد سرشته استعمال نمایند ادویه که چون استعمال نمایند در جماع و ولادت باعث توسیع میگردد و دندان اسب پوست شغال سم بز صعتر فارسی جوز مائل سرطان بحری سوی خرس همه را باید سوزانید و با روغن بان سرشت و در ماری سه بار هر مرتبه بقدر یکدانگ با لته حمول نمایند دوائی دیگر که چون زن منقطع الحیض استعمال نماید هر گاه حامله باشد تقویت جنین نماید و هر گاه بسبب علتی منقطع شده باشد ادرار کند چند بید ستر افیون تخم کرفس با تسویه سحق نموده مکدام را با شراب ممزوج نموده باشا سند دوائی دیگر که در تضییق نایب مناب بکارت باشد مازو کندر گل پوست انار دانه خرمای سوخته توبال النحاس صعتر بری جفت بلوط مانه زعرور در شراب خشک کرده که در ظرف نامند با آب به ترش سرشته استعمال نمایند و در اینباب در فرزجات بعضی ادویه مجربه مذکور شده اما ادویه ملذذه از آنجمله این ترکیب بغایت باعث لذت طرفین میگردد پیاز نرگس زهرهٔ گاو میوزنیقی عاقرقرحا با تسویه در حین جماع بر قضیب طلا کنند بعد از خشک شدن مباشرت کنند و چون بر عانه مباشرت بغایت نفوذ آور د سوختنی که بغایت مؤثر است و بسیار

باعث لذت طرفین میگردد کبابه زنجبیل عاقرقرحا سعد هر یک جزو عصفر لسان که بفارسی حسن لبه گویند کثیرا مکه نیم جزو با بید انجیر طلا کنند و اگر بمجموع زهرهٔ مرغ اضافه کنند بغایت لذت افزای زن میگردد سنوح دیگر که همین اثر دارد عاقرقرحا دارچینی زنجبیل مکه یکدرم مشک یکحبه با عسل سرشته حب بسازند و در وقت حاجت در دهن حل نموده بر قضیب مالند و بعد از جفاف بمباشرت نمایند مؤخکه در تقویت قضیب سعید است و رفع عنن میکند پیاز عنصل پیاز نرگس مکه نیم وقیه با آب مهرا کرده با سه رطل روغن زیتون و قدری آب بجوشانند تا رفع آب شود پس صاف نموده زهرهٔ کنجشک تخم انجره عاقرقرحا خردل سرخ و چون سورنجان مرصاف مکه ال اضافه نمایند و بر کنج ران و زهار و خصیه و قضیب مکرر بمالند ادویه که چون سوح کرده مجامعت نمایند باعث بغض و نفرت طرفین میگردد و سفید افیون بیروج کعب غزال زر غیر محرق مامیران زهرهٔ خرس دندان سوخته پلنگ استخوان سبز سوخته سرگین کبوتر مجموعه و مفرت یکدانک آمیخته سائیده با آب طلا کنند و اگر بر باطن زیر جامه مرد کمالند که قدری از این ادویه ملاصق قضیب او گردد با هر زنیکه مباشرت کند باعث نفرت زن میگردد بحدیکه دیگر ملاقات او رغبت ننماید ادویه که باعث توسیع فرج گردد بحدیکه احدی رغبت مباشرت او نکند بصل العنصل سبابه چوب بقم تخم بستان افروز تخم شاهسفرم تخم بادروج زهرهٔ کفتار در روغن زیتون با تسویه با زهرهٔ زر ثنوبند و خشک کنند و قدری از آن در روغن زنبق حل نموده حمول نمایند و هر سه ماه یکبار استعمال نمایند حمولی که چون زن حامله حمول نماید تا سه ماه رحم اید بو و متعفن کرداند و باعث نفرت مردان میگردد حمل سلیخه قضیب الذریره فقاح اذخر شاهدانه قرنفل جوز بوا قط شیرین میعه سائله جاوشیر با نفط سرشته استعمال نمایند اما ادویه که جهة سنجر که بد بوی دهان است نافع است و تحفت ایکو کردن از آنجمله حب عنبر است که در باب حبوبات مذکور است و از مخترعات حقیر است و عدیل ظاهر اه اشته باشد این دواست از معالجات ایلاقی نقل شده و بتجربه رسیده است حب جوز بوا هیل فوفل کافور قرنفل دارچینی خولنجان مکه یکدرم مشک ثلث درم با رب ریحان حب کرده در زیر زبان نگاهدارند و بدستور خوائیدن پوست ترنج و در سواد عارضه نفخ کشنیز خشک نافع و هر گاه خواهد که حبوب معطره مدتی در دهان بماند و حل نشود باید عنبر و قدری موم سائیده و حصی لبان را در عسل و شیرهٔ نبات در قدری عفص حل نموده و ادویه مخصوصه را با او سرشته والله باب ششم در ذکر خواص غریبه و اسرار مکنونه از ثابت بن قره منقول است و بتجربه مجربین رسیده که چون مرارهٔ دستور هود و عنین قنفذ را بر روی آتش نرم جوشانیده با جزئی مناسب حشم الکحال نمایند قوه باصره بحدی رسد که در شب اشیاء را بدستور روز بیند بعضی بدستور فرموده که چون عنین ذئب را در سایه خشک کرده استعمال نمایند مشاهده روحانیات نماید فی الحب بعضی منقول است که چون کل سجده را ماهی کسی معجون کرده با قدری شیرینی بزبان دهند درد دستی بحدی رسد که بی آرام گردد و بدستور مذکور او را با قطرهٔ از خون سر انگشت وسطی و فلیلی آب دهان و اندک عرق جبین و قطرهٔ خون هدهد با شیرینی آمیخته طعام زن کنند در محبت بیقرار گردد و بدستور فرموده و از مجربات است که چون تخم مرغ را سوراخ کنند و سفیده را بالتمام اخراج نموده از منی کسی ادخال کرده نقبه را مسدود سازند و چهل روز در سرگین اسب دفن کنند تا چون مضغه گردد پس خشک کرده با شکر بسایند و ناشتا بخورد زن دهند در محبت بحدی رسد که احدی را اختیار ننماید فی الحب چون زحل در سنبله باشد مغناطیس را در کلاب بیشته مثل سرمه بسایند و چون مریخ در میزان بود آهن مثل سرمه بسایند و هر یک را شخصی معین الکحال نماید و شخص مکحول اول مدتی مدید نظر در شخص مکحول ثانی نماید باعث محبت مفرط ثانی با اول گردد و مجرب دانسته‌اند بحدیکه امکان مفارقت محال دانسته‌اند بعضی جهة دوستی مجرب دانسته‌اند ناخن هدهد را با ناخنهای دست و پای خود در ظرف سفال سوزانیده و مثل غبار سائیده با شراب یا شیرینی بهر که دهند مطیع و منقاد او گردد و ارسطو بدون ناخن هدهد ذکر نموده است و از جعفر طوسی منقول است که چون موی طرفین عارض و مانحت ذقن را مقراض نموده با ردکندم آمیخته طعام زن کند در محبت او بیقرار گردد بعضی خاک چهار راه را در ساعت شتم روز چهارشنبه بردارند جهة رفع عداوت و تفریق مجرب دانسته‌اند و بخور حب المحلب باعث الفت خصمین است و نگاهداشتن آن با لته کبودی مطل سحر است ایضا جهة افراط محبت از کتاب طلسمات عطارد نقل نموده‌اند که از لاجورد ذهبی که قسمی از لاجورد است نگینی ساخته در اول ساعت روز جمعه که قمر در میزان باشد مثال زهره را بر آن نقش کنند و بصورت زنیکه

ایستاده باشد و در دست او سیبی و در باطن نگین آن حروف ... را مدا ... در نگین نحاس احمر نصب نمایند لابس آن تا یکسال
با هر زنیکه مباشرت کند از ان زن او دور نخواهد و آن شخص نزد جمیع نسوان محبوب است فی بعض منقول از کتاب طب روحانی
چون کوزه خزف آب ندیده را موی سر زنان بخور کرده و مردان از آن آب بخورند امرد از آن زن بحدی نفرت نماید که هرگز
باو نظر نکنند و فشاندن سینه در خانه باعث تفرقه و جدا و دافع این اثر است تعلیق و با پارهٔ کبود در دافع چشم بد و سحرات فی
از ماب الغزعن النسوان در کتاب اسرار یافته که چون مغز سر خرگوش را با شراب نی بیاشامد غیرت از او سلب شود و چون قضیب
کاو را در سایه خشک نموده نیم مثقال را با شراب بزنی دهند سبب شهوت جماع او شود و بدستور چون قضیب کرکر را قبل از طلوع آفتاب یا بعد
از غروب گرفته و در سایه خشک کنند که آفتاب نبیند هر زنیکه از آن بخورد متنفر از مردان گردد و قطع خواهش از آن کرده و بدستور
چون شجرهٔ مریم را سائیده با آب نعناع حب سازند هر زنیکه یکدانگ از آن بنوشد تا یکسال قطع شهوت او شود و دو دانگ تا دو سال
همین اثر کند بدستور مذکوره است که چون در مشغعهٔ زنی کرم سرخ را چنان ببندند که او نداند در حال هیجان شهوت ورا حاصل گردد و
بدستور چون بنجور و سجاز را با منجر و نوشادر جوشانده با آب او هر زنیکه ... کند طالب جماع میگردد فی انعقاد ثابت بن قره منسوب است
چون موی سر که از شانه فرو ریزد دسته نمایند و مرد احلیل را ... انباشته جماع با آن زن کند دیگر قادر بر مباشرت آن زن نباشد
و آن زن بغیر از مرد دیگر نیز ... و آن بار دیگر ایشان ... و در اسرار الاطبا منقول است که هرگاه مرد قضیب خود را بزهرهٔ گرگ آلوده مباشرت
کند ... با آن زن نتواند مقاربت نمود بدستور زهرهٔ کفتار و زهرهٔ خطاف و خون خطاف و خون غراب همین اثر دارد در لترک شراب ...
چون یکدانگ ... جمیع اسهادر شراب حل کرده بنوشند بحدی متنفر گردند که هرگز خواهش آن نکنند فی امتحان الحامل و ... حنین بن اسحق
نقل نموده که چون یکدانه سیر مقشر کرده با ... سوراخ نموده زن حمول نماید هرگاه صباح آنشب رایحه سیر از دهان او ظاهر گردد بکر
خواهد بود و چون بوره سرخ را با صدف یا تنوبه بیامیزند و در ... کنند هرگاه عطسه آورد باکره است والا فلا و بتجربه محرر رسیده
که چون ... دست ... با ... و صاف باشد حمل ... خواهد بود و هرگاه مایل بسبزی باشد مؤنث و بدستور نقل طرف راست دلالت بر پسر
دارد و طرف چپ بر دختر چون ... حمل قدر با قلیلی از زهرهٔ خرس نر با شراب ممزوج نموده بنوشند پسر تولد کند و از زهره
ماده آن دختر و چون ... با زهرهٔ کاو حمول کنند بعد از طهر و در صباح طعم او را یابد از نرها فرزند خواهد شد والا عاقر
خواهد بود فی سرعت الحمل و عدمه چون ... سرکین او و عسل با تنوبه سه روز و سه شب حمول نمایند و هر روز آن ... علاج ...
در سرعت حمل از مجربات است و بدستور حمول بول شتر با عسل و شراب همین اثر دارد و چون هر ماه قدری بول استر بنوشند حامله نگردد و چون
بول کبش یا شاه ... حامله نگردد و بدستور ... یا بول زنان همین اثر دارد در سرغرایب از جعفر طوسی منقول است که چون زنان
ضفدع سبز را در حین خواب بر روی دل زن بگذارند یا فرش او را بخور ... اجزاء ضفدع کنند آن زن هرچه در روز کرده باشد بیان
کند فیما یسهل خروج الریح من الاسفل خردل سفید جوز بوای محرق برگ ... برگ خشک سرو ... محرق تخم ... محرق ...
محرق از زیتون مجموعاً و منفرداً چون سائیده یک مثقال با ماکولات طعام کنند در خواب و بیداری ضبط خروج ریح نتوانند نمود دیگر
مجموع را با چهار رطل آب ... بجوشانند تا ربع رسد پس صاف نموده ... روغن بجوشانند تا آب بسوزد و در شکم بمالند از آن
در اخراج ریح ... اکل ادویه مذکوره است و در ... شکم مورچه از مجربات است و در ... خوردن زیره کرمانی است علاجش
بیهوشی آورد گوشت گوسفند بی چربی را شرحه نموده ... را با بزرالبنج سائیده پر کرده در کوزه سفال که آهسته در سرگین اسپ دفن کنند
تا گرم شود پس ... را در شیشه کرده بگذارند تا خشک گردد و در وقت استعمال دو جزو او را با بنجر و افیون سائیده در بینی هر که
نفوخ کنند بیهوش گردد و چون خواهند که بهوش آید چند قطره سرکه را با ... در بینی آن شخص بدمند و بدستور چند بیدستر و فرفیون
زنجبیل را با سوره نفوخ نمایند یا با سرکه مخلوط استنشاق نمایند تا عطسه کند دوائی دیگر که بغایت قوی الاثر است افیون بزرالبنج پوست
بیخ لفاح جوز ماثل ... تخم کاهو با ... کرده بجوشانند و صاف کنند و گندم بقدر ... شود در آن ریخته
بگذارند تا خشک شود و بدستور ادویه مزبوره را جوشانده ... نمایند تا خمیر شود نگاه کنند ... بعد از خشک شدن در شیشه ضبط کنند

و در وقت حاجت از یکدانگ تا ۲ دانگ او را سائیده بیاشامند و تدبیر رفع آن بدستور سینه مذکور شد فی خواص شتی کلها مجربه
خوردن ... بی شبهه جذام آورد ... او با مداومت سورث کوریت در تقویت ... چون تخم خربزه
در ... که آن تخم را بدماغ ... آلوده باشند از ... غرق نمایند و بطریق معمول آب دهند
تا خربزه بیار آید هر که از آن تناول نماید وفور عقل و ذکا و صحت حدس و علم بامور خفیه غریبه بمرتبه قصوی رسد و ظنون و رؤیای او تخلف
نورزد و قوت حافظه بسیار قوی گردد چون تخم خربزه را در کاسه سر ... که تخم را بمغز سر الاغ آلوده غرس کرده باشند خوردن
ثمر او بلادت و حماقت عجیب آورد کحل ... سورث ... است ... سوخته و نیز همین اثر دارد
شرب ۲ درهم مغز سر ... باعث جنون و بلادت است ... از غرائب بخور مغز سر سنور وحشی و اهلی مخرج نطفه ... دو درهم
بسته باشد و ... سورث جنون و قطور آب ... در دماغ رافع مستی دیگر شرب ... خلد را در ... طاعت ...
مؤثر دانسته اند دیگر حجر الدیک که در سنگدان خروس یافت میشود در دهن داشتن او در رفع تشنگی است و شرب او در رفع جنون و سودا
دیگر طلق محلوب را چون با ... و خطمی و طین مغره و سرکه و سفیدهٔ تخم مرغ بر اعضا بمالند رافع سوزانیدن آتش است و از غرایب
خواص عاقرقرحا است که هرگاه او را با نوشادر بر کام و زبان بمالند و آتش در دهان گیرند نمی سوزاند دیگر چون نوشادر حل کرده
کاغذ را بان نقشها نموده در اطراف خود بگذارند هوام ... نگردد و از مجربات است چون هفت عدد خنفسا را در زیر طاس
مس سرخ حبس کنند باعث برودت هوا و باریدن باران میگردد باب بیست و یکم در بیان بعضی از رسائل حکمای هند
باصطلاح هنود رسائل بعضی کیمیا ... و آن مخصوص است بادویه و ترکیبی که باعث حفظ صحت و طول عمر و تقویت اعضاء
رئیسه باشد و اکثر تراکیب ... از ... اقلیم ثالث و رابع و خامس موافقتی ندارد و بنا علیه در اقالیم مذکوره
متداول نشده و طریق یونانیان بسبب تناسب مناط اعتبار گشته است و حقیر آنچه اقل قلیل دانسته ... مبادرت فیما ... بیان
کند هیئت که عبارت از ... باشد و ... است و طریق نسخه ... رومی را نرم کوبیده در ...
کاوی که او را بجوشانند با آتش نرم ... و از خرقه که بر سر کاسه شیر تازه کاوی بسته باشند صاف نمایند تا ... او داخل شیر کرده
که منعقد و مشابه سنگی زعفران رنگ شفاف صاف گردد پس خشک نموده ضبط کنند و این مسمی ... است منقی و ... بن قسم مستعمل ...
اول آنکه هر روز یکدانگ او را سائیده با یکوقیه شیر تازه کاوی ممزوج نموده ناشتا بنوشند و تجربه نموده اند که چون بیست روز مداومت
کنند بهق و برص و جرب و قروح را زایل میکند و در دو ماه تعدیل طبیعت و حفظ صحت بحدی نماید که هرگز تغییر مزاج و مرض براو طاری
نگردد و در ۳ ماه صحت و تقویت قوی و حواس ذکا بحد اقصی احداث کند و ... ضعف پیری و پیری را زایل کند دیگر آنکه هر روز
یکدانگ او را با یکدرهم از هلیلجات نرم سائیده با روغن بادنجان که از تخم او گرفته باشند چرب نموده تناول نمایند و تا چهار ساعت
غذائی میل نکنند و بعد از آن از اغذیهٔ لطیفه تناول نمایند تا ۲ ماه بدینطریق سلوک نمایند موی سفید را سیاه گرداند بنحوی که دیگر سفید
نشود و جذام و فالج و تشنج و سل و سعال قدیم و بواسیر را دفع نماید و حدت بصر و قوت سمع و حواس بغایت قصوی برسد دیگر آنکه هر روز
یکدانگ او را با یکدانگ طلق سیاه محلوب مکلس سائیده با روغن تازه کاوی حب کرده استعمال نمایند تا یکماه بدستور منافع مذکوره را
مشاهده نمایند و از شرایط استعمال جمیع رسائل این نسخه اولاً تنقیه نمایند و در ایام استعمال از ترشیها و نباتات و آنچه در ... حرارت غالب
باشد و از سیرها و جماع و حرکات عنیفه و اعراض نفسانی اجتناب نمایند چه هرگاه شروط مزبوره عمل ننمایند باعث هلاک و امراض
مهلکه صعب میگردد دیگر رسائل تری ... از هلیلجات است و طریق نسخه سیصد و شصت عدد هلیله کابلی بزرگ را اعلی
در ظرف سفال مانند کوزه کرده بول کاو ... بر آن بریزند که بقدر چهار انگشت او را بپوشاند و سر کوزه را محکم نموده در زمین پاکی دفن
نمایند بنحوی که سر کوزه بیرون باشد و تا قریب بدو هفته بگذارند و هر روز ملاحظه نمایند و هرچه از بول کم شده باشد اضافه کنند تا هلیله
نرم شود پس هر یک را دو نیم کرده دانه او را اخراج نمایند و زیتون نقی که ابوالارواح عبارت از او است با کوگرد منقی مزبوره با تنویه یکدو درم
... نمایند تا یکجان گردد و در قدحی گل حکمت گرفته در دیگ بر ریگ یا خاکستر با آتش نرم گذارند تا منعقد گردد پس بسیار نرم سائیده

درجوف

درجوف هر هلیله نیم م که گذشته نصفین هر هلیله را بریسمان پنبه مستحکم نمایند و هلیلجات را در ظرف پاکی کرده عسل کف گرفته بر آن بریزند بقدری
آنرا بپوشاند و ظرف را در زمین پاکی تا یکماه دفن کنند بعد از آن چون بیرون آورند اجباد مذکوره را در اجرام هلیلها عوض نموده اثری
از آن نمانده هلیله امر باشده باشد هر روز یکعدد را ناشتا تناول نماید و تا چهار ساعت در خوردن غذا تاخیر کند و بعد از آن شیر تازه گاوی
و طعمهٔ لطیفه و نان و تکرو گوشتهای لطیف تناول نماید و چون بحال مداومت کند بدستوریکه مذکور شد جمیع منافع مزبورهٔ سابقه از سیاه
کردن موی سفید و زیادی عمر و تقویت قوتها و رفع ضعف پیری و عادهٔ شباب و صحت ارواح و مزاج و حرارت غریزیه ملاحظه کنند
صفت زیبق منقی زیبق را در هاون سنگی یا زجاج یا زرنیخ با آب گیاه پند انجر سایده تا جرم و سیاهی او زایل گردد پس با آب
گیاه عنب الثعلب بدستور سحق نمایند و مرتبه سیم با آب نقیع هلیله سایند و بعد از آن مغسول کرده هفتاد او را با نوز [illegible] تحلیل رود پس
برداشته ضبط کنند و این مسمی است بابو الارواح منقی اما استعمال بسا بر سایر کتب که مشتمل بوده با دویهٔ سمیه و تدابیر آن چون خطرناک دا
نقبه تحریر در نیاورده شل بر درس که عبارت از دوای هیشی و قهادس که عبارت از دوای هیشی مزبور با اجباد سبعه است و امثال آن
از ادویهٔ بلادری و زرنیخی و غیرهما اما تدابیر معادن و تکلیس و تصعید و احراق و تصویل و سایر آن در دستور اول این کتاب مذکور است مع
منافع هر یک صفت ترکیبی که جهت احتباس بول و حرارت جگر و سل و دق و نفخهٔ معده بیعدیل است و از مجربات حکماء هند است
قلعی را در ظرف سفال یا ظرف آهن گداخته چند بار زردچوبه سایده و یا نخواه مسحوق قدری باد انداخته با آلت آهنی بر هم زده سرخ کرد
بپوشانند تا مانع صعود بخار گردد و بحدی رسد که رنگ او سفید شود پس با آرد برنج حبها بقدر نخودی ساخته از یکعدد تا دو سه عدد استعمال نماید
و هرگاه مطلب تلیین طبع بوده باشد قدری از آن شتری مدبر مبیض را با آب لیمو خمیر کرده در بوته بدمند و بار دیگر روغن گردکان خمیر کرده
در بوته کرده چندان بدمند که مایل بسرخی گردد در این وقت یکعدد از این حب مسهل قوی الفعل است و رفع افراط اسهال از آن حب سفید تبدیل
میکند باب [illegible] دویم در ذکر بعضی از معالجات که مخصوص چارپایانست و از کتب بیطره نقل شده مخفی نماند که عروق
فصد ان در امراض بهائم حاجت بسافت و بحرکت با این تفصیل عرقین بازرین هر یک پهلوی گوش است و فصد آن جهت تحریک سر
و گردن خیری و جنون نافع است عرقین منخرین در هر بینی یکی جهت امراض بینی و گوش و دماغ مفید است عرقین و داجین در دو طرف
گردن است جهت حکه و جرب و برص و ریختن موی و امراض حاره و نزلات نافع است ازرعان از جوالی لثهٔ علیا آرد و ظرف کشیده است
تا باطن دماغ جهت دردن دستها و سقله و ظفره و کام نزدیک کردن نافع است صافنات چهار عرق است از دو طرف و حشی دستها و
پاها جهت ریختن موی که جرد گویند مع ضعف قوائم و زحمت ارکان و جراحت سم اخرسان دو عرق است از دو طرف کتف کشیده تا بر مانه
جهت امراض پشت و کمر و صعوبت خوابیدن و برخواستن و تشنج و بدی نشخوار فصد آن نافع است عرق ذنب رکیست در زیر دم جهت امراض دم و
و جهت قلت شیر و بدی هضم فصد کنند عروق و حشیات چهار رکست در باطن دستها و پاها مقابل صافنات جهت امراض قوائم است
و سینه گیری و حرارت مفرط باید فصد کرد ضفدعین دو رکست در زیر زبان جهت بدی نشخوار و سیلان کف از دهن و ورم گلو فصد کنند
اما طرق معالجات اسبکه در امراض حاره باید علفهای سرد مثل قصیل و سفاناج و کاسنی و کاهو و غیر آن دهند و در امراض بارده یونجه و علفهای
گرم و بجای جو حلزون و پنبه دانه و عدس و امثال آن پس ادویهٔ مخصوص هر علتی را استعمال نمایند امراض اسب یکی آنستکه در ابتدا سر را حرکت
دهد با سیلان رطوبات بینی و قلت اکل و بعد از آن ورم مستطیل و عقب گوش بهم رسد علاج گشودن عرق بازرین است و طلا
نمودن ثفل تخم کتان که روغن او را فشرده باشند با صابون و بزرقطونا و هرگاه منفجر گردد علاج قرحه باید نمود دیگر ناخنه که ترکی [illegible]
گویند علامتش سختی نفس و برآمدن غضروف بینی و سر پیش افکندن و عدم اکل است علاج قطع باستره اخراج غضروف و فصد عرقین
منخرین و سعوط زاج و زرنیخ و مرهم زنجار و استعمال معطسات برآمدن دندان زیاد که مانع لجام و باعث قلت اکل و نشخوار است علاج
قلع و مالیدن موضع بزرفت و حلتیت که هر دو را در روغن زیتون جوشانیده باشند و سنون نمودن نبت [illegible] و شونیز دیگر ضفدع
و آن ظهور ورم و رکهای سبز در زیر زبانست علاج گشودن ضفدعین و تضمید نانخواه در عرق ضفدع ملح نموده باشند و اکل آن دیگر [illegible]
هو است علامتش بهم آمدن چشم و سر پیش افکندن و غمگین بودن و فکندن کی سینه و برخواستن موی و است علاج آرد جو را با ربع

وزن او دویه چیزی را با دوغ ممزوج کرده بر روی نخ بسرد کرده بخورانند و بان حقنه کنند و هرگاه از برودت هوا باشد شبت و حلبه
مکده عسل انیسون بکرده تا سه روز بدهند امراض جبین مثل ظفره و امثال آن و بیافو و غیرها علاج همه بدستور معالجه انسانست مگر آنکه
در بهائم ادویهٔ قویه انهار را باید استعمال نمود امراض ریه و جشاکه انجمله سرفه است هرگاه بعد از اکل عارض شود از ضعف ریه خواهد بود و الا از رد
علاج حاره آنرا تخم مرغ خام بگلو اندازند و یا در سرکه چند روز بگذارند تا پوست تخم مرغ نرم گردد آنگاه بدهند و بدستور دادن شیر برنج و
اسفاناج و علف خبازی و خطمی و آب طبیخ حلبه مع خبازی بسیار نافع است و غیر حب سعال تریاک دار و حب نشاط را تجربه نموده و
بارده را حب عطائی و حب بیعه داده و در قسم بارده تصریح نموده اند که انیسون و انجرتب [illegible] یانه و شونیز قند سیر مقشر مکده سه آل روغن [illegible]
تازه هفتاد [illegible] گرم کرده بدهند هر روز بدستور تا سه روز باید داد اگر اثری باقی ماند سه روز دیگر در بینی چهار بار بریزند و گویند اگر در بینی
یکبار اندازند و ابد [illegible] بهیچ مرض ریه مبتلا نگردد و باعث فربهی او نیز میشود و بدستور دق را با زیت و آب گرم دهند از مجربات شمرده
دانند و انیز بغایت نافع دانسته اند و داغ مرافق و سعوط زعفران با روغن زیت بغایت مؤثر است دیگر قولنج است علامتش احتباس
زبل و بی آرامی و برآمدن شکم علاج شحم کافی که عبارت از قرطم است [illegible] با آب پخته جرم او را بخورانند و با آب او حقنه کنند و
بگردانند تا اطلاق شود و شیاف شحم حنظل کردن و خورانیدن آب بز و رمع سرگین کبوتر و زیت در شراب بیعدیل است دیگر احتباس بول
علاج شراب ورد روغن گاو و مکده نوزده آل نیم گرم بدهند و حقیر انیده را تجربه نموده شوره صاف [illegible] ازده آل تا [illegible] در ماست حل کرده بدهند
رفع علت کند و باید بعد از دادن دوا از جو تا کم عرض بچهانند و چون ادمه [illegible] فرنگ در چشم او بکشند با نی صحت در حال [illegible] مجربست
جوکیری و سینه کیری هرگاه سینه کیری از جوکیری حادث شود در روز آب و کاه نباید داد بعد از آن بتدریج علف سبز دهند و اگر هیچ قسم
علف سبز بهم نرسد کاه و جو را در آب قدری شیر پخته بدهند و در آب سرد بسیار حرکت باید داد و هرگاه سینه کیری از جو نباشد فصد عروق
و حشیات دست و فصد از دهان کنند و تخم مرغ خام چند عدد در اشکنه در گلو او بریزند و بجای جو حلزون و عدس و حب البقر و امثال آن دهند و
گندم در شیر پخته نافع است و سیر را در روغن دنبه جوشانیده بر سینه گرم کرده بقوت تمام بمالند و پوست تازه گوشت تازه گوسفند
بپوشانند امراض قوائم یکی قصر تخر [illegible] وقتی عارض میشود که عرق داشته دفعه سرد شود و مانع حرکت کمر و گردن گردد بخلاف تشنج
که شامل جمیع اعضاست علاج سعوط بوره ارمنی و روغن گلسرخ و بخور و نطول کردن مطبوخ درمنه ترکی و برنجاسف و کندر و مانند آن
و هرگاه زایل نشود داغ مفصل سر و گردن و بیخ دم باید کرد و جرد علتی است که باعث ریختن موی قوائم و [illegible] علاج موضع
چند مرتبه بکافند تا خون تقدری دفع شود و با زعفران مالیده بر روغن کوهان شتر و روغن حب النیل و شونیز و ثفل تخم کتان تضمید نمایند
[illegible] علتی [illegible] بسبب کثرت شرب بعد از اکل عارض میشود و علامتش در کام بر داشتن و گرانی سینه و خشکی اعضا و تشنج قوائم است علاج
فصد بازرین طرف پیشانی و زیر سم است و سعوط کردن گلاب و کافور و نطول بطبیخ ادویهٔ حاره مثل حاشا و بابونه و برنجاسف و [illegible] تعقد
علتیست که بسبب حمل گران و حرکت بسیار و سیر سنگلاخ و زمینهای درشت بر بالای [illegible] بهم رسد علاج ملینات و محللات مثل [illegible]
و زعفران و انجیر و تخم کتان و شونیز و عسل تضمید نمایند ورم تحت الرکبه و خراج و مطر یکی از قوائم بحد الفیل میرسد از ریختن مواد غلیظ علاج
تضمید موضع بحنظل تازه و مقل و اشق و تیر و غدهٔ انسان از مجربات است و بدستور سابقه بازیت و خوابیدن ریوند چینی با دنبه و شیر و
و نطول با بابونه و نخاله و اکلیل الملک و امثال آن طاق علتی است که باعث ورم حوالی سم گردد با خشونت و شگافها و شقاق علاج بریدن موضع
و داغ کردن است باستره یا نشتر سرخ کرده و اخراج آنچه شبیه بتارهای انجیر باشد و بعد از آن استعمال نمودن قطران و مراهم مناسبهٔ قرحه
خفه عافره که از منج بهم رسد علاج کشیدن منج و چکانیدن روغن چراغ و روغن شیخ صنعان و امثال آنست شقاق طریق علاج آنستکه مکرر
باب گرم بشویند بلکه مدتی در آب گرم بگذارند پس سم را خشک کرده بندند و ما را اکرم نموده در شگافها بچکانند علک البطم با دو پیه بز در قدر [illegible]
بگذارند و سریخ اضافه نموده استعمال نماید و این از مجربات حقیر است و بعضی لیدن مغز سر گوسفند و کنجد محلول و زرده تخم مرغ و سفیداب و زعفران
مدح نموده اند و داغهای خطی بالای سم و شقاق بسیار نافع است امراض جلد از آنجمله جرب علاج اسبکه نمک و زرنیخ را بالمناصفه در روغن گاو
جوشانیده طلا کنند و در آفتاب ببندازند تا سه روز تکرار نمایند و آنچه حقیر تجربه نموده اند و است کوگرد ۲ جزو سیماب یک جزو مغز بادام

تلخ بکجزو و بعد از سحق بلیغ با روغن تازه مساوی مجموع مخلوط کرده بموضع جرب بعد از شستن با آب گرم و صابون ضماد نمایند و برنج
ونفافات سبخه که از جلد رطوبات تراوش کند و با خارش باشد علاج تضمید او است بصابون و سرکه و سدر و بدستور و خردل با ماست
نافع است و سماق و زاج و خاکستر چوب تاک با سرکه و روغن گل از مجربات حقیر است حکه علاج خارش مثل جرب و بثور نفخت و در ادویه
او شراب و سرکه سریع التاثیر است و هرگاه بسبب خارش ریختن دم حادث گردد کنجد را سوزانیده با آب مخلوط کرده دم او را بشویند و تا کنف
همین عمل کنند برص که ترکی الا گویند حقیر آنچه تجربه نموده ضماد نسخه در باب اطلیه برص مذکور است باید موضع ابرص را با آب اشنان شست
شو نمود و بعد ضماد کرد چون پوست بیفکند و اثری باقی ماند تکرار نمایند و الا فلا کوک علتیست که بسبب اکل مفرط مواد فاسده در کنف
جمع گردد و بروز کند علاج تضمید او است بنفت و سرگین کبوتر با روغنها و بعد از آن شگافتن و معالجه جراحت کردن و ادویه جراحات
در باب مراهم مذکور است و احتیاج بتکرار ندارد امراض مفاصل علامتش ضعف حرکت عضو مخصوص است چون دست بان مفصل گذاشته
بفشارند معلوم گردد علاج فصد قوائم و تضمید بزنجبیل و نفط و سیر و سرکه و ادویه محلله است و داغ مفصل معلوم و در خلع مهره ها و مفاصل نیز
داغ نافع است و الصاق زفت و تدهین بروغنهای حاره و نفط اورام آنچه در آن تا آخر ساق یا تا زانو باشد ریح الجال نامند علاج
تضمید بعدزه از ادویه مجربه است و بدستور جاورس و سبوس گندم کماد نمایند و سایر اورام را بدستور انسان معالجه نمایند و علاج ورم پشت
که از کوفتگی بار و نکتو باشد تکرار نشتر گاو جوشانیده نمد را با او تر کرده دو سه روز بگذارند و ورم محل نشتر با صبر و سرکه ضماد نمایند و نمد را
با او تر کرده بگذارند و تکرار بروی آن بکشند و اورام حاره را با اوالا بر و ادع مثل گل ارمنی و خطمی و بزر قطونا و آرد جو با آب کاسنی و کشنیز
و سرکه طلا کنند و بعد از آن محللات اورام حاره و بارده و مزمنه را در ابتداء و انتهاء محللات تضمید نمایند مثل مغز دانه بید انجیر
و سرگین گاو و روغنهای تر و مرصاف و اشق و دیتوا و امثال آن جراحت علاج آن بذرورات و مراهم مذکوره در ابواب سابقه نمایند
و آنچه مخصوص بجراحت پشت دواب است سرگین خشک الاغ و خاکستر شاکوک است که بعد از شستن با آب هر روز تجدید کنند امراض عام
از آنجمله اعیا است که ماندگی باشد علاج بکرد آرد جو یا تو به با آب ممزوج کرده بدهند بعد از لحظه اندک بگردانند و بچیانند از این راه
ساعتی حرکت نفرموده پس در آب نهر دستها و پاها را با دم و مقعد و زهار رود و هان و بینی بشویند پس خشک کرده بروغن گاو و نمک و شراب
زانوها را تا سم نطلیه نمایند و اگر ماندگی زرد و بدن بسیار باشد سینه اش را بپوشانند و به عوض روغن کنجد یا روغن تازه حقنه نمایند و یکبار
دیگر باب سرد حقنه کنند تشنج علامتش عسر نفس و فرو رفتن اضلاع است علاج داغ تهیگاه است که هر طرف سه داغ مثلث بکنند و یکی
زیر ناف و جبهه علتیست با کثرت تشنگی و بی آرامی و نفس بسیار زدن و اضطراب حرکات علاج تبرید بماء الشعیر و تعلیف بکدوی تازه و
هندوانه و دوغ آب و فصد عروق دستیات و تضمید جراده کدو و خیار و امثال آن و برنج بسیار دادن و سعوط بکافور و آب کشنیز و حقنه
بالشیر تازه و آب بت لمه کنند متغیر الالوان چون بهائم را خواهند که تغییر رنگ شود باید خاکستر بخته را با آب خمیر کرده بقوت تمام بمالند
تا حرکت زایل شود و با آب گرم بشویند پس موضع را باشیب بمالند بقوت تمام بمالند و جهه سیاه کردن نقم را با بنج القلی پنجه ضماد نمایند
و جهه کبودی سبیل را اکثر از نقم کنند و جهه سفید کردن تدهین بروغن وزغ کنند و آن در سپیداب موی مذکور شد حیله اکتحال عین ما در
صورت بیاض چشم حیوانات است و اکتحال خربق رافع آن و از اسرار است سعوط آب پودنه در دماغ شتر رافع سرسام او و از مجربات باب
بیست و سیم در قلع آثار لباس و جامه و امثال آن قلع زنگ سیاه از جرد اشنان و بکجز و انار عدان را با سرکه و آب بجوشانند و بجهان
گرم بوده موضع سیاه را در آن بگذارند تا ب گرمی او در پس بدست بمالند و هرگاه اثر باقی ماند با آب و صابون بشویند و تصریح نموده اند
که هر اثر که با آب و صابون زایل نگردد با غیل رفع شود و بدستور چون اشنان را با سرکه و هر سیاهی و الوان مختلف با او شویند بعد از آن باب و صابون
رفع آثار نماید اثر مداد شیر تازه با نمک نیم کوفته مخلوط کرده بان بشویند و پس از آن بصابون و اشنان و متفق علیه است که ترشی ترنج رفع
زنگ مداد و سایر آثار مینماید اثر سیاهی پوست انار و سایر آثار سیاه موضع را کوکرد دود کنند و سرگین کبوتر مالیده بشویند زنگ دود
موضع احمر آلو برنج مالیده بصابون و آب گرم بشویند بدستور ترشی ترنج و آب لیمو رافع او است قلع جمیع الوان باب قلی نشسته با بقیه
تنباکی دود کوکرد در هند اخضر در این باب مجرب دانسته اند موضع را با سرگین وزغ طلا کنند و در آفتاب خشک کرده بصابون بشویند

رفع

قلع رنگ خون در جاوی ابن تلمیذ مذکور است که ترشی ترنج با نمک زایل کننده جمیع الوان خونها شد مگر خون بکارت و این فرق عجیبست
و بدستور چون موضع را خاکستر آلوده با آب اشنان بشویند رفع اثر خونها میکند و بدستور چون سرگین کبوتر را بجوشانند و با آب او بشویند از
مجربات است قلع زنگ نعره ان چندبار نقند ساییده و دو کنند رفع میکند و بدستور اجیر را در آب بجوشانند تا رنگ بردارد و بگیرند
و جامه را انچنان گرم بوده بشویند پس از آن بصابون و بدستور شستن جامه بوره و صابون همین اثر دارد قلع اثر تقم لیمو را پاره کرده بمالند
بفشارند و موضع را با آب آلوده بعد از سه ساعت بدست مالیده بفشارند و بصابون و آب گرم بشویند قلع رنگ سیل مات ترش را بجوشانند
و موضع را بان فرو برده بعد از دو ساعت با آب و صابون بشویند قلع شکوفها و میوها اشنان و اندکی بوره را بسیار بجوشانند و بدستور قدری
اشنان با خطمی و بوره بجوشانند و موضع را با غسل در زهراب بگر بگذارند پس با آب و صابون بشویند قلع رنگ آلو بالو برگ آلو بالو سوزانیده خاکستر
او را با آب سرشته بموضع اطلا کنند و بعد از یکروز با آب و صابون بشویند قلع رنگ توت اثر توت سیاه را با آب توت سفید بشویند
و بدستور هرگاه بکوکرد دود کنند زایل گردد و بدستور قلع رنگ انار اشنان را با صمغ عربی و شب بجوشانند و بان طلا کنند و چون خشک
شود دست مالیده از موضع بفشارند و با آب بشویند و بدستور شستن با صمغ عربی و اشنان همین اثر دارد و گویند اثر پوست گردکان تر را
بروغن و صابون بشویند قلع رنگ خمر و نبیذ با آب انار دان و قراقروط بشویند و بعد از آن بصابون و گویند چون کوکرد دود کنند
زایل گردد و بدستور اشنان با سرکه و در ترشی ترنج از مجربات است شستن جامهای رنگین که تغییر نیابد قلعفا در آب جوشانیده لباس را
بان بشویند جهه ثبات رنگ جامها خرنوب نبطی را کوفته بجبانند و جامه را بان تر کرده بعد از آن هر رنگی کنند زایل نمیگردد قلع آثار روغنها
آرد جو را بدوغ آمیخته بان بشویند تا از اثر چربی شود و چون لباس ابریشم سفید بروغن آلوده باشد نخاله گندم تا سه بار بر آن ریخته بدست بمالند
و بفشارند و تصریح نموده اند که چون زهره گوسفند و نیز طلا کرده با آب اشنان و قلی بشویند اثر جمیع ادهان را از تمام لباس زایل گرداند هرگاه
هرگاه خواهند نا شسته زایل گردد آهک و نمک را سائیده بر موضع بپاشند و چیزی سنگین بر آن گذارند و بعد از مدتی بیفشارند و
در قلع روغن بزرک و زیتون و روغن چراغ گفته اند که چون لباس ابریشم را بان آلوده باشند سبوس گندم را جوشانیده موضع را با آب تر
کرده بکوکرد دود بخور کنند و در خواص الاشیاء است که از جامه پشمین نیز بدستور مذکور است و چون رنگین باشد اول بخطمی بشویند پس با آب اشنان
و صابون قلع آثار نفط سیاه و سفید اول بدوشاب بشویند پس با آب قلیه که گرم باشد و جهه رفع بدبوی آن اول بسرکه و بعد از آن بشویند
و آب طبیخ باقلی هره مجرب شمرده اند و بدستور چون سیر کوفته و نمک نیم کوب بر موضع بسیار بقوت بمالند و بعد از آن بشویند زایل گرداند و
گویند بروغن زیتون نیز رفع اثر نفط میشود قلع رنگ غالیه و طیوب سرگین کبوتر را با آب جوشانیده جامه را با او بشویند پس بصابون
و ازاله اثر عرق چارپایان و اثر پوست سیاه بدستور نسخه در قلع زنگهای سیاه مذکور شد قلع روغنها از اوراق کتاب و کاغذ نرم استخوان گوسفند
مثل غبار ساییده و با آم شب و آم نبات نرم ساییده بر اوراق بپاشیده کاسه گران بربالای آن از شب تا صباح گذاشته پس اوراق را بیفشانند
و همچنین گل بیث بوری و آهک و نمک و شوره همین فعل میکند اما قلع نوشتجات باید گچ را با روغن زیتون و اندک بوره ارمنی و شب یمانی ساییده
مالیده پس رفع آن نموده و همین عمل در بردن چرک جا نیز بسیار مؤثر است و در این امور سفیداب جصاصین قویتر از گچ است اما قلع موم
موم عسل را گرم کرده بر موضع بریزند و بمالند تا موم و عسل بهم بیامیزد پس عسل را بر داشته موضع را با آب گرم بشویند الفضه بوره و صابون
و آب گرم رفع نمایند قلع قیر و زفت و مومیائی و امثال آن آنچه خود در باب آمیخته استعمال نمایند و بدستور بروغن زیتون گرم کرده و
صابون ازاله نمایند و روغن زیتون را در رفع اشیاء مذکوره و اشیاء چسبنده مثل دوا از مجربات است قائم شستن جامها لباس زربفت
چیزی بهتر از روغن گل بوره و آهک نیست و پشمین را گل و ابریشمی و صوف و سقرلات و لندره و امثال آن چوبک و نمک و جامه ابریشمی خشایگه
بصابون پاک میگردد و اگر با ابریشم گوسفند نیز بشویند پاک میشود و الوان مختلف را سرگین کبوتر ازاله چرک میکند و جامه سفید بهر رنگی
که آلوده گردد چون یکشب در بول شتر بگذارند و روز دیگر بصابون و آهک بشویند رفع آن میشود و بول اطفال را نیز همین اثر است
باب بیست و چهارم در دستور معالجات طیور که بزور عبارت از نشست پوشیده نماند که علماء این صناعت و فضلاء این علم
بسیار قلیل اند و بهترین ایشان فطوس رومی و ابن العوام و ادهم و قطر نفی حمارس و ابن هانی است و اول کسیکه صید شاهین و باز کرده

باب کرم

لکار

شکار آموخته فیلقوس پادشاه روم است و صید باشه اختراع کسریست و شکار بحری و جره اختراع منسوب به بهرام داده اند و طریق صیادان و
بیان نیک و بد و بیان سایر احوال طیور سباع که جوارح نامند باقسام مختلفه تحریر کرده اند و چون امور معالجات امراض ایشان مناسب الحاق
این مجموعه داشت بنا علیه اکتفا به بیان آن نموده و آنچه از متقدمین بنظر رسیده و ترجمه میشود و تصریح کرده اند که نبض طیور در مفصل ثانی بال محسوس
میگردد و حرکت ریه باین مقعد و انتهای استخوان سینه که عظم زورقیست و از جهت عدم عظم و تنگی که در سایر حیوانات قاعده دماغ است
و محل وقوف مواد غلیظ و شمول در زکاسه سر بر جمیع سرا صداع عارض میگردد چه باینجا بخارات محتبس نمیشود و مهرهای گردن و پشت طیور را
اساس نمیباشد و این عبارت از برآمدگی طرف بیرون مهرها است و درودهای این جنس مستقیم است بخلاف سایر بهایم که ملفوف
و پیچیده است و فالج و عرق النسا بسیار طاری میگردد علاج کلیه صحت و مرض چون اهر صبح بعد از خواب شب بال و پر خود را منقار سازد
و بال افشانی کند و مردمک دیده او صاف و نورانی باشد و باطراف از روی جستجو تحیر کند و از نشاط پرواز نماید یا خواهش صید
فضله اش معتدل القوام و سفید بود و بسهولت دفع شود علامت صحت است و با این اوصاف هرگاه در حین پرواز پر بسرعت و
قوت زند و کثیر الحرکت باشد دلالت بر حرارت و یبوست مزاج اصلی دارد و ضد آن بر برودت و رطوبت اضداد صفات مزبوره
علامت عدم صحت است پس اگر سر را حرکت بسیار دهد دلالت بر آفت دماغ کند اعم از آنکه در اصل دماغ باشد یا بمشارکت عضوی و اگر
اگر چشم او بسته و رطوبت از آن سیلان نماید دلالت بر طرفه و آفت چشم کند و هرگاه دهانش بعلت سیاهی سفید گردد دلالت بر آفت کند
و اگر بال را تمام جمع نماید دلیل است بر غلبه رطوبت غریبه و همچنان با وجود آن هر دم پرهای کشیده و در حین رفع فضله بدشواری اخراج نماید
دلیل است بر وجود آفت روده و شقاق یا ورم کف پا دلیل حرارت غریبه لرزیدن پا دلیل نقرس و مفاصل و ورم فوق ناخنها و
کشیدن موی خود به منقار دلیل کرم معده و قمل است و کاهیدن بال رهات و منقار دلیل ضعف جگر و فارغ شدن بیضه بحد افراط دلیل کثرت وصدا
فرج و بسیار عطسه و میل طعمه ننمودن دلیل تخمه و افتادن از نشیمن و تشنگی مفرط دلیل موت است امراض سر و دماغ علامتش سر را بسیار
حرکت دهد و گاه سکوس کند و گاه بر تفع در دوس اگر بخود داشتن سر زیاده بر رفع باشد و تغیر در چشم بهم رسد از اصل دماغ خواهد بود و الا بمشارکت
اعضا دیگر علاج آنچه از اصل دماغ باشد در مواد حاره باب کشنیز و سفیداب بقله نمایند و سعوط کنند و تنقیه بگلاب نمایند و در بارده تنقیه
بگلاب که مرزنجوش در آن خیسانیده باشند بایدکرد و تضمید مرزنجوش مطبوخ و آنچه بمشارکت باشد علاج عضو کنند مرض صرع علامتش گاه
راست ایستد و محکم عبارت از آن است که دست تخته کرده که ضبط طعمه نتواند نمود علاج هرگاه زمستان باشد در پیش آتش
و الا در آفتاب دارند و نطول مطبوخ بابونه و تنقیه باب نرگس و آب مورد کنند تقلیص علامتش اینست که در پیش دماغ که حرکت دشوار کند علاج
نطول باب شبت و روغن کنجد و تنقیه بشیره مغز کرم دزده کنند و بدستور آب عنب الثعلب و بنفشه نیز مفید است امراض چشم غشاوه شبکوریست
و تصریح نموده اند که غیر زنان و بوزینه و مرغ خانگی و کبوتر باید جمیع حیوانات اشیا را در شب ببینند و عدم ابصار جوارح بسبب بخار غلیظ
علاج منع لحوم و اقتصار بحبوب و تقطیر بگلاب و شخر نمایند و علاج غشاوه و بیاض تقطیر زهرها و شکر و مرداسنگ کنند استرخا و نزول آب
علامتش که در روز ابصار کند و علامتش وسیع شدن مردمک است در روز چه طیور را در صحت بسبب آفتاب برودت مفرط هوا مردمک
وسیع میگردد و علاج تقطیر زهرهاست با عسل علاج سیلان رطوبات تقطیر آب مورد کنند و از هم آب مورد را با توتیای مغسول تجویز
کرده و علاج بطری باک چشم و بهم آمدن او بعد از آنکه بشکر طلا استخوان با نارس طیور بغایت آزموده است و بدستور چشم طرفه و اکثر
امراض چشم مفید است قدری و آن حدوث نقطه سرخ مدور است ... در یک چشم علاج موضع را با سیر بمالند و بعد از آن
خاکستر برگ زیتون بپاشند علاج سلاق که سرخی پلک با صلابت و بجوشش تقطیر گلاب و روغن بسته کنند و علاج جرب و خشونت
و سرخی پلک است تقطیر شراب و سفیداب و سماق منقوع در گلاب کنند و علاج ... که غرب سیلانست تقطیر روغن گل سرخ و سرو
باید کرد و دموع که کثرت اشک است هرگاه از دود آتش عارض شده باشد بروغن بنفشه مخلوط بشیر دختران تقطیر کنند امراض منقار و
مخلب منقار بفارسی منقار و مخلب چنگال گویند از جمله امراض آن یکی تقشیر است که عبارت از ریزه شدن و پوست انداختن باشد علاج
بعد تضمید ... ناره شاخ بز و ترب در روغن پیه انجیر جوشانیده استعمال نمایند و بطره منقار و ناخن را که از صدمه و ...

خارجه بهم رسیده باشد تضمید باب مورد و لادن نمایند و آنچه بسبب انصباب مواد باشد بروغن بادام و تخم کبوتر و مغز پسته تطلیه نمایند
و التوا که کجی و پیچیده گی است تضمید بسرکه و نشاسته کنند و تطبیق را که بهم آمدن و باز نشدن مخلب و منقار است و بست تضمید روغن کنجد و روغن
تازه و سعوط نیز از آن نمایند و طعمه زرده تخم مرغ خام باید کرد و ثالیل را که بترکی زگیل گویند و آن در چنگال و انگشتان حادث میشود
باید و اگر تطلیه نمایند که زرنیخ با سرکه نقل از زرق و کبوتر خرو تمیکوب کرده باشد نه روز در سرکه خیسانیده پس دردهان حل کنند
و گل حظمی و جو و تخم ... کتان و بنفشه بابونه مکدا اجزا اضافه نمایند و علاج ریش کردن چنگال از منقار بجهت آوردن موضع بر ناخنان باید کرد
و تضمید دارچینی و امثال آن باید نمود و اورام حاره تازه را تضمید بگل ارمنی و صندل و کافور و زعفران با سرکه کنند و بارده تطلیه مرهم
داخلیون و دیق و مویزج با عسل و سایر محللات نمایند امراض دهان و زبان و حنجره و دست نفس علاج خشونت دهان که مانع خوردن طعمه گردد
بهدانه با قدری از گل آب خیسانیده تنقیه دهان کنند و گنجشک طعمه دهند و باشیره کشنیز و ترشک نیز بسیار مفید و نسخ بقلات خشونت
حنجره که مانع فرو بردن طعمه میشود تنقیه باب طبیخ انجیر و مویز و تضمید بروغن گردکان کنند و ورم کنج دهان تنقیه باب گرم ممزوج
بلعاب بزر قطونا و تضمید بانجیر و مهرا با قدری سیر نمایند و چون منفجر گردد ... برگ عناب ریش غبار سائیده بپاشند و ...
و ضیق النفس را علامت تواتر نفس و باز داشتن دهان و ضعف حرکت هرگاه این علت از حرارت مزاج باهو باشد با شدت
تعب میل باب میکند و نبض سریع و کف باگرم میباشد و آنچه بسبب بخار رود خان باشد این اعراض با او نمیباشد و علاج آن تنقیه بروغن
کنجد با قدری صمغ عربی و لعاب بهدانه و گل ارمنی است و چون با حرارت لاغری عارض گردد تنقیه بشیر الاغ و کتیرا و شعیر با قدری آب گرم
باید کرد و در برودت سفناج و برگ سپند و کشنیز و امثال آن خورانیده و دماغ خرقین منسوبات که بخوف مور کنند بسیار نافع دانسته اند و هرگاه
از برودت باشد علامتش حرکت سر و سیلان رطوبات غلیظ از دهانست علاج تنقیه بشیر الاغ که قدری سرگین موش در آن حل کرده باشند
باید کرد و روغن ترب از مجربات است و حلتیت را بعضی تجویز نموده اند خفقان علامت تواتر نفس و صدای منخرین و حرکت منتهای عظم زورقیست
که باندک حرکتی این عوارض محسوس گردد و تنقیه بگلاب و گل مختوم و لعاب تخم ریحان و آب انجیر و گل ارمنی کنند و برروی بر کنند و
علف های سرد خوانیده و طعمه از زرده تخم خام و جوجه بریان داده دهند و گرفتگی دل از علاج بدل صمغ انجیر زرد و خمیر و زوفا و عسل کنند
و خناق و دشواری نفس را اندوا اتفاقیست نافع است بوست بیخته تخم مرغ ارمنی سانیده با مویز خیسانیده بدهند و تنقیه باب گلم بوته دار
نمایند و اگر حرارت غالب باشد تنقیه بروغن بنفشه و گلاب و آب کاسنی و روغن نمایند امراض حوصله که زهره عبارت از روده است تخمه آن
کثرت اکل و دفعه بوقت و عدم هضم است علامتش قی کردن و بستن بال و سر بر خاک غلطیدن و نشیمن قرار نه نشستن و دهان باز کردن و سیلان
رطوبات علاج گرسنگی و پرواز بسیار نمودن و طعمه از برنج و زرده و حبوبات دادن و در و نیم گنجشک حمیه کنند و ... در گوشت
بچیده بدهند تخم سنبل مصطکی گرویا دارچینی فلفل مکدا بجز و حرف ابیض ربع جزو با تخریبی بقدر فلفل ساخته استعمال نمایند و جهه رفع رطوبات
غلیظه مویز جرا از مجربات دانسته اند و قدر شربت از سه عدد تا هفت عدد است و سوءاضی و ادیم تنقیه صمغ مصطکی و فرنفل استعمال نموده اند ورودی
نعناع تازه و پودنه و بادیه که بر آن پاشیده باشند بخوابانند و در زیر نشیمن بگسترند و باجماع رسیده که از زبان و طیور و وحوش
به سفند که تخمه میشوند از انسان حکیم دو راهب و سافو و از وحوش شتر و پلنگ و آهو و از طیور کرک و شترمرغ و قطا که بفارسی سنگ سنگ
گویند رباج علامتش ترارق و ظهور نفخ و قلت اکل است علاج طعمه را از ملخ و خطاف و خرگوش کنند و حرکه مذکور شد بسیار نافع است
و حقنه بطبیخ رازیانه و کرفس و بیخ و بابروغن تازه و فلفل کنند و جگر گوسفند با شیر الاغ و هلیله زرد و بدستور تخم کشوث با شکر بغایت مسهلات
نافعه و سیاف شکر و انزروت و عسل و نمک بسیار نافع است و شیاف پیه خوک را مخصوص بزبان کرده اند هرگاه حرارت ظاهر باشد
بجای نمک و مسهلات و شیافات و حقنه هلیله زرد کنند و بیخ و شاهین بحری جهت اسهال نمودن قدری نوشادر با شکر و روغن تازه
دادن بسیار نافع است جه اول تنقیه و دفع فضلات و ثانیا با خلاق و دفع مواد منفره مانده دود علامت کرم که در زهرک اهم رسد سکوس
داشتن سر و گشوده داشتن دهان و لاغر شدن است و علامت کرم روده بدبوئی فضله و غلطیدن و قلت اکل است و علامت کرم مقعد
خروج و ظهور او ست علاج آب برگ شفتالو با گوشت یا آب برگ چغندر و عسل نیم گرم دهند و بدستور قنبیل و برنگ کابلی مفید و اگر ...

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

وترید سفید را باسوده سائیده و با عسل حب کرده باید داد بواسیر علامتش ظهور خون با فضله و فساد هضم طعمه و سقوط قوت و دفع شدن بدشواری و قلت مقدار و زیادتی مقعد از مرات آن علاج حقنه بطبیخ تخم کتان و روغن آن و روغن کردکان و روغن نارجیل کنند و حب چون قدری از کردکان سوخته اضافه کرده باشند و شقاق مقعد و خروج او را حقنه بر روغن وسمه و روغن کوهان شتر و روغن حب السلاطین کنند امراض جگر علامت شده و ورم آن تشنگی مفرط و احساس ثقل و برآمدگی تحت استخوان سینه است علاج تنقیه با طبیخ بیخ ازخر و طبیخ بیخ عالیق که ترکی عوریخن نامند باید کرد و لک مغسول در و بید چینی کل بیخ بیخ کاسنی با سوده جوشانیده آب ورا بدهند وطعمه از زرده خام تخم مرغ و آرد عدس با شکر و کاهی از لحوم لطیفه با طبیخ عدس کنند و موی تحت استخوان را سترده با ارد جو و صندلین و سکنگبین و سرکه تضمید نمایند و زلو را در موضع مذکور نافع است قولنج علامتش خشکی فضله و سینه بر خاک گذاشتن و بی آرامی است علاج تنقیه با طبیخ حلبه و شبت با عسل کنند و آب شیرین و آب زیتون و عرق بهار نارنج که حلبه در آن خیسانیده باشند نافع است و حقنه بماء خربوزه با قدری روغن تخم کتان و بابونه و مثال آن بغایت مفید است امراض مفاصل و رجلین علامتش ظهور و برآمدگی مفصل و عدم ضبط اطعمه بمخلب و عدم قیام است علاج هرگاه حرارت ملمس باشد موضع را زلو دهند و بگلاب و گل ارمنی و حضض و پوش در بندی و نشاسته و سرکه و قدری سورنجان و زعفران ضماد نمایند تنقیه با عناب و روغن بنفشه کنند و هرگاه بی حرارت باشد روغن کردکان و نارجیل و بیداتجیر دهند و زعفران بسیار مفید است و گوشت کنجشک با روغن بادام تلخ و شکر نافع است و حرمل را در سرکه جوشانیده لته بآن تر کرده بر موضع نهند و این از مجربات شمرده اند و دادن سنا رگی بقدر یکدانگ عجیب الاثر است ورم کف که منحک نامند و بدترین امراض و از مواد محترقه حاره میباشد علاج پوست خشخاش را کوبیده در سرکه پخته بوزن آن و بزرقطونا کوفته و قدری روغن گل سرخ اضافه نموده بطریق ضماد نمایند و طلا کردن افیون در تناسل مذکور شد بغایت نافع است هرگاه منجر گردد مرهم کافور معالجه نمایند امراض پر و بال از آنجمله ضعیف برآمدن و پیچیدگیست پس اگر با وجود آن لاغر گردد بسبب قلت ماده غذائی خواهد بود و در اینصورت لحوم خفیفه باید داد و تقویت باضمه باید نمود که در امراض حوصله مذکور شد باید نمود و اگر بدون لاغری گردد بسبب آن مواد فاسده است و بدستور برآمدن و ریختن و ریزه و صلا نرویدن از احتراق مواد و یبس خواهد علاج آن بمسهلات مذکوره کنند و بعضی صبر زرد را بسیار نافع دانسته اند ار بحد امکان تا دو دانگ روغن حب الغار و کردن و فرفیون و پیه تازه و خاکستر علیق و خاکستر پر سیاوشان تضمید نمایند و بطبیخ شلغم و برگ کنجد تکرار شویند و هرگاه موی ریخته شده ریزد در اصل آن با فتیله تدهین بر روغن مورد و روغن وسمه و قدری لادن کنند و چوکمس را بالجمله کرده در روغن کردکان حل نموده بمالند عجیب الاثر است قراع ریختن موهای ریزه سر است علاج تنقیه با آش شعیر و تطلیه باب کدو و روغن بنفشه و آب کشنیز و خاکستر پر سیاوشان و دانه خرمای سوخته کنند جرب ریختن جمیع موی سر است با وجود سبوس و خارش علاج باب خربزه و آب چغندر و حلبه شویند و روغن بادام با عسل بمالند و روغن با شکر طعمه دهند قمل بفارسی شپش نامند علامتش فرو رفتن چشم و یبوست کود و داخش بال و خاریدن منقار بمخلب و حرکت بسیار کردن است علاج بخور بطرطر کنند و او را بفارسی و زرتو نامند و مستعمل صباغان است و بدستور زرنیخ و زراوند طویل و زوفا طلا کرده و بطبیخ شحم حنظل و دیودار و چوب گز و آب نفلفل بشویند و مجربین قاطبه تصریح نموده اند که آب تنباکو جهت اقسام امراض بال و پر بی عدیل است و طلا کردن زیبق مقتول بسرکه و آب حنا رافع قمل جمیع حیوانات است و حقیر نیز مجرب یافته بی عدیل است تا طرق صید طیور چون گندم را بکف دهان شتر مست یا بعرق او تر کنند از خوردن آن طیور بیهوش گردند و چون دبق را با عسل و شاب طبیخ بلیغ داده مانند ریسمان بر اشجار و غیر آن کنند زرند طیور ریحه بر آن نشینند پای بست کردند

قد تمت النسخة الموسومة بتحفة المؤمنين فی آه ادس من شهر رمضان سنه ۱۲۹۰

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]